فقه احناف

در پرتو آیات قرآن و احادیث پیامبر ﷺ

ترجمه و شرح: «نور الإیضاح»

تألیف:

علّامه حسن بن علی شُرنبُلالی رحمه الله

[۹۹٤ هـ. ق - ۱۰٦۹ هـ. ق]

ترجمه، تحقیق و شرح:

فیض محمد بلوچ

عنوان کتاب: فقه احناف در پرتو آیات قرآن و احادیث پیامبر ﷺ

عنوان اصلی: «نور الإیضاح»

تألیف: علاّمه حسن بن علی شُرنبُلالی رحمه‌الله

ترجمه، تحقیق و شرح: فیض محمد بلوچ

موضوع: فقه حنفی

نوبت انتشار: اول (دیجیتال)

تاریخ انتشار: اردیبهشت (ثور) ۱۳۹۵ شمسی، شعبان ۱۴۳۷ هجری

منبع: انتشارات خواجه عبدالله انصاری- سال ۹۰

بسم الله الرحمن الرحيم

فهرست مطالب

پیشگفتار مترجم

سپاس و آفرین، ایزد جهان آفرین راست؛ آن که اختران رخشان به پرتو روشنی و پاکی او تابنده‌اند و چرخ گردان به خواست و فرمان او پاینده؛ آفریننده‌ای که پرستیدنِ اوست سزاوار. دهنده‌ای که خواستن جز از او نیست خوشگوار؛ هست کننده از نیستی؛ نیست کننده پس از هستی؛ ارجمند گرداننده‌ی بندگان از خواری؛ در پای افکننده‌ی گردن‌کشان از سروری؛ پادشاهی او راست زیبنده؛ خدایی، او راست درخورنده؛ بلندی و برتری از درگاه او جوی و بس؛ هر آن که از روی نادانی نه او را گزید، گزند او ناچار بدو رسید؛ هستی هر چه نام هستی دارد، بدوست.

جهـــان را بلنـــدی و پســـتی تـــویی　　　نـدانم چـه‌ای، هـر چـه هسـتی تـویی

و درود بر پیمبر بازپسین؛ پیشرو پیمبران پیشین؛ گمراهان را راه نماینده؛ جهانیان را به نیک و بد آگاهاننده؛ به همه زبانی نام او ستوده و گوش پند نیوشان آواز او شنونده.

و همچنین درود و سلام بر یاران گزیده و خویشان پسندیده‌ی او باد. تا باد و آب و آتش و خاک در آفرینش بر کار است و گل بر شاخسار هم بستر خار.[۱]

در شروع، مترجم، توجه خوانندگان محترم را به چند نکته‌ی مهم و اساسی جلب می‌کند:

(۱)

احکام و قوانین اسلام را می‌توان به سه بخش عمده تقسیم نمود:

الف) اصول عقاید: اصول عقاید، در نهاد هر انسانی وجود دارد و توسط رسول باطنی، یعنی اندیشه و خرد، بدان راهنمایی و ارشاد می‌شود و پاره‌ای از تعالیم و دستورهای اسلامی در این ارتباط وارد شده‌اند که حکم عقل را تأیید می‌کنند.

علم کلام، عهده‌دار اینگونه از احکام است. در این علم، از خداوند بلند مرتبه که

۱- قطعه‌ای زیبا از عطا ملک جوینی (۶۲۳-۶۸۱ هـ . ق)

مبدأ آفرینش است و از صفات او و از پیامبران - به ویژه حضرت ختمی مرتبت ﷺ - و از حیات پس از مرگ و پاداش و جزای روز رستاخیز و دیگر مسائل اعتقادی بحث می‌کند. بر هر فرد مسلمانی، واجب است اینگونه از اعتقادات را به گونه‌ای اجتهادی تعقّلی مورد بررسی قرار دهد.

ب) احکام اخلاقی: احکام اخلاقی، عهده‌دار بیان خیر و شر، فضیلت و رذیلت است. در حقیقت، تخلّق به سجایای اخلاقی و دوری از رذایل، بسیار شایسته و بایسته است و دین مقدس اسلام نیز به آن توجه ویژه و خاصّی داشته و درباره‌ی آن، تأکید و توصیه نموده است. علم اخلاق، جایگاه درس و بحث اینگونه از احکام و مسائل است.

ج) احکام فقهی: اینگونه از احکام، مجموعه‌ی قوانین و وظایف عملی برای هر مکلّف می‌باشد به این بیان که هر چه از مکلّف سرمی‌زند یا به طور مشروح و یا به نحو کلّی در اسلام آمده است.

ترتیب امور سه گانه، بدینگونه است که نخست آدمی پس از اندیشه و اجتهاد به اصول عقاید می‌گرود و مسلمان و حقگرا می‌شود؛ آنگاه اسلام؛ دستورات اخلاقی، نفوس هر مسلمانی را تهذیب می‌نماید و انسان را برای پذیرش احکام عملی، یعنی عبادات و معاملات و دیگر احکام و مسائل اسلامی، آماده می‌سازد. اینجاست که فقه پا به صحنه می‌نهد و تکلیف و مکلّف هر دو در قلمرو اعمال انسان، تجلّی پیدا می‌کند.

(۲)

جایگاه فقه:

هرگاه انسان با چشم حقیقت بنگرد و مسائل فقهی و اصولی را با دقت مورد توجه قرار دهد و قلب را از تعصب و پیش‌داوری و کینه پاک کند و به دور از تعلّقات و وابستگی‌های خاص، فقه و اصول را بررسی نماید و منصفانه به قضاوت بنشیند، با صراحت و صداقتِ کامل اعتراف خواهد کرد که فقه و اصول جوهره‌ی دانش و حکمت و تزکیه و تربیت و اخلاق و معنویت است، چیزی است که در مسیر تکامل حرکت می‌نماید و تلاش و کوشش را تنها وسیله‌ی دستیابی به خیر و برکت و پیشرفت مادی و معنوی، و دنیوی و اخروی و فردی و اجتماعی و سیاسی و نظامی و فرهنگی و اقتصادی و عبادی و خانوادگی معرفی می‌کند.

فقه و اصول گوهره‌ای است فعال و پویا که از جهان‌بینی کامل و صحیح بهره‌مند، و با دگرگونی شرایط و اوضاع و احوال و تطوّر زمان و تغییر مکان قابل انطباق است، و پاسخگوی نیازهای فطری، اجتماعی، اقتصادی، سیاسی، مادی، معنوی و... می‌باشد.

فقه و اصول، سرچشمه‌ی اعتدال و میانه‌روی است، افراط و سختگیری را قبول ندارد همانگونه که اِهمال و بی‌بند و باری را نمی‌پذیرد و هیچ کس را به چیزی که خارج از توان و قدرت او باشد مکلف نمی‌نمایند. احکام و قوانین فقهی و اصولی مبتنی بر عدالت و دارای فلسفه‌ی روشن و متکی بر دلیل و برهان و منطق هستند که معیار تشخیص آن‌ها، فکر درست و عقل سلیم و روایت صحیح است.

در حقیقت شریعت اسلام، به خوبی تعالیم و آموزه‌ها و احکام و دستورات شرعی را بیان نموده است و علما و دانشمندان و مجتهدان و صاحب‌نظران فقهی و اصولی - که رحمت خدا بر روان پاکشان باد - با تلاش بی‌وقفه و مخلصانه‌ی خود، کلیه‌ی مسائل مربوط به دین را جمع‌آوری نموده و کتاب‌های با ارزشی را در این مورد از خود به یادگار گذاشته‌اند و در پرتو قرآن و حدیث به اصول و قواعدی دست یافته‌اند که استنباط احکام شرعی را سهل و آسان می‌سازند و حکم مسائلی را که در زمان پیامبرﷺ نبوده و بعدها حادث شده و یا بوقوع خواهند پیوست با آشنایی به این اصول و قواعد روشن می‌گردد.

بر جوانان و نوجوانان و دانشجویان و طلبه‌های ما لازم است تا ارزش و جایگاه فقهاء و اندیشمندان مذاهب را پاس دارند و بدان‌ها احترام بگذارند و آثار و افکار آن‌ها را با دقت مورد بررسی قرار دهند، چرا که آن‌ها چراغ هدایتند و پیامبران ارشادند و امانتداران خدا در میان مردمند که گمراهان را هدایت ودست طالبان هدایت و ارشاد را می‌گیرند و به مقصد می‌رسانند.

خداوند فهم وسیع، عقل سرشار و بصیرت نافذ را به آنان بخشیده است که از اشتباه و خطا در رأی و فساد فکری، مصون باشند و آنان را در کشف حقائق و غوامض علوم یاری دهد، سینه‌هایشان ظرف معارف و دل‌هایشان گنجینه‌ی حکمت‌ها است که به سان چشمه‌های جوشانی هستند که مردم را سیراب می‌سازند بدون اینکه خشک شوند؛ هر چند در میان ملّتی بیشتر باشند پیشرفته و مترقی‌تر است و کمی و دور بودنشان از ملت موجب انحطاط و عقب‌ماندگی است.

با مرگ عالم، چراغی که تاریکی‌های زندگی را می‌زدود، خاموش می‌شود و شمشیر

برنده‌ای که مدافع حق بود، کند می‌شود و رکنی از ارکان عظمت امت اسلامی منهدم می‌گردد و هرگاه چنین عالمی، جانشینی نداشته باشد تاریکی همچنان بر دوام و کاخ عظمت هم چنان بی‌رکن و خرافات و اوهام بر عقل‌ها مستولی می‌شود و حشراتِ فتنه و گمراهی در فضا ظاهر می‌گردند و کسانی صدرنشین مجالس می‌شوند که شایستگی آن را ندارند و افرادی بر کرسی فقاهت و اِفتاء می‌نشینند که هیچ نسبتی با علم و دانش و فقاهت و روایت و درایت ندارند و اساطیر و خرافات و بدعتها حاکم شده و علم حقیقی برمی‌بندد و در نتیجه گمراهی همه جا را فرا می‌گیرد.

علما و فقها و طلایه‌داران عرصه‌ی علم و دانش و پیشقراولان عرصه‌ی فقاهت و درایت از زمره‌ی کسانی نبودند که مغزشان صندوقچه‌ی آرا و افکار این و آن و انباشته از قوانین و فرمول‌های علمی جهان و زبانشان گویای این مسایل و محل زندگی‌شان مدارس و دانشگاه‌ها و نظامیه‌ها وکتابخانه‌هاست بلکه آن‌ها نور علم و دانش، تمام وجودشان را به نور خدا و ایمان و تقوا روشن ساخته و نسبت به وظایفشان سخت احساس مسئولیت می‌کردند و از همه پای‌بندتر بودند و نسبت به همه، خیرخواه و دلسوز و مشفق و مهربان بودند.

آن‌ها مجتهدانِ غیور و فقهای مجاهدی بودند که با تلاش و تفقّه در دین، احکام و مسائل شریعت را از سرچشمه‌ی پاک نبوی و الهی استخراج، و میراث بزرگ فقه و حقوق اسلامی را هماهنگ با مقتضیات زمان و پیشرفت تمدن به جامعه‌ی بشری عرضه نمودند؛ و به جهانیان چنان تمدن و فرهنگی استوار و متعالی ارزانی داشتند که تا جهان بر پا است در هر دیاری که ثقافتی پا گیرد؛ از دوحه‌ی آن درخت پر بار شریعت پیوند خورده و از سرچشمه‌ی فیاض آن سیراب گشته است.

(۳)

بیوگرافی نویسنده‌ی کتاب «نورالایضاح»:

مؤلف این کتاب، علامه، ابوالاخلاص، حسن بن عمار بن علي مصري، شُرُنبُلالي، متفکر وارسته و از بزرگترین نام‌آوران اندیشه در قرن دهم هجری قمری است.

او در سال ۹۹۴ هـ . ق ، در شهری به نام «شبرا بلولة» در مصر، چشم به جهان گشود.

وی فردی فقیه، ادیب، مفسّر، محدّث، زاهد، پارسا، عابد و از بزرگان علماء و صاحب نظران عهد خویش به شمار می‌آمد.

از استادان وی می‌توان به این افراد اشاره نمود:

شیخ محمد حموی؛ شیخ عبدالرحمن مسیری؛ امام عبدالله نحریری؛ علامه محبّی و شیخ علی بن غانم مقدّسی.

و از شاگردان وی می‌توان بدین‌ها اشاره کرد:

علامه احمد عجمی؛ سید احمد حموی؛ شیخ شاهین ارمناوی و علامه اسماعیل نابلسی.

از علامه، ابوالاخلاص، حسن بن عمار، تألیفات زیادی از علوم مختلف بر جای مانده که مهمترین آن‌ها، عبارت است از:

«نور الايضاح و نجاة الارواح»؛ شرح نور الايضاح با عنوان «امداد الفتاح»؛ مختصر نور الايضاح با نام «مراقي الفلاح»؛ «شرح منظومه‌ي ابن وهبان» (در علم فقه)؛ «مراقي السعادات» (در علم توحید و عبادات)؛ «غنية ذوي الاحكام في بغية درر الاحكام» (شرح درر الاحكام شرح غرر الاحكام) و...

سرانجام، سنّت الهی در حق علامه ابوالاخلاص نیز تحقق یافت و ایشان پس از عمری تلاش و مبارزه‌ی خستگی‌ناپذیر در راه گسترش معارف اسلامی، حقایق و اسرار قرآنی، اوامر و فرامین الهی و تعالیم و آموزه‌های تابناک و تعالی‌بخش و سعادت‌آفرین نبوی و کوشش بی‌وقفه برای بازگشت مجد و عظمت دیرینه‌ی اسلام، به دیار یار پرگشود.

وی در سال ۱۰۶۹ هـ . ق (در هفتاد و پنج سالگی) در روز جمعه، بعد از نماز عصر، در بیست و یکم ماه رمضان وفات یافت و چهره در نقاب خاک کشید. روحش شاد و راهش پر رهرو باد.

برای آگاهی بیشتر می‌توانید به «خلاصة الاثر» تألیف محبّی (۳۸/۲-۳۹)؛ «هدية العارفين» (۲۹۲/۱-۲۹۴) و «معجم المؤلفين» (۵۷۵/۱) مراجعه فرمایید.

(٤)

ترجمه‌ی متون:

در اینجا این سؤال را مطرح می‌کنیم که جوانان دانشجو و دانش‌پژوهان فارسی‌زبان جامعه‌ی ما، آیا باید از علوم و معارف دینی آگاه شوند و بهره‌ای برگیرند؛ یا بایستی محروم بمانند و از این علوم و دانش‌ها، آگاهی نیابند؟ عده‌ای معتقدند که علوم و دانش‌های دینی و حوزوی را باید به زبان عربی خواند و نوشت و نباید آن‌ها را به زبان فارسی نوشت و یا ترجمه کرد! و گروهی بر این باورند که علم و دانش را باید به هر وسیله‌ی ممکن، گسترش داد و ترجمه از زبانی به زبان دیگر، یکی از راه‌ها و از ابزار انتقال علوم و دانش‌هاست.

در واقع، ما از سویی به جوانان خود توصیه می‌کنیم که تحت تأثیر فلسفه‌ها و افکار و فرهنگ غربیان قرار نگیرند و مستقل بیاندیشند و براساس مبانی دینی و اندیشه‌های اسلامی زندگی کنند و هویت مذهبی و دینی خود را از دست ندهند. و از سوی دیگر، کتاب‌های فلسفی، فقهی، کلامی، اصولی و... را به زبانی می‌نگاریم که این جوانان، نتوانند از آن‌ها استفاده کنند و متون درسی قدمای خودمان را به فارسی ترجمه نمی‌کنیم و آن‌ها را به صورتی ساده و روان عرضه نمی‌نمائیم که دانشجویان و طلّاب ما، با رغبت و میل به سمت آن‌ها بیایند و این متون و کتاب‌ها را در دست بگیرند و مطالعه کنند و از آن‌ها، بهره‌ای برگیرند! آیا این دو امر، با یکدیگر سازگار است؟ و آنگاه چگونه توقّع داریم که جوانان ما، تحت تأثیر کتاب‌های فلسفه‌ی مغرب زمین قرار نگیرند و در زندگی و سلوک خود، از آنان الگوگیری نکنند!

به نظر می‌رسد این توّهم و پندار غلط که در ذهن برخی از ما نفوذ کرده، ریشه‌ی استعماری دارد و طرّاحان این افکار و ایده‌ها، می‌خواهند از این طریق، راه توسعه‌ی علوم و دانش‌های دینی را در جامعه - و به خصوص در میان جوانان ما - ببندند.

طبیعی است وقتی ما کتاب‌های فلسفی، حقوقی، فقهی، کلامی و... خودمان را به فارسی ننگاریم و ترجمه نکنیم، ترجمه‌ی کتاب‌های دیگران، قفسه‌های کتاب جوانان ما را در خانه و دانشگاه و حوزه و... پر می‌کند و در نتیجه، افکار و ایده‌های دیگران در ذهن و ضمیر جوانان ما جای می‌گیرند.

بنابراین، ما برای این که فرهنگ دینی خودمان را در ذهن و اندیشه‌ی نسل جوان و

نوخاسته‌ی جامعه‌ی خویش، جای دهیم، باید با زبان آنان سخن بگوییم و با همین زبان، برای آنان چیز بنویسیم و متون درسی‌شان را با قلمی بنگاریم که بفهمند و با میل و رغبت به مطالعه‌ی آن‌ها بپردازند. از این رو، ترجمه کردن متون درسی حوزوی - که غالباً به زبان عربی است - و برگردان آن‌ها به زبان فارسی، یک ضرورت است.

مگر ما در حوزه‌های علمیه، برای فارسی‌زبانان، به زبان فارسی و برای عرب‌زبانان، به زبان عربی و برای ترک‌زبانان، به زبان ترکی و برای انگلیسی زبانان، به زبان انگلیسی و برای اردوزبانان، به زبان اردو و... تدریس نمی‌کنیم؟ چه فرقی بین تدریس دروس حوزوی و تألیف متون برای آموزش علوم حوزوی وجود دارد؟ البته آن‌ها که می‌توانند و فرصت دارند که زبان عربی را فراگیرند و به طور مستقیم از متون عربی درسی استفاده کنند، چه بهتر که چنین کنند؛ امّا برای قشر عظیمی از علاقه‌مندان به علوم و دانش‌های دینی و اسلامی که توانایی استفاده‌ی مستقیم از متون عربی و درسی حوزه را ندارند، راهی جز ترجمه‌ی این متون، با قلم و نگارشی روان و سلیس و جذّاب وجود ندارد؛ و این مسئولیت مهم، به عنوان یک وظیفه و رسالت سنگین بر دوش کسانی است که قدرت نویسندگی دارند و می‌توانند با قلمی شیوا و نگارشی زیبا، مطالب علمی را برای نسل جوان، عرضه کنند.

(۵)

اما درباره‌ی ترجمه‌ی حاضر، ذکر چند نکته لازم به نظر می‌رسد:

۱- نسخه‌ای که در ترجمه مورد استفاده قرار گرفته، چاپ «سرکي‌روڈ» - کوئٹه - پاکستان بوده است که البته با شرح «نورالایضاح» یعنی «حاشية الطحطاوي علي مراقي الفلاح» دو جلدی (قطع وزیری) در موارد بسیاری تطبیق داده شده است.

۲- سعی شده است تا در ترجمه و شرح این کتاب، از روش ترجمه‌ی آزاد استفاده شود؛ بدین معنا که با رعایت کامل متن در حدیث، مفاهیم در قالب الفاظی بسیار ساده و قابل فهم برای همگان و به زبان روز و به صورت گویا و دلنشین بیان گردد.

۳- در ترجمه و نگارش این اثر، با احساس مسئولیت خطیر دینی، اخلاقی و علمی

و با استفاده از کتاب‌های معتبر فقهی، بهترین ترجمه و معنا را انتخاب و گزینش نموده‌ام.

۴- در مواردی که نیاز به مثال بوده و یا شرطی برای حکم مذکور در کار بوده است و یا حکمی در حالت خاص بیان شده که در متن کتاب «نورالایضاح» نیامده است، آن را به طور مختصر، مفید و مستدل بر متن و داخل قلاب افزوده‌ام که اهمیت آن از خود متن کمتر نبوده و به خواننده در فهم عبارات و متون کمک شایانی می‌کند.

۵- افزوده‌های مترجم، جهت رفع ابهامات و اجمالات، داخل [ ] آمده است.

۶- به منظور تطبیق دادن متن با ترجمه که مشکل عمده‌ی دانشجویان و دانش‌پژوهان فقهی می‌باشد، مناسب دیدم که متن اعراب‌گذاری شده را نیز بیاورم.

۷- تفسیر، تشریح و تبیین مفاهیم و موضوعات فقهی.

۸- تفسیر و تبیین لغات و واژه‌ها و ترجمه و شرح مفردات و مفاد متون فقهی.

۹- تطبیق دادن موضوعات فقهی کتاب، با احادیث پیامبر ﷺ و آیات قرآن.

۱۰- برای معادل‌یابی برخی از کلمات، به کتاب‌های گوناگونی مراجعه کرده و حتّی الامکان سعی کرده‌ام معادل دقیقی برای آن بیابم. تمام توان مترجم صرف این شده تا مطالب و مضامین بلند کتاب «نورالایضاح» با بیانی ساده و قابل فهم در ذهن خواننده جای بگیرد.

۱۱- با توجه به حساسیت و ظرافتی که در ترجمه‌ی متون تخصّصی و به ویژه متون فقهی و اصولی نهفته است و تنها اهل فنّ بدان واقف هستند، تلاش وافر شده است تا رعایت امانتداری در ترجمه صورت گیرد و بی‌جهت مطلبی افزوده یا کاسته نشود. شیوه‌ی مدّ نظر مترجم بر آن بوده است که از بیان اصطلاحات غافل نگردیده ولی در عین حال، مفهوم صحیحی از آن‌ها به مخاطب منتقل سازم.

۱۲- از آنجا که عده‌ای، فقه احناف را متهم به این می‌کنند که از احادیث و روایات پیامبر ﷺ بهره‌ای ندارد، از این رو، تصمیم بر آن گرفتم تا برای بیشتر موضوعات فقهی این کتاب، دلائلی از آیات قرآن و براهینی از احادیث پیامبر ﷺ

بیاورم و فقه احناف را در پرتو قرآن و سنّت مورد بحث و بررسی و کند و کاو قرار بدهم.

در پایان، مترجم با ارج نهادن به انتقاد و پیشنهاد پژوهشگران و صاحب‌نظران، در جهت هر چه زیباتر و پُربارتر شدن این اثر گرانسنگ، تقاضا دارد، دیدگاه، پیشنهاد و انتقاد خود را به مترجم گوشزد کنند تا در چاپ‌های آینده - ان‌شاءالله - از آن‌ها بهره‌ور گردیم؛ چرا که مترجم، تلاش خویش را پیراسته از اشکال نمی‌شمرد و آغوش خود را برای هر نقد خیرخواهانه و هر راهنمایی دلسوزانه و هر پیشنهاد سازنده و دیدگاه مفید و ارزنده می‌گشاید.

و امید آن دارم که ترجمه و شرح این اثر، برای خوانندگان فارسی‌زبان، سودمند افتد و افق‌های تازه‌ای درباره‌ی دینداری و عشق به اوامر و فرامین الهی و تعالیم و آموزه‌های نبوی و احکام و دستورات شرعی و حقایق و مفاهیم والای قرآنی، فرارویشان بگشاید.

گر قبول افتد، زهی عزّ و شَرَف

فیض محمد بلوچ

خرداد ماه یکهزار و سیصد و نود خورشیدی

مقدمه‌ی مؤلف

اَلحَمدُ للهِ رَبِّ العَالَمِينَ وَالصَّلوةُ وَ السَّلامُ عَلی سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ خَاتَمِ النَّبِيِّينَ وَ عَلی آلِه الطَّاهِرِينَ وَ صَحَابَتِهِ اَجمَعِينَ. قَالَ العَبدُ الفَقِيرُ اِلی مَولَاهُ الغَنِي، اَبُوالِاخلَاص، حَسَن الوَفَائي الشَّر نبُلَالِي الحَنَفِيّ: إِنَّه التَمَسَ مِنِّي بَعضُ الاَخِلَّاء (عَامَلَنَا اللهُ وَ اِيَّاهُم بِلُطفِهِ الخَفِيّ) أَن اَعمَلَ مُقَدِّمَةً فِي العِبَادَاتِ تُقَرِّبُ عَلَی المُبتَدِي مَا تَشَتَّتَ مِنَ المَسَائِلِ فِي المُطَوَّلَاتِ؛ فَاستَعَنتُ بِالله تَعَالی وَ اَجَبتُه طالبًا لِلثَّوَاب وَلَا اَذكُرُ اِلَّا مَا جَزَمَ بِصِحَّته اَهلُ التَّرجِيح مِن غَير اِطنَاب (وَ سَمَّيتُه) نُورَالايضَاحِ وَ نَجَاةَ الاَروَاحِ؛ وَاللهَ اَسأَلُ أَن يَّنفَعَ بِه عِبادَه وَ يُدِيم به الاِفَادَةَ.

ستایش خداوندی را سزاست که پروردگار جهانیان است؛ و درود و سلام [خدا] بر سرور و آقای ما - حضرت محمد ﷺ، آخرین پیغمبران-؛ و بر خاندانِ پاکش و جملگی یارانش باد.

بنده‌ی نیازمند [به لطف و احسانِ] سرور و سرپرستِ توانگر و بی‌نیازش، «ابوالاخلاص، حسن وفایي شربنلاني حنفي» گوید: «برخی از دوستان - خداوند با ما و آن‌ها، با لطف و مهربانی نهانِ خویش رفتار کند - از من تقاضا کردند که در بخش «**عبادات**»، مقدّمه‌ای را مرتّب و ساماندهی نمایم، تا بدین ذریعه، [فهم و درکِ] احکام و مسائلی که در کتاب‌های کش دار و طولانی و مُطوّل و دارای اِطناب، به صورت پراکنده آمده‌اند، برای نوآموزان، نزدیک [و عام فهم] گرداند [و فهم و درک آن‌ها را ساده‌تر و آسانتر نماید؛ بدین جهت برای پاسخ به این درخواست،] از خداوند بلندمرتبه، کمک و یاری خواستم و به درخواستشان پاسخ مثبت دادم؛ بدان امید که ثواب و پاداشی را فراچنگ آورم.

و [در این کتاب،] به جز احکام و مسائلی که «**صاحبان ترجیح**»، به صحّت و درستی آن‌ها تأکید کرده‌اند و بدان‌ها کاملاً مطمئن شده‌اند، چیزی دیگر را ذکر نکرده‌ام؛ و این کتاب را «نورالایضاح و نجاة الارواح» نام نهاده‌ام؛ و از خداوند

بلندمرتبه، خواهانم تا به وسیله‌ی آن، بندگان خویش را نفع و سود برساند [و آن را نافع و سودمند و مفید و پربار قرار بدهد؛] و مفید و سودمند بودن آن را، پیوسته و همیشگی بگرداند.

کتاب طهارت

(پاکی و پاکیزگی)

كِتَابُ الطَّهَارَة

المِيَاهُ التي يَجُوزُ التَّطهيْرُ بِها سَبعَةُ مِيَاهٍ: مَاءُ السَّمَآءِ وَ مَاءُ البَحر وَ مَاءُ النَّهر وَ مَاءُ البِئر وَ مَاءٌ ذَابَ مِنَ الثَّلج وَالبَرَدِ وَ مَاءُ العَينِ.

ثُمَّ المِيَاهُ عَلَى خَمسَةِ أَقسَامٍ: طَاهِرٌ مُطَهِّرٌ غَيرُ مَكرُوهٍ وَ هُوَالمَاءُ المُطلَقُ؛ وَ طاهِرٌ مُطَهِّرٌ مَكرُوهٌ وَ هُوَ مَا شَرِبَ مِنهُ الهِرَّةُ وَ نَحوُهَا وَكَانَ قَلِيلاً؛ وَ طَاهِرٌ غَيرُ مُطَهِّرٍ؛ وَ هُوَ مَا استُعمِلَ لِرَفع حَدَثٍ أَو لِقُربَةٍ كَالوُضُوءِ عَلَى الوُضُوء بنيَّتِه.

وَ يَصيرُ المَآء مُستَعمَلاً بِمُجَرَّدِ اِنفِصَالِه عَنِ الجَسَد.

وَ لَا يَجُوزُ بِمَاءِ شَجَرٍ وَ ثَمَرٍ وَ لو خَرَجَ بِنَفسِهِ مِن غَيرِ عَصرٍ فِي الأَظهَرِ؛ وَ لَا بِمَاءٍ زَالَ طَبعُه بِالطَّبخِ أَو بِغَلَبَةِ غَيرِه عَلَيهِ.

وَالغَلَبَةُ فِي مُخَالَطَةِ الجَامِداتِ بِإِخراج المَاءِ عَن رِقَّتِه وَ سَيَلانِه؛ وَ لَا يَضُرُّ تَغَيُّرُ أَوصَافِه كُلِّها بِجَامِدٍ كَزَعفرَانٍ وَّ فَاكِهَةٍ وَ وَرَق شَجَرٍ؛ وَالغَلَبَةُ فِي المَائِعَات بِظُهُورِ وَصفٍ وَاحِدٍ مِن مَائِعٍ لَه وَصفَانِ فَقَط؛ كَاللبن، لَه اللَونُ وَالطَّعم وَلَا رَائِحَةَ لَه؛ وَ بِظُهُورِ وَصفَينِ مِن مَائِعٍ لَه ثَلَاثَةٌ كَالخَلِّ. وَالغَلَبَةُ فِي المَائِعِ الَّذِي لَا وَصفَ لَه كَالمَآءِ المُستَعمَل وَ مَآءِ الوَردِ المُنقَطِعِ الرائِحَةُ تَكُونُ بِالوَزنِ؛ فَإِن اِختَلَطَ رَطلَانِ مِنَ المَاء المُستَعمَلِ بِرَطلٍ مِّنَ المُطلَق لَا يَجُوزُ بِهِ الوُضُوءُ وَ بِعَكسِهِ جَازَ.

وَالرَّابِعُ: مَاءٌ نَجِسٌ وَ هُوَ الَّذِي حَلَّت فِيهِ نَجَاسَةٌ وَ كَانَ رَاكِدًا قَلِيلًا؛ وَالقَلِيلُ مَا دُون عَشرٍ فِي عَشرٍ فَينجُس وَ إِن لَم يَظهُر أَثَرُها. فِيهِ أَو جَارِيًا وَّ ظَهَرَ فِيهِ أَثَرُهَا وَالأَثَرُ: طَعمٌ أَو لَونٌ أَو رِيحٌ.

وَالخَامِسُ: مَاءٌ مَشكُوكٌ فِي طَهُورِيَّتِهِ؛ وَ هُوَ مَا شَرِبَ مِنهُ حِمَارٌ أَو بَغلٌ.

کتاب طهارت (پاکی و پاکیزگی)

[خداوند بلندمرتبه می‌فرماید:

﴿إِنَّ ٱللَّهَ يُحِبُّ ٱلتَّوَّٰبِينَ وَيُحِبُّ ٱلۡمُتَطَهِّرِينَ ٢٢٢﴾ [البقرة: ۲۲۲]

«بی‌گمان خداوند، توبه کاران و پاکان را دوست می‌دارد.»

و رسول خدا ﷺ می‌فرماید: «اَلطُّهُـوْرُ شَطْرُ الْإِيْمانِ» (مسلم)؛ «پاکیزگی، بخش مهمی از ایمان است».

و طهارت و پاکیزگی، اساس و شالوده‌ی عبادت‌ها است؛ از این رو، نماز تنها با طهارت و پاکیزگی درست و صحیح می‌شود.

رسول خدا ﷺ می‌فرماید: «مِفْتاحُ الْجَنَّةِ اَلصَّلاةُ، وَ مِفْتاحُ الصَّلاةِ اَلطُّهُوْرُ» (مسند احمد)؛ «کلید بهشت، نماز است و کلید نماز، پاکیزگی».

طهارت در لغت به معنای: «نظافت و پاکیزگی» است؛ و در اصطلاح شرع و فقه، به معنای: «رفع حَدَث (بی‌وضویی و جنابت) و برطرف نمودن نجاست‌ها و ناپاکی‌ها است».

و **طهارت**، به دو نوع تقسیم می‌گردد:

۱- **طهارت از بی‌وضویی و جنابت (حَدَث)؛** و به این نوع از طهارت، **«طهارت حکمی»** گفته می‌شود که با وضو یا غسل و یا تیمّم - در صورتی که استعمال آب، مشکل و دشوار باشد - حاصل می‌شود.

۲- **طهارت از نجاست‌ها و ناپاکی‌ها؛** و به این نوع از طهارت، **«طهارت حقیقی»** گفته می‌شود که با وسائل پاک کننده از قبیل: آبِ خالص، خاکِ پاک، سنگ، دباغت و پوست پیرایی برای پاکی و زدودگی پوست مردار، حاصل می‌گردد.]

آب‌هایی که برای طهارت و پاکیزگی به کار می‌روند و پاکسازی بدان‌ها جایز است، هفت نوع هستند:

۱- **آب باران؛** [خداوند بلندمرتبه می‌فرماید: ﴿وَيُنَزِّلُ عَلَيۡكُم مِّنَ ٱلسَّمَآءِ مَآءٗ لِّيُطَهِّرَكُم﴾ [الأنفال: ۱۱] «و از آسمان، آب بر شما باراند تا بدان شما را (از پلیدی

جسمانی) پاکیزه دارد.»]

۲- **آب دریا؛** [چون وقتی که درباره‌ی آب دریا از پیامبر ﷺ سؤال شد؛ ایشان در پاسخ فرمودند: «هُوَ الطُّهُوْرُ مـاؤُهُ وَ اْلحِلُّ مَيْتَتُهُ» (بخاری، مسلم، ترمذی و ابن حبّان)؛ «آب دریا، پاک و پاک کننده و مردار آن، حلال است».]

۳- **آب رودخانه؛** [همچون رود سیحون، جیحون، فرات و رود نیل مصر.]

۴- **آب چاه؛** [چون در حدیث سهل رضی الله عنه آمده است: گفتند: ای فرستاده‌ی خدا! آیا شما به آب چاه **«بضاعة»** وضو می‌گیرید در حالی که آبِ استعمال شده‌ی مردم و زنان قاعده و کسانی که جنابت دارند در آن است؟ پیامبر ﷺ فرمودند: «اَلْمٰاءُ طُهُوْرٌ لا يُنَجِّسُهُ شَيْءٌ» (ترمذی و احمد)؛ «آب، پاکیزه و پاک کننده است و چیزی آن را آلوده نمی‌کند»]

۵ و ۶- **آبی که از برف و تگرگ ذوب شده باشد.** [ابوهریره رضی الله عنه گوید: هر وقت پیامبر ﷺ در نماز تکبیرة الاحرام را می‌گفت، پیش از قرائت فاتحه، اندکی سکوت می‌کرد. گفتم: ای فرستاده‌ی خدا! در مدت سکوت بین تکبیر و قرائت فاتحه، چه می‌گویی؟ فرمود: «چنین مي‌گویم: «اَللّٰهُمَّ بٰاعِدْ بَيْنِيْ وَ بَيْنَ خَطٰايٰايَ كَمٰا باعَدْتَ بَيْنَ الْمَشرِقِ وَ الْمَغْرِبِ. اَللّٰهُمَّ نَقِّنِيْ مِنْ خَطٰايٰايَ كَمٰا يُنَقّي الثوب الْاَبْيَضُ مِنَ الدَّنَسِ؛ اَللّهُمْ اغْسِلْنِيْ مِن خَطاياي بِالْمٰاءِ و الثَّلْجِ وَ الْبَرَدِ»؛ «بار خدایا! به اندازه‌ی فاصله‌ی بین مشرق و مغرب، مرا از گناهانم دور ساز. بار خدایا! آن‌چنان‌که لباس سفید از چرک و آلودگی شسته و پاکیزه می‌شود، مرا از گناهانم پاکیزه گردان. خداوندا! مرا از گناهانم بشوی با آبِ برف و باران و تگرگ». (بخاری و مسلم)]

۷- **آب چشمه.**

اقسام آب‌ها:

علاوه بر این، **آب‌ها** [به این اعتبار که نظافت و پاکیزگی با آن‌ها حاصل می‌شود و **آب‌هایی** که پاکیزگی بدان‌ها حاصل نمی‌گردد،] به پنج قسم، تقسیم می‌شوند:

۱- آبی که ذاتاً پاک است و پاک کننده نیز می‌باشد و به کار بردن آن [برای برطرف کردن «حَدَث» و از بین بردن آلودگی و نجاست] مکروه و ناپسند نیز نمی‌باشد؛ و آب **«مطلق»** از همین نوع است؛ [زیرا هم پاک است و هم پاک کننده. و آن را بدان جهت **«مطلق»** نامیده‌اند، چون هرگاه به طور مطلق و

بدون قید، آب گفته شود، مراد آب خالص است.]

۲- آبی که پاک و پاک کننده است، ولی به کار بردن آن، مکروه [تنزیهی] می‌باشد. و آن، آبی است که گربه و امثال آن [از قبیل: پرندگان وحشی، مار، موش و...] از آن آشامیده باشند؛ البته این حکم در صورتی است که آن آب، اندک باشد.

۳- آبی که پاک است ولی پاک کننده نیست؛ و آن، آبی است که برای از بین بردن جنابت و بی‌وضویی [در وضو و غسل]، یا به قصد قُربت، چون وضو ساختن بر بالای وضو به نیت ثواب، استعمال گردیده باشد؛ و بلافاصله پس از جدا شدن آب از جسد [و اندام] انسان، آب، «مُسْتَعْمَلْ» [به کار رفته شده] می‌گردد.

و همچنین وضو گرفتن، بدین آب‌ها جایز و روا نیست:

الف) آبی که از درخت و میوه خارج شده باشد؛ اگر چه آب آن‌ها بدون فشردن و به خودی خود بیرون شده باشند. این حکم بنا به ظاهرترین روایت در مذهب است.

ب) آبی که طبع و ساختار آن با پختن از بین رفته باشد؛ [همچون آب گوشت و نوشابه‌ها. و **طبع آب**، عبارت است از **«رقّت»**، **«سیالیت»** و **«سیراب ساختن»**.]

ج) آبی که [چیزی پاک با آن درآمیخته است و] بر آن غالب و چیره گردیده است.

[و قاعده و ضابطه، در این موضوع از این قرار است: چیزی که با آب در هم آمیخته می‌شود، یا از زمره‌ی جامداتِ پاک است، یا از جمله‌ی مائعاتِ پاک؛ از این رو، اگر چیزی از جامداتِ پاک با آب مخلوط شده باشد، در آن صورت] زمانی آن آب، مغلوب گفته می‌شود که با مخلوط شدن چیز جامد، آب را از رقّت و سیالیتِ آن خارج نموده باشد؛ و هرگاه تمامی اوصاف آب، به وسیله‌ی چیزی جامد از قبیل: زعفران، میوه و برگ درختان تغییر کند، در آن صورت، مانع جواز وضو نمی‌گردد؛ [زیرا پیامبر ﷺ به قیس بن عاصم - وقتی مسلمان شد - دستور داد تا با آب و سدر غسل کند. (ابوداود و ترمذی)؛ و همچنین نقل شده است که پیامبر ﷺ سرشان را با آبی که با خِطْمِی مخلوط شده بود، شستند. (ابوداود و دارقطنی). و همچنین نقل است که: «اِغْتَسَلَ النَّبِيُّ ﷺ بِمٰاءٍ فِيْهِ اَثَرُ اْلعَجِيْنِ» (نسایی و ابن ماجه)؛ «پیامبر ﷺ با آبی غسل کردند که در آن، اثر خمیر بود».]

[احکام] مخلوط شدن مایعاتِ [پاک]، با آب:

[هرگاه با آب، مایعاتِ پاک، در هم آمیخته شود، در آن صورت تفصیل احکام آن

بدین ترتیب است:]

چنان‌چه به آب، چیز مایعی در هم آمیخت که برای آن، فقط دو صفت وجود دارد؛ همچون «**شیر**» - که دارای رنگ و مزّه است و بویی ندارد -؛ پس اگر چنان‌چه بر آب، یک صفت از آن دو صفت آشکار گردید، حکم به این می‌شود که آن آب، مغلوب است؛ [پس وضو گرفتن بدان جواز ندارد.]

و اگر به آب، چیز مایعی در هم آمیخت که برای آن سه صفت وجود دارد: همچون «**سرکه**»؛ پس اگر چنان‌چه دو صفت از اوصاف سه گانه‌ی آن، بر آب آشکار گردید، آن آب، مغلوب گردیده است؛ [و بنابراین، وضو گرفتن بدان جواز ندارد.]

و چنان‌چه به آب، چیز مایعی در هم آمیخت که برای آن صفتی وجود ندارد؛ مانند: آب «مُستعمل»؛ و آب گُلی که بوی آن از بین رفته است؛ پس معتبر در آن، «**غلبه با وزن**» است؛ از این رو، اگر چنان‌چه دو رَطْل از آبِ مُستعمل با یک رَطْل از آب خالص [مطلق]، در هم آمیخت، وضو گرفتن بدان جواز ندارد؛ و چنان‌چه یک رَطْل از آبِ مُستعمل با دو رَطْل از آب خالص در هم آمیخت، وضو گرفتن بدان جواز دارد.

[و «رَطْل»: واحد وزن و مقیاس وزن مایعات، برابر با ۱۲ اوقیه یا۸۴ مثقال است. این وزن در جاهای مختلف، متفاوت و گوناگون می‌باشد؛ و وزنی که در ایران یک رَطْل گفته می‌شده، معادل با صد مثقال بود که هر مثقال، ۲۴ نخود محاسبه می‌شده است؛ و تقریباً هر رطل: دو کیلو و نیم است.]

۴- **[قسم چهارم از اقسام آب‌ها:]** آب نجس است؛ و آن آبی است که نجاست و آلودگی، بدان رسیده[و در آن حل شده است،] و آب نیز راکد و اندک باشد.

و **آب «اندک»**: به آبی گفته می‌شود که کمتر از «**ده در ده**» باشد. [یعنی آبی که در حوضی قرار گرفته باشد که اضلاع آن، کمتر از ده در ده باشد؛ و به تعبیری دیگر؛ طول و عرض حوض، کمتر از ده ذراع باشد؛ زیرا اگر آب در حوضی باشد که اضلاع آن ده در ده و محیط آن در حدود چهل متر و عمق آن تقریباً ۲۰ سانتی‌متر باشد، این حوض، حکم آب جاری را دارد.

از این رو، اگر چنان‌چه آب، اندک و راکد باشد و با نجاست و آلودگی، تماس و برخورد داشته باشد،] آب، نجس می‌گردد؛ اگر چه اثر نجاست در آب ظاهر نشده باشد؛ و یا اگر چنان‌چه آب، جاری باشد [و با نجاست و آلودگی تماس و برخورد داشته باشد] و اثر نجاست در آب جاری، ظاهر شده بود، باز هم آن آب، نجس می‌گردد؛ و «**اثر**

نجاست»، عبارت است از: **طعم**، یا **رنگ** و یا **بوی**.

۵- **[قسم پنجم از اقسام آب‌ها:]** آبی است که [خود پاک است، ولی] در پاک کننده بودن آن، شک و تردید وجود دارد؛ و آن، آبی است که الاغ یا قاطر، از آن آشامیده باشند. [پس این آب، بدون شک پاک است؛ ولیکن آیا وضو گرفتن بدان صحیح است یا خیر؟ در این امر، شک و تردید وجود دارد؟ از این رو، اگر چنان‌چه وضو گیرنده، آب دیگری غیر از آن را نیافت، می‌تواند بدان وضو بگیرد و پس از وضو، تیمّم هم بکند؛ و اگر هم خواست می‌تواند تیمّم را بر وضو مقدّم سازد.]

فصل

وَالمَاءُ القَلِيْلُ إِذَا شَرِبَ مِنهُ حَيَوَانٌ، يَكُونُ عَلَى أَربَعَةِ أَقسَامٍ وَ يُسَمَّى سُؤرًا؛ اَلأَوَّلُ: طَاهِرٌ مُطَهِّرٌ وَ هُوَ مَا شَرِبَ مِنهُ آدَمِيٌّ أَو فَرَسٌ أَو مَا يُؤكَلُ لَحمُه؛ وَالثَّانِي: نَجِسٌ لَا يَجُوزُ اِستِعمَالُه وَ هُوَ مَا شَرِبَ مِنهُ الكَلبُ أَو الخِنزِيرُ أَو شَيءٌ مِن سِبَاعِ البَهَائِم كَالفَهدِ وَالذِّئبِ؛ وَالثَّالِثُ: مَكرُوهٌ اِستِعمَالُه مَعَ وُجُود غَيرِه وَ هُوَ سُؤرُ الهِرَّةِ وَالدَّجَاجَةِ المُخَلَّاةِ وَ سِبَاعِ الطَّيرِ كَالصَّقرِ وَالشَّاهِين وَالحدأةِ وَسَوَاكِن البُيُوتِ كَالفَأرَةِ لَا العَقرَب؛ وَالرَّابِعُ: مَشكُوكٌ فِي طُهُورِيَّته وَ هُوَ سُؤرُ البَغَل وَالحِمَارِ. فَإِن لَم يَجِد غَيرَه تَوَضَّأَ بِه وَ تَيَمَّمَ ثُمَّ صَلّى.

فصل: [احکام آبِ پس مانده‌ی و نیم‌خورده (سُؤْر)]

هرگاه حیوان، از آب اندکِ [حوضی که طول و عرض آن، کمتر از ده ذراع باشد] بیاشامد، بدان «**پس مانده‌ی و نیم‌خورده**» [سُؤْر] می‌گویند؛ و بر چهار قسم است:

۱- **آب پس مانده‌ی و نیم‌خورده‌ای که هم پاک است و هم پاک‌کننده**؛ و آن، آبی است که انسان یا اسب و یا حیوانات حلال گوشت [از قبیل: شتر، گاو و گوسفند] از آن آشامیده باشند. [پس مانده‌ی نوشیدن آدمی، پاک است؛ زیرا خداوند می‌فرماید: ﴿۞وَلَقَدۡ كَرَّمۡنَا بَنِيٓ ءَادَمَ﴾ [الإسراء: ۷۰] «ما آدمیزادگان را گرامی داشتیم»؛ و از جمله گرامی بودنش، آن است که زنده و مرده‌اش پاک است؛ البته به شرط آن که در دهان وی اثر نجاست نبوده باشد؛ چه این آدمی

مسلمان باشد یا کافر؛ و چه پاک باشد یا جُنب و ناپاک. و نیم‌خورده‌ی نوشیدنِ حیوانات حلال گوشت نیز پاک است؛ چون حیوانات حلال گوشت، در حال حیات و زندگی پاک و حلال هستند.]

۲- **آب پس مانده‌ی و نیم‌خورده نجس که برای طهارت و پاکیزگی به کار نمی‌رود و تطهیر و پاکسازی بدان جایز نیست**؛ و آن، آبی است که سگ یا خوک، و یا حیوانی از درندگان و حیوانات وحشی مانند: یوزپلنگ و گرگ، از آن نوشیده باشند. [از این رو، پس مانده‌ی و نیم خورده‌ی سگ، نجس و آلوده است و اجتناب و پرهیز از آن؛ واجب می‌باشد؛ چون پیامبر ﷺ می‌فرماید: «طُهُوْرُ اِنٰاءِ اَحَدِكُمْ اِذٰا وَلَغَ فِيْهِ الْكَلْبُ، اَنْ يَّغْسِلَهْ سَبْعَ مَرّاتٍ، اَوْلاهُنّ بِالتُّرٰابِ» (مسلم و احمد)؛ «وقتی که سگ، به ظروف یکی از شما دهن زد و یا لیسید، باید آن‌ها را هفت بار با آب بشویید که بار اول آن باید با گِل باشد».

و پس مانده‌ی و نیم‌خورده‌ی خوک نیز ناپاک است؛ زیرا خداوند می‌فرماید: ﴿أَوۡ لَحۡمَ خِنزِيرٖ فَإِنَّهُۥ رِجۡسٌ﴾ [الأنعام: ۱٤٥] «یا گوشت خوک، حرام است که ناپاک و پلید می‌باشد». و حالِ دیگر حیوانات درنده و وحشی، همانند: یوزپلنگ، گرگ و... بهتر از سگ نیست.]

۳- آب پس مانده‌ی و نیم خورده‌ای که به کار بردن آن [برای طهارت و پاکیزگی و تطهیر و پاکسازی] در زمانی مکروه [تنزیهی] می‌باشد که غیر آن [یعنی آب مطلق = آب خالص] موجود باشد؛ **و پس مانده‌ی و نیم‌خورده‌ی مکروه** عبارت است از: نیم خورده‌ی نوشیدن گربه؛ پس مانده‌ی مرغی که در نجاست‌ها و ناپاکی‌ها می‌پلکد و پرسه می‌زند [و دانسته نمی‌شود که منقارش از نجاست و آلودگی، پاک و تمیز باشد!]؛ نیم خورده‌ی نوشیدن پرندگان درنده و وحشی؛ مانند: باز، شاهین و زغن؛ [البته این حکم، در صورتی است که در دهان آن‌ها نجاست نبوده باشد؛ اما اگر چنان‌چه در دهان آن‌ها اثر نجاست باشد، پس آن آب، نجس می‌شود.] و همچنین نیم خورده‌ی و پس مانده‌ی حیواناتی که در خانه‌ها سکونت و اقامت دارند؛ همچون موش؛ نه عقرب؛ [زیرا نیم خورده‌ی عقرب، مکروه تنزیهی نیست؛ و در مورد پس خورده‌ی حیواناتی که در خانه‌ها سکونت دارند، از پیامبر ﷺ در مورد گربه که از ظروف می‌نوشد، سوال شد؟

ایشان در پاسخ فرمودند: «اِنَّها لَيْسَتْ بِنَجِسٍ؛اِنّها مِنَ الطَّوّافِيْنَ عَلَيْكُمْ و الطَّوّافٰاتْ» (ترمذی و ابوداود)؛ «گربه نجس نیست؛ زیرا گربه‌ها فراوان به منازل شما رفت و آمد می‌کنند».]

۴- آب پس مانده‌ی و نیم‌خورده‌ای که [خود پاک است ولی] در پاک کننده بودن آن، شک و تردید وجود دارد؛ و آن، پس مانده‌ی و نیم‌خورده‌ی نوشیدن قاطر و الاغ است؛ پس اگر چنان‌چه وضو کننده، آب دیگری غیر از آن را نیافت، بدان وضو نماید و بعد از وضو، تیمّم هم بکند؛ و آنگاه نماز خویش را بگزارد.

فصل

لَوِ اختَلَطَ أَوَانٍ أَكثَرُهَا طَاهِرٌ تَحَرَّى لِلتَّوَضُّؤِ وَالشُّربِ؛ وَ إِن كَانَ أَكثَرُهَا نَجِسًا لَا يَتَحَرَّى إِلَّا لِلشُّربِ؛ وَ فِي الثِّيَابِ المُختَلِطَةِ، يَتَحَرَّى سَوَاءٌ كَانَ اَكثَرُهَا طَاهِرًا أَو نَجِسًا.

فصل: [پیرامون تلاش و جستجو برای تشخیص و شناسایی چیزهای پاک و تمیز از غیر آن‌ها]

اگر چنان‌چه چند ظرف در کنار یکدیگر قرار داشتند؛ و این در حالی بود که بیشتر آن ظرف‌ها پاک‌اند؛ در آن صورت برای وضو گرفتن و نوشیدن، اجتهاد و کوشش و تلاش و جستجو نماید تا پاک و تمیز را از غیر آن، شناسایی و تفکیک نماید.

و اگر چنان‌چه بیشتر آن ظرف‌ها، نجس و آلوده بودند، در آن صورت، تنها برای نوشیدن، اجتهاد و کوشش و تلاش و جستجو نماید تا پاک را از غیر آن شناسایی کند.

و در مورد چندین لباس که در کنار یکدیگر قرار دارند، باید برای تشخیص و شناسایی پاک و تمیز از غیر آن، تلاش و جستجو و اجتهاد و کوشش نماید؛ خواه بیشتر آن‌ها پاک و تمیز باشد یا نجس و آلوده.

فصل

تُنزَحُ البِئرُ الصَّغيرةُ بوُقُوعِ نَجَاسَةٍ وَ إِن قَلَّت مِن غَيرِ الأَروَاثِ؛ كَقَطرَةِ دَمٍ أَو خَمرٍ؛ وَّ بِوُقُوعِ خِنزِيرٍ وَ لَو خَرَجَ حَيًّا وَ لَم يُصِب فَمُهُ المَآءَ؛ وَ بِمَوتِ كَلبٍ أَو شَاةٍ أَو آدَمِيٍّ فِيهَا؛ وَ

بِانتِفَاخِ حَيَوَانٍ وَ لَو صَغِيرًا؛ وَ مِائَتَا دَلوٍ لَو لَم يُمكِن نَزحُهَا. وَ إِن مَاتَ فِيهَا دَجَاجَةٌ أَو هِرَّةٌ أَو نَحوُهُمَا، لَزِمَ نَزحُ أَربَعِينَ دَلوًا وَ إِن مَاتَ فِيهَا فَأرَةٌ أَو نَحوُهَا، لَزِمَ نَزحُ عِشرِينَ دَلوًا؛ وَكَانَ ذَلِكَ طَهَارَةً لِلبِئرِ وَالدَّلو وَالرَّشاءِ وَ يَدُ المُستَقِي.

وَ لَا تُنجَسُ البِئرُ بِالبَعرِ وَ الرَّوثِ وَ الخِثي إِلَّا أَن يَستَكثِرَهُ النَّاظِر أَو أَن لَا يَخلُوَ دَلوٌ عَن بَعرَةٍ؛ وَ لَا يَفْسُدُ المَاءُ بِخُرءِ حَمَامٍ وَ عُصفُورٍ وَ لَا بِمَوتِ مَا لَا دَمَ لَه فِيهِ كَسَمَكٍ وَ ضِفدِع وَ حَيوَان المَاءِ وَ بَقٍّ وَ ذُبَابٍ وَ زَنبُورٍ وَ عَقرَبٍ؛ وَ لَا بِوُقُوعِ آدَمِيٍّ وَ مَا يُؤكَلُ لَحمُهُ إِذَا خَرَجَ حَيًّا وَ لَم يَكُن عَلى بَدَنِهِ نَجَاسَةٌ؛ وَ لَا بِوُقُوعِ بَغلٍ وَّ حِمَارٍ وَّ سِبَاع طَيرٍ وَ وَحشٍ فِي الصَّحِيح.

وَ إِن وَصَلَ لُعَابُ الوَاقِعِ اِلى المَاءِ أَخَذَ حُكمَه.

وَ وُجُودُ حَيَوَانٍ مَيِّتٍ فِيهَا يُنَجِّسُهَا مِن يَومٍ وَّ لَيلَةٍ وَ مُنتَفِخٍ مِن ثَلاثَةِ أَيَّامٍ وَّ لَيَالِيهَا إِن لَم يُعلَم وَقتُ وُقُوعِهِ.

فصل: [پیرامون احکام آب‌های چاه‌ها]

هرگاه در چاهِ کوچک [کمتر از ده در ده] ، نجاستی - هر چند اندک - بیافتد؛ و آن نجاست، غیر از پشکل و سرگین [حیواناتی از قبیل: اسب و غیره] باشد؛ مانند: یک قطره‌ی خون یا یک قطره‌ی شراب؛ در این صورت، بیرون کردن آنچه که در چاه از آب هست، لازم می‌باشد.

و همچنین بیرون کردن تمامی آب چاه در این صورت‌ها نیز لازم می‌باشد:

هرگاه در چاه، خوک بیافتد؛ اگر چه از چاه زنده بیرون بیاید و دهانش به آب نرسیده باشد.

هرگاه در چاه، سگ یا گوسفند یا آدمی بمیرد.

و هرگاه در چاه، [حیوانی بمیرد و] جسدش ورم و باد کند و متورّم و آماس نماید؛ اگر چه آن حیوان کوچک نیز باشد.

[در تمام موارد بالا، بیرون آوردن تمام آب چاه لازم است؛ ولی] اگر چنان‌چه بیرون آوردن تمام آب چاه ممکن نباشد؛ در آن صورت [واجب است که] دویست دَلو [متوسط و میانه] از چاه، آب بیرون آورد.

و اگر چنان‌چه در چاه، [حیوانی مانند] مرغ یا گربه و یا امثال آن‌ها [در جثّه] مرده

بود، در آن صورت بیرون آوردن چهل دلو [میانه] لازم است.

و چنان‌چه در چاه، [حیوانی مانند] موش یا امثال آن [در جثّه، همانند گنجشک و غیره] بمیرد، در آن صورت بیرون آوردن بیست دلو [میانه] ضروری می‌باشد.

و با بیرون آوردن مقداری از آب که واجب است از چاه بیرون کشیده شود، خود چاه، دلو، ریسمان و دست فردی که به بیرون آوردن آب از چاه پرداخته است، پاک می‌گردد.

و با افتادن پشکل [شتر، گوسفند و آهو]، سرگین [اسب، الاغ و قاطر]، و تپاله‌ی [گاو و گاومیش] در چاه، چاه نجس نمی‌گردد؛ مگر در **دو صورت:**

۱- در صورتی که آن سرگین و پشکل، به گونه‌ای باشد که شخص بیننده، آن را بسیار بیابد و فراوان شمارد.

۲- یا در صورتی که آن سرگین و پشکل، به گونه‌ای باشد که هیچ دلوی از پشکل خالی نباشد؛ [در این دو صورت، چاه نجس می‌گردد.]

و در این صورت‌ها، آب نجس نمی‌گردد:

* هرگاه در آب، مدفوع و چلغوز کبوتر و پرنده [و امثال آن‌ها، البته غیر از مرغ و مرغابی] بیافتد.

* هرگاه در آب، حیوانی بمیرد که دارای خون [جاری] نمی‌باشد؛ همانند ماهی و قورباغه؛ [چون پیامبر ﷺ می‌فرماید: «يَا سَلْمَانُ! كُلُّ طَعَامٍ وَ شَرَابٍ وَقَعَتْ فِيْهِ دَابَّةٌ لَيْسَ لَهَادَمٌ فَمَاتَتْ فِيْهِ فَهُوَ حَلاَلٌ اَكْلُهُ وَ شُرْبُهُ وَ وُضُوْؤُهُ» (بیهقی و دارقطنی)؛ «ای سلمان! هر خوراکی و نوشیدنی‌ای که در آن، حیوانی بیافتد که دارای خون جاری نمی‌باشد و در آن بمیرد؛ در آن صورت خوردن، نوشیدن و وضو گرفتن از آن، حلال می‌باشد»]

* هرگاه در آب، حیوانی بمیرد که در آب، زندگی و توالد و تناسل می‌نماید.

* هرگاه در آب پشه، مگس، زنبور و عقرب بمیرد. [چون پیامبر ﷺ در مورد مگس می‌فرماید: «اِذَا وَقَعَ الذُّبَابُ فِيْ شَرَابِ اَحَدِكُمْ فَلْيَغْمِسْهُ ثُمَّ لِيَنْزِعْهُ، فَاِنَّ فِيْ اَحَدِ جَنَاحَيْهِ دَاءٌ وَ فِي اَلآخَرِ شِفَاءٌ» (بخاری) و ابوداود این عبارت را نیز افزوده است: «و انه يتقي بجناحه الذي فيه الداء»؛ «هرگاه مگس در نوشیدنی یکی از شما افتاد؛ پس باید آن را در نوشیدنی غوطه دهد؛ سپس آن را بیرون بیاندازد؛ زیرا در یکی از دو بالش بیماری و در دیگری شفاء است؛»]

* و همچنین آب، با افتادن انسان و حیواناتی که گوشتشان خورده‌ی می‌شود [حیوانات حلال گوشت، همانند: شتر، گاو و گوسفند]، نجس نمی‌گردد؛ البته در صورتی که از آب، زنده بیرون بیاید و بر بدن آن، نجاستی وجود نداشته باشد.

و نیز آب - بنا به قول صحیح - با افتادن قاطر، الاغ، پرندگان وحشی و درنده، و حیوانات درنده، نجس نمی‌گردد؛ [البته در صورتی که از آب، زنده بیرون بیایند و بر بدن آن‌ها نجاستی نباشد.]

و هرگاه چیزی در آب بیافتد و لُعاب دهان آن، به آب برسد؛ در آن صورت آن آب، در حکم آبِ پس مانده‌ی و نیم‌خورده‌ی آن است؛ [و علاوه از آن، حیوانی که پس‌خورده‌ی آن پاک است، عرق آن نیز پاک و تمیز می‌باشد؛ و حیوانی که پس‌خورده‌ی آن نجس است، عرق آن نیز نجس می‌باشد.]

و اگر در چاه، حیوان مرده‌ای [پیش از باد کردن و متورّم شدن آن] یافته شد و دانسته نمی‌شد که آن حیوان، چه وقت در آن افتاده است، در آن صورت به نجاست آن چاه، فقط از مدت یک شبانه روز حکم می‌شود؛ [پس نمازهای همان شب و روز، قضا آورده شود.]

و چنان‌چه در چاه، حیوانی مرد و در آن باد کرد و دانسته نمی‌شد که چه وقت در آن افتاده است، در آن صورت به نجاست آن چاه از مدّت سه شبانه روز حکم می‌شود؛ [از این رو، اگر با آب آن چاه، وضو گرفته شده بود، نمازهای این شب و روزها، قضا آورده شود؛ و همچنین اگر چنان‌چه آب آن چاه در این مدت، در شستشوی بدن یا در شستن جامه‌ها به کار رفته شده بود، در آن صورت بدن و جامه، شسته شود.]

فصل في الاستنجاء

يَلزِمُ الرَّجُلَ الاِستِبرَاءُ حَتَّى يَزُولَ أَثَرُ البَولِ وَ يَطمَئِنَّ قَلبُه عَلَى حَسَبِ عَادَتِه؛ إِمَّا بِالمَشيِ أَوِ التَّنَحنُحِ وَ الاِضطِجَاعِ أَو غَيرِه؛ وَ لَا يَجُوزُ لَه الشُّرُوعُ فِي الوُضُوءِ حَتَّى يَطمَئِنَّ بِزَوَالِ رَشحِ البَولِ.

وَ الاِستِنجَاءُ سُنَّةٌ مِن نَجَسٍ يَخرُجُ مِنَ السَّبِيلَينِ مَا لَم يَتَجَاوَز المَخرَجَ؛ وَ إِن تَجَاوَزَ وَكَانَ قَدرَ الدِّرهَمِ، وَجَبَ إِزَالَته بِالمَاءِ؛ وَ إِن زَادَ عَلى الدِّرهَمِ اِفتَرَضَ غَسلُه؛ وَ يَفتَرِضُ غَسلُ مَا فِي المَخرَجِ عِندَ الاِغتِسَال مِنَ الجِنَابَةِ وَ الحَيضِ وَ النِّفَاسِ وَ إِن كَانَ مَا فِي المَخرَجِ

قَلِيلاً؛ وَ أَن يَستَنجِيَ بِحَجَرٍ مُنَقٍّ وَّ نَحوِه؛ وَ الغَسلُ بِالمَاءِ اَحَبُّ؛ وَ الأَفضَلُ: الجَمعُ بَينَ المَاءِ وَالحَجَر فَيَمسَحُ ثُمَّ يَغسِلُ؛ وَ يَجُوزُ أَن يَقتَصِرَ عَلَى المَاءِ أَوِ الحَجَرِ؛ وَالسُّنَّةُ إِنقَاءُ المَحَلِّ وَالعَدَدُ فِي الأَحجَارِ مَندُوبٌ لَا سُنَّةٌ مُؤَكَّدَةٌ؛ فَيَستَنجِي بِثَلاثَة أَحجَارٍ نُدباً إِن حَصَلَ التَّنظِيفُ بِمَادُونَهَا.

وَ كَيفِيَّةُ الاِستِنجَاءِ: أَن يَمسَحَ بِالحَجَرِ الأَوَّل مِن جِهَةِ المُقَدَّمِ إِلى خَلفٍ وَ بِالثَّانِي مِن خَلف اِلى قُدَّامٍ وَ بِالثَّالِثِ مِن قُدَّامٍ اِلى خَلفٍ إِذَا كَانَتِ الخُصيَةُ مُدَلَّاةً؛ وَ إِن كَانَت غَيرَ مُدَلَّاةٍ، يَبتَدِيءُ مِن خَلفٍ اِلى قُدَّامٍ وَ المَرأَةُ تَبتَدِيءُ مِن قُدَّامٍ اِلى خَلفٍ خَشيَةَ تَلوِيثِ فَرجِهَا ثُمَّ يَغسِلُ يَدَه أَوَّلَا بِالمَاءِ ثُمَّ يَدلُكُ المَحَلَّ بِالمَاءِ بِبَاطِنِ إِصبَعٍ أَو إِصبَعَينِ أَو ثَلاثٍ إِن اِحتَاجَ وَ يُصَعِّدُ الرَّجُلُ إِصبَعَهُ الوُسطَى عَلى غَيرِهَا فِي اِبتِدَاءِ الاِستِنجَاءِ ثُمَّ يُصَعِّدُ بِنصَره وَ لَا يَقتَصِرُ عَلى إِصبَعٍ وَّاحِدَةٍ وَالمَرأَةُ تُصَعِّدُ بِنصرَهَا وَ أَوسَطَ أَصَابِعِهَا مَعًا اِبتِدَاءً خَشيَةَ حُصُولِ اللذَّةِ وَ يُبَالِغُ فِي التَّنظِيفِ حَتَّى يَقطَعَ الرَّائِحَةَ الكَرِيهَةَ وَ فِي إِرخَاءِ المَقعَدَة إِن لَم يَكُن صَائِمًا؛ فَإِذَا فَرَغَ غَسَلَ يَدَه ثَانِيًا وَ نَشَفَ مَقعَدَتَه قَبلَ القِيَامِ إِذَا كَانَ صَائِمًا.

فصل: پیرامون استنجاء [اجابت مزاج؛ یا رهایی از نجاست و آلودگی، و یا قضای حاجت]

[«**استنجاء**» در لغت و زبان عرب، به معنای «طلب رهایی و خلاص شدن از چیزی» است؛ و از «نجوت الشجرة» به معنای «**آن را بریدم**» گرفته شده است؛ چون شاخص استنجا کننده، بدین وسیله، اذیت و آزار آلودگی را از خویش قطع می‌کند.

و در اصطلاح فقه و شرع، «**استنجاء**»: به معنی «برطرف کردن آلودگی و نجاستِ پس و پیش انسان، با آب یا سنگ و امثال آن، یا با هر دوی آن‌ها است»].

پیامبر ﷺ فرموده‌اند: «اِذٰا ذَهَبَ اَحَدُكُمْ اِلَي الْغٰائِطِ فَلْيَذْهَبْ مَعَهُ بِثَلاثَةِ اَحْجٰارٍ يَسْتَطِيْبُ بِهِنَّ فَاِنَّهٰا تُجْزِيُء مِنْهُ» (ابوداود؛ دارقطنی و ابن ماجه)؛ «هرگاه کسی از شما به قضای حاجت رفت با سه تکه سنگ خود را پاک کند، آن‌ها برای طهارت و پاکی از این آلودگی کافی هستند».

و به روایت از انس رضی الله عنه آمده است که گفت: پیامبر ﷺ هر وقت به محل قضای حاجت می‌رفت، من و جوانی هم سن و سال من، آفتابه و عصایی با خود می‌بردیم و ایشان با

آن، طهارت حاصل می‌کردند و خود را پاک می‌نمودند. (بخاری و مسلم).

و بهتر است که در استنجاء، از سنگ و آب، هر دو استفاده شود؛ چون خداوند، مردم قُباء را ستوده است بدین عملشان که می‌فرماید: ﴿فِيهِ رِجَالٌ يُحِبُّونَ أَن يَتَطَهَّرُواْۚ﴾ [التوبة: ۱۰۸] «در آنجا مردمانی هستند که دوست دارند خود را پاک و پاکیزه کنند؛ و خداوند پاکیزگان را دوست می‌دارد.» پیامبر ﷺ از چگونگی طهارت مردم قباء سؤال کرد که گفتند: «نَتَّبِعُ الْحِجَارَةَ الْمَاءَ»؛ «اول با سنگ و بعد با آب، استنجاء می‌کنیم.»

و رسول خدا ﷺ فرموده‌اند: «اِنَّمَا اَنَا لَكُمْ بِمَنْزِلَةِ الْوَالِدِ اُعَلِّمُكُمْ فَاِذَا اَتَى اَحَدُكُمْ اَلْغَائِطَ فَلا يَسْتَقْبِلِ الْقِبْلَةَ وَ لا يَسْتَدْبِرْهَا وَ لا يَسْتَطِيْبُ بِيَمِيْنِهِ، وَ كَانَ يَأْمُرُ بِثَلاثَةِ اَحْجَارٍ وَ يَنْهَى عَنِ الرَّوْثِ وَ الرِّمَّةِ»؛ «جز این نیست که من برای شما به منزله‌ی پدری هستم که شما را تعلیم می‌دهم؛ پس هرگاه یکی از شما برای قضای حاجت رفت، نباید که به سوی قبله رو نماید و نباید به آن پشت کند؛ و هنگامی که می‌خواهد مخرج پیشاب و مدفوع خود را با آب یا چیز دیگری پاک کند؛ نباید به دست راست خویش پاک نماید. و رسول خدا ﷺ در این کار به سه عدد سنگ امر می‌نمودند و از استعمال سرگین و استخوان‌های پوسیده نهی می‌نمودند.» (ابوداود از ابوهریره رضی الله عنه]

؟؟؟بر شخص لازم است که خویشتن را به گونه‌ای از پلیدی [پیشاب یا مدفوع]، پاک کند تا آن که اثر پیشاب از بین برود و اطمینان قلب پیدا کند که چیزی از نجاست در محل خود باقی نمانده است؛ و هر کس که در این زمینه به روشِ خاصّی عادت دارد؛ باید همان روش را به کار بندد؛ همچون راه رفتن، یا سینه صاف کردن؛ یا تکیه نمودن بر پای چپ و یا غیر آن [از قبیل: برخاستن، حرکت دادن پا و ...]

و برای شخص جایز نیست که وضو را آغاز کند تا آنگاه که به پایان رسیدن و به از بین رفتنِ ترشّح و تراوش پیشاب، اطمینان حاصل نکند.

و استنجاء [برای مردان و زنان، در صورتی] سنّت [مؤکده] است که آلودگی و نجاست [پیشاب یا مدفوع]، از [یکی از دو را ه انسان [پس یا پیش] بیرون شده باشد و از مخرج خویش تجاوز نکرده باشد؛ و اگر چنان‌چه از مخرج خویش تجاوز کرده بود و به اندازه‌ی یک درهم بود، در آن صورت از بین بردن آن با آب، واجب است.

و اگر [نجاست، از مخرج خویش تجاوز کرده بود و] بیشتر از اندازه‌ی یک درهم

بود، در آن صورت شستن مخرج با آب، فرض است. [**و اندازه‌ی درهم**: به وزن، معادل تقریباً سه گرم؛ و به مساحت: برابر با اندازه‌ی گودی کف دست است.]

و به هنگام غسل جنابت، حیض [عادت ماهیانه] و نفاس، شستن و از بین بردن آنچه در مخرج است، فرض می‌باشد؛ اگر چه مقدار آنچه که در مخرج است، اندک باشد.

و [همچنین سنّت است که] با سنگِ برطرف کننده‌ی نجاست و امثال آن، استنجاء بزند؛ و شستن محل نجاست با آب بهتر است؛ و بهتر آن است که در استنجاء، از آب و سنگ هر دو استفاده شود؛ این طور که [نخست] محل نجاست را با سنگ [یا مانند آن] پاک کند؛ و سپس آن را با آب بشوید؛ [زیرا این شیوه در نظافت کاملتر است؛ و خداوند نیز مردم قباء را ستوده است بدین عملشان که می‌فرماید: ﴿فِيهِ رِجَالٌ يُحِبُّونَ أَن يَتَطَهَّرُواْۚ﴾ [التوبة: ۱۰۸] پیامبر ﷺ از چگونگی طهارت مردم قباء سؤال کرد که گفتند: «نَتَّبِعَ الْحِجَارَةَ الْمَاءَ»؛ «اول با سنگ و بعد با آب استنجاء می‌کنیم».]

و درست است که در استنجاء، تنها به آب یا سنگ، اکتفا شود؛ و در استنجاء، سنّت همان تمیز کردن و پاک ساختن محل نجاست است؛ و تعداد و شماره‌ی سنگ‌ها [در استنجاء] ، مندوب [مستحب] می‌باشد و سنّت مؤکده نیست؛ از این رو، اگر چنان‌چه نظافت، به کمتر از سه سنگ حاصل می‌شد، در آن صورت استنجاء زدن وی با سه سنگ، مستحب و مندوب می‌باشد.

[ناگفته نماند که برای سنگ و چیزهایی که حکم آن را داشته باشند و بدان‌ها استنجاء صورت می‌گیرد، شرایط زیر لازم است:

۱- **باید پاک باشند.** پس استنجاء با سنگِ آلوده یا چیزهای ناپاک کفایت نمی‌کند. عبدالله بن مسعودس گوید: پیامبر ﷺ به محل قضای حاجت رفت و به من امر کرد که سه تکه سنگ برایش بیاورم که دو تکه سنگ پیدا کردم و سوّمی را نیافتم؛ از این رو، یک تکّه سرگینِ خشک شده‌ی حیوان را با آن‌ها برایش آوردم که سنگ‌ها را گرفت و سرگین را دور انداخت و فرمود: «آن، پلید و ناپاک است». (بخاری).

۲- چیزی که بدان استنجاء می‌شود، باید برطرف کننده‌ی نجاست باشد و آن را از جا بکند. پس شیشه و امثال آن که صاف و غیر قالع باشند، کفایت نمی‌کنند.

۳- نباید آن چیز، محترم و دارای ارج باشد؛ چه استنجاء به چیزهای محترم، مانند: خوراک انسان، **(چون نان)** و خوراک جن، **(چون استخوان)** جایز نیست؛ زیرا امام مسلم روایت کرده است که پیامبر ﷺ از استنجاء به استخوان نهی کرد و گفت: «نَهَي عَنِ الْاِسْتِنْجٰاءِ بِالْعَظْمِ وَ قٰالَ: اِنَّهُ زٰادُ اِخْوٰانِكُمْ»؛ «به راستی، استخوان، توشه‌ی برادرانتان از جنّ است».

وقتی که استنجاء با مواد خوراکی جنّ جایز نباشد؛ با خوراک آدمی به طریق اَوْلی جایز نیست؛ از جمله چیزهای محترم، کتب علمی مانند: فقه و حدیث است؛ و چیزهایی که بدان‌ها پیوسته و متصل است؛ و همچنین چیزهایی که نام مبارک الله، پیامبران خدا در آن باشد، استنجاء زدن با آن‌ها، جایز نیست.

۴- نباید چیزی که از پس یا پیش انسان بیرون آمده است، خشک شده باشد، که در آن صورت حتماً استنجاء باید با آب باشد.

۵- نباید مدفوع و ادرار، از محل خروج منتقل شده باشد که در آن صورت، استنجاء باید با آب صورت بگیرد.]

و «**کیفیت استنجاء**» [به وسیله‌ی سنگ‌ها] بدین ترتیب است که:

با سنگ اوّل، [محل مدفوع را] از جهت جلو به سمت عقب بکشد؛ آنگاه با سنگ دوم، محل مدفوع را از جهت عقب به سمت جلو بکشد؛ و با سنگ سوّم - در صورتی که بیضه‌ها[ی مرد] آویزان و آویخته بود - از جهت جلو به سمت عقب بکشد؛ و چنان‌چه بیضه‌ها، آویخته نبود، در آن صورت سنگ سوم را از جهت عقب به سمت جلو بکشد.

و زن نیز از ترس این که مبادا شرمگاه [فرج] وی، [با نجاستِ مقعد] آلوده و کثیف گردد، از جهت جلو به سمت عقب، سنگ را بکشد.

آنگاه، نخست، دست خویش را با آب بشوید؛ سپس محل خروج نجاست را با قسمت داخلی یک انگشت، یا دو انگشت و یا سه انگشت - در صورت نیاز - همراه با آب بمالد؛ و مرد در شروع استنجاء، انگشت میانه‌ی دست خویش را نسبت به سائر انگشتان، [اندکی] بلند گرداند؛ آنگاه انگشت «بِنْصِرْ» خویش را نیز بلند نماید. [و به هنگام استنجاء]، به یک انگشت، اکتفا نکند؛ [زیرا با آن، نظافت و پاکیزگی به طور کامل حاصل نمی‌گردد].

و زن در شروع استنجاء، هم انگشت «بنصر» و هم انگشت میانه‌ی خویش را همراه با هم بلند گرداند؛ از ترس این که مبادا لذّت به وجود آید. [«بنصر»: انگشتی که بین انگشت میانه و انگشت کوچک است؛ یعنی انگشت چهارم از طرف شست. «خنصر» انگشت کوچک دست انسان؛ یعنی انگشت پنجم از طرف شست.]

و باید در پاک کردن محل نجاست، خوب مبالغه ورزد تا بوی آن به طور کامل از بین برود. [یعنی محل نجاست را باید آن‌چنان پاک و تمیز سازد که بوی آن، به طور کامل از بین برود؛] و همچنین اگر چنان‌چه روزه‌دار نبود، باید در شُل نمودن مقعد خویش نیز مبالغه نماید؛ و چون از استنجاء با آب، فارغ شد، دست خویش را برای بار دوم بشوید؛ و در صورتی که روزه بود، پیش از بلند شدن، مقعد خویش را [با پارچه‌ای یا با غیر آن] خشک نماید.

فصل

لَا يَجُوزُ كَشفُ العَورَةِ لِلاِستِنجَاءِ؛ وَ إِن تَجَاوَزَتِ النَّجَاسَةُ مَخرَجها وَ زَادَ المُتَجَاوَزُ عَلى قَدرِ الدِّرهَمِ لَا تَصِحُّ مَعَهُ الصَّلاةُ إِذَا وَجَدَ مَا يُزِيلُه. وَ يَحتَالُ لِإِزَالَتِه مِن غَيرِ كَشفِ العَورَةِ عِندَ مَن يَّراهُ.

وَ يَكرَهُ الاِستِنجَاءُ بِعَظمٍ وَ طَعَامٍ لِآدَمِيٍّ أَو بَهِيمَةٍ وَ آجُرٍّ وَ خَزفٍ وَ فَحمٍ وَ زُجَاجٍ وَ جَصٍ وَ شَيءٍ مُحتَرَمٍ كَخِرقَةِ دِيبَاجٍ وَّ قُطنٍ وَ بِاليَدِ اليُمنَى إِلَّا مِن عُذرٍ.

وَ يَدخُلُ الخَلاءَ بِرِجلِهِ اليُسرَى وَ يَستَعِيذُ بِاللهِ مِنَ الشَّيطَانِ الرَّجِيمِ قَبلَ دُخُولِهِ؛ وَ يَجلِسُ مُعتَمِدًا عَلى يَسَارِهِ وَ لَا يَتَكَلَّمُ إِلَّا لِضُرُورَةٍ؛ وَ يَكرَهُ تَحرِيمًا اِستِقبَالُ القِبلَةِ وَ اِستِدبَارُهَا وَ لَو فِي البُنيَانِ؛ وَ اِستِقبَالُ عَينِ الشَّمسِ وَ القَمَرِ وَ مَهَبِّ الرِّيحُ وَ يَكرَه أَن يَبُولَ أَو يَتَغَوَّطَ فِي المَاءِ وَ الظِّلِّ وَالجُحْرِ وَالطَّرِيقِ وَ تَحتَ شَجَرَةٍ مُثمِرَةٍ؛ وَالبَولُ قَائِمًا إِلَّا مِن عُذرٍ؛ وَ يَخرُجُ مِنَ الخَلَاءِ بِرِجلِهِ اليُمنَى ثُمَّ يَقُولُ: «اَلحَمدُ لِلّه الَّذِي أَذهَبَ عَنِّي الأَذَى وَ عَافَانِي».

فصل: [درباره‌ی چیزهایی که استنجاء نمودن بدان‌ها جایز است؛ و چیزهایی که استنجاء کردن با آن‌ها مکروه است؛ و پیرامون آنچه که انجام آن، مکروه می‌باشد]

برای شخص جایز نیست که برای قضای حاجت، عورت خویش را [در پیش کسی] کشف و آشکار نماید؛ و اگر چنان‌چه نجاست، از محل خروج خویش تجاوز کرد و بیشتر از اندازه‌ی یک درهم بود [**اندازه‌ی یک درهم به وزن**: معادل تقریباً سه گرم، و به **مساحت**: برابر با اندازه‌ی گودی کف دست است؛] در آن صورت هرگاه چیزی یافته شود که بتوان با آن، نجاست را از بین برد، [باید آن نجاست از بین برده شود؛ زیرا] گزاردن نماز با آن نجاست، صحیح نمی‌باشد.

و برای از بین بردن نجاست، چاره‌جویی نماید، بی‌آن که عورت خویش را در پیش کسی که او را می‌بینند، کشف و عیان نماید.

و استنجاء با این چیزها مکروه می‌باشد:

۱- **استخوان؛** [چون «نَهَي عَنِ الْاِسْتِنْجٰاءِ بِالْعَظْمِ وَ قٰالَ: اِنَّهُ زٰادُ اِخْوٰانِكُمْ مِنَ الْجِنِّ» (مسلم)؛ پیامبر ﷺ از استنجاء زدن به استخوان نهی کرد و فرمود: «به حقیقت استخوان، توشه‌ی برادرانتان از جنّ است.»]

۲- چیزهایی که از زمره‌ی خوراکی‌های انسان یا خوراک حیوانات است.

۳- استنجاء با آجر، سفال، زغال، شیشه و گچ.

۴- استنجاء با چیزهای محترم و دارای ارج؛ همانند: تکه پارچه‌ی ابریشم و پنبه. [و همچنین، همانند کتب علمی؛ مانند: فقه و حدیث و چیزهایی که نام معظّم، چون نام الله و پیامبران خدا در آن باشد.]

۵- استنجاء نمودن با دست راست؛ مگر آن که عذری وجود داشته باشد [و یارای آن را نداشته باشد تا با دست چپ، استنجاء نماید. پیامبر ﷺ می‌فرماید: «اِذٰا بالَ اَحَدُكُمْ فَلا يَمْسَحْ ذَكَرَهُ بِيَمِيْنِهِ؛ وَ اِذٰا اَتَي الْخَلَأَ فَلا يَتَمَسَّحْ بِيَمِيْنِهِ؛ وَ اِذٰا شَرِبَ، فَلاَ يَشْرِبْ نَفَساً وٰاحِداً» (بخاری و مسلم)؛ «هرگاه یکی از شما ادرار کرد، نباید آلت تناسلی خویش را با دست راستش پاک نماید؛ و چون به قضای حاجت رفت، نباید خویشتن را با دست راستش پاک نماید؛ و هرگاه نوشید، نباید با یک نفس بنوشد.»]

و با پای چپ، وارد مستراح [توالت] شود؛ و پیش از داخل شدن بدانجا [و قبل از

کشف عورت،] از شرّ شیطانِ رانده شده، به خدا پناه ببرد [و چنین بگوید: «بِسْمِ اللهِ، اَللّٰهُمَّ اِنِّيْ اَعُوْذُ بِكَ مِنَ الْخُبُثِ وَ الْخَبَائِثِ»؛ «به نام خدا؛ پروردگارا! به تو پناه می‌برم از شیطان‌های نر و ماده و از پلیدی و پلیدی‌ها».]

و [به هنگام اجابت مزاج]، بر پای چپ خویش تکیه کند؛ [زیرا که این کار در بیرون آمدن مدفوع، یاری کننده‌تر است]؛ و نباید در اثنای قضای حاجت [چه ادرار و چه مدفوع]، سخن بگوید؛ مگر آن که برای ضرورت باشد. [یعنی برای شخص، درست نیست که در اثنای اجابت مزاج، بدون عذر و ضرورت، سخن بگوید؛ از این رو، اگر در اثنای اجابت مزاج، شخص کوری را دید که به سوی گودالی می‌رود و از افتادن او در آن گودال ترسید، پس بر وی واجب است که سخن بگوید و او را راهنمایی نماید.

پیامبر ﷺ می‌فرماید: «لایَخْرُجُ الرَّجُلانِ یَضْرِبانِ الْغائِطَ کاشِفَيْ عَوْرَتَیْهِما یَتَحَدَّثانِ؛ فَاِنَّ اللهَ یَمْقُتُ ذٰلِكَ» (مسلم)؛ «دو نفر که به محل قضای حاجت می‌روند، در حالی که کشف عورت کرده و به سخن گفتن می‌پردازند، خدا را خشمگین می‌کنند.»]

و انجام این کارها به هنگام اجابت مزاج، مکروه تحریمی می‌باشد:

روی نمودن و پشت کردن به قبله؛ اگرچه در خانه و ساختمان باشد؛ [زیرا پیامبرﷺ فرمودند: «اِذٰا اَتَیْتُمُ الْغائِطَ فَلا تَسْتَقْبِلُوا الْقِبلَةَ وَ لا تَسْتَدْبِرُوها بِبَوْلٍ وَّ لا غائِطٍ» (بخاری و مسلم)؛ «هرگاه به محل قضای حاجت رفتید، نه رو به قبله و نه پشت بدان کنید؛ نه در ادرار کردن و نه در مدفوع نمودن».

و نیز می‌فرماید: «اِذٰا اَتَي اَحَدُکُمُ الْبَوْلَ فَلْیُکْرِمْ قِبْلَةَ اللهِ عَزَّوَجَلَّ، فَلا یَسْتَقْبِلِ الْقِبْلَةَ»؛ «هرگاه یکی از شما به محل قضای حاجت آمد، احترام قبله‌ی خدا را نگه دارد؛ پس روی به قبله ننشیند و قضای حاجت نکند».

و علّت این حرام بودن، آن است که جهت قبله، قابل احترام است؛ پس واجب است که حفظ و صیانت شود.]

و همچنین مکروه است که به هنگام قضای حاجت، روی به ذات خورشید و ماه نماید؛ [زیرا خورشید و ماه، دو نشانه از نشانه‌ها و آیات درخشان خداوند هستند.] و نیز مکروه است که در مسیر وزش باد، ادرار نماید.

و برای شخص مکروه است که در این چیزها، پیشاب یا مدفوع نماید:

۱- در آب؛ [اگر چه جاری باشد؛ همچنین ادرار یا مدفوع نمودن در آب جاری یا

آب راکد مکروه می‌باشد؛ زیرا پیامبر ﷺ می‌فرماید: «لا يَبُوْلَنَّ اَحَدُكُمْ فِي الْماءِ الرّاكِدِ» (بخاری و مسلم)؛ «هیچ کس از شما در آب راکد و ایستاده ادرار نکند».

و جابر بن عبدالله رضی الله عنه گوید: «اِنَّ النَّبِيَّ ﷺ نَهَي اَنْ يُبالَ فِي الْماءِ الرّاكِدِ» (مسلم)؛ «پیامبر ﷺ از ادرار کردن در آب ایستاده نهی کرد». و نیز مکروه است که در نزدیک چاه یا جوی یا حوضی، پیشاب یا مدفوع نماید.]

۲- [ادرار و مدفوع نمودن] در سایه [ای که محل تجمّع و گردهمایی مردم است؛ چون پیامبر ﷺ فرموده‌اند: «اِتَّقُوْا الْمَلاعِنَ الثَّلاثَ: اَلْبُرازُ فِي الْمَوارِدِ، وَ قارِعَةِ الطَّرِيْقِ وَ الظِّلِّ» (ابوداود)؛ «از سه چیز که موجب لعنت و نفرین مردم است پرهیز کنید: نشستن برای قضای حاجت در محل آبشخورها و در راسته‌ی راه‌های همگانی و در جای سایه‌داری که مردم آنجا جمع می‌شوند»؛ و مقصود مواضعی است که مردم بدانجا رفت و آمد دارند؛ یا راه‌های ورود به آبشخورها و راسته‌ی کوه‌ها که محل تردّد است؛ محل‌های آفتاب‌خور در زمستان که مردم در آنجاها جمع می‌شوند، مانند محل‌های سایه‌دار در تابستان است.]

۳- [ادرار یا مدفوع نمودن] در سوراخ [های زمین؛ چون پیامبر ﷺ «نَهَي اَنْ يُبالَ فِي الْجُحْرِ؛ لِاَنَّها مَساكِنُ الجِنِّ» (نسایی و ابوداود)؛ «از این که در سوراخ‌های زمین ادرار کرده شود، نهی فرمود؛ زیرا این سوراخ‌ها، مسکن جنّیان است»؛ و علاوه از آن، ممکن است در آن سوراخ‌ها، چیزی از حشرات موذی بوده و به او آزار برساند.]

۴- [ادرار، و به ویژه مدفوع نمودن] در راه؛ [زیرا پیامبر ﷺ فرمودند: «اِتَّقُوا اللَّعّانَيْنِ! قالُوْا: وَ مَا اللَّعّانانِ يا رَسُوْلَ اللهِ؟ قالَ: اَلَّذِيْ يَتَخَلّي فِيْ طَرِيْقِ النّاسِ اَوْ ظِلِّهِمْ» (مسلم)؛ «از دو چیز که سبب می‌شود مردم شما را لعنت و نفرین کنند، پرهیز نمایید! گفتند: آن دو چیز که مایه‌ی نفرین دیگران می‌گردد چیست؟ فرمود: «کسی که در سر راه مردم یا سایه‌ای که در آن تجمّع می‌کنند، قضای حاجت نماید».]

۵- [پیشاب یا مدفوع نمودن] در زیر درختان میوه‌دار؛ [چون این عمل، موجب

تباه شدن میوه می‌گردد، یا در آن صورت، طبیعت انسان از آن میوه دوری می‌کند.]

۶- و مکروه است که بدون عذر، به حالت ایستاده ادرار نماید؛ [زیرا که در این صورت، ممکن است، ذرّات ریز پیشاب بر بدن یا بر جامه‌ی او پاشیده شود.

و به هنگام فراغت از قضای حاجت و بیرون شدن از مستراح،] پای راست خویش را جلو بیاندازد و با آن، از توالت بیرون شود؛ و سپس چنین بگوید: «اَلْحَمْدُلِلّٰهِ الَّذِيْ اَذْهَبَ عَنِّيْ اْلاَذىٰ وَ عٰافٰانِيْ»؛ «حمد و ستایش، خدایی را سزاست که ناراحتی و پلیدی را از من دور ساخت و مرا آسوده کرد و عافیت بخشید».

فصل في الوضوء

أَركَانُ الوُضُوءِ أَربَعَةٌ وَ هِيَ فَرَائِضُهُ؛ اَلأَوَّلُ: غَسلُ الوَجهِ. وَ حَدُّه طُولاً: مِن مَبدَأِ سَطحِ الجَبهَةِ اِلی أَسفَلِ الذَّقَنِ. وَ حَدُّه عَرضًا: مَا بَينَ شَحمَتَی الأُذُنَينِ؛ وَالثَّانِي: غَسلُ يَدَيهِ مَعَ مِرفقَيهِ؛ وَالثَّالِث: غَسلُ رِجلَيهِ مَع كَعبَيهِ؛ وَالرَّابِعُ: مَسحُ رُبعِ رَأسِه. وَ سَبَبُه: اِستِبَاحَةُ مَا لَا يَحِلُّ إِلَّا بِه؛ وَ هُوَ حُكمُهُ الدُّنيَوِيُّ؛ وَ حُكمُهُ الأُخرَوِيُّ: الثَّوَابُ فِي الآخِرَةِ.

وَ شَرطُ وُجُوبِهِ: العَقلُ وَالبُلُوغُ وَالاِسلَامُ وَ قُدرَةٌ عَلی اِستِعمَالِ المَاءِ الكَافِي وَ وُجُودُ الحَدَثِ وَ عَدَمُ الحَيضِ وَالنِّفَاسِ وَ ضَيقِ الوَقتِ.

وَ شَرطُ صِحَّتِهِ، ثَلاثَةٌ: عُمُومُ البَشرَةِ بِالمَآءِ الطَّهُورِ؛ وَ اِنقِطَاعُ مَا يُنَافِيه مِن حَيضٍ وَ نفَاسٍ وَ حَدَثٍ؛ وَ زَوَالُ مَا يَمنَعُ وُصُولَ المَاءِ اِلَی الجَسَدِ كَشَمَعٍ وَ شَحمٍ.

فصل: پیرامون احکام وضو [ارکان وضو:]

«**ارکان وضو**»، چهار چیز است؛ که همانا عبارت از «**فرائض وضو**» می‌باشد:

[ناگفته نماند که «**ارکان**»، جمع «**رکن**» است؛ و «**رکن**» به چیزی گفته می‌شود که در حقیقتِ یک شیء، داخل باشد؛ و لزوم آن، به دلیلی قطعی که هیچ شبهه‌ای در آن نباشد، ثابت شده باشد؛ همچون قرآن کریم و خبر متواتر؛ و همچنین بر معنای مراد، دلالت قطعی داشته باشد؛ به گونه‌ای که لفظ آن، احتمال دو معنا یا بیشتر از آن را نداشته باشد.

و «فرائض»، جمع «فریضة» است؛ و **«فرض»**، بدان چیزی اطلاق می‌گردد که لزوم آن؛ به دلیلی ثابت شده باشد که در آن شبهه‌ای نیست؛ خواه این چیز، در حقیقتِ شیء، داخل باشد یا از حقیقت آن، بیرون باشد؛ پس فرض، شامل شرط‌ها و ارکان، هر دو می‌شود.]

۱- شستن صورت [و آب بر آن جاری کردن؛ زیرا خداوند می‌فرماید: ﴿فَٱغۡسِلُواْ وُجُوهَكُمۡ﴾ [المائدة: ٦] «به هنگام وضو، صورت‌هایتان را بشویید».]

و **طول و درازی صورت**، عبارت است از: فاصله‌ی بین قسمت بالای پیشانی [رستنگاه موی]، تا قسمت انتهای چانه؛ و عرض و پهنای آن: ما بین دو نرمه‌ی گوش‌ها است.

۲- شستن هر دو دست به همراه آرنج‌ها؛ [چون خداوند می‌فرماید: ﴿وَأَيۡدِيَكُمۡ إِلَى ٱلۡمَرَافِقِ﴾ [المائدة: ٦] «و دست‌هایتان را با آرنج‌ها بشویید». و حرف «اِلی» در آیه، به معنی «مع» است؛ یعنی دست‌ها را با آرنج‌ها بشویید؛ همان‌گونه که در آیه‌ی ﴿مَنۡ أَنصَارِيٓ إِلَى ٱللَّهِۖ﴾؛ «الی» به معنی «مع» است؛ یعنی «چه کسی حاضر است که با خدا مرا یاری کند».

و سخن جابر رضی الله عنه نیز بر این دلالت می‌کند که گفت: «رَأَيْتَ رَسُوْلُ اللهِ ﷺ يُدِيْرُ الْماءَ عَلَي الْمَرٰافِقِ» (دارقطنی و بیهقی)؛ «من پیامبر ﷺ را دیدم که در وضو، آب را بر آرنج‌های خود می‌ریخت و آن‌ها را می‌شست».

و در شستن دست‌ها و آرنج‌ها، واجب است که آب، به تمامی موها و پوست برسد؛ حتی اگر در زیر ناخن‌ها، چرک و کثافت باشد و مانع رسیدن آب به پوست گردد، وضوی چنین شخصی صحیح نیست و نمازش باطل است.]

۳- شستن پاها با قوزک‌های پا؛ [چون خداوند می‌فرماید:

﴿وَأَرۡجُلَكُمۡ إِلَى ٱلۡكَعۡبَيۡنِۚ﴾ [المائدة: ٦]

«و پاهایتان را با قوزک‌هایتان بشویید».

حرف «الی» در این آیه به معنی «مع» است؛ و مراد از «کعبین»: دو استخوان برجسته بین ساق و قدم است. در حدیث صحیح آمده است که: «فَغَسَلَ رِجْلَهُ الْيُمْنىٰ

اِلَي الْكَعْبَيْنِ وَ رِجْلَهُ الْيُسْرىٰ كَذٰلِكَ»؛ «پیامبر ﷺ پای راستش را همراه قوزک‌ها، سپس پای چپش را همراه قوزک‌ها شست».]

۴- مسح کردن یک چهارم حصه‌ی سر؛ [چون در حدیث مغیرة بن شعبه رضی الله عنه آمده است: «اِنَّ النَّبِيَّ ﷺ تَوَضَّأَ وَ مَسَحَ بِنٰاصِيَتِهِ وَ عَلىٰ عِمٰامَتِهِ وَ عَلَي الْخُفَّيْنِ» (مسلم)؛ «پیامبر ﷺ وضو گرفت و بر پیشانی، عمامه و بر خفّین خویش مسح کرد».]

[سبب وضو:]

و «**سبب وضو**» عبارت است از: مباح گردانیدن آنچه که تنها به وسیله‌ی وضو، روا و مشروع می‌گردد؛ [از قبیل: گزاردن نماز؛ مساس کردن قرآن و طواف خانه‌ی کعبه]؛ و مباح شدن این چیزها به وسیله‌ی وضو، **حکم دنیایی وضو** است؛ و **حکم اُخروی وضو**: همان فراچنگ آوردن ثواب و پاداش در سرای دیگر است.

[شرایط وجوب وضو:]

و شرایط وجوب [لزوم] وضو، عبارتند از:

۱- عقل؛ [پس وضو بر شخص دیوانه، واجب نمی‌گردد.]

۲- بلوغ؛ [پس وضو بر کودک، واجب نمی‌باشد.]

۳- اسلام، [مسلمان بودن؛ زیرا وضو بر کافر واجب نیست.]

۴- قدرت یافتن بر استعمال آبی که [برای تمامی اعضاء و اندام‌های وضو]، کفایت کند. [پس اگر شخص، بر استعمال آب قدرت نداشت، وضو بر وی واجب نیست؛ و همچنین اگر فردی بر استعمال آب، قدرت و توان داشت، ولی آب کافی برای تمام اعضاء و اندام‌های وی موجود نبود، وضو بر وی واجب نمی‌گردد.]

۵- وجود «**حَدَث**» [بی‌وضویی؛ از این رو، وضو بر کسی که دارای وضو است، واجب نمی‌باشد.]

۶- نبودن [مانع شرعی، مانند:] حیض و نفاس. [از این رو، وضو برای کسی که غسل بر وی واجب گردیده است، کافی نیست.]

۷- تنگی وقت؛ [بنابراین اگر چنان‌چه وقت، فراخ بود، در آن صورت وضو به فوریت واجب نیست، بلکه به تأخیر انداختن آن جواز دارد.]

[شرایط صحّت و درستی وضو:]

و شرایط صحّت و درستی وضو [که وضو بدون آن‌ها صحیح نیست.] سه چیز است

که عبارتند از:

۱- این که آبِ پاک، به تمامی پوستِ اندام‌های وضو [که شستن آن‌ها در وضو لازم می‌باشد] برسد.

۲- این که چیزی وجود نداشته باشد که با وضو، تضاد و منافات داشته باشد؛ همچون حیض [قاعدگی]، نفاس [زایمان] و حَدَث [حَدَث اصغر: بی‌وضویی؛ و حَدث اکبر: جنابت و ناپاکی.]

۳- این که چیزی وجود نداشته باشد که مانع رسیدن آب، به [پوست] بدن گردد؛ همچون: موم و چربی [و خمیر].

فصل

يَجِبُ غَسلُ ظَاهِرِ اللِحيَةِ الكَثَّةِ فِي أَصَحِّ مَا يُفتَى بِهِ؛ وَ يَجِبُ إِيصَالُ المَاءِ اِلَى بَشَرَةِ اللِحيَةِ الخَفِيفَةِ؛ وَ لَا يَجِبُ إِيصَالُ المَاءِ اِلَى المُستَرسِلِ مِنَ الشَّعرِ عَن دَائِرَةِ الوَجهِ وَ لَا اِلَى مَا انكتَمَ مِنَ الشَّفَتَينِ عِندَ الانضِمَامِ. وَ لَو انضَمَّتِ الأَصَابِعُ أَو طَالَ الظُّفرُ فَغَطَّى الأَنمِلَةَ أَو كَانَ فِيهِ مَا يَمنَعُ المَاءَ كَعَجِينٍ، وَجَبَ غَسلُ مَا تَحتَه. وَ لَا يَمنَعُ الدَّرَنُ وَ خُرءُ البَرَاغِيثِ وَ نَحوُهَا. وَ يَجِبُ تَحرِيكُ الخَاتَم الضَّيّق؛ وَ لَو ضَرَّه غَسلُ شُقُوقِ رِجلَيهِ، جَازَ إِمرَارُ المَاءِ عَلى الدَّوَاءِ الذِى وَضَعَه فِيهَا. وَ لَا يُعَادُ المَسحُ وَ لَا الغَسلُ عَلى مَوضِعِ الشَّعرِ بَعدَ حَلقِهِ؛ وَ لَا الغَسلُ بِقَص ظُفرِهِ وَ شَارِبِهِ.

فصل: [پیرامون فروعاتی که به احکام وضو تعلّق دارند]

بنا به صحیح‌ترین قولی که بدان فتوا داده شده، شستن ظاهر [سطح بیرونی] ریشِ پرپشت و انبوه، واجب است؛ **[و ریش پرپشت و انبوه:** به ریشی گفته می‌شود که موهای پرپشت و زیادی داشته باشد به گونه‌ای که موهای آن، پوست صورت را بپوشاند و بیننده، پوست صورت را نبیند.]

و [اگر چنان‌چه ریش، کم‌پشت و خفیف باشد، شستن ظاهر ریش، کفایت نمی‌کند؛ بلکه در این صورت،] رساندن آب به پوست بدن در زیر ریشِ کم‌پشت، واجب می‌باشد. [و معیار و میزان **خفیف و کم‌پشت بودن موی صورت**، آن است که پوست صورت، از

لابه‌لای آن دیده شود.]

و رساندن آب به موهایی از ریش، که از گردی صورت، فروهشته و فروآویخته شده، واجب نیست؛ و همچنین رساندن آب به موهایی که به هنگام روی هم گذاشتن لب‌ها، مخفی و نهان می‌ماند، واجب نیست.

و اگر چنان‌چه انگشتان، به هم پیوسته بودند [به گونه‌ای که آب به خودی خود، در لابه‌لای آن‌ها وارد نمی‌شد]؛ یا ناخن‌ها به حدّی بلند شده بود که سر انگشتان را پوشانیده بود؛ یا در اعضاء و اندامی که شستن آن‌ها در وضو فرض است، چیزی وجود داشت که مانع رسیدن آب به پوست بدن می‌گردید، همچون خمیر [و غیره]؛ در آن صورت [دور ساختن آن‌ها و] شستن زیر آن واجب است.

و چرکین بودن [اعضاء و اندام‌های وضو]، یا وجود مدفوع کَک‌ها [کیک‌ها] و امثال آن [همچون مدفوع پشه‌ها و مگس‌ها] مانع رسیدن آب به پوست نیست.

و حرکت دادن انگشتر تنگ [به هنگام شستن دست‌ها] واجب است؛ [البته اگر چنان‌چه آب بدون حرکت دادن آن به پوست بدن نمی‌رسید. و از پیامبر ﷺ ثابت شده است که: «كَانَ النَّبِيُّ ﷺ اِذَا تَوَضَّأَ حَرَكَ خَاتَمَهُ» (ابن ماجه و بیهقی)؛ «پیامبر ﷺ هرگاه وضو می‌گرفت، انگشتر خویش را حرکت می‌داد.»]

و اگر چنان‌چه شستن ترکیدگی‌های پا برای شخص، زیان‌آور و طاقت‌فرسا بود، در آن صورت عبور دادن و گذراندن آب بر روی دارویی که بر آن نهاده، جایز است.

و هرگاه موی اعضاء و اندام‌های وضو، تراشیده شود، در آن صورت شستن و مسح دوباره‌ی آن لازم نیست؛ [از این رو، اگر سرش را در وضو، مسح کرد؛ سپس آن را تراشید؛ مسح را دوباره عود نکند]؛ و همچنین [اگر چنان‌چه وضو ساخت و سپس] ناخن‌ها را گرفت یا موی سبیل را کوتاه کرد، شستن آن‌ها را دوباره عود نکند.

فصل

يُسَنُّ فِي الوُضُوءِ ثَمَانِيَةَ عَشَرَ شَيئًا: غَسلُ اليَدَينِ اِلَى الرُّسغَينِ؛ وَالتَّسمِيَةُ اِبتِدَاءً؛ وَالسَّوَاكُ فِي اِبتِدَائِهِ وَ لَو بِالإِصبَعِ عِندَ فَقدِهِ؛ وَالمَضمَضَةُ ثَلَاثًا وَ لَو بِغُرفَةٍ؛ وَالاِستِنشَاقُ بِثَلاث غُرَفَاتٍ، وَالمُبَالَغَةُ فِي المَضمَضَةِ؛ وَالاِستِنشَاق لِغَيرِ الصَّائِمِ؛ وَ تَخلِيلُ اللحيَةِ الكَثَّةِ بِكَفّ مَاءٍ مِن أَسفَلِهَا؛ وَ تَخلِيلُ الأَصَابِعِ؛ وَ تَثلِيثُ الغَسل؛ وَ اِستِيعَابُ الرَّاسِ بِالمَسحِ

مَرَّةً؛ وَ مَسحِ الأُذُنَينِ وَ لَو بِمَاءِ الرَّأسِ؛ وَالدَّلكِ؛ وَالوَلاءِ؛ وَالنِّيَّةِ؛ وَالتَّرتِيبِ كَمَا نَصَّ اللّٰهُ تَعَالى فِي كِتَابِه، وَالبَدَاءَةُ بِالمَيَامِنِ؛ وَ رُؤُوسِ الأَصَابِعِ؛ وَ مُقدمُ الرَّأسِ؛ وَ مَسحُ الرَّقَبَةِ لَا الحُلقُومِ؛ وَ قِيلَ: إِنَّ الأَربَعَةَ الأَخِيرَةَ مُستَحَبَّةٌ.

فصل: [پیرامون سنّت‌های وضو]

در وضو، **هیجده چیز**، سنّت است که عبارتند از:

* **شستن هر دو دست تا مچ‌ها.** [چون این کیفیت و صفت، در وضوی پیامبر ﷺ وارد و نقل شده است؛ و علاوه از آن در حدیث اوس بن اوس ثقفی رضی الله عنه آمده است که گفت: «رَأَيْتُ رَسُوْلَ اللّٰهِ ﷺ تَوَضَّأَ فَاْستَوْ كَفَ ثَلاثاً»؛ «پیامبر ﷺ را دیدم که وضو می‌گرفت و سه بار کف دست‌های خویش را شست».

امام محمد بن حسن شیبانی رحمه الله این حدیث را تخریج کرده است.

و در صحیح بخاری و صحیح مسلم، از عثمان بن عفان رضی الله عنه روایت شده که «فَاَفْرَغَ عَلىٰ كَفَّيْهِ ثَلاثَ مَرّاتٍ يَغْسِلُهُمٰا»؛ «او سه بار آب، بر کف دستان خویش ریخت و آن‌ها را شست».]

* «**تسمیه**» [گفتن «بِسمِ اللهِ الرحمن الرحيم»] در ابتدای وضو. [چون بیهقی با اسناد جید و نیکو روایت کرده است که پیامبر ﷺ دست خود را در ظرف آب وضو نهاد و به یاران خویش فرمود: «تَوَضَّئُوا بِاسْمِ اللّٰهِ»؛ «به نام الله، وضو بگیرید».

و در حدیث صحیح آمده است: «كُلُّ اَمْرٍ ذِيْ بٰالٍ لايُبْدَأُ فِيهِ بِبِسمِ اللّٰهِ فَهُوَ اَبْتَرُ»؛ «هر کار با اهمّیتی که با نام الله شروع نشود، آن کار ناقص و برکت آن، اندک است».]

* **مسواک کردن به هنگام شروع وضو؛** و اگر چنان‌چه مسواکی را نیافت، با انگشتان خویش، دندان‌ها را بشوید؛ [چون پیامبر ﷺ می‌فرماید: «لَوْلا اَنْ اَشُقَّ عَلىٰ اُمَّتِيْ لَاَمَرْتُهُمْ بِالسِّوٰاكِ عِنْدَ كُلِّ وُضُوْءٍ» (نسایی و ابن ماجه)؛ «اگر بیم به رنج انداختن امّت نبود، به آنان فرمان می‌دادم که در مواقع وضو گرفتن مسواک کنند».

و نیز می‌فرماید: «رَكْعَتٰانِ بِالسِّوٰاكِ اَفْضَلُ مِنْ سَبْعِيْنَ رَكْعَةٍ بِلاسِوٰاكٍ» (ابونعیم این حدیث را با اسنادی که رجال آن ثقه است، روایت نموده است)؛ «دو رکعت نماز خواندن با مسواک زدن، بهتر و نیکوتر است از هفتاد رکعت بدون مسواک نمودن».

و نیز می‌فرماید: «يُجْزِيءُ مِنَ السِّوٰاكِ، اَلْاَصٰابِعُ» (بیهقی و ابن عدی در «الکامل»)؛ «انگشتان، جای مسواک را می‌گیرد».

و علی رضی الله عنه می‌گوید: «اَلتَّشْوِيْصُ بِالْمُسَبَّحَةِ وَ الْاِبْهٰامِ سِوٰاكٌ»؛ «مالیدن دندان‌ها به وسیله‌ی انگشت سبابه و ابهام، مسواک به شمار می‌آید».]

* **سه بار آب در دهان گردانیدن و حرکت دادن،** [و سپس آن را از دهان خارج کردن]؛ اگر چه این سه بار مضمضه، با یک مشت آب صورت بگیرد.

* **سه بار بینی را با سه مشت آب، شستن و تمیز کردن.** [روایت شده است که: «اِنَّهُ ﷺ تَوَضَّأَ فَمَضْمَضَ ثَلاٰثاً وَّ اسْتَنْشَقَ ثَلاٰثاً يَأْخُذُ لِكُلِّ وٰاحِدَةٍ مٰاءاً جَدْيداً» (طبرانی در معجم الکبیر)؛ «پیامبر ﷺ وضو گرفت و سه بار آب در دهان گردانید و سه بار بینی خویش را شست و برای هر بار، یک آب جدید گرفت».]

* **برای کسانی که روزه نباشند، مبالغه در مضمضه** [آب در دهان گردانیدن] و **استنشاق** [آب در بینی گرداندن] سنّت می‌باشد. [چون پیامبر ﷺ فرموده است: «بٰالِغْ فِي الْمَضْمَضَةِ وَ الْاِسْتِنْشٰاقِ اِلّا اَنْ تَكُونَ صٰائِماً»؛ «در مضمضه و استنشاق مبالغه کن، مگر این که روزه باشی.» و امّا برای کسی که روزه باشد، مبالغه و سعی، مکروه می‌باشد.]

* **خلال کردن ریشِ انبوه و پرپشت** [با انگشتان دست، و شستن لابه‌لای آن]؛ این طور که با کف دست، آب بردارد و با آن، ریش خویش را از زیر آن خلال نماید. [ابن عباس رضی الله عنهما گوید: پیامبر ﷺ هرگاه وضو می‌گرفت، با انگشتان دستش، ریش خویش را خلال می‌کرد. (ابن ماجه).

باز هم به روایت ابن عباس رضی الله عنهما آمده است که: پیامبر ﷺ در وضو، با انگشتان، ریش خویش را خلال می‌کرد. بخاری گفته است: «این حدیث، صحیح‌ترین روایت است در این باب.»

و همچنین روایت شده است که: «اِنَّ النَّبِيَّ ﷺ كٰانَ اِذٰا تَوَضَّأَ اَخَذَ كَفّاً مِنْ مٰاءٍ تَحْتَ حِنْكِهِ فَخَلَّلَ بِهِ لِحْيَتَهُ وَ قٰالَ: بِهٰذٰا اَمَرَني رَبِّيْ عَزَّوَجَلَّ» (ابوداود)؛ «هرگاه پیامبر ﷺ وضو می‌گرفت، مشتی از آب برمی‌گرفت و آن را در زیر چانه‌ی خویش قرار می‌داد و با آن، ریش خود را خلال می‌نمود و می‌فرمود: به این کار، پروردگارم مرا فرمان داده است».]

* **خلال کردن و شستن لابه‌لای انگشتانِ** [دست و پا. ابن عباس رضی الله عنهما گوید: پیامبر صلی الله علیه و سلم فرموده است: «اِذٰا تَوَضَّأْتَ فَخَلِّلْ اَصٰابِعَ یَدَیْكَ وَ رِجْلَیْكَ» (ابن ماجه و ترمذی)؛ «هرگاه وضو گرفتی، انگشتان دست و پایت را خلال کن».

خلال کردن و شستن لابه‌لای انگشتان پا، بدین شکل است: با انگشتِ کوچکِ دستِ چپ، از پایین پای راست و انگشت کوچک پای راست شروع کرده و به انگشتِ کوچک پای چپ خاتمه دهد؛ و خلال انگشتان دستان با خلال کردن آن‌ها با همدیگر و داخل کردن انگشتان دست در همدیگر صورت می‌گیرد.]

* **تکرار کردن شستن اندام‌های وضو تا سه مرتبه؛** [چون در حدیث عثمان بن عفان رضی الله عنه آمده است که: «اِنَّ رَسُوْلَ اللّٰهِ صلی الله علیه و سلم تَوَضَّأَ ثَلاٰثاً ثَلاٰثاً» (مسلم)؛ «پیامبر صلی الله علیه و سلم در وضو، شستن اعضاء و اندام‌های وضو را سه بار تکرار می‌کرد».

و در روایتی از ابوداود از عثمان رضی الله عنه آمده است که: پیامبر صلی الله علیه و سلم سه بار سرش را مسح کرد. و در روایتی از ابن ماجه آمده است که: علی بن ابی طالب رضی الله عنه در وضو، هر عملی را سه بار انجام داد و گفت: «این است وضوی رسول خدا صلی الله علیه و سلم».]

* **تمام سر را یک بار مسح نمودن**. [چون پیامبر صلی الله علیه و سلم چنین کرده است و برای خارج شدن از اختلافی که در این رابطه مطرح است، سنّت آن است که از جلو سر آغاز نموده و سپس هر دو دست را تا پس گردن ببرد و به جای آغاز برگرداند. این کیفیت درباره‌ی وضوی پیامبر صلی الله علیه و سلم و توصیف آن از عبدالله بن زید رضی الله عنه روایت شده است که جماعت صحاح، آن را تخریج کرده‌اند.]

* **مسح** [قسمت ظاهری و داخلی] **گوش‌ها**؛ اگر چه با آبی باشد که برای مسح سر بدان دست زده شده است. [و اگر چنان‌چه قسمت ظاهری و داخلی گوش‌ها را با آب جدید و تازه مسح نمود، بهتر است؛ زیرا عبدالله بن زید رضی الله عنه می‌گوید: «رَأَیْتُ رَسُوْلَ اللّٰهِ صلی الله علیه و سلم یَتَوَضَّأُ فَاَخَذَ لِاُذُنَیْهِ مٰاءً خَلاٰفَ الْمٰاءَ الَّذِیْ اَخَذَهُ لِرَأْسِهِ» (حاکم و بیهقی)؛ «پیامبر صلی الله علیه و سلم را دیدم که وضو می‌گرفت و برای مسح گوش‌هایش مجدداً دست به آب می‌زد غیر از آبی که برای مسح سر بدان دست زده بود».

و **چگونگی و نحوه‌ی مسح گوش‌ها** بدین شکل است که: انگشتان شهادت (مسبّحه) را در سوراخ گوش‌ها، داخل کرده و در داخل، آن‌ها را بچرخاند؛ و با انگشتان بزرگ و شست (ابهام)، قسمت ظاهری گوش‌ها را بمالد و مسح نماید.]

* [اعضاء و اندام‌های وضو را به هنگام شستن، خوب] مالیدن و مشت و مال دادن.

* **شستن اعضاء و اندام‌های وضو پشت سر هم و به دنبال هم؛** [یعنی عضو دوّم را پیش از خشک شدن عضو اول بشوید؛ چون پیامبر ﷺ چنین کرده و بر آن مواظبت نموده است.]

* **نیت.** [چون پیامبر ﷺ فرموده است: «اِنَّمَا الْاَعْمٰالُ بِالنِّيّٰاتِ» (بخاری و مسلم)؛ «پاداش اعمال، بر اساس نیت و قصد درونی انسان است».

و مقصود از نیت: قصد برطرف کردن حَدَث و بی‌وضویی، یا مباح کردن گزاردن نماز، یا قصد فرض وضو است.]

* [در شستن اعضاء و اندام‌های وضو،] **ترتیب را مراعات کردن؛** همچنان‌که خداوند بلندمرتبه در کتاب خویش، بدان تصریح نموده است؛ [آنجا که می‌فرماید:

﴿يَـٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ إِذَا قُمۡتُمۡ إِلَى ٱلصَّلَوٰةِ فَٱغۡسِلُواْ وُجُوهَكُمۡ وَأَيۡدِيَكُمۡ إِلَى ٱلۡمَرَافِقِ وَٱمۡسَحُواْ بِرُءُوسِكُمۡ وَأَرۡجُلَكُمۡ إِلَى ٱلۡكَعۡبَيۡنِۚ﴾ [المائدة: ٦]

«ای مؤمنان! هنگامی که برای نماز بپاخاستید (و وضو نداشتید) صورت‌ها و دست‌های خود را همراه با آرنج‌ها بشویید، و سرهای خود (همه یا قسمتی از آن‌ها) را مسح کنید و پاهای خود را همراه با قوزک‌های آن‌ها بشویید.»]

* **مقدّم کردن اعضاء و اندام‌های راست بر چپ در وضو.** [چون پیامبر ﷺ فرموده‌اند: «اِذٰا تَوَضَّأْتُمْ فَابْدَءُوْا بِمَيٰامِنِكُمْ» (ابوداود و ابن ماجه)؛ «هرگاه وضو گرفتید، از طرف راست شروع کنید».

و عایشه رضی الله عنها گوید: «كٰانَ رَسُوْلُ اللهِ ﷺ يُحِبُّ التَّيٰامُنَ فِيْ تَنَعُّلِهِ وَ تَرَجُّلِهِ وَ طُهُوْرِهِ وَ فِيْ شَأْنِهِ كُلِّهِ» (بخاری و مسلم)؛ «پیامبر ﷺ همواره ابتدا کردن از طرف راست را دوست می‌داشت؛ خواه در کفش پوشیدن و شانه کردن مویش و خواه در وضو و غسل و همه‌ی کارهایش».]

* [به هنگام شستن دستان و پاها، شستن آن‌ها را] **از سر انگشتانِ** [دست‌ها و پاها] آغاز نماید.

* [و به هنگام مسح سر، مسح آن را] **از جلو سر** آغاز کند.

* **و مسح گردن، سنّت می‌باشد نه مسح حلقوم؛** [زیرا مسح کردن حلقوم بدعت است؛ و از پیامبر ﷺ ثابت شده که: «اِنَّهُ ﷺ تَوَضَّأَ وَ أَوْ مَأَ بِيَدَيْهِ مِنْ مُقَدَّمِ رَأْسِهِ حَتّٰي بَلَغَ

بِهِمٰا اَسْفَلَ عُنُقَهُ مِنْ قِبَلِ قِفٰاهُ» (طبرانی در معجم الکبیر)؛ «پیامبر ﷺ وضو گرفت و با دو دستش از جلوی سرش اشاره کرد تا آن‌ها را به پایین گردن خویش رساند».

و گفته شده است که چهار مورد اخیر (: مقدم نمودن اعضاء و اندام‌های راست بر چپ در وضو؛ به هنگام شستن دست‌ها و پاها، شستن آن‌ها را از سر انگشتان دست‌ها و پاها آغاز نمودن؛ به هنگام مسح سر؛ مسح آن را از جلو سر آغاز کردن و مسح گردن)، از زمره‌ی مستحبات وضو می‌باشد.]

فصل

مِن آدَابِ الوُضُوءِ أَربَعَةَ عَشَرَ شَيئًا: الجُلُوسُ فِي مَكَانٍ مُرتَفَعٍ؛ وَ اِستِقبَالُ القِبلَةِ؛ وَ عَدَمُ الاِستِعَانَةِ بِغَيرِه؛ وَ عَدَمُ التَّكَلُّمِ بِكَلَامِ النَّاسِ؛ وَالجَمعُ بَينَ نِيَّةِ القَلبِ وَ فِعلِ اللِسَانِ؛ وَالدُّعَاءُ بِالمَأثُورِ؛ وَالتَّسمِيَةُ عِندَ كُلِّ عُضوٍ؛ وَ إِدخَالُ خِنصِرِه فِي صِمَاخِ أُذُنَيهِ؛ وَ تَحرِيكُ خَاتَمِه الوَاسِعِ؛ وَالمَضمَضَةُ؛ وَالاِستِنشَاقُ بِاليَدِ اليُمنَى؛ وَالاِمتِخَاطُ بِاليُسرَى؛ وَالتَّوَضُّؤُ قَبلَ دُخُولِ الوَقتِ لِغَيرِ المَعذُورِ؛ وَالإِتيَانُ بِالشَّهَادَتَينِ بَعدَه؛ وَ أَن يَّشرِبَ مِن فَضلِ الوُضُوءِ قَائِمًا؛ وَ أَن يَقُولَ: «اَللَّهُمَّ اجعَلنِي مِنَ التَّوَّابِينَ وَ اجعَلنِي مِنَ المُتَطَهِّرِينَ».

فصل: [درباره‌ی آداب وضو که چهارده چیز است.]

[**«آداب»**، **«مستحبات»** و **«فضائل»**، کلماتی مترادف هستند که مدلول تمامی آن‌ها یکی می‌باشد؛ و فرق در بین **«ادب»** و **«سنّت»** این است که **«سنّت»**: به چیزی گفته می‌شود که رسول خدا ﷺ بر آن مواظبت و مداومت کرده است و آن را جز یک یا دو بار ترک نکرده باشند؛ از این رو، مسلمان بر انجامش ثواب داده می‌شود و بر ترک آن، مورد عتاب قرار می‌گیرد؛ و **«ادب»**: به چیزی اطلاق می‌شود که شخص بر انجام آن، ثواب و پاداش داده می‌شود و بر ترک آن، مورد عتاب قرار نمی‌گیرد.]

این چهارده چیز، **برخی از آداب وضو است**؛ که عبارتند از:

* [به هنگام انجام وضو،] در مکانی مرتفع و بالا، نشستن، [تا ذرّات آب مستعمل، بر بدن و لباس وی پاشیده نشود.]

* رو به سوی قبله نشستن.

* کمک نخواستن و یاری نگرفتن از غیر خود [در وضو گرفتن.]

* سخن نگفتن به سخنان مردم [به هنگام وضو.]

* جمع نمودن میان نیت قلب و تلفظ نیت به زبان.

* خواندن دعاهای مأثوره [ای که از رسول خدا ﷺ در هنگام وضو، نقل شده است.]

* گفتن «بِسمِ الله اَلرحمٰن اَلرحیم» به هنگام شستن هر عضو [از اعضاء و اندام‌های وضو]

فرو بردن انگشت کوچکِ [خیس شده ی] خویش در گوش‌های خود [به هنگام مسح گوش‌ها.]

* حرکت دادن انگشترِ گشادِ خویش. [و چنان‌چه انگشتر وی تنگ باشد، در آن صورت حرکت دادن آن برای صحّت و درستی وضو، الزامی می‌باشد.]

* برای مضمضه [آب در دهان گرداندن] و اِستنشاق [آب را در بینی گرداندن]، آب را با دست راست خویش بگیرد.

* برای بینی افشاندن و فین کردن، دست چپ خویش را به کار بگیرد.

* وضو گرفتن پیش از داخل شدن وقت نماز؛ البته در صورتی که در حکم معذوری که وضو گرفتن برای او در وقت هر نماز لازم و ضروری می‌گردد، نباشد.

* گفتن «**شهادتین**» پس از اتمام وضو؛ [یعنی: پس از اتمام وضو، بگوید: «اَشْهَدُ اَنْ لّٰا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ وَحْدَهُ لا شَرِیْكَ لَهُ وَ اَشْهَدَ اَنَّ مُحَمَّداً عَبْدُهُ وَ رَسُوْلُهُ»؛ چون مسلم روایت کرده که پیامبر ﷺ فرموده است: «مَنْ تَوَضَّأَ فَقٰالَ: اَشْهَدُ اَنْ لّٰا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ وَحْدَهُ لا شَرِیكَ لَهُ وَ اَشْهَدُ اَنَّ مُحَمَّداً عَبْدُهُ وَ رَسُوْلُهُ؛ فُتِحَتْ لَهُ اَبْوٰابُ الْجَنَّةِ الثَّمٰانِیَّةِ یَدْخُلُ مِنْ اَیِّهٰا شٰاءَ»؛ «هر کسی که وضو بگیرد و چنین بگوید: «اَشْهَدُ اَنْ لّٰا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ وَحْدَهُ لا شَرِیْكَ لَهُ وَ اَشْهَدَ اَنَّ مُحَمَّداً عَبْدُهُ وَ رَسُوْلُهُ»؛ درهای هشتگانه‌ی بهشت بر وی گشوده می‌شود و او از هر کدام که بخواهد وارد می‌گردد.»]

* و این که به حالت ایستاده، از باقی مانده‌ی آب وضوی خویش بنوشد.

* و این که بگوید: «اَللّٰهُمَّ اجْعَلْنِیْ مِنَ التَّوّٰابِیْنَ وَ اجْعَلْنِیْ مِنَ الْمُتَطَهِّرِیْنَ»؛ «بار خدایا! مرا از توبه‌کنندگان و پشیمان‌شدگان از گناهان و از پاکان قرار بده». [و برای شخص وضوگیرنده، بهتر آن است که بین شهادتین «اَشْهَدُ اَنْ لّٰا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ وَحْدَهُ لا شَرِیْكَ لَهُ وَ

اَشْهَدَ اَنَّ مُحَمَّداً عَبْدُهُ وَ رَسُوْلُهُ» و دعای «اَللّٰهُمَّ اجْعَلْنِيْ مِنَ التَّوّابِيْنَ وَ اجْعَلْنِيْ مِنَ الْمُتَطَهِّرِيْنَ»، جمع کند و پس از اتمام وضو، هر دو را با هم بگوید.]

فصل

وَ يُكرَهُ لِلمُتَوَضّيء سِتَّةُ أَشيَاءَ: الإِسرَافُ فِي المَاءِ؛ وَالتَّقتِيرُ فِيهِ؛ وَ ضَربُ الوَجهِ بِه؛ وَالتَّكَلُّمُ بِكَلَامِ النَّاسِ؛ وَالاِستِعَانَةُ بِغَيرِه مِن غَيرِ عُذرٍ؛ وَ تَثلِيثُ المَسحِ بِمَاءٍ جَدِيدٍ.

فصل: [درباره‌ی مکروهات وضو]

برای شخص وضوگیرنده، [انجام] **شش چیز مکروه می‌باشد** که عبارتند از:

* اسراف و زیاده‌روی نمودن در استعمال آب وضو؛ [زیرا پیامبر ﷺ به سعد رضی الله عنه گفت: «مٰا هٰذَا السَّرَفُ يٰا سَعْدُ؟ فَقٰالَ: أَفِيْ الْوُضُوْءِ سَرَفٌ؟ قٰالَ: نَعَمْ وَ اِنْ كُنْتَ عَلٰى نَهْرٍ جٰارٍ» (ابن ماجه و مسند احمد) ؛ «ای سعد! این اسراف و زیاده‌روی چیست؟ گفت: آیا در وضو هم اسراف تحقّق پیدا می‌کند؟ پیامبر ﷺ فرمود: آری؛ اگر چه بر کنار جویبار روان باشی».]

* در وضو، کمتر از مقدار کافی، آب استعمال نمودن؛ [زیرا پیامبر ﷺ می‌فرماید: «خَيْرُ الْأُمُوْرِ اَوْسَطُهٰا» (بیهقی در شعب الایمان، و ابونعیم در «حلیة الاولیاء»)؛ «بهترین امور، میانه‌روی‌ترین آن‌هاست».]

* محکم زدن آب به صورت [به هنگام شستن صورت؛ زیرا پیامبر ﷺ می‌فرماید: «اِنَّ اللهَ خَلَقَ وَجْهَ آدَمَ عَلَي صُوْرَتِهِ؛ فَاِذٰا ضَرَبْتُمْ فَاتَّقُوا الْوَجْهَ» (مصنف عبدالرزاق)؛ «به راستی خداوند، آدم ﷺ را بر صورت خویش، بیافرید؛ پس هرگاه زدید، از زدن به صورت بپرهیزید.»]

* سخن گفتن به [سخنانی که شبیه] سخنان مردم است؛ [زیرا چنین کاری، باعث مشغول شدن وی از دعاهای مأثوره‌ی وضو می‌شود.]

* کمک خواستن و یاری گرفتن از غیر خود [در امر وضو]، بی‌آن که عذری [برای این کار] وجود داشته باشد. [ولی اگر چنان‌چه برای او عذری وجود داشت، پس باکی از کمک گرفتن و یاری خواستن از دیگری، در امر وضو نیست؛ زیرا عمر رضی الله عنه می‌گوید:

«رَأَيْتُ رَسُوْلَ اللهِ ﷺ يَسْتَقِيْ مٰاءاً لِوُضُوْئِهِ؛ فَبٰادَرْتُ اَنْ اَسْقِيَ لَهُ فَقٰالَ: مَه يٰا عُمَرُ! فَاِنِّيْ لااُرِيْدُ اَنْ يُّعْيِنَنِيْ عَليٰ صَلاتِيْ اَحَدٌ» (مسند بزار و مسند ابویعلی)؛ «پیامبر ﷺ را دیدم که آب برای وضوی خویش خواستند؛ من شتاب کردم تا آب را بر اعضاء و اندام‌های وضوی ایشان بریزم. فرمودند: دست نگه دار ای عمر؛ زیرا من نمی‌خواهم کسی مرا در مورد نمازم، کمک نماید.»]

* سه بار مسح کشیدن سر؛ و هر بار هم، آب تازه و جدیدی را برای آن به کار گرفتن.

فصل

الوُضُوءُ عَلَى ثَلاثَةِ أَقسَامٍ: الأَوَّلُ: فَرضٌ: عَلَى المُحدِثِ لِلصَّلَاةِ؛ وَ لَو كَانَت نَفلًا؛ وَ لِصَلاةِ الجَنَازَةِ؛ وَ سَجدَةِ التَّلاوَةِ؛ وَ لِمَسِّ القُرآن وَلَو آيةً.

وَالثَّانِي: وَاجِبٌ: لِلطَّوَاف بِالكَعبَةِ. وَالثَّالِثُ: مَندُوبٌ: لِلنَّومِ عَلَى طَهَارَةٍ؛ وَ إِذَا اِستَيقَظَ مِنهُ؛ وَ لِلمُدَاوَمَةِ عَلَيهِ؛ وَ لِلوُضُوءِ عَلَى الوُضُوءِ؛ وَ بَعدَ غِيبَةٍ؛ وَكِذبٍ؛ وَ نَمِيمَةٍ؛ وَكُلِّ خَطِيئَةٍ؛ وَ إِنشَادِ شِعرٍ؛ وَ قَهقَهَةٍ خَارِجَ الصَّلاةِ؛ وَ غُسلِ مَيِّتٍ؛ وَحَملِه؛ وَ لِوَقتِ كُلِّ صَلاةٍ؛ وَ قَبل غُسلِ الجِنَابَةِ؛ وَ لِلجُنُبِ عِندَ أَكلٍ وَّ شُربٍ وَّ نَومٍ وَّ وَطيءٍ؛ وَ لِغَضَبٍ؛ وَ قُرآنٍ؛ وَ حَدِيثٍ؛ وَ رِوَايَتِه؛ وَ دِرَاسَةِ عِلمٍ؛ وَ أَذَانٍ؛ وَ إِقَامَةٍ؛ وَ خُطبَةٍ؛ وَ زِيَارَةِ النَّبِيِّ صَلَى اللهُ عَلَيهِ وَ سَلَّم؛ وَ وُقُوفٍ بِعَرَفَةَ؛ وَ لِلسَّعي بَينَ الصَّفَا وَ المَروَة؛ وَ أَكلِ لَحمِ جَزُورٍ؛ وَ لِلخُرُوجِ مِن خِلافِ العُلَمَاءِ كَمَا إِذَا مَسَّ اِمرَأَةً.

فصل: [پیرامون اوصاف و ویژگی‌های وضو]

وضو به سه قسم [عمده و اساسی و محوری و بنیادین]، تقسیم می‌شود که عبارتند از:

۱- **فرض؛ [فرض:** به چیزی گفته می‌شود که لزوم آن، به دلیلی قطعی که شبهه‌ای در آن نباشد، ثابت شده باشد.]

و **وضو بر شخص بی‌وضو،** [به جهت یکی از چهار مورد ذیل] فرض است:

الف) برای گزاردن نماز؛ اگر چه آن نماز، نفل باشد؛ [زیرا خداوند بلندمرتبه

می‌فرماید: ﴿يَـٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ إِذَا قُمۡتُمۡ إِلَى ٱلصَّلَوٰةِ فَٱغۡسِلُواْ وُجُوهَكُمۡ وَأَيۡدِيَكُمۡ إِلَى ٱلۡمَرَافِقِ وَٱمۡسَحُواْ بِرُءُوسِكُمۡ وَأَرۡجُلَكُمۡ إِلَى ٱلۡكَعۡبَيۡنِۚ﴾ [المائدة: ٦]

ب) برای خواندن نماز بر جنازه.

ج) برای گزاردن سجده‌ی تلاوت.

د) برای مساس کردن قرآن؛ اگر چه یک آیه باشد؛ [زیرا خداوند می‌فرماید: ﴿لَّا يَمَسُّهُۥٓ إِلَّا ٱلۡمُطَهَّرُونَ٧٩﴾ [الواقعة: ۷۹] «جز پاکان بدان دست نزنند». از این رو هرگاه آیه‌ی قرآن بر دیوار یا بر کاغذ یا بر سکه و درهمی نوشته شده باشد و شخص بی‌وضو، بخواهد آن را مساس کند، در آن صورت بر وی فرض است که وضو بگیرد.]

۲- **واجب؛ [واجب:** بر چیزی اطلاق می‌گردد که لزوم آن، به دلیلی ثابت شده باشد که در آن شبهه‌ای وجود دارد؛ مثل این که دلیل آن، ظنّی الثبوت باشد؛ یا دلیل، قطعی الثبوت باشد - چون قرآن و حدیث متواتر - ولی لفظ آن، احتمال دو معنا یا بیشتر از دو معنا را دارا باشد.

و وضو بر شخص بی‌وضو، تنها به خاطر یک مورد، واجب می‌گردد، و آن:] طواف نمودن به خانه‌ی کعبه است؛ [زیرا پیامبر ﷺ می‌فرماید: «اَلطَّوٰافُ حَوْلَ الْكَعْبَةِ، مِثْلُ الصَّلاةِ؛ اِلّٰا اَنَّكُمْ تَتَكَلَّمُوْنَ فِيْهِ؛ فَمَنْ تَكَلَّمَ فِيْهَ فَلا يَتَكَلَّمَنَ اِلّٰا بِخَيْرٍ» (ترمذی)؛ «طواف در اطراف خانه‌ی کعبه، همانند نماز است؛ با این تفاوت که شما در طواف، اجازه‌ی سخن گفتن را دارید؛ از این رو، هرگاه در طواف سخن گفتید، تنها سخنان نیکو و خوب بگویید.»]

۳- **مندوب [یا مستحب. و «مندوب»**: به چیزی گفته می‌شود که رسول خدا ﷺ آن را یک یا دوبار انجام داده باشند؛ ولی بر آن مواظبت همیشگی نکرده باشند، از این رو، شخص بر انجام آن، ثواب و پاداش داده می‌شود و بر ترک آن، مورد عتاب و سرزنش قرار نمی‌گیرد.

و وضو گرفتن به جهت انجام امور ذیل، مستحب و مندوب می‌باشد که عبارتند از:

* برای خوابیدن در حال پاکی و طهارت.

* هرگاه فرد مسلمان از خواب بیدار گردد.

* برای مداومت و پایمردی و استمرار و بقاء بر داشتن وضو؛ [یعنی داشتن وضویی پیوسته و دائمی.]

* برای گرفتن وضو بر بالای وضو [به نیت ثواب و پاداش. ناگفته نماند که وضو گرفتن بر بالای وضو، آنگاه مندوب و مستحب می‌باشد که شخص مسلمان، با وضوی نخست خویش، عبادتی را انجام داده باشد؛ از این رو، اگر چنان‌چه وی، با وضوی نخست خویش، عبادتی را انجام نداده بود، در آن صورت وضو گرفتن بر بالای وضو، نه تنها مستحب نیست که اسراف نیز می‌باشد.]

* پس از غیبت کردن. [**غیبت:** پشت سر کسی بدگویی کردن و عیب او را گفتن؛ یا بدی و عیب کسی را در غیاب او گفتن.]

* پس از گفتن دروغ و سخن ناراست [و گفتاری که حقیقت نداشته باشد.]

* پس از نمّامی و خبرچینی [و گفتار یا کردار و یا اسرار کسی را برای دیگران انتقال دادن.]

* پس از ارتکاب هر نوع گناه و لغزش و بِزه و جرم.

* پس از سرودن شعر[ی زشت و قبیح؛ زیرا وضو، گناهان کوچک را از میان می‌برد.]

* پس از خنده‌ی قهقهه در خارج از نماز؛ [ولی اگر چنان‌چه، خنده‌ی قهقهه، در داخل نماز باشد، پس وضو را می‌شکند.]

* برای غسل دادن مرده.

* برای حمل و برداشتن مرده؛ [زیرا پیامبر ﷺ می‌فرماید: «مَنْ غَسَّلَ مَيِّتاً فَلْيَغْسِلْ وَ مَنْ حَمَلَهَ فَلْيَتَوَضَّأْ» (ابوداود و مسند احمد)؛ «کسی که مرده‌ای را غسل دهد، باید غسل کند؛ و کسی که مرده‌ای را حمل می‌کند، باید وضو بگیرد.»]

* وضو گرفتن برای وقت هر نماز [از نمازهای پنج‌گانه].

* وضو گرفتن پیش از غسل جنابت.

* وضو گرفتن برای شخص جنب و ناپاک به هنگام خوردن، نوشیدن، خوابیدن و [تکرار] آمیزش جنسی [با همسر].

* وضو گرفتن به هنگام خشم و غضب.

* وضو برای تلاوت [شفاهی و زبانی] قرآن.

* وضو برای خواندن حدیث.

* وضو برای روایت نمودن حدیث.

* وضو برای آموختن و آموزش دادن علوم و معارف [شرعی، الهی، نبوی و قرآنی.]

* وضو برای گفتن اذان.
* وضو برای اقامه گفتن.
* وضو برای ایراد کردن خطبه؛ [اگر چه خطبه‌ی نکاح باشد.]
* وضو برای زیارتِ [روضه‌ی مطهّر] پیامبر گرامی اسلام ﷺ.
* وضو برای وقوف [درنگ کردن و ایستادن] در سرزمین عرفه.
* وضو برای سعی در میان صفا و مروه.
* و وضو پس از خوردن گوشت شتر نیز مستحب می‌باشد؛ و با این عمل، از اختلافی که [در بین علماء و صاحب‌نظران اسلامی،] وجود دارد، رهایی می‌یابیم؛ [زیرا برخی، وضو گرفتن، پس از خوردن گوشت شتر را واجب می‌دانند؛] همچنان‌که هرگاه تماس پوستی با زنانِ [بیگانه و نامحرمی که محل اشتهاء هستند، بدون پوشش و مانع] داشته باشد، وضو گرفتن برای وی مستحب می‌باشد؛ [زیرا برخی، وضو گرفتن پس از تماس پوستی با زنان را واجب می‌دانند؛ از این رو، با این عمل، از اختلافی که وجود دارد، رهایی می‌یابیم.]

فصل

يَنقُضُ الوُضُوءَ اِثنَا عَشَرَةَ شَيئًا: مَا خَرَجَ مِنَ السَّبِيلَينِ؛ إِلَّا رِيحُ القُبُلِ فِي الأَصَحّ؛ وَ يَنقُضُهُ وِلادَةٌ مِن غَيرِ رُؤيَةِ دَمٍ؛ وَ نَجَاسَةٌ سَائِلَةٌ مِن غَيرِهِمَا كَدَمٍ وَ قَيحٍ؛ وَ قَيءُ طَعَامٍ أَو مَاءٍ أَو عَلَقٍ أَو مِرَّةٍ إِذَا مَلأَ الفَمَ؛ وَ هُوَ مَا لَا يَنطَبِقُ عَلَيهِ الفَمُ إِلَّا بَتَكَلُّفٍ عَلَى الأَصَحّ؛ وَ يُجمَعُ مُتَفَرقُ القَيءِ إِذَا اِتَّحَدَ سَبَبُهُ؛ وَ دَمٌ غَلَبَ عَلَى البَزَاقِ أَو سَاوَاهُ؛ وَ نَومٌ لَم تَتَمَكَّن فِيهِ المَقعَدَة مِنَ الأَرضِ؛ وَ اِرتِفَاعُ مِقعَدَةِ نَائِمٍ قَبلَ اِنتِبَاهِه وَ إِن لَم يَسقُط فِي الظَّاهِرِ؛ وَ إِغمَاءٌ وَ جُنُونٌ وَ سُكرٌ؛ وَ قَهقَهَةٌ بَالِغٍ يَقظَانَ فِي صَلاةٍ ذَات رُكُوعٍ وَ سُجُودٍ وَ لَو تَعَمَّدَ الخُرُوجَ بِهَا مِنَ الصَّلاةِ؛ وَ مَسُّ فَرجٍ بِذَكَرٍ مُنتَصَبٍ بِلا حَائِلٍ.

فصل: [پیرامون شکننده‌های وضو و چیزهایی که وضو را تباه و باطل می‌سازند]

دوازده چیز، وضو را تباه و باطل می‌سازند که عبارتند از:

* هر آن چیزی که از دو راه معمولی پیش و پس انسان بیرون آید؛ [چون پیشاب، مدفوع و باد شکم، و فرقی نمی‌کند که چیز بیرون آمده، جسم باشد یا باد؛ عادی باشد

یا نادر و کمیاب، مانند خون و سنگریزه؛ و فرقی نمی‌کند که ذاتاً ناپاک باشد یا پاک، چون کرم؛ زیرا خداوند می‌فرماید: ﴿أَوۡ جَآءَ أَحَدٞ مِّنكُم مِّنَ ٱلۡغَآئِطِ﴾ [النساء: ۴۳] «یا اگر یکی از شما از قضای حاجت برگشت». کلمه‌ی «غائط» در آیه، به معنای: محل قضای حاجت است؛ و به جهت مجاورت غائط (مدفوع) بدان نامیده شده است که ادرار و مدفوع و باد را همه در برمی‌گیرد؛ چون پیامبر ﷺ فرمود: «لا يَقْبَلُ اللهُ صَلاةَ اَحَدِكُمْ اِذٰا اَحْدَثَ حَتّٰي يَتَوَضَّأَ»؛ «وقتی یکی از شما وضویش باطل شد و بی‌وضو گردید، خداوند نمازش را نمی‌پذیرد، مگر این که وضو بگیرد و وضویش را تجدید کند».]

و بنا به قول صحیح‌تر، بادی که از راه پیش انسان بیرون آید، وضو را باطل و بی‌اثر نمی‌سازد.

* هرگاه زن، بچه‌ای به دنیا بیاورد و خونی را [پس از زایمان] نبیند، در آن صورت وضویش می‌شکند.

* هرگاه از غیر دو راه پس و پیش، نجاستی همچون: خون یا زردآب بیرون شود و جریان یابد؛ [یعنی خون یا زردآب، از بدن خارج گردد و به محلّی تجاوز کندکه پاک نمودن آن مطلوب است.]

* استفراغ نمودن غذا، یا آب، یا خون لخته و یا صفراء و زردآب؛ و آن استفراغ نیز، به اندازه‌ی پری دهان باشد. و - بنا به قول صحیح‌تر - **پری دهان**، آنگاه تحقق پیدا می‌کند که استفراغ به گونه‌ای باشد که به همراه آن، دهان بسته نشود مگر با تکلّف و سختی و دشواری و مشقّت.

و هرگاه **سببِ استفراغ‌های پراکنده**، یکی باشد [، و این در حالی باشد که هر کدام از آن‌ها، به تنهایی به پری دهان نرسد]، در آن صورت استفراغ‌های پراکنده با همدیگر جمع می‌شوند؛ [از این رو، اگر چنان‌چه آن‌ها به پری دهان رسید، حکم می‌شود که استفراغ، به پری دهان است و وضو را باطل و بی‌اثر می‌سازد.]

* خونی که [از دهان خارج گردیده و] بر آب دهان غالب گردیده و یا با آن، برابر شده است.

* خوابی که نشیمنگاه شخصِ خوابیده [به هنگام خواب]، بر زمین جای گیر و محکم و چسبیده و راسخ نباشد؛ [زیرا پیامبر ﷺ می‌فرماید: «اَلْعَيْنٰانِ وِكٰاءُ السَّهِ (الدُّبُرِ)؛ فَاِذٰا نٰامَتِ الْعَيْنٰانِ، اِنْطَلَقَ الْوِكٰاءُ؛ فَمَنْ نٰامَ فَلْيَتَوَضَّأْ» (ابوداود و ابن ماجه)؛ «بیداری

چشمان، بند (مقعد و دبر) انسان است؛ پس هرگاه چشمان به خواب رفتند، این بند باز می‌شود؛ بنابراین، هر کس خوابید، برای نماز خواندن، وضویش را تجدید کند؛ چون وضویش باطل می‌شود».

و اگر چنان‌چه انسان، به گونه‌ای به خواب رود که نشیمنگاه وی به زمین چسبیده باشد، از این حکم استثناء می‌گردد و موجب نقض وضو نیست؛ چون انس بن مالک ﷺ گوید: «کٰانَ اَصْحٰابُ رَسُوْلِ اللّٰهِ ﷺ یَنٰامُوْنَ، ثُمَّ یُصَلُّوْنَ وَ لاٰ یَتَوَضَّئُوْنَ» (مسلم)؛ «یاران پیامبر ﷺ به خواب می‌رفتند و سپس نماز می‌خواندند بدون این‌که وضو بگیرند». و ابوداود این عبارت را نیز افزوده است: «حَتّٰی تَخْفِقَ رُؤُوْسُهُمْ»؛ «به گونه‌ای به خواب می‌رفتند که سرشان تکان می‌خورد»؛ و این حالت در زمان پیامبر ﷺ روی داده است.]

* بلند گردیدن نشیمنگاهِ شخصِ خوابیده از زمین، پیش از بیدار شدن وی؛ اگر چه - بنا به ظاهر مذهب - بر زمین، فرونیافتد.

* [زوال عقل] به سبب بیهوشی.

* [زوال عقل] به سبب دیوانگی.

* [زوال عقل] به سبب مستی؛ [چون هرگاه خواب، وضو را باطل سازد، زوال عقل به طریق اَولی این کار را سبب می‌شود؛ چون از هوش رفتگی به سبب مستی، دیوانگی و بیهوشی، بیشتر سبب نقض وضو می‌شود تا خواب.]

* هرگاه شخص بالغ و بیدار، در نمازی که دارای رکوع و سجده است، خنده‌ی قهقهه نماید؛ [از این رو، اگر کودک، در نماز خنده‌ی قهقهه کند، یا شخصِ در حال خواب، خنده‌ی قهقهه نماید؛ و یا در نماز جنازه یا سجده‌ی تلاوت، خنده‌ی قهقهه کند، وضویش نمی‌شکند.]

و همچنین هرگاه شخص نمازگزار، [پس از نشستن در قعده‌ی آخر نماز،] از روی عمد، خنده‌ی قهقهه نماید و هدفش از این کار، خروج از نماز باشد، [در این صورت نمازش صحیح است؛ ولی] وضویش می‌شکند.

*مساس کردن فَرْج [و شرمگاه زن] با آلت تناسلی مرد؛ البته در صورتی که آلت تناسلی مرد، راست شده و حرکت نموده باشد و هیچ حائل و پرده و پوششی، بین شرمگاه زن و مرد وجود نداشته باشد.

فصل

عَشرَةُ أَشيَاءَ لَا تَنقُضُ الوُضُوءَ: ظُهُورُ دَمٍ لَم يَسِل عَن مَحَلِّهِ؛ وَ سُقُوطُ لَحمٍ مِن غَيرِ سَيلَانِ دَمٍ، كَالعِرقِ المَدَنِي الَّذِي يُقَالُ لَه رِشتَه؛ وَ خُرُوجُ دُودَةٍ مِن جُرحٍ وَ أُذُنٍ وَ أَنفٍ؛ وَ مَسُّ ذَكَرٍ؛ وَ مَسُّ اِمرَأَةٍ؛ وَ قَيءٌ لَا يَملَأُ الفَمَ؛ وَ قَيءُ بَلغَمٍ وَلَو كَثِيرًا؛ وَ تَمايُلُ نَائِمٍ اِحتَمَلَ زَوَالَ مَقعَدَتِهِ؛ وَ نَومُ مُتَمَكِّنٍ وَ لَو مُستَنِدًا اِلَى شَيءٍ لَو أُزِيلَ سَقَطَ عَلَى الظَّاهِرِ فِيهِمَا؛ وَ نَومُ مُصَلٍّ وَ لَو رَاكِعًا أَو سَاجِدًا عَلَى جَهَةِ السُّنَّةَ. وَاللّٰهُ المُوَفِّقُ.

فصل: [پیرامون ده چیزی که وضو را تباه و باطل نمی‌سازند]

ده چیز وجود دارند که وضو را تباه و باطل نمی‌سازند:

* هرگاه خون آشکار گردد، ولی از مکان خویش تجاوز نکند.

* فروافتادن گوشتی از بدن، بی‌آن که از آن، خون جاری شود؛ مانند بیماری **«عرق مدنی»** که بدان [در زبان فارسی] **«رشته»** می‌گویند. [و **«رشته»**: نوعی بیماری است که رشته‌ی باریک و درازی مانند کرم در زیر پوست بدن پیدا می‌شود.]

* بیرون شدن کرم از زخم، گوش و بینی.

* دست زدن مرد به شرمگاه و آلت تناسلی خویش.

* دست زدن به زن [نامحرم؛ زیرا عایشه رضی الله عنها گوید: «كَانَ النَّبِيُّ ﷺ يُقَبِّلُ بَعْضَ اَزْوَاجِهِ ثُمَّ يُصَلِّيْ وَ لا يَتَوَضَّأُ». (ترمذی و نسایی)؛ «پیامبر ﷺ برخی از همسران خویش را می‌بوسید و بی‌آن که وضو گیرد، نماز می‌گزارد.»]

* استفراغی که به پری دهان نباشد.

* استفراغ نمودن بلغم؛ اگر چه آن بلغم بسیار باشد. [**بلغم**: ماده‌ای سفید و لزج است که غالباً هنگام بیماری از داخل بدن و دستگاه گوارش، مترشّح و به خارج دفع می‌شود.]

* هرگاه شخص خوابیده، تعادل خویش را از دست دهد و به طرفی سرازیر و کج شود و احتمال آن رود که نشیمنگاه وی از زمین کنده شود؛ [زیرا انس بن مالک رضی الله عنه می‌گوید: «كَانَ اَصْحَابُ رَسُوْلِ اللهِ ﷺ يَنْتَظِرُوْنَ الْعِشَاءَ حَتّٰى تَخْفِقَ رُؤُوْسُهُمْ، ثُمَّ يُصَلُّوْنَ وَ لا يَتَوَضَّئُوْنَ» (ابوداود)؛ «یاران پیامبر ﷺ به انتظار نماز عشاء بودند و به گونه‌ای به

خواب می‌رفتند که سرشان تکان می‌خورد؛ سپس نماز می‌خواندند بدون آن که وضو بگیرند».]

* هرگاه خواب شخص، به گونه‌ای باشد که نشیمنگاه وی به زمین چسبیده و محکم باشد؛ اگر چه به چیزی [همانند: دیوار، متّکا، درخت و ...] به گونه‌ای تکیه و لَم داده باشد که اگر آن چیز برداشته شود، بر زمین فروافتد؛ و این حکم، بنا به ظاهر [مذهب امام ابوحنیفه رحمه‌الله] در مورد هر دو مسأله [همین دو مسأله‌ی اخیر] می‌باشد.

* هرگاه نمازگزار در نماز خویش بخوابد؛ خواه در حالت رکوع باشد یا در حالت سجده ، [یا در حالت ایستادن، خوابیده باشد یا در حالت نشستن]؛ البته در صورتی که شخص، بر **صفت سنّت** قرار داشته باشد؛ [بدین ترتیب که بازوهای خویش را از بغل‌ها و شکمش را از ران‌ها دور نماید؛ زیرا پیامبر ﷺ می‌فرماید: «لا یَجِبُ الْوُضُوْءُ عَلیٰ مَنْ نٰامَ جٰالِساً اَوْ قٰائِماً اَوْ سٰاجِداً حَتّٰي یَضَعَ جَنْبَهُ» (ترمذی و بیهقی)؛ «وضو بر کسی واجب نیست که در حالت نشسته یا ایستاده و یا سجده بخوابد؛ تا آنگاه که پهلوی خویش را بر زمین بنهد».]

و توفیق از جانب خداست.

فَصلٌ فِي مَا یُوجبُ الاِغتِسَالَ

یَفتَرِضُ الغُسلُ بِوَاحِدٍ مِن سَبعَةِ أَشیَاءَ: خُرُوجُ المَنِيِّ اِلَی ظَاهِرِ الجَسَد؛ إِذَا اِنفَصَلَ عَن مَقَرِّه بِشَهوَةٍ مِن غَیرِ جِمَاعٍ؛ وَ تَوَارِي حَشَفَةٍ؛ وَ قَدرِهَا: مِن مَقطُوعِهَا فِي أَحَدِ سَبِیلَی آدَمِيٍّ حَيٍّ؛ وَ إِنزَالُ المَنِيِّ بِوَطءِ مَیتَةٍ أَو بَهِیمَةٍ؛ وَ وُجُود مَاءٍ رَقِیقٍ بَعدَ النَّومِ اِذَا لَم یَکُن ذَکَرُهُ مُنتَشِرًا قَبلَ النَّومِ؛ وَ وُجُودُ بَلَلٍ ظَنَّه مَنِیًّا بَعدَ إِفَاقَتِه مِن سُکرٍ وَ إِغمَاءٍ؛ وَ بِحَیضٍ وَ نِفَاسٍ؛ وَ لَو حَصَلَتِ الأَشیَاءُ المَذکُورَةُ قَبلَ الإِسلامِ فِي الأَصَحِّ. وَ یَفتَرِضُ تَغسِیلُ المَیِّتِ کِفَایَةً.

فصل: درباره‌ی مواردی که غسل را واجب می‌گردانند

غسل با یکی از این هفت چیز، فرض می‌گردد که عبارتند از:

* بیرون شدن مَنِی، به سطح خارج بدن؛ به گونه‌ای که از جایگاه و محل خویش، با شهوت و بدون آمیزش جنسی جدا شود؛ [همانند **اِحتلام**؛ و **«منی»** عبارت است از: مایعی که در اوج لذّت جنسی از آلت تناسلی جانور نر، خارج می‌شود. و به تعبیری

دیگر، منی: مایعی که از غدد تناسلی مرد به واسطه‌ی جماع یا اِحتلام یا اِستمناء با دست، خارج می‌شود و در آن، جانوران ذرّه‌بینی دمداری وجود دارد که در سال ۱۶۶۷ م توسط یک دانشجوی آلمانی در دانتزیک کشف شده است.

و آب منی سه نشانه و علامت دارد که بدان شناخته می‌شود:

الف) بوی آن، چون بوی خمیر و شکوفه‌ی تر و تازه‌ی خرما می‌باشد و چون خشک گردد، بوی سفیده‌ی تخم‌مرغ دارد.

ب) بیرون پریدن و بیرون جهیدن در چند دفعه؛ چون خداوند می‌فرماید: ﴿مِن مَّآءٖ دَافِقٖ ٦﴾ [الطارق: ٦] «از آب بیرون جهنده».

ج) احساس لذّت با بیرون آمدن آن و به دنبال آن سست شدن آلت تناسلی و خاموش شدن و شکستن شهوت و آرزوی جنسی؛ البته آب منی زن با آب منی مرد فرق دارد که آب زن با بیرون پریدن و جهش بیرون نمی‌آید و مانند آب مرد نیست.]

* ناپدید شدن سر آلت تناسلی مرد در یکی از شرمگاه پیشِ یا پسِ انسان زنده؛ و اندازه‌ی ناپدید شدن سر آلت تناسلی در شرمگاه زن، همان جایی است که پوست از سر عضو تناسلی، بریده می‌شود؛ [یعنی جایی که عضو تناسلی، دچار فرورفتگی می‌شود و در اصطلاح شرعی، کناره‌ی حلقوی قسمت پایین حشفه است؛ و این قسمت از عضو تناسلی، همان بخشی است که احکام شرعی بدان تعلّق می‌گیرد.

از این رو، هرگاه دو محل ختنه شده‌ی زن و مرد، با هم برخورد پیدا کنند، غسل واجب می‌شود؛ خواه اِنزال مَنی صورت بگیرد و یا صورت نگیرد؛ به دلیل اینکه پیامبرﷺ می‌فرماید: «اِذَا الْتَقَي الْخِتَانَانِ وَ غَابَتِ الْحَشَفَةُ، وَجَبَ الْغُسْلُ، اَنْزَلَ اَوْلَمْ يُنْزِلْ» (طبرانی در معجم الاوسط، ابن ماجه و مسند ابوحنیفه)؛ «هرگاه دو محل ختنه شده‌ی زن و مرد با هم برخورد نمایند و سر آلت تناسلی مرد ناپدید شود، غسل واجب می‌شود، خواه انزال منی صورت گیرد یا صورت نگیرد».

و عایشه رضی الله عنها همسر گرامی پیامبر ﷺ گوید: رسول خدا ﷺ فرموده است: «اِذَا الْتَقَي الْخِتَانَانِ اَوْ مَسَّ الْخِتَانُ الْخِتَانَ وَجَبَ الْغُسْلُ؛ فَعَلْتُهُ اَنَا وَ رَسُوْلُ اللهِ ﷺ فَاْغَتَسْلنَا» (مسلم)؛ «هرگاه دو محل ختنه شده‌ی زن و مرد با هم برخورد پیدا کردند، غسل واجب می‌شود. عایشه رضی الله عنها گوید: این حالت برای من و رسول خدا ﷺ پیش آمد و غسل کردیم».]

* خارج شدن منی با جماع و آمیزش جنسی با مرده یا حیوان.

* هرگاه کسی از خواب بیدار شود و جز آب رقیق در خود نبیند؛ البته این حکم در صورتی است که آلت تناسلی مرد، پیش از خواب، راست نشده و حرکت نکرده باشد.

* هرگاه شخص، پس از بیهوشی و مستی به هوش آید و [بر لباس یا بدنش] تری بیابد و آن تری را منی به حساب آورد.

* [غسل بر زن فرض می‌گردد آنگاه که از] حیض و عادت ماهیانه پاک شود؛ [چون خداوند می‌فرماید: ﴿وَلَا تَقۡرَبُوهُنَّ حَتَّىٰ يَطۡهُرۡنَۖ فَإِذَا تَطَهَّرۡنَ فَأۡتُوهُنَّ مِنۡ حَيۡثُ أَمَرَكُمُ ٱللَّهُۚ إِنَّ ٱللَّهَ يُحِبُّ ٱلتَّوَّٰبِينَ وَيُحِبُّ ٱلۡمُتَطَهِّرِينَ٢٢٢﴾ [البقرة: ۲۲۲] «و با ایشان نزدیکی نکنید تا آنگاه که پاک می‌شوند. هنگامی که پاک شوند، از مکانی که خدا به شما فرمان داده است (و راه طبیعی زناشویی و وسیله‌ی حفظ نسل است) با آنان نزدیکی کنید. بی‌گمان خداوند توبه‌کاران و پاکان را دوست می‌دارد».

و پیامبر ﷺ به فاطمه دختر ابوحبیش فرمود: «اِذٰا قَبِلَتِ الْحَيْضَةُ فَدَعِي الصَّلاةَ فَاِذٰا ذَهَبَ قَدْرُهٰا، فَاغْسِلِي عَنْكِ الدَّمَ وَ صَلِّيْ» (بخاری و مسلم)؛ «هرگاه موعد حیض و قاعدگی فرارسید، نماز خواندن را ترک کن؛ و چون دوره‌ی معین آن سپری شد، غسل کن و خون خویش را بشوی و نماز خواندن را از سر بگیر».

و در روایت بخاری آمده است: «ثُمَّ اغْتَسِلِيْ وَ صَلِّيْ»؛ «سپس غسل کن و نماز بخوان».]

* [غسل بر زن فرض می‌گردد هرگاه] از نفاس و خون ریزی زایمان، پاک شود. [و نفاس و خون‌ریزی زایمان نیز چون حیض و قاعدگی است و حکم آن را دارد؛ چون در حقیقت، همان خون حیض است که در مدّت بارداری جمع شده است؛ و علاوه از آن؛ یاران رسول خدا ﷺ نیز بر آن اجماع داشته‌اند که نفاس مانند حیض است.]

و اگر چنان‌چه موارد ذکر شده، پیش از اسلام آوردن نیز روی داد، - بنا به قول صحیح‌تر - باز هم، غسل از آن‌ها، فرض می‌باشد.

و غسل دادن مرده [بر زندگان] **فرض کفایه** می‌باشد؛ [یعنی اگر چنان‌چه برخی از مردمان، به غسل دادن مرده اقدام نمودند، فرض از دوش بقیه ساقط می‌گردد؛ ولی اگر کسی به غسل دادن وی اقدام نکرد، همگی گناهکار می‌شوند.]

فَصلٌ عَشَرَةُ أشيَاءَ لَا يَغتَسِلُ مِنهَا

مَذِيٌّ وَ وَدِيٌّ وَ اِحتِلَامٌ بِلا بَلَلٍ وَ وِلادَةٌ مِن غَيرِ رُؤيَةِ دَمٍ بَعدَهَا فِي الصَّحِيحِ؛ وَ إِيلَاجٌ بِخِرقَةٍ مَانِعَةٍ مِن وُجُودِ اللَّذَّةِ؛ وَ حُقنَةٌ؛ وَ إِدخَالُ إِصبَعٍ وَ نَحوِهِ فِي أَحَدِ السَّبِيلَينِ؛ وَ وَطءُ بَهِيمَةٍ أَو مَيتَةٍ مِن غَيرِ إِنزَالٍ؛ وَ إِصَابَةُ بِكرٍ لَم تُزَل بِكَارَتُهَا مِن غَيرِ إِنزَالٍ.

فصل: درباره‌ی ده چیزی که از آن‌ها غسل نمی‌شود

ده چیز هستند که از آن‌ها غسل نمی‌شود [و غسل را بر شخص، واجب نمی‌گردانند] که عبارتند از:

* بیرون شدن **مَذی**. [**مَذی:** آب سفید و رقیق و لزجی است که هنگام شهوت، بدون احساس لذّت و خوشی و جهش و پرش، بیرون می‌شود ؛ بدون این که به دنبال آن سستی در بدن ایجاد شود؛ و گاهی خروج آن، احساس نمی‌شود؛ و زن و مرد، هر دو مذی دارند. ناگفته نماند که مذی، نجس است و به همین دلیل پیامبر ﷺ دستور داده است تا با بیرون شدن آن، آلت تناسلی شسته شود.]

* بیرون شدن **وَدی**. [**وَدی:** آب سفید و غلیظی است که پس از ادرار یا هنگام حمل اشیای سنگین، از آلت تناسلی بیرون می‌شود. وَدی، نجس است و به همین دلیل، شرع مقدس اسلام، دستور داده است تا با خروج آن، آلت تناسلی شسته شود.

و از خارج شدن وَدی و مَذی، فقط وضو واجب می‌گردد نه غسل؛ زیرا پیامبر ﷺ به علی رضی الله عنه دستور داده بود تا با خارج شدن مَذی، آلت تناسلی خویش را بشوید.]

* هرگاه احتلام صورت بگیرد و رطوبت و تَری را [بر لباس یا بدن خویش] نبیند. [از عایشه رضی الله عنها روایت است: «سُئِلَ رَسُوْلُ اللهِ ﷺ عَنِ الرَّجُلِ يَجِدُ الْبَلَلَ وَ لا يَذْكُرُ اِحْتِلاماً؟ فَقَالَ: يَغْتَسِلُ؛ وَ عَنِ الرَّجُلِ يَرىٰ اَنَّهُ قَدِ احْتَلَمَ وَ لا يَجِدُ الْبَلَلَ؟ فَقَالَ: لاغُسْلَ عَلَيْهِ» (ابوداود و ترمذی)؛ «از پیامبر ﷺ درباره‌ی کسی که تری را می‌بیند ولی احتلام به یاد نمی‌آورد، سؤال شد؟ فرمود: غسل کند. و همچنین درباره‌ی کسی که گمان می‌کند محتلم شده، بدون این که رطوبتی را ببیند سؤال شد؟ پیامبر ﷺ در پاسخ فرمود: غسل بر او واجب نیست».]

* هرگاه زایمان و ولادت صورت بگیرد و پس از آن، خونی مشاهده نشود؛ و این حکم بنا به قول صحیح است.

* داخل کردن آلت تناسلی [در شرمگاه زن] همراه با تکه پارچه‌ای که مانع و بازدارنده‌ی فراهم شدن لذّت و خوشی باشد؛ [با وجود این، غسل بر چنین فردی از روی احتیاط، لازم است.]

* **تنقیه** و **اِماله.** [**حقنه:** وارد کردن مایع مخصوص از طریق یک لوله به مقعد، یا راست روده، برای کمک به دفع مدفوع؛ یا آماده کردن راست روده برای رادیوگرافی، یا رساندن آب و مایعات به بدن.]

* وارد نمودن انگشت و امثال آن در یکی از دو راه معمولی پس و پیش انسان.

* جماع و آمیزش نمودن با حیوان یا [زن] مرده؛ بدون آن که منی بیرون شود.

* جماع و آمیزش نمودن با دوشیزه؛ بی‌آن که پرده‌ی بکارت و دوشیزگی وی از بین برود و بدون آن که اِنزال صورت بگیرد.

فَصلٌ یُفتَرضُ فِي الاِغتِسال أحَدَ عَشَرَ شَیئًا

غَسلُ الفَمِ وَالأَنفِ وَالبَدَنِ مَرَّةً؛ وَ دَاخِلُ قُلفَةٍ لَا عُسرَ فِي فَسخِهَا؛ وَ سُرَّةٍ وَ ثَقبٍ غَیرِ مُنضَمٍّ؛ وَ دَاخِلِ المَضفُورِ مِن شَعرِ الرَّجُلِ مُطلَقًا؛ لَا المَضفُورُ مِن شَعرِ المَرأَةِ إن سَرَی المَاءُ فِي أُصُولِهِ؛ وَ بَشرَةُ اللِّحیَةِ؛ وَ بَشرَةُ الشَّارِبِ وَالحَاجِبِ وَالفَرجِ الخَارِجِ.

فصل: [پیرامون فرائض غسل]

در غسل، یازده چیز فرض است که عبارتند از:

* شستن دهان [آب در دهان گردانیدن.]

* شستن بینی [آب را در بینی گردانیدن. کسانی که روزه نیستند، باید در مضمضه و استنشاق، مبالغه و سعی نمایند؛ زیرا پیامبر ﷺ می‌فرماید: «بٰالِغْ فِيْ الْمَضْمَضَةِ وَ الْاِسْتِنْشٰاقِ اِلّا اَنْ تَكُوْنَ صٰائِماً»؛ «در مضمضه و استنشاق، مبالغه و سعی کن؛ مگر این که روزه باشی»؛ ولی برای کسانی که روزه هستند، مبالغه مکروه می‌باشد.]

* یک بار شستن تمام بدن.

* شستن داخل پوست حلقه‌ی آلت تناسلی مرد که ختنه نشده باشد؛ [و شستن آن قسمت از آلت تناسلی زن که به هنگام نشستن برای قضای حاجت، آشکار می‌شود نیز

فرض می‌باشد؛] و این حکم در صورتی است که هیچگونه سختی و تنگنایی در باز کردن و جدا نمودن پیچ‌خوردگی زیر پوست حلقه‌ی آلت تناسلی نباشد.

* شستن [شکاف و لابه‌لای] ناف.

* شستن سوراخ‌ها و شکاف‌هایی که پاره‌ای از آن به پاره‌ی دیگرش، پیوسته و متّصل و چسبیده و ضمیمه نباشد؛ [مانند: زیر بغل و لابه‌لای چین و چروک پوست شکم.]

* شستن داخل موهای بافته شده‌ی مرد؛ [و باز کردن این موهای بافته شده و شستن زیر و ته آن‌ها] به طور مطلق لازم است؛ [زیرا پیامبر ﷺ می‌فرماید: «تَحْتَ كُلِّ شَعْرَةٍ جِنٰابَةٌ فَبَلُّوْا الشُّعُوْرَ و نَقُّوا الْبَشْرَةَ» (ابوداود، ترمذی و ابن ماجه)؛ «زیر هر مویی از موهای بدن، جنابتی است؛ پس همه‌ی موهای بدن را تر کنید و بشویید و تمام پوست بدن را پاکیزه نمایید».

و در لفظ دیگری آمده است: «به حقیقت در زیر هر مویی، جنابتی وجود دارد، پس موی را بشویید و پوست بدن را پاکیزه کنید».

و پیامبر ﷺ فرمود: «مَنْ تَرَكَ مَوْضِعَ شَعْرَةٍ مِنْ جَنٰابَةٍ لَمْ يَغْسِلْهُ يُفْعَلُ بِهِ كَذٰا وَ كَذٰا مِنَ النّٰارِ»؛ «هر کس در غسل جنابت، جای یک موی را ناشسته بگذارد، در آتش دوزج با وی چنین و چنان می‌شود».

علی بن ابی طالب رضی الله عنه گوید: «به همین جهت از موی سرم، بدم می‌آمد و با آن، به دشمنی برخاستم؛ و او موی سر خود را می‌تراشید». احمد، ابوداود و ابن ماجه.]

ولی باز کردن موهای بافته شده‌ی زنان، فرض نیست؛ البته در صورتی که آب به تَه آن‌ها برسد؛ [زیرا امّ سلمه رضی الله عنها گوید: «قُلْتُ يٰا رَسُوْلَ اللهِ! اِنِّيْ اِمْرَأَةٌ اَشُدُّ ضَفْرَ رَأْسِيْ؛ اَفَأَنْقُضُهُ لِغُسْلِ الْجَنٰابَةِ؟ قٰالَ: لا، اِنَّمٰا يَكْفِيْكِ اَنْ تَحَثِّيْ عَلٰي رَأْسِكِ ثَلاثَ حَثَيٰاتٍ ثُمَّ تَفِيْضِيْنَ عَلَيْكِ الْمٰاءَ فَتَطْهُرِيْنَ» (مسلم، ابوداود، نسایی، ترمذی و ابن ماجه)؛ «گفتم: ای رسول خدا! من زنی هستم که موهایم را می‌بافم؛ آیا برای غسل جنابت باید آن‌ها را باز کنم؟ پیامبر ﷺ در پاسخ فرمود: خیر، بلکه کافی است که سه مشت آب را بر سرت بریزی؛ سپس آب را بر تمام بدنت جاری کنی تا پاک شوی».]

* شستن رو پوستِ ریش [به همراه موهای آن؛ اگر چه پرپشت و انبوه باشد.]

* شستن روپوستِ سبیل [به همراه موهای آن.]

* شستن روپوستِ ابروان [همراه با موهای آن‌ها.]
* شستن قسمت بیرونی فَرج.

فصل

يُسَنُّ فِي الاِغتِسَالِ اِثنَا عَشَرَ شَيئًا: الابتِدَاءُ بِالتَّسمِيَةِ؛ وَالنِّيَّةُ؛ وَ غَسلُ اليَدَينِ اِلَى الرُّسغَينِ؛ وَ غَسلُ نَجَاسَةٍ لَو كَانَت بِاِنفِرَادِهَا؛ وَ غَسلُ فَرجِه ثُمَّ يَتَوَضَّأُ كَوُضُوئِه لِلصَّلاةِ؛ فَيُثَلِّثُ الغَسلَ وَ يَمسَحُ الرَأسَ وَ لكِنَّه يُؤَخِّرُ غَسلَ الرِّجلَين إِن كَانَ يَقِفُ فِي مَحَلٍّ يَجتَمِعُ فِيهِ المَاءُ؛ ثُمَّ يُفِيضُ المَاءَ عَلَى بَدَنِه ثَلَاثًا. وَ لَو اِنغَمَسَ فِي المَاءِ الجَارِي أَو مَا فِي حُكمِه وَ مَكَثَ، فَقَد أَكمَلَ السُّنَّةَ. وَ يَبتَدِيءُ فِي صَبِّ المَاءِ بِرَأسِه وَ يَغسِلُ بَعدَهَا مَنكَبُه الأَيمَنَ ثُمَّ الأَيسَرَ وَ يَدلُكُ جَسَدَه وَ يُوَالِي غَسلَه.

فصل: [پیرامون سنّت‌های غسل]

[ناگفته نماند که **سنّت:** آن چیزی است که به کردار، گفتار و یا سکوت و تقریر پیامبر ﷺ ثابت شده باشد؛ به همراه ترک نمودن آن توسط پیامبر ﷺ در برخی از اوقات.]

در غسل، دوازده چیز سنّت است که عبارتند از:

* گفتن «بِسم الله اَلرحمٰن اَلرحیم» در شروع غسل؛ [زیرا در حدیث صحیح آمده است که پیامبر ﷺ فرموده است: «كُلُّ اَمْرٍ ذِيْ بٰالٍ لايُبْدَأُ فِيْهِ بِبِسْمِ اللهِ فَهُوَ اَجْزَمُ»؛ «هر کار با اهمیتی که با نام خدا شروع نشود، آن کار، ناقص و برکت آن، اندک است».]

* نیت کردن غسل [برای حاصل نمودن طهارت و پاکی؛ زیرا پیامبر ﷺ می‌فرماید: «اِنَّمَا الْاَعْمٰالُ، بِالنِّيٰاتِ» (بخاری و مسلم)؛ «پاداش اعمال بر اساس نیت و قصد درونی است».

و **کیفیت نیت،** بدین ترتیب است که شخص جُنُب، قصد و نیت رفع جنابت، یا برطرف کردن **حَدَث اکبر** (جنابت و ناپاکی) را از همه‌ی بدن خویش بکند. و زن پس از پاک شدن از خون‌ریزی حیض و نفاس، قصد و نیت برطرف کردن ناپاکی و حَدَث حیض و نفاس را نماید.]

* شستن دست‌ها تا مچ [در ابتدای غسل؛ چون این کیفیت و صفت، در غسل پیامبر ﷺ وارد و نقل شده است.]

* شستن نجاست و پلیدی [از بدن، پیش از غسل نمودن؛] اگر چه شستن نجاست به تنهایی باشد. [یعنی در صورتی که نجاست و ناپاکی بر بدنش محسوس بود، پیش از غسل، آن را به طور جداگانه و به تنهایی بشوید.]

* [پیش از غسل نمودن]، شرمگاه خویش را بشوید.

* آنگاه همان‌گونه که برای نماز وضو می‌گیرد، [برای غسل نیز] وضو بگیرد؛ از این رو، هر یک از اعضاء و اندام‌های شستنی را سه بار بشوید و سرش را مسح نماید؛ [عایشه رضي الله عنها گوید: «كَانَ رَسُوْلُ اللهِ ﷺ إِذَا اغْتَسَلَ مِنَ الْجَنَابَةِ تَوَضَّأَ وُضُوْءَهُ لِلصَّلاةِ» (بخاری و مسلم)؛ «پیامبر ﷺ هرگاه غسل جنابت می‌کرد، همانگونه که برای نمازش وضو می‌گرفت، برای غسل نیز وضو می‌گرفت».]

* و اگر چنان‌چه در جایی ایستاده بود که در آن، آب جمع می‌شد، در آن صورت باید شستن پاهای خویش را به تأخیر بیافکند؛ [زیرا بخاری از میمونه همسر پیامبر ﷺ روایت کرده است که: «پیامبر ﷺ در وضویی که برای غسل جنابت می‌گرفت، شستن پاها را به تأخیر می‌انداخت».]

* آنگاه آب را بر تمام بدن خویش سه بار بریزد؛ [زیرا میمونه رضي الله عنها گوید: «تَوَضَّأَ رَسُوْلُ اللهِ ﷺ وُضُوْءَهُ لِلصَّلاةِ غَيْرَ رِجْلَيْهِ وَ غَسَلَ فَرْجَهُ وَ مَا أَصَابَهُ مِنَ الْأَذَى، ثُمَّ أَفَاضَ عَلَيْهِ الْمَاءَ، ثُمَّ نَحَى رِجْلَيْهِ فَغَسَلَهُمَا» (بخاری و مسلم)؛ «پیامبر ﷺ همانگونه که برای نماز خویش وضو می‌گرفت؛ برای غسل نیز وضو می‌گرفت؛ با این تفاوت که پاهایش را نشست؛ و شرمگاه خویش را و آنچه از پلیدی بدو رسیده بود، شست؛ آنگاه بر خود آب ریخت؛ سپس پاهایش را از غسلگاه دور کرد و آن‌ها را شست».]

و اگر چنان‌چه در آب جاری، یا در آبی که در حکم آب جاری است [همچون حوض بزرگ]، فرو رفت و غوطه‌ور شد، و در آن، مدتی را درنگ کرد [و بدن خویش را مالش داد،] پس به راستی سنّت غسل را کامل نموده است.

* و نخست آب را بر سر خویش؛ سپس بر شانه‌ی راست خویش؛ و پس از آن، بر شانه‌ی چپ خویش بریزد؛ [زیرا پیامبر ﷺ در طهارت خویش، ابتدا کردن به طرف راست را دوست می‌داشت]؛ و بدن خویش را [به هنگام غسل] مالش دهد. [و بدن را

به صورت پیاپی بشوید به نحوی که عضو اوّل، پیش از شستن عضو دیگر، خشک نشود.]

فصل

وَآدَابُ الاِغتِسَالِ، هِيَ آدَابُ الوُضُوءِ؛ إِلَّا أَنَّه لَا يَستَقبِلُ القِبلَةَ لِأَنَّه يَكُونُ غَالِبًا مَعَ كَشفِ العَورَةِ؛ وَ كُرِهَ فِيهِ مَا كُرِهَ فِي الوُضُوءِ.

فصل: [پیرامون آداب و مکروهات غسل]

«**آداب غسل**»، به سان آداب وضو است؛ با این تفاوت که به هنگام غسل، رو به قبله نکند؛ زیرا فرد غسل کننده به هنگام غسل در اغلب اوقات، کشف عورت می‌کند و برهنه است؛ [بنابراین حرام است که انسان با کشف عورت و برهنگی کامل، در حضور دیگران غسل کند و خود را بشوید؛ و کسی که بدین عمل مبادرت کند، باید به فراخور حال او، تعزیر گردد؛ و سکوت حاضران بر این حال و او را به حال خود گذاشتن، حرام است و بر آنان واجب است که او را منکر گردند؛ اگر سکوت کنند، مرتکب گناه شده‌اند؛ زیرا پیامبر ﷺ می‌فرماید: «لَعَنَ اللهُ النّاظِرَ وَ الْمَنْظُوْرَ»؛ «لعنت خدا، بر نگاه‌کننده و نگاه‌شده باد».

در خلوت، کشف عورت و برهنگی کامل جایز است؛ ولی باز، خود را پوشاندن بهتر است؛ چون شرم و حیاء از خداوند، سزاوارتر است؛ هرگاه مردی به حمام عمومی داخل شد، بر وی واجب است که از چیزهایی که برایش حلال نیست، چشم فروبندد و عورت خویش را از برهنگی مصون دارد آن هم در حضور کسانی که نظرشان به عورت وی حلال نیست.

قرطبی در تفسیر خود به هنگام تفسیر آیه‌ی ﴿كِرَامًا كَٰتِبِينَ ﴿١١﴾ يَعْلَمُونَ مَا تَفْعَلُونَ ﴿١٢﴾﴾ [الانفطار: ۱۱-۱۲] روایت کرده است که: «اِنَّ الرَّجُلَ اِذٰا دَخَلَ الْحَمّٰامَ عٰارِياً لَعَنَهُ مَلَكاهُ»؛ «هرگاه مردی با برهنگی کامل و عورت کشف شده، داخل حمام شد، دو فرشته‌ای که بر او مأمور گشته‌اند، او را نفرین و لعنت می‌کنند».

و به روایت حاکم از جابر رضی الله عنه، پیامبر ﷺ فرمود: «حَرٰامٌ عَلَي الرِّجٰالِ دُخُوْلُ الْحَمّٰامِ اِلّٰا

بِمِئْزَرٍ»؛ «بر مردان، نارواست که بدون فوطه، وارد حمام شوند»؛ یعنی باید عورت خود را با فوطه، شورت و امثال آن بپوشانند.]

و آنچه در وضو، مکروه و ناخوشایند بود، در غسل نیز مکروه و ناپسند می‌باشد.

فصل

يُسَنُّ الاِغتِسَالُ لِأَربَعَةَ أَشيَاءَ: صَلاةُ الجُمُعَةِ؛ وَ صَلاةُ العِيدَينِ؛ وَ لِلإِحرَامِ؛ وَ لِلحَاجِّ فِي عَرَفَةَ بَعدَ الزَّوَالِ.

وَ يَندُبُ الاِغتِسَالُ فِي سِتَّةَ عَشَرَ شَيئًا: لِمَن أَسلَمَ طَاهِرًا؛ وَ لِمَن بَلَغَ بِالسِّنِّ؛ وَ لِمَن أَفَاقَ مِن جُنُونٍ؛ وَ عِندَ حَجَامَةٍ؛ وَ غَسلِ مَيِّتٍ؛ وَ فِي لَيلَةِ بَرَاءَةٍ؛ وَ لَيلَةِ القَدرِ إِذَا رَآهَا؛ وَ لِدُخُولِ مَدِينَةِ النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيهِ وَ سَلَّمَ؛ وَ لِلوُقُوفِ بِمُزدَلِفَةَ غَدَاةَ يَومِ النَّحرِ؛ وَ عِندَ دُخُولِ مَكَّةَ؛ وَ لِطَوَافِ الزِّيَارَةِ؛ وَ لِصَلاةِ كُسُوفٍ؛ وَ اِستِسقَاءٍ؛ وَ فَزَعٍ؛ وَ ظُلمَةٍ؛ وَ رِيحٍ شَدِيد.

فصل: [غسل‌های سنّت و مستحب]

غسل کردن برای چهارچیز، سنّت می‌باشد که عبارتند از:

* برای نماز جمعه؛ [زیرا پیامبر ﷺ می‌فرماید: «مَنْ تَوَضَّأَ يَوْمَ الْجُمُعَةِ فَبِهٰا وَ نِعْمَتْ وَ مَنِ اغْتَسَلَ فَا الْغُسْلُ اَفْضَلُ» (ترمذی)؛ «هر کس در روز جمعه، وضو گیرد و به جمعه برود، به سنّت عمل نموده و کار خوبی انجام می‌دهد؛ و هر کس غسل کند، غسل خیلی بهتر است».

و نیز می‌فرماید: «مَنْ اَتَي الْجُمُعَةَ فَلْيَغْتَسِلْ» (مسلم)؛ «هر کس بخواهد به جمعه برود، باید غسل کند».

و نیز می‌فرماید: «غُسْلُ الْجُمُعَةِ وٰاجِبٌ عَليٰ كُلِّ مُحْتَلِمٍ» (بخاری و مسلم)؛ «غسل جمعه، بر هر کس که محتلم شده و به حدّ بلوغ رسیده باشد، واجب است». و این حدیث بیانگر اهمّیت غسل جمعه است.]

* برای نمازهای دو عید قربان و فطر؛ [زیرا روایت شده است که: «اِنَّ رَسُوْلَ اللهِ ﷺ كٰانَ يَغْتَسِلُ يَوْمَ الْفِطْرِ وَ الْاَضْحٰي عَرَفَةَ» (ابن ماجه و بیهقی)؛ «پیامبر ﷺ برای روزهای عید فطر، قربان و عرفه، غسل می‌کرد».

و ابن عباس رضی الله عنهما می‌گوید: «همواره پیامبر ﷺ برای عید فطر و عید قربان، غسل می‌کرد؛ و عمر رضی الله عنه، ابن عمر رضی الله عنهما و علی رضی الله عنه نیز چنین می‌کردند».]

* غسل برای اِحرام بستن؛ [چون به روایت از زید بن ثابت رضی الله عنه، پیامبر ﷺ لباس خویش را برای اِحرام بیرون آورد و غسل کرد. ترمذی آن را روایت کرده است؛ و در این عمل، مرد و زن و کودک با هم فرقی ندارند و برای همه غسل اِحرام سنّت می‌باشد؛ اگر چه زن، قاعدگی یا حالت پس از زایمان داشته باشد، باز هم غسل اِحرام سنّت است؛ چون اسماء دختر عمیس، همسر ابوبکر صدّیق رضی الله عنه، در «ذوالحلیفه»، حالت بعد از زایمان برایش پیش آمد و پیامبر ﷺ به وی امر کرد که غسل اِحرام کند. مسلم آن را روایت کرده است.]

* غسل برای حاجی در سرزمین عرفه پس از زوال خورشید؛ [چون ابن عمر رضی الله عنهما چنین می‌کرد. مالک آن را در موطأ روایت کرده و ابن الخل، آن را از پیامبر ﷺ حکایت کرده است؛ زیرا **عرفه**، محل تجمّع مردم است؛ پس برای آن هم، مانند جمعه، غسل، سنّت قرار داده شده است.]

و غسل کردن در شانزده مورد، مستحب می‌باشد که عبارتند از:

* برای کسی که به اسلام گرویده باشد در حالی که پاک است؛ [چون روایت شده است: هنگامی که قیس بن عاصم و ثمامة بن اثال، خواستند مسلمان شوند، پیامبر ﷺ دستور داد که غسل کنند و آن را بر آنان واجب نکرد؛ چون جماعتی اسلام آوردند و به آنان امر نکرد که غسل کنند.

و علاوه از آن، اسلام آوردن، توبه و پشیمانی از معصیت است و برای توبه از معصیت، غسل واجب نیست؛ مانند دیگر معصیت‌ها. و این حکم برای کافری است که در حال کفر، جنب نشده باشد؛ و اگر چنان‌چه در حال کفر، جنب شده باشد، بعد از اسلام آوردن، غسل بر او لازم و واجب است؛ زیرا نیت غسل او در حال کفر، صحیح نبوده است.]

* کودکی که به سنّ بلوغ و تکلیف [پانزده سالگی] رسیده است.

* دیوانه‌ای که از دیوانگی خویش بهبود یابد؛ [زیرا احتمال دارد که به هنگام دیوانگی، اِنزالی صورت گرفته باشد.]

* پس از حجامت؛ [زیرا شافعی رحمه الله گفته است: «من دوست دارم پس از حجامت و

دخول حمام و بعد از هر کاری که بدن را تغییر می‌دهد و ضعیف می‌کند، غسل کنم؛ چون غسل، بدن را نشاط و نیرو می‌بخشد».]

* غسل برای کسی که مرده را شسته است؛ [چون پیامبر ﷺ فرموده است: «مَنْ غَسَّلَ مَيِّتاً فَلْيَغْتَسِلْ وَ مَنْ حَمَلَهُ فَلْيَتَوَضَّأْ»(ترمذی)؛ «هر کس مرده‌ای را شست، باید غسل کند و هر کس جنازه‌ای را حمل کرد، وضو گیرد». امر در این حدیث، از وجوب به استحباب مصروف شده؛ چون در حدیث دیگری آمده است:

«اِنَّ مَيِّتَكُمْ يَمُوْتُ طَاهِراً؛ فَحَسْبُكُمْ اَنْ تَغْسِلُوْا اَيْدِيَكُمْ» (بیهقی)؛ «مرده‌ی شما پاک است؛ چون به وی دست زدید، کفایت می‌کند شما را که دستتان را بشویید».

و همچنین در حدیث دیگری آمده است: «كُنَّا نُغَسِّلُ الْمَيِّتَ؛ فَمِنَّا مَنْ يَغْتَسِلُ وَ مِنَّا مَنْ لَّا يَغْتَسِلُ» (خطیب آن را تخریج کرده است)؛ «ما مرده را می‌شستیم؛ برخی از ما غسل می‌کردند و برخی غسل نمی‌نمودند».

و در حدیثی دیگر آمده است: «لَيْسَ عَلَيْكُمْ فِيْ غُسْلِ مَيِّتِكُمْ غُسْلٌ اِذَا غَسَّلْتُمُوْهُ» (حاکم)؛ «هرگاه مرده‌یتان را شستید، بر شما غسل واجب نیست».]

* در شب نیمه‌ی شعبان.

* غسل در شب قدر؛ برای کسی که آن را [از روی نشانه‌ها و علاماتی که در روایات و اخبار وارد شده است] ببیند.

* غسل برای کسی که اراده‌ی داخل شدن به مدینه‌ی منوّره را دارد.

* غسل به هنگام وقوف [درنگ کردن و ایستادن] در **«مزدلفه»** در صبحگاه روز عید قربان [روز دهم ذی‌الحجه.]

* غسل برای وارد شدن به مکه‌ی مکرمه. [ابن عمر رضی الله عنهما هرگاه می‌خواست به مکه‌ی مکرمه وارد شود، شب در **«ذی طوی»** می‌ماند تا صبح می‌شد؛ و آنگاه غسل می‌کرد و در روز به مکه‌ی مکرمه داخل می‌شد و می‌گفت: «پیامبر ﷺ چنین می‌کرد». (بخاری و مسلم).

و در این که غسل برای ورود به مکه مستحب است، فرقی نمی‌کند که شخص، اِحرام به حج یا اِحرام به عمره بسته، یا اصلاً اِحرام نبسته باشد.]

* غسل برای طواف زیارت. [ناگفته نماند که غسل برای هر طواف خانه‌ی کعبه، مستحب می‌باشد؛ از این رو غسل برای **طواف قدوم** (طواف به وقت ورود)، **طواف**

اِفاضه (طواف برای پراکنده شدن) و **طواف وداع** (طواف به وقت خداحافظی) مستحب و پسندیده می‌باشد؛ زیرا هر سه وقت، وقت تجمع و گردهمایی مردم است.]

* غسل برای نماز کسوف [خورشیدگرفتگی و برای نماز «**خسوف**»: ماه گرفتگی؛ چون در اینگونه مواقع، مردم تجمّع پیدا می‌کنند، پس همانند غسل جمعه، غسل در این مواقع نیز سنّت است.]

* غسل برای نماز استسقاء [نماز طلب باران؛ زیرا در اینگونه مواقع، مردم تجمّع می‌کنند.]

* غسل به هنگام ترس و وحشت.

* غسل به هنگام تاریکی [که در روز رخ دهد.]

* غسل به هنگام وزیدن بادی شدید و توفانی [در روز یا شب؛ و همچنین غسل، به هنگام پوشیدن جامه‌ای نو؛ برای کسی که از گناهی توبه کرده؛ و برای کسی که از سفری برگشته، مستحب می‌باشد.]

باب: پیرامون تیمّم

بَابُ التَّيَمُّمِ

يَصِحُّ بِشُرُوطٍ ثَمَانِيَةٍ: اَلأَوَّلُ: اَلنِّيَّةُ؛ وَ حَقِيقَتُهَا: عَقدُ القَلبِ عَلَى الفِعلِ؛ وَ وَقتُهَا: عِندَ ضَربِ يَدِه عَلَى مَا يَتَيَمَّمُ بِه. وَ شُرُوطُ صِحَّةِ النِّيَّةِ ثَلَاثَةٌ: الإِسلَامُ وَالتَّمييزُ وَالعِلمُ بِمَا يَنوِيهِ؛ وَ يُشتَرَطُ لِصِحَّةِ نِيَّةِ التَّيَمُّمِ لِلصَّلَاةِ بِه أَحَدُ ثَلَاثَةِ أَشيَاءَ: إِمَّا نِيَّةُ الطَّهَارَةِ؛ أَو اِستِبَاحَةِ الصَّلَاةِ؛ أَو نِيَّةُ عِبَادَةٍ مَقصُودَةٍ لَا تَصِحُّ بِدُونِ طَهَارَةٍ؛ فَلا يُصَلِّي بِه إِذَا نَوَى التَّيَمُّمَ فَقَط؛ أَو نَوَاهُ لِقِرَاءَةِ القُرآن وَ لَم يَكُن جُنُبًا.

اَلثَّانِي: اَلعُذرُ المُبِيحُ لِلتَّيَمُّمِ، كَبُعدِه مِيلًا عَن مَاءٍ وَ لَو فِي المِصرِ؛ وَ حُصُولِ مَرَضٍ وَ بَرَدٍ يُخَافُ مِنهُ التَّلَفُ أَوِ المَرَضُ؛ وَ خَوفِ عَدُوٍّ وَ عَطَشٍ؛ وَ اِحتِيَاجٍ لِعَجَنٍ لَا لِطَبخِ مَرَقٍ؛ وَ لِفَقدِ آلَةٍ؛ وَ خَوفِ فَوتِ صَلَاةِ جَنَازَةٍ أَو عِيدٍ وَ لَو بِنَاءً؛ وَ لَيسَ مِنَ العُذرِ، خَوفُ الجُمعَةِ وَالوَقتِ.

الثَّالِثُ: أَن يَكُونَ التَّيَمُّمُ بِطَاهِرٍ مِن جِنسِ الأَرضِ كَالتُّرَابِ وَالحَجَرِ وَالرَّمَلِ، لَا الحَطَبِ وَالفِضَّةِ وَالذَّهَبِ.

الرَّابِعُ: اِستِيعَابُ المَحَلِّ بِالمَسحِ. الخَامِسُ: أَن يَمسَحَ بِجَمِيعِ اليَدِ أَو بِأَكثَرِهَا؛ حَتَّى لَو مَسَحَ بِإِصبَعَينِ لَا يَجُوزُ؛ وَ لَو كَرَّرَ حَتَى اِستَوعَبَ؛ بِخَلَافِ مَسحِ الرَّأسِ.

اَلسَّادِسُ أَن يَكُونَ بِضَربَتَينِ بِبَاطِنِ الكَفَّينِ وَ لَو فِي مَكَانٍ وَاحِدٍ؛ وَ يَقُومُ مَقَامَ الضَّربَتَينِ إِصَابَةُ التُّرَابِ بِجَسَدِه إِذَا مَسَحَه بِنِيَّةِ التَّيَمُّمِ.

اَلسَّابِعُ: اِنقِطَاعُ مَا يُنَافِيه مِن حَيضٍ أَو نِفَاسٍ أَو حَدَثٍ.

الثَّامِنُ: زَوَالُ مَا يَمنَعُ المَسحَ كَشَمعٍ وَ شَحمٍ.

وَ سَبَبُه وَ شُرُوطُ وُجُوبِه، كَمَا ذُكِرَ فِي الوُضُوءِ. وَ رُكنَاهُ: مَسحُ اليَدَينِ وَالوَجهِ. وَ سُنَنُ التَيَمُّمِ سَبعَةٌ: التَسمِيَةُ فِي أَوَّلِه وَالتَّرتِيبُ وَالمُوَالَاةُ وَ إِقبَالُ اليَدَينِ بَعدَ وَضعِهِمَا فِي التُّرَابِ وَ إِدبَارُهُمَا وَ نَفضُهُمَا وَ تَفرِيجُ الأَصَابِعِ.

وَ نَدُبَ تَأخِيرُ التَيَمُّمِ لِمَن يَرجُو المَاءَ قَبلَ خُرُوجِ الوَقتِ؛ وَ يَجِبُ التَّأخِيرُ بِالوَعدِ بِالمَاءِ وَ لَو خَافَ القَضَاءَ؛ وَ يَجِبُ التَّأخِيرُ بِالوَعدِ بِالثَّوبِ أَوِ السِّقَاءِ مَا لَم يَخَفِ القَضَاءَ؛ وَ يَجِبُ

طَلَبُ المَاءِ اِلَی مِقدَارِ أَربَعَمِائَةِ خُطوَةٍ إِن ظَنَّ قُربَه مَعَ الأَمن وَ إِلَّا فَلَا؛ وَ يَجِبُ طَلَبُه مِمَّن هُوَ مَعَه إِن كَانَ فِي مَحَلٍّ لَا تَشُحُّ بِهِ النُّفُوسُ؛ وَ إِن لَم يُعطِه إِلَّا بِثَمَنٍ مِثلِه لَزِمَه شِرَاؤُه بِه إِن كَانَ مَعَه فَاضِلًا عَن نَفَقَتِه.

وَ يُصَلِّي بِالتَّيَمُّمِ الوَاحِد مَا شَاءَ مِنَ الفَرَائِضِ وَالنَّوَافِلِ. وَ صَحَّ تَقدِيمُه عَلَى الوَقتِ

وَ لَو كَانَ أَكثَرُ البَدَنِ أَو نِصفُه جَرِيحًا، تَيَمَّمَ وَ إِن كَانَ أَكثَرُه صَحِيحًا، غَسَلَه وَ مَسَحَ الجَرِيحَ وَ لَا يَجمَعُ بَينَ الغَسلِ وَالتَّيَمُّمِ.

وَ يَنقُضُه، نَاقِضُ الوُضُوءِ وَالقُدرَةُ عَلَى اِستِعمَالِ المَاءِ الكَافِي. وَ مَقطُوعُ اليَدَينِ وَالرِّجلَينِ إِذَا كَانَ بِوَجهِه جَرَاحَةٌ، يُصَلِّي بِغَيرِ طَهَارَةٍ وَ لَا يُعِيدُ.

باب: پیرامون تیمّم

[**تیمّم:** در لغت به معنی: **«قصد»** است؛ و در اصطلاح شرع: تیمّم، به معنی رساندن خاک پاک به صورت و دستان است با شرایط خاصّی که بیان خواهد شد.

دلیل جواز تیمم: قرآن، سنّت نبوی و اجماع امّت است. خداوند می‌فرماید: ﴿فَلَمۡ تَجِدُواْ مَآءٗ فَتَيَمَّمُواْ صَعِيدٗا طَيِّبٗا فَٱمۡسَحُواْ بِوُجُوهِكُمۡ وَأَيۡدِيكُمۡۗ إِنَّ ٱللَّهَ كَانَ عَفُوًّا غَفُورًا ٤٣﴾ [النساء: ٤٣] «پس اگر آبی نیافتید، با خاک پاک تیمّم کنید و (برای این منظور، با خاک) چهره و دست‌هایتان را مسح کنید؛ بی‌گمان خداوند عفوکننده و آمرزنده است».

و پیامبر ﷺ می‌فرماید: «فُضِّلْنٰا عَلَي النّٰاسِ بِثَلاثٍ: جُعِلَتْ صُفُوْفُنٰا كَصُفُوْفِ الْمَلائِكَةِ؛ وَ جُعِلَتْ لَنَا الْاَرْضُ كُلُّهٰا مَسْجِداً؛ وَ جُعِلَتْ تُرْبَتُهٰا لَنٰا طَهُوْراً اِذٰا لَمْ نَجِدِ الْمٰاءَ» (مسلم)؛ «ما به وسیله‌ی سه چیز بر سایر مردمان برتری داده شده‌ایم: صف‌های نماز ما همچون صفهای فرشتگان قرار داده شده است؛ و نیز تمام زمین برای ما سجده‌گاه گردانیده شده است؛ و خاک آن برای ما پاک و پاک‌کننده گردانیده شده است تا آنگاه که آب نیابیم».

ضابطه و طریقه‌ی جواز تیمّم و استفاده از آن، عجز و ناتوانی از استعمال آب است به طور حسّی یا شرعی؛ و این عجز و ناتوانی، اسباب و موجباتی دارد؛ از قبیل: بیماری، موجود نبودن آب، یا با وجود موجود بودن آب، بیم جان یا از دست دادن عضو باشد؛ پس در عوض وضو یا غسل، می‌توان تیمّم کرد تا از ادای عباداتی که جز با وضو یا غسل صحیح نمی‌شوند، محروم نماند.]

[شرایط صحّت و درستی تیمّم:]

برای صحّت و درستی تیمّم، مراعات هشت شرط لازم است که عبارتند از:

١- نیت کردن تیمّم؛ [زیرا پیامبر ﷺ می‌فرماید: «اِنَّمَا الْاَعْمٰالُ بِالنِّيّٰاتِ» (مسلم)؛ «به حقیقت، آنچه به کارها اعتبار و جهت می‌بخشد، نیت است».]

و **حقیقت نیت** [از لحاظ شرعی]، عبارت است از عزم و اراده‌ی قلبی برایجاد فعل [به صورت قاطعانه.]

و **وقت نیت** [از لحاظ شرعی]، عبارت است از: هنگام زدن دست بر آنچه که بر آن

تیمّم صورت می‌گیرد.

و برای صحّت نیت تیمم، سه شرط لازم می‌باشد که عبارتند از:

الف) اسلام.

ب) فرد تیمم‌کننده، اهل تمییز و تشخیص باشد.

ج) نسبت بدان چه نیتش می‌کند، آگاهی و شناخت داشته باشد.

و در نیت تیمّمی که نماز به آن، صحیح و درست می‌شود، شرط این است که شخص تیمّم کننده، یکی از این سه مورد را نیت نماید:

الف) نیت طهارت و پاکی [از **حَدَث** - بی‌وضویی یا جنابت و ناپاکی - ؛ و تعیین نوع حَدَث در نیت، لازم و ضروری نیست.]

ب) [به وسیله‌ی این تیمّم،] نیت و قصد مباح شدن و روا گردیدن نماز را بر خود نماید.

ج) و یا عبادت قصد کرده شده‌ای را نیت کند که انجام آن، بدون طهارت و پاکی صحیح نمی‌شود؛ [همچون نماز جنازه و سجده‌ی تلاوت.]

از این رو، اگر چنان‌چه تنها نیت تیمّم را کرد؛ یا به نیت تلاوت قرآن، تیمّم کرد، در حالی که جُنب و ناپاک هم نیست؛ [یعنی به نیت تلاوت قرآن، تیمّم نمود، در حالی که به «حَدَث اصغر»، بی‌وضو بود،] در آن صورت نماز خواندن وی با اینگونه تیمم، صحیح و درست نیست.

[و به طور کلّی، اگر فردی به نیت مساس کردن مصحف شریف، تیمّم کرد، نماز خواندن وی با این تیمّم صحیح نیست؛ زیرا مساس کردن مصحف، اصلاً و به ذات خود، عبادتی نیست؛ و همچنین اگر چنان‌چه به نیت اذان یا اقامه، تیمّم کرد، نماز خواندن وی با این تیمّم صحیح نیست؛ زیرا که اذان و اقامه، هیچ کدام عبادتی نیستند که در ذات خود مقصود بوده باشند؛ و نیز اگر چنان‌چه به نیت تلاوت قرآن، تیمّم کرد و در حالی که به «حَدَث اصغر» بی‌وضو بود، نماز وی با این تیمّم درست نیست؛ زیرا اگر چه تلاوت قرآن، عبادت مقصودی است، ولی این عبادت، بدون وضو هم صحیح می‌باشد.]

۲- شرط دوّم تیمّم، آن است که عذری از عذرهایی که مباح‌کننده‌ی تیمّم است، وجود داشته باشد. [و عذرهایی که مباح سازنده‌ی تیمّم هستند، عبارتند از:]

الف) مانند دور بودن آب از شخص تیمم‌کننده، به اندازه‌ی مسافت یک مایل [یا بیشتر از آن]؛ اگر چه دور بودن وی از آب در شهر نیز باشد.

ب) [غالب شدن این گمان بر شخص تیمّم کننده، یا خبر دادن پزشک ماهر و مسلمان به وی، که اگر چنان‌چه وی آب را استعمال کند، برای او] بیماری و مرضی رونما گردد؛ [و یا بیماری کنونی‌اش، افزایش یابد و یا بهبود یافتن وی از آن بیماری، به تأخیر افتد.]

ج) این که با استعمال آب سرد، بیم جان یا ایجاد درد و رنج بیماری را داشته باشد.

د) از دشمنی بیم داشته باشد [که در میان او و آب، مانع و حائل ایجاد کرده است؛ خواه این دشمن، انسان باشد یا حیوانی درنده.]

هـ) [برخودش یا بر دیگری،] از تشنگی بیم داشته باشد؛ [البته در صورتی که آب، اندک و ناچیز باشد.]

و) [هرگاه آب، اندک باشد] و نیاز به خمیر کردن آرد داشته باشد [و به اِضطرار و اِجبار رسیده و به مخمصه و گرفتاری و گرسنگی مُفرط رسیده باشد، و به خاطر حفظ جان، آرد را با آب خمیر کند و از آن بخورد؛] ولی نمی‌تواند آب را برای پختن آبگوشت استفاده نماید، [زیرا ضرورتی در آن نیست؛ از این رو باید با آن آب، وضو بگیرد. به تعبیری دیگر؛ هرگاه فردی، با او، آب اندکی باشد و نیازمند آن باشد که آرد را خمیر کند؛ در آن صورت آردش را خمیر نموده و برای نماز، تیمّم نماید؛ ولی کسی که با او، آب اندکی است و نیاز به پختن آبگوشت دارد، با آن آب، وضو بگیرد و آب گوشت را نپزد.]

ز) هرگاه آله و ابزاری [همچون دَلو و ریسمان، برای بیرون آوردن آب از چاه] وجود نداشته باشد.

ح) [هرگاه بر گمان نمازگزار چنین غالب شود که اگر چنان‌چه به وضو گرفتن مشغول شود،] نماز جنازه، یا نمازهای عید فطر و عید قربان را از دست بدهد؛ [زیرا این نمازها، قضایی ندارند؛] اگر چه بر نماز جنازه یا نمازهای عیدین، بنا نموده باشد؛ [یعنی: فردی در اثنای نماز جنازه، یا نمازهای عیدین، بی‌وضو شد، و برای وضو گرفتن بیرون گردید و بیم آن داشت که اگر چنان‌چه به وضو گرفتن مشغول شود، نماز جنازه یا نمازهای عیدین از او فوت می‌گردد؛ در آن صورت می‌تواند سینه‌اش را از جهت قبله برگرداند و به عوض وضو، تیمّم نماید و پس از آن، دنباله‌ی نماز خویش را بخواند؛ زیرا در این صورت نمازش فاسد نشده است.

ابن عباس رضی الله عنهما می‌گوید: «اِذٰا فٰاجَأَتْكَ صَلاٰةُ جَنٰازَةٍ فَخَشِيْتَ فَوْتَهٰا، فَصَلِّ عَلَيْهٰا

بِالتَّيَمُّمِ» (مصنّف ابن ابی شیبه و ابن عدی در «الکامل»)؛ «هرگاه بدون آمادگی، مواجه با نماز جنازه شدی؛ و بیم آن داشتی که اگر به گرفتن وضو مشغول شوی، نماز جنازه را از دست بدهی، در آن صورت با تیمّم، بر میت، نماز جنازه بگزار».

و از ابن عمر رضی الله عنهما روایت شده است که: «اِنَّهُ اُتِيَ بِجَنَازَةٍ وَ هُوَ عَلٰي غَيْرِ وُضُوءٍ؛ فَتَيَمَّمَ ثُمَّ صَلّٰي عَلَيْهٰا» (دار قطنی)؛ «ابن عمر رضی الله عنهما در حالی که بی‌وضو بود، جنازه‌ای به نزدش آوردند؛ وی تیمّم کرد؛ آنگاه بر او نماز گزارد».

و در مورد نمازهای عیدین نیز از این دو بزرگوار، چنین اقوالی نقل گردیده است.]

و از دست دادن نماز جمعه و وقت نماز، [چنان‌چه به وضو مشغول شود،] عذری برای مباح گردانیدن تیمّم به شمار نمی‌آید؛ [یعنی اگر چنان‌چه بر گمان وی چنین غالب گردید که اگر به وضو گرفتن مشغول شود، وقت نماز را از دست می‌دهد، یا نماز جمعه از وی فوت می‌گردد، در آن صورت برای وی، تیمّم مشروع و روا نمی‌باشد؛ بلکه بر وی لازم است که وضو گیرد و نماز فرض را قضا بیاورد و در عوض نماز جمعه نیز، نماز ظهر را بخواند.]

۳- شرط سوّم تیمّم، آن است که تیمّم بر چیزی پاک از جنس زمین صورت بگیرد؛ همچون: خاک، سنگ و شن و ماسه.

از این رو، تیمّم با چوب [هیزم]، نقره و طلا درست نیست.

۴- تیمّم کننده، تمامی صورت و هر دو دست خویش را با هر دو آرنج خود مسح نماید؛ [زیرا خداوند بلندمرتبه می‌فرماید: ﴿فَٱمۡسَحُواْ بِوُجُوهِكُمۡ وَأَيۡدِيكُم﴾ [المائدة: ٦] «چهره و دست‌هایتان را مسح کنید».

بدیهی است که تیمّم، بدل و عوض وضو است؛ پس در تحدید اندام‌های وضو، حکم آن را دارد؛ و بیان شد که در وضو، شستن دستان تا آرنج‌ها بود، پس در تیمّم نیز چنین است؛ و چون پیامبر ﷺ نیز به طور عملی، دستان خویش را تا آرنج‌ها مسح کرده است؛ زیرا به روایت ابن عمر رضی الله عنهما پیامبر ﷺ فرموده است:

«اَلتَّيَمُّمُ ضَرْبَتٰانِ: ضَرْبَةٌ لِلْوَجْهِ وَ ضَرْبَةٌ لِلْيَدَيْنِ اِلَي الْمِرْفَقَيْنِ» (حاکم)؛ «تیمم، دوبار دست به خاک زدن است: یک بار برای صورت و یک بار برای دستان تا آرنج‌ها».

و به قیاس بر وضو هم باید تا آرنج‌ها باشد چون بدل و عوض آن است.]

۵- این که فرد تیمّم‌کننده، با تمام دست خویش یا با بیشتر آن، مسح نماید؛ تا

جایی که اگر چنان‌چه با دو انگشت خویش مسح کرد و این کار را تا آنجا تکرار نمود که تمامی اجزاء معینِ موردنظر را دربر گرفت، باز هم تیمّم وی صحیح و جایز نیست؛ برخلاف مسح سر [که چنین کاری در آن جایز است.]

۶- این که فرد تیمّم کننده، با دو ضربه به وسیله‌ی داخل هر دو کف دست خویش، مسح نماید؛ اگر چه دو ضربه را در یکجا بزند، [یعنی: اگر چنان‌چه دو ضربه را در یکجا زد، باز هم تیمّم وی درست است.]

و همچنین هرگاه خاک به بدن وی برسد و آن را به نیت تیمّم مسح نماید، [تیمّم وی جایز است؛ و این عمل،] جانشین و جایگزین دو ضربه می‌گردد.

۷- [در شخص تیمّم‌کننده] چیزی وجود نداشته باشد که با تیمّم، تضادّ و منافات داشته باشد؛ همچون: حیض [قاعدگی و عادت ماهانه]، یا نفاس [خون‌ریزی زایمان]، و یا حَدَث [بی‌وضویی. از این رو که اگر چنان‌چه زنی در حالت حیض و قاعدگی یا نفاس و زایمان، تیمّم نماید، تیمّم وی درست نیست؛ و همچنین اگر چنان‌چه فردی در حالت پیش آمدن حَدَث، تیمّم کند، تیمّم وی جایز نیست.]

۸- و شرط هشتم آن است که، چیزی وجود نداشته باشد که میان مسح کردن [و پوست بدنِ شخص تیمّم کننده]، حائل و مانع ایجاد نماید؛ همچون: موم و چربی.

[سبب تیمّم و شرط‌های وجوب آن:]

و **سبب تیمّم و شرایط وجوب آن**، همانند آن چیزهایی است که در وضو ذکر کرده شد. [مقصود از «**سبب تیمّم**»: قصد و اراده‌ی برطرف کردن حَدَث یا مباح کردن نماز خواندن است، تا از این روزنه، از ادای عباداتی که جز با طهارت (وضو یا تیمم) صحیح نمی‌شوند، محروم نماند؛ همچون نماز که بزرگترین عبادت‌ها است.

و شرایط وجوب تیمّم عبارتند از:

۱- عاقل بودن.

۲- بالغ بودن.

۳- مسلمان بودن.

۴- وجود حَدَث.

۵- قدرت نداشتن بر استعمال آبی که برای تمامی اعضاء و اندام‌های وضو،

کفایت کند.

۶- نبودن مانع شرعی، مانند حیض و نفاس.

۷- تنگی وقت.]

[ارکان تیمّم:]

و ارکان تیمّم عبارتند از:

۱- **مسح کردن هر دو دست** [با هر دو آرنج]

۲- مسح کردن [تمام] صورت؛ [زیرا خداوند می‌فرماید: ﴿فَٱمۡسَحُواْ بِوُجُوهِكُمۡ وَأَيۡدِيكُم﴾ [المائدة: ٦] «چهره و دست‌های خویش را مسح کنید».

و پیامبر ﷺ می‌فرماید: «اَلتَّيَمُّمُ ضَرْبَتَانِ: ضَرْبَةٌ لِلْوَجْهِ وَ ضَرْبَةٌ لِلْيَدَيْنِ اِلَي الْمِرْفَقَيْنِ» (مستدرک حاکم)؛ «تیمم، دو بار دست به خاک زدن است: یک بار برای صورت و یک بار برای دستان تا آرنج‌ها».]

[سنّت‌های تیمّم:]

و سنّت‌های تیمّم هفت چیز است که عبارتند از:

* گفتن «بِسم الله اَلرحمٰن اَلرحیم» در شروع تیمّم.

* مراعات ترتیب؛ [بدین ترتیب که مسح صورت را بر مسح دستان مقدّم نماید؛ این طور که نخست، صورت خویش را مسح نماید و پس از آن، دست راست و در آخر دست چپ خویش را مسح نماید.]

* انجام دادن اعمال تیمّم به صورت پیاپی و پشت سر هم. [یعنی میان مسح صورت و دست‌ها، با انجام کاری خارج از تیمّم، فاصله ایجاد نکند.]

* به جلو حرکت دادن هر دو دست [از سر پنجه‌ها تا آخر کف‌ها]، پس از گذاردن آن‌ها بر روی خاک.

* هر دو دست را به سمت عقب حرکت دادن [پس از گذاشتن آن‌ها بر روی خاک و پس از آن که آن‌ها را به سمت جلو حرکت داده بود.]

* تکان دادن هر دو دست [پس از برداشتن آن‌ها از روی خاک؛ تا بدین ترتیب، گرد و غبار زاید از آن‌ها فرو ریزد.]

* باز و گشاده گردانیدن انگشتانِ [دست‌ها، به هنگام نهادن آن‌ها بر روی خاک پاک.]

و آن کسی که امیدوار است که پیش از خارج شدن وقت، آب را بیابد، برای وی

مستحب است که تیمّم را به تأخیر اندازد؛ [چون خداوند فرموده است: «اگر آب نیافتید، تیمّم کنید»؛ خداوند بعد از نیافتن آب، دستور تیمّم داده است؛ و نیافتن آب، پس از طلب و جستجوی آن معلوم می‌شود؛ پس کسی که اراده‌ی تیمّم کردن دارد، باید شخصاً در طلب آب باشد؛ و اگر اجازه دهد، طلب دیگری هم به جای وی کفایت می‌کند، اگر مورد اطمینان باشد.

کیفیت طلب آب، بدینگونه است که اول، در کاروان خود، دنبال آب بگردد؛ چون ممکن است در میان کاروان آب باشد و او نداند؛ اگر در میان کاروان آب نیافت و در جای دشت و همواری بود، راست و چپ و جلو وعقب خود را برانداز می‌کند و این، در حال و محلی است که سبزه و اجتماع پرندگان باشد؛ و اگر زمین هموار نباشد، بلکه بلندی و پستی داشته و ناچار از جستجو و تفتیش باشد؛ در آن صورت اگر در جستجوی آب، بیم جان یا مال خود را داشته باشد، این جستجو بر وی واجب نیست و تیمّم برایش مباح است؛ چون این خوف، تیمّم را مباح می‌کند.

و اگر خوف جان و مال نداشته باشد؛ باید تا جایی به دنبال آب برود که اگر از یاران و همسفرانش استمداد طلبید، صدایش را بشنوند و فریادش بدانان برسد حتی اگر مشغول هم باشند.]

و شخصی که برای او، وعده‌ی دادن آب داده شده است؛ بر وی واجب است که تیمّم را به تأخیر بیاندازد؛ اگر چه بیم قضا شدن نماز را داشته باشد.

و فرد [عریانی] که برای او، وعده‌ی دادن لباس یا وعده‌ی دادن آله و ابزاری برای بیرون کشیدن آب از چاه [همچون ریسمان و دَلو] داده شده است، بر وی واجب است که تیمّم را به تأخیر بیاندازد؛ البته در صورتی که بیم قضا شدن نماز را نداشته باشد.

و طلب و جستجوی آب تا فاصله‌ی چهارصد قدم واجب است؛ البته در صورتی که گمانش بر آن باشد که به نزدیکی وی، آب وجود دارد؛ [یعنی در محلّی قرار داشته باشد که سبزه و اجتماع پرندگان باشد.] و علاوه از آن، [از دشمن و حیوانات درنده نیز] در امان باشد؛ و اگر چنان‌چه گمان نمی‌کرد که به نزدیکی وی، آبی وجود داشته باشد و یا از دشمن بیم داشت، در آن صورت طلب و جستجوی آب، بر وی واجب نمی‌باشد.

و خواستن آب، از دوستان و رفیقانی که با آن‌ها آب وجود دارد، واجب است؛ البته در صورتی که شخص در مکانی باشد که مردم در آنجا، به دادن آب بخالت و

تنگ‌چشمی نمی‌کردند؛ و اگر چنان‌چه [در مکانی قرار داشت که مردم در آنجا به دادن آب، بخالت می‌کردند و] تنها به ازای پرداخت پول، به مثل قیمتِ واقعی آن، بدو آب می‌دادند، در آن صورت بر وی لازم است که آب را به قیمت واقعی و حقیقی آن، خریداری نماید [و با آن، وضو بگیرد.] ناگفته نماند که این حکم، در صورتی است که پول به همراه وی باشد و از هزینه و مخارج وی، افزون باشد.

و فرد تیمّم‌کننده می‌تواند با یک تیمّم، هر آنچه که می‌خواهد، از نمازهای فرض و نفل بخواند؛ [زیرا تیمّم، بدل و عوض وضو است؛ و پیامبر ﷺ می‌فرماید: «اَلصَّعِيْدُ الطَّيِّبُ، طُهُوْرُ الْمُسْلِمِ وَ لَوْ لَمْ يَجِدِ الْمٰاءَ عَشْرَ سِنِيْنَ؛ فَاِذٰا وَجَدَ الْمٰاءَ فَلْيَمُسَّهُ بَشَرَتَهُ» (مسند احمد و ترمذی)؛ «خاک پاک برای مسلمان، پاک کننده محسوب می‌شود؛ اگر چه ده سال آب نیابد؛ پس هرگاه که آب را یافت، با آن، خود را بشوید و پوست خود را با آن پاک کند».]

و مقدّم ساختن تیمّم بر وقت نماز، جایز است؛ [اگر چنان‌چه شخص، در حکم معذور نباشد.]

و اگر چنان‌چه بیشتر بدن شخص، یا نیمی از آن، زخمی و مجروح بود، تیمّم نماید؛ و چنان‌چه بیشتر آن، سالم و تندرست باشد، آن را بشوید و بر قسمت مجروح و زخمی آن، مسح نماید؛ ولی نمی‌تواند بین شستن و تیمّم، جمع نماید.

و هر آنچه که وضو را می‌شکست [و آن را باطل و تباه می‌ساخت،] تیمّم را نیز می‌شکند؛ و [علاوه از آن،] قدرت یافتن بر استعمال آبی که برای تمام اعضاء و اندام‌های وضو، کفایت کند نیز تیمّم را باطل و تباه می‌سازد. [از این رو، اگر چنان‌چه شخص، بر استعمال آب قادر نبود، یا بر استعمال آب، قادر بود، ولی آب کافی برای تمام اعضاء و اندام‌های وی وجود نداشت، در آن صورت وضو بر وی واجب نیست. و همچنین برطرف شدن عذری که تیمّم را برای شخص مباح ساخته است؛ همچون: نبودن آب، یا ترس از دشمن، یا ترس از بیماری و مانند آن نیز، شکننده‌ی تیمّم است.]

و کسی که هر دو دست و هر دو پایش قطع است و در صورتش نیز زخم و جراحتی وجود دارد، بدون طهارت نماز بخواند و [بعدها] آن را اعاده نکند.

باب: پیرامون مسح بر موزه‌ها

باب المَسحِ عَلَى الخُفَّينِ

صَحَّ المَسحُ عَلَى الخُفَّينِ فِي الحَدَثِ الأَصغَرِ لِلرِّجَالِ وَالنِّسَاءِ وَ لَو كَانَا مِن شَيءٍ ثَخِينٍ غَيرِ الجِلدِ؛ سَوَاءٌ كَانَ لَهُمَا نَعلٌ مِن جِلدٍ اَو لَا

وَ يَشتَرِطُ لِجَوَازِ المَسحِ عَلَى الخُفَّينِ سَبعَةُ شَرَائِطَ: اَلأَوَّلُ لُبسُهُمَا بَعدَ غَسلِ الرِّجلَينِ وَ لَو قَبلَ كَمَالِ الوُضُوءِ إِذَا أَتَمَّه قَبلَ حُصُولِ نَاقِضٍ لِلوُضُوءِ؛ وَ الثَّانِي: سَترُهُمَا لِلكَعبَينِ؛ وَ الثَّالِث: إِمكَانُ مُتَابِعَةِ المَشيِ فِيهِمَا. فَلَا يَجُوزُ عَلَى خُفٍّ مِن زُجَاجٍ أو خَشَبٍ أَو حَدِيدٍ؛ وَالرَّابِعُ: خُلُوُّ كُلٍّ مِنهُمَا عَن خَرقٍ قَدرَ ثَلَاثِ أَصَابِعَ مِن أَصغَرِ أَصَابِعِ القَدَمِ؛ وَالخَامِسُ: اِستِمسَاكُهُمَا عَلَى الرِّجلَينِ مِن غَيرِ شَدٍّ؛ وَالسَّادِسُ: مَنعُهُمَا وُصُولَ المَاءِ اِلَى الجَسَدِ؛ وَالسَّابِعُ: أَن يَبقَى مِن مُقَدَّمِ القَدَمِ قَدرُ ثَلَاثِ أَصَابِعَ مِن أَصغَرِ أَصَابِعِ اليَدِ؛ فَلَو كَانَ فَاقِدًا مُقَدَّمَ قَدَمِه لَا يَمسَحُ عَلَى خُفِّه وَ لَو كَانَ عَقَبُ القَدَمِ مَوجُودًا.

وَ يَمسَحُ المُقِيمُ يومًا وَ لَيلَةً وَالمُسَافِرُ ثَلَاثَة أَيَّامٍ بِلَيَالِيهَا. وَ اِبتِدَاءُ المُدَّةِ مِن وَقتِ الحَدَثِ بَعدَ لَبسِ الخُفَّينِ؛ وَ إِن مَسَحَ مُقِيمٌ ثُمَّ سَافَرَ قَبلَ تَمَامِ مُدَّتِه، أَتَمَّ مُدَّةَ المُسَافِرِ؛ وَ إِن أَقَامَ المُسَافِرُ بَعدَ مَا مَسَحَ يومًا وَ لَيلَةٍ نَزَعَ وَ إِلَّا يُتِمُّ يومًا وَ لَيلَةً.

وَ فَرضُ المَسحِ: قَدرُ ثَلَاثِ أَصَابِعَ مِن أَصغَرِ أَصَابِعِ اليَدِ عَلى ظَاهِرِ مُقَدَّمِ كُلِّ رَجلٍ

وَ سُنَنُه: مَدُّ الأَصَابِعِ مُفَرَّجَةً مِن رُؤُوسِ أَصَابِعِ القَدَمِ اِلَى السَّاقِ.

وَ يَنقُضُ مَسحَ الخُفِّ أَربَعَةُ أَشيَاءَ: كُلُّ شَيءٍ يَنقُضُ الوُضُوءَ؛ وَ نَزعُ خُفٍّ وَ لَو بِخُرُوجِ أَكثَرَ القَدَمِ اِلَى سَاقِ الخُفِّ؛ وَ إِصَابَةُ المَاءِ أَكثَرَ إِحدَى القَدَمَينِ فِي الخُفِّ عَلَى الصَّحِيحِ؛ وَ مُضِيُ المُدَّةِ إِن لَم يَخَف ذَهَابَ رِجلِه مِنَ البَرَدِ؛ وَ بَعدَ الثَّلَاثَةِ الأَخِيرَةِ، غَسَلَ رِجلَيهِ فَقَط. وَ لَا يَجُوزُ المَسحُ عَلَى عِمَامَةٍ وَ قَلَنسُوَةٍ وَ بُرقُعٍ وَ قُفَّازَينِ.

باب: پیرامون مسح بر موزه‌ها

[همه‌ی کسانی که به اجماعشان اعتماد می‌شود، بر جایز بودن مسح موزه‌ها در سفر و حَضَر اجماع کرده‌اند؛ خواه برای ضرورت باشد یا غیرضرورت؛ حتی برای زنی که همیشه در خانه است یا از پا افتاده‌ای که توانایی حرکت ندارد نیز جایز است.

و تنها خوارج و بعضی فرقه‌ها، مسح بر موزه را جایز نمی‌دانند و مخالفتشان ناقض اجماع نیست.

و دلایل مسح بر خفّین عبارتند از:

الف) رسول خدا ﷺ برای رفع حاجت، بیرون رفت و مغیرة بن شعبه‌ﷺ با ظرفی پر از آب، به دنبال آن حضرت ﷺ به راه افتاد؛ چون پیامبر ﷺ رفع حاجت کرد، بر آن آب ریخت و وضو گرفت و بر موزه‌هایش مسح کرد. (ترمذی و بخاری)

ب) از علی‌ﷺ راجع به مسح خفّین سؤال شد؛ وی در پاسخ گفت: «جَعَلَ رَسُوْلُ اللهِ ﷺ ثَلاثَةَ اَيّامٍ وَ لَيالِيْهِنَّ لِلْمُسٰافِرِ وَ يَوْماً وَّ لَيْلَةً لِلْمُقِيْمِ» (مسلم) «رسول خدا ﷺ مسح بر خفّین را برای مسافر، سه شبانه روز و برای مقیم، یک شبانه روز قرار داد».

ج) از علی‌ﷺ روایت شده است که فرمود: «لَوْ كٰانَ الدِّيْنُ بِالرَّأْيِ، لَكانَ مَسْحُ الْخُفَّيْنِ مِنْ اَسْفَلَ» (مشکوة المصابیح)؛ «اگر احکام دین به رأی و استدلال می‌بود، هر آیینه، مسح خفّین از کف پا انجام می‌گرفت نه از روی آن که به نسبت کف پا تمیزتر می‌ماند». این حدیث را ابوداود و دارمی نیز روایت کرده‌اند.

د) حسن بصری‌ﷺ گوید: «هفتاد نفر از صحابه را دیدم که مسح بر خفّین را جایز می‌دانستند».

و ابوحنیفه‌ﷺ گفته است: «مسح بر خفّین را جایز نمی‌دانستم تا این که راجع به آن دلیلی چون نور خورشید یافتم».

و کرخی‌ﷺ گوید: «نسبت به کسی که مسح بر خفّین را جایز نمی‌داند، بیم آن دارم که کافر باشد». (نگا: فتح القدیر ۹۹/۱ و تفتازانی ص ۲۴۵).

ه) مغیرة‌ﷺ از پدرش روایت کرده است که پدرش گفت: در سفری همراه با رسول

خدا ﷺ بودم؛ خواستم که جوراب‌های آن حضرت ﷺ را درآورم که فرمود: «دَعْهُمٰا فَاِنِّيْ اَدْخَلْتُهُمٰا طٰاهِرَتَيْنِ فَمَسَحَ عَلَيْهِمٰا» (بخاری)؛ «آن‌ها را رها کن؛ چون پاهایم را شسته و بعد جوراب‌ها را پوشیده‌ام؛ سپس بر آن‌ها مسح کرد».]

مسح بر موزه‌ها در [طهارت و پاکی حاصل نمودن از] «حَدَث اصغر» [بی‌وضویی]، برای مردان و زنان صحیح است؛ اگر چه دو موزه، از چیزی ضخیم و کلفت غیر از پوست و چرم ساخته شده باشند [همانند: موزه‌هایی که از نمد بافته می‌شوند.] و فرقی نمی‌کند که در پایین آن دو موزه، چرم و پوست وجود داشته باشد یا وجود نداشته باشد. [و همچنین مسح بر موزه‌ها در سفر و غیرسفر، برای نیاز و غیرنیاز، حتّی برای زن خانه‌داری که پیوسته در خانه است و برای بیمار که زمین‌گیر شده و راه نمی‌رود، جایز است.]

[شرایط جواز مسح بر موزه‌ها:]

و برای جواز مسح بر موزه‌ها، مراعات هفت شرط، لازم می‌باشد که عبارتند از:

۱- پوشیدن موزه‌ها پس از شستن هر دو پا؛ و اگر چنان‌چه موزه‌ها را [پس از شستن هر دو پا و] پیش از تمام کردن وضو پوشید، مسح کردن بر آن‌ها جایز است؛ در صورتی که وضوی خویش را پیش از بی‌وضو شدن و پیش آمدن شکننده‌ای از شکننده‌های وضو، کامل نماید؛ [زیرا مغیرة بن شعبه‌رضی الله عنه می‌گوید: آب وضو بر دست پیامبر ﷺ می‌ریختم و چون وقت آن رسید که پاهایش را بشوید، خم شدم که موزه‌های ایشان را درآوردم. ایشان فرمودند: «دَعْهُمٰا فَاِنِّيْ اَدْخَلْتُهُمٰا وَ هُمٰا طٰاهِرَتٰانِ» (بخاری و مسلم)؛ «آن‌ها را به حال خود واگذار؛ چون من آن‌ها را به پاکی پوشیده‌ام و وقتی که آن‌ها را پوشیدم، پاک بودند».

و نیز مغیرة بن شعبه‌رضی الله عنه به پیامبر ﷺ گفت: آیا بر موزه‌ها مسح کنم؟ پیامبر ﷺ فرمود: «نَعَمْ؛ اِذٰا اَدْخَلْتَهُمٰا طٰاهِرَتَيْنِ» (مسند امام شافعی)؛ «آری؛ هرگاه آن‌ها را به پاکی بپوشی».]

۲- موزه‌ها چنان باشند که هر دو قوزک پا را بپوشانند. [به تعبیری دیگر، موزه‌ها باید محل شستن فرض پاها را بپوشاند؛ از این رو، اگر چنان‌چه کوتاهتر از محل فرض باشند، مسح جایز نیست؛ چون در این صورت، آن قسمت که پیدا است، فرض است شسته شود و آن قسمت که پوشیده است، واجب است مسح شود؛

و هیچ کس به جمع هر دو، یعنی مسح و شستن رأی نداده است؛ پس غلبه، با غسل و شستن است؛ چون آن، اصل می‌باشد.]

۳- بتوان با آن دو موزه به صورت پی‌درپی و پشت سر هم [به اندازه‌ی یک فرسخ یا بیشتر] راه رفت. [به تعبیری دیگر؛ پی‌درپی رفتن در آن‌ها امکان داشته باشد؛ یعنی موزه‌ها باید به قدری محکم و ضخیم باشند که بتوان با آن راه رفت؛ بدان مقدار که مسافر نیاز دارد و در وقت فرود آمدن و کوچ کردن؛ چون مسح، رخصتی است برای نیاز به پوشیدن آن، به گونه‌ای که بتوان بر آن راه رفت و رفت و آمد کرد.]

از این رو مسح بر موزه‌ای که [نتوان با آن، به صورت پی‌درپی راه رفت بدان جهت که از] شیشه یا چوب و یا آهن [و امثال آن‌ها] ساخته شده، جایز نیست.

۴- هر یک از دو موزه، از پارگی به اندازه‌ی سه انگشت از کوچکترین انگشتان پا، خالی باشند. [یعنی موزه‌ها باید صلاحیت و شایستگی مسح کردن را دارا باشند.]

۵- موزه‌ها، هر دو پا را محکم بگیرند بدون آن که با چیزی دیگر بسته شوند.

۶- موزه‌ها از رسیدن آب به هر دو پا جلوگیری نمایند. [به تعبیری دیگر، موزه‌ها به گونه‌ای باشند که مانع نفوذ آب باشند؛ پس اگر مانع نفوذ آب نباشند، بدان جهت که نازک و ضعیف هستند - همانند جوراب‌های امروزی -، مسح بر آن‌ها جایز نیست؛ چون غالباً «خفّین»: به آن‌هایی اطلاق می‌شود که مانع نفوذ آب باشند؛ و خُفّی که در نصوص آمده است، بر آن حمل می‌گردد.]

۷- این که قسمت جلوی هر پا، به اندازه‌ی سه انگشت از کوچکترین انگشتان دست، باقی مانده‌ی باشد؛ [زیرا که مقدار فرض در مسح، به اندازه‌ی سه انگشت از کوچکترین انگشتان دست بر بیرون قسمت جلوی هر پا می‌باشد؛] از این رو اگر چنان‌چه قسمت جلوی [هر کدام از دو] پایش موجود نبود، در آن صورت نمی‌تواند بر موزه‌ی خویش مسح نماید؛ اگر چه قسمت پاشنه‌ی پای وی موجود باشد؛ [زیرا در این صورت، مقدار فرض در مسح، وجود ندارد؛ چون که مقدار فرض در مسح، به اندازه‌ی سه انگشت از کوچکترین انگشتان دست بر بیرون قسمت جلوی هر پا می‌باشد.]

[مدّت مسح بر موزه‌ها:]

مُقیم [کسی که در سفر نیست، فقط] یک شبانه‌روز بر موزه‌ها مسح کند؛ [و پس از یک شبانه‌روز، به هنگام وضو، باید آن‌ها را دربیاورد و مجدداً اگر با شرایط پیشین، آن‌ها را پوشیده بود، باز همان مدت، می‌تواند بر آن‌ها مسح کند؛] و **مسافر** تا سه شبانه‌روز می‌تواند بر موزه‌ها مسح نماید؛ [زیرا ابوبکرؓ گوید: پیامبر ﷺ فرموده است: «اَرْخُصَ لِلْمُسٰافِرِ ثَلاثَةَ اَيّٰامٍ وَ لَيٰالِيْهِنَّ، وَ لِلْمُقِيْمِ يَوْماً وَّ لَيْلَةً؛ اِذٰا تَطَهَّرَ وَ لَبِسَ خُفَّيْهِ اَنْ يَمْسَحَ عَلَيْهِمٰا» (صحیح ابن خزیمه و صحیح ابن حبان)؛ «پیامبر ﷺ برای مسافر، سه شبانه‌روز و برای مقیم، یک شبانه‌روز رخصت و اجازه داده که اگر طهارت گرفت و خفّین را به پاکی پوشید، در وضوی بعدی، بر آن‌ها مسح کند به جای شستن پاها».

و صفوان بن عسّالؓ گوید: «كٰانَ رَسُوْلُ اللهِ ﷺ يَأْمُرُنٰا اِذٰا كُنّٰا فِيْ سَفَرٍ اَنْ لّٰانَنْزِعَ خِفٰافَنٰا ثَلاثَةَ اَيّٰامٍ وَّ لَيٰالِيْهِنَّ اِلّٰا فِيْ جَنٰابَةٍ وَّ لٰكِنْ مِنْ بَوْلٍ اَوْ غٰائِطٍ اَوْ نَوْمٍ فَلا» (نسایی و ترمذی)؛ «وقتی که در سفر می‌بودیم، پیامبر ﷺ به ما فرمان می‌داد که تا سه شبانه‌روز خفّین خود را درنیاوریم، مگر به خاطر غسل جنابت؛ ولیکن برای ادرار و مدفوع و خواب (یعنی برای تجدید وضو بعد از آن‌ها)، آن‌ها را از پای درنمی‌آوردیم».]

و **مدّت مسح بر موزه‌ها**، از وقتی شروع می‌شود که پس از پوشیدن موزه‌ها، حَدَث و بی‌وضویی رونما گردیده باشد [نه از وقتی که در آن، موزه‌ها را پوشیده است؛ زیرا مسح، خود عبادتی است دارای وقت معین؛ پس وقت آن، از زمان جواز آن، شروع می‌شود همانند نماز.]

و اگر چنان‌چه فرد مقیم، بر موزه‌ها مسح کرد؛ سپس پیش از تمام شدن مدت مسح [یک شبانه‌روز]، به مسافرت رفت، در آن صورت مدت مسح مسافر را تکمیل نماید؛ [یعی مدت سه شبانه‌روز را.]

و اگر چنان‌چه مسافر، پس از آن که بر موزه‌ها به مدت یک شبانه‌روز مسح نموده بود، مقیم گردید؛ در آن صورت موزه‌ها را از پای خویش بیرون آورد؛ [زیرا مدت مسح وی به پایان رسیده است.] و اگر مسافر، مقیم گردید و در مدّتی کمتر از یک شبانه‌روز مسح کرده بود، در آن صورت، یک شبانه‌روز مدتِ مسحِ مقیم را تکمیل نماید.

[فرض مسح بر موزه:]

و **مقدار فرض در مسح موزه‌ها:** به اندازه‌ی سه انگشت از کوچکترین انگشتان دست بر بیرون قسمت جلوی هر کدام از دو پا می‌باشد.

[سنّت مسح بر موزه:]

و **سنّت در مسح بر موزه:** آن است که انگشتان دست خویش را از هم گشاده و بازگردانیده و آن‌ها را از سر انگشتان پا تا ساق آن بکشد.

[شکننده‌های مسح بر موزه:]

چهارچیز مسح بر موزه را باطل و تباه می‌سازد:

۱- هر چیزی که وضو را می‌شکند، مسح بر موزه را نیز باطل و تباه می‌سازد.

۲- بیرون آوردن موزه؛ اگر چه با بیرون آوردن بیشتر قسمت پا تا ساق موزه باشد؛ [یعنی اگر چنان‌چه شخص مسح‌کننده بر موزه، بیشتر قسمت پا را تا ساق موزه بیرون کرد، مسح بر موزه، شکسته می‌شود.]

۳- رسیدن آب به بیشتر قسمت یکی از دو پایی که در موزه قرار دارد؛ بنا به قول صحیح.

۴- به پایان رسیدن مدّت مسح؛ البته در صورتی که بیمی از تلف شدن پای خویش به خاطر سرما نداشته باشد؛ [زیرا اگر چنان‌چه مدّت مسح بر موزه‌ها به پایان رسید، و بیم آن داشت که اگر موزه‌ها را از پای خویش بیرون کند، سرما، پاهای او را از بین خواهد برد، در آن صورت می‌تواند آن‌ها را از پای خویش بیرون کند و تا زمانی که از آن مخمصه نجات و رهایی یابد، بر آن‌ها مسح نماید؛ ناگفته نماند که انقضای مدتِ مسحِ یک شبانه‌روز، برای غیرمسافر و سه شبانه‌روز، برای مسافر است که با گذشت آن مدّت، مسح باطل می‌شود و باید از نو، آن‌ها را برابر شرایط پیشین بپوشد.]

و **مسح بر عمامه** [دستار]، **کلاه**، **روسری زنان** [عوض از مسح سر؛ یا مسح بر **روبند** عوض از شستن صورت] و مسح بر **دست‌کش‌ها** [عوض از شستن دست‌ها] درست نیست. [و همچنین مسح بر **آرنج‌ها** عوض از شستن هر دو دست، جواز ندارد.]

فَصلٌ

إِذَا اِفتَصَدَ أَو جُرِحَ أَو كُسِرَ عُضوُه، فَشَدَّه بِخِرقَةٍ أَو جَبِيرَةٍ وَ كَانَ لَا يَستَطِيعُ غَسلَ العُضوِ وَ لَا يَستَطِيعُ مَسحَه، وَجَبَ المَسحُ عَلَى أَكثَرِ مَا شَدَّ بِهِ العُضوَ. وَ كَفَى المَسحَ عَلَى مَا ظَهَرَ مِنَ الجَسَدِ بَينَ عِصَابَةِ المُفتَصِدِ. وَالمَسحُ كَالغَسلِ فَلَا يُتَوَقَّتُ بِمُدَّةٍ؛ وَ لَا يُشتَرَطُ شَدُّ الجَبِيرَةِ عَلَى طُهرٍ. وَ يَجُوزُ مَسحُ جَبِيرَةِ اِحدَى الرِّجلَينِ مَعَ غَسلِ الأُخرَى. وَ لَا يَبطُلُ المَسحُ

بِسُقُوطِهَا قَبلَ البُرءِ وَ يَجُوزُ تَبدِيلُهَا بِغَيرِهَا؛ وَ لَا يَجِبُ إِعَادَةُ المَسحِ عَلَيهَا؛ وَالأَفضَلُ إِعَادَتُه. وَ إِذَا رَمِدَ وَ أُمِرَ أَن لَا يَغسِلَ عَينَه أَوِ انكَسَرَ ظُفُرُه وَ جَعَلَ عَلَيهِ دَوَاءً وَ عَلكًا أَو جَلدَةَ مِرَارَةٍ وَ ضَرَّه نَزعُه، جَازَ لَه المَسحُ؛ وَ إِن ضَرَّه المَسحُ، تَرَكَه. وَ لَا يَفتَقِرُ اِلَى النِّيَّةِ فِي مَسحِ الخُفِّ وَالجَبِيرَةِ وَالرَّأسِ.

فصل: [پیرامون مسح بر جبیره (تختهی شکستهبندی، باند و پانسمان) و امثال آن]

[مبنای شریعت، پیوسته بر آسانگیری و رفع عُسر و حَرج از بندگان است؛ و اسلام پیوسته جانب تیسیر و تخفیف را بر جانب تشدید و تعسیر ترجیح می‌دهد؛ و این مطلبی است که قرآن، و در بسیاری از مناسبت‌ها سنّت، بر آن تصریح می‌نمایند.

در سوره‌ی مائده، در پایان آیه‌ی طهارت و تشریع تیمّم، خداوند می‌فرماید: ﴿مَا يُرِيدُ ٱللَّهُ لِيَجۡعَلَ عَلَيۡكُم مِّنۡ حَرَجٖ وَلَٰكِن يُرِيدُ لِيُطَهِّرَكُمۡ وَلِيُتِمَّ نِعۡمَتَهُۥ عَلَيۡكُمۡ لَعَلَّكُمۡ تَشۡكُرُونَ٦﴾ [المائدة: ٦] «خدا نمی‌خواهد بر شما سخت بگیرد، لیکن می‌خواهد شما را پاک و نعمتش را بر شما تمام گرداند؛ باشد که سپاس او بدارید».

و در سوره‌ی بقره در پایان آیه‌ی روزه و مسائل آن از قبیل رخصت افطار برای بیمار و مسافر، خداوند می‌فرماید: ﴿يُرِيدُ ٱللَّهُ بِكُمُ ٱلۡيُسۡرَ وَلَا يُرِيدُ بِكُمُ ٱلۡعُسۡرَ﴾ [البقرة: ۱۸۵] «خدا برای شما آسانی می‌خواهد و برای شما دشواری نمی‌خواهد».

و در پایان آیات محرّمات ازدواج، و بیان رخصت‌های خداوند در آن، از قبیل: جواز نکاح کنیزان مؤمن، برای کسانی که از ازدواج با زنان آزاده ناتوان هستند، خداوند می‌فرماید: ﴿يُرِيدُ ٱللَّهُ أَن يُخَفِّفَ عَنكُمۡۚ وَخُلِقَ ٱلۡإِنسَٰنُ ضَعِيفٗا٢٨﴾ [النساء: ۲۸] «خدا می‌خواهد تا بارتان را سبک گرداند و می‌داند انسان، ناتوان آفریده شده است».

و نیز در پایان سوره‌ی حجّ به دنبال یک سلسله اوامر و نواهی می‌فرماید:

﴿هُوَ ٱجۡتَبَىٰكُمۡ وَمَا جَعَلَ عَلَيۡكُمۡ فِي ٱلدِّينِ مِنۡ حَرَجٖۚ﴾ [الحج: ۷۸] «اوست که شما را برای خود برگزیده و در دین بر شما سختی قرار نداده است».

گذشته از آیات بسیار دیگری که بیانگر ممنوعیت افراط و غلوّ در دین می‌باشند؛ پیامبر ﷺ نسبت به کسانی که حلال‌ها و مباحات را بر خود حرام می‌کنند و در عبادات، مشقت را برمی‌گزینند، مخالفت ورزیده و می‌فرماید:

«يَسِّرُوْا وَ لا تُعَسِّرُوْا وَ بَشِّرُوْا وَ لا تُنَفِّرُوْا» ؛ «سهل گیرید و سخت نگیرید، بشارت دهید و متنفّر نگردانید».

و نیز می‌فرماید: «اِنَّمٰا بُعِثْتُمْ مُيَسِّرِيْنَ وَ لَمْ تُبْعَثُوْا مُعَسِّرِيْنَ» ؛ «شما برای آسانگیری مبعوث شده‌اید نه برای سختگیری».

و نیز می‌فرماید: «اِنَّمٰا بُعِثْتُ بِحَنِيْفِيَّةٍ سَمْحَةٍ» ؛ «من بر دین ساده و آسان مبعوث شده‌ام».

و در مورد مشروعیت و دلیل مسح بر روی جبیره، این حدیث پیامبر گرامی اسلامﷺ است که در ارتباط با یک نفر که سر او زخمی شده بود و وی آن را شسته و باعث مرگش گردیده بود، فرمود: «او می‌توانست تیمّم نماید و زخمش را با پارچه‌ای ببندد و روی آن را مسح و سایر بدنش را شستشو دهد». (ابوداود)]

هرگاه رگ [بیمار و دردمند] زده شود؛ یا [فردی] مجروح و زخمی گردد؛ و یا عضوی از اعضاء و اندام‌های وی بشکند و آن را با باند و پانسمان یا تخته‌ی شکسته‌بندی، محکم ببندد؛ و صاحب آن زخم یا شکستگی، نتواند عضو آسیب دیده را بشوید یا مسح کند، پس در آن صورت واجب است که بر بیشتر آنچه که عضو آسیب‌دیده شده، بدان بسته شده است، مسح نماید؛ و مسح کشیدن بر آنچه که از جسد در فاصله‌ی بین باند یا پانسمان فرد رگ‌زننده، ظاهر و هویداست، کفایت می‌کند (البته در صورتی که باز کردن آن، به جراحت وی، ضرر و زیان وارد نماید.)

و مسح [بر تخته‌ی شکسته‌بندی و باند و پانسمان] به سان شستن است؛ از این رو محدودیت زمانی در آن نیست؛ [یعنی مسح کردن بر تخته‌ی شکسته‌بندی و باند و پانسمان را تا زمانی ادامه دهد که زخم وی، بهبود و اِلتیام یابد؛ و محدود به زمان و مدت مشخصی نمی‌باشد.]

و همچنین، به هنگام بستن تخته‌ی شکسته‌بندی و باند و پانسمان بر عضو آسیب‌دیده، شرط نیست که شخص، در حال طهارت و پاکی [یعنی با وضو] بوده باشد.

و جایز نیست که بر یکی از پاهای خویش که بر آن تخته‌ی شکسته‌بندی و باند و پانسمان بسته شده است مسح نماید و پای دیگر خویش را بشوید؛ [زیرا جابربن عبداللهؓ گوید: مردی مورد اصابت سنگی قرار گرفت که سر او را شکست. سپس او محتلم شد و از یاران خویش سؤال کرد آیا من می‌توانم به جای غسل، تیمّم کنم و

رخصت تیمّم دارم؟ گفتند: ما برای تو، چنین رخصتی را نمی‌یابیم در حالی که آب، در دسترس تو هست و تو بر آن قادر هستی. آن شخص غسل کرد و مرد؛ چون ما نزد پیامبر ﷺ رسیدیم به وی خبر داده شده بود که فرمود:

«قَتَلُوْهُ قَتَلَهُمُ اللّٰهُ؛ اَلا سَأَلَوْا اِذْا لَمْ یَعْلَمُوْا؛ فَاِنَّمْا شِفْاءُ الْعَیِّ اَلسُّؤٰالُ؛ اِنَّمْا کٰانَ یَکْفِیْهِ اَنْ یَّتَیَمَّمَ وَ یَعْصِبَ اَوْ یَعْصِرَ عَلٰی جَرْحِهِ ثُمَّ یَمْسَحُ عَلَیْهِ وَ یَغْسِلُ سٰائِرَ جَسَدِهِ» (ابوداود، ابن ماجه و دار قطنی)؛ «او را کشتند، خدا آنان را بکشد؛ چرا وقتی که نمی‌دانستند، سؤال نکردند و نپرسیدند؟ به حقیقت، درمان نادانی، پرسیدن است. برای آن شخصِ سرشکسته، کافی بود که تیمّم کند و سرش را باندپیچی نماید و زخمش را محکم ببندد؛ سپس روی باند و جبیره، مسح کند و باقی اندام‌های سالمش را بشوید».]

و مسح، با افتادن تخته‌ی شکسته‌بندی و باند و پانسمان، پیش از بهبودیافتن زخم، باطل نمی‌گردد.

و عوض کردن و تبدیل نمودن تخته‌ی شکسته‌بندی و باند و پانسمان با غیر آن جایز است؛ و در آن صورت، اِعاده و تکرار مسح بر آن، واجب نیست؛ ولی بهتر آن است که مسح را پس از عوض کردن تخته‌ی شکسته‌بندی [یا تبدیل نمودن باند و پانسمان] اعاده و تکرار نماید.

و هرگاه فردی، چشم درد گرفت و [از ناحیه‌ی پزشکی مسلمان و ماهر،] فرمان داده شده تا چشمش را نشوید؛ یا ناخن وی شکست و بر آن دارو یا آدامس و سقز و یا زهره‌ی حیوان گذاشت؛ و نتواند آن را بردارد، مگر با تحمّل ضرر و زیان، در آن» صورت، برای وی درست است که بر آن‌ها مسح نماید؛ و اگر چنان‌چه مسح نمودن بر آن‌ها نیز بدو ضرر و آسیب می‌رساند، می‌تواند مسح را نیز ترک نماید.

و در مسح کردن بر موزه‌ها و تخته‌ی شکسته بندی [و باند و پانسمان] و بر مسح نمودن بر سر، نیت شرط نیست؛ [بلکه نیت، تنها در تیمّم شرط می‌باشد. لازم به تذکر است که در ارتباط با مسح موزه‌ها و مسح بر جبیره و تخته‌ی شکسته‌بندی و باند و پانسمان و گچ‌گرفتگی، میان مرد و زن هیچ تفاوتی وجود ندارد؛ و کیفیت مسح بر روی تخته‌ی شکسته بندی و باند و پانسمان و گچ‌گرفتگی، بدین صورت است که مسح‌کننده، دستش را با آب، خیس نموده و یک بار، روی آن را مسح نماید.]

باب: پیرامون حیض [قاعدگی و عادت ماهیانه‌ی زن]؛ نفاس [خونی که پس از تولّد فرزند جاری می‌شود]؛ و اِستحاضه

بَابُ الحَيضِ وَالنِّفَاسِ وَالاِستِحَاضَةِ

يَخرُجُ مِنَ الفَرجِ، حَيضٌ وَ نِفَاسٌ وَ اِستِحَاضَةٌ.

فَالحَيضُ: دَمٌ يَنفُضُه رَحِمُ بَالِغَةٍ لَا دَاءَ بِهَا وَ لَا حَبلَ وَ لَم تَبلُغ سِنَّ الإِيَاسِ. وَ أَقَلُّ الحَيضِ: ثَلَاثَةُ أَيَّامٍ؛ وَ أَوسَطُه: خَمسَةٌ؛ وَ أَكثَرُه: عَشرَةٌ

وَ النِّفَاسُ: هُوَ الدَّمُ الخَارِجُ عَقِبَ الوِلَادَةِ. وَ أَكثَرُه: أَربَعُونَ يَومًا؛ وَ لَا حَدَّ لِأَقَلِّه

وَ الاِستِحَاضَةُ: دَمٌ نَقَصَ عَن ثَلَاثَةِ أَيَّامٍ أَو زَادَ عَلى عَشرَةٍ فِي الحَيضِ وَ عَلَى أَربَعِينَ فِي النِّفَاسِ.

وَ أَقَلُّ الطُّهرِ الفَاصِلِ بَينَ الحَيضَتَينِ: خَمسَةَ عَشَرَ يَومًا وَ لَا حَدَّ لِأَكثَرِه إِلَّا لِمَن بَلَغَت مُستَحَاضَةً

وَ يُحرَمُ بِالحَيضِ وَ النِّفَاسِ ثَمَانِيَةُ أَشيَاءَ: الصَّلَاةُ وَالصَّومُ وَ قِرَاءَةُ آيَةٍ مِنَ القُرآن وَ مَسُّهَا إِلَّا بِغِلَافٍ وَ دُخُولُ مَسجِد وَالطَّوَافُ وَالجِمَاعُ وَالاِستِمتَاعُ بِمَا تَحتَ السُّرَّةِ اِلَى تَحتِ الرُّكبَةِ. وَ إِذَا اِنقَطَعَ الدَّمُ لِأَكثَرِ الحَيضِ وَالنِّفَاسِ، حَلَّ الوَطءُ بِلَا غُسلٍ؛ وَ لَا يَحِلُّ إِن اِنقَطَعَ لِدُونِه لِتَمَامِ عَادَتِهَا إِلَّا أَن تَغتَسِلَ أَو تَتَيَمَّمَ وَ تُصَلِّيَ أَو تَصِيرَ الصَّلَاةُ دَينًا فِي ذِمَّتِهَا؛ وَ ذٰلِكَ بِأَن تَجِدَ بَعدَ الاِنقِطَاعِ مِنَ الوَقتِ الَّذِي اِنقَطَعَ الدَّمُ فِيهِ زَمَنًا، يَسَعُ الغُسلَ وَ التَّحرِيمَةَ فَمَا فَوقَهُمَا؛ وَ لَم تَغتَسِل وَ لَم تَتَيَمَّمْ حَتَّى خَرجَ الوَقتُ

وَ تَقضِي الحَائِضُ وَالنُّفَسَاءُ، الصَّومَ دُونَ الصَّلَاةِ

وَ يَحرُمُ بِالجِنَابَةِ خَمسَةُ أَشيَاءَ: الصَّلَاةُ وَ قِرَاءَةُ آيَةٍ مِنَ القُرآنِ وَ مَسُّهَا إِلَّا بِغِلَافٍ وَ دُخُولُ مَسجِدٍ وَ الطَّوَافُ

وَ يَحرُمُ عَلى المُحدِثِ ثَلَاثَةُ أَشيَاءَ: الصَّلَاةُ وَالطَّوَافُ وَ مَسُّ المُصحَفِ إِلَّا بِغِلَافٍ

وَ دَمُ الاِستِحَاضَةِ، كَرُعَافٍ دَائِمٍ لَا يَمنَعُ صَلَاةً وَ لَا صَومًا وَ لَا وَطأً. وَ تَتَوَضَّأُ المُستَحَاضَةُ وَ مَن بِهِ عُذرٌ كَسَلسَلِ بَولٍ وَ اِستِطلَاقِ بَطنٍ، لِوَقتِ كُلِّ فَرضٍ وَ يُصَلُّونَ بِه مَا شَاءُوا مِنَ الفَرَائِضِ وَالنَّوَافِلِ. وَ يَبطُلُ وُضُوءُ المَعذُورِينَ بِخُرُوجِ الوَقتِ فَقَط؛ وَ لَا يَصِيرُ مَعذُورًا حَتَّى يَستَوعِبَهُ العُذرُ وَقتًا كَامِلًا لَيسَ فِيهِ اِنقِطَاعٌ بِقَدرِ الوُضُوءِ وَالصَّلَاةِ؛ وَ هَذَا

شَرطُ ثُبُوتِه؛ وَ شَرطُ دَوَامِه: وُجُودُه فِي كُلِّ وَقتٍ بَعدَ ذٰلِكَ وَ لَو مَرَّةً؛ وَ شَرطُ اِنقِطَاعِه وَ خُرُوجُ صَاحِبِه عَن كَونِه مَعذُورًا: خُلُوُّ وَقتٍ كَامِلٍ عَنهُ.

باب: پیرامون حیض [قاعدگی و عادت ماهیانه‌ی زن]؛ نفاس [خونی که پس از تولّد فرزند جاری می‌شود]؛ و اِستحاضه

از شرمگاه زن [یعنی از آخرین نقطه‌ی رحم وی، سه چیز] بیرون می‌شود: [خون] **حیض و قاعدگی**، **نفاس و زایمان** و **استحاضه**.

و «حیض» **[عادت ماهیانه]:** خونی است که پس از بلوغ جسمی، از رحم زن [در اوقاتی معین] به بیرون تراوش نماید، بدون آن که زن، دچار علّت و بیماری و حاملگی و آبستن باشد؛ [بلکه به مقتضای طبیعت سالم و عادت ماهیانه، این خون‌ریزی صورت می‌گیرد؛] و زن نیز [به هنگام بیرون آمدن خون حیض]، به سنّ یائسگی [پنجاه و پنج سالگی] نرسیده باشد.

[به تعبیری دیگر، **حیض:** خونی است که بر اثر قاعدگی و پس از بلوغ زن که آبستن و بیمار نباشد، از آخرین نقطه‌ی رحم وی بیرون آید؛ آن هم بدون داشتن علّت و بیماری، بلکه به مقتضای طبیعت سالم و عادت ماهیانه، این خون‌ریزی صورت بگیرد؛ بنابراین، خون حیض، غیر از خون استحاضه است؛ زیرا که خون استحاضه، خون بیماری و دردمندی است؛

و دلیل بر حیض آن است که خداوند می‌فرماید: ﴿وَيَسۡـَٔلُونَكَ عَنِ ٱلۡمَحِيضِۖ قُلۡ هُوَ أَذٗى فَٱعۡتَزِلُواْ ٱلنِّسَآءَ فِي ٱلۡمَحِيضِ وَلَا تَقۡرَبُوهُنَّ حَتَّىٰ يَطۡهُرۡنَۖ فَإِذَا تَطَهَّرۡنَ فَأۡتُوهُنَّ مِنۡ حَيۡثُ أَمَرَكُمُ ٱللَّهُۚ إِنَّ ٱللَّهَ يُحِبُّ ٱلتَّوَّٰبِينَ وَيُحِبُّ ٱلۡمُتَطَهِّرِينَ ٢٢٢﴾ [البقرة: ۲۲۲] «و از تو درباره‌ی حیض می‌پرسند. بگو: زیان و ضرر است؛ پس در حالت قاعدگی از زنان کناره‌گیری نمایید؛ و با ایشان نزدیکی نکنید تا آنگاه که پاک می‌شوند. هنگامی که پاک شوند، از مکانی که خدا به شما فرمان داده است، با آنان نزدیکی کنید، بی‌گمان خداوند، توبه‌کاران و پاکان را دوست می‌دارد».

و کلمه‌ی «محیض» در آیه، به معنی «حیض» است. و پیامبر ﷺ می‌فرماید: «هٰذَا شَيْءٌ كَتَبَهُ اللهُ عَلىٰ بَنٰاتِ آدَمَ»؛ «این حیض، چیزی است که خداوند بر دختران آدم، فرض کرده است».

و حداقل سنّ برای حیض ۹ سال است و حداکثر آن ۵۵ سال می‌باشد.]

و **حداقل مدّت حیض،** سه روز و **حدّ میانه‌ی آن،** پنج روز و **حداکثر آن،** ده روز می‌باشد.

و «نفاس» **[دوران خون زایمان]:** خونی است که پس از زایمان و ولادت، از زن بیرون می‌آید؛ [به تعبیری دیگر؛ «نفاس»: عبارت از خونی است که پس از تولد کودک یا در هنگام سقط جنین، از زن بیرون بیاید؛ از این رو، فرقی نمی‌کند که بچه، زنده به دنیا بیاید یا مرده. و آن را بدان جهت «نفاس» نامیده‌اند؛ زیرا که پس از نفس کشیدن و راحت شدن از درد زایمان، بیرون می‌آید.]

و **حداکثر مدت** «نفاس»: چهل روز است؛ و برای **حداقل مدت آن،** حدّ و مرزی وجود ندارد، [و ممکن است پس از لحظه‌ای، قطع گردد؛ از این رو، هرگاه خانمی از پایان یافتن خون نفاس، مطمئن شد، غسل نموده و نمازش را بخواند.

ام سلمه رضی الله عنها گوید: «كَانَتِ النُّفَسَاءُ تَجْلِسُ عَلَى عَهْدِ رَسُوْلِ اللهِ ﷺ تَقْعُدُ بَعْدَ نِفَاسِهَا اَرْبَعِيْنَ يَوْماً». (ابوداود، ترمذی و ابن ماجه)؛ «زنان در زمان پیامبر ﷺ مدت چهل روز را برای سپری نمودن دوران پس از زایمان و نفاس می‌نشستند».

و نیز می‌گوید: از رسول خدا ﷺ پرسیدم: زنان پس از تولد فرزند، چند روز از خواندن نماز و گرفتن روزه خودداری کنند؟ رسول خدا ﷺ فرمودند: «چهل شبانه‌روز؛ مگر آن که پیش از اتمام آن، پاک شوند». (ترمذی)

بر این اساس، هرگاه نفاس خانمی، تا چهل شبانه‌روز ادامه پیدا کرد، پس از آن - اگر چه پاک هم نشده باشد - غسل نموده و نماز و روزه‌اش را به جای آورد؛ و لازم به یادآوری است که چنان‌چه خون نفاس خانمی، پس از چهل روز، همچنان ادامه پیدا کرد، حکم شرعی او همچون حکم شرعی خانمی است که دچار عارضه‌ی استحاضه گردیده است.]

و «استحاضة»: خونی است که در حیض و قاعدگی، از سه روز کمتر و یا از ده روز بیشتر باشد؛ و یا در نفاس، بیشتر از چهل روز گردد. [به تعبیری دیگر، «استحاضه»: عبارت است از خون‌ریزی مداوم از آلت تناسلی زن در غیر ایام حیض و نفاس. پس هرگاه زن، پیش از حداقل مدّت حیض، یا پس از حداکثر مدت حیض و نفاس،

خون‌ریزی وی قطع نشد، مُستحاضه (زن همیشه در خون‌ریزی) نامیده می‌شود.

و «استحاضه» دارای صورت‌های گوناگون و اشکال مختلف است که عبارتند از:

۱- اگر زنی خون دید و این خون در مدّت کمتر از سه روز قطع شد، در این صورت آن زن مستحاضه است.

۲- اگر چنان‌چه جریان خون از ایام عادت زن بیشتر شد، و از ده روز تجاوز نمود، آن ایام اضافه از عادت، استحاضه است؛ یعنی ایام مازاد بر عادت، جزو استحاضه به شمار می‌آید.

۳- اگر زنی برای نخستین بار خون دید؛ و این خون بیشتر از ده روز طول کشید، در این صورت، ده روز جزو ایام قاعدگی و حیض به حساب می‌آید و بقیه‌ی ایام، استحاضه است؛ و اگر چنان‌چه از رحم دختر خانمی که برای اولین بار دچار حیض گردیده، چندین سال خون تراوش نماید، در این صورت، حیض وی در هر ماه، ده روز می‌باشد و سایر روزها، استحاضه است.

۴- خونی که زن باردار در روزهای بارداری‌اش می‌بیند، خون استحاضه است.

۵- خونی که زن باردار به هنگام ولادت بچه و پیش از بیرون شدن آن می‌بیند، خون استحاضه است.

۶- اگر برای زنی در نفاس، عادتی معروف و شناخته شده بود، و با این وجود، خون، بیشتر از چهل روز جریان یافت، در این صورت آنچه که از عادتش بیشتر شده، جزو استحاضه به شمار می‌آید.

۷- اگر چنان‌چه زنی برای نخستین بار، فرزند زایید و خونش، بیشتر از چهل روز جریان یافت، در این صورت چهل روز، نفاس محاسبه می‌شود و بقیه‌ی روزها استحاضه است.

۸- اگر جنین زنی کورتاژ شد و چیزی از اعضای آن جنینِ کورتاژ شده نیز ظاهر و آشکار نگردید، و خون زن نیز کمتر از سه شبانه‌روز جریان داشت، در این صورت آن خون، خون استحاضه است.]

و **حداقل مدت طُهر و پاکی بین دو دوره‌ی حیض و قاعدگی**، پانزده روز است و **برای حداکثر** آن، مدّتی تعیین نشده است؛ مگر دختر خانمی که به سنّ بلوغ رسیده [و برای اولین بار دچار حیض و نفاس شده] و خون‌ریزی همیشگی پیدا نموده است؛ [که در این صورت، ده روز برای وی، مدّت حیض در ماه محسوب می‌شود و پانزده روز، برای

طُهر و پاکی او و چهل روز، برای نفاس وی تعیین می‌گردد.]

و با حیض و نفاس، هشت چیز [بر زنان] حرام می‌گردد که عبارتند از:

* نماز خواندن، [زیرا پیامبر ﷺ می‌فرماید: «اِذٰا اَقْبَلَتِ الْحِیْضَةُ فَدَعِيْ اَلصّٰلاَة...» (بخاری و مسلم)؛ «چون دوران قاعدگی به تو روی آورد، نماز خواندن را ترک کن...».]

* روزه گرفتن؛ [زیرا پیامبر ﷺ می‌فرماید: «...اَلَیسَ اِذٰا حٰاضَتْ لَمْ تُصَلِّ وَ لَمْ تَصُمْ» (بخاری و مسلم)؛ «مگر نه این است که زن، چون دچار حیض و قاعدگی شود و دوره‌ی حیض او فرارسد، نه نماز می‌خواند و نه روزه می‌گیرد».]

* قرائت قرآن [اگر چه] پاره‌ای از یک آیه باشد. [چون به تعظیم و بزرگداشت آن، خلل می‌رساند؛ پیامبر ﷺ می‌فرماید: «لاٰ یَقْرَأُ الْجُنُبُ وَ لاٰ الْحٰائِضُ شَیْئاً مِّنَ الْقُرْآنِ» (ابوداود و ترمذی)؛ «نباید جنب و کسی که در حال حیض است، چیزی از قرآن را بخواند».

اما اذکار و اوراد قرآنی و غیرقرآنی مانند مواعظ و اخبار و احکام، اگر به قصد قرآن خواندن نباشد اشکالی ندارد؛ مثل این که به هنگام سوار شدن بگوید: (سُبْحٰانَ الَّذِيْ سَخَّرَ لَنٰا هٰذٰا وَ مٰا کُنّٰا لَهُ مُقْرِنِیْنَ وَ اِنّٰا اِلٰی رَبِّنٰا لَمُنْقَلِبُوْنَ)؛ و یا به هنگام مصیبت بگوید: (اِنّٰا لِلّٰهِ وَ اِنّٰا اِلَیْهِ رٰاجِعُوْنَ).

و اگر قصد قرائت قرآن یا قصد قرائت و ذکر هر دو کند، ناروا است؛ و برای چیزهایی که نظم آن در غیر قرآن نیز جاری است، مانند: «بسم الله» و «الحمدلله» هم این حکم جاری است که اگر به قصد قرآن باشد، حرام است.]

* مساس کردن، دست زدن به قرآن [و برداشتن آن]؛ مگر آن که با غلافی [ضخیم و کلفت و جدای از خود قرآن] باشد؛ [زیرا خداوند بلندمرتبه می‌فرماید: ﴿لَّا يَمَسُّهُۥٓ إِلَّا ٱلۡمُطَهَّرُونَ ٧٩﴾ [الواقعة: ۷۹] «نباید قرآن را به جز پاکان دست بزنند».

و پیامبر ﷺ می‌فرماید: «لاٰ یَمُسُّ الْقُرْآنَ اِلّٰا طٰاهِرٌ» (دارقطنی)؛ «نباید قرآن را دست بزند مگر کسی که پاک است».

و هرگاه دست زدن به قرآن حرام باشد، برداشتن آن به طریق اَولی در این احوال، حرام است.]

* ورود به مسجد [و نشستن یا توقف نمودن در آن؛ زیرا که این کار برای جنب حرام است؛ و حال زن حائض و نُفَساء، بدتر از آن است؛ پیامبر ﷺ می‌فرماید: «لااُحِلُّ الْمَسْجِدَ لِحَائِضٍ وَّ لا جُنُبٍ» (ابوداود)؛ «من، مسجد را برای زن حائض و جنب، حلال نمی‌دانم».]

* طواف نمودن خانه‌ی کعبه، [زیرا پیامبر ﷺ به عایشه رضی الله عنها در حالی که در سفر حج، دچار حیض و قاعدگی شده بود، فرمودند: «اِفْعَلِيْ مٰايَفْعَلُ الْحٰاجُّ غَيْرَ اَنْ لّٰاتَطُوْفِيْ بِالْبَيْتِ حَتّٰي تَطْهُرِيْ» (بخاری و مسلم)؛ «هر کاری که حاجیان می‌کنند تو نیز انجام بده؛ جز آن که تا پاک نشوی، طواف خانه‌ی کعبه نکن».]

* آمیزش و روابط زناشویی؛ [زیرا خداوند می‌فرماید: ﴿فَٱعْتَزِلُواْ ٱلنِّسَآءَ فِي ٱلْمَحِيضِ وَلَا تَقْرَبُوهُنَّ حَتَّىٰ يَطْهُرْنَۖ فَإِذَا تَطَهَّرْنَ فَأْتُوهُنَّ مِنْ حَيْثُ أَمَرَكُمُ ٱللَّهُۚ إِنَّ ٱللَّهَ يُحِبُّ ٱلتَّوَّٰبِينَ وَيُحِبُّ ٱلْمُتَطَهِّرِينَ﴿٢٢٢﴾﴾ [البقرة: ۲۲۲] «پس در حالت قاعدگی از زنان کناره‌گیری نمایید، و با ایشان نزدیکی نکنید تا آنگاه که پاک می‌شوند. هنگامی که پاک شوند، از مکانی که خدا به شما فرمان داده است، با آنان نزدیکی کنید. بی‌گمان خداوند توبه‌کاران و پاکان را دوست می‌دارد».

و پیامبر ﷺ می‌فرماید: «اِصْنَعُوْا كُلَّ شَيءٍ اِلاَّ النِّكٰاحَ» (مسلم، ابوداود، ترمذی، ابن ماجه و نسایی)؛ «هر کاری غیر از آمیزش و جماع، با آن‌ها انجام دهید».]

* لذّت و بهره‌بردن از مابین زیر ناف تا زیر زانو. [ابن مسعود رضی الله عنه گوید: از پیامبر ﷺ پرسیدم: وقتی که زنم در دوره‌ی حیض و قاعدگی است، چه چیزی از وی برایم حلال است؟ ایشان در پاسخ فرمودند: «لَكَ مٰافَوْقَ الْاِزٰارِ» (ابوداود)؛ «شما می‌توانید از روی لباس خواب از زن بهره گیرید».

و عایشه رضی الله عنها گوید: «كٰانَ يَأْمُرُ اِحْدٰانٰا اِذٰا كٰانَتْ حٰائِضاً اَنْ تَأْتَزِرَ وَ يُبٰاشِرَهٰا فَوْقَ الْاِزٰارِ»؛ «هرگاه یکی از ما، دچار حیض و قاعدگی می‌شد، پیامبر ﷺ دستور می‌داد که ازار و زیرجامه بپوشد و از روی ازار و زیرجامه، به معاشرت و مباشرت با وی می‌پرداخت».

و مسلم نیز مثل آن را از میمونه رضی الله عنها همسر پیامبر ﷺ روایت کرده است؛ و مقصود آن است که حریم شرمگاه، برای مرد حرام است؛ چون پیامبر ﷺ می‌فرماید: «مَنْ حٰامَ

حَوْلَ الْحِمیٰ، یُوْشَكُ اَنْ یَّرْتَعَ فِیْهِ» ؛ «هر کس پیرامون قُرق و منطقه‌ی حفاظت شده بگردد، نزدیک است که در آن بچراند».]

و هرگاه خون قاعدگی، در مدّت ده روز و خون نفاس، در مدّت چهل روز قطع گردید، در آن صورت پیش از آن که زن غسل نماید، جماع و همبستری با او درست است؛ ولی اگر چنان‌چه خون قاعدگی، در مدتی کمتر از ده روز و خون نفاس، در مدتی کمتر از چهل روز قطع گردید، در آن صورت اگر چه ایام عادتش به پایان رسیده باشد، باز هم به **سه شرط**، جماع و همبستری با آن زن جایز است:

۱- این که زن غسل کند.

۲- یا تیمّم کند و نماز بگزارد.

۳- و یا نماز، دَینی بر ذمّه‌ی وی بگردد؛ این طور که پس از قطع شدن خون حیض و نفاس، وقتی را بیابد که بتواند در آن وقت، غسل کند و تکبیر شروع نماز و یا بیشتر از آن را انجام بدهد؛ ولی او [کوتاهی کند و] غسل نکند و [یا] تیمّم ننماید و بدین‌گونه وقت نماز خارج شود. [به تعبیری دیگر؛ **صورت سوّم این است که:** از هنگام قطع شدن خون حیض و نفاس، وقت یک نماز کامل بگذرد. و عبارت «**نماز کامل**»: احتراز از صورتی است که خون حیض، در وقت نماز ناقصی، همچون نماز چاشت یا عید قطع شود؛ در این صورت جماع و همبستری، تا آنگاه با زن درست نیست که یا غسل کند و یا وقت نماز ظهر بر او بگذرد.

و از خانمی که دچار حیض و قاعدگی و نفاس شده، نماز و روزه ساقط می‌گردد؛ ولی] روزه‌ی دوران حیض و نفاسِ [خویش را که در مدّت عادت ماهیانه و نفاس ترک شده‌اند،] قضا بیاورند، ولی نماز آن روزها را قضا نکنند؛ [زیرا عایشه رضی الله عنها گوید: «کُنّا نَحِیْضُ عِنْدَ رَسُوْلِ اللهِ ﷺ ثُمَّ نَطْهُرُ فَنُؤْمَرُ بِقَضٰاءِ الصَّوْمِ وَ لاٰ نُؤْمَرُ بِقَضٰاءِ الصَّلاٰةِ» (بخاری و مسلم)؛ «ما زنان پیامبر ﷺ، دچار حیض و قاعدگی می‌شدیم؛ سپس که پاک می‌شدیم، به ما دستور قضای روزه‌ی خورده‌ی شده در ایام حیض و قاعدگی داده می‌شد، ولی دستور قضای نمازهای فوت شده به ما داده نمی‌شد».

و علاوه از آن، چون نماز فراوان می‌شود و قضای آن در هر ماه، مشقّت و سختی به دنبال دارد، - برخلاف روزه که سالی یک ماه است - و خداوند می‌فرماید: ﴿وَمَا جَعَلَ

عَلَيۡكُمۡ فِي ٱلدِّينِ مِنۡ حَرَجٖۚ﴾ [الحج: ۷۸] «و خداوند در دین، بر شما حَرَج و سختی قرار نداده است».]

و با جنابت و ناپاکی، پنج چیز [بر جُنب] حرام می‌گردد:

* گزاردن نماز [های فرض، واجب، سنّت و نفل؛ زیرا تمامی علماء و صاحب‌نظران اسلامی، بر این چیز اجماع دارند؛ و خداوند نیز می‌فرماید: ﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ لَا تَقۡرَبُواْ ٱلصَّلَوٰةَ وَأَنتُمۡ سُكَٰرَىٰ حَتَّىٰ تَعۡلَمُواْ مَا تَقُولُونَ وَلَا جُنُبًا﴾ [النساء: ۴۳] «ای کسانی که ایمان آورده‌اید! در حالی که مست هستید به نماز نایستید تا آنگاه که می‌دانید چه می‌گویید، و به نماز نایستید در حالی که جُنُب هستید تا آنگاه که غسل می‌کنید».]

* قرائت قرآن [اگر چه پاره‌ای از] یک آیه باشد، [خواه به طور سرّی و آهسته باشد یا به طور آشکارا و بلند؛ زیرا پیامبر ﷺ می‌فرماید: «لا تَقْرَأُ الْحَائِضُ وَ لَا الْجُنُبُ شَيْئاً مِّنَ الْقُرْآنِ» (ترمذی و ابن ماجه)؛ «کسی که در حال حیض است، یا جُنُب و ناپاک می‌باشد، نباید چیزی از قرآن را بخواند».

و نیز روایت شده است که: «لَمْ يَكُنْ يَحْجُبُ النَّبِيَّ ﷺ عَنِ الْقُرْآنِ شَيْءٌ سِوَي الْجَنٰابَةَ»؛ «هیچ چیزی پیامبر ﷺ را از خواندن قرآن دور نمی‌کرد؛ مگر جنابت».

و چنان‌چه شخص جنب، در آغاز خوردن و نوشیدن، اذکار قرآنی مانند «بسم الله» و در انتهای آن‌ها، «الحمدلله» و به هنگام سوار شدن، «سُبْحٰانَ الَّذِيْ سَخَّرَ لَنٰا هٰذٰا وَ مٰا كُنّٰا لَهُ مُقْرِنِيْنَ» و امثال آن‌ها را بر زبان آورد؛ اگر تنها قصد ذکر داشته باشد، حرام نیست و اگر به قصد قرآن و یا به قصد قرآن و ذکر بخواند حرام است.]

* دست زدن به قرآن مگر با غلافی [کلفت و ضخیم؛ زیرا خداوند می‌فرماید: ﴿لَّا يَمَسُّهُۥٓ إِلَّا ٱلۡمُطَهَّرُونَ ٧٩﴾ [الواقعة: ۷۹] «جز پاکان کسی قرآن را مساس نکند».

و پیامبر ﷺ می‌فرماید: «لايَمُسُّ الْقُرْآنَ اِلّٰا طٰاهِرٌ» (دارقطنی)؛ «نباید قرآن را دست بزند، مگر کسی که پاک است».

* ورود به مسجد [و نشستن یا توقف نمودن در آن؛ چون پیامبر ﷺ می‌فرماید: «لاأُحِلُّ الْمَسْجِدَ لِحَائِضٍ وَّ لا جُنُبٍ» (ابوداود)؛ «من، مسجد را برای زن حائض و جنب، حلال نمی‌دانم».]

* طواف نمودن خانه‌ی کعبه؛ [زیرا پیامبر ﷺ می‌فرماید: «اَلطَّوٰافُ بِالْبَيْتِ صَلاةٌ» (مستدرک حاکم)؛ «طواف خانه‌ی کعبه به منزله‌ی نماز است».

و نیز می‌فرماید: «اَلطَّوٰافُ بِمَنْزِلَةِ الصَّلاةِ اِلّٰا اَنَّ اللهَ تَعٰالىٰ، اَحَلَّ فِيْهِ النُّطْقَ؛ فَمَنْ نَطَقَ فَلا يَنْطُقُ اِلّٰا بِخَيْرٍ»؛ «طواف خانه‌ی خدا، به منزله‌ی نماز است؛ جز آن که خدای تعالی، حرف زدن در آن را حلال کرده است؛ پس هیچ کسی در حال طواف، جز سخن خیر، حرفی نگوید».]

و بر شخص بی‌وضو نیز سه چیز حرام است:

* گزاردن نماز؛ [زیرا پیامبر ﷺ می‌فرماید: «لايَقْبَلُ اللهُ صَلاةً بِغَيْرِ طُهُوْرٍ وَّ لا صَدَقَةً مِّنْ غُلُوْلٍ» (مسلم)؛ «خداوند، نماز بدون وضو را و صدقه و احسان از غنیمتِ به سرقت رفته را نمی‌پذیرد».]

* طواف خانه‌ی کعبه، [چون پیامبر ﷺ می‌فرماید: «اَلطَّوٰافُ بِالْبَيْتِ صَلاةٌ» (مستدرک حاکم)؛ «طواف خانه‌ی خدا، به منزله‌ی نماز است».

و نیز می‌فرماید: «اَلطَّوٰافُ بِمَنْزِلَةِ الصَّلاةِ اِلّٰا اَنَّ اللهَ تَعٰالىٰ، اَحَلَّ فِيْهِ النُّطْقَ؛ فَمَنْ نَطَقَ فَلا يَنْطُقُ اِلّٰا بِخَيْرٍ»؛ «طواف خانه‌ی خدا، به منزله‌ی نماز است؛ جز آن که خداوند، سخن گفتن در آن را حلال کرده است؛ پس هیچ کس در حال طواف جز خیر، حرفی نگوید».]

* دست زدن به قرآن، مگر با غلافی [کلفت و ضخیم؛ زیرا خداوند می‌فرماید: ﴿لَّا يَمَسُّهُۥٓ إِلَّا ٱلۡمُطَهَّرُونَ٧٩﴾ [الواقعة: ۷۹] «جز پاکان، کسی قرآن را مساس نکند».

و پیامبر ﷺ می‌فرماید: «لايَمُسُّ الْقُرْآنَ اِلّٰا طٰاهِرٌ» (دارقطنی)؛ «نباید قرآن را جز انسان پاک، دست بزند».

و **[حکم] خون استحاضه** به سان [حکم] کسی است که به بیماری **اپیستاکسی** مبتلا است و پیوسته بینی‌اش خون‌ریزی دارد؛ از این رو، خون استحاضه، مانع گزاردن نماز، گرفتن روزه و جماع و همبستری نمی‌شود؛ و زن مستحاضه و کسانی که عذر دارند، مانند: کسی که به بیماری «سلسل البول» مبتلا است و در کنترل ادرار خویش ناتوان است؛ یا کسی که در کنترل باد شکم، ناتوان است [و یا کسی که به بیماری اپیستاکسی مبتلا است و پیوسته بینی‌اش خون‌ریزی دارد؛ این افراد در وقت هر نماز،

وضو بگیرند و با آن وضو، هر اندازه نماز فرض و نفل که می‌خواهند بگزارند؛ و وضوی این **افراد معذور**، فقط با خارج شدن وقت نماز می‌شکند. [یعنی با وجود این عذرها، وضوی آن‌ها تا خارج شدن وقت نماز، نمی‌شکند و پا بر جا است و همین که وقت نماز خارج شد، وضوی آن‌ها نیز تباه و باطل می‌شود.]

و [زنی که پیوسته خون‌ریزی دارد؛ فردی که به بیماری اپیستاکسی مبتلا است و پیوسته بینی‌اش خون‌ریزی دارد و کسی که...] زمانی معذور به شمار می‌آیند که عذرشان، یک وقت کامل [نماز] را در بربگیرد؛ بدون آن که به اندازه‌ی گرفتن وضو و گزاردن نماز، عذرشان قطع گردد؛ و این، **«شرط ثبوت»** عذر است؛ و **«شرط دوام»** عذر، آن است که این عذر، در وقت هر نمازی پس از آن، وجود داشته باشد؛ اگر چه وجود آن، یک مرتبه هم باشد.

و **«شرط انقطاع و پایان یافتن عذر»**، و رهایی یافتن صاحبش از این که معذور به شمار آید، آن است که در یک وقت کامل نماز، عاری از آن عذر باشد.

باب: نجاست‌ها و ناپاکی‌ها و پاکسازی آن‌ها

بابُ الاَنجَاسِ وَالطَّهَارَةُ عَنهَا

تَنقَسِمُ النِّجَاسَةُ اِلَى قِسمَينِ غَلِيظَةٍ وَ خَفِيفَةٍ

فَالغَلِيظَةُ: كَالخَمَرِ وَ الدَّمِ المَسفُوحِ وَ لَحمِ المَيتَةِ وَ إِهَابِهَا وَ بَولِ مَا لَا يُؤكَلُ وَ نَجوِ الكَلبِ وَ رَجِيعِ السِّبَاعِ وَ لُعَابِهَا وَ خُرءِ الدَّجَاجِ وَالبَطِّ وَالإِوَزِّ وَ مَا يَنقُضُ الوُضُوءُ بِخُرُوجِه مِن بَدَنِ الإِنسَانِ

وَ أَمَّا الخَفِيفَةُ: فَكَبَولِ الفَرَسِ وَ كَذَا بَولِ مَا يُؤكَلُ لَحمُه وَ خُرءُ طَيرٍ لَا يُؤكَلُ

وَ عُفِيَ قَدرُ الدِّرهَمُ مِنَ المُغَلَّظَةِ وَ مَا دُونَ رُبعِ الثَّوبِ أَوِ البَدَنِ؛ وَ عُفِيَ رَشَاشُ بَولٍ كَرُؤُوسِ الإِبَرِ. وَ لَو اِبتَلَّ فِرَاشٌ أَو تُرَابٌ نَجِسَانِ مِن عَرَقِ نَائِمٍ أَو بَلَلِ قَدَمٍ وَ ظَهَرَ أَثَرُ النِّجَاسَةِ فِي البَدَنِ وَ القَدَمِ تَنَجَّسَا وَ إِلَّا فَلَا؛ كَمَا لَا يَنجُسُ ثَوبٌ جَافٌّ طَاهِرٌ لُفَّ فِي ثَوبٍ نَجِسٍ رَطبٍ لَا يَنعَصِرُ الرَّطبُ لَو عُصِرَ. وَ لَا يَنجُسُ ثَوبٌ رَطبٌ بِنَشرِهِ عَلَى أَرضٍ نَجِسَةٍ يَابِسَةٍ فَتَنَدَّت مِنه؛ وَ لَا بِرِيحٍ هَبَّت عَلَى نَجَاسَةٍ فَأَصَابَت الثَّوبَ إِلَّا أَن يَّظهَرَ أَثَرُهَا فِيه

وَ يَطهُرُ مُتَنَجِّسٌ بِنَجَاسَةٍ مَرئِيَّةٍ، بِزَوَالِ عَينِهَا وَ لَو بِمَرَّةٍ عَلَى الصَّحِيحِ؛ وَ لَا يَضُرُّ بَقَاءُ أَثَرٍ شَقَّ زَوَالُه؛ وَ غَيرِ المَرئِيَّةِ بِغَسلِهَا ثَلَاثًا وَالعَصرِ كُلَّ مَرَّةٍ

وَ تَطهُرُ النِّجَاسَةُ عَنِ الثَّوبِ وَالبَدَنِ، بِالمَاءِ وَ بِكُلِّ مَائِعٍ مُزِيلٍ كَالخَلِّ وَ مَاءِ الوَردِ؛ وَ يَطهُرُ الخُفُّ وَ نَحوُه، بِالدَّلكِ مِن نَجَاسَةٍ لَهَا جِرمٌ وَ لَو كَانَت رَطبَةً؛ وَ يَطهُرُ السَّيفُ وَ نَحوُه، بِالمَسحِ. وَ إِذَا ذَهَبَ أَثَرُ النِّجَاسَةِ عَنِ الأَرضِ وَ جُفَّت، جَازَتِ الصَّلَاةُ عَلَيهَا دُونَ التَّيَمُّمِ مِنهَا؛ وَ يَطهُرُ مَا بِهَا مِن شَجَرٍ وَ كَلَأٍ قَائِمٍ بِجِفَافِه؛ وَ تَطهُرُ نَجَاسَةٌ اِستَحَالَت عَينُهَا كَإِن صَارَت مِلحًا أَو اِحتَرَقَت بِالنَّارِ؛ وَ يَطهُرُ المَنِيُّ الجَافُّ بِفَركِهِ عَنِ الثَوبِ وَ البَدَنِ؛ وَ يَطهُرُ الرَطبُ بِغَسلِه.

باب: نجاست‌ها و ناپاکی‌ها و پاکسازی آن‌ها

[**نجاست** در زبان عربی، عبارت است از: هر چیزی که پلید و ناپاک باشد؛ و در **اصطلاح شرع**، عبارت است از: قرار داشتن بدن، جامه و مکان به حالی که، شریعت مقدس اسلام، آن را پلید می‌شمارد و به پاک شدن از آن دستور می‌دهد. به تعبیری دیگر، **نجاست:** هر آن چیزی است که صاحبان طبع سلیم آن را ناپاک و پلید بدانند و خویشتن را از آن حفظ و صیانت کنند؛ و اگر چنان‌چه لباسشان بدان آلوده و ملوّث شود، آن را می‌شویند؛ مانند: مدفوع و پیشاب.]

نجاست به دو قسم تقسیم می‌گردد: [**۱- نجاست حکمی. ۲- نجاست حقیقی.**

نجاست حکمی: عبارت است از قرار داشتن انسان به حالتی که نماز همراه با آن جواز نداشته باشد. **نجاست حکمی**، «حَدَث» نیز نامیده می‌شود. و «حَدَث» بر دو قسم است:

الف) حَدَث اکبر: عبارت است از قرار داشتن انسان به حالتی که در آن حالت، غسل واجب گردد و گزاردن نماز و تلاوت قرآن و... در آن حالت، جواز نداشته باشد؛ مانند: جنابت و ناپاکی.

ب) حَدَث اصغر: عبارت است از قرار داشتن انسان در حالتی که در آن حالت، وضو گرفتن واجب گردد. در این حالت، گزاردن نماز و مساس نمودن قرآن، جواز ندارد، ولی تلاوت شفاهی قرآن، جواز دارد.

و نجاست حقیقی: عبارت از پلیدی و ناپاکی‌یی است که بر انسان مسلمان، واجب است تا از آن پلیدی، پاکی و طهارت جسته و آنچه را که از آن، به وی رسیده است بشوید.

و «**نجاست حقیقی**»، به دو قسم تقسیم می‌گردد:]

۱- نجاست غلیظه.

۲- نجاست خفیفه.

«**نجاست غلیظه**»: [به نجاستی گفته می‌شود که اگر از بدن انسان خارج شود، غسل یا وضو را بر انسان واجب می‌گرداند؛ و نجاستی است که به دلیلی ثابت شده

است که در آن شبهه‌ای نیست؛] مانند: **شراب؛** ﴿إِنَّمَا ٱلۡخَمۡرُ وَٱلۡمَيۡسِرُ وَٱلۡأَنصَابُ وَٱلۡأَزۡلَٰمُ رِجۡسٞ مِّنۡ عَمَلِ ٱلشَّيۡطَٰنِ﴾ [المائدة: ۹۰] «می‌خوارگی و قماربازی و بتان و تیرها پلیدند و عمل شیطان می‌باشند».]؛ **خون جاری؛** ﴿أَوۡ دَمٗا مَّسۡفُوحًا﴾ [الأنعام: ۱۴۵] «یا خون جاری که پلیدند».]؛ **گوشت حیوان خودمرده؛ پوست حیوانِ خودمرده** [پیش از پوست پیرایی و دباغت آن]؛ **پیشاب حیواناتی که گوشتشان خورده نمی‌شود؛** [یعنی پیشاب حیوانات حرام گوشت.] **مدفوع سگ؛ مدفوع حیوانات درنده و وحشی؛ لعاب دهان حیوانات درنده، مدفوع مرغ؛ مدفوع مرغابی؛ مدفوع غاز؛ هر چیزی که با بیرون شدن آن از بدن انسان، وضو را می‌شکند** [مانند: خون جاری؛ مَنی؛ مَذی؛ وَدی؛ خون استحاضه؛ حیض؛ نفاس؛ استفراغ به اندازه‌ی پری دهان؛ مدفوع؛ ادرار؛ چرک؛ زردآب؛ و چربی روغن حیوان خودمرده نیز از زمره‌ی «**نجاست غلیظه**» به شمار می‌آید؛ ناگفته نماند که تمامی اجزای خوک نیز از جمله‌ی نجاست غلیظه می‌باشد.]

و امّا «**نجاست خفیفه**»: [نجاست خفیفه: عبارت از نجاستی است که بر نجس بودن آن یقین حاصل نیست، به جهت وجود دلیل دیگری که بر پاکی و طهارت آن دلالت دارد؛] همانند: **پیشاب اسب؛ پیشاب حیواناتی که گوشتشان خورده‌ی می‌شود؛** [یعنی حیوانات حلال گوشت مانند: شتر، گاو، گوسفند ...] **و فضله‌ی پرنده‌هایی که گوشتشان خورده‌ی نمی‌شود؛** [ولی فضله‌ی پرندگانی که گوشتشان خورده‌ی می‌شود مانند: گنجشک، کبک و... پاک و طاهر است.]

و هرگاه «**نجاست غلیظه**»، به اندازه‌ی یک درهم [یا کمتر از آن] باشد، آن مقدار بخشوده است؛ و هرگاه «**نجاست خفیفه**»، به اندازه‌ی یک چهارم از لباس یا بدن را آلوده نماید؛ باز هم مورد بخشودگی قرار می‌گیرد؛ [به هر حال تفاوت میان «**نجاست غلیظه**» و «**نجاست خفیفه**»، در درست بودن نماز با آن ها، ظاهر و آشکار می‌گردد. این طور که اگر چنان‌چه، **نجاست غلیظه** به اندازه‌ی **یک درهم** یا **کمتر از آن**، در لباس یا بدن نمازگزار برسد، نماز وی، همراه با کراهت درست است؛ و اگر چنان‌چه به لباس نمازگزار، **نجاست خفیفه** برسد، در این صورت اگر چنان‌چه **نجاست خفیفه**، **یک چهارم** لباس را دربر نگیرد، نماز با آن جایز است.

و هرگاه **نجاست غلیظه**، بیشتر از **یک درهم** شد، یا نجاست خفیفه، یک چهارم جامه را دربرگرفت، در این صورت، نماز با آن‌ها درست نیست.]

و همچنین ذرّات پیشاب که همانند سرسوزن هستند [و بر بدن یا لباس، پراکنده

می‌گردند،] مورد عفو و بخشودگی قرار گرفته‌اند.

و اگر چنان‌چه فرش نجس، یا خاک نجس، با عرق شخصِ خوابیده یا رطوبت و تَری پای فردی، برخورد و تماس پیدا نمود و آن فرش یا خاک، خیس و نمناک شد و اثر نجاست نیز در بدن و پای ظاهر گردید، در آن صورت به نجاست بدن و پا، هر دو حکم می‌شود.

و اگر چنان‌چه اثر نجاست، در بدن یا در پا ظاهر نگردید، آن دو نجس و پلید نگردیده‌اند. همچنان‌که اگر جامه‌ی پاکِ خشکی در جامه‌ی نجسِ خیسی، درهم پیچیده شد؛ به گونه‌ای که اگر چنان‌چه این جامه‌ی خیس، در هم فشرده شود، از آن، آب خارج نمی‌گردید، در آن صورت، این جامه‌ی پاک، نجس نمی‌گردد.

و چنان‌چه‌ی جامه‌ی خیسی، بر روی زمین خشک و نجس هموار و پهن گردید، و آن زمین، با این جامه‌ی خیس،تَر و نمناک و خیس و مرطوب شد [و اثر نجاست در جامه ظاهر نگردید، در آن صورت] آن جامه، نجس نمی‌گردد.

و اگر باد، بر پلیدی و نجاستی وزید و بر اثر آن، آن نجاست به جامه‌ی [خیسی] برخورد کرد، [و اثر نجاست، در آن جامه ظاهر نگردید]، آن جامه نجس نمی‌گردد؛ مگر آن که اثر نجاست در آن ظاهر گردیده باشد [که در آن صورت، آن جامه، نجس می‌گردد.]

و هرگاه [بدن یا جامه] با «**نجاست مرئی**» [نجاست دیده شده، مانند: خون و مدفوع،] نجس و پلید گردد، در آن صورت پاکی از آن نجاست با زائل ساختن و از بین بردن عین نجاست [از بدن یا جامه به وسیله‌ی شستن] حاصل می‌گردد؛ اگر چه عین نجاست با یک بار شستن - بنا به قول صحیح - از بین رفته و زائل گردد؛ و هرگاه [عین نجاست با شستشو از بین رفت و زائل گردید،] در آن صورت، باقی ماندن اثرش [مانند رنگ و بوی] که زائل نمودن آن‌ها دشوار و طاقت‌فرسا می‌نماید، زیانی نمی‌رساند.

و هرگاه نجاست، «**غیرمرئی**» [غیرقابل دیدن] باشد [مانند: ادرار و آب نجس]، در آن صورت پاکی از آن، زمانی حاصل می‌گردد که [جامه یا بدن،] سه بار شسته شود و هر بار نیز در هم فشرده شود [تا این که ریختن قطرات آب، از آن قطع گردد؛ و در هر بار نیز باید آب جدید پاکی به کار گرفته شود.

به هر حال؛ نجاستی که به بدن یا جامه‌ی انسان می‌رسد، یا «**مرئی**» (دیده شده)

است یا «**غیرمرئی**» (غیرقابل دیدن)؛ اگر چنان‌چه: **مرئی** باشد، شیوه‌ی پاکسازی آن از لباس یا بدن، اینگونه است که عین نجاست، با آبِ پاک، یا هر مایع پاک، مانند: سرکه و گلاب، شسته شود تا عین نجاست از بین رفته و زایل گردد.

و اگر چنان‌چه نجاست، **غیرمرئی** باشد، مانند: ادرار و آب نجس؛ در این صورت، شیوه‌ی پاکسازی آن از بدن و لباس، این طور است که آن نجاست را به اندازه‌ای بشوید تا غالب گمان وی بر آن شود که نجاست از لباس و بدن پاک شده است.

و اگر چنان‌چه نجاست، با شستشو از بین رفت و زائل گردید، در آن صورت باقی ماندن اثرش – مانند رنگ و بوی که زائل نمودن آن‌ها دشوار و طاقت‌فرسا است – زیانی نمی‌رساند.]

و **نجاست [حقیقی]**، از جامه و بدن، با آب و با هر چیز مایعی که از بین برنده و زایل کننده‌ی نجاست و پلیدی باشد، مانند: سرکه و گلاب، حاصل می‌شود.

هرگاه به موزه و امثال آن [مانند کفش]، نجاستی برسد که دارای جرم و حجم است؛ در آن صورت آن موزه و کفش، با مالیدن آن [بر روی زمین و یا بر روی خاک] پاک می‌گردد؛ اگر چه آن نجاست، مرطوب و تازه باشد؛ [زیرا پیامبر ﷺ می‌فرماید: «اِذٰا وَطِيَء اَحَدُكُمْ الْاَذٰي بِخُفَّيْهِ، فَطُهُوْرُهُمٰا اَلتُّرٰابُ» (ابوداود و صحیح ابن خزیمه)؛ «هرگاه یکی از شما با موزه‌اش، پلیدی و نجاستی را لگد کند؛ پس خاک، پاکی آن‌ها به شمار می‌آید».

و نیز می‌فرماید: «اِذٰا جٰاءَ اَحَدُكُمْ الْمَسْجِدَ فَلْيَنْظُرْ؛ فَاِنْ رَأَي فِيْ نَعْلَيْهِ اَذيً اَوْ قَذَراً فَلْيَمْسَحْهُمٰا وَ لْيُصَلِّ فِيْهِمٰا» (ابوداود و مسند احمد بن حنبل)؛ «هرگاه یکی از شما به مسجد آمد، باید نگاه کند؛ اگر در کفش‌هایش، پلیدی یا نجاستی را دید، باید آن‌ها را (بر روی زمین یا خاک) بمالد و در آن‌ها نماز بگزارد».

از این رو، هرگاه به موزه یا کفشی، نجاستی رسید که دارای جرم و حجم است، و این نجاستِ جرم‌دار، خشک یا مرطوب بود، در آن صورت اگر فرد نمازگزار، آن موزه و کفش را طوری بر روی زمین یا خاک بکشد که نجاست از آن زائل گردد، نمازگزاردن با آن موزه جایز است.]

و هرگاه به شمشیر و امثال آن [مانند: آیینه و ظرف‌های رنگ داده شده]، نجاستی رسید؛ در آن صورت با پاک کردن و از میان برداشتن آن‌ها [با خاک یا پارچه]، تمیز و پاک می‌گردند.

و هرگاه زمین خشک گردد، و از آن، اثر نجاست نیز زائل گردد؛ در آن صورت نمازگزاردن بر آن زمین، درست است؛ ولی تیمّم گرفتن از آن جایز نیست؛ [زیرا پیامبرﷺ می‌فرماید: «اَیُّمٰا اَرْضٍ جَفَّتْ فَقَدْ ذَکَّتْ» (مصنّف ابن ابی شیبه)؛ «هر زمینی که خشک شود، پاک می‌گردد.»]

با خشک شدن درخت و گیاهی که از زمین می‌روید و بر آن پلیدی و نجاست وجود دارد، آن درخت و گیاه (به تبع خود زمین) از نجاست پاک می‌گردد.

و هرگاه عین نجاست تغییر کرد و دگرگون شد - مثل این که تبدیل به نمک [یا خاک گردد] و یا با آتش سوزانده شود [و به خاکستر تبدیل گردد] - در آن صورت، آن نجاست، پاک می‌گردد.

و هرگاه آب مَنی انسان، به جامه یا بدن برسد و سپس خشک گردد، در آن صورت آن جامه یا بدن، با مالیدن پاک می‌گردد؛ و اگر چنان‌چه منی مرطوب و تازه بود، جامه و بدن، تنها با شستن آن، پاک می‌گردند. [زیرا پیامبر ﷺ به عایشهرضی الله عنها فرمود: «اِغْسِلِیْهِ رَطْباً وَّ افْرِکِیْهِ یٰابِساً» (دارقطنی)؛ «اگر منی مرطوب و تازه بود، آن را بشوی؛ و چنان‌چه خشک بود، آن را با مالیدن دور کن».

ناگفته نماند که سودن و مالیدن، آن است که، مَنی به کلّی از میان برود؛ و پاک شدن جامه با مالیدن مَنی، در صورتی تحقق پیدا می‌کند که **منی**، غلیظ و جامد بوده باشد؛ ولی اگر چنان‌چه، **مَنی**، غلیظ و جامد نبود، در آن صورت جامه، جز با شستن پاک نمی‌شود؛ خواه منی، مرطوب باشد یا خشک.]

فَصلٌ

يَطهُرُ جِلدُ المَيتَةِ، بِالدِّبَاغَةِ الحَقِيقِيَّةِ؛ كَالقَرظِ وَ بِالحُكمِيَّةِ؛ كَالتَّترِيبِ وَ التَّشمِيسِ؛ إِلَّا جِلدَ الخِنزِيرِ وَالآدَمِي وَ تُطَهِّرُ الذَّكاةُ الشَّرعِيَّةُ جِلدَ غَيرِ المَأكُولِ دُونَ لَحمِه عَلَى أَصَحِّ مَا يُفتَى بِه. وَ كُلُّ شَيءٍ لَا يَسرِي فِيهِ الدَّمُ، لَا يَنجُسُ بِالمَوتِ كَالشَّعرِ وَ الرِّيشِ المَجزُوزِ وَ القَرنِ وَالحَافِرِ وَالعَظمِ مَا لَم يَكُن بِه دَسَمٌ. وَالعَصَبُ نَجِسٌ فِي الصَّحِيحِ؛ وَ نَافِجَةُ المِسكِ، طَاهِرَةٌ كَالمِسكِ وَ أَكلُهُ حَلَالٌ؛ وَالزَبَادُ طَاهِرٌ، تَصِحُّ صَلاةُ مُتَطَيِّبٍ بِه.

فصل: [پوست حیوان مردار، (با دباغت و پوست پیرایی) پاک می‌گردد]

پوست حیوان مردار، به دو شیوه پاک می‌گردد:

۱- **با دباغت و پوست پیرایی حقیقی؛** مانند به کار بردن **برگ درخت سَلم** در پوست پیرایی. [به تعبیری دیگر؛ **دباغت و پوست پیرایی حقیقی** آن است که پوست را با **برگ درخت سلم** و امثال آن، از دیگر چیزهایی که عفونت پوست و فساد آن را زائل می‌گردانند، مانند زاج سفید، صمغ درخت آقاقیا، پوست انار، مازو، بلوط مازو، نمک و... دباغت و پوست پیرایی نمایند.]

۲- **با دباغت و پوست پیرایی حکمی؛** مانند آن که پوست، به خاک، آغشته شده باشد و یا پوست، در معرض اشعّه و پرتو نور خورشید قرار داده شده باشد، تا این که خشک گردد. [به تعبیری دیگر؛ **پوست پیرایی و دباغت حکمی،** آن است که در آن، برگ درخت سلم و امثال آن، به کار گرفته نشده باشد، بلکه پوست، در معرض شعاع خورشید قرار داده شده باشد؛ تا این که خشک گردد؛ یا پوست، به خاک آغشته شده باشد.

به هر حال؛ پوست حیوانات مردار، با دباغی کردن پاک می‌شوند؛ خواه مردار، حلال گوشت باشد یا نباشد؛ چون در حدیث میمونه همسر پیامبر ﷺ درباره‌ی گوسفند مردارش آمده است که به وی گفت: «لَوْ اَخَذْتُمْ اِهٰابَهٰا؟ فَقٰالُوْا: اِنَّهٰا مَیْتَةٌ. فَقٰالَ رَسُوْلُ اللّٰهِ ﷺ: یُطَهِّرُهُ الْمٰاءُ وَ الْقُرَظُ» (ابوداود و نسایی)؛ «چرا از پوست آن، استفاده نکردید و آن را برنداشتید؟ گفتند: آن گوسفند، مردار شده است. فرمود: آب و برگ درخت سَلَم، آن را پاک می‌کند».

و ابن عباس رضی الله عنهما گوید: پیامبر ﷺ فرمود: «اِذٰا دُبِغَ الْاِهٰابُ فَقَدْ طَهُرَ» (بخاری و مسلم)؛ «هرگاه پوست، دبّاغی شده باشد، بی‌گمان، پاک شده است».

کلمه‌ی «اهاب» در حدیث، به معنی **«پوست»** است. به وسیله‌ی زاج سفید و صمغ درخت آقاقیا و پوست انار و مازو و بلوط مازو و نمک و امثال آن‌ها، دباغت صورت می‌گیرد و با کندن و دور انداختن زایده‌های پوست و خوشبو کردن آن به گونه‌ای که اگر در آب انداخته شود، فساد و تباهی و گندیدگی و بوی گند بدان برنگردد، دباغت تحقّق می‌پذیرد.]

و فقط **پوست خوک** [به خاطر نجس بودن عین آن،] و **پوست انسان** [به خاطر

احترام و بزرگداشت آن،] با دباغت و پوست‌پیرایی پاک نمی‌شوند؛ [زیرا استعمال و به کار بردن بدن انسان و اجزای آن، منافی با شَرَف و کرامت اوست.]

و **پوست حیوانی که گوشتش خورده نمی‌شود** [یعنی حیواناتی غیر از خوک،] با **«ذبح شرعی»** پاک می‌گردد؛ ولی گوشت آن - بنا به صحیح‌ترین آنچه که بدان فتوان داده شده - پاک نمی‌شود.

و هر چیزی [از اجزای حیوان] که خون در آن، جریان نداشته باشد، با مردن حیوان، نجس نمی‌گردد؛ مانند: **موی؛ پر قطع شده؛ شاخ؛ سُم؛ و استخوانی که چربی نداشته باشد.** [ناگفته نماند که موی، پر قطع شده، شاخ، سُم و استخوان، در صورتی نجس نمی‌گردند که در آن‌ها، چربی وجود نداشته باشد؛ ولی اگر در آن‌ها چربی وجود داشته باشد، پس نجس خواهند بود. و همچنین اگر چنان‌چه پَر از بدن حیوان مرده برکنده شده بود، پس آن نجس است؛ به خاطر وجود چربی حیوان مردار در آن.]

و **عَصب** و **پی حیوان مرده**، نجس و پلید است؛ بنا به روایت صحیح.

و **نافه‌ی مشک** پاک است؛ چنان‌که خود مشک نیز پاک و پاکیزه می‌باشد و خوردن آن نیز حلال است؛ [زیرا که برخی از چیزها هستند که پاک می‌باشند ولی خوردنشان حلال نیست، مانند خاک.]

و **مشک** «زباد» پاک است؛ و نماز کسی که خویشتن را بدان، خوشبوی و معطّر نموده، صحیح و درست است. [زباد: ماده‌ی معطّری است که در کیسه‌ای نزدیک اندام تناسلی **گربه‌ی زباد** یافت می‌شود.

به تعبیری دیگر؛ **«زباد»**: ماده‌ای است خوشبو و سیاه‌رنگ، شبیه به روغن که در برخی نقاط هند و حبشه، از حیوان معروف به «زباد»، می‌گیرند؛ و آن حیوان را در فارسی، **گربه‌ی زباد** و در عربی، «سنور الزباد» یا «قط الزباد» یا «رباح» می‌گویند.

و «زباد»: جانوری است بزرگتر از گربه؛ سر کوچک و پوز دراز دارد؛ پوست بدنش زردرنگ و دارای خال‌ها و خط‌های سیاه است؛ این جانور در اصل گوشتخوار است و پرندگان کوچک را شکار می‌کند؛ ریشه‌های درخت و علف‌های خوشبو را نیز می‌خورد؛ در زیر دم این حیوان - چه نر و چه ماده - عضوی شبیه پستان کوچک قرار دارد و مایه‌ای خوشبو از آن خارج می‌شود که مانند مشک و عطرهای دیگر به کار می‌رود.]

کتاب نماز

كِتَابُ الصَّلاةِ

يُشتَرَطُ لِفَرضِيَّتِهَا ثَلَاثَةُ أَشيَاءَ: اَلإِسلَامُ وَالبُلُوغُ وَالعَقلُ.

وَ تُؤمَرُ بِهَا الأَولَادُ لِسَبعِ سِنِينَ وَ تُضرَبُ عَلَيهَا لِعَشرٍ بِيَدٍ لَا بِخَشَبَةٍ.

وَ أَسبَابُهَا: أَوقَاتُهَا؛ وَ تَجِبُ بِأَوَّلِ الوَقتِ وُجُوبًا مُوَسَّعًا.

وَالأَوقَاتُ خَمسَةٌ: وَقتُ الصُّبحِ: مِن طُلُوعِ الفَجرِ الصَّادِقِ اِلَى قُبَيلِ طُلُوعِ الشَّمسِ؛ وَ وَقتُ الظُّهرِ: مِن زَوَالِ الشَّمسِ اِلَى أَن يَّصِيرَ ظِلُّ كُلِّ شَيءٍ مِثلَيهِ أَو مِثلَه سِوَى ظِلِّ الاِستِوَاءِ؛ وَاختَارَ الثَّانِيَ، الطَّحَاوِيُّ وَ هُوَ قَولُ الصَّاحِبَينِ. وَ وَقتُ العَصرِ: مِن اِبتِدَاءِ الزِّيَادَة عَلَى المِثلِ أَوِ المِثلَينِ اِلَى غُرُوبِ الشَّمسِ؛ وَ المَغرِبُ: مِنهُ اِلَى غُرُوبِ الشَّفَقِ الاَحمَرِ عَلَى المُفتَى بِه؛ وَالعِشَاءُ وَالوِترُ: مِنهُ اِلَى الصُّبحِ. وَ لَا يُقَدَّمُ الوِترَ عَلَى العِشَاءِ لِلتَّرتِيبِ اللّازِمِ. وَ مَن لَم يَجِد وَقتُهُمَا، لَم يَجِبَا عَلَيهِ؛ وَ لَا يَجمَعُ بَينَ فَرضَينِ فِي وَقتٍ بِعُذرٍ إِلَّا فِي عَرَفَةَ لِلحَاجِّ بِشَرطِ الإِمَامِ الأَعظَمِ وَ الإِحرَامِ، فَيَجمَعُ بَينَ الظُّهرِ وَ العَصرِ جَمعَ تَقدِيمٍ وَ يَجمَعُ بَينَ المَغرِبِ وَالعِشَاءَ بِمُزدَلِفَةَ؛ وَ لَم تَجُزِ المَغرِبُ فِي طَرِيقِ مُزدَلِفَةَ.

وَ يَستَحِبُّ الإِسفَارُ بِالفَجرِ لِلرِّجَالِ وَالإِبرَادُ بِالظُّهرِ فِي الصَّيفِ وَ تَعجِيلُهُ فِي الشِّتَاءِ إِلَّا فِي يَومِ غَيمٍ، فَيُؤَخِّرُ فِيهِ؛ وَ تَأخِيرُ العَصرِ مَا لَم تَتَغَيَّرِ الشَّمسُ وَ تَعجِيلُهُ فِي يَومِ الغَيمِ وَ تَعجِيلُ المَغرِبِ إِلَّا فِي يَومٍ غَيمٍ فَتُؤَخَّر فِيهِ؛ وَ تَأخِيرُ العِشَاءِ اِلَى ثُلُثِ اللَّيلِ وَ تَعجِيلُه فِي الغَيمِ؛ وَ تَأخِيرُ الوِترِ اِلَى آخِرِ اللَّيلِ لِمَن يَثِقُ بِالاِنتِبَاهِ.

کتاب نماز

[واژه‌ی «صلاة» در زبان عربی، به معنای **«دعای خیر»** است؛ چون خداوند می‌فرماید: ﴿وَصَلِّ عَلَيۡهِمۡۖ﴾ [التوبة: ١٠٣] «ای محمد! برای آنان دعای خیر کن».

و در **اصطلاح شرع**، واژه‌ی «صلاة» عبارت است از: مجموعه‌ای از گفتارها و کردارها که با «الله اکبر» شروع و با **سلام دادن**، خاتمه می‌یابد.

و **دلیل واجب بودن نماز**، قرآن و سنّت نبوی و اجماع امّت است؛ پس هر کس، واجب بودن نماز را منکر گردد و یا بدان استهزاء و تمسخر نماید، کافر و مرتد می‌باشد.

خداوند بلندمرتبه می‌فرماید: ﴿وَأَقِيمُواْ ٱلصَّلَوٰةَ﴾ [البقرة: ١١٠] «نماز را برپای دارید».

و احادیث نبوی نیز مانند آیات قرآن، درباره‌ی وجوب نماز خیلی زیادند؛ از جمله: انس بن مالکس گوید: «فُرِضَتْ عَلَي النَّبِيِّ ﷺ لَيْلَةَ اُسْرِيَ بِهِ خَمْسِيْنَ؛ ثُمَّ نُقِصَتْ حَتّٰي جُعِلَتْ خَمْساً؛ ثُمَّ نُوْدِيَ يٰا مُحَمَّدُ! اِنَّهُ لايُبَدَّلُ الْقَوْلُ لَدَيَّ وَ اِنَّ لَكَ بِهٰذِهِ الْخَمْسِ خَمْسِيْنَ» (بخاری و مسلم)؛ «در شب اسراء، پنجاه نماز بر پیامبر ﷺ فرض شد؛ سپس از آن کم شد تا به پنج نماز رسید؛ آنگاه ندا آمد که ای محمد! دیگر گفته‌ی من تغییر داده نمی‌شود و با این پنج نماز، برای تو اجر پنجاه نماز هست».

از طلحة بن عبید اللهس روایت است: یک نفر بادیه‌نشین با موی ژولیده نزد پیامبرﷺ آمد و گفت: ای پیامبر خدا! به من بگو: خداوند چه نمازهایی را بر من فرض کرده است. پیامبر ﷺ فرمود: «اَلصَّلَوٰاتُ الْخَمْسُ اِلّٰا اَنْ تَطَوَّعَ شَيْئاً» ؛ «نمازهای پنج‌گانه بر تو واجب است؛ جز آن، می‌توانی نفل بخوانی». (بخاری و مسلم).

و عبدالله بن عمر ب گوید: پیامبر ﷺ فرمود: «بُنِيَ الْاِسْلامُ عَليٰ خَمْسٍ: شَهٰادَةِ اَنْ لّٰا اِلٰهَ اِلَّا الله وَ اَنَّ مُحَمَّداً رَّسُوْلُ اللهِ، وَ اِقٰامِ الصَّلاةِ وَ اِيْتٰاءِ الزَّ كٰاةِ وَ حَجِّ الْبَيْتِ وَ صَوْمِ رَمَضٰانَ» (بخاری و مسلم)؛ «اسلام، بر پنج پایه بنا شده است؛ شهادتین (گواهی دادن به این که معبود بر حقی جز الله نیست و محمد ﷺ فرستاده‌ی اوست)؛ اقامه‌ی نماز؛ دادن زکات، حج خانه‌ی خدا و روزه‌ی ماه رمضان».

و مسلمانان نیز اجماع دارند بر این که اگر کسی، فرضیت نماز را انکار کند، کافر شده و از دایره‌ی اسلام خارج می‌شود؛ امّا درباره‌ی کسی که با وجود اعتقاد به وجوب نماز، آن را ترک کند، اختلاف نظر دارند، و سبب اختلاف هم، احادیثی است که از پیامبر ﷺ ثابت شده و در آن‌ها تارک نماز، کافر نامیده شده بدون این که بین کسی که نماز را از روی انکار ترک کرده و کسی که از روی سهل انگاری، نماز را ترک نموده، تفاوت قائل شده باشد.

جابر رضی الله عنه گوید: پیامبر ﷺ فرموده است: «اِنَّ بَیْنَ الرَّجُلِ وَ بَیْنَ الشِّرْكِ وَ الْكُفْرِ تَرْكُ الصَّلاةِ» (مسلم، ترمذی و ابن ماجه)؛ «به راستی، مشخّصه‌ی بین ما و کفّار و مشرکان، نماز است؛ هر کس آن را ترک کند، کافر می‌شود».

و قول راجح این است که منظور از کفری که در این احادیث آمده است، **کفر صغری** است که انسان را از دایره‌ی اسلام خارج نمی‌کند؛ و این ترجیح، به دلیل جمع بین این احادیث و احادیث دیگر است؛ و همین قول امام ابوحنیفه می‌باشد.

امام ابوحنیفه رحمه الله گوید: فردی که از روی تنبلی و سرگرمی به دنیا و به خاطر پیروی از هواهای نفسانی و وسوسه‌های شیطانی، نماز را ترک می‌کند، فاسق است و واجب است که او را تأدیب و تعزیر کرد؛ و باید او را به حدّی زد تا خون از اندام او جاری گردد و تا هنگامی که به ادای نماز نپردازد؛ در زندان باقی بماند؛ و حکم تارک روزه نیز به همین منوال است.

ولی اگر نماز نخواندن وی به خاطر انکار وجوب آن، یا سبک و خوار شمردن آن، یا به مسخره گرفتن حرمت ترک آن باشد، چنین کسی به اجماع مسلمانان، کافرِ مرتد است.]

[شرط‌های فرضیت نماز:]

برای فرضیت نماز، سه چیز شرط می‌باشد که عبارتند از:

* **اسلام** [مسلمان بودن؛ پس بر کسی که کافر اصلی است - نه مرتد - نماز خواندن مطالبه نمی‌شود؛ چون در حال کفر، نماز خواندن صحیح نیست؛ زیرا نماز، عبادت و تقرّب به خدا است و او اهل آن نیست، و در همه‌ی فروع شریعت چنین است؛ و امّا مرتد، بدون خلاف، وجوب نماز متوجه او می‌شود؛ چون با مسلمان شدن، این وجوب بر او لازم خواهد شد و با مرتد شدن، از او ساقط نمی‌شود؛ همان‌گونه که اگر کسی به مالی اقرار کرد که بر ذمّه‌ی او می‌باشد؛ سپس مرتد شد؛ این اقرار از او

ساقط نمی‌شود.]

* به حدّ بلوغ رسیدن.

* عقل داشتن. [پس نماز بر کودک و کسی که عقلش زایل شده باشد، فرض نیست؛ زیرا پیامبر ﷺ می‌فرماید: «رُفِعَ الْقَلَمُ عَنْ ثَلاثٍ؛ عَنِ النَّائِمِ حَتّٰى يَسْتَيْقِظَ وَ عَنِ الصَّبِيِّ حَتّٰى يَحْتَلِمَ وَ عَنِ الْمَجْنُونِ حَتّٰى يَعْقِلَ» (ابوداود و ترمذی)؛ «از سه فرد، قلم تکلیف برداشته شده است: کسی که به خواب رفته است تا آن که بیدار گردد؛ و از کودک تا آنگاه که به سنّ بلوغ و احتلام برسد؛ و از دیوانه تا عاقل گردد و عقلش برگردد».

ناگفته نماند که پاک بودن از حیض و نفاس نیز از زمره‌ی شرط‌های فرضیت نماز می‌باشد؛ از این رو، نماز بر زن حائض و نفساء در حال حیض و نفاس، فرض نیست؛ بلکه حرام است؛ زیرا پیامبر ﷺ می‌فرماید:

«اِذٰا اَقْبَلَتِ الْحَيْضَةُ فَدَعِيْ اَلصَّلاةَ...» (مسلم)؛ «هرگاه حالت حیض به تو روی آورد، پس – تا هنگام پاک شدن – نماز را ترک کن...». و نفاس هم، حکم حیض را دارد.]

و فرزندان [مسلمان]، در هفت سالگی، به گزاردن نماز فرمان داده می‌شوند و در ده سالگی [اگر چنان‌چه فرمان پدر و مادر را در خواندن نماز اطاعت نکردند،] به خاطر ترک نماز، با دست – نه با چوب – زده می‌شوند [تا آن که بر ادای نمازها در اوقات آن‌ها – پیش از آن که بر آن‌ها فرض گردد – عادت کنند.

پیامبر ﷺ می‌فرماید: «مُرُوْا اَوْلادَكُمْ بِالصَّلاةِ وَ هُمْ اَبْنٰاءُ سَبْعَ سِنِيْنَ، وَ اضْرِبُوْهُمْ عَلَيْهٰا وَ هُمْ اَبْنٰاءُ عَشْرَ سِنِيْنَ؛ وَ فَرِّقُوْا بَيْنَهُمْ فِي الْمَضٰاجِعِ» (ابوداود)؛ «در هفت سالگی، فرزندانتان را به نماز خواندن فرمان دهید؛ و در ده سالگی، اگر چنان‌چه فرمان شما را در خواندن نماز اطاعت نکردند، آنان را بزنید و در ده سالگی، جای خوابشان را از هم جدا کنید».

و بر پدر و مادر، لازم و ضروری است که پیوسته فرزندان خویش را به گزاردن نماز، فرمان دهند؛ زیرا خداوند در این زمینه می‌فرماید: ﴿وَأۡمُرۡ أَهۡلَكَ بِٱلصَّلَوٰةِ وَٱصۡطَبِرۡ عَلَيۡهَاۖ﴾ [طه: ۱۳۲] «خانواده‌ی خود را به گزاردن نماز دستور بده (چرا که نماز مایه‌ی یاد خدا و پاکی و صفای دل و تقویت روح است) و خود نیز بر اقامه‌ی آن ثابت و ماندگار باش».]

[اسباب نماز:]

اسباب نماز، همان اوقات نماز است؛ و نماز در اوّلِ وقتِ [هر نماز]، واجب می‌گردد؛ البته وجوبی گسترده و وسیع شده؛ [یعنی تا آخر وقت نیز می‌تواند نماز همان وقت خویش را ادا نماید.]

[اوقات نمازهای پنج‌گانه:]

شناختن اوقات نماز، مهمترین کار است برای نماز؛ چون با فرارسیدن وقت نماز است که نماز واجب می‌گردد و با گذشتن وقت نماز است که نماز فوت می‌شود؛ و دلیل تعیین اوقات نمازهای پنج‌گانه، قرآن کریم و سنّت شریف نبوی و اجماع اُمّت اسلامی است؛ خداوند می‌فرماید: ﴿إِنَّ ٱلصَّلَوٰةَ كَانَتۡ عَلَى ٱلۡمُؤۡمِنِينَ كِتَٰبٗا مَّوۡقُوتٗا ١٠٣﴾ [النساء: ۱۰۳] «بی‌گمان نماز بر مؤمنان فرض و دارای اوقات معلوم و معین است».

و در مورد تعیین اوقات و تعداد نمازهای فرض می‌فرماید: ﴿فَسُبۡحَٰنَ ٱللَّهِ حِينَ تُمۡسُونَ وَحِينَ تُصۡبِحُونَ ١٧ وَلَهُ ٱلۡحَمۡدُ فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِ وَعَشِيّٗا وَحِينَ تُظۡهِرُونَ ١٨﴾ [الروم: ۱۷-۱۸] «پس به تنزیه خدا (از هر عیب و نقصی و چیزهایی که لایق جلال و کمال او نیست) سحرگاهان و شامگاهان (و همه‌ی اوقات و اَوان) بپردازید. و در آسمان‌ها و زمین (و در همه‌ی اوقات به ویژه) عصرگاهان و زمانی که به دم ظهر رسیده‌اید، خدای را حمد و ستایش کنید».

ابن عباس رضی الله عنهما گوید: در آیه‌ی فوق، مراد از «حِيْنَ تُمْسُوْنَ»: نماز مغرب و عشاء؛ و از «حِيْنَ تُصْبِحُوْنَ»: نماز صبح؛ و از «عشاء»: نماز عصر؛ و از «حِيْنَ تُظْهِرُوْنَ»: نماز ظهر می‌باشد.

و پیامبر ﷺ نیز فرمودند:

«اَمَّنِيْ جِبْرِئِيْلُ عِنْدَ الْبَيْتِ مَرَّتَيْنِ، فَصَلّٰي بِيَ الظُّهْرَ حِيْنَ زٰالَتِ الشَّمْسُ وَ كٰانَ الْفَيْءُ قَدْرَ شِرٰاكِ النَّعْلِ؛ وَ صَلّٰي بِيَ الْعَصْرَ حِيْنَ كٰانَ ظِلُّهُ مِثْلُهُ؛ وَ صَلّٰي بِيَ الْمَغْرِبَ حِيْنَ اَفْطَرَ الصّٰائِمُ وَ صَلّٰي بِيَ الْعِشٰاءَ حِيْنَ غٰابَ الشَّفَقُ الْاَحْمَرُ؛ وَ صَلّٰي بِيَ الْفَجْرَ حِيْنَ حَرُمَ الطَّعٰامُ وَ الشَّرٰابُ لِلصّٰائِمِ. فَلَمّٰا كٰانَ الْغَدُ صَلّٰي بِيَ الظُّهْرَ حِيْنَ كٰانَ ظِلُّهُ مِثْلُهُ؛ وَ صَلّٰي بِيَ الْعَصْرَ حِيْنَ كٰانَ ظِلُّهُ مِثْلُهُ؛ وَ صَلّٰي بِيَ الْمَغْرِبَ حِيْنَ اَفْطَرَ الصّٰائِمُ؛ وَ صَلّٰي بِيَ الْعِشٰاءَ اِليٰ ثُلُثِ اللَّيْلِ الْاَوَّلِ؛ وَ صَلّٰي بِيَ الْفَجْرَ بِاِسْفٰارٍ. ثُمَّ الْتَفَتَ اِلَيَّ وَ قٰالَ: يٰا مُحَمَّدُ! هٰذا وَقْتُ الْاَنْبِيٰاءِ مِنْ قَبْلِكَ وَ الْوَقْتُ مٰا بَيْنَ هٰذَيْنِ الْوَقْتَيْنِ» (ابوداود و ترمذی).

«جبرئیل‌ علیه السلام دو بار نزد خانه‌ی کعبه به امامت من ایستاد و پشت سر او نماز را خواندم؛ نماز ظهر را وقتی برایم خواند که خورشید از خطّ استوا زوال کرده و سایه به اندازه‌ی بندکفش بود؛ و وقتی نماز عصر را برایم خواند که سایه‌ی هر چیزی به اندازه‌ی خودش بود؛ و نماز مغرب را وقتی برایم خواند که روزه‌دار افطار می‌کند و روزه‌اش را می‌گشاید؛ و وقتی نماز عشاء را برایم خواند که شَفَق اَحْمر و سرخی کناره‌ی آسمان، ناپدید شده بود؛ و نماز بامداد را وقتی برایم خواند که خوردن و نوشیدن بر روزه‌دار حرام می‌شود؛ و چون فردا آمد، نماز ظهر را وقتی برایم خواند که سایه‌ی هر چیزی به اندازه‌ی خودش بود؛ و نماز عصر را وقتی برایم خواند که سایه‌ی هر چیزی به اندازه‌ی دو برابر خودش بود؛ و نماز مغرب را وقتی برایم خواند که روزه‌دار افطار می‌کند؛ و نماز عشاء را وقتی برایم خواند که یک سوم اوّل شب گذشته بود؛ و هنگامی نماز صبح را برایم خواند که هوا به خوبی روشن شده بود؛ سپس به من نگریست و گفت: ای محمد ﷺ! این است وقت نیایش و نماز پیامبران پیش از تو و اوقات نماز تو بین اوقات این دو روز قرار دارد که برایت نماز خواندم».]

وقت‌های [نمازهای فرض]، پنج وقت است که عبارتند از:

* **وقت نماز صبح:** اول وقت نماز صبح، از هنگام طلوع صبح صادق [فجر ثانی] شروع می‌شود و تا پیش از طلوع آفتاب ادامه می‌یابد.

* **وقت نماز ظهر:** اول وقت نماز ظهر، پس از زوال خورشید [مایل شدن خورشید از میانه‌ی آسمان به سمت مغرب] است؛ تا آنگاه که سایه‌ی هر چیز، دو برابر خودش و یا به اندازه‌ی خودش شود؛ البته بدون در نظر گرفتن سایه‌ی زوال. و علامه طحاوی رحمه الله، قول دوم را اختیار کرده که نظریه‌ی امام ابویوسف رحمه الله و امام محمد رحمه الله می‌باشد. [به هر حال، اول وقت نماز ظهر، پس از زوال خورشید است و در تعیین آخر وقت نماز ظهر، اختلاف است: امام ابوحنیفه رحمه الله بر این باور است که آخر وقت ظهر، هنگامی است که سایه‌ی هر چیز، دو برابر خودش شود؛ البته بدون سایه‌ی زوال . و فتوا نیز به قول امام ابوحنیفه رحمه الله است و صاحب‌نظران متأخر احناف نیز بدان عمل می‌کنند.

و امام ابویوسف رحمه الله و امام محمد رحمه الله بر این اعتقادند که: آخر وقت نمازظهر، هنگامی است که سایه‌ی هر چیز، به اندازه‌ی خودش گردد؛ البته بدون در نظر گرفتن سایه‌ی زوال. و امام طحاوی، این رأی را ترجیح داده است.]

* **وقت نماز عصر:** اول وقت نماز عصر، پس از گذشتن وقت ظهر - [از نظرگاه امام

ابویوسف و امام محمد:] وقتی که سایه‌ی هر چیز به اندازه‌ی خودش گردد؛ [و از دیدگاه امام ابوحنیفه:] هنگامی که سایه‌ی هر چیز دو برابرش شود - شروع می‌شود و تا غروب خورشید ادامه دارد؛ [زیرا پیامبر ﷺ می‌فرماید: «وَقْتُ الْعَصْرِ مٰا لَمْ تَغْرُبِ الشَّمْسُ» (مسلم)؛ «وقت نماز عصر، تا زمانی است که خورشید غروب نکرده باشد».]

* **وقت نماز مغرب:** وقت آن، از غروب خورشید شروع می‌شود و تا پنهان شدن شَفَق سرخ رنگ، ادامه دارد. و فتوا نیز بر آن است؛ [زیرا پیامبر ﷺ می‌فرماید: «وَقْتُ الْمَغْرِبِ اِذٰا غٰابَتِ الشَّمْسُ مٰا لَمْ يَسْقُطِ الشَّفَقُ» (مسلم)؛ «وقت نماز مغرب، هنگامی است که خورشید غروب کرده، تا وقتی که شَفَق سرخ رنگ، ناپدید نشده است».

و از بریده رضی الله عنه روایت شده است که: یکی درباره‌ی اوقات نماز از پیامبر ﷺ سؤال کرد که پیامبر ﷺ دو روز با وی نماز خواند. نماز مغرب را در روز اول، وقتی خواند که خورشید غروب کرده بود و روز دوم، وقتی نماز مغرب را خواند که هنوز شفق احمر ناپدید نشده بود. سپس فرمود: کجاست آن کس که از وقت نماز پرسش می‌کرد؟ آن مرد گفت: منم ای فرستاده‌ی خدا! پیامبر ﷺ فرمود: «وقت نماز شما مابین آن دو وقت است که دیدید». (مسلم)

و در مورد **«شفق»** می‌توان چنین گفت: اگر چنان‌چه پس از غروب خورشید، به سمت مغرب نگاه کنی، سرخی‌یی را در کرانه‌ی افق مشاهده خواهی کرد که در حدود چهل دقیقه یا اندکی بیشتر، در افق باقی می‌ماند؛ و این سرخی پس از غروب خورشید، آرام آرام و به تدریج کاهش می‌یابد و از سرخی آن، کاسته می‌شود؛ و هنگامی که آن سرخی از بین رفت، به دنبال آن سفیدی‌یی در کرانه‌ی افق ظاهر و هویدا می‌گردد.

و واژه‌ی **«شفق»**، هم به آن «سرخی پس از غروب خورشید» اطلاق می‌گردد و هم به آن «سفیدی‌یی که به دنبال سرخی» ظاهر و هویدا می‌گردد.

امام ابوحنیفه رحمه الله بر این باور است که: **«شفق»**، همان «سفیدی‌یی است که به دنبال سرخی ظاهر می‌گردد»؛ از این رو، از دیدگاه ایشان، هرگاه آن **«سفیدی»** ناپدید گشت، وقت مغرب، خارج و وقت عشاء، داخل می‌شود.

و امام ابویوسف رحمه الله و امام محمد رحمه الله بر این باورند که: **«شفق»**، همان **«سرخی»** است؛ از این رو از دیدگاه و منظر این دو بزرگوار، هرگاه آن سرخی ناپید شد، وقت مغرب خارج و وقت عشاء داخل می‌شود.]

* **وقت نماز عشاء و وتر:** اول وقت نماز عشاء و وتر، از هنگام **پنهان شدن شفق** آغاز می‌گردد و تا طلوع صبح صادق ادامه می‌یابد. و گزاردن نماز وتر، پیش از گزاردن نماز فرض عشاء، درست نیست؛ زیرا لازم است تا ترتیب میان فرض عشاء و وتر مراعات گردد؛ [از این رو، نخست باید فرض عشاء ادا گردد و پس از آن، نماز وتر گزارده شود.]

و کسی که وقت نماز فرض عشاء و وتر واجب را نمی‌یابد، در آن صورت بر وی گزاردن آن‌ها واجب نمی‌باشد؛ [زیرا سبب نماز - یعنی وقت آن‌ها - وجود ندارد]؛ و نباید دو نماز فرض را در یک وقت، با همدیگر جمع نماید، [خواه] جمع کردن از روی عذر باشد [یا بدون عذر؛] و تنها شخص حاجی می‌تواند نمازهای ظهر و عصر را در **عرفه** [همراه با امام و با یک اذان و دو اقامه] در **وقت ظهر [جمع تقدیم]** ادا نماید؛ و نیز می‌تواند نمازهای مغرب و عشاء را در **مزدلفه** [در وقت عشاء - **جمع تأخیر** - و با یک اذان و یک اقامه] جمع نماید؛ **البته با دو شرط:**

الف) [به امامت و پیشنمازی] امام و پیشوای بزرگ [یا جانشین وی، نمازها را جمع نماید.]

ب) در حالت اِحرام باشد.

و جایز نیست که نماز مغرب، در طی مسیر **مزدلفه** خوانده شود؛ [از این رو، اگر چنان‌چه فردی از حاجیان، نماز مغرب خویش را در مسیر **مزدلفه** گزارد؛ در آن صورت نمازش درست نیست؛ و بر وی لازم است که آن را اعاده نماید.]

و در مورد اوقات نماز، انجام این کارها، مستحب و پسندیده می‌باشد:

* برای مردان مستحب است که نماز صبح، هنگامی گزارده شود که هوا قدری روشن شده است؛ [زیرا پیامبر ﷺ می‌فرماید: «اَسْفِرُوْا بِالْفَجْرِ، فَاِنَّهُ اَعْظَمُ لِلْاَجْرِ» (ترمذی و مسند امام ابوحنیفه)؛ «نماز بامداد را هنگامی بگزارید که هوا قدری روشن شده است؛ زیرا این کار پاداش بزرگی را به دنبال دارد».

و این وقت مستحب در نماز، این طور است که وقتی هوا قدری روشن شد، نماز را شروع کند و نماز خویش را با قرائت مسنون بگزارد و نماز را در وقتی به پایان برساند که اگر احیاناً نمازش فاسد شد، این اندازه وقت داشته باشد که نماز خویش را با طهارت و قرائت مسنون، اعاده نماید؛ و برای فرد نمازگزار درست نیست که نماز صبح را به اندازه‌ای به تأخیر اندازد که در طلوع خورشید به شک و تردید افتد.

و از این قاعده، نماز صبحی که حاجیان در **مزدلفه** می‌گزارند، مستثنا می‌شود؛ زیرا

مستحب است که نماز صبح در **مزدلفه**، در تاریکی خوانده شود.]

* مستحب است که در تابستان، نماز ظهر [به آخر وقت آن، که] هوا اندکی سرد گردد، به تأخیر انداخته شود؛ [زیرا پیامبر ﷺ می‌فرماید: «اِذَا اشْتَدَّ الْحَرُّ فَاَبْرِدُوْا بِالصَّلاةِ فَاِنَّ شِدَّةَ الْحَرِّ مِنْ فَيْحِ جَهَنَّمَ» (بخاری و مسلم)؛ «هنگام شدت گرما، نماز را تا وقت خنک شدن هوا به تأخیر بیاندازید؛ چون شدت گرما، از حرارت جهنّم است».]

* در زمستان، عدم تأخیر نماز ظهر مستحب است؛ [یعنی بهتر است که نماز ظهر در زمستان، در اول وقت گزارده شود، [مگر آن که روز ابری باشد که در آن صورت، نماز ظهر در زمستان، با تأخیر، گزارده می‌شود، [تا بدین ترتیب بر زوال خورشید، یقین حاصل شود.]

* به تأخیر انداختن نماز عصر [چه در زمستان و چه در تابستان] مستحب است؛ البته مشروط بر آن که رنگ خورشید تغییر نکرده باشد. [و **تغییر رنگ خورشید:** چنین است که اگر به سوی خورشید نگاه کنی، با مشاهده‌ی آن، چشمانت را شعله و حرارت آن نزند.

و پیامبر ﷺ در مورد کسی که نماز عصر را تا وقت زرد شدن خورشید به تأخیر می‌اندازد، می‌فرماید: «تِلْكَ صَلاةُ الْمُنٰافِقِ؛ يَجْلِسُ وَ يَرْقُبُ الشَّمْسَ حَتّٰي اِذٰا كٰانَتْ بَيْنَ قَرْنَيِ الشَّيْطٰانِ قٰامَ فَنَقَرَهٰا اَرْبَعًا لايَذْكُرُ اللّٰهَ اِلّٰا قَلِيْلاً» (مسلم، ابوداود، ترمذی و نسایی)؛ «این، نماز منافق است که می‌نشیند و منتظر می‌ماند تا خورشید بین دو شاخ شیطان قرار بگیرد؛ آنگاه بلند می‌شود و چهار رکعت نماز را (مانند مرغی که به زمین نوک می‌زند)، تند و سریع می‌خواند و در آن، یادی از خدا نمی‌کند مگر اندک».]

* زود گزاردن نماز عصر در روزهای ابری مستحب می‌باشد.

* زود گزاردن نماز مغرب [چه در زمستان و چه در تابستان] مستحب می‌باشد؛ [زیرا پیامبر ﷺ می‌فرماید: «لاتَزٰالُ اُمَّتِيْ بِخَيْرٍ اَوْ عَلَي الْفِطْرَةِ مٰا لَمْ يُؤَخِّرُوا الْمَغْرِبَ حَتّٰي تَشْتَبِكَ النُّجُوْمُ» (ابوداود)؛ «امّت من تا وقتی که نماز مغرب را تا موقع ظاهر شدن ستارگان به تأخیر نیانداخته‌اند، همواره بر خیر - یا فطرت دینی و دین حنیف - هستند».

و سلمة بن اکوع رضی الله عنه گوید: «اِنَّ رَسُوْلَ اللّٰهِ ﷺ كٰانَ يُصَلِّي الْمَغْرِبَ اِذٰا غَرُبَتِ الشَّمْسُ وَ تَوٰارَتْ بِالْحِجٰابِ» (بخاری و مسلم)؛ «پیامبر ﷺ نماز مغرب را همین که خورشید غروب

می‌کرد و پنهان می‌شد، می‌خواند».]

و تنها در روزهای ابری، نماز مغرب، با تأخیر گزارده می‌شود؛ [تا بدین ترتیب به غروب خورشید، یقین کرده شود.]

* و به تأخیر انداختن نماز عشاء تا سپری شدن یک سوم از شب، مستحب است. [عایشه رضی الله عنها گوید: «اِعْتَمُّ النَّبِيُّ ﷺ ذٰاتَ لَيْلَةٍ حَتّٰي ذَهَبَ عٰامَّةُ اللَّيْلِ وَ حتّٰي نٰامَ اَهْلُ الْمَسْجِدِ؛ ثُمَّ خَرَجَ فَصَلّٰي؛ فَقٰالَ: اِنَّه لَوَقْتُهٰا؛ لَوْلا اَنْ اَشُقَّ عَلٰي اُمَّتِيْ» (مسلم)؛ «شبی پیامبر ﷺ نماز عشاء را به تأخیر انداخت تا این که قسمت اعظم شب گذشت و اهل مسجد خوابیدند، سپس خارج شد؛ نماز را خواند و فرمود: اگر امّتم به سختی نمی‌افتاد، الان وقت آن (نماز عشاء) است».

و انس بن مالک رضی الله عنه گوید: «نَظَرْنَا النَّبِيَّ ﷺ ذٰاتَ لَيْلَةٍ حَتّٰي كٰانَ شَطْرُ اللَّيْلِ يَبْلُغُهُ؛ فَجٰاءَ فَصَلّٰي لَنٰا ثُمَّ خَطَبَنٰا فَقٰالَ: اَلا اِنَّ النّٰاسَ قَدْ صَلُّوا ثُمَّ رَقَدُوْا؛ وَ اِنَّكُمْ لَمْ تَزٰالُوْا فِيْ صَلاةٍ مَا انْتَظَرْتُمُ الصَّلاةَ» (بخاری و مسلم)؛ «شبی آن قدر منتظر پیامبر ﷺ ماندیم تا این که نیمه شب فرارسید؛ آنگاه پیامبر ﷺ آمد و برای ما امامت کرد؛ پس از آن، برایمان خطبه‌ای خواند و فرمود: آگاه باشید که مردم نماز خوانده‌اند و خوابیده‌اند و شما از وقتی که منتظر نماز مانده‌اید، همواره در نماز بوده‌اید».]

* و زودگزاردن نماز عشاء در روزهای ابری مستحب است.

*و به تأخیر انداختن نماز وتر تا آخر شب، برای کسی که از بیدار شدن در آخر شب مطمئن است، مستحب می‌باشد؛ [از این رو، فرد مسلمانی که به گزاردن نماز تهجّد مأنوس است، در صورتی که به بیدار شدن خویش در آخر شب مطمئن است، برایش مستحب است که نماز وتر خویش را تا آخر شب به تأخیر بیاندازد؛ و کسی که به بیدار شدن خود در آخر شب اعتماد ندارد و بیم آن دارد که پیش از طلوع صبح صادق از خواب بیدار نشود، برای چنین فردی بهتر همان است که پیش از خواب، نماز وتر را بگزارد.

عایشه رضی الله عنها گوید: «مِنْ كُلِّ اللَّيْلِ قَدْ اَوْتَرَ رَسُوْلُ اللهِ ﷺ؛ مِنْ اَوَّلِ اللَّيْلِ وَ اَوْسَطِهِ وَ آخِرِهِ؛ فَانْتَهٰي وِتْرُهُ اِلَي السَّحَرِ» (بخاری و مسلم)؛ «پیامبر ﷺ در تمام شب وتر را خوانده است؛ در اول، وسط، و در آخر شب و وتر او به سحر منتهی می‌شد».

و برای کسی که بیم آن دارد که آخر شب بیدار نشود، مستحب است که وترش را

در اول شب بخواند؛ همچنان‌که برای کسی که گمان می‌کند آخر شب بیدار می‌شود، تأخیر آن سنّت است؛ ابوقتاده‌ﷺ گوید: پیامبر ﷺ به ابوبکر‌ﷺ فرمود: «مَتٰي تُوْتِرُ؟»؛ «کی وتر می‌خوانی؟» گفت: قبل از آن که بخوابم. به عمر‌ﷺ فرمود: «مَتٰي تُوْتِرُ؟»؛ «چه وقت وتر می‌خوانی؟» گفت: می‌خوابم و بعد بلند می‌شوم و وتر می‌خوانم. پیامبر ﷺ به ابوبکر‌ﷺ فرمود: «اَخَذْتَ بِالْحَزْمِ اَوْ بِالْوَثِيْقَةِ»؛ «محکم‌کاری و احتیاط کردی». و به عمر‌ﷺ فرمود: «اَخَذْتَ بِالْقُوَّةِ»؛ «کارت همراه با قدرت و نیرو بود». (ابوداود، ابن ماجه و صحیح ابن خزیمه).

و عایشه ﷺ گوید: «كَانَ النَّبِيُّ ﷺ يُصَلِّيْ وَ اَنَا رَاقِدَةٌ مُّعْتَرِضَةٌ عَلٰي فِرَاشِهِ، فَاِذَا اَرَادَ اَنْ يُّوْتِرَ اَيْقَظَنِيْ فَاَوْتَرْتُ» (بخاری و مسلم)؛ «پیامبر ﷺ نماز می‌خواند، در حالی که من روی بسترش خوابیده بودم؛ وقتی می‌خواست نماز وتر بخواند مرا بیدار می‌کرد و من هم نماز وتر را می‌خواندم».]

فَصلٌ

ثَلاثَةُ أَوقَاتٍ لَا يَصِحُّ فِيهَا شَيءٌ مِنَ الفَرَائِضِ وَالوَاجِبَاتِ الَّتِي لَزِمَت فِي الذِّمَّةِ قَبلَ دُخُولِهَا: عِندَ طُلُوعِ الشَّمسِ اِلَى أَن تَرتَفِعَ؛ وَ عِندَ اِستِوَائِهَا اِلَى اَن تَزُولَ؛ وَ عِندَ اِصفِرَارِهَا اِلَى اَن تَغرُبَ. وَ يَصِحُّ أَدَاءُ مَا وَجَبَ فِيهَا مَعَ الكِرَاهَةِ كَجِنَازَةٍ حَضَرَت وَ سَجدَةِ آيَةٍ تُلِيَت فِيهَا؛ كَمَا صَحَّ عَصرُ اليَومِ عِندَ الغُرُوبِ مَعَ الكَرَاهَةِ

وَ الأَوقَاتُ الثَّلَاثَةُ، يَكرَهُ فِيهَا النَّافِلَةُ كِرَاهَةَ تَحرِيمٍ وَ لَو كَانَ لَهَا سَبَبٌ كَالمَنذُورِ وَ رَكعَتَي الطَّوَافِ

وَ يَكرَهُ التَّنَفُّلُ بَعدَ طُلُوعِ الفَجرِ بِأَكثَرَ مِن سُنَّتِه وَ بَعدَ صَلَاتِه وَ بَعدَ صَلَاةِ العَصرِ وَ قَبلَ صَلَاةِ المَغرِبِ وَ عِندَ خُرُوجِ الخَطِيبِ حَتَّى يَفرُغَ مِنَ الصَّلَاةِ وَ عِندَ الإِقَامَةِ إِلَّا سُنَّةَ الفَجرِ وَ قَبلَ العِيدِ وَ لَو فِي المَنزِلِ وَ بَعدَه فِي المَسجِدِ وَ بَينَ الجَمعَينِ فِي عَرَفَةَ وَ مُزدَلِفَةَ وَ عِندَ ضَيقِ وَقتِ المَكتُوبَةِ وَ مُدَافِعَةِ الأَخبَثَينِ وَ حُضُورِ طَعَامٍ تَتُوقُه نَفسُه وَ مَا يُشغِلُ البَالَ وَ يُخِلُّ بِالخُشُوعِ.

فصل: [پیرامون وقت‌هایی که گزاردن نماز در آن‌ها مکروه است]

سه وقت وجود دارند که در آن‌ها، نه خواندن فرائض [چه اداء و چه قضاء] درست است و نه خواندن نمازهای واجبی که پیش از فرارسیدن اوقات مکروه، بر ذمّه‌ی انسان لازم گردیده است؛ [همانند نماز وتر؛ نمازهای نذری؛ دو رکعت طواف؛ سجده‌ی تلاوت و نماز جنازه.]

و این سه وقت عبارتند از:

* هنگام طلوع خورشید تا آن که خورشید بالا آید.

* هنگامی که خورشید [در وقت نیمروز] در وسط آسمان قرار بگیرد [یعنی هنگام زوال خورشید]، تا آن که خورشید زوال پیدا نماید.

* هنگام زرد شدن خورشید، تا آن که خورشید غروب نماید. [و از این حکم، نماز عصر همان روز مستثنا است؛ زیرا که گزاردن نماز عصر، در هنگام زرد شدن خورشید نیز جواز دارد. و این موضوع در مورد کسی تحقّق پیدا می‌کند که نماز عصرِ همان روز خویش را تا هنگام زرد شدن خورشید نگزارده است؛ از این رو، این فرد، نماز عصر خویش را به جهت کراهیت وقت، ترک نکند، بلکه آن را بخواند و به خاطر به تأخیر انداختنش از خداوند بلندمرتبه، پوزش و آمرزش بخواهد؛ و باید به یاد داشت که به جز این نماز، گزاردن هیچ نمازی در این وقت روا نیست.

و عقبة بن عامر رضي الله عنه در مورد اوقاتی که ادای نماز در آن‌ها نهی شده، گفته است: «ثَلاثُ ساعاتٍ كانَ رَسُوْلُ اللهِ ﷺ يَنْهانا اَنْ نُصَلِّيَ فِيْهِنَّ اَوْ اَنْ نُقْبِرَ فِيْهِنَّ مَوْتانا: حِيْنَ تَطْلُعُ الشَّمْسُ بازِغَةً حَتّٰى تَرْتَفِعَ؛ وَ حِيْنَ يَقُوْمُ قائِمُ الظَّهِيْرَةِ حَتّٰى تَمِيْلَ الشَّمْسُ، وَ حِيْنَ تَضَيَّفَ الشَّمْسُ لِلْغُرُوْبِ حَتّٰى تَغْرُبَ» (مسلم، ابن ماجه، ترمذی و نسایی)؛ «سه وقت است که پیامبر ﷺ ما را از نماز خواندن یا دفن کردن مرده‌هایمان در آن اوقات، نهی کرده است: وقتی که تازه خورشید طلوع می‌کند تا آن که بلند شود؛ و وقتی که خورشید در وسط آسمان قرار می‌گیرد تا وقتی که مایل شود؛ و زمانی که خورشید در آستانه‌ی غروب باشد تا وقتی که غروب کند».

پیامبر ﷺ علّت نهی از نماز در این اوقات را در خطابش به عمروبن عبسه رضي الله عنه بیان کرده و فرموده است:

«صَلِّ صَلاةَ الصُّبْحِ، ثُمَّ اقْصِرْ عَنِ الصَّلاةِ حَتّٰى تَطْلُعَ الشَّمْسُ حَتّٰى تَرْتَفِعَ؛ فَاِنَّها تَطْلُعُ

حِیْنَ تَطْلُعُ بَیْنَ قَرْنَيْ شَیْطَانٍ؛ وَ حِیْنَئِذٍ یَسْجُدُ لَهَا الْكُفّٰارُ؛ ثُمَّ صَلِّ فَاِنَّ الصَّلاۃَ مَشْهُوْدَۃٌ مَحْضُوْرَۃٌ، حَتّٰی یَسْتَقِلَّ الظِّلُّ بِالرُّمْحِ، ثُمَّ اقْصِرْ عَنِ الصَّلاۃِ فَاِنَّهُ حِیْنَئِذٍ تَسْجُرُ جَهَنَّمُ؛ فَاِذٰا اَقْبَلَ الْفَيْءُ فَصَلِّ فَاِنَّ الصَّلاۃَ مَشْهُوْدَۃٌ مَحْضُوْرَۃٌ حَتّٰی تُصَلِّيَ الْعَصْرَ، ثُمَّ اقْصِرْ عَنِ الصَّلاۃِ حَتّٰی تَغْرُبَ الشَّمْسُ فَاِنَّهٰا تَغْرُبُ بَیْنَ قَرْنَيْ شَیْطَانٍ وَ حِیْنَئِذٍ یَسْجُدُ لَهٰا الْكُفّٰارُ» (مسلم)؛ «نماز صبح را بخوان؛ سپس تا وقتی که خورشید طلوع می‌کند و بالا می‌آید نماز نخوان؛ چون خورشید بین دو شاخ شیطان طلوع می‌کند وکفّار برای آن سجده می‌برند؛ سپس نماز (ضُحی) بخوان چون فرشتگان شاهد و حاضر بر نماز هستند تا این که سایه‌ی نیزه به کمترین مقدار خود می‌رسد؛ آن وقت از خواندن نماز خودداری کن؛ چون در این وقت، آتش دوزخ شعله ور می‌شود. سپس وقتی که سایه مایل شد، نماز بخوان؛ چون فرشتگان، شاهد و حاضر بر نماز هستند. تا آن که نماز عصر را می‌خوانی و بعد از آن، از نماز خواندن خودداری کن تا وقتی که خورشید غروب کند؛ چون خورشید بین دو شاخ شیطان غروب می‌کند و در این زمان کفار برای آن سجده می‌برند».]

و ادا کردن آنچه که در این اوقات واجب گردیده، به همراه کراهیت صحیح است؛ مانند این که در این اوقات، جنازه‌ای حاضر گردد؛ [که در آن صورت، نماز خواندن بر آن جواز دارد امّا به همراه کراهیت.] و همانند آیه‌ی سجده‌ای که در این اوقات خوانده شده است [که در آن صورت برای تلاوت کننده، ادای سجده‌ی تلاوت به همراه کراهیت جواز دارد.] همچنان‌که گزاردن نماز عصرِ همان روز به هنگام غروب خورشید [زرد شدن خورشید] نیز به همراه کراهیت صحیح است؛ [یعنی گزاردن نماز عصرِ همان روز در هنگام زرد شدن خورشید، به همراه کراهیت جایز است؛ و این موضوع در مورد کسی تحقق پیدا می‌کند که نماز عصر همان روز خویش را تا هنگام زرد شدن خورشید نگزارد؛ از این رو، این فرد، نماز عصر خویش را به جهت کراهیت وقت، ترک نکند، بلکه آن را بخواند و به جهت به تأخیر انداختنش، از خداوند پوزش و آمرزش بخواهد.]

[ناگفته نماند که] گزاردن نمازهای نفل در این سه وقت، **مکروه تحریمی** است؛ اگر چه آن نماز نفل، دارای سبب نیز باشد؛ همچون نماز نذری، و دو رکعتِ نماز پس از طواف [؛ و دو رکعت پس از وضو (تحیة الوضوء)؛ و دور رکعت تحیة المسجد؛ و نفل

گزاردن در مکه‌ی مکرمه. از این رو، کسی که می‌خواهد نماز نذری یا دو رکعت نماز پس از طواف و یا... بگزارد، نمی‌تواند در این اوقات، آن‌ها را بخواند؛ بلکه باید صبر کند تا خورشید طلوع کند و به اندازه‌ی یک نیزه بلند شود و یا آفتاب غروب کند و یا وقت استواء به پایان برسد.]

[اوقاتی که خواندن نمازهای نفل، در آن‌ها مکروه است:]

گزاردن نماز نفل، در این وقت‌ها مکروه است:

* گزاردن بیشتر از دو رکعتِ نماز سنّت صبح، پس از طلوع صبح صادق؛ [زیرا یسار مولای ابن عمر رضی الله عنهما گوید: «رَآنِيْ اِبْنُ عُمَرَ وَ اَنَا اُصَلِّيْ بَعْدَ طُلُوْعِ الْفَجْرِ. فَقَالَ: يَا يَسَارُ! اِنَّ رَسُوْلَ اللّٰهِ ﷺ خَرَجَ عَلَيْنَا وَ نَحْنُ نُصَلِّيْ هٰذِهِ الصَّلاةَ. فَقَالَ: لِيُبَلِّغْ شَاهِدُكُمْ غَائِبَكُمْ؛ لاتُصَلُّوْا بَعْدَ الْفَجْرِ اِلَّا سَجْدَتَيْنِ» (ابوداود و ابن ماجه)؛ «ابن عمر رضی الله عنهما مرا دید که پس از طلوع صبح صادق نماز می‌خواندم. گفت: ای یسار! پیامبر ﷺ روزی بر ما وارد شد در حالی که در این وقت، نماز نفل می‌خواندیم. فرمود: حاضرانِ در اینجا، به غائبان برسانند که پس از طلوع صبح صادق، به جز دو رکعت، دیگر نمازی نیست»؛ و مراد نخواندن نفل است.]

* [گزاردن نماز نفل مستحب،] پس از ادای نماز فرض صبح [تا هنگامی که خورشید طلوع کند و به اندازه‌ی یک نیزه بلند شود.]

* [خواندن نماز نفل مستحب،] پس از ادای نماز عصر [تا هنگامی که خورشید غروب کند.]

* گزاردن نماز نفل، پیش از خواندن نماز مغرب. [پیامبر ﷺ سه بار فرمودند: «صَلُّوْا قَبْلَ صَلاةِ الْمَغْرِبِ»؛ «پیش از نماز مغرب، نماز بخوانید»؛ و در سوّمین بار فرمودند: «لِمَنْ شَاءَ»؛ «برای کسی که می‌خواهد». و رسول خدا ﷺ این جمله‌ی اخیر را بدین جهت فرمودند تا مردم، نماز پیش از مغرب را سنّت نگردانند. این روایت را بخاری در کتاب «تهجّد» در باب «الصلاة قبل المغرب» نقل کرده است. و این حدیث به دو موضوع اشاره دارد: یکی مشروعیت نفل خواندن پیش از مغرب؛ و **دیگری** این که این نماز، سنّت مؤکده نیست.

و برخورد مردم درباره‌ی **دو رکعتِ نماز پیش از مغرب**، به دو صورت است: گروهی از مردم، این نماز را با اِلتزام و پایبندی می‌گزارند و هیچگاه آن را ترک نمی‌کنند؛ و هر

کس دو رکعت نماز پیش از مغرب را نخواند، با نگاهی تند و خشن بدو می‌نگرند؛ رفتار این گروه از مردم، غلوّآمیز و خارج از دایره‌ی تعالیم و آموزه‌های اسلامی است؛ زیرا که اینگونه رفتار، بیانگر آن است که خواندن دو رکعت نماز پیش از مغرب، از زمره‌ی لوازم و ضروریات است که هیچگاه نباید ترک شود و حال آن که این رفتار، مخالف این فرموده‌ی رسول خدا ﷺ است که فرمودند: «برای کسی که می‌خواهد». و رسول خداﷺ این جمله را بدین جهت فرمودند تا مردم، نماز پیش از مغرب را سنّت قرار ندهند.

و گروهی دیگر از مردم، بر این باورند که خواندن نماز نفل پیش از مغرب، به شدّت ممنوع و قدغن می‌باشد؛ از این رو، هیچگاه آن را نمی‌خوانند، و حال آن که برخی اوقات اتفاق می‌افتد که وقت کافی برای خواندن نماز پیش از مغرب وجود دارد؛ به ویژه در **حرمین شریفین** که ائمه‌اش پس از اذان، با اندکی تأخیر به محراب می‌رسند، به طوری که اگر کسی از نمازگزاران بخواهد، می‌تواند در این فاصله، دو رکعتِ نماز پیش از مغرب را بخواند؛ از این رو، اگر چنان‌چه مردم گاهی اوقات دو رکعت نماز پیش از مغرب را بخوانند و گاهی آن را ترک کنند، هیچ‌گونه حَرج و اشکالی وجود ندارد.

و آنچه در برخی از کتاب‌های فقهی احناف وارد شده است که: خواندن نماز نفل، پیش از مغرب مکروه است؛ این کراهیت حمل بر صورتی می‌شود که دو رکعت نماز نفل پیش از مغرب، به صورت طولانی خوانده شود؛ به طوری که میان اذان و اقامه، فاصله‌ای طولانی ایجاد کند؛ ولی هرگاه فاصله‌ی میان اذان و اقامه کوتاه باشد و نماز به صورت مختصر و سبک ادا گردد، در این صورت هیچ‌گونه کراهیتی وجود ندارد.

شامی در کتاب «ردالمحتار» (۲۵۲/۱) گوید: «اگر چنان‌چه دو رکعت نماز پیش از مغرب، به صورت مختصر و کوتاه خوانده شود، هیچ اشکالی در خواندن آن نیست». و بدین موضوع در کتاب «الفتح القدیر»، «الحلیة» و «البحر الرائق» نیز اشاره رفته است.]

* گزاردن نماز نفل در آن هنگام که خطیب در روز جمعه برای ایراد خطبه‌ی نماز جمعه، بیرون می‌آید؛ تا آنگاه که از نماز فرض جمعه فارغ گردد؛ [زیرا پیامبر ﷺ می‌فرماید: «اِذٰا قُلْتَ لِصٰاحِبِكَ يَوْمَ الْجُمُعَةِ اَنْصِتْ، وَ الْاِمٰامُ يَخْطُبُ فَقَدْ لَغَوْتَ» (ابن ماجه و نسایی)؛ «هرگاه هنگام خطبه‌ی امام، به دوستت گفتی: ساکت شو؛ سخن باطلی گفته‌ای».]

* گزاردن نماز نفل به هنگام گفتن اقامه‌ی نماز؛ و تنها، خواندن نماز سنّت، از این حکم مستثنا است؛ [زیرا که نماز سنّت صبح در هنگام اقامه و پس از آن نیز - بدون کراهیت - در گوشه‌ی مسجد، خوانده می‌شود؛ اگر چنان‌چه شخص، یقین داشته باشد که امام را در رکعت دوم درمی‌یابد.

و پیامبر ﷺ می‌فرماید: «اِذٰا اُقِيْمَتِ الصَّلاٰةُ فَلا صَلاٰةَ اِلَّا الْمَكْتُوْبَة» (مسلم، ترمذی، ابوداود، نسایی و ابن ماجه)؛ «هرگاه نماز فرض اقامه شد، خواندن هیچ نمازی جز همان فرض جایز نیست».]

* خواندن نفل، پیش از نماز عید؛ اگر چه در منزلش باشد؛ [یعنی پیش از نماز عید، نماز نفل نخواند، نه در منزلش و نه در عیدگاه.]

* خواندن نفل پس از نماز عید در عیدگاه؛ [یعنی اگر چنان‌چه پس از نماز عید در منزلش نماز نفل را خواند، نماز وی بدون کراهیت جایز است.

ابن عباس رضی الله عنهما گوید: «اِنَّ النَّبِيَّ ﷺ صَلّٰي يَوْمَ الْفِطْرِ رَكْعَتَيْنِ، لَمْ يُصَلِّ قَبْلَهٰا وَ لاٰ بَعْدَهٰا» (بخاری، مسلم و نسایی)؛ «پیامبر ﷺ روز عید فطر، دو رکعت نماز خواند؛ قبل و بعداز آن، نماز دیگری را نخواند».]

* در بین دونماز ظهر وعصر که در **عرفه** به صورت یکجا و جمع خوانده می‌شوند؛ [یعنی هرگاه حاجی در **عرفه**، نمازهای ظهر را با همدیگر خواند، در آن صورت نباید در بین آن‌ها نماز نفل بخواند؛ و فراتر از آن نباید در بین آن دو، سنّت‌های ظهر را نیز بخواند.]

* در بین دو نماز مغرب و عشاء که در **مزدلفه** به صورت جمع و یکجا گزارده می‌شوند؛ [یعنی هرگاه حاجی در سرزمین مزدلفه، نمازهای مغرب و عشاء را در وقت عشاء با همدیگر خواند، در آن صورت نباید در فاصله‌ی میان آن‌ها، نماز نفل بخواند. و فراتر از آن، نباید در بین آن دو، سنّت مغرب را بخواند؛ زیرا پیامبر ﷺ در بین آن‌ها، هیچ نماز نفل و سنّتی را نخوانده است. (مصنّف ابن ابی شیبه و مسند بزار)]

* به هنگام تنگ بودن وقت نماز فرض؛ [به طوری که فرد نمازگزار از آن بیم داشته باشد که اگر چنان‌چه به گزاردن نفل مشغول شود؛ نماز فرض از وی فوت می‌شود.]

* به هنگام فشار پیشاب و مدفوع [و یا باد شکم؛ زیرا پیامبر ﷺ می‌فرماید: «لاصَلاٰةَ

بِحَضْرَةِ الطَّعٰامِ وَ لا، وَ هُوَ يُدٰافِعُهُ الْاَخْبَثٰانِ» (مسلم، ابوداود و ابن ماجه)؛ «در حالت حاضر بودن غذا و فشار ادرار و مدفوع، نمازی نیست.» از این رو، نماز چه فرض باشد و چه نفل، به هنگام فشار پیشاب، مدفوع و باد شکم مکروه است.]

* به هنگام حاضر شدن غذا؛ البته در صورتی که شخص، گرسنه باشد و در نفس خویش، میل شدیدی به سوی غذا می‌یافت.

* به هنگام حاضر بودن چیزی که فکر و اندیشه و توجه و عنایت فرد نمازگزار را به خود مشغول گردانیده و به خشوع و خضوع [جسمانی و روحانی نمازگزار،] خلل وارد نماید؛ [زیرا عایشه رضي الله عنها گوید: پیامبر ﷺ در لباسی نقش و نگاردار نماز خواند؛ سپس فرمود: «شَغَلَتْنِيْ اَعْلاٰمُ هٰذِهِ؛ اِذْهَبُوْا بِهٰا اِلَي اَبِيْ جَحْمٍ؛ وَ أْتُوْنِيْ بِاَنْبِجٰانِيَّتِهِ» (بخاری و مسلم)؛ «نقش و نگارهای این لباس، مرا به خود مشغول کرد، آن را برای ابوجحم ببرید و انبجانیه (لباس ساده و بدون نقش و نگار) او را برایم بیاورید».]

باب: پیرامون اذان

بَابُ الأَذَانِ

سُنَّ الأَذَانُ وَالإِقَامَةُ، سُنَّةً مُؤَكِّدَةً لِلفَرَائِضِ وَ لَو مُنفَرِدًا؛ أَدَاءً أَو قَضَاءً؛ سَفَرًا أَو حَضَرًا لِلرِّجَالِ؛ وَ كُرِهَا لِلنِّسَاءِ

وَ يُكَبِّرُ فِي أَوَّلِه أَربَعًا وَ يُثَنِّى تَكبِيرَ آخِرِه كَبَاقِي أَلفَاظِه؛ وَ لَا تَرجِيعَ فِي الشَّهَادَتَينِ. وَالإِقَامَةُ مِثلُه؛ وَ يَزِيدُ بَعدَ فَلَاحِ الفَجرِ «اَلصَّلَاةُ خَيرٌ مِنَ النَّومِ» مَرَّتَينِ وَ بَعدَ فَلَاحِ الإِقَامَةِ «قَد قَامَتِ الصَّلَاةُ» مَرَّتَينِ. وَ يَتَمَهَّلُ فِي الأَذَانِ وَ يُسرِعُ فِي الإِقَامَةِ و لَا يُجزِيءُ بِالفَارسِيَّةِ وَ إِن عُلِمَ أَنَّه أَذَانٌ فِي الأَظهَرِ

وَ يَستَحِبُّ أَن يَكُونَ المُؤَذِّنُ صَالِحًا، عَالِمًا بِالسُّنَّةِ وَ أَوقَاتِ الصَّلَاةِ وَ عَلَى وُضوءٍ، مُستقَبِلَ القِبلَةِ إِلَّا أَن يَّكُونَ رَاكِبًا وَ أَن يَّجعَلَ إِصبَعَيهِ فِي أُذُنَيهِ وَ أَن يُّحَوِّلَ وَجهَه يَمِينًا بِالصَّلَاةِ وَ يَسَارًا بِالفَلَاحِ وَ يَستَدِيرُ فِي صَومِعَتِه

وَ يَفصِلُ بَينَ الأَذَانِ وَالإِقَامَةِ بِقَدرِ مَا يَحضُرُ المُلَازِمُونَ لِلصَّلَاةِ مَعَ مُرَاعَاةِ الوَقتِ المُستَحَبِّ وَ فِي المَغرِبِ بِسَكتَةٍ قَدرَ قِرَاءَةِ ثَلاثِ آيَاتٍ قِصَارٍ أَو ثَلَاثِ خُطُوَاتٍ؛ وَ يُثَوِّبُ كَقَولِه بَعدَ الأَذَانِ «الصَّلَاةُ اَلصَّلَاةُ يَا مُصَلِّين».

وَ يَكرَهُ التَّلحِينُ وَ إِقَامَةُ المُحدِثِ وَ أَذَانُه وَ أَذَانُ الجُنُبِ وَ صَبِيٍّ لَا يَعقِلُ وَ مَجنُونٍ وَ سُكرَانٍ وَ اِمرَأَةٍ وَ فَاسِقٍ وَ قَاعِدٍ وَ الكَلَامُ فِي خِلَالِ الأَذَانِ وَ فِي الإِقَامَةِ؛ وَ يَستَحِبُّ إِعَادَتُه دُونَ الإِقَامَةِ؛ وَ يَكرَهَانِ لِظُهرٍ يَومَ الجُمُعَةِ فِي المِصرِ.

وَ يُؤَذِّنُ لِلفَائِتَةِ وَ يُقِيمُ وَكَذَا لِأُولَى الفَوَائِتِ؛ وَكُرِهَ تَركُ الإِقَامَةِ دُونَ الأَذَانِ فِي البَوَاقِي إِن اِتَّحَدَ مَجلِسُ القَضَاءِ؛ وَ إِذَا سَمِعَ المَسنُونَ مِنهُ، أَمسَكَ وَ قَالَ مِثلَه وَ حَوقَلَ فِي الحَيعَلَتَينِ وَ قَالَ «صَدقتَ وَ بَرَرتَ» أَو «مَا شَاءَ اللّٰهُ» عِندَ قَولِ المُؤَذِّنِ «الصَّلَاةُ خَيرٌ مِنَ النَّومِ» ثُمَّ دَعَا بِالوَسِيلَةِ فَيَقُولُ: «اَللَّهُمَّ رَبَّ هَذِهِ الدَّعوَةِ التَّامَّةِ وَالصَّلَاةِ القَائِمَةِ آتِ مُحَمَّدًا الوَسِيلَةَ وَالفَضِيلَةَ وَابعَثهُ مَقَامًا مَحمُودًا الذِي وَعَدتَّه».

باب: پیرامون اذان

[**اذان** در لغت به معنای «**اعلام**» است؛ و در **اصطلاح شرع و فقه** عبارت است از: اعلام فرارسیدن وقت نماز با الفاظی مخصوص. و دلیل شرعی آن، قرآن و سنّت نبوی و اجماع امّت است.

خداوند می‌فرماید: ﴿وَإِذَا نَادَيۡتُمۡ إِلَى ٱلصَّلَوٰةِ ٱتَّخَذُوهَا هُزُوٗا وَلَعِبٗاۚ﴾ [المائدة: ۵۸] «آنان، هنگامی که (اذان می‌گویید و مردمان را) به نماز می‌خوانید، نماز را به باد استهزا می‌گیرند و بازیچه‌اش قرار می‌دهند».

و نیز می‌فرماید: ﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ إِذَا نُودِيَ لِلصَّلَوٰةِ مِن يَوۡمِ ٱلۡجُمُعَةِ فَٱسۡعَوۡاْ إِلَىٰ ذِكۡرِ ٱللَّهِ وَذَرُواْ ٱلۡبَيۡعَۚ ذَٰلِكُمۡ خَيۡرٞ لَّكُمۡ إِن كُنتُمۡ تَعۡلَمُونَ ٩﴾ [الجمعة: ۹] «ای مؤمنان! هنگامی که روز آدینه برای نماز جمعه اذان گفته شد، به سوی ذکر و عبادت خدا بشتابید و داد و ستد را رها سازید. این برای شما بهتر و سودمندتر است اگر بدانید و متوجه باشید».

و پیامبر ﷺ نیز می‌فرماید: «اِذٰا حَضَرَتِ الصَّلاٰةُ فَلْيُؤَذِّنْ لَكُمْ اَحَدُكُمْ وَ لَيَؤُمَّكُمْ اَكْبَرُكُمْ» (بخاری و مسلم)؛ «هنگامی که وقت نماز فرارسید یکی از شما اذان بگوید و بزرگترین شما امامت کند».

انس‌س گوید: «اِنَّ النَّبِيَّ ﷺ كٰانَ اِذٰا غَزٰابِنٰا قَوْماً لَمْ يَكُنْ يَغْزُوا بِنٰا حَتّٰي يُصْبِحَ وَ يَنْظُرَ، فَاِنْ سَمِعَ اَذٰاناً كَفَّ عَنْهُمْ، وَ اِنْ لَّمْ يَسْمَعْ اَذٰاناً اَغٰارَ عَلَيْهِمْ» (بخاری و مسلم)؛ «هرگاه پیامبر ﷺ با ما به جنگ قومی می‌رفت تا فرارسیدن صبح نمی‌جنگید و نگاه می‌کرد: اگر اذانی می‌شنید، دست نگه می‌داشت؛ و اگر اذانی نمی‌شنید، بر آن‌ها شبیخون می‌زد».

و در مورد فضیلت اذان، معاویه‌س گوید: پیامبر ﷺ فرموده است: «اِنَّ الْمُؤَذِّنِيْنَ اَطْوَلُ النّٰاسِ اَعْنٰاقاً يَوْمَ الْقِيٰامَةِ» (مسلم)؛ «همانا گردن مؤذنان در روز قیامت از همه‌ی مردم بلندتر است».

و عبدالرحمن بن عبدالله بن عبدالرحمن بن ابی صعصعه‌ی انصاری مازنی از پدرش نقل کرده است که ابوسعید خدری‌س بدو گفت: پیامبر ﷺ خطاب به من فرمود: «اِنِّيْ

اَرٰاكَ تُحِبُّ الْغَنَمَ وَ الْبٰادِيَةَ؛ فَاِذٰا كُنْتَ فِيْ غَنَمِكَ اَوْ بٰادِيَتِكَ فَاَذَّنْتَ بِالصَّلاةِ فَارْفَعْ صَوْتَكَ بِالنِّدٰاءِ؛ فَاِنَّهُ لايَسْمَعُ مَدَي صَوْتَ الْمُؤَذِّنِ جِنٌّ وَّ لا اِنْسٌ وَّ لا شَيْءٌ اِلّٰا شَهِدَ لَهُ يَوْمَ الْقِيٰامَةِ» (بخاری و نسایی)؛ «می‌بینم که گوسفند و صحرا را دوست داری؛ پس هر وقت با گوسفندانت یا در صحرا بودی و برای نماز اذان گفتی، صدایت را بلند کن؛ زیرا که جن، انسان و هر چیز دیگری که صدای مؤذن را می‌شنود، در روز قیامت برای او گواهی می‌دهند».

و عبدالله بن زید بن عبد ربه رضی الله عنه در مورد روش اذان گوید: پیامبر ﷺ خواست که هنگام نماز، ناقوس زده شود؛ امّا به خاطر مشابهت با نصاری، این کار را ناپسند می‌دانست. شبی در خواب دیدم که مردی به دورم می‌گشت؛ دو لباس سبز بر تن و ناقوسی در دست داشت. بدو گفتم: ای بنده‌ی خدا! آیا این ناقوس را می‌فروشی؟گفت: با آن، چه کار داری؟ گفتم: با آن، مردم را به نماز فرامی‌خوانیم. گفت: آیا تو را به چیزی بهتر از آن راهنمایی نکنم؟ گفتم: بله. گفت: بگو: «الله اکبر الله اکبر، الله اکبر الله اکبر، اشهد ان لا اله الا الله، اشهد ان لا اله الا الله، اشهد انّ محمداً رسول الله، اشهد انّ محمداً رسول الله، حيّ على الصلاة، حيّ على الصلاة، حيّ على الفلاح، حيّ على الفلاح، الله اکبر الله اکبر، لا اله الا الله».

عبدالله رضی الله عنه گوید: صبح وقتی بیدار شدم، نزد رسول خدا ﷺ رفتم و آنچه را در خواب دیده بودم، برایش بازگو کردم. پیامبر ﷺ فرمود: «اِنَّ هٰذِهِ الرُّؤْيٰا حَقٌّ اِنْ شٰاءَ اللّٰهُ»؛ «اگر خدا بخواهد، این رؤیا، حق است». سپس دستور داد که اذان گفته شود و از آن پس بلال رضی الله عنه به همین صورت، اذان می‌گفت». (ترمذی، ابوداود و ابن ماجه).]

اذان و اقامه در حق مردان، برای **نماز فرض، سنّت مؤکده** است؛ خواه شخص نمازگزار نماز را [به جماعت بگزارد یا] به صورت تنهایی؛ و خواه نماز وقتی را ادا کند یا نماز فوت شده را قضا آورد؛ و خواه فرد نمازگزار، در سفر باشد یا در حَضَر؛ [یعنی مقیم باشد. و اذان گفتن برای نمازهای پنج‌گانه و نماز جمعه، سنّت مؤکده است و برای دیگر نمازها، مانند: نماز عید فطر، نماز عید قربان، نمازهای سنّت، نمازهای نفل، نماز استسقاء (طلب باران)، و نماز خورشیدگرفتگی و ماه گرفتگی، هیچ‌گونه مشروعیت و اعتباری ندارد.]

و **اذان و اقامه** در حق زنان، مکروه می‌باشد، [زیرا که از ابن عمر رضی الله عنهما روایت شده است که اذان و اقامه را برای زنان، مکروه و ناپسند می‌دانست.] و اذان‌گو در اوّل اذان، چهار تکبیر [الله اکبر] بگوید؛ و در آخر اذان نیز دو بار [الله اکبر] بگوید، همانند سائر الفاظ و جملاتِ اذان [که دوبار گفته می‌شوند.

و الفاظ و جملات اذان عبارتند از: «الله اکبر الله اکبر، الله اکبر الله اکبر، اشهد ان لا اله الا الله، اشهد ان لا اله الا الله، اشهد انّ محمداً رسول الله، اشهد انّ محمداً رسول الله، حيّ على الصلاة، حيّ على الصلاة، حيّ على الفلاح، حيّ على الفلاح، الله اكبر الله اكبر، لا اله الا الله».

و در مورد **روش اذان**، حدیث عبدالله بن زید بن عبد ربه رضی الله عنه پیشتر آمد؛ و مستحب است که مؤذن، دو الله اکبر را با یک نفس بگوید؛ عمر بن خطاب رضی الله عنه گوید: پیامبر ﷺ فرمود: «اِذٰا قٰالَ الْمُؤَذِّنُ: اَللّٰهُ اَكْبَرُ اَللّٰهُ اَكْبَرُ، فَقٰالَ اَحَدُكُمْ: اَللّٰهُ اَكْبَرُ اَللّٰهُ اَكْبَرُ، ثُمَّ قٰالَ: اَشْهَدُ اَنْ لّٰا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ، قٰالَ: اَشْهَدُ اَنْ لّٰا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ...» (مسلم و ابوداود)؛ «هرگاه مؤذن گفت: الله اکبر الله اکبر، و یکی از شما گفت: الله اکبر الله اکبر و جواب او را داد؛ سپس مؤذن گفت: اشهد ان لا اله الا الله، و یکی از شما در پاسخ گفت: اشهد ان لا اله الا الله...»؛ این حدیث به طور آشکار دلالت می‌کند بر این که مؤذن، دو الله اکبر را با یک نفس بخواند و شنونده‌ی اذان هم به همان صورت پاسخ بدهد.]

[و در اذان] به هنگام گفتن «**شهادتین**» [«اشهد ان لا اله اله الله» و [«شهد انّ محمداً رسول الله»،] «**ترجیع**» وجود ندارد. [**ترجیع**: عبارت است از دو بار تکرار شهادتین با صدای بلند، پس از دو بار گفتن آن با صدای آهسته؛ و از دیدگاه علماء و صاحب‌نظران فقهی مذهب شافعی، در اذان، «**ترجیع**» سنّت است.]

و [**الفاظ و جملات**] «**اقامه**» نیز مثل [الفاظ و جملات] «**اذان**» است؛ با این تفاوت که پس از گفتن «حيّ على الفلاح» در اقامه، دوبار «قَدْ قٰامَتِ الصَّلٰاةُ» بگوید. [و **جملات و الفاظ اقامه** بدین صورت است:

اَللّٰهُ اَكْبَرُ اَللّٰهُ اَكْبَرُ، اَللّٰهُ اَكْبَرُ اَللّٰهُ اَكْبَرُ، اَشْهَدُ اَنْ لّٰا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ، اَشْهَدُ اَنْ لّٰا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ،

اَشْهَدُ اَنَّ مُحَمَّداً رَسُوْلُ الله، اَشْهَدُ اَنَّ مُحَمَّداً رَسُوْلُ الله، حيّ على الصلاة، حيّ على الصلاة، حيّ على الفلاح، حيّ على الفلاح، قد قامت الصلاة؛ قد قامت الصلاة؛ الله اکبر الله اکبر، لا اله الا الله».]

و در **اذان بامداد،** پس از گفتن «حيّ على الفلاح»، دوبار جمله‌ی «اَلصَّلٰاةُ خَيْرٌ مِنَ النَّوْمِ»؛ «نماز، بهتر از خواب است» را اضافه کند. [از ابومحذوره رضی الله عنه روایت است که پیامبر ﷺ اذان را بدو آموزش داد؛ و در آن آمده است که: «حيّ على الفلاح، حيّ على الفلاح؛ الصلاة خير من النوم؛ الصلاة خير من النوم»؛ این جمله در اذان صبح گفته شود؛ الله اکبر الله اکبر، لا اله الا الله» (نسایی).

و امیر صنعانی در کتاب «سبل السلام» (۱/۱۲۰) از ابن ارسلان نقل کرده است: مشروعیت **تثویب (گفتن** الصلاة خير من النوم)، در اذان صبح است؛ چون برای بیدار کردن کسانی است که خوابیده‌اند.]

مؤذن باید جملات و الفاظ اذان را به آرامی و آهستگی و درنگ و تأنّی بگوید و الفاظ و جملات اقامه را به کوتاهی و سرعت ادا نماید. و گفتن اذان به زبان فارسی جایز نیست و کفایت نمی‌کند؛ اگر چه دانسته شود که آن اذان است؛ بنا به ظاهرترین قول. [از این رو، اذان گفتن جز به زبان عربی صحیح نیست؛ پس اگر با زبانی غیر از زبان عربی اذان گفت، اذان او صحیح نیست؛ خواه دانسته شود که آن اذان است، یا دانسته نشود.]

[مواردی که در اذان، مستحب و پسندیده است:]

و برای فرد اذان‌گو، مستحب است که:

* فردی صالح و نیکوکار و شایسته و برازنده باشد.
* [نسبت به] سنّت‌های اذان، دانا و آگاه باشد.
* نسبت به وقت‌های نماز، دانا باشد.

* مؤذن با وضو و طهارت باشد؛ [زیرا پیامبر ﷺ می‌فرماید: «لا يُؤَذِّنُ اِلّا مُتَوَضِّيءٌ» (ترمذی)؛ «فقط شخص با وضو، اذان گوید».]

* مؤذن به هنگام اذان، رو به قبله بایستد؛ [زیرا این عمل از پیامبر ﷺ ثابت شده و تا به امروز نیز در میان مسلمانان ادامه دارد. ابن منذر گوید: اجماع، بر این است که به

حالت ایستاده اذان گفتن، سنّت است؛ چون برای شنیدن، بهتر و رساتر است؛ و همچنین سنّت است که مؤذن رو به قبله بایستد؛ چرا که مؤذنانِ پیامبر خدا ﷺ همواره رو به قبله اذان می‌گفتند.] مگر آن که مؤذن [به خاطر ضرورت سفر یا گِل و لای] در حالت سواره باشد، [که در آن صورت می‌تواند به هنگام اذان، رو به قبله نباشد.]

* مؤذن، دو انگشت خویش را در دو گوش خود قرار دهد؛ [زیرا رسول خدا ﷺ بلال رضی الله عنه را بدین کار فرمان داد و فرمود: «اِنَّهُ اَرْفَعُ لِصَوْتِكَ» (ابن ماجه)؛ «نهادن انگشت در گوش‌ها، به هنگام اذان، تو را در رساتر شدن آوازت کمک می‌کند».

و ابوجحیفه رضی الله عنه گوید: «رَأَيْتُ بِلالاً يُؤَذِّنُ وَ يَدُوْرُ وَ يَتَّبِعُ فَاهُ هٰهُنٰا وَ هٰهُنٰا وَ اِصْبَعٰاهُ فِيْ اُذُنَيهِ» (ترمذی)؛ «بلال رضی الله عنه را دیدم که اذان می‌گفت و به هنگام اذان گفتن، می‌چرخید و دهانش را (به «حيّ على الصلاة» و «حيّ على الفلاح») به اینجا و آنجا (راست و چپ) می‌چرخاند و دو انگشت خویش را در گوش‌هایش قرار می‌داد».]

* به هنگام گفتن «حيّ على الصلاة»، صورت خویش را به سمت راست و به هنگام «حيّ على الفلاح» ، صورت خود را به سمت چپ بگرداند؛ [زیرا ابوجحیفه رضی الله عنه گوید: «اِنَّهُ رَأَيَ بِلالاً يُؤَذِّنُ. قٰالَ: فَجَعَلْتُ اَتَتَبَّعُ فٰاهُ هٰاهُنٰا وَ هٰاهُنٰا بِالْاَذٰانِ» (بخاری و مسلم)؛ «بلال رضی الله عنه را دیدم که اذان می‌گفت. ابوجحیفه رضی الله عنه گوید: من دهان بلال را که به سمت راست و چپ می‌چرخاند، نگاه می‌کردم».]

* به هنگام اذان، صورت خویش را در صومعه و حجره بچرخاند. [**صومعه**: بنایی که سر آن، به شکل مخروط باشد و غالباً در زمان‌های گذشته، چنین بناهایی برای گفتن اذان، انتخاب می‌شده‌اند.]

* در میان اذان و اقامه، به اندازه‌ای فاصله بیاندازد که اشخاصی که پایبند به نماز جماعت هستند، بتوانند به نماز حاضر شوند و به جماعت برسند؛ البته در صورتی که وقتِ مستحبِ نماز را در نظر بگیرد. [از این رو، اگر چنان‌چه از فوت شدن وقت مستحب نماز می‌ترسید، پس نماز را به تأخیر نیاندازد.

به هر حال، لازم است که بین اذان و اقامه به اندازه‌ای که شخص نمازگزار بتواند خود را برای نماز و حضور در آن آماده کند، فاصله وجود داشته باشد؛ چرا که در غیر

این صورت، غرض از گفتن اذان که همان آماده شدن برای نماز است از بین می‌رود.

ابن بطال گوید: هیچ حدّ و اندازه‌ی معینی برای این فاصله تعیین نشده است؛ لذا فاصله‌ی بین اذان و اقامه، به اندازه‌ای باشد که نمازگزاران بتوانند به جماعت برسند.]

* و در نماز مغرب، در میان اذان و اقامه، به اندازه‌ی قرائت سه آیه‌ی کوتاه، یا به اندازه‌ی برداشتن سه قدم، فاصله قرار دهد.

و اذان گو، پس از اذان، مردم را به سوی نماز فراخواند و چنین بگوید: «اَلصَّلاةُ! اَلصَّلاةُ! یٰا مُصَلِّیْنَ!»؛ «ای نمازگزاران! بشتابید به سوی نماز؛ بشتابید به سوی نماز».

[مواردی که در اذان، مکروه است:]

موارد زیر در اذان مکروه است:

* اقامه گفتن و اذان دادن شخص بی‌وضو.

* اذان گفتن شخص جنب و ناپاک.

* اذان گفتن بچه‌ای که عاقل و دارای قدرت تمییز و تشخیص نباشد.

* اذان گفتن شخص دیوانه.

* اذان گفتن شخص مست.

* اذان گفتن زن.

* اذان گفتن فرد فاسق [عیاش؛ اَلوات؛ بی‌بند و بار؛ هرزه؛ خوشگذران.]

* اذان گفتن شخص در حالت نشسته؛ [زیرا اجماع علماء و صاحب‌نظران اسلامی بر آن است که به حالت ایستاده اذان گفتن، سنّت است؛ چون برای شنیدن و شنواندن، بهتر و رساتر است.]

* سخن گفتن در اثنای اذان و اقامه؛ از این رو، اگر چنان‌چه اذان گو، در اثنای اذان و اقامه، سخن گفت، برای وی مستحب است که اذان خویش را اعاده نماید؛ ولی اعاده‌ی اقامه مستحب نمی‌باشد.

* و اذان و اقامه گفتن برای خواندن نماز ظهر در روز جمعه، آن هم در شهر [ی که در آن نماز جمعه بر پا می‌شود،] مکروه است.

و هرگاه یک نماز از وی قضا شد، در آن صورت برای نماز فوت شده، هم اذان بگوید و هم اقامه؛ و همچنین، هرگاه چندین نماز از وی فوت شد [و خواست تا در یک وقت، همه را قضا بیاورد،] در آن صورت، برای نخستین نماز فوتی، هم اذان بگوید و هم اقامه؛ [و در مورد دیگر نمازهای فوتی، آزاد و مختار است؛ این طور که اگر خواست،

می‌تواند برای هر نماز، اذان و اقامه بگوید؛ و اگر هم خواست می‌تواند تنها به گفتن اقامه، اکتفا نماید.]

بنابراین، هرگاه مجلس قضا آوردنِ همه‌ی نمازهای فوتی، متّحد باشد؛ [یعنی همه را در یک وقت قضا بیاورد؛ و برای نخستین نماز فوتی، هم اذان بگوید و هم اقامه؛ در آن صورت] مکروه است که برای دیگر نمازهای فوتی، اذان بگوید و اقامه را ترک نماید.

و هرگاه کسی صدای اذان مسنون را از اذان‌گو شنید، [در آن صورت، برایش مستحب است که] از کارها و مشغله‌های خویش دست بشوید و آنچه را که مؤذن می‌گوید، تکرار نماید؛ با این تفاوت که هرگاه **اذان‌گو** «حيّ علی الصلاة» و «حيّ علی الفلاح» می‌گوید، او بگوید: «لا حول و لا قوة الا بالله».

و هرگاه اذان‌گو، «الصلاة خیر من النوم» گفت، او بگوید: «صَدَقْتَ و بَررتَ»؛ «راست گفتی و نیکو گفتی»؛ و یا چنین بگوید: «مٰا شٰاءَ اللّٰهُ [كٰانَ وَ مٰا لَمْ يَشَأْ لَمْ يَكُنْ]»؛ «آنچه خدا خواهد [می‌شود؛ و آنچه نخواهد، نمی‌شود».]

و آنگاه [پس از آن که اذان به پایان می‌رسد، هم فرد اذان‌گو و هم فرد شنونده، برای پیامبر ﷺ] طلب وسیله کنند و بگویند: «اَللّٰهُمَّ رَبِّ هٰذِهِ الدَّعْوَةِ التّٰامَّةِ وَ الصَّلاةِ الْقٰائِمَةِ آتِ مُحَمَّدًا الْوَسِيْلَةَ وَ الْفَضِيْلَةَ، وَ ابْعَثْهُ مَقٰاماً مَّحْمُودًا الَّذِيْ وَعَدْتَّهُ»؛ «خداوندا! ای پروردگار این دعوت کامل و نماز بر پا شده؛ وسیله و فضیلت را به محمد ﷺ عطا فرما و در روز رستاخیز، او را به مقام محمود و ستوده‌ای که بدو وعده داده‌ای، مبعوث گردان».

[ابوسعید رضی الله عنه گوید: پیامبر ﷺ فرمود: «اِذٰا سَمِعْتُمُ النِّدٰاء فَقُوْلُوْا مِثْلَ مٰا يَقُوْلُ الْمُؤَذِّنُ» (بخاری و مسلم)؛ «هرگاه اذان را شنیدید، مثل آنچه که مؤذن می‌گوید، بگویید».

و عمر بن خطاب رضی الله عنه گوید: پیامبر ﷺ فرمود: «هرگاه یکی از شما با الله اکبر الله اکبر مؤذن، بگوید: الله اکبر الله اکبر، و با اشهد انّ محمداً رسول الله مؤذن، بگوید: اشهد انّ محمداً رسول الله، و با حيّ علی الصلاة مؤذن، بگوید: لا حول و لا قوة الا بالله، و با حيّ علی الفلاح **مؤذن**، بگوید: لا حول و لا قوة الا بالله، و با الله اکبر الله اکبر مؤذن، بگوید: الله اکبر الله اکبر؛ و با لا اله الّا الله مؤذن، از ته قلب، لا اله الّا الله بگوید، وارد بهشت می‌شود.»

(مسلم و ابوداود.)

و عبدالله بن عمر رضی الله عنهما گوید: از پیامبر ﷺ شنیدم که می‌فرمود: «اِذٰا سَمِعْتُمُ الْمُؤَذِّنَ فَقُوْلُوْا مِثْلَ مٰا يَقُوْلُ؛ ثُمَّ صَلُّوْا عَلَيَّ، فَاِنَّهُ مَنْ صَلّٰي عَلَيَّ صَلاةً، صَلَّي اللهُ بِهٰا عَلَيْهِ عَشْراً؛ ثُمَّ سَلُوا اللهَ لِيَ الْوَسِيْلَةَ؛ فَاِنَّهٰا مَنْزِلَةٌ فِي الْجَنَّةِ لاٰ تَنْبَغِيْ اِلّٰا لِعَبْدِ مِنْ عِبٰادِاللهِ؛ وَ اَرْجُوْا اَنْ اَكُوْنَ اَنَا هُوَ؛ فَمَنْ سَأَلَ اللهَ لِيَ الْوَسِيْلَةَ حَلَّتَ عَلَيْهِ الشَّفٰاعَةُ» (مسلم، ابوداود، ترمذی و نسایی)؛ «هرگاه ندای مؤذن را شنیدید، آنچه را می‌گوید تکرار کنید؛ سپس بر من صلوات بفرستید؛ چون هر کس بر من یک صلوات بفرستد، خداوند در برابر آن، ده صلوات بر او می‌فرستد؛ آنگاه از خدا برایم طلب وسیله کنید که مقامی است در بهشت که تنها به یکی از بندگان خدا داده می‌شود و امیدوارم که آن بنده، من باشم؛ پس کسی که از خداوند، برای من طلب وسیله کند، شفاعت، شامل حالش می‌گردد».

و جابربن عبدالله رضی الله عنه گوید: پیامبر ﷺ فرمود: «هر کس، پس از شنیدن اذان بگوید: «اَللّٰهُمَّ رَبِّ هٰذِهِ الدَّعْوَةِ التّٰامَّةِ، وَ الصَّلاٰةِ الْقٰائِمَةِ، آتِ مُحَمَّداً الْوَسِيْلَةَ وَ الْفَضِيْلَةَ وَ ابْعَثْهُ مَقٰاماً مَحْمُوْداً الَّذِيْ وَعَدْتَهُ»؛ شفاعت من در روز قیامت، شامل حال او می‌گردد». (بخاری، ابوداود، ترمذی، نسایی و ابن ماجه)]

باب: پیرامون شرایط و ارکان نماز

بَابُ شُرُوطِ الصَّلَاةِ وَ أَركَانِهَا

لَابُدَّ لِصِحَّةِ الصَّلَاةِ مِن سَبعَةٍ وَ عِشرِينَ شَيئًا: اَلطَّهَارَةُ مِنَ الحَدَثِ؛ وَ طَهَارَةُ الجَسَدِ وَ الثَّوبِ وَالمَكَانِ مِن نَجِسٍ غَيرِ مَعفُوٍّ عَنهُ حَتَّى مَوضِعِ القَدَمَينِ وَ اليَدَينِ وَالرُّكبَتَينِ وَالجَبهَةِ عَلَى الأَصَحِّ؛ وَ سَترُ العَورَةِ. وَ لَا يَضُرُّ نَظَرُهَا مِن جَيبِهِ وَ أَسفَلِ ذَيلِه؛ وَ اِستِقبَالُ القِبلَةِ. فَلِلمَكِّيِّ اَلمُشَاهِدِ، فَرضُه: إِصَابَةُ عَينِهَا؛ وَ لِغَيرِ المُشَاهِدِ، جِهَتُهَا وَ لَو بِمَكَّةَ عَلَى الصَّحِيحِ؛ وَ الوَقتُ؛ وَ اِعتِقَادُ دُخُولِه؛ وَالنِّيَّةُ؛ وَالتَّحرِيمَةُ بِلَا فَاصِلٍ؛ وَالإِتيَانُ بِالتَّحرِيمَةِ قَائِمًا قَبلَ اِنحِنَائِه لِلرُّكُوعِ؛ وَ عَدَمُ تَأخِيرِ النِّيَّةِ عَنِ التَّحرِيمَةِ؛ وَالنُّطقُ بِالتَّحرِيمَةِ بِحَيثُ يُسمِعُ نَفسَه عَلَى الأَصَحِّ؛ وَ نِيَّةُ المُتَابِعَةِ لِلمُقتَدِي؛ وَ تَعيِينُ الفَرضِ؛ وَ تَعيِينُ الوَاجِبِ؛ وَ لَا يُشتَرَطُ التَّعيِينُ فِي النَّفلِ؛ وَالقِيَامُ فِي غَيرِ النَّفلِ؛ وَالقِرَاءَةُ وَ لَو آيَةً فِي رَكعَتَيِ الفَرضِ وَ فِي كُلِّ النَّفلِ وَالوِترِ وَ لَم يَتَعَيَّن شَيءٌ مِنَ القُرآنِ لِصِحَّةِ الصَّلَاةِ؛ وَ لَا يَقرَأُ المُؤتَمُّ؛ بَل يَستَمِعُ وَ يُنصِتُ وَ إِن قَرَأَ، كُرِهَ تَحرِيمًا؛ وَالرُّكُوعُ؛ وَالسُّجُودُ عَلَى مَا يَجِدُ حُجمَه وَ تَستَقِرُّ عَلَيهِ جَبهَتُه وَ لَو عَلَى كَفِّه أَو طَرَفِ ثَوبِه، إِن طَهُرَ مَحَلُّ وَضعِهِ. وَ سَجَدَ وُجُوبًا بِمَا صَلُبَ مِن أَنفِه وَ بِجَبهَتِه، وَ لَا يَصِحُّ الاِقتِصَارُ عَلَى الأَنفِ إِلَّا مِن عُذرٍ بِالجَبهَةِ؛ وَ عَدَمُ اِرتِفَاعِ مَحَلِّ السُجُودِ عَن مَوضِعِ القَدَمَينِ بِأَكثَرَ مِن نِصفِ ذِرَاعٍ، وَ إِن زَادَ عَلَى نِصفِ ذِرَاعٍ لَم يَجُزِ السُّجُودُ إِلَّا لِزَحمَةٍ سَجَدَ فِيهَا عَلَى ظَهرِ مُصَلٍّ صَلَاتَه؛ وَ وَضعُ اليَدَينِ وَالرُّكبَتَينِ فِي الصَّحِيحِ؛ وَ وَضعُ شَيءٍ مِن أَصَابِعِ الرِّجلَينِ حَالَةَ السُّجُودِ عَلَى الأَرضِ. وَ لَا يَكفِي وَضعُ ظَاهِرِ القَدَمِ؛ وَ تَقدِيمُ الرُّكُوعِ عَلَى السُّجُودِ؛ وَالرَّفعُ مِنَ السُّجُودِ اِلَى قُربِ القُعُودِ عَلَى الأَصَحِّ؛ وَالعَودُ اِلَى السُّجُودِ؛ وَالقُعُودُ الأَخِيرُ قَدرَ التَّشَهُّدِ؛ وَ تَأخِيرُه عَنِ الأَركَانِ؛ وَ أَدَاؤُهَا مُستَيقِظًا؛ وَ مَعرِفَةُ كَيفِيَّةِ الصَّلَاةِ وَ مَا فِيهَا مِنَ الخِصَالِ المَفرُوضَةِ عَلَى وَجهٍ يُمَيِّزُهَا عَنِ الخِصَالِ المَسنُونَةِ؛ أَو اِعتِقَادُ أَنَّهَا فَرضٌ حَتَّى لَايَتَنَفَّلَ بِمَفرُوضٍ.

وَ الأَركَانُ مِنَ المَذكُورَاتِ، أَربَعَةٌ: اَلقِيَامُ وَالقِرَاءَةُ وَالرُّكُوعُ وَالسُّجُودُ؛ وَ قِيلَ: القُعُودُ الأَخِيرُ مِقدَارَ التَّشَهُّدِ؛ وَ بَاقِيهَا، شَرَائِطُ؛ بَعضُهَا، شَرطٌ لِصِحَّةِ الشُّرُوعِ فِي الصَّلَاةِ وَ هُوَ مَا كَانَ خَارِجَهَا وَ غَيرُهُ، شَرطٌ لِدَوَامِ صِحَّتِهَا.

باب: پیرامون شرایط و ارکان نماز

[«**ارکان**»: جمع «**رکن**» است؛ و «**رکن**»: هر چیزی است که در حقیقتِ یک چیز، داخل بوده و لزوم آن، به دلیل و برهانی قطعی، مانند: قرآن و حدیث متواتر که شبهه‌ای در آن‌ها نیست، ثابت شده باشد؛ و همچنین بر معنای مراد، دلالت قطعی داشته باشد؛ این‌طور که لفظ آن، احتمال دو معنی یا بیشتر از آن را نداشته باشد.

و مراد از «**شرایط**»: چیزهایی است که در حقیقتِ نماز داخل نیستند، ولی برای صحّت و درستی نماز، لازم و ضروری‌اند؛ به گونه‌ای که اگر چنان‌چه یکی از این موارد فوت گردد، نماز صحیح نمی‌گردد. و این چیزها به نام «**شرط‌های نماز**»، نامیده می‌شوند.]

برای صحّت و درستی نماز، مراعات بیست و هفت چیز، لازم و ضروری است که عبارتند از:

* پاکی از «حَدَث»؛ [یعنی «حَدَث اصغر»: بی‌وضویی؛ و «حَدَث اکبر»: جنابت و ناپاکی؛ زیرا خداوند بلندمرتبه می‌فرماید: ﴿يَـٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ إِذَا قُمۡتُمۡ إِلَى ٱلصَّلَوٰةِ فَٱغۡسِلُواْ وُجُوهَكُمۡ وَأَيۡدِيَكُمۡ إِلَى ٱلۡمَرَافِقِ وَٱمۡسَحُواْ بِرُءُوسِكُمۡ وَأَرۡجُلَكُمۡ إِلَى ٱلۡكَعۡبَيۡنِۚ وَإِن كُنتُمۡ جُنُبٗا فَٱطَّهَّرُواْۚ وَإِن كُنتُم مَّرۡضَىٰٓ أَوۡ عَلَىٰ سَفَرٍ أَوۡ جَآءَ أَحَدٞ مِّنكُم مِّنَ ٱلۡغَآئِطِ أَوۡ لَٰمَسۡتُمُ ٱلنِّسَآءَ فَلَمۡ تَجِدُواْ مَآءٗ فَتَيَمَّمُواْ صَعِيدٗا طَيِّبٗا فَٱمۡسَحُواْ بِوُجُوهِكُمۡ وَأَيۡدِيكُم مِّنۡهُۚ مَا يُرِيدُ ٱللَّهُ لِيَجۡعَلَ عَلَيۡكُم مِّنۡ حَرَجٖ وَلَٰكِن يُرِيدُ لِيُطَهِّرَكُمۡ وَلِيُتِمَّ نِعۡمَتَهُۥ عَلَيۡكُمۡ لَعَلَّكُمۡ تَشۡكُرُونَ ٦﴾ [المائدة: ٦] «ای مؤمنان! هنگامی که برای نماز بپاخاستید صورت‌ها و دست‌های خود را همراه با آرنج‌ها بشویید، و سرهای خود را مسح کنید و پاهای خود را همراه با قوزک‌های آن‌ها بشویید؛ و اگر جُنُب بودید، خود را بشویید. و اگر بیمار بودید، یا این که مسافر باشید، یا این که یکی از شما از پیشاب برگشت، یا با زنان مجامعه کردید و آب نیافتید، با خاک پاک تیمّم کنید و با آن بر صورت‌ها و دست‌های خود بکشید؛ خداوند نمی‌خواهد شما را به تنگ آورد و به مشقت اندازد، بلکه می‌خواهد شما را پاکیزه دارد و نعمت خود را بر شما تمام نماید؛ شاید که شکر او را به جای آورید».

و پیامبر ﷺ فرموده‌اند: «لا یَقْبَلُ اللهُ صَلاةً بِغَیْرِ طُهُوْرٍ» (ترمذی، نسایی، ابن ماجه و ابوداود)؛ «خداوند نماز را بدون پاکی و طهارت نمی‌پذیرد».]

* پاکیزگی بدن نمازگزار، از نجاستی که از آن بخشوده نشده است؛ [زیرا خداوند می‌فرماید: ﴿وَٱلرُّجْزَ فَٱهْجُرْ۝﴾ [المدثر: ۵] «و از پلیدی و پلشتی دوری کن». و «رجز» به معنای ناپاکی و نجاست است؛ و ترک آن، آلوده نشدن بدان می‌باشد؛ و چون پیامبرﷺ به عایشه رضی الله عنها فرمود: «اِذٰا اَقْبَلَتِ الْحِیْضَةُ فَدَعِيْ اَلصَّلاةَ وَ اِذٰا اَدْبَرَتْ فَاغْسِلِيْ عَنْكِ الدَّمَ وَ صَلِّيْ» (بخاری و مسلم)؛ «هرگاه حیض به تو روی آورد، نماز خواندن را ترک کن؛ و هرگاه حیض به تو پشت کرد و تمام شد، خون خویش را بشوی و غسل کن و آنگاه نماز را بخوان».

و یکی دیگر از دلایل شرط پاک بون بدن، فرموده‌ی پیامبر ﷺ به علی رضی الله عنه است؛ آنگاه که علی رضی الله عنه درباره‌ی «**مذی**» سؤال کرد، فرمود: «تَوَضَّأْ وَ اغْسِلْ ذَكَرَكَ» (بخاری و مسلم)؛ «آلت تناسلی خود را بشوی و وضو بگیر».]

* پاکیزگی مکان و محل، از نجاستی که از آن بخشوده نشده است؛ و در پاک بودن مکان - بنا به روایت صحیح‌تر - لازم است که جای هر دو پا و هر دو دست و هر دو زانو و پیشانی، پاک و تمیز باشد. [و دلیل پاکی محل نماز خواندن، این فرموده‌ی پیامبرﷺ است که چون یک فرد اعرابی در مسجد ادرار کرد، فرمودند: «صُبُّوْا عَلَیْهِ ذَنُوْباً مِنْ مٰاءٍ» (بخاری و مسلم)؛ «یک سطل آب بر جای آن بریزید».]

* پوشیدن عورت. [ستر عورت و پوشیدن آن با لباس پاک، حتّی در خلوت و تاریکی نیز یکی دیگر از شرایط صحّت نماز است. و **عورت** عبارت است از اندام‌هایی که پوشیدن آن‌ها در نماز بر زن و مرد واجب است؛ زیرا خداوند فرموده است؛ ﴿خُذُواْ زِینَتَكُمْ عِندَ كُلِّ مَسْجِدٍ﴾ [الأعراف: ۳۱] «در هر نمازگاه و عبادتگاهی، خود را (با لباس مادی که عورت شما را بپوشاند و با لباس معنوی که تقوا نام دارد) بیارایید».

و از دیدگاه مفسران، مراد از «**زینت**» در آیه، **ستر عورت و پوشاندن آن**؛ و مراد از «**مسجد**»: نماز است؛ یعنی هرگاه نماز خواندید، عورت خویش را بپوشانید؛ و چون پیامبر ﷺ فرموده است: «لا یَقْبَلُ اللهُ صَلاةَ حٰائِضٍ اِلّا بِخِمٰارٍ» (ترمذی)؛ «خداوند نماز بالغ را بدون روسری نمی‌پذیرد».

و **عورت مرد** از ناف تا زانوهایش است؛ همچنان‌که در این باره حدیثی مرفوع از عمروبن شعیب از پدرش از جدّش آمده که: «مٰا بَيْنَ السُّرَّةِ وَ الرُّكْبَةِ عَوْرَةٌ» (ابوداود، مسند احمد و دارقطنی)؛ «عورت (مرد)، بین ناف و زانوهایش است».

از جرهد اسلمی‌ﷺ روایت است: پیامبر ﷺ از کنار من عبور کرد در حالی که جامه‌ای بر تن داشتم که رانم ظاهر شده بود. پیامبر ﷺ فرمود: «غَطِّ فَخِذَكَ فَاِنَّ الْفَخِذَ عَوْرَةٌ» (ترمذی و ابوداود)؛ «رانت را بپوشان، چون ران، عورت است».

و تمام اعضای زن غیر از صورت و دست‌هایش هنگام نماز، عورت است؛ به دلیل فرموده‌ی پیامبر ﷺ: «اَلْمَرْأَةُ عَوْرَةٌ» (ترمذی)؛ «همه‌ی زن عورت است».

در حدیثی دیگر می‌فرماید: «لايَقْبَلُ اللهُ صَلاةَ حٰائِضٍ اِلَّا بِخِمٰارٍ» (ابن ماجه، ابوداود و ترمذی)؛ «خداوند نماز هیچ زن بالغی را بدون روسری قبول نمی‌کند».]

و در صورتی که از درون گریبانش به عورت نگاه کرد و [یا کسی دیگر،] از پایین دامنش به عورت نگاه نمود، زیانی [به صحّت نماز] نمی‌رساند.

* روی آوردن به قبله؛ برای کسی که در مکّه است [و به خانه‌ی کعبه نزدیک است و] بر مشاهده‌ی آن توانا است، فرض است که به سوی عین خانه‌ی کعبه روی آورد و به هنگام نماز، درست متوجه خانه‌ی کعبه باشد. و کسی که بر مشاهده نمودن خانه‌ی کعبه توانا نیست، اگر چه در مکّه است - بنا به قول صحیح - به جهت خانه‌ی کعبه روی نماید.

[دلیل شرط بودن روی آوردن به قبله، این فرموده‌ی خداوند است: ﴿فَوَلِّ وَجۡهَكَ شَطۡرَ ٱلۡمَسۡجِدِ ٱلۡحَرَامِۚ وَحَيۡثُ مَا كُنتُمۡ فَوَلُّواْ وُجُوهَكُمۡ شَطۡرَهُۥ﴾ [البقرة: ۱۵۰] «رویت را به سوی مسجدالحرام کن و (به هنگام نماز) هر جا که بودید، رو به سوی آن کنید».

و روی آوردن به قبله در غیر نماز واجب نیست؛ پس معلوم است که مقصود از آیه که می‌فرماید: «رو به سوی قبله کنید»، یعنی در نماز چنین کنید.

و به دلیل این که پیامبر ﷺ به مردی که نمازش را بد خواند، فرمود: «اِذٰا قُمْتَ اِلَي الصَّلاةِ فَاَسْبِغِ الْوُضُوْءَ ثُمَّ اسْتَقْبِلِ الْقِبْلَةَ...» (بخاری و مسلم)؛ «هرگاه خواستی نماز بخوانی به خوبی وضو بگیر؛ سپس رو به قبله کن...».

و اشکال ندارد که هنگام ترس شدید و یا خواندن نفل بر سواری در سفر، استقبال

قبله ترک شود؛ خداوند می‌فرماید: ﴿فَإِنۡ خِفۡتُمۡ فَرِجَالًا أَوۡ رُكۡبَانًاۖ﴾ [البقرة: ۲۳۹] «و اگر (به خاطر جنگ یا خطر دیگری) ترسیدید، در حالت پیاده یا سواره نماز را بخوانید». ابن عمر رضی الله عنهما قطعاً آن را از پیامبر ﷺ نقل کرده است. (بخاری)

و ابن عمر ﷺ گوید: «كَانَ النَّبِيُّ ﷺ يُسَبِّحُ عَلىٰ رٰاحِلَتِهِ قِبَلَ اَيِّ وَجْهٍ تَوَجَّهَ، وَ يُوْتِرُ عَلَيْهٰا غَيْرَ اَنَّهُ لايُصَلِّيْ عَلَيْهَا الْمَكْتُوْبَةَ» (بخاری و مسلم)؛ «پیامبر ﷺ بر شترش به هر سویی که روی آن بود، نفل و وتر می‌خواند؛ البته فرایض را بر روی سواری نمی‌خواند».

و برای کسانی که در مکه هستند و به خانه‌ی کعبه نزدیک‌اند، واجب است که درست متوجه عین خانه‌ی کعبه باشند؛ و برای کسانی که دورند و آنرا نمی‌بینند، روی به جهت کعبه و قبله، نماز خواندن کفایت می‌کند.

ناگفته نماند که روی به قبله نماز خواندن، برای کسانی است که بتوانند چنین کاری کنند، نه برای کسانی که به جهت بیماری، یا به جهت ترس از دشمن، از روی آوردن به قبله، عاجز و ناتوان هستند. پس برای چنین افرادی، جایز است که تا به هر جهتی که قادرند، نماز گزارند.]

* وقت نماز؛ [زیرا خداوند می‌فرماید: ﴿إِنَّ ٱلصَّلَوٰةَ كَانَتۡ عَلَى ٱلۡمُؤۡمِنِينَ كِتَٰبًا مَّوۡقُوتًا ١٠٣﴾ [النساء: ۱۰۳] «بی‌گمان نماز بر مؤمنان فرض و دارای اوقات معلوم و معین است». از این رو، خواندن نماز پیش از فرارسیدن وقت، صحیح و درست نیست.]

* اعتقاد داشتن به فرارسیدن وقت نماز؛ [پس اگر وقت نماز را ندانست، باید اجتهاد و کوشش کند و نهایت تلاش خود را به کار ببرد و این کار بر وی واجب و بدان امر شده است؛ و این اجتهاد و تلاش، ممکن است از راه‌های گوناگون همانند شنیدن صدای اذانِ مؤذنِ مورد اعتماد صورت بگیرد.]

* نیت و قصد و اراده‌ی قلبی [برای ادای نماز معین؛ زیرا خداوند می‌فرماید: ﴿وَمَآ أُمِرُوٓاْ إِلَّا لِيَعۡبُدُواْ ٱللَّهَ مُخۡلِصِينَ لَهُ ٱلدِّينَ﴾ [البينة: ۵] «در حالی که جز این بدیشان دستور داده نشده است که مخلصانه خدای را بپرستند».

علامه ماوردی گفته است: اخلاصی که در این آیه آمده است، به معنی «**نیت**» است و «**خالصانه**»،یعنی این که از روی تصمیم قلبی و نیت، این را از آنِ خدا بداند.

و پیامبر ﷺ نیز می‌فرماید: «اِنَّمَا الْاَعْمٰالُ بِالنِّيّٰاتِ» (مسلم)؛ «به حقیقت، آنچه به کارها ارزش می‌بخشد، قصد و نیت و آگاهانه انجام دادن آن‌ها است».

و امّت اسلامی نیز اجماع کرده است بر این که نیت در نماز معتبر است؛ پس هرگاه کسی بخواهد نماز فرض بخواند، باید قصد و تصمیم برگزاری و انجام آن را داشته باشد تا از اعمال و کارهای دیگرش، ممتاز و مشخص گردد و باید آن را از دیگر نمازهایش مشخص کند و آن را معین نماید و قصد فرض بودن را هم بکند تا با نماز سنّت، فرق داشته و از آن جدا گردد.

و در نیت نماز، همین اندازه کافی است که در قلب خویش بداند که هم اکنون کدام نماز را دارد می‌خواند؛ و علاوه از این، برای مقتدی لازم است تا نیت متابعت و پیروی از حرکات و سَکَنات پیشنماز را نیز بکند.]

* تکبیر تحریمه؛ [یعنی الله اکبر **گفتن آغازین**؛ چون پیامبر ﷺ می‌فرماید: «مِفْتٰاحُ الصَّلاةِ اَلْوُضُوْءُ وَ تَحْرِيْمُهٰا اَلتَّكْبِيْرُ وَ تَحْلِيْلُهٰا اَلتَّسْلِيْمُ» (ابوداود)؛ «کلید نماز، وضو است و با گفتن الله اکبر آغازین نماز، هر چه که غیر از نماز باشد، بر آدمی حرام می‌شود و با سلام دادن، آن محرّمات، بر انسان حلال می‌شود».

و پیامبر ﷺ خطاب به کسی که نماز خویش را بد و نادرست خواند، فرمود: «اِذٰا قُمْتَ اِلَي الصّلاةِ فَاَسْبِغِ الْوُضُوْءَ ثُمَّ اسْتَقْبِلِ الْقِبْلَةَ وَ كَبِّرْ» (بخاری)؛ «هرگاه خواستی به نماز بایستی و قصد نمازگزاردن کردی، نخست وضوی کامل و درست بگیر و سپس رو به قبله بایست و پس از آن الله اکبر بگوی».

و **تکبیر**: یعنی «الله اکبر»؛ چون پیامبر ﷺ هرگاه نماز را آغاز می‌کرد، روی به قبله می‌ایستاد و دستان خویش را بالا می‌برد و می‌گفت: «الله اکبر». (ابن ماجه)]

[و شرط‌های صحّت تکبیر تحریمه عبارتند از:]

الف) نباید در میان نیت و تکبیر تحریمه [با عملی که منافی با نماز است، همچون خوردن، آشامیدن و سخن گفتن] فاصله‌ای ایجاد شود.

ب) به جای آوردن تحریمه در حال ایستاده و پیش از خم شدن برای رکوع.

ج) به تأخیر نیانداختن نیت از تکبیر تحریمه.

د) گفتن «الله اکبر» به نحوی که خودش، خود را بشنواند؛ بنا به قول صحیح‌تر.

ه) [اگر چنان‌چه نمازگزار مقدی بود، بر وی لازم است که] نیت متابعت و پیروی [از حرکات و سکنات پیشنماز را نیز] بکند.

و) اگر چنان‌چه نماز فرض بود، تعیین کردن آن در نیت شرط است؛ [مثل این که

نماز ظهر یا عصر را نیت نماید.]

ز) و اگر چنان‌چه نماز واجب بود، تعیین کردن آن نیز در نیت شرط است؛ [مانند این که نماز وتر یا نمازهای عیدین را نیت نماید؛ ولی اگر چنان‌چه نماز نفل بود، در آن صورت،] تعیین کردن نماز نفل در نیت شرط نیست؛ [بلکه نیتِ مطلقِ نماز، کفایت می‌کند؛ و این مواردی که بیان شد، از زمره‌ی مهم‌ترین شرایط صحّت «تکبیر تحریمه» بود.]

* قیام [ایستادن بر روی پا برای کسانی که توان آن را دارند]؛ و قیام در نمازهای نفل، فرض نیست. [از این رو، گزاردن نمازهای نفل، با وجود داشتن توان و قدرت بر ایستادن، به طور نشسته جایز است.

به هر حال، ایستادن در نمازهای فرض و واجب برای کسی که توانایی دارد، فرض است؛ خداوند بلندمرتبه می‌فرماید: ﴿قُومُواْ لِلَّهِ قَٰنِتِينَ۝٢٣٨﴾ [البقرة: ۲۳۸] «فروتنانه برای خدا بپاخیزید».

و پیامبر ﷺ به حالت ایستاده نماز می‌خواند و به عمران بن حصین رضی الله عنهما که **بیماری بواسیر** داشت، دستور داد که به حالت ایستاده نماز بخواند و فرمود: «صَلِّ قٰائِماً، فَاِنْ لَّمْ يَسْتَطِعْ فَقٰاعِداً، فَاِنْ لَّمْ يَسْتَطِعْ فَعَلٰى جَنْبٍ» (بخاری، ابوداود و ترمذی)؛ «ایستاده نماز بخوان؛ اگر نتوانستی نشسته و اگر نتوانستی، بر پهلو نماز بخوان».

و نسایی چنین روایت کرده است: «... فَاِنْ لَّمْ تَسْتَطِعْ، فَمُسْتَلْقِياً عَلٰى ظَهْرِكَ؛ لايُكَلِّفُ اللّٰهُ نَفْساً اِلّٰا وُسْعَهٰا»؛ «و اگر بر پهلو نیز نتوانستی، بر پشت خوابیده و آن را بخوان؛ زیرا خداوند هیچ کس را مکلّف نمی‌نماید مگر به اندازه‌ی توانش».]

* قرائت؛ اگر چه یک آیه‌ی کوتاه هم باشد؛ [مانند آیه‌ی: ﴿ثُمَّ نَظَرَ۝٢١﴾ [المدثر: ۲۱]؛ و دلیل قرائت، این فرموده‌ی خداوند بلند مرتبه است: ﴿فَٱقۡرَءُواْ مَا تَيَسَّرَ مِنَ ٱلۡقُرۡءَانِۚ﴾ [المزمل: ۲۰] «پس آن مقدار از قرآن را (در نماز) بخوانید که برایتان میسّر است».]

و قرائت در دو رکعت اول از نمازهای فرض و در تمام رکعت‌های نمازهای نفل [و سنّت] و وتر، فرض است.

و مشخص کردن چیزی از [آیات و سوره‌های] قرآن برای صحّت و درستی نماز، لازم نیست؛ [زیرا خداوند به طور مطلق فرموده است: ﴿فَٱقۡرَءُواْ مَا تَيَسَّرَ مِنَ ٱلۡقُرۡءَانِۚ﴾

[المزمل: ۲۰]؛ و فقط تعیین سوره‌ی فاتحه به خاطر احادیثی که در این مورد آمده است، واجب می‌باشد.]

و [اگر چنان‌چه مقتدی، پشت سر پیشنماز بود، در آن صورت نه در نمازهای جَهری - نمازهایی که امام، قرائت را در آن‌ها بلند می‌خواند - و نه در نمازهای سرّی - نمازهایی که امام، قرائت را در آن‌ها، آهسته می‌خواند -] نباید مقتدی چیزی را قرائت کند؛ بلکه گوش فرادهد و خاموش باشد؛ [خداوند می‌فرماید: ﴿وَإِذَا قُرِئَ ٱلۡقُرۡءَانُ فَٱسۡتَمِعُواْ لَهُۥ وَأَنصِتُواْ لَعَلَّكُمۡ تُرۡحَمُونَ٢٠٤﴾ [الأعراف: ۲۰٤] «و هنگامی که قرآن خوانده می‌شود، گوش فرادهید و خاموش باشید تا مشمول رحمت خدا شوید».

و امام مسلم در صحیح خویش در باب «التشهد في الصلاة» از ابوموسی اشعری رضی الله عنه روایت می‌کند که پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمودند: «وَ اِذٰا قَرَأَ فَاَنْصِتُوْا» ؛ «وقتی امام مشغول به قرائت است، شما خاموش باشید».

و نیز می‌فرماید: «يَكْفِيْكَ قَرٰاءَةُ الْاِمٰامِ، جَهَرَ اَمْ خٰافَتْ» (سنن دارقطنی)؛ «تو را قرائت امام کفایت می‌کند؛ خواه بلند بخواند یا آهسته!»».

و اگر چنان‌چه مقتدی [پشت سر پیشنماز، چیزی از فاتحه یا غیر آن را] خواند، این کارش **مکروه تحریمی** می‌باشد؛ [زیرا از دیدگاه مذهب احناف، از قرائت پشت سر امام، نهی شده است؛ پیامبر صلی الله علیه و سلم می‌فرماید: «لايَقْرَأُ اَحَدٌ مِنْكُمْ شَيْئاً مِّنَ الْقُرْآنِ اِذٰا جَهَرْتُ بِالْقُرْآنِ» (سنن بیهقی و سنن دار قطنی)؛ «هرگاه من قرآن را با صدای بلند خواندم، کسی از شما چیزی از قرآن را نخواند».

و نیز زیدبن ثابت رضی الله عنه می‌گوید: «لا، قَرٰاءَةَ مَعَ الْاِمٰامِ فِيْ شَيْءٍ» (مسلم و نسایی)؛ «همراه با امام، قرائت (برای مقتدی) روا نیست».

و نیز روایت شده است که: «مَنْ كٰانَ لَهُ اِمٰامٌ فَقَرٰاءَةُ الْاِمٰامِ لَهُ قَرٰاءَةٌ» (ابن ماجه و سنن دارقطنی)؛ «هر کس پیشنماز داشته باشد، قرائت امام، قرائت برای مقتدی نیز به شمار می‌آید».

و عمر رضی الله عنه گوید: «لَيْتَ فِيْ فَمِ الَّذِيْ يَقْرَأُ خَلْفَ الْاِمٰامِ حَجَراً» (مصنف ابن ابی شیبه)؛ «کاش! در دهان کسی که پشت سر امام، قرائت می‌خواند، سنگ می‌بود».]

* رکوع بردن؛ [زیرا خداوند می‌فرماید: ﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ ٱرۡكَعُواْ وَٱسۡجُدُواْ﴾

[الحج: ۷۷] «ای مؤمنان! رکوع برید و سجده کنید». و پیامبر ﷺ خطاب به کسی که نمازش را بد خوانده بود، فرمود: «ثُمَّ ارْكَعْ حَتّٰي تَطْمَئِنَّ رٰاكِعاً» (ابوداود)؛ «سپس رکوع را به جای بیاورد تا این که در آن آرام بگیری».

و **اندازه‌ی فرض شده از رکوع**، با فرود آوردن سر به پایین تحقق پیدا می‌کند؛ و این که شخص به گونه‌ای خم شود که به حالت رکوع نزدیک‌تر باشد. و **کمال رکوع** با خم نمودن پشت محقّق می‌شود به گونه‌ای که سر با سرین، برابر و هموار گردد.]

* سجده نمودن؛ [زیرا خداوند بلندمرتبه می‌فرماید: ﴿يَـٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ ٱرْكَعُواْ وَٱسْجُدُواْ﴾ [الحج: ۷۷]. و پیامبر ﷺ به کسی که نمازش را نادرست خوانده بود، فرمود: «ثُمَّ اسْجُدْ حَتّٰي تَطْمَئِنَّ سٰاجِداً، ثُمَّ ارْفَع حَتّٰي تَطْمَئِنَّ جٰالِساً، ثُمَّ اسْجُدْ حَتّٰي تَطْمَئِنَّ سٰاجِداً» (ابوداود)؛ «سپس سجده کن تا در آن حالت آرام گیری؛ آنگاه سرت را بلند کن تا این که بر حالت نشسته آرام گیری؛ پس از آن، سجده کن تا این که در سجده آرام گیری».

و **اندازه‌ی فرض شده از سجده**، با نهادن قسمتی از پیشانی و نهادن یکی از دو دست و یکی از دو زانو و بخشی از اطراف یکی از دو پا بر زمین، تحقق پیدا می‌کند؛ و **کمال سجده** در صورتی تحقّق پیدا می‌کند که هر دو دست و هر دو زانو و هر دو پا و پیشانی و بینی بر زمین نهاده شوند.

و برخی از شرایط صحّت و درستی سجده عبارتند از:]

الف) سجده کردن بر چیزی که دارای حجم باشد و پیشانی نمازگزار بر آن قرار گیرد؛ [به گونه‌ای که اگر چنان‌چه سجده‌کننده، در حال سجده بر پیشانی خویش فشار آورد، سر او بیش از آنچه که در حال نهادن آن بود، پایین‌تر فرو نرود؛ و سجده نمودن درست است] اگر چه فرد نمازگزار بر کف دست خویش یا بر کنار جامه‌ی خود سجده کند؛ البته در صورتی که محلّی که کف دست یا کنار جامه بر آن نهاده می‌شود، پاک و تمیز باشد.

و واجب است که بر قسمت سخت و سفت بینی و پیشانی خویش سجده نماید؛ [زیرا که کمال سجده در صورتی تحقق پیدا می‌کند که هر دو دست و هر دو زانو و هر دو پا و پیشانی و بینی خویش را بر زمین بنهد.] و اکتفا نمودن در سجده بر نهادن بینی، درست نیست؛ مگر آن که فرد سجده کننده دارای عذری از ناحیه‌ی نهادن

پیشانی بر زمین باشد؛ [زیرا پیامبر ﷺ می‌فرماید: «أُمِرْتُ أَنْ أَسْجُدَ عَلىٰ سَبْعَةٍ: عَلَى الْجَبْهَةِ وَ الْيَدَيْنِ وَ الرُّكْبَتَيْنِ وَ أَطْرافِ الْقَدَمَيْنِ» (بخاری و مسلم)؛ «به من دستور داده شده که بر هفت استخوانِ اندام خود در سجده تکیه کنم: بر پیشانی و هر دو دست و هر دو زانوی پاها و کناره‌های قدم پاها».

و نیز می‌فرماید: «إِذٰا سَجَدْتَ فَمَكِّنْ جَبْهَتَكَ فِي الْأَرْضِ وَ لا تَنْقُرْ نَقْراً» (ابن حبّان)؛ «هرگاه سجده کردی، به درستی پیشانی‌ات را بر زمین بگذار که جا افتد و همچون مرغ بر زمین نوک نزن که سریع پیشانی بر زمین بگذاری و بلند شوی».]

ب) [و برای صحّت و درستی سجده، این مورد نیز شرط است که] محل سجده بیشتر از نصف ذراع از جای نهادن هر دو پا، بلندتر نباشد؛ از این رو اگر چنان‌چه ارتفاع و بلندی محل سجده از نصف ذراع زیادتر بود، سجده جایز نیست؛ مگر در صورتی که ازدحام شدیدی وجود داشته باشد که در آن صورت، نمازگزار می‌تواند در نماز خویش، بر پشت نمازگزاری سجده کند که وی همان نماز را می‌خواند؛ [پس اگر چنان‌چه آن فردی که سجده بر پشتش صورت گرفته، در نماز دیگری غیر از نماز سجده کننده باشد، در آن صورت سجده‌ی وی درست نیست.]

* نهادن [یکی از] دو دست و [یکی از] دو زانو بر زمین در سجده؛ بنا به قول صحیح.

* و نهادن چیزی از [کف] انگشتان دو پا در حالت سجده بر زمین؛ و نهادن قسمت بیرونی و ظاهری قدم کفایت نمی‌کند.

* مقدّم کردن رکوع بر سجده.

* بلند شدن از سجده‌ی [اول] به گونه‌ای که به حال نشستن نزدیک‌تر باشد؛ بنا به قول صحیح‌تر.

* بازگشتن به سجده‌ی [دوم].

* نشستن در آخرین رکعت نماز به اندازه‌ی خواندن «التحیّات» [قعده‌ی آخر]

* به تأخیر انداختن قعده‌ی آخر از دیگر ارکان نماز.

* ادا کردن ارکان نماز [و واجبات و سنّت‌های آن] در حالت بیداری.

* و شناختن کیفیت و چگونگی نماز و آنچه در نماز از دیگر اوصاف و ویژگی‌های نماز فرض می‌باشد؛ به گونه‌ای که آن را از دیگر اوصاف و ویژگی‌های [نمازهای] سنّت،

متمایز و جدا نماید؛ و یا نمازگزار باور داشته باشد، نمازی که می‌گذارد فرض است، تا با نماز فرض، نفل نگزارد؛ [زیرا نفل، با نیت فرض ادا می‌گردد، ولی فرض، با نیت نفل ادا نمی‌گردد.]

و از بین مواردی که ذکر شد، چهارچیز از زمره‌ی «**ارکان نماز**» است که عبارتند از: **قیام** [یا ایستادن بر روی پا برای کسانی که توانایی آن را دارند]؛ **قرائت** [اگر چه یک آیه باشد]؛ **رکوع بردن؛ سجده نمودن؛** و برخی گفته‌اند: نشستن در قعده‌ی آخر [در آخرین رکعت نماز] به اندازه‌ی خواندن التحیات.

و [علاوه از آن‌ها،] سائر مواردی که بیان شد، از زمره‌ی **شرایط نماز** به شمار می‌آیند؛ که برخی از آن‌ها، **شرط برای صحّت و درستی شروع** در نمازاند، که خارج از نماز هستند، [مانند: پاکی از بی‌وضویی و جنابت؛ پوشیدن عورت؛ روی به قبله آوردن؛ شناختن وقت؛ نیت؛ تحریمه و ...] و سائر موارد، **شرط برای دوام صحّت نماز** است.

فَصلٌ

تَجُوزُ الصَّلَاةُ عَلَى لِبَدٍ وَجهُهُ الأَعلَى، طَاهِرٌ وَالأَسفَلُ، نَجِسٌ؛ وَ عَلَى ثَوبٍ طَاهِرٍ وَ بِطَانَتُه نَجِسَةٌ إِذَا كَانَ غَيرَ مُضَرَّبٍ؛ وَ عَلَى طَرفٍ طَاهِرٍ وَ إِن تَحَرَّكَ الطَّرفُ النَّجِسُ بِحَرَكَتِه عَلَى الصَّحِيحِ

وَ لَو تَنَجَّسَ أَحَدُ طَرَفَي عَمَامَتِه؛ فَأَلقَاهُ وَ أَبقَى الطَّاهِرَ عَلَى رَأسِه وَ لَم يَتَحَرَّكِ النَّجَسُ بِحَرَكَتِه، جَازَت صَلَاتُه؛ وَ إِن تَحَرَّكَ، لَا تَجُوزُ. وَ فَاقِدُ مَا يُزِيلُ بِه النَّجَاسَةَ، يُصَلِّي مَعَهَا وَ لَا إِعَادَةَ عَلَيهِ وَ لَا عَلَى فَاقِدِ مَا يَستُرُ عَورَتَه وَ لَو حَرِيرًا أَو حَشِيشًا أَو طِينًا؛ فَإِن وَجَدَه وَ لَو بِالإِبَاحَةِ وَ رُبعُهُ طَاهِرٌ، لَا تَصِحُّ صَلَاتُه عَارِيًا؛ وَ خُيِّرَ إِن طَهُرَ أَقَلُّ مِن رُبعِه. وَ صَلَاتُه فِي ثَوبٍ نَجِسِ الكُلِّ، أَحَبُّ مِن صَلَاتِه عُريَانًا

وَ لَو وَجَدَ مَا يَستُرُ بَعضَ العَورَةِ، وَجَبَ اِستِعمَالُه وَ يَستُرُ القُبُلَ وَالدُّبُرَ؛ فَإِن لَم يَستُر إِلَّا أَحَدَهُمَا، قِيلَ: يَستُرُ الدُّبُرَ وَ قِيلَ: القُبُلَ.

وَ نَدُبَ صَلَاةُ العَارِي جَالِسًا بِالإِيمَاءِ مَادًّا رِجلَيهِ نَحوَ القِبلَةِ؛ فَإِن صَلَّى قَائِمًا بِالإِيمَاءِ أَو بِالرُّكُوعِ وَالسُّجُودِ صَحَّ.

وَ عَورَةُ الرَّجُلِ: مَا بَينَ السُّرَّةِ وَ مُنتَهَى الرُّكبَةِ؛ وَ تَزِيدُ عَلَيهِ الأَمَةُ، البَطنَ وَالظَّهرَ. وَ

جَمِيعُ بَدَنِ الحُرَّةِ عَورَةٌ إِلَّا وَجهَهَا وَكَفَّيهَا وَ قَدَمَيهَا. وَ كَشفُ رُبعِ عُضوٍ مِنْ اَعْضٰاءِ الْعَوْرَةِ، يَمْنَعُ صِحَّةَ الصَّلاةِ؛ وَ لَوْ تَفَرَّقَ الْاِنْكِشٰافُ عَلىٰ اَعْضٰاءٍ مِن العَورَةِ وَ كَانَ جُملَةُ مَا تَفرَّقَ، يَبلُغُ رُبعَ أَصغَرِ الأَعضَاءِ المُنكَشِفَةِ، مَنَعَ وَ إِلَّا فَلَا؛ وَ مَن عَجَزَ عَن اِستِقبَالِ القِبلَةِ لِمَرَضٍ أَو عَجَزَ عَنِ النُّزُولِ عَن دَابَّتِه أَو خَافَ عَدُوًّا؛ فَقِبلَتُه: جِهَةُ قُدرَتِهِ وَ أَمنِه.

وَ مَن اشتَبَهَت عَلَيهِ القِبلَةُ وَ لَم يَكُن عِندَهُ مُخبِرٌ وَ لَا مِحرَابٌ، تَحَرّى وَ لَا إِعَادَةَ عَلَيهِ لَو أَخطَأَ؛ وَ إِن عَلِمَ بِخَطَئِه فِي صَلَاتِه، اِستَدَارَ وَ بَنَى. وَ إِن شَرَعَ بِلَا تَحَرٍّ، فَعَلِمَ بَعدَ فَرَاغِهِ أَنَّه أَصَابَ، صَحَّت؛ وَ إِن عَلِمَ بِإِصَابَتِه فِيهَا، فَسَدَت كَمَا لَو لَم يَعلَم إِصَابَتَه أَصلًا؛ وَ لَو تَحَرَّى قَومٌ جِهَاتٌ وَ جَهِلُوا حَالَ إِمَامِهِم تُجزِئُهُم.

فصل: [درباره‌ی مواردی که به شرط‌های نماز و فروع آن، تعلّق می‌گیرند]

نمازگزاردن بر روی نمدی که قسمت بالای آن پاک است و قسمت پایین آن نجس، جایز است.

و همچنین نمازگزاردن بر روی لباسی پاک، که آستر آن نجس است، جایز می‌باشد؛ البته مشروط بر آن که با همدیگر در هم آمیخته و ترکیب نشده باشند.

و نیز نمازگزاران بر گوشه‌ی پاکِ [لباس، یا فرش یا حصیر] جایز است؛ اگر چه - بنا به قول صحیح - طرف نجس آن با حرکت دادن طرف پاک آن، حرکت کند.

و اگر چنان‌چه یکی از دو گوشه‌ی عمامه و دستار وی نجس شد؛ پس طرف نجس آن را دور ساخت و گوشه‌ی پاک آن بر سرش باقی ماند؛ و طرف نجس آن با حرکت دادن طرف پاک آن حرکت نکرد، نمازش جایز است؛ و اگر چنان‌چه گوشه‌ی نجس آن با حرکت دادن گوشه‌ی پاک آن، حرکت کرد، نمازش جایز نیست.

و کسی که چیزی نمی‌یابد تا به وسیله‌ی آن، نجاست و پلیدی را زایل گرداند، پس به همراه نجاست، نماز بگزارد و نماز خویش را اعاده نکند. [نویسنده‌ی کتاب «هدایه»، این موضوع را با تفصیل بیان نموده و گفته است: این مسأله دو صورت دارد:

الف) اگر یک چهارم یا بیشتر از آن پاک بود، در این صورت با آن جامه نماز بخواند؛ و اگر چنان‌چه نماز را برهنه بخواند، نمازش جایز نیست؛ زیرا یک چهارم، جایگزین تمامی یک شیء است.

ب) و اگر کمتر از یک چهارم لباس پاک بود، در آن صورت در میان فقهاء احناف

اختلاف وجود دارد: امام محمدﷺ بر این باور است که خواندن نماز با چنین لباسی درست است - و یکی از اقوال امام شافعی نیز موافق با این قول است -؛ زیرا خواندن نماز در چنین لباسی، باعث ترک یک فرض می‌گردد، در حالی که خواندن نماز به حالت برهنه، باعث ترک چندین فرض می‌شود.

امام ابوحنیفهﷺ و امام ابویوسفﷺ معتقدند که این شخص، مختار و آزاد است که نماز را به حالت برهنه بخواند، یا با همان جامه‌ای که کمتر از یک چهارم آن پاک است، نماز بگذارد؛ و با وجود این، باز هم برای او بهتر است که نماز خویش را در همان جامه بخواند؛ زیرا که سِتر و پوشش، تنها به نماز اختصاص ندارد در حالی که طهارت به نماز اختصاص دارد.]

و کسی که جامه‌ای را نمی‌یابد تا به وسیله‌ی آن، عورت خویش را بپوشاند و حتی ابریشم یا علف و یا گِلی را برای این منظور نمی‌یابد [تا بدان‌ها عورتش را بپوشاند،] در آن صورت اگر به صورت برهنه نماز گذارد، نمازش درست است و نیازی به اعاده‌ی آن نیست.

و اگر چنان‌چه نمازگزار، چیزی را یافت تا بدان عورتش را بپوشاند - اگر چه آن چیز، را کسی [به عنوان استفاده نه تملیک] در اختیارش قرار دهد - و حال آن که یک چهارم آن پاک است، در آن صورت درست نیست که نماز خویش را به طور برهنه بخواند؛ و اگر چنان‌چه کمتر از یک چهارم لباس پاک بود، در آن صورت این شخص، آزاد و مختار است [که نماز را به حالت برهنه بخواند، یا با همان جامه‌ای که کمتر از یک چهارم آن پاک است، نماز بگزارد؛ و با وجود این، باز هم برای او بهتر است که نماز خویش را در همان جامه بخواند؛] و هرگاه تمامی لباس نجس و آلوده باشد، در آن صورت نماز خواندن وی در آن جامه‌ی نجس، بهتر از نماز خواندن وی به حالت برهنه است.

و اگر چنان‌چه شخص برهنه، چیزی را یافت تا بدان برخی از عورت خویش را بپوشاند، در آن صورت لازم است که آن را به کار گیرد و از آن استفاده نماید. [و هرگاه چیزی را یافت که بدان فقط می‌توانست پس و پیش خویش را بپوشاند، در آن صورت لازم است که] با آن پس و پیش خویش را بپوشاند؛ و اگر چنان‌چه آن چیز فقط یکی از دو راه پس و پیش وی را می‌پوشاند، در آن صورت برخی گفته‌اند: با آن، راه پس خویش را بپوشاند؛ و برخی نیز گفته‌اند: راه پیش خویش را بپوشاند.

و مستحب است که شخص برهنه، نماز خویش را به حالت نشسته و با اشاره بخواند؛ این طور که هر دو پایش را به سوی قبله دراز نموده [و رکوع و سجده را به اشاره انجام دهد.] و اگر چنان‌چه به حالت ایستاده و با اشاره نماز گزارد، و یا نمازش را به حالت ایستاده خواند و رکوع و سجده‌ی نماز را نیز به جای آورد، باز هم نمازش صحیح است.

[به هر حال، کسی که لباسی ندارد تا عورتش را بدان بپوشاند، اگر چنان‌چه نماز خویش را به حالت ایستاده خواند و رکوع و سجود نماز را نیز به جای آورد، نمازش درست است؛ ولی برای چنین فردی بهتر آن است که نماز خویش را به حالت نشسته بخواند و رکوع و سجود نماز را نیز به اشاره انجام دهد؛ و در هر دو حالت، باید خویشتن را از چشم مردمان، پنهان دارد و در انظار عمومی، نماز را با این حال و وضع نخواند.

و به طور کلّی، این مسأله چهار صورت دارد:

الف) نماز را به حالت نشسته و با اشاره بخواند.

ب) نماز را به حالت نشسته و با رکوع و سجود انجام دهد.

ج) نماز را به حالت ایستاده و با اشاره بخواند.

د) نماز را به حالت ایستاده و با رکوع و سجود انجام دهد.

و تمامی این چهار صورت - همچنان‌که در کتاب «درالمختار» آمده است - درست می‌باشد؛ و از میان این چهار صورت، بهتر همان است که نماز را به حالت نشسته و با اشاره بخواند؛ یعنی صورت اول.]

و **حدود عورت مرد**، عبارت است از: مابین ناف تا زیر زانو؛ [و **زانو**، جزو عورت است؛ و عورت شامل خود «**ناف**» نمی‌گردد؛ همچنان‌که در این باره حدیثی مرفوع از عمرو بن شعیب، از پدرش، از جدّش آمده است که: «مٰابَيْنَ السُّرَّةِ وَ الرُّكْبَةِ عَوْرَةٌ» (دارقطنی، مسند احمد بن حنبل و ابوداود)؛ «عورت مرد، بین ناف و زانوهایش است».

و از جرهد اسلمی رضی الله عنه روایت است که: پیامبر ﷺ از کنار من عبور کرد در حالی که جامه‌ای بر تن داشتم که رانم ظاهر شده بود. پیامبر ﷺ فرمود: «غَطِّ فَخِذَكَ؛ فَإِنَّ الْفَخِذَ عُوْرَةٌ» (ترمذی و ابوداود)؛ «رانت را بپوشان؛ چون رانت عورت است». و نیز پیامبر ﷺ فرموده است: «اَلرُّكْبَةُ مِنَ الْعَوْرَةِ» (دارقطنی)؛ «زانو، جزو عورت است.»]

و **عورت «کنیز»** نیز از ناف است تا انتهای زانو، به همراه شکم و پشت وی. [به تعبیری دیگر، هر آنچه که برای مرد عورت است، برای کنیز نیز عورت می‌باشد؛ و علاوه از آن، پشت و شکم کنیز نیز عورت می‌باشد؛ و به جز از زیر ناف تا زیر زانو و پشت و شکم کنیز، سایر اعضای وی عورت نمی‌باشد.]

و **تمام بدن زنِ [آزاد]** به جز صورت، هر دو کف دست و هر دو پای وی، عورت است؛ [زیرا پیامبر ﷺ می‌فرماید: «اَلْمَرْأَةُ عَوْرَةٌ» (ترمذی و ابن ماجه)؛ «همه‌ی بدن زن، عورت است».

و نیز می‌فرماید: «لایَقْبَلُ اللهُ صَلاةَ حائِضٍ اِلّا بِخِمارٍ» (ابن ماجه، ابوداود و ترمذی)؛ «خداوند نماز هیچ زن بالغی را بدون روسری، قبول نمی‌کند».

از این رو، حدود عورت زن آزاد که پوشاندن آن از لوازم و ضروریات صحّت نماز به شمار می‌آید، همه‌ی بدن او به استثنای صورت و مچ دستان به پایین - کف دست‌ها - و پاهای وی است؛ ناگفته نماند که این حدودی که برای عورت زن آزاد بیان شد، به جهت **جواز نماز** است؛ زیرا که ظاهر ساختن صورت در برابر نامحرم، برای این زن آزاد درست نیست؛ نویسنده‌ی کتاب «درالمختار» گوید: این که زن جوان، از کشف صورت در میان مردان نامحرم و بیگانه منع می‌گردد، به خاطر بیم فتنه است، نه به خاطر این که صورت وی جزو حدود عورت است.]

و اگر چنان‌چه یک چهارم عضو از اعضاء و اندام‌هایی که پوشاندن آن‌ها لازم است برهنه گردید، مانع صحّت و درستی نماز می‌گردد؛ [یعنی اگر یک چهارم عضو، پیش از داخل شدن در نماز برهنه بود، نماز منعقد نمی‌گردد؛ و همچنین اگر چنان‌چه یک چهارم عضو، در اثنای نماز به مدت ادا کردن یک رکن از ارکان نماز برهنه گردید، نماز باطل می‌شود.]

و اگر چنان‌چه از چند عضو پراکنده و متفرقه از اعضاء و اندام‌هایی که پوشاندن آن‌ها لازم است، بخش‌هایی از عورت [به صورت پراکنده و متفرقه] برهنه گردید، در آن صورت اگر چنان‌چه مجموع آن‌ها به اندازه‌ی یک چهارم از کوچکترین اعضای برهنه شده می‌رسید، مانع صحّت و درستی نماز می‌گردد؛ و اگر چنان‌چه مجموع اعضای برهنه شده، کمتر از اندازه‌ی یک چهارم از کوچکترین اعضای برهنه شده بود، در آن صورت مانع صحّت و درستی نماز نمی‌گردد.

و هر کس به جهت بیماری، از روی آوردن به قبله ناتوان ماند؛ و یا نمی‌توانست

برای گزاردن نماز از سواری و مرکبش فرود بیاید؛ و یا به جهت ترس از دشمن [حیوانات درنده و ...] از روی آوردن به سوی قبله، عاجز و ناتوان بود، در آن صورت قبله‌ی [شخص عاجز و ناتوان]، به همان جهتی است که قدرت روی کردن بدان را دارد؛ و قبله‌ی [فردی که بیم از دشمن و حیوانات درنده را دارد،] به همان جهتی است که در آن احساس امنیت می‌کند؛ [زیرا خداوند می‌فرماید: ﴿فَإِنۡ خِفۡتُمۡ فَرِجَالًا أَوۡ رُكۡبَانٗاۖ﴾ [البقرة: ۲۳۹]؛ ابن عمر رضی الله عنهما درباره‌ی این آیه می‌گوید: «رجالاً او رُکباناً»؛ یعنی رو به قبله یا رو به غیرقبله. نافع گوید: ابن عمر رضی الله عنهما حتماً آن را از پیامبر ﷺ نقل کرده است. (بخاری).]

و کسی که جهت قبله بر وی مشتبه و پوشیده می‌گردد، و کسی هم در دسترس نیست که از او درباره‌ی قبله سؤال نماید، و همچنین [چیز دیگری از قبیل:] محراب وجود ندارد که بر قبله دلالت نماید؛ در آن صورت برای جهت‌یابی قبله، از هیچ کوشش و تلاشی دریغ نورزد و از روی اجتهاد و تلاش، جهت قبله را مشخّص نماید؛ [و پس از سعی و تلاش زیاد، به هر سمت و سویی که گمان غالبش بر آن بود که جهت قبله همان سمت است، به همان جهت نماز خویش را بخواند؛ و اگر چنان‌چه برای دریافت جهت قبله از هیچ تلاش و کوششی دریغ نورزید و پس از سعی و تلاش بسیار، نماز خویش را به سمتی - با گمان غالب خویش - خواند و پس از گزاردن نماز دانست که] در تشخیص جهت قبله به خطا رفته است، در آن صورت بر وی لازم نیست که نماز خویش را اعاده نماید.

و اگر چنان‌چه در داخل نماز خویش، به اشتباه خود در جهت‌یابی قبله پی برد و متوجه شد که در تشخیص جهت قبله به خطا رفته است، در آن صورت [در حال گزاردن نماز،] به جهت قبله برگردد و نماز خویش را ادامه دهد؛ [و لازم نیست که نماز خود را از سر بگیرد و آن را دوباره بخواند.]

و [هرگاه بر شخصی، جهت قبله مشتبه و پوشیده گردید؛ و] بدون آن‌که برای جهت‌یابی قبله، اجتهاد و تلاش کند و برای دریافتن جهت قبله، سعی و کوش نماید، نماز را شروع کرد؛ و پس از آن که از نماز فارغ شد، متوجه گردید که در جهت‌یابی قبله درست عمل نموده است؛ در آن صورت نمازش صحیح است؛ و اگر چنان‌چه در اثنای نماز، متوجه شد که در جهت‌یابی قبله درست عمل نموده است، نمازش فاسد می‌گردد؛ همچنان‌که اگر به هیچ وجه متوجه نشود که در جهت‌یابی قبله درست عمل

نموده است، در آن صورت نیز نمازش فاسد است.

و اگر چنان‌چه بر گروهی از مردمان، [جهت قبله مشتبه و پوشیده گردید و] برای جهت‌یابی قبله، اجتهاد و تلاش کردند و برای دریافتن جهت قبله، سعی و کوشش نمودند، و حال آن که از حال و وضع امام و پیشنماز خویش [در رو کردن وی به سمت قبله،] بی‌خبر و ناآگاه بودند، در آن صورت، نمازشان درست است و این نماز، آن‌ها را کفایت می‌کند [و در این صورت، فقط نماز فردی فاسد است که از امام خویش، جلوتر ایستاده باشد.

و **دلیل این که:** اگر کسی برای پیدا کردن قبله، تلاش کرد و نمازش را به جهتی که به گمانش قبله بود خواند و بعداً برایش روشن شد که در پیدا کردن قبله، دچار اشتباه شده و اعاده‌ی نماز بر وی لازم نیست؛ این **حدیث** است: از عامر بن ربیعه رضی الله عنه روایت است: «كُنّا مَعَ النَّبِيِّ ﷺ فِيْ سَفَرٍ فِيْ لَيْلَةٍ مُظْلِمَةٍ، فَلَمْ نَدْرِ اَيْنَ الْقِبْلَةَ؛ فَصَلّٰى كُلُّ رَجُلٍ مِنّا عَلٰى حِيٰالِهِ، فَلَمّا اَصْبَحْنٰا، ذَكَرْنٰا ذٰلِكَ لِرَسُوْلِ اللهِ ﷺ فَنَزَلَ: ﴿فَأَيۡنَمَا تُوَلُّواْ فَثَمَّ وَجۡهُ ٱللَّهِۚ﴾ (ترمذی و ابن ماجه)؛ «در شبی بسیار تاریک، با پیامبر ﷺ در سفری بودیم و نمی‌دانستیم که جهت قبله به کدام سو است؛ هر یک از ما به جهتی نماز خواند؛ وقتی صبح شد، جریان را برای پیامبر ﷺ بازگو نمودیم؛ آنگاه این آیه نازل شد: ﴿فَأَيۡنَمَا تُوَلُّواْ فَثَمَّ وَجۡهُ ٱللَّهِۚ﴾ [البقرة: ۱۱۵] «به هر سو رو کنید، خدا آنجا است»».

ناگفته نماند که فرد نمازگزار، ناگزیر از انجام دادن هر یک از این فرائض است؛ به طوری که اگر یکی از این فرایض را از روی قصد یا فراموشی ترک کند، نماز وی درست نیست و باید نمازش را اعاده نماید. و ترک کردن هر یک از این فرائض، با سجده‌ی سهو نیز جبران نمی‌گردد.]

فَصل فِي وَاجِبِ الصَّلَاةِ

وَ هُوَ ثَمَانِيَةَ عَشَرَ شَيئًا: قِرَاءَةُ الفَاتِحَةِ وَ ضَمُّ سُورَةٍ أَو ثَلَاثِ آيَاتٍ فِي رَكعَتَينِ غَيرِ مُتَعَيَّنَتَينِ مِنَ الفَرضِ وَ فِي جَمِيعِ رَكَعَاتِ الوِترِ وَ النَّفلِ وَ تَعيِينُ القِرَاءَةِ فِي الأُولَيَينِ وَ تَقدِيمُ الفَاتِحَةِ عَلَى السُّورَةِ وَ ضَمُّ الأَنفِ لِلجَبهَةِ فِي السُّجُودِ وَالإِتيَانُ بِالسَّجدَةِ الثَّانِيَةِ فِي كُلِّ رَكعَةٍ قَبلَ الانتِقَالِ لِغَيرِهَا وَالإِطمِئنَانُ فِي الأَركَانِ وَالقُعُودُ الأَوَّلُ وَ قِرَاءَةُ التَّشَهُّدِ فِيهِ فِي الصَّحِيحِ

وَ قِرَاءَتُه فِي الجُلُوسِ الأَخِيرِ وَ القِيَامُ اِلَى الثَّالِثَةِ مِن غَيرِ تَرَاخٍ بَعدَ التَّشَهُّدِ وَ لَفظُ السَّلَامِ دُونَ «عَلَيكُم» وَ قُنُوتُ الوِترِ وَ تَكبِيرَاتُ العِيدَينِ وَ تَعيِينُ التَّكبِيرِ لِافتِتَاحِ كُلِّ صَلَاةٍ لَا العِيدَينِ خَاصَّةً؛ وَ تَكبِيرَةُ الرُّكُوعِ فِي ثَانِيَةِ العِيدَينِ وَ جَهرُ الإِمَامِ بِقِرَاءَةِ الفَجرِ وَ أُولَيَي العِشَاءَينِ وَ لَو قَضَاءً؛ وَالجُمُعَةِ وَ العِيدَينِ وَ التَّرَاوِيحِ وَالوِترِ فِي رَمَضَانَ وَالإِسرَارُ فِي الظُّهرِ وَالعَصرِ وَ فِيمَا بَعدَ أُولَيَي العِشَاءَينِ؛ وَ نَفلِ النَّهَارِ؛ وَ المُنفَرِدُ، مُخَيَّرٌ فِيمَا يَجهَرُ كَمُتَنَفِّلٍ بِاللَّيلِ. وَ لَو تَرَكَ السُّورَةَ فِي أُولَيَي العِشَاءِ، قَرَأَهَا فِي الأُخرَيَينِ مَعَ الفَاتِحَةِ جهرًا. وَ لَو تَرَكَ الفَاتِحَةَ لَا يُكَرِّرُهَا فِي الأُخرَيَينِ.

فصل: در بیان واجبات نماز

[واجب: هر آن چیزی است که لزوم آن به دلیلی ثابت شده باشد که در آن شبهه‌ای وجود داشته باشد؛ مانند این که دلیلی، ظنّی الثبوت باشد، همچون خبر واحد؛ یا دلیلی که دارای دلالت ظنّی باشد؛ این طور که لفظ، احتمال دو معنی یا بیشتر را داشته باشد. و در میان **فرض** و **واجب**، در عمل، فرقی وجود ندارد.]

و واجبات نماز، هیجده چیز است که عبارتند از:

*خواندن سوره‌ی فاتحه؛ [زیرا پیامبر ﷺ می‌فرماید: «لا صَلاةَ لِمَنْ لَّمْ يَقْرَأْ بِفٰاتِحَةِ الْكِتٰابِ» (بخاری و مسلم)؛ «کسی که سوره‌ی فاتحه را در نمازش نخواند، نمازش قبول و پذیرفته شده نیست».

و نیز می‌فرماید: «لا تُجْزِيءُ صَلاةٌ لا يَقْرَأُ فِيْها بِفٰاتِحَةِ الْكِتٰابِ» (دار قطنی، ابن حبان و صحیح ابن خزیمه)؛ «نمازی که در آن سوره‌ی فاتحه خوانده نشود، کفایت نمی‌کند».

و پیامبر ﷺ خطاب به کسی که نمازش را بد و نادرست خوانده بود، دستور داد که سوره‌ی فاتحه را بخواند و بدو فرمود: «فکبّر ثم اقرأ بامّ الکتاب»؛ «پس تکبیر بگو و پس از آن، سوره‌ی فاتحه را بخوان». و در آخر فرمود: «ثُمَّ افْعَلْ ذٰلِكَ فِيْ صَلاتِكَ كُلِّها» (بخاری و مسلم)؛ «و این عمل - خواندن سوره‌ی فاتحه - را در تمام رکعت‌های نماز خویش انجام بده».

و در روایتی دیگر آمده است: «مَنْ صَلّٰى صَلاةً لَّمْ يَقْرَأْ فِيْها بِأُمِّ الْكِتٰابِ، فَهِيَ خِدٰاجٌ

غَيْرُ تَمٰامٍ» (مسلم)؛ «هر کس نماز بخواند و در آن، سوره‌ی فاتحه را نخوانده باشد، نمازش ناقص و ناتمام است.»]

* خواندن یک سوره یا سه آیه [ی کوتاه یا یک آیه‌ی طولانی] همراه با سوره‌ی فاتحه، در دو رکعت غیرمعین از نمازهای فرض [چهار رکعتی و سه رکعتی] و در تمام رکعت‌های نماز وتر و نفل؛ [زیرا پیامبر ﷺ می‌فرماید: «لا صَلاةَ لِمَنْ لَّمْ يَقْرَأْ بِالْحَمْدُلِلّٰهِ وَ سُوْرَةً فِيْ فَرِيْضَةٍ اَوْ غَيْرِهٰا» (ترمذی و ابن ماجه)؛ «کسی که سوره‌ی فاتحه و سوره‌ی دیگر همراه با آن در نماز فرض یا غیر آن نخواند، نمازش پذیرفته شده نیست.»]

* خواندن سوره‌ی فاتحه همراه با چند آیه در دو رکعت اول [نمازهای فرض.]

* مقدّم نمودن سوره‌ی فاتحه بر سوره [یا آیاتی که بدان ضمیمه شده است.]

* پیوست کردن بینی با پیشانی برای سجده؛ [یعنی با بینی و پیشانی هر دو سجده بردن؛ زیرا اکتفا نمودن در سجده بر نهادن بینی بر زمین، صحیح نیست، مگر آن که شخص، عذری داشته باشد؛ زیرا پیامبر ﷺ می‌فرماید: «لا صَلاةَ لِمَنْ لّٰايُصِيْبُ اَنْفَهَ مِنَ الْاَرْضِ مٰا يُصِيْبُ جَبِيْنَهُ» (دارقطنی)؛ «کسی که بینی‌اش را همراه پیشانی‌اش بر زمین قرار ندهد، نمازش صحیح نیست».]

* انجام دادن سجده‌ی دوم پس از ادای سجده‌ی نخست، در هر رکعت پیش از انتقال به غیر آن از دیگر افعال نماز؛ [یعنی ادا نمودن سجده‌ی دوم پس از سجده‌ی اول، بدون فاصله انداختن در میان آن‌ها؛ زیرا پیامبر ﷺ چنین کرده‌اند و نیز فرموده‌اند: «صَلُّوْا كَمٰا رَأَيْتُمُوْنِيْ اُصَلِّي»؛ «آنگونه نماز بخوانید که می‌بینید من نماز می‌گزارم».]

* مراعات کردن طمأنینه و آرامش به هنگام ادای ارکان نماز؛ [زیرا پیامبر ﷺ در مورد رکوع و آرامش در آن می‌فرماید: «ثُمَّ ارْكَعْ حَتّٰي تَطْمَئِنَّ رٰاكِعاً» (ابوداود)؛ «سپس رکوع را به جای آور تا این که در آن آرام بگیری».

و در اعتدالِ پس از رکوع و آرامش در آن می‌فرماید: «لاتُجْزِيءُ صَلاةٌ لايُقِيْمُ الرَّجُلُ فِيْهٰا صُلْبَهُ فِي الرُّكُوْعِ وَ السُّجُوْدِي» (نسایی؛ ترمذی، ابن ماجه و ابوداود)؛ «نمازی که شخص در آن، پشتش را هنگام رکوع و سجود راست نکند، صحیح نیست».

و پیامبر ﷺ خطاب به کسی که نمازش را بد خوانده بود، فرمود: «ثُمَّ ارْفَعْ حَتّٰي

تَعْتَدِلَ قٰائِماً» (ابوداود)؛ «سپس بلند شو تا راست قرار گیری».

و نیز می‌فرماید: «ثُمَّ اسْجُدْ حَتّٰي تَطْمَئِنَّ سٰاجِداً؛ ثُمَّ ارْفَعْ حَتّٰي تَطْمَئِنَّ جٰالِساً؛ ثُمَّ اسْجُدْ حَتّٰي تَطْمَئِنَّ سٰاجِداً» (بخاری و مسلم)؛ «سپس سجده کن تا در آن حالت آرام گیری؛ بعد سرت را بلند کن تا این که به حالت نشسته، آرام گیری؛ آنگاه سجده کن تا این که در سجده آرام گیری».]

* قعده [یا نشستنِ] اول [در نمازهای سه یا چهار رکعتی].

* خواندن تشهّد [التحیات] در قعده‌ی اول، بنا به قول صحیح. [و صحیح‌ترین **لفظ تشهّد**، تشهّدی است که ابن مسعودﷺ روایت کرده و گفته است: در حالی که دستم در دست پیامبر ﷺ بود، تشهّد را همان طوری که سوره‌ای از قرآن را به من یاد می‌داد، آموخت: «اَلتَّحِيّٰاتُ لِلّٰهِ وَ الصَّلَواتُ وَ الطَّيِّبٰاتُ، اَلسَّلامُ عَلَيْكَ اَيُّهَا النَّبِيُّ وَ رَحْمَةُ اللّٰهِ وَ بَرَ كٰاتُهُ، اَلسَّلامُ عَلَيْنٰا وَ عَلٰي عِبٰادِاللهِ الصّٰالِحِيْنَ، اَشْهَدُ اَنْ لّٰا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ وَ اَشْهَدُ اَنَّ مُحَمَّداً عَبْدُهُ وَ رَسُوْلُهُ» (بخاری و مسلم)؛ «هر لفظی که بر سلام و مُلک و بقاء دلالت کند، فقط شایسته‌ی خداوند بلندمرتبه است؛ و هر دعایی که با آن تعظیم خداوند مقصود باشد، فقط لایق او است؛ و هر صلوات و دعا و کلام پاکی، فقط لایق خداوند بلندمرتبه است؛ سلام، رحمت و برکات خدا بر شما باد ای پیامبر؛ سلام بر ما و بر بندگان صالح خدا. شهادت می‌دهم که هیچ معبود بر حقی غیر از الله نیست و شهادت می‌دهم که محمد ﷺ بنده و فرستاده‌ی او است».]

* خواندن «التحیات» در قعده و نشستن آخر. [عبدالله بن معسودﷺ گوید: «كُنّٰا نَقُوْلُ قَبْلَ اَنْ يُفْرَضَ عَلَيْنَا التَّشَهُّدَ: اَلسَّلامُ عَلَي اللّٰهِ. اَلسَّلامُ عَلٰي جِبْرِيْلَ وَ مِيْكٰائِيْلَ. فَقٰالَ رَسُوْلُ اللّٰهِ ﷺ: لاتَقُوْلُوْا هٰكَذٰا، وَ لٰكِنْ قُوْلُوْا: اَلتَّحِيّٰاتُ لِلّٰهِ...» (نسایی، بیهقی و دارقطنی)؛ «پیش از آن که تشهد بر ما فرض شود، می‌گفتیم: سلام بر الله؛ سلام بر جبرئیل و مکائیل؛ پیامبر ﷺ فرمود: این چنین نگویید، بلکه بگویید: التحیات لله ...» . و این حدیث، بیانگر تشهد آخر است.]

* بلافاصله و بدون تأخیر و درنگ، پس از فارغ شدن از خواندن التحیات، به سوی رکعت سوّم بلند شدن.

* [خارج شدن از نماز به] لفظ «السلام»؛ و عبارت «علیکم» در خارج شدن از نماز،

واجب نیست؛ [از این رو، لفظ «السلام» هم در طرف راست واجب است و هم در طرف چپ؛ زیرا پیامبر ﷺ می‌فرماید: «مِفْتٰاحُ الصَّلاٰةِ الْوُضُوْءُ وَ تَحْرِيْمُهٰا التَّكْبِيْرُ وَ تَحْلِيْلُهٰا اَلتَّسْلِيْمُ» (ابوداود)؛ «کلید نماز، وضو است و با گفتن «الله اکبر» هر آن چه که غیر از نماز باشد، بر انسان حرام می‌شود، و با سلام دادن، آن محرّمات بر انسان حلال می‌شود».]

* خوندن قنوت [در رکعت آخر نماز وتر؛ و دعای قنوت عبارت است از: «اَللّٰهُمَّ اِنّٰا نَسْتَعِيْنُكَ وَ نَسْتَغْفِرُكَ وَ نُؤْمِنُ بِكَ وَ نَتَوَكَّلُ عَلَيْكَ وَ نُثْنِيْ عَلَيْكَ الْخَيْرَ، وَ نَشْكُرُكَ وَ لاٰنَكْفُرُكَ وَ نَخْلَعُ وَ نَتْرُكُ مَنْ يَّفْجُرُكَ؛ اَللّٰهُمَّ اِيّٰاكَ نَعْبُدُ وَ لَكَ نُصَلِّيْ وَ نَسْجُدُ وَ اِلَيْكَ نَسْعٰي وَ نَحْفِدُ وَ نَرْجُوْا رَحْمَتَكَ وَ نَخْشٰي عَذٰابَكَ اِنَّ عَذٰابَكَ بِالْكُفّٰارِ مُلْحَقٌ»؛ «خداوندا! ما از تو یاری می‌جوئیم؛ و از تو آمرزش می‌خواهیم و به تو ایمان می‌آوریم و بر تو توکل می‌کنیم و تو را به نیکی می‌ستائیم و تو را سپاس می‌گوییم و تو را ناسپاسی نمی‌کنیم؛ و ترک می‌کنیم آن که تو را با گناهان مخالفت می‌کند. بار خدایا! ما فقط تو را می‌پرستیم و فقط برای تو نماز می‌گزاریم، و فقط تو را سجده می‌کنیم و به سوی تو سعی و شتاب می‌نمائیم و رحمت تو را امید می‌داریم و از عذاب تو بیم داریم؛ بی‌گمان عذاب تو به کافران پیوستنی است».]

* تکبیرهای زائد عید فطر و عید قربان؛ [و آن سه تکبیر در هر رکعت است؛ سه تکبیر در رکعت اول، پیش از شروع قرائت؛ و سه تکبیر در رکعت دوم، پیش از به رکوع رفتن.]

* تعیین کردن لفظ تکبیر [الله اکبر] برای شروع هر نماز؛ و [وجوب شروع کردن نماز با لفظ «الله اکبر»]، فقط مختص نمازهای عید نیست؛ [بلکه مشخص نمودن لفظ «الله اکبر»، برای شروع هر نمازی، واجب است.]

* گفتن تکبیر رکوع در رکعت دوم از نماز هر دو عید.

* بلند خواندن فاتحه و سوره برای امام در نمازهای صبح و در دو رکعت اول نمازهای مغرب و عشاء - اگر چه قضایی نیز باشد -؛ و بلند خواندن امام، قرائت را در نمازهای جمعه، عید فطر، عید قربان، تراویح و وتر در ماه مبارک رمضان [و در تراویح.]

* آهسته خواندن فاتحه و سوره برای امام، در نمازهای ظهر، عصر، و در رکعت آخر

نماز مغرب و در دو رکعت آخر نماز عشاء؛ و همچنین آهسته خواندن قرائت در نمازهای نفلی که در روز گزارده می‌شوند.

و کسی که تنها نماز می‌خواند [مُنفرد = تنها گزار]، در نمازهایی که قرائت در آن‌ها با صدای بلند خوانده می‌شود، مختار است؛ [این طور که اگر خواست می‌تواند قرائت را با صدای بلند بخواند و اگر هم خواست می‌تواند آن را به صورت آهسته بخواند؛] مانند کسی که در شب نماز نفل می‌خواند؛ [که چنین فردی نیز مختار است؛ اگر می‌خواهد، قرائت را بلند بخواند و اگر هم خواست آن را با صدای آهسته بخواند.]

و اگر چنان‌چه نمازگزاری، سوره را در [رکعت اول از دو رکعت نماز مغرب و یا سوره را] در دو رکعت اول نماز عشاء ترک کرد، در آن صورت، سوره را [در رکعت سوم نماز مغرب و] در دو رکعت آخر نماز عشاء همراه با فاتحه به طور جهری و بلند بخواند؛ [و سجده‌ی سهو هم انجام دهد.]

و اگر چنان‌چه سوره‌ی فاتحه را در دو رکعت اول ترک کرد، در آن صورت آن را در دو رکعت آخر تکرار نکند؛ [بلکه برای جبران آنچه که از وی فوت شده است، سجده‌ی سهو انجام بدهد.

ناگفته نماند که هر یک از واجبات نماز، یا به عمد ترک می‌گردند یا به فراموشی؛ اگر چنان‌چه هر یک از واجبات نماز، به عمد ترک گردند، در آن صورت اعاده‌ی نماز واجب است؛ و اگر چنان‌چه هر یک از واجبات نماز، به فراموشی ترک شوند، در آن صورت با انجام سجده‌ی سهو، جبران می‌گردد.]

فَصلٌ فِي سُنَنِهَا

وَ هِيَ اِحدَى وَ خَمسُونَ: رَفعُ اليَدَينِ لِلتَّحرِيمَةِ حِذَاءَ الأُذُنَينِ لِلرَّجُلِ وَالأَمَةِ؛ وَ حِذَاءَ المَنكَبَينِ لِلحُرَّةِ؛ وَ نَشرُ الأَصَابِعِ وَ مُقَارِنَةُ إِحرَامِ المُقتَدِى لِإِحرَامِ إِمَامِه وَ وَضعُ الرَّجُلِ يَدَهُ اليُمنَى عَلَى اليُسرَى تَحتَ سُرَّتِه؛ وَ صِفَةُ الوَضعِ: أَن يَّجعَلَ بَاطِنَ كَفِّ اليُمنَى عَلَى ظَاهِرِ كَفِّ اليُسرَى مُحَلِّقًا بِالخِنصَرِ وَ الإِبهَامِ عَلَى الرُّسغِ؛ وَ وَضعُ المَرأَةِ يَدَيهَا عَلَى صَدرِهَا مِن غَيرِ تَحلِيقٍ؛ وَالثَّنَاءُ وَالتَّعَوُّذُ لِلقِرَاءَةِ وَالتَّسمِيَةُ أَوَّلَ كُلِّ رَكعَةٍ وَالتَّأمِينُ وَالتَّحمِيدُ وَالإِسرَارُ بِهَا وَالاِعتِدَالُ عِندَ التَّحرِيمَةِ مِن غَيرِ طَأطَأَةِ الرَّاسِ وَ جَهرُ الإِمَامِ بِالتَّكبِيرِ وَالتَّسمِيعُ وَ تَفرِيجُ القَدَمَينِ فِي القِيَامِ قَدرَ أَربَعِ أَصَابِعَ؛ وَ أَن تَكُونَ السُّورَةُ المَضمُومَةُ لِلفَاتِحَةِ مِن

طِوَالِ المُفَصَّلِ فِي الفَجرِ وَالظُّهرِ وَ مِن أَوسَاطِهِ فِي العَصرِ وَالعِشَاءِ وَ مِن قِصَارِهِ فِي المَغرِبِ لَو كَانَ مُقِيمًا؛ وَ يَقرَأُ أَيَّ سُورَةٍ شَآءَ لَو كَانَ مُسَافِرًا وَ إِطَالَةُ الأُولَى فِي الفَجرِ فَقَط وَ تَكبِيرِ الرُّكُوعِ وَ تَسبِيحُهُ ثَلَاثًا وَ أَخذُ رُكبَتَيهِ بِيَدَيهِ وَ تَفرِيجُ أَصَابِعِه؛ وَالمَرأَةُ لَا تُفَرِّجُهَا؛ وَ نَصبُ سَاقَيهِ وَ بَسطُ ظَهرِهِ وَ تَسوِيَةُ رَأسِه بِعَجزِهِ وَالرَّفعُ مِنَ الرُّكُوعِ وَالقِيَامُ بَعدَه مُطمَئِنًّا وَ وَضعُ رُكبَتَيهِ ثُمَّ يَدَيهِ ثُمَّ وَجهِه لِلسُّجُودِ وَ عَكسُه لِلنُّهُوضِ وَ تَكبِيرُ السُّجُودِ وَ تَكبِيرُ الرَّفعِ مِنْهُ وَكَونُ السُّجُودِ بَينَ كَفَّيهِ وَ تَسبِيحُه ثَلَاثًا وَ مُجَافَاةُ الرَّجُلِ بَطنَه عَن فَخِذَيهِ وَ مِرفَقَيهِ عَن جَنبَيهِ وَ ذِرَاعَيهِ عَنِ الأَرضِ وَ اِنخِفَاضُ المَرأَةِ وَ لَزقُهَا بَطنَهَا بِفَخذَيهَا وَ القَومَةُ وَالجَلسَةُ بَينَ السَّجدَتَينِ وَ وَضعُ اليَدَينِ عَلَى الفَخذَينِ فِيمَا بَينَ السَّجدَتَينِ كَحَالَةِ التَّشَهُّدِ وَ اِفتِرَاشُ رِجلِهِ اليُسرَى وَ نَصبُ اليُمنَى وَ تَوَرُّكُ المَرأَةِ وَالإِشَارَةُ فِي الصَّحِيحِ بِالمُسَبَّحَةِ عِندَ الشَّهَادَةِ؛ يَرفَعُهَا عِندَ النَّفيِ وَ يَضَعُهَا عِندَ الإِثبَاتِ؛ وَ قِرَاءَةُ الفَاتِحَةِ فِيمَا بَعدَ الأُولَيَينِ وَالصَّلَاةُ عَلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيهِ وَ سَلَّمَ فِي الجُلُوسِ الأَخِيرِ وَ الدُّعَاءُ بِمَا يَشبَهُ أَلفَاظَ القُرآنِ وَالسُّنَّةِ لَا كَلَامَ النَّاسِ وَالاِلتِفَاتُ يَمِينًا ثُمَّ يَسَارًا بِالتَّسلِيمَتَينِ وَ نِيَّةُ الإِمَامِ الرِّجَالَ وَالحَفَظَةَ وَ صَالِحَ الجِنِّ بِالتَّسلِمَتَينِ فِي الأَصَحِّ؛ وَ نِيَّةُ المَأمُومِ إِمَامَه فِي جِهَتِهِ؛ وَ إِن حَاذَاهُ، نَوَاهُ فِي التَّسلِيمَتَينِ مَعَ القَومِ وَالحَفَظَةِ وَ صَالِحِ الجِنِّ وَ نِيَّةُ المُنفَرِدِ المَلَائِكَةَ فَقَط؛ وَ خَفضُ الثَّانِيَةِ عَنِ الأُولى وَ مُقَارَنَتُه لِسَلَامِ الإِمَامِ وَالبِدَاءَةُ بِاليَمِينِ وَ اِنتِظَارُ المَسبُوقِ فَرَاغَ الإِمَامِ.

فصل: در بيان سنّت‌های نماز

سنّت‌های نماز، پنجاه و یک چیز است که عبارتند از:

* بالا بردن هر دو دست تا برابر دو گوش در هنگام گفتن تکبیر تحریمه برای مردان و کنیزان؛ و زنان آزاد، هر دو دست خویش را تا برابر دو شانه بلند کنند؛ [زیرا روایت شده است که: «اِنَّ رَسُوْلَ اللهِ ﷺ كَانَ اِذَا افْتَتَحَ الصَّلاةَ كَبَّرَ ثُمَّ رَفَعَ يَدَيْهِ حَتّٰي يُحَاذِيْ بِإِبْهَامَيْهِ اُذُنَيْهِ؛ ثُمَّ يَقُوْلُ: سُبْحَانَكَ اللّٰهُمَّ وَ بِحَمْدِكَ...» (دارقطنی، ابوداود، نسایی و ابن ماجه)؛ «پیامبر ﷺ هرگاه نماز را شروع می‌کرد، نخست تکبیر می‌گفت؛ آنگاه دست‌های خویش را تا برابر دو گوش بلند می‌کرد و پس از آن «سبحانك اللهم ...» را می‌خواند».]

* انگشتان هر دو دست را به هنگام بالا بردن، به طور عادی بر حال خود باقی گذاردن؛ [این طور که نه آن‌ها را کاملاً به هم بچسباند و نه هم آن‌ها را کاملاً از همدیگر باز و گشاده گرداند؛ [زیرا: «كَانَ النَّبِيُّ ﷺ اِذَا كَبَّرَ رَفَعَ يَدَيْهِ نَاشِراً اَصَابِعَهُ» (ترمذی و بیهقی)؛ «پیامبر ﷺ هرگاه تکبیر می‌گفت،دست‌های خویش را بلند می‌کرد در حالی که انگشتان دستان خود را نه کاملاً به هم می‌چسباند و نه هم آن‌ها را کاملاً از همدیگر باز و گشاده می‌گرداند».]

* تقارن و نزدیکی اِحرام مقتدی با اِحرام پیشنماز؛ [زیرا پیامبر ﷺ می‌فرماید: «اِذَا كَبَّرَ فَكَبِّرُوْا» (بخاری و مسلم)؛ «هرگاه امام تکبیر گفت، شما نیز تکبیر بگویید».]

* مرد، دست راست خویش را روی دست چپ قرار دهد و آن را زیر ناف بنهد؛ [زیرا علی رضی الله عنه می‌گوید: «اِنَّ مِنَ السُّنَّةِ وَضْعُ الْيَمِيْنِ عَلَى الشِّمَالِ تَحْتَ السُّرَّةِ»(دارقطنی)؛ «به راستی نهادن دست راست بر روی دست چپ و زیر ناف از سنّت است».

و پیامبر ﷺ فرموده است: «مِنْ اَخْلاقِ النَّبِيِّيْنَ وَضْعُ الْيَمِيْنِ عَلَى الشِّمَالِ فِي الصَّلاةِ» (بخاری، مسلم، نسایی و حاکم)؛ «از اخلاق پیامبران است که در نماز خود، دست راست را بر دست چپ می‌نهادند».]

و **نحوه‌ی نهادن دست راست بر روی دست چپ** بدین ترتیب است که: قسمت درونی کف دست راست را بر قسمت بیرونی کف دست چپ قرار دهد؛ در حالی که دو انگشت «**خنصر**» و «**ابهام**» را بر مچ دست خویش حلقه نموده است؛ [زیرا روایت شده که: «اِنَّهُ ﷺ يَضَعُ الْكَفَّ عَلَى الْكَفِّ» (ابوداود و دارقطنی)؛ «پیامبر ﷺ کف (دست راست) را بر روی کف (دست چپ) می‌نهاد».]

و زن [قسمت درونی کف دست راست خویش را بر قسمت بیرونی کف دست چپ خود قرار دهد و] دست‌های خویش را روی سینه بگذارد؛ بدون آن که دو انگشت «**خِنصر**» و «**ابهام**» را بر مچ دست خویش حلقه نماید.

* خواندن «ثناء» [«سُبْحَانَكَ اللّٰهُمَّ وَ بِحَمْدِكَ وَ تَبَارَكَ اسْمُكَ وَ تَعَالٰى جَدُّكَ وَ لا اِلٰهَ غَيْرُكَ» ؛ «خداوندا! تو را تسبیح و تنزیه و ستایش می‌گویم؛ و نام تو مبارک و شکوهمند، و عظمت تو برتر از همه چیز است و هیچ معبودی که شایستگی عبادت را داشته باشد، جز تو وجود ندارد».

ناگفته نماند که «ثناء» را پس از تکبیر تحریمه بخواند؛ زیرا پیامبر ﷺ می‌فرماید: «اِذَا

قُمْتُمْ اِلَي الصَّلاةِ فَارْفَعُوْا اَيْدِيَكُمْ وَ لا تُخَالِفْ آذٰانَكُمْ؛ ثُمَّ قُوْلُوْا: سُبْحٰانَكَ اللّٰهُمَّ وَ بِحَمْدِكَ وَ تَبٰارَكَ اسْمُكَ وَ تَعٰالٰي جَدُّكَ وَ لا اِلٰهَ غَيْرُكَ؛ وَ اِنْ لَّمْ تَزِيْدُوْا عَلَي التَّكْبِيْرِ اَجْزَأَكُمْ» (معجم الکبیر طبرانی)؛ «هرگاه به نماز ایستادید؛ دستان خویش را بلند کنید و آن‌ها را از گوش‌ها بلندتر نکنید؛ آنگاه «سبحانك اللهم ...» را بخوانید؛ و اگر همراه تکبیر چیزی را اضافه نکردید، باز هم شما را کفایت می‌کند».

و نیز روایت شده که: «كٰانَ رَسُوْلُ اللّٰهِ ﷺ اِذَا افْتَتَحَ الصَّلاةَ كَبَّرَ، ثُمَّ رَفَعَ يَدَيْهِ حَتّٰي يُحٰاذِيْ بِاِبْهٰامَيْهِ اُذُنَيْهِ؛ ثُمَّ يَقُوْلُ: «سُبْحٰانَكَ اللّٰهُمَّ وَ بِحَمْدِكَ...» (دارقطنی و مسند ابویعلی)؛ «هرگاه پیامبر ﷺ نماز را شروع می‌کرد؛ تکبیر می‌گفت؛ سپس دستانش را بلند می‌کرد تا آن که دو انگشت ابهام خویش را برابر گوش‌هایش قرار می‌دهد؛ آنگاه «سبحانك اللهم و ...» را می‌خواند».]

* گفتن «اعوذ بالله من الشیطان الرجیم» برای آغاز قرائت سوره‌ی فاتحه؛ [زیرا خداوند می‌فرماید: ﴿فَإِذَا قَرَأۡتَ ٱلۡقُرۡءَانَ فَٱسۡتَعِذۡ بِٱللَّهِ مِنَ ٱلشَّيۡطَٰنِ ٱلرَّجِيمِ ٩٨﴾ [النحل: ۹۸] «هنگامی که خواستی قرآن بخوانی، از وسوسه‌های شیطان رانده شده، به خدا پناه ببر».

و ابوسعید خدری رضی الله عنه می‌گوید: «اِنَّهُ ﷺ كٰانَ اِذٰا قٰامَ اِلَي الصَّلاةِ اِسْتَفْتَحَ ثُمَّ يَقُوْلُ: اَعُوْذُ بِاللّٰهِ مِنَ السَّمِيْعِ الْعَلِيْمِ مِنَ الشَّيْطٰانِ الرَّجِيْمِ مِنْ هَمْزِهِ وَ نَفْخِهِ وَ نَفْثِهِ» (ابوداود و ترمذی)؛ «هنگامی که پیامبر ﷺ می‌خواست نماز بخواند، دعای استفتاح را می‌خواند؛ سپس می‌فرمود: «اعوذ بالله من السمیع العلیم من الشیطان الرجیم من همزه و نفخه و نفثه»؛ «به خدای شنوا و آگاه پناه می‌برم از شیطان رانده شده؛ از جنون، کبر و شعر او».

ناگفته نماند که مقتدی در پشت سر امام، «اعوذ بالله من الشیطان الرجیم» و «بسم الله الرحمن الرحیم» را نگوید؛ ولی شخص **«مسبوق»**، اعوذ بالله و بسم الله را در نخستین رکعتی که بعد از امام می‌خواند، بگوید.]

* گفتن «بسم الله الرحمن الرحیم» در اول هر حرکت [پیش از خواندن سوره‌ی فاتحه؛ زیرا روایت شده که: «اِنَّ رَسُوْلَ اللّٰهِ ﷺ كٰانَ يَفْتَتِحُ صَلاتَهُ بِبِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ» (ترمذی)؛ «پیامبر ﷺ نماز خویش را با «بسم الله الرحمن الرحیم» شروع

می‌کرد».]

* گفتن آمین [به صورت آهسته، پس از پایان سوره‌ی فاتحه؛ زیرا پیامبر ﷺ می‌فرماید: «اِذٰا قٰالَ الْاِمٰامُ: غَيْرِ الْمَغْضُوْبِ عَلَيْهِمْ وَ لَا الضّٰالِّيْنَ؛ فَقُوْلُوْا: آمِيْنَ؛ فَاِنَّ مَنْ وّٰافَقَ قَوْلُهُ قَوْلَ الْمَلائِكَةِ، غُفِرَ لَهُ مٰا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِهِ» (بخاری و مسلم)؛ «هرگاه امام جماعت در خواندن فاتحه به «غير المغضوب عليهم و لا الضالين» رسید، بگویید: آمین؛ چون هر کس، سخنش با سخن فرشتگان هماهنگ شود و آمین گفتنش همزمان با آمین گفتن فرشتگان باشد، گناهان (صغیره ی) پیشینش بخشوده و آمرزیده می‌شود».]

* گفتن «ربّنا لك الحمد» [برای مقتدی در وقتی که امام، «سمع الله لمن حمده» می‌گوید؛ زیرا پیامبر ﷺ می‌فرماید: «اِذٰا قٰالَ الْاِمٰامُ «سَمِعَ اللّٰهُ لِمَنْ حَمِدَهُ»، فَقُوْلُوْا: «رَبَّنٰا لَكَ الْحَمْدُ» (بخاری و مسلم)؛ «هرگاه امام، «سمع الله من حمده» گفت، شما «ربنا لك الحمد» بگویید». و در صورتی که به تنهایی نماز می‌گزارد، متّصل پس از گفتن «سمع الله لمن حمده»، «ربنا لك الحمد» را بگوید؛ امّا امام و پیشنماز، تنها به گفتن «سمع الله لمن حمده» و مقتدی، به گفتن «ربنا لك الحمد» اکتفا و بسنده نمایند.]

* آهسته گفتن «رَبَّنٰا وَ لَكَ الْحَمْدُ». [و همچنین آهسته خواندن **ثناء**، اعوذ بالله، بسم الله و آمین.]

* اعتدال و راست ایستادن به هنگام گفتن تکبیر تحریمه، بدون این که سرش را فرو اندازد.

* بلند گفتن تکبیر [تحریمه و تکبیرات انتقال از رکنی به رکنی دیگر؛] و بلند گفتن «سمع الله لمن حمده» توسط امام و پیشنماز.

* در حالت قیام، در میان هر دو پای، به اندازه‌ی چهار انگشت، گشادگی باقی گذاردن.

* در نمازهای صبح و ظهر، پس از قرائت سوره‌ی فاتحه، سوره‌ای را از سوره‌های «طوال مفصّل» بخواند؛ و در نمازهای عصر و عشاء، سوره‌ای را از سوره‌های «اوساط مفصّل» بخواند؛ و در نماز مغرب، از «قصار مفصّل» بخواند؛ و این حکم برای [پیشنماز

و نمازگزاری است که] مقیم است؛ ولی شخص مسافر، هر سوره‌ای که برایش میسّر و فراهم شد، و هر چه را می‌خواهد بخواند. [سوره‌های «طوال مفصّل»؛ عبارت است از: سوره‌ی «الحجرات» تا سوره‌ی «البروج»؛ و سوره‌های «اوساط مفصّل»؛ عبارت است از: سوره‌ی «الطارق» تا سوره‌ی «البیّنة»؛ و سوره‌های «قصار مفصّل»؛ عبارت است از: سوره‌ی «الزلزال» تا سوره‌ی «الناس».

و عمر بن خطاب رضی الله عنه گوید: «اِنَّهُ ﷺ کٰانَ یَقْرَأُ فِي الْمَغْرِبِ بِقِصٰارِ الْمُفَصَّلِ؛ وَ فِي الْعِشٰاءِ بِوَسْطِ الْمُفَصَّلِ وَ فِي الصُّبْح بِطِوٰالِ الْمُفَصَّلِ، وَ الظُّهْرُ کَالْعَصْرِ» (مصنّف عبدالرزاق)؛ «پیامبر ﷺ در مغرب، از قصار مفصل،؛ در عشاء، از اوساط مفصل و در صبح، از طوال مفصّل می‌خواند؛ و در ظهر نیز همانند عصر، قرائت می‌کرد».]

* فقط در نمازهای بامداد، رکعت اول را از رکعت دوم آن، طولانی‌تر گردانیدن.

* تکبیر رکوع؛ [زیرا ابوهریره رضی الله عنه گوید: همواره پیامبر ﷺ چون می‌خواست به نماز بایستد، تکبیر می‌گفت، سپس که به رکوع می‌رفت، تکبیر می‌گفت؛ آنگاه وقتی که پشتش را راست می‌کرد و از رکوع بلند می‌شد، می‌گفت: «سمع الله لمن حمده». (مسلم)

و پیامبر ﷺ به هنگام هر فرود آمدن و برخاستن، تکبیر می‌گفت. ابوداود و مسلم.]

* سه بار گفتن «سبحان ربّي العظیم» به هنگام رکوع؛ [زیرا پیامبر ﷺ می‌فرماید: «اِذٰا رَکَعْتَ فَقُلْ فِيْ رُکُوْعِكَ، سُبْحٰانَ رَبِّي الْعَظِیْمِ ثَلاثاً؛ وَ ذٰلِكَ اَدْنٰاهُ؛ وَ اِذٰا سَجَدْتَّ فَقُلْ فِيْ سُجُوْدِكَ: سُبْحٰانَ رَبِّي الْاَعْلٰی ثَلاثاً وَ ذٰلِكَ اَدْنٰاهُ» (ابوداود و ترمذی)؛ «هرگاه به رکوع رفتی، سه بار بگو: «سبحان ربّي العظیم»؛ یعنی «منزّه است پروردگار بزرگوارم» که این به کمال نزدیکتر است؛ و هرگاه به سجده رفتی، سه بار بگو: «سبحان ربّي الاعلی»؛ و این به کمال نزدیکتر است».

و حذیفه رضی الله عنه گوید: «صَلَّیْتُ مَعَ النَّبِيِّ ﷺ فَکانَ یُقُوْلُ فِيْ رُکُوْعِهِ: سُبْحٰانَ رَبِّيَ الْعَظِیْمِ؛ وَ فِيْ سُجُوْدِهِ: سُبْحٰانَ رَبِّيَ الْاَعْلٰی» (نسایی، ابوداود و ترمذی)؛ «با پیامبر ﷺ نماز خواندم، در رکوعش می‌فرمود: سبحان ربّي العظیم و در سجودش می‌فرمود: سبحان ربّي الاعلی».]

* گرفتن زانوها با دست‌ها در رکوع؛ [یعنی در حال رکوع، هر دو زانوی خویش را با هر دو دست خویش بگیرد.]

* [گرفتن زانوها با دست‌ها در رکوع، به طوری که] انگشتان دستش، از هم گشاده و باز باشد؛ [زیرا پیامبر ﷺ به انس رضی الله عنه فرمود: «اِذٰا رَكَعْتَ فَضَعْ كَفَّيْكَ عَلٰي رُكْبَتَيْكَ وَ فَرِّجْ بَيْنَ اَصٰابِعِكَ وَ ارْفَعْ يَدَيْكَ عَنْ جَنْبَيْكَ» (معجم الاوسط طبرانی)؛ «هرگاه به رکوع رفتی، دو کف دستانت را بر روی دو زانویت قرار بده و انگشتان دستت را از هم گشاده و باز دار و دستان خویش را از پهلوهایت دور نگه دار».]

و زن در حال رکوع، انگشتان دست خویش را از هم گشاده و باز نگرداند.

* در حال رکوع، هر دو سا ق پای خویش را راست و کشیده نماید.

* در حال رکوع، پشت خویش را هموار و صاف گرداند؛ [زیرا روایت شده که: «اِنَّ رَسُوْلَ اللّٰهِ ﷺ كٰانَ اِذٰا رَكَعَ يُسَوِّيْ ظَهْرَهُ حَتّٰي لَوْ صُبَّ عَلَيْهِ الْمٰاءُ، اِسْتَقَرَّ» (ابن ماجه)؛ «هرگاه پیامبر ﷺ رکوع می‌کرد، پشت خویش را چنان هموار و صاف می‌گرداند که اگر چنان‌چه بر آن آب ریخته می‌شد، در جایش قرار می‌گرفت».

و نیز روایت شده که: «اِنَّهُ ﷺ كٰانَ اِذٰا رَكَعَ لَوْ كٰانَ قَدَحُ مٰاءٍ عَلٰي ظَهْرِهِ، لَمٰا تَحَرَّكَ لِاِسْتِوٰاء ظَهْرِهِ» (معجم الصغیر طبراني)؛ «پیامبر ﷺ هرگاه به رکوع می‌رفت، چنان پشتشان هموار و صاف بود که اگر ظرف آبی بر پشت سرش قرار می‌گرفت، حرکت نمی‌کرد».]

* برخاستن از رکوع.

* راست ایستادن و طمأنینه و آرامش و سکون و اعتدال پس از رکوع؛ [یعنی به گونه‌ای پس از رکوع راست بایستد که اندام‌هایش ساکن و آرامش یابد و از حرکت بیافتد؛ زیرا پیامبر ﷺ می‌فرماید: «ثُمَّ ارْفَعْ حَتّٰي تَعْتَدِلَ قٰائِماً» (بخاری)؛ «پس از رکوع برخیز تا این که به صورت اعتدال و ایستاده، بلند شوی».]

* در هنگام سجده، نخست هر دو زانوی خویش، سپس هر دو دست خود و آنگاه صورت خویش را بر زمین بنهد.

* و در هنگام برخواستن از سجده، برخلاف بالا عمل کند؛ یعنی نخست صورت خود؛ سپس هر دو دست خویش، و پس از آن، هر دو زانوی خویش را از زمین بردارد؛ [به دلیل این که: «اِنَّ رَسُوْلَ اللّٰهِ ﷺ كٰانَ اِذٰا سَجَدَ وَضَعَ رُكْبَتَيْهِ قَبْلَ يَدَيْهِ وَ اِذٰا نَهَضَ،

رَفَعَ یَدَیْهِ قَبْلَ رُکْبَتَیْهِ» (ابوداود و ترمذی)؛ «پیامبر ﷺ هرگاه سجده می‌کرد، زانوهای خویش را پیش از دستان بر زمین می‌نهاد؛ و هرگاه از سجده برمی‌خواست، دستان خود را پیش از زانوهایش از زمین برمی‌داشت».]

* گفتن تکبیر سجده؛ [زیرا روایت شده که: «کَانَ رَسُوْلُ اللّٰهِ ﷺ یُکَبِّرُ عِنْدَ کُلِّ خَفْضٍ وَّ رَفْعٍ» ؛ «پیامبر ﷺ به هنگام هر فرود آمدن و برخاستن، الله اکبر می‌گفت».]

* گفتن تکبیر برای بلند شدن از سجده.

* در حال سجده، صورت خویش را در میان هر دو کف دست خویش قرار دهد؛ [به دلیل این که: «اِنَّ رَسُوْلَ اللّٰهِ ﷺ کَانَ اِذَا سَجَدَ، وَضَعَ وَجْهَهُ بَیْنَ کَفَّیْهِ» (مسلم)؛ «هرگاه پیامبر ﷺ سجده می‌کرد، صورت خویش را در میان هر دو کف دست خویش قرار می‌داد».

و نیز روایت شده است که: «لَمَّا سَجَدَ، وَضَعَ کَفَّیْهِ حَذْوَ مَنْکَبَیْهِ» (بخاری و ابوداود)؛ «و هرگاه پیامبر ﷺ سجده می‌کرد، هر دو کف دست خویش را برابر هر دو شانه‌اش قرار می‌داد».]

* سه بار گفتن «سبحان ربّي الاعلی» درسجده؛ [زیرا حذیفه رضی الله عنه گوید: «صَلَّیتُ مَعَ النَّبِی ﷺ فَکَانَ یقُوْلُ فِی رُکُوْعِهِ: سُبْحَانَ رَبِّيَ الْعَظِیْمِ؛ وَ فِيْ سُجُوْدِهِ: سُبْحَانَ رَبِّيَ الْاَعْلٰی» (نسایی، ابوداود و ترمذی)؛ «با پیامبر ﷺ نماز خواندم؛ در رکوعش می‌فرمود: سبحان ربّي العظیم؛ و در سجودش می‌فرمود: سبحان ربّي الاعلی».]

* مرد در حال سجده، شکم خویش را از هر دو ران خود [، و هر دو آرنج خویش را از دو پهلوی خود،] و هر دو بازوی خویش را از زمین، دور گرداند؛ [زیرا روایت شده که: «اِنَّهُ ﷺ کَانَ اِذَا سَجَدَ، جَافٰي حَتّٰي لَوْ شَاءَتْ بَهِیْمَةٌ اَنْ تَمُرَّ بَیْنَ یَدَیْهِ لَمَرَّتْ» (مسلم و ابوداود)؛ «هرگاه پیامبر ﷺ سجده می‌کرد، چنان آرنج خویش را از دو پهلوی خود دور می‌گردانید که اگر بزغاله‌ای قصد عبور داشت، عبور می‌کرد».

و نیز می‌فرماید: «کَانَ یَجْنَحُ حَتّٰي یُرٰي وَضْحَ اِبْطَیْهِ» (مسلم و مسند احمد)؛ «پیامبر آرنج‌های خود را از پهلوها چنان دور می‌کرد که سفیدی زیربغلش، مشاهده می‌شد».]

* پایین آمدن زن [به طرف زمین]؛ این طور که شکم خویش را به ران‌هایش [،و آرنج‌های خود را به بغل‌هایش،] و هر دو بازوی خویش را بچسباند؛ [به دلیل این که

روایت شده: پیامبر ﷺ ازکنار دو زن گذشت که در حال گزاردن نماز بودند. پیامبر ﷺ فرمود: «اِذٰا سَجَدْتُمٰا، فَضَمّٰا بَعْضَ اللَّحْمِ اِلَیٰ بَعْضٍ» (مصنف عبدالرزاق و صحیح ابن حبّان)؛ «هرگاه سجده کردید، برخی از گوشت را به برخی دیگر، بچسبانید».]

* برخاستن و راست ایستادن از سجده.

* نشستن در بین دو سجده.

* هر دو دست خویش را در بین دو سجده، بر هر دو ران خویش بنهد؛ همچنان‌که در حال خواندن «التحیّات»، آن‌ها را بر آن می‌نهد.

* [در حالت نشستن در قعده‌ی اول و قعده‌ی آخر،] پای چپ خویش را فرش کند و پای راستش را ایستاده نماید، [به گونه‌ای که پای چپ خویش را بر روی زمین بگستراند و روی قوزک آن بنشیند، و پای راست را نصب کند به صورتی که انگشتان آن، رو به قبله باشند. در روایتی از بخاری آمده است: «فَاِذٰا جَلَسَ فِي الرَّكْعَتَيْنِ جَلَسَ عَلٰى رِجْلِهِ الْيُسْرٰي وَ نَصَبَ الْيُمْنٰى»؛ «هرگاه برای تشهد اول نشست، بر پای چپ بنشیند و پای راست را نصب نماید».

و عایشه رضی الله عنها گوید: «وَ كٰانَ ﷺ يَفْرِشُ رِجْلَهُ الْيُسْرٰي وَ يَنْصِبُ رِجْلَهُ الْيُمْنٰى» (مسلم و ابوداود)؛ «پیامبر ﷺ پای چپش را پهن و پای راستش را روی زمین نصب می‌کرد».

و ابن عمر رضی الله عنهما گوید: «مِنْ سُنَّةِ الصَّلاٰةِ: اَنْ تُنْصَبَ الْقَدَمُ الْيُمْنٰى، وَ اسْتِقْبٰالُهُ بِاَصٰابِعِهٰا اَلْقِبْلَةَ وَ الْجُلُوْسُ عَلَي الْيُسْرٰي» (نسایی)؛ «نصب نمودن پای راست و رو به قبله نمودن انگشتان آن و نشستن بر پای چپ، از سنّت‌های نماز است».

و طاوس رحمه الله گوید: «قُلْنٰا لِاِبْنِ عَبّٰاسٍ فِي الْاِقْعٰاءِ عَلَي الْقَدَمَيْنِ؛ فَقٰالَ: هِيَ السُّنَّةُ . فَقُلْنٰا لَهُ: اِنّٰا لَنَرٰاهُ جَفٰاءاً بِالرِّجْلِ. فَقٰالَ اِبْنُ عَبّٰاسٍ: بَلْ هِيَ سُنَّةُ نَبِيِّكَ» (مسلم، ابوداود، و ترمذی)؛ «از ابن عباس رضی الله عنهما درباره‌ی «اقعاء» (نصب پاها و نشستن روی پاشنه‌ها) سؤال کردیم. گفت: سنّت است. بدو گفتیم: این کار جفا به پاها است. ابن عباس رضی الله عنهما گفت: نه؛ بلکه آن، سنّت پیامبر شما است».]

* و زنان [در هر قعده،] به صورت «متورّك» بنشینند. [یعنی هر دو پای خویش را به سمت راست بیرون کنند و ساق پای راستشان را روی ساق پای چپ خویش قرار دهند و بر زمین بنشینند. به تعبیری دیگر، زنان بر سرین خود بنشینند و هر دو ران خویش

را بر زمین بنهند و پای خویش را از زیر سرین راست خود بیرون کنند.]

* و بنا به قول صحیح، اشاره کردن با انگشت سبّابه به هنگام خواندن شهادت [اشهد ان لا اله الا الله] سنّت است؛ [یعنی به هنگام خواندن شهادت، «اشهد ان لا اله الا الله»، با انگشت سبّابه‌ی خویش به طرف قبله اشاره کند؛ این طور که انگشت **وُسطی** و **اِبهام** خویش را حلقه کند و انگشت **خِنصر** و **بنصر** - دو انگشت کوچک دست خویش - را مشت کند و با انگشت سبّابه، در وقت خواندن «اشهد ان لا اله الا الله»، به طرف قبله اشاره نماید؛] و انگشت سبّابه را به هنگام گفتن «لا اله» بلند نماید و به هنگام گفتن «الّا الله»، پایین آورد؛ [زیرا نافع رضی الله عنه گوید:

«کٰانَ عَبْدُاللهِ بنِ عُمَرَ رضی الله عنهما اِذٰا جَلَسَ فِي الصَّلاةِ، وَضَعَ يَدَيْهِ عَلىٰ رُ كْبَتَيْهِ وَ اَشٰارَهُ بِاَصْبُعِهِ وَ اَتْبَعَهٰا بَصَرَهُ؛ ثُمَّ قٰالَ: قٰالَ رَسُوْلُ اللهِ صلی الله علیه وسلم: لَهِيَ اَشَدُّ عَلَي الشَّيْطٰانِ مِنَ الْحَدِيْدِ، يَعْنِيَ: السَّبّٰابَةَ.» (مسند احمد بن حنبل)؛

«عبدالله بن عمر رضی الله عنهما وقتی در نماز می‌نشست، دو دستش را روی دو زانویش قرار می‌داد و با انگشتش اشاره می‌کرد و به آن نگاه می‌نمود؛ سپس گفت: پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمود: این انگشت سبّابه، برای شیطان از آهن سخت‌تر است».]

* خواندن سوره‌ی فاتحه در دو رکعت آخر [از نمازهای چهار رکعتی فرض ظهر، عصر و عشاء و در رکعت سوم از نماز مغرب.]

* خواندن درود بر پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم در قعده‌ی آخر [پس از خواندن التحیات. به دلیل حدیث فضالة بن عبید انصاری رضی الله عنه که می‌گوید: پیامبر صلی الله علیه وسلم مردی را دید که نماز می‌خواند و بدون این که خدا را ستایش کند و ثنای او را بگوید و بر پیامبر صلی الله علیه وسلم صلوات بفرستد، نمازش را تمام کرد. پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمود: «عَجَّلَ هٰذٰا»؛ «این مرد عجله کرد». سپس او را صدا زد و به او و دیگران فرمود: «اِذٰا صَلّىٰ اَحَدُكُمْ، فَلْيَبْدَأْ بِتَمْجِيْدِ رَبِّهِ وَ الثَّنٰاءِ عَلَيْهِ، وَ لْيُصَلِّ عَلَي النَّبِيِّ صلی الله علیه وسلم، ثُمَّ يَدْعُوْا بِمٰا شٰاءَ» (ترمذی و ابوداود)؛ «هرگاه یکی از شما خواست نماز بخواند، ابتدا پروردگارش را به بزرگی یاد کند؛ او را ثنا گوید و بر پیامبر صلی الله علیه وسلم صلوات بفرستد؛ سپس هر دعایی که خواست بخواند».

و بهترین الفاظ صلوات بر پیامبر صلی الله علیه وسلم، آن است که کعب بن عجره رضی الله عنه نقل کرده است.

وی گوید: «به پیامبر ﷺ گفتیم: ای فرستاده‌ی خدا! دانستیم چگونه بر تو سلام بفرستیم، صلوات فرستادن بر تو چگونه است؟ فرمود: بگویید:

«اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَّ عَلٰی آلِ مُحَمَّدٍ كَمٰا صَلَّيْتَ عَلٰی اِبْرٰاهِيْمَ و عَلٰی آلِ اِبْرٰاهِيْمَ اِنَّكَ حَمِيْدٌ مَّجِيْدٌ؛ اَللّٰهُمَّ بٰارِكْ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَّ عَلٰی آلِ مُحَمَّدٍ كَمٰا بٰارَكْتَ عَلٰی اِبْرٰاهِيْمَ وَ عَلٰی آلِ اِبْرٰاهِيْمَ اِنَّكَ حَمِيْدٌ مَّجِيْدٌ» (بخاری، مسلم، ترمذی، ابن ماجه و نسایی)؛

«خداوندا! بر محمد و آل محمد صلوات بفرست، همچنان‌که بر ابراهیم و آل ابراهیم صلوات فرستادی؛ به تحقیق تو در هر حالی بسیار ستوده و بسیار بزرگ و باعظمتی. بار خدایا! شرف و بزرگواری را که به محمد و خاندان او داده‌ای، بیشتر گردان، همچنان‌که شرف و بزرگواری را برای ابراهیم و خاندانش بیشتر کرده‌ای؛ به راستی تو در هر حالی بسیار ستوده و بسیار بزرگ و باعظمتی».]

* خواندن دعا [در قعده‌ی آخر پس از درود؛ البته به شرطی که] آن دعاها، همانند دعاهای قرآنی و نبوی باشد، نه آن که شبیه سخنان مردم باشد. [ابن مسعود رضی الله عنه گوید: پیامبر ﷺ فرمود: هرگاه پس از دو رکعت نشستید، بگویید: «التحيات لله و الصلوات و الطيّبات، ...»؛ آنگاه هر دعایی را که دوست دارید، اختیار کنید و با آن خداوند بلندمرتبه را بخوانید». نسایی.

و نیز می‌فرماید: «اِذٰا صَلّٰي اَحَدُ كُمْ فَلْيَبْدَأْ بِتَحْمِيْدِ اللهِ عَزَّوَجَلَّ وَ الثَّنٰاءَ عَلَيْهِ، ثُمَّ لِيُصَلِّ عَلَي النَّبِيِّ ﷺ ثُمَّ لِيَدْعُ بَعْدُ مٰاشٰاءَ» (ترمذی و ابن حبّان)؛ «هرگاه یکی از شما خواست نماز بخواند، ابتدا پروردگارش را به بزرگی یاد کند؛ او را ثنا گوید و بر پیامبر ﷺ صلوات بفرستد؛ سپس هر دعایی که خواست بخواند».

و نیز می‌فرماید: «اِنَّ صَلاتَنٰا هٰذِهِ لايَصْلُحُ فِيْهٰا شَيْءٌ مِنْ كَلامِ النّٰاسِ» (مسلم و نسایی)؛ «در نماز جای چیزی از سخنان مردم نیست.» و از دعاهای مأثوره، یکی هم این دعا است: «اَللّٰهُمَّ اِنِّيْ ظَلَمْتُ نَفْسِيْ ظُلْماً كَثِيْراً وَ اِنَّهُ لايَغْفِرُ الذُّنُوْبَ اِلّا اَنْتَ، فَاغْفِرْلِيْ مَغْفِرَةً مِّنْ عِنْدِكَ وَ ارْحَمْنِيْ، اِنَّكَ اَنْتَ الْغَفُوْرُ الرَّحِيْمُ»؛ «بار خدایا! من بر خویشتن ستم روا داشته‌ام، آن هم ستمی بسیار؛ و بی‌شک گناهان را نمی‌آمرزد مگر تو؛ پس مرا بیامرز به آمرزشی از نزد خویش؛ و بر من رحم فرما؛ بی‌گمان تو آمرزگار مهربان هستی».

زیرا روایت شده است که ابوبکرﷺ از پیامبر ﷺ پرسید: «عَلِّمْنِيْ يٰا رَسُوْلَ اللّٰهِ ﷺ دُعٰاءاً اَدْعُوْا بِهِ فِيْ صَلاٰتِيْ»؛ «ای رسول خدا! به من دعایی را آموزش دهید تا آن را در نمازم بخوانم»؛ پیامبر ﷺ فرمود: بگو: «اَللّٰهُمَّ اِنِّيْ ظَلَمْتُ نَفْسِيْ ظُلْماً كَثِيْراً وَّ اِنَّهُ لايَغْفِرُ الذُّنُوْبَ...» (بخاری و مسلم)]

* به هنگام گفتن «السلام علیکم و رحمة الله»، صورت خویش را به جانب راست و سپس به سمت چپ بگرداند و دو سلام بدهد. [ابن مسعودﷺ گوید: «اِنَّ النَّبِيَّ ﷺ كٰانَ يُسَلِّمُ عَنْ يَمِيْنِهِ وَ عَنْ يَسٰارِهِ، اَلسَّلاٰمُ عَلَيْكُمْ وَ رَحْمَةُ اللّٰهِ وَ اَلسَّلاٰمُ عَلَيْكُمْ وَ رَحْمَةُ اللّٰهِ، حَتّٰي يُرِيْ بَيٰاضُ خَدِّهِ» (ابوداود، نسایی و ترمذی)؛ «پیامبر ﷺ به طرف راست و چپ خویش سلام می‌داد و می‌فرمود: «السلام علیکم و رحمة الله» و «السلام علیکم و رحمة الله»؛ به طوری که سفیدی گونه‌اش نمایان می‌شد».]

* - بنا به قول صحیح‌تر - امام به هر دو سلام خویش، نیت مردان نمازگزار، فرشتگانی که مأمور ثبت اعمال‌اند و جن‌های نیک و صالح را بکند؛ [یعنی این که نیت او این باشد که برای آن‌ها، سلام می‌گوید.]

* و اگر چنان‌چه امام و پیشنماز، در یکی از جهت‌های مقتدی [راست یا چپ] بود، در آن صورت مقتدی در وقت سلام، نیت امام خویش را تنها در همان جهت بکند؛ و اگر چنان‌چه امام در برابر او بود، در این صورت با هر دو سلام خویش، نیت امام، به همراه جمعیت همراه امام [مقتدیان]، فرشتگانی که مأمور ثبت اعمال‌اند و جن‌های نیک و صالح را در هر دو سمت راست و چپ بکند.

* و فردی که به تنهایی نماز می‌گزارد، [با هر دو سلامش،] تنها نیت فرشتگان را در هر دو سمت راست و چپ بکند.

* [به هنگام سلام دادن،] آواز خویش را در سلام دوم نسبت به سلام اول، پایین بیاورد.

* تقارن و نزدیک بودن سلام مقتدی با سلام امام؛ [یعنی سلام مقتدی با سلام امامش، پیوسته و نزدیک باشد.]

* شروع کردن سلام از جانب راست؛ [زیرا عایشهﷺ گوید: «كٰانَ رَسُوْلُ اللّٰهِ ﷺ يُحِبُّ التَّيٰامُنَ فِيْ تَنَعُّلِهِ وَ تَرَجُّلِهِ وَ طُهُوْرِهِ وَ فِيْ شَأْنِهِ كُلِّهِ» (بخاری و مسلم)؛ «پیامبر ﷺ

همواره شروع کردن از طرف راست را دوست می‌داشت؛ خواه در کفش پوشیدن و شانه کردن مویش باشد و خواه در وضو و غسل؛ و در همه‌ی کارهای خویش، جانب راست را به جلو می‌انداخت».]

* نمازگزار **مسبوق**، فراغت امام را از هر دو سلام، انتظار بکشد [و پیش از فراغت امام از هر دو سلام، برای تمام کردن نماز خویش بلند نشود. و «**مسبوق**»: کسی است که در آغاز جماعت، حضور نداشته و یک یا چند رکعت را از دست داده است.]

فَصلٌ

مِن آدَابِهَا، إِخرَاجُ الرَّجُلِ كَفَّيهِ مِن كُمَّيهِ عِندَ التَّكبِيرِ وَ نَظَرُ المُصَلِّي اِلَى مَوضِعِ سُجُودِهِ قَائِمًا وَ اِلَى ظَاهِرِ القَدَمِ رَاكِعًا وَ اِلَى أَرنَبَةِ أَنفِه سَاجِدًا وَ اِلَى حِجرِهِ جَالِسًا وَ اِلَى المَنكَبَينِ مُسَلِمًا وَ دَفعُ السُعَالِ مَا استَطَاعَ وَكَظمُ فَمِه عِندَ التَثَاؤُبِ وَالقِيَامُ حِينَ قِيلَ «حَيَّ عَلَى الفَلَاحِ» وَ شُرُوعِ الإِمَامِ مُذ قِيلَ «قَد قَامَتِ الصَّلَاةُ».

فصل: برخی از آداب نماز

[«**آداب**»، «**مستحبّات**» و «**فضائل**»، واژه‌هایی مترادف هستند که مدلول تمامی آن‌ها، یکی است؛ و فرق در بین «**ادب**» و «**سنّت**»، در این است که «**سنّت**»: به چیزی گفته می‌شود که رسول خدا ﷺ بر آن مواظبت و پایبندی کرده‌اند و آن را به جز یک یا دو بار ترک نکرده‌اند؛ از این رو، فرد مسلمان بر انجام آن، ثواب و پاداش داده می‌شود و بر ترک آن، مورد عتاب و سرزنش و توبیخ و مذمّت قرار می‌گیرد؛ ولی «**ادب**» به چیزی اطلاق می‌گردد که شخص، بر انجام آن ثواب و پاداش داده می‌شود و بر ترک آن، مورد عتاب و سرزنش و توبیخ قرار نمی‌گیرد.

و **رعایت موارد زیر در نماز مستحب و پسندیده است؛ و برخی از این موارد، عبارتند از:**]

* مرد به هنگام گفتن تکبیر تحریمه، هر دو کف دست خویش را [از زیر پتویش یا] از هر دو آستینش بیرون آورد. [و زنان، هر دو کف دستان خویش را از آستین بیرون و آشکار نسازند.]

* فرد نمازگزار به هنگام قیام، به سجده‌گاه خویش نگاه کند.

* فرد نمازگزار به هنگام رکوع، به سوی قسمت بیرونی هر دو پایش نگاه نماید.

* و به هنگام سجده، به نرمی بینی خویش نگاه کند.

* و به هنگام نشستن، به سینه‌ی خویش نگاه نماید.

* و به هنگام سلام دادن، به هر دو شانه‌ی خویش نگاه کند.

* فرد نمازگزار به هنگام نماز تا می‌تواند سرفه‌ی خویش را کنترل نماید و آن را از خویشتن دفع کند.

* فرد نمازگزار به هنگام خمیازه کشیدن [اگر چنان‌چه ناگزیر از آن بود،] دهانش را بپوشاند [و تا می‌تواند، خمیازه‌اش را کنترل نماید و نگه دارد؛ زیرا پیامبر ﷺ می‌فرماید: «اَلتَّثٰاؤُبُ فِي الصَّلاةِ مِنَ الشَّيْطٰانِ، فَإِذٰا تَثٰاءَبَ اَحَدُكُمْ فَلْيَكْظِمْ مَا اسْتَطٰاعَ» (ترمذی و مسلم)؛ «خمیازه از ناحیه‌ی شیطان است؛ پس هرگاه یکی از شما خمیازه کشید، تا می‌تواند دهان خویش را ببندد».]

* هرگاه [از ناحیه‌ی اقامه گوینده،] «حيّ على الفلاح» گفته شد، [برای پیشنماز و مقتدیان، مستحب است که] بلند شوند.

* و هرگاه [از ناحیه‌ی اقامه گوینده،] «قد قامت الصلاة» گفته شد، برای امام و پیشنماز مستحب است که نماز را شروع کند.

فَصلٌ فِي كَيفِيَّةِ تَركِيبِ الصَّلَاةِ

اِذَا أَرَادَ الرَّجُلُ الدُّخُولَ فِي الصَّلَاةِ، أَخرَجَ كَفَّيهِ مِن كُمَّيهِ؛ ثُمَّ رَفَعَهُمَا حِذَاءَ أُذُنَيهِ؛ ثُمَّ كَبَّرَ بِلَا مَدٍّ نَاوِيًا؛ وَ يَصِحُّ الشُّرُوعُ بِكُلِّ ذِكرٍ خَالِصٍ لِـلّٰهِ تَعَالَى، كَسُبحَانَ اللهِ وَ بِالفَارسِيَّةِ إِن عَجزَ عَنِ العَرَبِيَّةِ؛ وَ إِن قَدَرَ لَا يَصِحُّ شُرُوعَه بِالفَارسِيَّةِ وَ لَا قِرَاءَتُه بِهَا فِي الأَصَحِّ؛ ثُمَّ وَضَعَ يَمِينَه عَلَى يَسَارِهِ تَحتَ سُرَّتِه عَقِبَ التَّحرِيمَةِ بِلَا مُهلَةٍ مُستَفتِحًا وَ هُوَ أَن يَّقُولَ: «سُبحَانَكَ اللَّهُمَّ وَ بِحَمدِكَ وَ تَبَارَكَ اسمُكَ وَ تَعَالَى جَدُّكَ وَ لَا إِلَه غَيرُكَ» وَ يَستَفتِحُ كُلُّ مُصَلٍ؛ ثُمَّ يَتَعَوَّذُ سِرًّا لِلقِرَاءَةِ؛ فَيَأتِي بِه المَسبُوقُ لَا المُقتَدِي وَ يُؤَخِّر عَن تَكبِيرَاتِ العِيدَينِ؛ ثُمَّ يُسَمِّي سِرًّا وَ يُسَمِّيْ فِي كُلِّ رَكعَةٍ قَبلَ الفَاتِحَةِ فَقَط؛ ثُمَّ قَرَأَ الفَاتِحَةَ وَ أَمَّنَ الإِمَامُ وَالمَأمُومُ سِرًّا؛ ثُمَّ قَرَأَ سُورَةً أَو ثَلَاثَ آيَاتٍ؛ ثُمَّ كَبَّرَ رَاكِعًا مُطمَئِنًّا مُسَوِّيًا رَأسَه بِعَجزِه آخِذًا رُكبَتَيهِ بِيَدَيهِ مُفَرِّجًا أَصَابِعَهُ وَ سَبَّحَ فِيهِ ثَلَاثًا وَ ذٰلِكَ أَدنَاهُ؛ ثُمَّ رَفَعَ رَأسَه وَاطمَأَنَّ قَائِلًا:

«سَمِعَ اللّٰهُ لِمَن حَمِدَه، رَبَّنَا لَكَ الحَمدُ» لَو إِمَامًا أَو مُنفَرِدًا؛ وَالمُقتَدِي، يَكتَفِي بِالتَحمِيدِ؛ ثُمَّ كَبَّرَ خَارًّا لِلسُّجُودِ ثُمَّ وَضَعَ رُكبَتَيهِ ثُمَّ يَدَيهِ ثُمَّ وَجهَه بَينَ كَفَّيهِ وَ سَجَدَ بِأَنفِه وَ جَبهَتِه مُطمَئِنًا مُسَبِّحًا ثَلَاثًا وَ ذَالِكَ أَدنَاهُ وَ جَافَى بَطنَه عَن فَخِذَيهِ وَ عَضُدَيهِ عَن إِبطَيهِ فِي غَيرِ زَحمَةٍ مُوَجِّهًا أَصَابِعَ يَدَيهِ وَ رِجلَيهِ نَحوَ القِبلَةِ؛ وَالمَرأَةُ تَخفِضُ وَ تَلزِقُ بَطنَهَا بِفَخِذَيهَا وَ جَلَسَ بَينَ السَّجدَتَينِ وَاضِعًا يَدَيهِ عَلَى فَخِذَيهِ مُطمَئِنًا؛ ثُمَّ كَبَّرَ وَ سَجَدَ مُطمَئِنًا وَ سَبَّحَ فِيه ثَلَاثًا وَ جَافَى بَطنَه عَن فَخِذَيهِ وَ أَبدَى عَضُدَيهِ؛ ثُمَّ رَفَعَ رَأسَهُ مُكَبِّرًا لِلنُّهُوضِ بِلَا اِعتِمَادٍ عَلَى الأَرضِ بِيَدَيهِ وَ بِلَا قُعُودٍ.

وَالرَّكعَةُ الثَّانِيَةُ كَالأُولَى؛ إِلَّا أَنَّه لَا يُثَنِّي وَ لَا يَتَعَوَّذُ

وَ لَا يُسَنُّ رَفعُ اليَدَينِ إِلَّا: عِندَ اِفتِتَاحِ كُلِّ صَلَاةٍ وَ عِندَ تَكبِيرِ القُنُوتِ فِي الوِترِ وَ تَكبِيرَاتِ الزَّوَائِدِ فِي العِيدَينِ وَ حِينَ يَرِيَ الكَعبَةَ وَ حِينَ يَستَلِمُ الحَجَرَ الأَسوَدَ وَ حِينَ يَقُومُ عَلَى الصَّفَا وَالمَروَةِ وَ عِندَ الوُقُوفِ بِعَرَفَةَ وَ مُزدَلِفَةَ وَ بَعدَ رَمِي الجَمرَةِ الأُولَى وَالوُسطَى وَ عِندَ التَّسبِيحِ عَقِبَ الصَّلَوَاتِ.

وَ إِذَا فَرَغَ الرَّجُلُ مِن سَجدَتَي الرَّكعَةِ الثَّانِيَةِ، اِفتَرَشَ رِجلَهُ اليُسرَى وَ جَلَسَ عَلَيهَا وَ نَصَبَ يُمنَاهُ وَ وَجَّهَ أَصَابِعَهَا نَحوَ القِبلَةِ وَ وَضَعَ يَدَيهِ عَلَى فَخِذَيهِ وَ بَسَطَ أَصَابِعَهُ؛ وَالمَرأَةُ تَتَوَرَّكُ وَ قَرَأَ تَشَهُّدَ اِبنِ مَسعُودٍ رَضِيَ اللّٰهُ عَنهُ؛ وَ أَشَارَ بِالمُسَبِّحَةِ فِي الشَّهَادَةِ؛ يَرفَعُهَا عِندَ النَّفيِ وَ يَضَعُهَا عِندَ الإِثبَاتِ؛ وَ لَا يَزِيدُ عَلَى التَّشَهُّدِ فِي القُعُودِ الأَوَّلِ وَ هُوَ: اَلتَّحِيَّاتُ لِلّٰهِ، وَالصَّلَوَاتُ وَالطَّيِّبَاتُ، اَلسَّلامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا النَّبِيُّ وَرَحْمَةُ اللّٰهِ وَبَرَكَاتُهُ، اَلسَّلامُ عَلَيْنَا وَعَلَى عِبَادِ اللّٰهِ الصَّالِحِينَ، أَشْهَدُ أَنْ لا إِلَهَ إِلا اللّٰهُ وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ»

وَ قَرَأَ الفَاتِحَةَ فَقَط فِيمَا بَعدَ الأُولَيَينِ، ثُمَّ جَلَسَ وَ قَرَأَ التَّشَهُّدَ؛ ثُمَّ صَلَّى عَلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيهِ وَ سَلَّمَ ثُمَّ دَعَا بِمَا يَشبَهُ القُرآنَ وَالسُّنَّةَ؛ ثُمَّ يُسَلِّمُ يَمِينًا وَ يَسَارًا فَيَقُولُ: «اَلسَّلَامُ عَلَيكُم وَ رَحمَةُ اللّٰهِ» نَاوِيًا مَن مَعَهُ كَمَا تَقَدَّمَ.

فصل: پیرامون نحوه‌ی ترکیب و روی هم قرار دادن افعال نماز [یعنی چگونگی ادای نماز، از تکبیر تحریمه تا سلام]

وقتی فرد نمازگزار، خواست نماز بخواند، [برخیزد و رو به قبله بایستد] و هر دو کف دست خویش را از آستین‌هایش بیرون آورد؛ [ولی زن، کف دستان خویش را از

آستین‌های خود بیرون نکند]؛ سپس هر دو کف دست خویش را به برابر هر دو گوش بلند کند؛ [و زنان، به هنگام گفتن تکبیر تحریمه، دست‌های خود را تا برابر شانه‌های خویش بلند کنند؛] آنگاه [در حالت ایستاده، نمازش را] با گفتن «الله اکبر» شروع نماید؛ بدون این که **الف** «الله» را در تکبیر بکشد. و به هنگام گفتن تکبیر تحریمه، نیت ادای نماز را نیز بکند. [یعنی اگر چنان‌چه نماز فرض بود، تعیین کردن آن در نیت واجب است؛ مثل این که نماز ظهر یا عصر را نیت نماید. و همچنین اگر نماز واجب بود، تعیین نمودن آن در نیت، الزامی و ضروری است؛ مانند این که نماز وتر یا نماز عیدین را نیت نماید. امّا اگر نماز نفل بود، پس تعیین کردن آن شرط نیست؛ بلکه نیت مطلقِ نماز کفایت می‌کند. و اگر چنان‌چه نمازگزار مقتدی بود، بر وی لازم است که متابعت و پیروی از امام را نیز نیت کند.]

و شروع نماز، با هر ذکری که خالص برای خدا باشد، درست است؛ مانند: «سبحان الله» [«الله اعظم»، «الله اکبر»، «لا اله الا الله» و «الحمدلله».]

و همچنین اگر چنان‌چه فرد نمازگزار از تلفّظ به زبان عربی عاجز و ناتوان بود، در آن صورت می‌تواند نماز خویش را با [کلمات و جملاتی به] زبان فارسی شروع نماید؛ [مانند این که بگوید: «خداوند بزرگ است»؛ «حمد و ستایش از آنِ خداست»؛ «هیچ معبودی به جز الله نیست»؛ البته به شرطی که آن ذکر فارسی، خالص برای خداوند بلندمرتبه باشد.]

و اگر چنان‌چه قدرت تلفّظ به زبان عربی را داشت، در آن صورت برایش درست نیست که نماز خویش را با [کلمات و جملاتی به] زبان فارسی شروع نماید؛ و همچنین - بنا به قول صحیح‌تر - درست نیست که قرائت نماز را به زبان فارسی بخواند.

آنگاه بلافاصله و بدون درنگ و تأخیر، پس از تکبیرة الافتتاح، دست راست خویش را بر دست چپ، زیر ناف خویش قرار دهد؛ [و زنان به هنگام نماز، دست‌های خود را در حالت قیام، روی سینه‌ی خویش قرار دهند.] سپس نماز خویش را با خواندن «ثناء» شروع کند [و به صورت آهسته] بگوید: «سُبْحٰانَكَ اللّٰهُمَّ وَ بِحَمْدِكَ وَ تَبٰارَكَ اسْمُكَ وَ تَعٰالىٰ جَدُّكَ وَ لا اِلٰهَ غَيْرُكَ»؛ «بار خدایا! تو را تسبیح و تنزیه و ستایش می‌گویم؛ و نام تو مبارک و شکوهمند، و عظمت تو برتر از همه چیز است؛ و هیچ معبودی که شایستگی

عبادت را داشته باشد، جز تو وجود ندارد».

و هر نمازگزاری، [خواه مقتدی باشد یا تنها گزار،] «**ثناء**» [سبحانك اللهم و ...] را بخواند و نماز خویش را با آن شروع نماید. [و مقتدیان نیز، پیش از شروع امام به قرائت، دعای استفتاح را بخوانند.]

سپس برای شروع قرائت، به صورت آهسته و سرّی، «اعوذ بالله من الشیطان الرجیم» بگوید: [و مقتدی‌ها اگر در نماز جماعت بودند، «اعوذ بالله» و «بسم الله» نگویند؛ زیرا که آن‌ها، در نماز جماعت، چیزی را قرائت نمی‌کنند؛ و پرواضح است که «اعوذ بالله» برای قرائت خواندن است؛ و مقتدی‌ها نیز در پشت سر امام، قرائت نمی‌خوانند.]

و نمازگزار **مسبوق**، [کسی که در آغاز نماز جماعت حضور نداشته و یک یا چند رکعت را از دست داده، پس از فراغت امام از هر دو سلام نماز، و پس از آن که برای تمام کردن نماز خویش، بلند می‌شود،] «اعوذ بالله» را بخواند؛ ولی مقتدی [که از آغاز نماز جماعت، حضور داشته،] «اعوذ بالله» را نگوید؛[زیرا اعوذ بالله، برای قرائت است، و او نیز قرائت نمی‌خواند.]

و در نمازهای عید فطر و عید قربان، گفتن «اعوذ بالله» را از تکبیرات زاید عیدها، به تأخیر بیاندازد؛ [زیرا اعوذ بالله برای خواندن قرائت است؛ و پرواضح است که قرائت در نمازهای عیدین، پس از تکبیرات زاید، شروع می‌شود – البته در رکعت اول – ؛ از این رو، اعوذ بالله را پس از تکبیرهای زاید عیدین، بگوید.]

سپس به طور آهسته و سرّی، «بسم الله الرحمن الرحیم» بگوید؛ و در هر رکعت [از رکعت‌های نماز،] تنها پیش از سوره‌ی فاتحه، «بسم الله الرحمن الرحیم»، بگوید. [و مقتدی، «بسم الله» نگوید؛ بلکه «بسم الله» را فقط امام و کسی که به تنهایی نماز می‌گزارد، در هر رکعت، پیش از سوره‌ی فاتحه بخوانند.]

آنگاه سوره‌ی فاتحه را بخواند و [در پایان سوره‌ی فاتحه،] هم پیشنماز و هم مقتدی – به طور آهسته و سرّی – آمین بگویند، [و اگر چه در نماز جَهری باشد، باز هم آمین را آهسته بگوید]؛ و پس از خواندن سوره‌ی فاتحه، سوره‌ی دیگر، یا سه آیه [از هر جای قرآن که می‌خواست، و یا حداقل یک آیه‌ی طولانی و بلند] بخواند؛ سپس [وقتی که از

قرائت فارغ شد،] «الله اکبر» بگوید [و بدون این که دست‌های خویش را بلند کند]، به رکوع برود و در رکوع، طمأنینه و آرامش و سکون داشته باشد؛ و اندام‌هایش، ساکن و آرامش یابد و از حرکت بیافتد، و سرش را با سرینش برابر و یکسان ساخته و هر دو زانوی خویش را با دو دستش بگیرد [و دو کف دستش را روی زانوهایش قرار دهد] و بین انگشتان خویش فاصله بیاندازد و آن‌ها را باز و گشاده نماید [و پشتش را هموار سازد و تمام آن را در یک سطح قرار دهد؛ به طوری که در رکوع، سرش نه خیلی پایین باشد و نه خیلی بالا؛ بلکه با پشتش در یک سطح باشد.] و در رکوع، سه بار [سبحان ربّي العظيم] بگوید؛ و سه بار گفتن، حداقل تسبیح رکوع است.

آنگاه سر خویش را از رکوع بردارد و با طمأنینه و آرامش، راست بایستد؛ [به گونه‌ای که اندام‌هایش، ساکن و آرامش یابد و از حرکت بیافتد و آرام بگیرد و راست بایستد.] و اگر چنان‌چه امام و پیشنماز یا مُنفرد و تنهاگزار بود، در آن صورت، هم «سمع الله لمن حمده» بگوید و هم «ربّنا لك الحمد». [از دیدگاه امام ابویوسف رحمه الله و امام محمد رحمه الله، پیشنماز و کسی که به تنهایی نماز می‌گزارد، متّصل پس از «سمع الله لمن حمده»، «ربنا لك الحمد» بگوید. ولی امام ابوحنیفه رحمه الله بر این باور است که امام و پیشنماز، تنها به گفتن «سمع الله لمن حمده»، و متقدی به گفتن «ربنا لك الحمد» اکتفا و بسنده کنند؛] و مقتدی، تنها به گفتن «ربنا لك الحمد» اکتفا کند، [و لازم نیست که در پشت سر امام، «سمع الله لمن حمده» را بگوید.]

و پس از آن، «الله اکبر» گفته و برای سجده پایین برود؛ این طور که نخست زانوها، بعد دست‌ها و سپس صورت خویش را در میان دو دست خود بر زمین قرار دهد [و انگشتان خویش را رو به قبله، به هم بچسباند] و با بینی و پیشانی‌اش، [در حالی که آن‌ها را محکم و استوار بر زمین نهاده،] سجده نماید؛ و در سجده، آرام بگیرد و با حالتی متعادل و با طمأنینه و آرامش و سکون، سجده نماید تا تمام اعضاء در جای خودشان آرام گیرند؛ و در سجده، سه بار «سبحان ربّي الاعلى» بگوید؛ و سه بار گفتن، حداقل تسبیح سجده است. و در حین سجده، شکم خویش را از ران‌های خود و دو بازویش را از پهلوها و بغلهاش دور نگه دارد؛ البته در صورتی که ازدحام و شلوغی

نباشد؛ و انگشتان دست‌ها و پاهای خویش را رو به قبله بگرداند.

و زن، [به هنگام سجده، خوب] پایین برود و شکم خویش را به ران‌هایش بچسباند؛ [یعنی: زن شکمش را به هنگام سجده، از هر دو رانش دور نسازد، بلکه به سوی زمین، خوب فرود آید و شکمش را با هر دو رانش بچسباند. سپس با «الله اکبر» گفتن، سرش را از سجده بلند کند و پای چپش را پهن کند و با آرامش بر آن بنشیند و پای راستش را به حالت عمودی بر زمین نصب کند و انگشتان این پا را رو به قبله کند.]

و نمازگزار در بین دو سجده، بنشیند و دست‌های خویش را روی ران‌هایش قرار دهد؛ و هنگامی که در بین دو سجده می‌نشیند، با حالتی متعادل و آرام بنشیند تا تمام اعضاء، در جای خودشان آرام گیرند. سپس «الله اکبر» بگوید؛ و برای بار دوم سجده نماید و با آرامش و اعتدال در سجده، سه بار «سبحان ربّي الاعلی» بگوید.

و در هنگام سجده، شکم خویش را از ران‌هایش و هر دو بازویش را از پهلوهایش دور گرداند. آنگاه «الله اکبر» بگوید و بدون این که با دستانش بر زمین تکیه کند و یا بنشیند، با کمک پاهایش، از جای برخیزد؛ [این طور که نخست سر، بعد دو دست و سپس زانوهایش را از زمین بلند نماید و به سوی رکعت دوم برخیزد. و در اینجاست که رکعت اول نماز به پایان می‌رسد.]

و رکعت دوم نماز نیز به سان رکعت اول است؛ با این تفاوت که در رکعت دوم، نباید «سبحانك اللهم و بحمدك...» و «اعوذ بالله» را بخواند؛ و [همچنین نباید در رکعت دوم، دست‌های خویش را بلند کند؛ زیرا] بلند کردن دست‌ها سنّت نمی‌باشد مگر در چند مکان:

الف) به هنگام شروع هر نماز. [یعنی: به هنگام گفتن تکبیر تحریمه‌ی نماز.]

ب) به هنگام گفتن تکبیر برای خواندن دعای قنوت در نماز وتر.

ج) و به هنگام گفتن تکبیرات زاید عیدهای فطر و قربان.

د) هنگامی که چشم [حاجی] به خانه‌ی کعبه می‌افتد.

ه) هنگامی که حجرالاسود را اِستلام می‌کند. [«**استلام**»: آن است که هر دو دست خویش را بر حجرالاسود احاطه نموده و دهان خویش را در میان آن بنهد و آن را بدون آواز ببوسد. و اگر چنین کرده نمی‌توانست، هر دو دست خویش را به سوی حجرالاسود نموده و کف دست‌های خویش را ببوسد.]

و) هنگامی که بر روی صفا و مروه می‌ایستد.

ز) به هنگام وقوف در سرزمین عرفات.

ح) به هنگام وقوف در مزدلفه.

ط) پس از رَمی جمره‌های اول و میانه.

ی) به هنگام [دعا کردن؛ پس از آن که از] گفتن «سبحان الله» [و «الحمدلله» و «الله اکبر»] پس از نمازها [فارغ می‌شود.]

و هرگاه فرد نمازگزار، از دو سجده‌ی رکعت دوم فارغ شد، پای چپش را بر زمین پهن کند و [با آرامش] بر آن بنشیند؛ و پای راستش را [به حالت عمودی] بر زمین نصب نماید و انگشتان این پا را رو به قبله کند و کف هر دو دست خویش را بر روی ران‌های خویش قرار دهد و انگشتان دست‌های خویش را بر روی ران‌هایش، باز و گشاده بگرداند؛ و زنان، [به هنگام نشستن،] به صورت «متورّک» بنشینند؛ یعنی هر دو پای خویش را به سمت راست، بیرون کنند و ساق پای راستشان را روی ساق پای چپ خویش قرار دهند و بر زمین بنشینند.

و [پس از آن،] تشهّد ابن مسعودﷺ را بخواند؛ و به هنگام خواندن شهادت [اشهد ان لا اله الا الله]، با انگشت سبّابه‌ی خویش [به طرف قبله] اشاره کند؛ [این طور که انگشت **وُسطی** و **ابهام** خویش را حلقه کند و انگشت **خنصر** و **بنصر** - دو انگشت کوچک دست خویش را - مشت کند و با انگشت **سبّابه**، در وقت خواندن «اشهد ان لا اله الا الله»، به طرف قبله اشاره نماید؛] و انگشت سبّابه را به هنگام گفتن «لا اله» بلند نماید و به هنگام گفتن «الّا الله» پایین آورد.

[و اگر چنان‌چه نماز، چهار رکعتی بود؛ همانند نمازهای ظهر، عصر و عشاء و نمازهای چهار رکعتی سنّت و نفل؛ در آن صورت،] در قعده‌ی اول، بر «التحیات»، چیزی را افزون نکند؛ [بلکه در قعده‌ی اول، تنها به خواندن «التحیات» اکتفا و بسنده نماید؛] و تشهد ابن مسعودﷺ عبارت است از:

«اَلتَّحِیّٰاتُ لِلّٰهِ وَ الصَّلَوٰاتُ وَ الطَّیِّبٰاتُ، اَلسَّلامُ عَلَیْكَ اَیُّهَا النَّبِیُّ وَ رَحْمَةُ اللهِ وَ بَرَ كٰاتُهُ؛ اَلسَّلامُ عَلَیْنٰا وَ عَلٰی عِبٰادِ اللهِ الصّٰالِحِیْنَ؛ اَشْهَدُ اَنْ لّٰا اِلٰهَ اِلَّا اللهُ وَ اَشْهَدُ اَنَّ مُحَمَّداً عَبْدُهُ وَ

رَسُوْلُهُ».

«هر لفظی که بر سلام و مُلک و بقاء دلالت کند، فقط شایسته‌ی خداوند بلندمرته است؛ و هر دعایی که با آن، تعظیم و بزرگداشت خداوند بلندمرتبه مقصود باشد، فقط لایق او است؛ و هر صلوات و دعا و کلام پاکی، فقط لایق خداوند است؛ سلام، رحمت و برکات خدا بر شما باد ای پیامبر! سلام بر ما و بر بندگان صالح خدا؛ شهادت می‌دهم که هیچ معبود بر حقّی غیر از الله نیست و شهادت می‌دهم که محمد ﷺ بنده و فرستاده‌ی اوست».

[و اگر چنان‌چه فرد نمازگزار، به هنگام تکبیر تحریمه، نیت گزاردن چهار رکعت را نموده بود، در آن صورت هر وقت از خواندن تشهد - در رکعت دوم - فارغ شد، برای رکعت سوم و چهارم بلند شود؛ و در رکعت سوم، نه دست‌های خویش را تا گوش‌ها بلند کند و نه «ثناء» و «اعوذ بالله» بخواند؛ بلکه] در دو رکعت آخر، تنها سوره‌ی فاتحه را بخواند؛ [و رکعت سوم و چهارم را به سان رکعت‌های اول و دوّم، همراه با قیام، خواندن سوره‌ی فاتحه، رکوع و سجود به پایان برساند؛ و پس از گزاردن دو سجده‌ی رکعت چهارم، همانند قعده‌ی رکعت دوم،] بنشیند؛ [یعنی پای چپش را بر زمین پهن کند و با آرامش، بر آن بنشیند و پای راستش را به حالت عمودی، بر زمین نصب کند و انگشتان این پا را رو به قبله کند] و «التحیات» بخواند؛ آنگاه پس از خواندن «التحیات» بر رسول خدا ﷺ درود و سلام بفرستد [و بگوید: «اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰي مُحَمَّدٍ وَّ عَلٰي آلِ مُحَمَّدٍ، كَمٰا صَلَّيْتَ عَلٰي اِبْرٰاهِيْمَ و عَلٰي آلِ اِبْرٰاهِيْمَ اِنَّكَ حَمِيْدٌ مَّجِيْدٌ؛ اَللّٰهُمَّ بٰارِكْ عَلٰي مُحَمَّدٍ وَّ عَلٰي آلِ مُحَمَّدٍ كما بٰارَكْتَ عَلٰي اِبْرٰاهِيْمَ و عَلٰي آلِ اِبْرٰاهِيْمَ اِنَّكَ حَمِيْدٌ مَّجِيْدٌ»؛ «خداوندا! بر محمد و آل محمد صلوات بفرست، همچنان‌که بر ابراهیم و آل ابراهیم صلوات فرستادی؛ به تحقیق تو در هر حالی بسیار ستوده و بسیار بزرگ و باعظمتی. بار خدایا! شرف و بزرگواری را که به محمد و خاندانش داده‌ای، بیشتر گردان، همچنان‌که شرف و بزرگواری را برای ابراهیم و آل ابراهیم بیشتر کرده‌ای؛ به تحقیق تو در هر حال، بسیار ستوده و بسیار بزرگ و باعظمتی».]

آنگاه پس از فرستادن درود، دعایی همانند دعاهای قرآن و سنّت کند [و سعی نماید تا دعایش، شباهتی به کلام و سخنان مردم نداشته باشد؛ مثل این که بگوید: «رَبَّنٰا اٰتِنٰا فِي الدُّنْيٰا حَسَنَةً وَّ فِي الْآخِرَةِ حَسَنَةً وَّ قِنٰا عَذٰابَ النّٰارِ»؛ «پروردگارا! در دنیا به ما

نیکی رسان و در آخرت نیز به ما نیکی عطا فرما؛ و ما را از عذاب آتش، نگاهدار». و یا این دعا را بخواند: «اَللّٰهُمَّ اِنِّيْ ظَلَمْتُ نَفْسِيْ ظُلْماً كَثِيْراً وَ اِنَّهُ لايَغْفِرُ الذُّنُوْبَ اِلّا اَنْتَ، فَاغْفِرْلِيْ مَغْفِرَةً مِّنْ عِنْدِكَ وَ ارْحَمْنِيْ، اِنَّكَ اَنْتَ الْغَفُوْرُ الرَّحِيْمُ»؛ ترجمه‌اش پیشتر گذشت.]

سپس به طرف راست و چپ خویش سلام دهد و بگوید: «السلام علیکم و رحمة الله».

[و به هنگام سلام، طوری به سمت راست و چپ، صورت خویش را بگرداند که سفیدی چهره‌اش به هنگام گردانیدن صورت به طرف شانه‌ای، مشاهده شود.] و در وقت سلام به طرف راست و چپ، نیت افرادی را داشته باشد که به همراه او در نماز حضور دارند؛ به همان ترتیبی که در سنّت‌های نماز گذشت؛ [یعنی: در هنگام سلام، نیت مردان نمازگزار، فرشتگانی که مأمور ثبت اعمال‌اند و جنّ‌های نیک و صالح را بکند؛ و اگر چنان‌چه امام، در یکی از جهت‌های مقتدی بود، در این صورت مقتدی در وقت سلام، نیت امام خویش را تنها در همان جهت بکند؛ و اگر چنان‌چه امام در برابر او بود، در این صورت، در هر دو سلام، نیت امام را بکند. و مقتدی در وقت سلام، با هر دو سلام، نیت مقتدیان، فرشتگانی که مأمور ثبت اعمال‌اند و جنّ‌های نیک و صالح را در هر دو سمت راست و چپ بکند.

و فردی که به تنهایی نماز می‌گزارد، با هر دو سلامش، تنها نیت فرشتگان را در هر دو سمت راست و چپ بکند.

ناگفته نماند که اگر چنان‌چه فرد نمازگزار به هنگام تکبیر تحریمه، نیت گزارادن سه رکعت را نموده بود، در این صورت، پس از گزاردن دو سجده‌ی رکعت سوم، به قعده بنشیند و تشهّد و درود و دعا را بخواند و به سمت راست و چپ، سلام بدهد.]

باب: [نماز جماعت و] امامت و پیشنمازی

بَابُ الاِمَامَةِ

هِيَ، أَفضَلُ مِنَ الأَذَانِ وَالصَّلَاةِ بِالجَمَاعَةِ؛ سُنَّةٌ لِلرِّجَالِ الاَحرَارِ بِلَا عُذرٍ

وَ شُرُوطُ صِحَّةِ الإِمَامَةِ لِلرِّجَالِ الأَصِحَّاءِ سِتَّةُ أَشيَاءَ: الإِسلَامُ وَالبُلُوغُ وَالعَقلُ وَالذُّكُورَةُ وَالقِرَاءَةُ وَالسَّلَامَةُ مِنَ الأَعذَارِ كَالرُّعَافِ وَالفَأفَأَةِ وَالتَمتَمَةِ وَاللَثغ وَ فَقدِ شَرطٍ كَطَهَارَةٍ وَ سِترِ عَورَةٍ.

وَ شُرُوطُ صِحَّةِ الإِقتِدَاءِ أَربَعَةَ عَشَرَ شَيئًا: نِيَّةُ المُقتَدِي، المُتَابِعَةَ مُقَارِنَةً لِتَحرِيمَته وَ نِيَّةُ الرَّجُلِ الإِمَامَةَ، شَرطٌ لِصِحَّةِ اِقتِدَاءِ النِّسَاءِ بِه؛ وَ تَقَدُّمُ الإِمَامِ بِعَقِبه عَنِ المَأمُومِ وَ أَن لَا يَكُونَ أَدنَى حَالًا مِنَ المَأمُومِ وَ أَن لَا يَكُونَ الإِمَامُ مُصَلِّيًا فَرضًا غَيرَ فَرضِه؛ وَ أَن لَا يَكُونَ الإِمَامُ مُقِيمًا لِمُسَافِرٍ بَعدَ الوَقتِ فِي رُبَاعِيَّةٍ وَ لَا مَسبُوقًا؛ وَ أَن لَا يَفصِلَ بَينَ الاِمَامِ وَالمَأمُومِ صَفٌّ مِّنَ النِّسَاءِ وَ أَن لَا يَفصِلَ نَهرٌ يَّمُرُّ فِيهِ الزَّورَقُ وَ لَا طَرِيقٌ تَمُرُّ فِيهِ العَجَلَةُ وَ لَا حَائِطٌ يَشتَبِهُ مَعَهُ العِلمُ بِانتِقَالَاتِ الإِمَامِ؛ فَإِن لَم يَشتَبِه لِسَمَاعٍ أَو رُؤيَةٍ، صَحَّ الاِقتِدَاءُ فِي الصَّحِيحِ؛ وَ أَن لَا يَكُونَ الإِمَامُ رَاكِبًا وَالمُقتَدِي رَاجِلًا أَو رَاكِبًا غَيرَ دَابَّةِ إِمَامِهِ، وَ أَن لَا يَكُونَ فِي سَفِينَةٍ وَالإِمَامُ فِي أُخرى غَيرِ مُقتَرِنَةٍ بِهَا وَ أَن لَا يَعلَمَ المُقتَدِي مِن حَالِ إِمَامِه مُفسِدًا فِي زَعمِ المَأمُومِ كَخُرُوجِ دَمٍ اوَ قَيءٍ لَم يُعِد بَعدَه وُضُوءَه؛ وَ صَحَّ اِقتِدَاءُ مُتَوَضِّيءٍ بِمُتَيَمِّمٍ وَ غَاسِلٍ بِمَاسِحٍ وَ قَائِمٍ بِقَاعِدٍ وَ بِأَحدَبٍ وَ مُومٍ بِمِثلِه وَ مُتَنَفِّلٍ بِمُفتَرِضٍ. وَ إِن ظَهَرَ بُطلَانُ صَلَاةِ إِمَامِه أَعَادَ وَ يَلزِمُ الإِمَامَ، إِعلَامُ القَومِ بِإِعَادَةِ صَلَاتِهِم بِالقَدرِ المُمكِنِ فِي المُختَار.

باب: [نماز جماعت و] امامت و پیشنمازی

امامت و پیشنمازی، از اذان برتر و بهتر است؛ [زیرا امامت و پیشنمازی، کار پیامبر گرامی اسلام ﷺ و خلفای راشدین بود؛ و بهتر و برتر همان است که خود مؤذن، همان امام و پیشنماز باشد.]

و **نماز جماعت**، برای مردان آزاد، که عذری ندارند، سنّتی است [که مورد تأکید قرار گرفته و برای آن، پاداش و ثوابی بزرگ و سترگ، بیان شده است.

و به تعبیری دیگر، جماعت نمازهای پنج گانه، برای مردان آزاد که عذری ندارند، سنّت‌های عینی مؤکّده است که در قوّت خود، شبیه واجب می‌باشد و تخلّف ورزیدن از نماز جماعت جواز ندارد، مگر با عذری شرعی. و هر کس عذری نداشته باشد و به ترک نماز جماعت، عادت داشته باشد، پس به راستی که گنه‌کار و فاسق می‌باشد.

و **دلیلی شرعی نماز جماعت و مطلوب بودن آن**، قرآن و سنّت نبوی و اجماع امّت اسلامی است.

خداوند بلندمرتبه می‌فرماید: ﴿وَٱرۡكَعُواْ مَعَ ٱلرَّٰكِعِينَ ٤٣﴾ [البقرة: ٤٣] «و با نمازگزاران (به صورت جماعت) نماز بخوانید».

و ابن عمر رضی الله عنهما گوید: پیامبر ﷺ فرمود: «صَلاةُ الْجَمَاعَةِ تَفْضُلُ صَلاةَ الْفَذِّ بِسَبْعٍ وَ عِشْرِيْنَ دَرَجَةً» (بخاری و مسلم)؛ «نماز جماعت، بیست و هفت درجه بر نماز انفرادی برتری دارد».

و ابوهریره رضی الله عنه گوید: پیامبر ﷺ فرمود:

«صَلاةُ الرَّجُلِ فِي الْجَمَاعَةِ تَضْعُفُ عَلَىٰ صَلاتِهِ فِيْ بَيْتِهِ وَ فِيْ سُوْقِهِ خَمْساً وَّ عِشْرِيْنَ ضِعْفاً؛ وَ ذٰلِكَ اَنَّهُ اِذَا تَوَضَّأَ فَاَحْسَنَ الْوُضُوْءَ، ثُمَّ خَرَجَ اِلَي الْمَسْجِدِ لايُخْرِجُهُ اِلَّا الصَّلاةُ، لَمْ يَخْطُ خُطْوَةً اِلَّا رُفِعَتْ لَهُ بِهَا دَرَجَةٌ وَ حُطَّ عَنْهُ بِهَا خَطِيْئَةٌ. فَاِذَا صَلَّي لَمْ تَزَلِ الْمَلائِكَةُ تُصَلِّيْ عَلَيْهِ مَادَامَ فِيْ مُصَلَّاهُ؛ اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلَيْهِ، اَللّٰهُمَّ ارْحَمْهُ؛ وَ لايَزَالُ اَحَدُكُمْ فِيْ صَلاةٍ مَا انْتَظَرَ الصَّلاةَ» (بخاری و مسلم).

«نماز جماعت، بیست و پنج برابر نمازی که در خانه و بازار خوانده می‌شود، ثواب و

پاداش دارد؛ بدان جهت که وقتی شخصی، به خوبی وضو می‌گیرد و تنها برای خواندن نماز به مسجد می‌رود، با هر قدمی که برمی‌دارد، درجه‌ای بالا می‌رود و گناهی از او بخشوده می‌شود».

پس هنگامی که نماز خواند تا زمانی که د رمحل نمازش است، ملائکه بر او درود می‌فرستند و می‌گویند: بار خدایا! بر او صلوات بفرست؛ خداوندا! به او رحم کن. و تا زمانی که هر کدام از شما در انتظار نماز باشد، گویا در نماز است».

و ابوهریره رضی الله عنه گوید: رسول خدا ﷺ فرمود:

«وَ الَّذِيْ نَفْسِيْ بِيَدِهِ، لَقَدْ هَمَمْتُ اَنْ آمُرَ بِحَطَبٍ فَيُحْطَبُ ثُمَّ آمُرُ بِالصَّلاةِ فَيُؤَذِّنُ لَها، ثُمَّ آمُرُ رَجُلاً فَيَؤُمُّ النّاسَ ثُمَّ اُخالِفُ اِلىٰ رِجالٍ فَاُحَرِّقُ عَلَيْهِمْ بُيُوْتَهُمْ» (بخاری).

«سوگند به ذاتی که جانم در دست اوست، قصد کردم که فرمان دهم تا هیزم جمع کنند؛ سپس به گفتن اذان و اقامه‌ی نماز فرمان دهم؛ آنگاه مردی را مأمور کنم تا برای مردمان امامت کند؛ سپس به سوی مردانی بروم که در نماز جماعت حاضر نشده‌اند و خانه‌هایشان را بر آن‌ها بسوزام».]

[شرط‌های صحّت امامت، برای مردانی که از عذرها، سالم و تندرست باشند:]

شرط‌های صحّت و درستی امامت و پیشنمازی برای مردانی که از عذرها، سالم و تندرست هستند، شش چیز است که عبارتند از:

* مسلمان بودن. [پس امامت و پیشنمازی کافر، به هیچ وجه درست نیست؛ زیرا در حال کفر، نماز خواندن و پیشنمازی دادن صحیح نیست؛ بدان جهت که نماز، عبادت و تقرّب به خدا است، و کافر، اهل آن نیست.]

* به حدّ بلوغ رسیدن؛ [زیرا که نماز کودک، نفل به شمار می‌آید، و پیامبر ﷺ نیز فرموده است: «رُفِعَ الْقَلَمُ عَنْ ثَلاثٍ: عَنِ النّائِمِ حَتّٰي يَسْتَيْقِظَ، وَ عَنِ الصَّبِيِّ حَتّٰي يَحْتَلِمَ، وَ عَنِ الْمَجْنُوْنِ حَتّٰي يَعْقِلَ» (ابوداود و ترمذی)؛ «از سه کس، قلم تکلیف برداشته شده است: کسی که به خواب رفته است تا این که بیدار گردد؛ و از کودک تا این که به سنّ بلوغ برسد؛ و از دیوانه تا عاقل گردد و عقلش برگردد.»]

* عاقل بودن؛ [زیرا بنا به حدیث بالا، دیوانه مکلّف نیست و نماز بر وی واجب نمی‌گردد.]

* مرد بودن؛ [پس امامت زنان برای مردان، صحیح نیست.]

* پیشنماز، بر قرائتی که برای صحّت و درستی نماز، لازم و ضروری است، قادر و توانا باشد؛ [از این رو، امامت و پیشنمازی فرد عامی و بی‌سوادی که قادر بر قرائت نیست، برای نمازگزاری که خود به قرائت آشنا است، درست و روا نیست.]

* پیشنماز، از عذرها، سالم و تندرست باشد؛ عذرهایی همانند: بیماری اپیستاکسی [خون‌ریزی دائم بینی؛ و خروج بی‌اختیار پیشاب (سلسل البول)؛ وخروج بی‌اختیار باد شکم از وی (اِنفلات الریح)؛ و امام و پیشنماز، باید زبانش برای نطق و تلفّظ حروف بر وجه صحیح آن، درست باشد و زبانی اَلکن نداشته باشد، به گونه‌ای که حروف را بر وجه صحیح آن، بتواند نطق و تلفظ نماید؛ از این رو، امامت و پیشنمازی] شخصی که حرف «**فاء**» را به تکرار می‌خواند؛ و شخصی که حرف «**تاء**» را به تکرار می‌خواند؛ [یعنی مِن مِن می‌کند و نمی‌تواند **فاء** و **تاء** را به صورت درست، تلفظ نماید؛] و فردی که «**لام**» و «**سین**» را به «**ثاء**» و حرف «**راء**» را به «**غین**» تبدیل می‌کند، [امامت چنین فردی برای کسی که بر نطق کردن به حروف بر وجه صحیح آن قادر و توانا است، صحیح نیست.]

و همچنین امام و پیشنماز، نباید فاقد شرطی از شرطهای نماز، همچون طهارت و پاکی [از بی‌وضویی و جنابت، و پاکی بدن، جامه و مکان نماز] و پوشیدن عورت باشد.

[شرطهای صحّت و درستی اقتدا کردن به امام:]

و شرطهای صحّت و درستی اقتدا کردن به امام، چهارده چیز است که عبارتند از:

* مقتدی، به هنگام گفتن تکبیر تحریمه‌ی خویش، نیت متابعت و پیروی از حرکات و سکنات پیشنماز را بکند؛ [زیرا پیامبر ﷺ می‌فرماید: «اِنَّمٰا جُعِلَ الْاِمٰامُ لِيُؤْتَمَّ بِهِ؛ فَاِذٰا كَبَّرَ فَكَبِّرُوْا وَ اِذٰا رَكَعَ فَارْكَعُوْا وَ اِذٰا رَفَعَ فَارْفَعُوْا، وَ اِذٰا قٰالَ: سَمِعَ اللّٰهُ لِمَنْ حَمِدَهُ، فَقُوْلُوْا: رَبَّنٰا وَ لَكَ الْحَمْدُ؛ وَ اِذٰا سَجَدَ فَاسْجُدُوْا» (بخاری و مسلم)؛ «امام، برای این است که از او پیروی شود؛ هرگاه امام تکبیر گفت، شما هم تکبیر بگویید؛ وقتی که به رکوع رفت، شما هم به رکوع بروید و زمانی که از رکوع بلند شد، شما هم بلند شوید؛ و هنگامی که «سمع الله لمن حمده» را گفت، شما هم بگویید: «ربّنا و لك الحمد»؛ و همین که به سجده رفت، شما هم به سجده بروید».]

* و برای صحّت اقتدای زنان به پیشنمازِ مرد، شرط است که وی، نیت امامت و پیشنمازی زنان را بکند.

* و این که امام و پیشنماز، [حداقل] به اندازه‌ی پاشنه‌ی پای خویش، از مقتدی جلوتر باشد.

* امام در مرتبه‌ی پایین‌تر از مقتدی، قرار نداشته باشد؛ [پس اگر چنان‌چه امام، نماز نفل می‌گزارد و مقتدی، نماز فرض؛ در آن صورت اقتدا درست نیست؛ ولی اگر چنان‌چه امام، نماز فرض می‌خواند و مقتدی نماز نفل؛ در آن صورت، اقتدا صحیح است.]

* امام، نماز فرضی را غیر از فرض مقتدی نخواند؛ [یعنی اقتدا در صورتی جایز است که امام و مقتدی، هر دو نمازِ فرضِ وقت واحدی را بگزارند؛ پس اگر - به عنوان مثال: - یکی از آن‌ها، نماز ظهر را می‌خواند و دیگری نماز عصر را؛ یا یکی از آن دو، نماز ظهر امروز را می‌گزارد و دیگری نماز ظهر دیروز را، در آن صورت اقتدا صحیح نیست.]

* اگر چنان‌چه امام و پیشنماز، مقیم بود و پس از سپری شدن وقت نماز در نماز چهار رکعتی، برای مسافر امامت داد [و نماز قضایی را به صورت جماعت خواند،] در آن صورت اقتدا صحیح نیست.

* و پیشنماز، مسبوق نباشد. (مسبوق: کسی است که دیر به نماز جماعت رسیده و یک یا دو رکعت نماز را از دست داده باشد)

* در میان امام و مقتدی، صفی از زنان، فاصله ایجاد نکرده باشد؛[یعنی در بین امام و مقتدیانِ مرد، صفی از زنان قرار نداشته باشد.]

* در میان امام و مقتدی، رودخانه‌ای که در آن قایق عبور می‌کند، فاصله نباشد[و امام و مقتدی را از هم جدا نکند.]

* در میان امام و مقتدی، راهی وجود نداشته باشد که در آن، گاری [یا ماشین] عبور کند.

* در میان امام و مقتدی، دیوار [بزرگی] وجود نداشته باشد که به سبب آن، انتقالات امام بر مقتدی پوشیده و مخفی بماند؛ و اگر چنان‌چه انتقالات امام بر مقتدی - با شنیدن از امام یا دیدن وی - مشتبه و پوشیده نمی‌گردید، در آن صورت - بنا به قول صحیح - اقتدا درست است؛ [زیرا روایت شده که: «اِنَّ النَّبِيَّ ﷺ كَانَ يُصَلِّيْ فِيْ حُجْرَةِ عَائِشَةَ ، وَ النَّاسُ فِي الْمَسْجِدِ يُصَلُّوْنَ بِصَلاتِهِ» (ابوداود و بیهقی)؛ «پیامبرﷺ در حجره‌ی عایشه نماز می‌خواند در حالی که مردم در مسجد با نماز ایشان نماز

می‌خواندند».]

* اقتدا کردن کسی که پیاده است به امامی که سواره است درست نیست؛ و همچنین، اقتدا کردن کسی که بر حیوانی غیر از حیوان امامش، سوار است و با وجود این، بدان امام اقتدا کرده، درست نیست؛ [و اگر چنان‌چه بر حیوانی که امام سوار است، سوار بود، در آن صورت اقتدای وی صحیح است؛ زیرا در این صورت، مکان امام و مقتدی، یکی است.]

* و این که مقتدی، نسبت به اوضاع و احوال امام و پیشنماز خویش، درباره‌ی مواردی که به پندار وی، فاسدکننده‌ی نماز هستند، آگاهی و اطلاعی نداشته باشد؛ همانند: بیرون شدن خون [جاری]؛ یا استفراغ [به اندازه‌ی پری دهان]؛ و این در حالی باشد که [مقتدی، یقین داشته باشد که] پس از پیش آمدن این موارد، امام، وضوی خویش را عود ننموده است. [به هر حال، اگر چنان‌چه مقتدی، مشاهده کرد که از بدن امام، خون جاری شده است؛ یا وی به اندازه‌ی پری دهان استفراغ کرده و پس از آن، وضو نگرفته و به نماز ایستاده است، در آن صورت اقتدای مقتدی بدو درست نیست؛ و اگر چنان‌چه نماز امام، به سببی از اسباب، فاسد گردید، نماز مقتدی‌ها نیز فاسد می‌گردد؛ و در این صورت بر امام واجب است که نماز خویش را عود نموده و فساد نماز خویش را اعلان نماید تا مقتدی‌ها نیز نمازهایشان را عود کنند.]

و اقتدا کردن شخص با وضو، به امامی که با تیمّم نماز می‌گزارد، صحیح است؛ و همچنین اقتدا کردن کسی که پاهای خویش را شسته است به امامی که بر موزه‌های خویش مسح نموده، صحیح است؛ و اقتدا کردن کسی که ایستاده نماز می‌گزارد به امامی که [به جهت عذر و مرض] نشسته نماز می‌گزارد صحیح است؛ و همچنین اقتدا کردن [فرد راست قامت] به امام کوژپشت نیز درست است.

و اقتدا نمودن کسی که با اشاره نماز می‌گزارد به امامی که مانند وی به اشاره نماز می‌خواند، صحیح است؛ [ولی اقتدا کردن کسی که رکوع و سجده می‌کند، به امامی که با اشاره نماز می‌گزارد، صحیح نیست؛]

و همچنین اقتدا کردن کسی که نماز نفل می‌خواند به امامی که نماز فرض می‌خواند، صحیح است، [ولی اقتدا کردن کسی که نماز فرض می‌گزارد به امامی که نماز نفل می‌خواند، صحیح نیست. و اقتدا کردن کسی که معذور نیست به امامی که معذور است، صحیح نیست. به عنوان مثال: کسی که به بیماری «سلسل البول» مبتلا

است و نمی‌تواند ادرارش را کنترل کند، یا کسی که نمی‌تواند باد شکم خویش را کنترل نماید و به بیماری «انفلات الریح» دچار گردیده، و یا کسی که دچار زخمی شده که بهبود نمی‌یابد؛ در این صورت، اقتدا کردن کسی که سالم و تندرست است به امامت این افراد که معذور هستند، صحیح نیست.

و اقتدا کردن زنی پاک و طاهر، به امامت زنی که به استحاضه دچار گردیده، درست نیست؛ و اقتدا نمودن کسی که به قرائت آیه‌ای از آیات قرآن قادر و توانا است به امامی که اُمّی و بی‌سواد است و بر قرائت مفروضه‌ی نماز خویش قادر نیست، صحیح نمی‌باشد. و اقتدا کردن کسی که لباس بر تن دارد، به امامی که عریان و برهنه است، نیز صحیح نمی‌باشد.]

و اگر چنان‌چه بطلان نماز امام وی، ظاهر و هویدا گشت، در آن صورت [بر امام لازم است که] نماز خویش را اعاده نماید؛ و بر وی لازم است که تا آنجا که ممکن است - بنا به قول مختار و برگزیده- فساد نماز خویش را اعلان نماید تا مقتدی‌ها نیز نمازهایشان را اعاده نمایند؛ [زیرا روایت شده که: «اِنَّهُ ﷺ صَلّیٰ بِهِمْ ثُمَّ جٰاءَ وَ رَأْسُهُ يَقْطُرُ فَاَعٰادَ بِهِمْ» (ابوداود و سنن دارقطنی)؛ «پیامبر ﷺ با مردم نماز خواند؛ سپس در حالی آمد که از سرشان آب می‌چکید، و نماز را دوباره برای مردم خواند».

و روایت شده است که علی بن ابی طالب رضی الله عنه برای مردم امامت داد؛ سپس برایش واضح گشت که بدون وضو برای مردم امامت داده است؛ از این رو پس از وضو، نماز خویش را عود کرد و فساد نمازش را اعلان نمود تا مردم نیز نمازشان را عود نمایند. دارقطنی و مصنف عبدالرزاق.]

فَصلٌ

يَسقُطُ حُضُورُ الجَمَاعَةِ بِوَاحِدٍ مِن ثَمَانِيَةَ عَشَرَ شَيئًا: مَطَرٌ وَ بَرَدٌ وَ خَوفٌ وَ ظُلمَةٌ وَ حَبسٌ وَ عميٌ وَ فَلجٌ وَ قَطعُ يَدٍ وَ رِجلٍ وَ سَقَامٌ وَ إِقعَادٌ وَ وَحْلٌ وَ زَمَانَةٌ وَ شَيخُوخَةٌ وَ تِكرَارُ فِقهٍ بِجَمَاعَةٍ تَفُوتُه وَ حُضُورُ طَعَامٍ تَتُوقُه نَفسُه وَ إِرَادَةُ سَفَرٍ وَ قِيَامُه بِمَرِيضٍ وَ شِدَّةُ رِيحٍ لَيلًا لَا نَهَارًا.

وَ إِذَا اِنقَطَعَ عَنِ الجَمَاعَةِ لِعُذرٍ مِن أَعذَارِهَا المُبِيحَةِ لِلتَخَلُّفِ، يَحصُلُ لَه ثَوَابُهَا.

فصل: [عذرهای ترک جماعت]

حضور در نماز جماعت با یکی از این هیجده مورد، ساقط می‌شود که عبارتند از:

* [هرگاه از آسمان] باران [سختی] ببارد. [و از صحابه‌ﷺ روایت شده که: «كُنَّا مَعَ الرَّسُوْلِ ﷺ زَمَنَ الْحُدَيْبِيَّةِ فَاَصَابَنَا مَطَرٌ لَمْ يَبُلَّ اَسْفَلَ نِعَالِنَا؛ فَنَادٰي مُنَادِيْ رَسُوْلِ اللّٰهِ ﷺ: صَلُّوْا فِيْ رِحَالِكُمْ» (ابوداود)؛ «به هنگام حدیبیه، همراه با رسول خدا بودیم که بارانی ما را در برگرفت و به گونه‌ای بود که پایین کفش‌های ما را خیس نکرد؛ پس ندا دهنده‌ای از جانب رسول خداﷺ ندا کرد که در بار و بنه‌ی خویش نماز بخوانید».]

* هرگاه هوا بسیار سرد باشد [به طوری که شخص نمازگزار، بیم آن داشته باشد که اگر چنان‌چه در آن هوای بسیار سرد به سوی مسجد بیرون رود، بیمار و دردمند خواهد شد و یا بیماری‌اش افزایش خواهد یافت.

از نافعﷺ در مورد سرما و باران روایت است: «اِنَّ ابن عمر ﷺ اَذَّنَ بِالصَّلاةِ فِيْ لَيْلَةٍ ذَاتَ بَرْدٍ وَّ رِيْحٍ. ثُمَّ قَالَ: اَلا صَلُّوْا فِي الرِّحَالِ؛ ثُمَّ قَالَ: اِنَّ رَسُوْلَ اللّٰهِ ﷺ كَانَ يَأْمُرُ الْمُؤَذِّنَ اِذَا كَانَتْ لَيْلَةَ ذَاتَ بَرْدٍ وَ مَطَرٍ يَقُوْلُ: اَلا صَلُّوْا فِي الرِّحَالِ» (بخاری و مسلم)؛ «ابن عمر ﷺ شبی سرد که باد به شدت می‌وزید، برای نماز، اذان داد و سپس گفت: در خانه‌هایتان نماز بخوانید. سپس گفت: پیامبر ﷺ به مؤذن امر می‌کرد که اگر شبی سرد و بارانی بود، بگوید: در خانه‌هایتان نماز بخوانید».]

* هرگاه [شخص از ضایع شدن جان و مال خویش در صورت مشغول شدن به جماعت] بیم و ترس داشته باشد.

* هرگاه هوا، سخت تاریک و ظُلمانی باشد.

* هرگاه شخص، زندانی باشد، [چه به خاطر حق کسی زندانی گردیده باشد و چه به ناحق.]

* هرگاه شخص، نابینا باشد.

* هرگا شخص، افلیج باشد.

* هرگاه [هر دو] دست و پای شخص، [یا یکی از دو دست و پای وی] قطع شده باشد.

* هرگاه شخص، دارای درد و علّتی باشد که با آن توان راه رفتن را نداشته باشد.

* هرگاه دست و پا و یا نیمی از بدن فرد، از کار افتاده یا ضعیف و سست و ناتوان

شده باشد.

* هرگاه [پس از بارندگی،] در راه گِل و لای سختی وجود داشته باشد؛ [زیرا پیامبرﷺ می‌فرماید: «اِذَا ابْتَلَّتِ النِّعٰالُ فَالصَّلاةُ فِي الرِّحٰالِ» (ابن حجر در تلخيص الحبير ۳۱/۲ و مبارکفوری در تحفة الاحوذي ۳۷۶/۲ و ابن الملقن در خلاصة البدر المنير ۱۸۸/۱ آن را ذکر نموده‌اند)؛ «هرگاه کفش‌ها خیس شد، نماز در خانه است».]

* هرگاه فرد، زمینگیر شود و به خاطر بیماری‌های مُزمن، قوای وی تحلیل رود و تعطیل گردد.

* پیری و سالخوردگی؛ [یعنی پیرمرد فرتوتی که توانایی پیاده رفتن به مسجد را نداشته باشد.]

* بازگویی و تکرار [احکام و مسائل] فقهی همراه با گروهی که اگر چنان‌چه به نماز جماعت بروند، تکرار مسائل فقهی را از دست خواهند داد.

* هرگاه غذا در نزد شخص حاضر گردد و او گرسنه باشد و به غذا میل داشته باشد؛ [زیرا ابن عمر رضی الله عنهما گوید: پیامبر ﷺ فرمود: «اِذٰا وُضِعَ عَشٰاءُ اَحَدِكُمْ وَ اُقِيْمَتِ الصَّلاةُ فَابْدَؤُوْا بِالْعَشٰاءِ وَ لا يَعْجَلْ حَتّىٰ يَفْرُغَ مِنْهُ»؛ «وقتی شامتان حاضر شد و نماز برپا گردید، ابتدا شام خویش را بخورید و برای نماز عجله نکنید تا غذایتان را صرف کنید».

و هرگاه هنگام اقامه‌ی نماز، غذا را جلوی ابن عمر رضی الله عنهما می‌گذاشتند، تا غذایش را نمی‌خورد به نماز نمی‌رفت؛ در حالی که قرائت امام را می‌شنید. بخاری و مسلم.]

* هرگاه شخص، برای سفر آمادگی می‌گرفت.

* هرگاه شخص، پرستار بیمار و دردمندی بود و به رَتق و فَتق امور وی می‌پرداخت.

* هرگاه در شب، باد سختی می‌وزید؛ و وزیدن باد سخت در روز، عذر ترک جماعت شمرده نمی‌شود. [و همچنین هرگاه شخص از به راه افتادن قطار، یا پرواز کردن هواپیما در صورت مشغول شدن به جماعت بیم داشته باشد؛

و نیز به هنگام فشار آوردن ادرار و مدفوع، حضور در جماعت ساقط می‌گردد. عایشه رضی الله عنها گوید: از پیامبر ﷺ شنیدم که می‌فرمود: «لاصَلاةَ بِحَضْرَةِ طَعٰامٍ وَ لا وَ هُوَ يُدٰافِعُ الْاَخْبَثَيْنِ» (مسلم، ابوداود)؛ «هنگام آماده شدن غذا و فشار آورن ادرار و مدفوع، نمازی نیست».]

و هرگاه شخصی، به جهت عذری از عذرهایی که مباح گرداننده‌ی عدم حضور در جماعت است، از جماعت باز ماند، در آن صورت برای وی، ثواب و پاداش جماعت به دست می‌آید [و وی بدان نائل می‌گردد.]

فَصلٌ فِي الأَحَقِّ بِالإِمَامَةِ وَ تَرتِيبِ الصُّفُوفِ

إِذَا لَم يَكُن بَينَ الحَاضِرِينَ صَاحِبُ مَنزِلٍ وَ لَا وَظِيفَةٍ وَ لَا ذُو سُلطَانٍ، فَالأَعلَمُ، أَحَقُّ بِالإِمَامَةِ؛ ثُمَّ الأَقرَأَ ثُمَّ الأَورَع ثُمَّ الأَسَنُّ ثُمَّ الأَحسَنُ خُلقًا ثُمَّ الأَحسَنُ وَجهًا ثُمَّ الأَشرَفُ نَسَبًا ثُمَّ الأَحسَنُ صَوتًا ثُمَّ الأَنظَفُ ثَوبًا.

فَإِنِ اِستَوَوا، يُقرِعُ أَوِ الخِيَارُ إِلَى لِلْقَوْمِ؛ فَإِنِ اختَلَفُوا، فَالعِبرَةُ بِمَا اِختَارَهُ الأَكثَرُ. وَ إِن قَدَّمُوا غَيرَ الأَولَى، فَقَد أَسَاءُوا.

وَ كُرِهَ إِمَامَةُ العَبدِ وَالأَعمَى وَالأَعرَابِيِّ وَ وَلَدِ الزِّنَا، الجَاهِلِ وَالفَاسِقِ وَالمُبتَدِعِ وَ تَطوِيلُ الصَّلَاةِ وَ جَمَاعَةُ العُرَاةِ وَالنِّسَاءِ؛ فَإِن فَلَعنَ، يَقِفُ الإِمَامُ وَسَطَهُنَّ كَالعُرَاةِ. وَ يَقِفُ الوَاحِدُ، عَن يَمِينِ الإِمَامِ وَالأَكثَرُ، خَلفَه؛ وَ يَصُفُّ الرِّجَالُ ثُمَّ الصِّبيَانُ ثُمَّ الخَنَاثَى ثُمَّ النِّسَاءُ.

فصل: در بیان کسانی که به امامت و پیشنمازی، شایسته‌تر و بایسته‌تراند؛ و همچنین در بیان مرتّب کردن و منظّم نمودن و ردیف کردن و سازمان دادن صف‌ها

اگر چنان‌چه در میان حاضران، صاحب‌خانه، امامِ مؤظف در محل، و سلطان [خلیفه، رییس جمهور، قاضی یا نائب وی] وجود نداشت، در آن صورت سزاوارترین و شایسته‌ترین مردمان به امامت، داناترین ایشان است [به احکام و مسائل شریعت مقدس اسلام، به ویژه احکام و مسائل نماز از روی صحّت و فساد.

پیامبر ﷺ می‌فرمایند: «لا يَؤُمَّنَّ الرَّجُلُ فِيْ سُلْطَانِهِ وَ لا يَقْعُدُ فِيْ بَيْتِهِ عَلىٰ تَكْرِمَتِهِ اِلَّا بِإِذْنِهِ» (مسلم، ترمذی، ابوداود و نسایی)؛ «هیچ کس به جای صاحب‌خانه (یا امام مسجد) امامت نکند؛و در جای مخصوص او ننشیند مگر به اجازه‌ی او».

این حدیث دلالت بر آن دارد که صاحب‌خانه، امام دائم، سلطان و یا نائب او، از دیگران به امامت شایسته‌تراند؛ مگر این که خودشان - یعنی صاحب خانه و امام دائم - اجازه دهند. از این رو، سلطان (خلیفه، رییس جمهور، حاکم) و نائب وی، به امامت

سزاوارتراند؛ و امام محل نیز سزاوارتر به امامت در همان مسجد است؛ و صاحب منزل نیز سزاوارتر به امامت است اگر چنان‌چه صلاحیت امامت را داشته باشد و جماعت در منزل وی برپا گردد.]

و [اگر چنان‌چه در علم و دانش با هم برابر بودند، در آن صورت] شایسته‌ترین و سزاوارترین مردمان به امامت، کسی است که **قاری‌ترین** آن‌ها باشد؛ [یعنی داناترین آن‌ها نسبت به احکام قرائت و بیشترین ایشان در حفظ قرآن کریم به همراه علم به احکام نماز.]

و [اگر چنان‌چه در علم و حفظ قرآن با هم برابر بودند؛] کسی به ایشان نماز بگزارد که **پرهیزگارترین و با تقواترین** آن‌ها باشد؛ و [اگر چنان‌چه در تقوا و پارسایی نیز با هم برابر بودند، در آن صورت] کسی امامت ایشان را به عهده بگیرد که از لحاظ **سن و سال**، از همه‌ی آن‌ها بزرگتر است؛ [زیرا پیامبر ﷺ می‌فرماید: «وَ لْیَؤُمُّکُمٰا اَکْبَرُ کُمٰا» (بخاری و مسلم)؛ «باید بزرگتان شما را امامت دهد.»]

پس از آن، [اگر در علم و حفظ قرآن، پرهیزگاری و سن با هم برابر بودند؛] حقّ تقدّم در امامت از آنِ **خوش اخلاق‌ترین و خوش برخوردترین** آن‌ها است؛ و [اگر چنان‌چه از این بُعد نیز با هم برابر بودند، در آن صورت] کسی امامت ایشان را به عهده گیرد که از لحاظ **صورت**، بهترین و برترین آن‌ها است؛ [زیرا، حُسن صورت، بیانگر حُسن سریرت است؛] و پس از آن، حقّ تقدّم در امامت، با **شریفترین و نجیب‌ترین** ایشان است از لحاظ **حَسب و نَسب**؛ و سپس سزاوارترین مردم به امامت، **خوش صورت‌ترین** ایشان است؛ و پس از آن، **تمیزترین** ایشان است از لحاظ **لباس و جامه**؛ [یعنی آن که جامه‌اش تمیزتر و پاکتر است، از دیگران - برای به عهده گرفتن امامت - در اولویت است.]

و اگر چنان‌چه [در علم، حفظ قرآن، پارسایی، سنّ، خوش اخلاقی، خوش سیمایی، شرافت و نجابت و تمیزی با هم برابر بودند،] قرعه اندازند و به قید قرعه، فردی را برای امامت خویش برگزینند، و یا مردم [یعنی مقتدیان اهل محل]، فردی را برای امامت، انتخاب و گزینش نمایند.

و اگر چنان‌چه مردم [مقتدیان اهل محل]، در این مورد با همدیگر اختلاف پیدا نمودند، در آن صورت مهم و تعیین کننده، همان چیزی است که اکثریت، آن را انتخاب کرده‌اند؛ و اگر اکثریت، فردی را برای امامت و پیشنمازی انتخاب کردند که

سزاوارترین و شایسته‌ترین فرد به امامت نبود، در آن صورت به راستی کار بدی کرده‌اند.

[مواردی که در امامت و پیشنمازی و جماعت، مکروه است:]

امامت و پیشنمازی این افراد مکروه می‌باشد:

* امامت برده [در صورتی که دانا به احکام و مسائل شریعت مقدّس اسلام، به ویژه احکام و مسائل نماز از روی صحّت و فساد و پرهیزگار و باتقوا نباشد.]

* امامت و پیشنمازی نابینا، [در صورتی که در طهارت و پاکی خویش، احتیاط نکند و بدان توجه و عنایتی نورزد؛ و اگر چنان‌چه آن فرد نابینا، بهترین فرد قومش برای برگزاری جماعت باشد، در آن صورت امامت وی مکروه نیست.]

* پیشنمازی شخص صحرانشین و بَدوی [که بهره‌ای از علم و دانش نداشته باشد؛ و همچنین امامت فرد جاهل به همراه وجود عالم؛ خواه آن فرد جاهل، شخصی صحرانشین و بدوی باشد یا شخصی شهرنشین.]

* امامت و پیشنمازی فردی که در نتیجه‌ی زنا متولد شده است [ولد الزنا = حرامزاده]، و بهره‌ای از علم و دانش [و تقوا و پارسایی نیز] نداشته باشد؛ [زیرا مردم از امامت چنین افرادی به جهت نقص و کمبودی که در آن‌ها وجود دارد، کراهت دارند.]

* پیشنمازی فرد فاسق؛ [عیاش؛ اَلوات؛ بی‌بند و بار؛ هرزه؛ خوشگذران.]

* امامت شخص بدعتگرا. [ناگفته نماند که **بدعت**، دو نوع است:

الف) بدعتی که موجب کفر و بی‌ایمانی است؛ یعنی بدعتی که به سبب آن، صاحبش کافر و بی‌ایمان می‌گردد؛ مثل این که اعتقاد و باور به چیزی داشته باشد که مستلزم کفر و بی‌ایمانی است؛ و یا مسائل بدیهی و ضروری دین را که با تواتر ثابت و مشخص و معلوم و مُحرز شده است، مانند: نماز، روزه، زکات و حج را انکار کند و همچنین اخلاق و قوانین و حقوق بدیهی اسلامی را باطل و غیرلازم بداند.

ب) بدعتی که سبب فسق و خروج از عدالت است؛ یعنی بدعتی که به سبب آن، صاحبش فاسق و خارج از حوزه‌ی عدالت می‌گردد؛ و **بدعت‌گزار فاسق**، کسی است که بدعتش به هیچ عنوان، مستلزم کفر و بی‌دینی و انکار مسائل بدیهی و ضروری دین اسلام نیست.

از این رو، اگر بدعت وی، بدعتی باشد که به سبب آن، صاحبش کافر و بی‌ایمان می‌گردد، در این صورت نماز و امامت اینگونه اشخاص، به علّت کفر و نداشتن اسلام و

انکار مسائل بدیهی و ضروری اسلام، کاملاً مردود و ناپذیرفتنی است و بی‌اعتبار و رد شده می‌باشد.

و اگر چنان‌چه بدعتش، بدعتی باشد که به سبب آن، صاحبش فاسق و خارج از حوزه‌ی عدالت می‌گردد، در این صورت، امامت وی با کراهیت جایز است.

بنابراین، همان طور که نماز در پشت سر انسان صالح و نیک صحیح است، پشت سر فاسق نیز به ناچار جایز است؛ البته مادامی که امر حرامی را که دلیل آن قطعی و مسلّم است و یا حرام بودن آن به طور حتمی از دین معلوم شده است را حلال نداند، چون در این صورت کافری فاسق است و نماز در پشت سر او صحیح نیست.

و همچین نماز، در پشت سر بدعتگزار جایز است، مادامی که بدعتش منجر به کفر یا نقص در ارکان نماز و وضو نگردد؛ به دلیل این که رسول خدا ﷺ فرمود: «صَلُّوْا خَلْفَ کُلِّ بِرٍّ وَّ فٰاجِرٍ وَّ عَلٰی کُلِّ بِرٍّ وَّ فٰاجِرٍ» (طبرانی)؛ «پشت سر هر نیکوکار و فاسقی نماز بخوانید و بر هر نیکوکار و فاسقی نماز میت بخوانید».

و به دلیل این که علمای سَلَف، پشت سر حاکمان فاسق نماز خوانده‌اند؛ و اگر در این مورد نهی و منعی در احادیث آمده باشد، حمل بر کراهت آن می‌شود نه بر عدم جواز آن.

ناگفته نماند که اگر یکی از این افراد: فاسق، نابینا، برده، صحرانشین و ... پیشنماز مردم شد، باز هم نمازشان در پشت سر آن‌ها با کراهیت درست است.]

[مواردی که در نماز جماعت، کراهیت دارد:]

* طولانی نمودن نماز [از مقدار سنّت؛ زیرا مبنای شریعت بر آسانگیری و رفع عُسر و حَرج از بندگان است؛ و پیامبر ﷺ نیز همواره جانب تیسیر و تخفیف را بر جانب تشدید و تعسیر ترجیح می‌داد؛ و در امر امامت و پیشنمازی نیز پیوسته امام را به تخفیف نماز فرمان می‌داد. ابوهریره رضی الله عنه گوید: پیامبر ﷺ فرمود: «اِذٰا صَلّٰی اَحَدُکُمُ النّٰاسَ فَلْیُخَفِّفْ؛ فَاِنَّ فِیْهِمُ الضَّعِیْفَ وَ السَّقِیْمَ وَ الْکَبِیْرَ؛ فَاِذٰا صَلّٰی لِنَفْسِهِ فَلْیُطَوِّلْ مٰاشٰاءَ» (بخاری و مسلم)؛ «هرگاه یکی از شما برای مردم امامت کرد، نمازش را سبک بخواند؛ چون در میان آن‌ها، افراد ضعیف، بیمار و مُسنّ وجود دارد؛ و اگر خودش به تنهایی نماز خواند، هر اندازه که می‌خواهد نمازش را طولانی کند».]

* جماعت کردن کسانی که لباس بر تن ندارند و عریان و برهنه‌اند؛ [زیرا به هنگام جماعت، چشم هر یک از آن‌ها، بر عورت دیگری می‌افتد؛ و برای آن‌ها بهتر آن است که

هر کس، نماز خویش را به تنهایی بگزارد؛ و اگر چنان‌چه برهنگان، به جماعت نماز گزاردند، در آن صورت، امام و پیشنماز، در وسط و میانه‌ی ایشان بایستد.]

* جماعت کردن زنان به تنهایی. با وجود این، اگر چنان‌چه زنان به جماعت، نماز گزاردند، امام در میانه‌ی ایشان بایستد؛ همچون نمازگزارانی که لباس برای پوشیدن عورت خویش ندارند که در این صورت اگر چنان‌چه بخواهند نماز را با جماعت بخوانند، امامشان باید در وسط آن‌ها بایستد. [ناگفته نماند که اگر چه به زن اجازه‌ی رفتن به مسجد داده شده است؛ ولی اگر نمازش را به تنهایی در خانه بخواند، بهتر است. از امّ حمید ساعدیه روایت است که او نزد پیامبر ﷺ آمد و گفت: ای رسول خدا ﷺ! من نماز پشت سر تو را دوست دارم. پیامبر ﷺ فرمود: «قَدْ عَلِمْتُ اِنَّكَ تُحِبّيْنَ الصَّلاةَ مَعِيْ وَ صَلاتُكِ فِيْ بَيْتِكِ خَيَرٌ لَكَ مِنْ صَلاتِكِ فِيْ حُجْرَتِكِ، وَ صَلاتُكِ فِيْ حُجْرَتِكِ خَيْرٌ لَكِ مِنْ صَلاتِكِ فِيْ دٰارِكِ. وَ صَلاتُكِ فِيْ دٰارِكِ خَيْرٌ لَكَ مِنْ صَلاتِكِ فِيْ مَسْجِدِ قَوْمِكِ؛ وَ صَلاتُكِ فِيْ مَسْجِدِ قَوْمِكِ خَيْرٌ لَكَ مِنْ صَلاتِكِ فِيْ مَسْجِديْ» (صحیح ابن خزیمه و مسند احمد)؛ «می‌دانستم که تو دوست داری با من نماز بخوانی؛ اما نمازت در اتاقت، بهتر از نمازت در حجره‌ات، است و نمازت در حجره‌ات بهتر از نمازت در خانه‌ات، است؛ و نمازت در خانه‌ات بهتر از نمازت در مسجد قومت، است؛ و نمازت در مسجد قومت بهتر از نمازت در مسجد من است».

و علماء و صاحب‌نظران فقهی احناف نیز گفته‌اند: حضور زنان در جماعت، در این زمانه به جهت فراگیری و شیوع فساد و فتنه، مکروه است.]

[محل ایستادن مقتدی و ترتیب صف‌ها:

اگر چنان‌چه به همراه امام، فقط یک نفر مقتدی بود، چه این مقتدی، مردی بالغ باشد و چه کودکی که اهل تمییز و تشخیص است، در آن صورت] این یک نفر مقتدی، به جانب راست امام [و اندکی دنبال‌تر از وی] بایستد. [ابن عباس رضی الله عنهما گوید: «بِتُّ فِيْ بَيْتِ خٰالَتِيْ مَيْمُوْنَةَ، فَصَلّٰي رَسُوْلُ اللهِ ﷺ الْعِشٰاءَ؛ ثُمَّ جٰاءَ فَصَلّٰي اَرْبَعَ رَكَعٰاتٍ؛ ثُمَّ نٰامَ، ثُمَّ قٰامَ فَجِئْتُ فَقُمْتُ عَنْ يَسٰارِهِ فَجَعَلَنِيْ عَنْ يَمِيْنِهِ» (بخاری، ترمذی، نسایی و ابن ماجه)؛ «شبی در خانه‌ی خاله‌ام میمونه ماندم. پیامبر ﷺ بعد از خواندن نماز عشاء به خانه آمد و چهار رکعت نماز خواند؛ و خوابید؛ سپس نیمه شب بلند شد و به نماز ایستاد؛ من آمدم و سمت چپش ایستادم؛ پیامبر ﷺ مرا در سمت راست خود قرار داد».

و اگر چنان‌چه به همراه امام، فقط یک زن مقتدی بود، در آن صورت امام، جلو بایستد و زن در پشت سر امام بایستد. انس بن مالک﷛ گوید: «اِنَّ رَسُوْلَ اللّٰهِ ﷺ صَلّٰي بِهِ وَ بِأُمِّهِ اَوْ خٰالَتِهِ. قٰالَ: فَاَقٰامَنِيْ عَنْ يَمِيْنِهِ وَ اَقٰامَ الْمَرْأَةَ خَلْفَنٰا» (بخاری و مسلم)؛ «پیامبر ﷺ برای او و مادر یا خاله‌اش امامت کرد؛ او را در سمت راست خود و زن را پشت سر ما قرار داد».]

و اگر چنان‌چه به همراه امام، دو نفر یا بیشتر از آن بودند، در آن صورت آن‌ها، پشت سر امام بایستند. [جابر﷛ گوید: «قٰامَ رَسُوْلُ اللّٰهِ ﷺ لِيُصَلِّيْ، فَجِئْتُ، فَقُمْتُ عَنْ يَسٰارِهِ، فَأَخَذَ بِيَدِيْ فَاَدٰارَنِيْ حَتّٰي اَقٰامَنِيْ عَنْ يَمِيْنِهِ. ثُمَّ جٰاءَ جَبّٰارُ بْنُ صَخْرٍ فَقٰامَ عَنْ يَسٰارِ رَسُوْلُ اللّٰهِ ﷺ فَأَخَذَ بِاَيْدِيْنٰا جَمِيْعاً فَدَفَعْنٰا حَتّٰي اَقٰامَنٰا خَلْفَهُ» (مسلم، ابوداود و ابن ماجه)؛ «پیامبر ﷺ بلند شد که نماز بخواند؛ من هم بلند شدم و در سمت چپش ایستادم. پیامبر ﷺ دستم را گرفت و مرا چرخانید تا این که در سمت راست خود قرار داد. سپس جابربن صخر آمد و در سمت چپ پیامبر ﷺ ایستاد. پیامبر ﷺ دست هر دوی ما را گرفت و هول داد تا این که ما را پشت سر خود قرار داد».]

و [اگر چنان‌چه به همراه امام، مردان و زنان و بچه‌ها و خنثایان بودند، در آن صورت،] ابتدا مردان پشت سر امام صف ببندند؛ سپس کودکان؛ سپس خنثایان و در آخر زنان؛ [زیرا خداوند می‌فرماید: ﴿ٱلرِّجَالُ قَوَّٰمُونَ عَلَى ٱلنِّسَآءِ﴾ [النساء: ٣٤] «مردان بر زنان سرپرستند».

و پیامبر ﷺ می‌فرماید: «اَخِّرُوْهُنَّ مِنْ حَيْثُ اَخَّرَهُنَّ اللّٰهُ»؛ «زنان را در صف نماز، در آخر قرار دهید، همانگونه که خداوند آنان را در آخر قرار داده است».

و ابوهریره﷛ گوید: پیامبر ﷺ فرمود: «خَيْرُ صُفُوْفِ الرِّجٰالِ اَوَّ لُهٰا، وَ شَرُّهٰا آخِرُهٰا؛ وَ خَيْرُ صُفُوْفِ النِّسٰاءِ آخِرُهٰا وَ شَرُّهٰا اَوَّ لُهٰا» (مسلم، ابوداود، ترمذی، نسایی و ابن ماجه)؛ «بهترین و برترین صفوف مردان، صف اول، و بدترین و کم‌فضیلت‌ترین صفوف آن‌ها، صف آخر است؛ و بهترین صفوف زنان، صف آخر و بدترین صفوف آن‌ها، صف اول است».

و لازم است بهترین مردم از لحاظ علم و دانش و تقوا و پرهیزگاری، در صف اول و پشت سر امام بایستند تا اگر امام بی‌وضو شد، آن‌ها صلاحیت و شایستگی امامت را

داشته باشند. ابومسعود انصاری رضی الله عنه گوید: پیامبر ﷺ فرمود: «لِيَلِيَنِي مِنْكُمْ أُولُوا الْأَحْلاَمِ وَ النُّهٰى؛ ثُمَّ الَّذِيْنَ يَلُوْنَهُمْ، ثُمَّ الَّذِيْنَ يَلُوْنَهُمْ» (مسلم، ابوداود، ابن ماجه و نسایی)؛ «کسانی از شما، پشت سر من بایستند که دارای عقل و خرد بیشتری هستند».

و اگر چنان‌چه در میان مردم، فقط یک کودک وجود داشت، در آن صورت او را در صف مردان داخل کنند؛ ولی اگر کودکان متعدّدی به نماز جماعت حاضر شده بودند، در آن صورت صفی در پشت صف مردان قرار داده شوند و صف‌های مردان با آن‌ها، کامل ساخته نشود.

و اگر چنان‌چه فردی به نماز آمد و امام را در حال رکوع یافت؛ پس اگر در صف‌ها گشادگی وجود داشت، وی حق ندارد تا در خارج از صف، تکبیر تحریمه بگوید، بلکه بر وی لازم است که در صف نمازگزاران بایستد و در آن، تکبیر تحریمه بگوید؛ اگر چه که آن رکعت از او فوت گردد.

و بر امام لازم است تا صف‌های نماز را راست نکرده است، شروع به نماز نکند و نمازگزاران را به راست کردن صف‌ها امر کند؛ خودش این کار را بر عهده بگیرد یا شخصی دیگر را مأمور کند. انس بن مالک رضی الله عنه گوید: پیامبر ﷺ فرمود: «سَوُّوْا صُفُوْفَكُمْ فَإِنَّ تَسْوِيَةَ الصَّفِّ مِنْ تَمٰامِ الصَّلاٰةِ» (بخاری و مسلم)؛ «صف‌هایتان را راست کنید؛ چون راست کردن صفوف از کمال نماز است».

و ابومسعود رضی الله عنه گوید: پیامبر ﷺ پیش از نماز به شانه‌هایمان دست می‌کشید و می‌فرمود: «اِسْتَوُوْا وَ لا تَخْتَلِفُوْا فَتَخْتَلِفَ قُلُوْبُكُمْ» (مسلم، ابوداود، ترمذی، نسایی و ابن ماجه)؛ «صف‌هایتان را راست کنید و اختلاف نکنید که با اختلاف، قلب‌هایتان از هم دور می‌شود».

و نعمان بن بشیر رضی الله عنه گوید: پیامبر ﷺ چنان صف‌های ما را راست می‌کرد که گویا تیر را راست می‌کند تا این که یقین کرد که راست کردن صف‌ها را یاد گرفتیم؛ سپس روزی به مسجد آمد؛ نزدیک بود تکبیرة الاحرام بگوید؛ مردی را دید که سینه‌اش از صف بیرون آمده بود. فرمود: «عِبٰادَ اللّٰهِ! لَتُسَوُّنَّ صُفُوْفَكُمْ اَوْ لَيُخٰالِفَنَّ اللّٰهُ بَيْنَ وُجُوْهِكُمْ» (مسلم)؛ «ای بندگان خدا! صف‌هایتان را راست کنید وگرنه خدا بین شما اختلاف و تفرقه می‌اندازد».

و ابن عمر رضی الله عنهما گوید: پیامبر ﷺ فرمود: «اَقِیْمُوا الصُّفُوْفَ وَ حاذُوْا بَیْنَ الْمَناکِبِ وَ سُدُّوْا الْخَلَلَ وَ لِیْنُوْا بِاَیْدِيْ اِخْوانِکُمْ، وَ لا تَذَرُوْا فُرُجاتٍ لِلشَّیْطانِ وَ مَنْ وَصَلَ صَفّاً وَصَلَهُ اللّٰهُ وَ مَنْ قَطَعَ صَفّاً، قَطَعَهُ اللّٰهُ» (ابوداود)؛ «صف‌هایتان را راست کنید و شانه‌هایتان را کنار هم قرار دهید و فاصله‌های خالی را ببندید. (در راست کردن صف‌ها) به نرمی از برادرانتان اطاعت کنید و برای شیطان، جاهای خالی نگذارید و کسی که صفی را وصل کند، خدا او را وصل می‌کند؛، و کسی که بین صفی قطع کند، خداوند او را قطع می‌کند».

و انس بن مالک رضی الله عنه گوید: پیامبر ﷺ فرمود: «رُصُّوْا صُفُوْفَکُمْ، وَ قارِبُوْا بَیْنَها، وَ حاذُوْا بِالْاَعْناقِ. فَوَالَّذِيْ نَفْسِيْ بِیَدِهِ، اِنِّيْ لَاَرَيْ الشَّیْطانَ یَدْخُلُ مِنْ خَلَلِ الصَّفِّ کَاَنَّها الْحَذَفُ» (ابوداود و نسایی)؛ «صف‌هایتان را فشرده کنید و فاصله‌ها را پر کنید و گردن‌هایتان را در یک راستا قرار دهید؛ قسم به کسی که جانم در دست اوست! شیطان را می‌بینم که مانند گوسفند کوچک، از جاهای خالی صف داخل می‌شود».

و انس رضی الله عنه در مورد چگونگی راست کردن صف‌ها می‌گوید: پیامبر ﷺ فرمود: «اَقِیْمُوْا صُفُوْفَکُمْ، فَاِنِّيْ اَراکُمْ مِنْ وَّراءِ ظَهْرِيْ»؛ «صف‌هایتان را راست کنید؛ زیرا من شما را از پشت سرم می‌بینم».

و انس رضی الله عنه می‌گوید: «وَ کانَ اَحَدُنا یَلْزِقُ مَنْکَبَهُ بِمَنْکَبِ صاحِبِهِ وَ قَدَمَهُ بِقَدَمِهِ» (بخاری)؛ «و هر یک از ما شانه‌ها و پاهایش را به شانه‌ها و پاهای بغل‌دستی خویش می‌چسباند».

و نعمان بن بشیر رضی الله عنه گوید: «رَأَیْتُ الرَّجُلَ مِنّا یَلْزِقُ کَعْبَهُ بِکَعْبِ صاحِبِه» (بخاری)؛ «هر یک از ما قوزک پایش را به قوزک پای فرد مجاور خود می‌چسباند».

و براء بن عازب رضی الله عنه در مورد فضیلت صفوف اول و صفوف سمت راست می‌گوید: پیامبر ﷺ فرمود:

«اِنَّ اللّٰهَ وَ مَلائِکَتَهُ یُصَلُّوْنَ عَلَی الصُّفُوْفِ الْاُوَلِ» (ابوداود و نسایی)؛ «خدا و فرشتگان او بر صف‌های اول نماز، صلوات می‌فرستند».

و همچنین از براء بن عازب رضی الله عنه روایت است: وقتی که پشت سر پیامبر ﷺ نماز می‌خواندیم، دوست داشتیم در سمت راست او بایستیم؛ چون پس از سلام، رو به ما

می‌کرد. براءﷺ گوید: از او شنیدم که می‌فرمود: «رَبِّ قِنِيْ عَذٰابَكَ يَوْمَ تُبْعَثُ عِبٰادَكَ» (مسلم)؛ «پروردگارا! روزی که بندگانت را زنده می‌کنی، مرا از عذابت محفوظ بفرما».]

فَصلٌ فِيمَا يَفعَلُهُ المُقتَدِي بَعدَ فَرَاغِ إِمَامِه مِن وَاجِبٍ وَ غَيرِه

لَو سَلَّمَ الإِمَامُ قَبلَ فَرَاغِ المُقتَدِي مِنَ التَّشَهُّدِ، يُتِمُّه. وَ لَو رَفَعَ الإِمَامُ رَأسَه قَبلَ تَسبِيحِ المُقتَدِي ثَلَاثًا فِي الرُّكُوعِ أَوِ السُّجُودِ، يُتَابِعُه. وَ لَو زَادَ الإِمَامُ سَجدَةً أَو قَامَ بَعدَ القُعُودِ الأَخِيرِ سَاهِيًا، لَا يَتَّبِعُهُ المُؤتَمُّ. وَ إِن قَيَّدَهَا، سَلَّمَ وَحدَهُ. وَ إِن قَامَ الإِمَامُ قَبلَ القُعُودِ الأَخِيرِ سَاهِيًا، اِنتَظَرهُ المَأمُومُ؛ فَإِن سَلَّمَ المُقتَدِي قَبلَ أَن يُقَيِّدَ إِمَامُهُ الزَائِدَةَ بِسَجدَةٍ، فَسَدَ فَرضُهُ. وَ كُرِهَ سَلَامُ المُقتَدِي بَعدَ تَشَهُّدِ الإِمَامِ قَبلَ سَلَامِه.

فصل: پیرامون آنچه که مقتدی از واجبات و غیر آن، پس از فراغت امام خویش از نماز انجام می‌دهد

[به تعبیری دیگر، این فصل در این مورد بحث می‌کند که: چه وقت مقتدی از پیشنماز خویش پیروی کند و چه وقت از وی پیروی و متابعت نکند]

اگر چنان‌چه پیشنماز، پیش از آن که مقتدی از خواندن **التحیات** فارغ شود، سلام داد، در آن صورت مقتدی [از وی پیروی ننماید، بلکه] التحیّات خویش را تکمیل نموده [و آنگاه سلام بدهد؛ و همچنین اگر چنان‌چه امام، قبل از آن که مقتدی از تشهّد فارغ شود، برای رکعت سوم برخاست، باز هم مقتدی در ایستادن به سوی رکعت سوم، از او پیروی ننموده، بلکه تشهّد خویش را تکمیل نموده و سپس برخیزد.]

و اگر چنان‌چه پیشنماز، پیش از آن که مقتدی، **تسبیحات سه گانه‌ی رکوع** یا **سجده‌ی** خویش را تکمیل نماید، سرش را از رکوع یا سجده بلند کرد، مقتدی باید از او پیروی نموده [و تسبیح را ترک کند.]

و اگر چنان‌چه امام، سجده‌ای را زیاده نمود، یا پس از قعده‌ی اخیر به اشتباه بلند شد و ایستاد، در آن صورت مقتدی او را در سجده‌ی افزوده شده و ایستادن پیروی ننماید.

و اگر امام، رکعتِ افزوده شده را با سجده‌ای مقید و همراه ساخت، در آن صورت مقتدی، خود به تنهایی سلام بدهد.

و اگر چنان‌چه پیشنماز، از روی سهو و اشتباه، پیش از قعده‌ی اخیر ایستاد، در آن صورت مقتدی [او را پیروی ننموده، بلکه تسبیح - سبحان الله - بگوید تا امام را متوجه سهو و اشتباهش بسازد؛ و آنگاه] بازگشت وی را به قعده انتظار بکشد.

و اگر چنان‌چه مقتدی پیش از آن که امام، رکعت افزوده شده را به سجده‌ای مقید و همراه سازد، سلام داد، در آن صورت فرض وی باطل می‌گردد، [ولی اگر امام، رکعت افزوده شده را با سجده‌ای مقید و همراه ساخت، در آن صورت مقتدی می‌تواند خود به تنهایی سلام بدهد.]

و پس از آن که امام، تشهّد را خواند و پیش از آن که سلام نماز را بدهد، برای مقتدی مکروه است که سلام بدهد؛ [از این رو، اگر مقتدی پیش از آن که امامش، از تشهّد فارغ شود، سلام داد، نمازش فاسد است؛ ولی اگر چنان‌چه پس از آن که امامش، از تشهّد فارغ شده و هنوز سلام نداده، بود که مقتدی سلام داد، این کارش مکروه می‌باشد.]

فَصلٌ فِي الأَذكَارِ الوَارِدَةِ بَعدَ الفَرضِ

القِيَامُ اِلَى السُّنَّةِ مُتَّصِلًا بِالفَرضِ مَسنُونٌ. وَ عَن شَمسِ الأَئِمَّةِ الحَلوَانِي: لَا بَأسَ بِقَرَاءَةِ الأَورَادِ بَينَ الفَرِيضَةِ وَالسُّنَّةِ. وَ يَستَحِبُّ لِلإِمَامِ بَعدَ سَلَامِهِ: أَن يَّتَحَوَّلَ اِلَى يَسَارِهِ لِتَطَوُّعٍ بَعدَ الفَرضِ وَ أَن يَّستَقبِلَ بَعدَهُ النَّاسَ وَ يَستَغفِرُونَ اللهَ وَ يَقرَءُونَ آيَةَ الكُرسِيِّ وَالمُعَوِّذَاتِ وَ يُسَبِّحُونَ اللهَ ثَلَاثًا وَثَلَاثِينَ وَ يُحَمِّدُونَه كَذَالِكَ وَ يُكَبِّرُونَه كَذَالِكَ؛ ثُمَّ يَقُولُونَ: «لَا إِلَهَ إِلَّا اللهُ وَحدَه لَا شَرِيكَ لَه، لَهُ المُلكُ وَ لَهُ الحَمدُ وَ هُوَ عَلَى كُلِّ شَيءٍ قَدِيرٌ»؛ ثُمَّ يَدعُونَ لِأَنفُسِهِم وَ لِلمُسلِمِينَ، رَافِعِي أَيدِيهِم؛ ثُمَّ يَمسَحُونَ بِهَا وُجُوهَهُم فِي آخِرِه.

فصل: پیرامون [چگونگی و فضیلت]

اذکار و دعاهایی که پس از خواندن نماز فرض وارد شده است.

[برای نمازگزار] سنّت است که متّصل پس از خواندن فرض، برای خواندن نمازهای سنّت [که به دنبال نمازهای فرض هستند،] بلند شود؛ [و تنها به اندازه‌ی گفتن این دعا، بین آن‌ها فاصله بیاندازد؛ و دعا عبارت است از: «اَللّٰهُمَّ اَنْتَ السَّلامُ وَ مِنْكَ السَّلامُ،

تَبٰارَكْتَ يٰا ذَاالْجَلاٰلِ وَ الْاِكْرٰامِ» (مسلم و ابوداود)؛ «خداوندا! تو سلام هستی و سلامتی از طرف تو است؛ خیرهایت فراوانند ای صاحب شکوه و بزرگواری».

و پس از خواندن این دعا، برای خواندن نمازهای سنّتی که به دنبال نمازهای فرض هستند، بلند شود.]

و از **شمس الائمة حلوانی** روایت شده که وی گفته است: اشکالی ندارد که بین نماز فرض و نماز سنّت، اوراد و دعاها را بخواند.

و برای امام و پیشنماز، مستحب است که پس از سلام دادن خویش، به خاطر خواندن نفل پس از فرض، به جهت چپ خویش متوجه شود و روی برگرداند؛ و پس از آن، با مردم روبه‌رو شود؛ [زیرا روایت شده که: «كٰانَ النَّبِيُّ ﷺ اِذٰا صَلّٰي اَقْبَلَ عَلَيْنٰا بِوَجْهِهِ» (بخاری و مسلم)؛ «هرگاه پیامبر ﷺ نماز خویش را به پایان می‌رساند، با صورتش متوجه ما می‌شد».

و نیز روایت شده که: «كُنّٰا اِذٰا صَلَّيْنٰا خَلْفَ رَسُوْلِ اللهِ ﷺ اَحْبَبْنٰا اَنْ نَكُوْنَ عَنْ يَمِيْنِهِ، حَتّٰي يُقْبِلَ عَلَيْنٰا بِوَجْهِهِ» (مسلم)؛ «هرگاه ما پشت سر پیامبر ﷺ نماز می‌خواندیم، دوست داشتیم که در سمت راست پیامبر ﷺ باشیم، تا ایشان با صورت خویش، متوجه ما شود».]

و سه بار استغفار نمایند و از خداوند آمرزش و پوزش بطلبند [و بگویند: «اَسْتَغْفِرُاللهَ، اَسْتَغْفِرُاللهَ، اَسْتَغْفِرُاللهَ»؛ زیرا ثوبان رضی الله عنه می‌گوید: پیامبر ﷺ وقتی سلام نماز را می‌داد سه بار استغفار می‌کرد و می‌فرمود: «اَللّٰهُمَّ اَنْتَ السَّلاٰمُ وَ مِنْكَ السَّلاٰمُ، تَبٰارَكْتَ رَبَّنٰا وَ تَعٰالَيْتَ يٰا ذَاالْجَلاٰلِ وَ الْاِكْرٰامِ» (مسلم و ابوداود).]

و «آیة الكرسي» و «معوّذتین» [سوره‌ی «ناس» و سوره‌ی «فلق»] را بخوانند؛ [زیرا ابوامامه رضی الله عنه گوید پیامبر ﷺ فرمود: «مَنْ قَرَأَ آيَةَ الْكُرْسِيِّ دُبُرَ كُلِّ صَلاٰةٍ مَّكْتُوْبَةٍ، لَمْ يَمْنَعْهُ مِنْ دُخُوْلِ الْجَنَّةِ اِلّٰا اَنْ يَّمُوْتَ» (طبرانی)؛ «هر کس بعد از هر نماز فرضی، آیة الکرسی را بخواند تنها زنده بودنش، مانع رفتن او به بهشت می‌شود؛ یعنی پس از مرگ، به بهشت می‌رود».

و عقبة بن عامر رضی الله عنه گوید: «اَمَرَنِيْ رَسُوْلُ اللهِ ﷺ اَنْ اَقْرَأَ بِالْمُعَوِّذٰاتِ دُبُرَ كُلِّ صَلاٰةٍ» (ابوداود و نسایی)؛ «پیامبر ﷺ به من امر کرد که بعد از هر نمازی، معوذتین - سوره

ناس و فلق - را بخوانم».]

و سی و سه بار «سبحان الله»؛ سی و سه بار «الحمدلله»؛ و سی و سه بار «الله اکبر» بگویند [که مجموعاً ۹۹ می‌شود؛ و آنگاه برای تکمیل صد،] بگویند: «لا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ وَحْدَهُ لا شَرِيْكَ لَهُ، لَهُ الْمُلْكُ وَ لَهُ الْحَمْدُ وَ هُوَ عَليٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيْرٍ»؛ «هیچ معبود بر حقّی غیر از خدا نیست؛ یکتای بدون شریک و انباز است؛ پادشاهی و ستایش، از آنِ اوست؛ و او بر هر چیزی توانا است».

آنگاه در حالی که دست‌هایشان به سوی آسمان بلند است، برای خود و دیگر مسلمانان دعا کنند؛ و در آخر دعا، دست‌های خویش را به صورت‌های خود بکشند؛ [زیرا پیامبر ﷺ می‌فرماید: «اِذٰا دَعَوْتَ اللّٰهَ فَادْعُ بِبٰاطِنِ كَفَّيْكَ، وَ لا تَدْعُ بِظُهُوْرِهِمٰا، فَاِذٰا فَرَغْتَ فَامْسَحْ بِهٰا وَجْهَكَ» (ابن ماجه)؛ «هرگاه خدا را خواندی، پس او را با قسمت درونی هر دو کف دست خویش بخوان، و با پشت کف دستان، او را نخوان؛ و هرگاه از دعا فارغ شدی، دستان خویش را به صورتت بکش».

و نیز روایت شده است: «وَ كٰانَ ﷺ اِذٰا رَفَعَ يَدَيْهِ فِي الدُّعٰاءِ لَمْ يَحُطُّهُمٰا» وَ فِيْ رِوٰايَةٍ: «لَمْ يَرُدَّهُمٰا حَتّٰي يَمْسَحَ بِهِمٰا وَجْهَهُ» (ترمذی)؛ «هرگاه پیامبر ﷺ دستان خویش را برای دعا بلند می‌کرد، آن‌ها را پایین نمی‌آورد تا آن که آن‌ها را به صورت خود بکشد».

به هر حال؛ **اذکار و دعاهای مشروع پس از نماز**، بر مبنای احادیث و روایات صحیح، عبارتند از:

۱- از ثوبان رضی الله عنه روایت است: پیامبر ﷺ وقتی سلام نماز را می‌داد، سه بار استغفار می‌کرد و می‌فرمود: «اَللّٰهُمَّ اَنْتَ السَّلامُ وَ مِنْكَ السَّلامُ، تَبٰارَكْتَ يٰا ذَاالْجَلالِ وَ الْاِكْرٰامِ» (مسلم و ابوداود)؛ «خداوندا! تو سلام هستی و سلامتی از طرف تو است؛ خیرهایت فراوانند ای صاحب شکوه و بزرگواری».

ولید گوید: به اوزاعی گفتم: استغفار چگونه است؟ گفت: می‌گویی: اَسْتَغْفِرُاللهَ، اَسْتَغْفِرُاللهَ. مسلم، ترمذی، نسایی، ابوداود و ابن ماجه.

۲- از ابوالزبیر روایت است: ابن زبیر رضی الله عنه بعد از هر نمازی که سلام می‌داد می‌گفت: «لا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ وَحْدَهُ لا شَرِيْكَ لَهُ، لَهُ الْمُلْكُ وَ لَهُ الْحَمْدُ وَ هُوَ عَليٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيْرٍ؛ لا حَوْلَ وَ لا قُوَّةَ اِلّٰا بِاللّٰهِ؛ لا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ وَ لا نَعْبُدُ اِلّٰا اِيّٰاهُ، لَهُ النِّعْمَةُ وَ لَهُ الْفَضْلُ وَ لَهُ

الثناء الْحَسَنِ؛ لا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ مُخْلِصِيْنَ لَهُ الدِّيْنَ وَ لَوْ كَرِهَ الْكافِرُوْنَ»؛ «هیچ معبود بر حقی جز از الله نیست؛ یکتای بدون شریک است؛ ملک و ستایش برای اوست و او بر هر چیزی توانا است. هیچ حرکت و قوّتی نیست مگر به مشیت الله؛ هیچ معبود بر حقی غیر از الله نیست؛ تنها او را عبادت می‌کنیم، نعمت و فضل و ستایش نیکو برای اوست، هیچ معبود بر حقّی غیر از الله نیست؛ عبادتمان خالصانه برای اوست گر چه کافران دوست نداشته باشند».

و ابن زبیر رضی الله عنه گفت: پیامبر ﷺ این ادعیه را بعد از هر نمازی می‌خواند. مسلم، ابوداود و نسایی.

۳- از وراد مولای مغیرة بن شعبه رضی الله عنه روایت است که مغیرة بن شعبه رضی الله عنه به معاویه رضی الله عنه نوشت که: هرگاه نماز پیامبر ﷺ تمام می‌شد و سلام می‌داد می‌فرمود: «لا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ وَحْدَهُ لا شَرِيْكَ لَهُ، لَهُ الْمُلْكُ وَ لَهُ الْحَمْدُ وَ هُوَ عَلىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيْرٍ؛ اَللّٰهُمَّ لا مانِعَ لِما اَعْطَيْتَ وَ لا مُعْطِيَ لِما مَنَعْتَ وَ لا يَنْفَعُ ذَاالْجَدِّ مِنْكَ الْجَدَّ» (بخاری و مسلم)؛ «هیچ معبود بر حقی غیر از خدا نیست؛ تنها است و هیچ شریکی برای او نیست؛ ملک و ستایش برای او است و او بر هر چیزی توانا است. خداوندا! آنچه تو عطا می‌کنی، هیچ مانعی برای آن نیست، و آنچه را تو منع می‌کنی، هیچ عطا کننده‌ای برای آن نیست و مال و دارایی، نفعی نمی‌رساند؛ آن که نفع می‌رساند، تویی».

۴- از کعب بن عجره رضی الله عنه روایت است که پیامبر ﷺ فرمود: «مُعَقَّباتٌ لّا يُخِيْبُ قائِلُهُنَّ - اَوْفاعِلُهُنَّ -: ثَلاثٌ وَّ ثَلاثُوْنَ تَسْبِيْحَةً، وَ ثَلاثٌ وَّ ثَلاثُوْنَ تَحْمِيْدَةً، وَ ارْبَعٌ وَّ ثَلاثُوْنَ تَكْبِيْرَةً، فِيْ دُبُرِ كُلِّ صَلاةٍ» (مسلم، ترمذی و نسایی)؛ «پس از هر نمازی، اذکاری وجود دارند که گوینده یا انجام دهنده‌ی آن‌ها، هیچ وقت ناکام نمی‌ماند؛ سی و سه بار سبحان الله گفتن، سی و سه بار الحمد لله گفتن و سی و چهار بار الله اکبر گفتن».

ناگفته نماند که درباره‌ی تعداد این اذکار روایاتی آمده که در بعضی از آن‌ها، **دَه دَه** (بخاری) و در بعضی **یازده یازده** (مسلم) و در بعضی **بیست و پنج بیست و پنج** (نسایی) آمده، به احنافه‌ی لا اله الا الله وحده... در آخر.

و ابوهریره رضی الله عنه گوید: پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود: «مَنْ سَبَّحَ اللهَ فِيْ دُبُرِ كُلِّ صَلاةٍ ثَلاثاً وَّ ثَلاثِيْنَ وَ حَمِدَ اللهَ ثَلاثاً وَّ ثَلاثِيْنَ، وَ كَبَّرَ اللهَ ثَلاثاً وَّ ثَلاثِيْنَ، فَتِلْكَ تِسْعَةٌ وَّ تِسْعُوْنَ، وَ قالَ تَمامَ الْمِائَةِ: لا اِلٰهَ اِلَّا اللهُ وَحْدَهُ لا شَرِيْكَ لَهُ، لَهُ الْمُلْكُ وَ لَهُ الْحَمْدُ وَ هُوَ عَلىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيْرٍ، غُفِرَتْ خَطٰايٰاهُ وَ اِنْ كٰانَتْ مِثْلَ زَبَدِ الْبَحْرِ» (مسلم)؛ «کسی که بعد از هر نماز سی و سه بار سبحان الله، سی و سه بار الحمد لله و سی و سه بار الله اکبر بگوید - این نود و نه - و صد را با «لا اله الا الله وحده لا شریك له، له الملك و له الحمد و هو علی کلّ شيء قدیر» کامل کند، گناهانش بخشوده می‌شود اگر چه مانند کف دریا زیاد باشد».

۵- از معاذبن جبل رضی الله عنه روایت است: روزی پیامبر صلی الله علیه و سلم دستم را گرفت و به من فرمود: «يٰا مُعٰاذُ! وَ اللهِ اِنِّيْ لَاُحِبُّكَ، فَقُلْتُ: بِأَبِيْ اَنْتَ وَ اُمِّيْ، وَ اللهِ اِنِّيْ لَاُحِبُّكَ. قٰالَ: يٰا مُعٰاذَ! اِنِّيْ اُوْصِيْكَ لاتَدَعَنَّ اَنْ تَقُوْلَ دُبُرَ كُلِّ صَلاةٍ: اَللّٰهُمَّ اَعِنِّيْ عَلىٰ ذِكْرِكَ وَ شُكْرِكَ وَ حُسْنَ عِبٰادَتِكَ» (ابوداود و نسایی)؛ «ای معاذ! به خدا قسم، من تو را دوست دارم؛ گفتم: پدر و مادرم فدایت. به خدا قسم! من هم تو را دوست دارم. فرمود: ای معاذ! به تو وصیت می‌کنم که بعد از هر نمازی، این دعا را ترک نکن: «اَللّٰهُمَّ اَعِنِّيْ عَلىٰ ذِكْرِكَ وَ شُكْرِكَ وَ حُسْنَ عِبٰادَتِكَ»؛ «بار خدایا! مرا بر ذکر و شکر نعمت‌ها و خوب انجام دادن عبادتت یاری فرما».

۶- از ابوامامه رضی الله عنه روایت است که پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود: «مَنْ قَرَأَ آيَةَ الْكُرْسِيّ دُبُرَ كُلِّ صَلاةٍ مَّكْتُوْبَةٍ لَّمْ يَمْنَعْهُ مِنْ دُخُوْلِ الْجَنَّةِ اِلَّا اَنْ يَّمُوْتَ» (طبرانی)؛ «هر کس بعد از هر نماز فرضی، آیة الکرسي را بخواند؛، تنها زنده بودنش مانع رفتن او به بهشت می‌شود»؛ یعنی پس از مرگ به بهشت می‌رود.

و محمد بن ابراهیم در روایتش «قل هو الله احد» را هم احنافه کرده است.

۷- از عقبة بن عامر رضی الله عنه روایت است: «اَمَرَنِيْ رَسُوْلُ اللهِ صلی الله علیه و سلم اَنْ اَقْرَأَ بِالْمُعَوَّذٰاتِ دُبُرَ كُلِّ صَلاةٍ» (ابوداود و نسایی)؛ «پیامبر صلی الله علیه و سلم به من امر کرد که بعد از هر نمازی، سوره‌های **ناس** و **فلق** را بخوانم».

۸- از امّ سلمه رضی الله عنها روایت است: پیامبر صلی الله علیه و سلم بعد از سلام دادن نماز صبح می‌فرمود: «اَللّٰهُمَّ اِنِّيْ اَسْأَلُكَ عِلْماً نٰافِعاً وَ رِزْقاً طَيِّباً وَ عَمَلاً مُتَقَبَّلاً» (ابن ماجه و مسند

احمد)؛ «خدایا! از تو علمی نافع و رزقی پاک و عملی قبول شده را خواستارم».

و ...]

باب: فاسدکننده‌های نماز

بَابُ مَا يُفسِدُ الصَّلَاةَ

وَ هُوَ ثَمَانِيَةٌ وَ سِتُّونَ شَيئًا: الكَلِمَةُ وَ لَو سَهوًا أَو خَطأً؛ وَالدُّعَاءُ بِمَا يَشبَهُ كَلَامَنَا وَالسَّلَامُ بِنِيَّةِ التَّحِيَّةِ وَ لَو سَاهِيًا وَ رَدُّ السَّلَامِ بِلِسَانِهِ أَو بِالمُصَافِحَةِ وَالعَمَلُ الكَثِيرُ وَ تَحوِيلُ الصَّدرِ عَنِ القِبلَةِ وَ أَكلُ شَيءٍ مِن خَارِجِ فَمِهِ وَ لَو قَلَّ؛ وَ أَكلُ مَا بَينَ أَسنَانِهِ وَ هُوَ قَدرُ الحِمَّصَةِ؛ وَ شُربُه وَالتَّنَحنُحُ بِلَا عُذرٍ وَالتَّأفِيفُ وَالإِنِينُ وَالتَأوُّه وَ اِرتِفَاعُ بُكَائِه مِن وَجَعٍ أَو مُصِيبَةٍ لَا مِن ذِكرِ جَنَّةٍ أَو نَارٍ وَ تَشمِيتُ عَاطِسٍ بِيَرحَمكَ اللّٰهُ؛ وَ جَوَابُ مُستَفهِمٍ عَن نِدٍّ بِلَا إِلَه إِلَّا اللّٰهُ؛ وَ خَبَرِ سُوءٍ بِالاِستِرجَاعِ وَ سَارٍّ بِالحَمدُ لِـلّٰهِ وَ عَجَبٍ بِلَا إِلَه إِلَّا اللّٰهُ أَو سُبحَانَ اللّٰهُ؛ وَ كُلُّ شَيءٍ قَصَدَ بِهِ الجَوَابُ كَيَا يَحيَى خُذِ الكِتَابَ؛ وَ رُؤيَةُ مُتَيَمِّمٍ مَآءً وَ تَمَامُ مُدَّةِ مَاسِحِ الخُفِّ وَ نَزعُه وَ تَعلُّمُ الأُمِّيِّ آيَةً وَ وِجدَانُ العَارِي سَاتِرًا وَ قُدرَةُ المُؤمِي عَلَى الرُّكُوعِ وَالسُّجُودِ وَ تَذَكُّرُ فَائِتَةٍ لِذِي تَرتِيبٍ وَ اِستِخلَافُ مَن لَا يَصلُحَ إِمَامًا وَ طُلُوعُ الشَّمسِ فِي الفَجرِ وَ زَوَالُهَا فِي العِيدَينِ وَ دُخُولُ وَقتِ العَصرِ فِي الجُمُعَةِ وَ سُقُوطُ الجَبِيرَةِ عَن بُرءٍ وَ زَوَالُ عُذرِ المَعذُورِ وَالحَدَثُ عَمدًا أَو بِصُنعِ غَيرِهِ وَالإِغمَاءُ وَالجُنُونُ وَالجِنَابَةُ بِنَظَرٍ أَو اِحتِلَامٍ وَ مُحَاذَاةُ المُشتَهَاةُ فِي صَلَاةٍ مُطلَقَةٍ مُشتَرِكَةٍ تَحرِيمَةً فِي مَكَانٍ مُتَّحِدٍ بِلَا حَائِلٍ وَ نَوَى إِمَامَتَهَا؛ وَ ظُهُورُ عَورَةُ مَن سَبَقَهُ الحَدَثُ وَ لَوِ اضطُرَّ اِلَيهِ كَكَشفَ المَرأَةِ ذِرَاعَهَا لِلوُضُوءِ؛ وَ قِرَاءَتُهُ ذَاهِبًا أَو عَائِدًا لِلوُضُوءِ وَ مَكثُهُ قَدرَ أَدَاءِ رُكنٍ بَعدَ سَبقِ الحَدَثِ مُستَيقِظًا وَ مُجَاوَزَتُه مَاءً قَرِيبًا لِغَيرِهِ وَ خُرُوجُهُ مِنَ المَسجِدِ بِظَنِّ الحَدَثِ وَ مُجَاوَزَتُهُ الصُّفُوفَ فِي غَيرِه بِظَنِّه وَ اِنصِرَافِهِ ظَانًّا أَنَّهُ غَيرَ مُتَوَضِّيءٍ وَ أَنَّ مُدَّةَ مَسحِهِ اِنقَضَت أَو أَنَّ عَلَيهِ فَائِتَةً أَو نَجَاسَةً وَ إِن لَم يَخرُج مِنَ المَسجِدِ؛ وَ فَتحُهُ عَلَى غَيرِ إِمَامِهِ وَالتَّكبِيرُ بِنِيَّةِ الاِنتِقَالِ لِصَلَاةٍ أُخرى غَيرَ صَلَاتِهِ.

إِذَا حَصَلَت هَذِه المَذكُورَاتُ، قَبلَ الجُلُوسِ الأَخِيرِ مِقدَارَ التَّشَهُّدِ

وَ يُفسِدُهَا أَيضًا: مَدُّ الهَمزَةِ فِي التَّكبِيرِ وَ قِرَاءَةُ مَا لَا يَحفَظُهُ مِن مُصحَفٍ وَ أَدَاءُ رُكنٍ أَو إِمكَانُهُ مَعَ كَشفِ العَورَةِ أَو مَعَ نَجَاسَةٍ مَانِعَةٍ وَ مُسَابَقَةُ المُقتَدِي بِرُكنٍ لَم يُشَارِكْهُ فِيهِ إِمَامُهُ وَ مُتَابَعَةُ الإِمَامِ فِي سُجُودِ السَّهوِ لِلمَسبُوقِ وَ عَدَمُ إِعَادَةِ الجُلُوسِ الأَخِيرِ بَعدَ أَدَاءِ

سَجدَةٍ صُلبِيَّةٍ تَذَكُّرَهَا بَعدَ الجُلُوسِ؛ وَ عَدَمُ إِعَادِةِ رُكنٍ أَدَّاهُ نَائِمًا وَ قَهقَهَةُ إِمَامِ المَسبُوقِ وَ حَدَثُهُ العَمدَ بَعدَ الجُلُوسِ الأَخِيرِ وَالسَّلَامُ عَلَى رَأسِ رَكعَتَينِ فِي غَيرِ الثُّنَائِيَّةِ ظَانًّا أَنَّه مُسَافِرٌ أَو أَنَّهَا الجُمُعَةُ أَو أَنَّهَا التَّرَاوِيحُ وَ هِيَ العِشَاءُ أَو كَانَ قَرِيبَ عَهدٍ بِالإِسلَامِ فَظَنَّ الفَرضَ رَكعَتَينِ.

باب: فاسدکننده‌های نماز

و فاسدکننده‌های نماز، شصت و هشت چیز است که عبارتند از:

* [سخن گفتن در اثنای نماز؛ ولو این که] یک کلمه [همانند: «یا»] باشد؛ خواه سخن گفتن نمازگزار به سهو و فراموشی باشد و یا به خطا و اشتباه، [و یا از روی قصد.

زید بن اسلمس گوید: «كُنَّا نَتَكَلَّمُ فِي الصَّلاةِ، يُكَلِّمُ الرَّجُلُ مِنَّا صَاحِبَهُ وَ هُوَ اِلَى جَنْبِهِ فِيْ الصَّلاةِ، حَتَّى نَزَلَتْ: ﴿وَقُومُواْ لِلَّهِ قَٰنِتِينَ﴾؛ فَأُمِرْنَا بِالسُّكُوْتِ وَ نُهِيْنَا عَنِ الْكَلامِ» (بخاری و مسلم)؛ «ما در نماز سخن می‌گفتیم و هر کس با دوستش حرف می‌زد تا این که این آیه نازل شد: ﴿وَقُومُواْ لِلَّهِ قَٰنِتِينَ ٢٣٨﴾ [البقرة: ٢٣٨]؛ «و فروتنانه برای خدا بپاخیزید».

و به دنبال آن، به ما دستور داده شد که سکوت کنیم و از سخن گفتن در نماز نهی شدیم».

و در صحیح بخاری و صحیح مسلم و غیر آن‌ها، از ابن مسعودس روایت شده است که پیامبر ج فرمود: «اِنَّ فِي الصَّلاةِ لَشُغْلاً» ؛ «نماز خواندن، خود مانع سخن گفتن است؛ یعنی کاری است که با سخن گفتن سازگار نیست و باید دل به نماز مشغول باشد».

و پیامبر ج به معاویة بن حکم سلمي که در نماز، جواب عطسه‌ی کسی را داده بود فرمود: «اِنَّ هٰذِهِ الصَّلاةَ لايَصْلُحُ فِيْهَا شَيْءٌ مِنْ كَلامِ النَّاسِ؛ اِنَّمَا هُوَ التَّسْبِيْحُ وَ التَّكْبِيْرُ وَ قِرَاءَةُ الْقُرْآنِ» (مسلم)؛ «به راستی در این نماز، هیچ چیز از سخنان مردم، شایسته‌ی گفتن نیست. بی‌گمان نماز، عبارت است از تسبیح و تکبیر و قرائت قرآن».]

* نمازگزار در نماز به چیزی دعا کند که مشابه و همانند با کلام ما [یعنی کلام مردم] باشد. [همانند این که بگوید: «اَللّٰهُمَّ اَلْبِسْنِيْ ثَوْبَ كَذٰا»؛ «بار خدایا! فلان لباس را بر من بپوشان»؛ یا «اَللّٰهُمَّ اَطْعِمْنِيْ كَذٰا»؛ «پروردگارا! فلان غذا را به من عنایت کن»؛ یا «خدایا! فلان دختر را به نکاح من درآورد»؛ یا «انار و سیبی را روزی من کن». زیرا پیامبر ج می‌فرماید: «اِنَّ هٰذِهِ الصَّلاةَ لَا يَصّلُحُ فِيْهَا شَيْءٌ مِنْ كَلامِ النَّاسِ» (مسلم)؛ «به راستی در این نماز، هیچ چیز از سخنان مردم، شایسته‌ی گفتن نیست».]

* نمازگزار در اثنای نماز، به نیت درود و خوشامدگویی، سلام کند؛ اگر چه سلام دادن وی، از روی سهو و فراموشی باشد؛ [یعنی هرگاه نمازگزار در اثنای نماز، بر کسی سلام گوید، نمازش فاسد می‌گردد؛ برابر است که سلام دادن وی به قصد بوده باشد یا به سهو و یا به خطا.]

* هرگاه نمازگزار، جواب سلام را به زبان خویش یا به مصافحه برگرداند؛ [برابر است که جواب سلام دادن وی به قصد باشد یا به سهو و یا به خطا. و اگر چنان‌چه جواب سلام را با اشاره داد، نمازش فاسد نمی‌شود.]

* انجام دادن **«عمل کثیر»** و حرکات زیاد در اثنای نماز. [**«عمل کثیر»**: به عملی گفته می‌شود که بر گمان کسی که به سوی شخص نظر می‌کند، این امر غالب شود که انجام دهنده‌ی آن عمل، در حال نماز نیست. از این رو **عمل کثیر و حرکات زیاد**، نماز را باطل می‌نماید؛ زیرا با روح عبادت سازگاری ندارد و سبب دلمشغولی نمازگزار می‌شود. اما **حرکاتی اندک**، مانند:گامی به جلو برداشتن برای اصلاح صف جماعت، و یک بار دهان یا بینی را پاک کردن، باعث باطل گردیدن نماز نمی‌شوند.]

* گردانیدن سینه از جهت قبله [بدون عذر؛ از این رو پشت کردن به قبله یا اندکی از قبله منحرف شدن - بدون عذر - نماز را باطل می‌کند؛ چون برای صحّت و درستی نماز، روی به قبله بودن شرط است؛ زیرا هرگاه برای صحّت امری، شرطی در نظر گرفته شده باشد و آن شرط تحقق پیدا نیابد، طبعاً آن امر نیز صحیح نمی‌باشد و صحّت نماز نیز مشروط به روی کردن به قبله است.

ولی کسی که در اثنای نماز، بی‌وضو شده و برای وضو گرفتن بیرون رفته، و سینه‌اش را از جهت قبله برگردانیده، نمازش فاسد نمی‌شود. به تعبیری دیگر، اگر فرد نمازگزاری که در اثنای نماز، دچار بی‌وضویی شده، نیاز پیدا کرد تا به مکان وضو گرفتن برود، یا نیاز پیدا کرد تا برای گرفتن وضو، از جهت قبله منحرف شود، در آن صورت در شرع مقدّس اسلام، انجام این کارها برای چنین فردی، عاری از اشکال است؛ و با راه رفتن و منحرف شدن از جهت قبله، نماز چنین فردی، فاسد نمی‌گردد؛ اگر چه سه قدم یا بیشتر از آن نیز بردارد.]

* خوردن چیزی که از خارج دهانِ نمازگزار، به دهانش وارد شده باشد؛ اگر چه آن چیز خورده شده، اندک باشد. [به تعبیری دیگر، خوردن و آشامیدن در اثنای نماز، فاسدکننده‌ی نماز می‌باشد؛ اگر چه آن چیز خورده شده و یا آشامیده شده - که از

خارج دهانِ نمازگزار، وارد دهانش شده - ناچیز و اندک باشد؛ زیرا وقتی که روزه با خوردن و آشامیدن باطل می‌شود؛ پس نماز به طریق اَولی، به وسیله‌ی آن‌ها باطل می‌شود؛ و به علاوه، انجام این دو عمل، اعراض از نماز تلقّی می‌شود؛ چون مقصود از عبادات بدنی، تجدید و افزایش ایمان و ایجاد معرفت قلبی و بازگشت به خدا است؛ و خوردن و نوشیدن، با این مهم، تناقض دارند؛ چون عملی است که صرفاً برای بدن به کار می‌رود.]

* خوردن چیزی که به دندان‌های نمازگزار چسبیده است و به اندازه‌ی یک نخود می‌باشد. [امام اگر چنان‌چه، چیز خورده شده - که به دندان‌ها چسبیده شده - کمتر از مقدار یک نخود باشد، در آن صورت نماز فاسد نمی‌گردد.]

* آشامیدن نمازگزار در اثنای نماز؛ [اگر چه به فراموشی یا به خطا و اشتباه باشد.]

* سینه صاف کردن بدون عذر؛ [ولی اگر چنان‌چه به جهت عذری، سینه صاف کرد، یا برای اصلاح آوازش، سینه صاف نمود، یا سینه‌اش را صاف کرد تا امام خویش را بر خطا و اشتباهی که از وی رونما گردیده، آگاه نماید، یا سینه‌اش را صاف نمود تا دیگران را بیاگاهاند که وی در نماز است، در آن صورت‌ها، نماز وی فاسد نمی‌گردد.]

* در اثنای نماز، «**اُف**» گفتن.

* در اثنای نماز، «**ناله و فغان**» کردن.

* در اثنای نماز، «**آه**» کشیدن. [و تمامی این‌ها در صورتی فاسدکننده‌ی نماز است که ناشی از ترس خداوند بلندمرتبه نبوده باشد؛ و بیماری که خود را از «**آه و ناله**» نگهداری کرده نمی‌تواند، از این حکم مستثنی است؛ پس نماز وی با «**آخ**» و «**اُف**» فاسد نمی‌شود.]

* هرگاه فرد نمازگزار در اثنای نماز، به آواز بلند گریست؛ و این گریه‌ی وی ناشی از ترس خداوند بلندمرتبه و از یادآوری بهشت یا دوزخ، نبود، بلکه ناشی از درد یا مصیبتی باشد. [و اگر چنان‌چه گریه‌ی نمازگزار، ناشی از ترس خداوند بلندمرتبه یا از یادآوری بهشت یا دوزخ بود، پس نماز وی فاسد نمی‌گردد.]

* هرگاه فرد نمازگزار، در جواب عطسه‌ی کسی «يَرْحَمُكَ اللّٰهُ» بگوید.

* هرگاه کسی، از نمازگزار، در اثنای نماز، از شریک و انباز خدا پرسید، و فرد نمازگزار نیز در پاسخ وی در نماز بگوید: «لا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ». [یعنی اگر چنان‌چه در اثنای نماز، کسی از فرد نمازگزار چنین سؤال کند: «آیا برای خدا، شریک و انبازی است؟» و

او در پاسخ بگوید: «لا اله الا الله»؛ در این صورت، نماز وی فاسد می‌گردد؛ زیرا «لا اله الا الله» در جواب سؤال، گفته شده است.]

* هرگاه فرد نمازگزار در اثنای نماز، از کاری ناخوشایند باخبر گردد و «اِنّٰا لِلّٰهِ وَ اِنّٰا اِلَيْهِ رٰاجِعُوْنَ» بگوید؛ [یعنی اگر چنان‌چه در اثنای نماز به فرد نمازگزار، خبر بد و ناخوشایندی را بدهند و او «انّا لله و انّا الیه راجعون» بگوید، نمازش فاسد می‌شود.]

* هرگاه فرد نمازگزار در اثنای نماز، از کاری خوشایند و نیک، مطّلع و آگاه گردد و] خوشحال شود و «الحمدلله» بگوید.

* هرگاه چیزی در اثنای نماز، فرد نمازگزار را به اِعجاب و تحسین وادارد و او «لااله الا الله» و یا «سبحان الله» بگوید.

* هر چیزی که در آن [خطاب یا] جواب و پاسخ، مراد باشد؛ مثل این که در اثنای نماز، کسی را مخاطب قرار دهد [و برای طلب و درخواست کتاب] بدو بگوید: «يٰا يَحْيٰي خُذِ الْكِتٰابَ بِقُوَّةٍ»؛ «ای یحیی! کتاب را با قدرت و قوّت هر چه تمام‌تر برگیر».

* هرگاه نمازگزار، تیمّم زده بود و در اثنای نماز، آب را یافت [و بر استعمال آن قدرت پیدا کرد.]

* هرگاه نمازگزار، بر موزه‌های خویش مسح نموده بود و در اثنای نماز، مدّت مسح آن‌ها به پایان رسید.

* هرگاه فرد نمازگزار، موزه‌اش را در اثنای نماز بیرون بکشد؛ [و این کشیدن موزه، با عمل اندک باشد یا با عمل کثیر.]

* هرگاه نمازگزار، **اُمّی و بی‌سواد** باشد و در اثنای نماز، آیه‌ای از آیات قرآن را بیاموزد.

* هرگاه نمازگزار، **عریان و برهنه** باشد و در اثنای نماز، لباسی را بیابد تا با آن، عورت خویش را بپوشاند.

* هرگاه نمازگزار، نماز خویش را به صورت اشاره بگزارد و در اثنای نماز، به رکوع بردن و سجده کردن، قدرت پیدا کند.

* هرگاه نمازگزار، **«صاحب ترتیب»** باشد و در اثنای نماز خویش، به یاد آورد که بر عهده‌ی وی، نماز فوت شده‌ای است که هنوز آن را قضاء نیاورده است. [**«صاحب**

ترتیب»: از دیدگاه علماء و صاحب‌نظران اسلامی و فقهی، به کسی **«صاحب ترتیب»** گفته می‌شود که در عمرش، **کمتر از شش نماز** از او فوت شده باشد.

و برای **صاحب ترتیب** واجب است که ترتیب میان قضای **نمازهای فوت شده** و **نمازهای وقتی** را مراعات کند؛ و همچنین بر او لازم و ضروری است تا نمازهای فوت شده‌ی خویش را به ترتیب اصلی نمازها، به قضاء بیاورد؛ از این رو هرگاه از صاحب ترتیب، نمازی قضا شد؛ قبل از خواندن فرض همان وقت، نماز قضایی را به جای آورد و گزاردن نماز وقتی را بر نماز قضایی مقدّم نکند؛ و اگر به عکس این قضیه رفتار کرد و نماز وقتی را بر نماز قضایی مقدّم کرد و ابتدا نماز وقت را به جای آورد و پس از آن به خواندن نماز قضایی مشغول شد، در آن صورت بر او لازم است تا نمازهایی را که خوانده، از سر بگیرد و اعاده کند.]

* هرگاه پیشنماز، مردی را خلیفه و جانشین خویش در نماز سازد که صلاحیت و شایستگی امامت و پیشنمازی را نداشته باشد.

* هرگاه خورشید در هنگامی که نمازگزار مشغول ادای نماز بامداد است، طلوع کند.

* هرگاه وقت زوال خورشید در نمازهای عید فطر و عید قربان، داخل گردد.

* هرگاه وقت نماز عصر، در نماز جمعه داخل گردد.

* هرگاه نمازگزار بر تخته‌ی شکسته بندی و پانسمان [**جبیره**] مسح نموده باشد و در اثنای نماز، آن تخته‌ی شکسته بندی و پانسمان بیافتد؛ و این افتادن جبیره و پانسمان، همزمان با خوب شدن زخم باشد.

* هرگاه عذر شخص معذور از بین برود.

* هرگاه وضوی نمازگزار با عمل خودش و از روی قصد، یا با عمل غیرش شکسته شود؛ [ولی اگر بدون قصد وی، در او بی‌وضویی عارض گردید، در آن صورت نمازش فاسد نمی‌گردد؛ بلکه وضو سازد و به نماز خویش ادامه دهد.]

* هرگاه در اثنای نماز بر نمازگزار، بیهوشی عارض گردد.

* هرگاه در اثنای نماز، بر شخص نمازگزار، دیوانگی عارض گردد.

* هرگاه در اثنای نماز، فرد نمازگزار جُنُب گردد؛ خواه جنابت وی با نگریستن به سوی زنی روی دهد یا با اِحتلام [و یا به فکر کردن در زیبایی و جمال زنی.]

* مجارت و نزدیکی مرد با زنِ اشتهاآور، در **نماز مطلقی** که با **تحریمه‌ی مشترک**،

آن هم در مکانی که حائل و مانعی در میان زن و مرد نباشد و پیشنماز نیز، نیت امامت زن را نموده باشد. [و مراد از «**نماز مطلق**»: نمازی است که دارای رکوع و سجده باشد؛ برخلاف نماز جنازه.]

* ظاهر شدن عورت کسی که [در اثنای نماز،] «حَدَث» و بی‌وضویی برایش پیش می‌آید؛ اگر چه ناگزیر به کشف عورت نیز باشد؛ همانند این که زن، دست خویش را [از شانه تا مچ] برای گرفتن وضو، نمایان و عیان نماید.

* و قرائت نمازگزاری که برایش بی‌وضویی پیش آمده و در حال رفتن یا برگشتن برای وضو، قرائت نماز را ادا می‌نماید. (زیرا در این صورت، قرائت وی، در خارج از نماز صورت گرفته است).

* توقف و درنگ کردن نمازگزار به اندازه‌ی ادای یک رکن از ارکان نماز، پس از پیش آمدن بی‌وضویی در حال بیداری.

* کسی که برایش در نماز بی‌وضویی رخ داده است و برای وضو گرفتن، از آب نزدیک خویش استفاده نمی‌کند، بلکه (بدون عذر) به سوی آبی دورتر از آن رهسپار و روان می‌گردد.

* هرگاه فرد نمازگزار گمان کرد که بر وی بی‌وضویی عارض شده است؛ از این رو، از مسجد بیرون رود.

* هرگاه فرد نمازگزار گمان کرد که بر وی بی‌وضویی عارض گردیده است؛ از این رو از صف‌های نماز [یا از نزد **سُتره**] در غیر مسجد گذشت.

* هرگاه فرد نمازگزار گمان کرد که بی‌وضو است؛ از این رو مکانش را ترک نماید.

* هرگاه فرد نمازگزار به گمان این که مدت مسح بر موزه‌هایش به پایان رسیده، مکان نمازش را ترک کند.

* هرگاه فرد نمازگزار، [**صاحب ترتیب** باشد و] گمان کند که بر عهده‌ی وی نماز فوت شده‌ای است که هنوز آن را قضاء نیاورده است؛ از این رو، مکان نمازش را ترک نماید.

* هرگاه فرد نمازگزار به گمان این که بر [بدن یا جامه و یا مکان نماز] وی نجاستی است، محل نمازش را ترک کند؛ در تمام صورت‌های بالا، [نماز فاسد می‌شود] اگر چه از مسجد نیز خارج نشده باشد؛ و بهتر آن است که نماز خویش را از سر بگیرد و دوباره بخواند.

* هرگاه نمازگزار اشتباه غیر امام و پیشنمازش را اصلاح نماید.

* گفتن «الله اکبر» [تکبیر] به نیت انتقال به نمازی دیگر غیر از نمازی که در آن به سر می‌برد؛ [مثل این که در اثنای نماز، نیت فرضی را به فرضی دیگر با گفتن الله اکبر، منتقل سازد؛ و یا نیت فرض را به نیت نفل و سنّت تغییر دهد.

ناگفته نماند که] تمامی این صورت‌هایی که بیان شد، در صورتی فاسدکننده‌ی نماز است که پیش از آن که به اندازه‌ی خواندن تشهد در قعده‌ی آخر نماز بنشیند، عارض گردد؛ [و علاوه از آن، امام ابوحنیفه‌رحمه‌الله بر این باور است که تمامی این موارد، باطل کننده‌ی نماز است؛ اگر چه این موارد، پس از آن که به اندازه‌ی خواندن تشهّد در قعده‌ی آخر نماز نشسته است، عارض گردد.

و امام ابویوسف‌رحمه‌الله و امام محمدرحمه‌الله بر این باورند که: اگر چنان‌چه برخی از این موارد ذکر شده، پس از آن که به اندازه‌ی خواندن تشهّد در قعده‌ی آخر نشسته است، عارض گردد، نمازش صحیح و کامل است؛ ولی همه‌ی این بزرگواران بر این امر اتفاق نظر دارند که اگر چنان‌چه تمامی این موارد، پیش از آن که به اندازه‌ی خواندن تشهد در قعده‌ی آخر نماز نشسته است، عارض گردد، در آن صورت فاسدکننده‌ی نماز می‌باشند.]

* و همچنین نماز را فاسد می‌گرداند، هرگاه همزه‌ی «الله اکبر» را مدّ بکشد. [یعنی همزه‌ی «الله اکبر» را طوری به مدّ بکشد که از آن، **همزه‌ی استفهام** ظاهر گردد؛ بنابراین، هرگاه فرد نمازگزار، لحن و صوتی را در قرائت یا تکبیرات نماز به کار گیرد که موجب فساد معنی گردد، در آن صورت نماز فاسد می‌گردد؛ مثل این که در تکبیر، همزه‌ی «الله اکبر» را به مدّ بکشد.]

* هرگاه فرد نمازگزار، آنچه را که حفظ ندارد، از روی مصحف، قرائت نماید.

* ادای یک رکن از ارکان نماز، یا به مدّت ادای یک رکن از ارکان نماز، عورت نمازگزار برهنه باشد؛ و یا به همراه نمازگزار [بر بدن یا در جامه و یا در مکان نمازش به مدّت ادای یک رکن،] نجاستی وجود داشته باشد که آن نجاست، مانع صحّت نماز است.

* هرگاه مقتدی، از امامش، در ادای رکنی از ارکان نماز سبقت بجوید و پیشی بگیرد؛ به نحوی که در ادای آن رکن، با امام خویش، شریک نباشد. [مانند این که

مقتدی، پیش از امام خویش رکوع نموده و سرش را قبل از رکوع امام بلند کند؛ و این رکوع را همراه با امام، عود ننماید.]

* هر گاه نمازگزار مسبوق (بعد از سلام پیشنماز یا پیش از آن و پس از نشستن به اندازه‌ی تشهد) برای گزاردن رکعت‌های باقی‌مانده‌ی خویش بلند شود (و یک رکعت را نیز به جای آورد؛ سپس پیشنماز به یاد آورد که بر وی ادای سجده‌ی سهو واجب بوده است؛ از این رو، برای سهو خویش سجده نماید و) نمازگزار مسبوق نیز از امام در این سجده‌ی سهو، متابعت و پیروی نماید.

فَصلٌ

لَو نَظَرَ المُصَلِّي اِلَى مَكتُوبٍ وَ فَهِمَه أَو أَكَلَ مَا بَينَ أَسنَانِه وَ كَانَ دُونَ الحِمَّصَةِ بِلَا عَمَلٍ كَثِيرٍ؛ أَو مَرَّ مَارٌّ فِي مَوضِعِ سُجُودِهِ لَا تُفسِدُ؛ وَ إِن أَثِمَ المَارُّ. وَ لَا تُفسِدُ بِنَظَرِهِ اِلى فَرجِ المُطَلَّقَةِ بِشَهوَةٍ فِي المُختَارِ؛ وَ إِن ثَبَتَ بِهِ الرَّجعَةُ.

فصل: [پیرامون آنچه که نماز را فاسد نمی‌گرداند]

[با این افعال و کردار، نماز فاسد نمی‌گردد:]

* هرگاه فرد نمازگزار به سوی نوشته‌ای نگاه کند و آن نوشته را بفهمد.

* و یا چیزی را خورد که به دندان‌هایش چسبیده بود؛ [البته در صورتی این مورد، شکننده‌ی نماز نیست که] آن چیز خورده شده، کمتر از یک دانه‌ی نخود باشد؛ و علاوه از آن، بدون انجام «**عمل کثیر**» و حرکات زیاد در اثنای نماز باشد.

* و یا عبورکننده‌ای از محل سجده‌ی وی عبور نماید؛ در این صورت نیز نماز وی فاسد نمی‌گردد؛ اگر چه فرد عبورکننده از جلوی نمازگزار، گنهکار می‌گردد؛ [زیرا پیامبر ﷺ می‌فرماید: «لَوْ يَعْلَمُ الْمَارُّ بَيْنَ يَدَيِ الْمُصَلِّيْ مَاذَا عَلَيْهِ، لَكَانَ اَنْ يَّقِفَ اَرْبَعِيْنَ خَيْراً لَّهُ مِنْ اَنْ يَّمُرَّ بَيْنُ يَدَيْهِ» (بخاری و مسلم)؛ «آن کسی که از جلوی نمازگزار عبور می‌کند، اگر می‌دانست که مرتکب چه گناهی شده، چهل (سال، ماه یا روز...) ؟ توقف را بر عبور از جلوی نمازگزار ترجیح می‌داد».]

* و هرگاه فرد نمازگزار در اثنای نماز، با شهوت به شرمگاه زنِ طلاق داده شده نگاه کرد؛ در آن صورت – بنا به قول مختار و برگزیده – نمازش، باطل نمی‌گردد؛ اگر چه با

این نگاه کردن، رجوع به زنِ مطلّقه، ثابت می‌گردد.

فَصلٌ

يَكرَهُ لِلمُصَلِّي سَبعَةٌ وَّ سَبعُونَ شَيئًا: تَركُ وَاجِبٍ أَو سُنَّةٍ عَمدًا كَعَبَثِهِ بِثَوبِه وَ بَدَنِهِ وَ قَلبُ الحَصَى إِلَّا لِلسُّجُودِ مَرَّةً وَ فُرقَعَةُ الأَصَابِعِ وَ تَشبِيكُهَا وَالتَخَصُّرُ وَالاِلتِفَاتُ بِعُنُقِه وَالاِقعَاءُ وَ اِفتِرَاشُ ذِرَاعَيهِ وَ تَشمِيرُ كُمَّيهِ عَنهُمَا وَ صَلَاتُه فِي السَّرَاوِيلِ مَعَ قُدرَتِهِ عَلَى لُبسِ القَمِيصِ وَ رَدُّ السَّلَامِ بِالإِشَارَةِ وَالتَّرَبُّعُ بِلَا عُذرٍ وَ عَقصُ شَعرِهِ وَالاِعتِجَارُ؛ وَ هُوَ: شَدُّ الرَّأسِ بِالمِندِيلِ وَ تَركُ وَسطِهَا مَكشُوفًا؛ وَ كَفُّ ثَوبِه وَ سَدلُه وَالاِندِرَاجُ فِيهِ بِحَيثُ لَا يَخرُجُ يَدَيهِ وَ جَعلُ الثَّوبِ تَحتَ إِبطِهِ الأَيمَنِ وَ طَرحُ جَانِبَيهِ عَلَى عَاتِقِهِ الأَيسَرِ وَالقِرَاءَةُ فِي غَيرِ حَالَةِ القِيَامِ وَ إِطَالَةُ الرَّكعَةِ الأُولَى فِي التَّطَوُّعِ وَ تَطوِيلُ الثَّانِيَةَ عَلَى الأُولَى فِي جَمِيعِ الصَّلَوَاتِ وَ تِكرَارُ السُّورَةِ فِي رَكعَةٍ وَاحِدَةٍ مِنَ الفَرضِ وَ قِرَاءَةُ سُورَةٍ فَوقَ الَّتِي قَرَأَهَا وَ فَصلُهُ بِسُورَةٍ بَينَ سُورَتَينِ قَرَأَهُمَا فِي رَكعَتَينِ وَ شَمُّ طِيبٍ وَ تَروِيحُهُ بِثَوبِهِ أَو مِروَحَةٍ مَرَّةً أَو مَرَّتَينِ وَ تَحوِيلُ أَصَابِعِ يَدَيهِ أَو رِجلَيهِ عَنِ القِبلَةِ فِي السُّجُودِ وَ غَيرِهِ وَ تَركُ وَضعِ اليَدَينِ عَلَى الرُّكبَتَينِ فِي الرُّكُوعِ وَالتَّثَاؤُبُ وَ تَغمِيضُ عَينَيهِ وَ رَفعُهُمَا لِلسَّمَاءِ وَالتَّمَطِّي وَالعَمَلُ القَلِيلُ وَ أَخذُ قَملَةٍ وَ قَتلُهَا وَ تَغطِيَةُ أَنفِهِ وَ فَمِهِ وَ وَضعُ شَيءٍ فِي فَمِهِ يَمنَعُ القِرَاءَةَ المَسنُونَةَ وَالسُّجُودُ عَلَى كَورِ عِمَامَتِهِ وَ عَلَى صُورَةٍ وَالاِقتِصَارُ عَلَى الجَبهَةِ بِلَا عُذرٍ بِالأَنفِ وَالصَّلَاةُ فِي الطَّرِيقِ وَالحَمَّامِ وَ فِي المَخرَجِ وَ فِي المَقبَرَةِ وَ اَرضِ الغَيرِ بِلَا رِضَاهُ وَ قَرِيبًا مِن نَّجَاسَةٍ وَ مُدَافِعًا لِأَحَدِ الأَخبَثَينِ أَوِ الرِّيحِ وَ مَعَ نَجَاسَةٍ غَيرِ مَانِعَةٍ إِلَّا إِذَا خَافَ فَوتَ الوَقتِ أَوِ الجَمَاعَةِ وَ إِلَّا نَدُبَ قَطعُهَا وَالصَّلَاةُ فِي ثِيَابِ البِذلَةِ وَ مَكشُوفُ الرَّأسِ إِلَّا لِلتَّذَلُّلِ وَالتَّضَرُّعِ وَ بِحَضرَةِ طَعَامٍ يَمِيلُ إِلَيهِ وَ مَا يُشغِلُ البَالَ وَ يُخِلُّ بِالخُشُوعِ وَ عَدُّ الآيِ وَالتَّسبِيحُ بِاليَدِ وَ قِيَامُ الإِمَامِ فِي المِحرَابِ أَو عَلَى مَكَانٍ أَوِ الأَرضِ وَحدَه وَالقِيَامُ خَلفَ صَفٍّ فِيهِ فُرجَةٌ وَ لُبسُ ثَوبٍ فِيهِ تَصَاوِيرٌ وَ أَن يَّكُونَ فَوقَ رَأسِهِ أَو خَلفِه أَو بَينَ يَدَيهِ أَو بِحِذَائِه صُورَةٌ إِلَّا أَن تَكُونَ صَغِيرَةً أَو مَقطُوعَةَ الرَّأسِ أَو لِغَيرِ ذِي رُوحٍ وَ أَن يَّكُونَ بَينَ يَدَيهِ تَنُّورٌ أَو كَانُونٌ فِيهِ جَمرٌ أَو قَومٌ نِيَامٌ وَ مَسحُ الجَبهَةِ مِن تُرَابٍ لَا يَضُرُّهُ فِي خِلَالِ الصَّلَاةِ وَ تَعيِينُ سُورَةٍ لَا يَقرَأُ غَيرَهَا إِلَّا لِيُسرٍ عَلَيهِ أَو تَبَرُّكًا بِقِرَاءَةِ النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيهِ وَ سَلَّمَ وَ

تَركُ اِتِّخَاذِ سُترَةٍ فِي مَحَلٍّ يَظُنُّ المُرُورَ فِيهِ بَينَ يَدَيِ المُصَلِّ.

فصل: [پیرامون مواردی که در نماز مکروه می‌باشد؛ یعنی مکروهات نماز]

برای نمازگزار، انجام هفتاد و هفت چیز مکروه می‌باشد که عبارتند از:

* ترک واجبی از واجبات نماز از روی قصد.

* یا ترک سنّتی از سنّت‌های نماز از روی قصد.

* همانند بازی کردن نمازگزار با جامه یا بدن خویش؛ [زیرا خداوند می‌فرماید: ﴿قَدۡ أَفۡلَحَ ٱلۡمُؤۡمِنُونَ۝١ ٱلَّذِينَ هُمۡ فِي صَلَاتِهِمۡ خَٰشِعُونَ۝٢﴾ [المؤمنون: ۱-۲] «به یقین مؤمنان، پیروز و رستگارند؛ کسانی‌اند که در نمازشان خشوع و خضوع دارند».

و پیامبر ﷺ می‌فرماید: «اِنَّ اللّٰهَ تَعٰالٰي كَرِهَ لَكُمُ العبث فِي الصَّلاةِ وَ الرَّفْثَ فِي الصِّيٰامِ وَ الضِّحْكَ عِنْدَ الْمَقٰابِرِ» (مسند شهاب ۱۵۵/۲، زیلعی در نصب الراية)؛ «به راستی خداوند بلندمرتبه، از این که شما در نماز بیهوده کاری کنید و در روزه با همسرانتان نزدیکی کنید و در قبرستان خنده کنید، خوشش نمی‌آید».

و روایت شده که: «رَأَي عَلَيْهِ الصَّلاةُ وَ السَّلامُ رَجُلاً يَعّبَثُ بِلِحْيَتِهِ فِيْ الصَّلاةِ؛ فَقٰالَ: لَوْ خَشَعَ قَلْبَهُ لَخَشَعَتْ جَوٰارِحُهُ» (مصنّف عبدالرزاق، و ترمذی در نوادر الاصول)؛ «پیامبرﷺ مردی را دید که در نماز با ریش خویش بازی می‌کرد؛ از این رو فرمود: اگر قلبش خشوع و خضوع می‌داشت، البته که دیگر اعضاء و جوارحش، خشوع خواهد داشت».]

* دور کردن سنگریزه‌ها در اثنای نماز؛ مگر در صورتی که سجده کردن ممکن نباشد که در این حالت، می‌توان تنها یک بار سنگریزه‌ها را [که او را اذیت می‌کند]، از روی خویش دور گرداند و مکان سجده‌اش را هموار کند. [از معیقبس روایت شده است: «اِنَّ النَّبِيَّ ﷺ قٰالَ فِي الرَّجُلِ يُسَوّي التُّرٰابَ حَيّثُ يَسْجُدُ؛ قٰالَ: اِنْ كُنْتَ فٰاعِلاً فَوٰاحِدَةً» (بخاری و مسلم)؛ «پیامبر ﷺ درباره‌ی مردی که هنگام سجده، خاک محل سجده را صاف می‌کرد، فرمود: اگر خواستی این کار را بکنی، فقط یکبار انجام بده».]

* در هم شکستن و به صدا درآوردن انگشتان؛ و انگشتان دست را در اثنای نماز در هم فرو بردن و در همدیگر داخل نمودن. [ابوهریرهس گوید: پیامبر ﷺ فرمود: «اِذٰا

تَوَضَّأَ اَحَدُكُمْ فِيْ بَيْتِهِ ثُمَّ اَتَي الْمَسْجِدَ كٰانَ فِيْ صَلاةٍ حَتّٰي يَرْجِعَ، فَلا يَقُلْ هٰكَذٰا: وَ شَبَّكَ بَيْنَ اَصٰابِعِهِ» (ابن ماجه و مستدرک حاکم)؛ «هرگاه یکی از شما در خانه‌اش وضو گیرد؛ سپس به مسجد آید، تا زمانی که بازمی‌گردد در نماز است؛ پس این کار را انجام ندهد و [برای نشان دادن] انگشتان خویش را در هم داخل نمود».]

* نهادن دست بر تهی‌گاه. [ابوهریره رضی الله عنه گوید: «نُهِيَ اَنْ يُّصَلِّي الرَّجُلُ مُخْتَصِراً» (بخاری و مسلم)؛ «نهی شده است که شخص به حالت **اختصار**، نماز بخواند؛ و آن، حالتی است که نمازگزار دستش را روی تهی‌گاه کمرش قرار دهد».]

* نگاه کردن به اطراف و سربرگردانیدن به سمت راست و چپ [بدون ضرورت. عایشه رضی الله عنها گوید: از پیامبر ﷺ درباره‌ی نگاه کردن به اطراف در نماز سؤال کردم؛ فرمود: «هُوَ اِخْتِلاسٌ يَّخْتَلِسُهُ الشَّيْطٰانُ مِنْ صَلاةِ الْعَبْدِ» (بخاری، ابوداود و نسایی)؛ «یک دزدی پنهانی است که شیطان از نماز بنده می‌رباید».

و نیز می‌فرماید: «لايَزٰالُ اللّٰهُ مُقْبِلاً عَلَي الْعَبْدِ وَ هُوَ فِيْ صَلاتِهِ مٰا لَمْ يَلْتَفِتْ؛ فَاِنِ الْتَفَتَ اِنْصَرَفَ عَنْهُ» (ابوداود و نسایی)؛ «خداوند پیوسته در نماز، متوجه بنده‌اش است مادامی که به اطراف نگاه نکند؛ پس اگر به اطراف نگاه کرد و به سمت راست و چپ، سر برگردانید، از او منصرف می‌شود».]

* مانند سگ نشستن؛ یعنی نشستن به صورتی که لگن و دست‌ها را بر روی زمین نهاده و زانوها را بلند نموده باشد. [ابوهریره رضی الله عنه گوید: «نَهٰانِيْ رَسُوْلُ اللّٰهِ ﷺ عَنْ نَقْرِ الدِّيْكِ، وَ اِقْعٰاءِ كَاِقْعٰاءِ الْكَلْبِ وَ اِلْتِفٰاتٍ كَاِلْتِفٰاتِ الثَّعْلَبِ» (مسند احمد و هیثمی در مجمع الزواید)؛ «پیامبر ﷺ مرا از این که چون خروس نوک زنم و تند و سریع سجده نمایم و از این که مانند سگ بنشینم و از این که مانند روباه به این طرف و آن طرف نگاه کنم، نهی فرمود».]

* نمازگزار هر دو بازوی خویش را در حالت سجده فرش نماید. [انس رضی الله عنه گوید: پیامبر ﷺ فرمود: «اِعْتَدِلُوْا فِي السُّجُوْدِ وَ لايَبْسُطْ اَحَدُكُمْ ذِرٰاعَيْهِ، اِنْبِسٰاطَ الكلب» (بخاری و مسلم)؛ «در سجده، اعتدال را رعایت کنید و هیچ یک از شما مانند سگ،بازوهایش را پهن نکند».

و عایشه رضی الله عنها گوید: «كٰانَ النَّبِيُّ ﷺ يَنْهٰي عَنْ عُقْبَةِ الشَّيْطٰانِ (اَلْاِقْعٰاءِ) وَ اَنْ يَفْتَرِشَ

الرَّجُلُ ذِرٰاعَيْهِ اِفْتِرٰاشَ السَّبُعِ» (مسلم)؛ «پیامبر ﷺ از نشستن مانند سگ، و از این که فرد بازوهایش را در سجده همچون درندگان فرش کند، نهی فرمود».]

* بالا زدن هر دو آستین از هر دو بازوی خویش؛ [زیرا چنین کاری، منافی خشوع و خضوع در نماز است.]

* تنها با شلوار [یا تنها با زیر جامه] نماز خواندن؛ و حال آن که قدرت بر پوشیدن پیراهن را نیز دارا می‌باشد.

* جواب دادن سلام با اشاره؛ [و اگر چنان‌چه جواب سلام را با زبان خویش داد، در این صورت نمازش فاسد می‌گردد.]

* چهار زانو نشستن بدون عذر.

* نماز خواندن در حالتی که موی خویش را بافته و آن را دور سرش پیچیده است. [و **«عقص شعره»** به این معنی است که: موی سر خویش را بر پشت سر خود یا بر جلوی سر خود بست. و روایت شده است که: «اِنْ النَّبِيَّ ﷺ مَرَّ بِرَجُلٍ يُّصَلِيْ وَ هُوَ مَعْقُوْصُ الشَّعْرِ، فَقٰالَ: دَعْ شَعْرَكَ يَسْجُدُ مَعَكَ» (مصنف ابن ابی شیبه و معجم الکبیر طبرانی)؛ «پیامبر ﷺ از کنار فردی عبور کرد که در حال نماز، موی خویش را بافته و آن را دور سرش پیچیده بود. از این رو فرمود: موهایت را رها کن تا با تو سجده کند».

و ابن عباس رضی الله عنهما گوید: پیامبر ﷺ فرمود: «اُمِرْتُ اَنْ اَسْجُدَ عَلٰي سَبْعَةٍ؛ لا اَكُفُّ شَعْراً وَّ لا ثَوْباً» (بخاری، مسلم و نسایی)؛ «به من امر شده تا بر هفت عضو سجده برم؛ و در حال سجده، موی سر و لباسم را جمع نکنم».]

* نماز خواندن در حالتی که دور سرش را با دستمال بسته و میان آن را برهنه باقی گذاشته باشد.

* نمازگزار جامه‌ی خویش را از پیش رو یا از پس پشت خویش در هنگام رکوع و سجده بالا زند از بیم آن که به خاک آلوده گردد؛ [زیرا پیامبر ﷺ می‌فرماید: «اُمِرْتُ اَنْ اَسْجُدَ عَلٰي سَبْعَةٍ، لا اَكُفُّ شَعْراً وَّ لا ثَوْباً» (بخاری، مسلم و نسایی)؛ «به من امر شده تا بر هفت عضو سجده برم؛ و در حال سجده، موی سر و لباسم را جمع نکنم».]

* فروهشتن لباس. [این طور که جامه را بر سر خویش قرار دهد، یا بر دوش خویش بیاندازد و هر دو سوی آن را رها کند بدون این که آن‌ها را از هر جانب به هم پیوست گرداند. ابوهریره رضی الله عنه گوید: «اِنَّ رَسُوْلَ اللّٰهِ ﷺ نَهٰي عَنِ السَّدْلِ فِي الصَّلاةِ وَ اَنْ

يُغَطِّي الرَّجُلُ فٰاهُ» (ابن ماجه، ابوداود و ترمذی)؛ «پیامبر ﷺ از فروهشتن لباس و پوشاندن دهان در نماز نهی فرمود».

شمس الحق در «عون المعبود» ۲/۳۴۷ گوید: **خطابی** گفته است: «**سَدل**: یعنی فروهشتن لباس بر تن، به طوری که به زمین برسد.» و **شوکانی** در «نیل الاوطار» گوید: **ابوعبیده** در «غریب الحدیث» گفته است: «**سَدل**»: این است که مرد، بدون آن که دو طرف لباسش را از جلو به خود بپیچد، آن را رها کند؛ اگر آن را به خود بپیچد، **سدل** محسوب نمی‌شود.

نویسنده‌ی کتاب «نهایة» گوید: یعنی این که کسی با لباسش خود را بپیچاند و دست‌هایش را داخل آن قرار دهد و به همین حالت به رکوع و سجده برود. نویسنده‌ی کتاب «نهایة» در ادامه گوید: و این، شامل پیراهن و سایر لباس‌ها می‌شود. و گفته شده که «سدل» حالتی است که شخص، وسط ازارش را روی سرش قرار دهد و بدون آن که دو طرف آن را روی شانه‌هایش قرار دهد، آن را رها کند.

و می‌توان این حدیث را بر تمامی این معانی حمل کرد؛ چون **سدل**، در بین همه‌ی این حالات مشترک است و حمل کلمه‌ای مشترک بر تمام معانی آن، مذهبی قوی نیز است.]

* خود را در جامه پیچیدن به گونه‌ای که دستان خویش را از آن بیرون نکند. [یعنی این که کسی با لباسش، خود را بپیچاند و دست‌هایش را داخل آن قرار دهد و به همین حالت، به رکوع و سجده برود؛ زیرا پیامبر ﷺ می‌فرماید: «اِذٰا كٰانَ لِاَحَدِكُمْ ثَوْبٰانِ، فَلْيُصَلِّ فِيْهِمٰا؛ فَاِنْ لَّمْ يَكُنْ لَّهُ اِلَّا ثَوْبٌ، فَلْيَتَّزِرْ بِهِ وَ لا يَشْتَمِلُ اِشْتِمٰالَةَ الْيَهُودِ» (ابوداود)؛ «هرگاه یکی از شما، دارای دو لباس بود، در هر دوی آن‌ها نماز بگزارد؛ و اگر چنان‌چه تنها دارای یک لباس بود، آن را برای خود ازار نماید و همچون یهودیان، آن را به دور خود نپیچد به گونه‌ای که دستان وی از آن بیرون نباشد».]

* این که لباس خویش را از زیر بغل راست خود قرار دهد و دو طرف آن را بر روی شانه‌ی چپ خویش بیاندازد.

* خواندن قرائت در غیر حالت قیام؛ [همانند این که قرائت خویش را در حالت رکوع تمام نماید.]

* طولانی گردانیدن رکعت اول در [هر دو رکعت، از نمازهای] نفل؛ [مگر آن که از پیامبر ﷺ یا صحابه روایت شده باشد؛ مانند خواندن سوره‌ی «سبّح اسم ربك الاعلی» در رکعت اول نماز وتر و خواندن سوره‌های «قل یا ایها الکافرون» و «قل هو الله احد» در رکعت‌های دوّم و سوّم آن؛ و **امام ابوالیسر** گفته است: طولانی گردانیدن رکعت اول، در هر دو رکعت از نمازهای نفل، مکروه نیست؛ و همین قول امام محمد‌ رحمه الله نیز می‌باشد.]

* طولانی‌تر کردن رکعت دوم بر رکعت اول در تمام نمازها [ی فرض، نفل و سنّت؛ البته طولانی کردن رکعت دوم بر رکعت اول در صورتی مکروه می‌باشد که این طولانی‌تر نمودن رکعت دوم نسبت به رکعت اول، به اندازه‌ی سه آیه یا بیشتر باشد؛ ولی اگر چنان‌چه رکعت دوم را بر رکعت اول، به اندازه‌ی دو آیه یا کمتر طولانی‌تر کرد، در آن صورت، نماز مکروه نمی‌باشد.]

* تکرار کردن قرائتِ یک سوره در یک رکعت [یا در دو رکعت] از نماز فرض؛ [اگر چنان‌چه غیر آن را نیز از حفظ داشت.]

* قرائت سوره بر خلاف ترتیب سوره‌ها [از روی قصد در نمازهای فرض؛ مثل این که در رکعت اول، سوره‌ی «تکاثر» و در رکعت دوم، سوره‌ی «القارعه» را بخواند؛ ابن مسعود رضی الله عنه گوید: «مَنْ قَرَأَ الْقُرْآنَ مَنْكُوْساً فَهُوَ مَنْكُوْسٌ» (مصنّف ابن ابی شیبه و بیهقی در شعب الایمان)؛ «هر کس قرآن را برخلاف ترتیب بخواند، واژگون خواهد شد».

ناگفته نماند که اگر چنان‌چه ترتیب سوره‌ها را از روی سهو و اشتباه و از روی نسیان و فراموشی مخالفت کرد، در آن صورت نماز مکروه نمی‌باشد.]

* فاصله انداختن [در نمازهای فرض،] با یک سوره‌ی [کوتاه]، میان دو سوره‌ای که آن‌ها را در دو رکعت خوانده است؛ [مانند این که در رکعت اول، سوره‌ی «تکاثر» را بخواند و در رکعت دوم، سوره‌ی «همزه» را؛ و در میان آن دو، سوره‌ی «والعصر» را ترک و به جای بگذارد؛ ولی اگر چنان‌چه، سوره‌ی ترک شده، سوره‌ی بزرگ – همانند سوره‌ی «آل عمران» بود – در آن صورت مکروه نمی‌باشد.]

* استشمام کردن مواد خوشبوی در اثنای نماز؛ [زیرا چنین کاری از زمره‌ی افعال نماز نمی‌باشد.]

* خویشتن را با جامه‌ی خود یا با بادبزن [دستی]، یک یا دو بار باد زدن.

* برگردانیدن انگشتان دست‌ها یا پاهای خویش از جهت قبله در حال سجده یا در غیر آن؛ [زیرا پیامبر ﷺ می‌فرماید: «فَلْيُوَجِّهْ مِنْ اَعْضٰائِهِ اِلَي الْقِبْلَةِ مَا اسْتَطٰاعَ» ؛ «تا جایی که امکان دارد، باید اعضای خویش را به سمت قبله بگرداند».

و نیز ابن عمر رضی الله عنهما گوید: «مِنْ سُنَّةِ الصَّلاٰةِ اَنْ تُنْصَبَ الْقَدَمُ الْيُمْنٰي وَ اِسْتِقْبٰالُهُ بِاَصٰابِعِهَا الْقِبْلَةَ وَ الْجُلُوْسُ عَلَي الْيُسْرٰي» (نسایی)؛ «یکی از سنّت‌های نماز این است که پای راست خویش را نصب کند و انگشتان آن را به سوی قبله بگرداند و بر پای چپ بنشیند». و چنان‌چه گفته شد، ترک سنّتی از سنّت‌های نماز، مکروه می‌باشد.]

* ننهادن هر دو دست بر دو زانو در حالت رکوع.

* خمیازه کشیدن؛ [زیرا ابوهریره رضی الله عنه گوید: پیامبر ﷺ: «اَلتَّثٰاؤُبُ فِي الصَّلاٰةِ مِنَ الشَّيْطٰانِ، فَاِذٰا تَثٰائَبَ اَحَدُكُمْ فَلْيَكْظِمْ مَا اسْتَطٰاعَ» (ترمذی و صحیح ابن خزیمه)؛ «خمیازه کشیدن در نماز از شیطان است؛ پس هرگاه کسی از شما خواست خمیازه بکشد، تا می‌تواند آن را فرو برد».

و چنان‌چه خمیازه بر وی غلبه کرد، باید آن را فرو بندد؛ این طور که بیرونِ دست راست خویش را بر دهانش بنهد.]

* بر هم نهادن پلک‌های خویش و فروبستن چشم‌ها در اثنای نماز، [بدون مصلحت و عذر؛ و اگر چنان‌چه چشمان خویش را به جهت حاصل شدن خشوع و خضوع در نماز، فروبست، در آن صورت نماز وی مکروه نیست. و پیامبر ﷺ می‌فرماید: «اِذٰا قٰامَ اَحَدُكُمْ فِي الصَّلاٰةِ فَلاٰ يَغْمِضْ عَيْنَيْهِ.» (معجم الاوسط طبرانی و مجمع الزواید هیثمی)؛ «هرگاه یکی از شما به نماز ایستاد، پس چشمان خویش را نبندد».]

* بالا بردن چشم‌ها در نگریستن به سوی آسمان [یعنی: نگاه کردن به آسمان. ابوهریره رضی الله عنه گوید: پیامبر ﷺ فرمود: «لَيَنْتَهِيَنَّ اَقْوٰامٌ عَنْ رَفْعِهِمْ اَبْصٰارَهُمْ عِنْدَ الدُّعٰاءِ فِي الصَّلاٰةِ اِلَي السَّمٰاءِ اَوْ لَتُخْطَفُنَّ اَبْصٰارُهُمْ» (مسلم و نسایی)؛ «آنانی که در هنگام دعا در نماز، چشمانشان رابه سوی آسمان بلند می‌کنند؛ باید از این عملشان دست بکشند، وگرنه به شدت، بینایی‌شان گرفته می‌شود».]

* خرامیدن و تمدّد دست و پا در اثنای نماز.

* انجام دادن **«عمل اندک»** و حرکات کم در اثنای نماز. [**عمل اندک**: به عملی گفته می‌شود که بر گمان کسی که به سوی شخص نظر می‌کند، این امر غالب نشود

که انجام‌دهنده‌ی آن عمل، در حال نماز نیست؛ از این رو، **عمل قلیل و حرکات اندک** مانند:گامی به جلو برداشتن برای اصلاح صف جماعت، و یک بار دهان یا بینی را پاک کردن، باعث باطل گردیدن نماز نمی‌شود.]

* گرفتن شپش در اثنای نماز و کشتن آن.

* پوشانیدن بینی و دهان خویش در اثنای نماز؛ [زیرا ابوهریرهؓ گوید: «اِنَّ رَسُوْلَ اللّٰهِ ﷺ نَهٰي عَنِ السَّدْلِ فِي الصَّلاةِ وَ اَنْ يُّغَطِّي الرَّجُلُ فٰاهُ» (ابوداود و ترمذی)؛ «پیامبر ﷺ از فروهشتن لباس و پوشانیدن دهان در نماز، نهی فرمود».]

* نهادن چیزی در دهانش که مانع قرائت مسنونه گردد.

* سجده کردن بر پیچ عمامه‌ی خویش [بدون آن که ضرورتی از قبیل: گرما، سرما و یا خشن بودن زمین وجود داشته باشد؛] و همچنین سجده کردن بر تصویر [ذی روح.]

* بسنده کردن در سجده تنها بر پیشانی، بدون آن که عذری از ناحیه‌ی بینی داشته باشد.

* نماز خواندن در میان راه.

* نماز خواندن [در مکان‌های پست و حقیر؛ همچون] حمّام.

* نمازگزاردن در مُستراح [توالت].

* نماز خواندن در گورستان؛ [زیرا روایت شده است که: «اِنّ رَسُوّلَ اللّٰهِ ﷺ نَهٰي اَنْ يُّصَلِّيْ فِيْ سَبْعَةِ مَوٰاطِن: فِي الْمَزْبِلَةِ وَ الْمَجْزَرَةِ وَ الْمَقْبَرَةِ وَ قٰارِعَةِ الطَّرِيْقِ وَ فِي الْحَمّٰامِ وَ مَعٰاطِنِ الْاِبِلِ وَ فَوْقِ ظَهْرِ بَيْتِ اللّٰهِ» (ترمذی و ابن ماجه)؛ «پیامبر ﷺ از گزاردن نماز در هفت مکان نهی فرموده است: آشغال‌دان؛ کشتارگاه؛ قبرستان؛وسط راه؛ حمام؛ آغل و استراحتگاه شتران؛ و فراز خانه‌ی کعبه».]

* نمازگزاردن در زمین غیر، بدون رضایت او.

* نماز خواندن در نزدیکی محل نجاست و پلیدی.

* نماز خواندن به هنگام فشار یکی از پیشاب یا مدفوع و یا باد شکم؛[زیرا عایشهؓ گوید: از پیامبر ﷺ شنیدم که می‌فرمود: «لاصَلاةَ بِحَضْرَةِ طَعٰامٍ وَّ لا، وَهُو يُدٰافِعُ الْاَخْبَثٰانِ» (مسلم، ابوداود)؛ «در حالت حاضر بودن غذا و فشار ادرار و مدفوع، نمازی نیست».

و نیز می‌فرماید: «لايَحِلُّ لِاَحَدٍ يُؤْمِنُ بِاللهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ، اَنْ يُّصَلِّيَ وَ هُوَ حَاقِنٌ حَتّٰي يَتَخَفَّفَ» (ابوداود و ابن ماجه)؛ «برای کسی که به خدا و روز رستاخیز ایمان دارد، حلال نیست که در حال فشار ادرار و مدفوع، نماز بخواند، تا آن که خویشتن را از آن‌ها سبک بگرداند».]

* نماز خواندن همراه با نجاست اندکی که مانع صحّت نماز نمی‌شود [و نماز با آن، بدون عذر جواز دارد. و فرقی نمی‌کند که آن نجاست اندک؛ بر جامه یا بدن و یا مکان نماز وی باشد.

و گزاردن نماز به هنگام فشار پیشاب، مدفوع و باد شکم مکروه است؛] مگر آن که بیم آن داشته باشد که [اگر چنان‌چه به قضای حاجت بنشیند و دوباره وضو بگیرد،] وقت نماز یا جماعت نماز را از دست بدهد؛ [که در آن صورت می‌تواند به همان حالت، نماز خویش را بخواند؛ ولی] اگر چنان‌چه بیم از دست دادن وقت نماز یا نماز جماعت را نداشت، در آن صورت، مستحب است که به فشار پیشاب و مدفوع و باد شکم، پایان بدهد؛ [یعنی: به قضای حاجت نشیند؛ سپس وضو بگیرد و نماز خویش را بگزارد.]

* نماز گزاردن در جامه‌های حقیر و پست و فرومایه و بی‌مقدار [که فرد نمازگزار در مانند آن‌ها، به سوی اشراف و بزرگان مردم، بیرون نمی‌آید.

روایت شده است که: «رَأَي عُمَرُ رضی الله عنه رَجُلاً فَعَلَ ذٰلِكَ. فَقٰالَ: اَرَأَيْتَ لَوْ كُنْتُ اَرْسَلْتُكَ اِلٰي بَعْضِ النّٰاسِ، أَكُنْتَ تَمُرُّ فِيْ ثِيٰابِكَ هٰذِهِ؟ فَقٰالَ: لا. فَقٰالَ عُمَرُ رضی الله عنه: اَللّٰهُ اَحَقُّ اَنْ تَتَزَيَّنَ لَهُ» (سنن بیهقی و صحیح ابن خزیمه)؛ «عمر رضی الله عنه مردی را دید که در جامه‌های حقیر و فرومایه نماز می‌گزارد؛ بدو گفت: به نظر تو؛ اگر من تو را به سوی برخی از مردم بفرستم، آیا با همین لباس‌های پست و فرومایه به نزد آنان می‌روی؟ وی گفت: خیر. عمر رضی الله عنه فرمود:خدا سزاوارتر است که خویشتن را برای او مزین و آراسته نمایی».]

* نماز خواندن با سر برهنه؛ و برهنه بودن سر وی به خاطر تواضع و فروتنی و تضرّع و خاکساری نباشد؛ [ولی اگر چنان‌چه به جهت عذری، یا به جهت خشوع و خضوع و خاکساری و کرنش و تواضع و عجز و لابه در بارگاه پروردگار جهانیان، سرش را برهنه کرد و نمازگزارد، در آن صورت، نماز وی مکروه نیست.]

* نماز خواندن در حالت حاضر بودن غذا؛ در صورتی که [نمازگزار سخت گرسنه باشد و] به غذا میل داشته باشد؛ [زیرا عایشه رضی الله عنها گوید: از پیامبر ﷺ شنیدم که

می‌فرمود: «لاصَلاةَ بِحَضْرَةِ طَعٰامٍ وَّ لا، وَ هُوَ يُدٰافِعُ الْاَخْبَثٰانِ» (مسلم، ابوداود)؛ «در حالت حاضر بودن غذا و فشار ادرار و مدفوع، نمازی نیست».

و نیز می‌فرماید: «اِذٰا وُضِعَ عَشٰاءُ اَحَدِكُمْ وشٕاقِيْمَتِ الصَّلاةُ، فَابْدَؤُوْا بِالْعَشٰاءِ وَ لا، يَعْجَلْ حَتّٰي يَفْرُغَ مِنْهُ»؛ (بخاری و مسلم)؛ «هرگاه شام یکی از شما آورده شد و نماز نیز برپا گردید؛ در آن صورت نخست شام خود را بخورید و شتاب نکنید تا آن که از خوردن فارغ شوید».]

* هر آن چیزی که اسباب دلمشغولی و بی‌توجّهی به نماز را فراهم گرداند و مُخلّ خشوع و خضوع نماز باشد؛ [زیرا روایت شده است که: «نَهَي النَّبِيُّ ﷺ عَنِ الْاِتْيٰانِ لِلصَّلاةِ سَعْياً بِالْهَرْوَلَةِ» (بخاری)؛ «پیامبر ﷺ نهی کردند از این که شخص، دوان دوان به سوی نماز بیاید».

و نیز عایشه رضی الله عنها گوید: پیامبر ﷺ در لباسی نقش و نگاردار نماز خواند؛ سپس فرمود: «شَغَلَتْنِيْ اَعْلامُ هٰذِهِ؛ اِذْهَبُوْا بِهٰا اِلٰي اَبِيْ جَهْمٍ؛ وَ أْتُوْنِيْ بِاَنْبِجٰانِيَّتِهِ» (بخاری و مسلم، ابوداود، نسایی و ابن ماجه)؛ «نقش و نگارهای این لباس، مرا به خود مشغول کرد، آن را برای ابوجهم ببرید و انبجانیه (لباس ساده و بدون نقش و نگار) او را برایم بیاورید».]

* شمردن آیات و تسبیح‌ها، با انگشتان دست.

* ایستادن امام [با تمام بدن خویش] در محراب [بدون عذر؛ ولی اگر چنان‌چه امام، خارج از محراب ایستاد و در محراب، سجده کرد؛ و یا به جهت تنگی مکان و اندک بودن جای، با تمامی وجود خویش در محراب ایستاد، در آن صورت نماز مکروه نیست.]

* ایستادن امام به تنهایی، در مکانی [مرتفع که بلندی آن به اندازه‌ی یک گز باشد؛ زیرا ابن مسعود رضی الله عنه گوید: «اِنَّهُ نَهٰي اَنْ يَّقُوْمَ الْاِمٰامُ فَوْقَ شَيْءٍ وَّ النَّاسُ خَلْفَهُ» (سنن بیهقی)؛ «پیامبر ﷺ نهی کردند از این که امام در فراز بایستد و حال آن که مردم نیز در پشت سر او هستند».]

* ایستادن امام به تنهایی، در زمینی [گود و پایین بدون عذر؛ و اگر چنان‌چه یکی از مقتدی‌ها به همراه او ایستاد، نماز مکروه نیست.]

* گزاردن نماز در پشت صفی از صف‌های نمازگزاران که در آن، گشادگی و

گنجایشی برای ایستادن او وجود دارد؛ [زیرا پیامبر ﷺ می‌فرماید: «مَنْ سَدَّ فُرْجَةً مِّنَ الصَّفِّ، كُتِبَ لَهُ عَشْرَ حَسَنٰاتٍ وَ مُحِيَ عَنْهُ عَشْرَ سَيِّئٰاتٍ وَّ رُفِعَ لَهُ عَشْرَ دَرَجٰاتٍ» (ابن ماجه)؛ «هر کس شکاف صفی از صف‌های نماز را پر کند، برای او ده حسنه نوشته می‌شود و از او ده گناه، محو می‌گردد و ده درجه به وی افزوده می‌شود».

و نیز روایت شده است که: پیامبر ﷺ فرمودند: «اِنَّ اللّٰهَ وَ مَلائِكَتَهُ يُصَلُّوْنَ عَلَي الَّذِيْنَ يَصِلُوْنَ الصُّفُوْفَ؛ وَ مَنْ سَدَّ فُرْجَةً رَفَعَهُ اللّٰهُ بِهٰا دَرَجَةً» (ابن ماجه)؛ «خدا و فرشتگانش، بر کسانی درود می‌فرستند که صف‌ها را به هم وصل می‌کنند. و هر کس شکاف صفی از صف‌های نماز را پر کند، خداوند با آن، درجه‌ای به درجاتش می‌افزاید».]

* نمازگزاردن در جامه‌ای که در آن، تصاویر [موجودات ذی روح] وجود دارد.

* [نمازگزاردن در مکانی که در آن، عکس و تصویر موجود ذی روح، وجود دارد؛ خواه] تصویر، بالای سر وی باشد، یا پشت سر وی، یا رو به روی وی و یا در کنار وی؛ مگر آن که تصویر کوچک باشد؛ یا تصویری باشد که سر آن، قطع شده باشد، و یا تصویر غیر موجود ذی روحی باشد؛ [یعنی: اگر چنان‌چه تصویر، کوچک بود به گونه‌ای که برای شخص ایستاده، آشکار نمی‌گردید؛ یا تصویری بود که سر آن قطع شده بود؛ یا تصویر غیر ذی روحی بود، پس در آن صورت، نماز مکروه نمی‌شود.]

* و این که در جلوی روی نمازگزار، تنور یا منقل و آتش‌دانی وجود داشته باشد که در آن، اخگر آتش باشد؛ [زیرا این کار، شبیه با حالت مجوسیان و آتش‌پرستان است. ولی اگر در جلوی روی نمازگزار، شمع و چراغ و لامپ بود، نمازش مکروه نمی‌شود.]

* این که در جلوی روی نمازگزار، گروهی خوابیده وجود داشته باشد؛ [زیرا احتمال دارد که از آن‌ها، چیزی خارج شود و یا موردی رونما گردد که باعث خنده‌ی نمازگزار یا شرمساری و سرافکندگی و یا اذیت و آزار وی گردد؛ و اگر این احتمالات وجود نداشت، پس در آن صورت، کراهیتی وجود ندارد؛ زیرا عایشه رضی الله عنها می‌گوید: «كٰانَ رَسُوْلُ اللّٰهِ ﷺ يُصَلِّيْ صَلاةَ اللَّيْلِ كُلِّهٰا وَ اَنَا مُعْتَرِضَةٌ بَيْنَهُ وَ بَيْنَ الْقِبْلَةِ، فَاِذٰا اَرٰادَ اَنْ يُّوْتِرَ، اَيْقَظَنِيْ فَاُوْتِرُ» (بخاری و مسلم)؛ «پیامبر ﷺ تمام شب، نماز تهجد می‌گزارد و حال آن که من در بین او و قبله، دراز کشیده و خوابیده بودم؛و هرگاه می‌خواست نماز وتر بخواند؛ مرا نیز بیدار می‌کرد و نماز وتر را می‌خواندم».

و نیز می‌گوید: «كُنْتُ اَمُدُّ رِجْلِيْ فِيْ قِبْلَةِ النبِيّ ﷺ وَهُوَ يُصَلِّي؛ فَإِذَا سَجَدَ، غَمَزَنِيْ فَرَفَعْتُهَا، فَإِذَا قَامَ، مَدَدْتُهَا» (بخاری و مسلم)؛ «در حالی که پیامبر ﷺ نماز می‌خواند، پاهایم را در حال خواب، در محل سجده‌ی او دراز می‌کردم. وقتی به سجده می‌رفت، پایم را لمس می‌کرد، من هم آن را جمع می‌کردم و وقتی که بلند می‌شد، دوباره پایم را دراز می‌کردم».]

* پاک کردن خاکی که او را اذیت نمی‌کند از پیشانی [و بینی] خویش در اثنای نماز.

* و معین کردن سوره‌ای خاصّ در نماز؛ به طوری که غیر از آن [از دیگر سوره‌ها،] سوره‌ای نخواند؛ مگر آن که به خاطر سهولت و آسانی سوره بر وی، و یا به جهت تبرّک جستن به قرائت پیامبر گرامی اسلامی ﷺ، سوره‌ای را در نماز، معین و معلوم نماید؛ که در آن صورت، نماز وی مکروه نیست. [یعنی: اگر سوره را به جهت عذری، معین ساخت؛ و یا به جهت تبرّک جستن به قرائت پیامبر گرامی اسلامی ﷺ، سوره‌ای را مشخّص و معین کرد؛ در آن صورت، نماز وی مکروه نیست. مثل این که غیر از دو سوره، دیگر سوره‌ای از سوره‌های قرآن را یاد نداشته باشد؛ و یا به جهت تأسّی و اقتدا به پیامبر ﷺ برخی از سوره‌ها را در برخی از نمازها بخواند.

ولی به طور کلّی، برای فرد نمازگزار، درست نیست که در تمامی نمازها یا برخی از آن‌ها، سوره‌ای خاصّ برای قرائت، مشخّص و معین کند؛ این‌طور که در تمامی نمازها، یا برخی از آن‌ها، فقط همان سوره را بخواند و خواندن سوره‌ای دیگر را در نماز جایز نداند؛ و در شرع مقدّس اسلام نیز، چنین کاری مکروه است.

ولی، حال سؤال اینجاست که اگر چنان‌چه فرد نمازگزار، قرائت برخی از سوره‌ها را در بعضی از نمازها به صورت وجوبی و حتمی برای خودش معین و مشخّص نکند؛ آیا در این صورت، در احادیث وارد شده که برخی از سوره‌ها در برخی از نمازها قرائت شود؟ به گونه‌ای که اگر فرد نمازگزار آن‌ها را اختیار کند، با خواندن آن‌ها، بد و ثواب و پاداش برسد؟

در پاسخ باید گفت: آری؛ قرائت برخی از سوره‌ها در برخی از نمازها، در احادیث و روایات وارد شده است؛ این طور که اگر کسی آن‌ها را در برخی از نمازها اختیار کند، بد و ثواب و پاداش می‌رسد؛ و قرائت برخی از این سوره‌ها در برخی از نمازها که در احادیث بدان‌ها اشاره شده عبارتند از:

۱- خواندن سوره‌ی «الم تنزیل» در رکعت اول نماز صبح روز جمعه، و خواندن سوره‌ی «هل اتی علی الانسان» در رکعت دوّم آن، سنّت است. بخاری و مسلم به نقل از ابوهریره رضی الله عنه.

۲- خواندن سوره‌ی «جمعه»، در رکعت اول نماز جمعه و قرائت سوره‌ی «منافقون» در رکعت دوم آن، سنّت است. مسلم به نقل از ابوهریره رضی الله عنه.

۳- خواندن سوره‌ی «سبّح اسم ربك الاعلی» در رکعت اول نماز جمعه، و خواندن سوره‌ی «هل اتاك حدیث الغاشیة» در رکعت دوم آن، سنّت است. مسلم به نقل از نعمان بن بشیر رضی الله عنه.

۴- قرائت سوره‌ی «سبّح اسم ربك الاعلی» در رکعت اول نمازهای عید فطر و عید قربان، و خواندن سوره‌ی «هل اتاك حدیث الغاشیة» در رکعت دوم نمازهای فطر و قربان، نیز سنّت است. مسلم به نقل از نعمان بن بشیر رضی الله عنه.

۵- و سنّت است که در رکعت اول نماز وتر، پس از خواندن سوره‌ی فاتحه، سوره‌ی «اَعلی» و در رکعت دوم، پس از سوره‌ی فاتحه، سوره‌ی «کافرون» و در رکعت سوم، پس از سوره‌ی فاتحه، سوره‌ی «اخلاص» خوانده شود. این روایت را ابوداود از عایشه رضی الله عنها؛ نسایی از عبدالرحمن بن ابزی رضی الله عنه؛ احمد بن حنبل از ابی بن کعب رضی الله عنه و دارمی از ابن عباس رضی الله عنهما روایت کرده‌اند.]

* قرار ندادن سُتره در مکانی که گمان می‌رود که در آنجا، از جلوی نمازگزار، کسی عبور و مرور نماید؛ [زیرا ابن عمر رضی الله عنهما گوید: پیامبر ﷺ فرمود: «لا تُصَلِّ اِلّا اِلٰی سُتْرَةٍ؛ وَ لا تَدَعْ اَحَداً یَّمُرُّ بَیْنَ یَدَیْكَ؛ فَاِنْ اَبٰی فَلْتُقٰاتِلْهُ، فَاِنَّ مَعَهُ الْقَرِیْنَ» (صحیح ابن خزیمه)؛ «نماز نخوان مگر رو به سُتره؛ و به کسی اجازه نده که از جلوی نماز تو عبور کند؛ و اگر اصرار بر عبور از جلو نمازت کرد، با او بجنگ، چون شیطان با او است».]

فَصلٌ فِي اِتِّخَاذِ السُّترَةِ وَ دَفعُ المَارِّ بَينَ يَدَيِ المُصَلِّي

إِذَا ظَنَّ مُرُورَه، يَستَحِبُّ لَه أَن يَغرِزَ سُترَةً تَكُونُ طُولَ ذِرَاعٍ فَصَاعِدًا فِي غِلَظِ الإِصبُعِ.

وَالسُّنَّةُ أَن يَّقرُبَ مِنهَا وَ يَجعَلَهَا عَلَى أَحَدِ حَاجِبَيهِ وَ لَا يَصمُدُ إِلَيهَا صَمدًا؛ وَ إِن لَم يَجِد مَا يَنصُبُه فَلیَخُطَّ خَطًّا طُولًا؛ وَ قَالُوا: بِالعَرضِ مِثلَ الهِلَالِ.

وَالمُستَحَبُّ تَركُ دَفعِ المَارِّ وَ رُخِّصَ دَفعُه بِالإِشَارَةِ أَو بِالتَّسبِيحِ وَ كُرِهَ الجَمعُ بَينَهُمَا؛ وَ يَدفَعُه بِرَفعِ الصَّوتِ بِالقِرَاءَةِ وَ تَدفَعُه بِالإِشَارَةِ أَوِ التَّصفِيقِ بِظَهرِ أَصَابِعِ اليُمنَى عَلَى صَفحَةِ كَفِّ اليُسرَى؛ وَ لَا تَرفَعُ صَوتَهَا لِأَنَّه فِتنَةٌ؛ وَ لَا يُقَاتِلُ المَارَّ. وَ مَا وَرَدَ بِه، مُؤَوَّلٌ بِأَنَّه كَانَ وَالعَمَلُ مُبَاحٌ وَ قَد نُسِخَ.

فصل: پیرامون قرار دادن سُتره در جلوی سجده‌گاه و اجازه ندادن عبورکننده که از جلوی نمازگزار عبور کند

هرگاه نمازگزار، گمان برد که عبورکننده‌ای از جلوی نمازش عبور و مرور خواهد کرد، در آن صورت برایش مستحب است که سُتره‌ای را در جلوی خویش در زمین فرو کند که درازی و طول آن **سُتره**، یک ذراع یا بیشتر از آن باشد؛ و نیز سُتره به درشتی و ستبری انگشت [یا ضخیم‌تر از آن] باشد.

[به هر حال، برای نمازگزار مستحب است که در وقت نماز خواندن، **سُتره‌ای** در جلوی سجده‌گاهش قرار دهد تا مانع عبور دیگران از جلوی نمازگزار و مانع نگاه کردن او، به آن سوی **سُتره** شود.

و **سُتره**: چیزی است که نمازگزار، آن را جلوی خویش می‌نهد - اعم از چوب، عصا و غیره - تا این که نمازش را عبور گذرنده‌ای از جلوی آن، مُختل نگرداند. و «**سُتره**»، با دیوار یا ستون یا عصایی که در زمین فرو برده شده و یا وسیله‌ی سواری - مانند شتر - که در مقابل خود قرار دهد و نماز بخواند، تحقّق پیدا می‌کند.

و **کمترین اندازه‌ی سُتره‌ی شرعی**، به اندازه‌ی **پشتی پالان شتر** است. و **پشتی پالان شتر**، به اندازه‌ی یک ذراع می‌باشد؛ یعنی ارتفاع **سُتره**، باید از یک ذراع کمتر نباشد.

به دلیل حدیث موسی بن طلحه که از پدرش روایت کرده است: پیامبر ﷺ فرمود: «اِذٰا وَضَعَ اَحَدُكُمْ بَيْنَ يَدَيْهِ مِثْلَ مُؤَخَّرَةِ اِلرَّحْلِ، فَلْيُصَلِّ وَ لاٰ يُبٰالِ مَنْ مَرَّوَرٰاء ذٰلِكَ» (مسلم، ترمذی و ابوداود)؛ «هرگاه یکی از شما چیزی به اندازه‌ی پشتی پالان شتر را رو به روی خود قرار دهد، نمازش را بخواند و به کسی که از آن سوی آن، عبور می‌کند،

توجه نکند».

و سهل بن ابی حثمه‌ﷺ در مورد سُتره از پیامبر ﷺ روایت می‌کند که ایشان فرمودند: «اِذٰا صَلّٰي اَحَدُ کُمْ فَلْيُصَلِّ اِلٰي سُتّرَةٍ وَّ لِيَدْنُ مِنْهٰا، لايَقْطَعُ الشَّيْطٰانُ عَلَيْهِ صَلاٰتَهُ» (نسایی و مستدرک حاکم)؛ «هرگاه یکی از شما خواست نماز بخواند، رو به سُتره نماز بخواند و به آن نزدیک شود تا شیطان نمازش را قطع نکند».

و ابن عمر ﷺ گوید: پیامبر ﷺ فرمود: «لاتُصَلِّ اِلّٰا اِلٰي سُتْرَةٍ وَّ لا، تَدَعْ اَحَداً يَّمُرُّ بَيْنَ يَدَيْكَ، فَاِنْ اَبٰي فَلْتُقٰاتِلْهُ، فَاِنَّ مَعَهُ الْقَرِيْنَ» (صحیح ابن خزیمه)؛ «نماز نخوان مگر رو به سُتره و به کسی اجازه نده که از جلوی نماز تو عبور کند؛ و اگر اصرار بر عبور از جلوی نمازت کرد، با او بجنگ، چون شیطان با او است».]

و سنّت است که نمازگزار، نزدیک به سُتره بایستد. [بلال‌ﷺ گوید: «اِنَّهُ ﷺ صَلّٰي وَ بَيْنَهُ وَ بَيْنَ الْجِدٰارِ نَحْوٌ مِّنْ ثَلاٰثَةِ اَذْرُعٍ» (بخاری)؛ «پیامبر ﷺ نماز خواند در حالی که فاصله‌ی بین او و دیوار، حدود سه ذراع بود». و هر **ذراع**، **۴۵** سانتی‌متر است.

و سهل بن سعد‌ﷺ گوید: «کٰانَ بَيْنَ مُصَلّٰي رَسُوْلِ اللهِ ﷺ وَ بَيْنَ الْجِدٰارِ، مَمَرُّ الشّٰاةِ» (بخاری و مسلم)؛ «بین محل سجده‌ی پیامبر ﷺ و دیوار، به اندازه‌ی عبور گوسفندی فاصله بود».

و همچنین سنّت است که نمازگزار، سُتره را در یکی از دو جانب راست و چپ خویش قرار دهد و روبه‌روی آن قرار نگیرد؛ [یعنی: سنّت است که نمازگزار از جانب راست یا چپ سُتره بایستد و روبه‌روی آن قرار نگیرد. مقداد‌ﷺ گوید: «مٰا رَأَيْتُ رَسُوْلَ اللهِ ﷺ يُصَلِّيْ اِلٰي عَمُوْدٍ وَّ لاشَجَرَةٍ اِلّٰا جَعَلَهُ عَلٰي حٰاجِبِهِ الْاَ يْمَنِ اَوِ الْاَيْسِرِ وَ لا، يَصْمُدُ صَمْداً» (ابوداود و مسند احمد بن حنبل)؛ «هرگز پیامبر ﷺ را ندیدم که به سوی ستون و درختی نماز بگزارند مگر آن که آن ستون یا درخت را در جانب راست یا چپ خویش قرار می‌دادند و روبه‌روی آن قرار نمی‌گرفتند».]

و اگر چنان‌چه نمازگزار، چیزی را نیافت تا آن را در جانب راست یا چپ خویش در زمین فرو برد، در آن صورت، باید خطّی را در جهت طول [یا به طور طولی] بکشد. و همچنین گفته‌اند: خط را در جهت عرض [یا به طور عرضی] بر زمین بکشد؛ همانند هلال؛ [یعنی خطّی هلالی شکل؛ زیرا پیامبر ﷺ می‌فرماید: «اِنْ لَّمْ يَکُنْ مَّعَهُ عَصاً،

فَلْيَخُطَّ خَطّاً» (ابوداود و ابن ماجه)؛ «اگر به همراه نمازگزار، عصا نبود، پس خطّی را بکشد».]

و مستحب است که نمازگزار، عبورکننده را با دستان خویش دفع نکند و اجازه دارد که عبورکننده را با **اشاره** یا با **تسبیح گفتن** دفع نماید؛ ولی مکروه است که عبورکننده را هم با **اشاره** و هم با **تسبیح گفتن**، هر دو دفع نماید؛ [زیرا یکی از آن‌ها، کفایت می‌کند و نیازی به دیگری نیست.]

و همچنین نمازگزار می‌تواند عبورکننده را با **بلند کردن صدای خویش به قرائت**، دفع نماید؛ وزن، عبورکننده را با **اشاره** یا با **کف زدن**، دفع نماید؛ این طور که با قسمت بیرونی انگشتان دست راست خویش، بر روی کف دست چپ خود بزند؛ ولی جهت دفع کردن عبورکننده، صدای خویش را به قرائت، بلند نگرداند؛ زیرا این کار، سبب فتنه می‌گردد.

و نمازگزار نمی‌تواند با کسی که از جلوی نمازش عبور می‌کند، جنگ و پیکار نماید و درگیر شود؛ و آنچه که در این مورد [از پیامبر ﷺ درباره‌ی درگیر شدن با کسی که قصد عبور از جلوی نمازگزار را دارد] وارد شده، تأویل گردیده است. این طور که در اوائل اسلام بوده و عمل بدان، مباح و روا بوده، ولی بعدها، منسوخ گردیده است.

[یعنی: از ابن عمر رضی الله عنهما در مورد جنگیدن با کسی که از جلوی سجده‌گاه نمازگزار عبور می‌کند، روایت است که پیامبر ﷺ فرمود: «لاتُصَلِّ اِلّا اِلٰي سُتْرَةٍ؛ وَ لا تَدَعْ اَحَداً يَمُرُّ بَيْنَ يَدَيْكَ؛ فَاِنْ اَبٰي فَلْتُقٰاتِلْهُ؛ فَاِنَّ مَعَهُ الْقَرِيْنَ» (صحیح ابن خزیمه)؛ «نماز نخوان مگر رو به سُتره؛ و به کسی اجازه نده که از جلوی نماز تو عبور کند؛ تا می‌تواند مانع او شود برای آن که از جلوی نمازش عبور نکند؛ و اگر سرپیچی کرد، با او بجنگد؛ زیرا او شیطان است».

نویسنده‌ی کتاب، بر این باور است که این احادیث، با روایاتی دیگر، منسوخ گردیده است؛ زیرا در اوائل اسلام، اعمال منافی با نماز، مباح و روا بوده، ولی بعدها با روایاتی دیگر، منسوخ گردیده‌اند؛ از جمله:

زیدبن ارقم رضی الله عنه گوید: پیامبر ﷺ فرمود: «اِنَّ فِيْ الصَّلاةِ لَشُغْلاً» (بخاری و مسلم)؛ «نماز خواندن، خود مانع سخن گفتن است؛ یعنی کاری است که با سخن گفتن، سازگار نیست؛ باید دل به نماز مشغول باشد».

و پیامبر ﷺ به معاویة بن حکم سلمی که در نماز، جواب عطسه‌ی کسی را داده بود فرمود: «اِنَّ هٰذِهِ الصَّلاةَ لایَصْلُحُ فِیْها شَيْءٌ مِّنْ کَلامِ النّاسِ؛ اِنَّما هُوَ التَّسْبِیْحُ وَ التَّکْبِیْرُ وَ قَرٰاءَةُ الْقُرْآنِ» (مسلم)؛ «به راستی در این نماز، هیچ چیز از سخنان مردم، شایسته‌ی گفتن نیست؛ بی‌گمان، نماز عبارت است از تسبیح و تکبیر و قرائت قرآن».

ناگفته نماند که اگر چنان‌چه نمازگزار، در مسجدی بزرگ یا در میدانی باز نماز می‌خواند، در آن صورت، عبور از جلوی روی نمازگزار از موضع هر دو پا تا جای سجده‌ی وی، درست نیست. و اگر چنان‌چه نمازگزار، در مسجدی کوچک، یا در خانه‌ای کوچک نماز می‌گزارد، در آن صورت عبور کردن از جلوی روی نمازگزار از جای هر دو پای وی تا دیوار قبله، جایز نمی‌باشد.

ابوجهیم رضی الله عنه گوید: پیامبر ﷺ فرمود: «لَوْ یَعْلَمُ الْمٰارُّ بَیْنَ یَدَيِ الْمُصَلِّيْ مٰاذٰا عَلَیْهِ، لَکٰانَ اَنْ یَّقِفَ اَرْبَعِیْنَ خَیْراً لَّهُ مِنْ اَنْ یَّمُرَّ بَیْنَ یَدَیْهِ» (بخاری و مسلم)؛ «آن کسی که از جلوی نمازگزار عبور می‌کند، اگر می‌دانست که مرتکب چه گناهی شده است، چهل (سال، ماه یا روز...) ؟ توقف را بر عبور از جلوی نمازگزار ترجیح می‌داد».

و همچنین برای نمازگزار، جایز نیست که نماز خویش را در معرض عبور مردم از جلوی روی خویش قرار دهد؛ مثل این که بدون سُتره در مکانی نماز بگزارد که در آن، عبور و مرور بسیار، انجام می‌گیرد.

و برای امام و پیشنماز نیز مستحب است که در جلوی خویش، سُتره‌ای را قرار بدهد؛ اگر چنان‌چه در مکانی بود که عبور و مرور در آن، بسیار انجام می‌گرفت؛ و مقتدی نیازی به گرفتن سُتره ندارد؛ زیرا سُتره‌ی امام، سُتره‌ی مقتدی نیز به شمار می‌آید.

ابن عباس رضی الله عنهما گوید: «اَقْبَلْتُ رٰاکِباً عَلٰي اَتٰانٍ وَّ أَنَا یَوْمَئِذٍ قَدْنٰا هَزْتُ الْاِحْتِلامَ وَ رَسُوْلُ اللهِ ﷺ یُصَلِّيْ بِالنّٰاسِ بِمِنٰي، فَمَرَرْتُ بَیْنَ یَدَيِ الصَّفِّ، فَنَزَلْتُ فَاَرْسَلْتُ الْاَتٰانِ تَرْتَعُ وَ دَخَلْتُ فِي الصَّفِّ، فَلَمْ یُنْکِرْ ذٰلِكَ عَلَيَّ اَحَدٌ» (بخاری و مسلم)؛ «در حالی که سوار بر ماده خری بودم و در آستانه‌ی رسیدن به سنّ بلوغ قرار داشتم، آمدم و پیامبر ﷺ را دیدم که در مِنٰی برای مردم نماز می‌خواند. از جلوی صف عبور کردم و پایین آمدم و ماده خر را رها کردم تا بچرد و من داخل صف شدم و هیچ کس مرا از این کار منع نکرد».]

فَصلٌ فِيمَا لَايَكرَهُ لِلمُصَلِّي

لَايَكرَهُ لَه شَدُّ الوَسَطِ وَ لَا تَقَلُّدُ بِسَيفٍ وَ نَحوِهِ اِذَا لَم يَشتَغِل بِحَرَكَتِه؛ وَ لَا عَدَمُ إِدخَالِ يَدَيهِ فِي فَرجِيِّه وَ شِقِّه عَلَى المُختَارِ؛ وَ لَا التَّوَجُّهُ لِمُصحَفٍ أَو سَيفٍ مُعَلَّقٍ أَو ظَهرِ قَاعِدٍ يَتَحَدَّثُ أَو شَمعٍ أَو سِرَاجٍ عَلَى الصَّحِيحِ؛ وَالسُّجُودُ عَلَى بِسَاطٍ فِيهِ تَصَاوِيرٌ لَم يَسجُد عَلَيهَا؛ وَ قَتلُ حَيَّةٍ وَ عَقرَبٍ خَافَ أَذَاهُمَا وَ لَو بِضَرَبَاتٍ وَ اِنحِرَافٍ عَنِ القِبلَةِ فِي الأَظهَرِ؛ وَ لَا بَأسَ بِنَفضِ ثَوبِه كَيلَا يَلتَصِقَ بِجَسَدِه فِي الرُّكُوعِ وَ لَا بِمَسحِ جَبهَتِه مِنَ التُّرَابِ أَوِ الحَشِيشِ بَعدَ الفِرَاغِ مِنَ الصَّلَاةِ وَ لَا قَبلَ الفَرَاغِ اِذَا ضَرَّه أَو شَغَلَه عَنِ الصَّلَاةِ وَ لَا بِالنَّظَرِ بِمُوقِ عَينَيه مِن غَيرِ تَحوِيلِ الوَجهِ؛ وَ لَا بَأسَ بِالصَّلَاةِ عَلَى الفُرُشِ وَالبُسُطِ وَاللُّبُودِ؛ وَالأَفضَلُ، اَلصَّلَاةُ عَلَى الأَرضِ أَو عَلَى مَا تُنبِتُه. وَ لَا بَأسَ بِتِكرَارِ السُّورَةِ فِي الرَّكعَتَينِ مِنَ التَّفلِ.

فصل: پیرامون اموری که انجام آن‌ها در نماز، برای نمازگزار مکروه نیست

[اموری که در نماز مکروه نیست، عبارتند از:]

* برای نمازگزار مکروه نیست که در اثنای نماز، وسط [قبای خویش] را ببندد؛ [زیرا این کار، باعث حفاظت و صیانت عورت وی و بیانگر آمادگی برای عبادت و پرستش خدا می‌باشد.]

* و برای نمازگزار مکروه نیست که در اثنای نماز، شمشیر یا غیر آن را به کمر خود ببندد، البته در صورتی که حرکت و جنبش شمشیر، اسباب دلمشغولی و بی‌توجهی به نماز را برای نمازگزار فراهم نگرداند [و مُخلّ خشوع و خضوع نماز وی نباشد.]

* و بنا به قول مختار، برای نمازگزار مکروه نیست که در اثنای نماز، هر دو دست خویش را در پالتویی - که از پشت شکاف دارد - داخل نگرداند.

* نماز گزاردن در روبه روی قرآن یا شمشیری که آویخته شده است.

* نماز گزاردن در پشت سر مرد نشسته‌ای که سخن می‌گوید.

* نماز خواندن در روبه‌روی شمع یا چراغ [لوستر یا چلچراغ]؛ بنا به قول صحیح.

* سجده کردن بر فرشی که در آن، تصاویر [ذی روح] وجود دارد؛ البته در صورتی که بر این تصاویر سجده نکند [بلکه در زیر پایش قرار داشته باشند.]

* کشتن مار و عقرب؛ در صورتی که از آزار و اذیت آن‌ها، بیم و ترس داشته باشد؛

اگر چه کشتن آن‌ها با دو ضربه باشد و به هنگام کشتن آن‌ها، فرد نمازگزار از جهت قبله منحرف گردد؛ بنا به قول ظاهرتر [در مذهب؛ زیرا ابوهریره‌ﷺ گوید: «اِنَّ رَسُوْلَ اللهِ ﷺ اَمَرَ بِقَتْلِ الْاَسْوَدَيْنِ فِي الصَّلاةِ: اَلْعَقْرَبِ وَ الْحَيَّةِ» (صحیح ابن خزیمه و ابن ماجه)؛ «پیامبر ﷺ به کشتن عقرب و مار در نماز، امر فرمودند».]

* و اشکالی ندارد که جامه‌ی خویش را [با عملی اندک] تکان دهد، تا با این کار، جامه‌اش در حالت رکوع، به بدنش نچسبد.

* و همچنین اشکالی ندارد که پس از فارغ شدن از نماز، پیشانی خویش را از خاک یا از علف [و خار و خاشاک] پاک نماید.

* و همچنین اشکالی دارد که پیشانی خویش را در اثنای نماز و پیش از فارغ شدن از نماز، از خاک [یا خار و خاشاک] و یا علفی که او را اذیت می‌کند، یا او را از نمازش به خود مشغول می‌گرداند، پاک نماید.

* و نگاه کردن به گوشه‌ی دو چشم نیز مکروه نمی‌باشد؛ البته در صورتی که صورت از جهت قبله، برگردانیده نشود. [جابرﷺ گوید: «اِشْتَكٰي رَسُوْلُ اللهِ ﷺ فَصَلَّيْنٰا وَرٰاءَهُ وَ هُوَ قٰاعِدٌ؛ فَالْتَفَتَ اِلَيْنٰا فَرَأٰنٰا قِيٰاماً فَاَشٰارَ اِلَيْنٰا فَقَعَدْنٰا» (مسلم، نسایی و ابوداود)؛ «پیامبر ﷺ مریض بود؛ و در حالی که نشسته نماز می‌خواند، ما به او اقتدا کردیم؛ سپس توجه به ما کرد و دید که ایستاده‌ایم؛ به ما اشاره کرد و ما نشستیم».]

* نمازگزاردن بر روی فرش، قالیچه [قالی] و نَمَد اشکالی ندارد؛ و بهتر آن است که نماز بر روی خود زمین یا بر آن چیزی گزارده شود که زمین، آن را می‌رویاند [همانند: حصیر، علف، چمن و چیزهای رستنی؛ چون این کار به تواضع و فروتنی و خاکساری و خشوع، نزدیک‌تر است.]

* و همچنین اشکالی ندارد که یک سوره در دو رکعت از نمازهای نفل تکرار گردد؛ [زیرا نقل شده که: «اِنَّهُ ﷺ قٰامَ بِآيَةٍ وَّاحِدَةٍ يُكَرِّرُهٰا فِيْ تَهَجُّدِهِ» (نسایی و ابن ماجه)؛ «پیامبر ﷺ با یک آیه به نماز ایستاد؛ این طور که آن را در نماز تهجّد خویش تکرار می‌کردند».]

فَصلٌ فِيمَا يُوجِبُ قَطعَ الصَّلَاةِ وَ مَا يُجِيزُه وَ غَيرِ ذَالِكَ

يَجِبُ قَطعُ الصَّلَاةِ بِاِستِغَاثَةٍ مَلهُوفٍ بِالمُصَلِّي لَا بِنِدَاءِ أَحَدِ أَبَوَيهِ؛ وَ يَجُوزُ قَطعُهَا بِسَرَقَةِ مَا يُسَاوِي دِرهَمًا وَ لَو لِغَيرِه، وَ خَوفِ ذِئبٍ عَلَى غَنَمٍ أَو خَوفِ تَرَدِّي أَعمَى فِي بِئرٍ وَ نَحوِه.

وَ اِذَا خَافَتِ القَابِلَةُ مَوتَ الوَلَدِ وَ إِلَّا فَلَا بَأسَ بِتَأخِيرِهَا الصَّلَاةَ وَ تُقبِلُ عَلَى الوَلَدِ؛ وَ كَذَا المُسَافِرُ اِذَا خَافَ مِنَ اللُّصُوصِ أَو قُطَّاعِ الطَّرِيقِ، جَازَ لَه تَأخِيرُ الوَقتِيَّةِ.

وَ تَارِكُ الصَّلَاةِ عَمدًا كَسَلًا، يُضرَبُ ضَربًا شَدِيدًا حَتَّى يَسِيلَ مِنهُ الدَّمُ وَ يُحبَسُ حَتَّى يُصَلِّيَهَا؛ وَ كَذَا تَارِكُ صَومِ رَمَضَانَ؛ وَ لَا يُقتَلُ إِلَّا اِذَا جَحَدَ أَو اِستَخَفَّ بِأَحَدِهِمَا.

فصل: پیرامون آنچه قطع کردن نماز را واجب می‌گرداند و آنچه که قطع نمودن نماز را جایز می‌کند و غیر آن [از دیگر احکام و مسائل]

هرگاه فرد ستمدیده و کسی که بدو ظلم و تعدّی شده، فرد نمازگزار را به فریادرسی و یاری و کمک فراخواند [و او نیز بر رفع ظلم و ستم از وی قادر است؛] در آن صورت بر نمازگزار واجب است که نماز خویش را قطع کند [و به کمک و یاری او بشتابد.]

ولی برای نمازگزار واجب نیست که اگر چنان‌چه یکی از پدر و مادر او را صدا بزنند، نماز خویش را قطع نماید. (یعنی نباید بدون ضرورت و عذر، نماز خویش را قطع نماید.)

و همچنین قطع نماز جایز است در صورتی که [نمازگزار ببیند که دزد،] مالی را که برابر با یک درهم است، به سرقت ببرد؛ اگر چه آن مال، از فردی دیگر نیز باشد؛ [یعنی برای نمازگزار جایز است که نماز خویش را قطع کند اگر چنان‌چه دزدی را دید که مالی را که مساوی با یک درهم است می‌دزد؛ خواه آن مال از خود وی باشد یا از دیگری، و **یک درهم**: برابر با تقریباً سه گرم نقره است.]

و همچنین قطع نماز جایز است در صورتی که بیم آن داشته باشد که گرگ، به گوسفندان حمله‌ور شود؛ یا بیم آن داشته باشد که شخص نابینا، در چاه یا امثال آن [از قبیل: گودال] بیافتد؛ [از این رو، بر نمازگزار واجب است که نماز خویش را قطع کند اگر نابینایی را دید که در شُرُف افتادن به چاه یا به گودالی است و ترسید که اگر چنان‌چه او را راهنمایی نکند، در چاه یا گودال بیافتد.]

و هرگاه قابله و ماما، بیم آن داشت که [اگر چنان‌چه به نماز خویش مشغول شود،]

بچّه [در شکم مادرش] بمیرد [و یا عضوی از اعضای بچّه یا مادر، تلف گردد، و هلاک شدن بچه و مادر و یا تلف شدن عضوی از اعضای آن‌ها بر گمانش غالب بود، در آن صورت بر وی واجب است که نمازش را از وقت آن به تأخیر اندازد و یا اگر چنان‌چه در نماز بود، آن را قطع نماید.]

و اگر چنان‌چه هلاک شدن بچه و مادر و یا تلف شدن عضوی از اعضای آن‌ها بر گمانش غالب نبود، در آن صورت اشکالی ندارد که نماز خویش را از وقت آن به تأخیر اندازد و به [رَتق و فَتق امور] بچه روی آورد.

و همچنین هرگاه مسافر از دزدان یا راهزنان بیم و ترس داشت، در آن صورت برایش جایز است که نماز وقتی خویش را به تأخیر بیاندازد.

و کسی که به قصد و از روی تنبلی [و سرگرمی به دنیا و به خاطر پیروی از هواهای نفسانی و وسوسه‌های شیطانی] نماز را ترک می‌کند، باید [تأدیب و تعزیر شود و باید] به حدّی زده شود تا خون از اندام او جاری گردد و تا هنگامی که به ادای نماز نپردازد؛ در زندان باقی می‌ماند؛ و حکم ترک کننده‌ی روزه نیز به همین منوال است.

و چنین فردی، کشته نمی‌شود، مگر زمانی که وجوب نماز یا روزه را انکار کند و یا یکی از نماز و روزه را سبک و خوار بشمارد.

[به هر حال، افراد تارک نماز و روزه، به دو گونه تقسیم می‌شوند:

۱- اگر نماز نخواندن و روزه نگرفتن به خاطر انکار وجوب آن، یا سبک و خوار شمردن آن، یا به مسخره گرفتن حرمت ترک آن باشد، چنین کسی به اجماع مسلمانان، مرتد و کافر است؛ زیرا واجب بودن نماز و روزه و مقام و جایگاه آن‌ها، از زمره‌ی ضروریات دین است؛ و هر کس منکر وجوب آن‌ها باشد، یا آن‌ها را خوار و سبک بشمارد، خدا و پیامبر ﷺ را تکذیب نموده و در قلب او حتّی به اندازه‌ی دانه‌ی خردلی ایمان وجود ندارد.

۲- نماز نخواندن و روزه نگرفتن، از روی تنبلی و سرگرمی به دنیا و به خاطر پیروی از هواهای نفسانی و وسوسله‌های شیطانی باشد که در این مورد، دانشمندان اختلاف‌نظر دارند که آیا این فرد کافر است یا فاسق؟ اگر فاسق باشد، آیا کشتن او واجب است یا به عنوان تعزیر، زدن و زندانی کردن او کافی است.

امام ابوحنیفه رحمه‌الله گوید: چنین کسی، با ترک نماز و روزه، فاسق می‌شود و واجب

است که او را تأدیب و تعزیر کرد و باید او را به حدّی زد تا خون از اندام وی جاری گردد و تا هنگامی که به ادای نماز و گرفتن روزه نپردازد، در زندان باقی بماند.

امام مالک‌رحمه‌الله و امام شافعی‌رحمه‌الله می‌گویند: چنین کسی فاسق است و کافر نمی‌شود ولی تازیانه زدن و زندانی کردن او کافی نیست، بلکه اگر بر ترک نماز و روزه، اصرار نماید، باید به عنوان حدّ شرعی، کشته شود.

امام احمدرحمه‌الله، در مشهورترین روایات خود می‌گوید: نماز نخوان، کافر است و خارج از دین و «**مارق**» تلقّی می‌گردد و مجازاتی جز قتل ندارد؛ و واجب است که از او بخواهند که توبه نماید، و با ادای نماز، وی را به اسلام بازگردانند؛ اگر پذیرفت، او را رها کنند و اگر نپذیرفت، گردن او را بزنند.]

باب: پیرامون نماز وتر

بَابُ الوِترِ

الوِترُ وَاجِبٌ؛ وَ هُوَ ثَلاثُ رَكَعَاتٍ بِتَسلِيمَةٍ وَ يَقرَأُ فِي كُلِّ رَكعَةٍ مِنهُ الفَاتِحَةَ وَ سُورَةً وَ يَجلِسُ عَلَى رَأسِ الأُولَيَينِ مِنهُ وَ يَقتَصِرُ عَلَى التَّشَهُّدِ وَ لَا يَستَفتِحُ عِندَ قِيَامِهِ لِلثَّالِثَةِ.

وَ اِذَا فَرَغَ مِن قِرَاءَةِ السُّورَةِ فِيهَا رَفَعَ يَدَيهِ حِذَاءَ أُذُنَيهِ ثُمَّ كَبَّرَ وَ قَنَتَ قَائِمًا قَبلَ الرُّكُوعِ فِي جَمِيعِ السَّنَةِ؛ وَ لَا يَقنُتُ فِي غَيرِ الوِترِ.

وَالقُنُوتُ، مَعنَاهُ: الدُّعَاءُ. وَ هُوَ أَن يَّقُولَ: «اَللَّهُمَّ إِنَّا نَستَعِينُكَ وَ نَستَهدِيكَ وَ نَستَغفِرُكَ وَ نَتُوبُ اِلَيكَ وَ نُؤمِنُ بِكَ وَ نَتَوَكَّلُ عَلَيكَ وَ نُثنِي عَلَيكَ الخَيرَ كُلَّه نَشكُرُكَ وَ لَا نَكفُرُكَ وَ نَخلَعُ وَ نَترُكُ مَن يَّفجُرُكَ اَللَّهُمَّ إِيَّاكَ نَعبُدُ وَ لَكَ نُصَلِّي وَ نَسجُدُ وَ اِلَيكَ نَسعَى وَ نَحفِدُ نَرجُو رَحمَتَكَ وَ نَخشَى عَذَابَكَ إِنَّ عَذَابَكَ الجِدَّ بِالكُفَّارِ مُلحِقٌ؛ وَ صَلَّى اللهُ عَلَى النَّبِيِّ وَآلِهِ وَ سَلَّمَ».

وَالمُؤتَمُّ يَقرَأُ القُنُوتَ كَالإِمَامِ؛ وَ اِذَا شَرَعَ الإِمَامُ فِي الدُّعَاءِ بَعدَ مَا تَقَدَّمَ، قَالَ أَبُويُوسُفَ رَحِمَهُ اللهُ: يُتَابِعُونَه وَ يَقرَءُونَه مَعَه. وَ قَالَ مُحَمَّدٌ: لَا يُتَابِعُونَه وَ لٰكِن يُؤَمِّنُونَ.

وَالدُّعَاءُ هُوَ هَذَا: «اَللَّهُمَّ اهْدِنَا بِفَضلِكَ فِيمَن هَدَيتَ وَ عَافِنَا فِيمَن عَافَيتَ وَ تَوَلَّنَا فِيمَن تَوَلَّيتَ وَ بَارِك لَنَا فِيمَا أَعطَيتَ وَقِنَا شَرَّ مَا قَضَيتَ إِنَّكَ تَقضِي وَ لَا يُقضَي عَلَيكَ إِنَّه لَا يَذِلُّ مَن وَالَيتَ وَ لَا يَعِزُّ مَن عَادَيتَ تَبَارَكتَ رَبَّنَا وَ تَعَالَيتَ وَ صَلَّى اللهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَ صَحبِهِ وَ سَلَّمَ»

وَ مَن لَم يُحسِنِ القُنُوتَ، يَقُولُ: «اللَّهُمَّ اغفِر لِي» ثَلَاثَ مَرَّاتٍ؛ أَو «رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنيَا حَسَنَةً وَ فِي الآخِرَةِ حَسَنَةً وَقِنَا عَذَابَ النَّارِ»؛ أَو «يَا رَبِّ يَا رَبِّ يَا رَبِّ».

وَ اِذَا اِقتَدَى بِمَن يَقنُتُ فِي الفَجرِ، قَامَ مَعَهُ فِي قُنُوتِهِ سَاكِتًا فِي الأَظهَرِ؛ وَ يُرسِلُ يَدَيهِ فِي جَنبَيهِ. وَ اِذَا نَسِيَ القُنُوتَ فِي الوِترِ وَ تَذَكَّرَه فِي الرُّكُوعِ أَوِ الرَّفعِ مِنهُ، لَا يَقنُتُ. وَ لَو قَنَتَ بَعدَ رَفعِ رَأسِه مِنَ الرُّكُوعِ، لَا يُعِيدُ الرُّكُوعَ وَ يَسجُدُ لِلسَّهوِ لِزَوَالِ القُنُوتِ عَن مَحَلِّهِ الأَصلِيِّ. وَ لَو رَكَعَ الإِمَامُ قَبلَ فِرَاغِ المُقتَدِي مِن قِرَاءَةِ القُنُوتِ أَو قَبلَ شُرُوعِهِ فِيهِ وَ خَافَ فَوتَ الرُّكُوعِ، تَابَعَ إِمَامَه وَ لَو تَرَكَ الإِمَامُ القُنُوتَ، يَأتِي بِهِ المُؤتَمُّ إِن أَمكَنَه مُشَارَكَةُ الإِمَامِ

فِي الرُّكُوعِ وَ إِلَّا تَابَعَه

وَ لَو أَدرَكَ الإِمَامَ فِي رُكُوعِ الثَّالِثَةِ مِنَ الوِترِ، كَانَ مُدرِكًا لِلقُنُوتِ؛ فَلَا يَأتِي فِيمَا سُبِقَ بِه. وَ يُوتِرُ بِجَمَاعَةٍ فِي رَمَضَانَ فَقَط. وَ صَلَاتُهُ مَعَ الجَمَاعَةِ فِي رَمَضَانَ، أَفضَلُ مِن أَدَائِهِ مُنفَرِدًا آخِرَ اللَيلِ فِي اِختِيَارِ قَاضِي خَان؛ قَالَ: هُوَ الصَّحِيحُ. وَ صَحَّحَ غَيرُه خِلَافَه.

باب: پیرامون نماز وتر

نماز وتر واجب است. [پیامبر ﷺ می‌فرماید: «اَلْوِتْرُ حَقٌّ؛ فَمَنْ لَّمْ يُوْتِرْ فَلَيْسَ مِنَّا» (ابوداود)؛ «وتر حق است؛ پس هر آن کس که آن را نخواند، از ما نیست».

و ابوهریره رضی الله عنه گوید: پیامبر ﷺ فرمود: «اِنَّ اللّٰهَ وِتْرٌ يُحِبُّ الْوِتْرَ» (بخاری و مسلم)؛ «خداوند وتر (تنها) است و نماز وتر را دوست دارد». **خداوند وتر است**، یعنی: در ذاتش تنها است و غیرقابل تجزیه و تقسیم است و در صفاتش تنها است و هیچ شبیه و مانندی برای او نیست، و در افعالش تنها است و هیچ شریک و یاری‌دهنده‌ای ندارد.

و علی بن ابی‌طالب رضی الله عنه گوید: پیامبر ﷺ وتر می‌خواند و می‌فرمود: «يٰا اَهْلَ الْقُرْآنِ! اَوْتِرُوا فَاِنَّ اللّٰه وِتْرٌ يُّحِبُّ الْوِتْرَ» (ابن ماجه، ترمذی و نسایی)؛ «ای اهل قرآن! نماز وتر بخوانید؛ چرا که خداوند وتر (تنها) است و وتر را دوست دارد».

از این رو، نماز وتر واجب است و چنان‌چه به فراموشی یا به قصد ترک گردد، در آن صورت قضا آوردن آن بر مسلمان، واجب می‌باشد.] و **نماز وتر**، **سه رکعت** است با **یک سلام دادن**؛ [زیرا روایت شده است که: «اِنَّ رَسُوْلَ اللّٰهِ ﷺ كٰانَ يُوْتِرُ بِثَلاثٍ لّٰايُسَلِّمُ اِلّٰا فِيْ آخِرِهِنَّ» (مستدرک حاکم)؛ «پیامبر ﷺ سه رکعت وتر می‌خواندند و تنها در آخر سه رکعت، سلام می‌دادند».

و **نماز وتر**، پس از ادای نماز، فرض عشاء و دو رکعت سنّت آن، گزارده می‌شود؛ و گزاردن آن پیش از خواندن فرض عشاء روا نیست. بنابراین، خواندن نماز وتر، پس از نماز عشاء تا طلوع صبح صادق جایز است؛ ولی خواندن آن در یک سوم آخر شب، پاداش بیشتری دارد.

از عایشه رضی الله عنها روایت است: «مِنْ كُلِّ اللَّيْلِ قَدْ اَوْتَرَ رَسُوْلُ اللّٰهِ ﷺ؛ مِنْ اَوَّلِ اللَّيْلِ وَ اَوْسَطِهِ وَ آخِرِهِ، فَانْتَهٰي وِتْرُهُ اِلَي السَّحَرِ» (بخاری، مسلم، نسایی، ابوداود و ترمذی)؛ «پیامبر ﷺ در تمام شب وتر را خوانده است؛ در اول، وسط و در آخر شب و وتر او به سحر منتهی می‌شد».

و برای کسی که بیم دارد آخر شب بیدار نشود، مستحب است که وترش را اول

شب بخواند، همچنان‌که برای کسی که گمان می‌کند آخر شب بیدار می‌شود، تأخیر آن سنّت است.

ابوقتاده‌رضی‌الله‌عنه گوید: پیامبر ﷺ به ابوبکر‌رضی‌الله‌عنه فرمود: «مَتٰي تُوْتِرُ؟» ؛ «چه وقت نماز وتر می‌خوانی؟» گفت: قبل از آن که بخوابم. به عمر‌رضی‌الله‌عنه فرمود: «مَتٰي تُوْتِرُ؟»؛ «چه وقت نماز وتر می‌خوانی؟». گفت: می‌خوابم و بعد بلند می‌شوم و وتر می‌خوانم. پیامبر ﷺ به ابوبکر‌رضی‌الله‌عنه فرمود: «اَخَذْتَ بِالْحَزِمِ اَوْ بِالْوَثِيْقَةِ»؛ «محکم‌کاری و احتیاط کردی» و به عمر‌رضی‌الله‌عنه فرمود: «اَخَذْتَ بِالْقُوَّةِ»؛ «کارت همراه با قدرت و نیرو بود». (ابوداود، ابن ماجه و صحیح ابن خزیمه).

و جایز نیست که شخص نمازگزار با وجود داشتن قدرت بر ایستادن، نماز وتر را نشسته بخواند؛ و همچنین روا نیست که نماز وتر را سوار بر مرکب بخواند؛ مگر آن که عذری داشته باشد.]

و نمازگزار، در هر رکعتی از نماز وتر، سوره‌ی فاتحه و سوره‌ای دیگر به همراه آن بخواند [چنان‌که در نوافل و سنّت‌ها انجام می‌دهد؛] و پس از خواندن دو رکعت از وتر، برای تشّهد بنشیند و در تشهّد [اول]، تنها به خواندن تشهّد اکتفا کند و بر آن چیزی را نیفزاید.

و هنگامی که به سوی رکعت سوم برمی‌خیزد، «سبحانك اللهم و بحمدك...» را نخواند [و همچنین «اعوذ بالله» را نیز نگوید]؛ و چون از قرائت سوره در رکعت سوم فارغ شد، دست‌های خویش را تا برابر گوش‌هایش بلند کند؛ آنگاه تکبیر بگوید و پیش از رکوع، در حالی که ایستاده است، قنوت را بخواند؛ و خواندن قنوت در نماز وتر، در تمام سال واجب است.

و «قنوت»؛ به معنای دعا و نیایش به درگاه الهی است. [و سنّت است که در قنوت، دعایی خوانده شود که از عبدالله بن مسعود‌رضی‌الله‌عنه نقل گردیده است؛] و آن دعا این است:

«اَللّٰهُمَّ اِنَّا نَسْتَعِيْنُكَ وَ نَسْتَغْفِرُكَ وَ نُؤْمِنُ بِكَ وَ نَتَوَكَّلُ عَلَيْكَ وَ نُثْنِيْ عَلَيْكَ الْخَيْرَ، وَ نَشْكُرُكَ وَ لانَكْفُرُكَ وَ نَخْلَعُ وَ نَتْرُكُ مَنْ يَّفْجُرُكَ؛ اَللّٰهُمَّ اِيّٰاكَ نَعْبُدُ وَ لَكَ نُصَلِّيْ وَ نَسْجُدُ وَ اِلَيْكَ نَسْعٰي وَ نَحْفِدُ وَ نَرْجُوْا رَحْمَتَكَ وَ نَخْشَي عَذٰابَكَ اِنَّ عَذٰابَكَ بِالْكُفّٰارِ مُلْحَقٌ وَ صَلَّي اللهُ عَلَي النَّبِيِّ ﷺ وَ آلِه وَ سَلَّمَ»؛ «بار خدایا! ما از تو یاری می‌جوئیم؛ و از تو آمرزش

گناهان خویش را خواستاریم و به تو ایمان می‌آوریم و بر تو توکل و اعتماد می‌نمائیم؛ و تو را به خیر و خوبی می‌ستائیم و تو را سپاس و ستایش می‌گوییم و تو را ناسپاسی و ناشکری نمی‌کنیم؛ و دست برمی‌دایم و رها می‌کنیم آن که تو را با گناهان نافرمانی و عصیان نموده است».

پروردگارا! ما فقط تو را می‌پرستیم و تنها برای تو نماز می‌گزاریم، و فقط تو را سجده می‌بریم و به سوی تو سعی و شتاب می‌نمائیم و رحمت تو را امید می‌داریم و از عذاب و کیفر تو می‌ترسیم؛ بی‌گمان عذاب تو به کافران پیوستنی و ملحق شدنی است. درود و سلام خدا بر پیامبر ﷺ و خاندانش باد».

[به هر حال؛ **کیفیت و چگونگی گزاردن نماز وتر**، بدین ترتیب است که: هرگاه فرد نمازگزار بخواهد نماز وتر خویش را بگزارد؛ ابتدا تکبیر شروع نماز را بگوید، و پس از آن، به خواندن «ثناء» - سبحانك اللهم - و «اعوذ بالله من الشیطان الرجیم» و «بسم الله الرحمن الرحیم» و سوره‌ی «فاتحه» و سوره‌ای دیگر پس از قرائت سوره‌ی فاتحه بپردازد؛ آنگاه رکوع کند و دوباره سجده نماید؛ سپس برای رکعت دوّم بلند شود و رکعت دوم را همانند سایر نمازها اداء نماید؛ آنگاه پس از دو سجده‌ی رکعت دوم، به قعده نشیند و تشهّد بخواند؛ و چون برای رکعت سوم بلند شد، سوره‌ی فاتحه و سوره‌ای دیگر پس از آن بخواند؛ و هرگاه از قرائت فارغ شد، «الله اکبر» بگوید و دست‌های خویش را تا برابر گوش‌های خویش بلند کند؛ آنگاه قنوت بخواند و چون از قرائت قنوت فارغ شد، «الله اکبر» بگوید و به رکوع برود؛ و بقیه‌ی رکعت سوم را همانند سایر نمازها، به پایان برساند.

ناگفته نماند که دلیل بلند کردن دست‌ها در رکعت سوم این است که: عبدالرحمن اسود، از پدرش، از عبدالله بن مسعود رضی الله عنه نقل می‌کند که ابن مسعود رضی الله عنه به هنگام خواندن قنوت وتر، دست‌های خویش را بلند می‌کرد. (مصنف ابن ابی شیبه و بخاری در جزء «رفع الیدین».)

و دلیل خواندن «اللهم انّا نستعینك و نستغفرك...» آن است که ابراهیم گوید: به هنگام خواندن قنوت، این دعا را بخوانید: «اللهم انا نستعینك و نستغفرك و نؤمن بك...» (مصنف ابن ابی شیبه)

و دلیل این که پیامبر ﷺ قنوت را پیش از رکوع می‌خواند، این است که علقمه گوید: عبدالله بن مسعودؓ و دیگر یاران رسول خدا ﷺ در نماز وتر، قنوت را پیش از رکوع می‌خواندند. (مصنّف ابن ابی شیبه).

و نیز عبدالرحمن بن اسود، از پدرش از عبدالله بن مسعودؓ چنین نقل کرده که هرگاه عبدالله بن مسعودؓ از قرائت فارغ می‌شد، «الله اکبر» می‌گفت و قنوت می‌خواند؛ و چون از قنوت، فارغ می‌شد، الله اکبر می‌گفت و به رکوع می‌رفت. این حدیث را ابن ابی شیبه در مصنّف خویش روایت کرده است.]

و مقتدی نیز دعای قنوت را همانند امام، [به صورت آهسته] بخواند؛ [یعنی: نمازگزار، دعای قنوت را با صدای آهسته بخواند؛ و فرقی نمی‌کند که این نمازگزار، امام و پیشنماز باشد یا مقتدی و تنهاگزار؛ و بر تمامی آن‌ها لازم است که دعای قنوت را با صدای آهسته بخوانند.]

و هرگاه امام، پس از خواندن آنچه که پیشتر گذشت [یعنی پس از خواندن «اللهم انا نستعینك و نستغفرك...»]، شروع به خواندن دعا [اَللّٰهُمَّ اهْدِنٰا بِفَضْلِكَ فِيْمَنْ هَدَيْتَ...»] نمود؛ در آن صورت امام ابویوسف؆ گفته است: مقتدی‌ها نیز از پیشنماز پیروی کنند و آن دعا را به همراه امام بخوانند.

و امام محمد؆ گفته است: مقتدی‌ها، از امام پیروی نکنند و آن دعا را نخوانند؛ بلکه آن‌ها، فقط **آمین** بگویند.

و آن دعا، این است: «اَللّٰهُمَّ اهْدِنٰا بِفَضْلِكَ فِيْمَنْ هَدَيْتَ، وَ عٰافِنٰا فِيْمَنْ عٰافَيْتَ، وَ تَوَلَّنٰا فِيْمَنْ تَوَلَّيْتَ، وَ بٰارِكْ لَنٰا فِيْمٰا اَعْطَيْتَ، وَ قِنٰا شَرَّ مٰاقَضَيْتَ؛ اِنَّكَ تَقْضِيْ وَ لا يُقْضٰي عَلَيْكَ؛ اِنَّهُ لايَذِلُّ مَنْ وّٰالَيْتَ وَ لا يَعِزُّ مَنْ عٰادَيْتَ، تَبٰارَكْتَ رَبَّنٰا وَ تَعٰالَيْتَ. وَ صَلَّي اللّٰهُ عَلٰي سَيِّدِنٰا مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ وَ صَحْبِهِ وَ سَلَّمَ»؛ «پروردگارا! ما را به فضل و کرم خویش، از زمره‌ی کسانی قرار بده که آن‌ها را هدایت کرده‌ای؛ و ما را جزو کسانی قرار بده که آنان را عافیت داده‌ای؛ و ما را از جمله‌ی آنانی بگردان که دوست خود قرار داده‌ای؛ و در آنچه که به ما عطا کرده‌ای، برکت ده؛ و از شرّ آنچه که مقدّر نموده‌ای، ما را حفظ کن؛ چون تو قضاوت می‌کنی و بر تو حکم کرده نمی‌شود؛ و کسی را که تو دوست بداری، خوار و زبون نمی‌گردد؛ و کسی را که تو دشمن بداری، عزیز و گرامی نمی‌گردد؛ بار خدایا!

دارای برکات بسیار و در ذات و صفاتت، بلندمرتبه هستی. و درود و سلام خدا بر سالار ما محمد ﷺ و خاندان و یارانش باد». [زیرا حسن بن علیؓ گوید: پیامبر ﷺ کلماتی را به من یاد داد که آن‌ها را در قنوت وتر بخوانم؛ و آن کلمات، عبارتند از: «اللهم اهدنا بفضلك فيمن هديت...». ابوداود و ترمذی.]

و هر کس که بر خواندن قنوت مأثوره، قدرت و توانایی ندارد و آن را خوب یاد ندارد، سه بار «اَللّٰهُمَّ اغْفِرْلِيْ» [بار خدایا! مرا بیامرز] بگوید؛ و یا این دعا را بخواند: «رَبَّنٰا آتِنٰا فِي الدُّنْيٰا حَسَنَةً وَ فِي الْآخِرَةِ حَسَنَةً وَ قِنٰا عَذٰابَ النّٰارِ»؛ «پروردگارا! در دنیا به ما نیکی رسان و در آخرت نیز به ما نیکی عطا فرما و ما را از عذاب آتش دوزخ نگاهدار».

و یا سه بار بگوید: «يٰا رَبِّ»؛ «ای پروردگار من».

و هرگاه نمازگزار، به پیشنمازی اقتدا کرد که در نماز صبح، قنوت می‌خواند [مانند پیشنماز شافعی مذهب]، در آن صورت به همراه او در حالت قنوت خواندنش بایستد [و بدان گوش فرا دهد و] خاموش باشد - بنا به ظاهرترین قول -؛ و دست‌های خویش را [به هنگام خواندن قنوت]، به دو طرف خویش رها نماید.

و هرگاه نمازگزار، خواندن قنوت را در نماز وتر فراموش کرد، و آن را در حالت رکوع به یاد آورد و یا پس از بالا بردن سر خویش از رکوع به یاد آورد، در آن صورت [در رکوع یا پس از بالا آوردن سر از رکوع،] قنوت نخواند؛ [بلکه پس از سلام نماز، سجده‌ی سهو انجام بدهد.] و اگر چنان‌چه قنوت را پس از برخاستن و بلند کردن سر خویش از رکوع خواند، در آن صورت رکوع را عود نکند، ولی [در آخر نماز، پس از سلام،] سجده‌ی سهو انجام بدهد؛ زیرا قنوت، از محل اصلی خویش، تغییر کرده است. [چون محل اصلی آن، پیش از رکوع بوده است.]

و اگر چنان‌چه پیشنماز، پیش از فارغ شدن مقتدی از خواندن قنوت، یا قبل از شروع کردن مقتدی به خواندن قنوت، به رکوع رفت و مقتدی بیم آن داشت که اگر چنان‌چه به تکمیل یا خواندن قنوت مشغول شود، رکوع به همراه امام را از دست بدهد، در آن صورت، از امامش پیروی کند و قنوت را ترک نماید؛ [ولی اگر بیم آن را نداشت که رکوع به همراه امام را از دست بدهد، در آن صورت از امامش پیروی نکند و قنوت خویش را تکمیل نموده و سپس با وی، در رکوع مشارکت نماید.]

و اگر چنان‌چه پیشنماز، قنوت را ترک کرد، مقتدی قنوت را بخواند؛ البته در

صورتی که برای وی این امکان وجود داشته باشد که با امام در رکوع مشارکت نماید [و رکوع به همراه امام را از دست ندهد.] و اگر چنان‌چه از فوت شدن رکوع به همراه امام بیم داشت، در آن صورت از امامش پیروی نموده و قنوت را ترک نماید.

و اگر چنان‌چه، مقتدی «مَسْبُوق» [کسی که در آغاز جماعت، حضور نداشته و یک یا چند رکعت را از دست داده است]، امام را در رکوعِ رکعت سوم نماز وتر دریافت، در آن صورت، وی [حکماً] دریابنده‌ی قنوت است؛ بنابراین، آنگاه که برای تمام کردن نماز خویش و جبران رکعت‌هایی که بدان‌ها نرسیده برمی‌خیزد، قنوت را نخواند.

و تنها در ماه مبارک رمضان [و پس از خواندن نماز تراویح] است که نماز وتر با جماعت خوانده می‌شود. [و سنّت است که در تمامی شب‌های ماه مبارک رمضان، نماز وتر، پس از خواندن نماز تراویح، با جماعت گزارده شود؛ و جماعت نماز وتر در غیر رمضان، مکروه است.]

و این که نمازگزار، نماز وتر را با جماعت در ماه رمضان برگزار نماید، بهتر از آن است که آن را به تنهایی در آخر شب ادا کند؛ و این، **اختیار قاضیخان** است؛ وی گفته است: و همین قول، صحیح می‌باشد. و دیگر علماء و صاحب‌نظران غیر از **قاضیخان،** خلاف این قضیه را تصحیح کرده‌اند و صحیح و درست شمرده‌اند.

فَصلٌ فِي النَّوَافِلِ

سُنَّ سُنَّةً مُؤَكَّدَةً رَكعَتَانِ قَبلَ الفَجرِ وَ رَكعَتَانِ بَعدَ الظُّهرِ وَ بَعدَ المَغرِبِ وَ بَعدَ العِشَاءِ وَ أَربَعٌ قَبلَ الظُّهرِ وَ قَبلَ الجُمُعَةِ وَ بَعدَهَا بِتَسلِيمَةٍ

وَ نَدَبَ أَربَعٌ قَبلَ العَصرِ وَالعِشَاءِ وَ بَعدَه وَ سِتٌّ بَعدَ المَغرِبِ. وَ يَقتَصِرُ فِي الجُلُوسِ الأَوَّلِ مِنَ الرُّبَاعِيَّةِ المُؤَكَّدَةِ عَلَى التَّشَهُّدِ وَ لَا يَأتِي فِي الثَّالِثَةِ بِدُعَاءِ الاِستِفتَاحِ؛ بِخَلَافِ المَندُوبَةِ. وَ إِذَا صَلَّى نَافِلَةً أَكثَرَ مِن رَكعَتَينِ وَ لَم يَجلِس إِلَّا فِي آخِرِهَا صَحَّ اِستِحسَانًا لِأَنَّهَا صَارَت صَلَاةً وَاحِدَةً وَ فِيهَا الفَرضُ، الجُلُوسُ آخرِهَا

وَكُرِهَ الزِّيَادَةُ عَلَى أَربَعٍ بِتَسلِيمَةٍ فِي النَّهَارِ وَ عَلَى ثَمَانٍ لَيلًا؛ وَالأَفضَلُ فِيهِمَا رَبَاعُ عِندَ أَبِي حَنِيفَةَ وَ عِندَهُمَا: الأَفضَلُ فِي اللَيلِ مَثنَى مَثنَى وَ بِه يُفتَى. وَ صَلَاةُ اللَّيلِ أَفضَلُ مِن صَلَاةِ النَّهَارِ؛ وَ طُولُ القِيَامِ أَحَبُّ مِن كِثرَةِ السُّجُودِ.

فصل: در بیان نمازهای نفل

[منظور از **نفل**: نمازهایی افزون بر نمازهای فرض و واجب می‌باشد؛ از این رو، واژه‌ی **«نفل»**، شامل نمازهای سنّت و نفل می‌گردد. بنابراین، **نمازهای نفل**، عبارت از نمازهایی هستند که رسول خدا ﷺ آن‌ها را افزون بر آنچه که خداوند بلندمرتبه، **فرض** یا **واجب** کرده است، می‌خواندند تا به وسیله‌ی آن‌ها، به خداوند بلندمرتبه، تقرّب و نزدیکی جویند. و پیامبر ﷺ بر بعضی از این نمازها، مداومت و مواظبت و پایبندی می‌کردند و بعضی از آن‌ها را گاهی اوقات ترک می‌نمودند.

پس نمازهایی که رسول خدا ﷺ بر آن‌ها مواظبت و پایبندی نموده‌اند، **«سنّت‌های مؤکّده»** نامیده می‌شوند؛ و نمازهایی که گاهی اوقات، آن‌ها را خوانده‌اند و گاهی هم آن‌ها را ترک نموده‌اند به نام **«سنّت‌های غیرمؤکّده»** یا **«مندوب»** و **«مستحب»** نامیده می‌شوند.]

و خواندن نمازهای ذیل، از زمره‌ی «سنّت‌های مؤکّده» می‌باشند.

* دو رکعت پیش از نماز فرض صبح؛ [زیرا پیامبر ﷺ در مورد دو رکعت سنّت صبح می‌فرماید: «لاتَدَعُوهُمٰا وَ اِن طَرَدَتْکُمُ الْخَیْلُ» (ابوداود و مسند احمد)؛ «دو رکعت سنّت صبح را ترک نکنید اگر چه در زیر پای اسب‌ها، لگدمال شوید».

و نیز می‌فرماید: «رَکْعَتَا الْفَجْرِ اَحَبُّ اِلَیَّ مِنَ الدُّنْیا وَ مٰافِیْهٰا» (مسلم و سنن بیهقی)؛ «در نزد من، دو رکعت سنّت صبح، از دنیا و آنچه در آن است، محبوب‌تر و پسندیده‌تر است».

و در روایتی دیگر آمده است: «خَیْرٌ مِّنَ الدُّنْیا وَ مٰافِیْهٰا» (مسلم و ترمذی)؛ «دو رکعت سنّت صبح، از دنیا و آنچه در آن است، بهتر است».]

* دو رکعت پس از فرض ظهر.
* دو رکعت پس از فرض مغرب.
* دو رکعت پس از فرض عشاء.
* چهار رکعت پیش از فرض ظهر. [به هر حال، پیش از نمازهای فرض و پس از آن ها، دوازده رکعت نماز سنّت وجود دارد که در احادیث و روایات، بر خواندن آن‌ها، تأکید شده است؛ از این رو، بدان‌ها **«نمازهای سنّت مؤکده»** می‌گویند.

امّ المؤمنین عایشه رضی الله عنها گوید: پیامبر ﷺ فرمود: «مَنْ ثٰابَرَ عَلٰی ثِنْتَیْ عَشَرَةَ رَکْعَةً مِّنَ

السُّنَّةِ، بَنٰي اللّٰهُ لَهُ بَيْتاً فِي الْجَنَّةِ: اَرْبَعَ رَكَعٰاتٍ قَبْلَ الظُّهْرِ، وَ رَكْعَتَيْنِ بَعْدَهٰا، وَ رَكْعَتَيْنِ بَعْدَ الْمَغْرِبِ وَ رَكْعَتَيْنِ بَعْدَ الْعِشٰاءِ وَ رَكْعَتَيْنِ قَبْلَ الْفَجْرِ» (ترمذی و نسایی)؛ «هر کس به خواندن دوازده رکعت نماز سنّت مواظبت و پایبندی کند، خداوند بلندمرتبه، خانه‌ای در بهشت برای او می‌سازد؛ و این دوازده رکعت نماز سنّت، عبارتند از: چهار رکعت سنّت پیش از ظهر و دو رکعت پس از آن؛ دو رکعت پس از مغرب؛ دو رکعت پس از نماز فرض عشاء و دو رکعت، پیش از ادای نماز فرض صبح».

و شُریح، از عایشه رضي الله عنها چنین روایت می‌کند که وی گفت: «مٰا صَلّٰي رَسُوْلُ اللّٰهِ ﷺ اَلْعِشٰاءَ قَطُّ فَدَخَلَ عَلَيَّ اِلّٰا صَلّٰي اَرْبَعَ رَكَعٰاتٍ اَوْ سِتَّ رَكَعٰاتٍ» (ابوداود)؛ «هرگز پیامبر ﷺ نماز عشاءرا نگزاردند مگر این که به نزدم می‌آمدند و چهار یا شش رکعت نماز می‌خواندند».

در این حدیث بیان شده که پیامبر ﷺ پس از نماز عشاء، چهار یا شش رکعت نماز می‌خواندند؛ از این رو، هر کسی این چهار یا شش رکعت را بخواند، کار خوب و نیکی را انجام داده است؛ و گرنه **سنّت مؤکّده**، همان **دو رکعت** است؛ و ذکر **چهار** یا **شش رکعت**، به جهت تشویق و ترغیب بر پایبندی و مواظبت آن دو رکعت است.

و تأکید برخی از نمازهای سنّت، از برخی دیگر بیشتر است؛ به طوری که مؤکدترین نمازهای سنّت، دو رکعت سنّت صبح و پس از آن، چهار رکعت پیش از ظهر است. عایشه رضي الله عنها گوید: «لَمْ يَكُنِ النَّبِيُّ ﷺ عَلٰي شَيْءٍ مِّنَ النَّوٰافِلِ اَشَدُّ تَعٰاهُداً مِّنْهُ عَلٰي رَكْعَتِيَ الْفَجْرِ» (بخاری)؛ «پیامبر ﷺ بر خواندن هیچ نماز نفلی، بیشتر از دو رکعت سنّت صبح، مواظبت و پایبندی نمی‌کردند».

و همچنین از عایشه رضي الله عنها روایت است که گفت: «اِنَّ النَّبِيَّ ﷺ كٰانَ لاٰ يَدَعُ اَرْبَعاً قَبْلَ الظُّهْرِ وَ رَكْعَتَيْنِ قَبْلَ الْغَدٰاةِ» (بخاری)؛ «پیامبر ﷺ چهار رکعت (سنّت) پیش از ظهر و دو رکعت (سنّت) پیش از نماز فرض صبح را هرگز ترک نمی‌کردند».

* چهار رکعت با یک سلام پیش از فرض جمعه؛ [زیرا روایت شده که: «اِنَّ النَّبِيَّ ﷺ كٰانَ يَرْكَعُ قَبْلَ الْجُمْعَةِ اَرْبَعاً لاٰ يَفْصِلُ فِيْ شَيْءٍ مِنْهُنَّ» (ابن ماجه)؛ «پیامبر ﷺ پیش از جمعه، چهار رکعت نماز می‌خواند بی‌آن که در اثنای آن چها ررکعت سلام بدهد».]

* و چهار رکعت با یک سلام پس از فرض جمعه؛ [زیرا پیامبر ﷺ فرموده است: «اِذٰا

صَلّٰى اَحَدُكُمُ الْجُمُعَةَ فَلْيُصَلِّ بَعْدَهٰا اَرْبَعاً» (مسلم، ترمذی و ابن ماجه)؛ «هرگاه یکی از شما، نماز جمعه را خواند، پس از آن، چهار رکعت بخواند».

و نیز روایت شده است که: «كٰانَ النَّبِيُّ ﷺ يُصَلِّيْ بَعْدَ الْجُمُعَةِ اَرْبَعَ رَكَعٰاتٍ يُّسَلِّمُ فِيْ آخِرِهِنَّ» (معجم الاوسط طبرانی)؛ «پیامبر ﷺ پس از فرض جمعه، چهار رکعت نماز می‌خواند، و در آخر چهار رکعت، سلام می‌داد».

و همچنین پیامبر ﷺ فرموده است: «اِذٰا صَلَّيْتُمْ بَعْدَ الْجُمُعَةِ فَصَلُّوْا اَرْبَعاً» (مسلم و ابوداود)؛ «هرگاه پس از نماز جمعه نماز خواندید، چهار رکعت بخوانید».

از دیدگاه امام ابوحنیفه، چهار رکعت نماز سنّت پیش از جمعه و چهار رکعت پس از آن مشروع شده است؛ و امام ابویوسف بر این باور است که پس از نماز جمعه، شش رکعت سنّت وجود دارد.]

و خواندن نمازهای ذیل، مستحب و مندوب می‌باشد [و نمازهای غیرمؤکّده، عبارتند از:]

* چهار رکعت پیش از فرض عصر؛ [علی بن ابی‌طالب رضی الله عنه گوید: «كٰانَ النَّبِيُّ ﷺ يُصَلِّيْ قَبْلَ الْعَصْرِ اَرْبَعَ رَكَعٰاتٍ يَّفْصِلُ بَيْنَهُنَّ بِالتَّسْلِيْمِ عَلَي الْمَلاٰئِكَةِ الْمُقَرَّبِيْنَ وَ مَنْ تَبِعَهُمْ مِنَ الْمُسْلِمِيْنَ وَ الْمُؤْمِنِيْنَ» (ترمذی)؛ «پیامبر ﷺ قبل از نماز عصر، چهار رکعت نماز می‌خواند و بین هر (دو رکعت) با درود بر ملائکه‌ی مقرّبین و مسلمانان و مؤمنان و پیروان آنان، فاصله می‌انداخت».

و نیز می‌فرماید: «رَحِمَ اللّٰهُ امْرَاً صَلّٰي قَبْلَ الْعَصْرِ اَرْبَعاً» (ابوداود)؛ «خداوند بر کسی رحم کند که پیش از عصر، چهار رکعت نماز بخواند».

و علی بن ابی‌طالب رضی الله عنه گوید: «اِنَّ النَّبِيَّ ﷺ كٰانَ يُصَلِّيْ قَبْلَ الْعَصْرِ رَكْعَتَيْنِ» (ابوداود)؛ «پیامبر گرامی اسلام ﷺ پیش از عصر، دو رکعت نماز می‌گزارد».]

* چهار رکعت پیش از فرض عشاء؛ [زیرا عایشه رضی الله عنها روایت می‌کند که: «اِنَّهُ عَلَيْهِ الصَّلاٰةُ وَ السَّلاٰمُ، كٰانَ يُصَلِّي قَبْلَ صَلاٰةِ الْعِشٰاءِ اَرْبَعاً ثُمَّ يُصَلِّيْ بَعْدَهٰا اَرْبَعاً ثُمَّ يَضْطَجِعُ»؛ «پیامبر ﷺ پیش از فرض عشاء، چهار رکعت و پس از آن نیز چهار رکعت می‌گزارد و آنگاه دراز می‌کشید».

و نیز روایت شده است که: «مٰا صَلّٰي رَسُوْلُ اللّٰهِ ﷺ اَلْعِشٰاءَ قَطُّ فَدَخَلَ عَلَيَّ اِلّٰا صَلّٰي

اَرْبَعَ رَكَعٰاتٍ اَوْ سِتَّ رَكَعٰاتٍ» (ابوداود)؛ «هرگز پیامبر ﷺ نماز عشاء را نگزاردند مگر این که به نزدم می‌آمدند و چهار یا شش رکعت نماز می‌خواندند».

و نیز می‌توان به عموم روایت عبدالله بن مغفّل رضی الله عنه که بخاری، مسلم، ابوداود، ترمذی، نسایی و ابن ماجه به روایت آن پرداخته‌اند استدلال کرد؛ آنجا که عبدالله بن مغفّل رضی الله عنه روایت می‌کند که پیامبر ﷺ فرمودند: «بَيْنَ كُلِّ اَذٰانَيْنِ صَلاةٌ؛ بَيْنَ كُلِّ اَذٰانَيْنِ صَلاةٌ؛ ثُمَّ قٰالَ فِي الثّٰالِثَةِ: لِمَنْ شٰاءَ»؛ «بین هر اذان و اقامه، نماز است. بین هر اذان و اقامه، نماز است. و در سومین بار فرمودند: برای کسی که بخواهد».]

* چهار رکعت پس از نماز عشاء؛ [زیرا پیامبر ﷺ می‌فرماید: «مَنْ صَلّٰي قَبْلَ الظُّهْرِ اَرْبَعاً كٰانَ كَاَنَّمٰا تَهَجَّدَ مِنْ لَيْلَتِهِ؛ وَ مَنْ صَلّٰاهُنَّ بَعْدَ الْعِشٰاءِ كٰانَ كَمِثْلِهِنَّ مِنْ لَيْلَةِ الْقَدْرِ» (معجم الاوسط طبرانی و مجمع الزوائد هیثمی)؛ «هر کس پیش از ظهر، چهار رکعت نماز بخواند؛ گویی شب خویش را با تهجّد گذرانده است؛ و هر آن که پس از عشاء، چهار رکعت نماز بخواند، گویی شب قدر را با تهجّد و نماز شب، سپری نموده است».]

* شش رکعت پس از نماز مغرب. [پیامبر ﷺ می‌فرماید: «مَنْ صَلّٰي بَعّدَ الْمَغْرِبِ سِتَّ رَكَعٰاتٍ، كُتِبَ مِنَ الْاَوّٰابِيْنَ. وَ تَلاقَوْلَهُ تَعٰالٰي: ﴿فَإِنَّهُۥ كَانَ لِلۡأَوَّٰبِينَ غَفُورٗا ٢٥﴾ [الإسراء: ۲۵] «هر کس پس از مغرب، شش رکعت نماز بخواند؛ از زمره‌ی توبه‌کاران نوشته می‌شود. آنگاه این آیه را تلاوت فرمودند: ﴿فَإِنَّهُۥ كَانَ لِلۡأَوَّٰبِينَ غَفُورٗا ٢٥﴾ [الإسراء: ۲۵] «زیرا او در حق توبه‌کاران همیشه آمرزنده بوده است».

و ابوهریره رضی الله عنه گوید: پیامبر ﷺ فرمود: «مَنْ صَلّٰي بَعْدَ الْمَغْرِبِ عِشْرِيْنَ رَكْعَةً؛ بَنَي اللّٰهُ لَهُ بَيْتاً فِيْ الْجَنَّةِ» (ترمذی و ابن ماجه)؛ «هر کس پس از مغرب، بیست رکعت نماز بگزارد، خداوند خانه‌ای در بهشت برایش خواهد ساخت».

و ابن عباس رضی الله عنهما گوید: پیامبر ﷺ فرمود: «مَنْ صَلّٰي بَعْدَ الْمَغْرِبِ سِتَّ رَكَعٰاتٍ لَمْ يَتَكَلَّمْ فِيْمٰا بَيْنَهُنَّ بِسُوْءٍ، عُدِلْنَ لَهُ عِبٰادَةَ ثِنْتَيْ عَشَرَةَ سَنَةٍ» (ترمذی و ابن ماجه)؛ «هر کس پس از مغرب، شش رکعت نماز بخواند و در میان آن‌ها، سخن ناشایستی را نگوید، این کارش برابر با دوازده سال عبادت محاسبه می‌شود».]

و در قعده‌ی اول از **نمازهای سنّت مؤکده‌ی چهار رکعتی** [مانند چهار رکعت پیش از ظهر و چهار رکعت قبل و بعد جمعه،] تنها به خواندن «التحیّات» اکتفا و بسنده کند [و

پس از آن، درود و دعا نخواند؛ و چون به سوی رکعت سوم برخاست]، «سبحانك اللهمّ و بحمدك...» را در آن نخواند؛ برخلاف نمازهای [چهار رکعتی] نفل و مستحب؛ [که در رکعت سوم آن‌ها باید «ثناء» - سبحانك اللهم و بحمدك ... - را بخواند و «اعوذ بالله» را نیز بگوید.]

و هرگاه نمازگزار، نماز نفلی را بیشتر از دو رکعت خواند و جز در آخر آن به قعده ننشت، در آن صورت، نفل وی - استحساناً - درست است، [البته همراه با کراهیت]؛ زیرا نماز [چهار رکعتی وی،] یک نماز گردیده است، و در چنین نمازی، فرض همان است که در قعده‌ی آخر بنشیند. [مسلم روایت می‌کند که «اِنّهُ ﷺ صَلّٰى تِسْعَ رَكَعٰاتٍ لَّمْ يَجْلِسْ فِي الثّٰامِنَةِ؛ ثُمَّ نَهَضَ فَصَلَّي التّٰاسِعَةَ»؛ «پیامبر ﷺ نه رکعت نماز خواند بی‌آن که در رکعت هشتم بنشیند؛ آنگاه بلند شد و رکعت نهم را نیز خواند».]

و مکروه است که در روز، بیشتر از چهار رکعت نماز نفل با یک سلام خوانده شود؛ و همچنین مکروه است که در شب، بیشتر از هشت رکعت نماز نفل، با یک سلام گزارده شود.

و از دیدگاه امام ابوحنیفه رحمه الله، بهتر آن است که در شب و روز، چهار رکعت از نماز نفل، با یک سلام خوانده شود؛ و امام ابویوسف رحمه الله و امام محمد رحمه الله بر این باورند که بهتر آن است که در شب، نمازهای نفل، دو رکعت، [و در نمازهای نفل روز، چهار چهار رکعت] خوانده شود؛ و فتوا نیز به قول امام ابویوسف رحمه الله و امام محمد رحمه الله است.

[به هر حال؛ نمازهای نفل، یا در روز گزارده می‌شوند یا در شب؛ اگر چنان‌چه در روز خوانده می‌شدند، فرد نمازگزار آزاد و مختار است که دو رکعت را به یک سلام، یا چهار رکعت را به یک سلام بخواند؛ و بیشتر از چهار رکعت با یک سلام، مکروه است.

و درباره‌ی نمازهای نفلی که در شب گزارده می‌شوند؛ امام ابوحنیفه رحمه الله بر این باور است که خواندن هشت رکعت با یک سلام درست است و بیشتر از آن، مکروه می‌باشد. و امام ابویوسف رحمه الله و امام محمد رحمه الله بر این باورند که خواندن نمازهای نفل در شب، بیشتر از دو رکعت به یک سلام، روا نیست.]

و گزاردن نفل در شب، بهتر ازخواندن نفل در روز است؛ [زیرا خداوند می‌فرماید: ﴿تَتَجَافَىٰ جُنُوبُهُمْ عَنِ ٱلْمَضَاجِعِ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ خَوْفًا وَطَمَعًا﴾ [السجدة: ١٦] «پهلوهایشان

از بسترها به دور می‌شود (و خواب شیرین را ترک گفته و به عبادت پروردگارشان می‌پردازند و) پروردگار خود را با بیم و امید به فریاد می‌خوانند».]

و طولانی ساختن قیام [و قرائت]، بهتر از بسیار انجام دادن رکعت‌های [نماز نفل] است. [یعنی کیفیت، بهتر از کمّیت است؛ زیرا پیامبر ﷺ می‌فرماید: «اَفْضَلُ الصَّلاةِ طُوْلُ الْقُنُوْتِ» (مسلم و ابن ماجه)؛ «بهترین نماز، نمازی است که در آن، قیام، طولانی گردد».

ناگفته نماند که نمازهای نفل و سنّت، همچون نمازهای فرض، گزارده می‌شوند؛ با این تفاوت که در هر رکعت از رکعت‌های سنّت و نفل، به همراه سوره‌ی فاتحه، سوره‌ای دیگر نیز ضمیمه می‌گردد.]

فَصلٌ فِي تَحِيَّةِ المَسجِدِ وَ صَلَاةِ الضُّحَى وَ إِحيَاءِ اللَّيَالِي

سُنَّ تَحِيَّةُ المَسجِدِ بِرَكعَتَينِ قَبلَ الجُلُوسِ؛ وَ أَدَاءُ الفَرضِ يَنُوبُ عَنهَا وَكُلُّ صَلَاةٍ أَدَّاهَا عِندَ الدُّخُولِ بِلَا نِيَّةِ التَّحِيَّةِ.

وَ نَدَبَ رَكعَتَانِ بَعدَ الوُضُوءِ قَبلَ جِفَافِهِ وَ أَربَعٌ فَصَاعِدًا فِي الضُّحَى؛ وَ نَدَبَ صَلَاةُ اللَيلِ وَ صَلَاةُ الاِستِخَارَةِ وَ صَلَاةُ الحَاجَةِ؛ وَ نَدَبَ إِحيَاءُ لَيَالِي العَشرِ الأَخِيرِ مِن رَمَضَانَ وَ إِحيَاءُ لَيلَتَي العَيدَينِ وَ لَيَالِي عَشرِ ذِي الحَجَّةِ وَ لَيلَةِ النِّصفِ مِن شَعبَانَ. وَ يَكرَهُ الاِجتِمَاعُ عَلَى إِحيَاءِ لَيلَةٍ مِن هَذِهِ اللَيَالِي فِي المَسَاجِد.

فصل: پیرامون نمازی که پس از داخل شدن به مسجد و پیش از نشستن گزارده می‌شود؛ [یعنی تحیة المسجد]؛ و نمازی که در وقت چاشت گزارده می‌شود [یعنی صلاة الضُحی]؛ و شب زنده‌داری

[در اسلام، علاوه از نمازهای فرض، وتر و سنّت، نماز دیگری نیز وجود دارد که بدان «**نفل**» می‌گویند. از این رو، فرد مسلمان و حقگرا، می‌تواند بر حسب توانایی و قدرت خویش، هر اندازه نماز نفل که می‌خواهد در شب و روز بخواند؛ و باید فرد نمازگزار بداند که بر گزاردن نمازهای نفل، ثواب و پاداش زیادی را فرچنگ می‌آورد.

ابوهریره رضی الله عنه گوید: «اِنَّ اَوَّلَ مٰا يُحٰاسَبُ بِهِ الْعَبْدُ يَوْمَ الْقِيٰامَةِ مِنْ عَمَلِهِ، صَلاتُهُ؛ فَاِنْ

صَلُحَتْ، فَقدْ اَفْلَحَ وَ اَنْجَحَ، وَ اِنْ فَسَدَتْ، فَقَدْ خٰابَ وَ خَسِرَ؛ فَاِنِ انْتَقَصَ مِنْ فَرِيْضَتِهِ شَيْءٌ، قٰالَ الرَّبُّ تَبٰارَكَ وَ تَعٰالٰي: اُنْظُرُوْا هَلْ لِعَبْدِيْ مِنْ تَطَوُّعٍ فَيُكْمَلُ بِهٰا مَا انْتُقِصَ مِنَ الفَرِيْضَةِ؛ ثُمَّ يَكُوْنُ سٰائِرُ عَمَلِهِ كَذٰلِكَ» (ابوداود)؛ «نخستین چیزی که در روز قیامت، انسان از آن محاسبه می‌شود، نماز است؛ اگر نمازش صحیح باشد، رستگار شده و نجات می‌یابد؛ و اگر نمازش خراب و ناقص باشد، زیانکار و خسارتمند می‌شود؛ و اگر در فرائض، نقصی باشد، خداوند بلندمرتبه می‌فرماید: ببینید آیا بنده‌ام نماز نفل دارد تا با آن کاستی‌های نمازهای فرضش کامل شود؛ سپس سایر اعمالش نیز به همین ترتیب، مورد محاسبه قرار می‌گیرد».

و باید توجه داشته باشد که نباید نمازهای نفل را در وقت‌های مکروه - که ذکرشان پیشتر گذشت - ادا نماید.

و در شرع مقدّس اسلام، وقت‌هایی مخصوص برای گزاردن نفل وجود دارد که ثواب و پاداشی فراوان از خواندن آن‌ها، به انسان می‌رسد؛ و این وقت‌های مخصوص برای گزاردن نماز نفل، عبارتند از:

برای کسی که به مسجد وارد می‌شود،] سنّت است [که پس از داخل شدن به مسجد و] پیش از نشستن، دو رکعت «تحیّة المسجد» بخواند؛ [زیرا ابوقتاده گوید: پیامبرﷺ فرمودند: «اِذٰا دَخَلَ اَحَدُكُمُ الْمَسْجِدَ فَلْيَرْكَعْ رَكْعَتَيْنِ قَبْلَ اَنْ يَجْلِسَ» (بخاری و مسلم)؛ «چون یکی از شما به مسجد وارد شد، پیش از آن که بنشیند، نخست دو رکعت نماز بخواند».

و اگر چنان‌چه پس از نشستن نیز دو رکعت را گزارد، اشکالی ندارد؛ و اگر چنان‌چه پس از آن که به مسجد وارد شد، نماز فرض را خواند،در آن صورت،] ادای نماز فرض، جای نماز «تحیّة المسجد» را می‌گیرد.

و همچنین اگر چنان‌چه به دنبال داخل شدن به مسجد، هر نماز دیگری را خواند و با آن، نیت «تحیّة المسجد» را نکرد، این نماز نیز، جای «تحیّة المسجد» را از جانب وی می‌گیرد و کفایت می‌کند.

و گزاردن دو رکعت پس از وضو و پیش از خشک شدن آب از اعضاء و اندام‌های وضو، مستحب است؛ [و این نماز، به نام نماز «تحیّة الوضوء» نامیده می‌شود.

ابوهریرهؓ گوید: پیامبر ﷺ هنگام نماز صبح به بلالؓ فرمودند: «يٰا بِلاٰلُ! حَدِّثْنِيْ

بِاَرْجي عَمَلٍ عَمِلْتَهُ فِي الْاِسْلامِ؛ فَاِنِّيْ سَمِعْتُ دَفَّ نَعْلَيْكَ بَيْنَ يَدَيَّ فِي الْجَنَّةِ؟ قٰالَ: مٰا عَمِلْتُ عَمَلاً اَرْجي عِنْدِيْ اَنِّيْ لَمْ اَتَطَهَّرْ طُهُوْراً فِيْ سٰاعَةٍ مِّنْ لَيْلٍ وَّ لا نَهٰارٍ اِلّٰا صَلَّيْتُ بِذٰلِكَ الطُّهُوْرَ مٰا كُتِبَ لِيْ اَنْ اُصَلِّيْ» (بخاری و مسلم)؛ «ای بلال! به من بگو: امیدوارکننده‌ترین عملی که در اسلام، انجام دادی کدام است؟ زیرا من صدای کفش‌هایت را پیشاپیش خودم در بهشت شنیدم! بلال رضی الله عنه گفت: امیدوارکننده‌ترین کاری که انجام داده‌ام این بوده است که در طول شبانه‌روز هیچ وضویی نگرفته‌ام مگر آن که آنچه برایم مقدّر شده بود، نماز خواندم».

و پیامبر صلی الله علیه وسلم نیز می‌فرماید: «مٰا مِنْ مُسْلِمٍ يَّتَوَضَّأُ فَيُحْسِنُ وُضُوْءَهُ ثُمَّ يَقُوْمُ فَيُصَلِّيْ رَكْعَتَيْنِ يُقْبِلُ عَلَيْهِمٰا بِقَلْبِهِ اِلّا وَجَبَتْ لَهُ الْجَنَّةُ» (مسلم)؛ «هیچ مسلمانی نیست که وضو بگیرد و وضوی خویش را نیک به انجام برساند؛ آنگاه به پاخیزد و خالصانه دو رکعت نماز بگزارد، مگر آن که بهشت برای او واجب می‌گردد».]

و گزاردن **چهار رکعت** یا بیشتر از آن، در **وقت چاشت** نیز مستحب است. [ابوهریره رضی الله عنه گوید: «اَوْصٰانِيْ خَلِيْلِيْ بِثَلاثٍ: بِصِيٰامِ ثَلاثَةِ اَيّٰامٍ فِيْ كُلِّ شَهْرٍ وَ رَكْعَتَيِ الضُّحٰي وَ اَنْ اُوْتِرَ قَبْلَ اَنْ اَنٰامَ» (مسلم و ابوداود)؛ «دوست و محبوبم، پیامبر صلی الله علیه وسلم مرا به سه چیز سفارش کرد: به روزه گرفتن سه روز در هر ماه و دو رکعت نماز چاشت و خواندن نماز وتر قبل از آن که بخوابم».

و ابوذر رضی الله عنه گوید: پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمود: «يُصْبِحُ عَلٰي كُلِّ سُلامٰي مِنْ اَحَدِكُمْ صَدَقَةٌ؛ فَكُلُّ تَسْبِيْحَةٍ صَدَقَةٌ، وَكُلُّ تَحْمِيْدَةٍ صَدَقَةٌ، وَّ كُلُّ تَهْلِيْلَةٍ صَدَقَةٌ، وَّ كُلُّ تَكْبِيْرَةٍ صَدَقَةٌ، وَ اَمْرٌ بِالْمَعْرُوْفِ صَدَقَةٌ، وَ نَهْيٌ عَنِ الْمُنْكَرِ صَدَقَةٌ؛ وَ يُجْزِيُء مِنْ ذٰلِكَ رَكْعَتٰانِ يَرْكَعُهُمٰا مِنَ الضُّحٰي» (مسلم و ابوداود)؛ «در هر روز به خاطر هر بنده و مفصلی بر شما صدقه لازم است؛ پس هر سبحان الله و الحمدلله و لا اله الا الله و هر الله اکبر، صدقه است و همچنین امر به معروف و نهی از منکر، صدقه به حساب می‌آید و خواندن دو رکعت نماز ضُحی، جای همه‌ی آن‌ها را می‌گیرد».

و اُمّ هانی رضی الله عنها گوید: «اِنّ النَّبِيَّ صلی الله علیه وسلم يَوْمَ فَتْحَ مَكَّةَ اغْتَسَلَ فِيْ بَيْتِهٰا فَصَلّٰي ثَمٰانَ رَكَعٰاتٍ» (بخاری و مسلم)؛ «پیامبر صلی الله علیه وسلم روز فتح مکه در خانه‌ی من غسل کرد و هشت رکعت نماز (در وقت چاشت) خواند».

و ابوهریره گوید: پیامبر ﷺ فرمود: «مَنْ حٰافَظَ عَلٰی شَفْعَةِ الضُّحٰي، غُفِّرَتْ لَهُ ذُنُوْبُهُ وَ اِنْ کٰانَتْ مِثْلَ زَبَدِالْبَحْرِ» (احمد، ترمذی و ابن ماجه)؛ «هر مسلمانی که به گزاردن دو رکعت نماز چاشت پایبندی و مواظبت کند، گناهان (صغیره‌اش) بخشوده می‌شود، اگر چه به زیادی کف دریا نیز باشد».

و معاذه گوید: از عایشه پرسیدم: پیامبر گرامی اسلام ﷺ به هنگام چاشت چند رکعت نماز می‌گزاردند؟ او در پاسخ گفت: رسول خدا ﷺ به هنگام چاشت، چهار رکعت نماز می‌گزاردند و آنچه را که خدا می‌خواست بر آن اضافه می‌کردند». (مسلم).

و عایشه نیز پیوسته نماز چاشت را هشت رکعت می‌گزارد و می‌گفت: «نماز چاشت را ترک نخواهم کرد، اگر چه پدر و مادرم کشته شوند». به روایت مالک در موطأ.]

و همچنین گزاردن **نماز شب** نیز مستحب می‌باشد؛ [یعنی نمازی که در قسمت واپسین شب گزارده می‌شود و به نماز «تهجّد» نامگذاری شده است؛ خداوند بلندمرتبه می‌فرماید: ﴿وَمِنَ ٱلَّيۡلِ فَتَهَجَّدۡ بِهِۦ نَافِلَةٗ لَّكَ﴾ [الإسراء: ۷۹] «در پاسی از شب، از خواب برخیز و در آن، نماز تهجّد بخوان، این یک فریضه‌ی اضافی برای تو است».

و نیز می‌فرماید: ﴿تَتَجَافَىٰ جُنُوبُهُمۡ عَنِ ٱلۡمَضَاجِعِ يَدۡعُونَ رَبَّهُمۡ خَوۡفٗا وَطَمَعٗا﴾ [السجدة: ١٦] «پهلوهایشان از بسترها به دور می‌شود و پروردگار خود را با بیم و امید به فریاد می‌خوانند».

و همچنین می‌فرماید: ﴿كَانُواْ قَلِيلٗا مِّنَ ٱلَّيۡلِ مَا يَهۡجَعُونَ ١٧ وَبِٱلۡأَسۡحَارِ هُمۡ يَسۡتَغۡفِرُونَ ١٨﴾ [الذاريات: ۱۷-۱۸] «آنان، اندکی از شب می‌خفتند و در سحرگاهان، درخواست آمرزش می‌کردند».

و از ابومالک اشعری روایت است که پیامبر ﷺ فرمود: «اِنَّ فِي الْجَنَّةِ غُرَفاً يُرٰي ظٰاهِرُهٰا مِنْ بٰاطِنِهٰا وَ بٰاطِنُهٰا مِنْ ظٰاهِرِهٰا؛ اَعَدَّهَا اللّٰهُ تَعٰالٰي لِمَنْ اَطْعَمَ الطَّعٰامَ وَ اَلاٰنَ الْکَلاٰمَ وَ اَدٰامَ الصِّيٰامَ وَ صَلّٰي بِاللَّيْلِ وَ النّٰاسُ نِيٰامٌ» (ابن ماجه)؛ «در بهشت، اتاق‌هایی است که از درون، بیرون آن‌ها و از بیرون، درون آن‌ها نمایان است؛ خداوند آن‌ها را برای کسانی آماده کرده است که به گرسنگان طعام می‌دهند و به نرمی، سخن می‌گویند و

شبانگاهان - در حالی که مردم در خوابند - نماز می‌خوانند».

و عبدالله بن عمرو بن عاص رضی الله عنهما گوید: پیامبر ﷺ به من فرمود: «يَا عَبْدَاللهِ! لاتَكُنْ مِثْلَ فُلانٍ؛ كَانَ يَقُوْمُ اللَّيْلَ فَتَرَكَ قِيَامَ اللَّيْلِ» (بخاری و مسلم)؛ «ای عبدالله! مانند فلانی مباش که نماز شب می‌خواند، سپس آن را ترک کرد».

و ابوامامه رضی الله عنه گوید: پیامبر ﷺ فرمود: «عَلَيْكُمْ بِقِيَامِ اللَّيْلِ فَاِنَّهُ دَأْبُ الصَّالِحِيْنَ قَبْلَكُمْ وَ هُوَ قُرْبَةٌ لَكُمْ عِنْدَ رَبِّكُمْ؛ وَ مُكَفِّرَةٌ لِلسَّيِّئَاتِ وَ مِنْهَاةٌ عَنِ الْاِثْمِ» (ترمذی)؛ «بر شما باد خواندن نماز شب؛ زیرا که گزاردن نماز تهجّد در پاسی از شب، شیوه و روش پیشینیان از بندگان نیک خدا و باعث نزدیکی شما در بارگاه پروردگار و سبب نابود کردن گناهان و بازدارنده‌ی از گناه است».]

و گزاردن نماز «استخاره» نیز مستحب می‌باشد. [بنابراین، هر کس قصد انجام کار مهمّی نمود، مستحب است در مورد آن از خداوند بلندمرتبه، طلب خیر (استخاره) نماید؛ همان‌طور که در این حدیث آمده است:

جابربن عبدالله رضی الله عنه گوید: پیامبر ﷺ استخاره در تمام کارها را مانند سوره‌ای از قرآن به ما یاد می‌داد و می‌فرمود: هرگاه کسی از شما خواست کار مهمی را انجام دهد، دو رکعت نماز غیرفرض بخواند؛ سپس بگوید:

«اَللّٰهُمَّ اِنِّيْ اَسْتَخِيْرُكَ بِعِلْمِكَ وَ اسْتَقْدِرُكَ بِقُدْرَتِكَ وَ اسْأَلُكَ بِفَضْلِكَ الْعَظِيْمِ، فَاِنَّكَ تَقْدِرُ وَ لا اَقْدِرُ وَ تَعْلَمُ وَ لا اَعْلَمُ، وَ اَنْتَ عَلَّامُ الْغُيُوْبِ؛ اَللّٰهُمَّ اِنْ كُنْتَ تَعْلَمُ اَنَّ هٰذَا الْاَمْرَ خَيْرٌ لِّيْ فِيْ دِيْنِيْ وَ مَعَاشِيْ وَ عَاقِبَةَ اَمْرِيْ، (اَوْ قَالَ: عَاجِلِ اَمْرِيْ وَ آجِلِهِ)، فَاقْدِرْهُ لِيْ وَ يَسِّرْهُ لِيْ ثُمَّ بَارِكْ لِيْ فِيْهِ؛ وَ اِنْ كُنْتَ تَعْلَمُ اَنَّ هٰذَا الْاَمْرَ شَرٌّ لِّيَ فِيْ دِيْنِيْ وَ مَعَاشِيْ وَ عَاقِبَةَ اَمْرِيْ (اَوْ قَالَ: عَاجِلِ اَمْرِيْ وَ آجِلِهِ)، فَاصْرِفْهُ عَنِّيْ وَ اصْرِفْنِيْ عَنْهُ وَ اقْدِرْ لِيَ الْخَيْرَ حَيْثُ كَانَ ثُمَّ اَرْضِنِيْ بِهِ». (بخاری)

«خداوندا! به سبب علمت، از تو طلب خیر می‌کنم و به سبب قدرتت، از تو طلب قدرت می‌کنم و از فضل بزرگ تو می‌خواهم، چون تو توانایی و من ناتوانم، و تو می‌دانی و من نادانم؛ و تو بسیار دانای غیبی؛ پروردگارا! اگر می‌دانی که این کار... برای دین، دنیا و عاقبت کارم - یا فرمودند: برای حال و آینده‌ام - خیر است، آن را برای من مقدّر کن؛ و اگر می‌دانی که این کار... به مصلحت دین، دنیا و عاقبت کارم - یا

فرمودند: برای حال و آینده‌ام - خیر نیست، آن را از من دور کن و مرا نیز از آن منصرف نما و خیر را هر جا که هست، برایم مقدّر نما و مرا از آن خشنود فرما»؛ و پس از آن نیاز و حاجتش را بیان کند.]

و نماز **«حاجت»** [صلاة الحاجة] نیز مستحب و مندوب می‌باشد. [عبدالله بن ابی اوفی رضی الله عنه گوید: پیامبر ﷺ فرمود: «کسی که نیازی به خدا یا یکی از بندگان خدا داشته باشد، باید به نحو احسن وضو بگیرد و دو رکعت نماز بخواند و پس از آن، به بیان پرتوی از وصف و شکوه خداوند بپردازد و بر پیامبر ﷺ درود بفرستد و برای برآورده شدن نیازش، این دعا را بخواند:

«لاالٰهَ اِلَّا اللهُ الْحَلِیْمُ الْكَرِیْمُ، سُبْحٰانَ اللهِ رَبِّ الْعَرْشِ الْعَظِیْمِ، وَ الْحَمْدُ لِلّٰه رَبِّ الْعٰالَمِیْنَ؛ اَسْأَلُكَ مُوْجِبٰاتِ رَحْمَتِكَ وَ عَزٰائِمَ مَغْفِرَتِكَ وَ الْغَنِیْمَةَ مِنْ كُلِّ بِرٍّ وَ السَّلاٰمَةَ مِنْ كُلِّ اِثْمٍ؛ لاتَدَعْ لَنٰا ذَنْباً اِلَّا غَفَرْتَهُ وَ لا هَمّاً اِلّٰا فَرَّجْتَهُ وَ لا حَاجَةً هِيَ لَكَ رِضاً اِلّٰا قَضَیْتَهٰا یٰا اَرْحَمَ الرّٰاحِمِیْنُ» (ترمذی و ابن ماجه)]

و **«زنده داشتن ده شب آخر ماه مبارک رمضان»** نیز [با نماز، تلاوت قرآن و ذکر و یاد خدا،] مستحب می‌باشد. [عایشه رضی الله عنها گوید: «اِنَّ النَّبِيَّ ﷺ كٰانَ اِذٰا دَخَلَ الْعَشْرُ الْاَخِیْرُ مِنْ رَمَضٰانَ، اَحْیَي اللَّیْلَ وَ اَیْقَظَ اَهْلَهُ وَ شَدَّ الْمِئْزَرَ» (بخاری و مسلم)؛ «عادت پیامبر ﷺ بر آن بود که هرگاه ده شب آخر ماه رمضان فرا می‌رسید، شب‌ها را با عبادت زنده می‌داشت و خانوده‌ی خویش را نیز برای عبادت بیدار می‌کرد و در عبادت، از هیچ تلاش و کوششی دریغ نمی‌ورزید».

و ابوهریره رضی الله عنه گوید: پیامبر ﷺ فرمود: «مَنْ قٰامَ رَمَضٰانَ اِیْمٰاناً وَّ اِحْتِسٰاباً غُفِرَ لَهُ مٰا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِهِ؛ وَ مَنْ قٰامَ لَیْلَةَ الْقَدْرِ اِیْمٰاناً وَّ اِحْتِسٰاباً غُفِر لَهُ مٰا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِهِ» (بخاری و مسلم)؛ «کسی که از روی ایمان و به امید پاداش الهی، شب‌های ماه رمضان را با نماز زنده بدارد؛ همه‌ی گناهان (صغیره ی) گذشته‌اش بخشوده خواهد شد؛ و کسی که از روی ایمان و به امید پاداش الهی، شب‌های قدر را با نماز و عبادت زنده بدارد، همه‌ی گناهان (صغیره ی) گذشته‌اش بخشوده خواهد شد».

و عایشه رضی الله عنها گوید: پیامبر ﷺ در ده روز آخر رمضان به اعتکاف می‌نشست و می‌فرمود: «تَحَرَّوْا لَیْلَةَ الْقَدْرِ فِي الْعَشْرِ الْاَوٰاخِرِ مِنْ رَمَضٰانَ» (بخاری و ترمذی)؛ «شب

قدر را در ده شب آخر رمضان جستجو کنید».]

و «**زنده داشتن دو شب عید فطر و عید قربان**» نیز مستحب می‌باشد؛ [زیرا پیامبرﷺ می‌فرماید: «مَنْ اَحْيٰي لَيْلَةَ الْعِيْدِ، اَحْيَي اللّٰهُ قَلْبَهُ يَوْمَ تَمُوْتُ الْقُلُوْبُ» (مجمع الزوائد هیثمی و معجم الکبیر و معجم الاوسط طبرانی)؛ «هر کس شب عید را زنده دارد، خداوند قلبش را در روزی زنده خواهد کرد که همه‌ی قلب‌ها می‌میرند».]

و «**زنده داشتن ده شب اول ماه ذی‌الحجه**» نیز مستحب می‌باشد. [پیامبر ﷺ می‌فرماید: «مٰا مِنْ اَيّٰامٍ اَحَبُّ اِلَي اللّٰهِ تَعٰالٰي اَنْ يَّتَعَبَّدَ فِيْهٰا عَنْ عَشْرِ ذِي الْحَجَّةَ؛ يَعْدِلُ صِيٰامُ كُلِّ يَوْمٍ مِّنْهٰا بِصِيٰامِ سِنَةٍ وَّ قِيٰامُ كُلِّ لَيْلَةٍ مِّنْهٰا، بِقِيٰامِ لَيْلَةِ الْقَدْرِ» (ترمذی و ابن ماجه)؛ «هیچ روزی برای عبادت در نزد خدا بهتر و پسندیده‌تر از ده شب (اول) ذی الحجة نیست؛ روزه‌ی یک روز آن، برابر با یک سال و زنده‌داری یک شب آن، برابر با زنده‌داری شب قدر است».

و نیز می‌فرماید: «صَوْمُ يَوْمِ عَرَفَةَ، يُكَفِّر سِنَتَيْنِ مٰاضِيَةً وَّ مُسْتَقْبِلَةً؛ وَ صَوْمُ يَوْمِ عٰاشُوْرٰا، يُكَفِّرُ سِنَةً مٰاضِيَةً» (مسلم و نسایی)؛ «روزه‌ی روز عرفه، گناهان (صغیره‌ی) دو سال گذشته و آینده را از بین می‌برد؛ و روزه‌ی روز عاشورا، گناهان (صغیره‌ی) سال گذشته را از میان می‌برد».

و پرواضح است که روزه‌ی روز عرفه، در ده روز اول ذی الحجه قرار دارد.]

و «**زنده داشتن شب نیمه‌ی شعبان**» نیز مستحب می‌باشد. [پیامبر ﷺ می‌فرماید: «اِذٰا كٰانَ لَيْلَةُ النِّصْفِ مِنْ شَعْبٰانَ، فَقُوْمُوْا لَيْلَهٰا وَ صُوْمُوْا نَهٰارَهٰا؛ فَاِنَّ اللّٰهَ تَعٰالٰي يَنْزِلُ فِيْهٰا لِغُرُوْبِ الشَّمْسِ اِلَي السَّمٰاءِ؛ فَيَقُوْلُ: اَلا، مُسْتَغْفِرٍ فَاَغْفِرُ لَهُ؟ اَلا، مُسْتَرْزِقٍ فَاَرْزُقْهُ؟ حَتّٰي يَطْلُعَ الْفَجْرُ» (ابن ماجه)؛ «هرگاه نیمه‌ی شعبان فرا رسد، شب آن را (با عبادت و تلاوت و ذکر و یاد خدا) زنده دارید و روزش را روزه بگیرید؛ زیرا خداوند بلندمرتبه به هنگام غروب آفتاب این روز، به آسمان (دنیا) فرود می‌آید و می‌فرماید: آیا آمرزش خواهی نیست تا او را ببخشم؟ آیا روزی خواهی نیست تا او را رزق و روزی عنایت کنم؟ و این برنامه تا طلوع صبح صادق ادامه دارد».

و نیز می‌فرماید: «مَنْ اَحْيَي اللَّيٰالِيَ الْخَمْسَ، وَجَبَتْ لَهُ الْجَنَّةُ: لَيْلَةَ التَّرْوِيَةِ، وَ لَيْلَةَ عَرَفَةَ، وَ لَيْلَةَ النَّحْرِ، وَ لَيْلَةَ الْفِطْرِ وَ لَيْلَةَ النِّصْفِ مِنْ شَعْبٰانَ» (الترغيب و الترهيب

منذری)؛ »کسی که پنج شب را زنده دارد، بهشت برایش واجب می‌گردد؛ و این پنج شب، عبارتند از: شب ترویه (یعنی هشتم ذی‌الحجة)؛ شب عرفه؛ (یعنی نهم ذی‌الحجة)؛ شب عید قربان؛ شب عید فطر و نیمه‌ی شعبان».

و نیز می‌فرماید: «مَنْ قٰامَ لَیْلَةَ النِّصْفِ مِنْ شَعْبٰانَ وَ لَیْلَتَیِ الْعِیْدِ، لَمْ یَمُتْ قَلْبُهُ یَوْمَ تَمُوْتُ الْقُلُوْبُ» (ابن ماجه و سنن بیهقی)؛ «هر کس نیمه‌ی شعبان و دو شب عید را زنده دارد، قلبش در روزی که قلب‌ها در آن روز می‌میرد، نخواهد مرد».]

و اجتماع و گردهمایی نمودن برای زنده داشتن شبی از این شب‌ها، مکروه است، [اگر چنان‌چه اجتماع و گردهمایی مردم بر اثر دعوت و فراخوانی از همدیگر باشد؛ خواه اجتماع آن‌ها در مسجد باشد یا در مکانی دیگر؛ ولی اگر چنان‌چه این اجتماع، بدون دعوت و فراخوانی باشد، پس در آن صورت اشکالی در آن نیست.]

فَصلٌ فِي صَلَاةِ النَّفلِ جَالِسًا وَالصَّلَاةُ عَلَي الدَّابَّةِ

يَجُوزُ النَّفلُ قَاعِدًا مَعَ القُدرَةِ عَلَى القِيَامِ؛ لكِن لَه نِصفُ أَجرِ القَائِمِ إِلَّا مِن عُذرٍ؛ وَ يَقعُدُ كَالمُتَشَهِّدِ فِي المُختَارِ. وَ جَازَ إِتمَامُه قَاعِدًا بَعدَ اِفتِتَاحِهِ قَائِمًا بِلَا كِرَاهَةٍ عَلَى الأَصَحِّ.

وَ يَتَنَفَّلُ رَاكِبًا خَارِجَ المِصرِ مُؤمِيًا اِلَى أَيِّ جَهَةٍ تَوَجَّهَت دَابَّتُهُ وَ بَنَى بِنُزُولِهِ لَا بِرُكُوبِه وَ لَو كَانَ بِالنَّوَافِلِ الرَّاتِبَةِ

وَ عَن أَبِي حَنِيفَةَ رَحِمَهُ اللهُ تَعَالَى: أَنَّهُ يَنزِلُ لِسُنَّةِ الفَجرِ لِأَنَّهَا آكِدُ مِن غَيرِهَا. وَ جَازَ لِلمُتَطَوِّعِ، الاِتِّكَاءُ عَلَى شَيءٍ إِن تَعِبَ بِلَا كِرَاهَةٍ وَ إِن كَانَ بِغَيرِ عُذرٍ كُرِهَ فِي الأَظهَرِ لِإِسَاءَةِ الأَدَبِ. وَ لَا يَمنَعُ صِحَّةَ الصَّلَاةِ عَلَى الدَّابَةِ نَجَاسَةٌ عَلَيهَا وَ لَو كَانَت فِي السَّرجِ وَالرِّكَابَينِ عَلَى الأَصَحِّ؛ وَ لَا تَصِحُّ صَلَاةُ المَاشِي بِالإِجمَاعِ.

فصل: پیرامون گزاردن نماز نفل به حالت نشسته و گزاردن نماز (نفل) بر چهار پا و سواری.

[گزاردن نماز نفل به حالت نشسته:]

گزاردن نماز نفل به حالت نشسته، با وجودی که توان قیام و ایستادن را دارد، جایز است؛ ولی پاداش چنین نمازی که به حالت نشسته گزارده شود، نصف ثواب نمازی

است که به حالت ایستاده خوانده شود؛ مگر آن که عذری وجود داشته باشد. [یعنی هر کس، نماز نفل را با داشتن عذری، نشسته خواند، پس مزد و پاداشش همانند پاداش شخص ایستاده است.

و هر کس نماز نفل را بدون عذر و با وجودی که توان قیام و ایستادن را دارد، نشسته بخواند، پس مزد و پاداش او نصف پاداش شخص ایستاده است؛ زیرا روایت شده است که: «اِنَّهُ ﷺ كٰانَ يُصَلِّيْ بَعْدَ الْوِتْرِ قٰاعِداً» (مسلم)؛ «پیامبر ﷺ پس از وتر، نماز خویش را به حالت نشسته مي‌گزارد».

و عایشه ﵂ در مورد نمازهای تهجّد پیامبر ﷺ در اواخر عمر ایشان گوید: «...فَلَمّٰا اَرٰادَ اَنْ يَّرْكَعَ، قٰامَ فَقَرَأَ آيٰاتٍ ثُمَّ رَكَعَ وَ سَجَدَ وَ عٰادَ اِلَي الْقُعُوْدِ» (مسلم)؛ «...چون پیامبرﷺ خواست رکوع کند، بلند شدند و چند آیه خواندند و سپس به رکوع رفتند و سجده کردند و دوباره نشستند و نماز را به حالت نشسته ادامه دادند».

و پیامبر ﷺ می‌فرماید: «مَنْ صَلّٰي قٰائِماً فَهُوَ اَفْضَلُ؛ وَ مَنْ صَلّٰي قٰاعِداً فَلَهُ نِصْفُ اَجْرِ الْقٰائِمِ؛ وَ مَنْ صَلّٰي نٰائِماً - اَيْ مُضْطَجِعاً - فَلَهُ نِصْفُ اَجْرِ الْقٰاعِدِ» (بخاری و ابوداود)؛ «هر کس نماز را به حالت ایستاده بخواند، آن بهتر است؛ و هر کس به حالت نشسته بخواند، پاداش نصف شخص ایستاده را دارد؛ و هر کس نماز را به صورت دراز کشیده بخواند، پس برای او نصف مزد شخص نشسته است».]

و کسی که - بنا به قول مختار و برگزیده - نماز را به حالت نشسته می‌گزارد، پس باید همانند کسی که برای تشهّد می‌نشیند، بنشیند؛ [یعنی پای چپش را بر زمین پهن کند و با آرامش بر آن بنشیند، و پای راستش را به حالت عمودی، بر زمین نصب کند و انگشتان این پا را رو به قبله کند.]

و اگر چنان‌چه نماز نفل را به حالت ایستاده شروع کرد، در آن صورت بدون هیچ‌گونه کراهیتی جایز است که آن را به حالت نشسته کامل نماید؛ بنا به قول صحیح‌تر. [این قول از نظرگاه امام ابوحنیفه﵀ است؛ زیرا از دیدگاه ایشان، چنین کاری جایز است؛ ولی دو شاگردش، امام ابویوسف﵀ و امام محمد﵀ بر این باورند که چنین کاری بدون عذر روا نیست.

عایشه ﵂ گوید: «وَ كٰانَ النَّبِيُّ ﷺ يَفْتَتَحُ التَّطَوُّعِ ثُمَّ يَنْتَقِلُ مِنَ الْقِيٰامِ اِلَي الْقُعُوْدِ وَ مِنَ الْقُعُوْدِ اِلَي الْقِيٰامِ» (مسلم)؛ «پیامبر ﷺ نماز نفل را شروع می‌کردند؛ سپس از قیام به

نشستن و از نشستن به سوی قیام منتقل می‌شدند».

و نیز روایت شده است که: «اِنَّهُ ﷺ کٰانَ یَفْتَتِحُ التَّطَوُّعَ قٰائِماً ثُمَّ یَقْعُدُ؛ فَاِذٰا بَقِیَ مِنْ قِرٰاءَتِهِ مِقْدٰارَ عِشْرِیْنَ آیَةً اَوْ ثَلاثِیْنَ، قٰامَ فَقَرَأَ ثُمَّ رَکَعَ وَ سَجَدَ» (مسلم)؛ «پیامبر ﷺ نماز نفل را به حالت ایستاده شروع می‌کرد؛ سپس می‌نشست. و چون از قرائتش به اندازه‌ی بیست یا سی آیه باقی می‌ماند، بلند می‌شد و آن بیست یا سی آیه را می‌خواند و پس از آن، رکوع و سجده را به جای می‌آورد».

ناگفته نماند که نماز فرض و واجب، به حالت نشسته، به همراه داشتن قدرت بر قیام و ایستادن، صحیح نیست.]

[گزاردن نماز نفل بر چهارپا و سواری:]

فرد نمازگزار، می‌تواند در بیرون از شهر و در حالی که بر سواری و چهارپایی سوار است، نماز بخواند؛ و در مورد قبله، فرد نمازگزار می‌تواند به هر سمت و سویی که چهارپا و سواری وی رو کرده، به همان جهت با اشاره، نماز را بخواند. [ناگفته نماند که چنین نمازی، تنها در صورتی درست است که فرد نمازگزار، بیرون از شهر باشد.

ابن عمر رضی الله عنهما گوید: «کٰانَ رَسُوْلُ اللّٰهِ ﷺ یُصَلِّیْ عَلٰی ظَهْرِ رٰاحِلَتِهِ حَیْثُ تَوَجَّهَتْ بِهِ» (بخاری و مسلم)؛ «پیامبر ﷺ در مسافرت، بر پشت مرکب خود، رو به هر جهت که می‌رفت، نمازش را می‌خواند».

و در روایت بخاری آمده است: «... پیامبر ﷺ بر پشت مرکب، رو به هر جهت که می‌رفت، نماز می‌خواند». امّا هرگاه که نماز فرض می‌گزارد، از مرکب و سواری خود پیاده می‌شد و رو به قبله، آن را می‌خواند؛ چون در حدیث جابر رضی الله عنه آمده است: «کٰانَ رَسُوْلُ اللّٰهِ ﷺ یُصَلِّیْ عَلٰی رٰاحِلَتِهِ حَیْثُ تَوَجَّهَتْ بِهِ ؛ فَاِذٰا اَرٰادَ الْفَرِیْضَةَ نَزَلَ فَاسْتَقْبَلَ الْقِبْلَةَ» (بخاری)؛ «پیامبر ﷺ سوار بر مرکب رو به هر طرف که او را می‌برد، نمازش (نماز نفل) را می‌گزارد و چون اراده‌ی گزاردن نماز فرض می‌کرد، پیاده می‌شد و رو به قبله نمازش را می‌گزارد».

و نیز روایت شده است: «کٰانَ ﷺ اِذٰا سٰافَرَ وَ اَرٰادَ اَنْ یَّتَطَوَّعَ، اِسْتَقْبَلَ بِنٰاقَتِهِ الْقِبْلَةَ وَ کَبَّرَ وَ صَلّٰی حَیْثُ وَجَّهَ رِکٰابُهُ» (ابوداود)؛ «هرگاه پیامبر ﷺ به سفر می‌رفت و می‌خواست نماز سنّت بخواند، روی شتر خود را به سوی قبله می‌کرد و تکبیر تحریمه می‌گفت و نماز خود را می‌خواند و فرقی نمی‌کرد که روی چهارپا و مرکبش، به هر طرفی باشد».

و جابربن عبدالله‌ؓ گوید: «رَأَيْتُ رَسُوْلَ اللهِ ﷺ يُصَلِّي النَّوْافِلَ عَلٰى رٰاحِلَتِهِ فِيْ كُلِّ وَجْهٍ يُؤْمِيْ اِيْمٰاءاً وَّلٰكِنَّهُ يَخْفِضُ السَّجْدَتَيْنِ مِنَ الرَّكْعَتَيْنِ» (صحیح ابن حبان)؛ «پیامبر ﷺ را دیدم که نمازهای نفل خویش را به هر سویی که برابر می‌شد، می‌خواند و به هنگام خواندن آن‌ها بر روی چهارپا، با اشاره نماز می‌گزارد ولی دو سجده‌ی خویش را از دو رکوع خود، پایین‌تر ادا می‌کرد».]

و اگر چنان‌چه نمازگزار، نماز نفل را بر چهارپا و سواری می‌خواند و در مورد قبله، به هر سویی که چهارپا و سواری‌اش رو کرده، به همان جهت با اشاره نماز نفل می‌گزارد و در اثنای نماز، از چهارپا و سواری‌اش پایین شد؛ در آن صورت می‌تواند نماز خویش را ادامه بدهد؛ [و لازم نیست که آن را از سر بگیرد؛ البته در صورتی که «**عمل کثیر**» و حرکات زیاد، از وی سر نزده باشد؛] ولی هرگاه به حالت پیاده، نماز نفل خویش را می‌گزارد و در اثنای نماز، تصمیم گرفت که بر چهارپا و سواری خویش سوار شود، در آن صورت نمی‌تواند نماز خویش را ادامه بدهد؛ [زیرا هرگاه این فرد، نماز نفل را در حالت پیاده شروع می‌کند، بر وی لازم است که تمامی شرائط نماز را مراعات نماید؛ در حالی که اگر بر سواری و چهارپا، سوار شود، برخی از شرایط نماز از قبیل: رو کردن به قبله، رکوع و سجده‌ی حقیقی و ... فوت می‌گردد.

و گزاردن **سنّت‌های مؤکّده** بر بالای چهارپا و سواری، روا است،] اگر چه آن سنّت‌های مؤکّده، نمازهای «راتبه» باشد. [«**راتبه**»: نمازهای سنّتی است که پیش از نمازهای فرض و یا به دنبال آن‌ها، گزارده می‌شوند؛ همانند: دو رکعت پیش از فرض صبح؛ چهار رکعت پیش از ظهر و دو رکعت پس از آن؛ دو رکعت پس از نمازهای فرض مغرب و عشاء.]

و از امام ابوحنیفه‌ؒ روایت شده که وی بر این باور است که: نمازگزار باید برای گزاردن نماز سنّت صبح، از چهارپا و سواری خویش، پایین بیاید؛ زیرا سنّت بامداد، از غیر خود [از دیگر سنّت‌ها]، موکّدتر است.

[ناگفته نماند که نماز فرض و واجب، بر چهارپا و سواری، صحیح نیست؛ از این رو، نماز وتر، نماز نذری، و قضا آوردن نماز نافله‌ای که آن را پس از شروع کردن در آن، فاسد گردانیده است، بر بالای چهارپا و سواری، جایز نیست؛ ولی اگر چنان‌چه فرد نمازگزار، دارای عذری بود؛ مانند این که در صورت فرود آمدن از چهارپا و سواری بر

زمین، از دشمنی می‌ترسید، یا از درنده‌ای از درندگان بیم داشت، و یا از فرار و گریز و رمیدن و گریختن سواری خویش می‌ترسید، یا آن مکان، گِل‌آلود بود؛ در این صورت‌ها، می‌تواند نماز خویش را بر بالای سواری و چهارپای خویش بخواند؛ خواه نماز وی فرض باشد یا واجب. و همچنین اگر چنان‌چه کسی را نمی‌یافت که او را بر مرکب و چهارپا سوار نماید و او خود هم به تنهایی، توانایی سوار شدن بر آن را نداشت، نماز فرض و واجب وی بر بالای چهارپا و سواری درست است.]

و برای کسی که نماز نفل می‌گزارد، بدون هیچ‌گونه کراهیتی درست است که در صورت خستگی و کوفتگی، به چیزی تکیه نماید؛ و در صورتی که عذری برای تکیه دادن، وجود نداشته باشد، در آن صورت - بنا به قول ظاهرتر - گزاردن نفل به صورت تکیه مکروه می‌باشد؛ زیرا چنین کاری، بی‌حرمتی و اسائه‌ی ادب تلقّی می‌گردد.

و اگر چنان‌چه بر روی چهارپا و سواری، نجاستی [زیاد؛ یعنی به اندازه‌ی بیشتر از یک درهم] بود، در آن صورت وجود این نجاست، مانع صحّت و درستی نماز بر روی چهارپا و سواری نمی‌گردد؛ اگر چه آن نجاست بر زین [یا خورجینِ] چهارپا و یا بر روی رکاب‌های سواری و چهارپا باشد؛ بنا به قول صحیح‌تر.

و گزاردن نماز در حالت پیاده [یعنی برای کسی که با پای پیاده را می‌رود،] به اجماعِ [ائمه و پیشوایان اضاف] صحیح نیست.

فَصلٌ فِي صَلٰاةِ الفَرضِ وَالوَاجِبِ عَلَي الدَّابَّةِ

لَا يَصِحُّ عَلَى الدَّابَّةِ صَلَاةُ الفَرَائِضِ وَ لَا الوَاجِبَاتِ كَالوِترِ وَالمَنذُورِ وَ مَا شَرَعَ فِيهِ نَفلًا فَأَفسَدَهُ وَ لَا صَلَاةُ الجَنَازَةِ وَ سَجدَةٌ تُلِيَت آيَتُهَا عَلَى الأَرضِ إِلَّا لِضُرُورَةٍ؛ كَخَوفِ لِصٍّ عَلَى نَفسِهِ أَو دَابَّتِهِ أَو ثِيَابِهِ لَو نَزَلَ وَ خَوفُ سَبُعٍ وَ طِينِ المَكَانِ وَ جُمُوحِ الدَّابَّةِ وَ عَدَمِ وِجدَانِ مَن يُركِبُه لِعِجزِه.

وَالصَّلَاةُ فِي المَحمِلِ عَلَى الدَّابَّةِ، كَالصَّلَاةُ عَلَيهَا؛ سَوَاءٌ كَانَت سَائِرَةً أَو وَاقِفَةً. وَ لَو جَعَلَ تَحتَ المَحمِلِ خَشَبَةً حَتَّى بَقِيَ قَرَارُه اِلَى الأَرضِ؛ كَانَ بِمَنزِلَةِ الأَرضِ فَتَصِحُّ الفَرِيضَةُ فِيهِ قَائِمًا.

فصل: پیرامون گزاردن نمازهای فرض و واجب بر بالای چهار پا و سواری [و کجاوه و تخت روان]

گزاردن نمازهای نفل [همانند نمازهای صبح، ظهر، عصر، مغرب و عشاء] بر بالای چهار پا و سواری صحیح نیست؛ و همچنین گزاردن نمازهای واجب، همانند: نماز وتر، نماز نذری و قضا آوردن نماز نفلی که آن را پس از شروع کردن در آن، فاسد گردانیده، و گزاردن نماز جنازه و ادا کردن سجده‌ی تلاوت که آیه‌ی آن بر روی زمین، تلاوت گردیده است، بر بالای سواری و چهارپا صحیح نیست؛ مگر آن که ضرورتی بر خواندن آن‌ها بر روی چهارپا وجود داشته باشد؛ [ضرورتی] از قبیل آن که: در صورت فرود آمدن از سواری و چهارپا، فرد نمازگزار بیم آن داشته باشد که دزد و غارتگر و چپاولگر و یغماگر، [ضرر و زیانی] به جان یا چهارپا و یا لباس و جامه‌ی او برساند؛ و یا از درندگان بیم داشته باشد؛ و یا در آن مکان، گِل و لای وجود داشته باشد؛ و یا از فرار و گریز و رمیدن و گریختن چهارپا، بیم داشته باشد؛ و یا [در صورت پایین شدن از سواری و چهارپا،] کسی را نمی‌یافت که او را بر آن سوار گرداند و او خود نیز به تنهایی، توانایی و یارای آن را ندارد که بر چهارپا و سواری خویش، سوار گردد.

[به هر حال، در همه‌ی این موارد، نماز خواندن نمازگزار بر بالای سواری و چهارپا، صحیح است؛ خواه نماز وی نماز فرض باشد یا نماز واجب؛ خداوند بلندمرتبه در این زمینه می‌فرماید:

﴿فَإِنْ خِفْتُمْ فَرِجَالًا أَوْ رُكْبَانًا ۖ فَإِذَآ أَمِنتُمْ فَٱذْكُرُواْ ٱللَّهَ كَمَا عَلَّمَكُم مَّا لَمْ تَكُونُواْ تَعْلَمُونَ﴿٢٣٩﴾﴾ [البقرة: ۲۳۹]

«و اگر ترسیدید پس نماز را در حال پیاده یا سواره انجام دهید. امّا هنگامی که امنیت خود را بازیافتید، برابر آن چیزهایی که نمی‌دانستید و خدا به شما آموخت، خدای را یاد کنید».]

و [حکم] گزاردن نماز در **کجاوه** و **تخت روان** که آن کجاوه نیز بر بالای چهارپا، سوار گردیده، همانند [حکم] گزاردن نماز بر بالای خود چهارپا و سواری است؛ و فرقی نمی‌کند که حیوان، در حال حرکت و پیش‌رونده باشد یا ایستاده و بی‌حرکت.

و اگر چنان‌چه فرد نمازگزار، در قسمت پایین کجاوه، یک قطعه اَلوار قرار داد به گونه‌ای که کجاوه [به وسیله‌ی همین قطعه اَلوار] ثابت و استوار گردیده و پابر جا و ساکن شد، در آن صورت آن کجاوه، به منزله‌ی زمین است؛ از این رو، گزاردن نماز

فرض در آن، به حالت ایستاده درست است.

فَصلٌ فِي الصَّلاة فِي السَّفِينَة

صَلاَةُ الفَرضِ فِيهَا وَ هِيَ جَارِيَةٌ قَاعِدًا بِلَا عُذرٍ صَحِيحَةٌ عِندَ أَبِي حَنِيفَةَ بِالرُّكُوعِ وَالسُّجُودِ؛ وَ قَالَا: لَا تَصِحُّ إِلَّا مِن عُذرٍ وَ هُوَ الأَظهَرُ. وَالعُذرُ: كَدَوَرَانِ الرَّأسِ وَ عَدَمُ القُدرَةِ عَلَى الخُرُوجِ. وَ لَا تَجُوزُ فِيهَا بِالإِيمَاءِ اِتِّفَاقًا.

وَالمَربُوطَةُ فِي لُجَّةِ البَحرِ وَ تُحَرِّكُهَا الرِّيحُ شَدِيدًا كَالسَّائِرَةِ وَ إِلَّا فَكَالوَاقِفَةِ عَلَى الأَصَحِّ؛ وَ إِن كَانَت مَربُوطَةً بِالشَّطِّ، لَا تَجُوزُ صَلَاتُه قَاعِدًا بِالإِجمَاعِ. فَإِن صَلَّى قَائِمًا وَكَانَ شَيءٌ مِنَ السَّفِينَةِ عَلَى قَرَارِ الأَرضِ، صَحَّتِ الصَّلَاةُ وَ إِلَّا فَلَا تَصِحُّ عَلَى المُختَارِ؛ إِلَّا إِذَا لَم يُمكِنهُ الخُرُوجَ؛ وَ يَتَوَجَّهُ المُصَلِّي فِيهَا اِلَى القِبلَةِ عِندَ اِفتِتَاحِ الصَّلَاةِ وَ كُلَّمَا اِستَدَارَت عَنهَا، يَتَوَجَّهُ إِلَيهَا فِي خِلَالِ الصَّلَاةِ حَتَّى يُتِمَّهَا مُستَقبِلًا.

فصل: پیرامون گزاردن نماز در کشتی

از دیدگاه امام ابوحنیفه رحمه‌الله: گزاردن نماز در کِشتی روان و در حال حرکت، به طور نشسته و بدون عذر، درست است؛ البته مشروط بر آن که رکوع و سجده‌ی نماز را ادا نماید؛ [یعنی گزاردن نماز فرض، در کِشتی روان و در حال حرکت به طور نشسته و بدون عذر و با اشاره درست نیست.]

و امام ابویوسف رحمه‌الله و امام محمد رحمه‌الله گفته‌اند: گزاردن نمازِ فرض، در کشتی روان و در حال حرکت، به طور نشسته درست نیست؛ مگر آن که عذری وجود داشته باشد؛ و همین قول، ظاهرتر می‌باشد؛ [زیرا ابن عمر رضی‌الله‌عنهما گوید: «اِنَّ النَّبِيَّ ﷺ سُئِلَ عَنِ الصَّلاةِ فِي السَّفِيْنَةِ؟ فَقٰالَ: صَلِّ فِيْهٰا قٰائِماً؛ اِلّٰا اَنْ تَخٰافَ الْغَرْقَ» (مستدرک حاکم و سنن کبری بیهقی)؛ «از پیامبر ﷺ پیرامون خواندن نماز در کشتی سؤال شد؟ ایشان در پاسخ فرمودند: در کشتی به صورت ایستاده نماز بخوان؛ مگر آن که بیم از غرق شدن داشته باشی».]

و **عذر** [برای خواندن نماز فرض در کشتی روان و در حال حرکت، به طور نشسته] عبارتند از: سرگیجی و عدم قدرت بر بیرون شدن از کشتی.

و به اتفاق [ائمه و پیشوایان اضاف]، **نماز در کشتی با اشاره** [برای کسی که بر رکوع کردن و سجده بردن **توانا** است] صحیح نیست.

و حکم کشتی‌هایی که [با لنگرها] در عمیق‌ترین و پرآب‌ترین جای دریا لنگر انداخته شده‌اند و باد، آن‌ها را سخت تکان می‌دهد، همانند حکم کشتی‌هایی است که روان و در حال حرکت هستند؛ و اگر چنان‌چه باد، آن‌ها را حرکت و تکان نمی‌داد، در آن صورت حکم آن‌ها همانند حکم کشتی‌ای است که ایستاده و بی‌حرکت باشد؛ بنا به قول صحیح‌تر.

و اگر چنان‌چه کشتی به ساحل و لنگرگاه بسته شده بود، در آن صورت به اجماع [علماء و صاحب‌نظران فقهی اضاف،] در آن، نماز خواندن به طور نشسته [به همراه داشتن قدرت بر ایستادن] جایز نیست.

و اگر چنان‌چه در کشتی‌ای که به ساحل و لنگرگاه بسته شده است، ایستاده نمازگزارد و حال آن که چیزی از کشتی بر زمین پابرجا و استوار و ثابت و استقرار یافته بود، در آن صورت نماز در آن، درست است؛ ولی اگر چنان‌چه چیزی از کشتی بر زمین استقرار نیافته بود، در آن صورت - بنا به قول مختار و برگزیده - نماز در آن صحیح نیست، مگر آن که شخص بر بیرون شدن از کشتی، قادر نباشد [که در آن صورت، نماز وی در کشتی جواز دارد؛ خواه کشتی به لنگرگاه بسته شده باشد یا نباشد و روان و در حال حرکت باشد.]

و [هرگاه نمازگزار در کشتی نماز گزارد،] به هنگام شروع نماز، روی خویش را در کشتی به سوی قبله نماید؛ و هرگاه کشتی به سوی جهتی دیگر چرخید، او نیز در اثنای نماز، به جانب قبله بچرخد؛ [البته این حکم در صورتی است که بر چرخیدن در اثنای نماز، قادر و توانا باشد؛ و اگر چنان‌چه بر دور زدن و چرخیدن قادر نبود، در آن صورت از گزاردن نماز دست بکشد] تا آن که [قدرت پیدا کند تا] نماز خویش را رو به قبله تمام نماید و به پایان برساند.

[در اینجا بر خود لازم می‌بینم تا احکام و مسائل «گزاردن نماز در قطار و هواپیما» را نیز بیان نمایم؛ از این رو، گزاردن نماز فرض و واجب در قطارِ در حال حرکت و هواپیمای در حال پرواز، نشسته بدون داشتن عذر - بر اساس مذهب امام ابوحنیفه رحمه الله - صحیح است. و گزاردن نماز فرض و واجب در قطارِ در حال حرکت و هواپیمای در حال پرواز، نشسته بدون داشتن عذر - از دیدگاه بیشتر ائمه - صحیح

نیست؛ مگر در صورتی که شخص، دارای عذری - به عنوان مثال: - همچون دوران سر باشد.

همچنین اگر چنان‌چه قطار در حال حرکت شدیدی است؛ به گونه‌ای که ایستادن در آن دشوار است، خواندن نماز به طور نشسته در آن، صحیح است. و اگر شخص، به طور ایستاده، در میان دو صندلی قطار نماز خواند و بر یکی از آن دو صندلی سجده کرد، نماز وی درست است؛ البته در صورتی که امکان سجده کردن برای وی بر کف قطار وجود نداشته باشد.

امّا اگر قطار ایستاده بود، پس در نزد تمام ائمه، نماز نشسته بدون عذر در آن، جواز ندارد.

همچنین اگر هواپیما بر زمین ایستاده بود، بدون داشتن عذری، نماز به طور نشسته در آن، جواز ندارد.

و اگر در قطار یا هواپیما، رو به سوی قبله به نماز خویش شروع کرد، سپس قطار یا هواپیما به سوی جهت دیگری متحوّل گردید، او نیز به سوی قبله دور بزند؛ البته در صورتی که بر دور زدن قادر و توانا باشد.

و اگر بر دور زدن قادر نبود، یا به دور زدن قطار یا هواپیما آگاه نگردید، نماز وی درست است.]

فَصلٌ فِي التَّرَاوِيحِ

التَّرَاوِيحُ، سُنَّةٌ لِلرِّجَالِ وَالنِّسَاءِ وَ صَلَاتُهَا بِالجَمَاعَةِ، سُنَّةٌ كِفَايَةً.

وَ وَقتُهَا: بَعدَ صَلَاةِ العِشَاءِ وَ يَصِحُّ تَقدِيمُ الوِترِ عَلَى التَّرَاوِيحِ وَ تَأخِيرُهُ عَنهَا؛ وَ يَستَحِبُّ تَأخِيرُ التَّرَاوِيحِ إِلَى ثُلثِ اللَّيلِ أَو نِصفِه؛ وَ لَا يَكرَهُ تَأخِيرُهَا إِلَى مَا بَعدَهُ عَلَى الصَّحِيحِ.

وَ هِيَ عِشرُونَ رَكعَةً بِعَشرِ تَسلِيمَاتٍ. وَ يُستَحَبُّ الجُلُوسُ بَعدَ كُلِّ أَربَعٍ بِقَدرِهَا وَكَذَا بَينَ التَّروِيحَةِ الخَامِسَةِ وَالوِترِ؛ وَ سُنَّ خَتمُ القُرآنِ فِيهَا مَرَّةً فِي الشَّهرِ عَلَى الصَّحِيحِ؛ وَ إِن مَلَّ بِهِ القَومُ، قَرَأَ بِقَدرِ مَا لَا يُؤَدِّي اِلَى تَنفِيرِهِم فِي المُختَارِ. وَ لَا يَترُكُ الصَّلَاةَ عَلَى النَّبِيِّ صَلَى اللهُ عَلَيهِ وَ سَلَّم فِي كُلِّ تَشَهُّدٍ مِنهَا وَ لَو مَلَّ القَومُ عَلَى المُختَارِ. وَ لَا يَترُكُ الثَّنَاءَ وَ تَسبِيحَ الرُّكُوعِ وَالسُّجُودِ؛ وَ لَا يَأتِي بِالدُّعَاءِ إِن مَلَّ القَومُ وَ لَا تُقضَي التَّرَاوِيحُ بِفَوَاتِهَا

مُنفَرِدًا وَ لَا بِجَمَاعَةٍ.

فصل: پیرامون نماز تراویح

گزاردن **نماز تراویح** [بیست رکعت نماز در شب‌های ماه رمضان، پس از نماز عشاء،] هم برای مردان و هم برای زنان، سنّت [عینی مؤکده] است. [و مردان، نماز تراویح را در مسجد با جماعت بخوانند؛ و خواندن نماز تراویح برای زنان، در خانه‌هایشان بهتر است.]

و گزاردن نماز تراویح، همراه با جماعت [برای مردان]، **سنّت کفایی** است. [و معنای «**سنّت کفایی**» آن است که: اگر چنان‌چه برخی از اهل محلّه، نماز تراویح را با جماعت خواندند، طلب آن از بقیه، ساقط است ولی اگر چنان‌چه اهل محلّه، همگی جماعت را ترک کردند، در آن صورت تمامی آن‌ها گنهکار هستند.

در سنّت بودن نماز تراویح، هیچ‌گونه شکی نیست و بر آن، اجماع منعقد شده است و بسیاری از علماء و صاحب‌نظران اسلامی، آن اجماع را نقل کرده‌اند.

پیامبر ﷺ می‌فرماید: «اِفْتَرَضَ اللهُ عَلَيْكُمْ صِيٰامَهُ وَ سَنَنْتُ لَكُمْ قِيٰامَهُ» (نسایی و ابن ماجه)؛ «خداوند بر شما روزه‌ی ماه رمضان را مقرر کرده و من نیز قیام شب‌های رمضان را برای شما، سنّت قرار داده‌ام».

و نیز می‌فرماید: «مَنْ قٰامَ رَمَضَانَ اِيْمٰاناً وَ اِحْتِسٰاباً غُفِرَلَهٗ مٰا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِهِ» (بخاری و مسلم)؛ «هر کس از روی ایمان و باور و برای رضای خدا، نماز تراویح را در شب‌های رمضان بگزارد، گناهان پیش از رمضان وی آمرزیده می‌شود».]

و **وقت نماز تراویح**، پس از نمازِ [فرض عشاءو دو رکعت سنّت] است [تا طلوع صبح صادق]؛ و مقدّم نمودن نماز تراویح بر نماز وتر و به تأخیر انداختن آن از نماز وتر، صحیح است؛ [ولی مقدّم ساختن نماز تراویح بر نماز وتر، مستحب و پسندیده و بهتر و سزاوارتر می‌باشد.]

و همچنین به تأخیر انداختن نماز تراویح تا یک سوّم شب، یا تا نیمه شب، مستحب و پسندیده می‌باشد. و – بنا به قول صحیح – به تأخیر انداختن نماز تراویح تا پس از نیمه شب، مکروه نیست.

و نماز تراویح، بیست رکعت است با ده سلام. و نشستن بعد از هر چهار رکعت، به اندازه‌ی چهار رکعت [برای استراحت]، مستحب می‌باشد. و همچنین نشستن بین

ترویحه‌ی پنجم و نماز وتر نیز مستحب می‌باشد. [به هر حال، امام و پیشنماز، پس از گزاردن نماز فرض عشاء همراه با مردم، بیست رکعت نماز بخواند؛ و در هر دو رکعت نماز، سلام بدهد؛ و این بیست رکعت را در پنج ترویحه قرار دهد. و «ترویحه»: جلسه و نشست مختصری پس از خواندن چهار رکعت نماز در شب‌های ماه رمضان پس از نماز عشاء است؛ و چون پس از هر چند رکعت نماز، اندکی استراحت می‌کنند، بدین اسم خوانده شده است.

و به هر چهار رکعت نماز در شب‌های ماه رمضان پس از نماز عشاء، «ترویحه» می‌گویند؛ از این رو، به بیست رکعتی که پس از نماز عشاء گزارده می‌شود، نماز **«تراویح»** می‌گویند؛ پس امام، پس از هر ترویحه، اندکی بنشیند تا مردم، دمی بیاسایند و استراحت کنند.] و - بنا به قول صحیح - یکبار قرائت تمام قرآن کریم در نماز تراویح، در ماه رمضان، سنّت است.

و اگر چنان‌چه مردم، از یکبار ختم قرآن در طی ماه، خسته و ملول می‌شدند، در آن صورت - بنا به قول مختار - امام و پیشنماز به اندازه‌ای در نماز تراویح قرائت نماید که منجر به متنفّر ساختن آن‌ها [از نماز جماعت] نشود.

و - بنا به قول مختار - درود خواندن بر رسول خدا ﷺ در هر تشهّد در نماز تراویح، ترک نشود؛ اگر چه مردم، ملول و خسته شوند. و همچنین «ثناء» - سبحانك اللهم و بحمدك... - و **تسبیحات رکوع** و **تسبیحات سجده** ترک کرده نشوند؛ [اگر چه مردم، ملول و خسته شوند.]

و دعای پس از درود بر رسول خدا ﷺ، ترک کرده شود، اگر چنان‌چه مردم بدان، خسته و ملول می‌شدند [ولی بهتر آن است که برای به جای آوردن سنّت، دعای کوتاهی پس از درود خوانده شود.]

و با فوت شدن نماز تراویح، تراویح قضا آورده نمی‌شود؛ نه به صورت تنهایی و نه به صورت جماعت.

[و نماز وتر نیز در ماه رمضان، با جماعت گزارده می‌شود؛ این طور که امام و پیشنماز پس از این که از پنج ترویحه فارغ می‌شود، همراه با مردم، نماز وتر را با جماعت بگزارد و در هر سه رکعت وتر، قرائت را با صدای بلند بخواند؛ و امام و مقتدی، دعای قنوت را با صدای آهسته بخوانند؛ و در غیر ماه رمضان، نمی‌توان نماز وتر را با

جماعت خواند.]

باب: پیرامون گزاردن نماز در خانه‌ی کعبه

بَابُ الصَّلَاةِ فِي الكَعبَةِ

صَحَّ فَرضٌ وَ نَفلٌ فِيهَا وَ كَذَا فَوقَهَا وَ إِن لَم يَتَّخِذ سُترَةً؛ لكِنَّه مَكرُوهٌ لِإِسَاءَةِ الأَدَبِ بِاستِعلَائِهِ عَلَيهَا. وَ مَن جَعَلَ ظَهرَهُ اِلَى غَيرِ وَجهِ إِمَامِه فِيهَا أَو فَوقَهَا صَحَّ؛ وَ إِن جَعَلَ ظَهرَه اِلَى وَجهِ إِمَامِه لَا يَصِحُّ. وَ صَحَّ الاِقتِدَاءُ خَارِجَهَا بِإِمَامٍ فِيهَا وَالبَابُ مَفتُوحٌ؛ وَ إِن تَحَلَّقُوا حَولَهَا وَالإِمَامُ خَارِجَهَا صَحَّ إِلَّا لِمَن كَانَ أَقرَبَ إِلَيهَا فِي جِهَةِ إِمَامِه.

باب: پیرامون گزاردن نماز در خانه‌ی کعبه

گزاردن نمازهای فرض و نفل در داخل خانه‌ی کعبه درست است؛ و همچنین گزاردن نمازهای فرض و نفل، بر بالای خانه‌ی کعبه [یعنی بر بام آن] درست است؛ اگر چه نمازگزار در وقت خواندن نماز، سُتره‌ای را در جلوی سجده‌گاهش قرار ندهد؛ ولی به جهت عدم تعظیم و بزرگداشت خانه‌ی کعبه و اسائه‌ی ادب و بی‌حرمتی بدان - به جهت بالا رفتن بر آن - این کارش مکروه می‌باشد.

و هرگاه در داخل خانه‌ی کعبه یا بر بالای آن، مقتدی پشت خویش را در برابر غیرصورت امام قرار داد، در آن صورت اقتدای وی درست است؛ [یعنی اگر چنان‌چه مقتدی، صورت خویش را در برابر پشت امام قرار داد؛ یا صورت خویش را در برابر پهلوی امام قرار داد؛ یا پشت خود را در برابر پهلوی پیشنماز قرار داد؛ یا پشت خویش را در برابر پشت امام خویش قرار داد؛ یا پهلوی خود را در برابر صورت امامش قرار داد؛ یا پهلویش را در برابر پهلوی امامش قرار داد و حال آن که به سوی جهتی غیر از جهت امام رو نموده است؛ و یا صورتش را در برابر صورت امام قرار داده بود؛ در این هفت صورت، اقتدای مقتدی به امام درست است؛ ولی از این هفت مورد، یک مورد مکروه می‌باشد؛ و آن این که صورت مقتدی با صورت امام، برابر باشد که در آن صورت، نمازش با کراهیت درست است.]

و اگر چنان‌چه مقتدی، پشت خویش را با صورت امام و پیشنمازش برابر کرد، در آن صورت نماز و اقتدای وی درست نیست؛ [زیرا جلوتر از امام خویش ایستاده است.]

و اقتدا برای کسانی درست است که خارج از خانه‌ی کعبه [و در مسجدالحرام] هستند و به پیشنمازی اقتدا کرده‌اند که وی در داخل خانه‌ی کعبه می‌باشد؛ [خواه همراه با او، جماعتی باشد یا نباشد؛] و این حکم در صورتی است که دروازه‌ی خانه‌ی کعبه، باز و گشوده باشد.

و اگر چنان‌چه امام در خارج از خانه‌ی کعبه [و در مسجدالحرام] نماز گزارد، و مردم نیز در اطراف خانه‌ی کعبه، حلقه زدند و به امام اقتدا نمودند، در آن صورت اقتدای تمامی آن‌ها درست است؛ مگر کسانی که به هنگام نماز در همان جهتی به

خانه‌ی کعبه نزدیک باشند که امام و پیشنمازشان نیز در همان جهت ایستاده است؛ [در این صورت، چون که جلوتر از امام خویش ایستاده‌اند، اقتدای آن‌ها به امام، درست نیست؛ ولی اگر فردی به هنگام نماز در جهتی غیر از جهت امام به خانه‌ی کعبه نزدیک باشد، در این صورت، نمازش صحیح است.]

باب: پیرامون نماز مسافر

بَابُ صَلَاةِ المُسَافِرِ

أَقَلُّ سَفَرٍ تَتَغَيَّرُ بِهِ الأَحكَامُ، مَسِيرَةُ ثَلَاثَةِ أَيَّامٍ مِن أَقصَرِ أَيَّامِ السَّنَةِ بِسَيرٍ وَسَطٍ مَعَ الاِستِرَاحَاتِ؛ وَالوَسَطُ: سَيرُ الإِبِلِ وَ مَشيُ الأَقدَامِ فِي البَرِّ وَ فِي الجَبَلِ بِمَا يُنَاسِبُه؛ وَ فِي البَحرِ، اِعتِدَالُ الرِّيحِ؛ فَيَقصرُ الفَرضَ الرُّبَاعِيَّ مَن نَوى السَّفَرَ وَ لَو كَانَ عَاصِيًا بِسَفَرِهِ، إِذَا جَاوَزَ بُيُوتَ مَقَامِهِ وَ جَاوَزَ أَيضًا مَا اِتَّصَلَ بِهِ مِن فِنَائِهِ؛ وَ إِن اِنفَصَلَ الفَنَاءُ بِمَزرَعَةٍ أَو قَدرِ غَلوَةٍ لَا يُشتَرَطُ مُجَاوَزَتُه.

الفِنَاءُ: المَكَانُ المُعَدُّ لِمَصَالِحِ البَلَدِ كَرَكضِ الدَّوَابِّ وَ دَفنِ المَوتَى.

وَ يُشتَرَطُ لِصِحَّةِ نِيَّةِ السَّفَرِ ثَلَاثَةِ أَشيَاءَ: الاِستِقلَالُ بِالحُكمِ وَالبُلُوغُ وَ عَدَمُ نُقصَانِ مُدَّةِ السَّفَرِ عَن ثَلَاثَةِ أَيَّامٍ؛ فَلَا يَقصُرُ مَن لَم يُجَاوِز عِمرَانَ مَقَامِه أَو جَاوَزَ وَكَانَ صَبِيًّا أَو تَابِعًا لَم يَنوِ مَتبُوعُهُ السَّفَرَ كَالمَرأَةِ مَعَ زَوجِهَا وَالعَبدِ مَعَ مَولَاهُ وَالجُندِي مَعَ أَمِيرِه أَو نَاوِيًا دُونَ الثَّلَاثَةِ. وَ تَعتَبِرُ نِيَّةُ الإِقَامَةِ وَالسَّفَرِ مِنَ الأَصلِ دُونَ التَّبعِ إِن عُلِمَ نِيَّةُ المَتبُوعِ فِي الأَصَحِّ. وَالقَصرُ، عَزِيمَةٌ عِندَنَا؛ فَإِذَا أَتَمَّ الرُّبَاعِيَّةَ وَ قَعَدَ القُعُودَ الأَوَّلَ صَحَّت صَلَاتُه مَعَ الكَرَاهَةِ وَ إِلَّا فَلَا تَصِحُّ إِلَّا إِذَا نَوى الإِقَامَةَ لمَّا قَامَ لِلثَّالِثَةِ.

وَ لَا يَزَالُ يَقصُرُ حَتَّى يَدخُلَ مِصرَهِ أَو يَنوِيَ إِقَامَتَه نِصفَ شَهرٍ بِبَلَدٍ أَو قَريَةٍ؛ وَ قَصَرَ إِن نَوَى أَقَلَّ مِنهُ أَو لَم يَنوِ وَ بَقِيَ سِنِينَ؛ وَ لَا تَصِحُّ نِيَّةُ الإِقَامَةِ بِبَلَدَتَينِ لَم يُعَيِّنِ المَبِيتَ بِأَحَدِهِمَا وَ لَا فِي مَفَازَةٍ لِغَيرِ أَهلِ الأَخبِيَةِ وَ لَا لِعَسكَرِنَا بِدَارِالحَربِ وَ لَا بِدَارِنَا فِي مُحَاصَرَةِ أَهلِ البَغيِ.

وَ إِن اِقتَدَى مُسَافِرٌ بِمُقِيمٍ فِي الوَقتِ، صَحَّ وَ أَتَمَّهَا أَربَعًا؛ وَ بَعدَهُ لَا يَصِحُّ وَ بِعَكسِهِ صَحَّ فِيهِمَا؛ وَ نَدَبَ لِلإِمَامِ أَن يَقُولَ: «أَتِمُّوا صَلَاتَكُم فَإِنِّي مُسَافِرٌ» وَ يَنبَغِي أَن يَّقُولَ ذَالِكَ قَبلَ شُرُوعِهِ فِي الصَّلَاةِ. وَ لَا يَقرَأُ المُقِيمُ فِيمَا يُتِمُّه بَعدَ فَرَاغِ إِمَامِه المُسَافِرِ فِي الأَصَحِّ.

وَ فَائِتَةُ السَّفَرِ وَالحَضَرِ، تُقضَي رَكعَتَينِ وَ أَربَعًا وَالمُعتَبَرُ فِيهِ آخِرُ الوَقتِ.

وَ يَبطُلُ الوَطَنُ الأَصلِيُّ بِمِثلِه فَقَط؛ وَ يَبطُلُ وَطَنُ الإِقَامَةِ بِمِثلِه وَ بِالسَّفَرِ وَ بِالأَصلِيِّ. وَالوَطَنُ الأَصلِيُّ: هُوَ الَّذِي وُلِدَ فِيهِ أَو تَزَوَّجَ أَو لَم يَتزَوَّج وَ قَصدَ التَّعَيُّشَ لَا الاِرتِحَالَ عَنهُ..

وَ وَطَنُ الإِقَامَةِ مَوضِعٌ نَوَى الإِقَامَةَ: فِيهِ نِصفَ شَهرٍ فَمَا فَوقَه. وَ لَم يَعتَبِرِ المُحَقِّقُونَ وَطَنَ السُّكنَى؛ وَ هُوَ: مَا يَنوِي الإِقَامَةَ فِيهِ دُونَ نِصفِ شَهرٍ.

باب: پیرامون نماز مسافر

[**سفر**، موجب مشقّت و دشواری است و گمان مشقت و رنج در سفر می‌رود و مشقّت و رنج، آسانگیری و سهولت را ایجاب می‌کند؛ از این رو، شارع مقدّس اسلام، در سفر، نمازهای چهار رکعتی را به دو رکعتی تخفیف داده و پایین آورده است.

قرآن کریم و سنّت نبوی و اجماع امّت اسلامی بر آن دلالت دارند که در سفر، کوتاه کردن نماز و شکسته خواندن آن جایز است.

خداوند بلندمرتبه می‌فرماید: ﴿وَإِذَا ضَرَبۡتُمۡ فِي ٱلۡأَرۡضِ فَلَيۡسَ عَلَيۡكُمۡ جُنَاحٌ أَن تَقۡصُرُواْ مِنَ ٱلصَّلَوٰةِ إِنۡ خِفۡتُمۡ أَن يَفۡتِنَكُمُ ٱلَّذِينَ كَفَرُوٓاْۚ﴾ [النساء: ۱۰۱] «هرگاه در زمین به مسافرت پرداختید و نماز را کوتاه خواندید، گناهی بر شما نیست اگر ترسیدید که کافران، بلایی به شما برسانند و به فتنه‌ای گرفتارتان گردانند».

از یعلی بن امیه‌ﷺ روایت است: از عمربن خطاب‌ﷺ درباره‌ی این آیه سؤال کردم و گفتم: با توجه به این آیه، قصر نماز به وقتی اختصاص دارد که از کافران در امان نباشیم؛ ولی الان مردم در امنیت هستند؟ عمرﷺ گفت: من هم مثل تو از این امر شگفت‌زده شدم و از پیامبر ﷺ در این باره سؤال کردم. پیامبر ﷺ فرمود: «صَدَقَةٌ تَصَدَّقَ اللهُ بِهٰا عَلَيْكُمْ فَاقْبِلُوا صَدَقَتَهُ» (مسلم، ابوداود، نسایی، ابن ماجه و ترمذی)؛ «صدقه‌ای است که خداوند به شما داده است؛ پس صدقه‌اش را قبول کنید».

ابن عباس‌ﷺ گوید: «فَرَضَ اللهُ الصَّلاةَ عَلٰى لِسٰانِ نَبِيِّكُمْ ﷺ فِي الْحَضَرِ اَرْبَعاً وَ فِي السَّفَرِ رَكْعَتَيْنِ وَ فِيْ الْخَوْفِ رَكْعَةً» (مسلم، ابوداود، نسایی و ابن ماجه)؛ «خداوند از زبان پیامبر ﷺ نماز را بر شما، در حَضَر چهار رکعت، در سفر دو رکعت و در هنگام خوف، یک رکعت واجب کرده است».

عمرﷺ گوید: «صَلاةُ السَّفَرِ رَكْعَتٰانِ وَ صَلاةُ الْجُمُعَةِ رَكْعَتٰانِ وَ الْفِطْرُ وَ الْاَضْحٰي رَكْعَتٰانِ تَمٰامٌ غَيْرَ قَصْرٍ عَلٰى لِسٰانِ مُحَمَّدٍ ﷺ» (نسایی و ابن ماجه)؛ «از زبان محمد ﷺ نماز سفر، دو رکعت و نماز جمعه، دو رکعت و نماز عید فطر و قربان، دو رکعت است؛ کامل‌اند نه قصر».

و عایشه رضی الله عنها گوید: «اَلصَّلاةُ اَوَّلُ مٰا فُرِضَتْ رَكْعَتَيْنِ، فَأُقِرَّتْ صَلاةُ السَّفَرِ وَ اُتِمَّتْ صَلاةُ الْحَضَرِ» (بخاری و مسلم)؛ «ابتدا که نماز فرض شد، دو رکعت دو رکعت بود؛ نماز سفر به حال خود (دو رکعتی) باقی ماند و نماز حضر، کامل (چهار رکعتی) شد».

از ابن عمر رضی الله عنهما روایت است: با پیامبر ﷺ، ابوبکر رضی الله عنه، عمر رضی الله عنه و عثمان رضی الله عنه مسافرت کرده‌ام و ندیده‌ام که هیچ‌کدام از آن‌ها تا وقتی که فوت کردند، از دو رکعت بیشتر بخوانند، بخاری، مسلم، ابوداود و نسایی.]

کمترین مسافت سفری که احکام و مسائل به وسیله‌ی آن تغییر می‌کند [و در آن کوتاه کردن نماز واجب می‌گردد و خوردن روزه‌ی رمضان، مباح می‌شود،] سفری است که مسافت آن را، **سه روز از کوتاه‌ترین روزهای سال با راه پیمودن متوسط و میانه** طی نماید؛ البته با در نظر گرفتن استراحت کردن و تجدید قوا کردن [در مهمانسراها و مسافرخانه‌ها؛ این‌طور که در مهمانسراها برای خوردن، نوشیدن، اجابت مزاج، گزاردن نماز و ... بیاساید و استراحت نماید.]

و سَیر [راه پیمودن] متوسط و میانه عبارت است از: راه پیمودن با شتر و پیاده‌روی در خشکی و کوه بدانچه که با آن سازگار و متناسب است.

و **اعتبار راه پیمودن متوسط و میانه، در دریا**، به اعتدال و همسان بودن باد است. [و هر کس، مسافت سه روز را - به عنوان مثال: در یک ساعت و با یک سواری سریع‌السیر همچون قطار و هواپیما و غیره - بپیماید، در آن صورت نیز کوتاه کردن نماز بر او واجب می‌گردد.

نویسنده‌ی کتاب **«هدایة»** گوید: مراد از سفری که احکام و مسائل به وسیله‌ی آن تغییر می‌کند، سفری است که انسان نیت می‌کند تا مسافت راه سه روز را با سیر متوسط - که همان پیاده رفتن یا راه پیمودن شتر است - بپیماید.

و امام ابوحنیفه رحمه الله این مسافت را بر مبنای **«مرحله و منزل»** اندازه می‌گیرد. و در حقیقت این اندازه‌گیری، درست و صحیح است؛ و اندازه‌گیری مسافتِ راه سفر، به **«فرسخ»** معتبر نمی‌باشد.

در کتاب «الکفایة» چنین آمده است: مراد از عبارت «سفری که احکام و مسائل به وسیله‌ی آن تغییر می‌کند»، احکامی همانند: کوتاه گردانیدن نماز (قصر)؛ خوردن روزه؛ مدت مسح موزه تا سه روز؛ ساقط شدن فرضیت نماز جمعه؛ ساقط شدن

فرضیت نمازهای عید فطر و عید قربان؛ ساقط شدن قربانی کردن در عید قربان و تحریم بیرون شدن زنِ آزاد بدون محرم می‌باشد.

و علماء و فقهایی که مسافت سفر را با «**فرسخ**» اندازه‌گیری می‌کنند، در تعیین میزان و اندازه‌ی فرسخ با همدیگر اختلاف کرده‌اند: برخی آن را به **۲۱** و برخی **۱۸** و برخی دیگر **۱۵** فرسخ گفته‌اند؛ ولی فتوا به **۱۸** فرسخ است؛ زیرا حدّ میانه است.

و در زمان کنونی ما، مسافران نیاز مبرم به این دارند که مسافت سفرشان به **میل و فرسخ** اندازه‌گیری شود؛ و اگر به سان متأخرین، اندازه‌ی مسافت سفر به فرسخ فتوا داده شود، این فتوا بهتر و آسانتر برای مردم خواهد بود.

علامه محمد عاشق الهی گوید: اگر ما برای مسافت سفر، **۱۸** فرسخ را - که نظریه‌ی متوسط و میانه نیز است - انتخاب کنیم، در این صورت مسافت سفر **۵۴** میل می‌شود؛ زیرا هر **فرسخ، سه میل** است؛ و اگر **میل** را با **کیلومتر** رایج در زمان خودمان بسنجیم، مسافت سفر بیش از **۹۸** کیلومتر می‌شود؛ و اگر برای مسافت سفر **۱۵ فرسخ** را انتخاب کنیم، در این صورت مسافت سفر، **۴۵** میل و بیش از **۸۲** کیلومتر می‌شود.

و بر مبنای قول کسانی که مسافت سفر را **۱۶ فرسخ** می‌دانند؛ **۱۶ فرسخ** معادل با **۸۸ کیلومتر** است. ر.ک: سیری در مسائل قدوری ج ۱ ص ۱۴۲-۱۴۳]

پس هر کس نیت سفر را کرد [و با این نیت ، از شهر یا روستای خویش بیرون شد،] در آن صورت نمازهای فرض چهار رکعتی خویش را قصر نماید؛ [و «**قصر**»: به این معنی است که نمازهای چهار رکعتی ظهر، عصر و عشاء را به جای چهار رکعت، دو رکعت بخواند؛ ولی در نمازهای مغرب، صبح، وتر، سنّت و نفل، نماز را کوتاه نگرداند.

و کوتاه کردن نماز، در هر سفری جواز دارد،] اگر چه مسافرت مسافر، برای انجام یک عمل گناه و بِزه و معصیت و خیانت باشد؛ [همچون دزدی، راهزنی و ... . به دیگر سخن، کوتاه کردن نماز در هر مسافرتی جایز است؛ چه آن سفر، سفر طاعت بوده باشد همچون حج، جهاد و ... یا امر مباحی باشد، همچون تجارت؛ و یا برای امری باشد که در آن معصیت و گناه است؛ همچون دزدی.]

[چه وقت کوتاه کردن نماز را شروع نماید:]

و [کوتاه کردن نماز جواز ندارد مگر] آنگاه که شخص مسافر، از محل اقامت و سکونت خویش بیرون شود. و همچنین [کوتاه کردن نماز جایز نیست؛ مگر آنگاه که شخص مسافر،] از **فناء و محدوده‌ای که به محل سکونت وی چسبیده و متّصل است،**

عبور نماید.

و اگر چنان‌چه در بین محل سکونت و بین **فناء و محدوده‌ی محل سکونت**، با مزرعه و کشتزار یا به مسافتی به اندازه‌ی سیصد تا چهار صد قدم[غلوة: مسافتی که بتوان تیر را پرتاب کرد] فاصله ایجاد شد، در آن صورت عبور کردن از فناء و محدوده‌ی محل سکونت، شرط نیست.

و فناء و محدوده‌ی محل سکونت، عبارت از مکانی است که برای مصالح و منافع عمومی شهر، مهیا و آماده شده است؛ همانند: اماکنی که برای اسب‌دوانی و دفن مردگان [و پایانه‌ی مسافربری] طراحی و تهیه شده است.

[شرط‌های صحّت نیت سفر:]

و برای صحّت نیت سفر، سه چیز شرط قرار داده شده است که عبارتند از:

* فردی که نیت سفر را کرده است، در سفر خویش باید مستقل باشد.

* شخصی که نیت سفر را کرده است، باید بالغ باشد.

* مسافت سفر، کمتر از سه روز نباشد.

و بر مبنای این شرایط، کوتاه کردن نماز افراد ذیل واجب نیست:

کسی که از آبادی و محدوده‌ی محل سکونت و اقامت خویش عبور نکرده است؛ یا از آبادی و محدوده‌ی محل سکونت خویش عبور کرده، ولی کودکی نابالغ است و یا شخصی است که تابع و پیرو [زیردست و فرمانبر] آقا و سرور خویش است؛ و سرور و رئیسش نیز، نیت سفر را نکرده است؛ همانند زنی که در سفر به همراه شوهرش و برده‌ای که به همراه خواجه و اربابش و سربازی که به همراه فرمانده‌ی خویش است؛[بنابراین اگر چنان‌چه مسافر، کودکی نابالغ بود، در آن صورت کوتاه کردن نماز بر وی واجب نیست. و همچنین شوهر وی، نیت سفر نکرده بود؛ زیرا زن، تابع شوهر خویش است. و نیت سفر کردن خدمتکار و برده نیز اعتبار ندارد؛ اگر چنان‌چه ارباب و خواجه‌اش نیت سفر را نکرده بود؛ زیرا خدمتکار و برده، تابع و پیرو رئیس و اربابش می‌باشد.

و همچنین نیت سفر کردن سرباز و سپاهی نیز اعتباری ندارد؛ اگر چنان‌چه فرمانده وی، نیت سفر را نکرده بود؛ زیرا سرباز، تابع فرمانده خویش است.] و یا نیت پیمودن کمتر از سه روز را نموده بود؛ [از این رو، اگر چنان‌چه نیت مسافت سفر - با سیر پیاده - را کمتر از سه روز نمود، در آن صورت نمی‌تواند نمازش را کوتاه بخواند.]

و اعتبار نیت اقامت و سفر، از **اصل** [همانند: شوهر، ارباب و فرمانده] در نظر گرفته می‌شود نه از **پیرو و تابع** [همانند: زن، برده، خدمتکار و سرباز]؛ اگر چنان‌چه - بنا به قول صحیح‌تر - تابع و پیرو، نیت آقا و سرور و رئیس و فرمانده خویش را بداند. [از این رو، اگر چنان‌چه، سرور و رئیس و متبوع و آقا، نیت اقامت را نمود، در آن صورت تا زمانی که تابع و پیرو، نسبت به نیت وی آگاهی پیدا نکند، نمی‌تواند نماز خویش را کامل ادا نماید.]

و از دیدگاه ما [اضاف]، کوتاه خواندن نمازهای چهار رکعتی در سفر [قصر]، **«عزیمت»** [ثابت و مؤکّد و لازم و حتمی] می‌باشد؛ از این رو، هرگاه مسافر، نماز چهار رکعتی را کامل بخواند و بعد از دو رکعت اول، به اندازه‌ی تشهّد در قعده بنشیند، در آن صورت نمازش به همراه کراهیت درست است؛ [بنابراین، دو رکعت اول، **«فرض»** و دو رکعت اخیر **«نفل»** می‌گردد؛ ولی این نماز مکروه می‌باشد، به جهت آن که نمازگزار، سلام را از محل آن به تأخیر انداخته است.]

و اگر چنان‌چه مسافر، نماز چهار رکعتی را کامل خواند و پس از دو رکعت اول، به اندازه‌ی تشهّد در قعده ننشست، در آن صورت نماز وی درست نیست؛ [زیرا به خاطر ترک قعده - که فرض است - تمامی نمازش نفل می‌گردد؛ از این رو، باید نمازش را اعاده کند،] مگر آن که وقتی به سوی رکعت سوم بلند می‌شود، نیت اقامت را نماید؛ [یعنی اگر چنان‌چه پس از دو رکعت اول، به اندازه‌ی تشهّد به قعده ننشست؛ سپس به سوی رکعت سوم بلند شد و پیش از آن که سجده‌ی رکعت را انجام بدهد، نیت اقامت را نمود، در آن صورت، نمازش درست می‌باشد؛ زیرا با نیت اقامت، نماز فرض وی، تبدیل به چهار رکعت شد؛ و پرواضح است که در نمازهای فرض چهار رکعتی، با ترک قعده‌ی اول، نماز فاسد نمی‌گردد؛ بلکه برای جبران آن، سجده‌ی سهو کفایت می‌کند.]

[مدّت کوتاه کردن نماز:]

مسافر، باید پیوسته نمازهای فرض چهار رکعتی خویش را کوتاه بخواند تا آنگاه که از سفر باز می‌گردد و به شهر خویش وارد می‌شود؛ و یا مسافر برای مدّت پانزده روز [یا بیشتر]، در شهر یا روستایی، نیت اقامت را نماید [که در آن صورت نیز باید نمازهای چهار رکعتی خویش را کامل بخواند.]

و اگر چنان‌چه نیت اقامت را برای مدّت کمتر از پانزده روز کرد، باید همچنان نمازهای فرض چهار رکعتی خویش را کوتاه گرداند؛ و یا اگر چنان‌چه نیت اقامت را

نکرد و سال‌ها بدون نیت اقامت در سفر باقی ماند، در آن صورت نیز نمازهای فرض چهار رکعتی خویش را کوتاه بخواند؛ [زیرا روایت شده که علقمة بن قیس در خوارزم، دو سال بدون نیت اقامت باقی ماند و با آن وجود، نمازهای فرض خویش را کوتاه می‌گردانند. (مصنّف ابن ابی شیبه و سنن سعید بن منصور). و از ابن عمر رضی الله عنهما، سعد بن ابی وقاص رضی الله عنه و ابن عباس رضی الله عنهما نیز روایاتی بدین سان نقل شده است که آن‌ها را زیلعی در «نصب الراية» ۲۵۳/۳ نقل نموده است.]

و نیت اقامت در این مکان‌ها صحیح نیست:

* نیت اقامت در دو شهر که **«شب ماندن و اقامت شبانه و بیتوته کردن»** در یکی از آن‌ها را مشخّص و معین نگرداند.

* نیت اقامت در صحرا و بیابان درست نیست؛ [زیرا بیابان و صحرا، به عنوان مسکن و محل اقامت وی، به شمار نمی‌آید]؛ و از این حکم، چادرنشینان و صحرانشینان، مستثنی هستند؛ [زیرا نیت اقامت در صحرا و بیابان برای آن‌ها درست است؛ بدان خاطر که بیابان و صحرا، به صورت مسکن و محل اقامت آن‌ها درآمده است.]

* و نیت اقامت برای لشکر و سپاه ما مسلمانان در **«دار حرب»** [سرزمین دشمن] درست نیست؛ [از این رو، بر سپاهیان اسلام لازم است تا نمازهای خویش را کوتاه بخوانند؛ زیرا نیت آن‌ها فاقد اعتبار می‌باشد.]

* و همچنین نیت اقامت برای سپاه اسلام در سرزمین ما مسلمانان [یعنی در **«دار اسلام»**] به هنگام محاصره‌ی **اهل بَغی** [گروه و جماعتی که علیه نظام اسلامی قیام و سرکشی کرده‌اند] درست نیست.

[اقتدا کردن مسافر به امام مقیم، و اقتدا نمودن فرد مقیم به امام مسافر:]

و هرگاه شخص مسافر در وقت نماز، به پیشنماز مقیم اقتدا کرد، در آن صورت اقتدایش درست است؛ و در این صورت مسافر به پیروی از امام خویش، نمازهای خود را به طور کامل - چهار رکعت - بخواند.

و اگر چنان‌چه شخص مسافر، پس از خارج شدن وقت نماز، به امام مقیم اقتدا کرد، در آن صورت اقتدایش درست نیست؛ [زیرا نماز فرض مسافر، پس از خارج شدن وقت، تغییر نمی‌کند.] و اقتدای شخص مقیم به امام مسافر، در هر دو صورت درست است؛ [یعنی اگر چنان‌چه شخص مقیم، در وقت نماز یا پس از خارج شدن وقت نماز، به

پیشنماز مسافر اقتدا کرد، در آن صورت اقتدایش در هر دو صورت به امام مسافر جایز است؛ زیرا روایت شده است که: «اِنَّهُ ﷺ صَلّٰي بِاَهْلِ مَكَّةَ وَ هُوَ مَسٰافِرٌ وَّ قٰالَ: «اَتِمُّوْا صَلاتِكُمْ فَاِنّٰا قَوّمُ سَفْرٌ» (ابوداود و موطأ مالک)؛ «پیامبر ﷺ در حالی که مسافر بود، برای اهل مکه امامت داد و فرمود: نمازتان را کامل بخوانید؛ زیرا ما جماعتی مسافر هستیم».]

و [هرگاه مسافر، در مقام امامت به اشخاص مقیم نمازگزارد،] برای امامِ مسافر، مستحب است تا پس از سلام دادن، به مقتدی‌های مقیم بگوید: «نماز خویش را تمام کنید؛ زیرا من مسافر هستم»؛ و بهتر آن است که این جمله را پیش از شروع کردن در نماز بگوید. [و به قولی، بهتر این است که این جمله را، هم پیش از شروع کردن در نماز و هم پس از فارغ شدن از آن، دو بار بگوید؛ زیرا روایت شده است که پیامبر ﷺ وقتی مسافر بود و برای اهل مکه امامت داد؛ بدان‌ها چنین فرمود: «اَتِمُّوْا صَلاتِكُمْ فَاِنّٰا قَوّمُ سَفْرٌ» (ابوداود)؛ «نماز خویش را تمام کنید، زیرا ما مسافر هستیم».]

و - بنا به قول صحیح‌تر - آنگاه که شخص مقیم پس از سلام دادن امام مسافر خویش برای تمام کردن نمازش بلند می‌شود، در رکعت‌های باقی‌مانده‌ی نمازش، قرائت نخواند، [بلکه نماز خویش را بدون قرائت تمام کند همانند شخص «لاحق».]

و اگر چنان‌چه نماز در سفر فوت شد، باید دو رکعت در «حَضَر» قضا آورده شود و چنان‌چه در حال اقامت فوت شد، باید چهار رکعت قضا آورده شود. [به تعبیری دیگر؛ اگر نماز چهار رکعتی را در سفر فوت کرد، باید دو رکعت قضا آورد؛ خواه آن را در سفر قضا آورد یا در حَضَر. و اگر چنان‌چه نماز چهار رکعتی را در حال اقامت فوت کرد، چهار رکعت قضا آورد؛ خواه آن را در سفر قضا آورد یا در حَضَر.

به دیگر سخن؛ در اصل، موضوع **«قضا آوردن نمازها»** همانند موضوع **«ادای نمازها»** است؛ از این رو، اگر چنان‌چه نماز را در سفر فوت کرد، باید دو رکعت در حَضَر قضا آورد و اگر چنان‌چه نماز را در حال اقامت فوت کرد، باید چهار رکعت در سفر قضا آورد.]

و معتبر در خواندن چهار رکعت در حَضَر و خواندن دو رکعت در سفر، آخر وقت می‌باشد؛ [از این رو، اگر چنان‌چه در آخر وقت مسافر بود، در آن صورت دو رکعت بخواند. و اگر چنان‌چه در آخر وقت، مقیم بود، در آن صورت چهار رکعت بخواند. و

همچنین اگر در آخر وقت، کسی مسلمان شد، یا کودکی بالغ گردید و یا فرد، از دیوانگی و بیهوشی، به هوش آمد و یا زن، از قاعدگی و نفاس پاک شد، در آن صورت، نماز بر وی واجب می‌گردد؛ زیرا **آخر وقت**، معتبر می‌باشد.]

و «**وطن اصلی**»، تنها با «**وطن اصلی**» باطل می‌شود [و با «**وطن اقامت**» و «**سفر کردن**» باطل نمی‌گردد؛ از این رو، اگر شخص «**وطن اصلی**» خویش را ترک نمود و از آن به سوی سرزمینی دیگر، منتقل گردید و در آن، اقامت و مسکن (توطّن) گزید؛ سپس به جهت امری از امور، به سوی وطنِ اول خویش بازگشت؛ در آن، نماز خویش را کوتاه گرداند؛ زیرا که آنجا دیگر اکنون «**وطن اصلی**» او به شمار نمی‌آید؛ زیرا رسول خدا ﷺ نیز مکه‌ی مکرمه را به مقصد مدینه‌ی منوره ترک کرد و از آنجا هجرت نمود؛ و چون بعدها به مکه‌ی مکرمه داخل شد، نماز خویش را کوتاه گزارد.]

و «**وطن اقامت**» با «**وطن اقامت دیگر**» باطل می‌شود؛ و همچنین «**وطن اقامت**» با «**سفر کردن از آن**» باطل می‌گردد؛ و نیز «**وطن اقامت**» با بازگشتن به «**وطن اصلی**» باطل می‌شود.

و «**وطن اصلی**»: به مکانی گفته می‌شود که شخص در آن متولّد شده و یا در آن ازدواج نموده باشد؛ و یا در آن ازدواج ننموده [و متولد نگردیده باشد،] ولی در آن، به دنبال رزق و روزی و در پی به دست آوردن نفقه و مخارج خود و خانواده‌ی خویش بود و اراده‌ی کوچ کردن از آن را در سر نمی‌پروراند.

و «**وطن اقامت**»: به جایی اطلاق می‌گردد که شخص در آن برای مدت پانزده روز یا بیشتر از آن، نیت اقامت کرده باشد.

و محقّقان و پژوهشگران، «وطن سُکنٰی» را مورد توجه و اعتبار قرار نداده‌اند؛ و «وطن سُکنٰی»: عبارت است از جایی که شخص در آن برای مدت کمتر از پانزده روز، نیت اقامت نماید؛ [از این رو، در چنین مکانی مسافر می‌باشد و با آن، **وطن اقامت** و **وطن اصلی**، باطل نمی‌گردد.

ناگفته نماند که مردم در این زمان، با ماشین‌ها و هواپیماها و قطارها به مسافرت می‌پردازند و در این راستا هیچ‌گونه سختی و مشقتی بدان‌ها نمی‌رسد؛ در این صورت نیز هرگاه مسافران از وطن خویش به نیت مسافرت بیرون شوند و مسافت سفر را با هر وسیله‌ای بپیمایند، باز هم نمازهای خویش را کوتاه بخوانند، زیرا خود سفر، جانشین سختی و مشقت است.]

باب: پیرامون نماز افراد بیمار و دردمند

بَابُ صَلَاةِ المَرِيضِ

إِذَا تَعَذَّرَ عَلَى المَرِيضِ كُلُّ القِيَامِ أَو تَعَسَّرَ بِوُجُودِ أَلَمٍ شَدِيدٍ أَو خَافَ زِيَادَةَ المَرَضِ أَو إِبطَاءَهُ بِه، صَلَّى قَاعِدًا بِرُكُوعٍ وَ سُجُودٍ وَ يَقعُدُ كَيفَ شَاءَ فِي الأَصَحِّ؛ وَ إِلَّا قَامَ بقَدرِ مَا يُمكِنُهُ. وَ إِن تَعَذَّرَ الرُّكُوعُ وَالسُّجُودُ، صَلَّى قَاعِدًا بِالإِيمَاءِ وَ جَعَلَ إِيمَاءَه لِلسُّجُودِ أَخفَضَ مِن إِيمَائِه لِلرُّكُوعِ؛ فَإِن لَم يَخفِضهُ عَنهُ لَا تَصِحُّ. وَ لَا يُرفَعُ لِوَجهِه شَيءٌ يَسجُدُ عَلَيهِ؛ فَإِن فَعَلَ وَ خَفَضَ رَأسَهُ صَحَّ وَ إِلَّا لَا.

وَ إِن تَعَسَّرَ القُعُودُ، أَومَأَ مُستَلقِيًا أَو عَلَى جَنبِهِ؛ وَالأَوَّلُ أَولَى؛ وَ يَجعَلُ تَحتَ رَأسِهِ وِسَادَةً لِيَصِيرَ وَجهُه اِلَى القِبلَةِ لَا السَّمَاءِ. وَ يَنبَغِي نَصبُ رُكبَتَيهِ إِن قَدَرَ حَتَّى لَا يَمُدَّهُمَا اِلَى القِبلَةِ؛ وَ إِن تَعَذَّرَ الإِيمَاءُ، أُخِّرَت عَنهُ مَا دَامَ يَفهَمُ الخِطَابَ؛ قَالَ فِي الهِدَايَةِ: هُوَ الصَّحِيحُ. وَ جَزَمَ صَاحِبُ الهِدَايَةِ فِي التَّجنِيسِ وَالمَزِيدِ، بِسُقُوطِ القَضَاءِ إِذَا دَامَ عَجزُهُ عَنِ الإِيمَاءِ أَكثَرَ مِن خَمسِ صَلَوَاتٍ وَ إِن كَانَ يَفهَمُ الخِطَابَ؛ وَ صَحَّحَهُ قَاضِيخَانُ وَ مِثلُهُ فِي المُحِيطِ وَاختَارَه شَيخُ الإِسلَامِ وَ فَخرُ الإِسلَامِ. وَ قَالَ فِي الظَّهِيرِيَّةِ: هُوَ ظَاهِرُ الرِّوَايَةُ وَ عَلَيهِ الفِتوَى. وَ فِي الخُلَاصَةِ: هُوَ المُختَارُ وَ صَحَّحَهُ فِي اليَنَابِيعِ وَالبَدائِعِ؛ وَ جَزَمَ بِه الوَلوَالِجِيُّ رَحِمَهُمُ اللهُ

وَ لَم يُوْمِ بِعَينِه وَ قَلبِهِ وَ حَاجِبِه؛ وَ إِن قَدَرَ عَلَى القِيَامِ وَ عَجزَ عَنِ الرُّكُوعِ وَالسُّجُودِ، صَلَّى قَاعِدًا بِالإِيمَاءِ؛ وَ إِن عَرَضَ لَه مَرَضٌ، يُتِمُّهَا بِمَا قَدَرَ وَ لَو بِالإِيمَاءِ فِي المَشهُورِ. وَ لَو صَلَّى قَاعِدًا، يَركَعُ وَ يَسجُدُ، فَصَحَّ، بَنَى وَ لَو كَانَ مُؤمِيًا لَا؛ وَ مَن جُنَّ أَو أُغمِيَ عَلَيهِ خَمسَ صَلَوَاتٍ، قَضَى وَ لَو أَكثَرَ لَا.

باب: پیرامون نماز افراد بیمار و دردمند

[شریعت مقدّس اسلامی، همواره جانب تیسیر و تخفیف را بر جانب تشدید و تعسیر ترجیح می‌دهد؛ زیرا مبنای شریعت بر آسانگیری و رفع عسر و حرج از بندگان است؛ و این مطلبی است که قرآن، و در بسیاری از مناسبت‌ها سنّت، بر آن تصریح می‌نماید.

خداوند بلندمرتبه می‌فرماید: ﴿لَا يُكَلِّفُ ٱللَّهُ نَفۡسًا إِلَّا وُسۡعَهَاۚ﴾ [البقرة: ٢٨٦] «خداوند بر هیچ کس جز به اندازه‌ی توانایی‌اش، تکلیف نمی‌کند و هیچگاه بالاتر از میزان قدرت شخص، از او وظایف و تکالیف نمی‌خواهد». و ر.ک: مائده/۶؛ بقره/۱۸۵؛ نساء/۲۸؛ حج/۷۸.

و رسول خدا ﷺ به عمران بن حصین رضی الله عنهما فرمود: «صَلِّ قَائِماً، فَإِنْ لَمْ تَسْتَطِعْ فَقَاعِداً، فَإِنْ لَّمْ تَسْتَطِعْ فَعَلَي الْجَنْبِ تُؤْمِيْ إِيْمَاءاً» (ابوداود)؛ «ایستاده نماز بخوان؛ پس اگر نتوانستی نشسته؛ و اگر نتوانستی به پهلو؛ اشاره می‌کنی به اشاره‌کردنی».]

هرگاه بر شخص بیمار و دردمند، ایستادن به طور کامل، سخت و دشوار شد؛ یا ایستادن برای او به جهت دردی سخت، یا از بیم افزایش بیماری، یا به تأخیر افتادن بهبودی، در صورت نمازگزاردن به طور ایستاده، سخت دشوار و طاقت‌فرسا شد، در آن صورت می‌تواند به صورت نشسته و با انجام رکوع و سجده، نماز بخواند؛ و - بنا به قول صحیح‌تر - در این صورت، هرگونه که می‌خواهد، می‌تواند بنشیند؛ [زیرا عمران بن حصین رضی الله عنهما گوید: «كَانَتْ بِيْ بَوَاسِيْرُ. فَسَأَلْتُ النَّبِيَّ ﷺ عَنِ الصَّلاةِ؟ فَقَالَ: صَلِّ قَائِماً، فَإِنْ لَّمْ تَسْتَطِعْ فَقَاعِداً، فَإِنْ لَّمْ تَسْتَطِعْ فَعَلَي جَنْبٍ» (بخاری و ابوداود)؛ «من مبتلا به بیماری بواسیر بودم و در این باره از پیامبر ﷺ تعیین تکلیف کردم و پرسیدم: به چه شکلی نماز را بخوانم؟ ایشان در پاسخ فرمودند: ایستاده بخوان؛ پس اگر نتوانستی نشسته؛ و اگر نتوانستی به پهلو».

و نسایی این جمله را نیز افزوده است: «فَإِنْ لَّمْ تَسْتَطِعْ فَمُسْتَلْقِياً، لا يُكَلِّفُ اللّٰهُ نَفْساً إِلَّا وُسْعَهَا» ؛ «و اگر نتوانستی، پس به صورت دراز کشیده نماز بخوان؛ زیرا خداوند بر هیچ کس به جز اندازه‌ی توانایی‌اش، تکلیف نمی‌کند».]

و اگر چنان‌چه شخص بیمار، بر بعضی از قیام و ایستادن قادر و توانا بود، در آن صورت تا آنجا که ممکن است، نماز را به حالت ایستاده بخواند؛ و اگر چنان‌چه بیمار از رکوع کردن و سجده نمودن عاجز و ناتوان بود [و یا از یکی از آن‌ها عاجز بود،] در آن صورت، نشسته نماز بخواند و رکوع و سجده را با اشاره ادا نماید؛ و اشاره‌ی خود را برای سجده، پایین‌تر از اشاره‌ی خود برای رکوع قرار دهد.

و چنان‌چه اشاره‌ی خویش را برای سجده، پایین‌تر از اشاره‌ی خود برای رکوع قرار نداد، در آن صورت نماز وی صحیح نمی‌باشد؛ [زیرا روایت شده است که: «اِنَّ النَّبِيَّ ﷺ عٰادَ مَرِيْضاً فَرَآهُ يُصَلِّيْ عَلٰي وِسٰادَةٍ فَاَخَذَهٰا فَرَميٰ بِهٰا، فَاَخَذَ عَوْداً لِيُصَلِّيْ عَلَيْهِ فَرَميٰ بِهِ وَ قٰالَ: صَلِّ عَلَي الْاَرْضِ اِنِ اسْتَطَعْتَ وَ اِلّا فَأَوْمِ اِيْمٰاءاً وَاجْعَلْ سُجُوْدَكَ اَخْفَضَ مِنْ رُكُوْعِكَ» (سنن کبری بیهقی)؛ «پیامبر ﷺ به عیادت بیماری رفت و او را دید که بر بالشتی نماز می‌گزارد؛ بالشت را به طرفی افکند؛ فرد بیمار تکّه چوبی را گرفت تا بر آن نماز بگزارد؛ باز هم پیامبر ﷺ آن را به طرفی افکند و فرمود: اگر توانستی بر زمین نماز بخوان و اگر نتوانستی پس با اشاره نماز بخوان و اشاره‌ی خود را برای سجده، پایین‌تر از اشاره‌ی خود برای رکوع قرار بده».]

و برای بیمار درست نیست که چیزی را به سوی صورت خویش بالا نموده و بر آن سجده نماید؛ [زیرا پیامبر ﷺ می‌فرماید: «مَنِ اسْتَطٰاعَ مِنْكُمْ اَنْ يَّسْجُدَ فَلْيَسْجُدْ وَ مَنْ لَّمْ يَسْتَطِعْ فَلا يَرْفَعْ اِلٰي وَجْهِهِ شَيْئاً يَّسْجُدُ عَلَيْهِ؛ وَ لٰكِنْ فِيْ رُكُوْعِهِ وَ سُجُوْدِهِ يُؤْمِيْ اِيْمٰاءاً» (معجم الاوسط طبرانی)؛ «هر یک از شما که می‌تواند سجده کند، پس سجده نماید و آن که نمی‌تواند، نباید چیزی را به سوی صورت خویش بالا نموده و بر آن سجده نماید؛ ولی می‌تواند رکوع و سجده‌ی خویش را با اشاره ادا نماید».]

و اگر چنان‌چه چیزی را به سوی صورت خویش برای سجده نمودن بر آن، بالا نمود و سر خویش را برای سجده، پایین‌تر از سر خود برای رکوع قرار داد، باز هم نمازش صحیح است. و اگر چنان‌چه سر خویش را برای سجده پایین‌تر از سر خود برای رکوع قرار نداد، در آن صورت نمازش درست نیست.

و هرگاه نشستن برای شخص بیمار، سخت دشوار و طاقت‌فرسا گردید [و از نشستن، عاجز و ناتوان شد،] افتاده بر پشت، نماز بگزارد و یا خویشتن را بر پهلوی [راست] خویش بیاندازد و نماز را بگزارد؛ در صورت اول [یعنی افتاده بر پشت

نمازگزاردن]، بهتر از صورت دوّم [نمازگزاردن در حالی که خویشتن را بر پهلو افکنده] می‌باشد.

و [**نماز گزاردن در حالی که بیمار، خویشتن را بر پشت انداخته، بدین صورت است که:**] در زیر سر خویش، بالشی را قرار دهد تا روی او به سوی قبله گردد نه به سوی آسمان؛ و برای بیمار، شایسته و مناسب است که اگر امکان داشت و می‌توانست، هر دو زانوی خویش را بالا نماید تا بدین ترتیب، پاهایش به سوی قبله، دراز و کشیده نباشد. [به هر حال؛ هرگاه شخص بیمار، از نشستن عاجز و ناتوان گردید، افتاده بر پشت نماز بگزارد در حالی که پاهای او به سوی قبله است؛ و هر دو زانوی خویش را بلند نماید و سر خود را بر بالشی بلند کند تا روی او به سوی قبله گردد؛ و رکوع و سجده را با اشاره ادا نماید.

و بیماری که نشستن برای او به جهت دردی، سخت دشوار و طاقت‌فرسا است، می‌تواند خویشتن را بر پهلوی راست خود بیاندازد و صورتش را به جانب قبله نماید و رکوع و سجده را با اشاره ادا نماید.]

و اگر چنان‌چه شخص بیمار، از گزاردن نماز با اشاره‌ی سر عاجز گردید، در آن صورت، ادای نماز از وی تا زمانی به تأخیر می‌افتد که خطاب را بفهمد.

نویسنده‌ی کتاب «هداية» [علامه مرغيناني‌رحمه‌الله] گوید: همین نظریه، صحیح و درست می‌باشد. و نویسنده‌ی کتاب «هداية» در کتاب‌های «التجنيس» و «المزيد» بدین موضوع یقین کرده که : هرگاه شخص بیمار از نماز گزاردن با اشاره‌ی سر عاجر و ناتوان گردید و این ناتوانی وی از اشاره، بیش از پنج نماز افزون گردید، در آن صورت قضا آوردن آن نمازها از وی ساقط می‌گردد؛ اگر چه خطاب را بفهمد. و **قاضیخان** نیز همین قول را صحیح و درست تلقّی کرده و به مثل آن، **[علامه کمال]** نیز در کتاب **«المحیط»**، آن را تصحیح نموده است؛ و **شیخ الاسلام [خواهرزاده]** و **فخرالاسلام [سرخسی]** نیز آن را اختیار کرده‌اند.

و نویسنده‌ی کتاب «الظهيرية» گوید: همین قول، ظاهر روایت می‌باشد و فتوا نیز بر آن است.

و در کتاب «الخلاصة» چنین آمده است: همین قول، رأی مختار و برگزیده می‌باشد. و در کتاب «الينابيع» و «البدائع» همین قول را صحیح و درست قرار داده‌اند؛ و

«ولوالجي» نیز بدان یقین و باور دارد. خداوند تمامی این بزرگواران را مورد رحمت خویش قرار دهد.

[به هر حال، هرگاه شخص مریض، از نماز گزاردن با اشاره‌ی سر عاجر و ناتوان گردید، در این صورت ادای نماز از وی به مدت یک شبانه‌روز به تأخیر می‌افتد؛ پس آن را بعد از آن که بر قضا آوردن قادر گردید، قضا آورد؛ و آنچه که بر یک شبانه‌روز افزون گردید، از وی ساقط است.

و کسی که بر وی بیهوشی عارض گردید، و این بیهوشی تا پنج نماز یا کمتر از آن ادامه پیدا کرد، بعد از آن که به هوش آمد، این نمازهای فوت شده‌ی خویش را قضا آورد. و اگر چنان‌چه بر او بیهوشی عارض گردید و این بیهوشی تا بیشتر از پنج نماز ادامه یافت، در این صورت این نمازها، از ذمّه‌ی وی ساقط است و نیازی به قضا آوردن آن‌ها نیست.]

و بیمار نمی‌تواند با چشمانش، قلبش و ابروانش اشاره نماید؛ [یعنی: نماز گزاردن فقط با اشاره‌ی سر درست است؛ و اشاره فقط در صورتی جانشین و نائب رکوع و سجده می‌گردد که با سر بوده باشد؛ امّا اگر چنان‌چه اشاره، با چشم یا با ابرو و یا با قلب بود، پس نماز وی صحیح نیست؛ از این رو، اگر شخص بیمار از نماز گزاردن با اشاره‌ی سر عاجز گردید، در این صورت ادای نماز از وی به مدّت یک شبانه‌روز به تأخیر می‌افتد؛ پس آن را بعد از آن که بر قضا آوردن قادر گردید، قضا آورد و آنچه را که بر یک شبانه روز افزون گردید، از وی ساقط است؛ و اشاره با چشم، یا با ابرو و یا با قلب درست نیست؛ زیرا پیامبر ﷺ می‌فرماید: «يُصَلِّيْ المَرِيْضُ قٰائِماً، فَاِنْ لَّمْ يَسْتَطِعْ فَقٰاعِداً،فَاِنْ لَّمْ يَسْتَطِعْ فَعَلٰي قِفٰاهُ يُؤْمِيْ اِيْمٰاءاً، فَاِنْ لَّمْ يَسْتَطِعْ فَاللّٰهُ اَحَقُّ بِقَبُوْلِ الْعُذْرِ مِنْهُ». (زیلعی در نصب الرایة ۱۷۶/۱)؛ «بیمار، ایستاده نماز بخواند؛ اگر نتوانست نشسته؛ و اگر نتوانست بر پشت و با اشاره؛ و اگر نتوانست، خدا سزاوارتر است به پذیرش عذر بیمار».]

و هرگاه شخص بیمار، توان ایستادن را داشته باشد، ولی از رکوع کردن و سجده بردن عاجز و ناتوان باشد، در آن صورت [برای شخص بیمار، ایستادن لازم نیست، و برای وی بهتر آن است که] نماز خویش را به حالت نشسته و با اشاره بخواند. [و اگر چنان‌چه نمازش را به حالت ایستاده، و با اشاره گزارد، باز هم درست است.]

و هرگاه کسی نماز خویش را ایستاده شروع کرد، و سپس در اثنای نماز، برایش درد

و مرضی پیش آمد [و به جهت آن، از ایستادن عاجز و ناتوان گردید،] در آن صورت بر حسب توان و قدرت خویش نماز را به پایان برساند؛ اگر چه با اشاره نیز باشد؛ بنا به قول مشهور.

[به دیگر سخن؛ هر کسی نماز خویش را ایستاده شروع کرد و سپس - به جهت عارض شدن دردی در اثنای نماز - از ایستادن عاجز و ناتوان گردید، در آن صورت نشسته رکوع و سجده نماید و نمازش را به پایان برساند. و اگر چنان‌چه از رکوع، و سجده کردن نیز عاجز بود، رکوع و سجده را با اشاره ادا نماید و با اشاره، نمازش را به پایان برساند. و اگر از نشستن نیز عاجز و ناتوان بود، در آن صورت خویشتن را بر پشت بیاندازد و با اشاره نماز خویش را به پایان برساند.]

و اگر شخص بیمار، به خاطر درد و مرض، نماز خویش را نشسته می‌خواند و در حالت نشسته، رکوع و سجده می‌نمود؛ و سپس در اثنای نماز، سلامتی و تندرستی خویش را به دست آورد، در آن صورت نماز خود را اعاده نکند، بلکه مقدار باقی مانده‌ی نماز خویش را به حالت ایستاده بخواند. و اگر چنان‌چه بیمار، نماز خویش را با اشاره می‌خواند؛ سپس به رکوع کردن و سجده نمودن قادر و توانا شد، در آن صورت نمی‌تواند باقی مانده‌ی نماز خود را با رکوع و سجده بخواند، بلکه باید نمازش را اعاده نماید.

و کسی که بر وی، دیوانگی یا بیهوشی عارض گردیده است و این دیوانگی یا بیهوشی، تا پنج نماز [یا کمتر از آن] ادامه پیدا کرد، بعد از آن که به هوش آمد، این نمازهای فوت شده‌ی خویش را قضا بیاورد. و اگر چنان‌چه بر او دیوانگی یا بیهوشی عارض گردید و این دیوانگی یا بیهوشی تا بیشتر از پنج نماز ادامه یافت، در آن صورت این نمازها از ذمّه‌ی وی ساقط است و نیازی به قضا آوردن آن‌ها نیست.

فَصلٌ فِي إِسقَاطِ الصَّلَاةِ وَالصَّوم

اِذَا مَاتَ المَرِيضُ وَ لَم يَقدِر عَلَى الصَّلَاةِ بِالإِيمَاءِ، لَا يَلزِمُهُ الإِيصَاءُ بِهَا وَ إِن قَلَّت؛ وَكَذَا الصَّومُ إِن أَفطَرَ فِيهِ المُسَافِرُ وَالمَرِيضُ وَ مَاتَا قَبلَ الإِقَامَةِ وَالصِّحَّةِ؛ وَ عَلَيهِ الوَصِيَّةُ بِمَا قَدَرَ عَلَيهِ وَ بَقِيَ بِذِمَّتِه؛ فَيُخرِجُ عَنهُ وَلِيُّهِ مِن ثُلثِ مَا تَرَكَ لِصَومِ كُلِّ يَومٍ وَ لِصَلَاةِ كُلِّ وَقتٍ حَتَّى الوِترِ، نِصفَ صَاعٍ مِن بُرٍّ أَو قِيمَتَه؛ وَ إِن لَم يُوصِ وَ تَبَرَّعَ عَنهُ وَلِيُّه، جَازَ وَ لَا

يَصِحُّ أَن يَّصُومَ وَ لَا أَن يُّصَلِّيَ عَنهُ.

وَ إِن لَم يَفِ مَا أَوصَي بِه عَمَّا عَلَيه، يَدفَعُ ذَالِكَ المِقدَارَ لِلفَقِيرِ فَيَسقُطُ عَنِ المَيِّتِ بِقَدرِه ثُمَّ يَهَبُهُ الفَقِيرُ لِلوَلِيِّ وَ يَقبِضُه؛ ثُمَّ يَدفَعُه لِلفَقِيرِ؛ فَيَسقُطُ بِقَدرِه؛ ثُمَّ يَهَبُهُ الفَقِيرُ لِلوَلِيِّ وَ يَقبِضُه؛ ثُمَّ يَدفَعُهُ الوَلِيُّ لِلفَقِيرِ وَ هَكَذَا حَتَّى يَسقُطَ مَا كَانَ عَلَى المَيِّتِ مِن صَلَاةٍ وَ صِيَامٍ. وَ يَجُوزُ إِعطَاءُ فِديَةِ صَلَوَاتٍ لِوَاحِدٍ جُملَةً بِخِلَافِ كَفَّارَةِ اليَمِينِ. وَاللهُ سُبحَانَهُ وَ تَعَالَى أَعلَمُ.

فصل: پیرامون ساقط کردن نماز و روزه

هرگاه بیمار فوت کند و چهره در نقاب خاک بکشد و این در حالی است که وی بر ادا کردن نمازها با اشاره‌ی سر، قدرت و توان ندارد؛ در آن صورت بر وی لازم نیست که ولیّ خویش را به پرداختن فدیه‌ی نمازهای فوت شده، وصیت نماید؛ اگر چه نمازهایش کمتر [از مقدار یک شبانه‌روز] باشد.

و همچنین هرگاه شخص مسافر در سفر خود و شخص بیمار و دردمند در مرض خویش روزه نگرفتند؛ و سپس مسافر [در سفر] پیش از آن که مقیم شود و مریض [در حال مرض] و پیش از بهبودی فوت کردند، در آن صورت بر وی لازم نیست که ولیّ خویش را به پرداختن فدیه‌ی روزه‌های فوت شده، وصیت نماید؛ [خواه روزه‌های فوت شده‌ی وی بسیار باشد یا کم.]

و [اگر چنان‌چه شخصی، به خاطر سفر یا مرض روزه نگرفت و نماز نگزارد؛ سپس روزها و فرصت‌هایی برای قضای روزه‌ها و نمازهای فوت شده‌ی خویش به دست آورد، ولی از آن‌ها استفاده نکرد و در آن‌ها، قضای روزه‌ها و نمازهای فوت شده‌ی خویش را به جای نیاورد و در این حال در بستر مرگ افتاد؛ در آن صورت] بر وی لازم است که ولیّ خویش را به پرداختن فدیه‌ی روزه‌ها و نمازهایی که بر قضا آوردن آن‌ها قدرت و توان یافته و بر عهده و ضمانت وی باقی مانده است، وصیت نماید؛ و ولیّ و وصیّ وی، فدیه را از یک سوم مال بر جای مانده از او را بیرون گرداند؛ این‌طور که برای روزه‌ی هر روز و برای نماز هر وقت – حتّی نماز وتر – نصف صاع از گندم یا قیمت آن [یا یک صاع از جو یا قیمت آن] را بپردازد؛ [و **صاع**، معادل تقریباً **۳۰۶۰** گرم است.]

و اگر چنان‌چه شخص متوفّی، وصیّ و ولیّ خویش را به ادا کردن فدیه وصیت

نکرده بود، امّا وصیّ و ولیّ او، داوطلبانه از جای او، فدیه‌ی نمازها و روزه‌های قضایی وی را پرداخت نمود، جایز است [و امید پذیرش و قبول آن از بارگاه خداوند بلندمرتبه می‌رود.]

و برای ولیّ درست نیست که عوض از روزه‌ی فوت شده‌ی متوفّی، از جای وی روزه بگیرد و همچنین برای ولیّ جایز نیست که از جای مرده، عوض از نمازهای فوت شده‌ی وی نماز بگزارد؛ [زیرا پیامبر ﷺ می‌فرماید: «لا يَصُوْمُ اَحَدٌ مِّنْ اَحَدٍ وَ لا يُصَلِّيْ اَحَدٌ عَنْ اَحَدٍ لٰكِنْ يُطْعِمُ عَنْهُ» (نسایی و موطأ مالک)؛ «کسی از جای کسی دیگر، نه روزه بگیرد و نه نماز بگزارد؛ بلکه از جای او به مستمندان خوراک بدهد».]

و اگر آنچه متوفّی [برای پرداخت نمازها و روزه‌های فوت شده‌ی خویش] که بر ذمّه و دوش وی بوده، وصیت کرد و مقدار وصیتش، کفاف فدیه‌ی نمازها و روزه‌های فوت شده‌ی وی را نکرد، [و یا یک سوم مال بر جای مانده‌ی وی، کفاف فدیه‌ی نمازها و روزه‌های فوت شده‌ی وی را ننمود؛] در آن صورت ولیّ، آن مقدارِ [اندک] را به فقیر و مستمند بدهد؛ و بدین ترتیب، به اندازه‌ی آن فدیه، از نمازها و روزه‌های فوت شده‌ی متوفّی ساقط می‌گردد؛ سپس فرد فقیر و مستمند، آن مقدار را به ولیّ و وصیّ هبه نماید؛ و ولیّ فوت شده‌ی متوفّی ساقط می‌گردد؛ آنگاه دوباره فقیر آن مقدار را به ولیّ آن را قبض نماید و در اختیار بگیرد، آنگاه دوباره آن را به فقیر بدهد؛ و بدین ترتیب، به اندازه‌ی آن، [دوباره] از نمازها و روزه‌های و وصیّ هبه کند؛ و ولیّ نیز آن را قبض نموده و در اختیار خویش بگیرد؛ سپس دوباره آن را به فقیر بدهد؛ و به همین ترتیب [این پرداخت از ناحیه‌ی ولیّ و هبه از جانب فقیر] ادامه پیدا کند تا آنچه که از نمازها و روزه‌های فوت شده بر ذمّه و عهده‌ی متوفّی است، ساقط گردد.

و برای ولیّ و وصیّ جایز است که فدیه‌ی نمازها [و روزه‌ها] را به تمامی، به یک نفر فقیر بدهد؛ ولی درست نیست که فدیه‌ی کفاره‌ی سوگند را به یک فقیر [و بیشتر از نصف صاع از گندم در یک روز] بدهد. و خداوندِ پاک و بلندمرتبه، داناتر است.

باب: پیرامون «قضا آوردن نمازهای فوت شده»

بَابُ قَضَاءِ الفَوَائِتِ

التَرتِيبُ بَينَ الفَائِتَةِ وَالوَقتِيَّةِ وَ بَينَ الفَوَائِتِ، مُستَحَقٌّ؛ وَ يَسقُطُ بِأَحَدِ ثَلَاثَةِ أَشيَآءَ: ضِيقُ الوَقتِ المُستَحَبِّ فِي الأَصَحِّ؛ وَالنِّسيَانُ؛ وَ إِذَا صَارَتِ الفَوَائِتُ سِتًّا غَيرَ الوِترِ، فَإِنَّه لَا يُعَدُّ مُسقِطًا وَ إِن لَزِمَ تَرتِيبُه؛ وَ لَم يَعُدِ التَّرتِيبُ بِعَودِهَا اِلَى القِلَّةِ وَ لَا بِفَوتِ حَدِيثَةٍ بَعدَ سِتٍّ قَدِيمَةٍ عَلَى الأَصَحِّ فِيهِمَا. فَلَو صَلَّى فَرضًا ذَاكِرًا فَائِتَةً وَ لَو وِترًا، فَسَدَ فَرضُه فَسَادًا مَوقُوفًا؛ فَإِن خَرَجَ وَقتُ الخَامِسَةِ مِمَّا صَلَّاهُ بَعدَ المَترُوكَةِ ذَاكِرًا لَهَا، صَحَّت جَمِيعُهَا؛ فَلَا تَبطُلُ بِقَضَاءِ المَترُوكَةِ بَعدَه؛ وَ إِن قَضَي المَترُوكَةَ قَبلَ خُرُوجِ وَقتِ الخَامِسَةِ، بَطَلَ وَصفُ مَا صَلَّاهُ مُتَذَكِّرًا قَبلَهَا وَ صَارَ نَفلًا؛ وَ إِذَا كَثُرَتِ الفَوَائِتُ، يَحتَاجُ لِتَعيِينِ كُلِّ صَلَاةٍ؛ فَإِن أَرَادَ تَسهِيلَ الأَمرِ عَلَيهِ، نَوَى أَوَّلَ ظُهرٍ عَلَيهِ أَو آخِرَه؛ وَكَذَا الصَّومُ مِن رَمَضَانَينِ عَلَى أَحدِ تَصحِيحَينِ مُختَلِفَينِ؛ وَ يُعذَرُ مَن أَسلَمَ بِدَارِ الحَربِ بِجَهلِهِ الشَّرَائِعَ.

باب: پیرامون «قضا آوردن نمازهای فوت شده»

[خداوند بلندمرتبه پیرامون نمازها می‌فرماید: ﴿إِنَّ ٱلصَّلَوٰةَ كَانَتۡ عَلَى ٱلۡمُؤۡمِنِينَ كِتَٰبًا مَّوۡقُوتًا ١٠٣﴾ [النساء: ۱۰۳] «بی‌گمان نماز بر مؤمنان، فرض و دارای اوقات معلوم و معین است».

و انس بن مالک گوید: پیامبر ﷺ فرمود: «مَنْ نَسِيَ صَلاةً اَوْ نَامَ عَنْهَا فَكَفَّارَتُهَا اَنْ يُصَلِّيْهَا اِذَا ذَكَرَهَا» (مسلم)؛ «هر کس نمازی را فراموش کند یا به خواب برود و نمازش را نخواند، کفّاره‌ی آن، این است که هرگاه به یادش آمد، آن را بخواند».

از این رو، بر فرد مسلمان، واجب است که نمازها را در اوقات معین آن ادا نماید و تأخیر نماز از وقت آن بدون عذر، درست نیست؛ و هر کس از روی عذر یا فراموشی، نماز را از وقت آن به تأخیر انداخت، قضا آوردن آن بر وی، پس از برطرف شدن آن عذر، لازم است؛ و قضا آوردن **نمازهای فرض، فرض** است و قضا آوردن **نمازهای واجب، واجب** می‌باشد؛ ولی نمازهای سنّت و نفل، قضا آورده نمی‌شوند؛ مگر آنگاه که پس از شروع کردن در آن‌ها، فاسد شده باشند که در آن صورت، قضا آوردن آن‌ها واجب می‌باشد.

و هرگاه نماز سنّت صبح به همراه فرض آن، از شخص نمازگزار فوت شد، آن را همراه با فرض تا پیش از وقت زوالِ همان روز قضا آورد؛ و اگر چنان‌چه سنّت صبح به تنهایی از وی فوت شد، در آن صورت آن را قضا نیاورد.

ناگفته نماند که هرگاه به یاد نمازگزار آمد که نماز از وی فوت شده فوراً و پیش از فرض همان وقت، آن را قضا بیاورد؛ ولی نباید فراموش کند که قضایی آوردن نماز،در وقت‌های سه گانه‌ای که گزاردن نماز در آن‌ها ممنوع و قدغن است نباشد؛ یعنی: **وقت طلوع خورشید**؛ **زوال آفتاب** و **غروب خورشید**.]

رعایت ترتیب میان نمازهای فوت شده و نمازهای وقتی لازم است؛ [از این رو، ادای نماز وقتی، پیش از قضا آوردن نماز فوت شده، جایز نیست.] و همچنین **رعایت ترتیب در میان نمازهای فوت شده به ترتیب اصلی نمازها**، لازم و ضروری است؛ [بنابراین، - به عنوان مثال: - قضا آوردن نماز فوتی ظهر، پیش از قضا آوردن نماز فوتی صبح، جایز

نیست؛ زیرا پیامبر ﷺ می‌فرماید: «مَنْ نَامَ عَنْ صَلاةٍ اَوْ نَسِيَهَا فَلَمْ يَذْكُرْهَا اِلَّا وَهُوَ يُصَلِّيْ مَعَ الْاِمَامِ، فَلْيُصَلِّ الَّتِيْ هُوَ فِيْهَا ثُمَّ لْيَقْضِ الَّتِيْ تَذْكَرُ ثُمَّ لْيَعُدِ الَّتِيْ صَلّٰى مَعَ الْاِمَامِ» (سنن دارقطنی و سنن بیهقی)؛ «هر کس نمازی را فراموش کند یا به خواب برود و نمازش را نخواند؛ سپس بی‌آن که نماز قضایی به یادش باشد، همراه با امام، نماز وقتی خود را خواند؛ و در اثنای نماز، به یادش آمد که بر ذمّه‌ی وی نماز قضایی است؛ در آن صورت نمازی که همراه با امام مشغول آن است بگزارد؛ آنگاه نماز قضایی خویش را که به یادش آمده بخواند و پس از آن، نمازی را که همراه با امام خوانده است، اعاده نماید».

و پیامبر ﷺ نیز نمازهای فوت شده‌ی خویش را در **جنگ خندق**، به ترتیب اصلی نمازها قضا آورد. (ترمذی)

ناگفته نماند که برای **«صاحب ترتیب»** واجب است که نمازهای فوت شده‌ی خویش را به ترتیب اصلی نمازها قضا بیاورد؛ یعنی اگر از او نماز صبح و ظهر قضا شده است، در آن صورت نخست نماز صبح و بعد نماز ظهر را قضا بیاورد.

و از دیدگاه علماء و صاحب‌نظران اسلامی و فقهی، به کسی **«صاحب ترتیب»** گفته می‌شود که در عمرش، کمتر از شش نماز از وی فوت شده باشد. و برای **صاحب ترتیب** واجب است که ترتیب میان قضای نمازهای فوت شده و نمازهای وقتی را مراعات کند؛ و همچنین بر او لازم و ضروری است تا نمازهای فوت شده‌ی خویش را به ترتیب اصلی نمازها، به قضا بیاورد؛ از این رو، هرگاه از صاحب ترتیب، نمازی قضا شد، قبل از خواندن فرض همان وقت، نماز قضایی را به جای آورد و گزاردن نماز وقتی را بر نماز قضایی مقدّم نکند.

و اگر به عکس این قضیه رفتار کرد و نماز وقتی را بر نماز قضایی مقدّم کرد و ابتدا نماز وقت را به جای آورد و پس از آن به خواندن نماز قضایی مشغول شد، در آن صورت بر او لازم است تا نمازهایی را که خوانده، از سر بگیرد و اعاده کند. و توضیح این موضوع در قالب این مثال، روشن و آشکار می‌شود:

مثال برای مراعات کردن ترتیب میان نمازهای فوت شده: اگر از صاحب ترتیب، نمازهای ظهر و عصر فوت شده بود و وی، پیش از آن که نماز ظهر خویش را قضا آورد، به گزاردن نماز عصر مشغول شد، در آن صورت بر وی واجب است تا نخست نماز ظهر خویش را بخواند و نماز عصرش را نیز اعاده کند.

مثال برای مراعات کردن ترتیب میان نمازهای وقتی و نمازهای فوت شده: کسی که صاحب ترتیب است و در عمرش بیش از شش نماز از او فوت نشده، هرگاه نماز صبح از او قضا شود و در وقت نماز ظهر، یادش آمد که نماز صبح را ترک کرده است، در آن صورت اگر چنان‌چه نماز ظهر (نماز وقتی) را پیش از خواندن نماز قضایی گزارد، بر او لازم است تا نخست نماز فوت شده‌ی خویش را بخواند و آنگاه نماز ظهر را اعاده نماید.]

و وجوب ترتیب [میان نمازهای فوت شده، یا میان نمازهای وقتی و قضایی،] به یکی از این امور سه گانه‌ی ذیل ساقط می‌شود:

* اندک بودن وقتِ مستحب **[ضِیق وقت]**؛ بنا به قول صحیح‌تر. [پس هرگاه فرد نمازگزار اندکی پیش از طلوع خورشید از خواب بیدار شد و به یادش نیز بود که نماز عشاء یا نماز وتر از او قضا شده است، در آن صورت وی ابتدا نماز صبح خویش را بخواند و نماز عشاءو وتر فوت شده‌ی خود را پس از طلوع خورشید و بالا آمدن آفتاب قضا بیاورد؛ و در این صورت اعاده‌ی نماز صبح بر او لازم نیست؛ زیرا ترتیب میان نمازهای وقتی (صبح) و قضایی (عشاء یا وتر) به جهت اندک بودن وقت، ساقط شده است.]

* نماز فوت شده، فراموش گردد. [خداوند بلندمرتبه می‌فرماید: ﴿لَا يُكَلِّفُ ٱللَّهُ نَفۡسًا إِلَّا وُسۡعَهَاۚ﴾ [البقرة: ٢٨٦] «خداوند هیچ کس را بیشتر از اندازه‌ی قدرت و توانش، مکلّف نمی‌کند».

و پیامبر ﷺ نیز می‌فرماید: «رُفِعَ عَنْ اُمَّتِيْ اَلْخَطَأُ وَ النِّسْیانُ وَ مَا اسْتُكْرِهُوْا عَلَیْهِ» (مسلم)؛ «از امّت من، خطا و فراموشی و آنچه بر آن وادار شده‌اند، برداشته شده است».

از این رو، هرگاه فرد نمازگزار، نماز فوت شده‌ی خویش را فراموش کند و پیش از گزاردن آن، نماز وقتی را در وقتش به جای آورد و پس از آن، نمازهای قضایی‌اش به یادش آمد، در آن صورت، گزاردن نماز وقتی وی درست است و بر او اعاده‌ی آن واجب نیست.]

* و هرگاه نمازهای قضا شده، به شش نماز - به جز نماز وتر - برسد؛ [و نماز وتر را از آن جهت استثنا کردیم،] زیرا نماز وتر، ساقط کننده‌ی وجوب ترتیب در میان نمازهای فوت شده، برشمرده نمی‌شود؛ اگر چه مراعات کردن ترتیب میان نماز وتر و

دیگر نمازهای فرض، واجب است. [از این رو، اگر چنان‌چه نماز وتر را پیش از خواندن نماز عشاء گزارد، در آن صورت اعاده‌ی نماز وتر، پس از گزاردن نماز عشاء واجب است.

و اگر چنان‌چه پیش از گزاردن نماز وتر به خواب رفت و تا هنگام طلوع صبح صادق نیز از خواب بلند نشد و بدین ترتیب، نماز وترش قضا شد، در آن صورت بر او لازم است که ابتدا نماز وتر را قضا بیاورد و پس از آن، نماز صبح را بگزارد.

و اگر چنان‌چه به عکس این قضیه رفتار کرد و نماز صبح را بر نماز وتر مقدّم کرد و ابتدا نماز وقت را به جای آورد و پس از آن، به خواندن نماز قضایی مشغول شد؛ در آن صورت بر او لازم است تا نماز صبح را از سر بگیرد و اعاده کند.

بنابراین هرگاه نمازهای فوت شده به شش نماز رسید، فرد نمازگزار می‌تواند هر نمازی را که از نمازهای قضا شده می‌خواهد بر نماز دیگر مقدم سازد. و همچنین، در این صورت می‌تواند نمازهای وقتی خویش را بر نمازهای فوت شده، مقدّم کند و با وجود نمازهای قضایی، نماز وقتی خویش را بخواند.]

و هرگاه ترتیب، به جهت رسیدن نمازهای فوتی به شش نماز [یا بیشتر از آن] ساقط گردید، در آن صورت پس از آن که نمازهای فوت شده رو به کاهش رفت، باز هم ترتیب، دوباره برنخواهد گشت. [مثل این که: از شخصی، ده نماز فوت گردیده است؛ سپس آن شخص، **نُه نماز** از آن ده نماز را قضا آورده و تنها یک نماز فوتی از آن ده نماز باقی مانده است؛ آنگاه پیش از آن که آن نماز باقی مانده‌ی فوتی را قضا آورد، نماز وقتی را در حالی گزارده که یادآور آن نماز فوتی هم بوده است؛ پس در این صورت، نماز وی جایز و درست است؛ بدان خاطر که ترتیب از وی ساقط شده است.]

و همچنین وجوب ترتیب، دوباره برنخواهد گشت هرگاه که نمازی جدید علاوه از شش نماز فوتی پیشین فوت گردد؛ و این حکم، بنا به قول صحیح در مورد هر دو مسأله‌ی پیشین است [که فتوا نیز بدان است.]

و اگر چنان‌چه نماز فرضِ [وقتی] را در حالی خواند که به یاد داشت که بر عهده و ذمّه‌ی وی، نماز فوتی است - اگر چه آن نماز فوتی، نماز وتر نیز باشد - در آن صورت نماز فرضِ [وقتی] وی فاسد شده است و این فساد، **موقوف** است؛ این طور که اگر چنان‌چه پیش از قضا آوردن آن نماز فوتی، پنج نماز را خواند در حالی که به یادآورنده‌ی نماز فوتی هم بود، در آن صورت فساد با خارج شدن وقت نماز پنجمِ ادا کرده شده، برطرف می‌گردد و نمازهای پنج‌گانه‌ی او از جای فرض، صحیح گردیده

است؛ و پنج نماز با قضا آوردن نماز فوتی پس از خارج شدن وقت نماز پنجم، باطل نمی‌گردد.

و اگر چنان‌چه آن نماز فوتی را پیش از خارج شدن وقتِ نماز پنجمِ ادا کرده شده، قضا آورد، در آن صورت فرض‌های آن باطل شده و نمازهای وی، همگی نفل گردیده است؛ [از این رو، بر وی لازم است که این نمازهای پنج‌گانه‌ای را که قبل از قضا آوردن آن نمازِ فوتی خوانده است، قضا آورد.]

و هرگاه تعداد نمازهای فوت شده، بسیار شد؛ در آن صورت نیاز به این دارد که هر نمازی را در هنگام قضا آوردن، تعیین نماید. و اگر چنان‌چه [برای او، تعیین کردن هر نمازی، سخت و دشوار بود و] به دنبال سهولت و آسانی این کار بود، پس چنین نیت کند که وی [به عنوان مثال:] اوّلین نماز ظهر فوتی خود یا آخرین نماز ظهر فوتی خویش را قضا می‌آورد.

و همچنین هرگاه خواست که روزه‌ی دو ماه رمضان را که بر ذمّه و عهده‌ی وی است قضا نماید، در آن صورت نیز می‌تواند بنا به یکی از این دو **تصحیح مختلف**، روزه‌ی فوت شده را قضا نماید؛ [یعنی هم می‌تواند هر روزه‌ای را در هنگام قضا آوردن، تعیین نماید. و اگر چنان‌چه برای او تعیین کردن هر روزه، سخت و دشوار بود، در آن صورت می‌تواند روزه را تعیین نکند؛ بلکه به عنوان مثال: چنین نیت کند که اوّلین روزه‌ی فوتی خود یا آخرین روزه‌ی فوتی خویش را قضا می‌آورد.]

و آن که در سرزمین دشمن **[دارحرب]** مسلمان شده و نسبت به احکام و مسائل اسلامی بی‌خبر و ناآگاه است؛ [از این رو، نه روزه گرفته و نه نماز خوانده و نه زکات پرداخت نموده و نه...]، در آن صورت به جهت ناآگاهی و بی‌خبری از احکام و مسائل دینی، معذور و بخشیده شده [از قضای آن‌ها] تلقّی می‌گردد.

باب: پیرامون دریافتن نمازهای فرض [با جماعت و] به همراه امام؛ و پاره‌ای از دیگر احکام و مسائل اسلامی

بَابُ اِدرَاكِ الفَرِيضَةِ

إِذَا شَرَعَ فِي فَرضٍ مُنفَرِدًا فَأُقِيمَتِ الجَمَاعَةُ، قَطَعَ وَاقتَدَى إِن لَم يَسجُد لِمَا شَرَعَ فِيهِ؛ أَو سَجَدَ فِي غَيرِ رُبَاعِيَّةٍ. وَ إِن سَجَدَ فِي رُبَاعِيَّةٍ، ضَمَّ رَكعَةً ثَانِيَةً وَ سَلَّمَ لِتَصِيرَ الرَّكعَتَانِ لَه نَافِلَةً؛ ثُمَّ اِقتَدَى مُفتَرِضًا. وَ إِن صَلَّى ثَلَاثًا أَتَمَّهَا ثُمَّ اِقتَدَى مُتَنَفِّلًا إِلَّا فِي العَصرِ. وَ إِن قَامَ لِثَالِثَةٍ فَأُقِيمَت قَبلَ سُجُودِه، قَطَعَ قَائِمًا بِتَسلِيمَةٍ فِي الأَصَحِّ؛ وَ إِن كَانَ فِي سُنَّةِ الجُمُعَةِ، فَخَرَجَ الخَطِيبُ أَو فِي سُنَّةِ الظُّهرِ، فَأُقِيمَت، سَلَّمَ عَلَى رَأسِ رَكعَتَينِ وَ هُوَ الأَوجَهُ؛ ثُمَّ قَضَى السُّنَّةَ بَعدَ الفَرضِ.

وَ مَن حَضَرَ والإِمَامُ فِي صَلَاةِ الفَرضِ، اِقتَدَى بِه وَ لَا يَشتَغِلُ عَنهُ بِالسُّنَّةِ إِلَّا فِي الفَجرِ، إِن أَمِنَ فَوتَه وَ إِن لَم يَأمَن، تَرَكَهَا. وَ لَم تُقضَ سُنَّةُ الفَجرِ إِلَّا بِفَوتِهَا مَعَ الفَرضِ. وَ قَضَى السُّنَّةَ الَّتِي قَبلَ الظُّهرِ فِي وَقتِه قَبلَ شُفعه.

وَ لَم يُصَلِّ الظُّهرَ جَمَاعَةً بِإِدرَاكِ رَكعَةٍ؛ بَل أَدرَكَ فَضلَهَا؛ وَاختُلِفَ فِي مُدرِكِ الثَّلَاثِ.

وَ يَتَطَوَّعُ قَبلَ الفَرضِ إِن أَمِنَ فَوتَ الوَقتِ وَ إِلَّا فَلَا. وَ مَن أَدرَكَ إِمَامَه رَاكِعًا فَكَبَّرَ وَ وَقَفَ حَتَّى رَفَعَ الإِمَامُ رَأسَه، لَم يُدرِكِ الرَّكعَةَ وَ إِن رَكَعَ قَبلَ إِمَامِه بَعدَ قِرَاءَةِ الإِمَامِ مَا تَجُوزُ بِه الصَّلَاةُ، فَأَدرَكَه إِمَامُه فِيهِ صَحَّ وَ إِلَّا لَا وَكُرِهَ خُرُوجُه مِن مَسجِدٍ أُذِّنَ فِيهِ حَتَّى يُصَلِّيَ إِلَّا اِذَا كَانَ مُقِيم جَمَاعَةٍ أُخرَى. وَ إِن خَرَجَ بَعدَ صَلَاتِه مُنفَرِدًا لَا يَكرَهُ إِلَّا اِذَا أُقِيمَتِ الجَمَاعَةُ قَبلَ خُرُوجِهِ فِي الظُّهرِ وَالعِشَاءِ؛ فَيَقتَدِي فِيهِمَا مُتَنَفِّلًا. وَ لَا يُصَلِّي بَعدَ صَلَاةٍ مِثلُهَا.

باب: پیرامون دریافتن نمازهای فرض [با جماعت و] به همراه امام؛ و پاره‌ای از دیگر احکام و مسائل اسلامی

هرگاه نمازگزاری به تنهایی، نماز فرض را شروع کند؛ و پس از آن، نماز جماعت برپا گردید، در آن صورت نماز خویش را [با یک سلام در حالت ایستاده] قطع نماید و به پیشنماز اقتدا کند و همراه امام در نماز جماعت شرکت نماید.

و این حکم در صورتی است که فرد نمازگزار، به تنهایی نماز فرض را شروع کرده، امّا هنوز سجده [در رکعت اوّلش] نکرده است؛ [یعنی اگر چنان‌چه نماز جماعت پس از آن برپا گردید که شخصِ تنهاگزار و مُنفرد، به نماز فرض شروع کرده، امّا هنوز سجده نکرده بود، پس نماز خویش را با یک سلام، همانطور ایستاده قطع نماید و به امام اقتدا نماید.] و یا برای رکعت اول [که به تنهایی آن را شروع کرده است،] سجده نمود و این سجده‌ی وی برای رکعت اول در نمازهای غیرچهاررکعتی [همانند نمازهای صبح و مغرب] است؛ [یعنی اگر چنان‌چه جماعت پس از آن برپا گردید که شخصِ تنهاگزار و مُنفرد، به نماز فرض صبح یا نماز فرض مغرب شروع کرده و سجده نموده بود، در آن صورت نماز خویش را قطع نموده و به امام اقتدا نماید و همراه امام در نماز جماعت شرکت کند. به تعبیری دیگر؛اگر فرد نمازگزار یک رکعت از نمازهای صبح یا مغرب را خوانده بود و نماز جماعت برپا شد، در آن صورت - چه در این رکعت، سجده کرده باشد و چه سجده نکرده باشد - نمازش را قطع کند و همراه امام در نماز جماعت شرکت کند. همچنین اگر چنان‌چه رکعت دوّم نمازهای صبح یا مغرب را خوانده بود و سجده‌های رکعت دوّم را نکرده بود، در این صورت، آن را قطع کند و همراه امام در نماز جماعت شرکت نماید؛ ولی اگر رکعتِ دوّمِ نمازهای صبح یا مغرب را گزارده و سجده‌های رکعت دوم را نیز کرده بود، در آن صورت نماز خویش را به پایان برساند و کامل کند و آن را قطع نکند.

و اگر رکعتِ دوّمِ نمازهای صبح یا مغرب را خوانده و سجده‌های رکعت دوّم را نیز کرده بود و در این صورت نماز خویش را قطع نکرده و آن را به پایان رساند، در آن صورت پس از آن، همراه با امام در نماز جماعت شرکت نکند.]

و اگر چنان‌چه [نماز جماعت در حالی برگزار شد که تنهاگزار، به فرض چهاررکعتی شروع کرده و] برای یک رکعت از آن چهار رکعت، سجده هم کرده بود، در آن صورت رکعت دوم را بدان ضمیمه و پیوست نماید و پس از آن، سلام بدهد؛ و این دو رکعتی را که به تنهایی گزارده است، نفل می‌گردد؛ سپس به نیت فرض، همراه با امام در نماز جماعت شرکت کند و بدو اقتدا نماید.

و اگر چنان‌چه فرد نمازگزار به تنهایی، سه رکعت از نمازهای چهار رکعتی [همانند نمازهای ظهر یا عشاء] را خواند و پس از آن، نماز جماعت برپا شد، در آن صورت نماز خویش را به پایان برساند و رکعت چهارم را نیز بخواند؛ و پس از آن، به نیت نفل، به امام اقتدا کند. [و این حکم مربوط به نمازهای ظهر و عشاء است؛] اما در نماز عصر به نیت نفل، به امام اقتدا ننماید؛ [یعنی اگر چنان‌چه فرد نمازگزار به تنهایی سه رکعت از عصر را گزارد و در رکعت سوم خویش نیز سجده کرده بود و پس از آن، نماز جماعت برپا شد، در آن صورت نماز خویش را به پایان برساند و رکعت چهارم را نیز بخواند؛ و در این صورت همراه با امام در نماز جماعت عصر، به نیت نفل شرکت نکند؛ زیرا گزاردن نفل، پس از عصر، مکروه است.]

و اگر چنان‌چه جماعت پس از آن برپا گردید که تنهاگزار، دو رکعت از نماز چهار رکعتی خویش را خوانده بود و به رکعت سوم ایستاده بود و هنوز سجده نکرده بود، در آن صورت - بنا به قول صحیح‌تر - نماز خویش را ایستاده با یک سلام قطع نموده [و سپس به نیت فرض، به امام اقتدا نماید.]

و [شمس الائمه‌ي سرخسي رحمه الله گوید:] و اگر چنان‌چه نمازگزار، مشغول خواندن سنّت جمعه بود و در همان حال، خطیب جمعه برای ایراد خطبه‌ی جمعه بیرون شد؛ و یا نمازگزار مشغول خواندن سنّت ظهر بود که جماعت برپا گردید، در آن صورت [در رکعت دوم نماز سنّت بنشیند و] دو رکعت را تمام نموده و سلام دهد [و پس از آن، در نماز ظهر شرکت کند یا به شنیدن خطبه‌ی جمعه مشغول شود]؛ و همین قول، وجیه‌تر و بهتر می‌باشد. آنگاه پس از فارغ شدن از فرض، سنّت جمعه یا سنّت ظهر را قضا آورد.

و هرگاه شخص، در حالی به مسجد آمد که پیشنماز مشغول خواندن نماز فرض بود، در آن صورت به امام اقتدا کند و از نماز جماعت به خواندن نماز سنّت مشغول نگردد؛ مگر در نماز صبح؛ البته این حکم در صورتی است که بر گمان وی چنین غالب گردد

که او، امام را در رکعت دوم فرض، درخواهد یافت؛ [یعنی اگر پس از آن به مسجد حاضر گردید که جماعت نماز صبح برپا گردیده بود، نماز سنّت را در خارج از مسجد یا در یک گوشه‌ای از آن بخواند؛ اگر چنان‌چه بر گمان وی چنین غالب بود که او امام را در رکعت دوم، درخواهد یافت.

به تعبیری دیگر؛ اگر چنان‌چه فرد نمازگزار، بیم آن داشت که یک رکعت از نماز صبح از او فوت گردد و رکعت دوّمی را دریابد، در آن صورت، دو رکعتِ نمازِ سنّت خویش را در نزدیکی درب مسجد بخواند و پس از آن، همراه امام در نماز جماعت شرکت کند.]

و اگر چنان‌چه از فوت شدن وقت یا فوت شدن جماعت بیم داشت، پس نماز فرض را بخواند و نماز سنّت را ترک نماید؛ [یعنی اگر چنان‌چه بیم آن داشت که هر دو رکعت نماز فرض صبح از او فوت شود، در آن صورت دو رکعت نماز سنّت صبح را ترک کند و همراه امام در نماز جماعت شرکت نماید.]

و نماز سنّت صبح [به تنهایی و مستقلاً] قضا آورده نمی‌شود؛ مگر آن که همراه با فرضِ صبح، فوت گردد؛ [یعنی اگر چنان‌چه پیش از زوالِ همان روزی که نماز صبح از او فوت شده، نمازش را قضا آورد، در آن صورت نماز سنّت صبح را به تَبع نماز فرض، قضا بیاورد؛ ولی پس از زوال خورشید، فقط نماز فرض را قضا بیاورد. به هر حال، نماز سنّت صبح را می‌تواند به تَبع نماز فرض قضا بیاورد؛ ولی آن را به تنهایی و مستقلاً نمی‌تواند قضا بیاورد.]

و [هرگاه نمازگزار بخواهد تا پس از ادای نماز فرض ظهر، سنّت پیش از فرضِ ظهرِ خویش را قضا بیاورد، در آن صورت] چهار رکعتِ سنّتِ فوت شده را در وقت ظهر و پیش از دو رکعت سنّت بخواند؛ [یعنی اگر چنان‌چه نماز سنّت پیش از ظهر فوت شد، در آن صورت آن را پس از ادای نماز فرض ظهر و پیش از خارج شدن وقت ظهر، قضا بیاورد؛ و هنگامی که وقت ظهر خارج شد، در این صورت نماز سنّت قضایی ندارد.

ناگفته نماند که در میان علماء و صاحب‌نظران اسلامی، درباره‌ی قضا آوردن چهار رکعتِ سنّتِ پیش از ظهر، اختلاف است که آیا ابتدا همان چهار رکعت سنّتِ پیش از ظهر را قضا بیاورد یا دو رکعت سنّتِ پس از نماز فرض ظهر را بر آن چهار رکعتِ فوت شده، مقدّم کند؟

علماء و اندیشمندان اسلامی، درباره‌ی ترجیح یکی از این دو قول بر دیگری،

اختلاف نظر دارند؛ نویسنده‌ی کتاب «کنزالدقائق» گوید: چهار رکعتِ سنّتِ پیش از ظهر را قبل از دو رکعتِ سنّتِ پس از آن قضا بیاورد.

ابن همام در کتاب «فتح القدیر» گوید: بهتر آن است که دو رکعت پس از ظهر، بر چهار رکعت فوت شده‌ی پیش از ظهر، مقدّم شود؛ زیرا چهار رکعت سنّت پیش از ظهر، از مکان مسنون خویش فوت گردیده است؛ از این رو، دو رکعت سنّت پس از آن نیز از روی قصد و بدون ضرورت؛ از مکان مسنونش فوت نمی‌گردد.

و عایشه رضی الله عنها گوید: «اِنَّهُ عَلَیْهِ الصَّلاۃُ وَ السَّلامُ کٰانَ اِذٰا فٰاتَتْهُ الْاَرْبَعُ قَبْلَ الظُّهْرِ، یُصَلِّیْهِنَّ بَعْدَ الرَّکْعَتَیْنِ» (ترمذی و ابن ماجه)؛ «هرگاه از پیامبر ﷺ چهار رکعتِ پیش از ظهر فوت می‌شد، آن‌ها را پس از دو رکعتِ سنّتِ بعد از ظهر، می‌خواند».]

و هر کس یک رکعت از نماز را دریابد، او نماز را با جماعت نگزارده، بلکه **فضیلت جماعت** را به دست آورده است؛ و در مورد کسی که به سه رکعت [از نمازهای چهار رکعتی یا دو رکعت از نمازهای سه رکعتی رسیده است،] اختلاف‌نظر وجود دارد؛ [برخی بر این باورند که وی نماز را با جماعت نگزارده، بلکه فضیلت جماعت را به دست آورده است؛ و برخی نیز برآنند که وی نماز را با جماعت گزارده است؛ زیرا اکثر یک چیز، حکم کلّ آن را دارد.]

و اگر چنان‌چه از فوت شدن وقت نماز [یا از فوت شدن جماعت] بیم نداشت، می‌تواند پیش از نماز فرض، نفل بخواند؛ و چنان‌چه از فوت شدن وقت نماز [یا از فوت شدن جماعت] بیم داشت، در آن صورت پیش از نماز فرض، نفل نگزارد.

و هر کس امام خویش را در رکوع دریابد؛ از این رو، تکبیر بگوید و راست بایستد تا آن که [پیش از رکوع کردن وی،] امام سرش را از رکوع بلند نماید، در آن صورت وی این رکعت را درنیافته است.

و اگر چنان‌چه مقتدی، پیش از امامش و پس از آن که امام، به اندازه‌ای [در قیام،] قرائت خواند که نماز بدان صحیح می‌شد، به رکوع رفت و امامش نیز او را در رکوع دریافت، در آن صورت رکوعش [با کراهیت] صحیح است. و اگر چنان‌چه امامش، او را در رکوع درنیافت [یا او را در رکوع دریافت، ولی پیش از آن که مقتدی به رکوع برود، امام به اندازه‌ای در قیام قرائت نخواند که نماز بدان صحیح گردد،] در آن صورت رکوع وی صحیح نیست.

[به هر حال، هر کس امام خویش را در رکوع دریافت، پس به تحقیق که این رکعت را دریافته است. و اگر چنان‌چه امام سرش را از رکوع بلند کرد، پس همانا این رکعت از وی فوت شده است.

ابوهریرهﷺ گوید: پیامبر ﷺ فرمود: «اِذٰا جِئْتُمْ اِلٰي الصَّلاةِ وَ نَحْنُ سُجُوْدٌ فَاْسُجُدْوا، وَ لا تَعُدُّوْهٰا شَيْئاً؛ وَ مَنْ اَدْرَكَ الرَّكْعَةَ فَقَدْ اَدْرَكَ الصَّلاةَ» (ابن ماجه و ابوداود)؛ «هرگاه برای نماز آمدید و ما در حال سجده بودیم، شما هم به سجده بروید و آن را رکعتی به حساب نیاورید؛ و کسی که رکوع را دریابد، رکعت را دریافته است».]

و برای شخص، بیرون شدن از مسجد پس از آن که در آن اذان داده شده، مکروه است؛ تا آنگاه که در آن نماز بگزارد. [ابوشعثاء گوید: «كُنّٰا قُعُوْداً فِي الْمَسْجِدِ مَعَ اَبِيْ هُرَيّرَةَ؛ فَاَذَّنَ الْمُؤَذِّنُ فَقٰامَ رَجُلٌ مِّنَ الْمَسْجِدِ يَمْشِيْ فَاَتْبَعَهُ اَبُوْهُرَيْرَةَ بَصَرَهَ حَتّٰي خَرَجَ مِنَ الْمَسْجِدِ فَقٰالَ اَبُوْهُرَيْرَةَﷺ: اَمّٰا هٰذٰا فَقَدْ عَصٰي اَبَا الْقٰاسِمَ ﷺ» (مسلم، نسایی، ابوداود و ترمذی)؛ «با ابوهریرهﷺ در مسجد نشسته بودیم که مؤذن اذان گفت. مردی برخاست و از مسجد بیرون رفت. ابوهریرهﷺ که نگاهش تا بیرون شدن او از مسجد به سوی او بود، گفت: این شخص، با سنّت پیامبر ﷺ نافرمانی کرد».

و نیز پیامبر ﷺ می‌فرماید: «لا يَخْرُجُ مِنَ الْمَسْجِدِ بَعْدَ النِّدٰاءِ اِلّٰا مُنٰافِقٌ اَوْ رَجُلٌ يَخْرُجُ لِحٰاجَةٍ يُرِيْدُ الرُّجُوْعَ» (سنن بیهقی و مراسیل ابوداود)؛ «پس از اذان از مسجد کسی خارج نمی‌شود مگر انسان منافق و یا فردی که نیازی دارد و از مسجد بیرون می‌شود و اراده‌ی برگشت را دارد».]

و بیرون شدن از مسجد پس از آن که در آن اذان داده شده، مکروه است؛ مگر برای کسی که در مسجدی دیگر، نماز جماعتی دیگر برپا می‌کرد؛ [یعنی امام جماعت در مسجدی دیگر باشد و یا مؤذن مسجدی دیگر باشد.]

و اگر کسی نماز خویش را به تنهایی گزارد و پس از آن از مسجد بیرون شد، در آن صورت این کارش مکروه نیست؛ مگر آنگاه که جماعت نمازهای ظهر و عشاء، [پس از آن] برپا گردید [که او نمازهای ظهر یا عشاء را به تنهایی خوانده بود، که در این صورت برای وی بیرون شدن از مسجد، مکروه است؛ پس بر وی لازم است که] به همراه امام، به نیت نفل نماز بخواند. [و اگر چنان‌چه جماعت نماز صبح یا عصر و یا مغرب، پس از آن برپا گردید که وی به تنهایی آن‌ها را خوانده بود، در آن صورت برای وی خارج شدن

از مسجد، مکروه نیست.]

نمازگزار نباید دو رکعت را با قرائت و دو رکعت دیگر را بدون قرائت بخواند؛ یا نمازگزار نباید (بدون علت) و برای فراچنگ آوردن ثواب و پاداش، نماز خویش را اعاده نماید؛ و یا نمازگزار نباید به مجرد توهم فساد نماز و به خاطر برطرف کردن وسوسه، نماز خویش را اعاده نماید؛ یا نمازگزاردن نباید نماز جماعت را در مسجد به همان شکل اول آن، تکرار و اعاده نماید.

باب: پیرامون سجده‌ی سهو

بَابُ سُجُودِ السَّهوِ

يَجِبُ سَجدَتَانِ بِتَشَهُّدٍ وَ تَسلِيمٍ لِتَركِ وَاجِبٍ سَهوًا وَ إِن تَكَرَّرَ؛ وَ إِن كَانَ تَركُهُ عَمدًا، أَثِمَ وَ وَجَبَ إِعَادَةُ الصَّلَاةِ لِجَبرِ نَقصِهَا؛ وَ لَا يَسجُدُ فِي العَمدِ لِلسَّهوِ؛ وَ قِيلَ: إِلَّا فِي ثَلَاثٍ: تَركُ القُعُودِ الأَوَّلِ أَو تَأخِيرُهُ سَجدَةً مِنَ الرَّكعَةِ الأُولى اِلى آخِرِ الصَّلَاةِ وَ تَفَكُّرُه عَمدًا حَتَّى شَغَلَه عَن رُكنٍ.

وَ يُسَنُّ الإِتيَانُ بِسُجُودِ السَّهوِ بَعْدَ السَّلَامِ وَ يَكتَفِي بِتَسلِيمَةٍ وَاحِدَةٍ عَن يَمِينِه فِي الأَصَحِّ. فَإِن سَجَدَ قَبلَ السَّلَامِ كُرِهَ تَنزِيهًا.

وَ يَسقُطُ سُجُودُ السَّهوِ بِطُلُوعِ الشَّمسِ بَعدَ السَّلَامِ فِي الفَجرِ وَ اِحمِرَارِهَا فِي العَصرِ وَ بِوُجُودِ مَا يَمنَعُ البِنَاءَ بَعدَ السَّلَامِ.

وَ يَلزِمُ المَأمُومَ بِسهوِ إِمَامِه لَا بِسَهوِهِ؛ وَ يَسجُدُ المَسبُوقُ مَعَ إِمَامِه ثُمَّ يَقُومُ بِقَضَاءِ مَا سُبِقَ بِه؛ وَ لَو سَهَا المَسبُوقُ فِيمَا يَقضِيهِ، سَجَدَ لَه أَيضًا لَا اللاحِقُ. وَ لَا يَأتِي الإِمَامُ بِسُجُودِ السَّهوِ فِي الجُمُعَةِ وَالعِيدَينِ.

وَ مَن سَهَا عَنِ القُعُودِ الأَوَّلِ مِنَ الفَرضِ، عَادَ إِلَيهِ مَا لَم يَستَوِ قَائِمًا فِي ظَاهِرِ الرِّوَايَةِ وَ هُوَ الأَصَحُّ. وَالمُقتَدِي كَالمُتَنَفِّلِ يَعُودُ وَ لَو استَتَمَّ قَائِمًا؛ فَإِن عَادَ وَ هُوَ اِلَى القِيَامِ أَقرَبُ، سَجَدَ لِلسَّهوِ وَ إِن كَانَ اِلَى القُعُودِ أَقرَبُ، لَا سُجُودَ عَلَيهِ فِي الأَصَحِّ. وَ إِن عَادَ بَعدَ مَا استَتَمَّ قَائِمًا، اِختَلَفَ التَّصحِيحُ فِي فَسَادِ صَلَاتِه. وَ إِن سَهَا عَنِ القُعُودِ الأَخِيرِ مَا لَم يَسجُد؛ وَ سَجَدَ لِتَأخِيرِه فَرضَ القُعُودِ؛ فَإِن سَجَدَ، صَارَ فَرضُه نَفلًا وَ ضَمَّ سَادِسَةً إِن شَاءَ وَ لَو فِي العَصرِ وَ رَابِعَةً فِي الفَجرِ وَ لَا كِرَاهَةَ فِي الضَّمِّ فِيهِمَا عَلَى الصَّحِيحِ؛ وَ لَا يَسجُدُ لِلسَّهوِ فِي الأَصَحِّ.

وَ إِن قَعَدَ الأَخِيرَ ثُمَّ قَامَ، عَادَ وَ سَلَّمَ مِن غَيرِ إِعَادَةِ التَّشَهُّدِ؛ فَإِن سَجَدَ لَم يَبطُل فَرضُه وَ ضَمَّ إِلَيهَا أُخرَى لِتَصِيرَ الزَّائِدَتَانِ لَه نَافِلَةً وَ سَجَدَ لِلسَّهوِ. وَ لَو سَجَدَ لِلسَّهوِ فِي شَفعِ التَّطَوُّعِ، لَم يَبنِ شَفعًا آخَرَ عَلَيهِ اِستِحبَابًا؛ فَإِن بَنَى أَعَادَ سُجُودَ السَّهوِ فِي المُختَارِ.

وَ لَو سَلَّمَ مَن عَلَيهِ سَهوٌ؛ فَاقتَدَى بِه غَيرُهِ، صَحَّ إِن سَجَدَ لِلسَّهوِ وَ إِلَّا فَلَا يَصِحُّ وَ

يَسجُدُ لِلسَّهوِ؛ وَ إِن سَلَّمَ عَامِدًا لِلقَطعِ مَا لَم يَتَحَوَّل عَنِ القِبلَةِ أَو يَتَكَلَّم. وَ لَو تَوَهَّمَ مُصَلٍّ رُبَاعِيَّةً أَو ثُلاثِيَّةً أَنَّه أَتَمَّهَا، فَسَلَّمَ ثُمَّ عَلِمَ أَنَّهُ صَلَّى رَكعَتَينِ، أَتَمَّهَا وَ سَجَدَ لِلسَّهوِ؛ وَ إِن طَالَ تَفَكُّرُهُ وَ لَم يُسَلِّم حَتَّى اِستَيقَنَ، إِن كَانَ قَدرَ أَدَاءِ رُكنٍ، وَجَبَ عَلَيهِ سُجُودُ السَّهوِ وَ إِلَّا لَا.

باب: پیرامون سجده‌ی سهو

[«**سهو**»: در زبان عربی، به معنی فراموش کردن چیزی و غفلت از آن است؛ و در **اصطلاح فقهی**، عبارت از چیزی است در نماز که خلل و نقصی در آن به وجود آورده است؛ و **سجده‌ی سهو**، به منظور جبران این خلل و نقص، مشروع گردیده است؛ خواه نماز فرض باشد یا نماز سنّت و یا نماز نفل.

و ثابت شده که پیامبر ﷺ در نماز، دچار سهو شده است. و در حدیث صحیح آمده است که فرمود: «اِنَّمٰا اَنَا بَشَرٌ اَنْسِيْ كَمٰا تَنْسَوْنَ؛ فَاِذٰا نَسِيْتُ فَذَكِّرُوْنِيْ» (ابن ماجه)؛ «من بشری به مانند شما هستم که همانند شما دچار فراموشی می‌شوم؛ پس هرگاه چیزی را فراموش کردم، آن را به من یادآوری کنید».]

هرگاه **واجبی از واجبات نماز**، از روی سهو [اشتباه و لغزش و خطا و بی‌توجهی] ترک گردد، در آن صورت، دو سجده‌ی سهو، با یک تشهّد و یک سلام واجب می‌گردد؛ اگر چه این سهو، در نماز تکرار گردد.

[به هر حال، هرگاه فرد نمازگزار در اثنای نماز، دچار سهو و اشتباه شود؛ این طور که چیزی را از جنس نماز در آن اضافه کند؛ مثل این که: دوبار رکوع کند؛ یا یک رکعت را به رکعت‌های نماز اضافه نماید؛ یا واجبی از واجبات نماز را ترک کند - همانند این که قرائت سوره‌ی فاتحه، یا قرائت سوره‌ی پس از آن، یا قعده‌ی اول، یا تشهّد یکی از دو قعده‌ی اول یا دوّم را ترک نماید؛ یا خواندن قنوت در نماز وتر، یا تکبیرهای زائد عید فطر و عید قربان را ترک کند؛ یا در نمازهایی که باید قرائت با صدای بلند خوانده شود، با صدای آهسته بخواند و در نمازهایی که باید قرائت با صدای آهسته خوانده شود، با صدای بلند بخواند -؛ در این صورت‌ها فرد نمازگزار چون در قعده‌ی آخر نماز، از تشهّد فارغ گردید، از جانب راست خویش یک سلام بدهد؛ سپس تکبیر گفته و دو سجده مانند سجده‌ی نماز بنماید؛ آنگاه بنشیند و دوباره تشهّد بخواند؛ و پس از آن، درودها را خوانده و در حق خویش دعا نماید؛ و آنگاه برای خارج شدن از نماز، سلام بدهد.]

و اگر چنان‌چه فرد نمازگزار، واجبی از واجبات نماز را از روی قصد ترک کرد، در آن

صورت گنهکار می‌گردد و [نماز وی فاسد شده] و به خاطر جبران نقصان نماز، بر وی واجب است که نماز خوش را اعاده کند. [و همچنین هر کس، رکنی از ارکان نماز را ترک نماید؛ در آن صورت نیز نمازش باطل گردیده و بر وی اعاده‌ی نماز واجب است؛ و در این صورت، نقصان نماز، با سجده‌ی سهو یا به چیزی دیگر، جبران نمی‌شود؛ چه ترک رکن، به قصد بوده باشد یا از روی سهو و فراموشی و خطا و بی‌توجهی.]

و هرگاه فرد نمازگزار از روی عمد، واجبی از واجبات نماز را ترک کند، در آن صورت برای جبران آن، سجده‌ی سهو نکند؛ [زیرا در آن صورت، نماز وی فاسد گردیده و بر وی اعاده‌ی آن واجب است؛ چون در آن صورت، نقصان نماز، با سجده‌ی سهو جبران نمی‌شود.]

و گفته شده است که تنها در سه صورت، می‌توان نقصان را با سجده‌ی سهو جبران کرد؛ [البته در صورتی که از روی قصد ترک شده باشند. و آن سه صورت عبارتند از:]

* ترک نمودن قعده‌ی اول [در نمازهای سه یا چهار رکعتی از روی قصد.]

* یا به تأخیر انداختن یک سجده از رکعت نخست تا پایان نماز.

* و هرگاه از روی عمد چنان به تفکّر و تأمّل و اندیشه و تعمّق فرو رفت که او را به اندازه‌ی ادای یک رکن به خود مشغول نمود؛ [یعنی: اگر چنان‌چه تفکّر و تأمّل نمازگزار به اندازه‌ی ادای یک رکن بود و در این فاصله - به عنوان مثال: - به قرائت مشغول نشد، و این تفکّر و تأملش از روی قصد بود، در آن صورت سجده‌ی سهو بر نمازگزار واجب می‌گردد.]

و سنّت آن است که سجده‌ی سهو پس از سلام، انجام داده شود؛ و - بنا به قول صحیح‌تر - تنها به یک سلام از جانب راست خویش اکتفا و بسنده نماید؛ و اگر چنان‌چه فرد نمازگزار پیش از سلام، سجده‌ی سهو کرد، [نمازش جایز است؛ ولی این کارش] **مکروه تنزیهی** می‌باشد.

[به هر حال، سنّت آن است که چون فرد نمازگزار در قعده‌ی آخر نماز برای تشهّد نشست و از آن فارغ گردید، از جانب راست خویش یک سلام بدهد؛ سپس تکبیر گفته و دو سجده مانند سجده‌ی نماز بنماید؛ آنگاه بنشیند و دوباره تشهّد بخواند؛ و پس از آن، درودها را خوانده و در حق خویش دعا نماید؛ و آنگاه برای خارج شدن از نماز، سلام بدهد.]

در چه وقت سجده‌ی سهو، ساقط می‌گردد؟:

و سجده‌ی سهو با موارد ذیل ساقط می‌گردد:

* هرگاه خورشید در نماز صبح پس از سلام دادن، طلوع نماید.

* هرگا رنگ و نور خورشید در نماز عصر پس از سلام دادن، تغییر کرده باشد و به سرخی و تیرگی گراید.

* و همچنین سجده‌ی سهو ساقط می‌گردد، هرگاه پس از سلام دادن، موردی پیش آید که منافی ادامه دادن نماز باشد؛ [به عنوان مثال: فرد نمازگزار، از روی قصد، خودش را بی‌وضو سازد؛ و یا از روی سهو و اشتباه، سخن بگوید؛ در این صورت اعاده و از سر گرفتن نماز، واجب نیست.

و همچنین سجده‌ی سهو، در نماز جمعه نیز ساقط می‌گردد؛ البته در صورتی که در جمعه؛ جمعیت بسیاری حضور داشته باشند که اگر چنان‌چه برای نماز سجده‌ی سهو شود، امر بر نمازگزاران، مشتبه و آشفته گردد.

و نیز سجده‌ی سهو در عیدهای فطر و قربان نیز ساقط می‌شود؛ البته در صورتی که در آن‌ها، جمع زیادی حاضر گردیده باشند.]

و هرگاه در اثنای نماز، امام دچار سهو گردد، در آن صورت بر مقتدی نیز به خاطر سهو امامش، سجده‌ی سهو لازم می‌گردد؛ [یعنی سجده‌ی سهو با سهو امام، بر امام و مقتدی هر دو واجب می‌شود؛ ولی] اگر چنان‌چه مقتدی در حال اقتدایش به امام، دچار سهو گردید، در آن صورت، سجده‌ی سهو نه بر مقتدی واجب می‌گردد و نه بر امام.

و مقتدی **«مسبوق»** نیز با امام خویش، سجده‌ی سهو نماید؛ آنگاه برای تکمیل رکعت‌هایی که بدان نرسیده، بلند شود و آن‌ها را بخواند. و اگر چنان‌چه مقتدی «مسبوق»، پس از سلام دادن امام، در حال تکمیل نمودن رکعت‌های از دست رفته بود و در آن‌ها دچار سهو و اشتباه شد، در آن صورت باز هم سجده‌ی سهو نماید؛ ولی انجام سجده‌ی سهو بر مقتدی **«لاحق»**، لازم نیست. [و **«لاحق»**: نمازگزاری است که از اول نماز با امام شریک بوده، ولی پس از آن - بنا به عذری - از کامل کردن نماز با امام بازمانده است.]

و امام در نماز جمعه و نمازهای عید فطر و عید قربان، سجده‌ی سهو را انجام ندهد؛ [یعنی سجده‌ی سهو در نماز جمعه و نمازهای عید ساقط می‌گردد؛ زیرا در این نمازها، جمعیت زیادی شرکت می‌کنند و با انجام سجده‌ی سهو، امر نماز بر نمازگزاران، مشتبه و آشفته می‌گردد.]

و هر کس، قعده‌ی اول [از نماز چهار رکعتی یا سه رکعتی] فرض را به سهو ترک نمود، در آن صورت – بنا به ظاهر روایت، که صحیح‌تر نیز می‌نماید – اگر چنان‌چه در حالتی قرار داشت که به طور کامل برابر ایستاده نشده بود [و به قعده نزدیکتر بود]، به سوی قعده برگردد و بنشیند [و تشهّد بخواند و باقی‌مانده‌ی نماز خویش را به پایان برساند.]

و [حکم] مقتدی [هرگاه قعده‌ی اول از نمازهای چهار یا سه رکعتی را به سهو ترک نماید و سپس به یادش بیاید،] همانند [حکم] نفل‌گزار است که اگر چه به طور کامل ایستاده شده است، باز هم به سوی قعده برگردد و بنشیند. [از این رو، کسی که قعده‌ی اول را در نمازهای نفل فراموش می‌کند و به طور کامل برابر ایستاده می‌شود و با این وجود، به قعده برمی‌گردد، این کارش جایز است و برای سهو خویش، سجده نماید؛ و حکم مقتدی نیز به سان نفل‌گزار است.]

و اگر چنان‌چه کسی قعده‌ی اول [از نمازهای چهار یا سه رکعتی] را به سهو ترک کرد و در حالتی قرار داشت که به ایستادن و قیام نزدیکتر بود و به سوی قعده برگشت، [نمازش صحیح است و در آخر نماز،] سجده‌ی سهو انجام دهد.

و اگر چنان‌چه به قعده نزدیکتر بود و به سوی قعده برگشت، در آن صورت – بنا به قول صحیح‌تر – بر وی سجده‌ی سهو لازم نیست.

[به هر حال، هرگاه کسی که قعده‌ی اول از نمازهای چهار رکعتی یا سه رکعتی را به سهو ترک نمود، در آن صورت به حالت خویش نگاه کند؛ این طور که اگر چنان‌چه در حالتی قرار داشت که به طور کامل برابر ایستاده نشده است و به قعده نزدیکتر است، در آن صورت به سوی قعده برگردد و بنشیند و تشهّد بخواند و باقی‌مانده‌ی نماز خویش را به پایان برساند و سجده‌ی سهو نیز بر وی لازم نیست.

ولی اگر چنان‌چه به ایستادن و قیام نزدیکتر بود، در آن صورت به سوی قعده برنگردد و به نمازش ادامه دهد و پس از تشهد آخر نماز، سجده‌ی سهو انجام دهد و برای خارج شدن از نماز، سلام بدهد؛ و با وجود این، اگر چنان‌چه به ایستادن و قیام نزدیکتر بود و باز هم به سوی قعده برگشت، باز هم نمازش صحیح است و بر وی، سجده‌ی سهو لازم می‌باشد.]

و اگر چنان‌چه [کسی، قعده‌ی اول از نمازهای چهار رکعتی یا سه رکعتی را به سهو ترک کرد و] در حالتی قرار داشت که به طور کامل برابر ایستاده شده بود و پس از آن،

به سوی قعده برگشت، در آن صورت پیرامون فساد نمازش، اختلاف رأی وجود دارد؛ [ولی اکثر علماء و صاحب‌نظران فقهی، عدم فساد نماز را ترجیح داده‌اند؛ اگر چه شخص با این کارش، گنهکار می‌شود.]

و اگر چنان‌چه نمازگزار، قعده‌ی اخیر [نمازهای چهار رکعتی] را فراموش کرد [و به رکعت پنجم ایستاد؛] در آن صورت، تا زمانی که[برای رکعت پنجم] سجده نکرده است، [می‌تواند رکعت پنجم را ترک کند و] به سوی قعده برگردد و به خاطر به تأخیر انداختن قعده‌ی آخر - که فرض است - سجده‌ی سهو نماید؛ [زیرا قعده‌ی اخیر، از ارکان و فرائض نماز است؛ و پرواضح است که با تأخیر رکنی از ارکان نماز، سجده‌ی سهو واجب می‌گردد.]

و اگر چنان‌چه [نمازگزار، قعده‌ی اخیر را فراموش کرد و به رکعت پنجم ایستاد و برای رکعت پنجم نیز] سجده کرد، در آن صورت نماز فرضش [باطل می‌گردد و فرض وی،] به نفل تبدیل می‌گردد؛ از این رو، اگر خواست می‌تواند رکعت ششمی را بدان ضمیمه و پیوست نماید؛ اگر چه این اتفاق در نماز عصر نیز پیش بیاید؛ [یعنی نمازگزار می‌تواند رکعت ششمی را به پنج رکعت خویش ضمیمه و پیوست نماید؛ البته در نمازهای ظهر، عصر و عشاء؛] و نیز می‌تواند رکعت چهارمی را در نماز صبح، ضمیمه کند. و - بنا به قول صحیح - ضمیمه کردن رکعت‌هایی به نمازهای صبح و مغرب، مکروه نمی‌باشد. و - بر مبنای قول صحیح‌تر - در این صورت برای سهو، سجده نکند؛ [زیرا نقصان ناشی از فساد، با سجده‌ی سهو، جبران نمی‌گردد؛ از این رو، بر نمازگزار لازم است که فرضش را اعاده کند.]

و اگر چنان‌چه در قعده‌ی اخیرِ [نمازهای چهار رکعتی] نشست [و تشهّد خواند]؛ سپس [به گمان این که این، قعده‌ی اول است] به سوی [رکعت پنجم] برخاست، [در آن صورت تا آنگاه که برای رکعت پنجم سجده نکرده است،] به قعده برگردد و سلام بدهد و تشهّد را تکرار نکند [و برای سهو خویش سجده کند.]

و اگر چنان‌چه [در قعده‌ی اخیر نماز چهار رکعتی، نشست و تشهّد خواند؛ سپس به گمان این که، این، قعده‌ی اول است، به سوی رکعت پنجم برخاست و برای رکعت پنجم] سجده نیز کرد، در آن صورت نماز فرضش باطل نمی‌گردد؛ بلکه رکعت دیگری را بدان ضمیمه کند تا این دو رکعتِ اضافه، برایش تبدیل به نفل گردد؛ [یعنی چهار رکعت از این شش رکعت، از نماز فرض وی به شمار می‌آید و دو رکعت دیگر آن، نماز

نفل می‌باشد.]

و اگر فرد نمازگزار، در دو رکعت [اول] نماز نفل، برای سهو سجده کرد، در آن صورت پسندیده است که دو رکعت دیگر را بر آن بنا و برپا نکند؛ [زیرا بناء دو رکعت دیگر، سجده‌ی سهو را باطل می‌گرداند؛] از این رو، اگر پس از آن دو رکعت [اول]، دو رکعت دیگر نیز بر آن بنا نهاد؛ در آن صورت - بنا به قول مختار و برگزیده - سجده‌ی سهو را باید تکرار کند.

و اگر چنان‌چه کسی که بر وی سجده‌ی سهو واجب گردیده است، سلام داد؛ سپس کسی دیگر بدو اقتدا کرد، در آن صورت اگر سهوکننده، برای سهو خویش سجده کند، اقتدای آن فرد بدو صحیح است؛ و اگر چنان‌چه برای سهو، سجده نکند،اقتدایش بدو درست نیست.

و اگر فردی از روی قصد و برای خارج شدن از نماز، سلام داد و نمازش را قطع کرد؛ [و این در حالی است که بر وی سجده‌ی سهو واجب گردیده است،] در آن صورت برای سهو، سجده کند تا آنگاه که [عملی منافی با نماز را انجام نداده است، همچون] برگردیدن از قبله یا سخن گفتن.

و نمازگزاری که نماز چهار رکعتی یا سه رکعتی را می‌خواند و به گمان آن که نماز خویش را کامل نموده است سلام می‌دهد؛ آنگاه دانست که او، دو رکعت خوانده است، در آن صورت، تا زمانی که عملی منافی با نماز را از قبیل: برگردیدن از قبله، سخن گفتن و امثال آن‌ها را انجام نداده است، [به نماز خویش ادامه دهد و باقی‌مانده‌ی آن را بخواند و برای سهو، سجده کند.

و اگر چنان‌چه [کسی در اثنای نماز خویش، در اداء یا ترک واجبی از واجبات نماز یا ... شک کرد و در اثنای نماز، به فکر و اندیشه فرو رفت و این] تفکّر و تأمّلش، طولانی گردید و سلام نماز را نداد تا آنگاه که مطمئن شد و یقین پیدا نمود، در آن صورت اگر تفکّر و تأمّل وی به اندازه‌ی ادای رکنی از ارکان نماز طولانی گردید، سجده‌ی سهو بر وی واجب می‌گردد و اگر چنان‌چه به اندازه‌ی ادای یک رکن از ارکان نماز طول نکشید، سجده‌ی سهو، واجب نمی‌گردد.

فَصلٌ فِي الشَّكِّ

تَبطُلُ الصَّلَاةُ بِالشَّكِّ فِي عَدَدِ رَكَعَاتِهَا اِذَا كَانَ قَبلَ إِكمَالِهَا وَ هُوَ أَوَّلُ مَا عَرَضَ لَه مِنَ الشَّكِّ أَو كَانَ الشَّكُ غَيرَ عَادَةٍ لَه؛ فَلَو شَكَّ بَعدَ سَلَامِهِ، لَا يُعتَبَرُ إِلَّا إِن تَيَقَّنَ بِالتَّركِ وَ إِن كَثُرَ الشَّكُ، عَمِلَ بِغَالِبِ ظَنِّه؛ فَإِن لَم يَغلِب لَه ظَنٌّ، أَخذَ بِالأَقلِّ وَ قَعَدَ بَعدَ كُلِّ رَكعَةٍ ظَنَّهَا آخِرَ صَلَاتِه.

فصل: پیرامون پیش آمدن شک و تردید در نماز و طهارت

هرگاه نمازگزار پیش از کامل کردن نماز؛ [یعنی در اثنای نماز خویش،] در تعداد رکعت‌های نماز، دچار شک و تردید گردید [و نداند که سه رکعت خوانده است یا چهار رکعت]؛ و این شک، برای نخستین بار بر وی پیش آمده باشد و یا شک در نماز، عادتی برای نمازگزار نگردیده باشد، در آن صورت نماز باطل می‌گردد [و بر نمازگزار، اعاده‌ی آن واجب است.]

و اگر در تعداد رکعت‌های نماز پس از سلام دادن، شک کرد، در آن صورت شک وی معتبر نمی‌باشد [و نمازش باطل نمی‌گردد؛] مگر آن که یقین کند که رکعتی از رکعت‌های نماز را ترک نموده است؛ [یعنی اگر چنان‌چه نمازگزار پس از سلام دادن، یقین پیدا کرد که برخی از رکعت‌های نماز را ترک نموده است، در آن صورت اگر عملی منافی با نماز را انجام نداده بود، آنچه را که ترک کرده است بخواند؛ و اگر عملی منافی با نماز را انجام داده بود، از قبیل: برگردیدن از قبله یا سخن گفتن و یا امثال آن‌ها؛ پس نمازش را اعاده نماید.]

و اگر چنان‌چه بر وی در غالب اوقات، شک پیش می‌آمد [و شک، عادتی برای وی گردیده بود؛] پس بدان چیزی عمل نماید که بر گمانش غالب است؛ و اگر چیزی بر گمان وی غالب نگردید، در آن صورت **جانب اقل** را بگیرد و پس از هر رکعتی که آن را آخر نماز خویش گمان می‌کند، بنشیند [و در آخر، برای سهو خویش، سجده نماید.

نویسنده‌ی کتاب «العنایة» مثالی را برای این موضوع ذکر کرده و گفته است: **توضیح این مسأله چنین است**: اگر در نمازهای چهار رکعتی دچار شک و تردید شد؛ این‌طور که آیا در رکعت اول است یا دوم؟ در این صورت فکر کند و به گمان غالبش عمل نماید. و اگر چیزی بر گمان وی غالب نگردید، در آن صورت جانب اقلّ را بگیرد و

آن را رکعت اول به شمار آورد و پس از آن برای قعده بنشیند؛ زیرا ممکن است این رکعت، رکعت دوم باشد که در آن قعده واجب است. آنگاه برخیزد و رکعت سوم را بخواند و به قعده بنشیند؛ زیرا این رکعت در حکم رکعت دوم است؛ سپس برخیزد و رکعت دیگری را بخواند و به قعده بنشیند؛ زیرا ممکن است رکعت چهارم باشد؛ پس از آن، برخیزد و رکعت دیگری را بخواند و در قعده بنشیند؛ زیرا این رکعت، در حکم رکعت چهارم است که در آن، قعده فرض است. و حکم نمازهای سه رکعتی نیز به همین ترتیب است.

و نویسنده‌ی «درّ المختار» گوید: در تمامی حالات شک، سجده‌ی سهو بر نمازگزار واجب می‌گردد؛ و فرقی نمی‌کند که به گمان غالب خویش عمل کند یا جانب اقلّ را بگیرد؛ ولی در کتاب «السراج» آمده است: اگر چنان‌چه جانب اقل را گرفت، در این صورت به طور مطلق باید سجده‌ی سهو نماید؛ و در صورتی که به گمان غالب خویش عمل کند؛ اگر چنان‌چه به اندازه‌ی یک رکن از رکن‌های نماز فکر کرد، در این صورت نیز سجده‌ی سهو لازم می‌گردد.

و عبارت کتاب «فتح القدیر» چنین است: هر چیزی که بر گمان وی غالب گردید، بدان عمل کند و به همان ترتیب نمازش را به پایان برساند و سجده‌ی سهو نماید. و همچنین در تمامی حالات شک - چه به گمان غالب خویش عمل کند و چه جانب اقل را بگیرد - سجده‌ی سهو بر او لازم می‌گردد.

ابن عابدین شامی، مسائل و احکام کتاب «السراج» را تأیید کرده است و می‌گوید: اگر فکر کرد و چیزی بر گمان وی غالب گردید، در این صورت عمل به گمان غالب وی لازم است؛ و سجده‌ی سهو بر او لازم نمی‌گردد، مگر آن که تفکّر و تأمّل وی به اندازه‌ی رکنی از ارکان نماز، طولانی گردد.

علامه محمد عاشق الهی گوید: مسائل و احکامی که در کتاب «الفتح القدیر» آمده است، صحیح می‌باشد؛ زیرا حدیث صحیحی که بخاری و مسلم به روایت آن پرداخته‌اند، آن را تأیید می‌کند: از عبدالله بن مسعود روایت شده است که وی گفت: پیامبر ﷺ فرمود: «اِذٰا شَكَ اَحَدُكُمْ فِيْ صَلاتِهِ فَلْيَتَحَرَّ الصَّوٰابَ فَلْيُتِمَّ عَلَيْهِ ثُمَّ يُسَلِّمُ ثُمَّ يَسْجُدُ سَجْدَتَيْنِ»؛ «هرگاه یکی از شما در نمازش دچار شک و تردید شد، در این صورت باید برای یافتن وجه صواب، دقّت کند و تفکّر و تأمّل نماید و نماز خویش را مطابق با

تفکّر و تأمل خویش به پایان برساند؛ پس از آن، سلام دهد و برای سهو، دو سجده نماید».

ناگفته نماند که سجده‌ی سهو، در موارد ذیل واجب می‌گردد:

۱- در صورتی که قرائت سوره‌ی فاتحه را در دو رکعت اول از نمازهای فرض یا در یک رکعت از آن دو رکعت، به سهو ترک کند.

و همچنین سجده‌ی سهو واجب می‌گردد هرگاه قرائت سوره‌ی فاتحه را در هر رکعتی از رکعت‌های نفل و وتر از روی سهو، ترک نماید.

۲- در صورتی که قرائت را در دو رکعت اول از نماز فرض فراموش کند؛ پس آن را در دو رکعت دیگر بخواند.

۳- در صورتی که ضم کردن سوره‌ی دیگر را با سوره‌ی فاتحه، در دو رکعت اولی از نماز فرض، یا یک رکعت از آن دو، فراموش نماید.

و همچنین هرگاه ضم نمودن سوره‌ای را با سوره‌ی فاتحه، در هر رکعتی از رکعت‌های نفل و وتر فراموش کند، باز هم سجده‌ی سهو واجب می‌گردد.

۴- هرگاه سوره‌ی فاتحه را دو بار بخواند؛ زیرا او سوره را از جای آن به تأخیر انداخته است.

۵- هرگا یک سجده نماید و به سوی رکعت دوم برخیزد؛ آنگاه این رکعت را با هر دو سجده‌ی آن ادا نموده و سپس سجده‌ای را که به سهو ترک نموده است؛ بدان ضمیمه نماید؛ در این صورت نماز وی صحیح است اما بر وی سجده‌ی سهو واجب می‌گردد.

۶- هرگاه قعده‌ی اول را به سهو در نماز سه رکعتی یا چهار رکعتی ترک نماید؛ خواه قعده‌ی اول را در نماز فرض ترک کرده باشد یا در نماز نفل. و کسی که قعده‌ی اول از نماز فرض را به سهو ترک می‌کند و به صورت کامل به رکعت سوم می‌ایستد، پس نماز خویش را ادامه دهد و برای سهو سجده نماید؛ زیرا او قعده‌ی واجب را ترک نموده است.

۷- هرگاه خواندن التحیات را به سهو ترک کند.

۸- هرگاه تکبیر قنوت را در نماز وتر ترک نماید.

۹- هرگاه امام، قرائت را در نمازهای سرّی، بلند بخواند.

۱۰- هرگاه قرائت قنوت را در نماز وتر پیش از رکوع ترک کند.

۱۱- هرگاه امام در نمازهای جَهری، قرائت را آهسته بخواند.

۱۲- هرگاه در قعده‌ی اول، بر **التحیات**، چیزی را بیفزاید؛ مانند این که درودها را از روی سهو، بعد از تشهّد بخواند؛ یا به اندازه‌ی ادای یک رکن از ارکان، به حال سکوت درنگ نماید.

ناگفته نماند که هر کس، **رکنی از ارکان نماز** را ترک نماید، پس نماز وی باطل و بر وی اعاده‌ی نماز، واجب است.

و در این صورت نقصان نماز، با سجده‌ی سهو یا به چیزی دیگر، جبران نمی‌شود؛ چه ترک رکن به قصد باشد یا به سهو.

و هر کس **واجبی از واجبات نماز** را به قصد ترک نماید، پس به یقین گنهکار شده و نماز وی فاسد گردیده است و بر وی، اعاده‌ی نماز واجب است؛ زیرا در این صورت، نقصان نماز با سجده‌ی سهو جبران نمی‌شود.

و امّا، هر کس واجبی از واجبات نماز را به سهو ترک کند، سجده‌ی سهو بر وی واجب است و در این صورت، نقصان نماز، با سجده‌ی سهو، جبران می‌شود.]

باب: پیرامون سجده‌ی تلاوت

بَابُ سُجُودِ التِّلَاوَةِ

سَبَبُهُ: التِّلَاوَةُ عَلَى التَّالِي وَالسَّامِعِ فِي الصَّحِيحِ؛ وَ هُوَ وَاجِبٌ عَلَى التَّرَاخِي إِن لَم يَكُن فِي الصَّلَاةِ؛ وَ كُرِهَ تَأخِيرُه تَنزِيهًا. وَ يَجِبُ عَلَى مَن تَلَا آيَةً وَ لَو بِالفَارسِيَّةِ وَ قِرَاءَة حَرفِ السَّجدَةِ مَعَ كَلِمَةٍ قَبلَه أَو بَعدَه مِن آيَتِهَا كَالآيَةِ فِي الصَّحِيحِ.

وَ آيَاتِهَا أَربَعَ عَشَرَةَ آيَةً: فِي الأَعرَافِ وَالرَّعدِ وَالنَّحلِ وَالإِسرَاءِ وَ مَريَمَ وَ أُولَى الحَجِّ وَالفُرقَانِ وَالنَّملِ وَالسَّجدَةِ وَ ص وَ حم السَّجدَة وَالنَّجمِ وَ انشَقَّت وَ اِقرَأ.

وَ يَجِبُ السُّجُودُ عَلَى مَن سَمِعَ وَ إِن لَم يَقصِدِ السَّمَاعَ إِلَّا الحَائِضَ وَالنُّفَسَاءَ وَالإِمَامَ وَالمُقتَدِي بِهِ؛ وَ لَو سَمِعُوهَا مِن غَيرِه، سَجَدُوا بَعدَ الصَّلَاةِ؛ وَ لَو سَجَدُوا فِيهَا، لَم تُجزِهِم وَ لَم تَفسُد صَلَاتُهُم فِي ظَاهِرِ الرِّوَايَةِ.

وَ يَجِبُ بِسَمَاعِ الفَارسِيَّةِ إِن فَهِمَهَا عَلَى المُعتَمَدِ؛ وَاختَلَفَ التَّصحِيحُ فِي وُجُوبِهَا بِالسَّمَاعِ مِن نَائِمٍ وَ مَجنُونٍ؛ وَ لَا تَجِبُ بِسَمَاعِهَا مِنَ الطَّيرِ وَالصَّدَى.

وَ تُؤَدَّى بِرُكُوعٍ أَو سُجُودٍ فِي الصَّلَاةِ غَيرِ رُكُوعِ الصَّلَاةِ وَ سُجُودِهَا وَ يُجزِيءُ عَنهَا رُكُوعُ الصَّلَاةِ إِن نَوَاهَا وَ سُجُودُهَا؛ وَ إِن لَم يَنوِهَا إِذَا لَم يَنقَطِع فَورُ التِّلَاوَةِ بِأَكثَرَ مِن آيَتَينِ.

وَ لَو سَمِعَ مِن إِمَامٍ فَلَم يَأتَمَّ بِهِ أَوِ ائتَمَّ فِي رَكعَةٍ أُخرَى، سَجَدَ خَارِجَ الصَّلَاةِ فِي الأَظهَرِ؛ وَ إِنِ ائتَمَّ قَبلَ سُجُودِ إِمَامِه لَهَا، سَجَدَ مَعَه؛ فَإِن اِقتَدَى بِه بَعدَ سُجُودِهَا فِي رَكعَتِهَا، صَارَ مُدرِكًا لَهَا حُكمًا؛ فَلَا يَسجُدُهَا أَصلًا. وَ لَم تُقضَ الصَّلَاتِيَّةُ خَارِجَهَا؛ وَ لَو تَلَا خَارِجَ الصَّلَاةِ؛ فَسَجَدَ ثُمَّ أَعَادَ فِيهَا، سَجَدَ أُخرَى؛ وَ إِن لَم يَسجُد أَوَّلًا، كَفَتهُ وَاحِدَةٌ فِي ظَاهِرِ الرِّوَايَةِ؛ كَمَن كَرَّرَهَا فِي مَجلِسٍ وَاحِدٍ لَا مَجلِسَينِ.

وَ يَتَبَدَّلُ المَجلِسُ بِالاِنتِقَالِ مِنهُ وَ لَو مُسدِيًا اِلىٰ غُصْنٍ وَ بِالاِنتِقَالِ مِن غُصنٍ اِلى غُصنٍ وَ عَومٍ فِي نَهرٍ أَو حَوضٍ كَبِيرٍ فِي الأَصَحِّ؛ وَ لَا يَتَبَدَّلُ بِزَوَايَا البَيتِ وَالمَسجِدِ وَ لَو كَبِيرًا وَ لَا بِسَيرِ سَفِينَةٍ وَ لَا بِرَكعَةٍ وَ بِرَكعَتَينِ وَ شُربَةٍ وَ أَكلِ لُقمَتَينِ وَ مَشيِ خُطوَتَينِ وَ لَا بِاتِّكَاءٍ وَ قُعُودٍ وَ قِيَامٍ وَ رُكُوبٍ وَ نُزُولٍ فِي مَحَلِ تِلَاوَتِهِ وَ لَا بِسَيرِ دَابَّتِهِ مُصَلِّيًا.

وَ يَتَكَرَّرُ الوُجُوبُ عَلَى السَّامِعِ، بِتَبدِيلِ مَجلِسِه، وَ قَد اِتَّحَدَ مَجلِسُ التَّالِي لَا بِعَكسِهِ عَلَى الأَصَحِّ. وَ كُرِهَ أَن يَّقرَأَ سُورَةً وَ يَدَعَ آيَةَ السَّجدَةِ لَا عَكسُه.

وَ نَدَبَ ضَمُّ آيَةٍ أَو اَكثَرَ إِلَيهَا؛ وَ نَدَبَ إِخفَاؤُهَا عَن غَيرِ مُتَأَهِّبٍ لَهَا؛ وَ نَدَبَ القِيَامُ ثُمَّ السُّجُودُ لَهَا؛ وَ لَا يَرفَعُ السَّامِعُ رَأسَهُ مِنهَا قَبلَ تَالِيهَا؛ وَ لَا يُؤمَرُ التَّالِي بِالتَّقَدُّمِ وَ لَا السَّامِعُونَ بِالاِصطِفَافِ؛ فَيَسجُدُونَ كَيفَ كَانُوا.

وَ شُرِطَ لِصِحَّتِهَا، شَرَائِطُ الصَّلَاةِ إِلَّا التَّحرِيمَةَ.

وَ كَيفِيَّتُهَا: أَن يَّسجُدَ سَجدَةً وَاحِدَةً بَينَ تَكبِيرَتَينِ هُمَا سُنَّتَانِ بِلَا رَفعِ يَدٍ وَ لَا تَشَهُّدٍ وَ لَا تَسلِيمٍ.

باب: پیرامون سجده‌ی تلاوت

[پیامبر ﷺ پیرامون سجده‌ی تلاوت می‌فرماید: «اِذٰا قَرَأَ اِبْنُ آدَمَ السَّجْدَةَ فَسَجَدَ، اِعْتَزَلَ الشَّيْطٰانُ يَبْكِيْ يَقُوْلُ: يٰا وَيْلَهُ؛ اُمِرَ بِالسُّجُوْدِ فَسَجَدَ فَلَهُ الْجَنَّةُ وَ اُمِرْتُ بِالسُّجُوْدِ فَعَصَيْتُ فَلِيَ النّٰارُ» (مسلم)؛ «وقتی انسان، آیه‌ی سجده را می‌خواند و سجده را به جای می‌آورد، شیطان به گوشه‌ای می‌رود و گریه می‌کند و می‌گوید: وای بر من! انسان مأمور به سجده گردید و به سجده رفت؛ پس بهشت برای او است و من، مأمور به سجده شدم، امّا سرپیچی کردم، پس جهنم برای من است».]

سبب سجده‌ی تلاوت، عبارت است از: هرگاه تلاوت کننده، آیه‌ی سجده را تلاوت کند؛ و – بنا به قول صحیح – هرگاه شنونده، آیه‌ی سجده را بشنود.

[به هر حال، **سجده‌ی تلاوت، با یکی از موارد ذیل واجب می‌گردد:**

۱- هرگاه که شخص، آیه‌ی سجده را بخواند؛ و فرقی نمی‌کند که آنچه را که خوانده است، خود شنیده باشد یا نشنیده باشد. و همچنین سجده‌ی تلاوت واجب می‌گردد، هرگاه از آیه‌ی سجده، حرف سجده را با کلمه‌ای قبل یا بعد از آن بخواند.

۲- هرگاه آیه‌ی سجده را بشنود؛ خواه قصد شنیدن آن را کرده یا نکرده باشد.

۳- هرگاه به امامی اقتدا کند که آن امام، آیه‌ی سجده را بخواند؛ خواه مقتدی آیه‌ی سجده را شنیده یا نشنیده باشد.]

و اگر چنان‌چه سجده‌ی تلاوت در بیرون از نماز روی دهد، در آن صورت، سجده‌ی تلاوت با مهلت و درنگ [تَراخی]، واجب می‌گردد؛ و با این وجود، باز هم به تأخیر انداختن آن، **مکروه تنزیهی** می‌باشد.

[به تعبیری دیگر، **وجوب سجده‌ی تلاوت**، گاهی اوقات «**فراخ و مهلت‌دار**» است و گاهی، «**تنگ و محدود**».

وجوب سجده‌ی تلاوت، آنگاه **فراخ و مهلت‌دار** است که واجب کننده‌ی سجده‌ی تلاوت، در خارج از نماز روی دهد؛ یعنی شخص، گنهکار نمی‌گردد اگر سجده‌ی تلاوت را در خارج از نماز به تأخیر اندازد؛ ولی با وجود این، باز هم به تأخیر انداختن آن،

مکروه تنزیهی می‌باشد.

و **وجوب سجده‌ی تلاوت، محدود است و به صورت فوری واجب می‌گردد**، آنگاه که واجب کننده‌ی آن در نماز روی دهد؛ این طور که شخص نمازگزار، آیه‌ی سجده را در نماز بخواند؛ در این صورت ادای فوری سجده‌ی تلاوت بر وی واجب می‌گردد.

و **اندازه و فوریت بخشیدن به ادای سجده‌ی تلاوت**، به این اندازه است که میان سجده و تلاوت آیه‌ی سجده، زمانی که گنجایش **قرائت بیشتر از دو آیه** را دارد، فاصله نباشد. از این رو، اگر چنان‌چه بین سجده و تلاوت آیه‌ی سجده، زمانی گذشت که گنجایش قرائت بیشتر از دو آیه را داشت، در آن صورت، فوریتِ ادای سجده‌ی تلاوت، باطل می‌گردد.]

و **سجده‌ی تلاوت واجب می‌گردد** بر کسی که آیه‌ای از آیه‌های سجده را تلاوت کند؛ اگر چه آن را به زبان فارسی نیز تلاوت نماید.

و همچنین سجده‌ی تلاوت واجب می‌گردد هرگاه از آیه‌ی سجده، حرف سجده را با کلمه‌ای قبل یا بعد از آن بخواند؛ و همانند آن است که تمامی آیه‌ی سجده را خوانده باشد؛ بنا به قول صحیح.

و آیه‌های سجده‌ی تلاوت، چهارده تا هستند که در سوره‌های ذیل آمده‌اند:

۱- در سوره‌ی اعراف ﴿إِنَّ ٱلَّذِينَ عِندَ رَبِّكَ لَا يَسۡتَكۡبِرُونَ عَنۡ عِبَادَتِهِۦ وَيُسَبِّحُونَهُۥ وَلَهُۥ يَسۡجُدُونَ۩ ﴿٢٠٦﴾﴾ [الأعراف: ٢٠٦].

۲- در سوره‌ی رعد ﴿وَلِلَّهِ يَسۡجُدُ مَن فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِ طَوۡعٗا وَكَرۡهٗا وَظِلَٰلُهُم بِٱلۡغُدُوِّ وَٱلۡأٓصَالِ۩ ﴿١٥﴾﴾ [الرعد: ١٥].

۳- در سوره‌ی نحل ﴿وَلِلَّهِ يَسۡجُدُ مَا فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَمَا فِي ٱلۡأَرۡضِ مِن دَآبَّةٖ وَٱلۡمَلَٰٓئِكَةُ وَهُمۡ لَا يَسۡتَكۡبِرُونَ ﴿٤٩﴾ يَخَافُونَ رَبَّهُم مِّن فَوۡقِهِمۡ وَيَفۡعَلُونَ مَا يُؤۡمَرُونَ۩ ﴿٥٠﴾﴾ [النحل: ٤٩-٥٠].

۴- در سوره‌ی اسراء ﴿قُلۡ ءَامِنُواْ بِهِۦٓ أَوۡ لَا تُؤۡمِنُوٓاْۚ إِنَّ ٱلَّذِينَ أُوتُواْ ٱلۡعِلۡمَ مِن قَبۡلِهِۦٓ إِذَا يُتۡلَىٰ عَلَيۡهِمۡ يَخِرُّونَ لِلۡأَذۡقَانِ سُجَّدٗا ﴿١٠٧﴾ وَيَقُولُونَ سُبۡحَٰنَ رَبِّنَآ إِن كَانَ وَعۡدُ رَبِّنَا لَمَفۡعُولٗا ﴿١٠٨﴾ وَيَخِرُّونَ لِلۡأَذۡقَانِ يَبۡكُونَ وَيَزِيدُهُمۡ خُشُوعٗا۩ ﴿١٠٩﴾﴾ [الإسراء: ١٠٧-١٠٩].

۵- در سوره‌ی مریم ﴿أُوْلَٰٓئِكَ ٱلَّذِينَ أَنۡعَمَ ٱللَّهُ عَلَيۡهِم مِّنَ ٱلنَّبِيِّـۧنَ مِن ذُرِّيَّةِ ءَادَمَ وَمِمَّنۡ حَمَلۡنَا مَعَ نُوحٖ وَمِن ذُرِّيَّةِ إِبۡرَٰهِيمَ وَإِسۡرَٰٓءِيلَ وَمِمَّنۡ هَدَيۡنَا وَٱجۡتَبَيۡنَآۚ إِذَا تُتۡلَىٰ عَلَيۡهِمۡ ءَايَٰتُ ٱلرَّحۡمَٰنِ خَرُّواْۤ سُجَّدٗا وَبُكِيّٗا۩ ٥٨﴾ [مریم: ۵۸].

۶- در سوره‌ی حج ﴿أَلَمۡ تَرَ أَنَّ ٱللَّهَ يَسۡجُدُ لَهُۥ مَن فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَمَن فِي ٱلۡأَرۡضِ وَٱلشَّمۡسُ وَٱلۡقَمَرُ وَٱلنُّجُومُ وَٱلۡجِبَالُ وَٱلشَّجَرُ وَٱلدَّوَآبُّ وَكَثِيرٞ مِّنَ ٱلنَّاسِۖ وَكَثِيرٌ حَقَّ عَلَيۡهِ ٱلۡعَذَابُۗ وَمَن يُهِنِ ٱللَّهُ فَمَا لَهُۥ مِن مُّكۡرِمٍۚ إِنَّ ٱللَّهَ يَفۡعَلُ مَا يَشَآءُ۩ ١٨﴾ [الحج: ۱۸].

۷- در سوره‌ی ﴿وَإِذَا قِيلَ لَهُمُ ٱسۡجُدُواْۤ لِلرَّحۡمَٰنِ قَالُواْ وَمَا ٱلرَّحۡمَٰنُ أَنَسۡجُدُ لِمَا تَأۡمُرُنَا وَزَادَهُمۡ نُفُورٗا۩ ٦٠﴾ [الفرقان: ۶۰].

۸- در سوره‌ی نمل ﴿أَلَّا يَسۡجُدُواْۤ لِلَّهِ ٱلَّذِي يُخۡرِجُ ٱلۡخَبۡءَ فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِ وَيَعۡلَمُ مَا تُخۡفُونَ وَمَا تُعۡلِنُونَ ٢٥ ٱللَّهُ لَآ إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ رَبُّ ٱلۡعَرۡشِ ٱلۡعَظِيمِ۩ ٢٦﴾ [النمل: ۲۵-۲۶].

۹- در سوره‌ی الم ﴿إِنَّمَا يُؤۡمِنُ بِـَٔايَٰتِنَا ٱلَّذِينَ إِذَا ذُكِّرُواْ بِهَا خَرُّواْۤ سُجَّدٗا وَسَبَّحُواْ بِحَمۡدِ رَبِّهِمۡ وَهُمۡ لَا يَسۡتَكۡبِرُونَ۩ ١٥﴾ [السجدة: ۱۵].

۱۰- در سوره‌ی ص ﴿قَالَ لَقَدۡ ظَلَمَكَ بِسُؤَالِ نَعۡجَتِكَ إِلَىٰ نِعَاجِهِۦۖ وَإِنَّ كَثِيرٗا مِّنَ ٱلۡخُلَطَآءِ لَيَبۡغِي بَعۡضُهُمۡ عَلَىٰ بَعۡضٍ إِلَّا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَعَمِلُواْ ٱلصَّٰلِحَٰتِ وَقَلِيلٞ مَّا هُمۡۗ وَظَنَّ دَاوُۥدُ أَنَّمَا فَتَنَّٰهُ فَٱسۡتَغۡفَرَ رَبَّهُۥ وَخَرَّۤ رَاكِعٗاۤ وَأَنَابَ۩ ٢٤ فَغَفَرۡنَا لَهُۥ ذَٰلِكَۖ وَإِنَّ لَهُۥ عِندَنَا لَزُلۡفَىٰ وَحُسۡنَ مَـَٔابٖ ٢٥﴾ [ص: ۲۴-۲۵].

۱۱- در سوره‌ی حم سجده ﴿وَمِنۡ ءَايَٰتِهِ ٱلَّيۡلُ وَٱلنَّهَارُ وَٱلشَّمۡسُ وَٱلۡقَمَرُۚ لَا تَسۡجُدُواْ لِلشَّمۡسِ وَلَا لِلۡقَمَرِ وَٱسۡجُدُواْۤ لِلَّهِ ٱلَّذِي خَلَقَهُنَّ إِن كُنتُمۡ إِيَّاهُ تَعۡبُدُونَ ٣٧ فَإِنِ ٱسۡتَكۡبَرُواْ فَٱلَّذِينَ عِندَ رَبِّكَ يُسَبِّحُونَ لَهُۥ بِٱلَّيۡلِ وَٱلنَّهَارِ وَهُمۡ لَا يَسۡـَٔمُونَ۩ ٣٨﴾ [فصلت: ۳۷-۳۸].

۱۲- در سوره‌ی نجم ﴿أَفَمِنۡ هَٰذَا ٱلۡحَدِيثِ تَعۡجَبُونَ ٥٩ وَتَضۡحَكُونَ وَلَا

تَبۡكُونَ ۝٦٠ وَأَنتُمۡ سَٰمِدُونَ ۝٦١ فَٱسۡجُدُواْ لِلَّهِۤ وَٱعۡبُدُواْ۩ ۝٦٢﴾ [النجم: ٥٩-٦٢].

۱۳- در سوره‌ی انشقاق ﴿فَمَا لَهُمۡ لَا يُؤۡمِنُونَ ۝٢٠ وَإِذَا قُرِئَ عَلَيۡهِمُ ٱلۡقُرۡءَانُ لَا يَسۡجُدُونَ۩ ۝٢١﴾ [الانشقاق: ۲۰-۲۱].

۱۴- در سوره‌ی علق ﴿كَلَّا لَا تُطِعۡهُ وَٱسۡجُدۡ وَٱقۡتَرِب۩ ۝١٩﴾ [العلق: ۱۹].

و نیز سجده‌ی تلاوت بر کسی واجب می‌گردد که آن را شنیده باشد؛ اگر چه قصد شنیدن آن را نداشته باشد؛ [یعنی هرگاه فردی، آیه‌ی سجده را بشنود، ادای سجده‌ی تلاوت بر وی واجب می‌گردد؛ خواه قصد شنیدن آن را داشته یا نداشته باشد.]

و تنها سجده‌ی تلاوت بر زنانی که دچار **حیض و قاعدگی** و دچار **نفاس و زایمان** هستند، واجب نیست؛ [از این رو، اگر این گروه از زنان، آیه‌ی سجده را تلاوت کنند و یا آن را بشنوند؛ بر آن‌ها سجده‌ی تلاوت واجب نمی‌گردد.]

و همچنین سجده‌ی تلاوت، از تلاوت مقتدی واجب نمی‌گردد، نه بر امام و نه بر خود مقتدی؛ [یعنی اگر چنان‌چه مقتدی، آیه‌ی سجده را تلاوت کرد، در آن صورت سجده‌ی تلاوت نه بر مقتدی لازم می‌گردد و نه بر امام.]

و اگر چنان‌چه امام و مقتدی‌ها، آیه‌ی سجده را از شخصی شنیدند که با ایشان در نماز شریک نیست، پس امام و مقتدی‌ها، پس از فراغت از نماز، سجده کنند [و در نماز، سجده‌ی تلاوت را به جای نیاورند.] و اگر این سجده را در نماز انجام دادند، ادای این سجده درست نیست و آن‌ها را کفایت نمی‌کند؛ و - بنا به «**ظاهر روایت**» - نمازشان نیز با این سجده، فاسد نمی‌گردد.

و هرگاه آیه‌ی سجده را به زبان فارسی بشنود و آن را درک کند و بفهمد؛ در آن صورت - بنا به قول معتمد و معتبر و مؤثق و قابل اعتبار - سجده‌ی تلاوت واجب می‌گردد.

و در مورد وجوب سجده‌ی تلاوت با شنیدن آیه‌ی سجده از شخص خوابیده یا دیوانه، اختلاف‌نظر وجود دارد.

و سجده‌ی تلاوت واجب نمی‌گردد اگر آیه‌ی سجده را از پرنده [مانند طوطی آموزش داده شده] و پژواک و اِنعکاس صدا [یا از یک آله‌ی ضبط کننده چون نوار ضبط صوت، گرامافون و غیره] بشنود.

و سجده‌ی تلاوت در نماز، با رکوع و سجده‌ای غیر از رکوع و سجده‌ی [اصلی] نماز،

ادا می‌گردد.

و اگر [برای آیه‌ی سجده، سجده نکرد؛ بلکه پس از خواندن آیه‌ی سجده، به رکوعِ نماز رفت؛ در آن صورت] رکوع نماز، جای سجده‌ی تلاوت را پر می‌کند؛ البته در صورتی که با رکوع، نیت سجده‌ی تلاوت را کرده باشد.

و همچنین [اگر برای آیه‌ی سجده، سجده‌ی تلاوت نکرد، بلکه] برای نماز، سجده نمود، در آن صورت سجده‌ی نماز، جای سجده‌ی تلاوت را نیز می‌گیرد؛ اگر چه در سجده‌ی اصلی نماز، نیت سجده‌ی تلاوت را نکرده باشد؛ [یعنی سجده‌ی نماز از وی پذیرفته می‌شود و جای سجده‌ی تلاوت را پر می‌کند؛ خواه نیت سجده‌ی تلاوت را کرده یا نکرده باشد؛] البته مشروط بر آن که فوریت بخشیدن به ادای سجده‌ی تلاوت، با قرائتِ بیشتر از دو آیه، قطع نشده باشد. [یعنی وجوب سجده‌ی تلاوت آنگاه که واجب کننده‌ی آن در نماز روی دهد؛ این طور که شخص نمازگزار، آیه‌ی سجده را در نماز بخواند، در آن صورت ادای فوری سجده‌ی تلاوت بر نمازگزار واجب است.

و **اندازه‌ی فوریت**، به این مقدار است که میان سجده و میان تلاوت آیه‌ی سجده، زمانی که گنجایش قرائتِ بیشتر از دو آیه را دارد، فاصله نباشد؛ از این رو، اگر بین سجده و تلاوت آیه‌ی سجده، زمانی گذشت که گنجایش قرائتِ بیشتر از دو آیه را داشت، در آن صورت فوریت باطل شده است. و اگر برای آیه‌ی سجده، سجده نکرد، بلکه قبل از انقطاع فوریت، رکوع نمود و با رکوع، نیت سجده‌ی تلاوت را کرد، از وی کافی است و صحّت دارد.

و همچنین اگر برای آیه‌ی سجده، سجده نکرد، بلکه قبل از انقطاع فوریت، برای نماز سجده نمود، این سجده از وی پذیرفته می‌شود و صحیح است؛ خواه نیت سجده‌ی تلاوت را کرده یا نکرده باشد.

و اگر چنان‌چه فوریت، منقطع گردید، سجده‌ی تلاوت از وی ساقط نمی‌شود، نه با رکوع و نه با سجده کردن برای نماز؛ و بر وی قضا آوردن این سجده با سجده‌ی خاصّ دیگری واجب می‌گردد؛ البته تا زمانی که در نماز خویش است؛ پس اگر از نماز خارج گردید و سجده‌ی تلاوت را انجام نداد، دیگر آن را در خارج از نماز قضا نیاورد؛ زیرا که وقت آن، فوت گردیده است؛ امّا اگر چنان‌چه با سلام دادن از نماز، خارج گردید، پس می‌تواند آن را قضا آورد تا آنگاه که عملی منافی با نماز را انجام نداده است.]

و اگر چنان‌چه کسی [در خارج از نماز،] آیه‌ی سجده را از امام شنید و آن فرد،

بدان امام اقتدا نکرد؛ یا [آیه‌ی سجده را خارج از نماز، از امام شنید؛ سپس بعد از آن که امام برای آن آیه سجده کرد،] در رکعتی دیگر به امام اقتدا نمود، در آن صورت - بنا به قول ظاهرتر - در خارج از نماز، برای آیه‌ی سجده، سجده نماید.

و اگر آیه‌ی سجده را از امام شنید؛ سپس قبل از آن که امام برای سجده‌ی تلاوت سجده نماید بدو اقتدا کرد، در آن صورت، آن شخص از امام خویش در سجده‌ی تلاوت وی پیروی نماید و به همراه او سجده کند.

و اگر چنان‌چه آیه‌ی سجده را از امام شنید؛ سپس به امام بعد از آن اقتدا کرد که امام در این رکعت، برای سجده‌ی تلاوت سجده کرده بود، پس آن شخص - حکماً - دریابنده‌ی آن سجده‌ی تلاوت است؛ بنابراین به هیچ عنوان برای سجده‌ی تلاوت، سجده نکند [نه در نماز و نه در خارج از آن.]

و آیه‌ی سجده‌ای که در داخل نماز تلاوت شده و برای آن، سجده کرده نشده است، در خارج از آن نماز، قضا آورده نشود؛ [بلکه بر نمازگزار لازم است که به جهت این کوتاهی و تقصیر، توبه کند و از خداوند بلندمرتبه، پوزش و آمرزش بخواهد.]

و اگر کسی آیه‌ی سجده را خارج از نماز، تلاوت کرد و برای آن سجده نمود؛ سپس [به نماز ایستاد و دوباره] همان آیه‌ی سجده را در نماز تلاوت کرد، در آن صورت [سجده‌ی خارج از نماز، از جای سجده‌ی داخل نماز کافی نیست و بر نمازگزار، به جهت قرائت آیه‌ی سجده در نماز،] سجده‌ای دیگر لازم می‌گردد.

و اگر چنان‌چه کسی، آیه‌ی سجده را خارج از نماز تلاوت کرد و برای آن سجده نکرد؛ سپس تلاوت آن را در داخل نماز تکرار نمود و برای آن سجده کرد، در این صورت - بنا به «**ظاهر روایت**» - این یک سجده، از جای هر دو سجده کافی است؛ [البته تا آنگاه که مجلس تلاوت، تبدیل نشده و تغییر نکرده باشد.]

و [این حکم] همانند [حکم] کسی است که تلاوت یک آیه‌ی سجده را در یک مجلس تکرار کند؛ [یعنی کسی که تلاوت آیه‌ی سجده را در یک مجلس تکرار کند، برای او یک سجده، کافی است.]

و کسی که آیه‌ی سجده را در مجلسی می‌خواند؛ آنگاه مجلس تبدیل می‌گردد و او تلاوت آن را تکرار می‌کند، در آن صورت بر وی دو سجده واجب می‌گردد؛ [یعنی اگر چنان‌چه آیه‌ی سجده را در مجلس‌های گوناگون خواند، وجوب سجده نیز بر وی تکرار می‌گردد؛ و هرگاه مجلس تلاوت کننده تکرار گردد، وجوب سجده نیز بر وی تکرار

می‌گردد.

و مجلس، به وسیله‌ی انتقال از آن جلسه به مجلسی دیگر تبدیل می‌گردد؛ اگر چه این انتقال به گونه‌ای باشد که فرد حرکت کند تا تارهای جامه را بر چوب دیوار بیاندازد؛ و همچنین - بنا به قول صحیح‌تر - مجلس، به وسیله‌ی انتقال از شاخه‌ی درخت به شاخه‌ای دیگر تبدیل می‌گردد؛ و نیز - بنا به قول صحیح‌تر - مجلس، به وسیله‌ی شنا کردن در رودخانه یا حوض بزرگ تغییر می‌کند؛ و **مجلس، به وسیله‌ی امور ذیل تغییر نمی‌کند و تبدیل نمی‌گردد:**

* زوایا و گوشه‌های خانه‌ی [کوچک] و زوایا و گوشه‌های مسجد؛ اگر چه بزرگ هم باشد؛ [یعنی زوایا و گوشه‌های یک خانه و یک مسجد، در حکم یک مجلس است.]
* با حرکت کشتی
* تکرار آیه‌ی سجده در یک رکعت نماز.
* تکرار آیه‌ی سجده در دو رکعت از نماز.
* نوشیدن آشامیدنی.
* خوردن دو لقمه از غذا.
* دو گام برداشتن.
* تکیه نمودن.
* نشستن.
* ایستادن
* سوار شدن و فرود آمدن در محل تلاوت آیه‌ی سجده.
* هرگاه بر سواری و مرکب خویش نماز بگزارد و به هنگام حرکت مرکب و سواری، آیه‌ی سجده را تلاوت می‌نمود.

و هرگا مجلس شنونده تکرار گردد، وجوب سجده نیز بر وی تکرار می‌گردد؛ اگر چه مجلس خواننده [قاری] تکرار نشده باشد. [به تعبیری دیگر؛ اگر چنان‌چه مجلس شنونده تکرار گردد، در آن صورت وجوب سجده نیز بر وی تکرار می‌شود؛ خواه مجلس قاری و خواننده هم تکرار شده باشد یا تکرار نشده باشد.]

و اگر چنان‌چه مجلس شنونده، تکرار نشده و تغییر نکرده باشد، ولی مجلس خواننده تکرار شده باشد، در آن صورت - بنا به قول صحیح‌تر - وجوب سجده بر شنونده تکرار نمی‌گردد.

و مکروه است که فرد تلاوت کننده، سوره‌ای را که در آن، آیه‌ی سجده است بخواند و آیه‌ی سجده را در آن ترک کند؛ ولی مکروه نیست که فرد تلاوت کننده از تمامی سوره، تنها آیه‌ی سجده‌ی آن را تلاوت نماید و سائر آیات آن را نخواند؛ و در این صورت، مستحب و پسندیده است که یک آیه یا بیشتر از آن سوره را به آیه‌ی سجده‌ی تلاوت، ضمیمه و پیوست نماید.

و همچنین اگر چنان‌چه شنونده، آماده‌ی سجده کردن نبود، در آن صورت برای خواننده مستحب است که آیه‌ی سجده را به صورت آهسته تلاوت نماید [به طوری که شنونده آن را نشنود.]

و برای تلاوت کننده‌ی آیه‌ی سجده، مستحب است که از جای خویش برخیزد و آنگاه برای آیه‌ی سجده‌ی تلاوت، سجده کند.

و [مستحب است که] شنونده، سر خویش را از سجده، پیش از بلند کردن تلاوت کننده سرش را از سجده، بلند ننماید؛ [و چون این کار واجب نیست، از این رو،] به تلاوت کننده‌ی آیه‌ی سجده، فرمان داده نشود که برای ادای سجده‌ی تلاوت، جلو بایستد و شنوندگان، در پشت سرش صف ببندند؛ بنابراین، شنوندگان می‌توانند هرگونه که می‌خواهند، [همراه با تلاوت‌کننده] سجده نمایند.

و **شرط‌های صحّت سجده‌ی تلاوت**، همان **شرط‌های صحّت نماز** است؛ با این تفاوت که تکبیر تحریمه در نماز شرط است، ولی در سجده‌ی تلاوت شرط نیست؛ [بلکه سنّت است.]

و **کیفیت سجده‌ی تلاوت**، چنین است که [فرد شنونده یا تلاوت کننده‌ی آیه‌ی سجده،] به هنگام ادای سجده‌ی تلاوت، یک سجده را در میان دو تکبیر انجام دهد؛ و این دو تکبیر، سنّت است؛ [تکبیری به هنگام نهادن پیشانی خویش بر زمین برای سجده، و تکبیر دیگر، به هنگام برداشتن پیشانی خویش از سجده.] و ادا کننده‌ی سجده‌ی تلاوت، دست‌های خویش را به هنگام تکبیر بلند نکند و تشهّد را نخواند و بعد از سجده، سلام هم ندهد.

[به هر حال، **کیفیت سجده‌ی تلاوت**، چنین است که نمازگزار، به هنگام ادای سجده‌ی تلاوت، بدون این که دست‌های خویش را بلند کند، تکبیر – الله اکبر – بگوید و یک سجده را انجام دهد؛ آنگاه «الله اکبر» بگوید و پیشانی خویش را از سجده بردارد؛ و در سجده‌ی تلاوت، نه تشهّدی است و نه سلامی؛ بلکه یک سجده را در میان دو

تکبیر انجام دهد؛ تکبیری در هنگام نهادن پیشانی خود بر زمین برای سجده؛ و تکبیری دیگر، در هنگام برداشتن پیشانی خویش از سجده؛ و ادا کننده‌ی سجده‌ی تلاوت، دست‌های خویش را در هنگام تکبیر، بلند نکند و تشهّد را نخواند و بعد از سجده؛ سلام هم ندهد.]

فَصلٌ

سَجدَةُ الشُّکرِ مَکرُوهَةٌ عِندَ الإِمَامِ، لَا یُثَابُ عَلَیهَا؛ وَ تَرکُهَا أَولَی. وَ قَالَا: هِيَ قُربَةٌ یُثَابُ عَلَیهَا. وَ هَیئَتُهَا؛ مِثلُ سَجدَةِ التِّلَاوَةِ.

فصل: [از دیدگاه امام ابوحنیفه رحمه الله، سجده‌ی شکر مکروه است]

از دیدگاه امام ابوحنیفه رحمه الله، **سجده‌ی شکر** مکروه می‌باشد که بر انجام آن، پاداشی داده نمی‌شود؛ از این رو، آن را ترک کرده است؛ و امام ابویوسف رحمه الله و امام محمد رحمه الله گفته‌اند: **سجده‌ی شکر**، کاری خیر و نیک می‌باشد که به وسیله‌ی آن، به خدا تقرّب و نزدیکی می‌توان یافت و فرد سجده کننده، بر انجام آن، ثواب و پاداش داده می‌شود. [و فتوا نیز به قول دو شاگرد امام ابوحنیفه رحمه الله است؛ زیرا ابوبکر رضی الله عنه گوید: «اِنَّ النَّبِيَّ صلی الله علیه وسلم کٰانَ اِذٰا اَتٰاهُ اَمْرٌ یَسُرُّهُ اَوْ یُسَرُّ بِهِ، خَرَّ سٰاجِداً شُکْراً لِلّٰهِ تَبٰارَکَ وَ تَعٰالٰي» (ابن ماجه، ابوداود و ترمذی)؛ «هرگاه امری خوشایند برای پیامبر صلی الله علیه وسلم روی می‌داد، به شکرگزاری خداوند بلندمرتبه و مبارک، سجده می‌برد».

از این رو، مستحب است که انسان، هنگام برخورداری از نعمت یا دفع بلا و مصیبت و یا دریافت خبری مسرّت بخش، به تبعیت و پیروی از پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه وسلم به سجده بیافتد.]

و **شکل و هیئت سجده‌ی شکر**، همانند سجده‌ی تلاوت است؛ [یعنی به هنگام ادای سجده‌ی شکر، رو به قبله بایستد و بدون آن که دست‌های خویش را بلند کند، «الله اکبر» بگوید و یک سجده را انجام دهد؛ و در سجده، به حمد و ستایش و شکر و سپاسگزاری خداوند بپردازد. آنگاه «الله اکبر» بگوید و پیشانی خویش را از سجده بردارد؛ و در این سجده، نه تشهّدی است و نه سلامی، بلکه یک سجده را در میان دو

تکبیر انجام دهد؛ تکبیری در هنگام نهادن پیشانی خویش بر زمین برای سجده و تکبیری دیگر، در هنگام برداشتن پیشانی خود از سجده؛ و اداکننده‌ی سجده‌ی شکر، دست‌های خویش را در هنگام تکبیر بلند نکند و تشهّد را نخواند و بعد از سجده، سلام هم ندهد.]

فَائِدَةٌ مُهِمَّةٌ لِدَفعِ كُلِّ مُهِمَّةٍ

قَالَ الإِمَامُ النَّسَفِي فِي الكَافِي: مَن قَرَأَ آيَ السَّجدَةِ كُلَّهَا فِي مَجلِسٍ وَاحِدٍ وَ سَجَدَ لِكُلٍّ مِنهَا، كَفَاهُ اللّٰهُ مَا أَهَمَّه.

فایده‌ای با اهمیت برای دفع هر مصیبت و حادثه‌ی ناگوار

امام [عبدالله بن احمد بن محمود] نسفی‌رحمه‌الله در کتاب «الكافي» [شرح «الوافي»] گوید:

هر کس، تمامی آیه‌های سجده را در یک مجلس بخواند و برای هر یک از آن‌ها سجده نماید، در آن صورت خداوند بلندمرتبه، او را از ناراحتی‌ها و اندوه‌ها و چالش‌ها و دغدغه‌ها و ناهمواری‌ها و ناملایمات [زندگی دنیا و سرای آخرت] بی‌نیاز و حفظ می‌کند.

باب: پیرامون نماز جمعه

بَابُ الجُمُعَةِ

صَلَاةُ الجُمُعَةِ فَرضُ عَينٍ عَلَى مَن اِجتَمَعَ فِيهِ سَبعَةُ شَرَائِطَ: الذُّكُورَةُ وَالحُرِّيَّةُ وَالإِقَامَةُ بِمِصرٍ أَو فِيمَا هُوَ دَاخِلٌ فِي حَدِّ الإِقَامَةِ فِيهَا فِي الأَصَحِّ؛ وَالصِّحَّةُ وَالأَمنُ مِن ظَالِمٍ وَ سَلَامَةُ العَينَينِ وَ سَلَامَةُ الرِّجلَينِ.

وَ يُشتَرَطُ لِصِحَّتِهَا سِتَّةُ أَشيَاءَ: المِصرُ أَو فِنَاؤُهُ وَالسُّلطَانُ أَو نَائِبُه؛ وَ وَقتُ الظُّهرِ؛ فَلَا تَصِحُّ قَبلَه وَ تَبطُلُ بِخُرُوجِه؛ وَالخُطبَةُ قَبلَهَا بِقَصدِهَا فِي وَقتِهَا وَ حُضُورُ أَحَدٍ لِسَمَاعِهَا مِمَّن تَنعَقِدُ بِهِمُ الجُمُعَةُ وَ لَو وَاحِدًا فِي الصَّحِيحِ؛ وَالإِذنُ العَامُّ وَالجَمَاعَةُ وَ هُم ثَلَاثَةُ رِجَالٍ غَيرِ الإِمَامِ وَ لَو كَانُوا عَبِيدًا أَو مُسَافِرِينَ أَو مَرضَى؛ وَالشَّرطُ، بَقَاؤُهُم مَعَ الإِمَامِ حَتَّى يَسجُدَ؛ فَإِن نَفَرُوا بَعدَ سُجُودِهِ، أَتَمَّهَا وَحدَه جُمُعَةً؛ وَ إِن نَفَرُوا قَبلَ سُجُودِهِ، بَطَلَت. وَ لَا تَصِحُّ بِامرَأَةٍ أَو صَبِيٍّ مَعَ رَجُلَينِ؛ وَ جَازَ لِلعَبدِ وَالمَرِيضِ أَن يَؤُمَّ فِيهَا.

وَالمِصرُ: كُلُّ مَوضِعٍ لَه مُفتٍ وَ أَمِيرٍ وَ قَاضٍ يُنَفِّذُ الأَحكَامَ وَ يُقِيمُ الحُدُودَ وَ بَلَغَت أَبنِيَتُه مِنىٰ فِي ظَاهِرِ الرِّوَايَةِ؛ وَ اِذَا كَانَ القَاضِي أَوِ الأَمِيرُ مُفتِيًا، أَغنَى عَنِ التَّعدَادِ؛ وَ جَازَتِ الجُمُعَةُ بِمِنىٰ فِي المَوسِمِ لِلخَلِيفَةِ أَو أَمِيرِ الحِجَازِ.

وَ صَحَّ الاِقتِصَارُ فِي الخُطبَةِ، عَلَى نَحوِ تَسبِيحَةٍ أَو تَحمِيدَةٍ مَعَ الكرَاهَةِ.

وَ سُنَنُ الخُطبَةِ ثَمَانِيَةَ عَشَرَ شَيئًا: الطَّهَارَةُ وَ سَترُ العَورَةِ وَالجُلُوسُ عَلَى المِنبَرِ قَبلَ الشُّرُوعِ فِي الخُطبَةِ وَالأَذَانُ بَينَ يَدَيهِ كَالإِقَامَةِ ثُمَّ قِيَامُهِ وَالسَّيفُ بِيَسَارِهِ مُتَّكِئًا عَلَيهِ فِي كُلِّ بَلدَةٍ فُتِحَت عَنوَةً وَ بِدُونِه، فِي بَلدَةٍ فُتِحَت صُلحًا؛ وَ اِستِقبَالُ القَومِ بِوَجهِهِ وَ بِدَاءَتُه بِحَمدِ اللهِ وَالثَّنَاءُ عَلَيهِ بِمَا هُوَ أَهلُه وَالشَّهَادَتَانِ وَالصَّلَاةُ عَلَى النَّبِيِّ صَلَى اللهُ عَلَيهِ وَ سَلَّم وَالعِظَةُ وَالتَّذكِيرُ وَ قِرَاءَةُ آيَةٍ مِنَ القُرآنِ وَ خُطبَتَانِ وَالجُلُوسُ بَينَ الخُطبَتَينِ وَ إِعَادَةُ الحَمدِ وَالثَّنَاءُ وَالصَّلَاةُ عَلَى النَّبِيِّ صَلَى اللهُ عَلَيهِ وَ سَلَّم فِي اِبتِدَاءِ الخُطبَةِ الثَّانِيَةِ وَالدُّعَاءُ فِيهَا لِلمُؤمِنِينَ وَالمُؤمِنَاتِ بِالاِستِغفَارِ لَهُم وَ أَن يَّسمَعَ القَومُ الخُطبَةَ وَ تَخفِيفُ الخُطبَتَينِ بِقَدرِ سُورَةٍ مِن طِوَالِ المُفَصَّلِ.

وَ يَكرَهُ التَّطوِيلُ وَ تَركُ شَيءٍ مِنَ السُّنَنِ؛ وَ يَجِبُ السَّعيُ لِلجُمُعَةِ وَ تَركُ البَيعِ بِالأَذَانِ

الأَوَّلِ فِي الأَصَحِّ؛ وَ اِذَا خَرَجَ الإِمَامُ فَلَا صَلَاةَ وَ لَا كَلَامَ وَ لَا يَرُدُّ سَلَامًا وَ لَا يُشَمِّتُ عَاطِسًا حَتَّى يفرُغَ مِن صَلَاتِهِ؛ وَ كُرِهَ لِحَاضِرِ الخُطبَةِ، الأَكلُ وَالشُّربُ وَالعَبَثُ وَ الاِلتِفَاتُ؛ وَ لَا يُسَلِّمُ الخَطِيبُ عَلَى القَومِ إِذَا اِستَوَى عَلَى المِنبَرِ؛ وَ كُرِهَ الخُرُوجُ مِنَ المِصرِ بَعدَ النِّدَاءِ مَا لَم يُصَلِّ وَ مَن لَا جُمُعَةَ عَلَيهِ إِن أَدَّاهَا، جَازَ عَن فَرضِ الوَقتِ وَ مَن لَا عُذرَ لَه، لَو صَلَّى الظُّهرَ قَبلَهَا، حَرُمَ؛ فَإِن سَعَى إِلَيهَا وَالإِمَامُ فِيهَا، بَطَلَ ظُهرُه وَ إِن لَم يُدرِكهَا؛ وَ كُرِهَ لِلمَعذُورِ وَالمَسجُونِ، أَداءُ الظُّهرِ بِجَمَاعَةٍ فِي المِصرِ يومَهَا. وَ مَن أَدرَكَهَا فِي التَّشَهُّدِ أَو سُجُودِ السَّهوِ، أَتَمَّ جُمُعَةً. وَاللّٰهُ اَعلَمُ.

باب: پیرامون نماز جمعه

[بدین جهت نماز جمعه را «جمعه» نام نهاده‌اند که مردم، برای ادای آن اجتماع می‌کنند؛ یا بدان جهت که در آن روز، خیر و برکت جمع است.

نماز جمعه، از زمره‌ی بزرگترین نمازها و روز جمعه نیز از بزرگترین روزها است؛ پیامبر ﷺ می‌فرماید: «خَيْرُ يَوْمٍ طَلَعَتْ فِيْهِ الشَّمْسُ يَوْمَ الْجُمُعَةِ؛ فِيْهِ خُلِقَ آدَمُ وَ فِيْهِ اُدْخُلِ الْجَنَّةَ وَ فِيْهِ خَرَجَ مِنْهٰا وَ لاٰ تَقُوْمُ السّٰاعَةُ اِلّٰا يَوْمَ الْجُمُعَةِ» (مسلم، ابوداود، نسایی و ترمذی)؛ «بهترین روزی که خورشید در آن طلوع کرده است، روز جمعه است؛ در آن روز، آدم؈ آفریده شد و در آن روز، به بهشت آورده شد و در آن روز، از بهشت اخراج گردید و روز رستاخیز نیز بر پای نمی‌شود مگر در روز جمعه».

و نماز جمعه به دلیل قرآن کریم و سنّت نبوی و اجماع امّت اسلامی، واجب است؛ خداوند بلندمرتبه می‌فرماید: ﴿يَـٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ إِذَا نُودِيَ لِلصَّلَوٰةِ مِن يَوۡمِ ٱلۡجُمُعَةِ فَٱسۡعَوۡاْ إِلَىٰ ذِكۡرِ ٱللَّهِ وَذَرُواْ ٱلۡبَيۡعَۚ ذَٰلِكُمۡ خَيۡرٞ لَّكُمۡ إِن كُنتُمۡ تَعۡلَمُونَ ٩﴾ [الجمعة: ۹] «ای مؤمنان! هنگامی که روز جمعه برای نماز ندا داده شد، به سوی ذکر و عبادت خدا بشتابید و خرید و فروش را رها سازید؛ این برای شما بهتر و سودمندتر است؛ اگر بدانید».

و در مورد تشویق بر خواندن نماز جمعه، ابوهریره س گوید: پیامبر ﷺ فرمود: «مَنِ اغْتَسَلَ، ثُمَّ اَتَي الْجُمُعَةَ فَصَلّٰي مٰا قُدِّرَ لَهُ، ثُمَّ اَنْصَتَ حَتّٰي يَفْرُغَ مِنْ خُطْبَتِهِ؛ ثُمَّ يُصَلِّيْ مَعَهُ، غُفِرَ لَهُ مٰا بَيْنَهُ وَ بَيْنَ الْجُمُعَةِ الْاُخْرٰي وَ فَضْلُ ثَلاٰثَةِ اَيّٰامٍ» (مسلم)؛ «هر کس در روز جمعه غسل کند و به نماز جمعه برود و آنچه برای او مقدّر شده نماز بخواند، سپس تا فراغت امام از خطبه، سکوت کند؛ آنگاه با او نماز بخواند، گناهان (صغیره‌اش) بین این جمعه و جمعه دیگرش و سه روز اضافه بر آن بخشوده می‌شود».

و همچنین ابوهریره س گوید: پیامبر ﷺ فرمود: «اَلصَّلَوٰاتُ الْخَمْسُ وَ الْجُمُعَةُ اِلَي الْجُمُعَةِ وَ رَمَضٰانُ اِلٰي رَمَضٰانَ، مُكَفِّرٰاتٌ مٰا بَيْنَهُنَّ اِذَا اُجْتُنِبَ الْكَبٰائِرُ» (مسلم و ترمذی)؛ «نمازهای پنج‌گانه و جمعه تا جمعه و رمضان تا رمضان، گناهان بین خود را از بین می‌برند به شرطی که از گناهان کبیره دوری شود».

و در مورد برحذر داشتن از سستی در نماز جمعه، ابن عمر‬ و ابوهریره‬ از پیامبر ﷺ روایت می‌کنند که وی در فراز منبر فرمود: «لَيَنْتَهِيَنَّ اَقْوامٌ عَنْ وَدْعِهُمُ الْجُمُعٰاتِ اَوْ لَيَخْتِمَنَّ اللهُ عَلٰى قُلُوبِهْم، ثُمَّ لَيَكُونُنَّ مِنَ الْغٰافِلِيْنَ» (مسلم و نسایی)؛ «افرادی که جمعه را ترک می‌کنند، باید از این عملشان دست بکشند و گرنه خداوند بر قلب‌های آن‌ها، مُهر (غفلت) می‌زند؛ سپس در زمره‌ی غافلان قرار می‌گیرند».

و عبدالله بن مسعود‬ گوید: پیامبر ﷺ به گروهی که نماز جمعه را ترک می‌کردند، فرمود: «لَقَدْ هَمَمْتُ اَنْ آمُرَ رَجُلاً يُّصَلِّيْ بِالنّٰاسِ، ثُمَّ اُحَرِّقُ عَلٰى رِجٰالٍ يَّتَخَلَّفُونَ عَنِ الْجُمُعَةِ بُيُوْتَهُمْ» (مسلم)؛ «تصمیم داشتم که شخصی را مأمور کنم تا برای مردم نماز بخواند، سپس بروم و خانه‌های مردانی را که به نماز جمعه نمی‌آیند بر سرشان آتش بزنم».

و ابوجعد ضمری‬ گوید: پیامبر ﷺ فرمود: «مَنْ تَرَكَ ثَلاٰثَ جُمَعٍ تَهٰاوُناً بِهِٰا طَبَعَ اللهُ عَلٰى قَلْبِهِ» (ابوداود، ترمذی، نسایی و ابن ماجه)؛ «کسی که سه جمعه را از روی بی‌توجهّی، ترک کند، خداوند بر قلبش مهر می‌زند».

و از اسامة بن زید‬ روایت است که پیامبر ﷺ فرمود: «مَنْ تَرَكَ ثَلاٰثَ جُمَعٰاتٍ مِنْ غَيْرِ عُذْرٍ، كُتِبَ مِنَ الْمُنٰافِقِيْنَ» (ابن ماجه و طبرانی)؛ «کسی که سه جمعه را بدون عذر ترک کند، از منافقین به حساب می‌آید».

و **برخی از منافع و حکمت‌های نماز جمعه عبارتند از:** گرد آمدن همه‌ی افراد ساکن شهر یا روستاهای بزرگ در آغاز هفته و در یک مکان، برای بحث و بررسی مسائل و حوادث روزمره و آگاهی از تصمیمات و بیانیه‌های مختلف پیشوا و مسئولان نظام اسلامی در ارتباط با اصلاح و اداره‌ی امور دین و دنیا.

و همچنین گوش فرا دادن به نصایح و راهنمایی‌های گوناگون عقیدتی، اخلاقی، خانوادگی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی خطباء و سخنرانان و تلاش برای به کار بستن آن‌ها در عرصه‌ی زندگی.

و برخی از آداب روز جمعه عبارتند از:

۱- برای تمامی کسانی که در نماز جمعه حضور می‌یابند، مستحب است غسل کنند.

۲- پوشیدن لباس پاکیزه و استعمال عطر و بوی خوش، مستحب است؛ زیرا پیامبر

گرامی اسلام ﷺ فرموده‌اند: «لازم است هر مسلمانی، روز جمعه غسل کند و بهترین لباس خویش را بپوشد و بوی خوش استعمال نماید».

۳- مستحب است پیش از فرارسیدن وقت نماز، به طرف محل نماز جمعه راه بیافتد.

۴- خواندن نماز مستحب پس از وارد شدن به محل نماز جمعه.

۵- پرهیز از کلام و گفتگو و کارهایی که باعث دلمشغولی می‌شوند؛ به ویژه هنگامی که خطابه‌ی نماز جمعه آغاز می‌شود.

۶- ایجاد مزاحمت و رد شدن از میان صف نمازگزاران کراهت دارد.

۷- پس از اذان نماز جمعه، معامله و خرید و فروش تا پایان آن، حرام است؛ زیرا خداوند می‌فرماید: «هرگاه بانگ نماز روز جمعه سر داده شد، به سوی ذکر خدا بشتابید و خرید و فروش را رها نمایید».

۸- قرائت سوره‌ی «کهف» در شب یا روز جمعه، مستحب است.

۹- در شب و روز جمعه، هر چه بیشتر بر رسول خدا ﷺ صلوات فرستاده شود، اجر و پاداش بیشتری کسب شده است.

۱۰- ذکر و دعای فراوان در روز جمعه انجام گیرد؛ زیرا در آن روز، ساعتی وجود دارد که خداوند دعای دعاکننده را پاسخ می‌دهد.]

[شرط‌های فرضیت نماز جمعه:]

نماز جمعه بر کسی «فرض عین» است که در وی، هفت شرط، فراهم شده باشد:

* مرد بودن؛ [از این رو، نماز جمعه بر زن فرض نیست.]

* آزاد بودن؛ [بنابراین، نماز جمعه بر برده فرض نیست.]

* این که نمازگزار در شهری مقیم باشد، یا در جایی مقیم باشد که در حکم شهر است؛ بنا به قول صحیح‌تر؛ [از این رو، نماز جمعه بر مسافر فرض نیست؛ و همچنین بر مقیمی که در روستا است نیز فرض نمی‌باشد.

طارق بن شهاب رضی الله عنه گوید: پیامبر ﷺ فرمود: «اَلْجُمُعَةُ حَقٌّ وٰاجِبٌ عَلٰی كُلِّ مُسْلِمٍ فِيْ جَمٰاعَةٍ اِلّٰا اَرْبَعَةٍ: عَبْدٍ مَّمْلُوْكٍ، اَوْ اِمْرَأَةٍ، اَوْ صَبِيٍّ، اَوْ مَرِيْضٍ» (ابوداود و مستدرک حاکم)؛ «خواندن نماز جمعه همراه با جماعت، بر هر فرد مسلمانی واجب است؛ مگر بر چهار گروه: برده‌ای که در مالکیت سیدش است؛ زن؛ کودک و بیمار».

و در روایتی دیگر آمده است: «اِلَّا عَلٰی صَبِيٍّ اَوْ مَمْلُوكٍ اَوْ مُسٰافِرٍ» (بخاری و سنن بیهقی)؛ «مگر بر کودک یا برده و یا مسافر».

و نیز پیامبر ﷺ می‌فرماید: «لا جُمُعَةَ وَ لا تَشْرِيْقَ وَ لا صَلاةَ فِطْرٍ وَ لا اَضْحٰي اِلَّا فِي مِصْرٍ جٰامِعٍ اَوْ مَدِيْنَةٍ عَظِيْمَةٍ» (مصنّف ابن ابی شیبه و سنن بیهقی)؛ «جمعه، تشریق، نماز عید فطر و قربان روا نیست مگر در مصر جامع یا شهر بزرگ».

و ابن عمر رضی الله عنهما گوید: پیامبر ﷺ فرمود: «لَيْسَ عَلَي الْمُسٰافِرِ جُمُعَةٌ» (بیهقی)؛ «جمعه بر مسافر واجب نیست».

ناگفته نماند که علماء و صاحب‌نظران فقهی، در تعریف «**مصر**» (شهر) به مذاهب مختلفی تقسیم شده‌اند؛ و مشهور آن است که شهر، آن جایی است که دارای مفتی و قاضی و امیری باشد که بر اقامه‌ی بیشتر حدود قادر باشند. و صاحب‌نظران متأخر فقهی، بر این باورند که **شهر**: آن جایی است که بزرگترین مساجد آن، برای اهالی مکلّف آن، گنجایش نداشته باشد؛ و قریه و روستا نیز جایی است که این چنین نباشد.]

* سالم و تندرست بودن؛ [زیرا نماز جمعه بر بیمار و دردمند فرض نیست.]

* از شخص ظالم و ستمگر، در امان بودن؛ [از این رو، نماز جمعه بر کسی که از ترسِ ستمِ ستمگران و ظالمان، پنهان شده است فرض نیست.]

* سالم بودن هر دو چشم؛ [بنابراین، نماز جمعه بر نابینا فرض نیست.]

* سالم بودن هر دو پا؛ [زیرا نماز جمعه بر کسی که قادر به پیاده‌روی نیست، فرض نمی‌باشد.

ناگفته نماند که نماز جمعه بر کودک و دیوانه نیز فرض نمی‌باشد؛ زیرا پیامبر ﷺ می‌فرماید: «رُفِعَ الْقَلَمُ عَنْ ثَلاثٍ: عَنِ النّٰائِمِ حَتّٰي يَسْتَيْقِظَ وَ عَنِ الصَّبِيِّ حَتّٰي يَحْتَلِمَ وَ عَنِ الْمَجْنُوْنِ حَتّٰي يَعْقِلَ» (ابن ماجه و ابوداود)؛ «تکلیف از سه گروه برداشته شده است: از شخص خوابیده تا بیدار شود؛ از بچه تا وقتی که بالغ شود و از دیوانه تا زمانی که عاقل گردد».

و بر سرپرست بچه، واجب است تا او را به نماز جمعه امر کند، هر چند که نماز جمعه بر وی واجب نیست تا به ادای آن عادت کند؛ پیامبر ﷺ می‌فرماید: «مُرُوْا اَوْلادَكُمْ بِالصَّلاةِ وَ هُمْ اَبْنٰاءُ سَبْعَ سِنِيْنَ وَ اضْرِبُوْهُمْ عَلَيْهٰا وَ هُمْ اَبْنٰاءُ عَشْرَ سِنِيْنَ وَ فَرِّقُوْا بَيْنَهُمْ فِي الْمَضٰاجِعِ» (ابن ماجه و ابوداود)؛ «در هفت سالگی فرزندانتان را به خواندن

نماز امر کنید و در ده سالگی به خاطر نافرمانی در ترک نماز، آن‌ها را بزنید و بستر خوابشان را از هم جدا کنید».]

[شرایط صحّت نماز جمعه:]

برای صحّت نماز جمعه، مراعات شش شرط لازم و ضروری می‌باشد که عبارتند از:

* نماز جمعه در **شهر یا فناء شهر** برگزار گردد. [«**فناء شهر**»: مکانی است که به شئون شهر اختصاص دارد؛ همچون پایانه‌ی مسافربری، میدان‌های ورزشی و غیره. بنابراین، نماز جمعه در قریه‌ها و روستاها صحیح نیست؛ و بر پا داشتن نماز جمعه در مواضع بسیاری از یک شهر و فناء آن، درست می‌باشد.]

* این که نماز جمعه، توسط سلطان [خلیفه؛ رییس جمهور؛ پادشاه] یا کسی که سلطان او را مأمور ساخته [نائب آن]، برپا گردد. [و یا این که نماز جمعه توسط کسی بر پا شود که خود مسلمانان با توافق و رضایت همدیگر، او را به امام جمعه شدن خویش تعیین نمایند؛ زیرا صاحب‌نظران متأخّر فقهی، به بر پا داشتن نمازهای جمعه و عید، در سرزمین‌هایی که دارای حکومت اسلامی نیست و امام یا نائب وی در آن‌ها وجود ندارد، فتوا داده‌اند؛ و مسلمانان می‌توانند امام و قاضی خویش را در این سرزمین‌ها با توافق و رضای همدیگر، تعیین نمایند.]

* نماز جمعه در وقت ظهر برگزار گردد. پس برگزاری نماز جمعه پیش از وقت ظهر [و پس از آن]، درست نیست. و هرگاه وقت ظهر به پایان رسد، نماز جمعه باطل می‌گردد. [انس بن مالک رضی الله عنه گوید: «اِنَّ النَّبِيَّ ﷺ كٰانَ يُصَلِّي الْجُمُعَةَ حِيْنَ تَمِيْلُ الشَّمْسُ» (بخاری، ابوداود و ترمذی)؛ «پیامبر ﷺ نماز جمعه را هنگام زوال خورشید می‌خواند».

و سلمة بن اکوع رضی الله عنه گوید: «كُنّٰا نُصَلِّيْ مَعَ رَسُوْلِ اللهِ ﷺ الْجُمُعَةَ اِذٰا زٰالَتِ الشَّمْسُ» (مسلم)؛ «ما همراه پیامبر ﷺ هنگام زوال خورشید، نماز جمعه را می‌خواندیم».

و همچنین پیامبر ﷺ فرموده است: «اِذٰا مٰالَتِ الشَّمْسُ فَصَلِّ بِالنّٰاسِ الْجُمُعَةَ» (بخاری و ابوداود)؛ «هرگاه خورشید زوال کرد، با مردم نماز جمعه را بگزار».]

* ایراد کردن خطبه؛ در صورتی که پیش از نماز جمعه و در وقت ظهر و به قصد خواندن خطبه ایراد گردد؛ و - بنا به قول صحیح - حضور حداقل یک نفر از کسانی که جمعه با آن‌ها منعقد می‌شود و برای شنیدن خطبه، الزامی و ضروری می‌باشد. [جابر بن سمرة رضی الله عنه گوید: «كٰانَ رَسُوْلُ اللهِ ﷺ يَخْطُبُ خُطْبَتَيْنِ يَجْلِسُ بَيْنَهُمٰا وَ كٰانَ يَخْطُبُ

قَائِماً» (مسلم)؛ «پیامبر ﷺ همواره در نماز جمعه، دو خطبه ایراد می‌کرد که در بین آن‌ها می‌نشست و ایستاده خطبه ایراد می‌فرمود».

و در روایتی دیگر آمده است: «اِنَّهُ عَلَيْهِ الصَّلاةُ وَ السَّلامُ، كَانَ يَخْطُبُ خُطْبَتَيْنِ يَقْرَأُ الْقُرْآنَ وَ يَذَكِّرُ النَّاسَ»؛ «پیامبر ﷺ همواره، دو خطبه ایراد می‌کرد که در آن‌ها قرآن می‌خواند و مردم را متذکّر می‌شد».

بنابراین، خطبه واجب است؛ زیرا از یک طرف، پیامبر ﷺ در تمام جمعه‌ها آن را می‌خواند و هیچ‌وقت آن را ترک نمی‌کرد و از طرف دیگر، می‌فرمود: «صَلُّوْا كَمَا رَأَيْتُمُوْنِيْ اُصَلِّيْ» (بخاری)؛ «همان‌گونه که مرا می‌بینید نماز می‌خوانم، نماز بخوانید».

و امام ابوحنیفه‌؆ بر این باور است که اگر خطیب جمعه، به اختصار و اجمال، تنها به ذکر خدا بپردازد، خطبه درست است. و امام ابویوسف‌؆ و امام محمد‌؆ برآنند که لازم است تا خطیب جمعه، ذکری طولانی ایراد کند؛ زیرا زمانی به خطبه‌ی جمعه، «**خطبه**» می‌گویند که در آن، ذکری طولانی ایراد شود.]

* **اِذن عام**؛ [و مرا از «**اذن عام**»: آن است که دروازه‌های مسجد جامع بر روی مردم باز و گشوده باشد و به تمامی مردم، این اجازه داده شود تا بدان جا وارد شوند.

و به تعبیری دیگر؛ مراد از «**اذن عام**»: آن است که مکانی که در آن، نماز جمعه برپا می‌گردد، برای هر کسی که می‌خواهد بدان جا وارد شود، مباح و بلامانع باشد؛ از این رو،اگر گروهی از مردم در مسجد جامع گرد آیند و دروازه‌های مسجد را بر روی خویش ببندند و نماز جمعه را با جماعت بگزارند، در آن صورت، نماز جمعه صحیح نیست.]

* نماز جمعه به صورت جماعت برپا گردد؛ [بنابراین نماز جمعه صحیح نیست اگر چنان‌چه آن را تنها تنها گزارند؛ زیرا نقل نشده است که پیامبر ﷺ و خلفای راشدین و دیگران، آن را به صورت انفرادی برگزار کرده باشند؛] و **جماعت در نماز جمعه**، با **سه مرد به جز امام** منعقد می‌شود؛ اگر چه آن سه نفر، از بردگان یا مسافران و یا بیماران باشند؛ [زیرا آن‌ها صلاحیت و شایستگی امامت جمعه را دارند.]

و **شرط صحّت نماز جمعه** آن است که آن سه نفر، تا هنگامی که امام به سجده می‌رود، به همراه او در نماز باشند؛ از این رو اگر چنان‌چه پس از سجده‌ی امام، از نماز بیرون آمدند، امام، نماز جمعه را به تنهایی به پایان برساند و اگر پیش از سجده‌ی امام،

از نماز بیرون شدند، در آن صورت نماز جمعه باطل می‌گردد.

[ناگفته نماند که امام ابوحنیفه‌رحمه‌الله و امام محمدرحمه‌الله برآنند که، جماعت در نماز جمعه با سه مرد به جز امام منعقد می‌شود؛ و امام ابویوسف‌رحمه‌الله بر این باور است که، جماعت در نماز جمعه، با دو نفر به جز پیشنماز منعقد می‌گردد.]

و **جماعت در نماز جمعه**، با یک زن یا یک کودک به همراه دو مرد منعقد نمی‌گردد و صحیح نیست؛ [زیرا کودک و زن، صلاحیت و شایستگی امامت جمعه را دارا نمی‌باشند.]

و برای برده و بیمار درست است که امامت نماز جمعه را به عهده بگیرند؛ [به تعبیری دیگر، اگر امامت نماز جمعه را برده، مریض، مسافر یا نابینا به عهده گرفت و افراد آزاد، سالم و تندرست و مقیم بدو اقتدا کردند، در آن صورت نماز تمامی آن‌ها درست است.]

و «**مصر**» [**شهر**]: به هر مکانی گفته می‌شود که دارای مفتی، امیر و قاضی باشد که احکام و حدود را در آنجا اجرا نمایند؛ و - بنا به «**ظاهر روایت**» - بناء و ساختمان‌های آن به اندازه‌ی ساختمان‌های سرزمین «**مِنی**» باشد.

و هرگا قاضی یا امیر آنجا، مفتی نیز باشد، در آن صورت نیازی به مُفتی یی دیگر نیست؛ [یعنی نیازی نیست که سه نفر قاضی، امیر و مفتی وجود داشته باشد.]

و برای خلیفه [رییس جمهور، پادشاه] یا امیر حجاز، جایز است که در موسم حج، نماز جمعه را در سرزمین «**مِنی**» برگزار نمایند.

و [برای خطیب جمعه] درست است که در ایراد خطبه‌ی جمعه، تنها [به ذکر خدا و] به اندازه‌ی یک «**تسبیح**» [سبحان الله گفتن] یا یک «**تحمید**» [الحمدلله گفتن]، اکتفا و بسنده نماید؛ ولی این کارش با کراهیت درست می‌باشد؛ [این قول امام ابوحنیفه‌رحمه‌الله است؛ زیرا وی بر این باور است که اگر خطیب جمعه - به اِختصار و اِجمال - تنها به ذکر خدا بپردازد، خطبه‌اش درست است. و امام ابویوسف‌رحمه‌الله و امام محمدرحمه‌الله بر این باورند که لازم است تا خطیب جمعه،ذکری طولانی ایراد کند؛ زیرا زمانی به خطبه‌ی جمعه، «**خطبه**» گفته می‌شود که در آن، ذکری طولانی ایراد شود.]

[سنّت‌های خطبه‌ی نماز جمعه:]

و سنّت‌های خطبه‌ی [نماز جمعه]، هیجده چیز است که عبارتند از:

* خطیب جمعه، [از «حَدَث اکبر» - جنابت و ناپاکی - و «حَدَث اصغر»: - بی‌وضویی - و نجاست و پلیدی،] پاک باشد.

* خطیب جمعه، عورت خویش را پوشانیده باشد.

* خطیب جمعه، پیش از شروع کردن خطبه، بر منبر بنشیند.

* در پیش روی خطیب، اذان گفته شود همانند گفتن اقامه [پس از ایراد خطبه.]

* آنگاه برای ایراد خطبه، بلند شود [و ایستاده خطبه بخواند.]

* اگر خطیب، در شهری ایراد خطبه می‌کرد که آن شهر، با زور و خشونت و با فشار و شدّت فتح شده بود، در آن صورت با دست چپ، شمشیری را در دست بگیرد و [به هنگام ایراد خطبه] بر آن تکیه نماید. و اگر چنان‌چه در شهری ایراد خطبه می‌کرد که با زور و خشونت، فتح نشده بود، [بلکه با صلح و سازش، فتح شده بود،] در آن صورت غیر شمشیر را به هنگام ایراد خطبه، در دست بگیرد.

* خطیب، رودرروی مردم بایستد.

* خطیب، خطبه را با حمد و ستایش خداوند بلندمرتبه شروع کند و بر خداوند بلندمرتبه به آنچه که او شایسته و سزاوار آن است، ثناء بگوید.

* خطیب، «شهادتین» را در خطبه بگوید.

* بر رسول گرامی اسلام ﷺ درود بفرستد.

* مردم را در خطبه، موعظه کند و آن‌ها را پند و اندرز دهد.

* و [حداقل]، آیه‌ای از آیات قرآن را بخواند.

* ایراد کردن دو خطبه.

* میان دو خطبه، [اندکی] نشستن.

* خطبه‌ی دوم را با حمد و ثنای خداوند و درود بر پیامبر گرامی اسلام ﷺ از سر بگیرد.

* در خطبه‌ی دوم، در حق مردان و زنان مؤمن، دعا نموده و برای ایشان از خداوند آمرزش بخواهد.

* [خطبه را با صدای بلند و رسا ایراد کند تا] به مردم خطبه را بشنواند.

* خطیب، خطبه را سبک گرداند بدان اندازه که به حدّ سوره‌ای از سوره‌های «طوال مفصلّ» بوده باشد. [«سوره‌های طوال مفصّل» عبارت است از: سوره‌ی

«الحجرات» تا سوره‌ی «البروج».

و پیامبر ﷺ می‌فرماید: «اِنَّ طُوْلَ صَلاةِ الرَّجُلِ وَ قِصَرَ خُطْبَتِهِ، مَئِنَّةٌ مِّنْ فِقْهِهِ فَاَطِيْلُوا الصَّلاةَ وَ اقْصِرُوا الْخُطْبَةَ وَ اِنَّ مِنَ الْبَيٰانِ لَسِحْراً» (مسلم و ابن ماجه)؛ «طولانی بودن نماز خطیب و کوتاه بودن خطبه‌اش، نشانه‌ای از فقیه بودن او است؛ پس نماز را طولانی و خطبه را کوتاه کنید و به راستی که برخی از سخنان، سحرآمیز است».]

و طولانی نمودن خطبه، مکروه است. و همچنین ترک نمودن چیزی از سنّت‌های خطبه نیز مکروه می‌باشد.

و شتاب کردن به سوی نماز جمعه و ترک داد و ستد با اذان اول - بنا به قول صحیح‌تر - واجب می‌باشد؛ [زیرا خداوند بلندمرتبه می‌فرماید: ﴿يَـٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ إِذَا نُودِىَ لِلصَّلَوٰةِ مِن يَوۡمِ ٱلۡجُمُعَةِ فَٱسۡعَوۡاْ إِلَىٰ ذِكۡرِ ٱللَّهِ وَذَرُواْ ٱلۡبَيۡعَۚ ذَٰلِكُمۡ خَيۡرٞ لَّكُمۡ إِن كُنتُمۡ تَعۡلَمُونَ ۝٩﴾ [الجمعة: ۹] «ای مومنان! هنگامی که روز آدینه برای نماز جمعه اذان گفته شد، به سوی ذکر و عبادت خدا بشتابید و داد و ستد را رها سازید؛ این برای شما بهتر و سودمندتر است اگر بدانید و متوجه باشید».]

و هرگاه امام برای ایراد خطب بیرون آمد، پس نه خواندن نمازی درست است و نه سخن گفتن؛ از این رو، تا زمانی که فرد نمازگزار از نماز جمعه فارغ می‌شود، نه سلامی را پاسخ دهد و نه عطسه زننده‌ای را جواب گوید؛ [زیرا خداوند بلندمرتبه می‌فرماید: ﴿وَإِذَا قُرِئَ ٱلۡقُرۡءَانُ فَٱسۡتَمِعُواْ لَهُۥ وَأَنصِتُواْ لَعَلَّكُمۡ تُرۡحَمُونَ ۝٢٠٤﴾ [الأعراف: ۲۰۴] «هنگامی که قرآن خوانده می‌شود، گوش فرا دهید و خاموش باشید تا مشمول رحمت خدا شوید».

و بیشتر مفسران، گفته‌اند که این آیه، مربوط به خطبه‌ی نماز جمعه است؛ و بدین جهت خطبه‌ی نماز جمعه، «**قرآن**» نامیده شده است که مشتمل بر قرآن است؛ و چون پیامبر ﷺ فرموده است:

«اِذٰا قُلْتَ لِصٰاحِبَكَ يَوْمَ الْجُمُعَةِ وَ الْاِمٰامُ يَخْطُبُ: اَنْصِتْ، فَقَدْ لَغَوْتَ» (نسایی، ترمذی و ابوداود)؛ «هرگاه در روز جمعه، هنگام ایراد خطبه، به رفیق و بغل دستی خود گفتی: خاموش باش؛ تو نیز سخن بیهوده و لغو گفته‌ای».]

و برای کسی که [به خاطر گوش کردن] خطبه‌ی جمعه حاضر گردیده است، خوردن، نوشیدن، انجام کارهای بیهوده و نگریستن بدین سو و آن سو مکروه می‌باشد.

و هرگاه خطیب، بر فراز منبر ایستاد، بر مردمان سلام نگوید. و[در روز جمعه] پس

از اذان جمعه و پیش از خواندن نماز جمعه، بیرون شدن از شهر، مکروه می‌باشد.

و کسانی که نماز جمعه بر آنان واجب نیست [همانند: بیمار، مسافر، برده، زن، نابینا و ...]، اگر چنان‌چه [در نماز جمعه شرکت کنند و همراه مردم] نماز جمعه را بخوانند، در آن صورت [نمازشان صحیح است و] این نماز، جایگزین **فرض ظهر** آنان می‌گردد.

و کسی که بدون عذر [در روز جمعه،] نماز ظهر خویش را پیش از ادای نماز جمعه [در منزلش] می‌خواند، مرتکب کاری حرام شده است؛ و اگر چنان‌چه [پس از خواندن نماز ظهر،] به سوی نماز جمعه حرکت کرد و حال آن که امام،مشغول خواندن نماز جمعه می‌باشد، در آن صورت نماز ظهری که خوانده است باطل می‌گردد، اگر چه امام را نیز در نماز جمعه درنیابد.

[به هر حال؛ اگر کسی - بدون عذر - نماز ظهر خویش را پیش از ادای نماز جمعه در منزلش خواند؛ و وقت ظهر نیز خارج شد، در آن صورت نمازی را که خوانده است، جای فرض ظهر را می‌گیرد؛ اگر چه چنین فردی، مرتکب کاری حرام شده است و گنهکار می‌باشد.

و اگر چنان‌چه فردی - بدون عذر - نماز ظهر خویش را پیش از ادای نماز جمعه در منزلش خواند؛ سپس به سوی نماز جمعه حرکت کرد و نماز جمعه را همراه امام خواند، در آن صورت نماز جمعه‌ی وی درست است و نماز ظهر وی باطل می‌گردد. امام ابوحنیفه رحمه الله گوید: به محض این که به سوی نماز جمعه حرکت می‌کند، نماز ظهری را که خوانده است، باطل می‌گردد؛ و امام ابویوسف رحمه الله و امام محمد رحمه الله بر این باورند که تا زمانی که همراه امام در نماز جمعه داخل نشود، نماز ظهرش، باطل نمی‌گردد.]

و برای اشخاص معذور [همانند: بیمار، برده و مسافر] و زندانی مکروه است که نماز ظهر خویش را در روز جمعه و در شهر، به جماعت بخوانند؛ [بلکه باید نماز ظهر خویش را تنها تنها بگزارند.]

و کسی که نماز جمعه را در تشهّد یا در سجده‌ی سهو دریافت، [پس به تحقیق که جمعه را دریافته است؛ از این رو پس از سلام دادن امام، برخاسته و دو رکعت فوت شده‌ی خویش را] تمام گرداند. و خداوند داناتر است.

[به هر حال؛ اگر کسی دیر به نماز جمعه رسید و تنها یک رکعت نماز جمعه را

دریافت، در آن صورت پس از سلام دادن امام، برخاسته و یک رکعت باقی مانده‌ی خویش را به تنهایی بخواند. و اگر چنان‌چه فردی، نماز جمعه را در تشهّد یا در سجده‌ی سهو دریافت، در آن صورت امام ابوحنیفه‌ﷺ و امام ابویوسف‌ﷺ بر این باورند: کسی که نماز جمعه را در تشهّد یا در سجده‌ی سهو درک کرده باشد، پس به تحقیق که جمعه را دریافته است؛ از این رو، پس از سلام ددن امام، برخاسته و دو رکعت فوت شده‌ی خویش را تمام گرداند.

و امام محمدﷺ گوید: اگر بیشترین قسمت رکعت دوم رادرک کرد، در آن صورت پس از سلام دادن امام، برخاسته و رکعت‌های فوت شده‌ی نماز جمعه را تمام گرداند؛ و اگر کمترین قسمتِ رکعت دوم را درک کرده بود، در آن صورت باید نیت چهار رکعت نماز ظهر را بیاورد و به امام اقتدا نماید و پس از سلام دادن امام، برخیزد و چهار رکعت نماز ظهر را بخواند.

ناگفته نماند که نماز جمعه، دو رکعت است که امام، قرائت آن را با صدای بلند می‌خواند. و این نماز، **فرض عین مستقلی** می‌باشد و بدل از نماز ظهر نیست؛ ولی هر کس که نماز جمعه از وی فوت گردد، بر وی چهار رکعت نماز ظهر، فرض می‌گردد.]

باب: پیرامون احکام و مسائل نمازهای عید فطر و عید قربان

بَابُ العِيدَينِ

صَلَاةُ العِيدِ وَاجِبَةٌ فِي الأَصَحِّ عَلَى مَن تَجِبُ عَلَيهِ الجُمُعَةُ بِشَرَائِطِهَا؛ سِوَى الخُطبَةِ؛ فَتَصِحُّ بِدُونِهَا مَعَ الإِسَاءَةِ؛ كَمَا لَو قُدِّمَتِ الخُطبَةُ عَلَى صَلَاةِ العِيدِ.

وَ نَدَبَ فِي الفِطرِ ثَلَاثَةَ عَشَرَ شَيئًا: أَن يَّأكُلَ وَ أَن يَّكُونَ المَأكُولُ تَمرًا وَ وِترًا؛ وَ يَغتَسِلُ وَ يَستَاكُ وَ يَتَطَيَّبُ وَ يَلبَسُ أَحسَنَ ثِيَابِه وَ يُؤَدِّي صَدَقَةَ الفِطرِ إِن وَجَبَت عَلَيهِ؛ وَ يُظهِرُ الفَرَحَ وَالبَشَاشَةَ وَكَثرَةُ الصَّدَقَةِ حَسبَ طَاقَتِهِ وَالتَّبكِيرُ وَ هُوَ سُرعَةُ الاِنتِبَاهِ؛ وَالاِبتِكَارُ وَ هُوَ المُسَارَعَةُ اِلَى المُصَلَّي؛ وَ صَلَاةُ الصُّبحِ فِي مَسجِدِ حَيِّهِ ثُمَّ يَتَوَجَّهُ اِلَى المُصَلَّى مَاشِيًا مُكَبِّرًا سِرًّا؛ وَ يَقطَعُه إِذَا اِنتَهَى اِلَى المُصَلَّى فِي رِوَايَةٍ؛ وَ فِي رِوَايَةٍ أُخرَى: اِذَا اِفتَتَحَ الصَّلَاةَ؛ وَ يَرجِعُ مِن طَرِيقٍ آخَرَ.

وَ يَكرَهُ التَّنَفُّلُ قَبلَ صَلَاةِ العِيدِ فِي المُصَلَّى وَالبَيتِ وَ بَعدَهَا فِي المُصَلَّى فَقَط؛ عَلَى اِختِيَارِ الجُمهُورِ.

وَ وَقتُ صِحَّةِ صَلَاةِ العِيدِ: مِن اِرتِفَاعِ الشَّمسِ قَدرُ رُمحٍ أَو رُمحَينِ اِلَى زَوَالِهَا

وَ كَيفِيَّةُ صَلَاتِهَا: أَن يَنوِيَ صَلَاةَ العِيدِ؛ ثُمَّ يُكَبِّرُ لِلتَّحرِيمَةِ ثُمَّ يَقرَأُ الثَّنَاءَ ثُمَّ يُكَبِّرُ تَكبِيرَاتِ الزَّوَائِدِ ثَلَاثًا يَرفَعُ يَدَيهِ فِي كُلٍّ مِنهَا.

ثُمَّ يَتَعَوَّذُ ثُمَّ يُسَمِّي سِرًّا؛ ثُمَّ يَقرَأُ الفَاتِحَةَ؛ ثُمَّ سُورَةً؛ وَ نَدَبَ أَن تَكُونَ «سَبِّحِ اسمَ رَبِّكَ الأَعلَى»؛ ثُمَّ يَركَعُ؛ فَإِذَا قَامَ لِلثَّانِيَةِ، اِبتَدَأَ بِالبَسمَلَةِ ثُمَّ بِالفَاتِحَةِ ثُمَّ بِالسُّورَةِ وَ نَدَبَ أَن تَكُونَ سُورَةُ الغَاشِيَةِ؛ ثُمَّ يُكَبِّرُ تَكبِيرَاتِ الزَّوَائِدِ ثَلَاثًا وَ يَرفَعُ يَدَيهِ فِيهَا كَمَا فِي الأُولَى؛ وَ هَذَا أَولَى مِن تَقدِيمِ تَكبِيرَاتِ الزَّوَائِدِ فِي الرَّكعَةِ الثَّانِيَةِ عَلَى القِرَاءَةِ، فَإِن قَدَّمَ التَّكبِيرَاتِ عَلَى القِرَاءَةِ فِيهَا جَازَ؛ ثُمَّ يَخطُبُ الإِمَامُ بَعدَ الصَّلَاةِ خُطبَتَينِ؛ يُعَلِّمُ فِيهِمَا أَحكَامَ صَدَقَةِ الفِطرِ.

وَ مَن فَاتَتهُ الصَّلَاةَ مَعَ الإِمَامِ، لَا يَقضِيهَا. وَ تُؤَخِّرُ بِعُذرٍ اِلَى الغَدِ فَقَط.

وَ أَحكَامُ الأَضحَى كَالفِطرِ؛ لكِنَّه فِي الأَضحَى يُؤَخِّرُ الأَكلَ عَنِ الصَّلَاةِ وَ يُكَبِّرُ فِي الطَّرِيقِ جَهرًا وَ يُعَلِّمُ الأُضحِيَّةَ وَ تَكبِيرَ التَّشرِيقِ فِي الخُطبَةِ وَ تُؤَخِّرُ بِعُذرٍ اِلَى ثَلَاثَةِ أَيَّامٍ.

وَالتَّعرِيفُ لَيسَ بِشَيءٍ؛ وَ يَجِبُ تَكبِيرُ التَّشرِيقِ مِن بَعدِ فَجرِ عَرَفَةَ اِلَى عَصرِ العِيدِ مَرَّةً فَورَ كُلِّ فَرضٍ أُدِّيَ بِجَمَاعَةٍ مُسْتَحَبَّةٍ عَلَى إِمَامٍ مُقِيمٍ بِمِصْرٍ وَ عَلَى مَن اِقتَدَى بِه وَ لَو كَانَ مُسَافِرًا أَو رَقِيقًا أَو أُنثَى عِندَ أَبِي حَنِيفَةَ رَحِمَهُ اللهُ. وَ قَالَا: يَجِبُ فَورَ كُلِّ فَرضٍ عَلَى مَن صَلَّاهُ وَ لَو مُنفَرِدًا أَو مُسَافِرًا أَو قَرَوِيًّا اِلَى عَصرِ الخَامِسِ مِن يَومِ عَرَفَةَ؛ وَ بِه يُعمَل وَ عَلَيهِ الفِتوَى. وَ لَا بَأسَ بِالتَّكبِيرِ عَقِبَ صَلَاةِ العِيدَينِ. وَالتَّكبِيرُ أَن يَقُولَ: «اَللهُ أَكبَرُ اللهُ أَكبَرُ، لَا إِلَه إِلَّا اللهُ وَاللهُ أَكبَرُ، اَللهُ أَكبَرُ وَ للهِ الحَمدُ».

باب: پیرامون احکام و مسائل نمازهای عید فطر و عید قربان

[واژه‌ی «**عید**» از «**عود**» گرفته شده است؛ چون هر سال عود می‌کند و برمی‌گردد؛ و یا چون با آمدن آن، سرور و شادی برمی‌گردد؛ و یا چون در آن روزها، خداوند بخشش و کرم فراوان، عاید مؤمنان می‌کند.

و نماز عید، به موجب آیات قرآن و سنّت نبوی و اجماع امّت اسلامی، واجب است؛ خداوند می‌فرماید: ﴿فَصَلِّ لِرَبِّكَ وَٱنۡحَرۡ ٢﴾ [الکوثر: ۲] «پس برای پروردگارت نماز بخوان و قربانی کن».

و مراد از **نماز**، **نماز عید قربان** و مقصود از «**نحر**»، **قربانی کردن در عید قربان** است.

و همچنین پیامبر گرامی اسلام ﷺ نماز دو عید را مرتّب می‌خوانده و بدان دستور می‌داده و حتّی زنان و کودکان را به مشارکت در آن‌ها فرامی‌خوانده است. و بدون شک، پیامبر ﷺ و یارانش، همراه وی و کسانی که بعد از آن‌ها پا به عرصه‌ی وجود گذاشته‌اند، نیز نماز عیدین را خوانده‌اند؛ پس به صورت اجماع در آمده است.

و اولین بار که پیامبر ﷺ نماز عید را خواند در سال دوم هجری قمری و نماز عید رمضان بود و در آن سال بود که **زکات فطر**، فرض گردید.

و **نماز عیدین**، یکی از شعایر مهم اسلام و یکی از مظاهری است که ایمان و پرهیزگاری در آن نمود و ظهور پیدا می‌کند.]

نمازهای عید فطر و قربان، بر کسانی واجب است که نماز جمعه بر آن‌ها واجب می‌باشد، [یعنی افراد سالم، آزاد، مذکّر، مقیم، بینا و در حال امنیت. از این رو، نمازهای عید فطر و عید قربان بر زنان، بیماران، بردگان، مسافران، نابینایان و اشخاص بیمناک از جان و مال خویش، واجب نیست. و همچنین نماز عیدین، بر کسی که قادر به پیاده‌روی نمی‌باشد، واجب نیست.]

و شرط‌های [صحّت و وجوب] نمازهای دو عید، به سان شرط‌های [وجوب و صحّت] نماز جمعه است؛ البته به استثنای خطبه؛ زیرا نمازهای دو عید، بدون ایراد خطبه نیز صحیح است؛ البته این کار [ترک خطبه]، زشت و ناپسند [مکروه] می‌باشد؛ همچنان‌که

اگر خطبه بر نماز عیدین جلو انداخته شود، [نمازهای دو عید صحیح است، ولی این کار – یعنی جلو انداختن خطبه بر نماز عیدین – مکروه و ناپسند می‌باشد.

به هر حال، **نماز عیدین بر کسی واجب می‌باشد که دارای شرایط ذیل باشد:**

مرد باشد؛ از این رو نماز عیدین بر زن واجب نیست.

آزاد باشد؛ زیرا نماز عیدین بر برده واجب نیست.

در شهری یا جایی که در حکم شهر است، مقیم باشد؛ از این رو، نماز عیدین بر مسافر و بر مقیمی که در روستا ساکن است، واجب نیست.

سالم و تندرست باشد؛ زیرا نماز عیدین بر بیمار و دردمند واجب نیست.

امنیت وی تأمین شده باشد؛ زیرا نماز عیدین بر کسی که از بیم و ترس ظلم ظالم پنهان شده است، واجب نیست.

بینا باشد؛ زیرا نماز عیدین بر نابینا واجب نیست.

بر پیاده رفتن قادر باشد؛ چون که نماز عیدین بر کسی که قادر بر پیاده روی نیست، واجب نمی‌باشد.

و این افراد که نماز عیدین بر آنان واجب نیست؛ اگر چنان‌چه آن را خواندند، نماز ایشان صحیح است.

و شرط‌های صحّت نمازهای عیدین، عبارتند از:

۱- وجود شهر و فناء آن.

۲- وجود سلطان (خلیفه، رییس جمهور، پادشاه) یا کسی که سلطان او را مأمور ساخته است؛ یعنی نائب او؛ و یا این که نماز عیدین توسط کسی برپا شود که خود مسلمانان، با توافق و رضایت همدیگر او را به امام شدن خویش تعیین نموده‌اند.

۳- فراهم بودن «**اِذن عام**».

۴- وجود جماعت؛ و در نمازهای عیدین، جماعت با یک نفر به همراه امام منعقد می‌گردد.

۵- و وجود وقت. و **وقت نماز عیدین**، آنگاه شروع می‌شود که خورشید به اندازه‌ی یک نیزه بالا آید؛ و با **زوال خورشید**، وقت آن به پایان می‌رسد.]

[مستحبّات روز عید فطر:]

انجام سیزده مورد در روز عید فطر، مستحب می‌باشد که عبارتند از:

* این که [پیش از رفتن به سوی عیدگاه،] چیزی بخورد. [ابوبریدةﷺ گوید: «اِنَّ رَسُوْلَ اللّٰهِ ﷺ كَانَ لاٰ يَخْرُجُ يَوْمَ الْفِطْرِ حَتّٰي يُطْعِمَ وَ لاٰيْطِعُم يَوْمَ النَّحْرِ حَتّٰي يَذْبَحَ» (ترمذی و صحیح ابن خزیمه)؛ «پیامبر ﷺ روز عید فطر تا چیزی نمی‌خورد، برای نماز بیرون نمی‌شد و روز عید قربان، تا ذبح نمی‌کرد، چیزی نمی‌خورد؛ بلکه از گوشت قربانی می‌خورد».]

* این که [پیش از رفتن به سوی عیدگاه،] چند دانه‌ی خرما به صورت طاق بخورد؛ [زیرا انس بن مالکﷺ گوید: «كَانَ رَسُوْلُ اللّٰهِ ﷺ لاٰيَغْدُوا يَوْمَ الْفِطْرِ حَتّٰي يَأْكُلَ تَمَرٰاتٍ وَّ يَأْكُلُهُنَّ وِتْراً» (بخاری و ترمذی)؛ «پیامبر ﷺ صبح روز عید فطر، تا چند دانه خرما نمی‌خورد به نماز نمی‌رفت؛ و خرماها را به صورت طاق می‌خورد». ابن حبّان این عبارت را نیز در «صحیح» خود افزوده است: «ثَلاٰثاً اَوْ خَمْساً اَوْ سَبْعاً اَوْ اَقَلَّ مِنْ ذٰلِكَ اَوْ اَكْثَرَ بَعْدَ اَنْ يَّكُوْنَ وِتْراً»؛ «سه، یا پنج، یا هفت دانه‌ی خرما و یا کمتر و بیشتر به صورت طاق می‌خورد».]

* و غسل نماید؛ [از علیﷺ روایت است که درباره‌ی غسل از او سؤال شد؛ وی در پاسخ گفت: «يَوْمُ الْجُمُعَةِ، وَ يَوْمُ عَرَفَةَ، وَ يَوْمُ الْفِطْرِ وَ يَوْمُ الْاَضْحيٰ» (بیهقی)؛ «غسل روز جمعه، روز عرفه، روز عید فطر و روز عید قربان».]

* و مسواک نماید؛ [زیرا ابوهریرهﷺ گوید: پیامبر ﷺ فرمود: «لَوْ لاٰ اَنْ اَشُقَّ عَليٰ اُمَّتِيْ لَاَمَرْتُهُمْ بِالسِّوٰاكِ مَعَ كُلِّ وُضُوْءٍ» (ابن ماجه)؛ «اگر بر امّتم احساس سختی ودشواری نمی‌کردم، آنان را هنگام وضو به مسواک زدن، فرمان می‌دادم».

و نیز می‌فرماید: «لَاَمَرْتُهُمْ بِالسِّوٰاكِ عِنْدَ كُلِّ صَلاٰةٍ» (بخاری و مسلم)؛ «آنان را هنگام هر نمازی، به مسواک زدن، امر می‌کردم».]

* و خوشبویی استعمال نماید؛ [زیرا حسن بن علیﷺ گوید: «اَمَرَنٰا رَسُوْلُ اللّٰهِ ﷺ اَنْ نَّتَطَيَّبَ بِاَجْوَدِ مٰا نَجِدُ؛ اَيْ: فِيْ الْعِيْدَيْنِ» (مستدرک حاکم)؛ «پیامبر ﷺ به ما فرمان می‌داد تا در روزهای عید فطر و عید قربان، بهترین مواد خوشبویی را به کار ببریم».]

* و نیکوترین و بهترین جامه‌ی خویش را بپوشد؛ [زیرا ابن عباسﷺ می‌گوید: «كَانَ رَسُوْلُ اللّٰهِ ﷺ يَلْبَسُ يَوْمَ الْعِيْدِ بُرْدَةً حَمْرٰاءَ» (طبرانی در معجم الاوسط)؛ «پیامبر ﷺ روز عید، جامه‌ای سرخ رنگ می‌پوشید».

و نیز جابربن عبداللهؓ روایت می‌کند که: «كَانَ لِلنَّبِيِّ ﷺ بُرْدٌ اَحْمَرُ؛ يَلْبِسُهُ فِيْ الْعِيْدَيْنِ وَ الْجُمُعَةِ» (بیهقی)؛ «پیامبر ﷺ جامه‌ای سرخ رنگ داشت که آن را در روزهای عید و جمعه می‌پوشید».]

* اگر چنان‌چه پرداخت صدقه‌ی فطر بر وی واجب بود، در آن صورت [پیش از رفتن به سوی عیدگاه،] آن را پرداخت نماید؛ [زیرا پیامبر ﷺ فرمان داده است که مردم، پیش از رفتن به سوی عیدگاه، صدقه‌ی فطر خویش را به مستحقان آن پرداخت نمایند. بخاری و مسلم.]

* شادی و خوشحالی، سرور و شَعَف و بشاشت و خنده‌رویی را بر چهره‌ی خویش آشکار و نمایان گرداند.

* بر حسب توان و قدرت خویش، صدقه و دَهش [در راه خدا] را زیاد گرداند.

* صبح زود از خواب بیدار شود.

* به موقع و اول وقت به سوی عیدگاه برود.

* نماز بامداد را در مسجد محله‌ی خویش بگزارد؛ سپس پیاده به سوی عیدگاه حرکت کند و به صورت آهسته تکبیر بگوید. و - بنا به روایتی - چون به عیدگاه رسید، تکبیر گفتن را قطع نماید.

و در روایتی دیگر چنین آمده است که هرگاه نماز را شروع کرد، گفتن تکبیر را نیز قطع نماید. [زیرا روایت شده است که: «اِنَّهُ عَلَيْهِ الصَّلاةُ وَ السَّلامُ خَرَجَ مٰاشِياً» (ابن ماجه)؛ «پیامبر ﷺ با پای پیاده به سوی عیدگاه بیرون شد».

و نیز روایت شده است که پیامبر ﷺ به هنگام بیرون آمدن به سوی عیدگاه می‌فرمود: «اَللّٰهُمَّ اِنِّيْ خَرَجْتُ اِلَيْكَ مَخْرَجَ الْعَبْدِ الذَّلِيْلِ»؛ «بار خدایا! من به سان خارج شدن بنده‌ی خاکسار، به سویت بیرون شده‌ام».

و در مورد تکبیرات، خداوند می‌فرماید: ﴿وَلِتُكۡمِلُواْ ٱلۡعِدَّةَ وَلِتُكَبِّرُواْ ٱللَّهَ عَلَىٰ مَا هَدَىٰكُمۡ وَلَعَلَّكُمۡ تَشۡكُرُونَ١٨٥﴾ [البقرة: ١٨٥] «و تا تعداد روزهای رمضان را کامل گردانید و به خاطر این که خدا شما را هدایت کرده، الله اکبر بگوید و تا این که سپاسگزاری کنید».

و درباره **عید قربان** می‌فرماید: ﴿۞وَٱذۡكُرُواْ ٱللَّهَ فِيٓ أَيَّامٖ مَّعۡدُودَٰتٖۚ﴾ [البقرة: ٢٠٣] «و در روزهای مشخصی (سه روز ایام التشریق) خدا را یاد کنید».

و همچنین می‌فرماید: ﴿كَذَٰلِكَ سَخَّرَهَا لَكُمۡ لِتُكَبِّرُواْ ٱللَّهَ عَلَىٰ مَا هَدَىٰكُمۡۗ﴾ [الحج: ۳۷] «اینگونه خداوند، حیوانات را مسخر شما کرده است تا به خاطر این که خدا شما را هدایت کرده است، الله اکبر بگویید».]

* و در برگشتن [از عیدگاه] از مسیری دیگر برگردد؛ [زیرا جابر بن عبدالله رضی الله عنه گوید: «كَانَ النَّبِيُّ ﷺ إِذَا كَانَ يَوْمُ عِيْدٍ خَالَفَ الطَّرِيْقَ» (بخاری)؛ «پیامبر ﷺ روز عید از راهی غیر از راه رفتن برمی‌گشت».]

و گزاردن نماز نفل، پیش از برگزاری نماز عید، هم در عیدگاه و هم در خانه مکروه است؛ [زیرا ابن عباس رضی الله عنهما گوید: «اِنَّ النَّبِيَّ ﷺ صَلَّي يَوْمَ الْفِطْرِ رَكْعَتَيْنِ، لَمْ يُصَلِّ قَبْلَهَا وَ لا بَعْدَهَا» (بخاری و مسلم)؛ «پیامبر ﷺ روز عید فطر، دو رکعت نماز خواند که قبل و بعد از آن، نماز دیگری نخواند».]

و - بنا به اختیار جمهور صاحب نظران فقهی - گزاردن نماز نفل پس از برگزاری نماز عید، تنها در عیدگاه مکروه می‌باشد [ولی در خانه، مکروه نیست؛ زیرا ابوسعید خدری رضی الله عنه گوید: «كَانَ رَسُوْلُ اللهِ ﷺ لايُصَلِّيْ قَبْلَ الْعِيْدِ شَيْئاً فَاِذَا رَجَعَ اِلَي مَنْزِلِهِ، صَلَّي رَكْعَتَيْنِ» (ابن ماجه)، «پیامبر ﷺ پیش از نماز عید، چیزی از نفل نمی‌خواند و چون به خانه‌اش برمی‌گشت، دو رکعت نماز می‌خواند».]

[وقت نماز عید:]

وقت نماز عید، آنگاه شروع می‌شود که خورشید به اندازه‌ی یک یا دو نیزه بالا آید؛ و تا زوال خورشید ادامه دارد؛ [و آنگاه که زوال خورشید اتفاق افتد، وقت نمازهای عید به پایان می‌رسد.

و تعجیل نماز در عید قربان مستحب است؛ زیرا پس از نماز، ذبح قربانی وجود دارد، و در عید فطر، تأخیر نماز مستحب می‌باشد.

امام شافعی به صورت **مُرسل** آورده است که پیامبر ﷺ به عمرو بن حزم در نجران چنین نوشت: «اَنْ عَجِّلِ الْاَضْحَي وَ اَخِّرِ الْفِطْرَ» ؛ «در نماز عید قربان، شتاب کن و در نماز عید فطر، تأخیر کن».]

[کیفیت و چگونگی نمازهای عید فطر و عید قربان:]

و **چگونگی نمازهای عید فطر و عید قربان**، بدین ترتیب است که: نخست نیت ادای نماز را نماید؛ سپس برای تحریمه، تکبیر بگوید؛ آنگاه «سبحانك اللهم و بحمدك...» را

بخواند؛ پس از آن، سه بار **تکبیرهای زائد** را بگوید و در هر تکبیر، دست‌هایش را [به برابر گوش‌هایش] بلند نماید؛ آنگاه [امام] «اعوذ بالله من الشیطان الرجیم» و «بسم الله الرحمن الرحیم» را با صدای آهسته بخواند؛ و پس از آن، سوره‌ی فاتحه را [با صدای بلند] قرائت نماید؛ آنگاه با سوره‌ی فاتحه، سوره‌ی دیگری را نیز بخواند؛ و مستحب است که این سوره، سوره‌ی «سبّح اسم ربّك الاعلى» باشد.

پس از آن، رکوع نماید؛ و چون برای رکعت دوم برخاست، [به صورت آهسته] «بسم الله الرحمن الرحیم» را بگوید؛ سپس سوره‌ی فاتحه را بخواند و پس از آن، با سوره‌ی فاتحه، سوره‌ی دیگری را نیز بخواند؛ و مستحب است که این سوره، سوره‌ی «غاشیة» باشد.

و پس از آن که از قرائت فارغ گردید، سه بار تکبیرهای زائد را بگوید و در هر تکبیر – به سان رکعت اول – دست‌های خویش را [به برابر گوش‌هایش] بلند نماید.

و این شیوه، بهتر از آن است که در رکعت دوم، سه تکبیر زائد را بر قرائت مقدّم گرداند. و اگر چنان‌چه در رکعت دوم، سه تکبیر زائد را بر قرائت مقدّم گردانید، باز هم جایز است.

و پس از آن که امام از نماز فارغ گردید، **دو خطبه** ایراد کند و در آن‌ها، احکام صدقه‌ی فطر را به مردم آموزش و تعلیم دهد.

[به هر حال، **چگونگی نماز عیدین**، بدین صورت است که: امام همراه مردم از آبادی، به سوی فضای باز و صحرای کنار شهر، جهت ادای نماز عیدین بیرون می‌شود. پس از آن، امام برای مردم دو رکعت نماز بگزارد؛ این طور که ابتدا تکبیر تحریمه بگوید؛ سپس «سبحانك اللهم و بحمدك...» را بخواند؛ پس از آن، سه بار با صدای بلند «الله اكبر» بگوید و در هر تکبیر، دست‌های خویش را به برابر گوش‌هایش بلند نماید؛ آنگاه «اعوذ بالله من الشیطان الرجیم» و «بسم الله الرحمن الرحیم» را با صدای آهسته بخواند؛ و پس از آن، سوره‌ی فاتحه را همراه با سوره‌ای دیگر با صدای بلند قرائت نماید؛ آنگاه رکوع و سجده کند همان‌گونه که در نمازهای روزانه رکوع و سجده می‌نماید. و بدین ترتیب، رکعت اول را به پایان رسانده است.

و چون به رکعت دوم برخاست، به صورت آهسته، «بسم الله الرحمن الرحیم» را بگوید؛

سپس سوره‌ی فاتحه را همراه با سوره‌ای دیگر با صدای بلند قرائت کند و چون از قرائت فارغ گردید، سه بار با صدای بلند «الله اکبر» بگوید و با هر تکبیر، دست‌های خویش را نیز بلند نماید؛ و سپس، تکبیر چهارم را بدون این که دست‌هایش را بلند کند، بگوید و به رکوع برود و نماز را همانند نمازهای روزانه به پایان برساند؛ این طور که پس از خواندن تشهّد، درود و دعا، به سمت راست و چپ سلام بدهد.

ناگفته نماند که دست‌ها باید در تمامی تکبیرات زوائد، آویزان و رها باشند؛ به جز در رکعت اول پس از گفتن تکبیر سوم؛ که در آنجا دست‌ها باید زیر ناف نهاده شوند.

و مقتدی‌ها نیز در تمامی امور باید به امام اقتدا کنند؛ به جز این که مقتدی‌ها «اعوذ بالله من الشیطان الرجیم» و «بسم الله الرحمن الرحیم» و قرائت را نخوانند؛ و همچنین تکبیرات را با صدای بلند نگویند، بلکه آن‌ها را با آهستگی بخوانند.

و پس از گزاردن نمازهای عید فطر عید قربان، ایراد دو خطبه سنّت است؛ از این رو، امام به ایراد خطبه بپردازد و در ضمن ایراد دو خطبه، مردم را به احکام و مسائل عید، مانند: صدقه‌ی فطر در عید فطر و احکام و مسائل قربانی و تکبیرات تشریق در خطبه‌ی نماز عید قربان، راهنمایی و ارشاد نماید. و خطبه‌های نماز عید فطر و نماز عید قربان، سنّت است که پس از نمازهای عید، ایراد گردد. و گوش فرادادن و خاموشی گزیدن به هنگام ایراد هر خطبه‌ای واجب است؛ و فرقی نمی‌کند که این خطبه، «**خطبه‌ی جمعه**» باشد یا «**خطبه‌ی عید**».]

و کسی که نماز عیدین با امام، از وی فوت شده است، آن را قضا نیاورد؛ [زیرا که گزاردن نماز عیدین، بدون جماعت صحیح نمی‌باشد.] و در صورت وجود عذر، نماز عید فطر، تنها تا فردای آن به تأخیر انداخته می‌شود. [به تعبیری دیگر، اگر چنان‌چه هلال عید فطر، بر مردم به جهت ابری بودن هوا یا علّتی دیگر، مخفی و پوشیده ماند؛ و پس از زوال خورشید، مردم در پیش امام گواهی دادند که هلال عید فطر را دیده‌اند، در آن صورت نماز عید فطر را به فردای آن روز موکول نمایند.

و اگر برای مردم، عذری پیش آمد و از برگزار کردن نماز عید فطر در روز دوم هم باز ماندند، در آن صورت پس از گذشت روز دوم، نماز عید فطر برگزار نمی‌گردد و خوانده نمی‌شود؛ زیرا تأخیر نماز عید فطر، تنها به فردای آن جایز است؛ چون پیامبر ﷺ می‌فرماید: «اَخِّرْهٰا اِلَي الْغَدِ بِعُذْرٍ» (ابوداود ونسایی)؛ «به خاطر عذر، می‌توانی نماز عید

فطر را تا فردای آن، به تأخیر افکنی».]

[احکام عید قربان:]

و **احکام و مسائل عید قربان**، به سان احکام عید فطر است؛ با این تفاوت که شخص، خوردن را در عید قربان، از نماز به تأخیر اندازد؛ [و آنگاه که از نماز فارغ شد، قربانی‌اش را ذبح کند و از قربانی خویش بخورد.] و در مسیر راه به صورت بلند و با صدای رسا، تکبیر بگوید؛ و امام در خطبه‌ی عید قربان، احکام و مسائل قربانی و تکبیر تشریق را به مردم تعلیم بدهد. [و «**تکبیر تشریق**» آن است که بگوید: «الله اکبر الله اکبر، لا اله الّا الله و الله اکبر، الله اکبر و لله الحمد».]

و در صورت وجود عذر، نماز عید قربان، تا سه روز [از روز دهم ذی‌الحجه تا روز دوازدهم آن،] به تأخیر انداخته می‌شود؛ [یعنی اگر چنان‌چه عذری موجّه پیش آمد و نماز عید قربان در روز آن برگزار نشد، در آن صورت به تأخیر انداختن نماز عید قربان تا روز دوازدهم ذی الحجه - یعنی دو روز پس از عید - جواز دارد؛ و پس از سپری شدن دو روز پس از عید، دیگر نماز عید قربان، خوانده نمی‌شود.]

و خویشتن را مشابه نمودن با کسانی که در سرزمین عرفات هستند، اصلی ندارد و معتبر نمی‌باشد؛ [بلکه چنین کاری مکروه و بدعت نیز می‌باشد.]

و گفتن تکبیرات تشریق، یک بار [به طور جَهری] پس از نماز صبح **روز عرفه** [یعنی روز نهم از ذی‌الحجه] تا عصر روز عید قربان [یعنی روز دهم ذی‌الحجه]، متصل پس از هر نماز فرضی که با جماعتِ مستحب [یعنی جماعتی غیر از جماعت زنان و برهنگان] ادا شده باشد، واجب است؛ و گفتن این تکبیرات، بر امامی که در شهر [یا در جایی که در حکم شهر می‌باشد] مقیم است و همچنین بر کسانی که بدو اقتدا کرده‌اند، واجب است؛ اگر چه آن مقتدی، مسافر یا برده و یا زن باشد. این قول از دیدگاه امام ابوحنیفه رحمه الله است.

و امام ابویوسف رحمه الله و امام محمد رحمه الله گفته‌اند: گفتن تکبیرات تشریق، [یک بار به طور جَهری و پس از نماز صبح روز عرفه - روز نهم از ذی‌الحجه] تا عصر روز پنجم پس از روز عرفه [یعنی عصر روز سیزدهم از ذی الحجه]، بر هر کسی که نماز فرض را می‌خواند و متصل پس از آن، واجب می‌باشد. و فرقی نمی‌کند که این نمازگزار، نماز را به تنهایی بخواند [یا به جماعت؛] مسافر باشد [یا مقیم؛ مرد باشد یا زن؛] روستایی

باشد [یا شهری]؛ و همین نظریه‌ی امام ابویوسف‌﷬ و امام محمد﷬ مورد عمل می‌باشد و فتوا نیز به قول این دو بزرگوار است؛ [از این رو، گفتن تکبیرات تشریق، یک بار به طور جَهری پس از نمازِ صبحِ روز عرفه - روز نهم از ذی‌الحجة - تا عصر روز سیزدهم از ذی‌الحجة بر هر کسی که نماز فرض را می‌خواند واجب است؛ چه نماز را به جماعت بخواند یا به تنهایی؛ چه مسافر باشد یا مقیم؛ چه مرد باشد یا زن؛ و چه روستایی باشد یا شهری.]

و گفتن تکبیرات تشریق، پس از گزاردن نمازهای عید فطر و عید قربان نیز ایراد و اشکالی ندارد؛ [زیرا این کار به مسلمانان به طور ارثی منتقل شده است و پیروی از آن نیز نیکو و خوب می‌باشد.]

و «**تکبیرات تشریق**»، این است که [پس از هر نماز فرض، بگوید: «الله اکبر الله اکبر، لا اله الا الله و الله اکبر، الله اکبر و لله الحمد»؛ [زیرا روایت شده است که: «اِنَّهُ صَلَّي صَلاٰةَ الْغَدٰاةِ يَوْمَ عَرَفَةَ ثُمَّ اَقْبَلَ عَلٰي اَصْحٰابِهِ بِوَجْهِهِ فَقٰالَ: خَيْرُ مٰا قُلْنٰا وَ قٰالَتِ الْاَنْبِيٰاءُ قَبْلَنٰا فِيْ يَوْمِنٰا هٰذٰا: اَللّٰهُ اَكْبَرُ اَللّٰهُ اَكْبَرُ ، لا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ وَ اَللّٰهُ اَكْبَرُ ، اَللّٰهُ اَكْبَرُ وَ لِلّٰهِ الْحَمْدُ»؛ «پیامبرﷺ نماز بامداد روز عرفه را خواند؛ آنگاه با صورت خویش متوجه یارانش شد و فرمود: بهترین چیزی که ما و پیامبران پیش از ما در این روز گفته‌اند، این است: «الله اکبر الله اکبر، لا اله الا الله و الله اکبر، الله اکبر و لله الحمد»

ناگفته نماند که امام و مقتدی، تکبیرات تشریق را با صدای بلند بگویند؛ و فقط زنان، تکبیرات تشریق را به صورت آهسته بخوانند. و اگر چنان‌چه امام، گفتن تکبیرات تشریق را پس از نماز فراموش کرد، در آن صورت مقتدی می‌تواند تکبیرات تشریق را بگوید.

و گفتن تکبیرات تشریق، بر هر کسی که یکی از نمازهای پنج گانه‌ی فرض یا جمعه را می‌خواند واجب است؛ و فرد نمازگزار به مجرّد سلام نماز، باید گفتن تکبیرات تشریق را شروع نماید؛ یعنی نباید در بین نماز و تکبیر تشریق، فاصله‌ای وجود داشته باشد تا مانع تکبیر گردد.

و اگر فرد نمازگزار از مسجد خارج شد، یا از روی عمد یا فراموشی سخن گفت، یا به عمد خویشتن را بی‌وضو ساخت، در این صورت‌ها تکبیر تشریق ساقط می‌شود.

و اگر چنان‌چه فرد نمازگزار در فاصله‌ی نماز و گفتن تکبیر تشریق، از جهت قبله

برگشت، در این صورت دو روایت بر گفتن تکبیر یا ساقط شدن آن وجود دارد.

و اگر پس از سلام نماز، از روی فراموشی بی‌وضو شد، در آن صورت قول صحیح آن است که تکبیر تشریق را بگوید و به خاطر وضو گرفتن، از مسجد، بیرون نشود. به نقل از «درالمختار» ۵۶۲/۱]

باب: پیرامون نماز «کسوف» و «نماز خسوف»

بَابُ صَلَاةِ الكُسُوفِ وَالخُسُوفِ وَالإِفزَاعِ

سُنَّ رَكعَتَانِ كَهَيئَةِ النَّفلِ لِلكُسُوفِ بِإِمَامِ الجُمُعَةِ أَو مَأمُورِ السُّلطَانِ؛ بلَا أَذَانٍ وَ لَا إِقَامَةٍ وَ لَا جَهرٍ وَ لَا خُطبَةٍ؛ بَل يُنَادَى: «الصَّلَاةُ جَامِعَةٌ».

وَ سُنَّ تَطوِيلُهُمَا وَ تَطوِيلُ رُكُوعِهِمَا وَ سُجُودِهِمَا؛ ثُمَّ يَدعُوا الإِمَامُ جَالِسًا، مُستَقبِلَ القِبلَةِ إِن شَاءَ؛ أَو قَائِمًا مُستَقبِلَ النَّاسِ؛ وَ هُوَ أَحسَنُ. وَ يُؤَمِّنُونَ عَلَى دُعَائِه حَتَّى يَكمُلَ اِنجِلَاءُ الشَّمسِ. وَ إِن لَم يَحضُرِ الإِمَامُ، صَلَّوا فُرَادَى كَالخُسُوفِ وَالظُّلمَةِ الهَائِلَةِ نَهَارًا وَالرِّيحِ الشَّدِيدَةِ وَالفَزَعِ.

باب: پیرامون نماز «کسوف» [خورشید گرفتگی] و «نماز خسوف» [ماه گرفتگی]

و نمازی که بر اثر وحشت و ترس و بیم و هراس [به هنگام سختی‌ها، حوادث، نزول بلایا، صاعقه‌ها، زلزله و خرابی و امثال آن‌ها] گزارده می‌شود.

[«**کسوف**»: برای خورشید گرفتگی و «**خسوف**»: برای ماه گرفتگی، اطلاق می‌گردد؛ و به هنگام اتفاق افتادن آن، خواندن نمازِ مخصوص، **سنّت مؤکّده** است؛ چون پیامبر ﷺ فرموده است: «اِنَّ الشَّمْسَ وَ الْقَمَرَ لایَنْکَسِفٰانِ لِمَوْتِ اَحَدٍ وَ لا لِحَیٰاتِهِي؛ فَاِذٰا رَأَیْتُمْ ذٰلِكَ فَصَلُّوْا وَ ادْعُوا اللّٰهَ تَعٰالٰي» (بخاری و مسلم)؛ «به راستی، خورشید و ماه، برای مرگ و زندگی کسی گرفته نمی‌شوند؛ هرگاه خورشید یا ماه را گرفته دیدید، نماز کسوف و خسوف بخوانید و خداوند بلندمرتبه را به فریاد و دعا بخوانید و دعا و زاری نمایید».

و در روایتی دیگر آمده است:

«اُدْعُوا اللّٰهَ وَ صَلُّوْا حَتّٰي یَنْکَشِفَ مٰا بِکُمْ» ؛ «خداوند را به فریاد بخوانید و دعا کنید و نماز بخوانید تا این حالت رفع گردد».

و عایشه رضي الله عنها گوید: پیامبر ﷺ روزی که خورشید گرفته شد، نماز خواند...؛ پس از آن، پیامبر ﷺ سلام داد در حالی که خورشید نمایان شده بود؛ سپس برای مردم خطبه خواند و درباره‌ی خورشید و ماه گرفتگی فرمود: «اِنَّهُمٰا آیَتٰانِ مِنْ آیٰاتِ اللّٰهِ، لایَخْسِفٰانِ لِمَوْتِ اَحَدٍ وَّ لا لِحَیٰاتِهِ؛ فَاِذٰا رَأَیْتُمُوْهٰا، فَافْزَعُوْا اِلَي الصَّلاةِ» (بخاری، مسلم، ابوداود و نسایی)؛ «خورشید و ماه از نشانه‌های خدا هستند؛ و به خاطر مرگ و تولّد هیچ کس گرفته نمی‌شوند؛ پس وقتی که گرفتن آن‌ها را دیدید، به خواندن نماز پناه آورید».

و اسماء رضي الله عنها گوید: «لَقَدْ اَمَرَ النَّبِيُّ ﷺ بِالْعِتٰاقَةِ فِيْ کُسُوْفِ الشَّمْسِ» (بخاری)؛ «پیامبر ﷺ هنگام خورشید گرفتگی، به آزاد کردن برده دستور داد».

و ابوموسی اشعری رضي الله عنه گوید: «خورشید گرفته شد؛ پیامبر ﷺ به حالت ترس، بلند شد؛ بیم آن داشت که قیامت برپا شود؛ پس به مسجد آمد و نمازی را با طولانی‌ترین

قیام و رکوع و سجود خواند به طوری که هیچ وقت او را در چنین حالتی ندیده بودم». (بخاری ، مسلم و نسایی).

و هرگاه خورشید گرفتگی شد، مستحب است کسی که بانگ دهد و بگوید: «اَلصَّلاةُ جٰامِعَةٌ»؛ «نماز بر پا است». عبدالله بن عمر رضی الله عنهما گوید: «لَمّٰا کُسِفَتِ الشَّمْسُ عَلٰى عَهْدِ رَسُوْلِ اللّٰهِ ﷺ نُوْدِيَ: اِنَّ الصَّلاةَ جٰامِعَةٌ» (بخاری، مسلم و نسایی)؛ «وقتی خورشید گرفتگی در زمان پیامبر ﷺ روی داد، ندا داده شد که: «نماز برپا است».]

سنّت است که به هنگام خورشیدگرفتگی، دو رکعت نماز همانند نمازهای نفل، بدون اذان و اقامه و بی‌آن که قرائتِ در آن، با صدای بلند خوانده شود و بدون خطبه، با امام و پیشنمازی که نماز جمعه را با مردم می‌خواند و یا کسی که سلطان [خلیفه، پادشاه، رییس جمهور] او را مأمور ساخته است، خوانده شود؛ بلکه به هنگام برگزاری نماز خورشیدگرفتگی، مردم چنین به سوی نماز فراخوانده شوند: «اَلصَّلاةُ جٰامِعَةٌ»؛ «نماز برپا است»؛ [زیرا عبدالله بن عمر رضی الله عنهما گوید: «لَمّٰا کُسِفَتِ الشَّمْسُ عَلٰى عَهْدِ رَسُوْلِ اللّٰهِ ﷺ نُوْدِيَ: اِنَّ الصَّلاةَ جٰامِعَةٌ» (بخاری، مسلم)؛ «هرگاه خورشید گرفتگی در زمان پیامبر ﷺ روی می‌داد، ندا داده می‌شد که: «اَلصَّلاةُ جٰامِعَةٌ»؛ «نماز برپا است».

از این رو، هرگاه خورشیدگرفتگی، اتفاق افتاد، مستحب است که کسی بانگ دهد و بگوید: «الصلاة جامعة».

به هر حال؛ هرگاه پدیده‌ی خورشیدگرفتگی اتفاق افتاد، امام برای مردم، دو رکعت نماز همانند سایر نمازهای نفل، بدون اذان و اقامه برگزار نماید؛ این طور که در هر رکعت، یک رکوع و دو سجده نماید؛ و در مورد بلند خواندن یا آهسته خواندن قرائت در نماز خورشیدگرفتگی، در میان علماء و صاحب‌نظران فقهی احناف، اختلاف نظر وجود دارد؛ امام ابوحنیفه رحمه الله بر این باور است که قرائت نماز خورشیدگرفتگی باید با صدای آهسته باشد و امام ابویوسف رحمه الله و امام محمد رحمه الله برآنند که قرائت باید با صدای بلند باشد.]

و طولانی نمودن نماز خورشیدگرفتگی و طولانی گردانیدن رکوع و سجده‌ی آن‌ها، سنّت می‌باشد؛ [یعنی برای امام، سنّت است که در نماز خورشیدگرفتگی، قرائت و رکوع و سجده را در هر رکعت آن، طولانی‌گرداند و چون امام از نماز فارغ گردید،] اگر خواست می‌تواند نشسته و رو به قبله، شروع به دعا کردن نماید و یا به حالت ایستاده و

رو به مردم، به دعا کردن مشغول شود؛ و این شیوه [ایستاده و رو به مردم دعا کردن،] بهتر است؛ و مقتدی‌ها نیز بر دعای وی آمین بگویند تا آنگاه که خورشید، به طور کامل، نمایان و هویدا گردد.

و اگر چنان‌چه در نماز خورشیدگرفتگی، امام [جمعه و یا کسی که سلطان او را به برگزاری نماز مأمور ساخته است،] حضور نداشت، در آن صورت، مردم به تنهایی نماز خورشیدگرفتگی را بخوانند؛ همانند ماه گرفتگی، پدید آمدن تاریکی مَخوف و ترسناک در روز، وزش باد شدید و ترس و هراس و بیم و وحشت، [بر اثر زلزله، صاعقه و ...؛ زیرا برپا کردن جماعت در نماز ماه گرفتگی، پدید آمدن تاریکی مَخوف و ترسناک در روز، وزش باد شدید و ترس و هراس بر اثر زلزله و صاعقه و غیره، سنّت نمی‌باشد، بلکه مردم در آن‌ها به تنهایی و بدون جماعت و در منازل و مساجد، نماز بخوانند و نیاز به برگزاری آن‌ها به صورت جماعت نیست؛ زیرا ثابت نشده است که رسول خدا ﷺ و صحابه‌ش مانند **نماز کسوف**، برای **نماز خسوف** و غیره، در مسجد جمع شده باشند.

ناگفته نماند که در نماز خورشیدگرفتگی، خطبه وجود ندارد.

و در خورشیدگرفتگی و ماه گرفتگی، اعمال و رفتاری دیگر به جز گزاردن نماز نیز وجود دارد؛ عایشه‌ل گوید: رسول خدا ﷺ فرمود: «اِنَّ الشَّمْسَ وَ الْقَمَرَ آیَتٰانِ مِنْ آیٰاتِ اللّٰهِ لایَخْسِفٰانِ لِمَوْتِ اَحَدٍ وَّ لا لِحَیٰاتِهِ؛ فَاِذٰا رَأَیْتُم ذٰلِكَ، فَادْعُوا اللّٰهَ وَ صَلُّوْا وَ تَصَدَّقُوْا» (بخاری)؛ «بی‌گمان خورشید و ماه، دو نشانه از نشانه‌های خداوند هستند؛ و بی‌تردید آن دو به خاطر مرگ یا زندگی هیچ کس گرفته نمی‌شوند؛ پس هرگاه گرفتن آن‌ها را دیدید، دعا کنید و نماز بخوانید و صدقه بدهید».

و اسماءل گوید: «لَقَدْ اَمَرَ النَّبِیُّ ﷺ بِالْعِتٰاقَةِ فِیْ كُسُوْفِ الشَّمْسِ» (بخاری)؛ «پیامبر ﷺ به هنگام خورشیدگرفتگی، به آزاد کردن برده دستور دادند».

و همچنان‌که پیشتر گذشت، برای هر کسی سنّت است که به هنگام سختی‌ها، حوادث ناگوار، نزول بلایا، صاعقه‌ها، وزش باد شدید، زلزله، خرابی و امثال آن‌ها، خالصانه و با تضرّع و زاری از پیشگاه خداوند، دعا نماید؛ چون خداوند می‌فرماید: ﴿فَلَوۡلَآ إِذۡ جَآءَهُم بَأۡسُنَا تَضَرَّعُواْ﴾ [الأنعام: ٤٣] «آنان چرا نباید هنگامی که به عذاب ما گرفتار می‌آیند، خشوع و خضوع کنند؟».

و در مواقع حوادث و نوازل، علاوه بر دعا در پیشگاه خدا، سنّت است که به صورت

انفرادی و تنهایی، نماز بخوانند تا انسان از خدا غافل نماند؛ زیرا روایت شده است که پیامبر ﷺ در چنین مواقعی به نماز روی می‌آورد؛ و همچنین، روایت شده است که هرگاه باد سختی می‌وزید، پیامبر ﷺ متوجه نماز می‌شد و می‌فرمود: «اَللّٰهُمَّ اِنِّيْ اَسْأَلُكَ خَيْرَ مٰا فِيْهٰا وَ خَيْرَ مٰا اُرْسِلَتْ بِهِ؛ وَ اَعُوْذُبِكَ مِنْ شَرِّهٰا وَ شَرَّ مٰا فِيْهٰا وَ شَرَّ مٰا اُرْسِلَتْ بِهِ. اَللّٰهُمَّ اجْعَلْهٰا رِيٰاحاً وَّ لاٰ تَجْعَلْهٰا رِيْحاً»؛ «خداوندا! خیر آن را و خیر آنچه در آن است و خیر مأموریت و وظیفه‌ای که به عهده‌اش گذاشته شده است، از تو مسألت دارم؛ و از شرّ آن و شرّ آنچه که در آن وجود دارد و شرّ مأموریتی که به عهده‌اش واگذار شده و برای آن فرستاده شده است، به تو پناه می‌برم. خداوندا! آن را باد راحت و خوشی گردان نه باد عذاب».]

باب: پیرامون نماز استسقاء [طلب باران]

بَابُ الاِستِسقَاء

لَه صَلاَةٌ مِن غَيرِ جَمَاعَةٍ؛ وَ لَه اِستِغفَارٌ؛ وَ يَستَحِبُّ الخُرُوجُ لَه ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ مُشَاةً فِي ثِيَابٍ خَلقةٍ غَسِيلَةٍ أَو مُرَقَّعَةٍ مُتَذَلِّلِينَ مُتَوَاضِعِينَ خَاشِعِينَ لِـلّٰهِ تَعَالَى، نَاكِسِينَ رُؤُوسَهُم، مُقَدِّمِينَ الصَّدَقَةَ كُلَّ يَومٍ قَبلَ خُرُوجِهِم.

وَ يَستَحِبُّ إِخرَاجُ الدَّوَابِّ وَالشُّيُوخِ الكِبَارِ وَ الأَطفَالِ؛ وَ فِي مَكَّةَ وَ بَيتِ المُقَدَّسِ، فَفِي المَسجِدِ الحَرَامِ وَالمَسجِدِ الأَقصَى يَجتَمِعُونَ؛ وَ يَنبَغِي ذَالِكَ أَيضًا لِأَهلِ مَدِينَةِ النَّبِيِّ صَلَى اللهُ عَلَيهِ وَ سَلَّم.

وَ يَقُومُ الإِمَامُ مُستَقبِلَ القِبلَةِ رَافِعًا يَدَيهِ وَالنَّاسُ قُعُودٌ مُستَقبِلِينَ القِبلَةَ، يُؤَمِّنُونَ عَلَى دُعَائِه يَقُولُ: «اَللَّهُمَّ اسْقِنَا غَيثًا مُغِيثًا هَنِيئًا مَرِيئًا مُرِيعًا غَدَقًا مُجَلِّلًا سَحًّا طَبَقًا دَائِمًا»: وَ مَا أَشبَهَه سِرًّا أَو جَهرًا. وَ لَيسَ فِيهِ قَلبُ رِدَاءٍ؛ وَ لَا يَحضُرُه ذِمِّيٌّ.

باب: پیرامون نماز استسقاء [طلب باران]

[از دیدگاه امام ابوحنیفه/،] برای **استسقاء** [طلب باران]، نمازی وجود دارد که بدون جماعت [و به صورت انفرادی و تنهایی] گزارده می‌شود؛ [زیرا طلب باران، عبارت است از:] استغفار [و طلب باریدن باران برای ایجاد آبادانی و رفاه و وفور نعمت از خداوند، زیرا خداوند بلندمرتبه می‌فرماید: ﴿فَقُلۡتُ ٱسۡتَغۡفِرُواْ رَبَّكُمۡ إِنَّهُۥ كَانَ غَفَّارٗا ١٠ يُرۡسِلِ ٱلسَّمَآءَ عَلَيۡكُم مِّدۡرَارٗا ١١ وَيُمۡدِدۡكُم بِأَمۡوَٰلٖ وَبَنِينَ وَيَجۡعَل لَّكُمۡ جَنَّٰتٖ وَيَجۡعَل لَّكُمۡ أَنۡهَٰرٗا ١٢﴾ [نوح: ۱۰-۱۲] «و بدیشان گفته‌ام: از پروردگار خویش طلب آمرزش کنید که او بسیار آمرزنده است؛ و اگر چنین کنید، خدا از آسمان، باران‌های پرخیر و برکت را پیاپی می‌باراند و با اعطای دارایی و فرزندان ، شما را کمک می‌کندو یاری می‌دهد و باغهای سرسبز و فراوان، بهره‌ی شما می‌سازد و رودبارهای پرآب، در اختیارتان می‌گذارد».]

و مستحب است که مردم برای «**استسقاء**» [طلب باران]، پیاده و در جامه‌های کهنه‌ی شسته شده یا پیوندخورده و با تذلّل و خاکساری و فروتنانه و خاشعانه برای خداوند بلندمرتبه و در حالی که سرهای خویش را به پایین افکنده‌اند، سه روز [پی در پی، به سوی مکانی خارج از آبادی] بیرون آیند.

و مستحب است که هر روز، پیش از بیرون آمدن برای «**استسقاء**»، صدقه بدهند. و همچنین مستحب است که به همراه خویش، چهارپایان، پیرمردانِ بزرگ‌سال و کودکان را بیرون آورند. [و مستحب است که امام، همراه با مردم به سوی فضای باز و صحرای کنار شهر بیرون بیایند، به جز] در **مکه‌ی مکرمه** و **بیت‌المقدس** که مردم در خود **مسجدالحرام** و **مسجدالاقصی**، برای **استسقاء** [و طلب باران] جمع گردند.

و همچنین برای ساکنان مدینه‌ی منوره نیز مستحب است که در **مسجدالنبی** ﷺ جمع شوند. و امام رو به قبله و در حالی که دست‌های خویش را [به سوی آسمان] بلند کرده است، برای دعا بیایستد و مردم نیز بر دعای وی به صورت نشسته و رو به قبله آمین بگویند.

و امام در دعای خویش چنین بگوید: «اَللّٰهُمَّ اسْقِنٰا غَيْثاً مُغِيْثاً، هَنَيْئاً، مَرِيْئاً، مَرِيْعاً،

غَدَقاً، مُجَلَّلاً، سَحّاً، طَبَقاً، دٰائِماً»؛ «پروردگارا! باران رهایی بخش از سختی و باران پر آب و گوارا و سبزکننده‌ی گیاهان و فراوان پوشاننده، فراگیر و گسترده، ریزان و جاری و پیوسته به ما عطا کن».

و می‌تواند به صورت آهسته یا بلند، دعاهایی شبیه این دعا بخواند؛ [مثل این که بگوید: «اَللّٰهُمَّ اسْقِنٰا غَيْثاً مُغِيْثاً نٰافِعاً غَيْرَضٰارٍّ، عٰاجِلاً غَيْرَآجِلٍ، اَللّٰهُمَّ اسْقِ عِبٰادَكَ وَ بَهٰائِمَكَ وَانْشُرْ رَحْمَتَكَ وَاحْيِ بَلَدَكَ الْمَيِّتَ؛ اَللّٰهُمَّ اَنْتَ اللهُ لا اِلٰهَ اِلَّا اللهُ الْغَنِيُّ وَ نَحْنُ الْفُقَرٰاءُ، اَنْزِلْ عَلَيْنَا الْغَيْثَ وَاجْعَلْ مٰا اَنْزَلْتَ لَنٰا قُوَّةً وَّ بَلاغاً اِلٰى حِيْنٍ»؛ «بار خدایا! ما را سیراب گردان با باران بسیار بارنده، نفع رسان و بی‌ضرر؛ زود نه دیر. بار خدایا! سیراب گردان بندگانت را و چهارپایانت را و منتشرگردان رحمت خویش را و زنده گردان سرزمین مرده‌ی خویش را. بار خدایا! تویی الله؛ معبودی جز تو نیست؛ تو بی‌نیاز و توانگری و ما نیازمند و محتاج؛ فرود آور بر ما باران را و بگردان آنچه را که نازل گردانیده‌ای بر ما، نیرویی و رساننده‌ای به مطلوب تا مدت زمانی که تو خود می‌خواهی».

و نیز می‌تواند این دعا را بخواند:

«اَللّٰهُمَّ سُقْيٰي رَحْمَةٍ لا سُقْيٰي عَذٰابٍ وَّ لا مَحْقٍ وَ لا بَلاءٍ وَ لا هَدْمٍ. اَللّٰهُمَّ عَلَى الظِّرٰابِ وَ الْآكٰامِ وَ مَنٰابِتِ الشَّجَرِ وَ بُطُوْنِ الْاَوْدِيَةِ. اَللّٰهُمَّ حَوٰالِيْنٰا وَ لا عَلَيْنٰا. اَللّٰهُمَّ اسْقِنٰا غَيْثاً مُغِيْثاً، هَنِيْئاً، مَرِيْئاً، مَرِيْعاً، غَدَقاً، مُجَلَّلاً، سَحّاً، طَبَقاً، دٰائِماً. اَللّٰهُمَّ اسْقِنَا الْغَيْثَ وَ لا تَجْعَلْنٰا مِنَ الْقٰانِطِيْنَ. اَللّٰهُمَّ اِنَّ بِالْعِبٰادِ وَ الْبِلادِ مِنَ الْجَهْدِ وَ الْجُوْعِ وَ الضَّنْكِ مٰا نَشْكُوْا اِلّا اِلَيْكَ. اَللّٰهُمَّ اَنْبِتْ لَنَا الزَّرْعَ وَ اَدِرْ لَنَا الضَّرْعَ وَ اَنْزِلْ عَلَيْنٰا بَرَكٰاتِ السَّمٰاءِ وَ اَنْبِتْ لَنٰا مِنْ بَرَكٰاتِ الْاَرْضِ وَ اكْشِفْ عَنّٰا مِنَ الْبَلاءِ مٰا لا يَكْشِفُ غَيْرُكَ. اَللّٰهُمَّ اِنّٰا نَسْتَغْفِرُكَ اِنَّكَ كُنْتَ بِنٰا غَفّٰاراً فَاَرْسِلِ السَّمٰاء عَلَيْنٰا مِدْرٰاراً» (این دعا را امام شافعی رحمه الله از سالم بن عبدالله رضی الله عنه روایت کرده است).

«خداوندا! باران رحمت باشد نه باران عذاب و بی‌برکت و ویرانی و بلاء و امتحان و خرابی و غرق کردن و سیل. بار خدایا! بر کوه‌ها و محل رویش گیاهان و درختان و درّه‌ها بباران. بار خدایا! بر پیرامون ما باشد نه به ضرر ما. بار خدایا! باران رهایی بخش از سختی و باران پر آب و گوارا و سبزکننده‌ی گیاهان و فراوان پوشاننده، فراگیر و گسترده، ریزان و جاری و پیوسته به ما عطا کن. بار خدایا! ما را از آن، سیراب گردان و

ما را از محرومان و نومیدان از رحمتت مگردان. بار خدایا! بندگانت و سرزمین‌ها و حیوانات و مردم، به چنان سختی و گرسنگی و تنگی و مشقّت مبتلا شده‌اند که شکایت و شکوه از آن را تنها به تو می‌بریم و به تو شکایت می‌آوریم؛ چون نفع و ضرر تنها در دست تو است. بار خدایا! کشتزارمان را سبز و پستان حیواناتمان را پر شیر کن. و از برکت و فزونی‌های آسمان، ما را سیراب گردان و از برکت‌ها و فزونی‌های زمین و نباتات، ما را روزی ده و این مشقّت و سختی و بلا را از ما دور کن که غیر از تو کسی بر آن قادر نیست. بار خدایا! از تو طلب مغفرت داریم چه تنها تو آمرزنده‌ای؛ پس خدایا! باران سنگین و فراوان به ما عطا کن».]

و [از دیدگاه امام ابوحنیفه‌رحمه الله و امام ابویوسف‌رحمه الله:] در «استسقاء» [طلب باران،] چرخاندنِ طرف راستِ رداء به طرف چپ آن، وجود ندارد؛ و همچنین نباید در «استسقاء»، کافر ذمّی حضور پیدا نماید.

[به هر حال، «استسقاء»: یعنی طلب کردن بندگان، باران را از خداوند بلندمرتبه در هنگام خشکسالی و قحطی؛ به عبارتی دیگر: **استسقاء** به معنای طلب و درخواست باریدن باران برای ایجاد آبادانی و رفاه و وفور نعمت از خداوند به وسیله‌ی نماز و ذکر و دعا و استغفار در خشکسالی است.

نماز استسقاء در نزد امام ابوحنیفه‌رحمه الله با جماعت سنّت نیست؛ ولی امام ابویوسف‌رحمه الله و امام محمدرحمه الله بر این باورند که امام، با مردم دو رکعت نماز بگزارند و در آن، قرائت را با صدای بلند بخواند و دو خطبه نیز پس از نماز، ایراد کند و در آن، مردم را به استغفار و توبه و ردّ مظالم فراخواند.

و به طور کلّی، خواندن نماز استسقاء، جایز است و واجب نیست؛ از این رو، اگر چنان‌چه مردم به هنگام خشکسالی، تنها به دعا و استغفار بسنده کنند، باز هم درست است؛ و ثابت گردیده است که رسول خدا ﷺ در برخی اوقات، نماز «استسقاء» را خوانده‌اند و در برخی اوقات نیز در روزهای جمعه، بر بالای منبر خویش برای باریدن باران فقط دعا کرده‌اند و نماز نخوانده‌اند؛ و هر دو کار از پیامبر گرامی اسلام ﷺ ثابت است.

و در کتاب‌های فقهی چنین آمده است که امام ابوحنیفه‌رحمه الله گفته است: «در استسقاء، نماز سنّتی وجود ندارد»؛ این سخن امام ابوحنیفه‌رحمه الله بدین معنی است که

در استسقاء، گزاردن نمازی معین و مشخّص وجود ندارد؛ و در استسقاء، خواندن نماز نیز سنّت مؤکّده نمی‌باشد و این طور نیست که بدون نماز، استسقاء درست نباشد، بلکه می‌توان تنها به دعا و استغفار نیز اکتفا کرد؛ ولی امام ابویوسف‌رحمه‌الله و امام محمدرحمه‌الله گفته‌اند: امام به مردم دو رکعت نماز بگزارد و در آن قرائت را بلند بخواند و دو خطبه نیز پس از نماز، ایراد نماید.

نویسنده‌ی کتاب «هدایه» گوید: رسول خدا ﷺ در برخی اوقات، نماز استسقاء را می‌خواندند و در برخی اوقات نیز آن را ترک می‌کردند؛ از این رو، نماز استسقاء، سنّت مؤکّده نیست.

علامه شامی در کتاب «در المختار» گوید: سنّت آن است که بدان مواظبت و پایبندی شود و انجام و ترک کاری، بیانگر استحباب آن می‌باشد.

علامه محمد عاشق الهی گوید: به خاطر وجود احادیث صحیح، نمی‌توان استسقاء را به طور مطلق نفی کرد؛ و لازم است آنچه که از امام ابوحنیفه‌رحمه‌الله درباره‌ی نماز استسقاء نقل شده است، به نفی «**سنّت مؤکّده**» بودنِ نماز استسقاء حمل شود نه به مطلق سنّت بودن آن؛ یعنی نماز استسقاء در نزد امام ابوحنیفه، سنّت مؤکده نیست، بلکه مستحب است.

و **چگونگی نماز استسقاء از دیدگاه امام ابویوسف و امام محمد**، بدین ترتیب است که امام و پیشنماز، همراه با مردم به سوی فضای باز و صحرای کنار شهر در حالی که پیاده‌اند با تذلّل و خاکساری و فروتنانه و خاشعانه برای خداوند بلندمرتبه، و در حالی که سرهای خویش را به پایین افکنده‌اند، به نماز استسقاء بیرون آیند.

امام، همراه نمازگزاران، دو رکعت نماز را بگزارد و در آن، قرائت را نیز بلند بخواند و پس از فارغ شدن از نماز، رو به سوی مردم، دو خطبه ایراد نماید و در اثنای خطبه، ردای خویش را زیرورو کند و طرف بالای ردای خود را به سمت پایین بیاورد و پایین آن را به سمت بالا بکشد و طرف راست ردایش را به طرف چپ آن بچرخاند؛ ولی مردم رداهای خویش را نچرخانند؛ پس از ایراد خطبه، رو به قبله نموده و ساعاتی را به دعا بپردازد؛ و مردم نیز رو به سوی قبله بنشینند و به دعا و استغفار و توبه و اِنابه مشغول شوند.

و مناسب است که در نماز استسقاء، به همراه خود، افراد ضعیف و ناتوان،

پیرمردان، پیرزنان و کودکان را نیز بیرون آورند؛ زیرا حضور این افراد، زمینه ساز برطرف شدن خشکسالی و وفور نعمت و برکت خداوند می‌گردد.

و وقت نماز طلب باران، درست همان وقتی است که نمازهای عید فطر و عید قربان در آن انجام می‌گیرد؛ یعنی بلند شدن آفتاب به اندازه‌ی یک نیزه یا چاشتگاه؛ با این تفاوت که در اوقات دیگری به جز اوقاتی که نماز مستحب در آن‌ها کراهت دارد، می‌توان آن را خواند.

و مستحب است که خبر برگزاری نماز طلب باران، چند روز زودتر به وسیله‌ی امام و پیشنماز در میان مردم، اعلام شود و مردم را به توبه و طلب بخشش از خداوند و برگرداندن حق به صاحب حق و روزه و نیکوکاری و ترک دشمنی‌ها دعوت کند؛ زیرا گناه و ستم و ترک عبادات، زمینه‌ساز پیش آمدن خشکسالی و کم شدن نعمت و برکت خداوند می‌گردند.]

باب: پیرامون نماز خوف

بَابُ صَلَاةِ الخَوفِ

هِيَ جَائِزَةٌ بِحُضُورِ عَدُوٍّ وَ بِخَوفِ غَرقٍ أَو حَرقٍ؛ وَ إِذَا تَنَازَعَ القَومُ فِي الصَّلَاةِ خَلفَ إِمَامٍ وَاحِدٍ، فَيَجعَلُهُم طَائِفَتَينِ: وَاحِدَةً بِإِزَاءِ العَدُوِّ وَ يُصَلِّي بِالأُخرَى، رَكعَةً مِّنَ الثُّنَائِيَّةِ وَ رَكعَتَينِ مِنَ الرُّبَاعِيَّةِ أَوِ المَغرِبِ؛ وَ تَمضِي هَذِهِ اِلَى العَدُوِّ مُشَاةً وَ جَاءَت تِلكَ؛ فَصَلَّى بِهِم مَا بَقِيَ وَ سَلَّمَ وَحدَه؛ فَذَهَبُوا اِلَى العَدُوِّ؛ ثُمَّ جَاءَتِ الأُولَى وَ أَتَمُّوا بِلَا قِرَاءَةٍ وَ سَلَّمُوا وَ مَضَوا. ثُمَّ جَاءَتِ الأُخرى؛ إِن شَاءُوا، صَلَّوا مَا بَقِي بِقِرَاءَةٍ ؛ و إِن اِشتَدَّ الخَوفُ، صَلَّوا رُكبَانًا فُرَادَى بِالإِيمَاءِ اِلَى أَيِّ جِهَةٍ قَدَرُوا. وَ لَم تَجُز بِلَا حُضُورِ عَدُوٍّ؛ وَ يَستَحِبُّ حَملُ السَّلَاحِ فِي الصَّلَاةِ عِندَ الخَوفِ.

وَ إِن لَم يَتَنَازَعُوا فِي الصَّلَاةِ خَلفَ إِمَامٍ وَاحِدٍ، فَالأَفضَلُ، صَلَاةُ كُلِّ طَائِفَةٍ بِإِمَامٍ مِثلَ حَالَةِ الأَمنِ.

باب: پیرامون نماز خوف

[نماز خواندن به هنگام خوف و ترس، به دلیل قرآن کریم و سنّت نبوی و اجماع امّت اسلامی، یک عمل شرعی است؛ خداوند بلندمرتبه می‌فرماید: ﴿وَإِذَا كُنتَ فِيهِمۡ فَأَقَمۡتَ لَهُمُ ٱلصَّلَوٰةَ فَلۡتَقُمۡ طَآئِفَةٞ مِّنۡهُم مَّعَكَ وَلۡيَأۡخُذُوٓاْ أَسۡلِحَتَهُمۡۖ فَإِذَا سَجَدُواْ فَلۡيَكُونُواْ مِن وَرَآئِكُمۡ وَلۡتَأۡتِ طَآئِفَةٌ أُخۡرَىٰ لَمۡ يُصَلُّواْ فَلۡيُصَلُّواْ مَعَكَ وَلۡيَأۡخُذُواْ حِذۡرَهُمۡ وَأَسۡلِحَتَهُمۡۗ﴾ [النساء: ۱۰۲] «زمانی که (ای پیامبر) در میانشان بودی و نماز (خوف) را برایشان بپاداشتی، دسته‌ای از آنان با تو به نماز بایستند و باید که اسلحه‌ی خود را به همراه داشته باشند. و وقتی که (نصف) نماز را با تو خواندند شما را از دشمنان محافظت نمایند و دسته‌ای دیگر که هنوز نماز را نخوانده‌اند، بیایند و با تو به نماز ایستند و احتیاط خود را مراعات کنند و اسلحه‌ی خود را به همراه داشته باشند».

و پیامبر ﷺ فرموده است: «صَلُّوْا كَمَا رَأَيْتُمُوْنِيْ أُصَلِّيْ» (بخاری)؛ «آن‌گونه نماز بخوانید که می‌بینید من نماز می‌خوانم».

و این در حالی است که پیامبر ﷺ و یارانش بعد از وی، نماز خوف و ترس را خوانده‌اند؛ پس اجماع نیز بر آن منعقد شده است؛ خوانندگان محترم، می‌توانند احادیث و روایات مربوط به نماز خوف را در این منابع جستجو نمایند: مسلم ح ۸۳۹، بخاری ح ۹۴۲، ابوداود ح ۱۲۳۰، ترمذی ح ۵۶۱، نسایی ح ۱۷۱، مسلم ح ۸۴۱، بخاری ح ۴۱۳۱، ترمذی ح ۵۶۲، نسایی ح ۱۴۵۶، مسلم ح ۸۴۰ و نسایی ح ۱۷۵]

نماز خوف در صورتی جایز است که دشمن حاضر باشد [و ترس و نگرانی از حملات دشمن شدّت یابد] و [یا] بیم غرق شدن و یا آتش سوزی وجود داشته باشد.

و هرگاه [شرایط، بغرنج و بحرانی گردد و دشمن یورش آورد و ترس و نگرانی از حملات دشمن، شدّت یابد و] مردم نیز در مورد گزاردن نماز در پشت سر یک امام با همدیگر، تنازع و کشمکش نمودند، در آن صورت امام آن‌ها را به دو دسته تقسیم نماید؛ دسته‌ای در مقابل دشمن بایستند و دسته‌ی دیگر، [در پشت سر امام ایستاده و] امام، همراه آن‌ها یک رکعت از نمازهای دو رکعتی [همانند نماز صبح] و دو رکعت از نمازهای چهار رکعتی یا [سه رکعتی، همانند نماز] مغرب بخواند؛ [و چون امام، سرش را

از سجده‌ی دوّمین رکعت اول در نمازهای دو رکعتی و رکعتِ دومِ نمازهای چهار رکعتی یا سه رکعتی بلند نمود،] این گروه [برای دفاع و] با پای پیاده، به مقابله‌ی دشمن رفته و گروه دیگر پشت سر امام قرار می‌گیرند و امام با آن‌ها، باقی مانده‌ی نماز را می‌خواند و آنگاه، امام به تنهایی [تشهّد را می‌خواند و] سلام می‌دهد؛ [ولی این گروه، سلام نمی‌دهند؛ و هرگاه امام سلام داد،] این گروه، دوباره به مقابله‌ی دشمن رفته و گروه اولی برای تکمیل نماز برمی‌گردند و نمازشان را بدون قرائت به پایان می‌رسانند؛ و [آنگاه تشهّد می‌خوانند و] سلام می‌دهند و برای دفاع به مقابله‌ی دشمن می‌روند؛ سپس گروه دوم برمی‌گردند و - اگر خواستند - می‌توانند باقی‌مانده‌ی نماز خویش را با قرائت بخوانند [و پس از آن تشهّد بخوانند و سلام بدهند.]

و اگر ترس از دشمن در جبهه‌ی جنگ زیاد شد؛ [به طوری که به خاطر شدّت درگیری، تقسیم کردن افراد نظامی درگیر و اقامه‌ی نماز جماعت ممکن نبود،] در آن صورت هر یک از آن‌ها، در هر حال و شرایطی هستند [رو به قبله یا پشت بدان،] و به صورت سواره [یا پیاده،] می‌توانند به تنهایی و با ایماء و اشاره، نمازشان را بخوانند.

و نماز خوف، در صورتی که دشمن حاضر نباشد، جایز نیست.

و به هنگام ترس [از دشمن،] مستحب است که نمازگزاران در حالت نماز، اسلحه‌ی خویش را حمل نمایند.

و اگر چنان‌چه مردم در مورد گزاردن نماز در پشت سر یک امام، با همدیگر تنازع و کشمکش ننمودند، در آن صورت بهتر آن است که همانند حالتی که امنیت خود را بازمی‌یابند، هر گروه نمازشان را با امامی جدا و مستقل، با جماعت بخوانند.

[ناگفته نماند که اگر چنان‌چه امام مقیم بود، در آن صورت دو رکعت، با گروه اول و دو رکعت، با گروه دوم بخواند. و در نماز مغرب، دو رکعت با گروه اولی و یک رکعت با گروه دوم خوانده می‌شود.

و اگر افراد نظامی نمازگزار، در اثنای نماز به جنگ و کارزار پرداختند و یا در اثنای نماز راه رفتند، در آن صورت نمازشان باطل می‌گردد؛ زیرا مرتکب **عمل کثیر** شده‌اند. و اگر دشمن به گونه‌ای یورش آورد و حمله نمود که افراد نظامی، نتوانند نماز خویش را با رکوع و سجده، یا با اشاره و به صورت جماعت یا به تنهایی بگزارند، در آن صورت نماز خویش را به تأخیر اندازند؛ زیرا رسول خدا ﷺ نماز خویش را در جنگ «احزاب» به تأخیر انداخت. و هرگاه توان رکوع و سجده، یا اشاره را یافتند، قضای آن را بیاورند.]

باب: پیرامون احکام و مسائل جنائز

بَابُ أَحكَامِ الجَنَائِزِ

يُسَنَّ تَوجِيهُ المُحتَضَرِ عَلَى يَمِينِه؛ وَ جَازَ الاِستِلقَاءُ؛ وَ يُرفَعُ رَأسُه قَلِيلًا؛ وَ يُلَقَّنُ بِذِكرِ الشَّهَادَتَينِ عِندَه مِن غَيرِ إِلحَاحٍ وَ لَا يُؤمَرُ بِهَا. وَ تَلقِينُه فِي القَبرِ، مَشرُوعٌ؛ وَ قِيلَ: لَا يُلَقَّنُ؛ وَ قِيلَ: لَا يُؤمَرُ بِه وَ لَا يُنهَى عَنهُ.

وَ يَستَحِبُّ لِأَقرِبَاءِ المُحتَضَرِ وَ جِيرَانِهِ، الدُّخُولُ عَلَيهِ؛ وَ يَتلُونَ عِندَه سُورَةَ يس وَ استُحسِنَ سُورَةُ الرَّعدِ؛ وَاختَلَفُوا فِي إِخرَاجِ الحَائِضِ وَالنُّفَسَاءِ مِن عِندِهِ.

فَإِذَا مَاتَ، شُدَّ لِحيَاهُ وَ غُمِّضَ عَينَاهُ وَ يَقُولُ مُغَمِّضُه: «بِسمِ اللهِ وَ عَلَى مِلَّةِ رَسُولِ اللهِ صَلَى اللهُ عَلَيهِ وَ سَلَّم؛ اَللَّهُمَّ يَسِّر عَلَيهِ أَمرَه وَ سَهِّل عَلَيهِ مَا بَعدَه وَ أَسعِدهُ بِلِقَائِكَ وَاجعَل مَا خَرَجَ اِلَيهِ خَيرًا مِمَّا خَرَجَ عَنهُ».

وَ يُوضَعُ عَلَى بَطنِه حَدِيدَةٌ لِئَلَّا يَنتَفِخَ؛ وَ تُوضَعُ يَدَاهُ بِجَنبَيهِ وَ لَا يَجُوزُ وَضعُهُمَا عَلَى صَدرِهِ؛ وَ تَكرَهُ قِرَاءَةُ القُرآنِ عِندَهُ حَتَّى يُغسَلَ؛ وَ لَا بَأسَ بِإِعلَامِ النَّاسِ بِموتِه. وَ يُعَجَّل بِتَجهِيزِه؛ فَيُوضَعُ كَمَا مَاتَ عَلَى سَرِيرٍ مُجَمَّرٍ وِترًا؛ وَ يُوضَعُ كَيفَ اِتَّفَقَ عَلَى الأَصَحِّ؛ وَ يُستَرُ عَورَتُه ثُمَّ جُرِّدَ عَن ثِيَابِه وَ وُضِّيءَ إِلَّا أَن يَكُونَ صَغِيرًا لَا يَعقِلُ الصَّلَاةَ بِلَا مَضمَضَةٍ وَ اِستِنشَاقٍ إِلَّا أَن يَّكُونَ جُنُبًا؛ وَ صُبَّ عَلَيهِ مَاءٌ مُغلًى بِسِدرٍ أَو حُرضٍ وَ إِلَّا فَالقُرَاحُ وَ هُوَ المَاءُ الخَالِصُ؛ وَ يُغسَلُ رَأسُه وَ لِحيَتُه بِالخِطمِيِّ؛ ثُمَّ يُضجَعُ عَلَى يَسَارِهِ فَيُغسَلُ حَتَّى يَصِلَ المَاءُ اِلَى مَا يَلِي التَّختَ مِنهُ؛ ثُمَّ عَلَى يَمِينِه كَذَالِكَ ثُمَّ أُجلِسَ مُسنَدًا اِلَيهِ؛ وَ مَسَحَ بَطنَه رَفِيقًا وَ مَا خَرَجَ مِنهُ، غَسَلَه وَ لَم يُعَد غُسلُه؛ ثُمَّ يُنَشَّفُ بِثَوبٍ وَ يُجعَلُ الحَنُوطُ عَلَى لِحْيَتِهِ و رَأسِه وَ الكَافُورُ عَلَى مَسَاجِدِه؛ وَ لَيسَ فِي الغُسلِ اِستِعمَالُ القُطنِ فِي الرِّوَايَاتِ الظَّاهِرَةِ. وَ لَا يُقَصُّ ظُفرُه وَ شَعرُه وَ لَا يُسرَحُ شَعرُه وَ لِحيَتُه.

وَالمَرأَةُ تَغسِلُ زَوجَهَا بِخِلَافِه؛ كَأُمِّ الوَلَدِ لَا تَغسِلُ سَيِّدَهَا. وَ لَو مَاتَت اِمرَأَةٌ مَعَ الرِّجَالِ يَمَّمُوهَا كَعَكسِه بِخِرقَةٍ؛ وَ إِن وُجِدَ ذُو رَحِمٍ مَحرَمٍ، يُمِّمَ بِلَا خِرقَةٍ؛ وَ كَذَا الخُنثَى المُشكِلُ، يُمِّمَ فِي ظَاهِرِ الرِّوَايَةِ؛ وَ يَجُوزُ لِلرِّجُلِ وَالمَرأَةِ تَغسِيلُ صَبِيٍّ وَ صَبِيَّةٍ لَم يَشتَهِيَا؛ وَ لَا بَأسَ بِتَقبِيلِ المَيِّتِ.

وَ عَلَى الرَّجُلِ، تَجهِيزُ اِمرَأَتِه وَ لَو مُعسِرًا فِي الأَصَحِّ؛ وَ مَن لَا مَالَ لَه، فَكَفَنُه عَلَى مَن تَلزِمُه نَفَقَتُه؛ وَ إِن لَم يُوجَد مَن تَجِبُ عَلَيهِ نَفَقَتُه، فَفِي بَيتِ المَالِ؛ فَإِن لَم يُعطِ عِجزًا أَو ظُلمًا، فَعَلَى النَّاسِ؛ وَ يَسأَلُ لَهُ التَّجهِيزَ مَن لَا يَقدِرُ عَلَيهِ غَيرُه.

وَكَفَنُ الرَّجُلِ سُنَّةً: قَمِيصٌ وَ إِزَارٌ وَ لِفَافَةٌ مِمَّا كَانَ يَلبَسُه فِي حَيَاتِه؛ وَكِفَايَةً: إِزَارٌ وَ لِفَافَةٌ؛ وَ فُضِّلَ البِيَاضُ مِنَ القُطنِ. وَ كُلٌّ مِنَ الإِزَارِ وَاللِفَافَةِ، مِنَ القَرنِ اِلَى القَدَمِ؛ وَ لَا يُجعَلُ لِقَمِيصِه كُمٌّ وَ لَا دِخرِيصٌ وَ لَا جَيبٌ وَ لَا تُكَفُّ أَطرَافُه؛ وَ تَكرَهُ العِمَامَةُ فِي الأَصَحِّ؛ وَ لُفَّ مِن يَسَارِهِ ثُمَّ يَمِينِه وَ عُقِدَ إِن خِيفَ اِنتِشَارُهُ؛ وَ تُزَادُ المَرأَةُ فِي السُّنَّةِ، خِمَارًا لِوَجهِهَا وَ خِرقَةً لِرَبطِ ثَديَيهَا؛ وَ فِي الكِفَايَةِ، خِمَارًا. وَ يُجعَلُ شَعرُهَا، ضَفِيرَتَينِ عَلَى صَدرِهَا فَوقَ القَمِيصِ؛ ثُمَّ الخِمَارُ فَوقَه تَحتَ اللِفَافَةِ؛ ثُمَّ الخِرقَةُ فَوقَهَا. وَ تُجَمَّرُ الأَكفَانُ وِترًا قَبلَ أَن يُّدرَجَ فِيهَا. وَكَفَنُ الضُّرُورَةِ: مَا يُوجَدُ.

باب: پیرامون احکام و مسائل جنائز

سنّت است، شخصی که در حالتِ احتضار و لحظات پایانی عمرش رسیده و بر او نشانه‌های مرگ، آشکار گردیده است [مُحْتَضَر]، بر [پهلوی] راست خویش قرار داده شود؛ [و صورت وی به سوی قبله گردانیده شود.] و همچنین جایز است که بر پشت خوابانیده شود، به گونه‌ای که [پاهای وی به جانب قبله باشد و] سرش اندکی بلند گردانیده شود [تا روی وی به سوی قبله گردد.

به هر حال، هرگاه کسی در شُرف مرگ بود، شایسته است که اطرافیان، او را خوابیده بر پهلوی راست، رو به قبله بنمایند و چنان‌چه چنین حالتی برای او امکان نداشت، در همان حالت، کف پاهایش را متوجه قبله بکنند.]

و [سنّت است که بر کسی که نشانه‌های مرگ آشکار گردیده و در حالتِ احتضار و لحظات پایانی عمرش رسیده،] بر وی «شهادتین» [لا اله الّا الله محمد رسول الله] تلقین شود؛ و **روش تلقین**، بدین‌گونه است که «شهادتین» در نزد وی [بلند] خوانده شود [به گونه‌ای که شخص مُحْتَضَر آن را بشنود؛] و شخص تلقین کننده در تلقین شهادتین، پافشاری و اصرار نورزد و شخص مُحْتَضَر، مأمور به خواندن شهادتین نیز نشود [و بدو چنین گفته نشود: «**بگو**» یا «**بخوان**»؛ تا شخص مُحْتَضَر «**نه**» نگوید و در نتیجه، گمان بد در حق وی نرود.

به هر حال، هرگاه مسلمانی، مسلمانی دیگر را در حالت اِحتضار و لحظات پایانی عمرش ببیند، لازم است او را برای گفتن کلمه‌ی «**توحید و اخلاص**» یعنی «لا اله الا الله»، تشویق و تلقین نماید؛ و چند بار آن را برای او تکرار نماید؛ و چنان‌چه یک بار بیمار نیز آن را تکرار کرد، کافی است و تلقین کننده لازم نیست آن را ادامه بدهد.

ابوسعید خدری گوید: پیامبر ﷺ فرمود: «لَقِّنُوْا مَوْتَاكُمْ لا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ» (مسلم، ابوداود، ترمذی، ابن ماجه و نسایی)؛ «به کسانی که در حال احتضار و مرگ هستند، لا اله الا الله را تلقین کنید».

امر پیامبر ﷺ به تلقین، به این امید است که آخرین سخن مُحْتَضَر، «لا اله الا الله»

باشد. معاذبن جبل‌ﷺ گوید: پیامبر ﷺ فرمود: «مَنْ كَانَ آخِرُ كَلامِهِ لا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ، دَخَلَ الْجَنَّةَ» (ابوداود)؛ «کسی که آخرین سخنش لا اله الا الله باشد، داخل بهشت می‌شود».]

و تلقین مرده [پس از آن که] در قبر نهاده می‌شود نیز مشروع و روا است. [و **کیفیت آن**، بدین ترتیب است که گفته شود: «يَا فُلانُ بْنُ فُلانٍ! اُذْكُرْ دِيْنَكَ الَّذِيْ كُنْتَ عَلَيْهِ فِيْ دَارِ الدُّنْيَا بِشَهَادَةِ اَنْ لَّا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ وَ اَنَّ مُحَمَّداً رَّسُوْلُ اللّٰهِ»؛ «ای فلانی فرزند فلان! به یاد آور دین خود را؛ آن دینی که در دنیا بر آن بودی؛ این طور که به این حقیقت گواهی دهی که جز الله معبودی نیست و محمد ﷺ فرستاده‌ی او است».] و برخی گفته‌اند: در قبر، تلقین به شهادتین نشود؛ و برخی نیز گفته‌اند: نه بدین کار، فرمان داده می‌شود و نه از آن، نهی می‌گردد؛ [یعنی: این کار، نه واجب است و نه ممنوع.]

و برای خویشاوندان و نزدیکان و همسایگان فردی که در حالت اِحتضار و لحظات پایانی عمرش رسیده و بر او نشانه‌های مرگ آشکار گردیده است [مُحْتَضَر]، مستحب و پسندیده است که بر وی وارد شوند و در نزد او، **سوره‌ی** یاسین را تلاوت نمایند. [و از ناحیه‌ی صاحب‌نظران متأخر فقهی نیز،] خواندن سوره‌ی «رعد»، تحسین و تجویز شده است. [پیامبر ﷺ می‌فرماید: «مَا مِنْ مَرِيْضٍ يُقْرَأُ عِنْدَهُ يس اِلَّا مَاتَ رَيَّاناً وَّ اُدْخِلَ قَبْرُهُ رَيَّاناً» (ابوداود) و دیلمی در «مسند الفردوس» چنین روایت کرده است: «مَا مِنْ مَرِيْضٍ يُقْرَأُ عِنْدَهُ سُوْرَةُ يس، اِلَّا مَاتَ رَيَّاناً وَ حُشِرَ يَوْمَ الْقِيامَةِ رَيَّاناً»؛ «هیچ بیماری نیست که در نزد وی سوره‌ی یاسین خوانده شود مگر آن که سیراب می‌میرد و در قبر خویش سیراب داخل کرده می‌شود و در روز رستاخیز، سیراب حشر می‌گردد».

و در مورد خواندن سوره‌ی «رعد»، جابربن عبدالله‌ﷺ گوید: «فَاِنَّ ذٰلِكَ يُخَفِّفُ عَنِ الْمَيِّتِ، فَاِنَّهُ اَهْوَنُ لِقَبْضِهِ» (سیوطی در درّ المنثور)؛ «خواندن سوره‌ی رعد، سکرات مرگ را از مرده سبک می‌گرداند و راحت قبض روح می‌شود».]

و علماء و صاحب‌نظران فقهی در مورد بیرون کردن زنان حائضه [زنانِ جنب و ناپاک،] و زنانی که دچار نفاس و زایمان هستند از نزد میت، با همدیگر اختلاف‌نظر دارند.

و هرگاه شخصِ در حال اِحتضار، وفات کرد، محاسن وی [یعنی دو فک وی با پارچه‌ی عریضی از بالای سر وی] بسته شود و پلک‌های چشمانش روی هم فرو آورده شود؛ [یعنی چشم‌های وی را ببندند؛] و کسی که پلک‌های مرده را روی هم می‌نهد و چشمانش را فرو می‌پوشاند، چنین بگوید: «بِسْمِ اللّٰهِ وَ عَلٰى مِلّةِ رَسُوْلِ اللّٰهِ ﷺ؛ اَللّٰهُمَّ يَسِّرْ عَلَيْهِ اَمْرَهُ وَ سَهِّلْ عَلَيْهِ مٰا بَعْدَهُ وَ اَسْعِدْهُ بِلِقٰاءِكَ وَ اجْعَلْ مٰاخَرَجَ اِلَيْهِ خَيْراً مِمّٰا خَرَجَ عَنْهُ»؛ «به نام خدای؛ و بر آیین پیامبر گرامی اسلام ﷺ. بار خدایا! کار وی را بر او آسان گیر و امور پس از مرگ را نیز بر وی سهل گردان و با لقای خویش، او را سعادتمند و نیک بخت گردان و سرای بازپسین او را - که به سوی آن رهسپار گردیده است - بهتر از دنیای وی - که از آن بیرون شده است - بگردان».

[امّ سلمه رضی الله عنها گوید: پیامبر ﷺ بر ابوسلمه رضی الله عنه وارد شد در حالی که چشم‌هایش باز بود؛ پیامبر ﷺ چشم‌های ابوسلمه را بست و فرمود: «اِنَّ الرُّوْحَ اِذٰا قُبِضَ، تَبِعَهُ الْبَصَرُ»؛ «وقتی که روح قبض شود، چشم آن را دنبال می‌کند». برخی از نزدیکانش، شیون و گریه کردند، پیامبر ﷺ فرمود: «لا تَدْعُوْا عَلٰى اَنْفُسِكُمْ اِلّٰا بِخَيْرٍ؛ فَاِنَّ الْمَلائِكَةَ يُؤَمِّنُوْنَ عَلٰى مٰا تَقُوْلُوْنَ» ؛ «دعای خیر برای خودتان کنید؛ چون فرشتگان بر آنچه می‌گویید، آمین می‌گویند».

سپس فرمود: «اَللّٰهُمَّ اغْفِرْ لِاَبِيْ سَلَمَةَ وَ ارْفَعْ دَرَجَتَهُ فِي الْمَهْدِيِّيْنَ وَ اخْلُفْهُ فِيْ عَقِبِهِ فِي الْغٰابِرِيْنَ وَ اغْفِرْلَنٰا وَ لَهُ يٰا رَبَّ الْعٰالَمِيْنَ وَ افْسَحْ لَهُ فِيْ قَبْرِهِ وَ نَوِّرْ لَهُ فِيْهِ» (مسلم و ابوداود)؛ «پروردگارا! گناهان ابوسلمه را بیامرز و مقام او را در میان هدایت یافتگان، رفیع فرما و از فرزندانش، جانشینی برای او در میان بازماندگان قرار بده، ای پروردگار جهانیان! گناهان ما و او را بیامرز و قبرش را گشاد و فراخ و نورانی فرما».

ناگفته نماند که: هرگاه خبر مرگ کسی می‌رسد، **دو چیز بر بازماندگان وی واجب است:**

۱- **صبر و راضی بودن به تقدیر:** زیرا خداوند می‌فرماید: ﴿وَلَنَبۡلُوَنَّكُم بِشَيۡءٖ مِّنَ ٱلۡخَوۡفِ وَٱلۡجُوعِ وَنَقۡصٖ مِّنَ ٱلۡأَمۡوَٰلِ وَٱلۡأَنفُسِ وَٱلثَّمَرَٰتِۗ وَبَشِّرِ ٱلصَّٰبِرِينَ ١٥٥ ٱلَّذِينَ إِذَآ أَصَٰبَتۡهُم مُّصِيبَةٞ قَالُوٓاْ إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّآ إِلَيۡهِ رَٰجِعُونَ ١٥٦ أُوْلَٰٓئِكَ عَلَيۡهِمۡ صَلَوَٰتٞ مِّن رَّبِّهِمۡ وَرَحۡمَةٞۖ وَأُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلۡمُهۡتَدُونَ ١٥٧﴾ [البقرة: ۱۵۵-۱۵۷] «و به

یقین شما را با برخی از (امور، همچون) ترس وگرسنگی و زیان مالی و جانی و کمبود میوه‌ها آزمایش می‌کنیم و مژده بده به بردباران. آن کسانی که وقتی بلایی بدانان می‌رسد، می‌گویند: ما از آن خدا هستیم و به سوی او بازمی‌گردیم؛ آنان اَلطاف و رحمت و احسان و مغفرتِ خدایشان، شامل حالشان می‌گردد و مسلماً ایشان راه‌یافتگانند».

و انس بن مالکس گوید: پیامبر ﷺ از کنار زنی که در کنار قبری گریه می‌کرد، عبور کرد و به او فرمود: «اِتَّقِي اللهَ وَ اصْبِرِيْ»؛ «تقوای خدا را پیشه کن و صبر کن». آن زن گفت: از من دور شو که به مصیبتی، مانند مصیبت من گرفتار نشده‌ای؟ انسس گوید: آن زن، پیامبر ﷺ را نشناخت. بدان زن گفتند: این رسول خدا ﷺ است، گویا که او را مرگ فرا گرفت؛ به در خانه‌ی رسول خدا ﷺ رفت و دربان و حاجبی را نیافت. گفت: ای رسول خدا ﷺ! من تو را نشناختم. پیامبر ﷺ فرمود: «اِنَّ الصَّبْرَ عِنْدَ اَوَّلِ الصَّدَمَةِ» (بخاری و مسلم)؛ «صبر باید در ابتدای وارد آمدن مصیبت باشد».

۲- **اِسترجاع:** اِسترجاع این است که شخص بگوید: «اِنّٰا لِلّٰهِ وَ اِنّٰا اِلَيْهِ رٰاجِعُوْنَ» - همچنان‌که در آیه آمد - و بعد از آن بگوید: «اَللّٰهُمَّ اَجِرْنِيْ فِيْ مُصِيْبَتِيْ وَ اخْلُفْ لِيْ خَيْراً مِّنْهٰا» (بخاری و مسلم)؛ «بار خدایا! مرا در این مصیبت مأجور بگردان و بهتر از آن را برایم جایگزین بفرما».

امّ سلمه ل گوید: از پیامبر ﷺ شنیدم که می‌فرمود: «هر مسلمانی، هنگام گرفتار شدن به مصیبتی، چیزی را بگوید که خدا به آن امر کرده است: «اِنّٰا لِلّٰهِ وَ اِنّٰا اِلَيْهِ رٰاجِعُوْنَ، اَللّٰهُمَّ اَجِرْنِيْ فِيْ مُصِيْبَتِيْ وَ اخْلُفْ لِيْ خَيْراً مِّنْهٰا»؛ خداوند چیزی بهتر از آن را برای او جایگزین می‌کند. امّ سلمه ل گوید: هنگامی که ابوسلمه وفات کرد، گفتم کدام یک از مسلمانان، از ابوسلمه بهتر هستند؛ خانواده‌ی او، اولین خانواده‌ای بود که به سوی پیامبر ﷺ هجرت کرد؟ سپس گفتم: «اَللّٰهُمَّ اَجِرْنِيْ فِيْ مُصِيْبَتِيْ وَ اخْلُفْ لِيْ خَيْراً مِّنْهٰا»؛ و خداوند پیامبر ﷺ را به جای ابوسلمه به من داد» (مسلم و ابن ماجه)

و آنچه بر بازماندگان میت حرام است، عبارتند از:

۱- **شیون و نوحه:** ابومالک اشعریس گوید: پیامبر ﷺ فرمود: «اَرْبَعٌ فِيْ اُمَّتِيْ مِنْ اُمُوْرِ الْجٰاهِلِيَّةِ لاٰ يَتْرُكُوْنَهُنَّ: اَلْفَخْرُ فِيْ الْاَحْسٰابِ، وَ الطَّعْنُ فِي الْاَنْسٰابِ وَ

الْاِسْتِسْقٰاءُ بِالنُّجُوْمِ وَ النِّيٰاحَةِ» (مسلم)؛ «چهار چیز در امّت من از امور جاهلی هستند که از آن دست برنمی‌دارند: افتخار به نیاکان، طعن در نَسَب، طلب باران با ستارگان و نوحه‌خوانی».

و نیز می‌فرماید: «اَلنّٰائِحَةُ اِذٰا لَمْ تَتُبْ قَبْلَ مَوْتِهٰا، تُقٰامُ يَوْمَ الْقِيٰامَةِ وَ عَلَيْهٰا سِرْبٰالٌ مِّنْ قَطِرٰانٍ وَّ دِرْعٌ مِّنْ جَرَبٍ» (مسلم)؛ «اگر زن نوحه‌خوان قبل از مرگش توبه نکند، روز قیامت زنده می‌شود، در حالی که پیراهنی آغشته به روغن (قیر اندود شده) و زره‌ای از زنگار بر تن دارد».

۲- **زدن به گونه‌ها و پاره کردن گریبان:** عبدالله ﷺ گوید: پیامبر ﷺ فرمود: «لَيْسَ مِنّٰا مَنْ لَطَمَ الْخُدُوْدَ وَ شَقَّ الْجُيُوْبَ وَ دَعٰا بِدَعْوَي الْجٰاهِلِيَّةِ» (بخاری و مسلم)؛ «از ما نیست کسی که بر گونه‌هایش بزند و گریبانش را پاره کند و شیون و زاری جاهلانه سر دهد».

۳- **کندن مو:** ابوبردة بن ابوموسی ﷺ گوید: «وَجِعَ اَبُوْمُوْسيٰ وَجَعاً فَغُشِيَ عَلَيْهِ وَ رَأْسُهُ فِيْ حِجْرِ اِمْرَأَةٍ مِنْ اَهْلِهِ؛ فَصٰاحَتِ امْرَأَةٌ مِنْ اَهْلِهِ فَلَمْ يَسْتَطِعْ اَنْ يَّرُدَّ عَلَيْهٰا شَيْئاً فَلَمّٰا اَفٰاقَ قٰالَ: اَنَا بَرِيْءٌ مِمَّنْ بَرِيءَ مِنْهُ رَسُوْلُ اللّٰهِ ﷺ؛ فَاِنَّ رَسُوْلَ اللّٰهِ ﷺ بَرِيَء مِنَ الصّٰالِقَةِ وَ الْحٰالِقَةِ وَ الشّٰاقَّةِ» (بخاری و مسلم)؛ «ابوموسی دچار بیماری شدیدی شد و بیهوش گردید در حالی که سرش در آغوش زنی از اهلش بود؛ زن فریاد کشید. ابوموسی نتوانست جوابش دهد؛ وقتی به هوش آمد، گفت: من بیزارم از کسی که رسول خدا ﷺ از او اظهار بیزاری کرده است. پیامبر ﷺ بیزار است از کسی که با صدای بلند گریه کند و کسی که هنگام مصیبت، موی سرش را بتراشد و کسی که لباسش را چاک کند».

۴- **ژولیده کردن مو:** به دلیل حدیثی که یکی از زنانِ بیعت کننده در **بیعت عقبه** روایت کرده و گفته است: «كٰانَ فِيْمٰا اَخَذَ عَلَيْنٰا رَسُوْلُ اللّٰهِ ﷺ فِي الْمَعْرُوفِ الَّذِيْ اَخَذَ عَلَيْنٰا اَنْ لّٰا نَعْصِيَهُ فِيْهِ: وَ اَنْ لّٰا نَخْمِشْ وَجْهاً وَ لا نَدْعُوْا بِوَيْلٍ وَّ لا نَشُقَّ جَيْباً وَّ اَنْ لّٰا نَنْشُرْ شَعْراً» (ابوداود)؛ «از کارهای خوبی که پیامبر ﷺ از ما بر آن عهد گرفت تا از آن سرپیچی نکنیم این بود که هنگام مصیبت، صورتمان را نخراشیم و واویلا نگوییم و گریبان چاک نکیم و موهایمان را ژولیده رها

نکنیم».]

و بر شکم مرده، [چیزی سنگین همانند] آهن نهاده شود تا شکم وی باد و ورم نکند و دست‌های وی به هر دو پهلوی او نهاده شود؛ و نهادن دست‌های او بر سینه‌هایش جایز نیست.

و تا زمانی که غسل داده می‌شود، قرائت قرآن [به طور بلند] در نزد وی مکروه است؛ [ناگفته نماند که قرائت قرآن فقط آنگاه مکروه می‌باشد که قاری به میت نزدیک باشد؛ ولی اگر چنان‌چه از او دور بود، پس کراهیتی در آن نیست.]

و ایرادی ندارد که خبر وفات مرده را به مردم اعلان نمایند؛ [به تعبیری دیگر، مستحب است که خبر مرگ، به اقوام و دوستان و همسایگان و مردم محل برای مشارکت در تشییع جنازه، اعلام شود؛ زیرا در روایت‌ها آمده است که رسول خدا ﷺ فرمود: که خبر شهادت زید رضی الله عنه، جعفر رضی الله عنه و عبدالله بن رواحه رضی الله عنه را اعلان نمایند (بخاری)؛ و نیز روایت شده است که پیامبر ﷺ خبر مرگ نجاشی را به مردم اعلان نمود. بخاری و مسلم]

و در تجهیز و آماده ساختن مرده برای کفن و دفن، عجله و شتاب شود؛ [زیرا ابوهریره رضی الله عنه گوید: پیامبر ﷺ فرمود: «اِسْرَعُوْا بِالْجَنٰازَةِ فَاِنْ تَكُ صٰالِحَةً فَخَيْرٌ تُقَدِّمُوْنَهٰا عَلَيْهِ؛ وَ اِنْ تَكُ غَيْرَ ذٰلِكَ؛ فَشَرٌّ تَضُعُوْنَهُ عَنْ رِقٰابِكُمْ» (بخاری و مسلم)؛ «در تجهیز و دفن جنازه عجله کنید؛ چون اگر مرده، انسانی صالح و نیک باشد، خیری را به او می‌رسانید و در غیر این صورت، شرّی است که از گردنتان پایین می‌گذارید».]

[غسل دادن مرده:

غسل دادن مرده، بر زندگان «**فرض کفایه**» است؛ یعنی اگر برخی از مردمان، به غسل دادن مرده اقدام نمودند، فرض آن از دوش سایر مردم ساقط می‌گردد. و اگر چنان‌چه به غسل دادن وی اقدام نکرد، همه‌ی مردمان گنهکار خواهند بود.

و غسل دادن مرده، در صورتی فرض است که مرده دارای شرایط ذیل باشد:

۱- مسلمان باشد؛

۲- از جسد مرده، اکثر یا نصف آن به همراه سرش وجود داشته باشد؛

۳- مرده، شهیدی نباشد که در راه دفاع از کیان اسلام و مسلمانان کشته شده است؛ زیرا شهید، غسل داده نمی‌شود، بلکه با خون و جامه‌ی خویش دفن می‌گردد؛

۴- مرده، جنینی سقط شده و ناقص الخلقة نباشد؛ از این رو اگر چنان‌چه نوزاد، زنده از شکم مادر خویش بیرون آمد و از وی آوازی شنیده شد یا حرکتی کرد، در آن صورت غسل دادن وی واجب است؛ خواه تولّد او پیش از تمام شدن مدت بارداری باشد یا پس از آن.

و همچنین اگر چنان‌چه نوزاد، مرده از شکم مادر خویش بیرون آمد و حال آن که اعضاء و اندام‌های بدن او کامل گردیده بود، در آن صورت غسل داده می‌شود؛ ولی اگر جنین کورتاژ و سقط شد و حال آن که اعضاء و اندام‌های بدن او، تکمیل نگردیده بود، در آن صورت، با غسلِ معروف و شناخته شده، غسل داده نمی‌شود، بلکه بر وی آب ریخته می‌شود و بس.

و **وجوب غسل میت**، از احادیث زیر که پیامبر ﷺ بدان امر فرموده، گرفته شده است:

پیامبر ﷺ درباره‌ی شخصی که اِحرام بسته بود و از مرکبش بر زمین افتاد و فوت کرد، فرمود: «وَ اغْسِلُوْهُ بِمٰاءٍ وَّ سِدْرٍ ...» (بخاری و مسلم)؛ «او را با آب و سِدْر غسل دهید...».

و پیامبر ﷺ پس از فوت دخترش زینب رضی الله عنها فرمود: «اِغْسِلْنَهٰا ثَلاثاً اَوْ خَمْساً اَوْ سَبْعاً...» (بخاری و مسلم)؛ «او را سه یا پنج یا هفت بار غسل دهید...».

و کسی که از همه بهتر سنّت‌های غسل را می‌داند، غسل میت را به عهده گیرد؛ و اگر از خانواده و نزدیکانش باشد بهتر است؛ چون کسانی که عهده‌دار غسل پیامبر ﷺ شدند، از خانواده‌ی ایشان بودند.

علی رضی الله عنه گوید: «غَسَّلْتُ رَسُوْلَ اللهِ ﷺ فَجَعَلْتُ اَنْظُرُ مٰا یَكُوْنُ مِنَ الْمِیِّتِ فَلَمْ أَرَ شَیْئاً وَّ كٰانَ طَیِّباً حَیّاً وَ مَیِّتاً» (ابن ماجه)؛ «پیامبر ﷺ را شستم و نگاه کردم که آیا چیزی که از میت خارج می‌شود، دیده می‌شود؛ پس چیزی را ندیدم؛ او در حال حیات و مرگش، پاک و خوشبو بود».

و لازم است که غسل مذکّر را، مردان و غسل مؤنث را، زنان بر عهده گیرند.

و کیفیت غسل دادن مرده، بدین ترتیب است که:]

میت - هرگاه مرگش قطعی و حتمی شد - بر یک تخته‌ی بُخور داده شده که به صورت طاق خوشبو کرده شده است، نهاده شود؛ و - بنا به قول صحیح‌تر - بدن میت

– هرگونه که امکان داشت – بر تخته‌ی بُخور داده شده نهاده شود؛ آنگاه عورت مرده [از ناف تا زانوی وی] پوشانیده شود؛ سپس جامه‌اش از تنش بیرون آورده شود؛ و – بنا به قول صحیح – وضو داده شود [چنان‌که برای نماز وضو ساخته می‌شود؛ با این تفاوت که] نباید او را «مضمضمه» [شستن دهان] و «استنشاق» [تمیز کردن بینی] داد؛ [بلکه دهان و بینی او را با پارچه‌ی خیس شده به آب، مسح نمایند؛] مگر آن که جُنب و ناپاک [یا حائض و نُفساء] باشد [که در آن صورت، شستن دهان و بینی وی نیز لازم می‌باشد.]

و بر وی، آبی که با «**سدر**» یا «**اُشنان**» [غاسول] گرم کرده شده است، ریخته شود؛ و اگر «**سدر**» یا «**اُشنان**» وجود نداشت، با **آب خالص** غسل داده شود. [و «**سدر**»: درخت کنار؛ درختی است گرمسیری که بسیار تناور می‌شود و بلندی‌اش تا **۴۰ متر** می‌رسد؛ می‌گویند تا سه هزار سال عمر می‌کند. میوه‌اش کوچک و خوردنی و به اندازه‌ی سنجد است و بعد از رسیدن، سرخ یا زرد رنگ و شیرین می‌شود. برگ آن را پس از خشک کردن می‌سایند و در حمام، بدن خود را با آن شستشو می‌دهند. برای تمیز کردن پوست بدن و تقویت موها و جلوگیری از ریزش مو، سودمند است.

و «**اُشنان**»: گیاهی است دارای شاخه‌های باریک و برگ‌های ریز و ساقه‌ی ستبر که در شوره‌زارها می‌روید. طعمش شور است و چهارپایان آن را نمی‌خورند؛ از خاکستر آن **شخار** به دست می‌آید. ریشه‌ی آن را پس از خشک کردن، نرم می‌کوبند و در شستن جامه و بدن به کار می‌برند.]

و سر و محاسن مرده با خِطمي [گل خوشبو و معطّر خِطمی، یا صابون] شسته شود؛ [و «خطمي»: گیاهی است از تیره‌ی پنیرکیان؛ دارای ساقه‌ی ضخیم و بلند و بلندی‌اش به یک متر و نیم می‌رسد؛ برگ‌هایش پهن و ستبر و گل‌های آن شیپوری درشت به رنگ سرخ یا سفید می‌باشد و ریشه‌اش دراز و به کلفتی انگشت و طعم آن، شیرین است. ریشه و برگ آن، در طب به کار می‌رود و جوشانده‌ی گل خطمی به طور غرغره در معالجه‌ی درد گلو و آبسه و دمل‌های دهان و لثه و حلق، نافع است. از خارج نیز برای نرم کردن دمل، روی آن می‌گذارند.]

آنگاه مرده، بر پهلوی چپ خویش خوابانیده شود و بر وی، آب ریخته شود تا آن که آب به زیر تخته‌ای که پهلوی چپش بر آن خوابانیده شده، برسد؛ سپس بر پهلوی راست

خویش خوابانده شود و بر وی آب ریخته شد تا آن که آب به زیر تخته‌ای که پهلوی راستش بر آن خوابانیده شده برسد؛ آنگاه نشانده شود در حالی که به شخص شستشو دهنده، تکیه داده شده است؛ و شکم مرده به آرامی دست کشیده شود؛ و آنچه که از [پس یا پیش] مرده بیرون می‌آید، شخص شستشو دهنده، آن را بشوید و در این صورت، غسل میت را تکرار نکند؛ سپس بدن میت، با جامه‌ای خشک کرده شود.

و بر سر و محاسن مرده، «حَنوط» قرار داده شود؛ و «کافور» بر مواضع سجده‌ی وی [همانند: پیشانی، بینی، دو دست، دو زانو و دو قدم وی] گردانیده شود. [و «حنوط»: گیاهی خوشبو مانند **کافور** است که پس از غسل دادن میت، به جسد او می‌زنند. و «کافور»: دارویی است خوشبو و سفید رنگ که از بعضی گیاهان به خصوص درختی معروف به درخت کافور به دست می‌آید. درخت کافور در جنگل‌های نواحی شرقی آسیا و مناطق کوهستانی شرقی هند و در چین و ژاپن می‌روید و بلندی‌اش تا **۵۰ متر** و قطر آن تا **۲ متر** می‌رسد؛ گل‌هایش سفید و کوچک و برگ‌هایش بیضی و سبز و دارای بوی مخصوص است. گاهی کافور به صورت متبلور در شکاف درخت پیدا می‌شود و از برگ‌های آن نیز کافور می‌گیرند. و کافور دارای بوی قوی و نافذ و اثر ضدعفونی و در طب، جهت تقویت قلب و پایین آوردن حرارت بدن و کاهش شهوت به صورت پودر و کاشه و حب یا محلول‌های روغنی به کار می‌رود.]

و - بنا به روایات ظاهر - در شستن میت، پنبه به کار برده نشود؛ [و **زیلعی** گوید: ایرادی ندارد که شخص شستشو دهنده، پنبه را در صورت، سوراخ مقعد، شرمگاه، سوراخ دو گوش، بینی و دهان میت به کار ببرد؛ و در کتاب «الظهيرية» چنین آمده است که: عموم مشایخ، قرار دادن پنبه در مقعد و شرمگاه میت را قبیح و زشت دانسته‌اند.]

و ناخن میت و موی وی، کوتاه و گرفته نشود؛ و همچنین موی سر و ریش میت، شانه کرده نشود.

و [در صورتی که مردی پیدا نشد تا غسل مرده را به عهده گیرد؛ در آن صورت] زن می‌تواند شوهر خویش را غسل دهد؛ و عکس آن درست نیست؛ [یعنی اگر چنان‌چه زنی پیدا نشد که زن را غسل بدهد، در آن صورت مرد، زنش را غسل ندهد؛ بلکه او یا کسی دیگر، دست خویش را با پارچه‌ای پوشیده و زن را تیمّم دهد.

و در مورد این که زن می‌تواند شوهرش را غسل دهد، روایت شده است که: «اِنَّ اَبَابَکرٍ الصِّدِّیْقِ رضی الله عنه اَوْصٰي اِلَي اِمْرَأَتِهِ اَسْمٰاءَ بِنْتَ عَمِیْسٍ اَنَّهٰا تَغْسِلُهُ بَعْدَ وَفٰاتِهِ» (مستدرک حاکم و سنن بیهقی)؛ «بی‌گمان ابوبکرصدیق رضی الله عنه به همسرش اسماء دختر عمیس سفارش کرد که پس از وفات، او را غسل بدهد».

و حکم شوهر که نمی‌تواند زنش را غسل بدهد،] همانند [حکم] **امّ ولد** است که نمی‌تواند ارباب و خواجه‌ی خویش را غسل دهد؛ [بلکه می‌بایست او یا کسی دیگر، - در صورتی که مردی برای غسل سید پیدا نشد - دست خویش را با تکه پارچه‌ای پوشیده و ارباب و خواجه‌ی خویش را تیمّم بدهد. و همچنین هرگاه **امّ ولد** بمیرد، ارباب نمی‌تواند او را غسل بدهد؛ بلکه اگر زنی برای غسل دادن او پیدا نشد، ارباب یا مردی دیگر می‌تواند دست خویش را با تکه پارچه‌ای پوشیده و امّ ولد را تیمّم بدهد. و «امّ ولد»: به کنیزی گفته می‌شود که برای ارباب و خواجه‌ی خویش، فرزندی را به دنیا آورده باشد.]

و اگر چنان‌چه زنی، در میان چند مرد وفات کرد [و زنی دیگر وجود نداشت که او را غسل دهد،] در آن صورت مردان می‌توانند او را با تکه پارچه‌ای [که به دست خویش می‌بندند،] تیمّم دهند؛ همانند عکس آن؛ [یعنی اگر چنان‌چه مردی در میان چند زن وفات نماید و مردی دیگر وجود نداشته باشد که او را غسل دهد، در آن صورت زنان می‌توانند او را با تکه پارچه‌ای که به دست خویش بسته‌اند، تیمّم دهند.]

و اگر چنان‌چه خویشاوندِ محرم پیدا شد، در آن صورت بدون نیاز به تکه پارچه، می‌تواند میت [چه مرد و چه زن] را تیمّم بدهد. و همچنین - بنا به «**ظاهر روایت**» - «**خُنثی مشکل**» نیز [با تکه پارچه‌ای که فرد به دست خویش می‌بندد،] تیمّم داده شود. [**خنثی**: آن که مرد بودن یا زن بودنش معلوم نباشد. یا به تعبیری دیگر؛ کسی که نه مرد باشد نه زن؛ یعنی کسی که آلت مردی و زنی هر دو را داشته باشد.]

و برای مرد و زن جایز است که پسر بچه و دختر بچه‌ای که [کوچک‌اند و هنوز] به سنّ اِشتهاء و علاقه و تمایل جنسی نسبت به جنس مخالف نرسیده‌اند، غسل بدهند.

و بوسیدن میت، ایرادی ندارد؛ [زیرا عایشه رضی الله عنها گوید: «اِنَّ النَّبِيَّ صلی الله علیه وسلم دَخَلَ عَلٰي عُثْمٰانَ بْنَ مَظْعُوْنٍ وَ هُوَ مَیِّتٌ، فَکَشَفَ عَنْ وَجْهِهِ، ثُمَّ اَکَبَّ عَلَیْهَ فَقَبَّلَهُ وَ بَکٰي، حَتّٰي رَأَیْتُ الدُّمُوْعَ تَسِیْلُ عَلٰي وَجْنَتَیْهِ» (ابن ماجه، ابوداود و ترمذی)؛ «عثمان بن مظعون رضی الله عنه

فوت کرده بود؛ پیامبر ﷺ بر او وارد شد؛ پارچه‌ی صورتش را برداشت و بر او خم شد و او را بوسید و گریست؛ به طوری که دیدم اشک بر گونه‌های پیامبر ﷺ جاری شد».]

و بر مرد لازم است که هزینه‌های کفن و دفن زن خویش را به عهده گیرد؛ اگر چه - بنا به قول صحیح‌تر - مرد، تنگ دست و نادار [و زن ثروتمند و توانگر] باشد؛ [و میت نیز از مالِ خالصِ خویش - که حق غیر بدان تعلّق نگرفته است، کفن و دفن می‌شود.]

و کسی که [بمیرد و] دارایی و مالی نداشته باشد؛ در آن صورت هزینه‌های کفن [و دفن] وی بر کسی لازم است که تأمین هزینه‌ها و مخارج میت [در حال زندگی‌اش] بر عهده‌ی وی لازم بوده است؛ و اگر چنان‌چه کسی وجود نداشت که تأمین هزینه‌ها و مخارج میت در حال زندگی‌اش بر عهده‌ی وی باشد، در آن صورت، هزینه‌های کفن و دفن میت، از **بیت‌المال** تأمین می‌شود.

و اگر چنان‌چه برای بیت المالِ مسلمانان، دارایی و مالی وجود نداشت [یا برای مسلمانان، بیت‌المالی نبود و یا برای ایشان بیت‌المالی بود؛ ولی] امکان گرفتن هزینه‌های کفن و دفن میت از بیت‌المال - به خاطر ظلم و ناحقی که در آن حاکم است - وجود نداشت، در آن صورت، هزینه‌ی کفن و دفن میت، بر مردم [مسلمانانی که بر این کار قادر و توانمند هستند،] واجب است.

و کسی که توان پرداخت هزینه‌های کفن و دفن میت را ندارد، می‌تواند برای تکفین میت، از دیگران [که قادر به پرداخت هزینه‌های کفن و دفن او هستند،] بخواهد تا او را [با مال و دارایی خویش،] تکفین نمایند.

[احکام تکفین میت:

پس از غسل، واجب است که مسلمانِ فوت شده، به وسیله‌ی پارچه‌هایی کفن شود.

و **وجوب کفن کردن میت**، به این دلیل است که پیامبر ﷺ در مورد شخص مُحرمی که شتر، گردنش را شکست و مرد، فرمود: «اِغْسِلُوْهُ بِمٰاءٍ وَّ سِدْرٍ وَّ كَفِّنُوْهُ فِيْ ثَوْبَيْنِ ...» (بخاری و مسلم)؛ «او را با آب و سدر بشویید و در دو پارچه کفن کنید».

و مستحبات کفن عبارتند از:

۱- **رنگ سفید:** به دلیل فرموده‌ی پیامبر ﷺ: «اِلْبِسُوْا مِنْ ثِيٰابِكُمُ الْبِيٰاضِ؛ فَاِنَّهٰا خَيْرُ ثِيٰابِكُمْ وَ كَفِّنُوْا فِيْهٰا» (ترمذی و ابوداود)؛ «لباس سفید بپوشید که بهترین لباس‌هایتان است و با پارچه‌ی سفید، مرده‌هایتان را کفن کنید».

۲- **باید سه پارچه برای مرد باشد؛** به دلیل حدیث عایشه رضی الله عنها که فرمود: «اِنَّ رَسُوْلَ اللّٰهِ ﷺ كُفِّنَ فِيْ ثَلاثَةِ اَثْوٰابٍ يَمٰانِيَّةٍ بِيْضٍ سَحُوْلِيَّةٍ مِنْ كُرْسُفٍ لَيْسَ فِيْهٰا قَمِيْصٌ وَ لا عِمٰامَةٌ» (ابوداود)؛ «پیامبر ﷺ در سه تکه پارچه‌ی یمنی سَحولی (لباسی که از یمن به مدینه برده می‌شد) از جنس پنبه که در آن‌ها پیراهن و عمامه نبود، کفن کرده شد».

و **کفن ابریشم** برای مردان مسلمان حرام است ؛ زیرا در حالت حیات، استفاده از حریر و ابریشم بر او حرام بوده است. امّا برای زنان مسلمانی که فوت کرده‌اند - هر چند در زمان حیاتشان بر آنان حرام نبوده است - امّا به خاطر جلوگیری از اسراف و اشرافی‌گری، استفاده از کفن ابریشم برایشان کراهت دارد؛ زیرا رسول خدا ﷺ فرموده‌اند: «در کفن پوشانیدن، زیاده‌روی نکنید؛ زیرا خیلی زود، از میان می‌رود». ابوداود.

و ابوبکر صدّیق رضی الله عنه می‌فرماید: «زنده، بیش از مرده به لباس جدید نیاز دارد؛ کفن نمودن، تنها برای پوشانیدن بدن مرده و جلوگیری از ریختن خون و چرک احتمالی اوست». بخاری.

ناگفته نماند که **کفن مرد بر سه نوع است:**

الف) کفن سنّت. ب) کفن کفایت. ج) کفن ضرورت.

و «**کفن سنّت**» برای مرد، عبارت است از: «**پیراهن**»؛ [که بدون آستین بوده و از گردن تا پا را بپوشاند.]؛ «**ازار**» [از سر تا قدم را بپوشاند.]؛ و «**لفّافه**» [چادری که تمام بدن را بپوشاند]؛ و کفن، از آن جنسی گرفته می‌شود که مرده در زمان حیات و زندگی خودش [در روزهای جمعه و عید] می‌پوشید.

و «**کفن کفایت**» برای مرد: «**ازار**» است و «**لفّافه**»؛ [و کمتر از این، مکروه است.]

و جامه‌ی سفید که از جنس پنبه باشد، [بر دیگر جامه‌ها و رنگ‌ها،] برتری و تفوّق دارد؛ [زیرا پیامبر ﷺ می‌فرماید: «اِلْبَسُوْا مِنْ ثِيٰابِكُمُ الْبِيٰاضَ؛ فَاِنَّهٰا خَيْرُ ثِيٰابِكُمْ وَ كَفِّنُوْا فِيْهٰا» (ترمذی و ابوداود)؛ «لباس سفید بپوشید که بهترین لباس‌هایتان است و با پارچه‌ی سفید، مرده‌هایتان را کفن کنید».]

و هر یک از «**ازار**» و «**لفّافه**»، از فرق سر تا پا را می‌پوشانند؛ و نباید برای پیراهن، آستین و دامن و جیب قرار داده شود؛ [و چنین پیراهنی که بدون جیب، دامن و

آستین است، از گردن تا پای میت را می‌پوشانند؛] و همچنین نباید اطراف پیراهن، لبه‌دوزی و حاشیه‌گذاری شود؛ و - بنا به قول صحیح‌تر - عمامه به سر میت کردن، مکروه می‌باشد.

و [**کیفیت تکفین مرد**، بدین ترتیب است که: ابتدا در کفن‌های میت، مواد خوشبویی به صورت طاق به کار می‌رود، آنگاه نخست «**لفّافه**»، نهاده می‌شود؛ سپس «**ازار**» بالای «**لفّافه**»؛ پس از آن، «**پیراهن**» بالای «**ازار**»؛ آنگاه پس از آن که میت را خشک می‌کنند، بر بالای آن می‌نهند و به سر و محاسن وی، «**حنوط**» قرار می‌دهند و بر مواضع سجده‌اش، همانند: پیشانی، بینی، کف دست‌ها، زانوها و دو قدمش، «**کافور**» می‌زنند؛ آنگاه نخست «**پیراهن**» را بر میت بپوشانند؛ سپس «**ازار**» را] از طرف چپ میت و آنگاه از راست، بر وی پیچیده شود؛ [سپس «**لفّافه**» از چپ، آنگاه از راست، بر وی پیچانده شود؛] و اگر چنان‌چه بیم باز شدن و پراکندگی کفن بود، با چیزی هر دو طرف آن، گره زده می‌شود تا باز و پراکنده نگردد.

[و **کفن زن بر سه نوع** است: الف) **کفن سنّت**. ب) **کفن کفایت**. ج) **کفن ضرورت**.]

و در «**کفن سنّت**» زن، [علاوه از «**پیراهن**»، «**ازار**» و «**لفّافه**»، دو چزی دیگر نیز افزون می‌گردد؛ یکی «**خمار**» [چهارقد و روپوش] برای پوشاندن صورت [و سر] زن؛ و **دوّم**: پارچه‌ای برای بستن سینه‌های زن؛ [یعنی «**سینه‌بند**» که از زیر بغل تا زیر ناف زن مرده را بپوشاند؛ پس «**کفن سنّت**» برای زن، عبارت است از «**پیراهن**»؛ «**ازار**»؛ «**لفّافه**»؛ «**خمار**» - سربند که بتوان موهای او را با آن پوشاند - ؛ و «**سینه بند**» - که از زیر بغل تا زیر ناف زن مرده را بپوشاند.]

و در «**کفن کفایت**» زن، [علاوه از «**ازار**» و «**لفّافه**»،] «**خمار**» [چهارقد و روپوش] نیز اضافه می‌گردد؛ [پس «**کفن کفایت**» برای زن: «**ازار**»؛ «**لفّافه**» و «**خمار**» است.]

[و **کیفیت تکفین زن، بدین ترتیب است** که:]

موهای زن، دو دسته قرار داده شود و بر روی سینه‌اش بالای پیراهن نهاده شود؛ آنگاه «**خمار**» [چهارقد و روپوش، بر روی سر و صورت زن مرده] بر بالای **پیراهن** و زیر **لفّافه**، نهاده شود؛ و سپس «**سینه بند**» بر بالای، «**لفّافه**» قرار داده شود.

[به تعبیری دیگر، **کیفیت تکفین زن**، بدین ترتیب است که: ابتدا در کفن‌های میت، مواد خوشبویی به صورت طاق به کار می‌رود؛ آنگاه نخست «**لفّافه**» هموار می‌گردد؛ سپس «**ازار**» بالای «**لفّافه**» هموار می‌شود؛ و پس از آن، «**پیراهن**» بالای «**ازار**» هموار

می‌گردد؛ آنگاه «**پیراهن**» بر او پوشانده می‌شود و موهای زن را دو دسته قرار می‌دهند و بر سینه‌اش بالای پیراهن می‌نهند؛ آنگاه «**خمار**» - چهارقد و روپوش - بر سر وی نهاده می‌شود. به تعبیری دیگر؛ «**خمار**» بر بالای سر و دو طرف گیسوان میت نهاده شود و آن را، روی سینه‌های میت بر بالای پیراهن بگذارند؛ آنگاه «**سینه بند**» را بر بالای پیراهن ببندند؛ سپس «**ازار**» از چپ، و آنگاه از راست، بر وی پیچانده می‌شود؛ و پس از آن، «**لفّافه**» بر میت دور داده می‌شود. و اگر چنان‌چه بیم باز شدن و پراکندگی کفن بود، می‌توانند با چیزی، هر دو طرف آن را گره بزنند تا باز و پراکنده نشود.]

و پیش از آن که مرده [چه مرد و چه زن]، در کفن پیچانده شود، کفن‌ها به صورت طاق، خوشبو کرده می‌شوند؛ [زیرا پیامبر ﷺ می‌فرماید: «اِذٰا اَجْمَرْتُمُ الْمَیِّتَ فَاَجْمِرُوْا وِتْراً» (مسند احمد، سنن بیهقی و مستدرک حاکم)؛ «هرگاه مرده را خوشبو نمودید، به صورت طاق، خوشبویش کنید».]

و «**کفن ضرورت**» **[برای مرد و زن]**: آن چیزی است که [در حال ضرورت] یافته شود؛ [اگر چه به اندازه‌ی پوشاندن عورت باشد. خبّاب بن ارت رضی الله عنه گوید: «هٰاجَرْنٰا مَعَ النَّبِیِّ ﷺ نَلْتَمِسُ وَجْهَ اللهِ؛ فَوَقَعَ اَجْرَنٰا عَلَی اللهِ؛ فَمِنّٰا مَنْ مٰاتَ لَمْ یَأْ کُلْ مِنْ اَجْرِهِ شَیْئاً، فَمِنْهُمْ مُصْعَبُ بْنُ عُمَیْرٍ؛ وَ مِنّٰا مَنْ اَیْنَعَتْ لَهُ ثَمَرَتُهُ فَهُوَ یُهْدِ بُهٰا. قُتِلَ یَوْمَ اُحُدٍ فَلَمْ نَجِدْ مٰا نُکَفِّنُهُ اِلّٰا بُرْدَةً اِذٰا غَطَّیْنٰا بِهٰا رَأْسَهُ، خَرَجَتْ رِجْلاٰهُ؛ وَ اِذٰا غَطَّیْنٰا رِجْلَیْهِ خَرَجَ رَأْسَهُ؛ فَاَمَرَنَا النَّبِیُّ ﷺ اَنْ نُغَطِّیْ رَأْسَهُ وَ اَنْ نَجْعَلَ عَلیٰ رِجْلَیْهِ مِنَ الْاِذْخِرِ» (بخاری، مسلم، نسایی، ابوداود و ترمذی)؛ «با پیامبر ﷺ به خاطر خدا هجرت کردیم؛ پاداش ما با خداست. بعضی از ما از جمله مصعب بن عمیر رضی الله عنه فوت کردند و چیزی از غنائم جنگی دریافت ننمودند؛ و بعضی از ما میوه‌اش رسید و آن را چید؛ یعنی پاداش خود را از غنائم دریافت کرد. مصعب رضی الله عنه که روز جنگ اُحد کشته شد، چیزی برای کفن او غیر از چادری که اگر سرش را می‌پوشاندیم، پاهایش را نمی‌گرفت و اگر پاهایش را می‌پوشاندیم، سرش را نمی‌گرفت نیافتیم. پیامبر ﷺ به ما فرمان داد که سرش را پوشانده و روی پاهایش را با گیاه خوشبوی اِذخر بپوشانیم».]

فَصلٌ

اَلصَّلَاةُ عَلَيهِ فَرضٌ كِفَايَةً. وَ أَركَانُهَا: التَّكبِيرَاتُ وَالقِيَامُ. وَ شَرَائِطُهَا سِتَّةٌ: إِسلَامُ المَيِّتِ وَ طَهَارَتُه وَ تَقَدُّمُه وَ حُضُورُه أَو حُضُورُ أَكثَرِ بَدَنِه أَو نِصفِه مَعَ رَأسِه وَ كَونُ المُصَلِّي عَلَيهَا غَيرُ رَاكِبٍ بَلَا عُذرٍ وَ كَونُ المَيِّتِ عَلَى الأَرضِ؛ فَإِن كَانَ عَلَى دَابَّةٍ أَو عَلَى أَيدِي النَّاسِ، لَم تَجُزِ الصَّلَاةُ عَلَى المُختَارِ إِلَّا مِن عُذرٍ.

وَ سُنَنُهَا أَربَعٌ: قِيَامُ الإِمَامِ بِحِذَاءِ صَدرِ المَيِّتِ؛ ذَكَرًا كَانَ أَو أُنثَى؛ وَالثَّنَاءُ بَعدَ التَّكبِيرَةِ الأُولَى وَالصَّلَاةُ عَلَى النَّبِيِّ صَلَى اللهُ عَلَيهِ وَ سَلَّم بَعدَ الثَّانِيَةِ وَالدُّعَاءُ لِلمَيِّتِ بَعدَ الثَّالِثَةِ؛ وَ لَا يَتَعَيَّنُ لَه شَيءٌ؛ وَ إِن دَعَا بِالمَأثُورِ فَهُوَ أَحسَنُ وَ أَبلَغُ؛ وَ مِنهُ مَا حَفِظَ عَوفٌ رضي الله عنه مِن دُعَاءِ النَّبِيِّ صَلَى اللهُ عَلَيهِ وَ سَلَّم: «اَللَّهُمَّ اغْفِر لَه وَارْحَمْهُ وَ عَافِه وَاعْفُ عَنهُ وَ أَكرِم نُزُلَه وَ وَسِّع مَدخَلَه وَاغْسِلهُ بِالمَاءِ وَالثَّلجِ وَالبَرَدِ وَ نَقِّهِ مِنَ الخَطَايَا كَمَا يُنَقَّى الثَّوبُ الأَبيَضُ مِنَ الدَّنَسِ وَ أَبْدِلهُ دَارًا خَيرًا مِن دَارِهِ وَ أَهلًا خَيرًا مِن أَهلِه وَ زَوجًا خَيرًا مِن زَوجِه وَ أَدخِلهُ الجَنَّةَ وَ أَعِذهُ مِن عَذَابِ القَبرِ وَ عَذابِ النَّارِ» وَ يُسَلِّمُ بَعدَ الرَّابِعَةِ مِن غَيرِ دُعَاءٍ فِي ظَاهِرِ الرِّوَايَةِ؛ وَ لَا يَرفَعُ يَدَيهِ فِي غَيرِ التَّكبِيرَةِ الأُولَى. وَ لَو كَبَّرَ الإِمَامُ خَمسًا، لَم يُتبَع؛ وَ لَكِن يُنتَظَرُ سَلَامه فِي المُختَارِ. وَ لَا يُستَغفَرُ لِمَجنُونٍ وَ صَبِيٍّ وَ يَقُولُ: «اَللَّهُمَّ اجْعَلهُ لَنَا فَرَطًا وَاجْعَلهُ لَنَا أَجرًا وَ ذُخرًا وَاجْعَلهُ لَنَا شَافِعًا وَ مُشَفَّعًا».

فصل: [پیرامون احکام نماز جنازه]

نماز جنازه خواندن بر میت، بر مسلمانان، «**فرض کفایه**» است؛ [از این رو، اگر یک نفر از مسلمانان بر میت، نماز جنازه گزارد، فرض از ذمّه‌ی سایر مسلمانان ساقط می‌گردد؛ و اگر چنان‌چه کسی بر جنازه نماز نخواند، همگی مسلمانان، گنهکارند.

و نماز جنازه بر کسانی که نمازهای فرض بر آن‌ها واجب است، واجب می‌باشد؛ البته در صورتی که از مرگ وی، آگاه و مطّلع باشند. و کسی که از مرگ میت، آگاه و باخبر نیست، بر وی نماز جنازه نیز واجب نمی‌باشد.

و احادیث زیادی از پیامبر ﷺ بیانگر این موضوع هستند که نماز خواندن بر جنازه، «**فرض کفایه**» است.

زید بن خالد جُهنی رضی الله عنه گوید: «اِنَّ رَجُلاً مِّنْ اَصْحٰابِ النَّبِيِّ ﷺ تُوُفِّيَ يَوْمَ خَيْبَرَ؛ فَذَكَرُوْا

ذٰلِكَ لِرَسُوْلِ اللّٰهِ ﷺ فَقٰالَ: صَلُّوْا عَلٰى صٰاحِبِكُمْ. فَتَغَيَّرَتْ وُجُوْهُ النّٰاسِ لِذٰلِكَ؛ فَقٰالَ: اِنَّ صٰاحِبَكُمْ غَلَّ فِيْ سَبِيْلِ اللّٰهِ؛ فَفَتَّشْنٰا مَتٰاعَهُ فَوَجَدْنٰا خَرَزاً مِنْ خَرَزِ الْيَهُوْدِ لا يُسٰاوِيْ دِرْهَمَيْنِ» (ابوداود، ابن ماجه و نسایی)؛ «مردی از یاران پیامبر ﷺ روز خیبر فوت کرد. جریان را برای پیامبر ﷺ بازگو کردند. پیامبر ﷺ فرمود: بر دوستتان نماز بخوانید. با این سخن، چهره‌ی مردم تغییر کرد؛ (چون پیامبر ﷺ راضی نبود خودش بر او نماز بخواند.) پیامبر ﷺ فرمود: دوست شما خیانت کرده و به ناحق از غنیمت برداشته است. وسایلش را بازدید کردیم؛ مُهره‌ای از مُهره‌های یهود پیدا کردیم که دو درهم ارزش نداشت».

و پیامبر ﷺ فرموده است: «مٰا مِنْ مَيِّتٍ تُصَلِّيْ عَلَيْهِ اُمَّةٌ مِّنَ الْمُسْلِمِيْنَ يَبْلُغُوْنَ مِائَةً كُلُّهُمْ يَشْفَعُوْنَ لَهُ اِلّٰا شُفِّعُوْا فِيْهِ» (مسلم، ترمذی و نسایی)؛ «هیچ میتی نیست که جماعتی صد نفره بر او نماز بخوانند و دعا کنند، مگر این که خداوند، دعای آنان را اجابت می‌کند».

و در حدیثی دیگر فرموده است: «مٰا مِنْ رَجُلٍ مُّسْلِمٍ يَّمُوْتُ، فَيَقُوْمُ عَلٰى جَنٰازَتِهِ اَرْبَعُوْنَ رَجُلاً لايُشْرِكُوْنَ بِاللّٰهِ شَيْئاً اِلّٰا شَفَّعَهُمُ اللّٰهُ فِيْهِ» (مسلم، ابوداود و ابن ماجه)؛ «هر مسلمانی بمیرد و چهل نفر که بر خدا شرک نکرده، بر جنازه‌ی او نماز بخوانند، حتماً خداوند دعای آن‌ها را درباره‌ی او اجابت می‌کند».]

[ارکان نماز جنازه:]

و ارکان نماز جنازه، عبارتند از:

* **تکبیرات [چهارگانه؛** که هر تکبیری از آن‌ها، به منزله‌ی یک رکعت است. ابوهریره رضی الله عنه گوید: «اِنَّ رَسُوْلَ اللّٰهِ ﷺ نَعٰي النَّجٰاشِيَ فِي الْيَوْمِ الَّذِيْ مٰاتَ فِيْهِ، فَخَرَجَ اِلَي الْمُصَلّٰي فَصَفَّ بِهِمْ وَ كَبَّرَ اَرْبَعاً» (بخاری، مسلم، ابوداود و نسایی)؛ «روزی که نجاشی فوت کرد، پیامبر ﷺ خبر مرگ او را به مردم اعلام کرد و به طرف مصلّی خارج شد و مردم را صف کرد و چهار تکبیر گفت».

و نیز از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که گفت: «اِنَّ رَسُوْلَ اللّٰهِ ﷺ صَلّٰي عَلٰي جَنٰازَةٍ فَكَبَّرَ عَلَيْهٰا اَرْبَعاً» (بیهقی و مستدرک حاکم)؛ «پیامبر ﷺ بر میتی نماز خواند و چهار تکبیر گفت».]

* **ایستادن**؛ [از این رو، نماز جنازه بدون عذر در حال نشسته، صحیح نیست.]

[شرایط نماز جنازه:]

و شرط‌های نماز جنازه، عبارتنداز:

* میت، مسلمان باشد؛ [زیرا خواندن نماز جنازه بر شخص کافر، جایز نمی‌باشد؛ و علاوه از آن، نماز جنازه، شفاعت است و پرواضح است که کافر، لیاقت و صلاحیت شفاعت را ندارد.]

* میت، [از نجاست‌های حقیقی و حکمی] پاک باشد؛ [از این رو، نماز جنازه بر میت، پیش از غسل داده شدن وی، جایز نیست.]

* میت، در جلو روی نمازگزاران قرار داشته باشد؛ [زیرا اگر چنان‌چه میت در پشت سر نمازگزاران نهاده شده باشد، در آن صورت نماز جنازه بر میت، صحیح نیست.]

* میت، حاضر باشد؛ [زیرا نماز جنازه بر میت غائب، جایز نیست.] یا از بدن میت، بیشتر آن یا نصف آن به همراه سرش، وجود داشته باشد.

* و فردی که بر جنازه، نماز می‌گزارد، نباید بدون عذر، بر مرکب و چهارپایی سوار باشد؛ [زیرا قیام در نماز جنازه، از ارکان می‌باشد؛ از این رو، بدون عذر، ترک نمی‌گردد. و همچنین، فردی که بر جنازه نماز می‌گزارد، نباید بدون عذر، نشسته نماز را بخواند.]

* میت، بر زمین نهاده شده باشد؛ از این رو، اگر چنان‌چه میت، [بدون عذری از عذرها،] بر چهارپا یا بر دستان مردم؛ حمل شده بود، در آن صورت - بنا به قول مختار و برگزیده - نماز خواندن بر وی جایز نیست؛ مگر آن که عذری وجود داشته باشد. [یعنی اگر میت، به جهت عذری از عذرها بر مرکب یا بر دستان مردم نهاده شده بود، در آن صورت نماز خواندن بر وی جایز است.

و همچنین اگر میت بر تختی نهاده شده بود که آن تخت، بر زمین قرار داشت، در آن صورت نیز، نماز خواندن بر وی جایز است.]

[سنّت‌های نماز جنازه:]

و سنّت‌های نماز جنازه، چهار مورد است که عبارتند از:

* ایستادن امام در برابر سینه‌ی میت؛ خواه میت، مرد باشد یا زن.

* خواندن «سُبْحٰانَكَ اللّٰهُمَّ وَ بِحَمْدِكَ و تَبٰارَكَ اسْمُكَ وَ تَعٰالىٰ جَدُّكَ وَ لا اِلٰهَ غَيْرُكَ» پس از تکبیر اوّل.

* درود فرستادن بر پیامبر گرامی اسلام ﷺ پس از تکبیر دوّم. [یعنی خواندن:

«اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلىٰ مُحَمَّدٍ وَّ عَلىٰ آلِ مُحَمَّدٍ كَمٰا صَلَّيْتَ عَلىٰ اِبْرٰاهِيْمَ وَ عَلىٰ آلِ اِبْرٰاهِيْمَ اِنَّكَ حَمِيْدٌ مَّجِيْدٌ. اَللّٰهُمَّ بٰارِكْ عَلىٰ مُحَمَّدٍ وَّ عَلىٰ آلِ مُحَمَّدٍ كَمٰا بٰارَكْتَ عَلىٰ اِبْرٰاهِيْمَ وَ عَلىٰ آلِ اِبْرٰاهِيْمَ».]

* دعا نمودن در حقّ میت پس از تکبیر سوّم.

و برای دعا در حق میت، چیزی از دعاها، تعیین و مشخّص نمی‌شود؛ [بلکه شخص نمازگزار می‌تواند هر دعایی را که به نفع میت است بخواند.] و اگر چنان‌چه دعاهایی را که از پیامبر ﷺ نقل گردیده است بخواند، این کار بهتر و به اجابت نزدیکتر خواهد بود. و برخی از این دعاها، دعایی است که «عوف [بن مالك]» از دعای پیامبر ﷺ حفظ نموده و به خاطر خویش سپرده است؛ و آن این که:

«اَللّٰهُمَّ اغْفِرْ لَهُ وَ ارْحَمْهُ وَ عٰافِهِ وَ اعْفُ عَنْهُ وَ اَكْرِمْ نُزُلَهُ وَ وَسِّعْ مَدْخَلَهُ وَ اغْسِلْهُ بِالْمٰاءِ وَ الثَّلْجِ وَ الْبَرَدِ وَ نَقِّهِ مِنَ الْخَطٰايٰا كَمٰا يُنَقَّي الثَّوْبُ الْاَبْيَضُ مِنَ الدَّنَسِ وَ اَبْدِلْهُ دٰاراً خَيْراً مِنْ دٰارِهِ وَ اَهْلاً خَيْراً مِّنْ اَهْلِهِ وَ زَوْجاً خَيْراً مِّنْ زَوْجِهِ وَ اَدْخِلْهُ الْجَنَّةَ وَ اَعِذْهُ مِنْ عَذٰابِ الْقَبْرِ وَ عَذٰابِ النّٰارِ».

«بار خدایا! او را بیامرز و به او رحم کن و او را از عذاب، نجات ده و او را مورد عفو و آمرزش خویش قرار ده، و مکانش را در بهشت، والا و بلند گردان و جایگاهش را در قبر، فراخی و وسعت ده و او را از گناهان، با آب و برف و تگرگ بشوی و او را از خطاها پاک کن همچنان‌که پارچه‌ی سفید از چرک پاک می‌شود. و برای او خانه‌ای بهتر از خانه‌اش و اهلی، بهتر از اهلش و همسری، بهتر از همسرش جایگزین بفرما؛ و او را وارد بهشت کن و او را از عذاب قبر و عذاب آتش سوزان دوزخ، دور بفرما».

و پس از گفتن تکبیر چهارم، بدون آن که پس از آن دعا کند، سلام بدهد؛ بنا به ظاهر روایت.

و نمازگزار، به جز در هنگام گفتن تکبیر اول، دست‌هایش را بلند نکند؛ [عبدالله بن عباس رضی الله عنهما گوید: «اِنَّ رَسُوْلَ اللّٰهِ ﷺ كٰانَ يَرْفَعُ يَدَيْهِ عَلَي الْجَنٰازَةِ فِيْ اَوَّلِ تَكْبِيْرَةٍ ثُمَّ لاٰيَعُوْدُ» (احکام الجنائز؛ آلبانی)؛ «پیامبر ﷺ در تکبیر اول نماز جنازه، دو دستش را بلند می‌کرد و در تکبیرات بعدی، این کار را نمی‌کرد».]

و اگر چنان‌چه امام، تکبیر پنجم را گفت، از وی پیروی و اتّباع نشود؛ بلکه – بنا به قول مختار و برگزیده – انتظار سلامش، کشیده شود. [یعنی هرگاه امام، تکبیر پنجم را گفت، مقتدی از وی پیروی نکند؛ بلکه صبر کند تا امام، سلام بدهد؛ آنگاه به همراه او،

سلام بدهد.]

و برای فرد دیوانه و کودک، آمرزش و مغفرت خواسته نمی‌شود؛ [زیرا آن‌ها، مکلّف نمی‌باشند؛] بلکه در حق آن‌ها، چنین گفته شود:

«اَللّٰهُمَّ اجْعَلْهُ لَنٰا فَرَطاً وَّ اجْعَلْهُ لَنٰا اَجْراً وَّ ذُخْراً وَّ اجْعَلْهُ لَنٰا شٰافِعاً وَّ مُشَفَّعاً» ؛ «بار خدایا! او را مزدی که پیشاپیش داده می‌شود بگردان؛ و او را برای ما اجر و ذخیره‌ای بگردان؛ و او را برای ما شفاعت‌کننده و شفاعت پذیرفته شده بگردان».

[به هر حال؛ **کیفیت نماز جنازه**، بدین ترتیب است که: امام در برابر سینه‌ی میت بایستد؛ و مقتدی‌ها در پشت سر امام، سه صف یا بیشتر بکشند؛ و گرفتن سه صف، آن‌ها را کفایت می‌کند؛ سپس هر یک از آنان، ادای فریضه‌ی نماز جنازه را به عنوان عبادتی برای خداوند بلند مرتبه، نیت نمایند. و همچنین مقتدی، متابعت امام را نیز نیت نماید؛ آنگاه امام و مقتدی‌ها برای تحریمه، تکبیر بگویند؛ البته همراه با بالا نمودن دست‌های خویش به هنگام گفتن تکبیر تا برابر گوش‌ها؛ سپس به حمد و ثنای خداوند متعال مشغول شوند و اگر خواستند می‌توانند «سبحانك اللهم...» را تا آخر آن بخوانند؛ آنگاه تکبیر دوم را بگویند بدون این که دست‌های خویش را بالا نمایند؛ و پس از تکبیر دوم، بر پیامبر گرامی اسلام درود بخوانند و «اللهم صلّ علی محمد و علی آل محمد..» را تا آخر بخوانند؛ آنگاه تکبیر سوم را بگویند بدون آن که دست‌های خویش را بالا نمایند؛ و پس از تکبیر سوّم، در حقّ میت و در حق تمامی مسلمانان - زندگان و مردگان - دعا نمایند. اگر چنان‌چه میت، بالغ بود - چه مرد باشد یا زن - در دعای وی می‌تواند چنین بگوید.

«اَللّٰهُمَّ اغْفِرْ لِحَيِّنٰا وَ مَيِّتِنٰا وَ شٰاهِدِنٰا وَ غٰائِبِنٰا وَ صَغِيْرِنٰا وَ كَبِيْرِنٰا وَ ذَ كَرِنٰا وَ اُنْثٰانٰا؛ اَللّٰهُمَّ مَنْ اَحْيَيْتَهُ مِنّٰا فَاَحْيِهِ عَلَي الْاِسْلاٰمِ وَ مَنْ تَوَفَّيْتَهُ مِنّٰا فَتَوَفَّهُ عَلَي الْاِيْمٰانِ»؛ «بار خدایا! زنده و مرده‌ی ما، حاضر و غائب ما، کوچک و بزرگ ما، و مرد و زن ما را بیامرز. بار خدایا! هر که را از ما زنده نگه می‌داری، پس او را بر اسلام زنده نگه‌دار؛ و هر که را از ما می‌میرانی، پس او را بر ایمان بمیران».

و اگر میت، کودک پسر بود، در دعای خویش چنین بگوید:

«اَللّٰهُمَّ اجْعَلْهُ لَنٰا فَرَطاً وَّ اجْعَلْهُ لَنٰا اَجْراً وَّ ذُخْراً وَّ اجْعَلْهُ لَنٰا شٰافِعاً وَّ مُشَفَّعاً» ؛ «بار خدایا! او را مزدی که پیشاپیش داده می‌شود بگردان؛ و او را برای ما اجر و ذخیره‌ای

بگردان؛ و او را برای ما شفاعت‌کننده و شفاعت پذیرفته شده بگردان».

و اگر میت، کودک دختر بود، در دعای وی چنین بگوید:

«اَللّٰهُمَّ اجْعَلْهٰا لَنٰا فَرَطاً وَّ اجْعَلْهٰا لَنٰا اَجْراً وَّ ذُخْراً وَّ اجْعَلْهٰا لَنٰا شٰافِعَةً وَّ مُشَفَّعَةً».

ترجمه‌ی این دعا، مانند ترجمه‌ی دعای کودک پسر است.

سپس تکبیر چهارم را بگویند بدون آن که دست‌های خویش را بالا نمایند؛ آنگاه پس از تکبیر چهارم، دو سلام از راست و چپ خویش بدهند.

و مستحب است که صف‌های نمازگزاران، طاق - فرد - باشد؛ یعنی: سه یا پنج یا هفت یا مانند آن.]

فَصلٌ

اَلسُّلطَانُ، أَحَقُّ بِصَلاتِهِ؛ ثُمَّ نَائِبِهِ؛ ثُمَّ القَاضِي؛ ثُمَّ إِمَامُ الحَيِّ؛ ثُمَّ الوَلِيُّ. وَ لِمَن لَهُ حَقُّ التَّقَدُّمِ، أَن يَّأذَنَ لِغَيرِهِ؛ فَإِن صَلَّى غَيرُه، أَعَادَهَا إِن شَاءَ وَ لَا يُعِيدُ مَعَه مَن صَلَّى مَعَ غَيرِهِ؛ وَ مَن لَه وِلَايَةُ التَّقَدُّمِ فِيهَا، أَحَقُّ مِمَّن أَوصَى لَهُ المَيِّتُ بِالصَّلَاةِ عَلَيهِ عَلَى المُفتَى بِه.

وَ إِن دُفِنَ بِلَا صَلَاةٍ، صُلِيَ عَلَى قَبرِهِ وَ إِن لَم يُغسَل مَا لَم يَتَفَسَّخ؛ وَ اِذَا اِجتَمَعَتِ الجَنَائِزُ، فَالإِفرَادُ بِالصَّلَاةِ لِكُلٍّ مِنهَا، أَولَى؛ وَ يُقَدَّمُ الأَفضَلُ فَالأَفضَلُ. وَ إِن اِجتَمَعنَ وَ صَلَّى عَلَيهَا مَرَّةً، جَعَلَهَا صَفًّا طَوِيلًا مِمَّا يَلِي القِبلَةَ بِحَيثُ يَكُونُ صَدرُ كُلٍّ، قُدَّامِ الإِمَامِ؛ وَ رَاعَى التَّرتِيبَ؛ فَيَجعَلُ الرِّجَالَ مِمَّا يَلِي الإِمَامَ؛ ثُمَّ الصِّبيَانَ بَعدَهُم؛ ثُمَّ الخَنَاثَى؛ ثُمَّ النِّسَاءَ؛ وَ لَو دَفَنُوا بِقَبرٍ وَاحِدٍ، وَضَعُوا عَلَى عَكسِ هَذَا. وَ لَا يَقتَدِي بِالإِمَامِ مَن وَجَدَهُ بَينَ تَكبِيرَتَينِ؛ بَل يَنتَظِرُ تَكبِيرَ الإِمَامِ؛ فَيَدخُلُ مَعَهُ وَ يُوَافِقهُ فِي دُعَائِه ثُمَّ يَقضِي مَا فَاتَه قَبلَ رَفعِ الجَنَازَةِ. وَ لَا يَنتَظِرُ تَكبِيرَ الإِمَامِ مَن حَضَرَ تَحرِيمَتَه؛ وَ مَن حَضَرَ بَعدَ التَّكبِيرَةِ الرَّابِعَةِ قَبلَ السَّلَامِ، فَاتَتهُ الصَّلَاةُ فِي الصَّحِيحِ.

وَ تَكرَهُ الصَّلَاةُ عَلَيهِ فِي مَسجِدِ الجَمَاعَةِ وَ هُوَ فِيهِ أَو خَارِجَه وَ بَعضُ النَّاسِ فِي المَسجِدِ عَلَى المُختَارِ وَ مَنْ اِسْتَهَلَّ، سُمِّيَ وَ غُسِلَ وَ صُلِّيَ عَلَيْهِ؛ وَ اِنْ لَّمْ يَسْتَهِلَّ، غُسِلَ فِي الْـمُخْتٰارِ وَ أُدرِجَ فِي خِرقَةٍ وَ دُفِنَ وَ لَم يُصَلَّ عَلَيهِ؛ كَصَبِيٍّ سُبِيَ مَعَ أَحَدِ أَبَوَيهِ إِلَّا أَن يُّسلِمَ أَحَدُهُمَا أَو هُوَ أَو لَم يُسَب أَحَدُهُمَا مَعَه. وَ إِن كَانَ لِكَافِرٍ، قَرِيبٌ مُسلِمٌ؛ غَسَلَه كَغَسلِ خِرقَةٍ نَجِسَةٍ وَكَفَّنَه فِي خِرقَةٍ وَ أَلقَاهُ فِي حُفرَةٍ أَو دَفَعَه اِلَى أَهلِ مِلَّتِه. وَ لَا يُصَلِّي عَلَى بَاغٍ وَ

قَاطِعِ طَرِيقٍ قُتِلَ فِي حَالَةِ المُحَارَبَةِ وَ قَاتِلٍ بِالخَنقِ غِيلَةً وَ مُكَابِرٍ فِي المِصرِ لَيلًا بِالسِّلَاحِ وَ مَقتُولٍ عَصَبِيَّةً وَ إِن غُسِلُوا؛ وَ قَاتِلُ نَفسِهِ يُغسَلُ وَ يُصَلَّى عَلَيهِ؛ لَا عَلَى قَاتِلِ أَحَدِ أَبَوَيهِ عَمَدًا.

فصل: [پاره‌ای از احکام و مسائل که به نماز جنازه تعلّق دارند]

شایسته‌ترین و سزاوارترین فرد برای امامت نماز جنازه، **سلطان** است؛ [البته در صورتی که حضور داشته باشد؛] و سپس [به هنگام عدم حضور وی،] سزاوارترین شخص برای امامت، **کسی است که سلطان او را مأمور ساخته باشد**؛ [یعنی نائب و جانشین وی.] و پس از آن، شایسته‌ترین شخص برای امامت، **قاضی** [و پس از آن، **جانشین قاضی**] است؛ و پس از آن [به هنگام عدم حضور وی]، سزاوارترین فرد برای امامت، **امام مسجد محلّه** است؛ و پس از آن، شایسته‌ترین شخص برای امامت، **ولیّ میت** است؛ البته در صورتی که مرد [مکلّف و عالم و دانا و فرزانه] باشد.

و کسانی که حقّ اولویت در امامت را دارند، می‌توانند به غیر خویش اجازه دهند تا نماز جنازه را برگزار نماید.

و اگر چنان‌چه غیرِ کسانی که حقّ اولویت و تقدّم در امامت را دارند؛ نماز جنازه را برگزار نمودند، در آن صورت کسانی که حقّ اولویت در امامت را دارند، اگر خواستند، می‌توانند نماز جنازه را اعاده نمایند. و اگر نمازگزاران به امامت کسی که حقّ اولویت در امامت را ندارد، نماز جنازه را گزاردند، در آن صورت اگر کسی که حقّ اولویت در امامت را دارد، نماز جنازه را اعاده کرد، در آن صورت این نمازگزاران، دوباره نماز جنازه را با او نخوانند؛ [زیرا روا نیست که بر جنازه، دوبار نماز گزارند.]

و - بنا به قول مُفتی به - کسانی که صلاحیت و قابلیت و لیاقت و شایستگی امامت در نماز جنازه را دارند، از کسانی که میت سفارش کرده است تا آن‌ها بر وی نماز جنازه بگزارند، در اولویت می‌باشند؛ و آن‌ها از سفارش شدگان، برای امامت نماز جنازه، شایسته‌تر و سزاوارتر می‌باشند.

و اگر چنان‌چه میت، بدون نماز خواندن بر وی دفن گردیده بود، در آن صورت تا آنگاه که [بر مبنای گمان غالب،] جسدش متلاشی و پوسیده نشده بود، بر قبر وی نماز خوانده شود؛ اگر چه این مرده، غسل داده نیز نشده بود. [به تعبیری دیگر؛ اگر مرده رابدون غسل و نماز دفن نمودند، در این صورت تا آنگاه که بدن وی بر مبنای گمان

غالب، متلاشی و پوسیده نشده است، استحساناً می‌توان بر وی نماز جنازه گزارد؛ و این قول نیز صحیح است. پس تعیین کردن روزها صحیح نیست؛ یعنی برخی گفته‌اند: هرگاه مرده بدون آن که بر وی نماز خوانده شود، دفن گردید، در آن صورت تا سه روز بر قبر وی نماز خوانده می‌شود؛ و پس از سپری شدن سه روز، دیگر نمی‌توان بر قبر او نماز گزارد؛ و این قول صحیح نمی‌باشد؛ زیرا با اختلاف اوقات و اماکن، سردی و گرمی هوا، و لاغری و چاقی مرده، حالات نیز فرق می‌کند. و همین موضوع را علامه شامي در کتاب «البحر» نقل کرده است.]

و هرگاه جنازه‌ها متعدّد و زیاد بود، در آن صورت بهتر آن است که بر هر جنازه‌ای به طور جداگانه نماز خوانده شود؛ و گزاردن نماز جنازه‌ی هر یک از مرده‌ها که برتر و افضل از دیگری است، در اولویت قرار داده شود.

و اگر همه‌ی جنازه‌ها، با هم در یکجا جمع شدند و امام، بر تمامی آن‌ها به یک بار نماز خواند، [باز هم جایز است و در آن صورت، امام] همه‌ی جنازه‌ها را در یک صف دراز و طولانی، رو به جهت قبله قرار دهد؛ به گونه‌ای که سینه‌ی هر یک از آن‌ها در برابر و جلوی روی امام باشد. و امام در نهادن جنازه‌ها بر زمین، ترتیب را مراعات کند؛ اینگونه که نخست، جنازه‌های مردان را نزدیک به خویش قرار دهد؛ آنگاه پس از آن‌ها، جنازه‌ی کودکان؛ سپس جنازه‌ی خنثایان و در آخر، جنازه‌ی زنان را قرار دهد.

و اگر چنان‌چه [از روی ضرورت و نیاز،] تمامی آن‌ها در یک گور دفن شدند؛ در آن صورت برخلاف ترتیب پیشین، در گور نهاده شوند؛ [و مستحب است که در آن صورت، بین دو تن از آن‌ها، با خاک فاصله قرار داده شود.]

و کسی که امام را در میان دو تکبیر نماز جنازه درمی‌یابد، در آن حال به امام اقتدا نکند؛ بلکه انتظار تکبیرِ [سوّم] امام را بکشد؛ [و چون امام، تکبیر سوّم را گفت، بدو اقتدا کند و] از وی در دعایش [که در حقّ میت می‌کند]، پیروی نماید؛ سپس پیش از برداشته شدن جنازه، آنچه را که از تکبیرات از وی فوت شده است، قضا آورد؛ [یعنی کسی که از وی برخی از تکبیرات به همراه امام فوت شده است، تکبیرات فوت شده‌ی خویش را پیش از آن که جنازه برداشته شود، قضا آورد.]

و کسی که پس از تکبیر اول[یعنی تکبیر تحریمه] و پیش از تکبیر دوم، حاضر گردید، در آن صورت به امام اقتدا کند و منتظر تکبیر دوّم باقی نماند. و آن کسی که پس از تکبیر چهارم و پیش از سلام حاضر گردید، در آن صورت - بنا به قول صحیح -

نماز جنازه از وی فوت شده است.

و گزاردن نماز جنازه بر میت، در مسجدی که جماعت در آن برپا می‌گردد، [بدون عذر] و در حالی که میت [به همراه برخی از نمازگزاران] در داخل یا خارج مسجد و برخی دیگر از مردم، در داخل مسجد هستند، - بنا به قول مختار و برگزیده - مکروه می‌باشد؛ [زیرا پیامبر گرامی اسلام ﷺ نماز جنازه را خارج از مسجد می‌گزارد و در آن روزگار، جنازه‌ها نیز خارج مسجد نهاده می‌شدند.

بخاری از ابوهریره‌رضی الله عنه چنین نقل می‌کند که وی گفت: «اِنَّ رَسُوْلَ اللّٰهِ ﷺ نَعَي النَّجٰاشِيَ فِي الْيَوْمِ الّذي مٰاتَ فِيْهِ وَ خَرَجَ بِهِمْ اِلَي الْمُصَلّٰي فَصَفَّ بِهِمْ وَ كَبَّرَ عَلَيْهِ اَرْبَعَ تَكْبِيْرٰاتٍ»؛ «روزی که نجاشی فوت کرد، پیامبر ﷺ خبر مرگ او را به مردم اعلام کرد و به طرف مصلّی خارج شد و مردم را صف کرد و چهار تکبیر گفت».

و همچنین از عبدالله بن عمر رضی الله عنهما روایت شده است که وی گفت: «اِنَّ الْيَهُوْدَ اَتَوْا اِلَي النَّبِيّ ﷺ بِرَجُلٍ مِّنْهُمْ وَ امْرَأَةٍ زَنَيٰا فَاَمَرَ بِهِمٰا فَرُجِمٰا قَرِيْباً مِنْ مَوْضِعِ الْجَنٰائِزِ عِنْدَ الْمَسْجِدِ»؛ «یهودیان، مرد و زنی را که زنا کرده بودند، نزد پیامبر ﷺ آوردند؛ پیامبر ﷺ دستور رجم و سنگسار آنان را داد و آنان، نزدیک محل برگزاری نماز جنازه در کنار مسجد رجم شدند».

حدیث اول، بیانگر آن است که رسول خدا ﷺ به جهت ادای نماز به مصلّی رفت و حال آن که میت نیز در آن جا وجود نداشت؛ و **حدیث دوم** نیز روشنگر آن است که جنازه در نزدیکی مسجد نهاده می‌شدند.

محمد بن عبدالله بن جحش‌رضی الله عنه گوید: «كُنّٰا جُلُوْساً بِفِنٰاءِ الْمَسْجِدِ حَيْثُ يُوْضَعُ الْجَنٰائِزُ وَ رَسُوْلُ اللّٰهِ ﷺ جٰالِسٌ بَيْنَ ظَهْرَيْنٰا...» (مسند احمد بن حنبل)؛ « ما در صحن مسجد در جایی نشسته بودیم که جنازه‌ها گذاشته می‌شدند؛ و رسول خدا ﷺ نیز در میان ما نشسته بود».

در این حدیث بیان شده است که محل جنازه‌ها در صحن مسجد بوده است.

ابن همام در کتاب «فتح القدیر» گوید: در **صحیح مسلم** چنین آمده است: «وقتی که سعد بن ابی وقاص‌رضی الله عنه فوت کرد، عایشه رضی الله عنها گفت: او را وارد مسجد کنید تا بر وی نماز گزاریم؛ مردم این سخن عایشه رضی الله عنها را انکار کردند؛ از این رو عایشه رضی الله عنها گفت:

«وَاللهِ لَقَدْ صَلَّي النَّبِيُّ ﷺ عَلىٰ اِبْنَيْ بَيْضٰاءَ فِي الْمَسْجِدِ، سَهْلٍ وَّ اَخِيْهِ»؛ «سوگند به خدا! که پیامبر ﷺ نماز جنازه‌ی دو پسر بیضاء، یعنی سهل و برادرش (سهیل) را در داخل مسجد خواند».

در **جواب این حدیث می‌گوئیم**: این واقعه، کلّی نیست؛ زیرا که پیامبر ﷺ به خاطر ضرورت اعتکاف، نماز جنازه‌ی آن‌ها را در مسجد خواند؛ و اگر ضرورت اعتکاف را نپذیریم، در آن صورت همین که صحابه و تابعان، این عمل را انکار کرده‌اند، دلیل بر آن است که آن‌ها پس از این قضیه، خواندن نماز جنازه را در مسجد ترک کرده‌اند.

ولی اگر به جهت وجود عذری از عذرها، نماز جنازه بر میت در مسجدی که جماعت در آن برپا می‌گردد گزارده شد، پس کراهیتی وجود نخواهد داشت.]

و نوزادی که در حال ولادت، در او نشانه‌های حیات و زندگی یافته می‌شود؛ [مانند این که پس از تولّد، صدایش را به گریه بلند کرد و در او نشانه‌های زندگی، از قبیل: حرکت و غیره یافته شد،] هم نامگذاری می‌شود و هم غسل داده می‌گردد و هم بر وی نماز جنازه گزارده می‌شود؛ [زیرا جابربن عبدالله رضی الله عنه می‌گوید: پیامبر ﷺ فرمود: «اَلطِّفْلُ لایُصَلّٰي عَلَيْهِ وَ لایَرِثُ وَ لا يُوْرَثُ حَتّٰي يَسْتَهِلَّ» (ترمذی و ابن ماجه)؛ «نوزاد بر او نماز خوانده نمی‌شود، ارث نمی‌برد و از او ارث برده نمی‌شود تا آن که در او نشانه‌هایی از زندگانی یافته شود».]

و اگر چنان‌چه نوزادی متولّد شد و پس از تولّد، صدایش را به گریه بلند نکرد و در او نشانه‌های حیات و زندگی یافته نشد، در آن صورت - بنا به قول مختار و برگزیده - غسل داده می‌شود و در جامه‌ای پیچانیده و دفن می‌گردد و بر وی نماز جنازه، گزارده نمی‌شود؛ همانند کودکی که به همراه یکی از پدر و مادر [کافرش، از سرزمین دشمن - **دارحرب**-] به اسارت گرفته شده باشد [و سپس بمیرد؛ که در آن صورت غسل داده می‌شود و در جامه‌ای پیچانیده و دفن می‌گردد و بر وی نماز جنازه گزارده نمی‌شود؛] مگر آن که یکی از پدر و مادرش، یا خود کودک، مسلمان گردد و یا هیچ یک از پدر و مادرش همراه با او به اسارت گرفته نشود؛ [که در این صورت‌ها، کودک غسل داده می‌شود و کفن و دفن می‌گردد و بر وی نماز جنازه خوانده می‌شود.]

و اگر چنان‌چه فرد کافر، فامیل و خویشاوندِ مسلمان و حقگرایی داشت؛ [سپس این فرد کافر مُرد؛] در آن صورت خویشاوندِ مسلمان، می‌تواند او را همانند شستن یک تکّه

پارچه‌ی نجس [یعنی بدون مراعات سنّت‌ها و آداب غسل،] بشوید؛ و او رادر تکه پارچه‌ای [بدون در نظر گرفتن سنّت‌ها و آداب تکفین،] کفن نماید و او را در گودالی بیافکند؛ و یا او را به هم‌کیشانِ کفرپیشه‌ی او تحویل بدهد [و خود از دور، او را تشییع نماید.]

و بر **بغاوتگر** [کسی که علیه نظام اسلامی سرکشی نموده است] و بر **راهزن** که در جنگ و پیکار کشته شده‌اند، نماز جنازه خوانده نمی‌شود.

و همچنین بر کسی که دیگران را فریب می‌دهد و آن‌ها را به جایی می‌برد و می‌کشد نیز نماز جنازه گزارده نمی‌شود.

و نیز بر کسی که از روی یکدندگی و لجبازی و خودرأیی و سرکشی، شب هنگام همراه با سلاح در شهر می‌چرخد [و در همین حال کشته می‌شود] نیز نماز جنازه خوانده نمی‌شود.

و کسی که از روی «**عصبیت**» [تعصّب جاهلی؛ گروه‌گرایی؛ عِرق گروهی و قبیله‌گرایی] می‌جنگد و کشته می‌شود نیز نماز جنازه گزارده نمی‌شود؛ اگر چه تمامی این افراد، غسل داده هم شوند، باز هم نماز بر آن‌ها خوانده نمی‌شود.

و کسی که **خودکشی** می‌کند، هم غسل داده شود و هم بر وی نماز جنازه گزارده شود.

و کسی که یکی از پدر و مادر خویش را [به ستم و] از روی عمد کشته است، بر وی نماز جنازه گزارده نمی‌شود.

فَصلٌ فِي حَملِهَا وَ دَفنِهَا

يُسَنُّ لِحَملِهَا، أَربَعَةُ رِجَالٍ. وَ يَنبَغِي حَملُهَا أَربَعِينَ خُطوَةً؛ يَبدَأُ بِمُقَدَّمِهَا الأَيمَنِ عَلَى يَمِينِهِ؛ وَ يَمِينُهَا: مَا كَانَ جِهةَ يَسَارِ الحَامِلِ؛ ثُمَّ مُؤَخَّرِهَا الأَيمَنِ عَلَيهِ؛ ثُمَّ مُقَدَّمِهَا الأَيسَرِ عَلَى يَسَارِهِ؛ ثُمَّ يَختِمُ الأَيسَرَ عَلَيهِ.

وَ يَستَحِبُّ الإِسرَاعُ بِهَا بِلَا خَبَبٍ؛ وَ هُوَ مَا يُؤَدِّي إِلَى اِضطِرَابِ المَيِّتِ؛ وَالمَشيُ خَلفَهَا، أَفضَلُ مِنَ المَشيِ أَمَامَهَا؛ كَفَضلِ صَلَاةِ الفَرضِ عَلَى النَّفلِ. وَ يَكرَهُ رَفعُ الصَّوتِ بِالذِّكرِ وَالجُلُوسُ قَبلَ وَضعِهَا.

وَ يُحفَرُ القَبرُ نِصفَ قَامَةٍ أَو اِلَى الصَّدرِ؛ وَ إِن زِيدَ كَانَ حَسَنًا. وَ يُلحَدُ وَ لَا يُشَقُّ اِلَّا فِي

أَرضٍ رَخوَةٍ. وَ يُدخَلُ المَيِّتُ مِن جِهَةِ القِبلَةِ وَ يَقُولُ وَاضِعُه: «بِسمِ اللهِ وَ عَلَى مِلَّةِ رَسُولِ اللهِ صَلَى اللهُ عَلَيهِ وَ سَلَّم». وَ يُوَجَّهُ اِلَى القِبلَةِ عَلَى جَنبِهِ الأَيمَنِ؛ وَ تُحَلُّ العُقَدُ وَ يُسَوَّى اللَبِنُ عَلَيهِ وَالقَصَبُ؛ وَ كُرِهَ الآجُرُّ وَالخَشَبُ؛ وَ أَن يُّسَجَّى قَبرُهَا لَا قَبَرُه؛ وَ يُهَالُ التُّرَابُ وَ يُسَنَّمُ القَبرُ وَ لَا يُرَبَّعُ؛ وَ يَحرُمُ البَنَاءُ عَلَيهِ لِلزِّينَةِ؛ وَ يَكرَهُ لِلإِحكَامِ بَعدَ الدَّفنِ؛ وَ لَا بَأسَ بِالكِتَابَةِ عَلَيهِ لِئَلَّا يَذهَبَ الأَثَرُ وَ لَا يُمتَهَنَ؛ وَ يَكرَهُ الدَّفَنُ فِي البُيُوتِ لِإِختِصَاصِه بِالأَنبِيَاءِ عَلَيهِمُ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ؛ وَ يَكرَهُ الدَّفَنُ فِي الفَسَاقِي؛ وَ لَا بَأسَ بِدَفنِ أَكثَرَ مِن وَاحِدٍ فِي قَبرٍ لِلضُّرُورَةِ؛ وَ يُحجَزُ بَينَ كُلِّ اِثنَينِ بِالتُّرَابِ.

وَ مَن مَاتَ فِي سَفِينَةٍ وَكَانَ البَرُّ بَعِيدًا وَ خِيفَ الضَرَرُ، غُسِلَ وَكُفِّنَ وَ صُلِّيَ عَلَيهِ وَ أُلقِيَ فِي البَحرِ.

وَ يَستَحِبُّ الدَّفنُ فِي مَحَلٍّ مَاتَ بِه أَو قُتِلَ؛ فَإِن نُقِلَ قَبلَ الدَّفنِ قَدرَ مِيلٍ أَو مِيلَينِ، لَا بَأسَ بِه؛ وَكُرِهَ نَقلُه لِأَكثَرَ مِنهُ. وَ لَا يَجُوزُ نَقلُه بَعدَ دَفنِهِ بِالإِجمَاعِ إِلَّا أَن تَكُونَ الأَرضُ مَغصُوبَةً أَو أُخِذَت بِالشُّفعَةِ. وَ إِن دُفِنَ فِي قَبرٍ حُفِرَ لِغَيرِه، ضَمِنَ قِيمَةَ الحَفرِ وَ لَا يُخرَجُ مِنهُ؛ وَ يُنبَشُ لِمَتَاعٍ سَقَطَ فِيهِ وَ لِكَفَنٍ مَغصُوبٍ وَ مَالٍ مَعَ المَيِّتِ؛ وَ لَا يُنبَشُ بِوَضعِه لِغَيرِ القِبلَةِ أَو عَلَى يَسَارِه. وَاللهُ أَعلَم.

فصل: پیرامون [احکام و مسائل] حمل جنازه و دفن میت

سنّت است که جنازه را چهار مرد حمل نمایند؛ و [برای هر یک از حمل‌کنندگان] مناسب و زیبنده است که جنازه را چهل قدم حمل نمایند؛ [زیرا پیامبر ﷺ می‌فرماید: «مَنْ حَمَلَ جَنٰازَةً اَرْبَعِيْنَ خُطْوَةً كُفِّرَتْ عَنْهُ اَرْبَعِيْنَ كَبِيْرَةً» (ابن عساکر)؛ «هر کس جنازه را چهل قدم حمل کند، چهل گناه از او بخشوده می‌شود»].

و کسی که می‌خواهد تابوت میت را حمل کند،] نخست، پایه‌ی راست جلوی تابوت را بر بالای شانه‌ی راست خویش بگذارد؛ [آنگاه پایه‌ی آخر راست تابوت را بر بالای شانه‌ی راستش بنهد؛] پس از آن، پایه‌ی چپِ جلوی تابوت را بر بالای شانه‌ی چپ و آنگاه در آخر، پایه‌ی چپ آخر تابوت را بر بالای شانه‌ی چپ خویش بگذارد. [ابوهریره رضی الله عنه گوید: «مَنْ حَمَلَ الْجَنٰازَةَ بِجَوٰانِبِهَا الْاَرْبَعِ، فَقَدْ قَضَي الَّذِيْ عَلَيْهِ» (مصنّف ابن ابی شیبه)؛ «هر کس جنازه را با چهار جانب آن حمل کند، به راستی وظیفه‌ی خویش

را به انجام رسانده است».]

و [هرگاه مسلمانان بخواهند میت را حمل و تشییع نمایند؛ باید چهار پایه‌ی تابوت میت را بگیرند؛ و] مستحب و پسندیده است که با شتاب، جنازه را ببرند؛ امّا این شتاب نباید به گونه‌ای تند بوده باشد که به تکان خوردن و به جنبش درآمدن میت بیانجامد؛ [ابوهریره رضی الله عنه گوید: پیامبر ﷺ فرمود: «اِسْرَعُوْا بِالْجَنٰازَةِ فَاِنْ تَكُ صٰالِحَةً فَخَيْرٌ تُقَدِّمُوْنَهٰا عَلَيْهِ؛ وَ اِنْ تَكُ غَيْرَ ذٰلِكَ؛ فَشَرٌّ تَضَعُوْنَهُ عَنْ رِقٰابِكُمْ» (بخاری و مسلم)؛ «در دفن جنازه عجله و شتاب کنید؛ چون اگر میت، انسان نیک و صالحی باشد، خیری را به او می‌رسانید و اگر غیر از آن باشد، شرّی است که از دوش خود برمی‌دارید».]

و پیاده رفتن پشت سر جنازه، بهتر از پیاده رفتن در جلوی آن است؛ [و فضیلت حرکت کردن پشت سر جنازه، بر حرکت کردن جلوی آن،] همانند فضیلت نماز فرض بر نماز نفل است.

[به هر حال؛ حرکت کردن پشت سر جنازه بهتر است؛ زیرا این کار مطابق با این فرموده‌ی پیامبر ﷺ است که فرمود: «وَاتَّبِعُوا الْجَنٰائِزَ»؛ «و جنازه‌ها را دنبال کنید».

و قول علی رضی الله عنه نیز این را تأیید می‌کند که می‌گوید: «اَلْمَشْيُ خَلْفَهٰا، اَفْضَلُ مِنَ الْمَشْيِ اَمٰامَهٰا، كَفَضْلِ صَلاةِ الرَّجُلِ فِيْ جَمٰاعَةٍ عَلٰي صَلاتِهِ فَذّاً» (بیهقی و مصنّف عبدالرزاق)؛ «فضیلت حرکت کردن پشت سر جنازه بر حرکت کردن جلوی آن، مانند فضیلت نماز جماعت بر نماز فُرادی است». و ابوامامه رضی الله عنه نیز گوید: «اِنَّ رَسُوْلَ اللّٰهِ ﷺ مَشٰي خَلْفَ جَنٰازَةِ ابْنِهِ اِبْرٰاهِيْمَ حٰافِياً» (مستدرک حاکم)؛ «پیامبر ﷺ با پای برهنه، پشت سر جنازه‌ی پسرش ابراهیم، حرکت کرد».]

و ذکر کردن با صدای بلند [در پیشاپیش جنازه،] مکروه است؛ [چون این کار بدعت است. و قیس بن عباده رضی الله عنه گوید: «كٰانَ اَصْحٰابُ النَّبِيِّ ﷺ يَكْرَهُوْنَ رَفْعَ الصَّوْتِ عِنْدَ الْجَنٰائِزِ» (بیهقی و الجنائز آلبانی)؛ «یاران پیامبر ﷺ بلند کردن صدا هنگام تشییع جنازه را مکروه می‌دانستند»؛ چرا که این کار، مشابهت با مسیحیان است؛ چون آنان به هنگام خواندن انجیل و دعاهایشان، آوازشان را همراه با کشیدن صدا و لحن دادن بدان و غمناک کردن آن، بلند می‌کردند؛ و زشت‌تر از آن، این است که تشییع جنازه با نواختن آلات موسیقی با صدایی حُزن‌انگیز، پیشاپیش جنازه همراه باشد؛ همچنان‌که در بعضی از ممالک اسلامی به تقلید از کفّار، این کار را انجام می‌دهند.

و پیامبر ﷺ در حدیثی دیگر می‌فرماید: «لاتُتَّبَعُ الْجَنٰازَةُ بِصَوْتٍ وَّ لا نٰارٍ» (ابوداود)»؛ «جنازه با سر و صدا و آتش و بخور، تشییع نشود».]

و همچنین نشستن بر زمین پیش از آن که جنازه بر زمین نهاده شود مکروه است؛ [زیرا پیامبر ﷺ می‌فرماید: «مَنْ تَبِعَ الْجَنٰازَةَ فَلا يَجْلِسْ حَتّٰى تُوْضَعَ» (بخاری)؛ «هر کس جنازه‌ای را دنبال می‌کند، تا وقتی که جنازه بر زمین نهاده نشده است، بر زمین ننشیند».]

برای عمق و گودی قبر، [حداقل] نصف قامت یا تا سینه کنده شود؛ و اگر چنان‌چه عمق و گودی آن از نصف قامت یا سینه زیادتر گردید، این، بهتر است.

و [در زمین‌های سفت و سخت رو به جانب قبله برای قبر،] **لحد** قرار داده شود؛ [و «**لحد**»: حفره‌ای است که در طرف راست پایین قبر کنده می‌شود]؛ و نباید برای قبر، شکاف و گودالی راست، بدون لحد قرار دهند؛ مگر آن که قبر، در زمینی نرم و سست و شکننده قرار گرفته باشد؛ [که در آن صورت می‌توانند برای میت، لحد قرار ندهند و فقط قبر را بشکافند و گود نمایند و او را در آن قرار دهند؛ و میت در قبر،] از جهت قبله نهاده شود. [پیامبر ﷺ در مورد **لحد** فرموده است: «اَللَّحَدُ لَنٰا وَ الشَّقُّ لِغَيْرِنٰا» (ابوداود و ترمذی)؛ «لحد از آنِ ما مسلمانان، و شکاف از آن غیر ما است».

و مناسب است که قبر عمیق، وسیع و خوب باشد. هشام بن عامر رضی الله عنه گوید: «لَمّٰا كٰانَ يَوْمُ اُحُدٍ، اُصِيْبَ مَنْ اُصِيْبَ مِنَ الْمُسْلِمِيْنَ وَ اَصٰابَ النّٰاسَ جِرٰاحٰاتٌ؛ فَقُلْنٰا يٰا رَسُوْلَ اللّٰهِ ﷺ! اَلْحَفْرُ عَلَيْنٰا لِكُلِّ اِنْسٰانٍ شَدِيْدٌ؛ فَكَيْفَ تَأْمُرُنٰا؟ فَقٰالَ: اُحْفُرُا وَ اَوْسِعُوْا وَ اعْمُقُوْا وَ اَحْسِنُوْا وَ اَدْفِنُوا الْاِثْنَيْنِ وَ الثَّلاثَةَ فِيْ الْقَبْرِ وَ قَدِّمُوْا اَكْثَرَهُمْ قُرْآناً. قٰالَ: فَكٰانَ اَبِيْ ثٰالِثُ ثَلاثَةٍ، وَ كٰانَ اَكْثَرُهُمْ قُرْآناً فَقُدِّمَ» (نسایی، ابوداود و ترمذی)؛ «زمانی که جنگ اُحد روی داد، بسیاری از مسلمانان کشته شدند و عدّه‌ای هم جراحاتی برداشتند. گفتیم: ای رسول خدا ﷺ! کندن قبر برای هر کدام از آن‌ها، کار دشواری است، به ما چه دستوری می‌دهید؟ پیامبر ﷺ فرمود: قبرها را به صورت وسیع، عمیق و خوب حفر کنید و دو نفر و سه نفر را در یک قبر دفن نمایید و کسی را که قرآن بیشتری از حفظ داشته، در دفن مقدّم کنید. هشام بن عامر رضی الله عنه گوید: پدرم سوّمین شخصی بود که کشته شده بود و بیشتر از همه قرآن را از حفظ داشت، در نتیجه او را جلوتر از همه، دفن کردند».

و کندن قبر هم به صورت **لحد** و هم به صورت **شق** جایز است؛ چون در زمان پیامبرﷺ هر دو صورت رواج داشته است، ولی **لحد** بهتر است.

انس بن مالکؓ گوید: «لَمَّا تُوَفِّي النَّبِيُّ ﷺ كٰانَ بِالْمَدِيْنَةِ رَجُلٌ يَلْحَدُ وَ آخَرٌ يَضْرَحُ؛ فَقٰالُوْا: نَسْتَخِيْرُ رَبَّنٰا وَ نَبْعَثُ اِلَيْهِمٰا؛ فَاَيُّهُمٰا سَبَقَ تَرَكْنٰاهُ؛ فَاَرْسِلَ اِلَيْهِمٰا فَسَبَقَ صٰاحِبُ اللَّحَدِ؛ فَلَحَدُوْا لِلنَّبِيِّ ﷺ» (ابن ماجه و سند این حدیث، حسن است)؛ «وقتی پیامبر ﷺ فوت کرد، در مدینه دو قبرکن بود که یکی قبر را به صورت لحد و دیگری به صورت شق حفر می‌کرد. اصحاب گفتند: از پروردگارمان، استخاره می‌کنیم و به دنبال آن دو می‌فرستیم؛ هر کدام زودتر آمد قبر را حفر کند؛ به دنبال آن دو نفر فرستادند، لحدکن زودتر آمد، لذا برای پیامبر ﷺ قبر را به صورت لحد حفر کردند».

و میت، اگر چه زن باشد، توسط مردان به داخل قبر گذاشته می‌شود؛ چرا که در زمان پیامبر ﷺ مردان این کار را انجام می‌دادند و تاکنون نیز مسلمانان این کار را انجام می‌دهند.]

و کسی که میت را در گور می‌نهد، چنین بگوید: «بِسْمِ اللّٰهِ وَ عَلٰى مِلَّةِ رَسُوْلِ اللّٰهِ ﷺ»؛ «به نام خدای؛ و بر آیین و کیش رسول خدا ﷺ». [ابن عمرؓ گوید: «اِنَّ النَّبِيَّ ﷺ كٰانَ اِذٰا وَضَعَ الْمَيِّتَ فِي الْقَبْرِ قٰالَ: بِسْمِ اللّٰهِ وَ عَلٰى سُنَّةِ رَسُوْلِ اللّٰهِ» (ابوداود، ترمذی و ابن ماجه)؛ «پیامبر ﷺ وقتی میت را در قبر قرار می‌داد، می‌فرمود: «بسم الله و علي سنة رسول الله؛ یعنی به نام خدا و بر سنّت پیامبر خدا ﷺ».

و در حدیثی دیگر پیامبر ﷺ می‌فرماید: «اَلْمَيِّتُ اِذٰا وُضِعَ فِيْ قَبْرِهِ، فَلْيَقُلِ الَّذِيْنَ يَضَعُوْنَهُ حِيْنَ يُوْضَعُ فِي اللَّحَدِ: بِسْمِ اللّٰهِ وَ بِاللّٰهِ وَ عَلٰى مِلَّةِ رَسُوْلِ اللّٰهِ» (مستدرک حاکم)؛ «وقتی که میت در قبرش گذاشته می‌شود، کسانی که او را در لحد می‌گذارند، بگویند: بِسْمِ اللّٰهِ وَ بِاللّٰهِ وَ عَلٰى مِلَّةِ رَسُوْلِ اللّٰهِ؛ یعنی به نام خدا و با توکل به خدا و بر آیین پیامبر خدا ﷺ».]

و میت، در قبر رو به سوی قبله و بر پهلوی راست خویش قرار داده شود؛ [زیرا پیامبر ﷺ می‌فرماید: «اَلْبَيْتُ الْحَرٰامُ، قِبْلَتُكُمْ اَحْيٰاءً وَّ اَمْوٰاتاً» (ابوداود)؛ «خانه‌ی کعبه هم در زندگانی و هم در مرگ، قبله‌ی شما است».]

و [پس از آن که میت در گور نهاده شد،] نوار پارچه‌ها[یی که از بیم باز شدن کفن

بسته بودند،] باز کرده شود؛ [زیرا روایت شده است که پسر سمرة بن جندبﷺ فوت کرد؛ و وی به هنگام کفن کردن پسرش، از بیم باز شدن کفنش، آن را با نوار پارچه‌هایی بست؛ به هنگام تدفین، پیامبر ﷺ بدو فرمود: «اَطْلِقْ عُقَدَ رَأسِهِ وَ عُقَدَ رِجْلَيْهِ» (بیهقی و طحاوی در شرح معانی الاثار)؛ «گره‌های سر و پایش را باز کن».]

و [پس از آن که میت در لَحد نهاده شد، مستحب است که] لحد با خشت خام یا نَی، مسدود ساخته شود؛ و مکروه است که لَحد از آجر و چوب، مسدود ساخته شود؛ [مگر آنگاه که خشت خام یا نَی موجود نباشد که در آن صورت، کراهیتی رونما نمی‌گردد.]

و [اگر چنان‌چه] میت، زن بود، در آن صورت [مستحب است که] قبرش با پرده‌ای پوشانیده شود؛ ولی اگر میت مرد بود؛ قبرش پوشانیده نشود؛ [زیرا روایت شده است که: «اِنَّ عَلِيّاًﷺ مَرَّ بِقَوْمٍ قَدْ دَفَنُوْا مَيِّتاً وَ بَسَطُوْا عَليٰ قَبْرِهِ ثَوْباً فَجَذَبَ بِهِ وَ قٰالَ: اِنَّمٰا يُصْنَعُ هٰذٰا بِالنِّسٰاءِ» (بیهقی در سنن الکبری)؛ «علیﷺ از کنار گروهی از مردم گذشت که مرده‌ای را دفن می‌کردند و با جامه‌ای، قبرش را پوشانیده بودند؛ از این رو لباس را کشید و گفت: بی‌گمان این کار را با زنان انجام می‌دهند».]

و [پس از پوشاندن لَحد، بر قبر] خاک ریخته شود [تا آن که قبر، به وسیله‌ی خاک، پر و مسدود گردد؛] و قبر به شکل کوهان شتر برجسته گردد؛ و چهارگوش قرار داده نشود.

[به هر حال، برای کسی که کنار قبر است، مستحب است که پس از بستن لَحد و گذاشتن خشت‌ها، با هر دو دست خویش، سه مشت خاک بر روی قبر بریزد؛ در بار اول بگوید: «مِنْهٰا خَلَقْنٰاكُمْ»؛ «ما شما را از زمین آفریدیم». و در بار دوّم بگوید: «وَ فِيْهٰا نُعِيْدُكُمْ»؛ «و ما دوباره شما را به زمین برمی‌گردانیم». و در بار سوم بگوید: «وَ مِنْهٰا نُخْرِجُكُمْ تٰارَةً اُخْريٰ»؛ «و بار دیگر شما را از زمین بیرون خواهیم آورد».

ابوهریرهﷺ گوید: «اِنَّ رَسُوْلَ اللّٰهِ ﷺ صَلّيٰ عَليٰ جَنٰازَةٍ؛ ثُمَّ اَتَي الْمَيِّتَ فَحَثيٰ عَلَيْهِ مِنْ قِبَلِ رَأْسِهِ ثَلاثاً» (ابن ماجه)؛ «پیامبر ﷺ بر جنازه‌ای نماز خواند؛ سپس نزدیک قبر شد و از طرف سرش، سه مشت خاک بر آن ریخت».

و پس از دفن میت، انجام موارد زیر سنّت است:

۱- قبر، حدود یک وجب از زمین بلند شود تا مشخص شود که قبر است و به آن

اهانت نشود. جابر بن عبدالله‌ﷺ گوید: «اِنَّ النَّبِيَّ ﷺ اُلْحِدَ لَهُ لَحْدٌ وَ نُصِبَ عَلَيْهِ اللَّبَنُ نَصْباً وَّ رُفِعَ قَبْرُهُ مِنَ الْاَرْضِ نَحْواً مِّنْ شِبْرٍ» (صحیح ابن حبان و بیهقی)؛ «برای پیامبر ﷺ لحدی کنده شد و بر او خشت قرار داده شد و قبرش به اندازه‌ی یک وجب از زمین بلند کرده شد».

۲- قبر مقداری مرتفع شود؛ سفیان تمار گوید: «رَأَيْتُ قَبْرَ النَّبِيِّ ﷺ مُسَنَّماً» (بخاری)؛ «قبر پیامبر ﷺ را دیدم که به شکل کوهان شتر برجسته بود».

۳- با قرار دادن تکه سنگی یا شبیه آن در قسمت بالای قبر (سر میت)؛ آن را مشخص کند تا هرگاه کسی از بستگان میت بمیرد، نزد او دفن شود. مطلب بن ابی وداعه‌ﷺ گوید: «لَمَّا مٰاتَ عُثْمٰانُ بْنُ مَظْعُوْنٍ اُخْرِجَ بِجَنٰازَتِهِ فَدُفِنَ؛ اَمَرَ النَّبِيُّ‌ﷺ رَجُلاً اَنْ يَّأْتِيَهُ بِحَجَرٍ؛ فَلَمْ يَسْتَطِعْ حَمْلَهُ؛ فَقٰامَ اِلَيْهٰا رَسُوْلُ اللّٰهِ ﷺ وَ حَسَرَ عَنْ ذِرٰاعَيْهِ. قٰالَ الْمُطَلِّبُ: قٰالَ الَّذِيْ يُخْبِرُنِيْ عَنْ رَسُوْلِ اللّٰهِ ﷺ كَاَنِّيْ اَنْظُرُ اِلٰى بَيٰاضِ ذِرٰاعَيْ رَسُوْلِ اللّٰهِ ﷺ حِيْنَ حَسَرَ عَنْهٰا؛ ثُمَّ حَمَلَهٰا فَوَضَعَهٰا عِنْدَ رَأْسِهِ وَ قٰالَ: اَتَعَلَّمُ بِهٰا قَبْرَ اَخِي وَ اَدْفُنُ اِلَيْهِ مَنْ مٰاتَ مِنْ اَهْلِيْ» (ابوداود)؛ «وقتی که عثمان بن مظعون فوت کرد، جنازه‌اش را بیرون بردند و دفن کردند. پیامبر ﷺ به مردی دستور داد تا سنگی را برای او بیاورد؛ آن شخص نتوانست سنگ را حمل کند؛ پیامبر ﷺ به طرف سنگ رفت و آستینش را بالا زد. مطلّب گوید: کسی از پیامبر ﷺ به من خبر داد و گفت: وقتی که پیامبر ﷺ آستینش را برای برداشتن سنگ بالا زد، سفیدی ساعدهایش را دیدم. سنگ را حمل کرد و در کنار سر عثمان قرار داد و فرمود: با این سنگ، قبر برادرم را نشانه می‌کنم و هر کس از خویشاوندانم فوت کند، نزد او دفنش می‌کنم».

۴- بالای قبر بایستد و برای پایداری میت، دعا و طلب آمرزش کند و حاضران را نیز به این کار سفارش کند. عثمان بن عفان‌ﷺ گوید: «كٰانَ النَّبِيُّ ﷺ اِذٰا فَرَغَ مِنْ دَفْنِ الْمَيِّتِ، وَقَفَ عَلَيْهِ فَقٰالَ: اِسْتَغْفِرُوْا لِاَخِيْكُمْ وَ سَلُوْا لَهُ التَّثْبِيْتَ فَاِنَّهُ الْآنُ يُسْأَلُ» (ابوداود)؛ «وقتی که پیامبر ﷺ از دفن میت فارغ می‌شد، بالای سر او می‌ایستاد و می‌فرمود: برای برادرتان طلب مغفرت کنید و برای او از خدا طلب پایداری کنید که هم اینک از او سؤال می‌شود».]

و **ساختن ساختمان بر قبرها** برای زینت و آرایش و تزیین و دکور، حرام است؛ و همچنین ساختن بناء بر قبر برای محکم سازی آن پس از دفن، مکروه است. [به هر حال؛ سنگ و سیمان کاری و ساختن مقبره و قبّه و گنبد، بر روی قبر، ممنوع و حرام است؛ زیرا رسول خدا ﷺ از گچ کردن قبر، آراستن قبرها، سیمان کردن آن‌ها و ساختمان سازی بر روی آن‌ها نهی فرموده است.

و نشستن و قدم نهادن بر روی قبر انسان مسلمان، نیز روا نیست؛ زیرا پیامبر ﷺ می‌فرماید: «لاتجلسوا علی القبور و لا تصلّوا الیها» (مسلم)؛ «بر روی گورها ننشینید و رو به آن‌ها نماز نخوانید».

و ساختن مسجد بر روی قبرها و نهادن چراغ بر روی آن‌ها، حرام است؛ زیرا پیامبرﷺ می‌فرماید: «خداوند یهود را به خاطر آن که قبرهای پیامبران خویش را مسجد نمودند، مورد نفرین قرار داده است». بخاری و مسلم.

و نیز روایت شده است که: جابرؓ گوید: «نَهٰي رَسُوْلُ اللّٰهِ ﷺ عَنْ تَجْصِيْصِ الْقُبُوْرِ وَ الْبِنٰاءِ عَلَيْهِ وَ الْجُلُوْسِ عَلَيْهٰا» (حاکم در مستدرک)؛ «پیامبر ﷺ از گچ کردن قبرها و ساختمان ساختن بر آن‌ها و نشستن بر آن‌ها، نهی کرده است».

و علامت‌گذاری قبر به وسیله‌ی سنگ یا امثال آن برای شناخته شدن صاحب قبر، مانعی ندارد؛ زیرا رسول خدا ﷺ به وسیله‌ی سنگی، قبر عثمان بن مظعونؓ را علامت‌گذاری فرمود.]

و ایرادی به نوشتن بر روی قبر - بدان خاطر که یاد و خاطره‌ی وی از میان نرود و بدو بی‌اعتنایی و بی‌احترامی نگردد - نیست [و با وجود این، باز هم بهتر است که بر روی قبر، چیزی نوشته نشود.]

و دفن نمودن میت در خانه‌ها مکروه است؛زیرا دفن کردن در خانه از ویژگی‌ها و خصوصیات پیامبران است.

و دفن کردن میت در اماکنی که به «**فساقی**» نامیده می‌شوند، مکروه است؛ [و «**فساقی**» اماکنی شبیه حوض‌هایی است که از سنگ مرمر ساخته شده‌اند. و دفن کردن مردگان در چنین اماکنی به این دلایل مکروه است:

۱- عدم کنده شدن لحد در آن‌ها.

۲- دفن شدن یک گروه در یک قبر بدون ضرورت.

۳- اختلاط زنان و مردان در چنین جاهایی.

۴- گچ‌کاری و ساختن بناء در آن‌ها.]

و دفن بیشتر از یک نفر در یک قبر به هنگام ضرورت، ایرادی ندارد. و اگر چنان‌چه بیشتر از یک تن در یک قبر دفن گردیدند، در آن صورت [مستحب است که] بین هر دو نفر از آن‌ها با خاک فاصله قرار داده شود.

[به هر حال، در حالت اختیار و امکان، دو جنازه در یک قبر دفن نمی‌شوند، بلکه باید هر یک جداگانه دفن شود مگر در وقت نیاز و ضرورت و ناچاری؛ مانند تنگی گورستان و زمین و کثرت مردگان به گونه‌ای که دفن هر جنازه‌ای به طور جداگانه سخت باشد که در آن صورت، جمع بین دو یا سه یا بیشتر در یک گور بر حسب ضرورت، اشکالی ندارد؛ همان‌گونه که اگر کفن کمیاب و نایاب باشد، چند نفر در یک کفن جمع می‌شود؛ به علّت تبعیت از پیامبر ﷺ که در کشته شدگان جنگ اُحُد چنین کرد؛ همانطوری که بخاری روایت کرده است. در این صورت اول آن کس که فاضلتر و بزرگوارتر است، در جهت قبله قرار داده شده و پشت سرش دیگری به ترتیب فضل قرار داده می‌شود.]

و کسی که در کشتی بمیرد و خشکی نیز دور باشد و بیم ضرر و زیان [و تغییر و دگرگون شدن جسد میت] وجود داشته باشد، در آن صورت، میت غسل داده شود و کفن گردد و [بر وی نمازگزارده شود و] در دریا افکنده شود؛

و مستحب است که مرده در جایی دفن شود که در آن، مرده یا به قتل رسیده است. و اگر چنان‌چه پیش از دفن شدن میت، به اندازه‌ی یک یا دو مایل [از مکانی که در آن مرده یا به قتل رسیده است،] انتقال داده شد، در آن صورت ایراد و اشکالی رونما نخواهد گردید؛ ولی انتقال دادن میت به بیشتر از دو مایل، مکروه می‌باشد.

و به اجماع صاحب‌نظران فقهی احناف، بیرون آوردن و جابه‌جا نمودن مرده پس از دفنش، جایز نمی‌باشد؛ [زیرا رسول خدا ﷺ می‌فرماید: «کشته‌ها را در محل کشته شدنشان دفن کنید» ابوداود؛] مگر آن [مرده] در زمینی غصبی، دفن شده باشد؛ یا در زمینی دفن گردیده باشد و حال آن که آن زمین بنا به حقِّ شُفْعه، در ملکیت کسی قرار گرفته باشد.

و اگر چنان‌چه مرده، در قبری دفن گردید که برای غیر او کنده شده بود، در آن صورت، ضمانت قیمتِ حفر این گور، [از مال و ترکه‌ی مرده] پرداخت می‌گردد و میت

از آن بیرون آورده نمی‌شود.

و قبر، نَبش می‌شود در صورتی که کالایی [چون درهم و لباس] در آن افتاده باشد. و همچنین قبر، نَبش می‌گردد در صورتی که کفن مرده، غصبی باشد [و صاحب آن کفن نیز خواستار کفن خویش باشد.] و نیز قبر، نَبش می‌شود اگر چنان‌چه به همراه میت، مالی دفن کرده شده بود؛ [زیرا روایت شده که: «اِنَّ النَّبِيَّ ﷺ اَبٰاحَ نَبْشَ قَبْرَ اَبِيْ رِغٰالٍ» (ابوداود)؛ «پیامبر ﷺ به خاطر مالی که به همراه ابورغال دفن شده بود، اجازه داد تا قبرش، نبش گردد»].

و قبر، نَبش کرده نشود، اگر چنان‌چه میت به سوی غیر جهت قبله نهاده شده بود. و همچنین قبر، نَبش کرده نشود، اگر چنان‌چه میت، بر پهلوی چپ خویش، نهاده شده بود. و خداوند داناتر است.

فَصلٌ فِي زِيَارَةِ القُبُورِ

نَدَبَ زِيَارَتُهَا لِلرِّجَالِ وَالنِّسَاءِ عَلَى الأَصَحِّ؛ وَ يَستَحِبُّ قِراءَةُ يس لِمَا وَرَدَ: أَنَّه مَن دَخَلَ المَقَابِرَ وَ قَرَأَ يس، خَفَّفَ اللهُ عَنهُم يَومَئِذٍ؛ وَ كَانَ لَه بِعَدَدِ مَا فِيهَا حَسَنَاتٌ»؛ وَ لَا يَكرَهُ الجُلُوسُ لِلقِرَاءَةِ عَلَى القَبرِ فِي المُختَارِ؛ وَ كُرِهَ القُعُودُ عَلَى القُبُورِ لِغَيرِ قِرَاءَةٍ وَ وَطؤُهَا وَالنَّومُ وَ قَضَاءُ الحَاجَةِ عَلَيهَا وَ قَلعُ الحَشِيشِ وَالشَّجَرِ مِنَ المَقبَرَةِ؛ وَ لَا بَأسَ بِقَلعِ اليَابِسِ مِنهُمَا.

فصل: پیرامون [احکام و مسائل] زیارت قبرها

بنا به قول صحیح‌تر، **زیارت قبور**، برای مردان و زنان، مستحب می‌باشد. [**زیارت قبور**، به منظور پندگرفتن و یادآوری آخرت، مشروع است؛ به شرط این که در قبرستان، چیزی که موجب غضب خداوند بلندمرتبه شود، مانند: خواستن از صاحب قبر و به کمک طلبیدن او و مانند این‌ها نگوید.

ابوسعید خدری رضی الله عنه گوید: پیامبر ﷺ فرمود: «اِنِّيْ نَهَيْتُكُمْ عَنْ زِيٰارَةِ الْقُبُوْرِ فَزُوْرُوْهٰا فَاِنَّ فِيْهٰا عِبْرَةً وَ لاتَقُوْلُوْا مٰايُسْخِطُ الرَّبَّ» (بیهقی و مستدرک حاکم)؛ «من پیشتر شما را از زیارت قبور نهی کرده بودم؛ ولی الان می‌گویم که به زیارت قبور بروید؛ چون در آن، پند و عبرت است و چیزی نگویید که خشم خدا را برانگیزد».

و زیارت قبور برای زنان هم جایز است؛ چون زنان نیز در علّت زیارت قبور، یعنی پند گرفتن و یادآوری آخرت، با مردان شریک هستند.

در اینجا این سؤال را می‌توان مطرح کرد که آیا زیارت قبور سنت است یا بدعت؟ و اگر سنت است آیا مسافرت کردن به قصد زیارت آن‌ها بدعت و حرام است؟ زیرا رسول خدا فرموده است: «لاتُشَدُّ الرِّحٰالُ اِلّا اِلٰى ثَلاثَةِ مَسٰاجِدَ، اَلْمَسجِدِ الْحَرامِ و مسجدي هٰذٰا وَ الْمَسجدِ الْاَقْصىٰ».

در پاسخ می‌توان چنین گفت: اولاً در مشروعیت و سنت بودن زیارت قبور توسط مردان کسی از علماء مخالفت نکرده است جز آنچه که از **ابن‌سیرین** و **نخعی** و **شعبی** روایت شده است.

زیارت قبور توسط مردان مستحب است و دلیل مشروعیت آن حدیثی است که مسلم و ترمذی از پیامبر ﷺ روایت کرده‌اند که فرمود: «کُنْتُ نَهَیْتُکُمْ عَنْ زِیٰارَةِ الْقُبُوْرِ فَزوُروها فَاِنَّهٰا تُذَکِّرُ الآخِرَةَ».

یعنی: (من شما را از زیارت قبور منع کرده بودم از این به بعد به زیارت آن‌ها بروید چرا که آخرت را به یاد شما می‌آورد) مُسمل و ترمذی آن را روایت کرده‌اند.

و نیز به دلیل این که رسول خدا ﷺ قبرستان بقیع عَرْقَد را زیارت می‌کردند.

پیامبر ﷺ در اوائل دعوت به اسلام مردم را از زیارت قبور منع کردند چون نزدیک دوره‌ی جاهلیت بودند. دوره‌ای که قبور و بت‌ها را تقدیس می‌کردند بعد از اینکه عادات گذشته را ترک کردند و ایمان در دل‌هایشان رسوخ کرد، به آنان اجازه داد که قبور را زیارت کنند تا آخرت برایشان یادآوری شود و پند و عبرت گیرند. از کسانی که در رفتن به سوی آخرت از آنان سبقت گرفته‌اند و ترک کردند عیش و نوش و زر وزیورهای دنیا را، و جز عمل صالحی که پیش فرستادند چیزی بدست نیاوردند. اما واجب است که زیارت شرعی باشد، خرافات و نوآوری‌های خلاف شرع در آن نباشد. زیارت شرعی به اینگونه است که بر اموات سلام کرده و برای آنان دعای خیر کنی و طلب مغفرت نمایی و بگویی: «سلام بر شما ای اهل این دیار، ای مؤمنین و ای مسلمین، ما هم ان شاء الله به شما ملحق می‌شویم، از خداوند برای شما و خود طلب سلامتی می‌کنیم.» و امثال این دعاها که در سنت آمده است. و از دست کشیدن بر ضریح و بوسیدن قبر و طواف آن و نذر برای آن اجتناب شود زیرا این‌گونه اعمال

دوره‌ی جاهلیت است و جزء زیارت شرعی نیست.

اما زیارت قبور توسط زنان: اگر زیارت زن موجب فتنه گردد یا زینت‌های خود را به نمایش گذارد و با مردان مختلط شود، یا برای نوحه‌خوانی و شیون و زاری بیاید، حرام است به اجماع علماء و اگر چنان‌چه زیارتش خالی از اینگونه امور باشد، در مورد جایز بودن آن علماء اختلاف نظر دارند. گروهی از علماء زیارت زنان را حرام دانسته‌اند بنا به حدیث «اِنَّ رسولَ اللهِ ﷺ لَعَنَ زَوّاراتِ الْقُبُور» که ابوهریره رضی الله عنه آن را روایت کرده است و امام احمد و ترمذی آن را صحیح می‌دانند. یعنی: رسول خدا ﷺ زنان زیارت کننده‌ی قبور را لعن کرد.

گروهی دیگر از فقهاء قائل به کراهت آنند بعضی چون حنفیه آن را مکروه تحریمی می‌دانند و بعضی دیگر مکروه تنزیهی.

در این مورد استدلال کرده‌اند به خبری که مسلم ازام عطیه روایت می‌کند که گفت: ما زنان از زیارت قبور منع شدیم ولی بر ما واجب نشد. گروهی دیگر آن را جایز می‌دانند که در مذهب شافعی رحمه الله قول ارجح همین است و در نزد امام احمد مرجوح است.

کسانی که زیارت قبور را برای زنان جایز دانسته‌اند استدلال کرده‌اند به فعل امر(فزوروها) در حدیث «فَزَوروها فانّها تُذَكِّرُ الآخِرة» که دلالت بر عموم می‌کند زیرا هر گاه فعل امر خطاب به مردان باشد آن امر شامل زنان نیز می‌شود. (مانند اَقيمُوا الصَّلوٰة)

و نیز بنا به حدیثی که مسلم از عایشه رضی الله عنها روایت کرده که عایشه رضی الله عنها گفت از رسول خدا ﷺ پرسیدم: وقتی که به زیارت قبور می‌روم، چه بگویم حضرت فرمود: بگو: السلام علیکم اهل الدیار من المؤمنین.

و نیز بنا به خبری که بخاری از رسول خدا ﷺ روایت کرده روزی پیامبر به زنی گذشت که در کنار قبری گریه می‌کرد، رسول خدا ﷺ فرمود تقوا داشته باش و صبر کن. (زن پیامبر را نشناخت) و گفت: راحتم بگذار، پیامبر ﷺ زن را از زیارت نهی نکرد.

و نیز ترمذی روایت کرده که عایشه رضی الله عنها قبر برادرش عبدالرحمن را زیارت می‌کرده.

اما حدیث «انَّ رسولَ اللهِ ﷺ لَعَنَ زَوّاراتِ الْقُبُور» را علماء حمل بر زمانی کرده‌اند که زن به قصد نوحه و شیون و زاری به زیارت برود.

به هر حال، اهل علم در مورد حرام بودن رفت و آمد بیش از حدّ زنان به قبرستان، اتفاق‌نظر دارند؛ زیرا از رسول خدا ﷺ روایت شده است که فرمود: «خداوند زنانی را که زیاد به قبرستان رفت و آمد می‌نمایند، نفرین کند».

امّا رفت و آمد اندک آن‌ها را به قبرستان، برخی از علماء به خاطر همان حدیث، مکروه می‌دانند. و برخی هم آن را بدون کراهت جایز می‌شمارند؛ زیرا روایت شده است که عایشه رضی الله عنها به زیارت قبر برادرش عبدالرحمن رضی الله عنه رفته است و چون از ایشان در مورد آن سؤال شد، فرمود: «درست است که رسول خدا ﷺ پیشتر از زیارت قبور نهی فرمود، امّا بعدها به مردم اجازه فرمود که به خاطر یادآوری آخرت، به زیارت قبرستان بروند». مستدرک حاکم و بیهقی.

و کسانی که رفت و آمد اندک زنان به قبرستان را جایز شمرده‌اند، آن را مشروط به این نموده‌اند که عمل و حرکت نامشروعی مانند فغان و زاری با صدای بلند، بی‌حجابی، سخن گفتن با مردگان و درخواست رفع احتیاج و ... توسط آن‌ها انجام نگیرد. اموری که متأسفانه در بسیاری از ممالک اسلامی شاهد آن هستیم.]

و خواندن **سوره‌ی یاسین**، به هنگام زیارت گورستان، مستحب و پسندیده است؛ زیرا از [طریق انس بن مالک رضی الله عنه] وارد شده که [وی گفته است: پیامبر ﷺ فرموده است:] «کسی که به گورستان وارد شود و یاسین را بخواند؛ خداوند بلندمرتبه در آن روز، عذاب را از مرده‌ها فرومی‌نشاند و سبک می‌گرداند؛ و برای تلاوت کننده‌ی آن، نیکی‌ها و پاداش‌هایی به تعداد مردگانی که در آن گورستان آرمیده‌اند، وجود دارد».

[و کسی که به زیارت و سرکشی گورستان می‌رود، برایش مستحب است که کلمات و جملاتی را بگوید که رسول خدا ﷺ هنگام رفتن به قبرستان بقیع بیان می‌فرمود.

عایشه رضی الله عنها گوید: خطاب به پیامبر ﷺ گفتم: ای فرستاده‌ی خدا! وقتی وارد قبرستان شدم، چه بگویم؟ فرمود: بگو: «اَلسَّلامُ عَلىٰ اَهْلِ الدِّيٰارِ مِنَ الْمُؤْمِنِيْنَ وَ الْمُسْلِمِيْنَ وَ يَرْحُمُ اللهُ الْمُسْتَقْدِمِيْنَ مِنّا وَ الْمُسْتَأْخِرِيْنَ وَ اِنّا اِنْ شٰاءَ اللهُ بِكُمْ لاحِقُوْنَ» (مسلم و نسایی)؛ «سلام بر مؤمنان و مسلمانان این دیار باد! خداوند به گذشتگان و آیندگان ما رحم کند، و ما هم به خواست خدا، به شما ملحق خواهیم شد».

و سلیمان بن بریده‌ﷺ از پدرش روایت می‌کند: پیامبر ﷺ به آنان یاد می‌داد که هرگاه به قبرستان رفتند بگویند: «اَلسَّلامُ عَلَيْكُمْ اَهْلَ الدِّيَارِ مِنَ الْمُؤْمِنِيْنَ وَ الْمُسْلِمِيْنَ وَ اِنَّا اِنْ شَاءَ اللهُ بِكُمْ لاحِقُوْنَ؛ اَسْأَلُ اللهَ لَنَا وَ لَكُمُ الْعَافِيَةَ» (مسلم و نسایی)؛ «سلام بر شما مؤمنان و مسلمانان این دیار؛ و ما هم - به خواست خدا - به شما ملحق خواهیم شد و از خداوند برای خود و شما، طلب عافیت می‌کنم».]

و - بنا به قول مختار و برگزیده - نشستن بر قبر به خاطر قرائت، مکروه نمی‌باشد؛ ولی نشستن بر قبر برای غیر قرائت، لگدمال کردن قبر، خواب شدن بر قبر، اجابت مزاج و قضای حاجت کردن بر قبر [یا قضای حاجت نمودن به نزدیکی قبر،] و قَلع و قَمع نمودن علف و درخت گورستان، مکروه می‌باشند. و اشکالی ندارد که علف خشک و درخت خشکیده‌ی گورستان، برکنده و ریشه‌کن شوند.

[به هر حال؛ **انجام کارهای ذیل در کنار قبرها، ناروا می‌باشد:**

۱- **ذبح برای غیر رضای خدا**؛ به دلیل فرموده‌ی پیامبر ﷺ: «لاعُقْرَ فِي الْاِسْلامِ» (ابوداود)؛ «در اسلام، ذبح بر قبر نیست». عبدالرزاق بن همام گوید: «كَانُوْا يَعْقُرُوْنَ عِنْدَ الْقَبْرِ بَقَرَةً اَوْ شَاةً» (ابوداود)؛ «اهل جاهلیت، گاو یا گوسفندی را کنار قبر سر می‌بریدند».

۲- **چیزهایی که در حدیث زیر نهی شده است:**

جابربن عبدالله‌ﷺ گوید: «نَهٰي رَسُوْلُ اللهِ ﷺ اَنْ يُجَصَّصَ الْقَبْرُ وَ اَنْ يُقْعَدَ عَلَيْهِ وَ اَنْ يُبْنٰي عَلَيْهِ اَوْ يُزَادَ عَلَيْهِ اَوْ يُكْتَبَ عَلَيْهِ» (ابوداود، مسلم، ترمذی و نسایی)؛ «پیامبر ﷺ از گچ‌کاری قبر و نشستن و بنا کردن روی آن و بلند کردن بیش از حدّ شرعی و از نوشتن روی آن، نهی کرده است».

۳- **نماز خواندن رو به روی قبر:** به دلیل فرموده‌ی پیامبر ﷺ: «لاتُصَلُّوْا اِلَي الْقُبُوْرِ» (مسلم، ابوداود، ترمذی و نسایی)؛ «رو به قبور نماز نخوانید».

۴- **نماز خواندن کنار قبور**، اگر چه بدون رو کردن به آن باشد. از ابوسعید خدری‌ﷺ روایت است که پیامبر ﷺ فرمود: «الارض کلّها مسجد الّا المقبرة و الحمّام» (ابوداود و ترمذی)؛ «می‌توان روی تمام زمین نماز خواند به جز قبرستان و حمام».

۵- **ساختن مسجد روی قبر:** عایشه ﭫ و عبدالله بن عباس ﭭ گفته‌اند: «لَمَّا نُزِلَ بِرَسُوْلِ اللهِ ﷺ طَفِقَ يَطْرَحُ خَمِيْصَةً لَّهُ عَلٰي وَجْهِهِ؛ فَاِذَا اغْتَمَّ بِهٰا كَشَفَهٰا عَنْ وَجْهِهِ فَقٰالَ: وَ هُوَ كَذٰلِكَ: لَعْنَةُ اللهِ عَلَي الْيَهُوْدِ وَ النَّصٰارٰي، اِتَّخَذُوْا قُبُوْرَ اَنْبِيٰاءِهِمْ مَسٰاجِدَ، يُحَذِّرُ مٰا صَنَعُوْا» (بخاری و مسلم)؛ «وقتی پیامبر ﷺ مریض شد (بیماری وفاتش)؛ پارچه‌ای روی صورتش کشید؛ هرگاه اذیت می‌شد آن را از صورتش برمی‌داشت و در همان حال فرمود: لعنت خدا بر یهود و نصاری باد که قبرهای پیامبرانشان را به مسجد تبدیل کردند؛ از آنچه آن‌ها کردند، مسلمانان را بر حذر می‌داشت».

و عایشه ﭫ گوید: پیامبر ﷺ در بیماری‌ای که از آن بهبود نیافت، فرمود: «لَعَنَ اللهُ الْيَهُوْدَ وَ النَّصٰارٰي، اِتَّخَذُوْا قُبُوْرَ اَنْبِيٰاءِهِمْ مَسٰاجِدَ. قٰالَتْ فَلَوْلا ذٰاكَ اُبْرِزَ قَبْرُهُ غَيْرَ اَنَّهُ خَشِيَ اَنْ يُتَّخَذَ مَسْجِداً» (بخاری و مسلم)؛ «خداوند یهود و نصاری را لعنت کند؛ زیرا که قبور پیامبرانشان را مسجد قرار دادند. عایشه ﭫ گوید: اگر این نبود، قبرش را آشکار می‌کردند، اما بیم آن داشت که مسجد قرار داده شود».

۶- **تبدیل کردن قبرستان به محل برزگراری اعیاد و رفتن به قبرستان در اوقات معین و مناسبت‌های معروف به قصد عبادت، نزد قبور یا غیر آن:** ابوهریره ﭬ گوید: پیامبر ﷺ فرموده است: «لاتَتَّخِذُوْا قَبْرِيْ عِيْداً وَّ لا تَجْعَلُوْ بُيُوْتَكُمْ قُبُوْراً وَ حَيْثُمٰا كُنْتُمْ فَصَلُّوْا عَلَيَّ فَاِنَّ صَلاتَكُمْ تَبْلُغُنِيْ» (ابن ماجه و ابوداود)؛ «قبر مرا به محل برگزاری اعیاد قرار ندهید و خانه‌هایتان را قبرستان نکنید و هر کجا بودید بر من صلوات بفرستید؛ چون صلوات شما به من می‌رسد».

۷- **شکستن استخوان میت:** به دلیل فرموده‌ی پیامبر ﷺ: «اِنَّ كَسْرَ عَظْمِ الْمُؤْمِنِ مَيِّتاً مِثْلُ كَسْرِهِ حَيّاً» (ابوداود و ابن ماجه)؛ «شکسن استخوان میت مؤمن، مانند شکستن استخوانش در حال زندگانی است».]

باب: پیرامون احکام شهید

بَابُ اَحكَامِ الشَّهِيدِ

الشَّهِيدُ المَقتُولُ، مَيِّتٌ بِأَجلِهِ عِندَنَا أَهلِ السُّنَّةِ.

وَالشَّهِيدُ: مَن قَتَلَه أَهلُ الحَربِ أَو أَهلُ البَغيِ أَو قُطَّاعُ الطَّرِيقِ أَوِ اللُصُوصُ فِي مَنزِلِه لَيلًا وَ لَو بِمُثَقَّلٍ؛ أَو وُجِدَ فِي المَعرِكَةِ وَ بِه أَثرٌ أَو قَتَلَهُ مُسلِمٌ ظُلمًا عَمَدًا بِمُحَدَّدٍ وَ كَانَ مُسلِمًا بَالِغًا خَالِيًا عَن حَيضٍ وَ نِفَاسٍ وَ جِنَابَةٍ؛ وَ لَم يَرتَثَّ بَعدَ اِنقِضَاءِ الحَربِ؛ فَيُكَفَّنُ بِدَمِه وَ ثِيَابِهِ؛ وَ يُصَلَّى عَلَيهِ بِلَا غُسلٍ؛ وَ يُنزَعُ عَنهُ مَا لَيسَ صَالِحًا لِلكَفَنِ كَالفَروِ وَالحَشوِ وَالسِّلَاحِ وَالدِّرعِ؛ وَ يُزَادُ وَ يُنقَصُ فِي ثِيَابِه؛ وَكُرِهَ نَزعُ جَمِيعِهَا؛ وَ يُغسَلُ إِن قُتِلَ صَبِيًّا أَو مَجنُونًا أَو حَائِضًا أَو نُفَسَاءَ أَو جُنُباً اَوْ ارتُثَّ بَعدَ اِنقِضَاءِ الحَربِ؛ بِأَن أَكَلَ أَو شَرِبَ أَو نَامَ أَو تَدَاوَى أَو مَضَى وَقتُ الصَّلَاةِ وَ هُوَ يَعقِلُ أَو نُقِلَ مِنَ المَعرِكَةِ لَا لِخَوفِ وَطءِ الخَيلِ أَو أَوصَى أَو بَاعَ أَو اِشتَرَى أَو تَكَلَّمَ بِكَلَامٍ كَثِيرٍ. وَ إِن وُجِدَ مَا ذُكِرَ قَبلَ اِنقِضَاءِ الحَربِ، لَا يَكُونُ بِه مُرتَثًّا. وَ يُغسَلُ مَن قُتِلَ فِي المِصرِ وَ لَم يُعلَم أَنَّه قُتِلَ بِمُحَدَّدٍ ظُلمًا أَو قُتِلَ بِحَدٍّ أَو قَوَدٍ وَ يُصَلّٰى عَلَيهِ.

باب: پیرامون احکام شهید

از دیدگاه ما [اهل سنّت و جماعت،] «مقتول» [به قتل رسیده؛ کشته شده،] به اجل معین و مشخص خویش می‌میرد. [علامه عمر نسفي در «شرح العقاید» گوید: «وَ الْمَقْتُوْلُ مَيِّتٌ بِاَجَلِهِ، وَ الْمَوْتُ قٰائِمٌ بِالْمَيِّتِ، مَخْلُوْقٌ لِلّٰهِ تَعٰالٰي لٰا صُنْعَ لِلْعَبْدِ فِيْهِ تَخْلِيْقاً وَّ لٰا اِكْتِسٰاباً؛ وَ الْاَجَلُ وٰاحِدٌ»؛ «کسی که کشته می‌شود، به اَجل خود می‌میرد و مرگ، قائم و وابسته به میت است و مخلوق خداوند؛ و انسان از نظر ایجاد و اکتساب، نقشی در آن ندارد و اَجل نیز یکی است».

از این رو، اهل سنّت و جماعت، معتقدند که **اجَل** یکی است، نه به تأخیر می‌افتد و نه پیشی می‌گیرد و گوناگون بودن علل و عوامل مرگ، تأثیری در آن ندارد و مقتول نیز به اجل معین و مشخص خود می‌میرد؛ و اگر قاتل هم نباشد، جایز و ممکن است که در همان وقت بمیرد؛ و به گمان کسی که مرگ را می‌آفریند، خداوند است نه قاتل.

خداوند می‌فرماید: ﴿فَإِذَا جَآءَ أَجَلُهُمۡ لَا يَسۡتَأۡخِرُونَ سَاعَةً وَلَا يَسۡتَقۡدِمُونَ٣٤﴾ [الأعراف: ٣٤] «هنگامی که اَجل آنان سر رسید، نه لحظه‌ای از آن تأخیر خواهند کرد و نه لحظه‌ای بر آن پیشی می‌گیرند».

و نیز می‌فرماید: ﴿وَلَن يُؤَخِّرَ ٱللَّهُ نَفۡسًا إِذَا جَآءَ أَجَلُهَاۚ﴾ [المنافقون: ١١] «خداوند هرگز مرگ کسی را که اجلش فرا رسیده باشد به تأخیر نمی‌اندازد».

و همچنین می‌فرماید: ﴿ٱللَّهُ يَتَوَفَّى ٱلۡأَنفُسَ حِينَ مَوۡتِهَا﴾ [الزمر: ٤٢] «خداوند جان‌ها را هنگام مرگشان دریافت می‌کند». و آیاتی دیگر.]

و «**شهید**»: [در اصطلاح شرعی،] کسی است که «**اَهل حرب**» [دشمنان و بدخواهان اسلام و مسلمانان]، یا **بغاوتگران**، یا **راهزنان** و یا **دزدان**، او را شب هنگام در منزلش کشته باشند؛ اگر چه کشته شدن وی با چیزی سنگین رخ داده باشد؛ و یا در **میدان کارزار** یافته شود و در وجودش اثر زخم وجود داشته باشد؛ [و به جهت همان زخم، دار فانی را وداع گفته باشد؛]

و یا این که **مسلمانان**، او را به ستم و از روی عمد با چیزی تیز و برنده، کشته

باشند و فرد کشته شده نیز مسلمان، بالغ و عاری از حیض و قاعدگی، نفاس و زایمان و جنابت و ناپاکی باشد؛ و پس از پایان جنگ نیز به دنبال اصابت ضربه، مرده باشد؛ به گونه‌ای که به چیزی از بهره‌ها و خدمات زندگی و حیات، چون: خوردن، آشامیدن، خواب شدن و معالجه و درمان، بهره‌مند نگردیده باشد.

[به هر حال؛ هر مسلمانی که او را کفّار و بدخواهان اسلام به قتل برسانند؛ یا در میدان کارزار یافته شود و در وجودش اثر زخم باشد و به جهت همان زخم، دار فانی را وداع گوید؛ و یا این که مسلمانان او را به ستم کشته باشند و در قتلش نیز خون‌بها و دیه واجب نگردیده باشد، چنین فردی کفن می‌شود و بر او نماز جنازه گزارده می‌شود و غسل داده نمی‌شود.

و اگر فردی در حال جنابت و ناپاکی به شهادت رسید، در آن صورت علماء و صاحب‌نظران فقهی احناف، در مورد غسل دادنش، با همدیگر اختلاف‌نظر دارند: امام ابوحنیفه‌ؒ بر این باور است که باید غسل داده شود؛ ولی امام ابویوسف‌ؒ و امام محمدؒ برآنند که چنین فردی نباید غسل داده شود.

و خون بدن شهید، شسته نمی‌شود و لباس وی نیز از تنش بیرون آورده نمی‌گردد؛ ولی می‌توان پوستین، کُت، موزه و سلاح وی را از تنش بیرون آورد.

و اگر چنان‌چه کسی در میدان کارزار زخم برداشت و پس از آن، چیزی خورد یا نوشید و یا مورد معالجه و درمان قرار گرفت و سپس مرد، چنین فردی در پیشگاه خداوند متعال، حکم شهید را دارد و اگر خدا بخواهد به ثواب و پاداش شهادت نیز نائل خواهد آمد؛ اما در احکامی که متعلّق به بندگان است، احکام شهید بر او جاری نمی‌گردد؛ از این رو، چنین فردی غسل داده می‌شود و تکفین می‌گردد و مانند دیگر مردگان برایش نماز جنازه خوانده می‌شود؛ و خورد و نوش و معالجه‌ی وی را پس از برداشتن زخم، «اِرتثاث» یعنی: **بهره گرفتن** می‌نامند.]

چنین کشته شده‌ای، با خون و جامه‌اش کفن می‌گردد؛ و بی‌آن که غسل داده شود، بر او نماز جنازه گزارده می‌شود؛ [جابربن عبدالله‌ؓ گوید: پیامبر ﷺ فرمود: «اِدْفِنُوْهُمْ فِيْ دِمٰائِهِمْ؛ - يَعْنِيْ يَوْمَ اُحُدٍ - وَ لَمْ يُغَسِّلْهُمْ» (نسایی، بخاری، ابوداود و ترمذی)؛ «آن‌ها را با خونشان دفن کنید؛ یعنی روز جنگ احد؛ و آن را نشست».

و انس بن مالک‌ؓ نیز گوید: «اِنَّ شُهَداءَ اُحُدٍ لَمْ يُغَسَّلُوْا وَ دُفِنُوْا بِدِمٰائِهِمْ» (ابوداود و

ترمذی)؛ «شهدای اُحد، غسل داده نشدند و با خون‌هایشان دفن شدند».]

و [لباس شهید نیز از تنش بیرون آورده نمی‌شود؛ ولی می‌توان] آنچه را که صلاحیت و قابلیت کفن را ندارند همانند: پوستین، کُت، موزه، سلاح و زره را از تن شهید بیرون آورد؛ [زیرا ابن عباس گوید: «اَمَرَ رَسُوْلُ اللهِ ﷺ بِقَتْلٰی اُحُدٍ اَنْ یُّنْزَعَ عَنْهُمُ الْحَدِیْدُ وَ الْجُلُوْدُ وَ اَنْ یُّدْفَنُوْا بِدِمٰائِهِمْ وَ ثِیٰابِهِمْ» (ابوداود)؛ «پیامبر ﷺ نسبت به کشتگان جنگ اُحد فرمان داد که سلاح و زره و پوستین آن‌ها، درآورده شود و با خون و جامه‌شان دفن گردند».]

و می‌توان [برحسب ضرورت و نیاز،] در جامه‌ی شهید، افزون و کم نمود؛ و بیرون کشیدن تمام جامه از تن وی، مکروه است.

و در صورت‌های ذیل، فرد کشته شده، غسل داده می‌شود:

اگر در حال جنابت و ناپاکی، یا کودکی، یا دیوانگی، یا قاعدگی و یا نفاس و زایمان کشته شود؛ یا پس از پایان جنگ، به دنبال اصابت ضربه، نمرد، بلکه به چیزی از بهره‌ها و خدمات زندگانی، مُنتفع و بهره‌مند گردید؛ این‌طور که خورد یا آشامید یا خوابید یا معالجه و درمان شد؛ یا بر وی، وقت یک نماز در حالی که به هوش است گذشت؛ و یا زنده از میدان جنگ و کارزار به جایی دیگر منتقل شد؛ و این انتقال، از ترس لگدمال شدن در زیر دست و پای اسب‌ها نبود.

و یا به چیزی [از امور دنیا و آخرت] وصیت کرد؛ یا چیزی را فروخت؛ یا چیزی را خریداری نمود؛ و یا زیاد سخن گفت.

و اگر چنان‌چه تمامی این صورت‌ها، پیش از پایان یافتن جنگ اتفاق افتاد، در آن صورت [**شهید کامل** گفته می‌شود و غسل داده نمی‌شود و با خون و جامه‌اش دفن می‌گردد؛ زیرا او پس از پایان یافتن جنگ،] به چیزی از خدمات و بهره‌های زندگی، مُتتفع و بهره‌مند نشده است؛ [ناگفته نماند که خورد و نوش و معالجه و درمانِ فرد مجروح را پس از برداشتن زخم، «اِرتثاث» یعنی: بهره گرفتن می‌نامند.

و کسی که در شهر به قتل برسد و دانسته نشود که وی از روی ستم با چیزی تیر و برنده به قتل رسیده، یا به خاطر اجرای حدّ یا اجرای قصاص بر وی، کشته شده است؛ چنین افرادی غسل داده می‌شوند و بر آن‌ها نماز جنازه گزارده می‌شود.

[به هر حال؛ **شهید به سه قسم تقسیم می‌گردد:**

۱- **شهید دنیا و آخرت؛** و این نوع از شهادت، آنگاه تحقق پیدا می‌کند که شخصِ

کشته شده، مسلمان، عاقل و بالغ باشد و از **حَدَث اکبر** (جنابت و ناپاکی) پاک باشد و به دنبال ضربه مرده باشد؛ به گونه‌ای که به چیزی از بهره‌ها و خدمات حیات، چون خوردن، آشامیدن، خواب شدن و درمان و معالجه،بهره‌مند نگردیده و بر وی، وقت یک نماز در حالی که به هوش است، نگذشته باشد.

حکم چنین شهیدی، این است که غسل داده نمی‌شود، بلکه در جامه‌هایش کفن گردیده و بر وی نماز خوانده می‌شود و با خون و جامه‌اش، دفن می‌گردد.

۲- **شهید آخرت فقط**؛ و **شهید آخرت:** کسی است که شرطی از شروط پیشین را - به جز اسلام - نداشته باشد؛ پس احکام شهید بر وی جاری نمی‌گردد؛ مگر باید دانست که او **شهید آخرت** است و برای اوست همان پاداشی که شهداء بدان وعده داده شده‌اند.

و حکم این قسم از شهیدان، این است که ایشان غسل داده می‌شوند و تکفین می‌گردند و مانند دیگر مردگان، بر ایشان نماز خوانده می‌شود.

۳- **شهید دنیا فقط**؛ و **شهید دنیا:** منافقی است که در صفوف مسلمانان کشته شده است؛ پس او غسل داده نمی‌شود و در جامه‌ی خویش کفن می‌گردد و بر آن، مانند شهید کامل، نماز خوانده می‌شود؛ البته به اعتبار ظاهر.

و در اینجا، بر خود لازم می‌دانم پیرامون فضیلت «شهادت در راه خدا» نیز چند حدیث را برای **حُسن ختام** بیان نمایم:

مسروق رحمه‌الله گوید: از عبدالله بن مسعود رضی‌الله‌عنه درباره‌ی این آیه سؤال کردیم: ﴿وَلَا تَحۡسَبَنَّ ٱلَّذِينَ قُتِلُواْ فِي سَبِيلِ ٱللَّهِ أَمۡوَٰتَۢاۚ بَلۡ أَحۡيَآءٌ عِندَ رَبِّهِمۡ يُرۡزَقُونَ ١٦٩﴾ [آل عمران: ١٦٩] «و کسانی را که در راه خدا کشته می‌شوند، مرده مشمارید، بلکه آنان زنده هستند و به ایشان نزد پروردگارشان روزی داده می‌شود».

عبدالله بن مسعود رضی‌الله‌عنه گفت: ما در این باره از پیامبر ﷺ سؤال کردیم؛ ایشان در پاسخ فرمود:

«اَرْواحُهُمْ فِيْ اَجْوافِ طَيْرٍ خُضْرٍ، لَها قَنادِيْلُ مُعَلَّقَةٌ بِالْعَرْشِ، تَسْرَحُ مِنَ الْجَنَّةِ حَيْثُ شاءَتَ، ثُمَّ تَأْوِيْ اِلَي تِلْكَ الْقَنادِيْلِ، فَاطَّلَعَ اِلَيْهِمْ رَبُّهُمْ اِطِّلاعَةً فَقالَ: هَلْ تَشْهُوْنَ شَيْئاً؟ قالُوْا: اَيُّ شَيْءٍ نَشْتَهِيْ وَ نَحْنَ نَسْرَحُ مِنَ الْجَنَّةِ حَيْثُ شِئْنا؛ فَفَعَلَ بِهِمْ ذٰلِكَ ثَلاثَ مَرّاتٍ. فَلَمّا رَأَوْا اِنَّهُمْ لَمْ يُتْرَكُوْا مِنْ اَنْ يُسْأَلُوْا، قالُوْا: يا رَبِّ نُرِيْدُ اَنْ تُرَدَّ اَرْواحُنا فِيْ اَجْسادِنا حَتّي

نُقْتَلَ فِيْ سَبِيْلِكَ مَرَّةً اُخْرٰي. فَلَمّٰا رَأَي اَنْ لَّيْسَ لَهُمْ حٰاجَةً تُرِكُوْا» (مسلم و ترمذی)

«ارواح شهیدان در شکم پرندگان سبز رنگ قرار دارد و برای آن‌ها چراغ‌هایی است که به عرش آویخته شده‌اند و در هر جای بهشت که بخواهند می‌روند؛ سپس به طرف این چراغ‌ها برمی‌گردند. پروردگارشان به آنان نگاهی می‌کند و می‌فرماید: آیا چیزی میل دارید؟ می‌گویند: اشتهای چه چیزی را داشته باشیم در حالی که در هر جای بهشت که بخواهیم می‌رویم؛ خداوند این سؤال را سه بار تکرار می‌کند؛ وقتی که شهیدان می‌بینند که رها نمی‌شوند مگر این که چیزی را درخواست کنند، می‌گویند: پروردگارا! می‌خواهیم ارواح ما را به اجسادمان برگردانده شود تا یک بار دیگر در راه تو کشته شویم. وقتی خداوند می‌بیند هیچ نیازی ندارند، آنان را به حال خود رها می‌کند».

و مقدام بن معدیکرب رضی الله عنه گوید: پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود: «لِلشَّهِيْدِ عِنْدَ اللهِ سِتَّ خِصٰالٍ: يُغْفَرُ لَهُ فِيْ اَوَّلِ دَفْعَةٍ، وَ يُرِيٰ مَقْعَدَهُ فِي الْجَنَّةِ، وَ يُجٰارُ مِنْ عَذٰابِ الْقَبْرِ، وَ يُأْمَنُ مِنَ الْفَزَعِ الْاَكْبَرِ وَ يُوْضَعُ عَلٰي رَأْسِهِ تٰاجُ الْوَقٰارِ، اَلْيٰاقُوْتَةُ مِنْهٰا خَيْرٌ مِّنَ الدُّنْيٰا وَ مٰافِيْهٰا، وَ يُزَوَّجُ ثِنْتَيْنِ وَ سَبْعِيْنَ زَوْجَةً مِّنَ الْحُوْرِ الْعَيْنِ وَ يُشَفَّعُ فِيْ سَبْعِيْنَ مِنْ اَقْرُبٰائِهِ» (ترمذی و ابن ماجه)؛ «شهید نزد خدا شش خصلت دارد: با ریخته شدن اولین قطره‌ی خون او، گناهانش بخشیده می‌شود و جایگاهش را در بهشت می‌بیند و از عذاب قبر، محفوظ می‌ماند و از هول قیامت، در امان می‌ماند و بر سرش، تاج وقار گذاشته می‌شود، که تنها یک یاقوت از آن، از دنیا و آنچه در آن است بهتر می‌باشد و هفتاد و دو زن از حوریانِ چشم درشت بهشتی را به ازدواجش درمی‌آورند و برای هفتاد نفر از نزدیکانش، شفاعت می‌کند».

و ابوهریره رضی الله عنه گوید: پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود: «اَلشَّهِيْدُ لايَجِدُ أَلَمَ الْقَتْلِ اِلّٰا كَمٰا يَجِدُ اَحَدُكُمْ اَلَمَ الْقَرْصَةِ» (ترمذی، ابن ماجه و نسایی)؛ «شهید، درد کشته شدن را احساس نمی‌کند مگر به اندازه‌ی درد نیشگون».

و همچنین از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود: «مَثَلُ الْمُجٰاهِدِ فِيْ سَبِيْلِ اللهِ، كَمَثَلِ الصّٰائِمِ الْقٰائِمِ الْقٰانِتِ بِآيٰاتِ اللهِ، لايَفْتُرُ مِنْ صِيٰامٍ وَّ لا، صَدَقَةٍ حَتّٰي يَرْجِعَ الْمُجٰاهِدُ فِيْ سَبِيْلِ اللهِ» (مسلم و ترمذی)؛ «مثال مجاهد در راه خدا مانند روزه‌دار و نمازگزار با خشوعی است که با تلاوت آیات قرآنی، شب زنده‌داری می‌کند و از نماز و

روزه خسته نمی‌شود تا وقتی که مجاهد در راه خدا، از جهاد برگردد».]

کتاب روزه

كِتَابُ الصَّومِ

هُوَ الإِمسَاكُ نَهَارًا عَن إِدخَالِ شَيءٍ عَمدًا أَو خَطَأً بَطنًا أَو مَا لَه حُكمُ البَاطِنِ وَ عَن شَهوَةِ الفَرجِ بِنِيَّةٍ مِن أَهلِه.

وَ سَبَبُ وُجُوبِ رَمَضَانَ: شُهُودُ جُزْءٍ مِنهُ؛ وَ كُلُّ يَومٍ مِنهُ، سَبَبٌ لِوُجُوبِ أَدَائِه.

وَ هُوَ فَرضُ أَدَاءً وَ قَضَاءً عَلَى مَن اِجتَمَعَ فِيهِ أَربَعَةُ أَشيَاءَ: الإِسلَامُ وَالعَقلُ وَالبُلُوغُ وَالعِلمُ بِالوُجُوبِ لِمَن أَسلَم بِدَارِ الحَربِ أَوِ الكَونُ بِدَارِ الإِسلَامِ.

وَ يُشتَرَطُ لِوُجُوبِ أَدَائِهِ: الصِّحَّةُ مِن مَرَضٍ وَ حَيضٍ وَ نِفَاسٍ وَالإِقَامَةُ.

وَ يُشتَرَطُ لِصِحَّةِ أَدَائِه ثَلَاثَةٌ: النِّيَّةُ وَالخُلُوُّ عَمَّا يُنَافِيهِ مِن حَيضٍ وَ نِفَاسٍ وَ عَمَّا يُفسِدُه؛ وَ لَا يُشتَرَطُ الخُلُوُّ عَنِ الجِنَابَةِ.

وَ رُكنُهُ: الكَفُّ عَن قَضَاءِ شَهوَتَيِ البَطنِ وَ الفَرجِ وَ مَا أُلحِقَ بِهِمَا. وَ حُكمُهُ: سُقُوطُ الوَاجِبِ عَنِ الذِّمَّةِ وَ الثَّوَابُ فِي الآخِرَةِ. وَاللّٰهُ اَعلَم.

کتاب روزه

[**روزه‌ی رمضان**، یکی از ارکان و فرائض اسلام است؛ خداوند بلند مرتبه می‌فرماید: ﴿يَـٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ كُتِبَ عَلَيۡكُمُ ٱلصِّيَامُ كَمَا كُتِبَ عَلَى ٱلَّذِينَ مِن قَبۡلِكُمۡ لَعَلَّكُمۡ تَتَّقُونَ ١٨٣﴾ [البقرة: ۱۸۳] «ای مؤمنان! بر شما روزه واجب شده است همانگونه که بر کسانی که پیش از شما بوده‌اند واجب بوده است تا باشد که پرهیزگار شوید».

و نیز می‌فرماید: ﴿شَهۡرُ رَمَضَانَ ٱلَّذِيٓ أُنزِلَ فِيهِ ٱلۡقُرۡءَانُ هُدٗى لِّلنَّاسِ وَبَيِّنَٰتٖ مِّنَ ٱلۡهُدَىٰ وَٱلۡفُرۡقَانِۚ فَمَن شَهِدَ مِنكُمُ ٱلشَّهۡرَ فَلۡيَصُمۡهُۖ﴾ [البقرة: ۱۸۵] «ماه رمضان همان است که قرآن در آن فرو فرستاده شد تا مردم را راهنمایی کند و نشانه‌ها و آیات روشنی از ارشاد به حق و حقیقت باشد و میان حق و باطل در همه‌ی ادوار جدایی افکند؛ پس هر کس از شما (فرارسیدن) این ماه را دریابد، باید که آن را روزه بگیرد».

از ابن عمر ﭭ روایت است که پیامبر ﷺ فرمود: «بُنِيَ الْاِسْلاٰمُ عَلٰي خَمْسٍ: شَهٰادَةِ اَنْ لٰا اِلٰهَ اِلَّا اللهُ وَ اَنَّ مُحَمَّداً رَّسُوْلُ اللهِ وَ اِقٰامِ الصَّلاٰةِ وَ اِيْتٰاءِ الزَّكٰاةِ وَ حَجِّ الْبَيْتِ وَ صَوْمِ رَمَضَانَ» (بخاری و مسلم)؛ «اسلام از پنج رکن، تشکیل شده است: شهادتین، برپایی نماز، دادن زکات، حج خانه‌ی خدا و روزه‌ی ماه رمضان».

و اجماع امّت اسلامی نیز بر آن است که روزه‌ی ماه رمضان فرض و یکی از ارکان اسلام و ضروریات دین است و کسی که فرضیت آن را انکار کند، کافر و مرتد است.

و در مورد فضیلت روزه، ابوهریره ﻛ روایت می‌کند که پیامبر ﷺ فرمود: «مَنْ صٰامَ رَمَضٰانَ اِيْمٰاناً وَّ اِحْتِسٰاباً غُفِرَ لَهُ مٰا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِهِ» (بخاری و مسلم)؛ «کسی که از روی ایمان و امید کسب اجر و پاداش، ماه رمضان را روزه بگیرد، گناهان صغیره‌ی گذشته‌ی او بخشوده می‌شود».

و همچنین از ابوهریره ﻛ روایت است که پیامبر ﷺ فرمود: خداوند بلندمرتبه می‌فرماید: «كُلُّ عَمَلِ ابْنِ آدَمَ لَهُ اِلَّا الصِّيٰامَ فَاِنَّهُ لِيْ وَ اَنَا اَجْزِيْ بِهِ؛ وَ الصِّيٰامُ جُنَّةٌ، فَاِذٰا كٰانَ يَوْمُ صَوْمِ اَحَدِكُمْ فَلاٰ يَرْفَثُ وَ لاٰ يَصْخَبُ وَ لاٰ يَجْهَلُ، فَاِنْ شٰاتَمَهُ اَحَدٌ اَوْ قٰاتَلَهُ فَلْيَقُلْ اِنِّيْ صٰائِمٌ مَرَّتَيْنِ؛ وَ الَّذِيْ نَفْسُ مُحَمَّدٍ بِيَدِهِ لَخَلُوْفُ فَمِ الصّٰائِمِ اَطْيَبُ عِنْدَ اللهِ يَوْمَ الْقِيٰامَةِ مِنْ

رِیْحِ الْمِسْكِ؛ وَ لِلصّائِمِ فَرْحَتٰانِ یَفْرَحْهُمٰا: اِذٰا اَفْطَرَ فَرِحَ بِفِطْرِهِ، وَ اِذٰا لَقِيَ رَبَّهُ فَرِحَ بِصَوْمِهِ» (بخاری و مسلم)؛ «هر کاری که انسان انجام می‌دهد، برای خود او است، مگر روزه که برای من است و من پاداش آن را می‌دهم، و روزه سپر است؛ پس هرگاه کسی از شما روزه بود، سخن زشت نگوید و دشمنی نکند و اعمال جاهلانه را انجام ندهد و اگر کسی به او دشنام داد یا با او دعوا کرد، بگوید: من روزه هستم. قسم به ذاتی که جان محمد ﷺ در دست اوست! بوی دهان روزه‌دار، در روز قیامت، نزد خدا از بوی مشک بهتر است؛ و شخص روزه‌دار در دو زمان خوشحال می‌شود: یکی زمانی که افطار می‌کند و دیگری، زمانی که با پروردگارش ملاقات می‌کند».

و از سهل بن سعد رضی الله عنه روایت است که پیامبر ﷺ فرمود: «اِنَّ فِي الْجَنَّةِ بٰاباً یُّقٰالُ لَهُ الرَّیّٰانُ یَدْخُلُ مِنْهُ الصّٰائِمُوْنَ یَوْمَ الْقِیٰامَةِ لا یَدْخُلُ مِنْهُ اَحَدٌ غَیْرُهُمْ یُقٰالُ: اَیْنَ الصّٰائِمُوْنَ؟ فَیَقُوْمُوْنَ لایَدْخُلُ مِنْهُ اَحَدٌ غَیْرُهُمْ، فَاِذٰا دَخَلُوْا اُغْلِقَ فَلَمْ یَدْخُلْ مِنْهُ اَحَدٌ» (بخاری و مسلم)؛ «در بهشت دروازه‌ای است که به آن «ریان» گفته می‌شود؛ روز قیامت فقط روزه‌داران از آن دروازه داخل می‌شوند، و کسی جز آنان نمی‌تواند از آن وارد شود، گفته می‌شود: روزه‌داران کجایند؟ فقط روزه‌داران بلند شده و از آن دروازه وارد می‌شوند؛ وقتی داخل شدند، در بسته می‌شود و دیگر کسی از آن وارد نمی‌شود».

و روزه‌داری فوائد معنوی، جسمی و اجتماعی فراوانی است که برخی از آن‌ها عبارتند از:

۱- انسان را به صبر و شکیبایی عادت می‌دهد.

۲- خویشتن‌داری را به انسان آموزش می‌دهد.

۳- خصلت پرهیزگاری را در انسان تقویت می‌کند.

۴- نظم و هماهنگی را میان مردم مسلمان، گسترش می‌بخشد.

۵- عشق به عدالت و برابری را در انسان، عمیق می‌گرداند.

۶- مهربانی و دلسوزی و احساس مسئولیت را در انسان به وجود می‌آورد.

۷- با شرّ و فساد در میان مردم، رویارویی می‌نماید.

۸- دستگاه گوارش را پالایش و پاکیزه می‌کند.

۹- جسم را از اضافات و رسوب‌ها، پاک می‌گرداند.

۱۰- از چاقی بدن و چربی‌های موجود در آن می‌کاهد؛ زیرا رسول خدا ﷺ فرموده

است: «روزه بگیرید تا تندرست بمانید». رواه ابن السنی و ابونعیم.]

روزه [در **لغت** به معنای: «**اِمساک و خودداری**» است؛ و در **اصطلاح شرعی**:] عبارت است از: خودداری کردن در طول روز [از طلوع صبح صادق تا غروب خورشید،] از وارد نمودن چیزی از روی عمد یا خطا، به داخل شکم یا به داخل آنچه در حکم درون انسان است، [از قبیل: دماغ؛] و همچنین، خودداری نمودن از شهوت شرمگاه [روابط زناشویی و سایر چیزهایی که روزه را باطل می‌کنند؛] همراه با نیت و قصد عبادت، از کسی که لیاقت و صلاحیت و قابلیت و شایستگی گرفتن روزه را دارا می‌باشد؛ [یعنی فردی بالغ، مسلمان، عاقل، مقیم، سالم و تندرست، پاک از حیض، نفاس و جنابت باشد.]

و **سبب وجوب** [روزه‌ی ماه مبارک] رمضان، **دریافتن جزئی از آن** است؛ و **هر روز** از آن، **سبب** برای ادای آن می‌باشد.

[روزه‌ی رمضان بر چه کسانی فرض است؟:]

و روزه‌ی رمضان - در اداء و قضاء - بر کسانی فرض است که در آن‌ها، چهار شرط گرد آمده باشد:

* مسلمان بودن؛ [زیرا روزه بر کافر فرض نیست؛ چون او لیاقت و اهلیت عبادت را ندارد.]

* عاقل بودن؛ [چون که روزه بر دیوانه فرض نیست.]

* بالغ بودن؛ [زیرا روزه بر کودک فرض نیست؛ لیکن باید بدان عادت داده شود. پیامبر ﷺ می‌فرماید: «رُفِعَ الْقَلَمُ عَنْ ثَلاثَةٍ: عَنِ النَّائِمِ حَتّٰي يَسْتَيْقِظَ، وَ عَنِ الصَّبِيِّ حَتّٰي يَحْتَلِمَ، وَ عَنِ الْمَجْنُوْنِ حَتّٰي يَعْقِلَ» (ابوداود)؛ «تکلیف از سه دسته برداشته شده است: از به خواب رفته تا بیدار شود؛ و از کودک تا بالغ گردد و از دیوانه تا هوشیار شود».]

* کسی که در «**دارحرب**» [سرزمین دشمن] مسلمان شده باشد و به وجوب روزه، مطّلع و آگاه و دانا و باخبر باشد؛ یا این که در «**دار اسلام**» [سرزمین مسلمانان،] باشد؛ [یعنی همین که در «**دار اسلام**» باشد، روزه‌ی رمضان بر وی فرض می‌گردد.]

[شرط وجوب ادای روزه:]

و برای «وجوب ادای روزه‌ی رمضان»، چند چیز شرط می‌باشد که عبارتند از:

* سالم بودن از بیماری و دردمندی؛ [زیرا خداوند بلندمرتبه می‌فرماید: ﴿فَمَن كَانَ مِنكُم مَّرِيضًا أَوۡ عَلَىٰ سَفَرٖ فَعِدَّةٞ مِّنۡ أَيَّامٍ أُخَرَۚ﴾ [البقرة: ١٨٤] «و کسانی از شما که بیمار یا

مسافر بودند (و روزه نگرفتند، به اندازه‌ی آن روزها) چند روز دیگری را روزه گیرند».

و اگر چنان‌چه مریض و مسافر، روزه گرفتند، روزه‌ی آن‌ها صحیح است؛ چون روزه نگرفتن برای آن‌ها، اجازه و رخصت است و اگر به دستور ثابت خدا عمل کنند، بهتر است؛ با وجود این اگر مسافر و بیمار با گرفتن روزه دچار مشقت و سختی نشوند، روزه گرفتن بهتر است و اگر دچار مشقت شوند، بهتر آن است که روزه نگیرند؛ ابوسعید خدری رضی الله عنه گوید: «كُنّٰا نَغْزُوْا مَعَ رَسُوْلِ اللّٰهِ ﷺ فِيْ رَمَضٰانَ؛ فَمِنّٰا الصّٰائِمُ وَ مِنّٰا الْمُفْطِرُ؛ فَلاٰ يَجِدُ الصّٰائِمُ عَلَي الْمُفْطِرِ وَ لَا الْمُفْطِرِ عَلَي الصّٰائِمِ وَ يَرَوْنَ اَنَّ مَنْ وَجَدَ قُوَّةً فَصٰامَ فَاِنَّ ذٰلِكَ حَسَنٌ؛ وَ يَرَوْنَ اَنَّ مَنْ وَجَدَ ضَعْفاً فَاَفْطَرَ فَاِنَّ ذٰلِكَ حَسَنٌ» (بخاری)؛ «با پیامبر ﷺ در ماه رمضان به جنگ با کفّار رفتیم؛ برخی از ما روزه بودند و بعضی دیگر روزه نبودند بدون این که از همدیگر ایراد بگیرند و معتقد بودند: کسی که توانایی روزه دارد، اگر روزه بگیرد بهتر است و کسی که توانایی روزه ندارد، بهتر آن است که روزه نگیرد».]

* سالم بودن از حیض و قاعدگی.

* سالم بودن از نفاس و خون زایمان. [امّا عدم وجوب روزه بر زنی که در حیض و نفاس است، به دلیل حدیث ابوسعید خدری رضی الله عنه از پیامبر ﷺ است: «أَلَيْسَتْ اِذٰا حٰاضَتْ لَمْ تُصَلِّ وَ لَمْ تَصُمْ؟ فَذٰلِكَ نُقْصٰانُ دِيْنِهٰا» (بخاری)؛ «آیا این طور نیست که زن، وقتی در حیض می‌افتد، نماز نمی‌خواند و روزه نمی‌گیرد؟ پس این نقصان دینش است».

و اگر زنِ حائض و زنی که در نفاس است روزه بگیرند، روزه‌ی آن‌ها صحیح نیست؛ چون یکی از شروط صحّت روزه، پاکی از حیض و نفاس است و بر آن‌ها قضای روزه، واجب است؛ عایشه رضی الله عنها گوید: «كُنّٰا نَحِيْضُ عَليٰ عَهْدِ رَسُوْلِ اللّٰهِ ﷺ فَنُؤْمَرُ بِقَضٰاءِ الصَّوْمِ وَ لاٰ نُؤْمَرُ بِقَضٰاءِ الصَّلاٰةِ» (مسلم، ابوداود، ترمذی و نسایی)؛ «ما زنان در روزگار پیامبر ﷺ به حیض می‌افتادیم؛ به ما دستور داده می‌شد که تنها روزه را قضا کنیم نه نماز را».]

* مقیم بودن؛ [از این رو، ادای روزه بر شخص مسافر، فرض نمی‌باشد؛ و اگر مسافر با گرفتن روزه دچار مشقّت نشود، روزه گرفتن برایش بهتر است؛ و اگر دچار مشقّت شود، بهتر آن است که روزه نگیرد.]

[شرائط صحّت ادای روزه:]

و برای صحّت ادای روزه، سه چیز شرط می‌باشد که عبارتند از:

* **نیت**؛ [زیرا خداوند بلندمرتبه می‌فرماید: ﴿وَمَآ أُمِرُوٓاْ إِلَّا لِيَعۡبُدُواْ ٱللَّهَ مُخۡلِصِينَ لَهُ ٱلدِّينَ حُنَفَآءَ﴾ [البینة: ۵] «و به آنان دستور داده نشده بود مگر این که مخلصانه و حق‌گرایانه خدا را عبادت کنند».

و پیامبر ﷺ می‌فرماید: «اِنَّمَا الْاَعْمَالُ بِالنِّيَّاتِ وَ اِنَّمَا لِكُلِّ امْرِيءٍ مَانَوَي» (بخاری و مسلم)؛ «قبول و صحّت اعمال بانیات است؛ و پذیرش و پاداش هر عمل، بستگی به نیت آن دارد».

و **وقت نیت ادای روزه‌ی رمضان و روزه‌ی نفل**، پس از غروب خورشید تا پیش از نیمروز است.

و **وقت نیت قضای رمضان**، تمام شب است؛ و نیت آن پس از طلوع صبح صادق صحّت ندارد.

و **وقت نیت روزه‌ی کفاره‌ها و نذر مطلق**، تمامی شب است و نیت آن پس از طلوع صبح صادق صحّت ندارد؛ به هر حال، اگر **روزه‌ی رمضان**، **روزه‌ی نذر معین** و **روزه‌ی نفل**، در شب نیت شوند، درست است؛ ولی نیت کردن در شب برای این روزها، شرط نیست؛ از این رو، اگر چنان‌چه کسی در روزه‌ی رمضان، نذر معین و روزه‌ی نفل، در شب نیت نکرد، وی می‌تواند تا پیش از نیمه روز نیز نیت روزه را نماید.

و در روزه‌ی قضای رمضان، روزه‌ی نذر مطلق، روزه‌ی کفاره‌ها و روزه برای قضا آوردن آنچه که از نفل فاسد گردیده است، **تعیین کردن نیت** و **نیت کردن در شب**، شرط است؛ و نیت کردن پس از طلوع بامداد در آن‌ها صحیح نیست.]

* تهی بودن از آنچه که منافی روزه است از قبیل: حیض و قاعدگی و نفاس و زایمان.

* عاری بودن روزه‌دار از آنچه که فاسد کننده‌ی روزه است؛ [از قبیل: خوردن، آشامیدن، روابط زناشویی و دیگر چیزهایی که روزه را تباه و باطل می‌کند؛ خداوند بلندمرتبه می‌فرماید: ﴿فَٱلۡـَٔـٰنَ بَـٰشِرُوهُنَّ وَٱبۡتَغُواْ مَا كَتَبَ ٱللَّهُ لَكُمۡۚ وَكُلُواْ وَٱشۡرَبُواْ حَتَّىٰ يَتَبَيَّنَ لَكُمُ ٱلۡخَيۡطُ ٱلۡأَبۡيَضُ مِنَ ٱلۡخَيۡطِ ٱلۡأَسۡوَدِ مِنَ ٱلۡفَجۡرِۖ ثُمَّ أَتِمُّواْ ٱلصِّيَامَ إِلَى ٱلَّيۡلِۚ﴾ [البقرة: ۱۸۷] «پس هم اکنون با زنان آمیزش کنید و چیزی را بخواهید که برایتان لازم دانسته است؛ و بخورید و بیاشامید تا آنگاه که رشته‌ی سفید بامداد از رشته‌ی سیاه شب برایتان از هم جدا و آشکار گردد. سپس روزه را تا شب ادامه دهید».]

و برای صحّت ادای روزه، شرط نیست که روزه‌دار، از جنابت و ناپاکی، عاری باشد.

[رکن روزه:]

و رکن روزه عبارت است از: خودداری نمودن از اجابت نمودن و پاسخ دادن به تمایل و اشتهای شکم، شرمگاه و ملحقات آن‌ها.

[حکم روزه:]

و **حکم روزه**، عبارت است از: ساقط شدن وظیفه‌ی حتمی و کار واجب و تعهّد لازم از ذمّه و عهده‌ی انسان؛ و فراچنگ آورن ثواب و پاداش در سرای بازپسین. و خداوند داناتر است.

فَصلٌ

يَنقَسِمُ الصَّومُ اِلَى سِتَّةِ أَقسَامٍ: فَرضٌ وَ وَاجِبٌ وَ مَسنُونٌ وَ مَندُوبٌ وَ نَفلٌ وَ مَكرُوهٌ.

أَمَّا الفَرضُ: فَهُوَ صَومُ رَمَضَانَ أَدَاءً وَ قَضَاءً وَ صَومُ الكَفَّارَاتِ وَ المَنذُورِ فِي الأَظهَرِ.

وَ أَمَّا الوَاجِبُ: فَهُوَ قَضَاءُ مَا أَفسَدَه مِن نَفلٍ.

وَ أَمَّا المَسنُونُ: فَهُوَ صَومُ يَومِ عَاشُورَاءَ مَعَ التَّاسِعِ.

وَ أَمَّا المَندُوبُ: فَهُوَ صَومُ ثَلَاثَةٍ مِن كُلِّ شَهرٍ وَ يَندُبُ كَونُهَا الأَيَّامَ البِيضَ؛ وَ هِيَ: الثَّالِثَ عَشَرَ وَالرَّابِعَ عَشَرَ وَالخَامِسَ عَشَرَ وَ صَومُ الإِثنَينِ وَ الخَمِيسِ وَ صَومُ سِتٍّ مِن شَوَّالٍ؛ ثُمَّ قِيلَ: الأَفضَلُ وَصلُهَا؛ وَ قِيلَ: تَفرِيقُهَا؛ وَكُلُّ صَومٍ ثَبَتَ طَلَبُه وَالوَعدُ عَلَيهِ بِالسُّنَّةِ كَصَومِ دَاودَ عَلَيهِ السَّلَامُ، كَانَ يَصُومُ يَومًا؛ وَ يُفطِرُ يَومًا وَ هُوَ أَفضَلُ الصِّيَامِ وَ أَحَبُّه إِلَى اللهِ تَعَالَى.

وَ أَمَّا النَّفلُ: فَهُوَ مَاسِوَى ذَالِكَ مِمَّا لَم يَثبُتْ كَرَاهِيَّتُه.

وَ أَمَّا المَكرُوهُ: فَهُوَ قِسمَانِ: مَكرُوهٌ تَنزِيهًا وَ مَكرُوهٌ تَحرِيمًا؛ الأَوَّلُ: كَصَومِ عَاشُورَاءَ مُنفَرِدًا عَنِ التَّاسِعِ؛ وَالثَّانِي: صَومُ العِيدَينِ وَ أَيَّامُ التَّشرِيقِ؛ وَكُرِهَ إِفرَادُ يَومِ الجُمُعَةِ وَ إِفرَادُ يَومِ السَّبتِ وَ يَومِ النَّيرُوزِ أَوِ المِهرَجَان إِلَّا أَن يُّوَافِقَ عَادَتَه؛ وَ كُرِهَ صَومُ الوِصَالِ وَ لَو يَومَينِ؛ وَ هُوَ: أَن لَا يُفطِرَ بَعدَ الغُرُوبِ أَصلًا حَتَّى يَتَّصِلَ صَومُ الغَدِ بِالأَمسِ؛ وَ كُرِهَ صَومُ الدَّهرِ.

فصل: [پیرامون صفت و مشخّصه‌ی روزه و اقسام آن]

روزه به شش نوع تقسیم می‌گردد که عبارتند از:

۱- فرض [عین]؛

۲- واجب؛

۳- سنّت؛

۴- مستحب؛

۵- نفل؛

۶- مکروه؛

امّا «روزه‌ی فرض» عبارت است از:

الف) اداء و قضای روزه‌ی ماه رمضان.

ب) روزه‌ی کفّاره‌ها. [کفّاره‌ی ظهار - **ظهار**: آن است که شخص به زنش بگوید: «تو بر من مانند پشت مادرم هستی» - ؛ کفّاره‌ی قتل؛ کفاره‌ی سوگند؛ کفّاره‌ی شکستن عمدی روزه‌ی رمضان بدون عذر؛ کفّاره‌ی جماع کردن در روز رمضان به قصد؛ پرداخت فدیه در صورتی که یکی از حاجیان به هنگام اِحرام، بیمار باشد یا ناراحتی در سر داشته باشد و نیاز پیدا کرد که موی سرش را بتراشد؛ و برای فدیه‌ی آن، سه روز روزه بگیرد. و روزه گرفتن در پرداخت جزاء و فدیه‌ی نخجیری که در سرزمین حَرَم، کشته شده است.]

ج) و - بنا به قول ظاهرتر - روزه‌ی نذری؛ [زیرا خداوند می‌فرماید: ﴿وَلۡيُوفُواْ نُذُورَهُمۡ﴾ [الحج: ۲۹] «و باید به نذرهای خویش وفا کنند».

ناگفته نماند که «**روزه‌ی نذر**»: همانند روزه‌ای است که مسلمان آن را بر خود به نیت قُربت به خداوند بلندمرتبه، فرض می‌گرداند. و **روزه‌ی نذر** بر همان وجهی واجب می‌گردد که شخص، آن را برای خود نذر کرده است؛ پس کسی که روزه گرفتن روزی معین یا روزهای معین را بر خود نذر نمود، روزه گرفتن همان روز معین و روزهای معین دیگر بر وی واجب است.

و اگر نذر را مطلق گردانید، آن نذر - بنا به اطلاق خود - واجب است؛ و این روزه، در نزد بعضی از صاحب‌نظران فقهی، فرض است، اما در نزد محققان احناف، واجب می‌باشد؛ زیرا که منکر آن کافر نمی‌شود.]

و امّا «**روزه‌ی واجب**» عبارت است از: قضا آوردن آنچه را که از **روزه‌ی نفل**، فاسد

گردانیده است؛ [و همچنین روزه‌ی اعتکاف نذری.]

و امّا «**روزه‌ی سنّت**» عبارت است از: روزه گرفتن روز عاشورا همراه با روز تاسوعا [نهم محرم یا روز یازدهم محرّم. ابوقتاده‌ﷺ گوید: «سُئِلَ رَسُوْلُ اللّٰهِ ﷺ عَنْ صَوْمِ یَوْمِ عَرَفَةَ؟ فَقٰالَ: یُکَفِّرُ السَّنَةَ الْمٰاضِیَةَ وَ الْبٰاقِیَةَ. وَ سُئِلَ عَنْ صَوْمِ یَوْمِ عٰاشُوْرٰا؟ فَقٰالَ: یُکَفِّرُ السَّنَةَ الْمٰاضِیَةَ» (مسلم)؛ «از پیامبر ﷺ درباره‌ی روزه‌ی روز عرفه سؤال شد؟ فرمود: گناهان سال گذشته و سال جاری را از بین می‌برد. و درباره‌ی روزه‌ی روز عاشورا از او سؤال شد؟ فرمود: گناهان سال گذشته را از بین می‌برد».

و ابوغطفان بن طریف مری‌ﷺ گوید: از ابن عباس‌ﷺ شنیدم که می‌گفت: «حِیْنَ صٰامَ رَسُوْلُ اللّٰهِ ﷺ یَوْمَ عٰاشُوْرٰاء وَ اَمَرَ بِصِیٰامِهِ قٰالُوْا: یٰا رَسُوْلَ اللّٰهِ ﷺ! اِنَّهُ یَوْمٌ تُعَظِّمُهُ الْیَهُوْدُ وَ النَّصٰارٰی. فَقٰالَ رَسُوْلُ اللّٰهِ ﷺ: فَاِذٰا کٰانَ الْعٰامُ الْمُقْبِلُ اِنْ شٰاءَ اللّٰهُ صُمْنَا الْیَوْمَ التّٰاسِعَ. قٰالَ: فَلَمْ یَأْتِ الْعٰامُ حَتّٰی تُوُفِّیَ رَسُوْلُ اللّٰهِ ﷺ» (مسلم و ابوداود)؛ «وقتی پیامبر ﷺ روز عاشورا را روزه گرفت و به روزه گرفتن آن دستور داد، مردم گفتند: ای فرستاده‌ی خدا! عاشورا، روزی است که یهود و نصاری آن را بزرگ می‌دارند. پیامبر ﷺ فرمود: سال بعد - ان شاء الله - روز نهم را هم روزه می‌گیریم. ابن عباس‌ﷺ گوید: قبل از آن که سال بعد بیاید، پیامبر ﷺ فوت کرد».]

و امّا «**روزه‌ی مستحب**» عبارت است از:

الف) روزه گرفتن سه روز از هر ماه؛ [عبدالله بن عمروﷺ گوید: پیامبر ﷺ خطاب به من فرمود: «صُمْ مِنْ کُلِّ شَهْرٍ ثَلاثَةَ اَیّٰامٍ؛ فَاِنَّ الْحَسَنَةَ بِعَشْرِ اَمْثٰالِهٰا؛ وَ ذٰلِکَ مِثْلَ صِیٰامِ الدَّهْرِ» (بخاری، مسلم، ابوداود و نسایی)؛ «از هر ماه سه روز را روزه بگیر که هر کار خوب، ده برابر پاداش دارد؛ و این کار به منزله‌ی روزه گرفتن یک سال است».]

و مستحب است که این سه روز، **سیزدهم**، **چهاردهم** و **پانزدهم** ماه - یعنی روزهای «**بیض**» - باشد. [ابوذرﷺ گوید: پیامبر ﷺ فرمود: «یٰا اَبٰاذَرٍّ! اِذٰا صُمْتَ مِنَ الشَّهْرِ ثَلاثَةَ اَیّٰامٍ، فَصُمْ ثَلاثَ عَشَرَةَ وَ اَرْبَعَ عَشَرَةَ وَ خَمْسَ عَشَرَةَ» (ترمذی و نسایی)؛ «ای ابوذر! هرگاه سه روز از ماه را روزه گرفتی، روزهای سیزدهم و چهاردهم و پانزدهم را روزه بگیر».]

ب) روزه گرفتن روز دوشنبه و روز پنج شنبه [در هر هفته؛ اسامة بن زیدﷺ گوید:

«اِنَّ نَبِيَّ اللّٰهِ ﷺ کٰانَ یَصُوْمُ یَوْمَ الْاِثْنَیْنِ وَ الْخَمِیْسَ وَ سُئِلَ عَنْ ذٰلِكَ فَقٰالَ: اِنَّ اَعْمٰالَ الْعِبٰادِ تُعْرَضُ یَوْمَ الْاِثْنَیْنِ وَ الْخَمِیْسِ» (ابوداود)؛ «پیامبر ﷺ روزهای دوشنبه و پنج شنبه را روزه می‌گرفت. در این باره از او سؤال شد؟ فرمود: اعمال بندگان در این دو روز، پیش خدا عرضه می‌شود».]

ج) روزه گرفتن شش روز از ماه شوّال. [ابوایوب انصاری رضی الله عنه گوید: پیامبر ﷺ فرمود: «مَنْ صٰامَ رَمَضٰانَ ثُمَّ اَتْبَعَهُ سِتّاً مِّنْ شَوّٰالَ، کٰانَ کَصِیٰامِ الدَّهْرِ» (مسلم، ترمذی، ابوداود و ابن ماجه)؛ «کسی که ماه رمضان و به دنبال آن، شش روز از ماه شوال را روزه بگیرد، مانند آن است که یک سال روزه گرفته باشد».]

و گفته شده که بهتر آن است که **شش روز از ماه شوّال**، به صورت پیاپی و پشت سر هم، روزه گرفته شوند. و برخی گفته‌اند: بهتر آن است که به صورت پراکنده روزه گرفته شوند.

د) و هر روزه‌ای که گرفتن آن، [از ناحیه‌ی پیامبر ﷺ] درخواست شده باشد و سنّت پیامبر ﷺ بر گرفتن آن، وعده و نوید داده باشد؛ همانند: **روزه‌ی داود** علیه السلام. [یک روز در میان روزه گرفتن]؛ و **روزه‌ی داود** علیه السلام، بهترین و محبوبترین روزه در پیشگاه خداوند بلندمرتبه است. [عبدالله بن عمرو رضی الله عنه گوید: پیامبر ﷺ فرموده است: «اَحَبُّ الصِّیٰامِ اِلَي اللّٰهِ، صِیٰامُ دٰاوُدَ؛ کٰانَ یَصُوْمُ یَوْماً وَ یُفْطِرُ یَوْماً» (بخاری و مسلم)؛ «محبوبترین روزه نزد خدا، روزه‌ی داود علیه السلام است که یک روز در میان روزه می‌گرفت».

و این روزه‌ها نیز مستحب می‌باشند:

روزه‌ی روز عرفه؛ ابوقتاده گوید: «سُئِلَ رَسُوْلُ اللّٰهِ ﷺ عَنْ صَوْمِ یَوْمِ عَرَفَةَ؟ فَقٰالَ: یُکَفِّرُ السَّنَةَ الْمٰاضِیَةَ وَ الْبٰاقِیَةَ» (مسلم)؛ «از پیامبر ﷺ درباره‌ی روزه‌ی روز عرفه سؤال شد؟ فرمود: گناهان سال گذشته و سال جاری را از بین می‌برد».

و زیاد روز گرفتن در ماه محرم؛ ابوهریره رضی الله عنه گوید: «اَفْضَلُ الصِّیٰامِ بَعْدَ رَمَضٰانَ، شَهْرُ اللّٰهِ الْمُحَرَّمِ؛ وَ اَفْضَلُ الصَّلاٰةِ بَعْدَ الْفَرِیْضَةِ صَلاٰةُ اللَّیْلِ» (مسلم، ابوداود، نسایی و ترمذی)؛ «بهترین روزه بعد از ماه رمضان، روزه‌ی ماه محرم و بهترین نماز بعد از نمازهای فرض، نماز شب است».

و **روزه گرفتن بیشتر روزهای ماه شعبان**؛ عایشه رضی الله عنها گوید: «مٰا رَأَیْتُ رَسُوْلَ اللّٰهِ ﷺ

اِسْتَكْمَلَ صِيٰامَ شَهْرٍ قَطُّ اِلّٰاشَهْرَ رَمَضٰانَ؛ وَ مٰا رَأَيْتُهُ فِيْ شَهْرٍ اَكْثَرَ مِنْهُ صِيٰاماً فِيْ شَعْبٰانَ» (بخاری و مسلم)؛ «پیامبر ﷺ را ندیدم که ماهی را کامل روزه بگیرد مگر ماه رمضان را؛ و او را ندیدم که در هیچ یک از ماه‌ها به اندازه‌ی ماه شعبان روزه بگیرد».

و **نُه روز اول ذی حجه نیز روزه گرفتن آن‌ها مستحب می‌باشد**؛ از هنیدة بن خالد، از همسرش، از بعضی همسران پیامبر ﷺ روایت شده است:

«كٰانَ رَسُوْلُ اللّٰهِ ﷺ يَصُوْمُ تِسْعَ ذِيْ حَجَّةَ، وَ يَوْمَ عٰاشُوْرٰاءَ وَ ثَلاثَةَ اَيّٰامٍ مِّنْ كُلِّ شَهْرٍ وَ اَوَّلَ اِثْنَيْنِ مِنَ الشَّهْرِ وَ الْخَمِيْسِ» (بخاری و مسلم)؛ «پیامبر ﷺ نه روز ذی‌حجه و روز عاشورا و سه روز از هر ماه و اولین دوشنبه و پنج‌شنبه ماه را روزه می‌گرفت».]

و امّا «**روزه نفل**»، روزه‌هایی به استثنای مواردی است که ما به بیان آن‌ها پرداختیم، از آن روزه‌هایی که کراهیت آن [از ناحیه‌ی شارع مقدّس اسلام،] ثابت نشده باشد.

و امّا «**روزه مکروه**»:

روزه‌ی مکروه، به دو نوع تقسیم می‌گردد:

الف) مکروه تنزیهی.

ب) مکروه تحریمی. [**مکروه تحریمی**: آن است که منع از آن، الزامی است و حکم حرام را دارد؛ یعنی انجام دهنده‌ی آن، مستحق عقاب است؛ اگر چه تکفیر نمی‌شود؛ چون دلیل آن ظنّی است.

و **مکروه تنزیهی**: آن است که منع از آن، الزامی نیست و انجام دهنده‌ی آن مؤاخذه نمی‌شود؛ مانند خوردن گوشت اسب، موقع نیاز در زمان جنگ.]

«**روزه‌ی مکروه تنزیهی**» عبارت است از: همانند روزه گرفتن روز عاشورا، در صورتی که آن را تنها بگیرد و روز نهم محرم [تاسوعا؛ یا روز یازدهم] را بدان پیوست نسازد؛ [زیرا این کار، تشبیه با یهودیان است.]

و «**روزه‌ی مکروه تحریمی**»، عبارت است از: روزه گرفتن روزهای عید فطر و عید قربان و روزه گرفتن ایام التشریق. [از ابوعبید مولای ابن از هر روایت است: «شَهِدْتُ الْعِيْدَ مَعَ عُمَرَ بْنَ الْخَطّٰابِ رضی الله عنه فَقٰالَ: هٰذٰانِ يَوْمٰانِ نَهٰي رَسُوْلُ اللّٰهِ ﷺ عَنْ صِيٰامِهٰا: يَوْمُ فِطْرِكُمْ مِنْ صِيٰامِكُمْ وَ الْيَوْمُ الْاَخَرُ، تَأْكُلُوْنَ فِيْهِ مِنْ نُسُكِكُمْ» (بخاری و مسلم)؛ «در روز عید با عمر بن خطاب رضی الله عنه بودم. گفت: پیامبر ﷺ از روزه گرفتن در این دو روز نهی

فرموده است: اولین روز بعد از ماه رمضان؛ یعنی روز عید فطر؛ و روزی که از قربانی‌هایتان می‌خورید، یعنی روز عید قربان».

و از ابومرّة مولای امّ هانیء روایت است: «اِنَّهُ دَخَلَ مَعَ عَبْدِاللهِ بْنِ عَمرٍو، عَلٰي اَبِيْهِ عَمْرِو بْنِ الْعٰاصِ، فَقُرِّبَ اِلَيْهِمٰا طَعٰاماً فَقٰالَ: كُلْ. فَقٰالَ: اِنِّيْ صٰائِمٌ. فَقٰالَ عَمْرٌو: كُلْ، فَهٰذِهِ الْاَيّٰامُ الَّتِيْ كٰانَ رَسُوْلُ اللهِ ﷺ يَأْمُرُنا بِافْطٰارِهٰا وَ يَنْهٰانٰا عَنْ صِيٰامِهٰا. قٰالَ مٰالِكٌ: وَ هِيَ اَيّٰامُ التَّشْرِيْقِ» (ابوداود)؛ «با عبدالله بن عمرو رضی الله عنه نزد پدرش عمرو بن عاص رضی الله عنه رفتیم. غذایی جلو ما گذاشت و گفت: بخورید. عبدالله گفت: من روزه هستم. عمرو رضی الله عنه گفت: بخورید؛ این‌ها، روزهایی است که پیامبر ﷺ به ما امر می‌کرد که روزه نگیریم و از روزه گرفتن ما را نهی می‌کرد. امام مالک رحمه الله گفته است: منظور از این روزها، ایام التشریق است».

و عایشه رضی الله عنها و ابن عمر رضی الله عنهما گویند: «لَمْ يُرَخَّصْ فِيْ اَيّٰامِ التَّشْرِيْقِ اَنْ يُصَمْنَ اِلّٰا لِمَنْ لّٰايَجِدُ الْهَدْيَ»؛ «در ایام التشریق اجازه‌ی روزه گرفتن داده نشده است مگر برای کسی که هنگام ادای فریضه‌ی حج، چیزی را برای قربانی کردن، به دست نیاورد».

و ایام التشریق: یعنی روزهای ۱۱، ۱۲ و ۱۳ بعد از روز عید قربان. این ایام به ایام التشریق نام‌گذاری شده‌اند؛ چون در این روزها، گوشت‌های قربانی در برابر خورشید پهن می‌شوند. و قولی دیگر می‌گوید: چون قربانی تا طلوع خورشید ذبح نمی‌شود. و قولی دیگر می‌گوید: چون نماز عید هنگام طلوع خورشید برگزار می‌شود. و قولی دیگر می‌گوید که **تشریق**، تکبیر بعد از نماز است.]

و روزه گرفتن، در روزهای زیر نیز کراهیت دارد:

الف) روز جمعه را به تنهایی روزه گرفتن. [ابوهریره رضی الله عنه گوید: از پیامبر ﷺ شنیدم که می‌فرمود: «لايَصُوْمُ اَحَدُكُمْ يَوْمَ الْجُمُعَةِ اِلّٰا يَوْماً قَبْلَهُ اَوْ بَعْدَهُ» (بخاری و مسلم)؛ «هیچ کدام از شما، روز جمعه را روزه نگیرد مگر این که روز قبل یا بعد از آن نیز روزه بگیرد».]

ب) تنها روز شنبه را روزه گرفتن. [عبدالله بن بسر سلمی، از خواهرش صماء روایت می‌کند که پیامبر ﷺ فرمود: «لاتَصُوْمُوْا يَوْمَ السَّبْتِ اِلّٰا فِيْمَا افْتُرِضَ عَلَيْكُمْ، وَ اِنْ لَّمْ يَجِدْ اَحَدُكُمْ اِلّٰا لِحٰاءَ عَنَبَةٍ اَوْ عُوْدِ شَجَرَةٍ فَلْيَمْضُغْهُ» (ابوداود، ترمذی و ابن

ماجه)؛ «روز شنبه را به تنهایی روزه نگیرید مگر روزه‌ای که بر شما فرض باشد؛ و اگر به جز پوست انگور یا شاخه‌ی درخت، چیز دیگری نیافتید، آن را بجوید تا آن روز، روزه نباشید».

ج) روز اول سال خورشیدی [عید نوروز] را به تنهایی روزه گرفتن؛ [زیرا این کار، منجر به تعظیم و بزرگداشت آن روز می‌گردد.]

د) یا روز جشن پاییز ایرانیان [جشن مهرگان] را به تنهایی روزه گرفتن؛ مگر آن که روز جمعه یا شنبه یا روز اول سال خورشیدی، یا روز اول جشن مهرگان، برابر و مصادف و مطابق و همزمان با عادت روزه‌دار شده باشد؛ [که در آن صورت، روزه گرفتن این روزها، مکروه نخواهد بود؛ یعنی اگر به صورت عادی، روزه‌ی سنّت می‌گرفت و روزه‌اش با یکی از این روزها مصادف و همزمان شد، در آن صورت کراهیتی در روزه گرفتنش رونما نخواهد شد.]

ه) و روزه‌ی «وصال» نیز مکروه می‌باشد؛ اگر چه دو روز را بدون افطار روزه بگیرد؛ و «**روزه‌ی وصال**» آن است که به هیچ عنوان پس از غروب خورشید افطار نکند تا بدین شکل، روزه‌ی فردا را به روزه‌ی دیروز پیوست نماید؛ [به تعبیری دیگر، «**وصال**» در اصطلاح شرع مقدّس اسلام، عبارت است از روزه‌ی چند شب و روز را پشت سر هم بدون افطار و خوردن چیزی است.

عبدالله بن عمر رضی الله عنهما گوید: «نَهٰي رَسُوْلُ اللهِ ﷺ عَنِ الْوِصٰالِ. قٰالُوْا: اِنَّكَ تُوٰاصِلُ؟ قٰالَ: اِنِّيْ لَسْتُ مِثْلَكُمْ، اِنِّيْ اُطْعَمُ وَ اُسْقٰي» (بخاری و مسلم)؛ «پیامبر ﷺ مردم را از روزه‌ی پیوسته منع کرد و فرمود: نباید چند شب و روز بدون افطار، روزه باشید. مردم گفتند: ای فرستاده‌ی خدا! چرا شما روزه‌ی پیوسته می‌گیرید؟ پیامبر ﷺ فرمود: من مانند شما نیستم و از جانب خداوند به من غذا و نوشیدنی داده می‌شود».

و ابوهریره رضی الله عنه گوید: پیامبر ﷺ دوبار فرمودند: «اِيّٰاكُمْ وَ الْوِصٰالَ»؛ «شما باید از روزه پیوسته خودداری کنید». گفتند: ای رسول خدا ﷺ! شما خود روزه‌ی وصال را می‌گیرید؟ پیامبر ﷺ فرمود: «اِنِّيْ اَبِيْتُ يُطْعِمُنِيْ رَبِّيْ وَ يَسْقِيْنِ؛ فَاَكْلِفُوْا مِنَ الْعَمَلِ مٰاتُطِيْقُوْنَ» (بخاری و مسلم)؛ «از جانب خدا به من آب و غذا داده می‌شود؛ شما باید کاری را به عهده بگیرید که قدرت انجام آن را داشته باشید».]

و) و روزه‌ی تمام سال [اگر چه در ایام نهی شده نیز روزه نگیرد،] مکروه است؛ [به

تعبیری دیگر، یک سال را پشت سر هم روزه گرفتن مکروه است. عبدالله بن عمروؓ گوید: پیامبر ﷺ به من فرمود: «يٰا عَبْدَاللهِ بْنِ عَمْرٍو! اِنَّكَ لَتَصُوْمُ الدَّهْرَ وَ تَقُوْمُ اللَّيْلَ وَ اِنَّكَ اِذٰا فَعَلْتَ ذٰلِكَ، هَجَمَتْ لَهُ الْعَيْنُ وَ نَكَهْتَ لاصٰامَ مَنْ صٰامَ الْاَبَدَ» (بخاری و مسلم)؛ «ای عبدالله بن عمرو! تو تمام سال را روزه می‌گیری و تهجّد می‌خوانی! اگر این کار را انجام دهی، چشمانت به کاسه‌ی سر فرو می‌روند و گود می‌شوند و سخت بیمار می‌شوی؛ روزه‌ی کسی که تمام سال را روزه باشد، صحیح نیست».

و ابوقتادهؓ گوید: مردی نزد پیامبر ﷺ آمد و گفت: «... يٰا رَسُوْلَ اللهِ! كَيْفَ بِمَنْ يَّصُوْمُ الدَّهْرَ كُلَّهُ؟ قٰالَ: لاٰ صٰامَ وَ لاٰ اَفْطَرَ» (مسلم، ابوداود و نسایی)؛ «ای رسول خدا ﷺ! کسی که تمام سال را روزه می‌گیرد چطور است؟ پیامبر ﷺ فرمود: نه روزه گرفته و نه افطار کرده است»؛ یعنی اجر و مزد روزه، برایش نوشته نمی‌شود؛ چون عملش خلاف شریعت است و بیهوده از خوردن و نوشیدن خودداری کرده است.

ناگفته نماند که روزه گرفتن روزه‌های زیر نیز درست نمی‌باشد:

۱- **روزه‌ی روز شک؛** یعنی روزه‌ی روزی که در آن شک است و معلوم نیست رمضان است یا خیر؟ حرام است برای کسی که به صورت داوطلبانه و تطوّع و بدون سبب یا به جای روزه‌ی رمضان آن را روزه بگیرد؛ چون عمار بن یاسرؓ گوید: «مَنْ صٰامَ يَوْمَ الشَّكِ فَقَدْ عَصٰي اَبَاالْقٰاسِمَ» (ترمذی و بخاری)؛ «هر کسی در روز شک روزه گیرد، از ابوالقاسم ﷺ نافرمانی کرده است».

امّا اگر به صورت عادی روزه‌ی سنّت می‌گرفت و روزه‌اش مقارن و مصادف با روز شک شد؛ مانند این که عادت دارد که روزهای دوشنبه یا پنج شنبه را روزه بگیرد یا یک روز در میان به صورت عادت روزه بگیرد و از روی تصادف، آن روز، روز شک بود، در آن صورت روزه‌اش حرام نیست؛ چون پیامبر ﷺ فرموده است: «لاتُقَدِّمُوْا رَمَضٰانَ بِصَوْمِ يَوْمٍ وَ لايَوْمَيْنِ اِلّٰا رَجُلٌ كٰانَ يَصُوْمُ صَوْماً فَلْيَصُمْهُ» (بخاری و مسلم)؛ «روزه‌ی ماه رمضان را با یک روز یا دو روز جلو نیاندازید مگر کسی که به صورت عادتی روزه می‌گیرد که اشکال ندارد او روزه‌ی عادت خویش را ادامه دهد».

۲- **روزه گرفتن نیمه‌ی دوم شعبان برای کسی که به روزه گرفتن آن عادت ندارد، مکروه می‌باشد.** ابوهریرهؓ گوید: پیامبر ﷺ فرمود: «اِذَا انْتَصَفَ شَعْبٰانُ فَلاٰ تَصُوْمُوْا» (ابوداود، ابن ماجه و ترمذی)؛ «وقتی که نصف شعبان فرا رسید، روزه

نگیرید».

و همچنین از ابوهریره‌ﷺ روایت است که پیامبر ﷺ فرمود: «لايَتَقَدَّمَنَّ اَحَدُكُمْ رَمَضٰانَ بِصَوْمِ يَوْمٍ اَوْ يَوْمَيْنِ اِلّٰا اَنْ يَكُوْنَ رَجُلٌ كٰانَ يَصُوْمُ صَوْمَهُ فَلْيَصُمْ ذٰلِكَ الْيَوْمَ» (بخاری و مسلم)؛ «هیچ کدام از شما یک یا دو روز قبل از رمضان روزه نگیرد، مگر این که به روزه گرفتن در آن روز، عادت داشته باشد که در آن صورت می‌تواند آن روز را روزه بگیرد».

۳- **و روزه‌ی مستحب گرفتن زن، هنگامی که شوهرش در مسافرت نیست، مکروه می‌باشد.** ابوهریره‌ﷺ گوید: پیامبر ﷺ فرمود: «لاتَصُمِ الْمَرْأَةُ وَ بَعْلُهٰا شٰاهِدٌ اِلّٰا بِاِذْنِهِ» (بخاری و مسلم)؛ «زن، زمانی که همسرش در خانه حضور دارد، روزه نگیرد مگر به اجازه‌ی او».

۴- **و روزه گرفتن بیماری که روزه، باعث شدت بیماری یا مرگ احتمالی او بشود، درست نیست.**

و **روزه‌ی خانم‌ها که در ایام عادت ماهیانه و پس از تولّد فرزند قرار دارند، تا پاک شدن آنان، درست نمی‌باشد.**

و برای **جوانان مجرّدی که فرصت و توانایی مالی ازدواج را ندارند**، روزه گرفتن مستحب می‌باشد. عبدالله بن مسعودﷺ گوید: پیامبر ﷺ فرمود: «يٰا مَعْشَرَ الشَّبٰابِ! مَنِ اسْتَطٰاعَ مِنْكُمُ الْبٰاءَةَ فَلْيَتَزَوَّجْ فَاِنَّهُ اَغَضُّ لِلْبَصَرِ وَ اَحْصَنُ لِلْفَرْجِ؛ وَ مَنْ لَّمْ يَسْتَطِعْ فَعَلَيْهِ بِالصَّوْمِ فَاِنَّهُ لَهُ وِجٰاءٌ» (بخاری و مسلم)؛ «ای جماعت جوانان! هر کس از شما توانایی ازدواج را دارد، ازدواج کند؛ زیرا ازدواج بهتر چشم را از حرام می‌پوشاند و بهتر شرمگاه را از حرام محافظت می‌کند. و کسی که نتوانست ازدواج کند، باید روزه بگیرد؛ چون روزه، شهوت جنسی او را کم می‌کند».]

فَصلٌ فِيمَا يُشتَرَطُ تَبيِيتُ النِّيَّةِ وَ تَعيِينُهَا فِيه وَ مَا لَا يُشتَرَطُ

أَمَّا القِسمُ الذِي لَا يُشتَرَطُ فِيه تَعيِينُ النِّيَّةِ وَ لَا تَبيِيتُهَا: فَهُوَ أَدَاءُ رَمَضَانَ وَالنَّذرُ المُعَيَّنُ زَمَانُه وَالنَّفلُ؛ فَيَصِحُّ بِنِيَّةٍ مِنَ اللَّيلِ اِلَى مَا قَبلَ نِصفِ النَّهَارِ عَلَى الأَصَحِّ؛ وَ نِصفُ النَّهَارِ: مِن طُلُوعِ الفَجرِ اِلَى وَقتِ الضَّحوَةِ الكُبرَى. وَ يَصِحُّ أَيضًا بِمُطلَقِ النِّيَّةِ وَ بِنِيَّةِ

النَّفلِ وَ لَو كَانَ مُسَافِرًا أَو مَرِيضًا فِي الأَصَحِّ. وَ يَصِحُّ أَدَاءُ رَمَضَانَ بِنِيَّةِ وَاجِبٍ آخَرَ لِمَن كَانَ صَحِيحًا مُقِيمًا؛ بِخِلَافِ المُسَافِرِ فَإِنَّهُ يَقَعُ عَمَّا نَوَاهُ مِنَ الوَاجِبِ؛ وَاختَلَفَ التَّرجِيحُ فِي المَرِيضِ، إِذَا نَوَى وَاجِبًا آخَرَ فِي رَمَضَانَ. وَ لَا يَصِحُّ المَنذُورُ المُعَيَّنُ زَمَانُه بِنِيَّةِ وَاجِبٍ غَيرِه؛ بَل يَقَعُ عَمَّا نَوَاهُ مِنَ الوَاجِبِ فِيهِ.

وَ أَمَّا القِسمُ الثَّانِي؛ وَ هُوَ مَا يُشتَرَطُ فِيهِ تَعيِينُ النِّيَّةِ وَ تَبيِيتُهَا: فَهُوَ قَضَاءُ رَمَضَانَ وَ قَضَاءُ مَا أَفسَدَهُ مِن نَفلٍ وَ صَومُ الكَفَّارَاتِ بِأَنوَاعِهَا وَالمَنْذُوْرُ المُطلَقُ كَقَولِه: «إِن شَفِيَ اللّٰهُ مَرِيضِي فَعَلَيَّ صَومُ يَومٍ»؛ فَحَصَلَ الشِّفَآءُ.

فصل: پیرامون مواردی که نیت کردن در شب و تعیین نمودن نیت در آن‌ها، شرط می‌باشد

و مواردی که تعیین کردن نیت و نیت نمودن در شب، برای آن‌ها شرط نمی‌باشد.

[پیشتر گفتیم که **روزه** عبارت است از: خودداری کردن از تمام شکننده‌های روزه از قبیل: خوردن، نوشیدن، روابط زناشویی و... از طلوع صبح صادق تا غروب خورشید، همراه با نیت کردن روزه؛

و این را نیز گفتیم که روزه درست نمی‌شود مگر با **نیت**؛ و **محل نیت** نیز **قلب** است؛ و **نیت** به معنی «**عزم و قصد قلبی**» برای گرفتن روزه در جهت رضایت و خوشنودی خداوند بلند مرتبه و تقرّب و نزدیکی به او است؛ اینگونه که شخص روزه‌دار می‌گوید: «**در جهت رضایت خداوند و تقرّب و نزدیکی بدو، فلان روزه را می‌گیرم**».

و **نیت کردن روزه** به **دو نوع** تقسیم می‌گردد:

الف) نوعی که نیت کردن در شب و تعیین نمودن نیت در آن شرط نمی‌باشد.

ب) و نوعی که تعیین کردن نیت و نیت نمودن در شب، برای آن شرط و الزامی می‌باشد.]

امّا نوعی که در آن، تعیین کردن نیت و نیت کردن در شب، برای آن شرط نمی‌باشد، عبارت است از:

ادای روزه‌ی فرض ماه مبارک رمضان.

روزه‌ی نذر که زمان آن معلوم و مشخص است؛ [مثل این که کسی نذر کند تا در پنج شنبه‌ی آینده به جهت رضایت خداوند روزه بگیرد.]

و **روزه‌ی نفل.**

و - بنا به قول صحیح‌تر - ادای **روزه‌ی رمضان**، **روزه‌ی نذر معین** و **روزه‌ی نفل** با نیت کردن در شب [پس از غروب آفتاب] تا پیش از «نصف النهار» صحیح و درست می‌شود. و «نصف النهار»: از طلوع صبح صادق شروع و تا هنگام چاشتگاه [پیش از نیمه روز] ادامه دارد.

[نویسنده‌ی کتاب «هدایه» گوید: **نویسنده‌ی قدوری** می‌گوید: نیت روزه‌ی رمضان، نذر معین و روزه‌ی نفل را می‌تواند از شب تا پیش از زوال خورشید بنماید. و در «جامع الصغیر» تا پیش از نیمه روز آمده است؛ که این قول، صحیح‌تر می‌نماید؛ زیرا لازم است تا نیت روزه در بیشتر اوقاتِ روز وجود داشته باشد؛ و نصف روز از طلوع بامداد شروع می‌شود و تا هنگام «ضحوة الکبری» (چاشت) نه تا وقت زوال، ادامه دارد؛ پس نیت تا پیش از نیمه روز شرط قرار داده شده است تا حکم «**اکثر اوقات روز**» تحقق پیدا کند. **علامه شامی** در حاشیه‌ی خویش که بر «در المختار» نگاشته است می‌گوید: در اینجا مراد از «ضحوة الکبري» در عبارت بالا، نیم روز شرعی است؛ و «روز شرعی»، عبارت است از روشن شدن صبح در افق شرقی تا غروب خورشید؛ و در اینجا غایه تحت مغیا داخل نیست؛ پس خود نیمه روز در تحت نیت کردن روزه داخل نیست.]

و همچنین هر یک از **ادای روزه‌ی رمضان**، **روزه‌ی نذر معین** و **روزه‌ی نفل**، به مطلق **نیت** و نیز به **نیت نفل** صحیح می‌گردد؛ اگر چه - بنا بر قول صحیح‌تر - کسی که آن‌ها را نیت کرده است، مسافر یا بیمار و دردمند بوده باشد. [و **مطلق نیت**: چنین است که نیت روزه را نماید؛ بدون تعیین کردن فرض، واجب و نفل و بدون تعیین نمودن رمضان.]

و **ادای روزه‌ی رمضان**، به **نیت واجبی دیگر** درست است؛ البته در صورتی که فرد نیت کننده، سالم و تندرست و مقیم باشد؛ برخلاف فرد مسافر؛ زیرا که [اگر مسافر در روزه‌ی رمضان، واجب دیگری را نیت کند، در آن صورت،] نیت وی بر همان واجبی واقع می‌شود که آن را نیت نموده است.

و در مورد شخص مریض، هر گاه در روزه‌ی رمضان، واجب دیگری را نیت کند، پیرامون ترجیح بخشیدن و اولویت دادن و اَرجحیت بخشیدن به یکی از آن دو، اختلاف صورت گرفته است؛ [به گونه‌ای که حسن بن زیاد روایت کرده است که هر گاه

بیمار، در روزه‌ی رمضان، واجب دیگری را نیت نماید، نیت وی بر همان واجبی واقع می‌گردد که آن را نیت نموده است؛ و همین قول را نویسنده‌ی «هدایه» و بیشتر **مشایخ بلخ** اختیار کرده‌اند. و فخر الاسلام و شمس الائمه گفته‌اند: قول صحیح آن است که هرگاه بیمار در روزه‌ی ماه مبارک رمضان، واجب دیگری را نیت نماید، در آن صورت نیت وی بر روزه‌ی رمضان واقع می‌گردد؛ و در کتاب «برهان» نیز چنین آمده است که همین نظریه، صحیح‌تر می‌باشد.]

و **روزه‌ی نذری** که زمانش مشخص است، **با نیت واجبی دیگر**، صحیح نمی‌گردد؛ بلکه [اگر فرد نذر کننده در روزه‌ی نذر معین، واجب دیگری را نیت کند، در آن صورت] نیت وی بر همان واجبی واقع می‌گردد که آن را در روزه‌ی نذر معین، نیت نموده است.

و امّا نوع دوم: مواردی که تعیین کردن نیت، و نیت نمودن در شب، برای آن‌ها شرط می‌باشد، عبارتند از:

در **روزه‌ی قضای رمضان**.

روزه برای قضا آوردن آنچه که از روزه‌ی نفل، فاسد گردانیده است.

در **روزه‌های کفّاره**، با تمام انواع آن؛ [از قبیل: کفّاره‌ی شکستن عمدی روزه‌ی رمضان بدون عذر؛ کفّاره‌ی جماع کردن در روز رمضان به قصد؛ روزه‌ی کفّاره‌ی ظهار؛ کفاّره‌ی شکستن سوگند؛ ارتکاب برخی از ممنوعات در زمان اِحرام برای حاجی یا عمره‌گزار؛ کفّاره‌ی قتل به خطا و آنچه که در حکم آن است.]

در **روزه‌ی نذر مطلق**. و **نذر مطلق**، مانند این است که کسی چنین بگوید: «اگر چنان‌چه خداوند بلند مرتبه، بیمارم را از این بیماری شفا داد، یک روز روزه بر من نذر باشد»؛ و پس از آن، بیمارش از بیماری بهبود یابد؛ [و یا مثل این که کسی نذر نماید تا به جهت رضای خداوند، روزی را روزه بگیرد.

به هر حال، در روزه **قضای رمضان**، روزه‌ی **نذر مطلق**، روزه‌ی **کفّاره‌ها** و روزه برای **قضا آوردن آنچه که از نفل فاسد گردیده**، **تعیین کردن نیت** و **نیت کردن در شب**، شرط است؛ و نیت کردن پس از طلوع بامداد در آن‌ها صحیح نیست.]

فَصلٌ فِيمَا يَثبُتُ بِه الهِلَال وَ فِي صَومِ يَومِ الشَّكِّ وَ غَيرِه

يَثبُتُ رَمَضَانُ بِرُؤيَةِ هِلَالِه أَو بِعَدِّ شَعبَانَ ثَلَاثِينَ إِن غُمَّ الهِلَالُ. وَ يَومُ الشَّكِّ: هُوَ مَا يَلِي التَّاسِع وَ العِشرِينَ مِن شَعبَانَ وَ قَد اِستَوى فِيهِ طَرَفُ العِلمِ وَالجَهلِ بِأَن غُمَّ الهِلَالُ؛ وَكُرِهَ فِيهِ كُلُّ صَومٍ إِلَّا صَومَ نَفلٍ جَزَمَ بِه بِلَا تَردِيدٍ بَينَه وَ بَينَ صَومٍ آخَرَ؛ وَ إِن ظَهَرَ أَنَّه مِن رَمَضَانَ، أَجزَأَ عَنهُ مَا صَامَه وَ إِن رَدَّدَ فِيه بَينَ صِيَامٍ وَ فِطرٍ لَا يَكُونُ صَائِمًا. وَكُرِهَ صَومُ يَومٍ أَو يَومَينِ مِن آخِرِ شَعبَانٍ لَا يَكرَهُ مَا فَوقَهُمَا؛ وَ يَأمُرُ المُفتِي العَامَّةَ بِالتَّلَوُّمِ يَومَ الشَّكِّ ثُمَّ بِالإِفطَارِ إِذَا ذَهَبَ وَقتُ النِّيَّةِ وَ لَم يَتَعَيَّنِ الحَالُ؛ وَ يَصُومُ فِيهِ المُفتِي وَالقَاضِي وَ مَن كَانَ مِنَ الخَوَاصِّ؛ وَ هُوَ: مَن يَتَمَكَّنُ مِن ضَبطِ نَفسِه عَنِ التَّردِيدِ فِي النِّيَّةِ وَ مُلَاحَظَةِ كَونِه عَنِ الفَرضِ.

وَ مَن رَأى هِلَالَ رَمَضَانَ أَوِ الفِطرِ وَحدَه وَ رُدَّ قَولُه، لَزِمَهُ الصِّيَامُ وَ لَا يَجُوزُ لَهُ الفِطرُ بِتَيَقُّنِهِ هِلَالَ شَوَّالٍ؛ وَ إِن أَفطَرَ فِي الوَقتَينِ، قَضَى وَ لَا كَفَّارَةَ عَلَيهِ؛ وَ لَو كَانَ فِطرُهُ قَبلَ مَا رَدَّهُ القَاضِي فِي الصَّحِيحِ.

وَ إِذَا كَانَ بِالسَّمَاءِ عِلَّةٌ مِن غَيمٍ أَو غُبَارٍ أَو نَحوِه قُبِلَ خَبَرُ وَاحِدٍ عَدلٍ أَو مَستُورٍ فِي الصَّحِيحِ وَ لَو شَهِدَ عَلَى شَهَادَةِ وَاحِدٍ مِثلِه؛ وَ لَو كَانَ أُنثَى أَو رَقِيقًا أَو مَحدُودًا فِي قَذفٍ تَابَ لِرَمَضَانَ؛ وَ لَا يُشتَرَطُ لَفظُ الشَّهَادَةِ وَ لَا الدَّعوَى. وَ شُرِطَ لِهِلَالِ الفِطرِ اِذَا كَانَ بِالسَّمَاءِ عِلَّةٌ، لَفظُ الشَّهَادَةِ مِن حُرَّينِ أَو حُرٍّ وَ حُرَّتَينِ بِلَا دَعوَى؛ وَ اِن لَم يَكُن بِالسَّمَاءِ عِلَّةٌ فَلَا بُدَّ مِن جَمعٍ عَظِيمٍ لِرَمَضَانٍ وَالفِطرِ. وَ مِقدَارُ الجَمعِ العَظِيمِ: مُفَوَّضٌ لِرَأيِ الإِمَامِ فِي الأَصَحِّ.

وَ اِذَا تَمَّ العَدَدُ بِشَهَادَةِ فَردٍ وَ لَم يُرَ هِلَالُ الفِطرِ وَالسَّمَاءُ مَصحِيَّةٌ لَا يَحِلُّ لَه الفِطرُ؛ وَ اختَلَفَ التَّرجِيحُ فِيمَا اِذَا كَانَ بِشَهَادَةِ عَدلَينَ وَ لَا خِلَافَ فِي حِلِّ الفِطرِ اِذَا كَانَ بِالسَّمَاءِ عِلَّةٌ؛ وَ لَو ثَبَتَ رَمَضَانٌ بِشَهَادَةِ الفَردِ. وَ هِلالُ الأَضحَى كَالفِطرِ وَ يُشتَرَطُ لِبَقِيَّةِ الأَهِلَّةِ، شَهَادَةُ رَجُلَينِ عَدلَينِ أَو حُرٍّ وَ حُرَّتَينِ غَيرِ مَحدُودَينِ فِي قَذفٍ.

وَ اِذَا ثَبَتَ فِي مَطلَعِ قُطرٍ لَزِمَ سَائِرَ النَّاسِ فِي ظَاهِرِ المَذهَبِ وَ عَلَيهِ الفَتوَى وَ أَكثَرُ المَشَايِخِ؛ وَ لَا عِبرَةَ بِرُؤيَةِ الهِلَالِ نَهَارًا؛ سَوَاءٌ كَانَ قَبلَ الزَّوَالِ أَو بَعدَه وَ هُوَ اللَيلَةُ المُستَقبِلَةُ فِي المُختَارِ.

فصل: پیرامون آنچه که به وسیله‌ی آن، هلال ماه [رمضان و دیگر ماه‌ها] ثابت می‌گردد؛ و درباره‌ی روزه‌ی روز شک [یوم الشک]

و غیر آن از دیگر احکام و مسائل اسلامی.

[فرا رسیدن هلال] ماه رمضان، از دو طریق به اثبات می‌رسد:

۱- دیده شدن هلال ماه رمضان. [بدین معنی که اگر هلال ماه در شب سی‌ام ماه شعبان مشاهده گردید، فردای آن روز، روزه‌ی ماه رمضان واجب می‌شود؛ زیرا پیامبر ﷺ می‌فرماید: «صُوْمُوْا لِرُؤْيَتِهِ وَ اَفْطِرُوا لِرُؤْيَتِهِ؛ فَاِنْ غُمَّ عَلَيْكُمْ فَاَكْمِلُوْا عِدَّةَ شَعْبٰانَ ثَلاثِيْنَ» (بخاری و مسلم)؛ «هر گاه هلال ماه را دیدید، روزه بگیرید؛ و هر گاه دوباره آن را دیدید، روزه را به پایان برسانید؛ و اگر چنان‌چه هوا ابری بود و هلال ماه بر شما پوشیده و نهان ماند، در آن صورت، سی روز شعبان را کامل کنید».]

۲- و یا اگر چنان‌چه [هوا ابری بود و] هلال ماه بر مردم پوشیده و نهان بود و هلال دیده نمی‌شد، در آن صورت، **سی روز کامل ماه شعبان** محاسبه گردد؛ [از این رو، بر مسلمانان واجب است تا در بیست و نهم ماه شعبان، به جستجوی هلال ماه برآیند؛ اگر آن را دیدند، روزه بگیرند. و اگر هوا ابری بود و هلال ماه بر آن‌ها پوشیده ماند، در آن صورت **سی روز شعبان** را کامل کنند و فردای آن روز را روزه‌ی رمضان بگیرند؛ پس یکی دیگر، از دو طریق اثبات فرا رسیدن ماه رمضان، **سی روز کامل شدن ماه شعبان** که ماه پیش از رمضان است، می‌باشد؛ و چنان‌چه ماه شعبان، سی روز کامل گردید، روز بعد از آن، نخستین روز ماه رمضان خواهد بود]

و **روز شک**، همان روزی است که پس از **بیست و نهم ماه شعبان** قرار داشته باشد؛ اینگونه که [هوا ابری باشد و] هلال ماه بر مردم پوشیده و نهان باشد و دانسته نیز نشود که آیا هلال ماه رمضان در آن طلوع کرده است یا خیر؟ یعنی جانب دانستن و ندانستن، در آن - به خاطر [ابری بودن هوا و] پوشیده بودن حالت ماه - یکسان و برابر باشد؛ و گرفتن هر روزه‌ای در روز شک [با نیت فرض، یا با نیتی که در حال تردّد میان فرض و نفل است،] مکروه می‌باشد؛ مگر روزه گرفتن در روز شک، با **نیت نفل،** که مکروه نیست؛ البته در صورتی که قاطعانه و به صورت حتمی، نیت نفل را نموده باشد؛ و همچنین دو دلی و تردیدی در بین آن و روزه‌ای دیگر وجود نداشته باشد.

[به هر حال، روزه گرفتن در روز شک با نیت فرض، یا با نیتی که در حال تردّد میان فرض و نفل است، مکروه می‌باشد؛ ولی روزه گرفتن در روز شک با نیت نفل، مکروه نیست؛ اگر چنان‌چه قاطعانه نیت نفل را نمود؛ و کسی که در میان گرفتن روزه و خوردن آن، متردّد و دو دل بود، روزه‌ی وی صحیح نیست؛ زیرا عمار بن یاسرﷺ گوید: «مَنْ صٰامَ الْيَوْمَ الَّذِيْ شَكَ فِيْهِ، فَقَدْ عَصٰي اَبَاالْقٰاسِمَﷺ» (ترمذی، ابوداود، نسایی و ابن ماجه)؛ «کسی که در روز شک روزه گیرد، با پیامبرﷺ مخالفت کرده است».]

و اگر چنان‌چه [فردی در روز شک، به نیت نفل روزه گرفت؛ سپس] آشکار گردید که این روز، از رمضان بوده است، در آن صورت آن روزه از وی به جای روزه‌ی رمضان پذیرفته می‌شود [و بر وی، قضا آوردن این روز، لازم نیست.]

و اگر فردی در روز شک، در میان گرفتن روزه و خوردن آن، متردّد و دودل و حیران و سرگردان بود، در آن صورت روزه‌ی وی صحیح نمی‌باشد و روزه دار به شمار نمی‌آید.

و **روزه گرفتن یک یا دو روز از آخر ماه شعبان** [پیش از ماه رمضان،] مکروه است؛ ولی روزه گرفتن [از آخر ماه شعبان] پیش از فرا رسیدن **دو روز مانده به ماه رمضان**، مکروه نیست. [ابوهریرهﷺ گوید: «لاٰيَتَقَدَّمَنَّ اَحَدُكُمْ رَمَضٰانِ بِصَوْمِ يَوْمٍ اَوْ يَوْمَيْنِ اِلّٰا اَنْ يَّكُوْنَ رَجُلٌ كٰانَ يَصُوْمُ صَوْمَهُ، فَلْيَصُمْ ذٰلِكَ الْيَوْمَ» (بخاری و مسلم)؛ «هیچ کدام از شما یک یا دو روز قبل از رمضان روزه نگیرد، مگر این که به روزه گرفتن در آن روز عادت داشته باشد که در آن صورت می‌تواند آن روز را روزه بگیرد».]

و [مناسب است که] مُفتی، عموم مردم را در روز شک به انتظار کشیدن [تا پیش از چاشتگاه،] بدون نیت روزه دستور دهد؛ سپس هر گاه وقت نیت تمام شد و وضعیت [هلال ماه] مشخّص و معلوم نگردید، در آن صورت آن‌ها را به خوردن دستور دهد؛ و خود مُفتی، قاضی و دیگر نُخبگان و شخصیت‌های مهم، در روز شک [به نیت نفل و به صورت نهان و پوشیده] روزه بگیرند.

و **مراد از نخبگان و شخصیت‌های برجسته:** کسانی‌اند که توان کنترل خویش را از تردید و دودلی در نیت، و ملاحظه و توجه و دقّت و رعایت در این که روزه‌اش از فرض قرار بگیرد [اگر چنان‌چه روز شک، در رمضان واقع شده بود] را داشته باشد. [یعنی نخبگان جامعه‌ی اسلامی، افرادی هستند که روز شک را با نیتی که در حال تردّد

میان فرض و نفل است، روزه نگیرند؛ و همچنین به گونه‌ای روز شک را روزه بگیرند که اگر احیاناً آشکار گردید که روز شک، از رمضان بوده است، آن روز از آن‌ها به جای روزه‌ی فرض رمضان پذیرفته شود به گونه‌ای که قضا آوردن آن روز بر آن‌ها لازم نگردد.]

[اثبات رؤیت هلال ماه رمضان و ماه شوّال:]

و کسی که به تنهایی هلال ماه رمضان، یا هلال عید [ماه شوّال] را ببیند، ولی سخنش در این زمینه [از جانب پیشوای مسلمانان،] مورد پذیرش قرار نگیرد، در آن صورت روزه گرفتن بر خود وی لازم است؛ و [هرگاه به تنهایی، هلال عید را دید و] به دیدن هلال ماه شوّال یقین پیدا کرد، [و سخن وی در این زمینه، مورد قبول قرار نگرفت، در آن صورت همراه سائر مسلمانان، روزه بگیرد و به دیدن خویش، عمل نکند] و برای وی خوردن، جایز نیست؛ [زیرا ابوهریرهؓ گوید: پیامبر ﷺ فرمود: «اَلصَّوْمُ يَوْمَ تَصُوْمُوْنَ وَ الْفِطْرُ يَوْمَ تُفْطِرُوْنَ، وَ الْاَضْحٰي يَوْمَ تُضَحُّوْنَ» (ترمذی و ابن ماجه)؛ »روزه‌ی رمضان باید روزی باشد که همه روزه می‌گیرید و عید باید در روزی باشد که همه عید می‌کنید و عید قربان روزی است که همه قربانی می‌کنید».]

و اگر [کسی هلال ماه رمضان و هلال ماه شوّال را به تنهایی ببیند و همراه با سائر مسلمانان] در این دو وقت، روزه نگیرد، باید آن دو وقت را قضا بیاورد، ولی در این دو صورت، کفّاره‌ای به وی تعلّق نمی‌گیرد؛ اگر چه - بنا به قول صحیح - پیش از آن که قاضی سخنش را رد کند، [به دیدن خویش عمل نماید و] روزه‌اش را بخورد.

و هرگاه در آسمان، علّتی از ابر یا گرد و غبار و امثال آن [از قبیل دود و مِه] باشد، در آن صورت برای اثبات رؤیت هلال ماه مبارک رمضان، **خبر دادن یک مسلمان عادل**، یا - بنا به قول صحیح - **خبر دادن فردی که وضعیت و حالاتش پوشیده و پنهان باشد**، مورد قبول و پذیرش و واقع می‌گردد؛ و [همچنین خبر دادن وی پذیرفته می‌شود اگر چنان‌چه] بر گواهی یک نفر همانند خودش، شهادت و گواهی بدهد؛ و فرقی نمی‌کند که این یک نفر، زن باشد یا برده؛ و یا فردی باشد که در «**حدّ قذف**» [تهمت ناروا به زنان و مردان عفیف و پاکدامن] شلاق خورده باشد و از کرده‌اش توبه نموده باشد.

بنابراین، [در خبر دادن رؤیت هلال رمضان،] لفظ «شهادت» و «دَعوی» [ادّعا و مطالبه] شرط نمی‌باشد؛ [یعی شرط نیست که چنین بگوید: «گواهی می‌دهم بر ثبوت

رؤیت هلال رمضان»؛ یا «ادّعا می‌کنم که رؤیت هلال ماه رمضان، ثابت شده است».]

و برای **رؤیت هلال عید**، در صورتی که در آسمان علّتی [از ابر و گرد و غبار و غیره] وجود داشته باشد، شهادت دو مرد آزاد [، عاقل، بالغ و عادل]، یا گواهی یک مرد آزاد و دو زن آزاد - بدون لفظ «دَعوی» - شرط می‌باشد.

و هرگاه آسمان، ابری و غبارآلود نباشد، پس برای رؤیت هلال رمضان و رؤیت هلال عید فطر، لازم است که جمع بزرگی از مسلمانان به دیدن و خبر دادن رؤیت، گواهی بدهند؛ و میزان «**جمع بزرگ مردم**» - بنا به قول صحیح‌تر - : به صلاح دید امام و دیدگاه پیشوای مسلمانان، بستگی دارد.

و هرگاه به وسیله‌ی شهادت یک نفر مسلمان، [هلال ماه رمضان ثابت گردید و پس از آن، سی روز رمضان] کامل شد؛ و این در حالی است که [در روز سی‌ام رمضان،] هلال عید فطر را ندید؛ و آسمان نیز صاف و بدون ابر و غبار بود، در آن صورت خوردن، حلال نیست، [بلکه بر همه لازم است که روزه بگیرند.]

و در صورتی که [هلال ماه رمضان،] با **گواهی دو نفر عادل**، ثابت گردیده بود [و سی روز رمضان کامل شد ولی هلال ماه شوّال دیده نشد؛ و این در حالی است که آسمان، صاف و بدون ابر و غبار است]، در آن صورت در ترجیح [خوردن یا روزه گرفتن،] اختلاف صورت گرفته است؛ [در کتاب‌های «الدراية»، «الخلاصة» و «البزّازية» چنین آمده است که در آن صورت، خوردن حلال است؛ و در کتاب «مجموع النوازل» چنین آمده است که خوردن، درست نیست؛ بکله روزه گرفتن، لازم می‌باشد.]

و در صورتی که در آسمان، علّتی [از ابر، گرد و غبار و مِه و دود] باشد، [در میان علماء و صاحب‌نظران فقهی،] هیچ اختلافی در این نیست که خوردن روزه، حلال می‌باشد، اگر چه هلال رمضان با شهادت یک نفر نیز ثابت گردیده باشد.

و **[حکم] هلال عید قربان**، به سان **[حکم] هلال عید فطر** است؛ و **رؤیت هلال سایر ماه‌ها**، با **شهادت دو مرد عادل**، یا **شهادت یک مرد آزاد و دو زن آزاد** که «حدّ قذف» بر آن‌ها جاری نگردیده باشد، به اثبات می‌رسد. [و «حدّ قذف»: به حدّی گفته می‌شود که بر تهمت زننده‌ی به زنا، جاری شود.

به هر حال، اگر در شب بیست و نهم شعبان، آسمان ابری و غبارآلود بود، و فردی گواهی داد که وی در این شب، هلال ماه را دیده است، در این صورت رؤیت هلال

رمضان، با خبر دادن یک مسلمانِ عادل - چه زن و چه مرد، و چه آزاد و چه برده - به اثبات می‌رسد؛ و گواهی وی مورد قبول واقع می‌گردد.

و اگر در بیست و نهم شعبان، آسمان ابری و غبارآلود نبود؛ و یک یا دو نفر گواهی دادند که آن‌ها هلال ماه رمضان را دیده‌اند، در آن صورت رؤیت هلال رمضان و رؤیت هلال عید فطر ثابت نمی‌شود مگر با دیدن جمع بزرگی از مسلمانان که به دیدن و خبر دادن آنان، یقین حاصل شود.

و **در مورد اثبات هلال عید فطر**: اگر چنان‌چه آسمان، ابری و غبارآلود بود، در آن صورت امام و پیشوای مسلمانان، رؤیت هلال عید را نمی‌پذیرد مگر با **شهادت دو مرد یا یک مرد و دو زن**؛ امّا اگر آسمان ابری و غبارآلود نبود، پس رؤیت هلال عید ثابت نمی‌شود مگر با دیدن جمع بزرگی که به دیدن و خبر دادن آنان، یقین حاصل شود.

و اگر کسی به تنهایی هلال رمضان را دید، امّا سخن وی در این ارتباط از جانب پیشوای مسلمانان مورد قبول قرار نگرفت، در آن صورت روزه گرفتن بر خود وی لازم است؛ و اگر چنان‌چه به تنهایی، هلال عید را دید و سخن وی در این زمینه، مورد قبول قرار نگرفت، در آن صورت همراه سایر مسلمانان، روزه بگیرد و به دیدن خویش، عمل نکند.]

و هرگاه رؤیت هلال، در محل طلوع خورشید در سرزمین و منطقه‌ای [از سرزمین‌ها و مناطق] ثابت گردید، در آن صورت - بنا به ظاهر مذهب - روزه گرفتن بر سایر مردمِ [مناطق و سرزمین‌های همجوار آن] لازم می‌گردد؛ و فتوا نیز همین است؛ و بیشتر مشایخ نیز بر همین باور و دیدگاه می‌باشند.

و رؤیت هلال در روز، معتبر نمی‌باشد؛ خواه [دیدن آن،] پیش از زوال خورشید باشد یا پس از آن؛ - بنا به قول مختار و برگزیده [در مذهب احناف] - رؤیت هلال، در شب آینده‌ی آن، معتبر می‌باشد. [یعنی رؤیت هلال ماه، به وقت شامگاه هر ماه معتبر می‌باشد؛ زیرا پیامبر ﷺ می‌فرماید: «صُوْمُوْا لِرُؤْيَتِهِ و اَفْطِرُوْا لِرُؤْيَتِهِ»؛ «هرگاه هلال ماه را دیدید، روزه بگیرید و هرگاه دوباره آن را دیدید؛ روزه را به پایان برسانید». از این رو، واجب است که رؤیت، مقدّم بر روزه و افطار باشد؛ بنابراین، رؤیت هلال ماه، به وقت شامگاه هر ماه، معتبر می‌باشد.]

باب: مواردی که روزه را فاسد نمی‌گردانند

بَابُ مَا لَا يُفسِدُ الصَّومَ

وَ هُوَ أَربَعَةٌ وَ عِشرُونَ شَيئًا: مَا لَو أَكَلَ أَو شَرِبَ أَو جَامَعَ نَاسِيًا؛ وَ إِن كَانَ لِلنَّاسِي قُدرَةٌ عَلَى الصَّومِ، يُذَكِّرُه بِه مَن رَآهُ يَأكُلُ؛ وَ كُرِهَ عَدَمُ تَذكِيرِه. وَ إِن لَم يَكُن لَه قُوَّةٌ؛ فَالأَولَى عَدَمُ تَذكِيرِه؛ أَو أَنزَلَ بِنَظرٍ أَو فِكرٍ وَ إِن أَدَامَ النَّظَرَ وَالفِكرَ أَو اِدَّهَنَ أَو اِكتَحَلَ وَ لَو وَجَدَ طَعمَه فِي حَلقِه؛ أَو اِحتَجَمَ أَو اِغتَابَ أَو نَوَى الفِطرَ وَ لَم يُفطِر أَو دَخَلَ حَلقَه دُخَانٌ بِلَا صُنعِه أَو غُبارٌ وَ لَو غُبَارَ الطَّاحُونِ أَو ذُبَابٌ أَو أَثرُ طَعمِ الأَدوِيَةِ فِيهِ وَ هُوَ ذَاكِرٌ لِصَومِه أَو أَصبَحَ جُنُبًا وَ لَو اِستَمَرَّ يَومًا بِالجَنَابَةِ؛ أَو صَبَّ فِي إِحلِيلِه مَاءً أَو دُهنًا أَو خَاضَ نَهرًا فَدَخَلَ المَاءُ أُذُنَه أَو حَكَّ أُذُنَه بِعُودٍ فَخَرَجَ عَلَيه دَرَنٌ ثُمَّ أَدخَلَه مِرَارًا اِلَى أُذُنِه أَو دَخَلَ أَنفَه مُخَاطٌ فَاستَنشَقَه عَمَدًا أَو اِبتَلَعَه وَ يَنبَغِي إِلقَاءُ النُّخَامَةِ حَتَّى لَايَفسُدَ صَومُه عَلَى قَولِ الإِمَامِ الشَّافِعِيّ رَحِمَهُ اللّٰهُ؛ أَو ذَرعَهُ القَيءُ وَ عَادَ بِغَيرِ صُنعِه وَ لَو مَلَأَ فَاهُ فِي الصَّحِيحِ؛ أَو اِستَقَاءَ أَقَلَّ مِن مِلءِ فِيهِ عَلَى الصَّحِيحِ، وَ لَو أَعَادَ فِي الصَّحِيحِ؛ أَو أَكَلَ مَا بَينَ أَسنَانِه وَكَانَ دُونَ الحِمَّصَةِ أَو مَضَغَ مِثلَ سِمسِمَةٍ مِن خَارِجِ فَمِه حَتَّى تَلاشَت وَ لَم يَجِد لَهَا طَعمًا فِي حَلقِه.

باب: مواردی که روزه را فاسد نمی‌گردانند

مواردی که روزه را فاسد نمی‌گردانند، بیست و چهار چیز است که عبارتند از:

* هرگاه شخص روزه‌دار، به فراموشی چیزی بخورد، یا چیزی بنوشد؛ یا به فراموشی [با همسرش] جماع و نزدیکی و همبستری و آمیزش جنسی نماید؛ [زیرا ابوهریره رضی الله عنه گوید: پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمود: «مَنْ نَسِيَ وَ هُوَ صٰائِمٌ فَاَكَلَ اَوْ شَرِبَ، فَلْيُتِمَّ صَوْمَهُ؛ فَاِنَّمٰا اَطْعَمَهُ اللّٰهُ وَ سَقٰاهُ» (مسلم، بخاری، ابن ماجه و ترمذی)؛ «اگر شخص روزه‌دار از روی فراموشی چیزی را خورد یا نوشید، (روزه‌اش باطل نمی‌شود و) آن را کامل کند؛ چرا که خداوند بلندمرتبه،او را خورانیده یا نوشانیده است».]

و اگر چنان‌چه فرد فراموشکار، توان و قدرتی بر [ادامه‌ی] روزه [تا شب، بدون هیچ‌گونه مشقّت و رنجی داشت؛ مثل این که جوان و نیرومند باشد،] در آن صورت کسی که او را در حال خوردن می‌بیند، او را [از خوردن منع کند و] روزه را به یادش آورد؛ و در این صورت، عدم تذکّرِ فرد فراموشکار، مکروه می‌باشد.

و اگر چنان‌چه توان و قدرتی [بر ادامه‌ی روزه تا شب] نداشت [و با مشقت و سختی، روز را به شب می‌رساند، مثل این که پیر و ضعیف باشد،] در آن صورت، بهتر عدم تذکّرِ فرد فراموشکار می‌باشد.

* یا با نگاه کردن [به شرمگاه زنی] و یا با فکر کردن [در مورد زیبایی زنی،] اِنزال شود؛ اگر چه نگاه نمودن و فکر کردن وی، [تا آمدن آب مَنی] ادامه یابد.

* یا [بر سبیل و ریش خویش] روغن بمالد.

* و یا [به چشم‌های خود] سرمه بکشد؛ اگر چه طعم سرمه را در حلق خویش نیز احساس نماید.

* یا حجامت کرد؛ [زیرا روایت شده است که: «اِنَّهُ صلی الله علیه وسلم اِحْتَجَمَ وَ هُوَ مُحْرِمٌ وَّ احْتَجَمَ وَ هُوَ صٰائِمٌ» (بخاری و ابوداود)؛ «پیامبر صلی الله علیه وسلم در حال اِحرام و روزه، حجامت کرد». و حدیث «اَفْطَرَ الْحٰاجِمُ وَ الْمَحْجُوْمُ»، حمل بر زائل شدن اجر و پاداش است.]

* یا غیبت [کسی را]کند.

* یا نیت خوردن کند ولی [عملاً] چیزی را نخورد.

* یا بدون عمل و اختیار وی، دود و یا گرد و غبار، به حلقش برود؛ اگر چه گرد و غبارِ [آرد] آسیاب باشد.

* و یا مگسی به حلقش رود.

* و یا اثر طعم ادویه را در حلقش احساس کند و حال آن که به یادش نیز هست که روزه دارد.

* و یا در حال جنابت و ناپاکی صبح کند؛ اگر چه یک روز کامل [یا بیشتر از آن،] در حال جنابت و ناپاکی نیز باقی بماند؛ [ولی این امر، مکروه تحریمی است به جهت ترک فریضه‌ی نماز.]

* یا در سوراخ آلت تناسلی خویش آب یا روغن بریزد.

* یا در رودخانه‌ای، غوطه خورد و فرو رود و آب، به داخل گوش‌هایش وارد شود.

* یا با تکّه چوبی، داخل سوراخ گوش‌های خویش را بخراشد و خلال نماید و [به هنگام خارج کردن آن تکّه چوب از داخل سوراخ گوش‌ها،] چرکی نیز به همراه آن خارج گردد؛ سپس چندین مرتبه آن تکه چوبِ چرکین را داخل گوش‌های خود وارد نماید.

* یا [از ناحیه‌ی سر روزه‌دار،] آب بینی سرازیر شود و به بینی‌اش برسد و او نیز از روی عمد، آن را بالا بکشد و ببلعد؛ و مناسب است که [شخص روزه‌دار،] بلغم و خلط سینه‌ی خویش را به بیرون بیاندازد، تا - بر مبنای قول امام شافعی رحمه‌الله - روزه‌اش فاسد نگردد.

* یا خود به خود و بدون اختیار، استفراغ کند و سپس بدون فعل وی، دوباره به حلقش برگردد؛ اگر چه آن استفراغ - بنا به قول صحیح - به اندازه‌ی پری دهان وی باشد. [ابوهریره رضی‌الله‌عنه گوید: پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وسلم فرمود: «مَنْ ذَرَعَهُ الْقَيْءُ فَلَيْسَ عَلَيْهِ قَضٰاءٌ وَ مَنِ اسْتَقٰاءُ عَمْداً فَلْيَقْضِ» (ترمذی، ابوداود و ابن ماجه)؛ «اگر کسی خود به خود و بدون اختیار استفراغ کرد، روزه‌اش باطل نشده و قضا بر او لازم نیست؛ ولی اگر از روی عمد استفراغ کند، روزه‌اش باطل می‌شود و باید آن را قضا کند».]

* و یا از روی عمد استفراغ کند و استفراغ، کمتر از میزان پری دهان وی باشد؛ اگر چه - بنا به قول صحیح - استفراغ وی [بدون دخالت وی،] دوباره به حلقش برگردد.

* یا چیزی را که در میان دندان‌های وی باقی مانده بود، بخورد؛ و آن چیز خورده شده، کمتر از دانه‌ی نخودی باشد. و یا چیزی را از خارج دهان به دهان خویش داخل

کرد مانند کنجد؛ این طور که آن را بجود تا متلاشی گردد؛ و برای آن در حلق خویش، طعم و مزّه‌ای را نیابد. [و روزه، با آمپول نیز فاسد نمی‌گردد؛ چه در پوست تزریق شود و چه در شریان.]

باب: پیرامون مواردی که فاسدکننده‌ی روزه و واجب کننده‌ی کفّاره به همراه قضای آن می‌باشند

[یعنی: مواردی که روزه را فاسد و قضای روزه را همراه با ادای کفاره‌ی آن، واجب می‌گردانند.]

بَابُ مَا يَفسُدُ بهِ الصَّومُ وَ تَجِبُ بِه الكَفَّارَةُ مَعَ القَضَاءِ

وَ هُوَ اِثنَانِ وَ عِشرُونَ شَيئًا؛ اِذَا فَعَلَ الصَّائِمُ شَيئًا مِنهَا طَائِعًا مُتَعَمِّدًا غَيرَ مُضطَرٍّ لَزِمَهُ القَضَاءُ وَالكَفَّارَةُ؛ وَ هِيَ: الجِمَاعُ فِي أَحَدِ السَّبِيلَينِ عَلَى الفَاعِلِ وَالمَفعُولِ بِه وَالأَكلُ وَالشُّربُ سَوَاءٌ فِيهِ مَا يُتَغَذّي بِه أَو يُتَدَاوَى بِه وَ اِبتِلاعُ مَطَرٍ دَخَلَ اِلى فَمِه وَ أَكلُ اللَحمِ النَّيءِ إِلَّا اِذَا دَوَّدَ وَ أَكلُ الشَّحمِ فِي اِختِيَارِ الفَقِيهِ أَبِي اللَيثِ؛ وَ قَدِيدِ اللَحمِ بِالاِتِّفَاقِ؛ وَ أَكلُ الحِنطَةِ وَ قَضمُهَا إِلَّا أَن يَمضَغَ قَمحَةً فَتَلَاشَت وَ اِبتِلَاعُ حَبَّةِ حِنطَةٍ أَو سِمسِمَةٍ أَو نَحوِهَا مِن خَارِجِ فَمِه فِي المُختَارِ؛ وَ أَكلُ الطِّينِ الأَرمَنِيِّ مُطلَقًا وَ الطِّينِ غَيرِ الأَرمَنِيِّ كَالطِّفلِ إِنِ اعْتَادَ أَكلَه؛ وَالمِلحِ القَلِيلِ فِي المُختَارِ؛ وَ اِبتِلَاعُ بُزَاقِ زَوجَتِه أَو صَدِيقِه لَا غَيرِهِمَا؛ وَ أَكلُه عَمدًا بَعدَ غَيبَةٍ أَو بَعدَ حِجَامَةٍ أَو بَعدَ مَسٍّ أَو قُبلَةٍ بِشَهوَةٍ أَو بَعدَ مُضَاجَعَةٍ مِن غَيرِ إِنزَالٍ أَو بَعدَ دَهنِ شَارِبِه ظَانًّا أَنَّه أَفطَرَ بِذَلِكَ إِلَّا اِذَا أَفتَاهُ فَقِيهٌ أَو سَمِعَ الحَدِيثَ وَ لَم يَعرِف تَأوِيلَه عَلَى المَذهَبِ؛ وَ إِن عَرَفَ تَأوِيلَه، وَجَبَت عَلَيهِ الكَفَّارَةُ؛ وَ تَجِبُ الكَفَّارَةُ عَلَى مَن طَاوَعَت مُكرِهًا.

باب: پیرامون مواردی که فاسدکننده‌ی روزه و واجب کننده‌ی کفّاره به همراه قضای آن می‌باشند

[یعنی: مواردی که روزه را فاسد و قضای روزه را همراه با ادای کفاره‌ی آن، واجب می‌گردانند.]

و مواردی که روزه را فاسد و قضای روزه را همراه با ادای کفاره‌ی آن، واجب می‌گردانند، [تقریباً] بیست و دو چیز است که هرگاه فرد روزه‌دار، چیزی از آن‌ها را با کمال میل و داوطلبانه و آزادانه و از روی عمد – بی‌آن که مجبور و وادار شده باشد – انجام دهد، در آن صورت قضای روزه همراه با پرداخت کفّاره‌ی آن، بر وی لازم می‌گردد؛ و این موارد، عبارتند از:

* جماع و آمیزش در یکی از دو راه [پس یا پیش انسانِ زنده؛ و قضای روزه] هم بر فاعل [کننده‌ی کار] و هم بر مفعول [انجام شده] لازم می‌باشد.

* خوردن و آشامیدن؛ خواه چیز خورده شده یا نوشیده شده، از آن چیزهایی باشد که [طبع انسان، بدان تمایل دارد و شهوت شکم را برآورده می‌سازد و] با آن تغذیه حاصل می‌شود و یا با آن، درمان و معالجه صورت می‌گیرد.

* فرو بردن و بلعیدن بارانی که به دهان وی وارد شده است.

* خوردن گوشت خام؛ مگر آنگاه که گوشت، کِرم خوردگی پیدا کند و کِرم زده شود.

* خوردن پیه و چربی؛ بنا به اختیار فقیه ابوالليث رحمه الله.

* و خوردن گوشت خشک کرده شده و نمک سود؛ بنا به اتفاق نظر علماء و صاحب‌نظران احناف. [**قدید**: گوشت خشک کرده شده و نمک سود؛ گوشت خشک کرده‌ی گاو یا گوسفند یا ماهی به هر طریق که خشک کنند و نگاه دارند.]

* خوردن گندم و خرد کردن آن با دندان‌ها؛ مگر آن که یک دانه‌ی گندم، بجود و آن دانه‌ی گندم متلاشی گردد [به گونه‌ای که فرد روزه‌دار، برای آن، در حلق خویش، مزّه‌ای را نیابد.]

* بلعیدن دانه‌ی کنجد یا مانند آن از خارج دهانش؛ بنا به قول مختار و برگزیده.

* خوردن گِل ارمنی به طور مطلق؛ و خوردن گِل غیر ارمنی، همانند گِلی که موسوم به «الطفل» [گِل رس؛ خاک مزروعی و خاک رس] است؛ البته در صورتی که به خوردن آن گِل، معتاد باشد. [ولی اگر چنان‌چه به خوردن آن معتاد نبود، در آن صورت کفّاره بر وی لازم نمی‌گردد.]

* خوردن اندکی نمک؛ بنا به قول مختار و برگزیده.

* بلعیدن آب دهانِ همسر یا دوست خویش؛ ولی [کفّاره] به بلعیدن آب دهان غیر آن دو، لازم نمی‌گردد.

* هرگاه پس از غیبت کردن، یا حجامت نمودن، یا لمس کردن و در آغوش گرفتن [همسر]، یا پس از بوسیدن [همسر] با شهوت، یا پس از همبستری [با زن] بی‌آن که اِنزال شود و یا پس از چرب نمودن سبیلش، از روی عمد خورد، به گمان این که این موارد، باعث شکستن روزه می‌گردند، [در آن صورت هم قضا لازم می‌گردد و هم کفّاره؛ زیرا گمان وی، مُستند به دلیلی شرعی نیست؛ از این رو، بر وی کفّاره لازم می‌باشد؛] مگر آنگاه که فقیه و دانشمند، بدو فتوا دهد [که با انجام این کارها، روزه‌اش می‌شکند؛ از این رو، پس از انجام این موارد، روزه‌اش را از روی عمد خورد؛] یا حدیث را [مبنی بر باطل شدن روزه با انجام برخی از این امور،] شنید؛ [مثل حدیث: «اَفْطَرَ الْحَاجِمُ وَ الْمَحْجُوْمُ»؛] و تفسیر و تأویل حدیث را نیز بر مبنای مذهب ندانست؛ [در این صورت، کفّاره بر وی لازم نمی‌گردد.]

و اگر چنان‌چه تفسیر و تأویل حدیث را بر مبنای مذهب دانست، [و با وجود این، باز هم پس از انجام این کارها، از روی عمد روزه‌اش را خورد،] در آن صورت بر وی کفّاره لازم می‌گردد.

و همچنین کفّاره بر زنی واجب می‌گردد که رضایت داده تا مردی از روی تحمیل و به ناچار [به زور و به اجبار]، با وی جماع و همبستری نماید؛ [همانند زنی که می‌داند فجر صادق طلوع کرده، ولی با این حال، شوهرش را - که از طلوع صبح صادق خبر ندارد - به جماع و همبستری با خود تمکین می‌دهد.

ناگفته نماند که وجوب کفّاره در روزه، دارای شرطهایی می‌باشد که باید مراعات شوند؛ از این رو، کفّاره لازم نمی‌گردد مگر آنگاه که چند شرط مراعات گردد که این شرطها عبارتند از:

۱- هرگاه در حال «**ادای روزه‌ی رمضان**» بخورد، بیاشامد یا ...

پس اگر در غیر ماه رمضان، خورد یا آشامید، کفاره لازم نمی‌گردد. همچنین کفّاره لازم نمی‌گردد اگر چنان‌چه در قضا آوردن روزه‌ی رمضان خورد یا آشامید.

۲- هرگاه از روی قصد و عمد خورد یا آشامید؛ پس کفّاره لازم نمی‌گردد اگر به فراموشی خورد یا آشامید.

۳- هرگاه در خوردن و آشامیدن خویش، خطاکار نباشد؛ پس اگر به خطا خورد و آشامید، به گمان این که هنوز شب باقی است، یا مغرب داخل شده است؛ سپس برای وی آشکار گردید که او در روز خورده یا آشامیده است، در آن صورت کفاره لازم نمی‌گردد.

۴- هرگاه به خوردن یا آشامیدن ناچار نباشد؛ پس اگر به خوردن و آشامیدن ناچار گردید، کفّاره لازم نمی‌گردد.

۵- هرگاه زیر فشار و تحمیل، وادار به خوردن و آشامیدن نگردد؛ پس اگر چنان‌چه به زور و از روی اجبار و ناچاری بر خوردن یا آشامیدن وادار ساخته شد، در آن صورت کفّاره لازم نمی‌گردد.]

فَصلٌ فِي الكَفَّارَةِ وَ مَا يُسقِطُهَا عَنِ الذِّمَّةِ

تَسقُطُ الكَفَّارَةُ بِطُرُوِّ حَيضٍ أَو نِفَاسٍ أَو مَرَضٍ مُبِيحٍ لِلفِطرِ فِي يَومِه؛ وَ لَا تَسقُطُ عَمَّن سُوفِرَ بِه كُرهًا بَعدَ لُزُومِهَا عَلَيهِ فِي ظَاهِرِ الرِّوَايَةِ.

وَالكَفَّارَةُ: تَحرِيرُ رَقَبَةٍ وَ لَو كَانَت غَيرَ مُؤمِنَةٍ؛ فَإِن عَجَزَ عَنهُ، صَامَ شَهرَينِ مُتَتَابِعَينِ لَيسَ فِيهِمَا يَومُ عِيدٍ وَ لَا أَيَّامُ التَّشرِيقِ؛ فَإِن لَم يَستَطِعِ الصَّومَ، أَطعَمَ سِتِّينَ مِسكِينًا يُغَدِّيهِم وَ يُعَشِّيهِم غَدَاءً وَ عَشَاءً مُشبِعِينَ أَو غَدَاءَينِ أَو عَشَاءَينِ أَو عَشَآءً وَ سُحُورًا؛ أَو يُعطِي كُلَّ فَقِيرٍ، نِصفَ صَاعٍ مِن بُرٍّ أَو دَقِيقِه أَو سَوِيقِه أَو صَاعَ تَمرٍ أَو شَعِيرٍ أَو قِيمَتَه.

وَ كَفَت كَفَّارَةٌ وَاحِدَةٌ عَن جِمَاعٍ وَ أَكلٍ مُتَعَدِّدٍ فِي أَيَّامٍ لَم يَتَخَلَّلهُ تَكفِيرٌ وَ لَو مِن رَمَضَانَينِ عَلَى الصَّحِيحِ؛ فَإِن تَخَلَّلَ التَّكفِيرُ، لَا تَكفِي كَفَّارَةٌ وَاحِدَةٌ فِي ظَاهِرِ الرِّوَايَةِ.

فصل: پیرامون کفّاره؛ و مواردی که کفّاره را از ذمّه و عهده‌ی انسان [پس از وجوب آن]، ساقط می‌گرداند.

در چند صورت، کفّاره [ای که به وسیله‌ی یکی از موارد پیشین، واجب گردیده

است]، ساقط می‌گردد:

* پیش آمدن حیض و قاعدگی [برای زن،] در همان روزی که روزه‌اش را فاسد گردانیده و کفّاره بر وی واجب شده است.

* یا پیش آمدن نفاس و زایمان [برای زن،] در همان روزی که روزه‌اش را فاسد گردانیده و کفّاره بر وی واجب شده است.

* یا پیش آمدن بیماری و مرضی که مباح کننده‌ی خوردن است [برای زن و مرد،] در همان روزی که روزه‌اش را فاسد گردانیده و کفاره بر وی واجب گردیده است.

و - بنا به **ظاهر روایت** - اگر به کسی پرداخت کفاره [به خاطر انجام یکی از موارد فاسد کننده‌ی روزه و واجب کننده‌ی کفّاره،] واجب گردید؛ سپس [در همان روز] از روی ناچاری و ناخواسته و از روی اِجبار و فشار به مسافرت برده شد، در آن صورت، کفّاره از وی، ساقط نمی‌گردد.

و «کفّاره» عبارت است از:

آزاد گردانیدن یک نفر برده؛ اگر چه مسلمان نیز نباشد. و اگر چنان‌چه توان آزاد گردانیدن برده را نداشت، در آن صورت به عوض آن، **دو ماه را پشت سر هم و پیاپی روزه بگیرد**، به طوری که در میان این دو ماه، روز عید و روزهای تشریق [و روزه‌ی رمضان و روزهایی که روزه گرفتن در آن‌ها منع گردیده است] نباشد.

و اگر چنان‌چه توان روزه گرفتن را نیز نداشت، در آن صورت برای **شصت نفر انسان مستمند، تهیه‌ی غذا ببیند**؛ این طور که برای آن‌ها، **دو ناهار و شام سیر کننده**، یا **دو ناهار**، یا **دو شام**، یا **یک شام و یک سحری** بدهد. [یعنی برای هر مسکین و مستمند، دو نوبت - وعده‌ی - کامل از غذا بدهد؛ خواه این دو نوبت، دو ناهار و شام باشد، یا دو ناهار، یا دو شام و یا یک شام و یک سحری. و سیر کردن دو نوبت کامل از غذا، باید از غذاهای معمولی و متوسطی باشد که فرد به خانواده‌ی خویش می‌دهد. و واجب است که در میان مساکین و مستمندان، کسانی نباشند که نفقه و تأمین هزینه‌ها و مخارج زندگی آنان بر عهده‌ی کفّاره دهنده، لازم و ضروری است؛ همچون پدر، مادر، فرزندان و همسر.]

و یا [اگر می‌خواست، می‌تواند] به هر مسکین و مستمند، **نصف صاع** از گندم یا آرد [معمولی] یا آرد نرم آن، یا قیمت نیم صاع از گندم یا آرد آن و یا یک صاع از خرما یا یک صاع از جو، یا قیمت یک صاع از جو یا خرما را بپردازد. [**صاع**: معادل سه کیلو و

شصت گرم است.]

و پرداخت یک کفّاره به جای همبستری‌ها و خوردن‌های متعدّدی که در چندین روز [از روزهای رمضان] اتفاق افتاده، و در فاصله‌ی این روزها، کفّاره‌ای نیز پرداخت نشده، کفایت می‌کند [و لازم نیست که در مقابل هر یک از همبستری‌ها و خوردن‌ها، به طور جداگانه، کفاره‌ای پرداخت گردد؛] اگر چه این چند روز - بنا به قول صحیح - از دو رمضان نیز باشد.

و اگر در وسط این روزها، کفّاره‌ای را پرداخت کرد، در آن صورت - بنا به ظاهر روایت - پرداخت یک کفاره، کفایت نمی‌کند؛ [یعنی اگر با همسرش از روی عمد در رمضان جماع کرد؛ سپس کفّاره‌ی آن را پرداخت؛ آنگاه دوباره با همسرش نزدیکی و آمیزش نمود، در آن صورت کفّاره‌ی پیشین کفایت نمی‌کند، بلکه باید کفّاره‌ای دیگر برای آن بپردازد؛ ولی اگر چند روز با همسرش جماع کرد - بی‌آن که برای هر روز از آن، کفّاره بپردازد - در آن صورت پرداخت یک کفّاره برای همه‌ی آن‌ها کفایت می‌کند.

ناگفته نماند که **حکمت وجوب کفاره** از یک طرف، پیشگیری از بازیچه قرار گرفتن احکام شریعت و هتک حرمت آن است؛ و از طرف دیگر، نفس انسان را به خاطر نافرمانی خداوند، تنبیه و پاکیزه می‌گرداند و به همین خاطر، لازم است که کفّاره به همان صورتی که در احکام فقهی بیان گردیده، عملی شود تا در زدودن آثار گناه و نافرمانی خداوند، نقش خود را بتواند به خوبی انجام بدهد.

و **دلیل وجوب کفّاره** این حدیث است: ابوهریره رضی الله عنه گوید:

«بَيْنَمٰا نَحْنُ جُلُوْسٌ عِنْدَ النَّبِيِّ ﷺ اِذْ جٰاءَهُ رَجُلٌ فَقٰالَ: يٰا رَسُوْلَ اللّٰهِ! هَلَكْتُ. قٰالَ: مٰا لَكَ؟ قٰالَ: وَقَعْتُ عَلٰى اِمْرَأَتِيْ وَ اَنَا صٰائِمٌ. فَقٰالَ رَسُوْلُ اللّٰهِ ﷺ: هَلْ تَجِدُ رَقَبَةً تُعْتِقُهٰا؟ قٰالَ: لا. قٰالَ: فَهَلْ تَسْتَطِيْعُ اَنْ تَصُوْمَ شَهْرَيْنِ مُتَتٰابِعَيْنِ؟ قٰالَ: لا. قٰالَ: فَهَلْ تَجِدُ اِطْعٰامَ سِتِّيْنَ مِسْكِيْناً؟ قٰالَ: لا. قٰالَ: فَمَكَثَ النَّبِيُّ ﷺ فَبَيْنٰا نَحْنُ عَلٰى ذٰلِكَ، اَتَي النَّبِيَّ ﷺ بِعِرْقٍ فِيْهٰا تَمْرٌ - وَ الْعِرْقُ: الْمِكْتَلُ - قٰالَ: اَيْنَ السّٰائِلُ؟ فَقٰالَ: اَنَا. قٰالَ خُذْ هٰذٰا فَتَصَدَّقْ بِهِ. فَقٰالَ الرَّجُلُ: عَلٰى اَفْقَرِ مِنِّيْ يٰا رَسُوْلَ اللّٰهِ؟ فَوَاللّٰهِ مٰا بَيْنَ لابَتَيْهٰا - يُرِيْدُ الْحَرَّتَيْنِ - اَهْلُ بَيْتٍ اَفْقَرَ مِنْ اَهْلِ بَيْتِيَ. فَضَحِكَ النَّبِيُّ ﷺ حَتّٰى بَدَتْ اَنْيٰابُهُ. ثُمَّ قٰالَ: اَطْعِمْهُ اَهْلَكَ» (بخاری، مسلم، ابوداود، ترمذی و ابن ماجه)؛

«در حالی که نزد پیامبر ﷺ نشسته بودیم، مردی آمد و گفت: ای رسول خدا ﷺ!

هلاک شدم. پیامبر ﷺ فرمود: چی شده؟ گفت: در حال روزه با همسرم آمیزش کردم. پیامبر ﷺ فرمود: آیا می‌توانی برده‌ای را آزاد کنی؟ گفت: خیر. فرمود: آیا می‌توانی دو ماه پشت سر هم روزه بگیری؟ گفت: نه. فرمود: آیا می‌توانی شصت نفر مستمند را طعام بدهی؟ گفت: نه. ابوهریره‌ﷺ گوید: پیامبر اندکی درنگ کرد؛ آنگاه سبد بزرگی از خرما را برای پیامبر ﷺ آوردند. فرمود: سؤال‌کننده کجاست؟ آن مرد گفت: من هستم. پیامبر ﷺ فرمود: این را بگیر و آن را به عنوان کفّاره‌ی روزه‌ی خویش صدقه بده. آن مرد گفت: به فقیرتر از خودم بدهم ای رسول خدا؟ به خدا سوگند! در تمام مدینه‌ی منوره، خانواده‌ای فقیرتر از خانواده‌ی من وجود ندارد. پیامبر ﷺ خندید به گونه‌ای که دندان‌های نیشش نمایان شد؛ سپس فرمود: با آن، خانواده‌ات را طعام بده».]

باب: پیرامون آنچه روزه را فاسد [و قضاء را] بدون کفّاره، واجب می‌گرداند

بَابُ مَا يُفسِدُ الصَّومَ مِن غَيرِ كَفَّارَةٍ

وَ هُوَ سَبعَةٌ وَ خَمسُونَ شَيئًا: اِذَا أَكَلَ الصَّائِمُ أُرُزًّا نَيًّا أَو عَجِينًا أَو دَقِيقًا أَو مِلحًا كَثِيرًا دَفعَةً أَو طِينًا غَيرَ أَرمَنِيٍّ لَم يَعتَد أَكلَه أَو نَواةً أَو قُطنًا أَو كَاغَذًا أَو سَفَرجَلًا وَ لَم يُطبَخ أَو جَوزَةً رَطَبَةً أَو اِبتَلَعَ حَصَاةً أَو حَدِيدًا أَو تُرَابًا أَو حَجَرًا أَو اِحتَقَنَ أَو اِستَعَطَ أَو أَوجَرَ بِصَبِّ شَيءٍ فِي حَلقِه عَلَى الأَصَحِّ؛ أَو أَقطَرَ فِي أُذُنِه دُهنًا أَو مَاءً فِي الأَصَحِّ؛ أَو دَاوَى جَائِفَةً أَو آمَّةً بِدَوَاءٍ وَ وَصَلَ اِلَى جَوفِهِ أَو دِمَاغِه أَو دَخَلَ حَلقَه مَطَرٌ أَو ثَلجٌ فِي الأَصَحِّ وَ لَم يَبتَلِعهُ بِصُنعِه؛ أَو أَفطَر خَطَأً بِسَبقِ مَاءِ المَضمَضَةِ اِلَى جَوفِه أَو أَفطَر مُكرَهًا وَ لَو بِالجِمَاعِ؛ أَو أُكرِهَت عَلَى الجِمَاعِ أَو أَفطَرَت خَوفًا عَلَى نَفسِهَا مِن أَن تَمرَضَ مِنَ الخِدمَةِ أَمَةً كَانَت أَو مَنكُوحَةً؛ أَو صَبَّ أَحَدٌ فِي جَوفِه مَاءً وَ هُوَ نَائِمٌ أَو أَكَلَ عَمَدًا بَعدَ أَكلِهِ نَاسِيًا وَ لَو عَلِمَ الخَبَرَ عَلَى الأَصَحِّ؛ أَو جَامَعَ نَاسِيًا ثُمَّ جَامَعَ عَامِدًا أَو أَكَلَ بَعدَ مَا نَوَى نَهارًا وَ لَم يُبَيِّت نِيَّتَه أَو أَصبَحَ مُسَافِرًا فَنَوى الإِقَامَةَ ثُمَّ أَكَلَ أَو سَافَرَ بَعدَ مَا أَصبَحَ مُقِيمًا فَأَكَلَ أَو أَمسَكَ بِلَا نِيَّةِ صَومٍ وَ لَا نِيَّةِ فِطرٍ أَو تَسَحَّرَ أَو جَامَعَ شَاكًّا فِي طُلُوعِ الفَجرِ وَ هُوَ طَالِعٌ؛ أَو أَفطَرَ بِظَنِّ الغُرُوبِ وَالشَّمسُ بَاقِيَةٌ أَو أَنزَلَ بِوَطءِ مَيتَةٍ أَو بَهِيمَةٍ أَو بِتَفخِيذٍ أَو بِتَبطِينٍ أَو قُبلَةٍ أَو لَمسٍ أَو أَفسَدَ صَومَ غَيرِ أَدَاءِ رَمَضَانَ أَو وُطِئَت وَ هِيَ نَائِمَةٌ أَو أَقطَرَت فِي فَرجِهَا عَلَى الأَصَحِّ؛ أَو أَدخَل إِصبَعَه مَبلُولَةً بِمَاءٍ أَو دُهِنَ فِي دُبُرِهِ أَو أَدخَلَتهُ فِي فَرجِهَا الدَّاخِلِ فِي المُختَارِ؛ أَو أَدخَلَ قُطنَةً فِي دُبُرِه أَو فِي فَرجِهَا الدَّاخِلِ وَ غَيَّبَهَا؛ أَو أَدخَلَ حَلقَه دُخَانًا بِصُنعِه أَو اِستَقَاءَ وَ لَو دُونَ مِلءِ الفَمِ فِي ظَاهِرِ الرِّوَايَةِ؛ وَ شَرَطَ أَبُويُوسُفَ مِلءَ الفَمِ وَ هُوَ الصَّحِيحُ؛ أَو أَعَادَ مَا ذَرَعَه مِنَ القَيءِ وَكَانَ مِلءَ الفَمِ وَ هُوَ ذَاكِرٌ لِصَومِه أَو أَكَلَ مَا بَينَ أَسنَانِه وَكَانَ قَدرَ الحِمِّصَةِ أَو نَوَى الصَّومَ نَهَارًا بَعدَ مَا أَكَلَ نَاسِيًا قَبلَ إِيجَادِ نِيَّتِه مِنَ النَّهَارِ أَو أُغمِيَ عَلَيهِ وَ لَو جَمِيعَ الشَّهرِ؛ إِلَّا أَنَّه لَا يَقضِي اليَومَ الَّذِي حَدَثَ فِيهِ الإِغمَاءُ؛ أَو حَدَثَ فِي لَيلَتِه أَو جُنَّ غَيرَ مُمتَدٍّ جَمِيعَ الشَّهرِ؛ وَ لَا يَلزِمُه قَضَاؤُه بِإِفَاقَتِه لَيلًا أَو نَهَارًا بَعدَ فَوَاتِ وَقتِ النِّيَّةِ فِي الصَّحِيحِ .

باب: پیرامون آنچه روزه را فاسد [و قضاء را] بدون کفّاره، واجب می‌گرداند

[روزه در موارد زیر فاسد می‌گردد؛ و قضا آوردن در آن‌ها واجب می‌شود، بی‌آن که بدان‌ها کفّاره‌ای تعلّق گیرد؛ و این موارد عبارتند از]

پنجاه و هفت چیز:

* هرگاه فرد روزه دار [در ماه رمضان] برنج خام بخورد.

* هرگاه روزه‌دار، خمیر بخورد.

* هرگاه روزه‌دار، آرد بخورد.

* هرگاه روزه‌دار به یک دفعه، نمک زیاد بخورد.

* هرگاه خاک رس بخورد؛ البته در صورتی که عادت به خوردن خاک رس نداشته باشد.

* هرگاه هسته‌ی خرما بخورد.

* هرگاه پنبه بخورد.

* هرگاه کاغذ بخورد.

* هرگاه میوه‌ی بِه پخته نشده را بخورد؛ [و یا هر میوه‌ای که بدون طبخ خورده نمی‌شود، پیش از پختن، آن را بخورد.]

* هرگاه گردوی تازه [با پوست آن] بخورد.

* هرگاه فرد روزه‌دار، سنگریزه ببلعد، [یا چیزی را ببلعد که خوردن آن، معمول و متداول نیست و با آن، شهوت شکم برآورده نمی‌شود.]

* هرگاه روزه‌دار، آهن ببلعد.

* یا خاک ببلعد.

* یا سنگ ببلعد.

* یا فرد روزه‌دار، خویشتن را تنقیه و اِماله نماید؛ [یعنی به وسیله‌ی ابزاری، داروی مایع را در امعاء اَغلاظ خویش داخل گرداند.]

* یا دارو را به بینی خویش بالا بکشد.

* یا - بنا به قول صحیح‌تر - در گوش خویش، روغن یا آب بچکاند.

* یا زخمی را که در شکم یا در سر وی است، معالجه و درمان کند و در اثر آن، دارو به شکم یا دماغ وی برسد.

* یا - بنا به قول صحیح‌تر - باران یا برف به حلق وی داخل شود و فرد روزه‌دار، آن را با فعل خویش فرو نبرد؛ [بلکه خودبه‌خود به حلقش فرو رود.]

* یا روزه‌دار از روی خطا و اشتباه، روزه‌اش را افطار نماید؛ این‌طور که در مضمضه [آب در دهان گردانیدن، و «استنشاق» - آب در بینی کردن - چنان مبالغه و زیاده‌روی کند] که آب به سوی شکمش سبقت بگیرد و به شکمش برسد.

* روزه‌دار از روی ناچاری و اِجبار و از روی تحمیل و زور، روزه‌اش را افطار نماید؛ اگر چه افطار روزه، با جماع [از روی ناچاری] صورت گرفته باشد.

* یا زنِ روزه‌دار، به جماع و آمیزش با او، وادار و مجبور شود.

* یا زن روزه‌دار، بر خویش بترسد و از بیم آن که[با روزه گرفتن] از خدمت و انجام وظیفه بازماند، روزه‌اش را بخورد؛ و فرقی نمی‌کند که این زن روزه‌دار، کنیز باشد یا متأهل.

* یا کسی، در شکمش آب بریزد و حال آن که وی در خواب است.

* یا چیزی را به قصد بخورد، پس از آن به فراموشی خورده است؛ اگر چه - بنا به قول صحیح‌تر - حدیث را نیز دانسته باشد. [و حدیث عبارت است از: ابوهریره رضی الله عنه گوید: پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمود: «مَنْ نَسِيَ وَ هُوَ صٰائِمٌ فَاَكَلَ اَوْ شَرِبَ، فَلْيُتِمَّ صَوْمَهُ؛ فَاِنَّمٰا اَطْعَمَهُ اللّٰهُ وَ سَقٰاهُ» (مسلم، بخاری، ابن ماجه و ترمذی)؛ «اگر شخص روزه‌دار، از روی فراموشی چیزی را خورد یا نوشید، روزه‌اش باطل نمی‌شود و آن را کامل کند؛ چرا که خدا او را خورانیده یا نوشانیده است».]

* یا از روی فراموشی، [با همسرش] جماع و نزدیکی کند؛ آنگاه دوباره از روی عمد با او نزدیکی و آمیزش نماید.

* یا پس از آن خورد که در روز، نیت روزه را کرد و حال آن که به شب، آن را نیت نکرده بود.

* یا به صبح، مسافر بود و پس از آن، نیت اقامت کرد و بعد از نیت اقامت، خورد.

* یا پس از آن که مقیم بود، به مسافرت رفت و پس از مسافرت خورد.

* یا [از خوردن و آشامیدن و دیگر چیزهای شکننده‌ی روزه،] در طول روز - بدون نیت روزه و بدون نیت خوردن - خودداری کرد.

* یا در طلوع صبح صادق، شک و تردید داشت و با همان وجود، سحری کرد یا با همسرش جماع و نزدیکی نمود و حال آن که صبح صادق طلوع نموده است. [به تعبیری دیگر، کسی به گمان باقی ماندن شب، به خوردن و نوشیدن ادامه دهد و سپس معلوم شود که صبح صادق طلوع کرده است.]

* و یا به گمان غروب آفتاب، افطار نماید و حال آن که خورشید باقی است و غروب نکرده است. [به تعبیری دیگر، یا به گمان فرارسیدن شب و غروب آفتاب، افطار کند، امّا معلوم شود که هنوز روز تمام نشده است.]

* یا به جماع و نزدیکی با [زنِ] مرده [یا حیوان]، اِنزال شود.

* یا با ران و شکم [همسرش، و یا با کف دست،] خویشتن را اِرضاء کند و اِنزال شود.

* یا با بوسیدن و یا با لمس کردن و در آغوش کشیدن [همسرش]، اِنزال گردد.

* یا روزه‌ی غیر ادای رمضان را فاسد گرداند.

* یا با زن، در حالی جماع و نزدیکی صورت بگیرد که در حال خواب است.

* و یا - بنا به قول صحیح‌تر - زن در شرمگاه خویش، [دارو] بچکاند.

* یا [مرد،] انگشت خویش را در حالی که با آب یا روغن خیس و تَر شده است، در مَقعد خویش داخل گرداند.

* و یا - بنا به قول مختار و برگزیده - زن، انگشت خویش را در حالی که با آب یا روغن، خیس شده است، در قسمت داخلی شرمگاه خویش داخل نماید.

* یا [مرد،] پنبه‌ای را در مقعد خویش داخل گرداند به گونه‌ای که آن پنبه را در مقعدش، پنهان نماید.

* و یا زن، پنبه‌ای را در قسمت داخلی شرمگاه خویش داخل نماید به گونه‌ای که آن پنبه، در قسمت داخلی شرمگاهش پنهان و متواری شود.

* یا با عمل و اختیار خویش، دودی را [در حلق یا دماغ] خویش داخل نماید؛ [مثل سیگار، قلیان و ...]

* و یا از روی قصد، استفراغ کند؛ اگر چه - بنا به ظاهر روایت - استفراغ وی، کمتر از پری دهان باشد؛ [زیرا پیامبر ﷺ به طور مطلق فرموده است: «وَ مَنِ اسْتَقٰاءَ

عَمْداً فَلْيَقْضِ» (ترمذی، ابوداود و ابن ماجه)؛ «و اگر کسی از روی قصد استفراغ کند، (روزه‌اش باطل می‌شود و) باید آن را قضا کند».]

و امام ابویوسف رحمه‌الله، پري دهان را شرط قرار داده است؛ و همین صحیح است. [ابن همام در کتاب «فتح القدير» گويد: صورت كلّی مسأله چنين است كه: يا استفراغ بدون اختيار می‌آيد و يا فرد روزه‌دار به قصد استفراغ می‌كند؛ و در اين دو حالت، يا استفراغ به ميزان پری دهان است يا به پری دهان نمی‌رسد؛ و يا چيز استفراغ شده، بدون اختيار به حلق برمی‌گردد و يا خود شخص روزه‌دار، آن را بازمی‌گرداند.

پس اگر استفراغ، بدون اختيار آمد، چه اندک باشد و چه زياد، روزه فاسد نمی‌گردد؛ و اگر بدون اختيار، استفراغ به حلق برگشت، در حالی كه فرد روزه‌دار به يادش بود كه روزه دارد و استفراغ نيز به اندازه‌ی پری دهان بود، در آن صورت از ديدگاه امام ابويوسف رحمه‌الله روزه فاسد می‌گردد؛ زيرا چنين موردی از زمره‌ی مواردی است كه با خروج آن، شرعاً روزه می‌شكند. ولی در نزد امام محمد رحمه‌الله چنين موردی فاسد كننده‌ی روزه نيست؛ زيرا در چنين موردی، نه صورت افطار - كه همان بلعيدن است - تحقق يافته است و نه معنای افطار - كه همان تغذيه نمودن است.

و هرگاه خود فرد روزه‌دار، استفراغ را بازگرداند، در اين صورت همه بر فاسد شدن روزه متّفق هستند؛ و هرگاه استفراغ كمتر از پری دهان باشد و بدون اختيار برگشت، در اين صورت همه بر فاسد شدن روزه متّفق می‌باشند؛ ولی اگر خود فرد روزه‌دار آن را برگرداند، در آن صورت از ديدگاه امام ابويوسف رحمه‌الله به اين جهت فاسد كننده‌ی روزه نيست كه شرعاً خروج قَیء صورت نگرفته است؛ و همين قول، قول مختار و برگزيده می‌باشد؛ ولی از ديدگاه امام محمد رحمه‌الله، فاسد كننده‌ی روزه است؛ زيرا كه در نزد ايشان به جهت بلعيدن، روزه فاسد می‌گردد.

و اگر كسی به قصد استفراغ كرد و قَیء به اندازه‌ی پری دهان بود، در اين صورت به اجماع علماء، روزه‌اش فاسد می‌گردد؛ و در اين مسأله، باز آمدن يا باز آوردن قیء مطرح نيست.

و اگر كمتر از پری دهان بود، در اين صورت از ديدگاه امام محمد روزه می‌شكند و در اين حالت نيز باز آمدن يا باز آوردن قیء مطرح نيست؛ ولی از ديدگاه امام ابويوسف، روزه نمی‌شكند كه همين قول در نزد برخی از فقهاء، مختار و برگزيده می‌باشد.]

* یا خود به خود و بی‌اختیار، استفراغ کند و استفراغش به اندازه‌ی پری دهان باشد و در حالی که یادآور روزه‌ی خویش است، آن را به حلقش بازگرداند.

* یا در بین دندان‌هایش، چیزی از غذا به اندازه‌ی یک نخود باقی مانده باشد و آن را بخورد.

* یا در روز، نیت روزه را نماید، پس از آن که از روی فراموشی - پیش از ایجاد نیت روزه‌ی وی در روز - روزه‌اش را بخورد.

* یا بیهوشی بر وی عارض گردد؛ اگر چه این بیهوشی تمام ماه رمضان را دربربگیرد؛ مگر آن که روزه‌دار، روزی را که در آن، بیهوشی پیش آمده است را قضاء نیاورد؛ و یا شب همان روز برایش بیهوشی اتفاق افتاده، آن را نیز قضا نیاورد.

* یا دچار دیوانگی و جنون شود و دیوانگی‌اش، تمام ماه رمضان را دربرنگیرد؛ [زیرا در قضا آوردن کمتر از یک ماه، عُسر و حَرجی نیست.] و [اگر چنان‌چه جنون و دیوانگی‌اش، تمامی ماه را دربرگرفت، در آن صورت] بنا به قول صحیح، اگر در شب و یا در روز، پس از فوت شدن وقت نیت، به هوش آمد، بر وی قضای روزه لازم نمی‌گردد. یعنی هر گاه فرد دچار شده به جنون و دیوانگی در شب یا روز، پس از سپری شدن وقت نیت، به هوش بیاید، در آن صورت - بنا به قول صحیح - بر وی قضا آوردن روزه‌ی آن روز، لازم و ضروری نمی‌باشد.

[به هر حال، حکم فردی که در ماه مبارک رمضان، دچار عارضه‌ی بیهوشی می‌گردد و حال آن که در شب، نیت روزه را نیز نموده، آن است که در این صورت قضای روزی که در آن بیهوش گردیده است، بر وی واجب نیست، ولی قضای روزهای دیگر - پس از آن روز - بر او لازم است.

و اگر فردی در برخی از روزهای رمضان، از جنون و دیوانگی بهبود یافت، در آن صورت، روزهای باقی مانده‌ی رمضان را روزه بگیرد و روزهای گذشته را قضا بیاورد.]

فَصلُ

يَجِبُ الإِمسَاكُ بَقِيَّةَ اليَومِ عَلَى مَن فَسَدَ صَومُه وَ عَلَى حَائِضٍ وَ نُفَسَاءَ طَهُرَتَا بَعدَ طُلُوعِ الفَجرِ وَ عَلَى صَبِيٍّ بَلَغَ وَ كَافِرٍ أَسلَمَ؛ وَ عَلَيهِمُ القَضَاءُ إِلَّا الأَخِيرَينِ.

فصل:

بر افراد ذیل، واجب است که خویشتن را در باقی مانده‌ی روز از شکننده‌های روزه نگاه دارند:

* کسی که روزه‌ی خویش را [به نحوی از اَنحاء یا به عذری از عذرها] فاسد نموده است.

* زنی که دچار حیض و قاعدگی بوده و پس از طلوع صبح صادق، از حیض پاک شده است.

* زنی که دچار نفاس و خون زایمان بوده و پس از طلوع صبح صادق، از نفاس پاک گردیده است.

* کودکی که [در اثنای روز رمضان] به سن بلوغ رسیده است.

* کافری که [در اثنای روز رمضان]، به اسلام گرویده باشد؛ [از این رو، بر این افراد واجب است که خویشتن را در باقی‌مانده‌ی روز از شکننده‌های روزه نگاه دارند و بدان‌ها نزدیک نشوند.]

و بر تمامی این پنج گروه – به جز دو گروه اخیر: کودکی که در اثنای روز رمضان به سن بلوغ رسیده و کافری که در اثنای روز رمضان، به اسلام گرویده است – لازم است که قضای آن روز را به جای آورند؛ [یعنی بر کسی که روزه‌ی خویش را فاسد نموده، و زنی که دچار حیض و نفاس بوده و پس از طلوع صبح صادق از آن دو پاک شده‌اند، لازم است که خویشتن را در باقی‌مانده‌ی روز، از شکننده‌های روزه نگاه دارند. و همچنین بر آن‌ها لازم است که قضای آن روز را نیز به جای آورند.]

فَصلٌ فِيمَا يَكرَهُ لِلصَّائِمِ وَ مَا لَا يَكرَهُ وَ مَا يَستَحِبُّ

كُرِهَ لِلصَّائِمِ سَبعَةُ أَشيَاءَ: ذَوقُ شَيءٍ وَ مَضغُهُ بِلَا عُذرٍ وَ مَضغُ العِلكِ وَالقُبلَةُ وَالمُبَاشَرَةُ إِن لَم يَأمَن فِيهِمَا عَلَى نَفسِه الإِنزَالَ أَوِ الجِمَاعَ فِي ظَاهِرِ الرِّوَايَةِ؛ وَ جَمعُ الرِّيقِ فِي الفَمِ ثُمَّ اِبتِلَاعُه؛ وَ مَا ظَنَّ أَنَّه يُضَعِّفُه كَالفَصدِ وَ الحِجَامَةِ.

وَ تِسعَةُ أَشيَاءَ لَاتَكرَهُ لِلصَّائِمِ: اَلقُبلَةُ وَالمُبَاشِرَةُ مَعَ الأَمنِ وَ دَهنُ الشَّارِبِ وَالكَحلُ وَالحِجَامَةُ وَالفَصدُ وَالسِّوَاكُ آخِرَ النَّهَارِ بَل هُوَ سُنَّةٌ كَأَوَّلِه، وَ لَو كَانَ رَطَبًا أَو مَبلُولًا بِالمَاءِ؛ وَالمَضمَضَةُ وَالاِستِنشَاقُ لِغَيرِ وُضُوءٍ وَالاِغتِسَالُ وَالتَّلَفُّف بِثَوبٍ مُبتَلٍّ لِلتَّبَرُّدِ عَلَى المُفتَى

بِه.

وَ يَستَحِبُّ لَه ثَلَاثَةُ أَشيَاءَ: السَّحُورُ وَ تَأخِيرُهُ وَ تَعجِيلُ الفِطرِ فِي غَيرِ يَومِ غَيمٍ.

فصل: پیرامون آنچه که برای روزه‌دار مکروه است؛ و مواردی که برای روزه‌دار مکروه نمی‌باشد؛ و چیزهایی که برای روزه‌دار، مستحب و پسندیده است

انجام هفت چیز برای فرد روزه‌دار مکروه می‌باشد [و بر وی لازم است تا از آن‌ها اجتناب کند، تا روزه‌اش دچار هیچگونه نقص و عیبی نگردد؛ و این هفت مورد عبارتند از:]

* چشیدن چیزی با دهان بدون نیاز؛ [زیرا ممکن است طعم آن از گلو پایین برود.]

* جویدن چیزی بدون نیاز؛ [یعنی برای زن مکروه است که به هنگام روزه، برای کودکش غذا را بجود و نرم نماید؛ البته این کراهیت در صورتی است که راهی دیگر برای نرم کردن غذا برای کودک وجود داشته باشد؛ و اگر راهی دیگر برای این کار نبود، در این صورت جویدن و نرم کردن غذا برای کودک مکروه نیست.]

* جویدن آدامس و سقز؛ [زیرا ممکن است طعم آن از گلو پایین برود.]

* بوسیدن [همسر] و یکجا جمع شدن با او [به هنگام روزه]؛ البته در صورتی که به خود، از اِنزال منی یا جماع و نزدیکی، اطمینان نداشته باشد [و بیم آن داشته باشد که این کار منجر به اِنزال یا عمل زناشویی و باطل شدن روزه و واجب گردیدن کفّاره‌ی آن بشود؛ ولی اگر چنان‌چه به خود اطمینان داشت، در آن صورت بوسیدن همسر مکروه نیست. عایشه رضی الله عنها گوید:

«كَانَ النَّبِيُّ ﷺ يُقَبِّلُ وَ يُبَاشِرُ وَ هُوَ صَائِمٌ وَ كَانَ اَمْلَكَهُمْ لِإِرْبِهِ» (بخاری و مسلم)؛ «پیامبر ﷺ زنانش را می‌بوسید و با آن‌ها بازی می‌کرد در حالی که روزه بود و او کسی بود که از همه‌ی شما بیشتر شهوتش را کنترل می‌کرد».] و این حکم، بنا به «**ظاهر روایت**» است.

* و هر آن چیزی که سبب ضعف و ناتوانی وی گردد؛ همچون رگ زدن و حجامت. [از ثابت بنانی رضی الله عنه روایت است: «سُئِلَ اَنَس بْنُ مَالِكٍ رضی الله عنه: أَكُنْتُمْ تَكْرَهُوْنَ الْحِجَامَةَ لِلصَّائِمِ؟ قَالَ: لا، اِلَّا مِنْ اَجْلِ الضَّعْفِ» (بخاری)؛ «از انس بن مالک رضی الله عنه سؤال شد: آیا شما حجامت را برای روزه‌دار مکروه می‌دانستید؟ گفت: خیر؛ مگر به خاطر ضعف و سستی».]

و انجام نه چیز برای روزه‌دار مکروه نمی‌باشد:

* بوسیدن و یکجا جمع شدن [با همسر]، در صورتی که به خود اطمینان داشته باشد [و بیم آن نداشته باشد که این کار منجر به اِنزال یا عمل زناشویی و باطل شدن روزه و واجب گردیدن کفّاره‌ی آن بشود؛ عایشه رضي الله عنها گوید:

«کٰانَ النَّبِيُّ ﷺ یُقَبِّلُ وَ یُبٰاشِرُ وَ هُوَ صٰائِمٌ وَ کٰانَ اَمْلَکَهُمْ لِاِرْبِهِ» (بخاری و مسلم)؛ «پیامبر ﷺ زنانش را می‌بوسید و با آن‌ها بازی می‌کرد در حالی که روزه بود و او کسی بود که از همه‌ی شما بیشتر شهوتش را کنترل می‌کرد».]

* چرب کردن سبیل [و ریش؛ دلیل مباح بودن این اشیاء، **اصل برائت** و **عدم وجود دلیل بر تحریم آن‌ها** است؛ چون اگر از جمله‌ی محرّمات بر روزه‌دار می‌بودند، خدا و رسول او، آن را بیان می‌کردند و پرواضح است که ﴿وَمَا كَانَ رَبُّكَ نَسِيًّا ٦٤﴾ [مریم: ٦٤] «پروردگار شما، هرگز فراموشکار نبوده است».]

* سرمه کشیدن به چشم؛ [زیرا روایت است که: «اِنَّهُ عَلَیْهِ الصَّلاٰةُ وَ السَّلاٰمُ، اِکْتَحَلَ وَ هُوَ صٰائِمٌ» (ابن ماجه و بیهقی)؛ «پیامبر ﷺ در حال روزه، به چشم سرمه کشید».]

* حجامت کردن؛ [البته در صورتی که بیم ضعف و سستی وجود نداشته باشد. ابن عباس رضي الله عنهما گوید: «اِحْتَجَمَ النَّبِيُّ ﷺ وَ هُوَ صٰائِمٌ» (بخاری، ابوداود و ترمذی)؛ «پیامبر ﷺ در حالی که روزه بود، حجامت کرد».]

* رگ زدن؛ [در صورتی که سبب ضعف و ناتوانی روزه‌دار نگردد.]

* مسواک زدن در آخر روز؛ تا جایی که مسواک زدن در آخر، به سان مسواک نمودن در اول روز، سنّت می‌باشد؛ [زیرا پیامبر ﷺ می‌فرماید: «مِنْ خَیْرِ خِلاٰلِ الصّٰائِمِ اَلسِّوٰاکُ» (ابن ماجه)؛ «از زمره‌ی بهترین صفات روزه‌دار، مسواک کردن است». و نیز روایت شده است که: «کٰانَ النَّبِيُّ ﷺ یَسْتٰاکُ اَوَّلَ النَّهٰارِ وَ آخِرُهُ وَ هُوَ صٰائِمٌ» (ابوداود و ترمذی)؛ «پیامبر ﷺ در حالی که روزه بود، در اول و آخر روز، مسواک می‌کرد».]

و مسواک کردن [به هنگام روزه]، مکروه نمی‌باشد؛ اگر چه مسواک،تر و تازه و یا خیس شده با آب باشد.

* **مضمضه** [آب در دهان کردن] و **استنشاق** [آب در بینی نمودن] برای غیر وضو. [لقیط بن صبرة رضي الله عنه گوید: پیامبر ﷺ فرمود: «بٰالِغْ فِي الْمَضْمَضَةِ وَ الْاِسْتِنْشٰاقِ اِلّٰا اَنْ

تَكُوْنَ صٰائِماً» (ابوداود)؛ «در مضمضه و استنشاق مبالغه کن، مگر این که روزه باشی».]

* غسل کردن [به منظور خنک ساختن بدن؛ ابوبکر بن عبدالرحمن، از برخی از یاران پیامبر ﷺ روایت می‌کند که: «لَقَدْ رَأَيْتُ رَسُوْلَ اللّٰهِ ﷺ بِالْعَرْجِ يَصُبُّ عَلٰى رَأْسِهِ الْمٰاءَ وَ هُوَ صٰائِمٌ مِنَ الْعَطَشِ اَوْ مِنَ الْحَرِّ» (ابوداود)؛ «پیامبر ﷺ را در **عرج** (روستایی در اطراف مدینه) دیدم که روزه بود و از تشنگی یا گرما، آب بر سرش می‌ریخت».]

* خود را با جامه‌ی خیس و مرطوبی به منظور خنک ساختن بدن، پیچاندن؛ و این حکم، بنا به قول **مُفتی** به است؛ [زیرا از ابن عمر رضی الله عنهما روایت است که: «كٰانَ ابن عمر رضی الله عنهما يَبُلُّ الثَّوْبَ وَ يَلُفُّهُ عَلَيْهِ وَ هُوَ صٰائِمٌ» (بخاری)؛ «ابن عمر رضی الله عنهما در حالی که روزه بود، جامه را خیس و مرطوب می‌کرد و بر خود می‌پیچید».]

و سه چیز برای روزه‌دار، مستحب و پسندیده می‌باشد:

* سحری خوردن.

* به تأخیر انداختن سحری؛[البته بر روزه‌دار لازم است که چند دقیقه پیش از طلوع صبح صادق، از خوردن و آشامیدن، دست بکشد تا در شک و تردید نیافتد. انس بن مالک رضی الله عنه گوید:پیامبر ﷺ فرمد: «تَسَحَّرُوْا فَاِنَّ فِي السُّحُوْرِ بَرْكَةٌ» (بخاری و مسلم)؛ «سحری کنید؛ چون در سحری کردن برکت است».

و سحری کردن اگر چه با جرعه‌ای آب هم باشد، تحقق پیدا می‌کند؛ به دلیل حدیث عبدالله بن عمرو رضی الله عنه از پیامبر ﷺ: «تَسَحَّرُوْا وَ لَوْ بِجُرْعَةِ مٰاءٍ» (ابن ماجه و صحیح ابن حبان)؛ «سحری کنید اگر چه با جرعه‌ای از آب باشد».

و تأخیر در سحری نیز مستحب است؛ انس رضی الله عنه از زید بن ثابت رضی الله عنه روایت می‌کند که: «تَسَحَّرْنٰا مَعَ النَّبِيِّ ﷺ ثُمَّ قٰامَ اِلَي الصَّلاةِ. قُلْتُ: كَمْ كٰانَ بَيْنَ الْاَذٰانِ وَ السُّحُوْرِ؟ قٰالَ: قَدْرُ خَمْسِيْنَ آيَةً» (بخاری و مسلم)؛ «با پیامبر ﷺ سحری خوردیم؛ سپس پیامبر ﷺ برای نماز بلند شد. انس رضی الله عنه گوید: گفتم: فاصله‌ی بین اذان و سحری خوردن چقدر بود؟ گفت: به اندازه‌ی تلاوت پنجاه آیه».]

* [پس از ثابت شدن غروب خورشید،] در افطار نمودن، تعجیل و شتاب ورزیدن؛ البته تعجیل در افطار، در روزهای غیرابری، مستحب می‌باشد. [سهل بن سعد رضی الله عنه گوید:

پیامبر ﷺ فرمود: «لایَزٰالُ النّٰاسُ بِخَیْرٍ مّٰاعَجَّلُوْا الْفِطْرَ» (بخاری و مسلم)؛ «تا زمانی که مردم در افطاری عجله کنند، در خیر و خوبی‌اند».

و انجام این امور نیز برای روزه‌دار، مستحب و پسندیده می‌باشد:

الف) پرهیز از سخنان بیهوده و دشنام دادن و چیزهای منافی روزه؛ ابوهریره رضی الله عنه گوید: پیامبر ﷺ فرمود: «اِذٰا کٰانَ یَوْمُ صَوْمِ اَحَدِکُمْ فَلاٰ یَرْفُثُ وَ لاٰ یَصْخَبُ وَ لاٰ یَجْهَلُ؛ فَاِنْ شٰاتَمَهُ اَحَدٌ اَوْ قٰاتَلَهُ فَلْیَقُلْ اِنِّیْ صٰائِمٌ» (بخاری و مسلم)؛ «هرگاه یکی از شما روزه بود، فحش نگوید و داد و فریاد نکشد و از اعمال جاهلانه پرهیز کند و اگر کسی به او دشنام داد، یا با او دعوا کرد، باید بگوید: من روزه‌ام». و همچنین از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که پیامبر ﷺ فرمود: «مَنْ لَّمْ یَدَعْ قَوْلَ الزُّوْرِ وَ الْعَمَلَ بِهِ فَلَیْسَ لِلّٰهِ حٰاجَةٌ فِیْ اَنْ یَّدَعَ طَعٰامَهُ وَ شَرٰابَهُ» (بخاری، ابوداود و ترمذی)؛ «کسی که از گفتار باطل و عمل نمودن به آن دست برندارد، خدا هیچ نیازی به خودداری او از خوردن و نوشیدن ندارد».

ب) سخاوت و تلاوت قرآن: ابن عباس رضی الله عنهما گوید: «کٰانَ النَّبِیُّ ﷺ اَجْوَدَ النّٰاسِ بِالْخَیْرِ وَ کٰانَ اَجْوَدَ مٰا یَکُوْنُ فِیْ رَمَضٰانَ حِیْنَ یَلْقٰاهُ جِبْرِیْلُ؛ وَ کٰانَ جِبْرِیْلُ عَلَیْهِ السَّلاٰمُ، یَلْقٰاهُ کُلَّ لَیْلَةٍ فِیْ رَمَضٰانَ حَتّٰی یَنْسَلِخَ، یَعْرِضُ عَلَیْهِ النَّبِیَّ ﷺ اَلْقُرْآنَ، فَاِذٰا لَقِیَهُ جِبْرِیْلُ کٰانَ اَجْوَدَ بِالْخَیْرِ مِنَ الرِّیْحِ الْمُرْسَلَةِ» (بخاری و مسلم)؛ «پیامبر ﷺ سخاوتمندترین مردم از لحاظ خیر بود و در ماه رمضان وقتی که جبرئیل او را ملاقات می‌کرد، بیشتر سخاوتمند می‌شد. و جبرئیل هر شب در ماه رمضان تا پایان ماه با او ملاقات می‌کرد و پیامبر ﷺ قرآن را بر او می‌خواند؛ و وقتی که جبرئیل با او ملاقات می‌کرد، او برای بخشش خیر، از تندباد سریع‌تر می‌شد».

ج) افطاری کردن به صورتی که در حدیث زیر آمده است:

انس بن مالک رضی الله عنه گوید: «کٰانَ رَسُوْلُ اللّٰهِ ﷺ یُفْطِرُ عَلٰی رُطَبٰاتٍ قَبْلَ اَنْ یُّصَلِّیَ؛ فَاِنْ لَّمْ تَکُنْ رُطَبٰاتٍ فَعَلٰی تَمَرٰاتٍ؛ فَاِنْ لَّمْ تَکُنْ، حَسٰا حَسَوٰاتٍ مِنَ الْمٰاءِ» (ابوداود و ترمذی)؛ «پیامبر ﷺ قبل از آن که نماز مغرب را بخواند، با چند خرمای رطب افطار می‌کرد؛ اگر خرمای رطب نبود، چند خرمای خشک و اگر خرمای خشک نبود، چند جرعه آب می‌نوشید».

د) خواندن دعای زیر هنگام افطار:

ابن عمر رضي الله عنهما گوید: پیامبر صلی الله علیه وسلم وقتی افطار می‌کرد، می‌فرمود: «ذهب الظَّمَأُ و ابتلَّت العروقُ و ثبت الاجر ان شاء الله» (ابوداود)؛ «تشنگی برطرف شد و رگ‌ها تر و خیس شدند و ان شاء الله، اجر و پاداش بر جای ماند».

ه) پیش از طلوع صبح صادق، از «حَدَث اکبر» – جنابت و ناپاکی – غسل کند تا آن که عبادت را بر حال طهارت و پاکی ادا نماید.

و) فرصت رمضان را برای عبادت و پرستش خدا، مغتنم شمارد.]

فَصلٌ فِي العَوَارِضِ

لِمَن خَافَ زِيَادَةَ المَرَضِ أَو بَطءَ البُرءِ وَ لِحَامِلٍ وَ مُرضِعٍ خَافَت نُقصَانَ العَقلِ أَو الهِلَاكَ أَوِ المَرَضَ عَلَى نَفْسِهِمَا أَو وَلَدِهَا نَسَبًا كَانَ أَو رِضَاعًا؛ وَالخَوفُ المُعتَبَرُ: مَا كَانَ مُستَنَدًا لِغَلَبَةِ الظَّنِّ بِتَجرُبَةٍ أَو إِخبَارِ طَبِيبٍ مُسلِمٍ حَاذِقٍ عَدلٍ؛ وَ لِمَن حَصَلَ لَه عَطشٌ شَدِيدٌ أَو جُوعٌ يُخَافُ مِنهُ الهِلَاكُ؛ وَ لِلمُسَافِرِ الفِطرُ وَ صَومُه أَحَبُّ إِن لَم يَضُرَّه وَ لَم تَكُن عَامَّةُ رُفْقَتِهِ مُفطِرِينَ وَ لَا مُشتَرِكِينَ فِي النَّفَقَةِ؛ فَإِن كَانُوا مُشتَرِكِينَ أَو مُفطِرِينَ، فَالأَفضَلُ فِطرُه مُوَافَقَةً لِلجَمَاعَةِ. وَ لَا يَجِبُ الإِيصَاءُ عَلَى مَن مَاتَ قَبلَ زَوَالِ عُذرِهِ بِمَرَضٍ وَ سَفَرٍ وَ نَحوِه كَمَا تَقَدَّمَ؛ وَ قَضَوا مَا قَدَرُوا عَلى قَضَائِهِ بِقَدرِ الإِقَامَةِ وَالصِّحَّةِ؛ وَ لَا يُشتَرَطُ التَّتَابُعُ فِي القَضَاءِ. فَإِن جَاءَ رَمَضَانٌ آخَرُ، قَدَّمَ عَلَى القَضَاءِ وَ لَا فِديَةَ بِالتَّأخِيرِ اِلَيهِ. وَ يَجُوزُ الفِطرُ لِشَيخٍ فَانٍ وَ عَجُوزٍ فَانِيَةٍ وَ تَلزِمُهُمَا الفِديَةُ لِكُلِّ يَومٍ: نِصفُ صَاعٍ مِن بُرٍّ كَمَن نَذَرَ صَومَ الأَبَدِ؛ فَضَعُفَ عَنهُ لِاشتِغَالِهِ بِالمَعِيشَةِ، يُفطِرُ وَ يَفدِي؛ فَإِن لَم يَقدِر عَلَى الفِديَةِ لِعُسرَتِه، يَستَغفِرُ اللهَ سُبحَانَه وَيَستَقِيلُه. وَ لَو وَجَبَت عَلَيهِ كَفَّارَةُ يَمِينٍ أَو قَتلٍ فَلَم يَجِد مَا يُكَفِّرُ بِه مِن عِتقٍ وَ هُوَ شَيخٌ فَانٍ أَو لَم يَصُم حَتَّى صَارَ فَانِيًا، لا يَجُوزُ لَه الفِديَةُ؛ لِأَنَّ الصَّومَ هُنَا بَدَلٌ عَن غَيرِه.

وَ يَجُوزُ لِلمُتَطَوِّعِ، الفِطرُ بِلَا عُذرٍ فِي رِوَايَةٍ. وَالضِّيَافَةُ، عُذرٌ عَلَى الأَظهَرِ لِلضَّيفِ وَالمَضِيفِ؛ وَ لَهُ البِشَارَةُ بِهَذِهِ الفَائِدَةِ الجَلِيلَةِ. وَ اِذَا أَفطَرَ عَلَى أَيِّ حَالٍ، عَلَيهِ القَضَاءُ إِلَّا اِذَا شَرَعَ مُتَطَوِّعًا فِي خَمسَةِ أَيَّامٍ: يَومَي العِيدَينِ وَ أَيَّامِ التَّشرِيقِ؛ فَلَا يَلزِمُه قَضَاءُهَا

بِإِفسَادِهَا فِي ظَاهِرِ الرِّوَايَةِ. وَاللّٰهُ اَعلَمُ.

فصل: پیرامون عذرهای مباح سازنده‌ی روزه‌خواری

[اسلام، دین فطرت است و هیچگاه انسان را بیشتر از توان او، مکلّف نمی‌گرداند و هیچگاه بالاتر از میزان قدرتش، از او تکالیف و وظایف نمی‌خواهد؛ بلکه همواره جانب تیسیر وتخفیف را بر جانب تشدید و تعسیر، ترجیح می‌دهد؛ زیرا مبنای شریعت بر آسانگیری و رفع عُسر و حَرَج از بندگان است؛ و این موضوعی است که در بیشتر آیات و احادیث بدان اشاره رفته است.

به هر حال، خداوند بلندمرتبه، به هیچ کس جز به اندازه‌ی توانایی‌اش تکلیف نمی‌کند و هیچگاه بالاتر از میزان قدرت شخص، از او وظایف و تکالیف نمی‌خواهد؛ از این رو، خوردن روزه و قضا آوردن آن را در روزهای دیگر، اجازه داده است، اگر چنان‌چه به سبب روزه گرفتن، بدان‌ها زیان و ضرر و یا سختی و مشقّتی وارد می‌گردید.

بنابراین، ترک روزه در صورت‌های ذیل، جایز می‌باشد:]

* بیماری که بر خود [با روزه گرفتن]، از افزونی مرض، یا طولانی شدن مدّت بیماری [و یا وارد شدن زیان و ضرر به خود،] بیم داشته باشد؛ [در این صورت، شخص مریض می‌تواند در ماه مبارک رمضان روزه نگیرد و پس از ماه رمضان، روزهایی را که روزه نگرفته است، قضا بیاورد.

خداوند بلندمرتبه می‌فرماید: ﴿فَمَن كَانَ مِنكُم مَّرِيضًا أَوْ عَلَىٰ سَفَرٍ فَعِدَّةٌ مِّنْ أَيَّامٍ أُخَرَ﴾ [البقرة: ١٨٤] «و کسانی که از شما بیمار یا مسافر باشند (اگر افطار کردند و روزه نگرفتند، به اندازه‌ی آن روزها) چند روز دیگری را روزه می‌دارند».]

* و زن باردار و شیرده [که بر خود با روزه گرفتن،] از کاهش یافتن عقل، یا هلاکت و تلف شدن و یا بیماری، بر خود یا بر کودک و جنینش می‌ترسیدند، [می‌توانند در ماه مبارک رمضان روزه نگیرند و پس از ماه رمضان، روزهایی را که روزه نگرفته‌اند، قضا بیاورند؛] و فرقی نمی‌کند که از ناحیه‌ی **نَسَب** باشد یا **رضاعت و شیرخوارگی**.

[به هر حال، برای زن باردار اگر چنان‌چه روزه گرفتن به خود وی یا به جنینش زیان می‌رسانید، و برای زن شیرده اگر چنان‌چه روزه گرفتن به خودش یا به طفل شیرخوارش زیان وارد می‌آورد، جایز است تا در ماه رمضان، روزه نگیرند و پس از ماه

رمضان، بر آن‌ها فرض است تا روزهایی که روزه نگرفته‌اند، قضا بیاورند.

پیامبر ﷺ می‌فرماید: «اِنَّ اللهَ وَضَعَ عَنِ الْمُسٰافِرِ الصَّوْمَ وَ شَطْرَ الصَّلاةِ وَ عَنِ الْحُبْلٰي وَ الْمُرْضِعِ الصَّوْمَ» (ابوداود و ترمذی)؛ «خداوند از مسافر، روزه و نیمی از نماز را برداشته است و از زن باردار و شیرده نیز، روزه را برداشته است».]

و **خوف و بیم معتبر**، [در مباح نمودن روزه‌خواری، **از دو طریق ثابت می‌گردد:**

۱- خوف و ترس [از افزونی مرض، طولانی‌شدن مدّت بیماری، یا وادار شدن زیان و ضرر به فرد یا به جنین و طفلش،] مبتنی بر گمان غالب و به وسیله‌ی تجربه و آزمودگی باشد.

۲- و یا یک پزشک [ماهر و خبره و مسلمان و حقگرا، به فزونی مرض یا طولانی شدن مدّت بیماری و یا وارد آمدن زیان و ضرر به فرد یا به کودکش را] خبر بدهد.

* برای کسی که تشنگی شدید و یا گرسنگی سختی رخ دهد [و بر گمان وی چنین غالب گردد که اگر چنان‌چه روزه را نخورد،] هلاک و تلف گردد؛ [در این صورت برای این دو نفر درست است که روزه را بخورند و پس از ماه رمضان، روزی را که روزه نگرفته‌اند، قضا بیاورند.]

* [هرگاه کسی مسافت سفر را پیموده باشد که در آن سفر، نماز کوتاه گردد؛ در آن صورت] شخص مسافر می‌تواند در ماه رمضان روزه نگیرد [و پس از ماه رمضان، روزهایی را که - بنا به مسافرت - روزه نگرفته است، قضا بیاورد.]

و در صورت‌های ذیل، روزه گرفتن مسافر بهتر است:

الف) اگر چنان‌چه با گرفتن روزه، [دچار مشقّت و سختی نمی‌شد و] بدو زیان و ضرری وارد نمی‌گردید.

ب) عموم همراهان و همرکابانِ وی، روزه خورنده نباشند.

ج) در هزینه‌ها و مخارج سفر، با همدیگر مشترک و سهیم نباشند؛ از این رو، اگر همه‌ی همراهان و همرکابان، با همدیگر در هزینه‌ها و مخارج سفر، مشترک و سهیم بودند، یا عموم همراهان و همرکابان وی، روزه‌دار نبودند، در آن صورت به خاطر موافقت و هماهنگی با آن‌ها، بهتر آن است که شخص مسافر روزه نگیرد.

[به هر حال، خداوند بلندمرتبه می‌فرماید: ﴿فَمَن كَانَ مِنكُم مَّرِيضًا أَوۡ عَلَىٰ سَفَرٖ فَعِدَّةٞ مِّنۡ أَيَّامٍ أُخَرَۚ﴾ [البقرة: ١٨٤] «و کسانی که از شما بیمار یا مسافر باشند (اگر افطار

کردند و روزه نگرفتند، به اندازه‌ی آن روزها) چند روز دیگری را روزه می‌دارند».

و در جایی دیگر می‌فرماید: ﴿وَأَن تَصُومُواْ خَيۡرٞ لَّكُمۡ﴾ [البقرة: ١٨٤] «و روزه داشتن برای شما خوب است»؛ بنابراین، اگر مسافر با گرفتن روزه، دچار مشقت و سختی نشود، روزه گرفتن بهتر است و اگر دچار مشقت شود، بهتر آن است که روزه نگیرد؛ ابوسعید خدری رضی الله عنه گوید: «كُنّا نَغْزُوْا مَعَ رَسُوْلِ اللهِ ﷺ فِيْ رَمَضٰانَ، فَمِنَّا الصّٰائِمُ وَ مِنَّا الْمُفْطِرُ؛ فَلا يَجِدُ الصّٰائِمُ عَلَي الْمُفْطِرِ وَ لَا الْمُفْطِرُ عَلَي الصّٰائِمِ وَ يَرَوْنَ اَنَّ مَنْ وَجَدَ قُوَّةً فَصٰامَ فَاَنَّ ذٰلِكَ حَسَنٌ وَ يَرَوْنَ اَنَّ مَنْ وَجَدَ ضَعْفاً فَاَفْطَرَ فَاِنَّ ذٰلِكَ حَسَنٌ» (مسلم و ترمذی)؛ «با پیامبر ﷺ در ماه رمضان به جنگ با کفّار رفتیم؛ بعضی از ما روزه بودند و بعضی دیگر روزه نبودند بدون این که از همدیگر ایراد بگیرند و معتقد بودند کسی که توانایی روزه دارد اگر روزه بگیرد بهتر است و کسی که توانایی روزه ندارد، بهتر آن است که روزه نگیرد».]

و وصیت نمودن [به پرداخت فدیه،] بر کسی که پیش از برطرف شدن عذرش وفات نموده است، واجب نمی‌باشد؛ [از این رو، اگر شخص مسافر در سفر خود، یا شخص مریض و دردمند در مرض خویش روزه نگرفتند و سپس مسافر در سفر و مریض در حال مرض، فوت کردند، در آن صورت بر آن‌ها چیزی لازم نیست؛ و بر آن‌ها واجب نیست که برای وصیّ خویش چنین وصیت نمایند که از جای هر روز از روزهایی که روزه نگرفته‌اند، یک فرد مستمند و مسکین را از مالش به اندازه‌ی **نیم صاع گندم** یا **یک صاع خرما یا جو**، خوراک بدهد.]

و [افراد مسافر و بیمار،] زمانی که بر قضا آوردن روزه توانمند و قادر شدند، به اندازه‌ی روزهای اقامت [**در وطن اصلی** یا **وطن اقامه**] و به اندازه‌ی روزهای سلامتی و تندرستی، روزه را قضا بیاورند. [یعنی اگر شخصی، به خاطر سفر یا مرض، روزه نگرفت؛ سپس روزها و فرصت‌هایی برای قضای روزه‌های فوت شده‌ی خویش به دست آورد، در آن صورت قضای روزه برای فرد مریض به اندازه‌ی روزهای سلامتی و تندرستی‌اش و برای مسافر به اندازه‌ی روزهای اقامتش در **وطن اصلی** یا در **وطن اقامه**، لازم است.

و «**وطن اصلی**»: همانا جایی است که شخص در آن، مُتَوطِّن گردیده است؛ خواه در آن ازدواج نموده باشد یا ازدواج نکرده باشد. و «وطن اقامت»: همانا جایی است که

شخص در آن برای مدّت پانزده روز یا بیشتر، نیت اقامت کرده است.]

و در قضا آوردن روزه‌ی رمضان، پی در پی قضا آوردن آن، شرط نیست؛ [بلکه می‌تواند آن‌ها را به صورت پراکنده روزه بگیرد **ناگفته نماند که پنج نوع روزه را باید پی در پی و پشت سر هم روزه گرفت:**

الف) ادای روزه‌ی رمضان.

ب) روزه برای کفّاره‌ی ظهار.

ج) روزه برای کفّاره‌ی قتل.

د) روزه برای کفّاره‌ی سوگند.

ه) شکستن عمدی روزه‌ی رمضان بدون عذر؛ و جماع کردن در روز رمضان به قصد.

و در قضای روزه‌ی رمضان، فدیه به خاطر ارتکاب برخی از ممنوعات در زمان اِحرام برای حاجی یا عمره‌گزار و فدیه به خاطر کشتن شکار در سرزمین حَرَم، شخص روزه‌دار برای پی در پی گرفتن روزه یا به طور پراکنده گرفتن آن، مختار است.]

و اگر چنان‌چه فردی، قضا آوردن ایام قضایی رمضان را تا آنگاه به تأخیر افکند که رمضان دیگر فراسید، در آن صورت «**اداء**» را بر «**قضاء**» مقدّم گرداند [و نخست رمضان کنونی را روزه گیرد و پس از آن، روزه‌ی فوت شده‌ی خویش را قضا آورد] و به سبب تأخیر در قضا آوردن آن، بر وی فدیه‌ای لازم نمی‌گردد.

* و برای «**پیرمرد و پیرزن فانی**» [سالخورده و فرتوت و بسیار پیر و زَهوار دررفته]، درست است که در ماه رمضان روزه نگیرند و در عوض روزه، بر آن‌ها لازم است «**فدیه**» بپردازند؛ این طور که به جای هر روز از روزهای رمضان، **نصف صاع** از گندم [یا آرد آن و یا **قیمت نصف صاع** از گندم؛ و یا **یک صاع از جو یا خرما** و یا **قیمت یک صاع** از جو یا خرما را] بپردازند. [ناگفته نماند که «**شیخ فانی**»، به کسی گفته می‌شود که در رمضان و غیر رمضان، توان روزه گرفتن را نداشته باشد و تا آخر زندگی خویش نیز توان قضا آوردن آن‌ها را نداشته باشد؛ و حکم «**پیرمرد و پیرزن سالخورده و فانی**»،] به سان [حکم] کسی است که نذر کند که کلّ زمانه را [یعنی تا زمانی که زنده است،] روزه بگیرد، ولی بعدها، توان روزه گرفتن را از دست بدهد و پا به ضعف و سستی بگزارد؛ [چنین فردی نیز به جای هر روز از روزه‌های نذر، فدیه بپردازد.]

و اگر چنان‌چه [بر کسانی پرداخت فدیه لازم گردید ولی] به خاطر فقر و تنگدستی

و سختی و دشواری، توان پرداخت آن را نداشتند، در آن صورت [به جای فدیه]، از خداوند بلندمرتبه، آمرزش و مغفرت و عفو و گذشت از تقصیرات و کوتاهی‌های خویش بطلبد.

و اگر بر کسی، کفّاره‌ی سوگند، یا کفّاره‌ی قتل [یا کفّاره‌ی ظهار و یا کفّاره‌ی شکستن عمدی روزه] واجب گردید و وی [دارایی و مالی را] نیافت تا با آن، برده‌ای را آزاد کند [و یا گرسنه‌ای را خوراک دهد و یا برهنه‌ای را جامه بپوشاند؛] و این در حالی است که فردی که بر وی کفاره واجب گردیده، «شیخ فاني» [سالخورده و فرتوت و بسیار پیر و زهوار دررفته] است؛ و یا [برای کفاره‌ی خویش] روزه نگرفت [تا آنگاه که پیر و فرتوت و سالخورده و زهوار دررفته شد،] در آن صورت فدیه برای او جایز نمی‌باشد؛ زیرا در اینجا روزه بدل از غیر خود می‌باشد.

و - بنا به روایتی [از امام ابویوسف رحمه الله] - خوردن روزه برای کسی که روزه‌ی نفل گرفته، بدون عذر جایز می‌باشد؛ [و بر وی واجب است که آن را در روز دیگری قضا آورد. عایشه رضی الله عنها گوید: «دَخَلَ النَّبِيُّ ﷺ ذٰاتَ یَوْمٍ فَقٰالَ: هَلْ عِنْدَكُمْ شَيْءٌ؟ فَقُلْنٰا: لا؛ فَقٰالَ: اِنِّيْ اِذَنْ صٰائِمٌ؛ ثُمَّ اَتٰيٰ فِيْ یَوْمٍ آخَرَ، فَقُلْنٰا: یٰا رَسُوْلَ اللهِ ﷺ! اُهْدِيَ اِلَیْنٰا حِیْسٌ؛ فَقٰالَ: اَرِنِیْهِ، فَلَقَدْ اَصْبَحْتُ صٰائِماً فَاَكَلَ» وَ زٰادَ النِّسٰایي: «وَ لٰكِنْ اَصُوْمُ یَوْماً مَكٰانَهُ» (مسلم و نسایی)؛ «روزی پیامبر ﷺ وارد خانه شد و فرمود: آیا در نزد شما چیزی برای خوردن یافت می‌شود؟ گفتیم: خیر. فرمود: پس من روزه‌ام. سپس در روزی دیگر آمد و گفتیم: ای رسول خدا! برای ما سوپی به رسم هدیه پیشکش شده است. فرمود: آن را نشانم بده؛ به راستی امروز نیت روزه کرده بودم؛ پس از آن خورد». و در روایت نسایی چنین وارد شده است: «ولی به جای آن، روزی دیگر را روزه خواهم گرفت».]

و **ضیافت** [میهمانی و پذیرایی، برای خوردن روزه،] برای میهمان و میزبان، عذر به شمار می‌آید؛ [یعنی میهمان و میزبان می‌توانند روزه‌ی نفلی خویش را به خاطر میهمانی و پذیرایی، تا پیش از زوال خورشید بخورند؛ ولی پس از زوال خورشید؛ روزه‌ی نفلی خویش را نخورند، مگر آن که در عدم خوردن روزه، نافرمانی یکی از پدر و مادر وجود داشته باشد؛] و برای او مژده و بشارتی به خاطر این فایده و بهره‌ی والا و ارجمند وجود دارد.

و هرگاه فرد روزه‌دار - در هر حال و وضعیتی - روزه‌اش را خورد، در آن صورت بر

وی قضای آن روزی که روزه‌اش را در آن خورده است، لازم می‌گردد؛ مگر آنگاه که در **پنج روز**، روزه‌ی نفلی را شروع کند [که در آن پنج روز اگر روزه‌اش را شکست، در آن صورت قضای آن پنج روز بر وی لازم نمی‌گردد؛ و **آن پنج روز عبارتند از:**] **دو روز عید فطر** و **عید قربان**؛ و **سه روز ایام تشریق** [= ۱۱ و ۱۲ و ۱۳ پس از عید قربان]؛ از این رو هرگاه روزه‌ی این روزها را فاسد گردانید، در آن صورت - بنا به ظاهر روایت - قضای آن‌ها بر وی لازم نمی‌گردد. و خداوند داناتر است.

باب: پیرامون مواردی که وفای به نذر در آن‌ها لازم است؛ از قبیل: روزه‌ی نذری، نماز نذری و غیر آن‌ها

بَابُ مَا يَلزِمُ الوَفَاءُ بِه مِن مَنذُورِ الصَّومِ وَ الصَّلَاةِ وَ نَحوِهِمَا

اِذَا نَذَرَ شَيئًا، لَزِمَهُ الوَفَاءُ بِه اِذَا اِجتَمَعَ فِيهِ ثَلَاثَةُ شُرُوطٍ: أَن يَّكُونَ مِن جِنسِه وَاجِبٌ؛ وَ أَن يَّكُونَ مَقصُودًا؛ وَ أَن يَّكُونَ لَيسَ وَاجِبًا. فَلَايَلزِمُ الوُضُوءُ بِنَذرِه وَ لَا سَجدَةُ التِّلَاوَةِ وَ لَا عِيَادَةُ المَرِيضِ وَ لَا الوَاجِبَاتُ بِنَذرِهَا؛ وَ يَصِحُّ بِالعِتقِ وَالاِعتِكَافِ وَالصَّلاةِ غَيرِ المَفرُوضَةِ وَالصَّومِ؛ فَإِن نَذَرَ نَذرًا مُطلَقًا أَو مُعَلَّقًا بِشَرطٍ وَ وُجِدَ، لَزِمَهُ الوَفَاءُ بِه.

وَ صَحَّ نَذرُ صَومِ العِيدَينِ وَ أَيَّامِ التَّشرِيقِ فِي المُختَارِ وَ يَجِبُ فِطرُهَا وَ قَضَاءُهَا؛ وَ إِن صَامَهَا، أَجزَأَهُ مَعَ الحُرمَةِ. وِ أَلغَينَا تَعيِينَ الزَّمَانِ وَالمَكَانِ وَالدِّرهَمِ وَالفَقِيرِ فَيُجزِئُهُ صَومُ رَجَبَ عَن نَذرِه صَومَ شَعبَانَ؛ وَ يُجزِئُه صَلَاةُ رَكعَتَينِ بِمِصرَ نَذَرَ أَدَاءَهُمَا بِمَكَّةَ؛ وَالتَّصَدُّقُ بِدِرهَمٍ عَن دِرهَمٍ عَيَّنَه لَه وَالصَّرفُ لِزَيدٍ الفَقِيرِ، بِنَذرِه لِعَمرٍو؛ وَ إِن عَلَّقَ النَّذرَ بِشَرطٍ لَا يُجزِئُه عَنهُ مَا فَعَلَه قَبل وُجُودِ شَرطِه.

باب: پیرامون مواردی که وفای به نذر در آن‌ها لازم است؛ از قبیل: روزه‌ی نذری، نماز نذری و غیر آن‌ها

[اصل «نذر» به «انذار» برمی‌گردد؛ یعنی «ترساندن». راغب اصفهاني در تعریف «نذر» گفته است: **نذر**، واجب گردانیدن چیز غیر واجبی است به خاطر واقع شدن کاری.

به تعبیری دیگر، «نذر» آن است که مسلمانی خود را مُلزم به عبادت و کار خیری بنماید که اگر خود را ملزم به آن نمی‌کرد، بر او واجب نبود. برای مثال: مسلمانی می‌گوید: «یک روز روزه، بر من نذر باشد» یا «خواندن ده رکعت نماز را برای خدا بر خود واجب می‌نمایم» و...

خداوند بلندمرتبه در مورد مشروعیت نذر می‌فرماید: ﴿وَمَآ أَنفَقۡتُم مِّن نَّفَقَةٍ أَوۡ نَذَرۡتُم مِّن نَّذۡرٖ فَإِنَّ ٱللَّهَ يَعۡلَمُهُۥۗ﴾ [البقرة: ۲۷۰] «و هر هزینه‌ای را که متحمل می‌شوید یا هر نذری را که بر گردن می‌گیرید، بی‌گمان خدا آن را می‌داند».

و نیز می‌فرماید: ﴿ثُمَّ لۡيَقۡضُواْ تَفَثَهُمۡ وَلۡيُوفُواْ نُذُورَهُمۡ وَلۡيَطَّوَّفُواْ بِٱلۡبَيۡتِ ٱلۡعَتِيقِ٢٩﴾ [الحج: ۲۹] «بعد از آن باید آلودگی‌ها را از خود برطرف سازند و به نذرهای خویش وفا کنند و خانه‌ی قدیمی و گرامی را طواف نمایند».

و خداوند نیز وفاکنندگان به نذر را ستایش کرده و فرموده است: ﴿يُوفُونَ بِٱلنَّذۡرِ وَيَخَافُونَ يَوۡمٗا كَانَ شَرُّهُۥ مُسۡتَطِيرٗا٧﴾ [الإنسان: ۷] «به نذر خود وفا می‌کنند و از روزی می‌هراسند که شرّ و بلای آن گسترده و فراگیر است».

وعایشه ل می‌گوید: پیامبر ج فرمود: «مَنْ نَذَرَ اَنْ يُّطِيْعَ اللّٰهَ فَلْيُطِعْهُ، وَ مَنْ نَذَرَ اَنْ يَّعْصِيَهُ فَلا يعْصِهِ»(بخاری، ابوداود، ترمذی، نسایی و ابن ماجه)؛ «هر کس نذر کرد که خدا را اطاعت کند، پس باید از او اطاعت کند؛ و هر کس نذر کرد که نافرمانی خدا کند، نافرمانی او را نکند».]

هرگاه فردی، چیزی را نذر کند، وفای بدان در صورتی بر وی لازم می‌گردد که در

نذر، سه شرط جمع شده باشد:

۱- این که از جنسِ مورد نذر کرده شده، واجبی وجود داشته باشد [همچون روزه و نماز.]

۲- این که مورد نذر کرده شده، به ذات خود مقصود و مطلوب باشد.

۳- و این که مورد نذر کرده شده، پیش از نذر، واجب نباشد.

از این رو، هرگاه **وضو گرفتن** نذر شود، وفای بدان لازم نیست؛ [زیرا که وضو گرفتن، به ذات خود مقصود نیست.]

و همچنین نذر کردن **سجده‌ی تلاوت** صحیح نیست؛ [زیرا که سجده‌ی تلاوت پیش از نذر هم واجب است؛] و نذر کردن **عیادت بیمار** درست نیست؛ [زیرا که از جنس این نذر، واجبی وجود ندارد.]

و نذر کردن **چیزهای واجب** نیز درست نیست؛ [زیرا که آن‌ها، پیش از نذر هم واجب هستند.]

و نذر برای **آزاد ساختن برده، اعتکاف** و **نماز** و **روزه‌ی غیر فرض** [و همچنین نذر برای **انفاق و صدقه با مال و ذبح حیوان**] درست است. و اگر چنان‌چه فردی، **نذر مطلق**، یا **نذر معلّق به شرط** نمود و مورد نذر نیز یافته شد، در آن صورت وفای به نذر بر نذرکننده، لازم است.

[به هر حال، «**نذر**» **دارای انواع مختلفی است که عبارتند از:**

۱- **نذر مطلق:** آن است که بدون مقدمه و بدون ملاحظه‌ی چیزی، مسلمانی بگوید: «سه روز روزه بر من نذر واجب باشد»؛ یا «تهیه‌ی غذا برای ده نفر مستمند بر من نذر گردد». حکم شرعی این نوع نذر، آن است که وفای به آن واجب است؛ زیرا خداوند می‌فرماید: ﴿وَأَوۡفُواْ بِعَهۡدِ ٱللَّهِ إِذَا عَٰهَدتُّمۡ﴾ [النحل: ۹۱] «هر گاه در مقابل خدا، تعهّدی نمودید، به تعهّد خود وفا کنید».

۲- **نذر مطلق غیرمعین:** آن است که مسلمانی بگوید: نذری برای خداوند بر من واجب شود؛ و موردی را مشخص ننماید. حکم این نوع نذر آن است که حداقل به اندازه‌ی کفّاره‌ی سوگند، یعنی تهیه‌ی غذا برای ده نفر مستمند را انجام بدهد؛ زیرا رسول خدا ﷺ فرموده است: «کفّاره و نذری که معین نشده باشد، کفّاره‌ی سوگند است». مسلم.

و برخی از علماء می‌گویند: حداقل عبادت و احسانی برای وفای به آن کافی است.

۳- **نذری که با اراده‌ی خداوند ارتباط دارد**؛ مانند این که کسی بگوید: «اگر مادرم از این بیماری شفا یافت، ده هزار تومان صدقه بر من نذر باشد». **حکم شرعی** چنین نذرهایی آن است که مکروهند؛ و در عین حال چنان‌چه مادرش از بیماری بهبودی یافت، وفای به نذر بر او واجب است؛ اما اگر مادرش شفا پیدا نکرد؛ نذری بر او واجب نیست.

۴- **نذری که مقید و موکول به انجام کاری از طرف دیگری است**؛ به عنوان مثال: کسی بگوید: «اگر امسال همه‌ی کارهای کشاورزی را تو انجام دادی، صد هزار تومان صدقه بر من نذر باشد».

حکم چنین نذرهایی آن است که اگر به آن عمل نکند، باید کفّاره‌ی سوگند را بپردازد؛ زیرا رسول خدا ﷺ فرموده است: «به هنگام خشمناکی نذر صحیح نیست و کفّاره‌ی آن، کفّاره‌ی سوگند است». سُنن سعید.

۵- **نذر کردن برای انجام کار حرام و معصیت**؛ مانند این که نذر کند که آبرو و حیثیت یکی را لکّه‌دار کند، یا بر خود نذر کند که نماز نخواند؛ این نذر، نوعی دیگر از نذرهای ناروا است و حکم شرعی اینگونه نذرها آن است که عمل کردن و وفا نمودن به آن‌ها، حرام و نامشروع و معصیت و گناه است؛ زیرا رسول خدا ﷺ فرموده است: «کسی که برای اطاعت خداوند نذر نموده است به نذر خود وفا کند و کسی که برای نافرمانی او نذر کرده است، او را نافرمانی نکند». ترمذی و مسند احمد.

۶- **نذر نمودن در مورد تحریم چیزهایی که خداوند حلال و مباحشان نموده است**؛ مانند آن که بگوید: خوردن برنج یا میوه بر من حرام باشد و... هیچ یک از آن‌ها به جز حرام گردانیدن روابط همسری، حرام نمی‌شوند. کسی که زنش را بر خود حرام می‌گرداند، بایستی کفّاره‌ی «**ظهار**» را عملی کند و کفّاره‌ی نذر برای حرام گردانیدن چیزهای دیگر، همان **کفاره‌ی نقض سوگند** است.

و نذرهایی که در جهت رضایت خداوند و بر اساس شریعت رسول خدا ﷺ نیستند، مانند: نذر برای مقبره‌ی بزرگان و ارواح نیک مردان، حرام و نامشروع هستند. برای مثال: حرام است کسی بگوید: «ای آقا و سرور من! اگر مادرم از این بیماری شفا پیدا کند، بر من نذر باشد که گوسفندی را بر سر قبر تو ذبح کنم؛ یا ده هزار تومان را صرف گنبد و بارگاه تو بنمایم»؛ زیرا اینگونه نذرها، نوعی قایل شدن به عظمت و تأثیر و

توانایی برای غیر خداوند است و جهت عبادت را از خالق، به مخلوق تغییر می‌دهد.

و هر کس نذر کرد عبادتی را انجام دهد و سپس نتوانست به آن وفا کند، باید کفاره‌ی سوگندش را بدهد؛ عقبة بن عامر رضی الله عنه گوید: پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود: «كَفَّارَةُ النَّذْرِ، كَفَّارَةُ الْيَمِيْنِ» (مسلم و نسایی)؛ «کفّاره‌ی نذر، همان کفّاره‌ی سوگند است».

و هر کس نذر کرد و قبل از وفا کردن به آن مرد، ولیّ و سرپرست او باید نذرش را انجام دهد؛ ابن عباس رضی الله عنهما گوید: «اِسْتَفْتٰي سَعْدُ بْنُ عُبٰادَةَ رَسُوْلَ اللّٰهِ صلی الله علیه و سلم فِيْ نَذْرٍ كٰانَ عَلٰي اُمِّهِ تُوُفِّيْتَ قَبْلَ اَنْ تَقْضِيَهُ. قٰالَ رَسُوْلُ اللّٰهِ صلی الله علیه و سلم فَاقْضِهِ عَنْهٰا» (بخاری، مسلم، ابوداود، ترمذی، نسایی و ابن ماجه)؛ «سعد بن عبادة رضی الله عنه از پیامبر صلی الله علیه و سلم درباره‌ی نذری که بر گردن مادرش بود و قبل از وفای بدان فوت کرده بود سؤال کرد. پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود: به جای او، آن را انجام بده».]

و - بنا به قول مختار و برگزیده - **نذر کردن روزه‌ی روزهای عید فطر و عید قربان و نذر نمودن روزه‌ی سه روز تشریق**، درست است؛ [یعنی اگر فردی به روزه گرفتن روزهای دو عید و یا به روزه گرفتن روزهای تشریق نذر کرد، نذر وی صحیح است، ولی] بر وی واجب است که در این روزها، روزه نگیرد [به جهت نهی شریعت مقدّس اسلام از روزه گرفتن در آن‌ها؛ و پس از این ایام،] نذر خویش را قضا آورد؛ و با وجود این، اگر چنان‌چه این روزها را روزه گرفت، باز هم به همراه حرمت، او را کفایت می‌کند.

و در قضیه‌ی نذر، **تعیین زمان، تعیین مکان، تعیین درهم** [پول و نقدینگی] و **تعیین شخص فقیر و مستمند** را لغو و بی‌اعتبار نمودیم؛ از این رو، اگر نذر کرد که **ماه شعبان** را روزه بگیرد، در آن صورت **روزه گرفتن ماه رجب** او را کفایت می‌کند. و اگر نذر کرد که دو رکعت نماز در مکه‌ی مکرمه بگزارد، در آن صورت گزاردن دو رکعت نماز در «مصر»، او را کفایت می‌نماید. و اگر چنان‌چه نذر کرد که **در هم مشخّص و معلومی** را در راه خدا صدقه نماید، در آن صورت صدقه دادن درهمی غیر مشخّص، او را کفایت می‌کند. و اگر نذر کرد که صدقه را به مصرف **عمروِ فقیر** برساند، در آن صورت دادن صدقه به **زید مستمند** او را کفایت می‌کند.

واگر چنان‌چه فرد نذر کننده، نذر را به شرطی معلّق کرد [و چنین گفت: اگر مادرم از این بیماری شفا یافت، ده هزار تومان صدقه بر من نذر باشد،] در آن صورت اگر پیش

از به وجود آمدن شرط، به نذر خویش وفا کرد، در آن صورت این وفا به نذر، او را از نذرش [پس از به وجود آمدن شرط،] کفایت نخواهد کرد؛ [زیرا که ادای نذر، پس از به وجود آمدن سببی که نذر بدان تعلّق گرفته جایز می‌باشد؛ نه پیش از به وجود آمدن آن.]

باب: پیرامون اعتکاف

بَابُ الاِعتِكَافِ

هُوَ الإِقَامَةُ بِنِيَّتِه فِي مَسجِدٍ تُقَامُ فِيهِ الجَمَاعَةُ بِالفِعلِ لِلصَّلَواتِ الخَمسِ؛ فَلَا يَصِحُّ فِي مَسجِدٍ لَاتُقَامُ فِيهِ الجَمَاعَةُ لِلصَّلوةِ عَلَى المُختَارِ؛ وَ لِلمَرأَةِ، الاِعتِكَافُ فِي مَسجِدِ بَيتِهَا؛ وَ هُوَ مَحَلٌّ عَيَّنَتهُ لِلصَّلَاةِ فِيهِ.

وَالاِعتِكَافُ عَلَى ثَلَاثَةِ أَقسَامٍ: وَاجِبٌ فِي المَنذُورِ؛ وَ سُنَّةٌ كِفَايَةً مُؤَكَّدَةً فِي العَشرِ الأَخِيرِ مِن رَمَضَانَ؛ وَ مُستَحَبٌّ فِيمَا سِوَاهُ. وَالصَّومُ، شَرطٌ لِصِحَّةِ المَنذُورِ فَقَط. وَ أَقَلُّه نَفلًا: مُدَّةٌ يَسِيرَةٌ وَ لَو كَانَ مَاشِيًا عَلَى المُفتَى بِه؛ وَ لَا يَخرُجُ مِنهُ إِلَّا لِحَاجَةٍ شَرعِيَّةٍ كَالجُمُعَةِ؛ أَو طَبِيعِيَّةٍ كَالبَولِ؛ أَو ضَرُورِيَّةٍ كَانهِدامِ المَسجِدِ وَ إِخرَاجِ ظَالِمٍ كُرهًا وَ تَفَرُّقِ أَهلِه وَ خَوفٍ عَلَى نَفسِه أَو مَتَاعِه مِنَ المُكَابِرِينَ فَيَدخُلُ مَسجِدًا غَيرَه مِن سَاعَتِه؛ فَإِن خَرَجَ سَاعَةً بِلَا عُذرٍ، فَسَدَ الوَاجِبُ وَ اِنتَهَى بِه غَيرُه. وَ أَكلُ المُعتَكِفِ وَ شُربُه وَ نَومُه وَ عَقدُهُ البَيعَ لِمَا يَحتَاجُه لِنَفسِه أَو عِيَالِه فِي المَسجِدِ؛ وَ كُرِهَ إِحضَارُ المَبِيعِ فِيهِ؛ وَ كُرِهَ عَقدُ مَا كَانَ لِلتِّجَارَةِ؛ وَكُرِهَ الصَّمتُ إِن اعتَقَدَه قُربَةً وَالتَّكَلُّمُ إِلَّا بِخَيرٍ، وَ حَرُمَ الوَطءُ وَ دَوَاعِيهِ؛ وَ بَطَلَ بِوَطئِه وَ بِالإِنزَالِ بِدَوَاعِيهِ.

وَ لَزِمَتهُ اللَيَالِي أَيضًا بِنَذرِ اِعتِكَافِ أَيَّامٍ وَ لَزِمَتهُ الأَيَّامُ بِنَذرِ اللَيَالِي مُتَتَابِعَةً وَ إِن لَم يَشتَرِطِ التَّتَابُعَ فِي ظَاهِرِ الرِّوَايَةِ. وَ لَزِمَتهُ لَيلَتَانِ بِنَذرِ يَومَينِ. وَ صَحَّ نِيَّةُ النُّهُرِ خَاصَّةً دُونَ اللَيَالِي. وَ إِن نَذَرَ اِعتِكَافَ شَهرٍ وَ نَوَى النُهُرَ خَاصَّةً أَوِ اللَيَالِي خَاصَّةً، لَاتَعمَلُ نِيَّته إِلَّا أَن يُصَرِّحَ بِالاِستِثنَاءِ.

وَالاِعتِكَافُ مَشرُوعٌ بِالكِتَابِ وَالسُّنَّةِ؛ وَ هُوَ مِن أَشرَفِ الأَعمَالِ اِذَا كَانَ عَن إِخلَاصٍ. وَ مِن مَحَاسِنِه: أَنَّ فِيهِ تَفرِيغَ القَلبِ مِن أُمُورِ الدُّنيَا وَ تَسلِيمِ النَّفسِ اِلَى المَولَى وَ مُلَازَمَةَ عِبَادَتِه فِي بَيتِه وَالتَحَصُّنَ بِحِصنِه.

وَ قَالَ عَطَاءٌ رَحِمَهُ اللهُ: مَثَلُ المُعتَكِفِ، مَثَلُ رَجُلٍ يَختَلِفُ عَلَى بَابِ عَظِيمٍ لِحَاجَةٍ؛ فَالمُعتَكِفُ يَقُولُ لَا أَبرَحُ حَتَّى يَغفِرَ لِي.

وَ هَذَا مَا تَيَسَّرَ لِلعَاجِزِ الحَقِيرِ بِعِنَايَةِ مَولَاهُ القَوِيِّ القَدِيرِ؛ وَالحَمدُ لِــلّٰهِ الَّذِي هَدَانَا

لِهَذَا وَ مَا كُنَّا لِنَهتَدِيَ لَولَا أَن هَدَانَا اللهُ وَ صَلَّى اللهُ؛عَلَى سَيِّدِنَا وَ مَولَانَا مُحَمَّدٍ خَاتَمِ الاَنبِيَاءِ وَ عَلَى آلِهِ وَ صَحبِهِ وَ ذُرِّيَّتِهِ وَ مَن وَالَاهُ؛وَ نَسأَلُ اللهَ سُبحَانَه مُتَوَسِّلِينَ أَن يَّجعَلَه خَالِصًا لِوَجهِهِ الكَرِيمِ وَ أَن يَّنفَعَ بِه النَّفعَ العَمِيمَ وَ يُجزِلَ بِه الثَّوَابَ الجَسِيمَ.

باب: پیرامون اعتکاف

اعتکاف: درنگ کردن - همراه با نیت اعتکاف - در مسجدی است که در آن عملاً جماعت نمازهای پنج گانه برپا می‌گردد؛ [و آن مسجدی است که دارای مؤذن و امام باشد.] از این رو، اعتکاف، در مسجدی که در آن نماز جماعت برپا نمی‌گردد - بنا به قول مختار - درست نیست؛ [زیرا پیامبر ﷺ می‌فرماید: «لا اِعْتِكافَ اِلّا فِيْ مَسْجِدِ جَماعَةٍ» (مصنّف ابن ابی شیبه)؛ «اعتکاف نیست مگر در مسجدی که در آن، نماز جماعت برگزار می‌گردد».]

و زن، در مسجد خانه‌ی خویش به اعتکاف بنشیند؛ و مسجد خانه‌اش، همان مکانی است که در خانه‌ی خویش برای برگزاری نماز، تعیین و مشخّص نموده است.

[به هر حال؛ «اعتکاف» در لغت به معنی «اقامت و ماندگاری بر چیزی است؛ خواه نیکو باشد یا بد»؛ مانند این که خداوند می‌فرماید: ﴿مَا هَٰذِهِ ٱلتَّمَاثِيلُ ٱلَّتِيٓ أَنتُمۡ لَهَا عَٰكِفُونَ٥٢﴾ [الأنبياء: ٥٢] «این چه صورت‌ها و پیکره‌هایی است که بر پرستش آن‌ها مداومت و ایستادگی می‌کنید».

و در **اصطلاح شرع**: ماندگاری و اقامت مخصوصی است به کیفیت مخصوص.

و دلیل **مشروعیت اعتکاف**، قرآن و سنّت و اجماع امّت اسلامی است.

خداوند می‌فرماید: ﴿أَن طَهِّرَا بَيۡتِيَ لِلطَّآئِفِينَ وَٱلۡعَٰكِفِينَ وَٱلرُّكَّعِ ٱلسُّجُودِ١٢٥﴾ [البقرة: ١٢٥] «خانه‌ی مرا پاک کنید برای طواف کنندگان و اعتکاف کنندگان و رکوع و سجده کنندگان».

و نیز می‌فرماید: ﴿وَلَا تُبَٰشِرُوهُنَّ وَأَنتُمۡ عَٰكِفُونَ فِي ٱلۡمَسَٰجِدِۗ﴾ [البقرة: ١٨٧] «و زمانی که در مساجد به اعتکاف مشغولید با زنانتان نزدیکی نکنید».

و ثابت شده است که پیامبر ﷺ در هر ماه رمضان، ده روز آخر را در مسجد اعتکاف می‌کرد و در همان سال که وفات یافت، بیست روز در مسجد اعتکاف و اقامت گزید. (بخاری، ابوداود و ابن ماجه).

عایشه رضي الله عنها گوید: پیامبر ﷺ در ده روز آخر رمضان به اعتکاف می‌نشست و

می‌فرمود: «تَحَرُّوْا لَيْلَةَ الْقَدْرِ فِي الْعَشْرِ الْاَوٰاخِرِ مِنْ رَمَضٰانَ» (بخاری و ترمذی)؛ «شب قدر را در ده شب آخر رمضان جستجو کنید».

و یاران پیامبر ﷺ و زنانش نیز با او و بعد از او، در مسجد اعتکاف کرده‌اند و امّت اسلامی نیز بر این مطلب، اجماع دارد.]

[انواع اعتکاف:]

و اعتکاف بر سه نوع است:

۱- **اعتکاف واجب**؛ و آن اعتکافی است که نذر شده باشد؛ [بنابراین، کسی که نذر نماید به این که در اعتکاف بنشیند، در آن صورت اعتکاف بر وی واجب می‌گردد و بر وی لازم است که به نذرش وفا نماید. پیامبر ﷺ می‌فرماید: «مَنْ نَذَرَ اَنْ يُطِيْعَ اللّٰهَ فَلْيُطِعْهُ وَ مَنْ نَذَرَ اَنْ يَّعْصِيَهُ فَلا يَعْصِهِ» (مسند احمد و بخاری)؛ «هر کس نذر کند که خدای را اطاعت کند باید به آن وفا کند و اطاعت را انجام دهد؛ و هر کس نذر کند که خدای را نافرمانی و عصیان کند به آن وفا نکند و آن را انجام ندهد».

و چون ثابت شده است که عمر بن خطاب رضی الله عنه از پیامبر ﷺ سؤال کرد و گفت: «من در زمان جاهلیت نذر کرده بودم که شبی در مسجد الحرام اعتکاف کنم». پیامبر ﷺ فرمود: «**به نذرت وفا کن**». بخاری و مسلم]

۲- **اعتکاف سنّت مؤکّده‌ی [کفایی]**؛ و آن، **اعتکاف ده‌ی آخر رمضان** می‌باشد. [عایشه رضی الله عنها گوید: پیامبر ﷺ در ده روز آخر رمضان به اعتکاف می‌نشست و می‌فرمود: «تَحَرُّوْا لَيْلَةَ الْقَدْرِ فِي الْعَشْرِ الْاَوٰاخِرِ مِنْ رَمَضٰانَ» (بخاری و ترمذی)؛ «لیلة القدر را در ده شب آخر رمضان جستجو کنید».

۳- **اعتکاف مستحب**؛ و به اعتکافی گفته می‌شود که غیر از نذر و دهه‌ی آخر رمضان می‌باشد.

و **روزه گرفتن**، فقط در **اعتکاف نذر**، شرط می‌باشد. [پس اعتکاف نذر، بدون روزه گرفتن صحیح نیست؛ زیرا پیامبر ﷺ می‌فرماید: «لَيْسَ عَلَي الْمُعْتَكِفِ صِيٰامٌ اِلّٰا اَنْ يَّجْعَلَهُ عَلٰي نَفْسِهِ» (مستدرک حاکم و بیهقی)؛ «بر اعتکاف کننده، روزه شرط نمی‌باشد مگر آن که اعتکاف را بر خود لازم گرداند». و برای صحّتِ اعتکافِ سنّت و مستحب، روزه گرفتن شرط نیست.]

و **کم‌ترین وقت نفل در اعتکاف، یک لحظه‌ی زمانی** است؛ اگر چه کسی که نیت اعتکاف کرده، در حال رفتن و عبور [در مسجد] باشد، بنا به قول مُفْتیٰ به. [**و مدّت سنّت در اعتکاف:** همانا اعتکاف دهه‌ی آخر رمضان است؛ و **حداقل مدّت نفل در اعتکاف، یک لحظه‌ی زمانی** است؛ و برای **حداکثر آن**، حدّی وجود ندارد.

و انجام چندین امر در اعتکاف، مستحب می‌باشد که عبارتند از:

۱- جز به خیر و نیکی سخن نگوید.

۲- برای اعتکاف خویش، بهترین مساجد را برگزینند؛ و آن **مسجدالحرام** است برای کسی که به مکه اقامت دارد؛ سپس **مسجد نبوی** است برای کسی که در مدینه‌ی منوره اقامت دارد؛ آنگاه **مسجدالاقصی** است برای کسی که به قُدس شریف، اقامت دارد؛ سپس **مسجد جامع** است.

۳- به تلاوت قرآن کریم و اذکار مأثوره و درود خواندن بر پیامبراکرم ﷺ و مطالعه‌ی کتب دینی و علمی مشغول باشد.]

[عذرهایی که مباح کننده‌ی بیرون شدن از مسجد برای مُعتکف است:]

فرد اعتکاف کننده از مسجد بیرون نشود مگر برای این امور:

* بیرون شدن از مسجد برای نیازهای شرعی [همچون گزاردن نماز جمعه و نمازهای دو عید فطر و قربان. از این رو، اگر چنان‌چه در مسجدی که اعتکاف کننده در آن به اعتکاف نشسته بود، جمعه برپا نمی‌شد، در آن صورت می‌تواند برای خواندن نماز جمعه، به مسجد جامع برود.]

* یا بیرون شدن از مسجد برای عذرها و نیازهای بشری و طبیعی [همچون دفع پیشاب و مدفوع و غسل کردن از جنابت و از اِحتلام؛ پس معتکف می‌تواند برای غسل جنابت و برای قضای حاجت، پیشاب و مدفوع از مسجد بیرون شود، به شرط آن که در خارج از مسجد به جز در حدّ قضای حاجت خویش، درنگ نکند.]

* یا بیرون شدن از مسجد برای عذرهای ضروری؛ همچون ویران شدن مسجد؛ [یعنی به هنگام ویران شدن مسجد، از مسجد خارج شد؛ البته به شرطی که فوراً به نیت اعتکاف، به مسجدی دیگر برود؛]

و این که فردی ظالم و دیکتاتور و خودکامه و مُستبد، او را به زور و اِعمال فشار از مسجد خارج نماید؛ و اهل مسجد پراکنده و متفرق گردند [و کسی برای گزاردن نماز جماعت در مسجد حاضر نگردد؛]

و این که اعتکاف کننده، از ناحیه‌ی سرکشان و دشمنان، بر جان یا کالای خویش [در صورتی که در مسجدِ محلِ اعتکاف باقی بماند]، بیم و ترس داشته باشد؛ از این رو، چنین افرادی می‌توانند فوراً [به نیت اعتکاف،] به مسجدی دیگر بروند و در آنجا معتکف شوند، [بی آن که اعتکافشان باطل شده باشد.]

و اگر چنان‌چه فرد اعتکاف کننده، بدون عذر، ساعتی از مسجد بیرون شد، در آن صورت اعتکافِ واجب [وی] فاسد می‌گردد و اعتکافِ غیرواجب [همچون نفل] به پایان می‌رسد؛ [زیرا برای اعتکافِ مستحب و نفل، حدّی وجود ندارد.

ناگفته نماند که اگر بدون عذر، لحظه‌ای از مسجد بیرون شد، در این صورت از دیدگاه امام ابوحنیفه‌رحمه‌الله اعتکافش فاسد می‌گردد؛ ولی امام ابویوسف‌رحمه‌الله و امام محمدرحمه‌الله بر این باورند که اعتکافشان فاسد نمی‌گردد مگر آن که بیشتر از نصف روز خارج از مسجد باشد.]

* خوردن اعتکاف کننده [در ایام اعتکاف.]

* نوشیدن اعتکاف کننده [در ایام اعتکاف.]

* خوابیدن اعتکاف کننده [در مسجد و در ایام اعتکاف.]

* و برای فرد اعتکاف کننده جایز است تا در مسجد، به داد و ستد آن چیزهایی که خود و خانواده‌اش بدان نیاز دارند بپردازد؛ [امّا بدان شرط که کالاها و اجناس را در مسجد حاضر نکند.

مکروهات اعتکاف:

انجام امور ذیل برای فرد اعتکاف‌کننده، مکروه می‌باشد:]

* حاضر گردانیدن کالاها و اجناس مورد معامله در مسجد مکروه می‌باشد؛ [یعنی برای فرد اعتکاف کننده جایز است که در مسجد به داد و ستد آن چیزهایی که خود و خانوده‌اش بدان نیاز دارند بپردازد، امّا بدان شرط که کالاها و اجناس را در مسجد حاضر نکند؛ زیرا حاضر گردانیدن کالاها و اجناس مورد معامله در مسجد، مکروه می‌باشد.]

* و مکروه است که در مسجد به جهت تجارت و بازرگانی، معامله‌ی داد و ستد انجام گیرد؛ [خواه کالا و جنس مورد تجارت را در مسجد حاضر نموده باشند و یا حاضر نکرده باشند.]

* و سکوت و خاموشی گزیدن بدین اعتقاد که [جزء اعتکاف و] باعث تقرّب و

نزدیکی به خداوند می‌شود، مکروه است؛ [ولی اگر سکوت و خاموشی به اعتقاد تقرّب و نزدیکی به سوی خدا نبود، پس در سکوت وی کراهیتی نیست؛ و با این وجود، سخن گفتن در ایام اعتکاف نیز، منافی و مخالف اعتکاف نیست؛ البته مشروط بر آن که جز به خیر سخن نگوید؛ زیرا که گفتن سخن‌های زشت و قبیح در تمامی حالات، ممنوع و قدغن است.]

[چه مواردی بر شخص اعتکاف کننده، حرام و ناروا است:]

بر شخص اعتکاف کننده، جماع و همبستری با زن و مقدّمات و انگیزه بخش‌های جماع [چون لمس کردن به شهوت و بوسه،] حرام و ناروا است؛ [زیرا خداوند می‌فرماید: ﴿وَلَا تُبَٰشِرُوهُنَّ وَأَنتُمۡ عَٰكِفُونَ فِي ٱلۡمَسَٰجِدِۗ﴾ [البقرة: ۱۸۷] «و در حالی که در مساجد به اعتکاف نشسته‌اید، با زنان نزدیکی نکنید». از این رو، اگر شخص اعتکاف کننده در شب یا روز، از روی فراموشی یا قصد با همسرش] جماع و نزدیکی کرد، و [یا از روی شهوت،] مقدّمات و انگیزه بخش‌های جماع [همچون لمس کردن، بوسیدن و در آغوش گرفتن از روی شهوت] را انجام داد و اِنزال شد، در آن صورت اعتکافش باطل می‌گردد [و بر او لازم است تا اعتکافش را قضا بیاورد.] و اگر چنان‌چه کسی نذر کرد به این که چند روز به اعتکاف بنشیند، در آن صورت بر وی لازم است تا شبِ [آن روزها را] نیز به اعتکاف بنشیند؛ [یعنی در نذر اعتکاف روزها، شب‌های آن‌ها نیز داخل است.]

و اگر چنان‌چه فردی نذر نمود به این که چند شب به اعتکاف بنشیند، در آن صورت بر وی لازم است تا [روز آن‌ها را] نیز به اعتکاف بنشیند؛ [و بر وی لازم است تا آن چند شبانه روز را] به صورت **پی‌در پی** به اعتکاف بنشیند؛ اگر چه - بنا به ظاهر روایت - قید «پی در پی» را در اعتکاف شرط نکرده باشد.

و اگر فردی اعتکاف دو روز را نذر کرد، در آن صورت بر وی اعتکاف دو شب لازم می‌گردد؛ و این که تنها نیت اعتکاف روزها را بکند و هدفش اعتکاف شب‌ها نباشد، درست است؛ [یعنی اگر فردی نیت کرد که فقط روزها را به اعتکاف بنشیند، نه شب‌ها را؛ در آن صورت نیتش صحیح است.]

و اگر چنان‌چه فردی نذر کرد که یک ماه را به اعتکاف بنشیند و تنها اعتکاف روزها و یا اعتکاف شب‌های آن ماه را نیت نمود، در آن صورت نیت وی معتبر نمی‌باشد مگر آن که با صراحت و وضوح، اعتکاف شب‌ها یا روزهای آن ماه را استثناء نماید.

و **اعتکاف**، بنا به [دلایل و براهینی از] قرآن و سنّت، مشروع می‌باشد؛ [خداوند

بلندمرتبه می‌فرماید: ﴿أَن طَهِّرَا بَيۡتِيَ لِلطَّآئِفِينَ وَٱلۡعَٰكِفِينَ وَٱلرُّكَّعِ ٱلسُّجُودِ﴾ [البقرة: ۱۲۵]؛ و نیز می‌فرماید: ﴿وَلَا تُبَٰشِرُوهُنَّ وَأَنتُمۡ عَٰكِفُونَ فِي ٱلۡمَسَٰجِدِ﴾ [البقرة: ۱۸۷].

و ابوهریره‌ﷺ و عایشه‌ﷺ گویند: «اِنَّ النَّبِيَّ ﷺ كَانَ يَعْتَكِفُ فِي الْعَشْرِ الْاَوَاخِرِ مِنْ رَمَضَانَ مُنْذُ قَدِمَ الْمَدِيْنَةَ اِلَي اَنْ تَوَفَّاهُ اللهُ تَعَالَي» (بخاری و مسلم)؛ «پیامبر ﷺ از زمانی که به مدینه آمدند تا وقت مرگ، ده شب آخر رمضان را به اعتکاف می‌نشستند».]

و **اعتکاف**، از زمره‌ی شریف‌ترین و بهترین اعمال و کردار است؛ البته در صورتی که از روی صداقت و اخلاص و اعتقاد و عمل باشد. و **برخی از ویژگی‌ها و خصوصیت‌های اعتکاف، عبارتند از این که:**

در اعتکاف، قلب از رَتق و فَتق امور دنیوی، خالی و تهی می‌گردد و نفس انسان به سوی [اوامر و فرامین الهی، تعالیم و آموزه‌های نبوی، احکام و دستورات شرعی و حقایق و مفاهیم والای قرآی و فرموده‌های تعالی بخش و سعادت‌آفرین] خداوند بلندمرتبه، تسلیم و منقاد می‌شود و ملازمت و پایبندی به عبادت و پرستش خدا در خانه‌اش و پناه گرفتن و مصونیت پیدا نمودن به پناهگاه خدا حاصل می‌گردد.

عطاء [بن ابی رباح تابعی‌ﷺ از شاگردان ابن عباس‌ﷺ] گوید:

«وصف فرد اعتکاف کننده به سان وصف کسی است که برای نیازی به درِ دروازه‌ی [پادشاه یا وزیر و یا رهبر و پیشوای] بزرگی رفت و آمد و آمد و شد نماید؛ اعتکاف کننده [گویا با زبان حال و قال] چنین می‌گوید: «از این جا [مسجد] حرکت نمی‌کنم تا خداوند مرا ببخشاید».

و این [احکام و مسائلی که بیان شد، عبارت از] آن مواردی بود که [تحریر و نگارش آن‌ها] برای بنده‌ی ناتوان و بی‌مقدار - البته با عنایت و توجّه خداوندی که سرپرست، نیرومند و تواناست - آسان و فراهم گردید.

از این رو، خدایی را سپاسگزاریم که ما را بدین [نعمت] رهنمون فرمود و اگر [لطف عمیق و فضل کریم] خدا [نبود و توسط پیامبران ما را توفیق عنایت نمی‌فرمود و] رهنمودمان نمی‌نمود، هدایت فراچنگ نمی‌آوردیم.

و درود و سلام خدا بر سرور و آقای ما، حضرت محمد ﷺ که ختم‌کننده‌ی پیامبران خدا است؛ و همچنین درود و سلام بر خاندان، یاران و فرزندان پیامبر و کسانی که آن‌ها را دوست دارند و بر روش و منش آن‌ها حرکت می‌نمایند. و دست به دامان [لطف

عمیق و فضل کریم] خداوند پاک و بلندمرتبه می‌شویم و از او می‌خواهیم تا این مباحث را تنها برای رضا و خوشنودی ذات بخشنده و بخشایشگر خویش قرار دهد؛ و به وسیله‌ی آن، [به مردمان] فایده و نفعی فراگیر برساند و با آن، ثواب و پاداشی بزرگ و سترگ، ببخشد.

کتاب زکات

كِتَابُ الزَّكَاة

هِيَ تَملِيكُ مَالٍ مَخصُوصٍ لِشَخصٍ مَخصُوصٍ؛ فُرِضَت عَلَى حُرٍّ مُسلِمٍ مُكَلَّفٍ مَالِكٍ لِنِصَابٍ مِن نَقدٍ وَ لَو تِبرًا اَو حُلِيًّا أَو آنِيَةً أَو مَا يُسَاوِي قِيمَتَه مِن عُرُوضِ تِجَارَةٍ فَارِغٍ عَن الدَّينِ وَ عَن حَاجَتِه الاَصلِيَّةِ نَامٍ وَ لَو تَقدِيرًا.

وَ شَرطُ وُجُوبِ أَدَائِهَا: حَولَانُ الحَولِ عَلَى النِّصَابِ الأَصلِيِّ؛ وَ أَمَّا المُستَفَادُ فِي أَثنَاءِ الحَولِ، فَيُضَمُّ إِلى مُجَانِسه وَ يُزَكِّي بِتَمَامِ الحَولِ الأَصلِيِّ؛ سَوَاءٌ أُستُفِيدَ بِتِجَارَةٍ أَو مِيرَاثٍ أَو غَيرِه وَ لَو عَجَّل ذُو نِصَابٍ لِسِنِين صَحَّ.

وَ شَرطُ صِحَّةِ أَدَائِهَا: نِيَّةٌ مُقَارِنَةٌ لِأَدَائِهَا لِلفَقِيرِ؛ اَو وَكِيلِه أَو لِعَزلِ مَا وَجَبَ وَ لَو مُقَارِنَةً حُكمِيَّةً كَمَا لَو دَفعَ بِلَا نِيَّةٍ ثُمَّ نَوَى وَالمَالُ قَائِمٌ بِيَدِ الفَقِيرِ وَ لَا يُشتَرَطُ عِلمُ الفَقِيرِ اَنَّهَا زَكوةٌ عَلَى الاَصَحِّ؛ حَتَّى لَو أَعطَاهُ شَيئًا وَ سَمَّاهُ هِبَةً أَو قَرضًا وَ نَوَى بِه الزَّكَاةَ صَحَّت. وَ لَو تَصَدَّقَ بِجَمِيعِ مَالِه وَ لَم يَنوِ الزَّكَاةَ، سَقَطَ عَنهُ فَرضُهَا.

وَ زَكَاةُ الدَّينِ عَلَى اَقسَامٍ: فَإِنَّه قَوِيٌّ وَ وَسطٌ وَ ضَعِيفٌ.

فَالقَوِيُّ: وَ هُوَ بَدَلُ القَرضِ وَ مَالُ التِّجَارَةِ إِذَا قَبَضَه وَ كَانَ عَلَى مُقِرٍّ وَ لَو مُفلِسًا أَو عَلَى جَاحِدٍ عَلَيهِ بَيِّنَةٌ زَكَّاةُ لِمَا مَضَى؛ وَ يَتَرَاخي وُجُوبُ الأَدَاءِ إِلَى أَن يَّقبِضَ أَربَعِينَ دِرهَمًا؛ فَفِيهَا دِرهُمٌ؛ لِأَنَّ مَا دُونَ الخُمسِ مِنَ النِّصَابِ عَفوٌ لَا زَكَاةَ فِيهِ؛ وَ كَذَا فِيمَا زَادَ بِحِسَابِه.

وَالوَسطُ: وَ هُوَ بَدَلُ مَا لَيسَ لِلتِّجَارَةِ كَثَمَنِ ثِيَابِ البِذلَةِ وَ عَبدِ الخِدمَةِ وَ دَارِ السُّكنى لا تَجِبُ الزَّكَاةُ فِيه مَا لَم يَقبِض نِصَابًا؛ وَ يُعتَبَرُ لِمَا مَضَى مِنَ الحَولِ مِن وَقتِ لُزُومِه لِذِمَّةِ المُشتَرِي فِي صَحِيحِ الرِّوَايَةِ.

وَ الضَّعِيفُ: وَ هُوَ بَدَلُ مَا لَيسَ بِمَالٍ كالمَهرِ وَالوَصِيَّةِ وَ بَدَلِ الخُلعِ وَ الصُّلح عَن دَمِ العَمدِ وَ الدِّيَةِ وَ بَدَلِ الكِتَابَةِ وَ السِّعَايَةِ: لَا تَجِبُ فِيهِ الزَّكَاةُ مَا لَم يَقبِض نِصَابًا وَ يَحُولُ عَلَيهِ الحَولُ بَعدَ القَبضِ؛ وَ هَذَا عِندَ الاِمَامِ؛ وَ أَوجَبَا عَنِ المَقبُوضِ مِنَ الدُّيُونِ الثَّلَاثَةِ بِحِسَابِه مُطلَقًا.

وَ إِذَا قَبَضَ مَالَ الضِّمَارِ لَا تَجِبُ زَكوةُ السِّنِينَ المَاضِيَةِ؛ وَ هُوَ: كَآبِقٍ وَ مَفقُودٍ وَ

مَغصُوبٍ لَيسَ عَلَيهِ بَيِّنَةٌ وَ مَالٍ سَاقِطٍ فِي البَحرِ وَ مَدفُونٍ فِي مَفَازَةٍ أَو دَارٍ عَظِيمَةٍ وَ قَد نَسِيَ مَكَانَه وَ مَأخُوذٍ مُصَادِرَةً وَ مُودَعٍ عِندَ مَن لَا يَعرِفُه وَ دَينٍ لا بَيِّنَةَ عَلَيهِ.

وَ لَا يُجزِئُ عَنِ الزَّكوةِ دَينٌ أُبرِئَ عَنهُ فَقِيرٌ بِنِيَّتِهَا وَ صَحَّ دَفعُ عَرضٍ وَ مَكِيلٍ وَ موزُونٍ عَن زَكوةِ النَّقدَينِ بِالقِيمَةِ؛ وَ إِن أَدَّى مِن عَينِ النَّقدَينِ، فَالمُعتَبَرُ: وَزنُهُما أَدَاءً كَمَا أُعتُبِرَ وُجُوبًا.

وَ تُضَمُّ قِيمَةُ العُرُوضِ إِلَى الثَّمَنَينِ وَ الذَّهَبِ إِلَى الفِضَّةِ قِيمَةً؛ وَ نُقصَانُ النِّصَابِ فِي الحَولِ لَا يَضُرُّ إِن كَمُلَ فِي طَرَفَيهِ؛ فَإِن تَمَلَّكَ عَرضًا بِنِيَّةِ التِّجَارَةِ وَ هُوَ لَا يُسَاوِي نِصَابًا وَ لَيسَ لَه غَيرُه؛ ثُمَّ بَلَغَت قِيمَتُه نِصَابًا فِي آخِرِ الحَولِ لَا تَجِبُ زَكوتُه لِذَالِكَ الحَولِ.

وَ نِصَابُ الذَّهَبِ: عِشرُونَ مِثقَالًا؛ وَ نِصَابُ الفِضَّةِ: مِائَتَا دِرهَمٍ مِنَ الدَّرَاهِمِ الَّتِي كُلُّ عَشرَةٍ مِنهَا وَزنُ سَبعَةِ مَثَاقِيلَ؛ وَ مَا زَادَ عَلَى نِصَابٍ وَ بَلَغَ خُمسًا، زَكَّاهُ بِحِسَابِه؛ و مَا غَلَبَ عَلَى الغِشِّ فَكَالخَالِصِ مِنَ النَّقدَينِ؛ وَ لَا زَكوةَ فِي الجَوَاهِرِ وَ اللآلِي إِلَّا أَن يَتَمَلَّكَهَا بِنِيَّةِ التِّجَارَةِ كَسَائِرِ العُرُوضِ.

وَ لَو تَمَّ الحَولُ عَلَى مَكِيلٍ أَو مَوزُونٍ؛ فَغَلَا سِعرُه وَ رَخُصَ؛ فَأَدّى مِن عَينِه رُبعَ عُشرِه، أَجزَأه؛ وَ إِن أَدّى مِن قِيمَتِه، تُعتَبَرُ قِيمتُه يَومَ الوُجُوبِ؛ وَ هُوَ تَمَامُ الحَولِ عِندَ الاِمَامِ. وَ قَالَا: يومَ الاَدَاء لِمَصرَفِهَا.

وَ لَا يَضمَنُ الزَّكوةَ مُفرِطٌ غَيرُ مُتلِفٍ؛ فَهَلَاكُ المَالِ بَعدَ الحَولِ يُسقِطُ الوَاجِبَ وَ هَلَاكُ البَعضِ حِصَّتَه؛ وَ يُصرَفُ الهَالِكُ إِلَى العَفوِ فَإِن لَم يُجَاوِزهُ فَالوَاجِبُ عَلَى حَالِه وَ لَا تُؤخَذُ الزَّكوةُ جَبرًا وَ لَا مِن تَرَكَتِه إِلَّا أَن يُّوصِي بِهَا؛ فَتَكُونُ مِن ثُلثِه؛ وَ يُجِيزُ أَبُويُوسُفَ الحِيلَةَ لِدَفعِ وُجُوبِ الزَّكوةِ وَ كَرِهَهَا مُحَمَّدٌ رَحِمَهُمَا اللهُ تَعَالَى.

کتاب زکات

[زکات، یکی از ارکان و فرایض اسلام است؛ از ابن عمر رضی الله عنهما روایت است که پیامبر ﷺ فرمود: «بُنِي الْاِسْلامُ عَلىٰ خَمْسٍ: شَهٰادَةِ اَنْ لّٰا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰه وَ اَنَّ مُحَمَّداً رَّسُوْلُ اللّٰهِ، وَ اِقٰامِ الصَّلاٰةِ وَ اِيْتٰاءِ الزَّ كٰاةِ وَ حَجِّ الْبَيْتِ وَ صَوْمِ رَمَضٰانَ»، «اسلام از پنج رکن تشکیل شده است، شهادتین، برپاداشتن نماز، دادن زکات، حج خانه خدا و روزه رمضان».

زکات در هشتاد و دو آیه قرآن به همراه نماز آمده است.

تشویق بر ادای زکات:

خداوند متعال می‌فرماید: ﴿خُذۡ مِنۡ أَمۡوَٰلِهِمۡ صَدَقَةٗ تُطَهِّرُهُمۡ وَتُزَكِّيهِم بِهَا﴾ [التوبة: ١٠٣] «(ای پیامبر) از اموال آنان زکات بگیر تا بدین وسیله ایشان را (از رذایل اخلاقی و گناهان و تنگ چشمی) پاک داری و (در دل آنان نیروی خیرات و حسنات را رشد دهی و درجات) ایشان را بالا بری».

و می‌فرماید: ﴿وَمَآ ءَاتَيۡتُم مِّن رِّبٗا لِّيَرۡبُوَاْ فِيٓ أَمۡوَٰلِ ٱلنَّاسِ فَلَا يَرۡبُواْ عِندَ ٱللَّهِۖ وَمَآ ءَاتَيۡتُم مِّن زَكَوٰةٖ تُرِيدُونَ وَجۡهَ ٱللَّهِ فَأُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلۡمُضۡعِفُونَ ٣٩﴾ [الروم: ٣٩] «آنچه را که به عنوان ربا می‌دهید تا از اموال مردم فزونی یابد نزد خدا فزونی نخواهد یافت، و آنچه را که به عنوان زکات می‌پردازید و تنها رضای خدا را منظور نظر می‌دارید، چنین کسانی دارای پاداش مضاعف خواهند بود».

از ابوهریره روایت است که پیامبر ﷺ فرمود:

«مَن تَصَدَّقَ بِعِدلِ تَمرَةٍ مِن كَسب طَيِّب، وَ لَا يَقبَلُ اللّٰهُ إِلَّا الطَّيِّبَ، فَإِنَّ اللّٰهَ يَتَقَبَّلُهَا بِيَمِينِهِ ثُمَّ يُربِّيهٰا لِصٰاحِبِهٰا كَمٰا يُرَبِّي أَحَدُكُم فَلُوَّهُ حَتّيٰ تَكُونَ مِثلَ الْجَبَلِ»، «هر کس به اندازه یک دانه خرما از کسب پاک و حلال صدقه بدهد - و خداوند غیر از پاک و حلال را قبول نمی‌کند - خداوند آن را با (دست) راستش قبول می‌کند، سپس آن را برای صاحبش افزایش می‌دهد تا اینکه به اندازه یک کوه می‌رسد همچنان‌که کسی از شما کره اسبش را پرورش می‌دهد».

تحذیر از ادا نکردن زکات:

خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَلَا يَحۡسَبَنَّ ٱلَّذِينَ يَبۡخَلُونَ بِمَآ ءَاتَىٰهُمُ ٱللَّهُ مِن فَضۡلِهِۦ هُوَ خَيۡرٗا لَّهُمۖ بَلۡ هُوَ شَرّٞ لَّهُمۡۖ سَيُطَوَّقُونَ مَا بَخِلُواْ بِهِۦ يَوۡمَ ٱلۡقِيَٰمَةِۗ وَلِلَّهِ مِيرَٰثُ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِۗ وَٱللَّهُ بِمَا تَعۡمَلُونَ خَبِيرٞ ١٨٠﴾ [آل عمران: ۱۸۰] «آنان‌که نسبت بدانچه خداوند از فضل و نعمت خود بدیشان عطا کرده است بخل می‌ورزند، گمان نکنند که این کار برای آنان خوب است و به سود ایشان است، بلکه این کار برای آنان بد است و به زیان ایشان تمام می‌شود. در روز قیامت همان چیزی که بدان بخل ورزیده‌اند طوق (گردن) ایشان می‌گردد. و همه آنچه در آسمان‌ها و زمین است از آن خدا است و سرانجام هم همه را به ارث خواهد برد، و خداوند به آنچه انجام می‌دهید بسیار آگاه است».

از ابوهریره‌س روایت است که پیامبر ج فرمود: «من آتاه الله مالا فلم يؤد زكاته مثل له يوم القيامة شجاعاً أقرع له زبيبتان يطوقه يوم القيامة، ثم يأخذ بلهزمتيه - يعني شدقيه - ثم يقول: أنا كنزك، أنا مالك، ثم تلا هذه الآية: ﴿وَلَا يَحۡسَبَنَّ ٱلَّذِينَ يَبۡخَلُونَ بِمَآ ءَاتَىٰهُمُ ٱللَّهُ مِن فَضۡلِهِۦ﴾»، «کسی که خداوند به او مالی بدهد و زکاتش را پرداخت نکند در روز قیامت مال او به صورت یک مار افعی کچل (سرش از کثرت سم کچل شده باشد) نمایان می‌شود که دو نقطه سیاه بر روی چشمانش دارد و به گردن او می‌پیچد سپس چانه‌هایش را می‌گیرد و می‌گوید من گنج تو هستم من مال تو هستم (که زکات آن را ندادی) سپس این آیه را خواند: ﴿وَلَا يَحۡسَبَنَّ ٱلَّذِينَ يَبۡخَلُونَ بِمَآ ءَاتَىٰهُمُ ٱللَّهُ مِن فَضۡلِهِۦ﴾، «گمان نبرند آنانی که بخل می‌ورزند در آنچه خداوند از فضل خویش به آنان داده است...»».

و خداوند متعال می‌فرماید: ﴿۞يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ إِنَّ كَثِيرٗا مِّنَ ٱلۡأَحۡبَارِ وَٱلرُّهۡبَانِ لَيَأۡكُلُونَ أَمۡوَٰلَ ٱلنَّاسِ بِٱلۡبَٰطِلِ وَيَصُدُّونَ عَن سَبِيلِ ٱللَّهِۗ وَٱلَّذِينَ يَكۡنِزُونَ ٱلذَّهَبَ وَٱلۡفِضَّةَ وَلَا يُنفِقُونَهَا فِي سَبِيلِ ٱللَّهِ فَبَشِّرۡهُم بِعَذَابٍ أَلِيمٖ ٣٤ يَوۡمَ يُحۡمَىٰ عَلَيۡهَا فِي نَارِ جَهَنَّمَ فَتُكۡوَىٰ بِهَا جِبَاهُهُمۡ وَجُنُوبُهُمۡ وَظُهُورُهُمۡۖ هَٰذَا مَا كَنَزۡتُمۡ لِأَنفُسِكُمۡ فَذُوقُواْ مَا كُنتُمۡ تَكۡنِزُونَ ٣٥﴾ [التوبة: ٣٤-٣٥] «و کسانی که طلا و نقره را اندوخته می‌کنند و آن را در راه خدا خرج نمی‌نمایند، آنان را به عذاب بسیار دردناکی مژده بده. روزی (فرا خواهد رسید که) این سکه‌ها در آتش دوزخ گداخته می‌شوند و پیشانی‌ها و پهلوها و پشت‌های ایشان با آن‌ها داغ می‌گردد و بدیشان گفته می‌شود این همان چیزی است که برای خویشتن

اندوخته می‌کردید؛ پس اینک بچشید مزه چیزی را که اندوخته‌اید».

از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که پیامبر ﷺ فرمود: «مٰا مِن صٰاحِبِ ذَهَبٍ وَلاٰ فِضَّةٍ لاٰيُؤَدِّي مِنهٰا حَقَّهٰا إِلّٰا إِذٰا كٰانَ يَومَ الْقِيٰامَةِ، صُفِّحَت لَهُ صَفٰائِحُ مِن نٰارٍ فَأُحمِيَ عَلَيهٰا فِي نٰارِ جَهَنَّمَ فَيُكوٰي بِهٰا جَنبُهُ وَ جَبِينُهُ وَ ظَهرُهُ. كُلَّمٰا بَرَدَت أُعِيدَت لَهُ. فِي يَومٍ كٰانَ مِقدٰارُهُ خَمسِينَ أَلفَ سَنَةٍ. حَتّىٰ يُقضىٰ بَينَ الْعِبٰادِ. فَيُرىٰ سَبِيلُهُ، إِمّٰا إِلَي الجَنَّةِ وَ إِمّٰا إِلَي النّٰارِ.

قِيلَ: يٰا رَسُولَ اللهِ! فَالإِبِلُ؟ قٰالَ: وَ لاٰ صٰاحبُ إِبلٍ لاٰيُؤَدِّي مِنهٰا حَقَّهٰا، وَ مِن حَقِّهٰا حلبهٰا يَومَ وِردِهٰا، إِلّٰا إِذٰا كٰانَ يَومَ الْقِيٰامَةِ بُطِحَ لَهٰا بِقٰاعٍ قَرقَرٍ، أَوفَر مٰا كٰانَت لاٰيَفقِدُ مِنهٰا فَصيلاً وٰاحداً تَطَؤُهُ بِأَخفٰافِهٰا وَ تَعَضُّهُ بِأَفوٰاهِهٰا، كُلَّمٰا مَرَّ عَلَيهِ أُولاٰهٰا رُدَّ عَلَيهِ أُخرٰاهٰا فِي يَوْمٍ كٰانَ مِقْدٰارُهُ خَمْسِيْنَ أَلفَ سَنَةٍ، حَتّىٰ يُقضىٰ بَينَ الْعِبٰادِ فَيُرىٰ سَبِيلُهُ إِمّٰا إِلَي الْجَنَّةِ وَ إِمّٰا إِلَي النّٰارِ»؛ «هر صاحب طلا و نقره‌ای که حق آن را ندهد؛ در روز قیامت تخته سنگ‌هایی از آتش برای او پهن و با آتش جهنم گداخته می‌شود و با آن پهلو و پیشانی و پشتش داغ می‌گردد، هر وقت که سرد شد دوباره داغ شده و به بدنش زده می‌شود در روزی که مدت آن پنجاه هزار سال است تا وقتی که بین بندگان دادرسی شود. آنگاه راهش به او نشان داده می‌شود که یا به سوی بهشت است یا به سوی آتش.

گفته شد ای رسول خدا پس زکات شتر چی؟ فرمود: هر صاحب شتری که حق شترش را پرداخت نکند - و از جمله حق شتر دوشیدنش در روز آب دادنش است - حتماً روز قیامت زمینی وسیع برای شترانش گسترده می‌شود و حتی یک بچه شتر هم از تعداد آن‌ها کم نمی‌شود آن شترها با پاهایشان صاحباشن را (که زکات آن‌ها را نداده است) لگدکوب می‌کنند و با دندان‌هایشان اعضایش را گاز می‌گیرند، هر گاه اول شترها از روی او عبور کردند بلافاصله آخرشان بازگردانده می‌شوند تا بار دیگر از روی او عبور کنند در روزی که مدت آن پنجاه هزار سال است تا وقتی که بین بندگان قضاوت شود. آنگاه راهش به او نشان داده می‌شود که یا به سوی بهشت است یا به سوی آتش».

حکم مانعین زکات:

زکات از واجباتی است که امت اسلامی بر آن اجماع کرده و شهرت آن به حدی رسیده است که از ضروریات دین به حساب می‌آید به طوری که اگر کسی وجوب آن را انکار کند از دایره اسلام خارج می‌شود و به جهت کفرش کشته می‌شود مگر اینکه تازه مسلمان باشد که در این صورت چون احکام اسلام را نمی‌داند معذور به حساب می‌آید.

اما کسی که با وجود اعتقاد به وجوب زکات از پرداخت آن خودداری کند، به خاطر عدم پرداخت آن گناهکار می‌شود بدون اینکه این کار او را از دایره اسلام خارج کند و بر حاکم لازم است که به زور زکات را از او بگیرد. که در این صورت نصف مال او را به عنوان مجازات می‌گیرد؛ به دلیل حدیث بهز بن حکیم از پدرش از جدش که گفت از پیامبر ﷺ شنیدم که می‌فرمود: «فِيْ كُلِّ إِبِلٍ سٰائِمَة، فِي كُلِّ أَرْبَعِينَ اِبنَةُ لَبُونٍ، لايُفَرَّقُ إِبِلٌ عَن حِسٰابِهٰا، مَن أعطٰاهٰا مُؤتَجِراً فَلَهُ أجرُهٰا، وَ مَن مَنَعَهٰا فَإِنّٰا آخِذُوهٰا وَ شَطَرَ مٰالِهِ عَزمَةً مِن عَزَمٰاتِ رَبِّنٰا تَبٰارَكَ وَ تَعٰالىٰ لايَحِلُّ لِآل مُحَمَّدٍ مِنهٰا شَيئٌ»، «از هر چهل شتر سائمه (چرنده) یک بنت لبون (شتری ماده که دو سال را تمام کرده و وارد سه سال شده باشد) به عنوان زکات، واجب می‌گردد و دو نفر شریک نباید شترانشان را (هنگام زکات) از هم جدا کنند (به نیت اینکه زکات بر آن‌ها واجب نشود)، هر کسی زکاتش را به منظور دریافت پاداش پرداخت نماید، پاداشش را خواهد گرفت، و هر کس از پرداخت آن خودداری کند، ما علاوه بر آن، نصف مالش را هم می‌گیریم که این حقی است از حقوق واجب خداوند و برای آل محمد چیزی از آن حلال نیست».

اگر گروهی به وجوب زکات اعتقاد داشتند ولی از ادای آن خودداری کردند، اگر چه دارای قوت و عزت باشند، باید با آنان اعلال جنگ شود تا آن را پرداخت کنند به دلیل فرموده پیامبر ﷺ: «أُمِرتُ أَنْ أقٰاتِلَ النّٰاسَ حَتّىٰ يَشهَدُوا أَنْ لا إِلٰهَ إِلَّا اللّٰهُ وَ أَنَّ مُحَمَّداً رَسُوْلُ اللّٰهِ، وَ يُقِيْمُوا الصَّلاةَ وَ يُؤْتُوا الزَّكٰاةَ، فَإِذٰا فَعَلُوْا ذٰلِكَ عَصَمُوْا مِنِّي دِمٰاءَهُمْ وَ أَمْوٰالَهُمْ إِلّٰا بِحَقِّ الْإِسْلامِ وَ حِسٰابُهُمْ عَلَى اللّٰهِ»، «به من دستور داده شده که با مردم بجنگم تا وقتی که کلمه شهادتین را می‌گویند و نماز را اقامه و زکات را پرداخت کنند، وقتی این کار را کردند از طرف من خون و مالشان مصونیت پیدا می‌کند مگر به حق اسلام (که اگر مستحق قصاص باشند قصاص درباره آن‌ها اجرا می‌شود) و حساب آنان با خداوند است».

از ابوهریره رضی الله عنه روایت است: وقتی پیامبر ﷺ فوت کرد و ابوبکر رضی الله عنه زمام امور را به دست گرفت و گروهی از عرب‌ها کافر شدند (و زکات ندادند)، عمر رضی الله عنه به ابوبکر گفت: «كَيْفَ تُقٰاتِلُ النّٰاسَ؟ وَ قَدْ قٰالَ رَسُوْلُ اللّٰهِ ﷺ أُمِرتُ أَنْ أقٰاتِلَ النّٰاسَ حَتّىٰ يَقُولُوا لا إِلٰهَ إِلَّا اللّٰهُ، فَمَنْ قٰالَهٰا فَقَدْ عَصَمَ مِنِّي مٰالَهُ وَ نَفْسَهُ إِلّٰا بِحَقِّهِ وَ حِسٰابُهُمْ عَلَى اللّٰهِ. فَقٰالَ: وَ اللّٰهِ لَأُقٰاتِلَنَّ مَنْ فَرَّقَ بَيْنَ الصَّلاةِ وَ الزَّكٰاةِ، فَإِنَّ الزَّكٰاةَ حَقُّ الْمٰالِ. وَ اللّٰهِ لَوْ مَنَعُونِيْ عَنٰاقاً كٰانُوْا

يُؤَدُّونَهٰا إِلَيٰ رَسُولِ اللهِ ﷺ لَقٰاتَلتُهُمْ عَليٰ مَنعِهٰا. فَقٰالَ عُمَرُ: فَوَاللهِ مٰا هُوَ إِلّٰا أَنْ قَدْ شَرَحَ اللّٰهُ صَدْرَ أَبِيْ بَكْرٍ لِلْقِتٰالِ فَعَرَفْتُ أَنَّهُ الْحَقُّ»، «چگونه با مردم می‌جنگی در حالی که پیامبرﷺ فرموده: دستور داده شدم که با مردم بجنگم تا وقتی که لا إله إلا الله را بگویند، پس هر کس آن را بگوید مال و جان او از طرف من محفوظ می‌ماند مگر به حق اسلام و حساب آنان با خدا است، ابوبکر گفت: قسم به خدا اگر از پرداخت بزغاله (یکساله)ای که در زمان پیامبر ﷺ (به عنوان زکات) می‌دادند، خودداری کنند به خاطر آن با آن‌ها می‌جنگم، عمر گفت: به خدا قسم حقیقت این بود که خداوند سینه ابوبکر را برای جنگ (با مانعین زکات) گشوده و من بعداً دانستم که حق همان بود که ابوبکر انجام داد».

و برخی از حکمت‌ها و منافع زکات عبارتند از:

۱- پاک گردانیدن نفس انسان از پلیدی‌های بخل و بدی و طمع و تنگ چشمی.

۲- احساس مسئولیت در مورد مستمندان و برطرف نمودن نیاز مستمندان و بینوایان.

۳- ایجاد مصالح عمومی که زندگی مردم و سعادتشان در گرو آن‌ها است.

۴- ایجاد حدّ و حدود برای ثروت‌هایی که در اختیار ثروتمندان و بازرگانان و صنعتگران است، تا اموال و سرمایه، تنها در اختیار گروهی خاصّ نباشد و میان ثروتمندان دست به دست نگردد.

به هر حال؛ **زکات** در لغت به معنای «طهارت و پاکیزگی و رشد و نموّ» است؛ و در **اصطلاح شریعت مقدّس** عبارت است از:] «به مالکیت در آوردن دارایی و مالی مشخّص [یعنی یک چهلم نصاب زکات] برای فردی ویژه و مشخّص» [یعنی فقیر و مستمند؛ به تعبیری دیگر، **زکات** در **اصطلاح شرع مقدس اسلام**، عبارت است از این که: شخص مسلمان به خاطر خدا و به جهت امتثال اوامر و فرامین و تعالیم و آموزه‌های الهی، قسمت معینی از مال خویش را با رعایت شرایط، به افراد مسلمانِ مستحق و واجد شرایط بپردازد؛ و به طور کامل در اختیار آن‌ها قرار بدهد.]

[شرط‌های فرضیت زکات:]

زکات بر این افراد [و با دارا بودن شرایط ذیل،] فرض می‌گردد:

۱- زکات بر فرد آزاد فرض است؛ [بنابراین زکات بر برده فرض نیست؛ چون برده دارای مِلک نیست و خداوند بلندمرتبه می‌فرماید: ﴿عَبۡدٗا مَّمۡلُوكٗا لَّا يَقۡدِرُ عَلَىٰ

شَيۡءٖ﴾ [النحل: ۷۵] «برده‌ی مملوکی که بر چیزی توانا نباشد». از این رو، آنچه برده دارد، از آن اربابش می‌باشد.]

۲- زکات بر مسلمان، فرض است؛ [زیرا زکات بر کافر فرض نمی‌باشد؛ خواه آن کافر، کافر اصلی باشد یا آن که از اسلام مرتد گردیده باشد؛ چون ابوبکر صدیقس گفته است: «این است فریضه‌ی صدقه و زکاتی که پیامبر ج بر مسلمانان فرض کرده است»؛ و پرواضح است که زکات را از کافران، مطالبه نمی‌کنند.]

۳- زکات بر انسان مکلّف [عاقل و بالغ] فرض است؛ [از این رو، زکات بر بچه و دیوانه فرض نمی‌باشد؛ زیرا پیامبر ج می‌فرماید: «رُفِعَ الْقَلَمُ عَنْ ثَلاثَةٍ: عَنِ النَّائِمِ حَتَّي يَسْتَيْقِظَ وَ عَنِ الصَّبِيِّ حَتَّي يَحْتَلِمَ وَ عَنِ الْمَجْنُوْنِ حَتَّي يَعْقِلَ» (ابن ماجه و ابوداود)؛ «تکلیف ازسه گروه برداشته شده است: از شخص خوابیده تا بیدار شود؛ از بچه تا وقتی که احتلام و بالغ گردد و از دیوانه تا زمانی که عاقل شود».]

۴- مال موجود در تحت ملکیت وی، به حدّ نصاب کامل از پول نقد [دویست درهم نقره یا بیست مثقال طلا] برسد؛ اگر چه [این طلا و نقره] به صورت طلا و نقره‌ی خام، یا جواهر آلات و زیورآلات، یا ظروف طلایی و نقره‌ای باشد؛ و یا مالک کالای تجاری‌ای باشد که قیمت آن، معادل «**دویست درهم نقره**» یا «**بیست مثقال طلا**» باشد.

[و داشتن «**ملکیت تامّ**» نیز از زمره‌ی شرایط فرضیت زکات می‌باشد؛ و مراد از «**ملکیت تامّ**»: این است که مال و دارایی، از آن شخص و در دست وی باشد؛ پس اگر مالک چیزی گردید که آن را قبض و دریافت نکرده بود، در آن چیز، زکات فرض نیست؛ همچون مهریه‌ی زن پیش از آن که آن را قبض نماید؛ از این رو بر زن، در مهر وی پیش از قبض آن، زکاتی فرض نیست.

و همچنین بر کسی که مالی را قبض نموده ولی مالک آن نیست، زکاتی فرض نمی‌باشد؛ همچون فرد بدهکاری که مال دیگری در دست او است.

و چنان‌چه مال کسی به حدّ نصاب نرسد، در آن زکات فرض نیست؛ و نصاب نیز با اختلاف مالی که زکات از آن بیرون آورده می‌شود، مختلف و گوناگون می‌گردد.]

۵- و مالی که زکات از آن بیرون آورده می‌شود، از «**دَین**» [قرض و بدهکاری] فارغ

بوده باشد؛ [بنابراین، اگر فردی بدهکار بود و بدهی‌اش، تمامی نصاب زکات او را دربرگرفت، یا نصاب زکات او را کاهش داد، در آن صورت، زکات بر وی فرض نیست. و اگر چنان‌چه اموال و پول‌هایش از میزان وام وی بیشتر باشد، در آن صورت بر اموالی که اضافه بر میزان وام است، زکات تعلّق می‌گیرد؛ البته مشروط بر آن که اموال اضافه بر میزان وام، به حدّ نصاب برسد.]

۶- و مالی که زکات از آن بیرون آورده می‌شود، باید از نیازهای اصلی فرد، افزون باشد؛ [پس زکات در منزل مسکونی، لباس‌های بدن، اثاث خانه، چهارپایان سواری، بردگان و خدمتکاران و سلاحی که مورد استعمال است، زکات تعلّق نمی‌گیرد؛ زیرا که این اشیاء، همه در حوائج و نیازهای اصلی زندگی داخل‌اند.

و همچنین زکات در آلات و ابزاری که شخص از آن‌ها،در صنعت و حرفه‌ی خویش یاری می‌جوید فرض نیست؛ و نیز زکات در کتاب‌های علمی وی فرض نیست؛ البته در صورتی که آن کتاب‌ها برای تجارت نباشند.]

۷- مالی که زکات از آن بیرون آورده می‌شود، باید **نموّکننده، فزاینده و توسعه یابنده** باشد؛ اگر چه این رشد و نموّ آن، تقدیری و تقریبی [وتخمینی و برآودری و فرضی و احتمالی] باشد. [به تعبیری دیگر؛ زکات در مالی فرض می‌باشد که نامی و رشد کننده باشد؛ خواه آن مال، حقیقتاً رشدکننده و فزاینده باشد، همچون: چهارپایان؛ و یا تقدیراً فزاینده و نموّکننده باشد، چون طلا و نقره؛ زیرا طلا و نقره به عنوان دو جنس فزاینده و نموّکننده، ارزیابی شده‌اند؛ و فرقی نمی‌کند که طلا و نقره، مسکوک باشند یا غیرمسکوک؛ در شکل زیورآلات باشند یا به شکل ظروف؛ در هر حال، در آن‌ها زکات فرض است؛ البته در صورتی که به حدّ نصاب برسند.]

[شرط وجوب ادای زکات:]

و برای **وجوب ادای زکات**، شرط آن است که **یک سال [قمری]** بر **نصاب اصلی** [وی] بگردد. [و معنای «حَوْلان حَوْل» - گذشتن یک سال بر حدّ نصاب - آن است که هرگاه فرد مسلمان، آزاد و بالغ، مالک نصاب کامل از طلا، نقره، پول، کالای تجاری، گاو، گوسفند، شتر و ... یا مالک بیش از نصاب شد و یک سال قمری بر مالش گذشت، در آن صورت پرداخت زکات به مالش تعلّق می‌گیرد. و در گذشتن یک سال بر حدّ نصاب، **سال قمری** اعتبار دارد نه **سال شمسی**. پیامبر ﷺ می‌فرماید: «لا، زَکَاةَ فِيْ مَالٍ

حَتّٰى يَحُوْل عَلَيْهِ الْحَوْلُ» (ابوداود)؛ «در مال، زکاتی واجب نیست تا این که یک سال بر آن بگذرد».

و مراد از **گردش سال**، این است که **نصاب** در **دو طرف سال**، کامل باشد؛ خواه در اثنای سال، کامل باقی مانده باشد یا کامل باقی نمانده باشد.

از این رو، اگر شخص در اول سال، مالک نصاب کامل گردید؛ سپس این نصاب تا گردش سال همچنان کامل باقی ماند، در آن صورت زکات در آن واجب می‌باشد؛ و اگر چنان‌چه نصاب در اوّل سال، کامل بود؛ سپس در اثنای سال، ناقص گردید، آنگاه در آخر سال، دوباره نصاب کامل شد، باز هم در آن زکات واجب است.

و اگر کسی در اول سال، مالک نصابی از طلا، نقره، گوسفند، شتر، گاو ... گردید؛ ولی] از **جنس همان مال در اثنای سال**، مالی را به دست آورد، در آن صورت این مال نیز به اصل جنس خویش ضمیمه و پیوست می‌گردد و با گذشتن یک سال قمری بر نصاب اصلی، زکات را از مجموع آن‌ها [هم از مال اصلی و هم از مالی که از همان جنس در اثنای سال به دست آورده،] پرداخت نماید؛ و فرقی نمی‌کند که این مالِ به دست آمده را با تجارت، اندوخته باشد یا به میراث و یا به طریقی دیگر [از قبیل: بخشش و هدیه و وصیت.

به هر حال، کسی که در اول سال، مالک نصابی گردیده و سپس از جنس این مال در اثنای سال، مالی را به دست می‌آورد، در آن صورت این مال را نیز به اصل مال خویش ضمیمه و پیوست گرداند و زکات در مجموع آن‌ها واجب می‌گردد؛ خواه این مالِ به دست آورده را با تجارت، اندوخته باشد یا با بخشش و هدیه و یا به میراث و یا به طریقی دیگر.

و مراد از «**ضمیمه کردن**»، این است که پس از سپری شدن سال بر اصل مال، زکات در مجموع آن‌ها واجب می‌گردد. و این که گفته‌اند: «از جنس این مال، در اثنای سال مالی را به دست آورد»، به خاطر آن است که اگر از غیر جنس این مال در اثنای سال، مالی را به دست آورد، در آن صورت این مال به اصل سرمایه ضمیمه نمی‌گردد؛ همانند این که شتر با گوسفند ضمیمه نمی‌شود... و فرقی نمی‌کند که این مالِ به دست آورده شده در اثنای سال، از طریق ارث اندوخته شده باشد یا با تجارت و یا با وصیت و بخشش... و عنقریب بدین موضوع اشاره خواهد شد که در پرداخت زکات، یکی از طلا و نقره به دیگری ضمیمه خواهد شد؛ و همچنین کالاهای تجارتی به یکی از طلا و نقره

به اعتبار قیمت آن‌ها، ضمیمه خواهد شد. و کالاهای تجارتی با طلا و نقره از یک جنس هستند؛ و اگر در اثنای سال، فایده‌ای از آن‌ها به دست آمد، در آن صورت به دیگری ضمیمه می‌گردد.]

و اگر چنان‌چه صاحب نصاب، عجله و شتاب ورزید و زکات چندین سال خویش را پیشاپیش پرداخت کرد، در آن صورت، پرداخت زکاتش درست است؛ [مثل این که فردی، سیصد درهم نقره دارد؛ صد درهم آن را برای زکاتِ دویست درهم خود برای بیست سال آینده می‌پردازد؛ در آن صورت، این کارش درست است؛ البته مشروط بر آن که به هنگامی که زکات خویش را پیشاپیش می‌پردازد، مالک نصاب باشد.]

[شرط صحّت ادای زکات:]

و برای **صحّت و درستی «ادای زکات»**، شرط آن است که باید پرداخت زکات واجب، مقارن با نیت ادای زکات به فقیر باشد؛ [یعنی ادای زکات صحیح نمی‌گردد مگر آنگاه که در هنگام دادن مال به فقیر، نیت پرداخت زکات را بنماید؛] و یا در هنگام دادن مال به وکیل خویش - که به توزیع آن در میان مستحقان زکات می‌پردازد - نیت زکات را بنماید؛ و یا پرداخت زکات وی، مقارن با نیت جدا کردن مقدار واجب شده‌ی زکات مال وی باشد؛ [یعنی در هنگام کنار گذاشتن زکات از سر جمع مالش، نیت زکات را نموده باشد.] اگر چه این تقارن نیت با پرداخت زکات، به صورت «**حکمی**» باشد؛ مثل این که: اگر چنان‌چه بدون نیت، مال خویش را به فقیر و مستمندی داد؛ آنگاه بدان، نیت پرداخت زکات را نمود؛ این کارش جایز است، البته مشروط بر آن که [به هنگام نیت]، مال در دست فقیر و مستمند، باقی باشد.

و - بنا به قول صحیح‌تر - برای صحّت و درستی زکات، این امر شرط نیست که فقیر بداند که آن مالی را که دریافت کرده است، مال زکات می‌باشد؛ تا جایی که اگر به فقیر و مستمند، چیزی را داد؛ و سپس نام آن را «**هبه و بخشش**» یا «**قرض و وام**» گذاشت [و به فقیر چنین گفت که وی، آن را به عنوان بخشش، یا به عنوان قرض بدو داده است،] در آن صورت ادای زکات وی صحیح گردیده است.

و اگر فردی، تمامی مال و دارایی خویش را - بدون نیت پرداخت زکات - در راه خدا صدقه کرد، در آن صورت زکات واجب، از وی ساقط می‌گردد.

[زکات دَین و قرض:]

ادای زکات، نسبت به دَین [قرض]، به چند قسم تقسیم می‌گردد که عبارتند از:

۱- **دَین قوی.**
۲- **دَین متوسط.**
۳- **دَین ضعیف.**

«دَین [و قرض] قوی»: به همان **بدل قرض** و **بدل مال التجارة** اطلاق می‌گردد؛ در صورتی که آن را قبض کند و بدهکار نیز به قرض و دَین، مُعترف و اقرارکننده باشد؛ اگر چه بدهکار، مُفلس و تنگدست و ورشکسته و نادار نیز باشد؛ و یا قرض بر ذمّه‌ی قرضداری باشد که منکر آن است؛ ولی طلبکار، توان ارائه کردن گواه و مدرک، علیه آن بدهکارِ اِنکارکننده را دارا می‌باشد؛ [در این صورت‌ها، چنین دَین و قرضی، «**دَین قوی**» به شمار می‌آید.

و گردش سال در «**دَین قوی**» از وقتی مورد اعتبار است که شخص طلبکار، مالک نصاب گردیده باشد نه از وقتی که آن دَین را دریافت کرده است؛] پس زکات دَین را از سال‌های گذشته بدهد؛ ولی **وجوب ادای آن**، تا زمانی که [حداقل] چهل درهم از آن را از بدهکار دریافت می‌کند، به تأخیر بیاندازد؛ پس هرگاه چهل درهم را دریافت کرد، یک درهم از آن را برای زکات بیرون آورد؛ [یعنی اگر چنان‌چه دَین، «**دَین قوی**» بود، بر طلبکار واجب است که **زکات دَین** را بیرون آورد؛ در صورتی که حداقل، چهل درهم از آن را از بدهکار دریافت کرده باشد؛ پس هر بار که چهل درهم را دریافت کرد، یک درهم از آن را برای زکات بیرون آورد؛ ولی اگر کمتر از چهل درهم دریافت کرد، بیرون آوردن چیزی از آن برای زکات بر وی واجب نیست؛] زیرا در کمتر از یک پنجم نصاب، زکاتی نیست و مورد عفو قرار می‌گیرد. و همچنین در هر یک پنجم نصاب [در هر چهل درهمی که دریافت می‌کند و به چهل درهم دیگر اضافه می‌گردد،] یک درهم زکات تعلّق می‌گیرد؛ [و در کمتر از آن - یعنی در مقدار کمتر از چهل درهم - زکاتی تعلّق نمی‌گیرد.

به هر حال، امام ابوحنیفه‌ رحمه الله گوید: اگر چنان‌چه کمتر از چهل درهم دریافت کرد، در آن صورت بیرون آوردن چیزی از آن برای زکات، بر وی واجب نیست؛ و همچنین اگر طلبکار، پس از چهل درهم اول، اندکی دیگر گرفت و مقدار آن‌ها به چهل درهم نرسید، باز هم از دیدگاه امام ابوحنیفه‌ رحمه الله، در آن‌ها زکاتی نیست؛ زیرا وی می‌گوید: تا زمانی که آن درهم‌های اضافی بر چهل درهم نخست، به چهل درهم نرسد، بر آن‌ها زکاتی تعلّق نمی‌گیرد و چون چهل درهم بر چهل درهم نخست اضافه شد، در این

صورت در چهل درهم اضافی، یک درهم زکات تعلّق می‌گیرد، و بدین ترتیب؛ در برابر هر چهل درهم، یک درهم افزوده می‌شود.

ولی امام ابویوسف‌رحمه‌الله و امام محمدرحمه‌الله بر این باورند که، در هر آنچه که بر یک پنجم، زیاد گردد، **رُبع عشر - یک چهلم** - واجب می‌گردد، خواه این چیز افزوده شده، اندک باشد یا زیاد؛ یعنی به یک پنجم نصاب برسد یا نرسد.]

و «**دَین متوسط**»: به دَین [و قرضی] اطلاق می‌گردد که بدل آنچه که برای تجارت است، نباشد؛ همانند بهای [چیزی که آن را از نیازمندی‌های اصلی خویش، همچون] جامه‌های پوشیدنی، برده‌های خدمتکار و منزل مسکونی [، به کسی فروخته و بهای آن چیز بر ذمّه‌ی خریدار باقی مانده است.]

و زکات در «**دَین متوسط**» واجب نیست مگر آنگاه که شخص طلبکار، نصاب کاملی را دریافت نماید؛ [از این رو، اگر - به عنوان مثال: - بر ذمّه‌ی شخص بدهکار، **هزار درهم** بود و طلبکار، از آن، **دویست درهم** را قبض کرد، در آن صورت بر وی واجب است که **پنج درهم** از آن را برای زکات بیرون آورد؛ و اگر کمتر از یک نصاب را دریافت کرد، زکات بر وی واجب نمی‌شود. و این حکم از دیدگاه امام ابوحنیفه‌رحمه‌الله است.

ولی امام ابویوسف‌رحمه‌الله و امام محمدرحمه‌الله بر این باورند که زکات در مبلغ دریافت شده از دَین واجب می‌گردد؛ خواه آن مبلغ دریافتی و وصول شده، اندک باشد یا زیاد.]

و - بنا به روایت صحیح - گردش سال در «**دَین متوسط**»، از وقتی معتبر است که دَین بر ذمّه‌ی خریدار لازم گردیده باشد؛ [یعنی گردش سال در «**دَین متوسط**»، از وقتی اعتبار دارد که شخص، مالک نصاب گردیده باشد، نه از وقت قبض کردن آن؛ از این رو، زکات از سال‌های گذشته واجب می‌گردد؛ ولی ادای آن بر طلبکار واجب نیست، مگر پس از قبض و وصول آن.]

و «**دَین ضعیف**»: به دَین [و قرضی] گفته می‌شود که در مقابل چیزی غیر از مال، قرار داشته باشد؛ همچون **مهریه‌ی زن**، **وصیت**، **بدل خُلع**، **صلح از قتل عمد**، **دیه و خون‌بهاء**، **بدل کتابت**، [یعنی برده بدین شرط آزاد گردد که مقداری پول به اربابش بپردازد؛] و **بدل** «سعایة»؛ [یعنی ارباب، برخی از برده‌هایش را آزاد کند و از او بخواهد تا برای آزادی کامل خویش، تلاش و کار کند تا برای سیدش، مبلغی را که با آن آزاد می‌شود، به دست آورد.]

و پرداخت زکات در «**دَین ضعیف**» واجب نمی‌گردد مگر آنگاه که نصاب کاملی را

دریافت نماید و سال از وقت دریافت آن، بر آن بگردد؛ [پس در «**دَین ضعیف**»، پرداخت زکات از سال‌های گذشته، واجب نیست؛] این از دیدگاه امام ابوحنیفه رحمه الله بود؛ ولی امام ابویوسف رحمه الله و امام محمد رحمه الله، پرداخت زکات را در مبلغ دریافت شده از هر سه دَین را واجب گردانیده‌اند؛ خواه آن مبلغ دریافتی و وصول شده، اندک باشد یا زیاد.

[**زکات در مال** «ضِمار»: **مال «ضمار»**، به مالی اطلاق می‌گردد که هنوز در تملّک شخص قرار دارد، ولی دسترسی بدان برایش مشکل و دشوار است.]

و هرگاه مال «ضِمار» را دریافت کرد، در آن صورت در مال ضِمار، پرداخت زکات سال‌های گذشته‌ی آن واجب نمی‌گردد؛ و **به موارد ذیل، «مال ضِمار» اطلاق می‌گردد:**

۱- برده‌ی فراری [و حال آن که آن برده از زمره‌ی برده‌های تجاری به شمار می‌آید؛ و سپس آن برده‌ی فراری به نزد خواجه‌اش برگردد.]

۲- برده‌ی مفقودالاثر [و حال آن که آن برده، از زمره‌ی برده‌های تجاری می‌باشد و سپس آن برده‌ی مفقودالاثر پس از مدّتی، پیدا شود.]

۳- مالی که از وی غصب گردیده و صاحب مال، توانایی ارائه‌ی گواه و مدرک، علیه غاصب را ندارد؛ [سپس خود غصب کننده، پس از مدتی، مالش را به وی برگرداند.]

۴- مالی که در دریا افتاده باشد [و سپس، آن را پس از مدتی بیابد.]

۵- مال خویش را در بیابان یا منطقه‌ای بزرگ و وسیع، دفن نماید و مکان دفن آن را فراموش کند [و سپس، آن را پس از مدتی بیابد.

۶- مالی که مصادره و ضبط شده باشد [و سپس، بعد از مدتی دوباره آن را فراچنگ آورد.]

۷- مال و دارایی خویش را به نزد کسی به ودیعه گذارد که او را نمی‌شناسد [و سپس، پس از مدتی، امانت‌دار و سپرده‌نگهدار را بشناسد و مالش را به دست آورد.]

۸- مالی را به عنوان قرض و وام به کسی داده باشد، ولی به ارائه نمودن گواه و مدرک علیه بدهکار، توانا و قادر نباشد [و سپس، آن وام را پس از مدتی، دریافت و وصول نماید.]

و کسی که در نزد فقیر و مستمندی، وامی دارد؛ و ذمّه‌ی آن فقیر را به نیت زکات،

از آن وام بَری می‌کند، ادای زکات وی صحیح نیست؛ [زیرا که در این صورت، «تملیك» صورت نگرفته است؛ و پرواضح است که ادای زکات بدون «تملیك» صحیح نمی‌شود؛ چرا که ادای زکات صحیح نمی‌گردد مگر آنگاه که در هنگام دادن مال به فقیر، نیت پرداخت زکات را بنماید؛ یا در هنگام دادن مال به وکیلی که به توزیع آن در میان مستحقان زکات می‌پردازد، نیت زکات را بنماید؛ یا در هنگام کنار گذاشتن زکات از سر جمع مالش، نیت زکات را نموده باشد.]

و دادن کالاهای تجاری، چیزهای پیمانه‌ای و چیزهای وزنی به **حساب قیمت**، از جای زکات طلا و نقره، درست است؛ [یعنی اگر فرد زکات دهنده، کالای تجاری، یا چیزهای پیمانه‌ای و یا چیزهای وزنی را به حساب قیمت، از جای زکات طلا و نقره پرداخت، درست است؛] و اگر چنان‌چه زکات طلا و نقره را از خود طلا و نقره پرداخت، در آن صورت - همان طور که از لحاظ وجوبی، خود نصاب طلا و نقره معتبر می‌باشند - قطعه‌ای از طلا و نقره را بر اساس وزن، به عنوان زکات پرداخت نماید. [و اگر هم خواست، می‌تواند قیمت مقدار زکات طلا و نقره را با ارز رایج، محاسبه نموده و آن را به شکل همان ارز جاری و معمول و متداول در آن کشور، از مال خویش بیرون گرداند.]

و قیمت کالاهای تجارتی، با طلا و نقره ضمیمه می‌گردد [تا به حدّ نصاب برسد و از مجموع قیمت آن‌ها، زکات پرداخت می‌شود.] و همچنین قیمت طلا با قیمت نقره یکجا ضمیمه می‌گردد [و از مجموع آن‌ها، زکات پرداخت می‌گردد؛ یعنی اگر شخصی، مالک کالاهای تجارتی باشد که به وسیله‌ی آن به تجارت می‌پردازد، ولی کالاهای تجارتی‌اش به حدّ نصاب نمی‌رسد، امّا در کنار آن‌ها طلا یا نقره نیز دارد، در آن صورت قیمت کالاهای تجارتی خویش را با طلا و نقره ضمیمه گرداند. و اگر چنان‌چه در مجموع آن‌ها، نصاب کامل گردید، در آن صورت زکات بدو تعلّق می‌گیرد.

و اگر شخصی، مالک کمتر از **بیست مثقال طلا** و صاحب کمتر از **دویست درهم نقره** بود، در آن صورت نیز قیمت طلا را با قیمت نقره ضمیمه گرداند تا به حدّ نصاب برسد و از مجموع قیمت آن‌ها، زکات را بپردازد.

البته در **قضیه‌ی ضمیمه گردانیدن قیمت طلا با قیمت نقره**، امام ابوحنیفه‌ رحمه الله با شاگردانش، اختلاف دارد؛ امام ابوحنیفه‌ رحمه الله گوید: قیمت طلا را با قیمت نقره ضمیمه گرداند تا به حدّ نصاب برسد و از مجموع قیمت آن‌ها، زکات را بپردازد؛ و امام

ابویوسف‌رحمه‌الله و امام محمد‌رحمه‌الله گویند: قیمت طلا را با قیمت نقره یکجا جمع و ضمیمه نگرداند، بلکه اجزای آن‌ها را با همدیگر ضمیمه نماید و از مجموع آن‌ها زکات را بپردازد.

در این مثال، نتیجه‌ی اختلاف امام ابوحنیفه‌رحمه‌الله با شاگردانش مشخّص می‌شود: در نزد شخص، **دویست درهم نقره** و **پنج مثقال طلا** وجود دارد که قیمت این مقدار طلا نیز به **صد درهم** می‌رسد؛ در این صورت از دیدگاه امام ابوحنیفه‌رحمه‌الله، زکات بدو تعلّق می‌گیرد؛ و امام ابویوسف‌رحمه‌الله و امام محمد‌رحمه‌الله بر این باورند که در این صورت پرداخت زکات بدو تعلّق نمی‌گیرد؛ زیرا از دیدگاه امام ابوحنیفه، نصاب از لحاظ **قیمت** کامل شده است؛ ولی از دیدگاه شاگردان ایشان، نصاب از لحاظ «اجزاء» کامل نشده است.

و اگر چنان‌چه در نزد شخصی، **صد درهم نقره** و **ده مثقال طلا** باشد که قیمت این ده مثقال به **صد درهم** برسد، در آن صورت، هم از دیدگاه امام ابوحنیفه‌رحمه‌الله و هم از دیدگاه امام ابویوسف‌رحمه‌الله و امام محمد‌رحمه‌الله، زکات بر او واجب می‌گردد؛ زیرا نصاب از هر دو جهت - **قیمت و اجزاء** - کامل است؛ و بدین ترتیب، ضمیمه گرداندن یکی از طلا و نقره، به دیگری از لحاظ اجزاء مشخص شد؛ زیرا که **صد درهم نقره**، نیمی از **نصاب نقره** است و **ده مثقال طلا**، نیمی از نصاب طلا است.]

و **ناقص شدن نصاب زکات در اثنای سال**، ضرر و زیانی به نصاب وارد نمی‌کند؛ البته در صورتی که نصاب زکات، در دو طرف سال، [یعنی اول و آخر آن،] کامل باشد. [یعنی اگر چنان‌چه نصاب، در اول سال کامل بود؛ سپس در اثنای سال ناقص گردید و کاهش یافت؛ آنگاه دوباره در آخر سال کامل شد، در آن صورت باز هم زکات در آن واجب است.]

و اگر فردی [در اول سال،] کالایی را به نیت تجارت مالک شد و آن کالا، به حدّ نصاب نمی‌رسید؛ [یعنی کالای تجارتی، به حدّ یک نصاب از طلا یا نقره نمی‌رسید؛] و این در حالی است که آن فرد، غیر از آن کالا، دیگر دارایی و مالی در اختیار ندارد؛ سپس در آخر سال، قیمت آن کالا، به حدّ نصاب [یکی از طلا و نقره] رسید، در آن صورت به خاطر گذشتن آن سال [بر آن کالا]، زکات در آن واجب نمی‌باشد.

و «**نصاب طلا**»: **بیست مثقال طلا** [تقریباً معادل **۸۵ گرم**] می‌باشد. و «**نصاب نقره**»: **دویست درهم** از درهم‌هایی می‌باشد که هر **ده درهم** آن، معادل وزن **هفت مثقال** می‌باشد. [از این رو، هر کس از طلا و نقره، مالک نصاب گردید، از آن‌ها، رُبع

عشر - یعنی $\frac{1}{40}$ - را برای زکات بیرون آورد. و **دویست درهم نقره**، تقریباً معادل **۵۹۵ گرم** است؛ پس در **بیست مثقال از طلا**، **نیم مثقال** (تقریباً معادل **۲/۱۲۵** گرم) و در **دویست درهم نقره**، **پنج درهم** (تقریباً معادل **۱۵ گرم نقره**) بیرون آورد.]

و آنچه بر نصاب [دویست درهم نقره و بیست مثقال طلا] افزوده شود و به **یک پنجم نصاب**، [یعنی **چهل درهم نقره**، یا **چهار مثقال طلا**] برسد، باید به همان حساب، زکات آن را بپردازد.

[به هر حال، هرگاه شخصی مالک **دویست درهم نقره** - تقریباً **۵۹۵ گرم نقره** - شد و یک سال کامل قمری بر آن گذشت، در آن صورت زکات بدان تعلّق می‌گیرد؛ از این رو، باید **یک چهلم** مالش را بپردازد؛ و یک چهلم مالش، معادل پرداخت **پنج درهم** - **۱۵ گرم نقره** - از دویست درهم می‌باشد.

و اگر فردی، مالک بیش از دویست درهم بود، در آن صورت درباره‌ی زکاتِ زیاده از دویست درهم اختلاف است؛ امام ابوحنیفه رحمه‌الله گوید: تا زمانی که آن درهم‌های اضافی بر دویست درهم، به **چهل درهم** نرسد، بر آن‌ها زکاتی تعلّق نمی‌گیرد و چون چهل درهم بر دویست درهم اضافه شد، در آن صورت در چهل درهم اضافی، یک درهم زکات تعلّق می‌گیرد؛ پس **۲۴۰ درهم**، **شش درهم** زکات دارد؛ پنج درهم، زکات دویست درهم، و یک درهم، زکات **۴۰ درهم**. و بدین ترتیب در برابر هر **۴۰ درهم**، **یک درهم** افزوده می‌شود.

امّا امام ابویوسف رحمه‌الله و امام محمد رحمه‌الله بر این باورند که در هر آنچه که بر نصاب دویست درهم زیاد گردد، رُبع عشر - یک چهلم - واجب می‌گردد؛ خواه این چیز افزوده شده کم باشد یا زیاد؛ یعنی به یک پنجم نصاب برسد یا نرسد.

و اگر کسی از طلا، مالک **بیست مثقال** - تقریباً **۸۵ گرم** - شد و یک سال قمری نیز بر آن گذشت، در آن صورت از آن‌ها ربع عشر - $\frac{1}{40}$ - یعنی «**نیم مثقال**» - تقریباً **۲/۱۲۵ گرم** - را برای زکات بیرون آورد.

و اگر چنان‌چه طلاها از بیست مثقال بیشتر بود، در آن صورت امام ابوحنیفه رحمه‌الله می‌گوید: در برابر هر **چهار مثقال**، **۲ قیراط** زکات پرداخته می‌شود. (و هر **۲۰ قیراط**، **یک مثقال** می‌شود و هر مثقال **۴/۸۰** گرم است)؛ و در زیاده‌ی کمتر از چهار مثقال، زکاتی تعلّق نمی‌گیرد.

ولی امام ابویوسف رحمه‌الله و امام محمد رحمه‌الله بر این باورند که، در بیست مثقال طلا، نیم

مثقال - تقریباً **۲/۱۲۵** گرم - تعلّق می‌گیرد و در آنچه که از بیست مثقال بیشتر شده، زکات آن نیز به حساب خودش پرداخته می‌شود؛ یعنی در هر آنچه که بر نصاب بیست مثقال زیاد گردد، رُبع عشر - معادل یک در چهل - واجب می‌گردد؛ خواه این چیز افزوده شده، به یک پنجم نصاب برسد یا نرسد.

و بر طلا و نقره و بر هر آنچه که از آن‌ها ساخته می‌شود، همچون زیورآلات و ظروف و وسایل طلایی، زکات تعلّق می‌گیرد؛ خواه از این زیورآلات و ظروف طلایی استفاده شود یا نشود.]

و طلا و نقره‌ای که بر غشّ و ناخالصی غالب بود، آن طلا و نقره‌ی غشناک، در حکم طلا و نقره‌ی خالص است. [پس نقره‌ی غشناک، در حکم نقره‌ی خالص است؛ اگر چنان‌چه نقره بر آن غالب بود؛ و طلای غشناک نیز در حکم طلای خالص است، اگر چنان‌چه طلا بر آن غالب شد؛ امّا اگر چنان‌چه غشّ و ناخالصی بر آن غالب بود، پس طلا و نقره‌ی غشناک، در حکم کالای تجارتی است.

در کتاب «الفتاوي الهندية» (۱۹۷/۱) چنین آمده است: اگر چنان‌چه غشّ بر نقره غالب بود، در این صورت همانند نقره نیست و باید چنین بررسی شود: اگر چنان‌چه همان نقره‌ی غشناک، رایج بود، یا در تجارت به کار گرفته می‌شد، در این صورت **قیمت** آن اعتبار دارد؛ از این رو، اگر به نصابِ پایین‌ترین درهم‌هایی که زکات بدان تعلّق می‌گیرد رسید - و این در حالی بود که نقره بر غشّ و ناخالصی غالب بود - در آن صورت زکات بدان تعلّق می‌گیرد و در غیر این صورت، زکاتی بدان تعلّق نمی‌گیرد.

و اگر از زمره‌ی پول‌های رایج نباشد، یا در رشد و پیشرفت اقتصادی به کار برده نشود، در این صورت زکاتی بدان تعلّق نمی‌گیرد.

و اگر چنان‌چه میزان نقره به حدّی زیاد بود که از میان آن می‌توان **دویست درهم نقره‌ی خالص** را بیرون آورد، در آن صورت زکات دویست درهم واجب می‌گردد؛ و امّا اگر نتوان **دویست درهم نقره‌ی خالص** از آن بیرون آورد، در آن صورت زکاتی بدان تعلّق نمی‌گیرد.

و **حکم طلای غشناک** نیز همانند **حکم نقره‌ی غشناک** است. و اگر اندازه‌ی مغشوش و خالص با همدیگر مساوی بودند، در آن صورت در میان علماء و صاحب‌نظران فقهی اختلاف وجود دارد؛ در کتاب «الخانية» و «الخلاصة» چنین آمده است که اگر اندازه‌ی مغشوش و خالص با همدیگر یکسان باشند، در این صورت از روی

احتیاط، زکات واجب می‌گردد.]

و در سنگ‌های گران بهاء [همانند الماس، زمرد، یاقوت، فیروزه] و مرواریدها، زکات فرض نمی‌باشد مگر آن که شخص آن‌ها را به نیت تجارت، مالک شده باشد که در آن صورت، همانند سایر کالاهای تجارتی [**عروض**] می‌باشد [و در آن‌ها زکات فرض می‌باشد.

و بر طلا و نقره و بر هر آنچه که از طلا و نقره ساخته می‌شوند، همچون زیورآلات و ظروف و وسایل طلایی و نقره‌ای، زکات تعلّق می‌گیرد؛ خواه از این زیورآلات و ظروف طلایی و نقره‌ای، استفاده شود یا نشود.]

و اگر چنان‌چه بر چیزهای پیمانه‌ای یا وزنی، یک سال قمری گذشت؛ آنگاه قیمت آن چیز پیمانه‌ای یا وزنی، بالا رفت یا پایین آمد و فرد زکات دهنده نیز از عینِ همان چیزهای پیمانه‌ای و وزنی، **یک چهلم** [یعنی رُبع عشر] آن را پرداخت کرد، در آن صورت زکاتش درست است و او را کفایت می‌کند.

و اگر چنان‌چه زکات را از **قیمت** آن‌ها پرداخت کرد؛ در آن صورت از دیدگاه امام ابوحنیفه رحمه الله: **قیمت روزی اعتبار دارد** که زکات بر وی واجب گردیده است؛ یعنی همان روزی که یک سال قمری بر چیزهای پیمانه‌ای یا وزنی [که به حد نصاب رسیده‌اند] به پایان رسیده و سال، کامل گردیده باشد.

و امام ابویوسف رحمه الله و امام محمد رحمه الله گفته‌اند: **قیمت همان روزی معتبر می‌باشد** که می‌خواهد آن را به مصرف نیازمندان و مستحقان برساند.

هرگاه سال، کامل گردد و بدون عذر، زکات را پرداخت ننماید، و بی‌آن که وی در تلف شدن مال، نقشی داشته باشد، مال و دارایی وی، ضایع و هلاک گردید، در آن صورت پرداخت زکاتِ مال تلف شده نیز ساقط می‌گردد. و هر گاه پس از کامل شدن سال، مال و دارایی هلاک و تلف گردد، در آن صورت، زکات نیز واجب نمی‌گردد و ساقط می‌شود.

و هر گاه بخشی از مال و دارایی، تلف گردید، در آن صورت زکات نیز به همان حساب ساقط می‌گردد.

اگر در نزد فردی - به عنوان مثال - سه حد نصاب وجود داشته باشد و در کنار آن‌ها، کمتر از یک حد نصاب دیگر نیز وجود داشت، و برخی از آن هلاک و تباه گردید، در آن صورت مال هلاک شده در همان مقدار اضافی حساب می‌گردد؛ این طور که اگر

مال تلف شده برابر با مقدار اضافی از حد نصاب بود، در آن صورت زکات به همان سه حد نصاب، تعلق می‌گیرد؛ و اگر مال تلف شده به یکی از سه حد نصاب نیز سرایت کرد، در آن صورت زکات فقط به دو نصاب تعلّق می‌گیرد؛ و اگر مال تلف شده، به حد نصاب دوم از سه حد نصاب نیز سرایت کرد، باز هم، زکات به یک نصاب تعلق می‌گیرد.

و زکات از روی اجبار و فشار گرفته نمی‌شود؛ و از مال بر جای مانده از میت نیز گرفته نمی‌شود؛ مگر آن که وصیت و سفارش به پرداخت زکات نماید که در آن صورت زکات از یک سوم مال و دارایی وی پرداخت می‌گردد.

امام ابویوسف‌ رحمه الله برای دفع وجوب زکات، حیله را جایز و روا می‌داند (مانند این که یک روز پیش از به پایان رسیدن سال حیوانات چرنده‌ی خویش را به فروش برساند و بدین ترتیب از پرداخت زکات فرار نماید)؛ و امام محمد‌ رحمه الله بر این باور است که به کار بردن حیله برای دفع وجوب زکات امری ناپسند و مکروه می‌باشد.

[در اینجا بر خود لازم می‌بینم که «**زکات حیوانات چرنده**» ؛ «**زکات شتر**»؛ «**زکات گاو**»؛ «**زکات گوسفند**»؛ «**زکات محصولات کشاورزی**» و ... را از کتاب «سيري در مسائل قدوري» ج ۱ تألیف: مولانا محمد عاشق الهی و ترجمه‌ی: فیض محمد بلوچ، ضمیمه‌ی این مبحث از کتاب گردانم:

س: زکات کالاهای تجارتی، چه حکمی دارند؟

ج: امام ابوحنیفه‌ رحمه الله گوید: در صورتی که قیمت کالاهای تجارتی به حدّ یک نصاب از طلا یا نقره برسد، و نصاب اموال تجارتی به گونه‌ای با طلا و نقره ارزش‌گذاری و قیمت‌گذاری شود که به حدّ نصاب یکی از آن‌ها برسد و برای مستمندان و تهی‌دستان، بهره‌ی بیشتری داشته باشد، در این صورت پرداخت زکات کالای تجارتی واجب است.

و امام ابویوسف‌ رحمه الله گوید: نصاب کالاهای تجارتی با همان چیزی ارزش‌گذاری می‌گردد که با آن خریده شده است؛ از این رو اگر چنان‌چه کالاهای تجارتی با طلا خریداری شده است، نصاب آن با طلا قیمت گزاری می‌شود؛ و اگر چنان‌چه با نقره خریداری شده، در این صورت نصاب آن با نقره ارزش گزاری می‌شود؛ و اگر اموال تجاری با چیزی دیگر، به جز از طلا و نقره خریداری شده بود، در این صورت ارزشیابی و ارزش‌گذاری کالاهای تجارتی براساس ارز جاری در کشور تاجر است.

و امام محمد بر این باور است که در هر صورت ارزشیابی کالاهای تجارتی بر اساس

ارز جاری در کشور است.

چگونگی پرداخت زکات طلا و نقره و کالاهای تجارتی

س: زکات مال، چگونه باید پرداخت شود؟

ج: فرد مسلمان، زکات رُبع عشر [یک چهلم] مالی را که خداوند در آن زکات را مقرّر کرده، به افرادی بپردازد که پرداخت زکات برای آن‌ها درست است؛ و باید پرداخت این زکاتِ وی، مقارن با نیت ادای زکات، یا مقارن با نیت جدا کردنِ مقدارِ واجب شده‌ی زکاتِ مالِ وی باشد. [از این رو ادای زکات صحیح نمی‌گردد مگر آنگاه که در هنگام دادن مال به فقیر، نیت پرداخت زکات را بنماید، یا در هنگام دادن مال به وکیلی که به توزیع آن در میان مستحقان زکات می‌پردازد، نیت زکات را بنماید؛ یا در هنگام کنار گذاشتن زکات از سر جمع مالش، نیت زکات را نموده باشد.]

س: مراد از این که «نیت زکات را در هنگام کنار گذاشتن زکات از سر جمع مال بکند» چیست؟

ج: هر گاه شخص در آخر سال حساب مال خویش را بنماید و مقدار واجب شده‌ی زکات را از آن‌ها جدا کند و کنار گذارد تا هر گاه شخص مستحقی را برای پرداخت زکات یافت، بدو آن مال را پرداخت نماید، در این صورت این نیت در ادای زکات معتبر است.

از این رو هر گاه فقیر و مستمندی به نزدش آید و از همان مال کنار گذاشته شده بدو داد، در این صورت زکات ادا شده است؛ گر چه به هنگام پرداخت مال برای مستحق آن، نیت زکات را در ذهن و قلبش استحضار ننماید.

س: اگر کسی در اوّل سال، مالک نصابی گردید، سپس از جنس این مال در اثنای سال، مالی را به دست آورد، آیا در این صورت زکات آن را نیز باید بپردازد؟

ج: کسی که در اوّل سال، مالک نصابی گردیده، سپس از جنس این مال در اثنای سال، مالی را به دست می‌آورد، در این صورت این مال را نیز به اصل مال خویش ضمیمه گرداند[1] و زکات در مجموع آن‌ها واجب می‌گردد [و فرقی نمی‌کند که این مالِ

۱- مراد از ضمیمه کردن، این است که پس از سپری شدن سال بر اصل مال، زکات در مجموع آن‌ها واجب می‌گردد. و این که گفته‌اند: «از جنس این مال در اثنای سال، مالی را به دست آورد» به خاطر آن است که اگر از غیر جنس این مال در اثنای سال، مالی را به دست آورد در این صورت این مال به اصل سرمایه ضمیمه نمی‌گردد؛ همانند این که شتر با گوسفند ضمیمه نمی‌شود... و

به دست آورده را با تجارت اندوخته باشد، یا با بخشش و هدیه، یا به میراث و یا به هر طریقی دیگر.]

س: آیا می‌توان پیش از سپری شدن یک سال بر مال، زکات آن را پیشاپیش پرداخت کرد؟

ج: هر گاه مالک نصاب، زکات مالش را پیش از سپری شدن سال، پرداخت کند، در این صورت پرداخت زکاتش درست است و به این ترتیب زکاتش ادا می‌گردد.

س: اگر کسی مالک نصابی بود، و در آخر سال زکات مالش را پرداخت کرد، ولی نصابش در اثنای سالِ آینده ناقص گردید، آیا در این صورت پرداخت زکات بدو تعلّق می‌گیرد؟

ج: چنان‌چه شخصی پیش از سپری شدن سال، مالک نصاب کاملی بود، در این صورت پرداخت زکات بر او واجب است؛ و اگر نصاب در اوّل سال کامل بود، سپس در اثنای سال ناقص گردید، آنگاه در آخر سال نصاب دوباره کامل شد، در این صورت باز هم زکات در آن واجب است.

س: اگر شخصی مالک کالاهای تجارتی باشد که به وسیله‌ی آن به تجارت می‌پردازد؛ ولی کالاهای تجارتی‌اش به نصاب نمی‌رسد، اما در کنار آن‌ها طلا یا نقره نیز دارد، آی در این صورت زکات بدو تعلّق می‌گیرد؟

ج: در این صورت، قیمت کالاهای تجارتی خویش را با طلا و نقره ضمیمه گرداند؛ و اگر چنان‌چه در مجموع آن‌ها نصاب کامل گردید، در این صورت زکات بدو تعلّق می‌گیرد.

س: اگر شخصی، مالک کمتر از بیست مثقال طلا، و صاحب کمتر از دویست درهم نقره بود، آیا در این صورت بدو زکات تعلّق می‌گیرد؟

ج: امام ابوحنیفه رحمه الله گوید: قیمت طلا را با قیمت نقره ضمیمه گرداند تا به حدّ

فرقی نمی‌کند که این مال به دست آورده شده در اثنای سال، از طریق ارث اندوخته شده باشد یا با تجارت و یا وصیت و بخشش.. و عنقریب بدین موضوع اشاره خواهد شد که در پرداخت زکات، یکی از طلا و نقره به دیگری ضمیمه خواهد شد؛ و همچنین کالاهای تجارتی به یکی از طلا و نقره به اعتبار قیمت آن‌ها، ضمیمه خواهد شد. (البحر الرائق ۲۳۹/۲)؛ و کالاهای تجارتی با طلا و نقره از یک جنس هستند و اگر در اثنای سال، فایده‌ای از آن‌ها به دست آمد، در این صورت به دیگری ضمیمه می‌گردد.

نصاب برسد [و از مجموع قیمت آن‌ها، زکات را بپردازد]؛ و امام ابویوسف رحمه‌الله و امام محمد رحمه‌الله گویند: قیمت طلا را با قیمت نقره یک جا ضمیمه نگرداند؛ بلکه اجزای آن‌ها را با همدیگر ضمیمه نماید [و از مجموع آن‌ها زکات را بپردازد.]

س: برای موضوع فوق، مثالی را بیان دارید تا نتیجه‌ی اختلافِ امام ابوحنیفه رحمه‌الله با شاگردانش مشخّص شود؟

ج: [به عنوان مثال:] در نزد شخصی دویست درهم نقره و پنج مثقال طلا وجود دارد که قیمت این مقدار طلا نیز به صد درهم می‌رسد؛ در این صورت از دیدگاه امام ابوحنیفه رحمه‌الله زکات بدو تعلّق می‌گیرد؛ و امام ابویوسف و امام محمد بر این باورند که در این صورت پرداخت زکاتی بدو تعلّق نمی‌گیرد؛ زیرا از دیدگاه امام ابوحنیفه رحمه‌الله نصاب از لحاظ قیمت کامل شده است؛ ولی از دیدگاه شاگردان ایشان، نصاب از لحاظ اجزاء کامل نشده است.

و اگر چنان‌چه در نزد شخصی صد درهم نقره و ده مثقال طلا باشد که قیمت این ده مثقال به صد درهم برسد، در این صورت هم از دیدگاه امام ابوحنیفه و هم از دیدگاه امام ابویوسف و امام محمد، زکات بر او واجب می‌گردد؛ زیرا نصاب از هر دو جهت [قیمت و اجزاء] کامل است.[1]

زکات حیوانات و چهار پایانِ چرنده (زکات سائمه)

س: آیا در چیزی غیر از طلا و نقره و کالاهای تجارتی نیز، زکات تعلّق می‌گیرد؟

ج: آری؛ در حیوانات و چهار پایانِ چرنده (سائمه) نیز زکات تعلّق می‌گیرد.

س: مراد از «چهار پایانِ چرنده» (سائمه) چیست؟

ج: «سائمه»: به حیواناتی گفته می‌شود که در دشت و صحرا به چرا مشغول باشند؛ مانند: شتر، گاو و گوسفند. و شرط وجوب زکات در چهارپایان و حیوانات چرنده آن است که بیشتر سال را در دشت و صحرا (و در مراتع و چراگاه‌های طبیعی) به چرا مشغول باشند. از این رو اگر شخصی نصف سال یا بیشتر از آن را به چهارپایان خویش علف داد [و بیشتر سال را در مراتع و چراگاه‌های طبیعی نچرند]، در این صورت زکاتی بدان‌ها تعلّق نمی‌گیرد.

۱- و به این ترتیب، ضمیمه گرداندن یکی از طلا و نقره، به دیگری از لحاظ اجزاء مشخص شد؛ زیرا که صد درهم نقره، نیمی از نصاب نقره است؛ و ده مثقال طلا، نیمی از نصاب طلا است.

س: در حیوانات و چهارپایانِ چرنده [که بیشتر سال را در مراتع و چراگاه‌های طبیعی چریده‌اند] چه چیزی واجب می‌گردد؟

ج: مقدار فرضِ زکات در این حیوانات و چهار پایان چرنده [همچون شتر، گاو و گوسفند] مختلف است.

س: در حیواناتی که در حمل و نقل از آن‌ها استفاده می‌شود، یا به طریقی به کار گرفته می‌شوند و در خانه نگهداری می‌گردند و به آن‌ها علوفه داده می‌شود، آیا زکاتی تعلّق می‌گیرد؟

ج: به حیواناتی که در حمل و نقل از آن‌ها استفاده می‌شوند، یا به طریقی به کار گرفته می‌شوند و در خانه نگهداری می‌گردند و به آن‌ها علوفه می‌دهند، زکات تعلّق نمی‌گیرد.

زکات شتر

س: برای وجوب زکات شتر، باید تعداد آن‌ها به چه حدّی از نصاب برسد؟

ج: در کمتر از پنج شتر، زکاتی نیست؛ در پنج شتر چرنده که سال بر آن‌ها بگذرد، یک گوسفند است، تا نه شتر. پس در ده شتر تا چهارده شتر، دو گوسفند است. در پانزده شتر تا نوزده شتر، سه گوسفند است. در بیست شتر تا بیست و چهار شتر، چهار گوسفند است. در بیست و پنج شتر تا سی و پنج شتر، یک شتر «بنت مخاض»[1] است؛ و در سی و شش تا چهل و پنج شتر، یک شتر «بنت لبون»[2] است.

و در چهل و شش تا شصت شتر، یک شتر «حِقّه»[3] است؛ و در شصت و یک شتر تا هفتاد و پنج شتر، یک «جِزعه»[4] است؛ و در هفتاد و شش شتر تا نود شتر، دو «بنت لبون» است؛ و در نود و یک شتر تا صد و بیست شتر، دو «حِقّه» است.

آنگاه از این تعداد که زیادتر گردید، فریضه‌ی زکات از سر گرفته می‌شود؛ پس در هر پنج شتر، یک گوسفند است به همراه آن دو حقّه تا صد و چهل و پنج شتر. آنگاه در صد و چهل و پنج شتر، دو حقّه است و یک بنت مخاض؛ و در صد و پنجاه شتر، سه حقّه است.

۱- بنت مخاض: شتری است که یک سال را کامل کرده و در سال دوم داخل شده است.
۲- بنت لبون: شتری است که دو سال را تمام نموده و در سال سوم داخل شده است.
۳- حِقّه: شتری است که سه سال را تکمیل کرده و در سال چهارم داخل شده است.
۴- جزعه: شتری است که در سال پنجم داخل شده باشد.

آنگاه باز فریضه از سر گرفته می‌شود؛ پس در زیادتر از صد و پنجاه شتر، در هر پنج شتر یک گوسفند است[1] به همراه سه حقّه‌ای که فرض تعداد مقدّم بر آن است؛ و در صد و هفتاد و پنج شتر، سه حقّه است و یک بنت مخاض؛ و در صد و هشتاد و شش شتر، سه حقّه است و یک بنت لبون؛ و در صد و نود و شش شتر تا دویست شتر، چهار حقّه است.

آنگاه از این تعداد که زیاتر گردید، فرض زکات از سر گرفته می‌شود به همان ترتیبی که در پنجاه شتر بعد از صد و پنجاه شتر از سر گرفته می‌شد.

س: آیا در زکات شتر، تفاوتی میان شتر بختی[2] و شتر عربی است؟

ج: در مورد زکات، هیچ تفاوتی میان شتر بختی و شتر عربی وجود ندارد؛ و هر دو در زکات یکسان‌اند.

زکات گاو

س: برای وجوب زکات گاو، باید تعداد آن‌ها به چه حدّی از نصاب برسد؟

ج: در کمتر از سی گاو زکاتی نیست؛ در سی گاو چرنده‌ای که سال بر آن‌ها بگذرد، یک «تبیع»[3] یا «تبیعه» است؛ و در چهل گاو، یک «مسنّ»[4] یا یک «مسنّه» است؛ و در آن چه که بر این تعداد [چهل گاو] زیاد گردد، در نزد امام ابوحنیفه رحمه الله زکات به حساب آن است تا شصت گاو. یعنی در یک گاو، چهار حصّه از ده حصه‌ی یک گاو ماده‌ی سه ساله [مسنّه] است؛ و در دو گاو، نصف دهم حصه‌ی یک گاو ماده‌ی سه ساله است؛ و در سه گاو؛ سه چهارم یک گاو و ماده‌ی سه ساله است.

امام ابویوسف رحمه الله و امام محمد رحمه الله گویند: در آنچه که بر چهل گاو زیاد گردد تا شصت گاو، زکاتی تعلّق نمی‌گیرد؛ و هر گاه به شصت گاو رسید، در این صورت در

۱- مراد این است که در هر پنج شتر، یک گوسفند است به همراه آن دو حقّه تا صد و چهل و پنج شتر. چنان که در کتاب «الکفایة» بدین موضوع اشاره رفته است.

۲- «بخت»: جمع بختی است و به «بخت نصر» منسوب است؛ زیرا وی نخستین فردی است که بین شتر عربی و عجمی جمع کرد؛ از این رو به بچه‌ای که از آن دو متولد شود، بدان «بختی» می‌گویند. به نقل از «درالمختار».

۳- تبیع: گاو نری است که وارد سال دوم از عمرش گردیده است. [و «تبعیه» ماده‌ی آن می‌باشد.]

۴- «مسنّ»: گاو نری است که وارد سال سوم از عمرش گردیده است [و «مسنّه»، ماده‌ی آن است.]

شصت گاو، دو گوساله‌ی تبیع یا تبیعه است[1]؛ و در هفتاد گاو، یک مسنّه و یک تبیع است؛ و در هشتاد گاو، دو مسنّه است؛ و در نود گاو، سه تبیع است؛ و در صد گاو، دو تبیع و یک مسنّه است.

سپس به همین ترتیب، فرض زکات گاو، با افزوده شدن هر ده گاو، از یک تبیع به یک مسنّه تغییر می‌کند.

س: آیا در زکات گاو، تفاوتی میان گاو و گاو میش وجود دارد؟

ج: در مورد زکات، هیچ تفاوتی میان گاو میش[2] و گاو وجود ندارد؛ و هر دو در زکات یکسان‌اند و یک حکم دارند.

زکات گوسفند

س: برای وجوب زکات گوسفند، باید تعداد آن‌ها به چه حدّی از نصاب برسد؛ با تفصیل بیان کنید؟

ج: در کمتر از چهل گوسفند، زکاتی نیست؛ در چهل گوسفند چرنده که سال بر آن‌ها بگذرد، تا صد و بیست گوسفند، یک گوسفند است؛ و در صد و بیست و یک تا دویست گوسفند، دو گوسفند است؛ و در دویست و یک گوسفند، سه گوسفند است؛ و در چهارصد گوسفند، چهار گوسفند است؛ و چنان چه تعدادشان از چهارصد گوسفند زیادتر گردد، در این صورت در هر صد گوسفند، یک گوسفند اضافه می‌گردد.

س: آیا در زکات گوسفند، تفاوتی میان بز و میش وجود دارد؟

ج: در مورد زکات، هیچ تفاوتی میان بز و میش وجود ندارد و حکم هر دو یکسان است.[3]

۱- در کمتر از چهل گاو و بیشتر از شصت و بعد از آن، در میان امام ابوحنیفه، امام ابویوسف و امام محمد اختلافی وجود ندارد.

۲- جاموس [یا همان گاومیش]، معرّب «کاؤمیش» است که در زبان هندوستانی‌ها و پاکستانی‌ها، بدان «بهینس» می‌گویند. نویسنده‌ی کتاب «البحر الرائق» در ذیل این قول نویسنده‌ی «کنز» که می‌گوید: «والجاموس کالبقر» [حکم گاومیش همانند حکم گاو است]، می‌گوید: زیرا اسم گاو هر دو نوع گاو و گاومیش را شامل می‌شود؛ و گاومیش نیز نوعی از گاو است؛ از این رو به وسیله‌ی گاومیش، نصاب گاو کامل می‌گردد و از آن زکات واجب می‌شود؛ و هر گاه گاو و گاومیش با هم مخلوط بودند، در این صورت زکات از نوعی گرفته می‌شود که بیشتر باشد؛ و اگر با هم یکسان و برابر بودند، در این صورت اعلای ادنّی و ادنای اعلی گرفته می‌شود. (۲۳۲/۲)

۳- زیرا نصّ فرضیت زکات درباره‌ی «گوسفند»، شامل بز و میش می‌شود. [ر.ک: رد المحتار به نقل

زکات اسب

س: آیا در اسب، زکاتی وجود دارد؟

ج: هر گاه اسب‌های نر و ماده در مراتع و چراگاه‌های طبیعی بچرند و سال بر آن‌ها بگذرد، در این صورت صاحب آن اسب‌ها اختیار دارد که اگر خواست می‌تواند در مقابل هر اسب، یک دینار بپردازد؛ و اگر هم خواست می‌تواند اسب‌ها را قیمت‌گذاری نماید و در برابر هر دویست درهم، پنج درهم بپردازد.

و از دیدگاه امام ابوحنیفه رحمه‌الله، به اسب‌های نر به تنهایی، زکاتی تعلّق نمی‌گیرد.[۱]

س: آیا در میان علماء و صاحب نظران فقهی احناف، اختلافی درباره‌ی «زکات اسب» وجود دارد؟

ج: آری؛ در این زمینه امام ابویوسف رحمه‌الله و امام محمد رحمه‌الله با امام ابوحنیفه رحمه‌الله اختلاف نظر پیدا کرده‌اند؛ این طور که گفته‌اند: در اسب‌ها، زکاتی تعلّق نمی‌گیرد.

از النهر]؛ نویسنده‌ی «در المختار» گوید: به راستی که بز و میش در کامل کردن نصاب، یکسان‌اند.

شامی گوید: اگر نصاب میش ناقص بود، و در نزد شخص تعدادی بز وجود داشت که به ذریعه‌ی آن نصاب کامل می‌گردید؛ یا اگر نصاب بز ناقص بود و در نزد فرد، تعدادی میش وجود داشت که به وسیله‌ی آن نصاب کامل می‌گردید، در این صورت زکات بدان تعلّق می‌گیرد؛ و هر گاه نصاب با میش کامل گردد در این صورت زکات از میش پرداخت می‌شود؛ و اگر با بز تکمیل گردد در این صورت زکات از بز پرداخت می‌گردد. و اگر نصاب با هر دوی آن‌ها کامل گردید، در این صورت، تعداد هر کدام که بیشتر بود، زکات از آن پرداخت می‌شود. و اگر هر دو در نصاب برابر بودند، در این صورت فرد مختار و آزاد است که از هر کدام که می‌خواهد، زکات را بپردازد؛ یعنی در این صورت اعلای ادنی و ادنای اعلی را بپردازد. به نقل از کتاب «الجوهرة» (ردالمختار ۱۹/۲).

۱- نویسنده‌ی کتاب «هدایه» گوید: به اسب‌های نر به تنهایی، زکاتی تعلّق نمی‌گیرد؛ زیرا در آن‌ها زاد و ولد و توالد و تناسلی وجود ندارد؛ و در روایتی چنین وارد شده که در اسب‌های ماده به تنهایی نیز زکات وجود ندارد. و از امام ابوحنیفه در روایتی دیگر آمده است که وی بر این باور است که در اسب‌های ماده به تنهایی زکات وجود دارد؛ زیرا می‌توان با اسب نر عاریتی، از آن زاد و ولد کرد. و در روایتی دیگر از امام ابوحنیفه چنین وارد شده است که ایشان گفته‌اند که در اسب‌های نر به تنهایی نیز زکات واجب است.

ابن همام گوید: درباره‌ی اسب‌های نر به تنهایی و اسب‌های ماده‌ی به تنهایی، دو روایت مختلف از امام ابوحنیفه نقل شده است و قول راجح در مورد اسب‌های نر به تنهایی، عدم وجوب زکات، و در اسب‌های ماده‌ی به تنهایی، وجوب زکات است.

س: آیا در قاطر و الاغ، زکاتی وجود دارد؟

ج: در قاطر و الاغ، زکاتی تعلّق نمی‌گیرد؛ مگر آن که برای تجارت باشند که در این صورت در قاطر و الاغ چیزی واجب می‌گردد که در زکات کالاهای تجارتی واجب می‌گردید.

احکام گوناگون و متنوّع

س: دیدگاه امام ابوحنیفه‌رحمه‌الله درباره‌ی [زکات] بچه‌های شتران و گوساله‌ها چیست؟

ج: از دیدگاه و منظر امام ابوحنیفه‌رحمه‌الله و امام محمدرحمه‌الله به بچه‌های شتران، برّه‌ها و بزغاله‌ها و گوساله‌ها، زکاتی تعلّق نمی‌گیرد، مگر آن که با آن‌ها شتر، گوسفند و گاو بزرگ سالی باشد. و امام ابویوسف‌رحمه‌الله بر این باور است که در زکات آن‌ها، یکی از خود آن‌ها واجب می‌گردد.[1]

س: اگر کارگزاری که از سوی پیشوای مسلمانان، مأمور جمع آوری زکات است بخواهد تا زکات حیوانات چرنده را بگیرد، و در نزد زکات‌دهندگان، مالی را در خورِ زکاتِ واجب نیافت، در این صورت تکلیف وی چیست؟

ج: در این صورت مال پایین‌تر و پست‌تر را همراه با زیاده‌ی آن بگیرد؛ یا مال برتر و والاتر را بگیرد و زیاده‌ی آن را مُسترد گرداند.

س: کارگزارانی که از سوی پیشوای مسلمانان مأمور گردآوری زکات هستند، آیا برترین مال را برای زکات بگیرند، یا پست‌ترین آن را؟

ج: کارگزاران زکات، نه برترین مال را برای زکات بگیرند و نه پست‌ترین آن را؛ بلکه حد میانه را در نظر بگیرند و متوسط آن‌ها را بگیرند.

فایده:

در زکات شتر، درست نیست که شتران نر - همچون بچه شتر یک ساله [ابن مخاض] - به عنوان زکات داده شود؛ مگر آن که بر مبنای شتران ماده، ارزش یابی و قیمت‌گذاری گردند.

به خلاف گاو و گوسفند که در پرداخت زکات آن‌ها، نر و ماده یکسان است.[2]

س: اگر حدّ نصاب زکات، باقی ماند و زیاده از حدّ نصاب از بین رفت؛ آیا در این

۱- در این موضوع، تفصیل وجود دارد که نویسنده‌ی کتاب «هدایه» به بیان آن پرداخته است. خوانندگانی که مشتاق‌اند، می‌توانند برای کسب اطلاعات بیشتر، بدان مراجعه نمایند.

۲- ر.ک: البحر الرائق (۲۳۰/۲)

صورت پرداخت زکات در تمامی اموالِ موجود – به اندازه‌ی باقی مانده‌ی آن – واجب می‌گردد، یا به میزان آن چه که از تمامی مال از بین رفته است، کم می‌گردد؟

ج: در پرتو دیدگاه امام ابوحنیفه رحمه الله و امام ابویوسف رحمه الله، اصل آن است که زکات در نصاب واجب گردد، نه در زیاده؛ از این رو هر گاه زیاده‌ی نصاب از بین رفت و خود نصاب باقی ماند، در این صورت در نزد این دو بزرگوار، تمامی واجب باقی مانده است.

امّا امام محمد رحمه الله و امام زفر رحمه الله بر این باورند که در صورت مزبور، پرداخت زکات به میزان همان مال ضایع شده، ساقط می‌گردد.

س: موضوع بالا، با اجمال بیان شد، از این رو نتیجه‌ی اختلاف واضح و روشن نگردید، لطفاً آن را تشریح کنید [تا متوجه شویم که نتیجه‌ی اختلافِ این بزرگواران در چه چیزی تبلور پیدا می‌کند؟]

ج: برای توضیح و تشریح این موضوع، برای تو مثالی را می‌آوریم، پس بدان خوب توجه کن: فردی دارای نه شتر است که سال بر آن‌ها گذشته است؛ سپس چهار شتر از آن نه شتر از بین می‌رود؛ در این صورت در زکات آن‌ها، یک گوسفند لازم است، همچنان که پیش از زیاد شدن شتران بر پنج شتر، در پنج شتر، یک گوسفند لازم بود؛ زیرا که مالِ ضایع شده، همان شترانی است که بر پنج شتر زیاده شده‌اند و در شترانی که در میان دو نصاب پنج و ده شتر قرار می‌گیرند نیز زکاتی لازم نیست؛ این موضوع در پرتو دیدگاه امام ابوحنیفه رحمه الله و امام ابویوسف رحمه الله است.

امّا امام محمد رحمه الله و امام زفر رحمه الله بر این باورند که در این صورت، پرداخت پنج حصّه از نه حصّه‌ی یک گوسفند لازم است؛ و این دو بزرگوار پرداخت زکاتِ واجب را بر نه شتر تقسیم می‌کنند [نه بر پنج شتر]؛ از این رو اموال نابود شده را در تمامی مال، محاسبه می‌کنند و زکات را به میزان شتران نابود شده از تمامی مال ساقط می‌کنند.

مثالی دیگر: فردی صاحب هشتاد رأس گوسفند است، و پس از سپری شدن یک سال بر آن‌ها، چهل گوسفند از آن‌ها تلف می‌شود؛ در این صورت در پرتو دیدگاه امام ابوحنیفه رحمه الله و امام ابویوسف رحمه الله، زکات یک گوسفند بر او لازم می‌گردد؛ ولی در پرتو دیدگاه امام محمد رحمه الله و امام زفر رحمه الله، زکاتِ نصفِ گوسفند بر او واجب می‌شود.

و هر گاه شصت گوسفند از آن‌ها تلف گردد، در این صورت امام ابوحنیفه و امام ابویوسف بر این باورند که بر او زکات نصف گوسفند تعلّق می‌گیرد؛ و امام محمد و امام

زفر برآنند که بر او زکات یک چهارم حصّه‌ی گوسفند لازم می‌گردد.[۱]

زکات محصولات کشاورزی و میوه‌ها

س: آیا به محصولات کشاورزی و میوه‌ها، زکاتی تعلّق می‌گیرد؟

ج: آری؛ به محصولات کشاورزی و میوه‌ها زکات تعلّق می‌گیرد؛ از این رو زکات محصولات کشاورزی و میوه‌ها بر مبنای آبی که زمین‌های کشاورزی به وسیله‌ی آن آبیاری می‌گردند به یک دهم [عُشر] یا یک بیستم [نصف عشر] واجب می‌گردد. [زمین‌ها به دو قسم تقسیم می‌شوند:

الف) زمین‌هایی که به وسیله‌ی آب باران آبیاری می‌گردند، و آبیاری آن‌ها هزینه‌ای در بر ندارد؛ از چنین زمین‌هایی، یک دهم گرفته می‌شود.

ب) زمین‌هایی که به وسیله‌ی گاو و شتر آبیاری می‌شوند؛ از چنین زمین‌هایی، یک بیستم عایدات آن به عنوان زکات داده می‌شود.]

س: آیا در محصولات کشاورزی و میوه‌ها، حدّ نصاب مشخّصی وجود دارد؟

ج: امام ابوحنیفه‌ؒ بر این باور است که محصولات کشاورزی و میوه‌جات، نصابی ندارند؛ پس هر آن چه که زمین برآورد در آن زکات است؛ چه کم باشد و چه زیاد، به جز هیزم و نَی و علف که در نزد امام ابوحنیفه‌ؒ در آن‌ها زکاتی تعلّق نمی‌گیرد.

و امام ابویوسف‌ؒ و امام محمدؒ بر این باورند که تنها به محصولات و میوه‌هایی زکات تعلّق می‌گیرد که ماندگار و دوامدار باشند؛ [مانند میوه‌های خشک که باقی می‌مانند و خراب نمی‌گردند؛ همانند: خرما، زیتون، کشمش و...] و به پنج «وَسَق» برسند؛ از این رو در نزد امام ابویوسف و امام محمد، زکاتی به سبزیجات تعلّق نمی‌گیرد، [و همچنین در میوه‌هایی که زود از بین می‌روند و خراب می‌شوند مانند: خربزه، هندوانه و... عشری تعلّق نمی‌گیرد.]

س: «وَسَق» چیست؟

ج: «وَسَق»: به پیمانه‌ی اهل مدینه اطلاق می‌گردد که برابر با شصت «صاع» است؛ [و هر صاع تقریباً معادل سه کیلو و شصت گرم است.]

س: در چه محصولاتی زکات یک دهم [عشر] و در چه محصولاتی زکات یک بیستم [نصف عشر] تعلّق می‌گیرد؟

۱- ر.ک: فتح القدیر شرح الهدایة؛ العنایة شرح الهدایة؛ و الجوهرة النیرة شرح القدوری.

ج: در مقدار زکاتی که از محصولات و عایدات کشاورزی باید پرداخت شود، اگر چنان‌چه [بدون صرف هزینه] از آب چشمه و رودخانه و آب آسمان، آبیاری می‌گردد، یک دهم و در صورتی که برای آبیاری آن نیاز به گاو و شتر و سطل [و نیاز به کندن چاه و تهیه‌ی موتور آب و پمپاژ] داشته باشد، یک بیستم است.

س: اگر محصولات کشاورزی از آن عایداتی باشد که با «وَسق» وزن نشوند، مانند: پنبه و زعفران؛ در این صورت آیا بر مبنای قول امام ابویوسف و امام محمد، زکاتی بدان‌ها تعلّق می‌گیرد؟

ج: ابویوسف رحمه الله گوید: در این صورت اگر چناچه قیمت آن محصول به قیمت پنج «وسق» از پایین‌ترین نوع آن محصولی که اندازه گیری و وزن می‌شود، برسد، در این صورت عُشر بدان تعلّق می‌گیرد.

و امام محمد رحمه الله گوید:هر گاه محصول کشاورزی، به پنج برابر بالاترین نوع آن محصولی که اندازه گیری و وزن می‌شود، برسد، در این صورت عُشر بدان تعلّق می‌گیرد؛ به عنوان مثال: امام محمد در پنبه، پنج حمل (بار) و در زعفران، پنج مَنّ را در نظر می‌گیرد.

س: آیا در عسل، عشری تعلّق می‌گیرد؟

ج: امام ابوحنیفه رحمه الله بر این باور است که هر گاه عسل از زمین‌های عشری به دست آید، در این صورت عُشر بدان تعلّق می‌گیرد؛ و فرقی نمی‌کند که این عسل به دست آمده، کم باشد یا زیاد.

و امام ابویوسف رحمه الله گوید: عسل تا آنگاه که به پنج مَشک نرسد، زکاتی بدان تعلّق نمی‌گیرد. و امام محمد رحمه الله گوید: عسل تا آنگاه که به پنج «فَرق» نرسد، در آن زکاتی واجب نیست.

س: «فَرق» معادل چه میزانی است؟

ج: «فرق» معادل سی و شش رطل عراقی است. [و «رطل»: واحد وزن و مقیاس وزن مایعات، برابر با ۱۲ اوقیه یا ۸۴ مثقال است. این وزن در جاهای مختلف، تفاوت داشته؛ و وزنی که در ایران یک رطل گفته می‌شده، معادل صد مثقال بوده است و هر مثقال ۲۴ نخود می‌باشد. و نیز «رطل» در فارسی به معنی: پیمانه و پیاله‌ی شراب نیز گفته شده است.]

س: آیا در محصولات و عایدات زمین‌های خراجی، عُشر تعلّق می‌گیرد؟

ج: از محصولات و عایدات زمین‌های خراجی، عُشر گرفته نمی‌شود، بلکه تنها به خراج آن‌ها اکتفا می‌شود.

س: آیا پیش از پرداخت یک دهم یا یک بیستم محصولات کشاورزی، می‌توان هزینه‌های کارگران و مخارج گاو و دیگر مصارف جانبی را از محصولات، برداشت و آن‌ها را محاسبه کرد؟

هزینه‌ها و مخارج کارگران و دیگر مصارف جانبی، پیش از پرداخت عُشر یا نصف عُشر، برداشته نمی‌شود؛ بلکه پرداخت زکات از تمامی محصولات و عایدات کشاورزی واجب است.[۱] [۲]

۱- نویسنده‌ی «بحر الرائق» (۲۵۶/۲) گوید: هزینه‌های کارگران، مخارج حیوانات، بستر جدید کندن برای نهر، و اجرت نگهبان و دیگر مصارف جانبی آن در حساب [عشر یا نصف عشر] نیست؛ زیرا پیامبر ﷺ به جهت متفاوت بودن هزینه و مخارج، به تفاوت وجوب زکات [عشر یا نصف عشر] حکم نموده‌اند.

۲- سیری در مسائل قدوری، ج ۱، صص ۱۹۸-۲۱۳.

باب: پیرامون مصرف زکات برای نیازمندان و مستحقان دریافت زکات

بَابُ المَصرَف

هُوَ الفَقِيرُ؛ وَ هُوَ: مَن يَّملِكُ مَا لَا يَبلُغُ نِصَابًا وَ لَا قِيمَتَه مِن أَيِّ مَالٍ كَانَ وَ لَو صَحِيحًا مُكتَسِبًا وَالمِسكِيْنُ وَ هُوَ: مَن لَا شَئَ لَه؛ وَالمُكَاتَبُ وَالمَديُونُ الَّذِي لَا يَملِكُ نِصَابًا وَ لَا قِيمَتَه فَاضِلًا عَن دَينِه؛ وَ فِي سَبِيلِ اللهِ وَ هُوَ: مُنقَطِعُ الغُزَاةِ أَو الحَاجِّ؛ وَ ابنُ السَّبِيلِ وَ هُوَ: مَن لَه مَالٌ فِي وَطَنِه وَ لَيسَ مَعَه مَالٌ؛ وَ العَامِلُ عَلَيهَا يُعطَى قَدرَ مَا يَسَعُه وَ اَعوَانَه. وَ لِلمُزَكِّي، الدَّفعُ إِلي كُلِّ الاَصنَافِ وَ لَهُ الاِقتِصَارُ عَلَى وَاحِدٍ مَعَ وُجُودِ بَاقِي الاَصنَافِ؛ وَ لَا يَصِحُّ دَفعُهَا لِكَافِرٍ وَ غَنِيٍّ يَملِكُ نِصَابًا أَو مَا يُسَاوِي قِيمَتَه مِن أَيِّ مَالٍ كَانَ؛ فَاضِلٍ عَن حَوَائِجِه الاَصلِيَّةِ؛ وَ طِفلِ غَنِيٍ وَ بَنِي هَاشِمٍ وَ مَوَالِيهِم. وَ اختَارَ الطَّحَاوِيُّ، جَوَازَ دَفعِهَا لِبَنِي هَاشِمٍ؛ وَ اَصلِ المُزَكِّي وَ فَرعِه وَ زَوجَتِه وَ مَملُوكِه وَ مُكَاتَبِه وَ مُعتَقِ بَعضِه وَ كَفَنِ مَيِّت وَ قَضَاءِ دَينِهِ وَ ثَمَنِ قِنٍّ يُعتَقُ.

وَ لَو دَفَعَ بِتَحَرٍّ لِمَن ظَنَّه مَصرِفًا؛ فَظَهَرَ بِخِلَافِه، أَجزَأَه إِلَّا أَن يَّكُونَ عَبدَه وَ مُكَاتَبَه؛ وَ كُرِهَ الاِغنَاءُ؛ وَ هُوَ: أَن يَّفضُلَ لِلفَقِيرِ نِصَابٌ بَعدَ قَضَاءِ دَينِه وَ بَعدَ إِعطَاءِ كُلِّ فَردٍ مِن عِيَالِه دُونَ نِصَابٍ مِنَ المَدفُوعِ إِلَيهِ وَ إِلَّا فَلَا يَكرَهُ.

وَ نَدَبَ إِغنَاؤُه عَنِ السُّؤَالِ؛ وَ كُرِهَ نَقلُهَا بَعدَ تَمَامِ الحَولِ لِبَلَدٍ آخَرَ لِغَيرِ قَرِيبٍ وَ أَحوَجَ وَ أَورَعَ وَ أَنفَعَ لِلمُسلِمِينَ بِتَعلِيمٍ؛ وَالاَفضَلُ: صَرفُهَا لِلاَقرَبِ مِن كُلِّ ذِي رَحمٍ مَحرَمٍ مِنهُ ثُمَّ لِجِيرَانِه ثُمَّ لِاَهلِ مَحَلَّتِه ثُمَّ لِاَهلِ حِرفَتِه ثُمَّ لِاَهلِ بَلَدَتِه. وَ قَالَ الشَّيخُ اَبُوحَفصِ الكَبِيرُ رَحِمَهُ اللهُ: لَا تُقبَلُ صَدَقَةُ الرَّجُلِ وَ قَرَابَتُه مَحَاوِيجُ حَتَّى يَبدَأَ بِهِم فَيَسُدَّ حَاجَتَهُم.

باب: پیرامون مصرف زکات برای نیازمندان و مستحقان دریافت زکات

[خداوند بلندمرتبه در کتاب گرانقدر و ارزشمند خویش به بیان موارد مصرف زکات پرداخته است؛ آنجا که می‌فرماید: ﴿۞إِنَّمَا ٱلصَّدَقَٰتُ لِلۡفُقَرَآءِ وَٱلۡمَسَٰكِينِ وَٱلۡعَٰمِلِينَ عَلَيۡهَا وَٱلۡمُؤَلَّفَةِ قُلُوبُهُمۡ وَفِي ٱلرِّقَابِ وَٱلۡغَٰرِمِينَ وَفِي سَبِيلِ ٱللَّهِ﴾ [التوبة: ٦٠] «زکات، مخصوص مستمندان، بیچارگان، گردآورندگان آن، کسانی که جلب محبتشان (برای پذیرش اسلام و سود گرفتن از خدمت و یاریشان به اسلام چشم داشته) می‌شود؛ (آزادی) بردگان؛ (پرداخت بدهی) بدهکاران؛ (صرف) در راه تقویت آیین خدا و واماندگان در راه (و مسافران درمانده و دورافتاده از مال و منال و خانه و کاشانه) می‌باشد».

در این آیه، هشت مورد از موارد مصرف زکات بیان شده است که عبارتند از:

۱- فقرا و مستمندان.

۲- مساکین و بیچارگان.

۳- کارگزارنی که از سوی پیشوای مسلمانان، مأمور گردآوری زکات می‌شوند.

۴- **مؤلفة القلوب**؛ کسانی که ایمانشان چندان استوار نگردیده، یا در میان مردم و طایفه و گروهی، مورد احترام می‌باشند و به سخنان آن‌ها توجه می‌کنند؛ به خاطر به دست آوردن دل آن‌ها و گرایش بیشتر به اسلام و رسانیدن نفع بیشتر، یا جلوگیری از زیان‌آن‌ها به اسلام و مسلمانان، زکات داده می‌شود؛ زیرا ممکن است انسان نامسلمانی هم که فقیر و نیازمند است، به وسیله‌ی زکات، به ایمان و اسلام، علاقمند و مشتاق شود و مسلمان بگردد.

۵- در راه آزاد کردن بندگان با خرید و کمک ایشان برای آزادی.

۶- افراد مقروض و مدیونی که قادر به پرداخت بدهی و قرض خویش نباشند.

۷- در راه تقویت آیین خدا.

۸- مسافرانِ درمانده و دور افتاده از مال و منال و خانه و کاشانه.

و اینک تعریف هر صنف به همراه آنچه که از احکام و مسائل، بدان تعلّق می‌گیرد، بیان خواهد شد:]

۱- **فقیر:** کسی است که مالک چیزی باشد که به حدّ نصاب نرسد؛ و یا مالک هر دارایی و مالی دیگر باشد که قیمت آن به حدّ نصاب نرسد. [صرف نمودن زکات بر کسی که مالک کمتر از حدّ نصاب زکات می‌باشد، جایز است؛] اگر چه آن شخص، سالم و تندرست و دارای کسب و کار نیز باشد.

۲- **مسکین:** به کسی گفته می‌شود که اصلاً مالک چیزی نباشد و هیچ دارایی و درآمدی نداشته باشد.

۳- **در راه آزادی بردگان مُکاتب؛** [یعنی در راه آزاد کردن بندگان مُکاتب، با خرید و کمک ایشان برای آزادی؛ ناگفته نماند که «کتابت» عبارت است از: تعلیق آزادی برده در برابر پرداخت عوض معینی؛ یعنی ارباب برده بدو بگوید: «هرگاه این مبلغ پول را آوردی، در قبال آن آزاد می‌گردی».

به تعبیری دیگر، «مکاتب»: برده‌ای است که آقا و سالارش، پرداخت میزان معینی از مال را بر او واجب نموده تا هر وقت که آن مال را بپردازد، آزاد گردد. و مراد از این کلام الهی: «و في الرقاب»، آن است که مسلمانان، با پرداخت زکاتشان به بردگان مکاتب، آن‌ها را در زمینه‌ی آزادسازی، کمک و یاری نمایند. و این صنف در عصر حاضر وجود ندارند؛ ولی اگر زمانی به وجود آمدند، در آن صورت زکات بر آن‌ها نیز صرف خواهد شد.]

۴- **فرد مقروض و بدهکار:** کسی است که [بر ذمّه‌ی وی، قرض و وامی وجود دارد که اگر چنان‌چه] قرض خویش را بپردازد، پس از آن، مالک نصاب یا مالک قیمت نصاب، نخواهد بود. [به تعبیری دیگر، **فرد مقروض و مدیون،** کسی است که زیر بار بدهکاری گرفتار آمده است و خود نمی‌تواند آن را بپردازد؛ و اگر دارایی و مالی نیز داشته باشد، پس از آن که قرض خویش را بپردازد، مالک نصابی کامل نباشد؛ به چنین فردی، به اندازه‌ی مقدار بدهکاری‌اش، زکات داده می‌شود.]

۵- **در راه تقویت آیین خدا [فی سبیل الله]:** مراد کسانی‌اند که از همه چیز بریده و خویشتن را در اختیار جهاد در راه خدا قرار داده‌اند؛ [یعنی کسانی که در راه خدا و برای جهاد و پیکار با دشمنان و بدخواهان اسلام و مسلمانان، بیرون شده‌اند و از گروه و طایفه‌ی خویش جدا افتاده‌اند و نیاز به خرج و مخارج دارند؛]

و یا مراد حاجیانی هستند که به قصد انجام فریضه‌ی حج بیرون آمده‌اند [امّا به خاطر آن که هزینه‌های سفرشان تمام شده است، از رسیدن به خانه‌ی کعبه عاجز و ناتوان مانده‌اند.]

۶- **مسافران درمانده و دورافتاده از مال و منال و خانه و کاشانه:** و **مسافر وامانده در راه،** به کسی گفته می‌شود که در وطن خویش، دارای مال و دارایی است، ولی [توشه و هزینه‌ی مسافرتش را به هر صورت در سفر، از دست داده و] دیگر چیزی ندارد؛ [از این رو، به کسی «**ابن سبیل**» گفته می‌شود که توشه و هزینه‌ی مسافرتش را به هر صورت از دست داده و به شهر یا روستای محل سکونت خود دسترسی ندارد؛ به اینگونه افراد - هر چند در محل خویش، دارا و ثروتمند و توانگر و غنی باشند - ، به اندازه‌ی کافی از درآمد زکات کمک می‌شود.

این در صورتی است که برای قرض گرفتن، کسی را نشناسد؛ و اگر چنان‌چه دوست و آشنایی داشته باشد و حاضر به دادن قرض به او بشوند، در آن صورت زکات بدو تعلّق نمی‌گیرد.]

۷- **کارگزار زکات؛** [و آن‌ها، کارگزارانی می‌باشند که از سوی پیشوای مسلمانان، مأمور گردآوری زکات واجب از مسلمانان شده‌اند؛ از این رو، در راستای گردآوری اموال زکات، به نزد مسلمانان می‌روند و اوقات خویش را در این زمینه، صرف می‌کنند؛ امام و پیشوای مسلمانان،] به کارگزار و همکاران او [هر چند دارا و بی‌نیاز باشند،] مقداری از زکات را به عنوان حقوق کاری‌شان و به اندازه‌ی کار آنان [در حدّ هزینه‌ی خانواده‌هایشان] پرداخت نماید.

۸- **مؤلّفة القلوب:** کسانی که ایمانشان چندان استوار نگردیده است یا در میان مردم و طایفه و گروهی، مورد احترام می‌باشند و به سخنان آن‌ها توجه می‌کنند، به خاطر به دست آوردن دل آن‌ها و گرایش بیشتر به اسلام و رسانیدن نفع بیشتر، یا جلوگیری از زیان آن‌ها به اسلام و مسلمانان، زکات داده می‌شود؛ زیرا ممکن است انسان نامسلمانی که فقیر و نیازمند هم است، به وسیله‌ی زکات، به ایمان و اسلام، علاقمند و مشتاق شود و مسلمان بگردد.

نویسنده‌ی کتاب «هدایه» گوید: حکم صرف کردن اموال زکات برای «مؤلفة القلوب» ساقط گردیده است؛ زیرا خداوند بلندمرتبه، اسلام را عزّت بخشیده و آن را از ایشان

بی‌نیاز ساخته است.

ابن همام در کتاب «**فتح القدیر**» گوید: «**مؤلفة القلوب**» بر سه نوع بودند:

۱- گروهی از آن‌ها کافر بودند؛ و پیامبر ﷺ برای دلجویی و گرایش آن‌ها به اسلام، چیزی از زکات را بدان‌ها می‌دادند.

۲- گروه دوم، کسانی بودند که بدیشان از اموال زکات می‌دادند تا اسلام و مسلمانان، از شرّشان در امان باشند.

۳- و گروه سوّم، کسانی بودند که ایمانشان چندان استوار نگردیده بود؛ از این رو، پیامبر ﷺ بدان‌ها چیزی از زکات می‌دادند تا بر ایمانشان استوار و ثابت گردند.]

و برای فرد زکات دهنده، جایز است که زکات مال خویش را بر تمامی این اصناف [هفتگانه] صرف نماید؛ و همچنین برای وی جایز است که آن را فقط بر یک صنف [یا یک نفر از یک صنف] - به همراه وجود سایر اصناف - صرف نماید.

[به هر حال؛ کسی که زکات بر وی واجب گردیده است، برای وی جایز است که زکات خویش را به یک شخص، یا چند شخص از یک صنف از اصناف هفتگانه صرف نماید و نیز می‌تواند زکاتش را به اشخاص یا دسته‌های بیشتر بپردازد.]

[دادن زکات به چه افرادی جایز نیست؟:

دادن زکات بدین افراد، درست نیست که عبارتند از:]

۱- دادن زکات به شخص کافر، درست نیست؛ [به تعبیری دیگر، دادن زکات برای کسی که خارج از دایره‌ی اسلام باشد، درست نیست؛ چه ذمّی باشد و چه غیر آن.]

۲- دادن زکات به شخص توانگر و ثروتمندی که مالک نصاب یا مالک هر نوع دارایی و مالی دیگر باشد که قیمت آن به حدّ نصاب برسد و افزون بر حوائج و نیازهای اصلی زندگی وی باشد.

۳- پرداخت زکات به فرزند فرد ثروتمند، درست نیست. [به هر حال، پرداخت زکات به شخص ثروتمندی که مالک نصابِ یکی از انواع مال‌ها است و مالش از نیازها و حوائج اصلی‌اش بیشتر است، درست نیست. و همچنین پرداخت زکات به فرزند کوچک و نابالغ فرد ثروتمند نیز درست نیست؛ ولی پرداخت زکات به فرزند فرد ثروتمند - وقتی که این فرزند، فقیر و بزرگ باشد و مالک نصاب نیز

نباشد - درست است.]

۴- دادن زکات به «**بنی‌هاشم**» و «**موالی**» آن‌ها [یعنی آزاد شده‌های آنان]، درست نیست؛ [یعنی در میان مستمندان و تهی‌دستان، کسانی وجود دارند که پرداخت زکات بدان‌ها درست نیست؛ از این رو، دادن زکات به «**بنی‌هاشم**» درست نیست؛ اگر چه فقیر و مسکین نیز باشند؛ و به **فرزندان علی**ﷺ **خاندان عباس**ﷺ، **خاندان جعفر**ﷺ، **خاندان عقیل**ﷺ و **خاندان حارث بن عبدالله**ﷺ واژه‌ی «**بنی‌هاشم**» اطلاق می‌گردد.

و اگر چنان‌چه فردی از «بنی‌هاشم»، سخت محتاج و فقیر باشد، در آن صورت از اموالی غیر از اموال زکاتی و غیر از صدقات مالی واجب، بدان‌ها کمک می‌شود.] و علامه **طحاوی**ﷺ این قول را اختیار کرده که می‌توان زکات را به «**بنی‌هاشم**» داد.

۵- برای زکات‌دهنده درست نیست که زکات را به «**اصول**» خویش صرف نماید؛ [همچون پدر، پدربزرگ، هر چند که در رده‌های بالا قرار داشته باشند مانند: پدرِپدربزرگ و ...]

۶- دادن زکات به «**فروع**» خویش نیز درست نیست؛ [همچون فرزند، فرزند فرزند؛ اگر چه در مراتب خود پایین روند.]

۷- دادن زکات به زن خویش، درست نیست؛ [و اگر شخصی زکات خویش را به همسرش، یا زن، زکات مالش را به شوهرش بپردازد، از دیدگاه امام ابوحنیفهﷺ زکات آن‌ها ادا نمی‌گردد؛ ولی امام ابویوسفﷺ و امام محمدﷺ بر این باورند که: اگر زن، زکات مالش را به شوهرش پرداخت، زکاتش ادا می‌شود.

ناگفته نماند که خویشاوندان و نزدیکان بر دو دسته‌اند:

الف) خویشاوندانی که میان آن‌ها و فرد زکات‌دهنده، پیوند «**ولادت**» برقرار باشد؛ مانند: پدر و مادر، پدربزرگ‌ها، مادربزرگ‌ها، فرزندان و نوادگان.

ب) خویشاوندانی که میان آن‌ها و فرد زکات‌دهنده، پیوند «**ولادت**» وجود نداشته باشد؛ مانند: برادران و خواهران، عموها و عمه‌ها، خاله‌ها و دایی‌ها، و فرزندان آن‌ها.

پرداخت زکات برای گروه اول، درست نیست؛ و در صورتی که زکات خویش را به فرزند خویش - دختر یا پسر - یا نواسه‌ی خودش - دختر یا پسر-، و یا پایین‌تر از آن‌ها پرداخت؛ یا زکاتش را به پدر، مادر، پدربزرگ یا مادربزرگ خویش پرداخت، در این

صورت‌ها، زکات وی ادا نمی‌گردد؛ ولی پرداخت زکات به گروه دوّمی، درست است؛ و فرد زکات‌دهنده در پرداخت زکات بدان‌ها، دو پاداش را فراچنگ می‌آورد: یکی پاداش **پرداخت زکات**؛ و دیگری، **پاداش صله‌ی رحم**.

و علاوه از اصول، فروع و زن و شوهر، صرف نمودن زکات بر سایر اقوام و خویشان و بستگان و اقوام، بهتر و پسندیده‌تر است.]

۸- دادن زکات به برده‌ی خویش، درست نیست.

۹- صرف نمودن زکات به برده‌ی مُکاتب خود، صحیح نمی‌باشد.

۱۰- دادن زکات به برده‌ای که برخی از وی آزاد گردیده است، درست نیست.

۱۱- صرف کردن زکات در تکفین میت درست نیست.

۱۲- دادن زکات در پرداخت قرض میت، درست نیست؛ [زیرا که در تمامی این صورت‌ها، «**تملیک**» تحقّق پیدا نمی‌کند و ادای زکات نیز بدون «**تملیک**» صحیح نیست.]

۱۳- صرف نمودن زکات در قیمت و بهای برده‌ای که آزاد کرده شود، درست نیست؛ [یعنی اگر کسی با مال زکات خویش، برده‌ای را خرید و آزادش ساخت، در این صورت زکاتش ادا نمی‌گردد.

و همچنین از مال زکات، نمی‌توان مسجد یا مدرسه و پلی را ساخت و یا راهی را برای عبور و مرور مردم، هموار ساخت. و اگر فردی زکات مالش را در این موارد صرف کند، باید زکات خویش را دوباره بپردازد؛ و درباره‌ی پرداخت زکات، **اصل آن است که**: در زکات باید «**تملیک از ناحیه‌ی مستحق زکات**» تحقق پیدا کند؛ و در تمام این صورت‌ها «**تملیک**» تحقّق پیدا نمی‌کند.

و هرگاه شخصی زکات خویش را به متولّی و سرپرست مدرسه بپردازد و او را وکیل خویش نماید تا مال زکات را برای طلّاب و دانش‌پژوهانِ فقیر و مستمند صرف نماید، این کار وی درست است؛ البته منوط به آن که سرپرست و متولّی مدرسه، مال زکات را در ملکیت دانش‌پژوهانِ فقیر و مستمند قرار دهد.

پس زکات با خوراک دادن به مردم، ساختن عمارت مدرسه، پرداخت حقوق ماهیانه‌ی معلّمان و کارگزاران مدرسه، ادا نمی‌گردد و با این امور، ادای زکات ساقط نمی‌گردد.]

و اگر فرد زکات‌دهنده، از روی اجتهاد و تلاش و جستجو و بررسی، زکات مال

خویش را به کسی داد و گمان کرد که وی از مستحقّانِ دریافت زکات است؛ ولی بعداً برایش آشکار شد که آن فرد زکات‌گیرنده، از مستحقّان دریافت زکات نبوده است، در آن صورت زکات این فرد، ادا شده و اعاده‌ی آن لازم نیست؛ مگر آن که فرد زکات‌گیرنده، برده یا مُکاتب وی باشد.

[به هر حال، اگر چنان‌چه فردی، زکات مال خویش را به کسی داد و گمان کرد که وی از مستحقانِ دریافت زکات است؛ ولی بعداً برایش آشکار گردید که آن فرد زکات گیرنده، ثروتمند، یا کافر و یا از بنی‌هاشم بوده است، یا این که زکات مالش را در تاریکی شب به فقیری داد و بعداً دانست که آن فرد، پدر یا پسرش بوده است؛ در این صورت‌ها، از دیدگاه امام ابوحنیفه رحمه‌الله و امام محمد رحمه‌الله، زکات این فرد ادا شده است و اعاده‌ی آن لازم نیست؛ ولی امام ابویوسف رحمه‌الله بر این باور است که، در تمامی این صورت‌ها، زکات وی ادا نشده و باید آن را اعاده نماید.

و اگر فردی زکات مال خویش را به کسی داد و گمان کرد که وی از مستحقانِ دریافت زکات است؛ ولی بعداً دانست که وی برده‌اش بوده است، در آن صورت از دیدگاه هر سه امام - امام ابوحنیفه، امام ابویوسف و امام محمد - ، زکات این فرد ادا نشده و اعاده‌ی آن لازم است.]

و دادن زکات به **مقدار یک نصاب کامل** و به اندازه‌ی **توانگر کردن مستحقّ دریافت زکات**، مکروه است؛ یعنی به شخص فقیر و مستمند، زکات مال خویش را بدهد؛ این طور که پس از آن که فقیر با آن، **دَین** خویش را می‌پردازد، باز هم برایش به اندازه‌ی نصاب طلا یا نقره باقی بماند؛ [همانند آن که **شخصِ فقیر**، **پانصد درهم** به کسی بدهکار باشد؛ و فرد زکات دهنده، بدو **هفتصد درهم** بدهد؛ در این صورت، شخص فقیر با **پانصد درهم**، بدهی خویش را می‌پردازد و حال آن که **دویست درهم** دیگر - که به اندازه‌ی نصاب است - برایش باقی می‌ماند.]

و [یا شخص زکات دهنده به شخص مستمند، زکات خویش را بپردازد؛ و شخص مستمند نیز] از زکاتِ پرداخت شده، به هر یک از افراد خانواده‌ی خویش، کمتر از مقدار نصاب بدهد؛ و پس از آن، باز هم برای او به اندازه‌ی نصاب طلا و نقره باقی بماند؛ [همانند این که فرد زکات دهنده به شخص مستمند، **۱۰۰۰ درهم** بدهد؛ و حال آن که فرد زکات گیرنده، **هفت فرزند** و **یک همسر** دارد؛ و به هر کدام از آن‌ها، ۸۰ درهم بدهد؛ و با وجود این، باز هم برای او به اندازه‌ی نصاب باقی می‌ماند.] و اگر

چنان‌چه دادن زکات به مقدار یک نصاب کامل، [به ترتیب بالا] نبود، در آن صورت کراهیتی وجود نخواهد داشت [و صرف نمودن زکات بر شخص بدهکار برای پرداخت قرضش، به مقدار بیشتر از یک نصاب، مکروه نیست؛ مانند این که برای پرداخت قرض، شخصی به وی **یک هزار درهم** زکات بدهد؛ پس این کار، مکروه نیست.]

و مستحب است که به فقیر، به اندازه‌ای از مال زکات، داده شود که او را از گدایی و تکدّی‌گری، بی‌نیاز نماید.

و پس از کامل شدن سال، **نقل دادن زکات از یک شهر به شهری دیگر** [بدون ضرورت، مکروه است]؛ این طور که زکات را به سوی غیر خویشاوندان، یا غیر نیازمندان، یا غیر پارسایان، یا غیر مواردی که نفع و فایده‌شان برای مسلمانان به جهت تعلیم و آموزش بیشتر است، انتقال دهد؛ [در زکات، **اصل آن است** که: هر کس، زکات خویش را به فقراء و مستمندانِ قوم و شهر خویش تقسیم نماید؛ و زکات خویش را از شهرش به شهری دیگر منتقل ننماید؛ و انتقال دادن زکات از شهر خویش به شهری دیگر بدون ضرورت، مکروه است؛ از این رو انتقال دادن زکات به سوی نزدیکان و خویشاوندان - هر چند در شهری دور قرار داشته باشند - مکروه نیست.

و همچنین انتقال دادن زکات به سوی مردمانی که از اهالی شهر و سرزمینش به زکات، نیازمندتراند، مکروه نیست. و نیز انتقال دادن زکات به سوی موارد مصرفی که نفع و سودشان برای مسلمانان بیشتر است، مکروه نیست؛ همچون صرف آن در مدارس و حوزه‌های علمیه.]

و بهتر آن است که زکات را بر **خویشاوندان و بستگان مَحرم خویش** که بدو نزدیکترند - به ترتیبِ قوّتِ قرابت و خویشاوندی - صرف نماید؛ [یعنی نخست آن را به برادران، فرزندان برادران، عموها، دایی‌ها، ذوی‌الارحام صرف نماید؛] سپس آن را در میان **همسایگان** و بعد در **اهل محلّه**؛ آنگاه در میان **همکاران و هم‌پیشه‌وران** خود، و در آخر در میان **همشهریانش** صرف نماید.

شیخ ابوحفص کبیر - خدایش او را بیامرزد - گوید: صدقه و زکات فرد زکات دهنده پذیرفته نخواهد شد در حالی که خویشاوندان و بستگان نیازمند دارد؛ تا آن که نخست، زکات خویش را به مصرف آن‌ها برساند و نیازهای اوّلیه‌ی آنان را فراهم گرداند و به رفع نیاز آنان، مبادرت نماید.

باب: پیرامون صدقه‌ی فطر

بَابُ صَدَقَةِ الفِطرِ

تَجِبُ عَلَى حُرٍّ مُسلِمٍ مَالِكٍ لِنِصَابٍ أَو قِيمَتِه وَ إِن لَم يَحُل عَلَيهِ الحَولُ؛ عِندَ طُلُوعِ فَجرِ يَومِ الفِطرِ؛ وَ لَم يَكُن لِلتِّجَارَةِ؛ فَارِغٍ عَنِ الدَّينِ وَ حَاجَتِهِ الأَصلِيَّةِ وَ حَوَائِجِ عِيَالِه. وَالمُعتَبَرُ فِيهَا: الكِفَايَةُ، لَا التَّقدِيرُ. وَ هِيَ: مَسكَنُه وَ أَثَاثُه وَ ثِيابُه وَ فَرَسُه وَ سِلَاحُه وَ عَبِيدُه لِلخِدمَةِ.

فَيُخرِجُهَا عَن نَفسِه وَ أَولَادِهِ الصِّغَارِ الفُقَرَاءِ؛ وَ إِن كَانُوا أَغنِيَاءَ، يُخرِجُهَا مِن مَالِهِم. وَ لَا تَجِبُ عَلَى الجَدِّ فِي ظَاهِرِ الرِّوَايَةِ؛ وَ اختِيرَ أَنَّ الجَدَّ كَالاَبِ عِندَ فَقدِه أَو فَقرِه؛ وَ عَن وَلَدِهِ الكَبِيرِ وَ زَوجَتِه وَ قِنٍّ مُشتَرَكٍ وَ آبِقٍ إِلَّا بَعدَ عَودِه؛ وَ كَذَا المَغصُوبُ وَالمَأسُورُ. وَ هِيَ: نِصفُ صَاعٍ مِن بُرٍّ أَو دَقِيقِه أَو سَوِيقِه أَو صَاعُ تَمرٍ أَو زَبِيبٍ أَو شَعِيرٍ؛ وَ هُوَ: ثَمَانِيَةُ أَرطَالٍ بِالعِرَاقِي.

وَ يَجُوزُ دَفعُ القِيمَةِ؛ وَ هِيَ: أَفضَلُ عِندَ وِجدَانِ مَا يَحتَاجُه؛ لِأَنَّهَا أَسرَعُ لِقَضَآءِ حَاجَةِ الفَقِيرِ؛ وَ إِن كَانَ زَمَنَ شِدَّةٍ، فَالحِنطَةُ وَالشَّعِيرُ وَ مَا يُؤكَلُ، أَفضَلُ مِنَ الدَّرَاهِمِ.

وَ وَقتُ الوُجُوبِ: عِندَ طُلُوعِ فَجرِ يَومِ الفِطرِ؛ فَمَن مَاتَ أَو افتَقَرَ قَبلَه أَو أَسلَمَ أَو إِغتَنَى أَو وُلِدَ بَعدَه، لَا تَلزِمُه.

وَ يَستَحِبُّ إِخرَاجُهَا قَبلَ الخُرُوجِ إِلَى المُصَلَّى؛ وَ صَحَّ لَو قَدَّمَ أَو أَخَّرَ؛ وَالتَّأخِيرُ مَكرُوهٌ.

وَ يَدفَعُ كُلُّ شَخصٍ، فِطرَتَه لِفَقِيرٍ وَاحِدٍ. وَ اختُلِفَ فِي جَوَازِ تَفرِيقِ فِطرَةٍ وَاحِدَةٍ عَلَى اَكثَرِ مِن فَقِيرٍ؛ وَ يَجُوزُ دَفعُ مَا عَلَى جَمَاعَةٍ لِوَاحِدٍ عَلَى الصَّحِيحِ. وَاللهُ المُوَفِّقُ لِلصَّوَابِ.

باب: پیرامون صدقه‌ی فطر

[**زکات فطر**، بر هر مسلمانی واجب است؛ به دلیل حدیث ابن عمر رضی الله عنهما که گفت: «فَرَضَ رَسُوْلُ اللهِ ﷺ زَكَاةَ الْفِطْرِ صَاعاً مِّنْ تَمْرٍ اَوْ صَاعاً مِّنْ شَعِيْرٍ عَلَى الْعَبْدِ وَ الْحُرِّ وَ الذَّكَرِ وَ الْأُنْثَى وَ الصَّغِيْرِ وَ الْكَبِيْرِ مِنَ الْمُسْلِمِيْنَ، وَ اَمَرَ بِهَا اَنْ تُؤَدَّي قَبْلَ خُرُوْجِ النَّاسِ اِلَى الصَّلاةِ» (بخاری، مسلم، ترمذی، ابوداود و نسایی)؛ «پیامبر ﷺ زکات فطر را که یک صاع خرما یا جو است بر هر مسلمان برده، آزاد، مرد، زن، کوچک و بزرگ واجب کرد و دستور داد که پیش از خروج مردم به طرف نماز عید، پرداخت شود».

و ابن عباس رضی الله عنهما گوید: «فَرَضَ رَسُوْلُ اللهِ ﷺ زَكَاةَ الْفِطْرِ طُهْرَةً لِلصَّائِمِ مِنَ اللَّغْوِ وَ الرَّفْثِ وَ طُعْمَةً لِلْمَسَاكِيْنَ؛ فَمَنْ اَدَّاهَا قَبْلَ الصَّلاةِ فَهِيَ زَكَاةٌ مَقْبُوْلَةٌ؛ وَمَنْ اَدَّاهَا بَعْدَ الصَّلاةِ فَهِيَ صَدَقَةٌ مِنَ الصَّدَقَاتِ» (ابن ماجه و ابوداود)؛ «پیامبر ﷺ زکات فطر را به عنوان پاک کننده‌ی روزه‌دار از سخنان بیهوده و دشنام و به عنوان رزق و خوراکی برای مساکین واجب کرده است؛ پس هر کس آن را قبل از نماز عید بدهد، آن زکاتی قبول است و هر کس آن را بعد از نماز عید پرداخت کند، صدقه‌ای همچون سایر صدقات است».

و در مورد **حکمت زکات فطر** می‌توان چنین گفت که: زکات فطر سبب پالایش نفس انسان از پلشتی‌هایی می‌شود که احیاناً روزه‌داران ممکن است در ماه رمضان بدان آلوده شده باشند و مستمندان را حداقل در روزهای عید از مایحتاج و لباس و خوراک مناسب بهره‌مند می‌سازد. همچنان‌که ابن عباس رضی الله عنهما گفت: «رسول خدا ﷺ زکات فطر را برای پاک گردانیدن روزه‌دار از بیهودگی و بدکلامی و فراهم شدن غذای مستمندان واجب گردانیده است».

صدقه‌ی فطر بر چه کسانی واجب است؟:

صدقه‌ی فطر بر این افراد واجب است:]

۱- صدقه‌ی فطر بر فرد آزاد، واجب است؛ [از این رو، صدقه‌ی فطر بر برده واجب نمی‌باشد.]

۲- صدقه‌ی فطر بر مسلمان، واجب می‌باشد؛ [زیرا صدقه‌ی فطر بر کافر واجب

نمی‌باشد؛ به دلیل حدیث ابن عمر رضی الله عنهما: «فَرَضَ رَسُوْلُ اللهِ ﷺ زَكَاةَ الْفِطْرِ... مِنَ الْمُسْلِمِيْنَ» (بخاری و مسلم)؛ «پیامبر ﷺ زکات فطر را... بر مسلمانان واجب کرد».]

۳- صدقه‌ی فطر بر کسی واجب می‌باشد که مالک نصابی از حدّ نصاب‌ها، یا مالک قیمت نصاب باشد؛ [یعنی مالک نصابی باشد که افزون بر قرض و افزون بر حوائج و نیازمندی‌های خود فرد و افزون بر حوائج و نیازمندی‌های خانواده‌ی وی باشد. پس صدقه‌ی فطر بر کسی که مالک نصابی افزون بر قرض و افزون بر حوائج و نیازمندی‌های اصلی خویش نیست، واجب نمی‌باشد؛ و برای وجوب صدقه‌ی فطر، این شرط نیست که] **یک سال کامل** بر **نصاب مال** بگردد؛ بلکه برای وجوب صدقه‌ی فطر، این شرط است که شخص، در وقت **طلوع صبح روز عید فطر**، **مالک نصاب** باشد؛ اگر چه مال وی برای تجارت و بازرگانی نیز نباشد.

[و برای **وجوب صدقه‌ی فطر** این نیز شرط است که شخص، مالک نصابی] افزون بر قرض و افزون بر نیازهای اصلی خود فرد و افزون بر حوائج و نیازهای خانواده‌ی وی باشد.

و **معتبر در حوائج و نیازهای اصلی فرد و خانواده‌اش**، همان است که به اندازه‌ی کافی و به قدر کفایت وی و خانواده‌اش باشد؛ و تعیین اندازه‌ای مشخّص در آن، مدّ نظر نمی‌باشد.

و امور ذیل، در حوائج و نیازهای اصلی، داخل است:

الف) مسکن وی.

ب) اثاثیه و لوازم خانه‌ی وی.

ج) لباس‌ها و جامه‌های وی.

د) اسب [وسایل سواری] وی.

ه) سلاح [و ادوات جنگی] وی.

و) بردگان خدمتکار وی؛ [و آلات و ابزاری که از آن‌ها در به دست آوردن معاش خویش، یاری می‌جوید.]

[صدقه‌ی فطر از جای چه کسی باید پرداخت شود؟:

واجب است که شخص مسلمان، صدقه‌ی فطر خویش را از جای اشخاص ذیل،

بپردازد:]

۱- از جای خودش.

۲- از جای فرزندان کوچک و فقیر خویش؛ و اگرچنان‌چه فرزندانِ کوچک وی، ثروتمند و غنی باشند، در آن صورت صدقه‌ی فطر را از مال خود ایشان بیرون آورد.

و - بنا به ظاهر روایت - بر پدربزرگ، واجب نیست که به جای **نواسه‌های کوچک و فقیر خویش**، [هرگاه پدرشان مفقودالاثر، یا فقیر و مستمند باشد،] صدقه‌ی فطر آن‌ها را پرداخت نماید.

و نظریه‌ی مختار و برگزیده آن است که پدربزرگ، به هنگام مفقودالاثر بودن پدر یا فقیر و مستمند بودن وی، به سان پدر است؛ [از این رو، هرگاه پدر، مفقودالاثر یا فقیر و مستمند باشد، در آن صورت پدربزرگِ ثروتمند، باید صدقه‌ی فطر نواسه‌های کوچک و فقیر خویش را پرداخت نماید.]

۳- از جای **بردگان خدمتکار**، **برده‌های مُدَبّر** و **اُمّ ولدهای خویش**؛ اگر چه کافر باشند.

و پرداخت صدقه‌ی فطر اشخاص ذیل، واجب نمی‌باشد:

۱- از جای برده‌ی مُکاتب خویش.

۲- از جای فرزندان بزرگ [و فقیر] خویش؛ [و اگر فرزندان وی، غنی و ثروتمند بودند، پس صدقه‌ی فطر را از مال خود آن‌ها پرداخت کند؛ از این رو، بر مرد واجب نیست که صدقه‌ی فطر را از جای فرزندان بزرگ، عاقل و فقیر خویش بپردازد؛ ولی اگر داوطلبانه و از روی تبرّع و احسان، این کار را کرد، جایز است. و اگر چنان‌چه فرزندانِ بزرگ و فقیر وی، دیوانه بودند، پس بر وی واجب است که صدقه‌ی فطر را از جای ایشان بپردازد.]

۳- از جای زن خویش. [بر مرد واجب نیست که صدقه‌ی فطر را از جای زنش بپردازد؛ ولی اگر چنان‌چه داوطلبانه و از روی تبرّع و احسان، این کار را کرد، جایز است.]

۴- از جای برده‌ای که در بین او و دیگری مشترک است.

۵- از جای برده‌ای که از نزد خواجه‌اش فرار کرده است؛ مگر آن که دوباره به نزد اربابش برگردد.

۶- بردهای که از پیش خواجه‌اش غصب شده است؛ [مگر آن که دوباره به اربابش، بازگردانیده شود.]

۷- بردهای که به اسارت گرفته شده است؛ [مگر آن که دوباره به اربابش برگردانیده شود. و همچنین بر فرد مسلمان، پرداخت صدقه‌ی فطر بردگانی که برای تجارت هستند، واجب نیست.]

[مقدار صدقه‌ی فطر:]

و **مقدار صدقه‌ی فطر** [برای هر یک نفر اعضای خانواده]، **نصف «صاع»** [صاع، معادل سه کیلو و شصت گرم] از **گندم** یا **آرد آن** و یا **آرد سفید الک شده‌ی آن**؛ یا **یک صاع** از **خرما** یا **یک صاع** از **کشمش** و یا **یک صاع** از **جو** است. [به هر حال، مقدار واجب برای هر نفر، **نیم صاع از گندم** یا **یک صاع از خرما یا مویز یا جو یا کشک** یا سایر چیزهایی است که جایگزین این‌ها می‌شوند؛ مانند: برنج و ذرّت و مانند این‌ها که به عنوان قوت مصرف می‌شوند.

دلیل این که مقدار واجب از **گندم**، **نیم صاع** است، حدیث عروة بن زبیر رضی الله عنه است که می‌گوید: «اِنَّ اَسْمٰاءَ بِنْتَ اَبِيْ بَكْرٍ كٰانَتْ تُخْرِجُ عَلٰى عَهْدِ رَسُوْلِ اللهِ ﷺ عَنْ اَهْلِهٰا - اَلْحُرِّ مِنْهُمْ وَ الْمَمْلُوْكِ - مُدَّيْنِ مِنْ حِنْطَةٍ اَوْ صٰاعاً مِنْ تَمْرٍ، بِالْمُدِّ اَوْ بِالصّٰاعِ الَّذِيْ يَقْتٰاتُوْنَ بِهِ» (شرح معانی الاثار، طحاوی)؛ «اسماء دختر ابوبکر رضی الله عنه در زمان پیامبر ﷺ زکات فطر افراد آزاد و برده‌ی خانواده‌اش را می‌داد که مقدار آن، دو مُدّ گندم یا یک صاع خرما بود، با مُدّ و صاعی که قوت را با آن پیمانه می‌کردند».

و هر «**مُدّ**»: برابر است با یک **مشت متوسط**.

و **دلیل وجوب یک صاع از غیر گندم**، حدیث ابوسعید خدری رضی الله عنه است که گفت: «كُنّٰا نُخْرِجُ زَكٰاةَ الْفِطْرِ صٰاعاً مِّنْ طَعٰامٍ اَوْ صٰاعاً مِنْ شَعِيْرٍ، اَوْ صٰاعاً مِنْ تَمْرٍ؛ اَوْ صٰاعاً مِنْ اَقِطٍ، اَوْ صٰاعاً مِنْ زَبِيْبٍ» (بخاری، مسلم، ترمذی، ابوداود، نسایی و ابن ماجه)؛ «ما زکات فطر را که مقدار آن یک صاع از طعام یا یک صاع از جو یا یک صاع از خرما یا یک صاع از کشک یا یک صاع از مویز بود می‌دادیم».

و ابن عمر رضی الله عنهما گوید: «اَمَرَ رَسُوْلُ اللهِ ﷺ بِصَدَقَةِ الْفِطْرِ عَنِ الصَّغِيْرِ وَ الْكَبِيْرِ وَ الْحُرِّ وَالْعَبْدِ مِمَّنْ تَمُوْنُوْنَ» (دارقطنی و بیهقی)؛ «پیامبر ﷺ به دادن زکات فطر از کوچک و بزرگ و آزاد و برده، و کسانی که نفقه‌ی آن‌ها بر عهده‌ی شما است، امر فرموده

است».]

و [در نزد امام ابوحنیفه رحمه الله و امام محمد رحمه الله]، یک «**صاع**»: معادل هشت «**رطل عراقی**» می‌باشد؛ [و از دیدگاه امام ابویوسف رحمه الله، یک «**صاع**»: معادل «**پنج رطل عراقی و یک سوم آن**» ($5\frac{1}{3}$ رطل) است. نویسنده‌ی «شرح الوقایة» گوید: «**صاع**»: پیمانه‌ای است که گنجایش **هشت رطل** از ماش یا عدس را داشته باشد. و این **هشت رطل** بدین جهت با ماش و عدس اندازه‌گیری شده است که تفاوت کوچکی و بزرگی دانه‌های آن‌ها و ذخیره‌ی اجزای آن‌ها کمتر است، در حالی که در حبوبات دیگر، تفاوت زیادی در این راستا وجود دارد.

آنگاه نویسنده‌ی «شرح الوقایة» در ادامه گوید: این صاع، همان **صاع عراقی** است؛ ولی **صاع حجازی**، گنجایش **پنج رطل و یک سوم** آن را دارد. و در نزد ما، **یک صاع عراقی**، معادل **دو «مَنّ»** است؛ و **یک «مَنّ»**، **چهل «استار»** و **یک «استار»**، **چهار و نیم «مثقال»** است؛ پس **یک «مَنّ»** معادل **۱۸۰ مثقال** است.

علامه محمد عاشق الهی گوید: به هر حال، در روزگار رسول خدا صلی الله علیه و سلم، صاع، عبارت بود از پیمانه و ظرفی که اشیاء به وسلیه‌ی آن پیمانه و وزن می‌شدند؛ ولی هنگامی که اسلام در اطراف و اکناف جهان گسترش یافت و مسلمانان خواستند تا صدقه‌ی فطر خویش را بپردازند، این پیمانه‌ها را با «**وزن**» محاسبه نمودند؛ و از آنجا که اشیاء از لحاظ وزن با همدیگر تفاوت و اختلاف دارند، لذا علماء و صاحب‌نظران فقهی نیز در حساب آن‌ها با یکدیگر اختلاف نمودند و مفتیان نیز بر مبنای تحقیق و بررسی خودشان فتوا دادند.

و در این عصر نیز، در تمام شهرها و نواحی و در تمامی معاملات، اشیاء را با «**کیلوگرم**» وزن می‌کنند.

و خود نیز از علماء و صاحب‌نظران اسلامی در این زمینه پرسیدم و کتاب‌هایشان را در این راستا تحقیق و مطالعه نمودم و جواب‌ها را مختلف و گوناگون دیدم؛ و از مجموع آن‌ها به این نتیجه رسیدم که اگر چنان‌چه کسی در صدقه‌ی فطر، **دو کیلو گندم** بپردازد، به راستی وی از دیدگاه مذهب احناف، صدقه‌ی فطر خویش را پرداخته است؛ زیرا اگر **یک «صاع»**، معادل **هشت رطل بغدادی** باشد، در این صورت **نصف صاع، بیشتر از دو کیلوگرم** نمی‌شود. ر.ک: سیری در مایل قدوری ج ۱ ص ۲۲۶]

و **پرداخت صدقه‌ی فطر به «قیمت»** جایز است؛ [از این رو، اگر کسی صدقه‌ی فطر را از غیر گندم یا خرما یا کشمش و یا جو پرداخت؛ به طوری که معادل قیمت نصف صاع از گندم، یا قیمت یک صاع از خرما، کشمش و جو باشد و نیت پرداخت صدقه‌ی فطر را نیز بکند، در آن صورت جایز است؛]

و در زمانی که شخص فقیر و مستمند، دسترسی به نیازمندی‌های خویش [از قبیل: گندم، جو، خرما، برنج و ...] داشت، این طور که سالِ فراوانی نعمت و وفور گندم و جو و غلّه‌جات باشد،] در آن صورت بهتر آن است که صدقه‌ی فطر با پول نقد پرداخت شود؛ زیرا این کار، باعث سرعت بخشیدن به برطرف کردن نیازهای شخص فقیر [و به نفع وی] می‌باشد.

و اگر سال قحطی و خشکسالی و دشواری و نیازمندی بود، در آن صورت، دادن گندم، جو و دیگر خوراکی‌ها، بهتر از دادن پول نقد در صدقه‌ی فطر است.

[چه وقت، صدقه‌ی فطر واجب می‌گردد؟:]

صدقه‌ی فطر با **طلوع صبح صادق روز عید فطر**، واجب می‌گردد؛ پس اگر کسی پیش از این وقت، مُرد و چهره در نقاب خاک کشید، یا فقیر و مستمند گردید؛ در آن صورت صدقه‌ی فطر بر وی واجب نیست.

و همچنین اگر کسی پس از طلوع صبح صادق، مسلمان شد، یا ثروتمند و توانگر شد و یا متولّد گردید و چشم به جهان گشود، در آن صورت صدقه‌ی فطر بر آن‌ها لازم و واجب نیست.

و مستحب آن است که صدقه‌ی فطر را پیش از خارج شدن به سوی عیدگاه از مال خویش بیرون آورد؛ و اگر صدقه‌ی فطر را جلوتر یا دنبال‌تر از وقت آن پرداخت کرد، جایز است؛ و به تأخیر انداختن صدقه‌ی فطر [از وقت نماز عید] مکروه است؛ [مگر در صورتی که این تأخیر به جهت عذری از عذرها باشد. و هرگاه شخصی، صدقه‌ی فطر خویش را پیش از نماز عید فطر پرداخت نماید، این کار وی درست است تا افراد فقیر و مستمند از قبل، بر آماده ساختن لباس و نیازمندی‌های لازم دیگر، برای خود و خانواده‌شان در روز عید، قادر گردند.

در مورد **زمان پرداخت زکات فطر**، ابن عمر ﷠ گوید: «اَمَرَ رَسُوْلُ اللّٰهِ ﷺ بِزَ كَاةِ الْفِطْرِ اَنْ تُؤَدّٰي قَبْلَ خُرُوْجِ النّٰاسِ اِلَي الصَّلاةِ» (بخاری، مسلم، ترمذی، ابوداود و نسایی)؛ «پیامبر ﷺ دستور داد تا زکات فطر، قبل از خروج مردم برای نماز عید،

پرداخت شود».

و جایز است که زکات فطر، **یک یا دو روز پیش از عید**، به کسی که آن را می‌گیرد، پرداخت شود؛ نافع گوید: «كَانَ ابْنُ عُمَرَ يُعْطِيْهَا الَّذِيْنَ يَقْبِلُوْنَهَا وَ كَانُوْا يُعْطُوْنَ قَبْلَ الْفِطْرِ بِيَوْمٍ اَوْ يَوْمَيْنِ» (بخاری)؛ «ابن عمر زکات فطر را به کسانی که آن را قبول می‌کردند می‌داد و به آنان یک یا دو روز قبل از عید، داده می‌شد».

و **موارد مصرف صدقه‌ی فطر** نیز با **موارد مصرف زکات اموال**، یکسان و برابر است؛ اما بهتر آن است که صدقه‌ی فطر، به فقرا و مستمندان داده شود؛ زیرا پیامبر ﷺ می‌فرماید: «وَ طُعْمَةٌ لِلْمَسَاكِيْنِ» (ابن ماجه و ابوداود)؛ «زکات فطر، رزق و خوراکی برای مساکین و مستمندان است».

نویسنده‌ی «درّ المختار» گوید: **موارد مصرف زکات فطر** با **موارد مصرف زکات اموال**، در تمامی موارد یکسان است.

شامی در «**حاشیه‌ی**» خویش گوید: مراد از «**موارد مصرف زکات**» همان کسانی‌اند که در آیه‌ی صدقات ﴿إِنَّمَا ٱلصَّدَقَٰتُ لِلۡفُقَرَآءِ وَٱلۡمَسَٰكِينِ...﴾ ذکر شده است؛ البته به جز کارگزار و جمع‌آوری کننده‌ی زکات که ثروتمند باشد؛ و همچنین صدقه‌ی فطر برای فردی که در بین او و فرد زکات‌دهنده پیوند ولادت یا رابطه‌ی زناشویی باشد، یا ثروتمند یا از بنی‌هاشم و امثال آن - که در موارد مصرف زکات بدان‌ها اشاره شد - باشد، درست نیست.]

و هر شخص، صدقه‌ی فطر خویش را به یک فقیر و مستمند بدهد. و در جواز دادن یک صدقه‌ی فطر به بیش از یک فقیر، اختلاف نظر وجود دارد؛ [و بیشتر صاحب‌نظران فقهی، از قبیل نویسنده‌ی کتاب «الولواجیّة»، نویسنده‌ی کتاب «الخانیة»، نویسنده‌ی کتاب «البدائع»، نویسنده‌ی کتاب «المحیط» و دیگران، بر این باورند که دادن صدقه‌ی فطر از جای یک نفر به بیش از یک فقیر، جایز است.] و - بنا به قول صحیح - دادن صدقه‌ی فطر از جای چند نفر به یک نفر مسکین و مستمند، درست است؛ [بنابراین، یک نفر می‌تواند صدقه‌ی خویش را به چند نفر بدهد، و چند نفر نیز می‌توانند صدقه‌ی خویش را به یک نفر بدهند.] و خداوند، به راه راست و درست، توفیق دهنده است.

کتاب حجّ

كتابُ الحجّ

هُوَ: زِيَارَةُ بِقَاعٍ مَخصُوصَةٍ بِفِعلٍ مَخصُوصٍ فِي اَشهُرِه؛ وَ هِيَ: شَوَّالٌ وَ ذُوالقَعدَةِ وَ عَشرُ ذِي الحَجَّةِ.

فُرِضَ مَرَّةً عَلَى الفَورِ فِي الاَصَحِّ.

وَ شُرُوطُ فَرضِيَّتِه ثَمَانِيَةٌ عَلَى الاَصَحِّ: اَلإِسلَامُ وَالعَقلُ وَالبُلُوغُ وَالحُرِّيَّةُ وَالْوَقْتُ وَ الْقُدْرَةُ عَلَى الزَّادِ وَلَوْ بِمَكَّةَ بِنَفَقَةِ وَسَطٍ وَالقُدرَةُ عَلَى رَاحِلَةٍ مُختَصَّةٍ بِه اَو عَلَى شِقِّ مَحملٍ بِالمِلكِ وَالاِجَارَةِ لَا الاِبَاحَةِ وَالاِعَارَةِ لِغَيرِ اَهلِ مَكَّةَ وَ مَن حَولَهُم إِذَا أَمكَنَهُمُ المَشيُ بِالقَدَمِ وَالقُوَّةِ بِلَا مَشَقَّةٍ؛ وَ إِلَّا فَلَا بُدَّ مِنَ الرَّاحِلَةِ مُطلَقًا؛ وَ تِلكَ القُدرَةُ فَاضِلَةٌ عَن نَفَقَتِه وَ نَفَقَةِ عِيَالِه اِلى حِينِ عَودِه وَ عَمَّا لَا بُدَّ مِنهُ كَالمَنزِلِ وَ اَثَاثِه وَ آلَاتِ المُحتَرِفِينَ وَ قَضَاءِ الدَّينِ.

وَ يُشتَرَطُ العِلمُ بِفَرضِيَّةِ الحَجِ لِمَن أَسلَمَ بِدَارِ الحَربِ أَوِ الكَونُ بِدَارِ الاِسلَامِ.

وَ شُرُوطُ وُجُوبِ الأَدَاءِ خَمسَةٌ عَلَى الاَصَحِّ: صِحَّةُ البَدَنِ وَ زَوَالُ المَانِعِ الحِسِّي عَنِ الذِّهَابِ لِلحَجِّ وَ أَمنُ الطَّرِيقِ وَ عَدَمُ قِيَامِ العِدَّةِ وَ خُرُوجُ مَحرَمٍ وَ لَو مِن رَضَاعٍ أَو مُصَاهَرَةٍ مُسلِمٍ مَأمُونٍ عَاقِلٍ بَالِغٍ أَو زَوجٍ لِإمرَأَةٍ فِي سَفَرٍ؛ وَالعِبرَةُ بِغَلَبَةِ السَّلَامَةِ بَرًّا وَّ بَحرًا عَلَى المُفتَى بِه.

وَ يَصِحُّ أَدَاءُ فَرضِ الحَجِّ بِاربَعَةِ أَشيَآءَ لِلحُرِّ: الإِحرَامُ وَالإِسلَامُ؛ وَ هُمَا شَرطَانِ؛ ثُمَّ الإِتيانُ بِرُكنَيه؛ وَ هُمَا: اَلوُقُوفُ مُحرِمًا بِعَرَفَاتٍ لَحَظَةً مِن زَوَالِ يَومِ التَّاسِعِ اِلَى فَجرِ يَومِ النَّحرِ بِشَرطِ عَدَمِ الجِمَاعِ قَبلَه مُحرِمًا؛ وَالرُّكنُ الثَّانِي؛ هُوَ: اَكثَرُ طَوَافِ الإِفَاضَةِ فِي وَقتِه؛ وَ هُوَ: مَا بَعدَ طُلُوعِ فَجرِ النَّحرِ.

وَ وَاجِبَاتُ الحَجِّ: إِنشَاءُ الاِحرَامِ مِنَ المِيقَاتِ وَ مَدُّ الوُقُوفِ بِعَرَفَاتٍ إِلَى الغُرُوبِ وَ الوُقُوفُ بِالمُزدَلِفَةِ فِيمَا بَعدَ فَجرِ يَومِ النَّحرِ وَ قَبلَ طُلُوعِ الشَّمسِ وَ رَميُ الجِمَارِ وَ ذِبحُ القَارِنِ وَالمُتَمَتِّعِ بينَهُمَا وَ الْحَلْقُ وَ تَخْصِيصُهُ بِالْحَرَمِ وَ اَيّامِ النَّحْرِ وَ تَقْدِيمِ الرَّمْيِ عَلَى الْحَلْقِ وَ نَحْرِ الْقَارِنِ وَ الْـمُتَمَتِّعِ و إِيقَاعُ طَوَافِ الزِّيارَة فِي أَيَّامِ النَّحرِ وَالسَّعيُ بَينَ الصَّفَا وَالمَروَةِ

فِي أَشهُرِ الحَجِّ وَ حُصُولُه بَعدَ طَوَافٍ مُعتَدٍّ بِه وَالمَشيُ فِيهِ لِمَن لَا عُذرَ لَه وَ بِدَاءَةُ السَّعيِ مِنَ الصَّفَا وَ طَوَافُ الوَدَاعِ وَ بِدَاءَةُ كُلِّ طَوَافٍ بِالبَيتِ مِنَ الحَجَرِالأَسوَدِ وَالتّيامُنُ فِيهِ وَالمَشيُ فِيهِ لِمَن لَا عُذرَ لَه وَ الطَّهَارَةُ مِنَ الحَدَثَينِ وَ سَترُ العَورَةِ وَ اَقَلُّ الاَشوَاطِ بَعدَ فِعلِ الأَكثَرِ مِن طَوَافِ الزِّيَارَة؛ وَ تَركُ المَحظُورَاتِ كَلُبسِ الرَّجُلِ المِخيَطَ وَ سَترِ رَأسِه وَ وَجهِه وَ سَترِالمَرأَةِ وَجهَهَا وَالرَّفثِ وَالفُسُوقِ وَالجِدَالِ وَ قَتلِ الصَّيدِ وَالإِشَارَةِ اِلَيهِ وَالدَّلَالَةِ عَلَيه.

وَ سُنَنُ الحَجِّ مِنهَا: الاِغتِسَالُ وَ لَو لِحَائِضٍ وَ نُفَسَآءَ اَوِ الوُضُوءُ إِذَا أَرَادَ الإِحرَامَ وَ لُبسُ إِزارٍ وَ رِدَاءٍ جَدِيدَينِ اَبيَضَينِ وَالتَّطَيُّبُ وَ صَلَوةُ رَكعَتَينِ وَالإِكثَارُ مِنَ التَّلبِيَةِ بَعدَ الإِحرَامِ رَافِعًا بِهَا صَوتَه مَتَى صَلَّى اَو عَلَا شَرَفًا أَو هَبَطَ وَادِيًا أَو لَقِيَ رَكبًا وَ بِالأَسحَارِ وَ تَكرِيرُهَا كُلَّمَا أَخَذَ فِيهَا وَالصَّلوةُ عَلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيهِ وَ سَلَّمَ وَ سُؤَالِ الجَنَّةِ وَ صُحبَةِ الأَبرَارِ وَالإِستِعَاذَةِ مِنَ النَّارِ وَ الغُسلِ لِدُخُولِ مَكَّةَ وَ دُخُولُهَا مِن بَابِ المُعَلَّاةِ نَهَارًا وَّ التَكبِيرُ وَالتَّهلِيلُ تِلقَاءَ البَيتِ الشَّرِيفِ وَالدُّعَاءُ بِمَا أَحَبَّ عِندَ رُؤيَتِه وَ هُوَ مُستَجَابٌ وَ طَوَافُ القُدُومِ وَ لَو فِي غيرِ اَشهُرِ الحَجِّ؛ وَالاِضطِبَاعُ فِيهِ وَالرَّمَلُ إِن سَعى بَعدَه فِي أَشهُرِ الحَجِّ وَالهَروَلَةُ فِيمَا بَينَ المِيلَينِ الأَخضَرَينِ لِلرِّجَالِ وَالمَشيُ عَلَى هَينَةٍ فِي بَاقِي السَّعيِ وَالإِكثَارُ مِنَ الطَّوَافِ؛ وَ هُوَ أَفضَلُ مِن صَلَوةِ النَّفلِ لِلآفَاقِيِّ؛ وَالخُطبَةُ بَعدَ صَلوةِ الظُّهرِ يَومَ سَابِعِ الحَجَّةَ بِمَكَّةَ؛ وَ هِيَ خُطبَةٌ وَاحِدَةٌ بِلَا جُلُوسٍ، يُعَلِّمُ المَنَاسِكَ فِيهَا؛ وَالخُرُوجُ بَعدَ طُلُوعِ الشَّمسِ يَومَ التَّروِيَةِ مِن مَكَّةَ لِمَنًى وَالمَبِيتُ بِها ثُمَّ الخُرُوجُ مِنهَا بَعدَ طُلُوعِ الشَّمسِ يَومَ عَرَفَةَ اِلَى عَرَفَاتٍ؛ فَيَخطُبُ الاِمَامُ بَعدَ الزَّوَالِ قَبلَ صَلَوةِ الظُّهرِ وَالعَصرِ مَجمُوعَةً جَمعَ تَقدِيمٍ مَعَ الظُّهرِ خُطبَتَينِ يَجلِسُ بَينَهُمَا؛ وَالاِجتَهَادُ فِي التَّضَرُّعِ وَالخُشُوعِ وَالبُكَاءِ بِالدُّمُوعِ وَالدُّعَاءِ لِلنَّفسِ وَالوَالِدَينِ والاِخوَانِ المُؤمِنِينَ بِمَا شَآءَ مِن اَمرِ الدَّارَينِ فِي الجَمعَينِ؛ وَالدَّفعُ بِالسَّكِينَةِ وَالوَقَارِ بَعدَ الغُرُوبِ مِن عَرَفَاتٍ؛ وَالنُّزُولُ بِمُزدَلِفَةَ مُرتَفِعًا عَن بَطنِ الوَادِي بِقُربِ جَبَلِ قُزَحَ؛ وَالمَبِيتُ بِهَا لَيلَةَ النَّحرِ بِمِنىٰ اَيَّامَ مِنىٰ بِجَمِيعِ أَمتِعَتِه؛ وَ كُرِهَ تَقدِيمُ ثَقَلِه اِلى مَكَّةَ إِذ ذَاكَ. وَ يَجعَلُ مِنى عَن يَمِينِه وَ مَكَّةَ عَن يَسَارِه حَالَةَ الوُقُوفِ لِرَمِي الجِمَارِ وَ كَونُه رَاكِباً حَالَةَ رَمِي جَمرَةِ العَقَبَةِ فِي كُلِّ الأَيَّامِ؛ مَاشِيًا فِي الجَمرَةِ الأُولَى التِي تَلِي المَسجِدَ وَالوُسطى؛ وَالقِيَامُ فِي بَطنِ الوَادِي حَالَةَ الرَّميِ؛ وَ كَونُ الرَّمي فِي اليَومِ الاَوَّلِ فِيمَا بَينَ طُلُوعِ الشَّمسِ وَ زَوَالِهَا وَ فِيمَا بَينَ الزَّوَالِ وَ غُرُوبِ الشَّمسِ فِي بَاقِي الاَيَّامِ؛ وَ كُرِهَ الرَّميُ فِي اليَومِ

الاَوَّلِ وَالرَّابِعِ فِيمَا بَينَ طُلُوعِ الفَجرِ وَالشَّمسِ؛ وَ كُرِهَ فِي اللَيالي الثَلاثِ وَ صَحَّ؛ لِأَنَّ اللَيَالِي كُلَّهَا تَابِعَةٌ لِمَا بَعدَهَا مِنَ الاَيَّامِ اِلَّا الليلَةَ الَّتِي تَلِيَ عَرفَةَ حَتَّى صَحَّ فِيهَا الوُقُوفُ بِعَرَفاتٍ وَ هِيَ لَيلَةُ العِيدِ وَ لَيَالِيَ رَمِي الثَّلَاثِ فَإِنَّهَا تَابِعَةٌ لِمَا قَبلَهَا؛ وَالمُبَاحُ مِن أَوقَاتِ الرَّمي: مَا بَعدَ الزَّوَالِ اِلى غُرُوبِ الشَّمسِ مِنَ اليَومِ الاَوَّلِ. وَ بِهَذَا عُلِمَت اَوقَاتُ الرَّمي كُلُّهَا جَوازٌ وَ كَرَاهَةً وَ اِستِحبَابًا.

وَ مِنَ السُّنَّةِ، هَديُ المُفرَدِ بالحَجِّ وَالاَكلُ مِنهُ وَ مِن هَدى التَّطَوُّعِ وَالمُتعَةِ وَالقِرَانِ فَقَط؛ وَ مِنَ السُّنَّةِ. الخُطبَةُ يَومَ النَّحرِ مِثلَ الأُولى يُعَلِّمُ فِيهَا بَقِيَّةَ المَنَاسِكِ وَ هِى ثَالِثَةُ خُطَبِ الحَجِّ؛ وَ تَعجِيلُ النَّفَرِ إِذَا أَرَادَه مِن مِنىٰ قَبلَ غُرُوبِ الشَّمسِ مِنَ اليَومِ الثَّانِي عَشَرَ؛ وَ إِن أَقَامَ بِهَا حَتَّى غَرَبَتِ الشَّمس مِنَ اليَومِ الثَّانِي عَشَرَ فَلَا شَئَ عَلَيهِ وَ قَد أَسَاءَ، وَ إِن أَقَامَ بِمِنىٰ اِلَى طُلُوعِ فَجرِ اليَومِ الرَّابِعِ لَزِمَه رَميُه؛ وَ مِنَ السُّنَّةِ، النُّزُولُ بالمُحَصَّبِ سَاعَةً بَعدَ اِرتِحَالِه مِن مِنىٰ؛ وَ شُربُ مَاءِ زَمزَمَ وَالتَضَلُّعُ مِنهُ وَ اِستِقبَالُ البَيتِ وَالنَّظَرُ اِلَيهِ قَائِمًا وَالصَّبُّ مِنهُ عَلَى رَأسِه وَ سَائِرِ جَسَدِه؛ وَ هُوَ: لِمَا شُرِبَ لَه مِن أُمُورِ الدُّنيَا وَالآخِرَةِ؛ وَ مِنَ السُّنَّةِ، التِزَامُ المُلتَزَمِ وَ هُوَ أَن يَّضَعَ صَدرَه وَ وَجهَه عَلَيه وَالتَّشَبُّثُ بِالاَستَارِ سَاعَةً دَاعِيًا بِمَا اَحَبَّ وَ تَقبِيلُ عَتَبَةِ البَيتِ وَ دُخُولِه بِالاَدَبِ وَالتَّعظِيمِ ثُمَّ لَم يَبقَ عَلَيهِ اِلَّا اَعظَمَ القُربَاتِ وَ هِيَ زِيَارَةُ النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيه وَ سَلَّمَ وَ اَصحَابِه فَينَوِيهَا عِندَ خُرُوجِه مِن مَكَّةَ مِن بَابِ سَبِيكَةَ مِنَ الثَّنِيَّةِ السُّفلى. وَ سَنَذكُرُ للزِّيَارَةِ فَصلًا عَلَى حِدَتِه إِن شاءَ اللهُ تَعَالى.

کتاب حجّ

[«**حج**»: عبادتی است که بر همه‌ی زنان و مردان مسلمانی که عاقل، بالغ، آزاد، توانگر و سالم و تندرست باشند واجب می‌باشد. خداوند بلند مرتبه می‌فرماید: ﴿إِنَّ أَوَّلَ بَيْتٖ وُضِعَ لِلنَّاسِ لَلَّذِي بِبَكَّةَ مُبَارَكٗا وَهُدٗى لِّلۡعَٰلَمِينَ ٩٦ فِيهِ ءَايَٰتُۢ بَيِّنَٰتٞ مَّقَامُ إِبۡرَٰهِيمَۖ وَمَن دَخَلَهُۥ كَانَ ءَامِنٗاۗ وَلِلَّهِ عَلَى ٱلنَّاسِ حِجُّ ٱلۡبَيۡتِ مَنِ ٱسۡتَطَاعَ إِلَيۡهِ سَبِيلٗاۚ وَمَن كَفَرَ فَإِنَّ ٱللَّهَ غَنِيٌّ عَنِ ٱلۡعَٰلَمِينَ ٩٧﴾ [آل عمران: ۹۶-۹۷] «نخستین خانه‌ای که برای مردم (جهت عبادت) بنیان‌گذاری گشته است، خانه‌ای است که در مکّه قرار دارد (کعبه نام و از لحاظ ظاهر و باطن) پربرکت و نعمت است و (از آن جایی که قبله‌گاه نماز مسلمانان و مکان حج آنان یعنی کنگره‌ی بزرگ سالانه‌ی ایشان است، مایه‌ی) هدایت جهانیان است. در آن نشانه‌های روشنی است. مقام ابراهیم (یعنی مکان نماز و عبادت او از جمله‌ی آن‌ها است) و هر کس داخل آن (حرم) شود در امان است. و حج این خانه‌ی الهی واجب است بر کسانی که توانایی (مالی و بدنی) برای رفتن به آنجا را دارند؛ و هر کس وجوب حج را انکار کند، کافر می‌شود و (به خود زیان رسانده نه به خدا) که خداوند از همه‌ی جهانیان بی‌نیاز است».

از ابوهریره رضی الله عنه روایت است: پیامبر ﷺ برای ما خطبه خواند و فرمود: «يٰا اَيُّهَا النّٰاسُ! اِنَّ اللهَ قَدْفَرَضَ عَلَيْكُمُ الْحَجَّ فَحُجُّوْا. فَقٰالَ رَجُلٌ: اَكُلَّ عٰامٍ يٰا رَسُوْلَ اللهِ ﷺ؟ فَسَكَتَ حَتّٰي قٰالَهٰا ثَلاٰثاً؛ ثُمَّ قٰالَ: لَوْ قُلْتُ نَعَمْ لَوَجَبَتْ وَ لَمَا اسْتَطَعْتُمْ. ثُمَّ قٰالَ: ذَرُوْنِيْ مٰا تَرَكْتُكُمْ، فَاِنَّمٰا اَهْلَكَ مَنْ كٰانَ قَبْلَكُمْ كَثْرَةُ سُؤٰالِهِمْ وَ اخْتِلاٰفُهُمْ عَلٰي اَنْبِيٰاءِهِمْ؛ فَاِذٰا اَمَرْتُكُمْ بِاَمْرٍ فَأْتُوْا مِنْهُ مَا اسْتَطَعْتُمْ وَ اِذٰا نَهَيْتُكُمْ عَنْ شَيْءٍ فَدْعُوْهُ» (مسلم و نسایی)؛ «ای مردم! خداوند حج را بر شما فرض کرده است؛ پس حج کنید. مردی گفت: ای رسول خدا! آیا هر سال؟ پیامبر ﷺ ساکت شد تا آن مرد سه بار سؤالش را تکرار کرد. سپس پیامبر ﷺ فرمود: اگر می‌گفتم بله، حجّ هر سال بر شما واجب می‌شد و شما توانایی انجام آن را نمی‌داشتید؛ سپس فرمود: در آنچه شما را بر آن گذاشته‌ام مرا رها کنید؛ زیرا کسان قبل از شما را سؤالات زیاد و اختلاف با پیامبرانشان هلاک گردانید؛ پس هرگاه شما را به کاری امر کردم، در حدّ توانتان آن را انجام دهید و هرگاه شما را از چیزی نهی

کردم، از آن دست بردارید».

و ابن عمر رضی الله عنهما گوید: پیامبر ﷺ فرمود: «بُنِيَ الْاِسْلاٰمُ عَلٰي خَمْسٍ: شَهٰادَةِ اَنْ لّٰا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ وَ اَنَّ مُحَمَّداً رَّسُوْلُ اللّٰهِ وَ اِقٰامِ الصَّلاٰةِ وَ اِيْتٰاءِ الزَّ كٰاةِ وَ حَجِّ الْبَيْتِ وَ صِيٰامِ رَمَضٰانَ» (بخاری و مسلم)؛ «اسلام بر پنج رکن و پایه بنا شده است: گواهی دادن به این که هیچ معبود برحقی غیر از الله نیست و محمد ﷺ فرستاده‌ی او است و برپایی نماز، دادن زکات، حجّ خانه‌ی خدا و روزه‌ی ماه رمضان».

و ابوهریره رضی الله عنه در مورد فضیلت حج و عمره، چنین روایت می‌کند که پیامبر ﷺ فرمود: «اَلْعُمْرَةُ اِلَي الْعُمْرَةِ كَفّٰارَةٌ لِّمٰا بَيْنَهُمٰا، وَ الْحَجُّ الْمَبْرُوْرُ لَيْسَ لَهُ جَزٰاءٌ اِلَّا الْجَنَّةَ» (بخاری، مسلم، ترمذی، ابن ماجه و نسایی)؛ «عمره تا عمره، کفّاره‌ی گناهان بین آن دو است و حج مقبول که در آن گناه نباشد، جز بهشت، پاداشی ندارد».

و عبدالله بن مسعود رضی الله عنه گوید: پیامبر ﷺ فرمود: «تٰابِعُوْا بَيْنَ الْحَجِّ وَ الْعُمْرَةِ فَاِنَّهُمٰا يَنْفِيٰانِ الذُّنُوْبَ وَ الْفَقْرَ، كَمٰا يَنْفِي الْكِيْرُ خَبْثَ الْحَدِيْدِ وَ الذَّهَبِ وَ الْفِضَّةِ؛ وَ لَيْسَ لِحَجَّةٍ مَّبْرُوْرَةٍ ثَوٰابٌ اِلَّا الْجَنَّةَ» (ترمذی، نسایی و ابن ماجه)؛ «پی در پی حج و عمره کنید؛ زیرا آن دو گناهان و فقر را از بین می‌برند همان‌طور که دم آهنگری، ناخالصی و زایده‌ی آهن و طلا و نقره را می‌زداید و حجّ مقبول، پاداشی جز بهشت ندارد».

و از ابوهریره رضی الله عنه نیز روایت است که گفت: از پیامبر ﷺ شنیدم که می‌فرمود: «مَنْ حَجَّ لِلّٰهِ عَزَّوَجَلَّ فَلَمْ يَرْفُثْ وَ لَمْ يَفْسُقْ، رَجَعَ كَيَوْمٍ وَّلَدَتْهُ اُمُّهُ» (بخاری، مسلم، ابن ماجه، نسایی و ترمذی)؛ «هر کس برای کسب خشنودی خدای عزوجل حج کند و هنگام احرام از آمیزش و امور شهوانی با همسرش پرهیز نماید و معصیت نکند، زمانی که از حج باز می‌گردد، مانند روزی است که مادرش او را زاییده است».

و ابن عمر رضی الله عنهما گوید: پیامبر ﷺ فرمود: «اَلْغٰازِيْ فِيْ سَبِيْلِ اللّٰهِ، وَ الْحٰاجُّ وَ الْمُعْتَمِرُ، وَفْدُاللّٰهِ، دَعٰاهُمْ فَاَجٰابُوْهُ وَ سَأَلُوْهُ فَاَعْطٰاهُمْ» (ابن ماجه)؛ «مجاهد در راه خدا و کسی که به حج و عمره برود، هیئت و نمایندگان خدا هستند؛ خدا آنان را به عبادت خود فراخوانده و آن‌ها اجابت کرده‌اند و از او خواسته‌اند، خدا هم به آنان عطا کرده است».

«حجّ»: در لغت به معنای «قصد کردن انجام کار مهم و بزرگ» می‌باشد؛ و در **اصطلاح شریعت مقدّس اسلام**، عبارت است از:] «زیارت کردن اماکن مخصوص [از

قبیل: خانه‌ی کعبه و صحرای عرفات] با رفتار و اعمالی خاصّ [از قبیل: احرام، نیت حج و ...] در ماه‌های حج»؛ و «**ماه‌های حجّ**»: عبارتند از: **شوّال، ذوالقعده** و **ده روز [اول] ذی‌الحجّة**.

و - بنا به قول صحیح‌تر - حجّ یک بار در طول زندگی [بر هر مسلمان بالغ، عاقل، آزاد، توانگر و توانا] به صورت فوری، فرض [عین] است؛ [زیرا پیامبر ﷺ می‌فرماید: «مَنْ مَلَكَ زٰاداً وَّ رٰاحِلَةً تُبَلِّغُهُ اِلٰي بَيْتِ اللّٰهِ وَ لَمْ يَحُجَّ فَلا عَلَيْهِ اَنْ يَّمُوْتَ يَهُوْدِيّاً اَوْ نَصْرٰانِيّاً» (ترمذی)؛ «هر کس مالک زاد و توشه و وسیله‌ی نقلیه و سواری باشد که بتواند به خانه‌ی خدا برود و نرود و حجّش را به جای نیاورد، بر وی باکی نیست که یهودی یا نصرانی بمیرد».

و نیز می‌فرماید: «مَنْ لَمْ يَحْبِسْهُ مَرَضٌ اَوْ حٰاجَةٌ ظٰاهِرَةٌ اَوْ سُلْطٰانٌ جٰائِرٌ فَلَمْ يَحُجَّ فليمت ان شاء يهودياً او نصرانياً» (مسند احمد بن حنبل)؛ «هر کس بدون موانع بیماری یا احتیاج ظاهری یا ممانعت سلطان ستمکار، از ادای فریضه‌ی حج خودداری کند و مرگش فرارسد، مرگ او با مرگ یهودی و نصرانی فرق ندارد».

بنابراین کسی که توانایی ادای حج را دارد، باید فوراً آن را ادا کند؛ به دلیل فرموده‌ی پیامبر ﷺ: «مَنْ اَرٰادَ الْحَجَّ فَلْيَتَعَجَّلْ، فَاِنَّهُ قَدْ يَمْرُضُ الْمَرِيْضُ وَ تَضِلُّ الضّٰالَّةُ وَ تَعْرِضُ الْحٰاجَةُ» (ابن ماجه)؛ «هر کس اراده‌ی حج کرد، شتاب کند؛ چون امکان دارد مریض شود یا مرکبش را از دست بدهد و یا این که نیازی پیش آید».

از این رو امّت اسلامی، اجماع کرده‌اند که حج در طول عمر، یک بار فرض می‌باشد. اقرع بن حابس از پیامبر ﷺ سؤال نمود: آیا حجّ خانه‌ی خدا در هر سال واجب است یا یک بار در طول عمر؟ پیامبر ﷺ فرمود: «بَلْ - اَلْحَجُّ - مَرَّةً وٰاحِدَةً فَمَنْ زٰادَ فَتَطَوُّعٌ» (مسند احمد)؛ «بلکه در طول عمر یک بار فرض است؛ پس هر کس بیش از یک بار حج کند، داوطلبی است و سنّت می‌باشد».]

[شرط‌های فرضیت حجّ:]

- بنا به قول صحیح‌تر -، شرط‌های فرضیت حج، هشت چیز است که عبارتند از:

۱- **مسلمان بودن**؛ [چون حجّ به مانند نماز و زکات و روزه، عبادت محسوب می‌شود و شرط عابدت نیز اسلام است؛ زیرا در حدیث معاذ بن جبل رضی الله عنه چنین آمده است: «اُدْعُهُمْ اِلٰي شَهٰادَةِ اَنْ لّٰا اِلٰهَ اِلّٰا اللّٰهُ فَاِنْ هُمْ اَطٰاعُوْكَ فَاَعْلِمْهُمْ اَنَّ

عَلَيْهِمْ كَذٰا» (مسلم)؛ «آنان را به گفتن و اقرار کلمه‌ی شهادتین فرا بخوان؛ چون تو را اجابت کردند و اطاعت نمودند، به آنان خبر ده که چه چیزهایی بر آنان واجب است...».

و از جمله‌ی آن‌ها یکی حجّ بود، پس حجّ بر کافر فرض نیست.]

۲- **عقل داشتن؛** [پس حج بر دیوانه فرض نیست؛ زیرا پیامبر ﷺ می‌فرماید: «رُفِعَ الْقَلَمُ عَنْ ثَلاثَةٍ: عَنِ الْمَجْنُوْنِ حَتّٰي يُفِيْقَ وَعَنِ النّٰائِمِ حَتّٰي يَسْتَيْقِظَ وَ عَنِ الصَّبِيّ حَتّٰي يَحْتَلِمَ» (ابوداود)؛ «تکلیف از سه دسته برداشته شده است: از دیوانه تا هوشیار شود؛ از به خواب رفته تا بیدار شود و از بچه تا بالغ گردد».]

۳- **بالغ بودن؛** [پس حجّ بر کودک فرض نیست؛ به دلیل حدیث: «رُفِعَ الْقَلَمُ عَنْ ثَلاثَةٍ...»؛ و ابن عباس رضی الله عنهما نیز گوید: «زنی، کودکی را نزد پیامبر ﷺ آورد و گفت: آیا حج این بچه صحیح است؟ پیامبر ﷺ فرمود: «نَعَمْ وَ لَكِ اَجْرٌ» (مسلم، ابوداود و نسایی)؛ «بله و برای تو نیز اجر هست».

و همچنین از ابن عباس رضی الله عنهما روایت است که پیامبر ﷺ فرمود: «اَيُّمٰا صَبِيٍّ حَجَّ ثُمَّ بَلَغَ فَعَلَيْهِ حَجَّةٌ اُخْرٰي؛ وَ اَيُّمٰا عَبْدٍ حَجَّ ثُمَّ عُتِقَ فَعَلَيْهِ حَجَّةٌ اُخْرٰي» (بیهقی)؛ «هر کودکی که حج کرد؛ سپس بالغ شد، حجّی دیگر بر او واجب است؛ و هر برده‌ای که حجّ را به جای آورد و سپس آزاد گردید، حجّی دیگر بر او واجب است».]

۴- **آزاد بودن؛** پس حجّ بر برده فرض نیست، چون مشغول خدمت سیدش است و توانایی انجام حجّ را ندارد؛ البته اگر کودک یا برده، مراسم حج را به جای آورند، حجّ آن‌ها صحیح است، ولی جای حجّ واجبی را که بعد از بلوغ کودک و آزادی برده واجب می‌شود را نمی‌گیرد. ابن عباس رضی الله عنهما گوید: پیامبر ﷺ فرمود: «اَيُّمٰا صَبِيٍّ حَجَّ ثُمَّ بَلَغَ فَعَلَيْهِ حَجَّةٌ اُخْرٰي؛ وَ اَيُّمٰا عَبْدٍ حَجَّ ثُمَّ عُتِقَ فَعَلَيْهِ حَجَّةٌ اُخْرٰي» (بیهقی)؛ «هر کودکی که حج کرد؛ سپس بالغ شد، حجّی دیگر بر او واجب است؛ و هر برده‌ای که حجّ را به جای آورد و سپس آزاد گردید، حجّی دیگر بر او واجب است».]

۵- **وقت [مخصوص] حجّ.** [پس ادای حجّ، پیش از ماه‌های حجّ، یا پس از آن صحیح نیست.

و **ماه‌های حجّ** عبارتند از: شوّال، ذوالقعده و ده روز اول از ماه ذوالحجّه.

پس هر کس پیش از فرارسیدن این ماه‌ها برای حج، طواف یا سعی کند، از جای حجّ وی صحیح نخواهد بود؛ و اِحرام بستن پیش از ماه‌های حجّ، به همراه کراهیت صحیح است.

خداوند بلندمرتبه، در مورد وقت حجّ می‌فرماید: ﴿يَسۡـَٔلُونَكَ عَنِ ٱلۡأَهِلَّةِۖ قُلۡ هِيَ مَوَٰقِيتُ لِلنَّاسِ وَٱلۡحَجِّۗ﴾ [البقرة: ۱۸۹] «از تو درباره‌ی هلال‌های ماه می‌پرسند. بگو: آن‌ها شناسه‌های زمانی (و تقویم طبیعی) برای (نظام زندگی) مردم و (تعیین وقت) حجّ است».

و نیز می‌فرماید: ﴿ٱلۡحَجُّ أَشۡهُرٞ مَّعۡلُومَٰتٞۚ﴾ [البقرة: ۱۹۷] «حج در ماه‌های معینی انجام می‌پذیرد».

ابن عمر رضی الله عنهما گوید: «اَشْهُرُ الْحَجّ: شَوَّالٌ وَ ذُوْالْقَعْدَةَ وَ عَشْرٌ مِنْ ذِي الْحَجَّةَ» (بخاری)؛ «ماه‌های حج: شوّال، ذوالقعده و ده روز از ذوالحجّه است». و ابن عباس رضی الله عنهما نیز گوید: «مِنَ السُّنَّةِ اَنْ بِالْحَجِّ اِلَّا فِيْ اَشْهُرِ الْحَجّ» (بخاری)؛ «سنّت آن است که فقط در ماه‌هاي حج براي انجام آن احرام بسته شود».]

۶- توانایی داشتن بر تهیه‌ی توشه‌ی راه؛ آن هم توشه‌ای معمولی و متوسط؛ اگر چه در مکّه نیز باشد.

۷- توانایی داشتن بر تهیه‌ی سواری و مرکبی که مختص به خودش باشد؛ یا بر قسمتی از کجاوه و تخت روان، ملکیت داشته یا آن را اجاره نموده باشد؛ ولی اگر به صورت **اِباحت** یا **عاریت** می‌توانست مرکب را به دست آورد، در آن صورت حجّ بر وی فرض نیست؛ [صورت «**اِباحت**»، آن است که اگر پسرش بدو مالی را بخشید تا با آن حج کند، در آن صورت قبول کردن آن مال بر وی واجب نیست؛ زیرا به دست آوردن **شرایط وجوب حج**، واجب نمی‌باشد. و همچنین اگر کسی بدو مالی را به **عاریت** داد تا با آن حج کند، باز هم پذیرفتن آن بر وی واجب نمی‌باشد؛ زیرا به دست آوردن **شرایط وجوب حج**، واجب نیست.]

و توانایی داشتن بر تهیه‌ی سواری و مرکب، برای غیر اهالی مکه و کسانی است که در اطراف شهر مکه، زندگی به سر می‌برند؛ از این رو، هرگاه برای آن‌ها این امکان وجود داشت که بدون سختی و دشواری، با پای پیاده و با توان و قدرت، به سوی خانه‌ی کعبه بیایند، در آن صورت بر آن‌ها واجب است که به سوی خانه‌ی کعبه بیایند؛

و اگر چنان‌چه برای آن‌ها، این امکان وجود نداشت که بدون سختی و دشواری، با پای پیاده به حج بیایند، در آن صورت به طور مطلق، وجود سواری و مرکب، لازم و ضروری می‌باشد.

و این قدرت [قدرت بر تهیه‌ی توشه‌ی راه و مرکب]، باید افزون بر نیازها و مخارج اصلی وی و افزون بر نفقه‌ی خانواده‌ی وی در مدّت غیاب وی تا زمان برگشتن از حج باشد؛ و همچنین افزون بر حوائج و نیازهای اصلی زندگی وی باشد؛ مانند: منزل، اثاثیه و لوازم خانه، آلات و ابزاری که پیشه‌و ران از آن‌ها، در به دست آوردن معاش زندگی خویش یاری می‌جویند؛ و مقدار پولی که برای بازپرداخت وام مشخص شده است.

[به هر حال، وجود توشه و آذوقه‌ی رفت و برگشت و هزینه‌ی سفر، **شرط فرضیت حجّ** است، و شرط است که هزینه‌ی توشه و آذوقه‌ی سفر و هزینه‌ی وسیله‌ی نقلیه، مازاد بر نفقه و هزینه و لباس و مایحتاج خود و کسانی باشد که نفقه‌ی آن‌ها در مدت رفتن و برگشتنش بر وی واجب است.

و دلیل این که حج کننده، باید مقدار مالی داشته باشد که از نیاز او و افراد تحت تکفّلش اضافی باشد، فرموده‌ی پیامبرگرامی اسلام ﷺ است: «كَفٰي بِالْمَرْءِ اِثْماً اَنْ يُّضِيْعَ مَنْ يَّقُوْتُ» (ابوداود)، «برای گناهکار شدن شخص، همین کافی است که حقّ افراد تحت تکفّل خویش را ضایع کند».

و خداوند می‌فرماید: ﴿وَلِلَّهِ عَلَى ٱلنَّاسِ حِجُّ ٱلْبَيْتِ مَنِ ٱسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا﴾ [آل عمران: ۹۷] «و حج این خانه، واجب الهی است بر کسانی که توانایی (مالی و بدنی) برای رفتن بدان جا را دارند».]

۸- و حجّ خانه‌ی کعبه، برای کسی فرض است که در «**دارحرب**» [سرزمین دشمن]، مسلمان شده باشد و نسبت به فرضیت حجّ، آگاه و باخبر باشد؛ و یا در «**داراسلام**» [سرزمین مسلمانان]] باشد.

[شرط‌های وجوب ادای حجّ:]

و - بنا به قول صحیح‌تر - شرط‌های وجوب ادای حجّ، پنج چیز است که عبارتند از:

۱- **سلامتی بدن**؛ [پس ادای حجّ بر شخص زمین‌گیری که به علّت درد و علّتی از راه رفتن بازمانده است واجب نیست؛ و همچنین ادای حج بر شخص فلج شده و بر «**شیخ فانی**» (فرد سالخورده و فرتوت و بسیار پیر و زهوار دررفته) که قادر بر سفر کردن نیست، واجب نمی‌باشد.

و **دلیل شرط بودن سلامتی برای فرضیت حجّ**، حدیث ابن عباس رضی الله عنهما است: «اِنَّ اِمْرَأَةً مِنْ خَثْعَمَ قٰالَتْ: يٰا رَسُوْلَ اللهِ! اِنَّ اَبِيْ اَدْرَكَتْهُ فَرِيْضَةُ اللهِ فِي الْحَجِّ شَيْخاً كَبِيْراً، لايَسْتَطِيْعُ اَنْ يَّسْتَوِيَ عَلَي الرّٰاحِلَةِ فَاَحُجُّ عَنْهُ؟ قٰالَ: حُجِّيْ عَنْهُ» (بخاری، مسلم، ترمذی، ابوداود و نسایی)؛ «زنی از قبیله‌ی خَثعم گفت: ای فرستاده‌ی خدا! حج بر پدرم واجب شده است، امّا او مردی مُسنّ است و نمی‌تواند بر شتر بنشیند؛ آیا به جای او حج کنم؟ پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمود:به جای او حج کن».]

۲- **برطرف شدن بازدارنده‌ها و جلوگیری‌کننده‌های حسّی [از قبیل زندان شدن و ...] که مانع رفتن به حجّ هستند؛** [از این رو ادای حجّ بر شخص زندانی، و فردی که از پادشاه و حاکمی بیم دارد که او را از حج منع کند، واجب نیست.]

۳- **ایمن بودن راه؛** [پس اگر چنان‌چه راه ایمن نبود، ادای حجّ واجب نیست؛ **امنیت راه به این دلیل** شرط است که، ادای حجّ بدون امنیت، موجب ضرر و زیان می‌شود و شریعت نیز از ضرر و زیان در هر صورت نهی کرده است. و خالی بودن راه حج از خطر و زیان باید به گونه‌ای باشد که شخص بر جان، مال و آبروی خویش ایمن باشد.]

۴- **عدم وجود عدّه در حقّ زن؛** [پس اگر چنان‌چه زن در **عدّه‌ی طلاق بائن** یا **رجعی**، و یا در **عدّه‌ی وفات شوهرش** قرار داشت، در آن صورت حجّ بر وی واجب نیست؛ زیرا خداوند می‌فرماید: ﴿لَا تُخۡرِجُوهُنَّ مِنۢ بُيُوتِهِنَّ﴾ [الطلاق: ۱] «زنان را (بعد از طلاق، در مدّت عدّه) از خانه‌هایشان بیرون نکنید».]

۵- **برای رفتن زن به حجّ، باید مَحرمی به همراه زن باشد؛** خواه محرم زن، از جهت «شیرخوارگی» باشد یا از جهت «خویشاوندی»؛ البته در صورتی که آن مَحرم، فردی مسلمان، مطمئن، عاقل و بالغ باشد.

و یا این که به همراه زن برای رفتن به مسافرت، باید شوهر به همراه او باشد؛ [و فرقی نمی‌کند که زن، جوان باشد یا پیر.

و «**مَحرم**»: به کسی گفته می‌شود که برای شخص، ازدواج با آن زن برای همیشه حلال نیست؛ و فرقی نمی‌کند که این حرمت ازدواج، به سبب «**نَسَب**» باشد یا به جهت «**خویشاوندی**» و یا «**شیرخوارگی**» ؛ همچون: پدر، پدربزرگ، عمو، دایی، پدرشوهر، پسر، نواسه، برادر، پسر برادر، پسر خواهر، شوهر دختر و ... .

پس هرگاه فاصله‌ی خانه و کاشانه‌ی زن تا مکه‌ی مکرمه به اندازه‌ی مسافت سفر یا بیشتر از آن باشد، در آن صورت وجود شوهر یا مَحرمی در حق زن، شرط است؛ و در این صورت برای زن درست نیست تا بدون شوهر یا مَحرم، به حجّ برود.

به هر حال، هرگاه شرایط پیشین برای زن هم فراهم شد، در آن صورت همانند مرد، حجّ بر او واجب می‌شود؛ البته برای زن شرط دیگری نیز وجود دارد و آن این که: برای رفتن به حج، باید شوهر یا مَحرمی به همراه او باشد؛ پس اگر شوهر یا مَحرمی را برای همراهی در سفر حج نیافت، جزو کسانی محسوب می‌شود که توانایی انجام حج را ندارد.

ابن عباس رضی الله عنهما گوید: از پیامبر ﷺ شنیدم که می‌فرمود: «لایَخْلُوَنَّ رَجُلٌ بِامْرَأَةٍ اِلّا وَ مَعَهٰا ذُوْمَحْرِمٍ؛ وَ لا تُسٰافِرِ الْمَرْأَةُ اِلّا مَعَ ذِيْ مَحْرَمٍ؛ فَقٰامَ رَجُلٌ فَقٰالَ: يٰا رَسُوْلَ اللهِ! اِنَّ امْرَأَتِيْ خَرَجَتْ حٰاجَّةً، وَ اِنِّيْ اِكْتَتَبْتُ فِيْ غَزْوَةِ كَذٰا وَ كَذٰا؛ فَقٰالَ: اِنْطَلِقْ فَحُجّ مَعَ اِمْرَأَتِكَ» (بخاری و مسلم)؛ «هیچ مردی با زنی نامحرم خلوت نکند؛ مگر این که آن زن به همراه مَحرمی باشد؛ و هیچ زنی مسافرت نکند مگر به همراه محرمی. مردی بلند شد و گفت: ای فرستاده‌ی خدا ﷺ! همسرم برای رفتن به حج آماده شده و من هم برای غزوه‌ی فلان و فلان، نام‌نویسی کرده‌ام؛ پیامبر ﷺ فرمود: برو و با زنت حج کن».]

و - بنا به قول مُفْتٰی به - آنچه در قضیه‌ی امنیت [اَمن و اَمان]، مورد توجه و عنایت قرار می‌گیرد، آن است که به گمان غالب خویش، در خشکی و دریا، در اَمن و اَمان باشد [و با امنیت به خانه‌ی کعبه برود و با امنیت نیز از آن بازگردد.]

[شرط‌های صحّت ادای حجّ:]

ادای فرض حجّ، با چهار چیز برای شخص آزاد، صحیح و درست می‌گردد:

۱ و ۲- احرام حج و مسلمان بودن؛ و این دو از زمره‌ی **شرایط صحّت حجّ** می‌باشند. [و «**احرام**»: همان نیت کردن حجّ یا عمره، از احرامگاه به همراه گفتن «**تلبیه**» می‌باشد. و احرام، دارای شیوه و طریقه‌ی مسنونی می‌باشد؛ این طور که هرگاه خواست احرام ببندد، نخست غسل کند یا وضو بگیرد - و غسل کردن بهتر است -؛ آنگاه دو تکه پارچه‌ی دوخته شده‌ی نو یا شسته شده بپوشد؛ و یکی از آن دو را به عنوان «**ازار**» و دیگری را به عنوان «**رداء**» استفاده نماید. این طور که یکی را دور کمر به پایین و دیگری را بر روی شانه‌هایش بیاندازد؛ آنگاه اگر مواد خوشبویی داشت از آن استفاده کند و خویشتن را بدان خوشبو و معطّر نماید؛ سپس در حالی که سرش را

پوشیده، دو رکعت نماز بگزارد؛ و پس از گزاردن نماز، سر خویش را برهنه کند و حجّ را نیت کند؛ و پس از نیت حجّ، یا عمره و یا هر دو، تلبیه بگوید؛ و «**تلبیه**» این است که بگوید: «لَبَّيْكَ اللّٰهُمَّ لَبَّيْكَ، لَبَّيْكَ لا شَرِيْكَ لَكَ لَبَّيْكَ، اِنَّ الْحَمْدَ وَ النِّعْمَةَ لَكَ وَ الْمُلْكَ، لاشَرِيْكَ لَكَ»؛ و هرگاه تلبیه گفت، دیگر مُحرم شده و باید از اموری که انجام آن‌ها در حجّ ممنوع و قدغن شده است، اجتناب ورزد.]

۳ و ۴- آنگاه [پس از احرام]، به انجام **دو رکن دیگر حجّ** بپردازد؛ و آن **دو رکن**، عبارتند از:

الف) در حال احرام، وقوف [درنگ کردن] در سرزمین عرفات، از هنگام زوال خورشیدِ روز نهم از ذی‌الحجة تا بامداد روز دهم ذی‌الحجة [یعنی روز عید قربان].

و وقوفِ فرض شده در عرفه، با وقوفِ یک لحظه در میان این دو وقت، تحقّق پیدا می‌کند؛ البته مشروط بر آن که در حال احرام، پیش از وقوف به عرفه، با همسرش آمیزش و نزدیکی نکرده باشد؛ [زیرا اگر چنان‌چه مرتکب این کار بشود، حجّش فاسد می‌شود و باید آن را در سال آینده، قضا بیاورد.

پس **وقوف در عرفه**، جزو ارکان حجّ است؛ به دلیل فرموده‌ی پیامبر ﷺ: «اَلْحَجُّ عَرَفَةٌ» (ترمذی، نسایی، ابن ماجه و ابوداود)؛ «حجّ، عرفه است». و به دلیل حدیث عروه طایی رضی الله عنه که گوید: در **مزدلفه** هنگامی که پیامبر ﷺ برای ادای نماز خارج شد، نزد ایشان آمدم و گفتم: ای رسول خدا ﷺ! من از دو کوه **طیء** (**سلمی** و **اِجا**) آمده‌ام؛ شترم را ناتوان و خودم را خسته کرده‌ام. به خدا قسم! هیچ کوهی را پشت سر نگذاشته‌ام مگر این که بر آن توقف کرده‌ام، آیا حج من صحیح است؟ پیامبر ﷺ فرمود:

«مَنْ شَهِدَ صَلاتَنا هٰذِهِ وَ وَقَفَ مَعَنا حَتّٰي نَدْفَعَ وَ قَدْ وَقَفَ قَبْلَ ذٰلِكَ بِعَرَفَةَ لَيْلاً اَوْ نَهاراً فَقَدْ تَمَّ حَجُّهُ وَ قَضٰي تَفَثَهُ» (ترمذی، ابوداود، ابن ماجه و نسایی).

«کسی که با ما در این نماز (صبح در مزدلفه) حاضر شود و تا وقتی که حرکت کنیم توقف کند و قبل از آن، در عرفه - چه شب و یا روز - توقف کرده باشد، حجّش کامل و مناسکش را انجام داده است».]

ب) و رکن دوّم، عبارت است از: **انجام دادن اکثر طواف «افاضه» در وقت آن**؛ و وقت آن، عبارت است از وقتِ بعد از طلوع صبح صادق در روز عید قربان؛ [یعنی انجام طواف «**افاضه**» در ایام قربانی، لازم می‌باشد؛ پس طواف نمودن پیرامون کعبه به تعداد هفت

مرتبه بعد از **وقوف به عرفه**، و وقت بعد از بامداد در روز عید قربان، از ارکان حجّ می‌باشد. و این طواف، به «**طواف زیارت**» و «**طواف افاضه**» نیز نامیده شده است. خداوند در این باره می‌فرماید: ﴿وَلۡيَطَّوَّفُواْ بِٱلۡبَيۡتِ ٱلۡعَتِيقِ٢٩﴾ [الحج: ٢٩] «و خانه‌ی قدیمی (بیت الله) را طواف کنند».

و از عایشه رضی الله عنها روایت است: «حٰاضَتْ صَفِيَّةُ بِنْتُ حَيَيّ بَعْدَ مٰا اَفٰاضَتْ. قٰالَتْ: فَذَكَرَتْ ذٰلِكَ لِرَسُوْلِ اللهِ ﷺ فَقٰالَ: أَحٰابِسَتُنٰا هِيَ؟ قُلْتُ: يٰا رَسُوْلَ اللهِ! اِنَّهٰا قَدْ اَفٰاضَتْ وَ طٰافَتْ بِالْبَيْتِ، ثُمَّ حٰاضَتْ بَعْدَ الْاِفٰاضَةِ. قٰالَ فَلْتَنْفِرْ اِذَنْ» (بخاری، مسلم، ابوداود،نسایی، ترمذی و ابن ماجه)؛ «صفیه دختر حیی بعد از طواف افاضه عادت ماهیانه شد. عایشه رضی الله عنها گوید: پیامبر ﷺ را در جریان گذاشتم. فرمود: آیا او نگهدارنده‌ی ما از برگشتن به مدینه است؟ گفتم: ای رسول خدا ﷺ! او طواف اِفاضه را انجام داده و بعد از آن قاعده شده است. پیامبر ﷺ فرمود: در این صورت از مِنٰی به طرف مدینه خارج شود».

بنابراین، فرموده‌ی پیامبر ﷺ: «آیا او نگهدارنده‌ی ما است» دلالت می‌کند بر این که این طواف، لازم و ضروری می‌باشد و طواف اِفاضه، نگهدارنده و حبس کننده‌ی کسی است که آن را انجام نداده تا آن را انجام دهد.]

[واجبات حجّ:]

و واجبات حجّ، عبارتند از:

۱- بستن احرام از محل میقات [**اِحرامگاه**. این طور که لباس‌هایش را درآورد و لباس احرام بپوشد؛ آنگاه نیت حجّ کند و «**تلبیه**» بگوید.

و مکان‌ها و احرامگاه‌هایی که رسول خدا ﷺ برای بستن احرام، معین نموده است، پنج مکان می‌باشند که نمی‌توان از آن‌ها بدون احرام گذشت. و این پنج میقات و احرامگاه عبارتند از:

الف) «ذوالحلیفه»: و هم اکنون بدان «**ابیار علی**» نیز می‌گویند؛ و در حدود **۱۴ کیلومتر** از مدینه دور است و در راه مکه‌ی مکرمه واقع می‌باشد. این احرامگاه بین راه مکه‌ی مکرمه و مدینه‌ی منوره واقع است و از مکه‌ی معظمه، **۴۵۰ کیلومتر** فاصله دارد؛ افرادی که از **ترکیه**، **سوریه**، **شمال عربستان** و همچنین کسانی که ابتدا به مدینه وارد می‌شوند، از این محل احرام می‌بندند.

ب) «ذات عِرق»: این مکان، میقات **مردم عراق** می‌باشد که هم‌اکنون محل آن، غیر معروف می‌باشد. و مردم عراق نیز از مدینه‌ی منوره گذر می‌کنند و از **ذوالحلیفه** احرام می‌بندند. و برخی از علماء گفته‌اند که این محل در فاصله‌ی **۵۴ کیلومتری** مکه‌ی مکرمه قرار دارد و محل احرام بستن مردم عراق می‌باشد.

ج) «جُحفه»: این مکان در روزگار پیامبر ﷺ قریه‌ی بزرگی بود که از «رابع» در حدود چهار مایل فاصله و در جهت چپ راه مکّه قرار داشت؛ و هم اکنون چیزی از این راه باقی نمانده و حاجیان از آن منطقه گذر نمی‌کنند، بلکه تمامی مردمان شام از ذوالحلیفه عبور می‌کنند و از آنجا برای حج، احرام می‌بندند. به هر حال، اکنون محل **جُحفه** از راه اصلی دور شده است؛ از این رو از محلی به نام «رابع» احرام می‌بندند. و «رابع» از مکه‌ی مکرمه **۲۰۰ کیلومتر** فاصله دارد.

د) «قَرن»: این مکان، هم اکنون، میقات مردمان **نجد** و **مشرق زمین** است و کسانی که به مکه وارد می‌شوند، از همین مکان یا از برابر آن برای حجّ احرام می‌بندند. به هر حال، «**قرن**» نیز از محل‌ها و مکان‌های بستن احرام است که مردم نجد و کسانی که از راه طائف به مکّه می‌آیند، از اینجا احرام می‌بندند. و فاصله‌ی بین قرن و مکه‌ی مکرمه، **۹۴ کیلومتر** است.

ه) «یَلَمْلَمْ»: این مکان، هم اکنون به «سعدیّه» مشهور است؛ و «سعدیّه»: کوهی است که مردم یمن از آن عبور می‌کنند و به مکه‌ی مکرمه وارد می‌شوند.

به هر حال «یلملم» احرامگاه مردم یمن است در جنوب مکه‌ی مکرمه که ۵۴ کیلومتر با آن فاصله دارد. وکسانی که در مکه‌ی مکرمه سکونت دارند و همچنین افرادی که از اطراف مکه می‌آیند احرامگاهشان از خانه‌شان است.

ناگفته نماند که این مکان‌ها و احرامگاه‌ها، برای افرادی معّین و مشخص شده‌اند که خارج از آن‌ها سکونت داشته باشند و بخواهند برای انجام اعمال و مناسک حجّ، از آن‌ها گذر نمایند؛ و کسانی که در خود «**میقات‌ها و احرامگاه‌ها**» سکونت دارند، احرامگاهشان برای حجّ، از خود میقات می‌باشد؛ و افرادی که مابین میقات‌ها و حَرَم سکونت دارند، احرامگاهشان برای حجّ، سرزمین «حِلّ» می‌باشد؛ و - سرزمین «**حِلّ**»: مابین میقات‌ها و حدود حَرم است - ؛ و اشخاصی که در «حَرَم» سکونت دارند، احرامگاهشان برای حجّ فرض، خود «حَرَم» و برای عمره، سرزمین «**حلّ**» است. و

میقات مردم مکّه، خود **مکه‌ی مکرمه** است؛ چه شخص از شهروندان مکه و ساکنان اصلی آن باشد، یا در آن اقامت داشته باشد.]

۲- **درنگ کردن در سرزمین عرفات تا غروب خورشید؛** [زیرا پیامبر ﷺ می‌فرماید: «اَلْحَجُّ، عَرَفَةٌ» (ترمذی، ابن ماجه، نسایی و ابوداود)؛ «حج، عرفه است».]

۳- **وقوف [درنگ کردن] به مزدلفه، پس از طلوع صبح صادق روز دهم از ذی‌الحجه [روز عید قربان] و پیش از طلوع خورشید؛** [یعنی درنگ کردن به مزدلفه اگر چه یک ساعت هم باشد، از زمره‌ی واجبات حجّ است؛ و **وقت آن،** بعد از نماز صبح، تا طلوع خورشید روز دهم ذی‌الحجه است؛ پیامبر ﷺ می‌فرماید: «مَنْ شَهِدَ صَلاتَنَا هٰذِهِ وَ وَقَفَ مَعَنَا حَتّٰى نَدْفَعَ وَ قَدْ وَقَفَ قَبْلَ ذٰلِكَ بِعَرَفَةَ لَيْلاً اَوْ نَهاراً فَقَدْتَمَّ حَجُّهُ وَ قَضٰى تَفَثَهُ» (ترمذی، ابوداود، نسایی و ابن ماجه)؛ «کسی که با ما در این نماز صبح در مزدلفه حاضر شود و تا وقتی که حرکت کنیم توقف کند و قبل از آن در عرفه - چه شب یا روز - توقف کرده باشد، حجّش کامل و مناسکش را انجام داده است».]

۴- **زدن جمرات سه گانه** [در روزهای تشریق.]

۵- ذبح کردن قربانی برای حاجی «قارن» و حاجی «متمتّع»؛ [به دلیل فرموده‌ی خداوند بلندمرتبه: ﴿فَمَن تَمَتَّعَ بِٱلۡعُمۡرَةِ إِلَى ٱلۡحَجِّ فَمَا ٱسۡتَيۡسَرَ مِنَ ٱلۡهَدۡيِۚ﴾ [البقرة: ۱۹٦] «کسی که از عمره بهره‌مند گردد؛ سپس حج را آغاز کند، آنچه از قربانی میسّر شد (ذبح می‌کند و به فقرای آنجا می‌دهد)».]

۶- **تراشیدن [یا کوتاه نمودن] موی سر؛** [تراشیدن وکوتاه کردن موی سر، از کتاب و سنّت و اجماع ثابت شده است؛ خداوند می‌فرماید: ﴿لَّقَدۡ صَدَقَ ٱللَّهُ رَسُولَهُ ٱلرُّءۡيَا بِٱلۡحَقِّۖ لَتَدۡخُلُنَّ ٱلۡمَسۡجِدَ ٱلۡحَرَامَ إِن شَآءَ ٱللَّهُ ءَامِنِينَ مُحَلِّقِينَ رُءُوسَكُمۡ وَمُقَصِّرِينَ لَا تَخَافُونَۖ﴾ [الفتح: ۲۷] «خداوند خواب را راست و درست به پیامبر خود نشان داده است. به خواست خدا همه‌ی شما در امن و امان و سر تراشیده و مو کوتاه کرده و بدون ترس داخل مسجد الحرام خواهید شد».

و عبدالله بن عمر رضی الله عنهما گوید: پیامبر ﷺ فرمود: «اَللّٰهُمَّ ارْحَمِ الْمُحَلِّقِيْنَ. قٰالُوْا: وَ الْمُقَصِّرِيْنَ يٰا رَسُوْلَ اللّٰهِ!؟ قٰالَ: اَللّٰهُمَّ ارْحَمِ الْمُحَلِّقِيْنَ. قٰالُوْا: وَ الْمُقَصِّرِيْنَ يٰا رَسُوْلَ اللّٰهِ؟

قْالَ: وَ الْمُقَصِّرِيْنَ» ؛ «خداوندا! به کسانی که سرشان را می‌تراشند رحم کن؛ گفتند: ای رسول خدا ﷺ! کسانی که موی سرشان را کوتاه می‌کنند چی؟ فرمود: بار خدایا! به کسانی که موی سرشان را می‌تراشند رحم کن. گفتند: ای فرستاده‌ی خدا! کسانی که موی سرشان را کوتاه می‌کنند چی؟ پیامبر ﷺ در بار سوم فرمود: بار خدایا! به کسانی که موی سرشان را کوتاه می‌کنند رحم کن».

و اکثر صاحب‌نظران فقهی بر این باورند که تراشیدن یا کوتاه کردن موی سر واجب است و انجام ندادن آن، با ذبح حیوان (**دَم**) جبران می‌شود.]

۷- تراشیدن [یا کوتاه نمودن] موی سر در سرزمین «**حَرم**».

۸- تراشیدن [یا کوتاه کردن] موی سر در **ایام نحر** [روزهای قربانی.]

۹- مقدّم نمودن **رَمی جمرات** بر **تراشیدن** [یا کوتاه کردن] موی سر [از دیدگاه امام ابوحنیفه رحمه الله؛ یعنی: مراعات کردن ترتیب برای حاجی «مفرد» در بین زدن سنگریزه‌ها (**رَمی**) و تراشیدن موی سر، از زمره‌ی واجبات حج است.]

۱۰- حاجی «قارن» و حاجی «متمتّع» باید ذبح حیوان قربانی را در بین زدن سنگریزه‌ها [رَمی] و تراشیدن موی سر، انجام بدهند. [یعنی مراعات کردن ترتیب برای حاجی «قارن» و حاجی «متمتّع» در بین رَمی و ذبح حیوان قربانی و تراشیدن موی سر، از زمره‌ی واجبات حج می‌باشد.]

۱۱- انجام دادن طواف زیارت در **ایام نَحر** [روزهای تشریق؛ به دلیل فرموده‌ی خداوند بلندمرتبه ﴿وَلۡيَطَّوَّفُواْ بِٱلۡبَيۡتِ ٱلۡعَتِيقِ٢٩﴾ [الحج: ۲۹] «و باید خانه‌ی قدیم (بیت الله) را طواف کنند».]

۱۲- [هفت بار] سعی میان صفا و مروه در ماه‌های حج، [و آغاز سعی از صفا و پایان آن به سوی مروه می‌باشد؛ به دلیل سعی پیامبر ﷺ و نیز فرموده‌ی او: «اِسْعَوْا فَاِنَّ اللهَ کَتَبَ عَلَيْكُمُ السَّعْيَ» (مستدرک حاکم)؛ «سعی میان صفا و مروه کنید؛ زیرا خداوند سعی را برای شما واجب کرده است».]

۱۳- انجام دادن سعی میان صفا و مروه پس از هر طوافِ با اهمیت و قابل ملاحظه.

۱۴- [انجام دادن هفت بار] سعی میان صفا و مروه با پای پیاده برای کسی که عذری ندارد.

۱۵- آغاز کردن سعی از صفا [و پایان آن به سوی مروه.]

۱۶- طواف «**وداع**» [طواف خداحافظی برای غیراهالی مکّه؛ و این طواف، «**طواف صَدر**» نیز نامیده می‌شود؛ به دلیل حدیث ابن عباس رضی الله عنهما: «أُمِرَ النَّاسُ اَنْ يَّكُوْنَ آخِرُ عَهْدِهِمْ بِالْبَيْتِ اِلَّا اَنَّهُ خُفِّفَ عَنِ الْمَرْأَةِ الْحَائِضِ» (بخاری و مسلم)؛ «به مردم امر شده که پایان مناسکشان طواف بیت الله باشد، ولی از زن حائض تخفیف داده شده و می‌تواند طواف وداع را انجام ندهد».]

۱۷- شروع کردن هر طوافی که برای خانه‌ی کعبه می‌شود از حجرالاسود؛ [و برخی گفته‌اند که این کار، سنّت است.]

۱۸- طواف کردن از سمت راست؛ [جابر رضی الله عنه گوید: «لَمَّا قَدِمَ رَسُوْلُ اللهِ ﷺ مَكَّةَ اَتَي الْحَجَر الْاَسْوَدَ فَاسْتَلَمَهُ ثُمَّ مَشٰي عَنْ يَمِيْنِهِ، فَرَمَلَ ثَلاثاً وَّ مَشٰي اَرْبَعاً»؛ «وقتی پیامبر ﷺ به مکّه وارد شد به طرف حجر الاسود آمد و آن را لمس کرد؛ سپس از سمت راست آن حرکت کرد؛ سه دور را با سرعت و چهار دور را آهسته طی کرد»]

۱۹- انجام دادن طواف خانه‌ی کعبه با پای پیاده برای کسی که عذری ندارد.

۲۰- پاک بودن از دو «حَدَث اکبر» [جنابت و ناپاکی] و «حَدَث اصغر» [بی‌وضویی، برای طواف خانه و سعی میان صفا و مروه؛ به دلیل فرموده‌ی پیامبر ﷺ: «لايَقْبَلُ اللهُ صَلاةً بِغَيْرِ طَهُوْرٍ» (مسلم و ترمذی)؛ «خداوند هیچ نمازی را بدون وضو قبول نمی‌کند».

و همچنین پیامبر ﷺ به عایشه رضی الله عنها هنگامی که در ایام حجّ، قاعده و حیض شده بود، فرمود: «اِفْعَلِيْ مٰا يَفْعَلُ الْحَاجُّ غَيْرَ اَنْ لّاتَطُوْفِي بِالْبَيْتِ حَتّٰي تَغْتَسِلِيْ» (بخاری و مسلم)؛ «هر کاری که حاجی انجام می‌دهد، تو هم انجام بده با این تفاوت که تا غسل حیض نکرده‌ای، خانه‌ی کعبه را طواف نکن».]

۲۱- پوشاندن عورت؛ [به دلیل فرموده‌ی خداوند بلند مرتبه: ﴿۞يَٰبَنِيٓ ءَادَمَ خُذُواْ زِينَتَكُمۡ عِندَ كُلِّ مَسۡجِدٖ﴾ [الأعراف: ۳۱] «ای فرزندان آدم! هنگام نماز خود را (با لباس مادی که عورت شما را بپوشاند و با لباس معنوی که تقوا نام دارد)، بپوشانید».

و ابوهریره رضی الله عنه گوید: قبل از حجّة الوداع در حجّی که پیامبر ﷺ ابوبکر رضی الله عنه را به عنوان

سرپرست حجّاج تعیین کرده بود، در روز عید قربان، ابوبکرﷺ مرا با گروهی فرستاد تا در میان مردم اعلام کنیم که: «اَلّا یَحُجَّ بَعْدَ الْعٰامِ مُشْرِكٌ وَّ لا یَطُوْفُ بِالْبَیْتِ عُرْیٰانٌ» (بخاری، مسلم، ابوداود و نسایی)؛ «از امسال به بعد، هیچ مشرکی، حجّ نگذارد و هیچ عریانی، بیت الله را طواف نکند».]

۲۲- و انجام دادن اقلّ شَوطهای «**طواف زیارت**» بعد از انجام اکثر شَوطهای آن.

۲۳- ترک کردن **محظورات و ممنوعات اِحرام**؛ مانند این که مرد، لباس دوخته شده بپوشد؛ [ابن عمر ﷺ گوید: «اِنَّ رَجُلاً قال: یٰا رَسُوْلَ اللهِ! مٰا یَلْبِسُ الْمُحْرِمُ مِنَ الثِّیٰابِ؟ قٰالَ رَسُوْلُ اللهِ ﷺ: لایَلْبَسُ القُمُصَ وَ لَاالْعَمٰائِمَ وَ لَاالسَّرٰاوِیْلاٰتِ وَ لَاالْبَرٰانِسِ وَ لَاالْخِفٰافِ، اِلّا اَحَدٌ لایَجِدُ نَعْلَیْن فَلْیَبِسْ خُفَّیْنِ وَ لْیَقْطَعْهُمٰا اَسْفَلَ مِنَ الْکَعْبَیْنِ وَ لاتَلْبَسُوْا مِنَ الثِّیٰابِ شَیْئاً مَسَّهُ زَعْفَرٰانُ اَوْ وَرْسٌ» (بخاری، مسلم، ابوداود و نسایی)؛ «مردی از پیامبر ﷺ سؤال کرد و گفت: شخص مُحرم باید چه لباسی را بپوشد؟ پیامبر ﷺ فرمود: نباید پیراهن، عمامه، شلوار، کلاه و خُفّ را بپوشد، مگر کسی که دمپایی در دسترس ندارد که می‌تواند موزه بپوشد و باید دو طرف آن‌ها را تا پایین‌تر از قوزک‌ها ببرد تا مانند نعل باشد؛ و همچنین نباید لباسی که به زعفران و ورس (گیاهی زرد رنگ و خوشبو) آغشته است، بپوشد».]

و مرد سر و صورت خویش را بپوشاند؛ [به دلیل فرموده‌ی پیامبر ﷺ در حدیث ابن عمر ﷺ: «لایَلْبَسُ الْقُمُصَ وَ لَاالْعَمٰائِمَ» (بخاری و مسلم)؛ «نه پیراهن بپوشد و نه عمامه».]

و زن صورت خویش را بپوشاند؛ [به دلیل حدیث ابن عمر ﷺ که گفت: پیامبر ﷺ فرمود: «لا تَنْقَبُ الْمَرْأَةُ الْمُحْرِمَةُ وَ لاتَلْبَسُ الْقَفّٰازَیْنِ» (بخاری، ابوداود، نسایی و ترمذی)؛ «زنی که در احرام نه نقاب بزند و نه دستکش به دست کند».]

آمیزش جنسی با همسر؛ فسق و فجور و هرزگی و بی‌بند و باری؛ جنگ و ستیزه کردن؛ [دلیل بر حرمت این سه مورد، فرموده‌ی خداوند متعال است که می‌فرماید: ﴿ٱلۡحَجُّ أَشۡهُرٞ مَّعۡلُومَٰتٞۚ فَمَن فَرَضَ فِيهِنَّ ٱلۡحَجَّ فَلَا رَفَثَ وَلَا فُسُوقَ وَلَا جِدَالَ فِي ٱلۡحَجِّۗ﴾ [البقرة: ۱۹۷] «حج در ماه‌های معینی انجام می‌پذیرد. پس هر کس که (در این ماه‌ها

با احرام یا تلبیه یا سوق دادن هَدی و شروع مناسک دیگر حج) حجّ را بر خود واجب کرده باشد (و حج را آغاز نموده باشد، باید آداب آن را مراعات کند و توجه داشته باشد که) در حج، نزدیکی با زنان و گناه و جدالی نیست».]

شکار کردن حیوانات بیابانی [چه خوردنی باشند یا غیرخوردنی]؛ اشاره کردن به سوی شکار؛ و فردی را به سوی شکار رهنمون ساختن. [به دلیل فرموده‌ی خداوند بلند مرتبه: ﴿وَحُرِّمَ عَلَيۡكُمۡ صَيۡدُ ٱلۡبَرِّ مَا دُمۡتُمۡ حُرُمٗاۗ﴾ [المائدة: ۹۶] «و مادامی که در حال احرام هستید، شکار حیوانات خشکی (یعنی حیوانی که در بیابان‌ها و دشت‌ها و کوه‌ها زندگی می‌کند و معمولاً اهلی نمی‌گرد) برای شما حرام است».

و به دلیل این که، وقتی تعدادی از اصحاب که در احرام بودند، درباره‌ی گورخر ماده‌ای که ابوقتادة، در حال اِحلال - غیراحرام - صید کرده بود، از پیامبر ﷺ سؤال کردند؛ به آنان فرمود: «أَمِنْكُمْ اَحَدٌ اَمَرَهُ اَنْ يَّحْمِلَ عَلَيْهٰا، اَوْ اَشٰارَ اِلَيْهٰا؟ قٰالُوْا: لا. قٰالَ: فَكُلُوْا» (بخاری و مسلم)؛ «آیا از میان شما کسی او را دستور حمله به آن داده و یا به آن اشاره‌ای کرده است؟ گفتند: خیر. فرمود: پس از گوشت آن بخورید».

به هرحال؛ **محظوراتِ احرام**: اعمالی هستند که در حال احرام نباید انجام بگیرند؛ و چنان‌چه شخص در حال احرام یکی از آن‌ها را انجام بدهد، فدیه یا گرفتن روزه، یا دادن طعام به مستمندان بر او واجب می‌گردد. و «**محظوراتِ احرام**»، اموری هستند که پرهیز از آن‌ها برای شخصی که در حال احرام است، واجب می‌باشد.

و برخی از **محظورات احرام** که نباید در حال احرام انجام بگیرند، عبارتند از: آمیزش جنسی؛ فسق و فجور و هرزگی و بی‌بند و باری؛ جنگ و ستیزه کردن؛ شکار کردن حیوانات بیابانی - چه خوردنی باشند یا غیرخوردنی - ؛ اشاره کردن به سوی شکار؛ فردی را به سوی شکار، رهنمون ساختن؛ پوشیدن پیراهن، شلوار، جُبّه، عباء و هر آنچه که متناسب با شکل ظاهری اعظای بدن، بافته و دوخته و ساخته و پرداخته شده باشد؛ پوشیدن دست‌کش و موزه؛ و اگر چنان‌چه فردی، کفشی برای پوشیدن نداشت، در این صورت می‌تواند موزه‌های خویش را تا پایین‌تر از قوزک قطع نماید و آن‌ها را بپوشد؛ پوشاندن سر و صورت؛ از این رو فردی که در حال احرام قرار دارد، نه کلاه به سر کند و نه دستار؛ به کارگیری بوی خوش؛ تراشیدن و کوتاه کردن موی سر؛ یا کوتاه کردن ریش؛ و دور ساختن موی بدن، موی زیر بغل یا موی زهار به هر کیفیتی که باشد؛ کوتاه کردن ناخن؛ پوشیدن لباسی که با «وَرس» و «زعفران» رنگ کرده

شده باشد؛ و در یک صورت پوشیدن چنین لباسی درست است که شسته شده باشد و بوی آن از بین رفته باشد.

در مورد استعمال بوی خوش، ابن عمر رضی الله عنهما می‌گوید: پیامبر ﷺ فرمود: «وَ لا تَلْبَسُوْا مِنَ الثِّیٰابِ شَیْئاً مَسَّهُ زَعْفَرٰانُ اَوْ وَرْسٌ» (بخاری و مسلم)؛ «و لباس آغشته به زعفران و ورس را نباید پوشید».

و پیامبر ﷺ در مورد شخصی که در حال احرام، از شترش افتاد و گردنش شکست و مرد، فرمود: «لا تُحَنِّطُوْهُ وَ لا تُخَمِّرُوْا رَأْسَهُ، فَاِنَّهُ یُبْعَثُ یَوْمِ الْقِیٰامَةِ مُلَبِّیاً» (بخاری، مسلم، ابوداود و نسایی)؛ «بوی خوش به او نزنید و سرش را نپوشانید چون او در روز قیامت لبیک گویان مبعوث می‌شود».]

[سنّت‌های حجّ:]

و سنّت‌های حجّ عبارتند از:

۱- غسل کردن - اگر چه زن، قاعده شده و زن، وضع حمل کرده، باشد - و یا وضو گرفتن به هنگام بستن احرام. [به دلیل حدیث زید بن ثابت رضی الله عنه: «اِنَّهُ رَأَیَ النَّبِیَّ ﷺ تَجَرَّدَ لِاِهْلاٰلِهِ وَ اغْتَسَلَ» (ترمذی)؛ «پیامبر ﷺ را دیدم که غسل کرد و احرام بست».]

۲- پوشیدن ازار و رداء سفید و نو [یا ازار و ردای سفید و شسته شده؛ به دلیل حدیث ابن عباس: «اِنْطَلَقَ النَّبِیُّ ﷺ مِنَ الْمَدِیْنَةِ بَعْدَ مٰا تَرَجَّلَ وَ ادَّهَنَ وَ لَبِسَ اِزٰارَهُ وَ رِدٰاءَهُ هُوَ وَ اَصْحٰابُهُ» (بخاری)؛ «پیامبر ﷺ بعد از آن که سرش را شانه و روغن زد و ازار و ردایش را پوشید، با اصحابش از مدینه خارج شد».

و دلیل سنّت بودن سفیدی ازار و رداء، حدیث ابن عباس رضی الله عنهما از پیامبر ﷺ است که فرمود: «اِلْبَسُوْا مِنْ ثِیٰابِکُمُ الْبِیٰاضَ، فَاِنَّهٰا مِنْ خَیْرِ ثِیٰابِکُمْ وَ کَفِّنُوْا فِیْهٰا مَوْتٰاکُمْ» (ترمذی، ابوداود و ابن ماجه)؛ «از لباس‌هایتان، سفید را بپوشید؛ زیرا که آن از بهترین لباس‌هایتان است و در آن، مرده‌هایتان را کفن کنید».]

۳- به کار بردن بوی خوش [بر بدن خویش و پیش از احرام؛ به دلیل حدیث عایشه رضی الله عنها: «کُنْتُ اُطَیِّبُ رَسُوْلَ اللهِ ﷺ لِاِحْرٰامِهِ حِیْنَ یُحْرِمُ، وَ لِحِلِّهِ قَبْلَ اَنْ یَّطُوْفَ بِالْبَیْتِ» (بخاری، مسلم، ترمذی، ابوداود، نسایی و ابن ماجه)؛ «من پیامبر ﷺ را قبل از احرامش و نیز هنگام خارج شدن از آن، قبل از آن که بیت

الله را طواف کند، بوی خوش می‌زدم».]

۴- گزاردن دو رکعت نماز [پس از نیت احرام. عمرﷺ گوید: در **«درّه‌ی عقیق»** (درّه‌ای است نزدیک عقیق که با مدینه‌ی منوره چهار مایل فاصله دارد)، از پیامبر ﷺ شنیدم که می‌فرمود: «اَتَانِيَ اللَّيْلَةَ آتٍ مِنْ رَبِّيْ فَقَالَ: صَلِّ فِيْ هٰذَا الْوَادِي الْمُبَارَكِ وَ قل: عُمْرَةٌ فِيْ حَجَّةٍ» (بخاری، ابوداود و ابن ماجه)؛ «دیشب فرستاده‌ای از طرف پروردگارم نزد من آمد و گفت: در این درّه‌ی مبارک نماز بخوان و بگو: عمره همراه حجّ است».]

۵- **زیاد گفتن «تلبیه» پس از احرام و با صدای بلند و رسا، در موارد ذیل:**

الف) هرگاه نماز خواند؛ [یعنی پس از نمازها.]

ب) یا هرگاه به مکانی بلند بالا رود و یا از مکانی سراشیب، فرود آید.

ج) یا با کاروان و قافله‌ای رو به رو شود.

د) به هنگام سحرگاهان؛ [به هنكام تغییر حالات و اوقات؛ و به هنگام صبح‌گاهان و شام‌گاهان؛ سائب بن خالدﷺ گوید: پیامبر ﷺ فرمود: «اَتَانِيْ جِبْرِئِيْلُ فَاَمَرَنِيْ اَنْ آمُرَ اَصْحَابِيْ اَنْ يَّرْفَعُوْا اَصْوَاتَهُمْ بِالْاِهْلَالِ اَوِ التَّلْبِيَةِ» (ترمذی، ابوداود، ابن ماجه و نسایی)؛ «جبرئیل نزد من آمد و به من دستور داد تا به اصحابم بگویم: با صدای بلند تهلیل و تلبیه بگویند».

و به همین دلیل، اصحاب پیامبر ﷺ صدایشان را هنگام تهلیل و تلبیه بسیار بلند می‌کردند؛ ابوحازم گوید: «اصحاب پیامبرﷺ وقتی احرام می‌بستند تا صدایشان را بلند نمی‌کردند، به آرامش خاطر نمی‌رسیدند» (فتح الباری ۳/۳۲۴).

و انس بن مالکﷺ درباره‌ی تحمید و تسبیح و تکبیر قبل از تلبیه می‌گوید: «صَلّٰي رَسُوْلُ اللّٰهِ ﷺ وَ نَحْنُ مَعَهُ بِالْمَدِيْنَةِ الظُّهْرَ اَرْبَعاً وَ الْعَصْرَ بِذِي الْحُلَيْفَةَ رَكْعَتَيْنِ؛ ثُمَّ بَاتَ بِهَا حَتّٰي اَصْبَحَ؛ ثُمَّ رَكِبَ حَتّٰي اسْتَوَتْ بِهِ عَلَي الْبَيْدَاءِ حَمِدَ اللّٰهَ وَ سَبَّحَ وَ كَبَّرَ، ثُمَّ اَهَلَّ بِحَجٍّ وَّ عُمْرَةٍ» (بخاری و ابوداود)؛ «در حالی که با پیامبرﷺ بودیم، نماز ظهر را در مدینه چهار رکعت و نماز عصر را در ذوالحلیفه دو رکعت خواند و تا صبح در آنجا باقی ماند؛ سپس سوار شترش شد تا به «بیداء» رسید و بعد از تحمید و تسبیح و تکبیر، به حج وعمره تلبیه گفت».

و نافعﷺ در مورد رو به قبله تلبیه گفتن، می‌گوید: «كَانَ ابْنُ عُمَرَ إِذَا صَلَّى بِالْغَدَاةِ بِذِي الْحُلَيْفَةِ أَمَرَ بِرَاحِلَتِهِ فَرُحِّلَت ثُمَّ رَكِبَ فَإِذَا اسْتَوَتْ بِهِ اِسْتَقْبَلَ الْقِبْلَةَ قَائِماً ثُمَّ يُلَبِّيْ... وَ زَعَمَ أَنَّ رَسُوْلَ اللهِ ﷺ فَعَلَ ذٰلِكَ» (بخاری)؛ «وقتی ابن عمرﷺ نماز صبح را در ذوالحلیفه می‌خواند، دستور می‌داد تا شترش را آماده کنند. پس شتر برایش آماده می‌شد؛ سپس سوار شتر می‌شد؛ وقتی شتر بلند می‌شد، رو به قبله تلبیه می‌گفت و معتقد بود که پیامبر ﷺ این کار را انجام داده است».]

۶- هرگاه شروع به گفتن تلبیه نمود، آن را [حداقل سه مرتبه] تکرار نماید.

۷- زیاد فرستادن درود بر پیامبر گرامی اسلام ﷺ.

۸- درخواست کردن زیاد بهشت و دوستی و همراهی با نیکان [= پیغمبران، راستروان، شهیدان و شایستگان در بهشت.]

۹- پناه بردن زیاد از دوزخ.

۱۰- غسل نمودن برای وارد شدن به مکه‌ی مکرمه. [نافع گوید: «كَانَ ابْنُ عُمَرَ إِذَا دَخَلَ أَدْنَى الْحَرَمِ أَمْسَكَ عَنِ التَّلْبِيَةِ، ثُمَّ يَبِيْتُ بِذِي طُوَى؛ ثُمَّ يُصَلِّيْ بِهِ الصُّبْحَ وَ يَغْتَسِلُ، وَ يُحَدِّثُ أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ كَانَ يَفْعَلُ ذٰلِكَ» (بخاری و مسلم)؛ «ابن عمرﷺ وقتی به نزدیکترین مکان حرم می‌رسید، از تلبیه خودداری می‌کرد؛ سپس در «**ذی طُوی**» بیتوته می‌نمود و نماز صبح را همانجا می‌خواند و غسل می‌کرد و می‌گفت: «پیامبر ﷺ این کار را کرده است».]

۱۱- ورود به مکّه در روز و از «باب الْمُعَلّاة» [از «ثنیّه‌ي كَداء» یا «ثنیّه‌ي عُلیا». ابن عمرﷺ گوید: «كَانَ رَسُوْلُ اللهِ ﷺ يَدْخُلُ مِنَ الثَّنِيَّةِ الْعُلْيَا، وَ يَخْرُجُ مِنَ الثَّنِيَّةِ السُّفْلٰى» (بخاری، مسلم، نسایی و ابن ماجه)؛ «پیامبر ﷺ از ثنیه‌ی علیا وارد و از ثنیه‌ی سفلی، خارج می‌شد».]

۱۲- گفتن «**تکبیر**» [الله اکبر] و گفتن «**تهلیل**» [لا اله الا الله] رو به روی خانه‌ی پاک خدا.

۱۳- دعا کردن به هنگام مشاهده نمودن خانه‌ی کعبه، به دعاهایی که خود دوست دارد؛ زیرا دعا در این هنگام، پذیرفته می‌شود؛ [یعنی وقتی خانه‌ی کعبه را دید، در صورت تمایل، دست‌هایش را بلند و در حدّ امکان دعا کند؛ زیرا

این کار از ابن عباس رضی‌الله‌عنهما ثابت شده است.]

۱۴- انجام دادن «**طواف قدوم**» [طواف به هنگام ورود به مکّه]؛ اگر چه وارد شدن وی به مکه و انجام «**طواف قدوم**» در غیر ماه‌های حجّ باشد؛ [زیرا **طواف قدوم** به منزله‌ی درود و سلام و تحیت گفتن به بیت الله الحرام است؛ در صحیح مسلم آمده است که پیامبر ﷺ به هنگام ورود به مکه طواف کرد؛ البته طواف قدوم برای غیر اهالی مکه‌ی مکرمه و برای حاجی «**قارن**» است.]

۱۵- «**اِضطباع**» در طواف. [«**اضطباع**»: حالتی است که طواف کننده ازارش را از زیر بغل راست رد کرده و طرف دیگر آن را بر شانه‌ی چپش قرار دهد به طوری که شانه‌ی راستش نمایان بماند.

به تعبیری دیگر، «**اضطباع**»: آن است که پیش از شروع کردن در طواف، یک طرف رداء (پتوی) خویش را در زیر بغل راست خویش قرار داده و طرف دیگر آن را بر شانه‌ی چپ خویش بیاندازد. یعلی بن امیه رضی‌الله‌عنه گوید: «اِنَّ النَّبِيَّ ﷺ طٰافَ مُضْطَبِعاً» (ابن ماجه، ابوداود و ترمذی)؛ «پیامبر ﷺ به حالت اضطباع، طواف کرد».]

۱۶- «**رَمل**» نمودن در طوافی که پس از آن، اراده‌ی سعی کردن میان صفا و مروه در ماه‌های حجّ را دارد. [و «**رَمل**» نمودن، آن است که در سه شوط اول از طواف، قدم‌ها را نزدیک به هم برداشته و هر دو شانه‌ی خویش را بجنباند؛ به تعبیری دیگر، «رمل»: عبارت است از دویدن آرام - هروله کردن - در سه دور اول از اولین طواف. ابن عمر رضی‌الله‌عنهما گوید: «اِنَّ رَسُوْلَ اللّٰهِ ﷺ كٰانَ اِذٰا طٰافَ بِالْبَيْتِ الطَّوٰافَ الْاَوَّلِ، رَمَلَ ثَلاثَةً وَ مَشٰي اَرْبَعَةً مِنَ الْحَجَرِ اِلَي الْحَجَرِ» (ابن ماجه، بخاری، ابوداود و نسایی)؛ «پیامبر ﷺ وقتی که طواف اول را به دور خانه‌ی کعبه انجام می‌داد، سه دو را به صورت هروله و چهار دور دیگر را با حرکت عادی انجام می‌داد. از حجرالاسود شروع می‌کرد و به آن پایان می‌داد».]

۱۷- هروله نمودن و دویدن آرام مردان در میان «**دو میل سبز رنگ**» در محل سعی بین صفا و مروه. [پس هرگاه فرد حج کننده یا عمره‌گزار، قصد سعی میان صفا و مروه را داشته باشد، باید پس از پایان دو رکعت نماز طواف، رو به روی حجرالاسود بایستد و آن را اِستلام نماید؛ آنگاه به سوی صفا برود؛ و در حالی که به صفا بالا می‌رود، این آیه را با خود زمزمه نماید: ﴿۞إِنَّ ٱلصَّفَا

وَٱلۡمَرۡوَةَ مِن شَعَآئِرِ ٱللَّهِۖ فَمَنۡ حَجَّ ٱلۡبَيۡتَ أَوِ ٱعۡتَمَرَ فَلَا جُنَاحَ عَلَيۡهِ أَن يَطَّوَّفَ بِهِمَاۚ وَمَن تَطَوَّعَ خَيۡرٗا فَإِنَّ ٱللَّهَ شَاكِرٌ عَلِيمٌ﴿١٥٨﴾﴾ [البقرة: ۱۵۸] «بی‌گمان (دو کوه) صفا و مروه (و هفت بار سعی میان آن دو) از نشانه‌های (دین) خدا و عبادت الله هستند. پس هر که می‌خواهد فریضه‌ی حجّ بیت الله الحرام یا عمره را به جای آورد، بر او گناهی نخواهد بود که میان آن دو کوه را بارها طی کند و سعی میان صفا و مروه را به جای آورد. هر که به دلخواه کار نیکی را انجام دهد (و بیش از واجبات، به طاعت و عبادت پردازد، خدا پاداش او را می‌دهد، چه) بی‌گمان خدا سپاسگزار و آگاه (از اعمال و نیات عبادت‌کنندگان) است».

آنگاه رو به خانه‌ی کعبه نماید و «**تکبیر**» (الله اکبر) و «**تهلیل**» (لا اله الا الله) بگوید و بر رسول خدا ﷺ درود بفرستد و از بارگاه ایزد منّان، نیازهای خویش را بطلبد؛ و برای این فرد سنّت است که سه بار این دعا را تکرار نماید:

«لا اِلٰه اِلّا اللهُ وَحْدَهُ لا شَرِيك لَهُ، لَهُ الْمُلْك وَ لَهُ الْحَمْدُ وَ هُوَ عَلىٰ كُلِّ شَيءٍ قَدِيرٍ؛ صَدَقَ اللهُ وَعْدَهُ وَ نَصَرَ عَبْدَهُ وَ هَزَمَ الْاَحْزٰابَ وَحْدَهُ»[1]؛ «هیچ معبود بر حقی جز الله نیست؛ او در (ربوبیت و الوهیت و صفاتش) یکتا است و هیچ شریکی ندارد. مالکیت فقط برای او و حمد و ستایش فقط لایق او است و او بر هر چیزی توانا است. وعده‌ی خود را قطعی ساخت و بنده‌اش را یاری داد و احزاب (کسانی که در جنگ خندق با پیامبر ﷺ جنگ و پیکار کردند) را به تنهایی شکست داد.»

آنگاه از صفا پایین آمده، رو به سوی مروه نماید و به صورت عادی و معمولی راه برود؛ و چون به نشانه‌ی سبز رسید، از آنجا تا نشانه‌ی سبز دیگر [مِيلَين اَخْضَرين] تند و سریع بدود، و این دعا را با خود زمزمه نماید:

«رَبِّ اغْفِرْ وَ ارْحَمْ وَ اَنْتَ الْاَ عَزُّ الاكرامُ وَ تَجاوَزْ عَمّا تَعْلَمُ»[2]؛ «پروردگارا ! بیامرز و رحم فرما؛ زیرا تو گرامی و بزرگواری؛ و از گناهانی که نسبت بدان‌ها آگاهی داری، عفو فرما».

۱- مسلم؛ قصه‌ی حجّة الوداع.

۲- طبرانی این حدیث را به صورت مرفوع از عبدالله بن مسعودؓ روایت کرده است. ر.ک: جمع الفوائد.

و چون از دوّمین نشانه‌ی سبز عبور کرد، دوباره به صورت معمولی و عادی حرکت نماید تا به مروه برسد؛ آنگاه به مروه بالا رود و چنان کند که بر صفا می‌کرد؛ در این هنگام یک شوط آن به پایان رسیده است. و به همینگونه هفت بار این حرکت دو سویه بین صفا و مروه را انجام دهد؛ این طور که از صفا شروع کند و به مروه ختم نماید.

و فرد سعی کننده، باید در اثنای سعی میان صفا و مروه، به ذکر و یاد خدا مشغول باشد، و هر گاه در هر شوط میان دو میل سبز [میلین اخضرین] رسید، در میان آن‌ها در رفت و برگشت بدود؛ ولی زنان در میان دو میل سبز ندوند و تند و سریع حرکت نکنند، بلکه در تمامی شوطهای سعی، به صورت معمولی و عادی حرکت نمایند.]

۱۸- به آرامی راه رفتن در باقی مانده‌ی سعی میان صفا و مروه. [یعنی در تمامی شوطهای سعی، به جز در میان دو میل سبز (مِیْلَیْنِ اَخْضَرَیْنِ) به صورت معمولی و عادی و آرام حرکت نماید.]

۱۹- زیاد طواف کردن؛ و برای فردی که از اهال مکّه نیست [«**آفاقی**»]، طواف کردن، بهتر از گزاردن نماز نفل است؛ [به هر حال، برای فردی که از اهالی مکّه نیست و در مکّه‌ی مکرمه سکونت ندارد، سنّت است که در مدّت اقامت خویش در مکه، بسیار طواف نماید.]

۲۰- ایراد خطبه [توسط امام یا جانشین وی] پس از نماز ظهر روز هفتم از ذی‌الحجه در مکه‌ی مکرمه؛ و این خطبه، عبارت از ایراد یک خطبه است که [در وسط آن، نیازی به] نشستن وجود ندارد؛ و امام در آن، احکام و مناسک حج را به مردم می‌آموزاند.

۲۱- در روز هشتم از ذی‌الحجه - که بدان «یوم الترویة» می‌گویند - از مکه‌ی مکرمه به سوی «مِنی»رفتن. [وقتی که حاجی از «**طواف قدوم**» و سعی میان صفا و مروه فارغ شد و تا زمان حج، روزهای اندک یا زیادی باقی مانده بود، در آن صورت تا زمان فرا رسیدن حج، یا احرام در مکه‌ی مکرمه باقی بماند و هرگاه برایش میسّر شد، خانه‌ی کعبه را طواف نماید و نمازهای پنج‌گانه‌ی خویش را در مسجدالحرام همراه با جماعت بخواند و هیچگاه نماز جماعت در مسجدالحرام را رها نکند؛ زیرا گزاردن یک نماز در مسجدالحرام، برتر از گزاردن صدهزار نماز در غیر مسجدالحرام می‌باشد. و چون روز هشتم ذی الحجه - روز ترویه - فرا رسید، نماز بامداد را به مکه‌ی مکرمه بخواند؛ آنگاه به

سوی منی حرکت کند و در آن اقامت گزینند و این شب را در آنجا بگذراند و تا طلوع خورشید روز عرفه - روز نهم ذی الحجه - در سرزمین منی بماند؛ و نمازهای پنج گانه‌ی خویش را با جماعت در منی بخواند و در این مدت از خواندن نمازها با جماعت، شانه خالی نکند و در این زمینه، سهل‌انگاری نورزد.]

۲۲- شب گذراندن در «مِنٰی»؛ آنگاه پس از طلوع خورشید و بالا آمدن آن در روز عرفه، منی را به مقصد سرزمین «**عرفات**» ترک کردن. [یعنی هرگاه خورشید روز عرفه طلوع کرد و شعاع خورشید بر کوه «**ثبیر**» افتاد، **سرزمین منی** را به قصد **سرزمین عرفات** ترک کند و رهسپار آنجا شود و در آنجا تا غروب خورشید بماند؛ و چون خورشید زوال نمود،] امام پس از زوال خورشید و پیش از گزاردن نمازهای ظهر و عصر، دو خطبه ایراد نماید و در بین دو خطبه، اندکی بنشیند [و مردمان را با احکام نماز، وقوف و درنگ کردن و ایستادن در عرفه، وقوف در مزدلفه، رَمی جمرات، قربانی، تراشیدن موی سر و طواف زیارت، آگاه و مطّلع بگرداند] و پس از آن، نمازهای ظهر و عصر را در وقت ظهر، [با یک اذان و دو اقامه] بگزارد؛ و به این جمع، «**جمع تقدیم**» می‌گویند.

۲۳- در «**جمع تقدیم**» و «**جمع تأخیر**» [= نمازهای ظهر و عصر که در وقت ظهر با یک اذان و دو اقامه گزارده می‌شود و نمازهای مغرب و عشاء که در مزدلفه، در وقت عشاء، با یک اذان و یک اقامه خوانده می‌شود،] سختکوشی و تلاش ورزیدن در تضرّع نمودن، عجز و لابه نمودن، خشوع و کرنش کردن، گریه نمودن، اشک ریختن و دعا کردن برای خود، پدر و مادر و دیگر برادران مؤمن و حقگرا، در آنچه دلش از امور دنیا و آخرت می‌خواهد.

[به هر حال؛ هرگاه حاجی، نمازهای ظهر و عصر را در وقت ظهر با یک اذان و دو اقامه گزارد، به سوی «**موقف**» حرکت کند؛ و تمام سرزمین عرفات به جز «**بطن عرنة**»، موقف - جای ایستادن و درنگ کردن - به شمار می‌آید؛ و برای فرد حاجی، مستحب است که غسل نماید و تا هنگامه‌ی غروب خورشید به دعا و نیایش بپردازد؛ و اگر چنان‌چه نماز عصر خویش را همراه با امام در وقت ظهر نخوانده بود، در اینجا می‌تواند نماز عصر خویش را بخواند.

و برای فرد حاجی، مستحب است که در نزدیکی «**کوه رحمت**» **(جبل الرحمة)**

بایستد و تا می‌تواند ایستاده دعا نماید؛ و اگر چنان‌چه در خیمه‌ی خویش به دعا و راز و نیاز مشغول شد، باز هم درست است.

و برای امام حجّ، مستحب است که در سرزمین عرفات بر بالای سواری خویش بایستد و دعا نماید و مناسک حجّ را به مردمان بیاموزاند؛ و چون خورشید روز عرفه غروب کرد، **سرزمین عرفات** را به مقصد **مزدلفه** ترک کند، و نماز مغرب خویش را نه در عرفات بخواند و نه در مسیر مزدلفه؛ بلکه هرگاه به مزدلفه رسید، نمازهای مغرب و عشاء خویش را در وقت عشاء با یک اذان و یک اقامه همراه با امیر حجّ و یا کسی دیگر بگزارد؛ و به این کار، «**جمع تأخیر**» می‌گویند.

و اگر چنان‌چه فردی از حاجیان، نماز خویش را به تنهایی گزارد، باز هم می‌تواند میان این دو نماز جمع نماید؛ زیرا برای جمع نمازهای مغرب و عشاء، جماعت شرط نیست.

و اگر فردی از حاجیان، نماز مغرب خویش را در **سرزمین عرفات**، یا در مسیر **مزدلفه** گزارد، در آن صورت نمازش درست نیست و بر او لازم است تا آن را اعاده نماید.

و هرگاه فرد حاجی، نمازهای مغرب و عشاء را در مزدلفه گزارد، در مزدلفه تا هنگامه‌ی طلوع فجر صادق روز دهم ذی‌الحجه (روز عید قربان) شب را در آنجا بگذراند؛ و چون فجر صادق طلوع کرد، نماز صبح را در تاریکی همراه با جماعت بگزارد؛ آنگاه بایستد و تا نزدیکی طلوع خورشید، مشغول دعا کردن شود؛ و تمامی **مزدلفه** به جز «**بطن محسّر**»، موقف (جای درنگ کردن و ایستادن) است.]

۲۴- پس از غروب خورشید [روز عرفه، شخص حاجی] با آرامش و متانت، از **عرفات** روانه شود و در **مزدلفه** فرود آید، بالاتر از وسط درّه، و به نزدیکی کوه «**قُزح**» [مشعرالحرام] مستقر شود؛ [یعنی هرگاه خورشید روز عرفه غروب کرد، سرزمین عرفات را به مقصد مزدلفه ترک کند و نماز مغرب خویش را نه در عرفات و نه در مسیر مزدلفه، بلکه هرگاه به مزدلفه رسید، نمازهای مغرب و عشاء خویش را در وقت عشاء با یک اذان و یک اقامه همراه با امیر حج و یا کسی دیگر بگزارد؛ و به این کار «**جمع تأخیر**» می‌گویند.]

۲۵- شب گذراندن در مزدلفه در شب قربانی. [شخص حاجی در مزدلفه، تا هنگامه‌ی طلوع صبح صادق روز دهم ذی الحجه - روز عید قربان - شب را

بگذراند؛ و چون صبح صادق طلوع کرد، نمازهای صبح را در تاریکی همراه با جماعت بگزارد؛ آنگاه بایستد و تا نزدیکی طلوع خورشید، مشغول دعا کردن شود؛ و تمامی **مزدلفه**، به جز «**بطن محسّر**»، موقف - جای درنگ کردن و ایستادن - است.

پیامبر ﷺ خطاب به عروة طایی فرمود: «مَنْ شَهِدَ صَلاتَنٰا هٰذِهِ وَ وَقَفَ مَعَنٰا حَتّٰى نَدْفَعَ وَ قَدْ وَقَفَ قَبْلَ ذٰلِكَ بِعَرَفَةَ لَيْلاً اَوْ نَهاراً فَقَدْ تَمَّ حَجُّهُ وَ قَضٰى تَفَثَهُ» (ترمذی، ابن ماجه، ابوداود و نسایی)؛ «کسی که با ما در این نماز صبح در مزدلفه حاضر شود و تا وقتی که حرکت کنیم توقف نماید و قبل از آن در عرفه - چه شب یا روز - توقف کرده باشد، حجّش کامل و مناسکش را انجام داده است».]

۲۶- و شب گذراندن در **منی** در ایام قربانی با تمامی بار و بنه، ساک‌ها و چمدان‌ها و اثاثیه‌ها و اسباب سفر؛ [از این رو، اگر چنان‌چه فردی از حاجیان، در روزهای **یازدهم**، **دوازدهم** و **سیزدهم**، در **سرزمین منی** به خاطر زدن جمره‌ها ماندگار شد، در آن صورت نباید در این فاصله، اسباب و لوازم خویش را به مکه‌ی مکرمه انتقال دهد.]

و برای حاجی مکروه است که در روزهایی که در منی [برای «**رمی جمرات**» و «**شب گذراندن در آنجا**»] به سر می‌برد، اسباب و لوازم خویش را از آنجا به مکّه‌ی مکرمه منتقل نماید [و خودش به تنهایی در منی به سر ببرد.]

۲۷- به هنگام ایستادن برای زدن سنگریزه‌ها [رمی جمرات]، منی را در سمت راست و مکه را در جهت چپ خویش قرار دهد.

۲۸- به هنگام زدن **جمره‌ی عقبه** در تمامی روزها، سواره باشد.

۲۹- و به هنگام زدن **جمره‌ی اوّل** - که در نزدیک مسجد [خیف] است - و **جمره‌ی میانه**، به حالت پیاده باشد.

۳۰- و ایستادن [قیام] در «**بطن وادی**» [وسط درّه] به هنگام زدن سنگریزه‌ها.

۳۱- زدن سنگریزه‌ها در روز اول [روز دهم ذی‌الحجه = روز عید قربان]، در فاصله‌ی بین طلوع خورشید و زوال آن باشد؛ و در سایر روزها [**یازدهم، دوازدهم** و **سیزدهم ذی‌الحجه**]، زدن سنگریزه‌ها، در فاصله‌ی بین زوال خورشید و غروب آن باشد.

و مکروه است که سنگریزه‌ها در روز اول [دهم ذی‌الحجه = عید قربان] و روز

چهارم [روز سیزدهم ذی‌الحجه]، در فاصله‌ی بین طلوع صبح صادق و طلوع آفتاب، زده شود.

و همچنین مکروه است که سنگریزه‌ها در سه شب [پس از عید؛ یعنی شب‌های یازدهم، دوازدهم و سیزدهم] زده شود؛ ولی [اگر کسی در شب‌ها رمی جمرات کرد، با کراهیت] صحیح است؛ زیرا همه‌ی شب‌ها، تابع و پیرو روزهای پس از خود هستند؛ مگر شبی که متصل به روز عرفه است؛ [یعنی شبی که پس از روز عرفه می‌آید]؛ به گونه‌ای که در آن شب، وقوف [درنگ کردن و ایستادن] در عرفات درست است؛ و آن شب عید قربان و سه شب رمی جمرات می‌باشد؛ زیرا آن‌ها تابع و پیرو ماقبل خود هستند.

و **اوقات مباح برای رمی جمرات،** عبارتند از: پس از زوال خورشید تا غروب آن از روز اول؛ و با این چیز، تمامی اوقات «**رمی جمرات**» از «**وقت جایز**»، «**وقت مکروه**» و «**وقت مستحب**» دانسته شد.

۳۲- و یکی دیگر از سنّت‌های حج، ذبح حیوان [هَدی] برای حاجی «**مفرد**» است؛ و این نیز سنّت است که حاجی «**مفرد**» از گوشت حیوان قربانی بخورد.

۳۳- و همچنین سنّت است که فقط از هدی حجّ نافله، حجّ تمتّع و حجّ قِران بخورد؛ [از این رو، نمی‌تواند از «**هدی نذر**» بخورد؛ نه خود صاحب هدی و نه دیگر اشخاص ثروتمند؛ زیرا که آن صدقه است و حق فقرا و مستمندان می‌باشد؛ و خوردن از «**هدی جنایات**» نیز جواز ندارد؛ نه برای صاحب هدی و نه برای شخصی دیگر؛ و «**هدی جنایات**»: هدی‌یی است که برای جبران نقصی که در حجّ واقع گردیده، واجب شده است.]

۳۴- و یکی دیگر از سنّت‌های حجّ، ایراد خطبه در روز عید قربان است که همانند خطبه‌ی اول [که توسط امام یا جانشین وی پس از نماز ظهرِ روز هفتم ذی‌الحجه در مکه‌ی مکرمه ایراد می‌شد] می‌باشد؛ و امام در این خطبه نیز سایر احکام و مناسک حج را به مردم بیاموزاند؛ و این خطبه، سوّمین خطبه از خطبه‌های حجّ می‌باشد.

۳۵- هرگاه حاجی خواست و اراده کرد که [عبادت سه روزه را در دو روز اول ایام التشریق انجام دهد و] شتاب ورزد و پیش از غروب خورشید روز دوازدهم [ذی‌الحجه] از سرزمین «منی» برگردد، [در آن صورت مانعی نخواهد بود که روز

سوّم را برای «**رمی جمرات**» در منی نباشد؛ و همین نیز سنّت است.]

و اگر چنان‌چه در **روز دوازدهم** در سرزمین منی ماند تا آن که خورشید روز دوازدهم غروب کرد، در آن صورت چیزی بر وی لازم نیست؛ امّا به خاطر این کارش [ترک سنّت]، مرتکب کار بدی شده است؛ [و با وجود این، علماءگفته‌اند: اگر چنان‌چه پس از غروب خورشید روز دوازدهم در سرزمین منی بود، در آن صورت بیرون شدن از منی پیش از زدن جمره‌های سه گانه در روز سیزدهم، مکروه می‌باشد.]

و اگر چنان‌چه تا طلوع صبح صادق روز چهارم [روز سیزدهم از ذی‌الحجه] در سرزمین منی باقی ماند، در آن صورت زدن جمره‌ها در این روز بر وی لازم می‌گردد.

۳۶- [و یکی دیگر از سنّت‌های حجّ، آن است که پس از «**رمی جمرات**» و] کوچ کردن از سرزمین مِنیٰ [و رهسپار شدن به سوی مکه‌ی مکرمه]، در میان راه ساعتی در «مُحَصَّب» فرود آید؛ [آنگاه داخل مکه‌ی مکرمه گردد؛] و از آب زمزم بنوشد و خویشتن را از آن، سیراب گرداند [این‌گونه که پهلوهای وی از سیراب شدن، بلند و برآمده گردد.] و رو به خانه‌ی کعبه کند و در حالت ایستاده بدان نگاه کند؛ و از آب زمزم بر سر و سایر بدن خویش بریزد؛ و آب زمزم برای هر آن چیزی است که از امور دنیا و آخرت برای آن نوشیده شود.

۳۷- و یکی دیگر از سنّت‌های حجّ، آن است که به «**ملتزم**» بچسبد؛ این‌طور که سینه و صورت خویش را بر آن بنهد و ساعتی خویشتن را به پرده‌های کعبه چنگ بزند و هر آنچه می‌خواهد دعا کند و آستانه‌ی درِ خانه‌ی کعبه را ببوسد و با ادب و احترام و تعظیم و بزرگداشت، بدان وارد شود.

پس از آن، بر حاجی، جز بزرگترین کارهای خیر و نیکو باقی نمی‌ماند؛ و آن، زیارت [مسجد] نبوی [و قبر شریف ایشان] و زیارت [قبرستان بقیع و مقبره ی] یاران رسول خدا ﷺ است؛ [که گروه زیادی از اصحاب، در آن دفن شده‌اند.] از این رو، به هنگام خارج شدن از مکه‌ی مکرمه، از دروازه‌ی «سَبیکة»، از ناحیه‌ی «ثنية السفلي» [دره‌ی پایین]، نیت زیارت [مسجد و قبر] پیامبر ﷺ و [مقبره‌ی] صحابه را بکند. و به خواست خدا، به زودی «**زیارت پیامبر** ﷺ» را در فصلی جداگانه و مستقل ذکر خواهیم نمود.

فَصلٌ فِي كَيفِيَّةِ تَركِيبِ أَفعَالِ الحَجِّ

إِذَا أَرَادَ الدُّخُولَ فِي الحَجِّ، أَحرَمَ مِنَ المِيقَاتِ كَرَابِغَ؛ فَيَغتَسِلُ أَو يَتَوَضَّأُ وَالغُسلُ وَ هُوَ اَحَبُّ لِلتَّنظِيفِ؛ فَتَغتَسِلُ المَرأَةُ الحَائِضُ وَالنُّفَسَاءُ إِذَا لَم يَضُرَّهَا؛ وَ يَستَحِبُّ كَمَالُ النَّظافَةِ بِقَصِّ الظُّفرِ وَالشَّارِبِ وَ نَتفُ الإِبِطِ وَ حَلقِ العَانَةِ وَ جِمَاعِ الاَهلِ وَالدَّهنِ وَ لَو مُطَيَّبًا؛ وَ يَلبَسُ الرَّجُلُ إِزارًا وَ رِداءً جَدِيدَينِ أَو غَسِيلَينِ؛ وَالجَدِيدُ الاَبيَضُ، أَفضَلُ؛ وَ لَا يَزُرَّه وَ لَا يَعقِدُه وَ لَا يُخَلِّلُه؛ فَإِن فَعَلَ كُرِهَ وَ لَا شَئَ عَلَيهِ؛ وَ تَطَيَّبْ وَ صَلِّ رَكعَتَينِ وَ قُل: «اَللهُمَّ اِنِّي أَرِيدُ الحَجَّ فَيَسِّرهُ لِي وَ تَقَبَّلهُ مِنِّي»؛ وَ لَبِّ دُبُرَ صَلاتِكَ تَنوِي بِهَا الحَجَّ؛ وَ هِيَ: لَبَّيْكَ اللَّهُمَّ لَبَّيْكَ، لَبَّيْكَ لَا شَرِيكَ لَكَ لَبَّيْكَ إِنَّ الْحَمْدَ وَالنِّعْمَةَ لَكَ وَالْمُلْكَ لَا شَرِيكَ لَكَ.

وَ لَا تَنقُصْ مِن هذِه الاَلفَاظِ شَيئًا وَ زِد فِيهَا: «لَبَّيْكَ وَسَعْدَيْكَ وَالْخَيْرُ فِي يَدَيْكَ لَبَّيْكَ وَالرَّغْبَاءُ إِلَيْكَ»؛ وَالزِّيَادَةُ سُنَّةٌ.

فَإِذَا لَبَّيتَ، نَاوِيًا، فَقَد اَحرَمتَ؛ فَاتَّقِ الرَّفثَ؛ وَ هُوَ الجِمَاعُ. وَ قِيلَ: ذِكرُه بِحَضرَةِ النِّساءِ وَالكَلَامُ الفَاحِشُ وَالفُسُوقَ وَالمَعَاصِيَ وَالجِدَالَ مَعَ الرُّفَقَاءِ وَالخَدَمِ وَ قَتلَ صَيدِ البَرِّ وَالاِشَارَةَ اِلَيه وَالدّلالةَ عَلَيهِ وَ لُبسَ المِخيَطِ وَالعِمَامةِ وَالخُفَّينِ وَ تَغطِيَةَ الرَّأسِ وَالوَجهِ وَ مَسَّ الطِّيبِ وَ حَلقَ الرَّأسِ وَالشَّعرِ وَ يَجُوزُ الاِغتِسَالُ وَالاِستِظلَالُ بِالخَيمَةِ وَالمَحَلِّ وَ غَيرِهِمَا وَ شَدُّ الهِميَانِ فِي الوَسَطِ؛ وَ اَكثِرِ التَّلبِيَةَ مَتى صَلَّيتَ اَو عَلَوتَ شَرَفًا اَو هَبَطتَّ وَادِيًا اَو لَقِيتَ رَكبًا وَ بِالاَسحَارِ رَافِعًا صَوتَكَ بِلَا جُهدٍ مُضِرٍّ.

وَ إِذَا وَصَلتَ إِلى مَكَّةَ، يَستَحبُّ أَن تَغتَسِلَ وَ تَدخُلَهَا مِن بَابِ المُعَلَّى لِتَكُونَ مُستَقبِلًا فِي دُخُولِكَ بَابَ البَيتِ الشَّرِيفِ تَعظِيمًا؛ وَ يَستَحِبُّ أَن تَكُونَ مُلَبِّيًا فِي دُخُولِكَ حَتَّى تَأتِيَ بَابَ السَّلَامِ فَتَدخُلَ المَسجِدَ الحَرَامَ مِنهُ مُتَوَاضِعًا خَاشِعًا مُلَبِّيًا مُلَاحِظاً جَلَالَةَ المَكَانِ مُكَبِّرًا مُهَلِّلًا مُصَلِّيًا عَلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيهِ وَ سَلَّمَ مُتَلَطِّفًا بِالمُزَاحِمِ دَاعِيًا بِمَا اَحبَبتَ فَإِنَّه مُستَجابٌ عِندَ رُؤيَةِ البَيتِ المُكَرَّمِ؛ ثُمَّ استَقبِلِ الحَجَرَالاَسوَدَ مُكَبِّرًا مُهَلِّلًا رَافِعًا يَدَيكَ كَمَا فِي الصَّلوةِ وَ ضَعْهُمَا عَلَى الحَجَرِ وَ قَبِّلهُ بِلَا صَوتٍ. فَمَن عَجَزَ عَن ذَلِكَ إِلَّا بِإِيذَاءٍ، تَرَكَه وَ مَسَّ الحَجَرَ بِشئٍ وَ قَبَّلَه أَو اَشَارَ اِلَيهِ مِن بَعِيدٍ مُكَبِّرًا مُهَلِّلًا حَامِدًا مُصَلِّيًا عَلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيهِ وَ سَلَّمَ؛ ثُمَّ طُف آخِذًا عَن يَمِينِكَ مِمَّا يَلِي البَابَ مُضطَجِعًا؛ وَ هُوَ: أَن تَجعَلَ الرِّدَاءَ تَحتَ الاِبِطِ الاَيمَنِ وَ تُلقِيَ طَرَفَيه عَلَى الأَيسَرِ سَبعَةَ

اَشوَاطٍ دَاعِيًا فِيهَا بِمَا شِئتَ وَ طُف وَرَاءَ الحَطِيمِ؛ وَ إِن أَرَدتَ أَن تَسعَى بَينَ الصَّفَا وَالمَروَةِ عَقِبَ الطَّوَافِ فَارمُل فِي الثَّلَاثَةِ الاَشوَاطِ الأُوَلِ؛ وَ هُوَ: المَشيُ بِسُرعَةٍ مَعَ هَزِّالكَتِفَينِ كَالمُبَارِزِ يَتَبَختَرُ بَينَ الصَّفَّينِ؛ فَإِن زَحَمَهُ النَّاسُ، وَقَفَ؛ فَإِذَا وَجَدَ فُرجَةً رَمَلٍ لَا بُدَّ لَه مِنهُ، فَيَقِفُ حَتَّى يُقِيمَه عَلَى الوَجهِ المَسنُونِ بِخِلَافِ إِستِلَامِ الحَجَرِ الاَسوَدِ لِأَنَّ لَه بَدَلًا، وَ هُوَ: اِستِقبَالُه. وَ يَستَلِمُ الحَجَرَ كُلَّمَا مَرَّ بِه وَ يَختِمُ الطَّوَافَ بِه وَ بِرَكعَتَينِ فِي مَقَامِ اِبرَاهِيمَ عَلَيهِ السَّلَامُ أَو حَيثُ تَيَسَّرَ مِنَ المَسجِدِ؛ ثُمَّ دَعَا فاستَلَمَ الحَجَرَ. وَ هَذَا طَوَافُ القُدُومِ؛ وَ هُوَ: سُنَّةٌ لِلآفَاقِي.

ثُمَّ تَخرُجُ اِلَى الصَّفَا فَتَصعَدُ وَ تَقُومُ عَلَيهَا حَتَّى تَرى البَيتَ فَتَستَقبِلُه مُكَبِّرًا مُهَلِّلًا مُلَبِّيًا مُصَلِّيًا دَاعِيًا وَ تَرفَعُ يَدَيكَ مَبسُوطَتَينِ ثُمَّ تَهبِطُ نَحوَ المَروَةِ عَلَى هِينَةٍ؛ فَإِذَا وَصَلَ بَطنَ الوَادِي، سَعي بَينَ المِيلَينِ الأَخضَرَينِ سَعيًا حَثِيثًا؛ فَإِذَا تَجَاوَزَ بَطنَ الوَادِي، مَشَى عَلَى هِينَةٍ حَتَّى يَأتِيَ المَروَةَ فَيَصعَدَ عَلَيهَا وَ يَفعَلَ كَمَا فَعَلَ عَلَى الصَّفَا؛ يَستَقبِلُ البَيتَ مُكَبِّرًا مُهَلِّلًا مُلَبِّيًا مُصَلِّيًا دَاعِيًا بَاسِطًا يَدَيهِ نَحوَ السَّمَاء. وَ هَذَا شَوطٌ؛ ثُمَّ يَعُودُ قَاصِدًا الصَّفا؛ فَإِذَا وَصَلَ اِلَى المِيلَينِ الاَخضَرَينِ سَعَى ثُمَّ مَشَى عَلَى هِينَةٍ حَتَّى يَأتِيَ الصَّفَا؛ فَيَصعَدَ عَلَيهَا وَ يَفعَلَ كَمَا فَعَلَ أَوَّلًا؛ وَ هَذَا شَوطٌ ثَانٍ. فَيَطُوفُ سَبعَةَ اَشوَاطٍ؛ يَبدَأ بِالصَّفَا وَ يَختِمُ بِالمَروَةِ وَ يَسعَى فِي بَطنِ الوَادِي فِي كُلِّ شَوطٍ مِنهَا؛ ثُمَّ يُقِيمُ بِمَكَّةَ مُحرِمًا وَ يَطُوفُ بِالبَيتِ كُلَّمَا بَدَأ لَه، وَ هُوَ اَفضَلُ مِنَ الصَّلوةِ نَفلًا لِلآفَاقِيّ؛ فَإِذَا صَلَّى الفَجرَ بِمَكَّةَ ثَامِنَ ذِي الحَجَّةِ؛ تَأَهَّبَ لِلخُرُوجِ اِلى مِنَىٰ؛ فَيخرُجُ مِنهَا بَعدَ طُلُوعِ الشَّمسِ؛ وَ يَستَحِبُّ أَن يُصَلِّيَ الظُّهرَ بِمِنىٰ وَ لَا يَترُكُ التَّلبِيَةَ فِي اَحوَالِه كُلِّهَا إِلَّا فِي الطَّوَافِ؛ وَ يَمكُثُ بِمِنىٰ إِلى أَن يُصَلِّيَ الفَجرَ بِهَا بِغَلَسٍ وَ يَنزِلُ بِقُربِ مَسجِدِ الخِيفِ؛ ثُمَّ بَعدَ طُلُوعِ الشَّمسِ يَذهَبُ اِلى عَرَفَاتٍ فَيُقِيمُ بِهَا؛ فَإِذَا زَالَتِ الشَّمسُ يَأتِي مَسجِدَ نَمِرَةَ فَيُصَلِّي مَعَ الإِمَامِ الأَعظَمِ أَو نَائِبِهِ الظُّهرَ وَالعَصرَ بَعدَ مَا يَخطُبُ خُطبَتَينِ يَجلِسُ بَينَهُمَا وَ يُصَلِّي الفَرضَينِ بِأَذَانٍ و إِقَامَتَينِ وَ لَا يَجمَعُ بَينَهُمَا إِلَّا بِشَرطَينِ: الاَحرَامِ وَالاِمامِ الاَعظَمِ وَ لَا يَفصِلُ بَينَ الصَّلواتَينِ بِنَافِلَةٍ وَ إِذَا لَم يُدرِكِ الاِمَامَ الاَعظَمَ صَلَّى كُلَّ وَاحِدَةٍ فِي وَقتِهَا المُعْتَادِ؛ فَاِذٰا صَلّٰى مَعَ الْاِمٰامِ، يَتَوَجَّهُ اِلَى المَوْقَفِ؛ وَ عَرَفٰاتٌ كُلُّهٰا مَوْقِفٌ إِلَّا بَطنَ عُرنَةَ وَ يَغتَسِلُ بَعدَ الزَّوَالِ فِي عَرَفَاتٍ لِلوُقُوفِ وَ يَقِفُ بِقُربِ جَبَلِ الرَّحمَةِ مُستَقبِلًا مُكَبِّرًا مُهَلِّلًا مُلَبِّيًا دَاعِيًا مَادًّا يَدَيهِ كَالمُستَطعِمِ؛ وَ يَجتَهِدُ فِي الدُّعَاء

لِنَفسِه وَ وَالِدَيهِ وَ اِخوَانِه وَ يجتَهِدُ عَلَى أَن يَخرُجَ مِن عَينَيهِ قَطَرَاتٌ مَنَ الدَّمعِ؛ فَإِنَّه دَلِيلُ القُبُولِ. وَ يُلِحُّ فِي الدُّعَاءِ مَعَ قُوَّةِ رَجَاءِ الاِجَابَةِ وَ لَا يُقَصِّرُ فِي هَذَا اليَومِ إِذ لَا يُمكِنُه تَدَارُكُه سِيِّمَا إِذَا كَانَ مِنَ الآفَاقِ. وَالوُقُوفُ عَلَى الرَّاحِلَةِ، أَفضَلُ؛ وَالقَائِمُ عَلَى الاَرضِ، أَفضَلُ مِنَ القَاعِدِ. فَإِذَا غَرَبَتِ الشَّمسُ، أَفَاضَ الاِمَامُ وَ النَّاسُ مَعَه عَلَى هِينَتِهِم، وَ إِذَا وَجَدَ فُرجَةً يُسرِعُ مِن غَيرِ أَن يُؤذِيَ أَحَدًا وَ يَتَحَرَّزُ عَمَّا يَفعَلُه الجَهَلَةُ مِنَ الاِشتِدَادِ فِي السَّيرِ وَالاِزدِحَامِ وَالاِيذَاءِ؛ فَإِنَّه حَرَامٌ؛ حَتَّى يَأتِيَ مُزدَلَفَةَ. فَيَنزِلُ بِقُربِ جَبَلِ قُزَحَ وَ يَرتَفِعُ عَن بَطنِ الوَادِي تَوسِعَةً لِلمَارِّينَ وَ يُصَلِّي بِهَا المَغرِبَ وَالعِشَاءَ بِأَذَانٍ وَاحِدٍ وَ إِقَامَةٍ وَاحِدَةٍ؛ وَ لَو تَطَوَّعَ بَينَهُمَا اَو تَشَاغَلَ، أَعَادَ الإِقَامَةَ وَ لَم تَجزِ المَغرِبُ فِي طَرِيقِ المُزدَلَفَةِ وَ عَلَيهِ إِعَادَتُهَا مَا لَم يَطلُعِ الفَجرُ. وَ يُسَنُّ المَبِيتُ بِالمُزدَلَفَةِ. فَإِذَا طَلَعَ الفَجرُ، صَلَّى الاِمَامُ بِالنَّاسِ الفَجرَ بِغَلَسٍ ثَمَّ يَقِفُ وَالنَّاسُ مَعَه. وَالمُزدَلَفَةُ، كُلُّهَا مَوقِفٌ إِلَّا بَطنَ مُحَسِّرٍ. وَ يَقِفُ مُجتَهِدًا فِي دُعَائِه وَ يَدعُو اللهَ أَن يُتِمَّ مُرَادَه وَ سُؤَالَه فِي هَذَا المَوقِفِ كَمَا أَتَمَّه لِسَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ صَلَّى اللهُ عَلَيهِ وَ سَلَّمَ. فَإِذَا اَسفَرَ جِدًّا أَفَاضَ الاِمَامُ وَالنَّاسُ قَبلَ طُلُوعِ الشَّمسِ فَيَأتِي إِلى مِنىٰ وَ يَنزِلُ بِهَا ثُمَّ يَأتِي جَمرَةَ العَقَبَةِ فَيَرمِيهَا مِن بَطنِ الوَادِي بِسَبعِ حَصِيَّاتٍ مِثلَ حَصَى الخَزفِ؛ وَ يَستَحِبُّ أَخذُ الجِمَارِ مِنَ المُزدَلَفَةِ أَو مِنَ الطَّرِيقِ؛ وَ يَكرَهُ مِنَ الَّذِي عِندَ الجَمرَةِ؛ وَ يَكرَهُ الرَّميُ مِن أَعلَى العَقَبَةِ لِإِيذَائِه النَّاسَ؛ وَ يَلتَقِطُهَا إِلتِقَاطًا؛ وَ لَا يَكسِرُ حَجَرًا جِمَارًا؛ وَ يَغسِلُهَا لِيَتَيَقَّنَ طَهَارَتِهَا فَإِنَّهَا يُقَامُ بِهَا قُربَةٌ. وَ لَو رَمَى بِنَجِسَةٍ؛ أَجزَأَهُ وَ كُرِهَ؛ وَ يَقطَعُ التَّلبِيَةَ مَعَ أَوَّلِ حَصَاةٍ يَرمِيهَا.

وَ كَيفِيَّةُ الرَّمي: أَن يَّأخُذَ الحَصَاةَ بِطرفِ اِبهَامِه وَ سَبَّابَتِه فِي الاَصَحِّ؛ لِأَنَّه أَيسَرُ وَ اَكثَرُ إِهَانَةً لِلشَّيطَانِ؛ وَ المَسنُونُ: الرَّميُ بِاليَدِ اليُمنى. وَ يَضَعُ الحَصَاةَ عَلَى ظَهرِ إِبهَامِه وَ يَستَعِينُ بِالمُسَبِّحَةِ وَ يَكُونُ بَينَ الرَّامِي وَ مَوضِعِ السُّقُوطِ خَمسَةُ أَذرُعٍ وَ لَو وَقَعَت عَلَى رِجلٍ أَو مَحمَلٍ وَ ثَبَتَت، أَعَادَهَا وَ إِن سَقَطَت عَلَى سُنَنِهَا، ذَالِك أَجزَأهُ. وَ كَبَّر بِكُلِّ حَصَاةٍ؛ ثُمَّ يَذبَحُ المُفرِدُ بِالحَجِّ إِن أَحَبَّه ثُمَّ يَحلِقُ أَو يُقَصِّرُ؛ وَ الحَلقُ أَفضَلُ؛ وَ يَكفِي فِيهِ رُبعُ الرَّأسِ. وَ التَّقصِيرُ: أَن يَأخُذَ مِن رُؤُوسِ شَعرِه مِقدَارَ الأَنمِلَةِ. وَ قَد حَلَّ لَه كُلُّ شَيءٍ إِلَّا النِّسَاءَ.

ثُمَّ يَأتِي مَكَّةَ مِن يَومِه ذَالِكَ أَو مِنَ الغَدِ أَو بَعدِه، فَيَطُوفُ بِالبَيتِ طَوَافَ الزِّيَارَةِ سَبعَةَ اَشوَاطٍ؛ وَ حَلَّت لَه النِّسَاءُ. وَ أَفضَلُ هَذِهِ الأَيَّامِ: اَوَّلُهَا وَ إِن أَخَّرَه عَنهَا لَزِمَه شَاةٌ لِتَاخِيرِ

الوَاجِبِ؛ ثُمَّ يَعُودُ إِلَى مِنىٰ فَيُقِيمُ بِهَا؛ فَإِذَا زَالَتِ الشَّمسُ مِنَ اليَومِ الثَّانِي مِن اَيَّامِ النَّحرِ، رَمَى الجِمَارَ الثَّلَاثَ؛ يَبدَأ بِالجَمرَةِ الَّتِي تَلِي مَسجِدَ الخَيفِ، فَيَرمِيهَا بِسَبعِ حَصِيَّاتٍ مَاشِيًا يُكَبِّرُ بِكُلِّ حَصَاةٍ؛ ثُمَّ يَقِفُ عِندَهَا دَاعِيًا بِمَا أَحَبَّ حَامِدًا لِـلّٰهِ يتَعَالى مُصَلِّيًا عَلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيهِ وَ سَلَّمَ وَ يَرفَعُ يَدَيهِ فِي الدُّعَاءِ وَ يَستَغفِرُ لِوَالِدَيهِ وَ اِخوَانِهِ المُؤمِنِينَ؛ ثُمَّ يَرمِي الثَّانِيةَ الَّتِي تَلِيهَا مِثلَ ذَالِكَ وَ يَقِفُ عِندَهَا دَاعِيًا؛ ثُمَّ يَرمِي جَمرَةَ العَقَبَةِ رَاكِبًا وَ لَا يَقِفُ عِندَهَا.

فَإِذَا كَانَ اليَومُ الثَّالِثُ مِن أَيَّامِ النَّحرِ، رَمَى الجِمَارَ الثَّلَاثَ بَعدَ الزَّوَالِ كَذَالِكَ؛ وَ إِذَا أَرَادَ أَن يَتَعَجَّلَ، نَفَرَ اِلَى مَكَّةَ قَبلَ غُرُوبِ الشَّمسِ وَ إِن أَقَامَ اِلَى الغُرُوبِ كُرِهَ وَ لَيسَ عَلَيهِ شَئٌ؛ وَ إِن طَلَعَ الفَجرُ وَ هُوَ بِمِنىٰ فِي الرَّابِـعِ لَزِمَهُ الرَّميُ؛ وَ جَازَ قَبلَ الزَّوَالِ؛ وَالاَفضَلُ، بَعدَه؛ وَ كُرِهَ قَبلَ طُلُوعِ الشَّمسِ. وَ كُلُّ رَميٍ، بَعدَه رَميٌ تَرمِيهِ مَاشِيًا لِتَدعُوَ بَعدَه وَ إِلَّا رَاكِبًا لِتَذهَبَ عَقِبَه بِلَا دُعَاءٍ؛ وَ كُرِهَ المَبِيتُ بِغَيرِ مِنىٰ لَيَالِيَ الرَّمي؛ ثُمَّ إِذَا رَحَلَ إِلَى مَكَّةَ، نَزَلَ بِالمُحَصَّبِ سَاعَةً ثُمَّ يَدخُلُ مَكَّةَ وَ يَطُوفُ بِالبَيتِ سَبعَةَ اَشوَاطٍ بِلَا رَمَلٍ وَ سَعيٍ إِن قَدَّمَهُمَا؛ وَ هَذَا طَوَافُ الوَدَاعِ، وَ يُسَمّى أَيضًا طَوَافَ الصَّدرِ. وَ هَذَا وَاجِبٌ إِلَّا عَلَى أَهلِ مَكَّةَ وَ مَن أَقَامَ بِهَا.

وَ يُصَلِّي بَعدَه رَكعَتَينِ؛ ثُمَّ يَأتِي زَمزَمَ فَيَشرَبُ مِن مَائِهَا وَ يَستَخرِجُ المَاءَ مِنهَا بِنَفسِه إِن قَدَرَ وَ يَستَقبِلُ البَيتَ وَ يَتَضَلَّعُ مِنهُ وَ يَتَنَفَّسُ فِيه مِرَارًا وَ يَرفَعُ بَصَرَه كُلَّ مَرَّةٍ يَنظُرُ إِلَى البَيتِ وَ يَصُبُّ عَلَى جَسَدِه إِن تَيَسَّرَ وَ إِلَّا يَمسَحُ بِه وَجهَه وَ رَأسَه وَ يَنوِي بِشُربِه مَا شَاءَ. وَ كَانَ عَبدُاللهِ بنُ عَبَّاسٍ رَضِى اللهُ عَنهُمَا إِذَا شَرِبَ يَقُولُ: «اَللّٰهُمَّ إِنِّي أَسأَلُكَ عِلمًا نَافِعًا وَ رِزقًا وَاسِعًا وَ شِفَاءً مِن كُلِّ دَاءٍ».

وَ قَالَ صَلَّى اللهُ عَلَيهِ وَ سَلَّمَ: «مَاءُ زَمزَمَ لِمَا شُرِبَ لَه».

وَ يَستَحِبُّ بَعدَ شُربِه أَن يَأتِيَ بَابَ الكَعبَةِ وَ يُقَبِّلَ العَتَبَةَ ثُمَّ يَأتِيَ إِلَى المُلتَزَمِ وَ هُوَ مَا بَينَ الحَجَرِ الاَسوَدِ وَالبَابِ فَيَضَعُ صَدرَه وَ وَجهَه عَلَيهِ وَ يَتَشَبَّثُ بِاَستَارِ الكَعبَةِ سَاعَةً يَتَضَرَّعُ اِلَى اللهِ تَعَالَى بِالدُّعَاءِ بِمَا أَحَبَّ مِن أُمُور الدَّارَينِ وَ يَقُولُ: «اَللّٰهُمَّ إِنَّ هَذَا بَيتُكَ الَّذِي جَعَلتَه مُبَارَكًا وَّ هُدىً لِلعَالَمِينَ، اَللّٰهُمَّ كَمَا هَدَيتَنِي لَه فَتَقَبَّل مِنِّي وَ لَا تَجعَل هَذَا آخِرَ العَهدِ مِن بَيتِكَ وَارزُقنِي العَودَ إِلَيهِ حَتَّى تَرضَى عَنِّي بِرَحمَتِكَ يَا اَرحَمَ الرَّاحِمِينَ».

وَالمُلتَزَمُ مِنَ الاَمَاكِنِ الَّتِي يُستَجَابُ فِيهَا الدُّعَاءُ بِمَكَّةَ المُشَرَّفَةِ؛ وَ هِيَ، خَمسَةَ عَشَرَ مَوضِعًا نَقَلَهَا الكَمَالُ بنُ الهُمامِ عَن رِسَالَةِ الحَسَنِ البَصَرِيِّ رَحِمَهُ اللهُ بِقَولِه: فِي الطَّوَافِ وَ عِندَ المُلتَزَمِ وَ تَحتَ المِيزَابِ وَ فِي البَيتِ وَ عِندَ زَمزَمَ وَ خَلفَ المَقَامِ وَ عَلَى الصَّفَا وَ عَلَى المَروَةِ وَ فِي السَّعيِ وَ فِي عَرَفَاتٍ وَ فِي مِنىً وَ عِندَ الجَمَرَاتِ (انتهى).

وَالجَمَرَاتُ، تُرمَى فِي أَربَعَةِ اَيَّامٍ: يَومِ النَّحرِ وَ ثَلَاثَةٍ بَعدَه كَمَا تَقَدَّمَ؛ وَ ذَكرنَا إِستِجَابَتَه أَيضًا عِندَ رُؤيَةِ البَيتِ المُكَرَّمِ.

وَ يَستَحِبُّ دُخُولُ البَيتِ الشَّرِيفِ المُبَارَكِ إِن لَم يُوذِ أَحَدًا؛ وَ يَنبَغِي أَن يَقصِدَ مُصَلَّى النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيهِ وَ سَلَّمَ فِيه؛ وَ هُوَ: قِبَلَ وَجهِه وَ قَد جَعَلَ البَابَ قِبَلَ ظَهرِهِ حَتَّى يَكُونَ بَينَه وَ بَينَ الجِدَارِ الَّذِي قِبَلَ وَجهِه قُربُ ثَلَاثَةِ أَذرُعٍ؛ ثُمَّ يُصَلِّي؛ فَإِذَا صَلَّى إِلَى الجِدَارِ، يَضَعُ خَدَّه عَلَيهِ وَ يَستَغفِرُ اللهَ وَ يَحمَدُه ثُمَّ يَأتِي الأَركَانَ فَيُحَمِّدُ وَ يُهَلِّلُ وَ يُسَبِّحُ وَ يُكَبِّرُ وَ يَسأَلُ اللهَ تَعَالَى مَا شَآءَ وَ يَلزِمُ الاَدَبَ مَا استَطَاعَ بِظَاهِرِه وَ بَاطِنِه.

وَ لَيستِ البَلَاطَةُ الخَضرَاء الَّتِي بَينَ العَمُودَينِ مُصَلَّى النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيهِ وَ سَلَّمَ؛ وَ مَا تَقُولُه العَامَّةُ: مِن أَنَّه، العُروَةُ الوُثقى، وَ هُوَ مَوضِعٌ عَالٍ فِي جِدَارِ البَيتِ، بِدعَةٌ بَاطِلَةٌ لَا أَصلَ لَهَا. وَالمِسمَارُ الَّذِي فِي وَسَطِ البَيتِ يُسَمُّونَه سُرَّةَ الدُّنيَا، يَكشِفُ اَحَدُهُم عَورَتَه وَ سُرَّتَه وَ يَضَعُهَا عَلَيه، فِعلُ مَن لَا عَقلَ لَه؛ فَضلًا عَن عِلمٍ كَمَا قَالَه الكَمَالُ.

وَ إِذَا أَرَادَ العَودَ إِلَى أَهلِه، يَنبَغِي أَن يَّنصَرِفَ بَعدَ طَوَافِه لِلوِدَاعِ وَ هُوَ يَمشِي إِلى وَرائِه وَ وَجهِه إِلَى البَيتِ بَاكِيًا أَو مُتَبَاكِيًا مُتَحَسِّرًا عَلَى فِرَاقِ البَيتِ حَتَّى يَخرُجَ مِنَ المَسجِدِ وَ يَخرُجُ مِن مَكَّةَ مِن بَابِ بَنِي شَيبَةَ مِن الثَنِيةِ السُّفلى.

وَالمَرأَةُ فِي جَمِيعِ أَفعَالِ الحَجِّ كَالرَجُلِ؛ غَيرَ أَنَّهَا لَا تَكشِفُ رَأسَهَا وَ تَسدُلُ عَلَى وَجهِهَا شَيئًا تَحته عِيدانٌ كَالقُبَّةِ تَمنَعُ مَسَّه بِالغِطاءِ وَ لَا تَرفَعُ صَوتَهَا بِالتَّلبِيَةِ وَ لَا تَرمُل وَ لَا تُهَروِلُ فِي السَّعيِ بَينَ المِيلَينِ الأَخضَرَينِ بَل تَمشِي عَلَى هِينَتِهَا فِي جَمِيعِ السَّعيِ بَينَ الصَّفا وَالمَروَةَ وَلَا تَحلِقُ وَ تُقَصِّرُ وَ تَلبَسُ المِخيَطَ وَ لَا تُزَاحِمُ الرِّجَالَ فِي اِستِلَامِ الحَجَرِ.

وَ هَذَا تَمَامُ حَجِّ المُفرَدِ وَ هُوَ دُونَ المُتَمَتِّعِ فِي الفَضلِ؛ وَالقِرَانُ، أَفضَلُ مِنَ التَّمَتُّعِ.

فصل: پیرامون کیفیت و چگونگی ترکیب افعال حجّ [کیفیت ادای حجّ]

هرگاه [شخص مسلمان] اراده‌ی انجام حج را داشت، پس [باید در ماه‌های حج، به

سوی مکه مکرمه حرکت کند و] از میقات و احرامگاه، همانند **«درّه‌ی رابغ»** [یا از برابر نزدیکترین میقات و احرامگاهی که قرار دارد،] احرام ببندد؛ [این طور که برای احرام حج،] غسل کند یا وضو بگیرد - و غسل نمودن برای پاکیزگی و نظافت [بیشتر]، بهتر و برازنده‌تر است - ؛ و زن قاعده شده و زن وضع حمل کرده، هرگاه غسل بدان‌ها ضرر و زیانی وارد نمی‌آورد، غسل کنند. [ناگفته نماند که «رابغ»، یا «رابع»،: از مکه‌ی مکرمه، **۲۰۰ کیلومتر** فاصله دارد. به هر حال، اکنون محل **جحفه** که میقات گاه و احرامگاه مردم نجد است، از راه اصلی دور شده است و مردم از محلّی به نام «رابغ» احرام می‌بندند. و «جُحفه» نیز در روزگار پیامبر ﷺ قریه‌ی بزرگی بود که از «رابغ» در حدود چهار مایل فاصله و در جهت چپ راه مکه قرار داشت و هم اکنون، چیزی از این راه باقی نمانده و حاجیان از آن منطقه گذر نمی‌کنند، بلکه تمامی مردمان شام، از «ذوالحلیفه» عبور می‌کنند و از آنجا یا از محلی به نام **«رابغ»**، برای حج، احرام می‌بندند.]

و [پیش از احرام، انجام این کارها] مستحب و پسندیده می‌باشد:

به نحو احسن، نظافت و پاکیزگی را رعایت کردن؛ کوتاه کردن ناخن‌ها؛ گرفتن موی سبیل؛ کندن موهای زیربغل؛ برداشتن موی ناحیه‌ی شرمگاه؛ همبستری و آمیزش نمودن با همسر؛ و به کار بردن روغن [برای بدن]، اگر چه خوشبوی نیز باشد.

و مرد، [جامه‌ی دوخته شده‌ی خویش را از تن بیرون کرده و] ازار و ردایی نو یا شسته شده بپوشد - و لباس نو و سفید، بهتر می‌باشد - و برای ازار و رداء خویش، دکمه نگذارد و برخی از آن را به برخی دیگر گره هم نزند و در میان آن‌ها، چیزی [همانند سوزن و غیره] قرار ندهد [تا بدین شکل، آن‌ها را در میان یکدیگر برآورد.]

و اگر این کارها را کرد، مکروه است و چیزی [از **«دَم»** = فدیه و ذبح حیوان] بر وی لازم نمی‌گردد. [آنگاه آن دو تکّه پارچه‌ی دوخته نشده‌ی نو یا شسته شده را بپوش و یکی از آن دو را به عنوان **«ازار»** و دیگری را به عنوان **«رداء»** استفاده کن؛ این طور که یکی را دور کمر به پایین و دیگری را بر روی شانه‌های خویش بینداز؛ آنگاه اگر مواد خوشبویی داشتی،] از آن استفاده کن و خویشتن را خوشبو و معطّر کن؛ سپس دو رکت نماز بگزار [و نیت حجّ را نموده و چنین] بگو: «اَللّٰهُمَّ اِنِّيْ اُرِيْدُ الْحَجَّ فَيَسِّرْهُ لِيْ وَ تَقَبَّلْهُ مِنِّيْ» ؛ «بار خدایا! من اراده‌ی انجام حج را دارم، پس آن را بر من آسان گردان و

از من بپذیر».

سپس بعد از گزاردن نماز خویش، «تلبیه» بگو و با آن حجّ را نیت کن؛ و «تلبیه» چنین است که بگویی: «لَبَّیْكَ اَللّٰهُمَّ لَبَّیْكَ، لَبَّیْكَ لا شَرِیْكَ لَكَ لَبَّیْكَ، اِنَّ الْحَمْدَ وَ النِّعْمَةَ لَكَ وَ الْمُلْكَ، لا شَرِیْكَ لَكَ» ؛ «پروردگارا! اجابت فرمان تو نمودم و پیوسته مطیع و منقاد فرمان تو هستم و در خدمتگذاری حاضرم؛ به راستی تو از شریک و انباز، پاک و منزّهی و در واقع، تمام ستایش‌ها و نعمت‌ها و پادشاهی‌ها و حکومت‌ها، از آن تو است. و کسی همتا و همگون و شبیه و همسنگ و شریک و انباز تو نیست».

و توجه داشته باش تا از این الفاظ و کلمات، چیزی را کم نکنی؛ و می‌توانی در تلبیه‌ی خویش این کلمات و جملات را نیز بیافزایی: «لَبَّیْكَ وَ سَعْدَیْكَ وَ الْخَیْرُ كُلُّهُ بَیْنَ یَدَیْكَ، لَبَّیْكَ و الرُّغْبٰی اِلَیْكَ»؛ «پروردگارا! اجابت فرمان تو نمودم و پیوسته مطیع و منقاد فرمان تو هستم و در خدمتگذاری حاضرم؛ و تمامی خیرها و نیکی‌ها در اختیار تو است؛ اجابت فرمان تو نمودم و پیوسته مطیع و فرمانبردار تو هستم؛ و تضرّع و عجز و لابه فقط به سوی تو است».

پس هرگاه با نیت حج، تلبیه گفتی، برای حج احرام بسته‌ای و مُحرم به حجّ شده‌ای؛ از این رو، از انجام این کارها بپرهیز و اجتناب کن:

از «**رَفْث**» - یعنی جماع و همبستری بازن؛ و برخی گفته‌اند که مراد از «**رفث**»: یاد کردن جماع و همبستری در حضور زنان است. همچنین گفته‌اند: مراد از «**رفث**»: سخنان زشت و هرزه و بیهوده و بی‌شرم است -؛ از فسق و فجور و هرزگی و بی‌بند و باری؛ از انجام گناهان و بزهکاری‌ها؛ جنگ و ستیزه کردن به همراه دوستان و خدمتگزاران؛ کشتن شکار خشکی [شکار کردن حیوانات بیابانی؛ چه خوردنی باشند یا غیر خوردنی]؛ اشاره کردن به سوی شکار؛ فردی را به سوی شکار، رهنمون ساختن؛ پوشیدن جامه‌ی دوخته شده، عمامه و موزه؛ [یعنی پوشیدن پیراهن، شلوار، جُبّه، عباء و... و هر آنچه که متناسب با شکل ظاهری اعضای بدن، بافته و دوخته و ساخته و پرداخته شده باشد؛ و پوشیدن دست‌کش و موزه؛ و اگر چنان‌چه فردی، کفشی برای پوشیدن نداشت، در آن صورت می‌تواند موزه‌های خویش را تا پایین‌تراز قوزک قطع نماید و آن‌ها را بپوشد.]

پوشیدن سر و صورت؛ [از این رو در حال احرام، نه کلاه به سر کن و نه دستار؛] به

کارگیری بوی خوش و مواد خوشبو؛ تراشیدن و کوتاه کردن موی [سر و ریش، یا دور ساختن موی زیربغل، یا موی ناحیه‌ی شرمگاه به هر کیفیتی که باشد؛ کوتاه کردن ناخن؛ و پوشیدن لباسی که با «**ورس**»، «**زعفران**»، یا «**عصفر**» (گل کاجیره یا کافشه) رنگ کرده شده باشد؛ و در یک صورت پوشیدن چنین لباسی درست است که شسته شده و بوی آن از بین رفته باشد.]

و در حال احرام، انجام این کارها درست است:

غسل کردن؛ [برای شخص محرم درست است تا در حال احرام غسل کند، ولی باید توجه داشته باشد که نباید در هنگام غسل، از مواد خوشبو کننده و از موادی که چرک بدنش را دور می‌سازد، استفاده نماید. و همچنین به هنگام غسل، سر و ریش خویش را با «**خطمی**» یا «**صابون**» نشوید؛] زیر سایه‌ی خیمه، کجاوه و امثال آن‌ها قرار گرفتن [تا بدین وسیله خنک شود؛ از این رو، شخص محرم می‌تواند از اشیایی چون خانه، ماشین یا خیمه به عنوان سایبان استفاده کند.]

و همچنین جایز است که کیسه‌ای که در آن پول می‌نهند و بر کمر می‌بندند، بر کمرش ببندد [که در اصطلاح بدان «**همیان**» می‌گویند.]

و [پس از احرام،] با صدای بلند و رسا - بی‌آن که خویشتن را به مشقت و سختی و چالش و زیان بیافکنی - در این موارد زیاد تلبیه بگو:

هرگاه نماز گزاردی [یعنی پس از همه‌ی نمازها]؛ یا هرگاه به مکان بلندی بالا رفتی؛ یا به مکانی پایین و سراشیب، فرود آمدی؛ یا با کاروان و قافله‌ای رو به رو و مواجه شدی؛ به هنگام سحرگاهان [؛ به هنگام تغییر حالات و اوقات و به هنگام صبح‌گاهان و شام‌گاهان].

و چون به مکه‌ی مکرمه رسیدی، مستحب آن است که غسل کنی و در روز از «باب معلّی» [یا «ثنیه‌ي کداء» یا «ثنیة العلیا»] وارد مکّه شوی؛ تا بدین ترتیب، هرگاه وارد مکّه می‌شوی، روبه‌روی خانه‌ی کعبه قرار بگیری و بدین شکل، تعظیم و بزرگداشت و احترام و تجلیل خانه‌ی کعبه را به جای آوری.

و مستحب است که به هنگام وارد شدن به مکّه، تلبیه بگویی تا آنگاه که به «باب السلام» می‌رسی؛ پس با تواضع و کرنش و خشوع و فروتنی و تلبیه‌گویان از «باب السلام» وارد مسجدالحرام شو و عظمت و بزرگی این مکان را در نظر داشته باش و

«**تکبیر**» [الله اکبر] و «**تهلیل**» [لا اله الا الله] بگو و بر پیامبرگرامی اسلام ﷺ درود و سلام بفرست و نسبت به «**رنج رساننده**» [انبوهی کننده؛ زحمت افزا؛ کسی که باعث زحمتت می‌گردد،] مهربان و نرم و خوش‌خو و ملایم و با محبّت و با لطف باش و هر آنچه [از خیر دنیا و آخرت] می‌خواهی و دوست داری، دعا کن؛ زیرا دعا به هنگام مشاهده‌ی خانه‌ی محترم و بزرگداشت شده‌ی خدا، پذیرفته می‌شود.

سپس تکبیرگویان و تهلیل‌گویان در حالی که دو دستت را - همانند حالت نماز - بلند کرده‌ای، رو به سوی حجرالاسود کن و آن‌ها را بر آن بگذار و آن را بدون آواز ببوس؛ [یعنی هرگاه قصد طواف خانه‌ی کعبه را داشتی، ابتدا از «حجرالاسود» شروع کن؛ این طور که روبه‌روی حجرالاسود بایستی و «**تکبیر**» - الله اکبر - و «**تهلیل**» - لا اله الا الله - بگو و با تکبیر، دست‌های خویش را نیز بلند کن؛ آنگاه در صورتی که اسباب آزار و اذیت مردم را فراهم نمی‌کردی، حجرالاسود را «**اِستلام**» کن و آن را ببوس؛ و این در صورتی است که بر این کار قادر و توانا باشی؛] و اگر چنان‌چه از بوسیدن حجرالاسود و اِستلام آن، عاجز و ناتوان بود و این کار تنها با فراهم کردن اسباب آزار و اذیت مردم، تحقّق می‌یافت، در آن صورت آن را ترک کند و با چیزی [همانند عصا یا چیزی دیگر،] حجرالاسود را لمس نماید و آن را ببوسد؛ و یا از دور به حجرالاسود اشاره کند و حال آن که «**تکبیر**» [الله اکبر] و «**تهلیل**» [لا اله الّا الله] می‌گوید و به حمد و ستایش خدا و درود بر پیامبر گرامی اسلام ﷺ مشغول است.

[به هر حال، هر کس قصد طواف خانه‌ی کعبه را دارد، ابتدا از حجرالاسود شروع نماید؛ این طور که رو به روی حجرالاسود بایستد و «**تکبیر**» - الله اکبر - و «**تهلیل**» - لا اله الا الله - بگوید و با تکبیر، دست‌های خویش را نیز بلند نماید؛ آنگاه در صورتی که اسباب آزار و اذیت مردم را فراهم نمی‌کرد، حجرالاسود را «**اِستلام**» نماید و ببوسد - و این در صورتی است که بر این کار قادر و توانا باشد - و اگر بر بوسیدن حجرالاسود قادر نبود، در آن صورت بدون آن که به مردم اذیت و آزاری برساند، هر دو کف دست خویش را یا کف دست راست خویش را بر حجرالاسود قرار دهد و آن‌ها را ببوسد؛ و اگر انجام این کار نیز برایش مقدور نبود، در آن صورت با عصا یا چیزی دیگر، حجرالاسود را لمس نماید و آن را ببوسد؛ و چنان‌چه بر انجام این کار نیز قادر نبود، رو به روی

حجرالاسود بایستد و تکبیر بگوید و به هنگام گفتن تکبیر، دست‌های خویش را تا برابر دو گوشش بلند نماید؛ و به هنگام بلند کردن دست‌ها، ظاهر کف دست‌ها را به سوی صورتش و باطن آن‌ها را به سوی حجرالاسود اشاره نماید - گویا که دست‌هایش را بر حجرالاسود نهاده است - ؛ و پس از اشاره، کف دست‌های خویش را ببوسد.

و «**اِستلام**»: آن است که هر دو دست خویش را بر حجرالاسود احاطه نموده و دهان خویش را در میان آن بنهد و آن را بدون آواز ببوسد؛ و اگر چنین کرده نمی‌توانست، هر دو دست خویش را به سوی حجرالاسود نموده و کف دست‌های خویش را ببوسد.]

پس از آن، در حالی که «**اِضطباع**» نموده‌ای - یعنی گوشه‌ی ردای خویش را در زیر بغل راست خویش قرار داده‌ای و دو طرف آن را بر شانه‌ی چپت افکنده‌ای - از جانب راستت [یعنی از جانب راست حجرالاسود] که نزدیک دروازه‌ی خانه است، شروع به طواف کن [و خانه‌ی کعبه را به طرف چپ خویش قرار بده] و هفت دور گرداگرد خانه طواف کن؛ و به هنگام طواف، هر آنچه می‌خواهی [برای خود، پدر و مادر، دوستان و رفیقان، اساتید و ...] دعا کن؛ و طواف خویش را از پشت «**حطیم**» قرار بده؛ [و هرگاه از «**رکن یمانی**» گذر کردی، آن را «**اِستلام**» کن؛ و چون به حجرالاسود رسیدی، آن را نیز اِستلام کن و ببوس؛ و به این‌گونه، یک دور طواف به پایان می‌رسد؛ و به همین ترتیب، **هفت دور به اطراف خانه‌ی کعبه** طواف کن؛ و در هر دوری که به حجرالاسود می‌رسی، - همان‌گونه که پیشتر گفتیم - آن را اِستلام کن و ببوس؛ و طواف خویش را با اِستلام حجرالاسود بیاغاز و با اِستلام آن، به پایان برسان.

و مُستند «**اِضطباع**» ، «**لمس کردن حجرالاسود**» ، «**بوسیدن حجرالاسود**»، «**گذاشتن پیشانی بر حجرالاسود**»؛ «**تکبیر در کنار حجرالاسود**»؛ «**لمس کردن رکن یمانی**» و «**دعا کردن بین دو رکن**»، این احادیث است:

یعلی بن امیهﷺ گوید: «اِنَّ النَّبِيَّ ﷺ طٰافَ مُضْطَبِعاً» (ترمذی، ابوداود و ابن ماجه)؛ «پیامبر ﷺ به حالت اضطباع طواف کرد».

و ابن عمر رضی الله عنهما گوید: «رَأَيْتُ رَسُوْل اللّٰهِ ﷺ حِيْنَ يَقْدِمُ مَكَّةَ اِذَا اسْتَلَمَ الرُّكْنَ الْاَسْوَدَ اَوَّلَ مٰايَطُوْفُ، يَخُبُّ ثَلاثَةَ اَطْوٰافٍ مِنَ السَّبْعِ» (بخاری و مسلم)؛ «پیامبر ﷺ را دیدم وقتی که به مکه آمد، بعد از استلام و دست زدن به حجرالاسود، اولین کاری که کرد این بود که سه طواف از هفت طواف را به صورت شتابان انجام داد».

و زید بن اسلم، از پدرش روایت می‌کند که گفت: «رَأَیْتُ عُمَرَ بْنَ الْخَطّابِ رضی الله عنه قَبَّلَ الْحَجَرَ وَ قٰالَ: لَوْ لا اَنِّیْ رَأَیْتُ رَسُوْلَ اللهِ ﷺ قَبَّلَكَ مٰا قَبَّلْتَكَ» (بخاری، مسلم، ابوداود، ابن ماجه، ترمذی و نسایی)؛ «عمر بن خطاب رضی الله عنه را دیدم که حجرالاسود را بوسید و گفت: اگر پیامبر ﷺ را ندیده بودم که تو را می‌بوسد، تو را نمی‌بوسیدم».

و ابن عمر رضی الله عنهما گوید: «رَأَیْتُ عُمَرَ بْنَ الْخَطّابِ رضی الله عنه قَبَّلَ الْحَجَرَ وَ سَجَدَ عَلَیْهِ، ثُمَّ عٰادَ فَقَبَّلَهُ وَ سَجَدَ عَلَیْهِ ثُمَّ قٰالَ: هٰكَذٰا رَأَیْتُ رَسُوْلَ اللهِ ﷺ» (بزار)؛ «عمر بن خطاب رضی الله عنه را دیدم که حجرالاسود را بوسید و پیشانی‌اش را بر آن گذاشت؛ سپس برگشت و آن را بوسد و پیشانی‌اش را بر آن گذاشت؛ آنگاه گفت: پیامبر ﷺ را دیدم که این کار را انجام می‌داد».

و ابن عباس رضی الله عنهما گوید: «طٰافَ النَّبِیُّ ﷺ بِالْبَیْتِ عَلٰی بَعِیْرِهِ كُلَّمٰا اَتَی الرُّكْنَ اَشٰارَ اِلَیْهِ بِشَیْءٍ كٰانَ عِنْدَهُ وَ كَبَّرَ» (بخاری)؛ «پیامبر ﷺ سوار بر شتر، بیت الله را طواف می‌کرد. هر وقت به رکن حجرالاسود می‌رسید با چیزی که به همراه داشت به آن اشاره می‌کرد و تکبیر می‌گفت».]

و اگر خواستی که پس از طواف خانه، در میان **صفا و مروه** سعی نمایی، در آن صورت در سه شوط [دور] اول از شوط‌های طواف، رَمل کن؛ و رَمل نمودن در سه شوط اول طواف، آن است که به حرکتش سرعت دهد و شانه‌های خویش را همانند مبارز و رزمنده‌ای تکان دهد که در میدان جنگ و کارزار و در بین دو صف، شانه‌هایش را می‌جنباند و حرکت می‌دهد.

و اگر مردم، اِزدحام و شلوغ کردند و طواف کننده را به سوی تنگنا بردند، در آن صورت بایستد؛ و هرگاه رخنه و شکافی یافت، دوباره به رمل خویش ادامه دهد؛ زیرا طواف کننده ناگزیر از انجام رمل در طواف است؛ از این رو، در صورت ازدحام و شلوغ کردن مردم، بایستد تا رمل خویش را به شکل مسنون به انجام برساند؛ برخلاف استلام نمودن حجرالاسود؛ زیرا برای استلام حجرالاسود، جایگزین و جانشینی می‌باشد، و آن، رو کردن به سوی حجرالاسود است؛ [بنابراین فرد طواف کننده نخست روبه‌روی حجرالاسود بایستد و «**تکبیر**» - الله اکبر - و «**تهلیل**» - لا اله الا الله - بگوید و با تکبیر، دست‌های خویش را نیز بلند نماید؛ آنگاه در صورتی که اسباب آزار و اذیت مردم را فراهم نمی‌کرد، حجرالاسود را «**استلام**» نماید و ببوسد - و این در صورتی است که

بر این کار قادر و توانا باشد - و اگر بر بوسیدن حجرالاسود قادر نبود، در آن صورت بدون آن که به مردم آزار و اذیت برساند، هر دو کف دست خویش را یا کف دست راست خویش را بر حجرالاسود قرار دهد و آن‌ها را ببوسد؛ و اگر انجام این کار نیز برایش مقدور نبود؛ در آن صورت با عصا یا چیزی دیگر، حجرالاسود را لمس نماید و آن را ببوسد. و چنان‌چه بر انجام این کار نیز قادر نبود، روبه‌روی حجرالاسود بایستد و تکبیر بگوید و به هنگام گفتن تکبیر، دست‌های خویش را تا برابر دو گوشش بلند نماید؛ و به هنگام بلند کردن دست‌ها، ظاهر کف دست‌ها را به سوی صورتش و باطن آن‌ها را به سوی حجرالاسود اشاره نماید - گویا که دست‌های خود را بر حجرالاسود نهاده است -؛ و پس از اشاره، کف دست‌های خویش را ببوسد.]

و هرگاه که از کنار حجرالاسود می‌گذرد، آن را «**استلام**» کند؛ و طواف خویش را نیز با «**استلام**» حجرالاسود و با گزاردن دو رکعت نماز در «**مقام ابراهیم**» یا در هر جایی از مسجد که گزاردن نماز در آنجا برایش میسّر می‌گردد به پایان برساند؛ [یعنی فرد طواف کننده، طواف خویش را با استلام حجرالاسود به پایان برساند؛ آنگاه پس از طواف، دو رکعت نماز بگزارد؛ و بهتر آن است که نماز طواف را در «**مقام ابراهیم**» بگزارد؛ به گونه‌ای که **مقام ابراهیم** در میان او و خانه‌ی کعبه قرار بگیرد؛ و اگر چنان‌چه فرد طواف کننده، دو رکعت نماز طواف را در هر جایی از مسجد که گزاردن نماز در آنجا برایش میسّر می‌گردد بخواند، در آن صورت نیز درست است. ابن عمر رضی الله عنهما گوید: «قَدِمَ رَسُوْلُ اللهِ ﷺ فَطٰافَ بِالْبَيْتِ سَبْعاً، ثُمَّ صَلّٰي خَلْفَ الْمُقٰامِ رَكْعَتَيْنِ وَ طٰافَ بَيْنَ الصَّفٰا وَ الْمَرْوَةَ وَ قٰالَ: «لَقَدْ كٰانَ لَكُمْ فِيْ رَسُوْلِ اللهِ اُسْوَةٌ حَسَنَةٌ» (بخاری و ابن ماجه)؛ «پیامبر ﷺ آمد و هفت بار بیت الله را طواف کرد؛ سپس پشت مقام ابراهیم، دو رکعت نماز خواند و بین صفا و مروه طواف کرد و فرمود: به راستی پیامبر ﷺ الگوی خوبی برای شما است».

و جابربن عبدالله رضی الله عنه گوید: «اِنَّ رَسُوْلَ اللهِ ﷺ لَمّٰا انْتَهٰي اِلٰي مُقٰامِ اِبْرٰاهِيْمَ قَرَأَ «وَ اتَّخِذُوْا مِنْ مَقٰامِ اِبْرٰاهِيْمَ مُصَلّٰي» ؛ ثُمَّ صَلّٰي رَكْعَتَيْنِ وَ كٰانَ يَقْرَأُ فِيْهِمٰا «قُلْ هُوَ اللهُ اَحَدٌ» وَ «قُلْ يٰا اَيُّهَا الْكٰافِرُوْنَ» (مسلم)؛ «وقتی پیامبر ﷺ به مقام ابراهیم رسید آیه‌ی ﴿وَٱتَّخِذُواْ مِن مَّقَامِ إِبۡرَٰهِـۧمَ مُصَلّٗى﴾ را تلاوت کرد؛ سپس دو رکعت نماز خواند و در آن‌ها، سوره‌ی «اخلاص» و سوره‌ی «کافرون» را خواند».]

آنگاه [پس از گزاردن دو رکعت نماز طواف]، دوباره به سوی حجرالاسود برگردد [و روبه‌روی آن بایستد] و آن را استلام نماید؛ و این طواف به نام «**طواف قدوم**» نامیده می‌شود که برای شخص «**آفاقی**» [کسی که از اهالی مکه نیست،] سنّت می‌باشد.

سپس به سوی صفا برو و بر فراز آن بالا شو و بایست تا آن که خانه‌ی کعبه را مشاهده نمایی [و در حالی که به صفا بالا می‌روی، این آیه را با خود زمزمه کن: ﴿إِنَّ ٱلصَّفَا وَٱلۡمَرۡوَةَ مِن شَعَآئِرِ ٱللَّهِۖ فَمَنۡ حَجَّ ٱلۡبَيۡتَ أَوِ ٱعۡتَمَرَ فَلَا جُنَاحَ عَلَيۡهِ أَن يَطَّوَّفَ بِهِمَاۚ وَمَن تَطَوَّعَ خَيۡرٗا فَإِنَّ ٱللَّهَ شَاكِرٌ عَلِيمٌ ١٥٨﴾ [البقرة: ۱۵۸] «بی‌گمان دو کوه صفا و مروه (و هفت بار سعی میان آن دو) از نشانه‌های (دین) خدا و عبادت الله هستند. پس هر کس می‌خواهد فریضه‌ی حج بیت الله الحرام یا عمره را به جای آورد، بر او گناهی نخواهد بود که میان آن دو کوه را بارها طی کند و سعی میان صفا و مروه را به جای آورد. هر که به دلخواه کار نیکی را انجام دهد (و بیش از واجبات، به طاعت و عبادت پردازد، خدا پاداش او را می‌دهد، چه) بی‌گمان خدا سپاسگزار و آگاه (از اعمال و نیات عبادت کنندگان) است».]

سپس رو به خانه‌ی کعبه کن و «**تکبیر**» [الله اکبر] و «**تهلیل**» [لا اله الا الله] و «**تلبیه**» [لبيك اللهم لبيك...] بگو و بر رسول خدا ﷺ درود بفرست و از بارگاه ایزد منّان، نیازهای خویش را بطلب و [به هنگام دعا،] هر دو دست خویش را در حالی که باز و گشاده‌اند، به سوی آسمان بلند کن. [و سنّت است که سه بار این دعا را تکرار نمایی: «لا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ وَحْدَهُ لا شَرِيْكَ لَهُ، لَهُ الْمُلْكَ وَ لَهُ الْحَمْدُ وَ هُوَ عَلٰى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيْرٍ؛ صَدَقَ اللّٰهُ وَعْدَهُ وَ نَصَرَ عَبْدَهُ وَ هَزَمَ الْاَحْزٰابَ وَحْدَهُ». (مسلم)؛ «هیچ معبود بر حقّی جز الله نیست؛ او در (ربوبیت و الوهیت و صفاتش) یکتا است و هیچ شریکی ندارد. مالکیت فقط برای او و حمد و ستایش فقط لایق او است و او بر هر چیزی توانا است. وعده‌ی خود را قطعی ساخت و بنده‌اش را یاری داد و اَحزاب (کسانی که در جنگ خندق با پیامبر ﷺ جنگ و پیکار کردند) را به تنهایی شکست داد».]

آنگاه از «**صفا**» پایین بیا و رو به سوی «**مروه**» کن و به صورت عادی و معمولی و با آرامش و متانت راه برو؛ و چون به بَطن وادی رسید، در بین دو نشانه‌ی سبز [**میلین اخضرین**] تند و سریع حرکت کند؛ [و این دعا را با خود زمزمه نماید: «رَبِّ اغْفِرْ وَ ارْحَمْ وَ اَنْتَ الْاَعَزُّ الْاَكْرَمُ وَ تَجَاوَزْ عَمّٰا تَعْلَمُ» (طبرانی)؛ «پروردگارا! بیامرز و رحم بفرما؛ زیرا تو گرامی و بزرگواری؛ و از گناهانی که نسبت بدان‌ها آگاهی داری، عفو بفرما».]

و چون از «**بطن وادی**» [و از دوّمین نشانه‌ی سبز] عبور کرد، دوباره به صورت معمولی و عادی و با آرامش و متانت حرکت نماید تا به «**مروه**» برسد؛ آنگاه به «**مروه**» بالا رود و چنان کند که بر «**صفا**» می‌کرد.

و بر فراز «**مروه**» نیز رو به خانه‌ی کعبه نموده و تکبیر و تهلیل و تلبیه بگوید و بر رسول خدا ﷺ درود و سلام بفرستد و از بارگاه ایزد منّان، نیازهای خویش را بطلبد و به هنگام دعا، هر دو دست خویش را در حالی که باز و گشاده‌اند به سوی آسمان بلند کند. و در این هنگام یک شوط سعی میان صفا و مروه به پایان می‌رسد.

آنگاه «**مروه**» را به مقصد «**صفا**» ترک کند و دوباره به سوی «**صفا**» حرکت نماید و هرگاه به دو میل سبز [میلین اخضرین] رسید، تند و سریع بدود؛ آنگاه چون از دومین نشانه‌ی سبز عبور کرد، دوباره به صورت معمولی و عادی و با آرامش و متانت حرکت نماید تا به «**صفا**» برسد؛ آنگاه به «**صفا**» بالا رود و چنان کند که در مرتبه‌ی اول انجام داده بود. و این شوط دوم به شمار می‌آید.

و به همین گونه، هفت بار این حرکت دو سویه بین صفا و مروه را انجام دهد؛ این‌طور که از صفا شروع کند و به مروه ختم نماید. و در هر شوط، میان «**بطن وادی**» [یعنی در میان دو میل سبز - میلین اخضرین - در رفت و برگشت، در میان آن‌ها] بدود و تند و سریع حرکت نماید.

[به هر حال، فرد سعی کننده باید در اثنای سعی میان صفا و مروه به ذکر و یاد خدا مشغول باشد؛ و هرگاه در هر شوط، میان دو میل سبز رسید، در میان آن‌ها در رفت و برگشت بدود؛ ولی زنان در میان دو میل سبز ندوند و تند و سریع حرکت نکنند؛ بلکه در تمامی شوط‌های سعی، به صورت معمولی و عادی حرکت کنند؛ و دلیل این مطالب آن است که پیامبر ﷺ چنین در میان صفا و مروه سعی کردند و فرمودند: «خُذُوْا عَنِّيْ مَنَاسِكَكُمْ» (مسلم)؛ «مناسک حج خویش را از من یاد بگیرید».

و وقتی که حاجی، از «**طواف قدوم**» و «**سعی میان صفا و مروه**» فارغ شد و تا زمان حجّ، روزهای اندک یا زیادی باقی مانده بود، در آن صورت تا زمان فرا رسیدن حجّ] با احرام در مکه‌ی مکرمه بماند؛ و هرگاه برایش میسّر شد، خانه‌ی کعبه را طواف نماید؛ و برای شخص «**آفاقی**» ، طواف خانه‌ی کعبه، بهتر از گزاردن نماز نفل است؛ [و شخص حاجی سعی کند که نمازهای پنج‌گانه‌ی خویش را در مسجدالحرام همراه با جماعت بخواند و هیچگاه نماز جماعت در مسجدالحرام را رها نکند؛ زیرا گزاردن یک نماز در

مسجدالحرام، برتر از گزاردن صدهزار نماز در غیر مسجدالحرام می‌باشد؛]

و هرگاه نماز صبح روز هشتم ذی‌الحجه [**روز ترویه**] را در مکه‌ی مکرمه خواند، آماده شود تا به سوی منی رهسپار و روانه گردد؛ از این رو، پس از طلوع خورشید [در روز هشتم ذی‌الحجه] به سوی منی حرکت کند [و در آن اقامت گزیند و این شب را در آنجا بگزراند.]

و مستحب است که نماز ظهر را در منی بگزارد؛ و در هیچ حالتی - به جز طواف - گفتن تلبیه را ترک نکند؛ و در سرزمین منی بماند تا آنگاه که نماز صبح را [در روز عرفه = روز نهم ذی‌الحجه] در منی و در تاریکی اول صبح می‌خواند؛ و در نزدیکی مسجد «**خیف**» فرود آید.

سپس بعد از طلوع خورشید [یعنی هرگاه خورشیدِ روز عرفه طلوع کرد و شعاع خورشید بر کوه «ثبیر» افتاد؛] **سرزمین منی** را به مقصد **سرزمین** «عرفات» ترک کند و رهسپار آنجا شود؛ و در عرفات، وقوف [و درنگ] نماید و در آنجا بماند؛ و چون خورشید زوال نمود، به مسجد «نمرة» بیاید و با امام اعظم یا جانشین وی، نمازهای ظهر و عصر را یکجا [در وقت ظهر] بخواند؛ البته پس از آن که [پیش از گزاردن نماز]، امام دو خطبه ایراد نموده و در بین آن دو خطبه، اندکی نیز نشسته است.

بنابراین، نمازهای فرض ظهر و عصر را [در وقت ظهر] با یک اذان و دو اقامه بگزارد؛

و برای جمع کردن نمازهای ظهر و عصر در عرفات، مراعات دو شرط لازم و ضروری است:

۱- وجود داشتن احرام حج؛

۲- وجود امام اعظم مسلمانان [یا جانشین وی].

و در بین دو نماز فرض ظهر و عصر نیز، فاصله‌ای با گزاردن نماز نفل ایجاد نکند؛ و اگر چنان‌چه کسی به نمازهای ظهر و عصر که با جماعت و پشت سر امام اعظم خوانده می‌شوند نرسید [و آن‌ها را از دست داد]، در آن صورت باید هر نماز [از نمازهای ظهر و عصر] را در وقت معمول و متداول خودش بخواند.

[به هر حال، هرگاه خورشید روز عرفه زوال نمود، امام با مردم نمازهای ظهر و عصر را یکجا بخواند و پیش از گزاردن نماز، دو خطبه ایراد نماید و در آن دو خطبه، مردمان را با احکام نماز، وقوف - درنگ کردن و ایستادن - در عرفه، وقوف در مزدلفه، رَمی

جمرات، قربانی، تراشیدن موی سر و طواف زیارت، آگاه و مطّلع بگرداند؛ و نماز ظهر و عصر را در وقت ظهر با یک اذان و دو اقامه بگزارد. و به این جمع، «**جمع تقدیم**» می‌گویند.

و در نزد امام ابوحنیفه رحمه الله، برای جمع کردن نمازهای ظهر و عصر در عرفات، شرط است که امام مسلمانان، یا جانشین وی حضور داشته باشد؛ و همچنین **وجود احرام حجّ** و **وقت ظهر** نیز شرط جمع نماز در عرفات می‌باشد.

از این رو، اگر چنان‌چه کسی نماز ظهر خویش را به تنهایی در خیمه‌اش گزارد؛ یا نماز را با جماعت پشت سر امام دیگری غیر از امام حج خواند، در آن صورت باید هر نماز را در وقت خودش بخواند.

و امام ابویوسف رحمه الله و امام محمد رحمه الله بر این باورند که اگر کسی نمازهایش را به تنهایی می‌خواند، باز هم برایش درست است که در میان نمازهای ظهر و عصر، جمع نماید.]

و هرگاه نماز خویش را همراه با امام گزارد، متوجه «**موقف**» شود و بدانجا حرکت نماید؛ و تمام سرزمین عرفات به جز «بطن عرنة»، موقف [جای ایستادن و درنگ کردن] به شمار می‌آید. [و روایت شده است که: «رَأَيَ النَّبِيُّ ﷺ اَلشَّيْطَانَ فِيْهِ وَ اَمَرَ اَنْ لَّايَقِفَ فِيْهِ اَحَدٌ» (مسند احمد بن حنبل)؛ «پیامبر ﷺ شیطان را در «**بطن عرنة**» دید و فرمان داد که کسی در آنجا وقوف نکند».]

و برای وقوف در عرفات، پس از زوال خورشید غسل کند و در نزدیکی «**کوه رحمت**» [جبل الرحمة] بایستد؛ و حال آن که رو به قبله ایستاده است و مشغول گفتن «**تکبیر**» [الله اکبر]، «**تهلیل**» [لا اله الا الله] و «**تلبیه**» [لبيك اللهم لبيك...] است و به دعا و نیایش مشغول است و دستان خویش را به سوی آسمان دراز کرده همانند کسی که از دیگری خوراک می‌طلبد و دستش را به سوی وی دراز می‌کند.

و [تا هنگامه‌ی غروب خورشید] برای دعا نمودن برای خود، پدر و مادر و برادران خویش، تلاش و کوشش نماید و سعی کند تا قطره‌های اشکی را از دو چشمانش بیرون و سرازیر نماید؛ زیرا اشک ریختن به هنگام دعا، دلیل اجابت و پذیرش دعا است؛ و در دعا و درخواست از بارگاه ایزد منّان، اصرار و پافشاری ورزد و امیدی قطعی به اجابت و پذیرش دعاهایش داشته باشد.

و در این روز، غفلت نورزد و در دعا و نیایش، کوتاهی و سهل‌انگاری نکند؛ زیرا چه بسا که این روز در عمرش دیگر هیچ بار تکرار نشود [و این اولین و آخرین فرصت در زندگی‌اش باشد؛] به ویژه آنگاه که فرد حج‌کننده از اهالی غیر مکه [و از دیگر سرزمین‌های اسلامی] باشد؛ [از این رو چون دعا کلید استجابت عبادات و کیمیای دفع بلا و کلید گنج‌های ظاهری و معنوی و موجب خشنودی خداوند است، از این رو، حجّاج محترم و زائران سرزمین وحی باید این ایام بزرگ و ملکوتی حجّ و عمره را غنیمت شمارند و تمام توان و قدرت خویش را در خواندن ذکر و دعا و قرائت قرآن به کار گیرند و انواع دعاها و اذکار را که خیر دنیا و آخرت را دربردارند بخوانند و برای خود و پدر و مادر و خویشاوندان و اساتید و همراهان و دوستان و تمام مسلمانان و مؤمنان دعا کنند و بکوشند تا همه‌ی وقت خود را در این موقف بزرگ و این حالت ملکوتی شگفت، به دعا و ذکر و استغفار گذرانیده و لحظه‌ای را غفلت نورزند؛ زیرا این ایام برخلاف روزهای دیگر سال است که اگر از دست رفت، باز یافتنش ممکن نیست؛ زیرا که چه بسا این ایام در عمرش دیگر هیچ بار تکرار نشود و این، اولین و آخرین فرصت در زندگی‌اش باشد.]

و وقوف بر سواری، بهتر [از ایستادن بر روی زمین] است؛ و ایستادن بر روی زمین، بهتر از نشستن بر روی زمین است.

پس هرگاه خورشید [روز عرفه] غروب کرد، امام همراه با مردم [به سوی **مزدلفه**] با آرامش و متانت رهسپار شوند [و **سرزمین عرفات** را به مقصد **مزدلفه** ترک کنند.] و هرگاه شکاف و رخنه‌ای را [در ازدحام و شلوغی مردم] یافت، به حرکت خویش سرعت بدهد بی‌آن‌که باعث آزار و اذیت کسی بشود؛ و در مسیر راه، از کردار و رفتاری که انسان‌های جاهل و بی‌خرد انجام می‌دهند، پرهیز کند؛ همانند: سرعت بخشیدنِ [غیرمعمول و متداول] به حرکت؛ ازدحام و شلوغ کردن و فراهم نمودن اسباب اذیت و آزار مردم؛ زیرا انجام این کارها، حرام و ناروا است.

و [به حرکت خویش ادامه دهد] تا به **مزدلفه** بیاید؛ و چون بدانجا رسید، در نزدیک «**کوه قُزح**» [**مشعرالحرام**] فرود آید و از «**بطن وادی**» [وسط درّه]، بلندی و ارتفاع بگیرد و از آن بالاتر رود تا جای کافی برای عبور کردنِ عبورکنندگان [از آن] وجود داشته باشد.

و در آنجا **نمازهای مغرب و عشاء** خویش را با یک اذان و یک اقامه [در وقت عشاء

همراه با امیر حجّ و یا کسی دیگر] بگزارد؛ [و به این کار، «**جمع تأخیر**» می‌گویند.] و اگر چنان‌چه در بین دو نماز مغرب و عشاء، نماز نفل گزارد؛ یا به کاری دیگر مشغول شد، در آن صورت اقامه را دوباره تکرار کند. [و اگر چنان‌چه نماز خویش را به تنهایی گزارد، باز هم می‌تواند میان این دو نماز جمع نماید؛ زیرا برای جمع نمازهای مغرب و عشاء، جماعت شرط نیست.]

و خواندن نماز مغرب در **مسیر مزدلفه** درست نیست. [و اگر چنان‌چه نماز مغرب خویش را در مسیر مزدلفه گزارد، در آن صورت] تا زمانی که صبح صادق طلوع نکرده، بر وی لازم است که آن را اعاده نماید.

و **شب گذراندن به مزدلفه**، سنّت است؛ [از این رو، شخص حاجی در مزدلفه، تا هنگامه‌ی طلوع صبح صادق روز دهم ذی‌الحجه - روز عید قربان - شب را در **مزدلفه** بگذراند؛] و چون صبح صادق طلوع کرد، امام نماز صبح را در تاریکی، همراه با مردم بگزارد؛ آنگاه به همراه مردم [در مزدلفه] بایستند. و **تمامی مزدلفه** به جز «**بطن محسّر**»، موقف [جای درنگ کردن و ایستادن] است.

و در **مزدلفه** بماند و در دعا و نیایش، تلاش و کوشش نماید؛ و از خداوند بخواهد تا مراد و خواسته‌اش را در این جایگاه [مبارک و میمون] به اتمام و کمال برساند همچنان‌که مراد و خواسته‌ی پیامبر گرامی اسلام ﷺ را در آنجا به اتمام و کمال رسانیده است.

و چون هوا بسیار روشن شد، امام همراه با مردم اندکی پیش از طلوع خورشید، [از **مزدلفه** به سوی **سرزمین منی**] رهسپار شوند و به سوی «**منی**» حرکت نمایند و در آنجا فرود بیایند؛ و چون به **سرزمین** «**منی**» رسیدند، نخست از **جمره‌ی عقبه** شروع نمایند و آن را از «**بطن وادی**» **با هفت سنگریزه** مثل دانه‌های ریز سفال بزنند؛ [و با پرتاب هر سنگریزه، «الله اکبر» بگویند و با خود این کلمات را بخوانند: «بِسْمِ اللّٰهِ، اَللّٰهُ اَكْبَرُ، رِضًي لِلرَّحْمٰنِ وَ رَغْماً لِلشَّيْطَانِ». و چون سنگریزه‌ها را پرتاب کرد، دیگر در مکان جمره نایستد و با پرتاب نخستین سنگریزه‌ای که به سوی جمره‌ی عقبه پرتاب می‌کند، «**تلبیه**» را قطع نماید.]

و مستحب است که سنگریزه‌ها، از خود مزدلفه و یا از میان راه برداشته شود؛ و مکروه است که از سنگریزه‌هایی که در نزد جمره وجود دارد، برداشته شود.

و زدن سنگریزه‌ها از قسمت بالای «عقبه» مکروه است؛ زیرا این کار باعث آزار و اذیت مردم می‌باشد؛ و سنگریزه‌ها را پیدا کند و گردآوری نماید؛ و این طور نباشد که سنگی را بشکند و آن را به سنگریزه تبدیل نماید [و برای **رمی جمرات** از آن استفاده کند؛ بلکه به دنبال خود سنگریزه‌ها باشد بی‌آن که سنگی را بشکند و از آن سنگریزه درست نماید.] و سنگریزه‌ها را بشوید تا به پاکی آن‌ها اطمینان شود؛ زیرا با این سنگریزه‌ها عملی انجام می‌گیرد که مایه‌ی تقرّب و نزدیکی به خدا است. و اگر چنان‌چه با چیزی نجس و ناپاک **رمی** نمود، باز هم او را کفایت می‌کند، ولی این عملش مکروه می‌باشد. و با پرتاب نخستین سنگریزه‌ای که به سوی جمره‌ی عقبه پرتاب می‌کند، گفتن «**تلبیه**» را قطع نماید.

و **کیفیت رمی**، بدین ترتیب است که: - بنا به قول صحیح‌تر- سنگریزه را با طرف انگشتانِ اِبهام و سبّابه‌ی خویش بگیرد؛ زیرا این کار، هم آسانتر است و هم با آن، اهانت بیشتری به شیطان می‌شود؛ [زیرا که وی، به شیطان توجه و عنایتی نکرده و با تمامی دست، او را مورد زدن قرار نداده، بلکه از دیدگاه وی، شیطان چنان حقیر و زبون است که آن را با گوشه‌ی انگشتان خویش آماج سنگریزه‌ها قرار داده است.]

و سنّت‌های رمی، عبارتند از:

الف) زدن سنگریزه‌ها با دست راست؛

ب) سنگریزه را بر پشت انگشت «**ابهام**» خویش بنهد و از انگشتان **سبّابه‌ی** خویش [برای پرتاب سنگریزه] کمک بگیرد؛

ج) بین پرتاب‌کننده‌ی سنگریزه و مکانی که سنگریزه فرود می‌آید، پنج ذراع فاصله داشته باشد. و اگر چنان‌چه سنگریزه را افکند و بر پشت فردی یا محلی (غیر از جمره) افتاد و در آنجا ماند و به جلوتر (یعنی به سوی جمره) پرتاب نشد، در آن صورت، رمی سنگریزه را مجدداً به انجام برساند.

و اگر سنگریزه را به همان روش معمول و متداول (به سوی جمره) پرتاب کرد (ولی به نزدیکی آن رسید) در آن صورت این پرتاب سنگریزه کفایت خواهد کرد.

د) و با پرتاب هر سنگریزه، «الله اکبر» بگوید.

سپس [هرگاه] **حاجی مفرد**، [**جمره‌ی عقبه** را در روز عید قربان رمی نمود، پس از آن،] اگر خواست و دوست داشت می‌تواند حیوانی را ذبح نماید؛ پس از آن، موی سر خویش را بتراشد یا کوتاه نماید - و تراشیدن بهتر است - و تراشیدن یک چهارم موی

سر کفایت می‌کند؛ و کوتاه کردن موی سر آن است که از جلوی موی خویش، به اندازه‌ی سر انگشتان بگیرد؛ [و هرگاه موی سرش را تراشید و یا کوتاه نمود، از احرام حجّ بیرون می‌آید] و برای او تمامی چیزها به جز نزدیکی و آمیزش با زنان، حلال و روا می‌گردد؛ [و وی می‌تواند پیراهن‌ها و شلوارهای دوخته شده را به تن کند و لباس و بدن خویش را خوشبو و معطّر نماید و موهایش را بتراشد و ناخن‌هایش را کوتاه کند.

ناگفته نماند که «حاجي مفرد» می‌تواند هم پیش از ذبح و هم پس از آن، موی سر خویش را بتراشد یا کوتاه نماید؛ ولی تراشیدن موی سر، پس از ذبح، بهتر است. ولی «حاجي متمتّع» و «حاجي قارن» باید پس از **رمی جمره‌ی عقبه**، قربانی خویش را ذبح نمایند؛ و آنگاه موی سر خویش را بتراشند و یا کوتاه نمایند. و موی سر خود را باید در محدوده‌ی حَرَم بتراشند و یا کوتاه نمایند. و اگر چنان‌چه موی سرشان را در بیرون از محدوده‌ی حَرَم تراشیدند یا کوتاه نمودند، در آن صورت بر آن‌ها دَم لازم می‌گردد.]

آنگاه در همان روز یا فردای آن روز و یا فردای پس از آن، [یعنی در خلال روزهای سه گانه‌ی قربانی = دهم، یازدهم و دوازدهم ذی‌الحجه] به مکّه بیاید و برای «**طواف زیارت**» گرداگرد خانه‌ی کعبه، هفت بار بچرخد؛ و با انجام «**طواف زیارت**»، همبستری با زنان نیز برای وی حلال و روا می‌گردد؛ و برترین روز برای «**طواف زیارت**»، روز اول از روزهای سه گانه‌ی قربانی است؛ [یعنی روز عید قربان]. و اگر چنان‌چه در سه روز معین قربانی، خانه‌ی کعبه را طواف نکرد و آن را به تأخیر افکند، در آن صورت به خاطر تأخیر واجب، یک «**دَم**» [ذبح یک گوسفند] بر وی لازم می‌گردد.

[به هر حال؛ پس از تراشیدن موی سر، طواف زیارت باقی می‌ماند؛ و این طواف، فرض است؛ و **وقت این طواف**، سه روز می‌باشد؛ این‌طور که از طلوع خورشید روز عید شروع و تا غروب خورشید روز دوازدهم ادامه می‌یابد؛ و به طور کلّی، طواف کردن در روز عید، بهتر از طواف در دیگر روزها می‌باشد.

و چون شخص حاجی، موی سر خویش را تراشید یا کوتاه نمود، به مکه‌ی مکرمه بیاید و همان‌گونه که در طواف قدوم توضیح دادیم، خانه‌ی کعبه را هفت دور طواف نماید؛ و با انجام طواف زیارت، همبستری با زنان نیز برای وی حلال می‌گردد.

و اگر چنان‌چه شخص حاجی در **طواف قدوم**، میان صفا و مروه سعی نکرده بود، در آن صورت پس از طواف زیارت، میان صفا و مروه سعی نماید؛ و در سه دور نخست

طواف زیارت؛ «رمل» نماید؛ امّا برای «اضطباع»، دیگر وقتی باقی نمانده است؛ زیرا پس از تراشیدن موی سر، لباس دوخته شده پوشیده است.

و اگر کسی در سه روز معین، طواف زیارت را انجام نداد، در آن صورت امام ابوحنیفه رحمه الله گوید: اگر چنان‌چه پس از غروب خورشید روز دوازدهم ذی‌الحجه، طواف زیارت نمود، در آن صورت بر وی دم واجب می‌شود؛ و امام ابویوسف رحمه الله و امام محمد رحمه الله بر این باورند که با این تأخیر، چیزی از دم بر وی واجب نمی‌گردد.]

آنگاه [پس از طواف زیارت]، به سوی منی بازگردد و در آنجا بماند.

و چون خورشید روز دوّم از روزهای عید قربان [یعنی روز یازدهم ذی‌الحجه] زوال کرد، **جمره‌های سه گانه** را بزنند؛ این‌گونه که نخست از جمره‌ای که نزدیک مسجد «خیف» است آغاز نماید و آن را با هفت سنگریزه با پای پیاده بزنند؛ و با پرتاب هر سنگریزه، «الله اکبر» نیز بگوید؛ سپس در نزدیکی آن جمره بایستد و هر آنچه که می‌خواهد دعا کند؛ خدای را حمد و ستایش گوید؛ بر پیامبر ﷺ سلام و درود بفرستد و دستانش را به هنگام دعا به سوی آسمان بالا نماید و برای پدر و مادر و برادران و خواهران مؤمن خویش، آمرزش و مغفرت بطلبد؛ آنگاه **جمره‌ی میانی** را همانند **جمره‌ی نخست** بزند و در کنار آن نیز بایستد و دعا کند؛ و در آخر، در حالت سواره، **جمره‌ی عقبه** را بزند و برای دعا در کنار آن نایستد [بلکه پس از آن که از زدن جمره‌ی عقبه فراغت یافت، در حال رفتن، مشغول به دعا شود.]

و هرگاه روز سوم از روزهای قربانی [یعنی روز دوازدهم از ذی‌الحجه] فرا رسید، باز هم هنگامی که خورشیدِ روز دوازدهم ذی‌الحجه زوال کرد، **جمره‌های سه گانه** را مانند آنچه که در روز پیش از آن انجام داده است، بزند.

و اگر عبادت سه روزه را در دو روز اول ایام التشریق انجام دهد و شتاب نماید، می‌تواند پیش از غروب خورشید، به مکه‌ی مکرمه بازگردد؛ [خداوند بلندمرتبه می‌فرماید: ﴿۞وَٱذۡكُرُواْ ٱللَّهَ فِيٓ أَيَّامٖ مَّعۡدُودَٰتٖۚ فَمَن تَعَجَّلَ فِي يَوۡمَيۡنِ فَلَآ إِثۡمَ عَلَيۡهِ وَمَن تَأَخَّرَ فَلَآ إِثۡمَ عَلَيۡهِۖ لِمَنِ ٱتَّقَىٰۗ وَٱتَّقُواْ ٱللَّهَ وَٱعۡلَمُوٓاْ أَنَّكُمۡ إِلَيۡهِ تُحۡشَرُونَ ٢٠٣﴾ [البقرة: ۲۰۳]

«و در روزهای مشخصی (که سه روز ایام التشریق، یعنی یازدهم و دوازدهم و سیزدهم ماه ذی‌الحجه است و حاجیان در منی به سر می‌برند) خدا را یاد کنید (و با اذکار و ادعیه، به عبادت و پرستش او بپردازید). و اگر کسی (عبادت سه روزه را در دو روز اول ایام التشریق

انجام دهد و) شتاب نماید، گناهی بر او نیست (و مانعی نخواهد بود که روز سوم برای رمی جمرات نباشد؛) و کسی که ماندگار شود و (از رخصت استفاده نکند، بهتر هم خواهد بود و) گناهی نخواهد داشت (و این رخصت تعجیل یا تأخیر و نفی گناه از شتابنده و ماندگار، تنها) از آن کسی است که تقوا پیشه سازد و از خدا بپرهیزد و بدانید که در پیشگاه او جمع خواهید شد».]

و اگر تا غروب خورشید در منی ماند، این کار وی مکروه می‌باشد و بر وی چیزی نیز لازم نمی‌باشد؛ [و امّا به خاطر این کارش - یعنی ترک سنّت - مرتکب کار بدی شده است؛ و با وجود این، علماء گفته‌اند: اگر چنان‌چه پس از غروب خورشید روز دوازدهم در سرزمین منی بود، در آن صورت بیرون شدن از منی پیش از زدن جمره‌های سه گانه در روز سیزدهم، مکروه می‌باشد.]

و اگر چنان‌چه صبح صادقِ روز چهارم [روز سیزدهم از ماه ذی‌الحجه] طلوع کرد و حال آن که وی هنوز در سرزمین منی هست، در آن صورت زدن جمره‌ها در این روز بر وی لازم می‌گردد؛ و زدن آن پیش از زوال درست است و بهتر آن است که جمره‌های روز چهارم را نیز پس از زوال بزند؛ و زدن جمره‌های آن، پیش از طلوع خورشید مکروه می‌باشد.

[به هر حال، اگر چنان‌چه فردی از حاجیان، تا روز سوم برای رمی جمرات، ماندگار شد و خواست تا روز سیزدهم ذی‌الحجه نیز جمره بزند، در آن صورت سنّت آن است که در روز سیزدهم، پس از زوال خورشید، جمره را بزند؛ و در روز سیزدهم، زدن جمره‌های سه گانه تا غروب آفتاب ادامه دارد؛ و زدن جمره پس از غروب خورشید درست نخواهد بود؛ و اگر چنان‌چه پیش از زوال خورشید روز سیزدهم جمره زد، در آن صورت در نزد امام ابوحنیفه‌؇ این کارش با کراهیت درست است؛ زیرا این کار برخلاف سنّت است.

ولی امام ابویوسف‌؇ و امام محمد‌؇ بر این باورند که در روز سیزدهم نیز زدن جمره‌ها پیش از زوال خورشید جایز می‌باشد.

و اگر چنان‌چه فردی از حاجیان، در روزهای یازدهم، دوازدهم و سیزدهم، در سرزمین منی به خاطر زدن جمره‌ها ماندگار شد، برای وی مکروه است تا اسباب و لوازم خویش را به مکه‌ی مکرمه منتقل نماید و خودش به تنهایی در منی به سر ببرد.]

و هر رمی یی که پس از آن رمی دیگری وجود دارد، آن را با پای پیاده بزند، تا

بتواند پس از آن به دعا مشغول شود. و اگر چنان‌چه پس از رمی، رمی دیگری وجود نداشت، در آن صورت آن را به حالت سواره بزند، تا بتواند پس از آن، بدون پرداختن به دعا، از آنجا برود.

و در **شب‌های رمی جمرات**، مکروه است که شب را در غیر منی سپری نماید؛ سپس هرگاه به سوی مکه رهسپار شد، در میان راه ساعتی را در «مُحصّب» فرود آید؛ آنگاه وارد مکه شود و بدون «رمل» و «**سعی میان صفا و مروه**»، خانه‌ی کعبه را هفت بار طواف نماید. و «رمل» و «سعي» در صورتی ساقط می‌گردد که پیش از آن [در طواف پیشین خویش] رمل و سعی نموده باشد؛ [یعنی در «**طواف وداع**»، نه رَملی وجود دارد و نه اِضطباعی؛ زیرا پس از این طواف، سعی میان صفا و مروه وجود ندارد؛] و بدین طواف، «**طواف وداع**» [طواف خداحافظی] و همچنین «**طواف صدر**» نیز می‌گویند. و انجام این طواف [برای افرادی که از خارج میقات و مکان بستن احرام می‌آیند،] واجب می‌باشد؛ مگر بر اهالی و ساکنان مکه و کسانی که در مکّه مقیم هستند که بر آن‌ها، طواف وداع واجب نمی‌باشد.

و پس از طواف، دو رکعت نماز بگزارد؛ سپس به کنار چاه زمزم بیاید و از آب آن [به حال ایستاده] بنوشد؛ و اگر می‌توانست، خودش آب زمزم را از چاه بیرون بکشد؛ و رو به خانه‌ی کعبه کند و از آب زمزم، خویشتن را سیراب نماید؛ و چندین بار در نوشیدن آن، نَفَس بکشد [و آن را با چند نفس بنوشد؛] و در هر بار به سوی خانه‌ی کعبه نگاه نماید؛ و اگر امکان داشت، از آن بر بدن خویش نیز بریزد؛ و اگر چنان‌چه این امکان وجود نداشت، با آن به صورت و سر خویش بکشد؛ و با نوشیدن آن، هر آنچه را که می‌خواهد نیت کند؛ زیرا عادت عبدالله ابن عباس رضی الله عنهما چنان بود که هرگاه آب زمزم می‌نوشید، چنین می‌گفت: «اَللّٰهُمَّ اِنِّيْ اَسْأَلُكَ عِلْماً نٰافِعاً وَّ رِزْقاً وٰاسِعاً وَ شِفٰاءاً مِنْ كُلِّ دٰاءٍ» (مستدرک حاکم و مصنف عبدالرزاق)؛ «پروردگارا! من از تو علم نافع و سودمند و رزق و روزی فراخ و شفاء و بهبودی از هر بیماری و مرضی را خواهانم».

و پیامبر ﷺ می‌فرماید:«مٰاء زَمْزَمَ لِمٰا شُرِبَ لَهُ» (ابن ماجه و مسند احمد)؛ «آب زمزم برای هر آن چیزی است که برای آن نوشیده شود».

و مستحب است که پس از نوشیدن آب زمزم، به کنار دروازه‌ی خانه کعبه بیاید و آستانه‌ی دروازه را ببوسد؛ سپس به «ملتزم» بیاید - و «ملتزم»: در فاصله‌ی مابین

حجرالاسود و درِ خانه‌ی کعبه قرار گرفته است – و سینه و صورت خویش را بر آن بنهد؛ و ساعتی خود را به پرده‌های خانه‌ی کعبه آویزان و آویخته نماید؛ و با دعا و نیایش به سوی خداوند بلندمرتبه، زاری و تضرّع نماید و هر آنچه را که از امور دنیوی و اخروی می‌خواهد، دعا نماید و چنین بگوید:

«اَللّٰهُمَّ اِنَّ هٰذٰا بَيْتُكَ الَّذِيْ جَعَلْتَهُ مُبٰارَكاً وَّ هُدًي لِّلْعٰالَمِيْنَ. اَللّٰهُمَّ كَمٰا هَدَيْتَنِيْ لَهُ فَتَقَبَّلْ مِنِّيْ وَ لا تَجْعَلْ هٰذٰا آخِرُ الْعَهْدِ مِنْ بَيْتِكَ وَ ارْزُقْنِيَ الْعَوْدَ اِلَيْهِ حَتّٰي تَرْضٰي عَنِّيْ؛ بِرَحْمَتِكَ يٰا اَرْحَمَ الرّٰاحِمِيْنَ»؛ «پروردگارا! به راستی این خانه‌ی تو است که آن را از لحاظ ظاهر و باطن، پربرکت و نعمت دادی و از آنجا که قبله‌گاه نماز مسلمانان و مکان حجّ آنان، یعنی کنگره‌ی بزرگ سالانه‌ی ایشان است، مایه‌ی هدایت جهانیان است؛ بار خدایا! همچنان‌که مرا به سوی آن رهنمون ساختی، پس آن را از من بپذیر؛ و این سفر را آخرین سفر من به سوی خانه‌ات مگردان؛ بلکه به من توفیق بده تا دوباره (باری پس از بار دیگر) به سوی خانه‌ات بیایم و از فیوضات و معنویات این سرزمین پاک و مقدّس، استفاده بکنم؛ و تا بدین طریق، از من راضی و خشنود بشوی؛ به حق رحمتت ای مهربانترین مهربانان».

و «ملتزم»: از زمره‌ی اماکنی است که در مکه‌ی مکرمه، دعا در آن پذیرفته می‌شود.

و کمال بن همام از نامه‌ی حسن بصري رحمه الله [که آن را به مکه فرستاده بود]، نقل کرده که وی گفته است:

دعا در پانزده مکان پذیرفته می‌شود:

۱- در طواف خانه‌ی کعبه؛

۲- در ملتزم؛

۳- در زیر ناودان رحمت [میزاب]؛

۴- در خانه‌ی کعبه؛

۵- در کنار زمزم [به هنگام نوشیدن آب زمزم]؛

۶- پشت مقام ابراهیم؛

۷- بر فراز کوه صفا؛

۸- بر فراز کوه مروه؛

۹- به هنگام سعی میان صفا و مروه؛

۱۰- در عرفات؛

۱۱- در سرزمین منی؛

۱۲، ۱۳، ۱۴ و ۱۵- به هنگام رمی جمرات - نقل کمال بن همام از حسن بصري رحمه الله به پایان رسید. -

و جمره‌ها در مدّت چهار روز زده می‌شوند: **روز عید قربان** و **سه روز پس از آن**؛ همچنان‌که پیشتر بیان شد.

و همچنین پیشتر ذکر نمودیم که دعا به هنگام **مشاهده نمودن خانه‌ی پاک خدا** نیز پذیرفته می‌شود.

و وارد شدن به درون خانه‌ی پاک و با برکت خداوند مستحب می‌باشد؛ البته در صورتی که [امکان داشته باشد و] اسباب آزار و اذیت کسی را هم فراهم نیاورد؛ و مناسب است که به هنگام وارد شدن به درون خانه‌ی کعبه، همان جایی را قصد کند که پیامبر ﷺ در آنجا نماز گزارده است؛ یعنی ناحیه‌ای که در رو به روی وی قرار دارد و حال آن که دروازده‌ی خانه کعبه را پشت سر خویش قرار داده است؛ به گونه‌ای که فاصله‌ی بین او و بین دیواری که در روبه‌روی وی قرار دارد به نزدیکی **سه ذراع** باشد؛ آنگاه در آن مکان نماز بگزارد؛ و هنگامی که به سوی دیوار نماز گزارد، رخسار خویش را بر آن بنهد و از خداوند، مغفرت و آمرزش بخواهد و به حمد و ستایش او مشغول شود؛ آنگاه به سوی زاویه‌ها و گوشه‌های خانه‌ی کعبه رفته و به حمد و ستایش خدا، گفتن «**تهلیل**» [لا اله الا الله]، «**تسبیح**» [سبحان الله] و «**تکبیر**» [الله اکبر] مشغول شود و هر آنچه را که [از امور دنیوی و اخروی] می‌خواهد، از خداوند درخواست نماید؛ و تا جایی که امکان دارد، در ظاهر و باطن خویش، ادب و احترام و تجلیل و بزرگداشت خانه‌ی کعبه را بر خویشتن لازم و ضروری بگیرد.

و **سنگ سبز رنگی** که در بین **دو ستون خانه** قرار دارد، جایگاه نماز پیامبر ﷺ نبوده است، [یعنی پیامبر ﷺ در آنجا نماز نگزارده است.] و آنچه که عامه‌ی مردم می‌گویند که «عروة الوثقی»، همان قسمت بالای دیواره‌ی خانه‌ی کعبه است، امری بدعت و نوپیداست که هیچگونه پایه و اساسی ندارد.

و **میخی** که در **وسط خانه‌ی کعبه** قرار دارد و آن را «**ناف دنیا**» نام نهاده‌اند و یکی از آن‌ها عورت و ناف خویش را برهنه می‌کند و بر آن می‌نهد، این رفتاری است که تنها

از بی‌خردان و کژاندیشان سرمی‌زند؛ چه رسد که علم و دانش و حکمت و فرزانگی داشته باشد؛ [یعنی از صاحبان خرد و دانشوران، چنین رفتاری سر نمی‌زند؛] همچنان‌که **کمال بن همام** گفته است.

و هرگاه خواست که به سوی خانواده‌ی خویش بازگردد، در آن صورت مناسب است که پس از **طواف وداع** خویش، به صورت عقب‌گرد و در حالی که صورتش به سوی خانه است، برگردد؛ و تا زمانی که از مسجد بیرون می‌شود، در همین حالت و وضعیت، گریه کند یا خویشتن را به حالت گریه درآورد؛ و بر فراق خانه، متأسف و غمگین و ناراحت و اندوهناک باشد؛ و از مکه‌ی مکرمه، از باب «بني شيبة» از ناحیه‌ی «الثنية السفلى» خارج شود.

و در **تمامی مناسک و اعمال حج، زنان** به سان **مردان** هستند؛ با این تفاوت که زن نباید سر خویش را در حالت احرام برهنه کند؛ و زن می‌تواند بر صورت خویش چیزی را آویخته نماید که در زیر آن، دو تکه چوب قرار داشته باشد - همانند سقف گنبدی - تا بدین ترتیب، صورت خویش را از تماس با آن پوشش، منع نماید؛ [از این رو، زنان نباید صورت خویش را با پوشاننده‌ای که به رخ آن‌ها چسبیده باشد بپوشانند. و همچنین نباید صورت‌هایشان را با چادر و نقاب بپوشند؛] صدای خویش را به هنگام گفتن «تلبیه» بلند نکنند؛ به هنگام طواف، رمل ننمایند؛ در سعی میان صفا و مروه، میان دو میل سبز [میلین اخضرین] به تندی و سرعت حرکت نکنند و خیز برندارند، بلکه در تمامی شوط‌های سعی میان صفا و مروه با حالت عادی و معمولی و با آرامش و متانت حرکت کنند؛ و موهای سرشان را نتراشند، بلکه آن‌ها را کوتاه گردانند؛ و می‌توانند لباس‌های دوخته شده نیز بپوشند؛ و برای استلام حجرالاسود، با مردان ازدحام نکنند و با آن‌ها در استلام حجرالاسود، بسار نزدیک و هم مرز نشوند و با آن‌ها برای استلام حجرالاسود به رقابت نپردازند.

[و اگر زنی در حالت حیض و نفاس برای حجّ، احرام بسته بود، یا پس از احرام بستن، دچار حیض و قاعدگی شد و تا روز «ترویه» [روز هشتم ذی‌الحجه] از قاعدگی پاک نشد، در آن صورت **طواف قدوم** را ترک نماید و به سرزمین منی برود و تا وقت پاک شدن، تمامی مناسک حج را به جز **طواف زیارت** ادا نماید.

و اگر چنان‌چه پس از **طواف زیارت**، دچار حیض و قاعدگی و نفاس و خون‌ریزی

زایمان شد، و زمان حرکت کردنش به سوی وطن فرارسید، در آن صورت برای وی جایز است تا **طواف وداع** را ترک کند؛ و به جهت ترک کردن **طواف وداع**، چیزی بر وی واجب نمی‌گردد.]

و این مباحث [و مطالبی که ایراد شد،] تمامی [احکام و مسائل] «حجّ مفرد» بود؛ و «حجّ مفرد» از لحاظ فضیلت و برتری، پایین‌تر از «حجّ تمتّع» است؛ و «حجّ قران» برتر از «حجّ تمتّع» است.

[و «حجّ مفرد» یا «حجّ افراد»: آن است که شخص تنها برای حجّ فرض، احرام می‌بندد و تنها نیت حجّ فرض را می‌کند؛ از این رو برای حجّ، طواف و سعی نموده و از روز هشتم ذی‌الحجه - «یوم التروية» - مناسک و اعمال حجّ را آغاز می‌کند که این حجّ، مخصوص ساکنان مکه و کسانی است که در احرامگاه‌ها به سر می‌برند؛ زیرا آنان «حجّ قران» و «حجّ تمتّع» ندارند.]

فصلٌ

القِرَانُ، هُوَ: أَن يَجمَعَ بَينَ اِحرَامِ الحَجِّ وَالعُمرَةِ: فَيَقُولُ بَعدَ صَلَوةِ رَكعَتَي الاِحرَامِ: «اَللَّهُمَّ إِنِّي أُرِيدُ العُمرَةَ وَالحَجَّ فَيَسِّرهُمَا لِي وَ تَقَبَّلهُمَا مِنِّي».

ثُمَّ يُلَبِّي؛ فَإِذَا دَخَلَ مَكَّةَ، بَدَأَ بِطَوَافِ العُمرَةِ سَبعَةَ اَشوَاطٍ، يَرمُلُ فِي الثَّلاثَةِ الأُوَلِ فَقط؛ ثُمَّ يُصَلِّي رَكعَتَى الطَّوَافِ ثُمَّ يَخرُجُ إِلَى الصَّفا وَ يَقُومُ عَلَيهِ دَاعِيًا مُكَبِّرًا مُهَلِّلًا مُلَبِّيًا مُصَلِّيًا عَلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيهِ وَ سَلَّمَ؛ ثُمَّ يَهبِطُ نَحوَ المَروَةِ وَ يَسعَى بَينَ المِيلَينِ فَيُتِمُّ سَبعَةَ اَشوَاطٍ.

وَ هَذَه أَفعَالُ العُمرَةِ؛ وَالعُمرَةُ، سُنَّةٌ. ثُمَّ يَطُوفُ طَوَافَ القُدُومِ لِلحجِّ ثُمَّ يُتِمُّ أَفعَالَ الحَجِّ كَمَا تَقَدَّمَ فَإِذَا رَمى يَومَ النَّحرِ جَمرَةَ العَقَبَةِ وَجَبَ عَلَيهِ ذِبحُ شَاةٍ أَو سُبعُ بَدَنَةٍ؛ فَإِذَا لَم يَجِد، فَصِيَامُ ثَلَاثَةِ أَيّامٍ قَبلَ مَجِئ يَومِ النَّحرِ مِن اَشهُرِ الحَجِّ وَ سَبعَةِ أَيَّامٍ بَعدَ الفَرَاغِ مِنَ الحَجِّ وَ لَو بِمَكَّةَ بَعدَ مُضِيِّ أَيَّامِ التَّشرِيق؛ وَ لَو فَرَّقَهَا جَازَ.

فصل: [پیرامون «حجّ قِران»]

«قِران»: [در لغت به معنی «جمع کردن میان دو چیز» است؛ و در **اصطلاح شرع مقدّس اسلام**، آن است که:] شخص [از میقات و احرامگاه]، برای حجّ و عمره هر دو احرام ببندد. [و «حجّ قران» - که شخص از میقات برای عمره و حج هر دو احرام می‌بندد - بهتر از «حجّ افراد» - یا «حج مفرد» - و «حجّ تمتّع» می‌باشد. و «حجّ تمتّع»؛ از «حجّ افراد» بهتر است. و به آن کسی که در میان احرام حج و عمره جمع می‌کند، «قارن» و به جمع کردن میان حجّ و عمره، «قِران» می‌گویند.

و **نحوه‌ی ادای** «حجّ قِران» بدین ترتیب است که نخست از میقات برای حجّ و عمره احرام ببندد؛ و] پس از دو رکعت نماز احرام، چنین بگوید: «اَللّٰهُمَّ اِنِّيْ اُرِيْدُ الْعُمْرَةَ وَ الْحَجَّ فَيَسِّرْهُمٰا لِيْ وَ تَقَبَّلْهُمٰا مِنِّيْ» ؛ «بار خدایا! من عمره و حجّ را هر دو با هم اراده دارم؛ پس آن دو را بر من آسان گردان و آن دو را از من بپذیر».

پس از آن، «**تلبیه**» [لبيك اللهم لبيك...] بگوید؛ [و با گفتن تلبیه، برای حج و عمره احرام بسته است.]

و هرگا **حاجی قارن** به مکه‌ی مکرمه وارد شد، ابتدا به طواف عمره آغاز نماید و [در حالی که یک طرف ردای خویش را در زیر بغل راست خویش قرار داده و طرف دیگر آن را بر شانه‌ی چپ خویش افکنده است - اضطباع - در اطراف خانه‌ی کعبه] هفت دور طواف نماید؛ و فقط در سه دور اول طواف، به صورت پهلوانانه راه رود [یعنی رمل کند؛ و چهار دور آخر را به رفتاری عادی و معمولی انجام دهد؛] آنگاه دو رکعت نماز برای طواف بگزارد؛ سپس به سوی «**صفا**» بیرون شود و بر فراز آن بایستد و دعا کند؛ «**تکبیر**» [الله اکبر] و «**تهلیل**» [لا اله الا الله] و «**تلبیه**» [لبيك اللهم لبيك...] بگوید؛ و بر رسول خدا ﷺ سلام و درود بفرستد؛ آنگاه [از صفا] پایین بیاید و به سوی «**مروه**» حرکت کند؛ و در میان **دو میل سبز** [میلین اخضرین] هروله کند [بدود و تند و سریع حرکت کند] و به همین ترتیب، هفت شوط سعی میان صفا و مروه را کامل گرداند.

و این موارد از افعال عمره هستند؛ و عمره نیز سنّت است.

آنگاه پس از سعی عمره [به اعمال حجّ شروع کند؛ پس] برای حجّ، «**طواف قدوم**»

را انجام دهد؛ [و آنگاه برای حجّ، به سعی در میان صفا و مروه بپردازد؛] و پس از آن، اعمال حجّ را با تفصیلی که پیشتر گذشت به اتمام برساند. [و تا هنگامی که در **روز ترویه** – روز هشتم از ذی‌الحجة – به سرزمین منی می‌رود، در حالت احرامش باقی بماند؛ و اعمال **حجّ قران** را با تفصیلی که در «**حجِّ مفرد**» گذشت به اتمام برساند؛ از قبیل: اقامت گزیدن در منی؛ وقوف در عرفات؛ وقوف در مزدلفه؛ رمی جمره‌ی عقبه در روز عید قربان؛ شب گذراندن در منی؛ زدن جمره‌های سه گانه در روزهایی که باید رمی جمره‌ها شود؛ طواف زیارت در روزهای عید و ...]

و هرگاه در روز عید قربان، **جمره‌ی عقبه** را زد، بر وی واجب است تا گوسفندی را، یا **یک هفتم بَدَنه‌ای** را ذبح نماید. [**یک هفتم بدنه:** جزئی از هفت جز آن است؛ و «بَدَنه»: عبارت است از شتر یا گاو.] و اگر چنان‌چه حیوانی را برای ذبح کردن نیافت، در آن صورت سه روز در ماه‌های حجّ؛ پیش از فرا رسیدن عید قربان، و هفت روز پس از فارغ شدن از افعال و مناسک حج، روزه بگیرد؛ اگر چه این هفت روز را پس از سپری شدن ایام التشریق و در مکه‌ی مکرمه روزه گیرد باز هم درست است؛ و اگر روزه‌ی این هفت روز را به صورت پراکنده گرفت، باز هم درست است.

[به هر حال؛ بر **حاجی قارن** واجب است تا پس از رمی **جمره‌ی عقبه** در روز عید قربان، گوسفند، یا یک هفتم شتر یا گاوی را ذبح نماید؛ و **وجوب ذبح قربانی** برای **حاجی قِران**، به جهت سپاسگزاری از خداوند بلندمرتبه برای به جای آوردن و جمع کردن میان حجّ و عمره می‌باشد.

و پس از ذبح حیوان قربان، موی سرش را بتراشد یا کوتاه نماید؛ و با این کار از احرام حجّ و عمره بیرون می‌شود. و برای حاجی قِران درست نیست که پیش از ذبح حیوان قربانی، موی سرش را بتراشد یا کوتاه نماید؛ و پس از تراشیدن یا کوتاه نمودن موی سر، تمام چیزها به جز عمل زناشویی برایش حلال می‌گردد؛ و عمل زناشویی پس از انجام طواف زیارت، برایش حلال می‌شود.

و چنان‌چه **حاجی قارن**، چیزی را برای خریدن حیوان قربانی نیافت، در این صورت در ایام حج، سه روز را روزه بگیرد؛ این‌طور که آخرین روز آن سه روز، **روز عرفه** باشد؛ سپس هرگاه به خانه و کاشانه‌اش برگشت، **هفت روز دیگر** را هم روزه بگیرد؛ تا بدین ترتیب **ده روز** کامل گردد.

و به طور کلّی، اگر **حاجی قارن**، حیوانی را برای ذبح کردن نیافت، سه روز قبل از

عید قربان و هفت روز پس از فارغ شدن از افعال و مناسک حجّ، روزه بگیرد؛ و وی در گرفتن این هفت روز صاحب اختیار است؛ اگر می‌خواست می‌تواند تا پس از ایام تشریق در مکه‌ی مکرمه روزه بگیرد و اگر هم می‌خواست می‌تواند تا پس از بازگشت به سوی خانواده‌اش روزه بگیرد.

و اگر چنان‌چه **حاجی قارن**، سه روز پیش از عید را روزه نگرفت و این سه روز از او فوت گردید و روز عید فرارسید، در آن صورت بر وی واجب می‌گردد تا حتماً حیوانی را برای قربانی ذبح نماید.

و اگر چنان‌چه هفت روز باقی مانده‌ی روزه‌ی خویش را پس از فارغ شدن از افعال و مناسک حج و پیش از بازگشتن به سوی خانه و کاشانه‌اش روزه گرفت، این کارش درست می‌باشد.

و اگر چنان‌چه کسی برای حج و عمره احرام بست، ولی به مکه‌ی مکرمه داخل نشد و به سوی سرزمین عرفات رفت، در آن صورت با وقوف در سرزمین عرفات و داخل شدن به مکه‌ی مکرمه، عملاً عمره را ترک نموده و حیوان قربانی حجّ قرآن نیز از وی ساقط می‌گردد؛ و به خاطر ترک نمودن عمره، دَم و قضای عمره بر وی واجب می‌گردد.]

فصلٌ

التَمَتُّعُ، هُوَ: أَن يُّحرِمَ بِالعُمرَةِ فَقَط مِنَ المِيقَاتِ. فَيَقُولُ بَعدَ صَلَاةِ رَكعَتَيِ الإِحرَامِ: «اَللَّهُمَّ إِنِّي أُرِيدُ العُمرَةَ فَيَسِّرهَا لِي وَ تَقَبَّلهَا مِنِّي».

ثُمَّ يُلَبِّي حَتَّى يَدخُلَ مَكَّةَ؛ فَيَطُوفُ لَهَا. وَ يَقطَعُ التَّلبِيَةَ بِاوَّلِ طَوَافِه وَ يَرمُلَ فِيهِ؛ ثُمَّ يُصَلِّي رَكعَتَيِ الطَّوَافِ؛ ثُمَّ يَسعَى بَينَ الصَّفَا وَالمَروَةِ بَعدَ الوُقُوفِ عَلَى الصَّفَا كَمَا تَقَدَّمَ سَبعَةَ اَشوَاطٍ؛ ثُمَّ يُحَلِّقُ رَأسَه أَو يُقَصِّر إِذَا لَم يَسُقِ الهَديَ وَ حَلَّ لَه كُلُّ شَيءٍ مِنَ الجِمَاعِ وَ غَيرِه؛ وَ يَستَمِرُّ حَلَالاً.

وَ إِن سَاقَ الهَديَ، لَا يَتَحَلَّلُ مِن عُمرَتِه؛ فَإِذَا جَاءَ يَومُ التَّروِيَةِ، يُحرِمُ بِالحَجِّ مِنَ الحَرَمِ وَ يَخرُجُ إِلَى مِنىٰ؛ فَإِذَا رَمَي جَمرَةَ العَقَبَةِ يَومَ النَّحرِ، لَزِمَه ذِبحُ شَاةٍ أَو سُبعِ بُدنَةٍ؛ فَإِن لَم يَجِد، صَامَ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ قَبلَ مَجِيءِ يَومِ النَّحرِ وَ سَبعَةً إِذا رَجَعَ كَالقَارِنِ. فَإِن لَم يَصُمِ الثَّلَاثَةَ حَتَّى

جَآءَ یَومُ النَّحرِ، تَعَیَّنَ عَلَیهِ ذِبحُ شَاةٍ وَ لَا یُجزِئُه صَومٌ وَ لَا صَدَقَةٌ.

فصل: [پیرامون «حجّ تمتّع»]

«تمتّع»: عبارت است از این که شخص حاجی، از میقات و احرامگاه، فقط برای عمره احرام ببندد؛ آنگاه پس از خواندن دو رکعت نماز احرام، چنین بگوید: «اَللّٰهُمَّ اِنِّيْ اُرِیْدَ الْعُمْرَةَ فَیَسِّرْهٰا لِيْ وَ تَقَبَّلْهٰا مِنِّيْ»؛ «بار خدایا! من اراده‌ی انجام عمره را دارم، پس آن را برایم آسان گردان و آن را از من بپذیر».

آنگاه تا هنگام وارد شدن به مکه‌ی مکرمه، **تلبیه** بگوید؛ [و چون وارد مکه‌ی مکرمه شد، در ماه‌های حج، عمره نماید؛] و برای عمره طواف نماید و با اوّلین [دور از دورهای] طواف خویش، تلبیه را قطع کند؛ و در [سه شوط اول طواف] «**رمل**» کند؛ آنگاه دو رکعت نماز طواف بگزارد؛ سپس بعد از آن که بر فراز **صفا** ایستاه است، هفت بار در میان صفا و مروه سعی نماید - همچنان‌که پیشتر گذشت -؛ سپس موی سرش را بتراشد یا کوتاه نماید؛ البته این در صورتی است که حیوانی را با خود به سوی مکه‌ی مکرمه روان نساخته است؛ [از این رو هرگاه «**هدی**» و حیوانی را با خود به سوی مکه‌ی مکرمه روان نساخته بود؛ با تراشیدن یا کوتاه نمودن موی سر، از احرام عمره حلال می‌گردد] و تمامی چیزها از جماع و همبستری با زنان گرفته تا غیره برای وی، حلال و روا می‌گردد؛ [و تا روز «**ترویه**»، یعنی هشتم ذی‌الحجة] همین طور حلال و رها [از احرام و محظورات آن] می‌گردد؛ و اگر چنان‌چه حیوانی را با خود به سوی مکه‌ی مکرمه روان ساخته بود، در آن صورت از عمره‌ی خویش حلال نمی‌شود.

[به هر حال، با تراشیدن یا کوتاه نمودن موی سر، حاجی «متمتّع» از احرام عمره حلال می‌گردد؛ البته این حکم در صورتی است که حیوانی را با خود به سوی مکه‌ی مکرمه برای ذبح نیاورده باشد؛ ولی اگر چنان‌چه حیوانی را با خود به سوی مکه روان ساخته بود، در آن صورت از عمره‌ی خویش حلال نمی‌گردد.

و به طور کلّی فردی که با خودش قربانی می‌آورد، **نحوه‌ی حجّ تمتّع** این فرد بدین ترتیب است که: از میقات فقط برای عمره احرام ببندد؛ سپس در حالی به مکه‌ی مکرمه برود که حیوان قربانی‌اش با وی است؛ و چون فرد حاجی به مکه‌ی مکرمه وارد شد، برای عمره طواف و سعی نماید و با این طواف و سعی، از احرام خویش حلال

نمی‌گردد؛ بلکه تا **روز ترویه** - روز هشتم ذی‌الحجّه - مُحرم باقی می‌ماند؛ و هرگاه روز ترویه فرا رسید، در آن هنگام برای حجّ احرام ببندد و اعمال و مناسک حجّ را همانند **حجّ** «مفرد» به پایان برساند؛ و پس از **رمی جمره‌ی عقبه**، حیوان قربانی خویش را ذبح نماید؛ آنگاه موی سرش را بتراشد یا کوتاه نماید؛ و با این کار از هر دو احرام - احرام عمره و حج - حلال می‌گردد.

و اگر **حاجی متمتّع**، پیش از فرارسیدن روز ترویه - روز هشتم ذی‌الحجه - برای حجّ احرام بست، این کارش درست است؛ تا جایی که این کار، بهتر نیز است.

و پس از آن، در حالی که از احرام حلال گردیده، در مکه‌ی مکرمه اقامت گزینند؛ و در این صورت هر وقت که برایش میسّر شد، می‌تواند خانه‌ی کعبه را طواف نماید؛ و در این مدّت، نمازهای پنج‌گانه‌ی خویش را با جماعت در مسجدالحرام بگزارد؛] پس چون روز هشتم از ذوالحجّه [«یوم التروية»] فرا رسید، از سرزمین «**حرم**» برای حجّ احرام ببندد [و افعال حج را به سان «**حجّ مفرد**» به جای بیاورد] و به سرزمین «**منی**» برود؛ و هرگاه **جمره‌ی عقبه** را در روز عید قربان زد، بر او ذبح نمودن گوسفندی یا شریک شدن در یک هفتم شتر یا گاو لازم می‌گردد. [و **وجوب ذبح حیوان**، به جهت سپاسگزاری از خداوند بلندمرتبه برای به جای آوردن و جمع کردن میان حج و عمره می‌باشد.] و اگر نتوانست حیوانی را برای قربانی ذبح نماید، در این صورت [در ایام حجّ،] سه روز پیش از فرا رسیدن عید قربان و هفت روز پس از فارغ شدن از افعال حجّ - همانند **حاجی قارن** - روزه بگیرد؛ و اگر چنان‌چه سه روز را روزه نگرفت تا آن که روز عید قربان فرا رسید، در آن صورت ذبح نمودن یک گوسفند [یا شریک شدن در یک هفتم گاو یا شتر] بر او متعین می‌گردد و دیگر روزه گرفتن و صدقه دادن از وی جایز نیست و روزه و صدقه جای ذبح را نمی‌گیرد. [ناگفته نماند که **ساکنان مکه‌ی مکرمه، مردمان سرزمین حرم** و **مردمان محدوده‌ی سرزمین** «حِلّ» - یعنی کسانی که در داخل میقات‌ها و احرامگاه‌ها سکونت دارند - نمی‌توانند «حجّ قران» یا «حجّ تمتّع» نمایند؛ و آن‌ها فقط می‌توانند «حجّ مفرد» انجام بدهند. و چنان‌که پیشتر گذشت، «حجّ افراد» آن است که شخص، تنها برای حجّ احرام بسته و تنها نیت حجّ را می‌کند و برای حجّ، طواف و سعی نموده و از روز هشتم ذی‌الحجّه، مناسک حجّ را آغاز می‌کند که این حجّ، مخصوص ساکنان مکّه و کسانی است که در احرامگاه‌ها و میقات‌ها به سر می‌برند

و آنان «حجّ قران» و «حجّ تمتّع» ندارند.]

فَصلٌ

اَلعُمرَةُ، سُنَّةٌ. وَ تَصِحُّ فِي جَمِيعِ السَّنَةِ؛ وَ تَكرَهُ يَومَ عَرَفَةَ وَ يَومَ النَّحرِ وَ اَيَّامَ التَّشرِيقِ. وَ كَيفِيَّتُهَا: أَن يُّحرِمَ لَهَا مِن مَكَّةَ مِن الحِلِّ بِخَلافِ اِحرَامِه لِلحَجِّ؛ فَإِنَّه مِنَ الحَرَمِ. وَ أَمَّا الافَاقِيُّ الَّذِي لَم يَدخُل مَكَّةَ، فَيُحرِمُ إِذَا قَصَدَهَا مِنَ المِيقَاتِ ثُمَّ يَطُوفُ وَ يَسعى لَهَا؛ ثُمَّ يَحلِقُ وَ قَد حَلَّ مِنهَا كَمَا بَيَّنَّاهُ بِحَمدِ اللهِ.

فصل: [پیرامون عمره]

[**«عمره»**: در لغت به معنای: «دیدار و زیارت» می‌باشد؛ و در اصطلاح شرعی: عمره به چهار امر اطلاق می‌گردد که عبارتند از:

۱- **احرام؛** احرامِ نیتِ دخول در عمره است؛ و پیامبر ﷺ نیز می‌فرماید: «اِنَّمَا الْاَعْمٰالُ بِالنِّيّٰاتِ» (بخاری و مسلم)؛ «قبول و صحّت اعمال با نیت‌ها است».

۲- **طواف خانه‌ی کعبه؛** خداوند می‌فرماید: ﴿وَلۡيَطَّوَّفُواْ بِٱلۡبَيۡتِ ٱلۡعَتِيقِ﴿٢٩﴾﴾ [الحج: ۲۹] «و باید خانه‌ی قدیمی خدا را طواف کنند».

۳- **سعی در میان صفا و مروه.** زیرا خداوند می‌فرماید: ﴿۞إِنَّ ٱلصَّفَا وَٱلۡمَرۡوَةَ مِن شَعَآئِرِ ٱللَّهِۖ﴾ [البقرة: ۱۵۸]؛ و پیامبر ﷺ نیز می‌فرماید: «اِسْعَوْا فَاِنَّ اللهَ كَتَبَ عَلَيْكُمُ السَّعْيَ» (مستدرک حاکم)؛ «بین صفا و مروه سعی کنید؛ زیرا خداوند سعی بین آن‌ها را بر شما واجب کرده است».

۴- **تراشیدن یا کوتاه کردن موی سر؛** پیامبر ﷺ می‌فرماید: «وَ لْيُقَصِّرْ وَ لْيُحْلِلْ» (بخاری و مسلم)؛ «و موی سرش را کوتاه کند و از احرام بیرون بیاید».

از میان این چهار مورد، دو مورد آن یعنی: «**احرام**» و «**طواف خانه‌ی کعبه**»، جزو **فرائض عمره** به شمار می‌آیند؛ و دو مورد دیگر آن، یعنی: «**سعی میان صفا و مروه**» و «**تراشیدن یا کوتاه نمودن موی سر**»، از زمره‌ی **واجبات عمره** محسوب می‌گردند.

و عمره از عبادات و اعمالی است که به وسیله‌ی آن، خداوند بلندمرتبه، درجات

بندگانش را بالا برده و گناهانش را محو می‌کند. پیامبر ﷺ با گفتار و کردار خود آن را مورد تشویق قرار داده و فرموده است: «اَلْعُمْرَةُ اِلَي الْعُمْرَةِ، كَفّٰارَةٌ لِمٰا بَيْنَهُمٰا» (بخاری، مسلم، ترمذی، نسایی و ابن ماجه)؛ «عمره تا عمره، کفّاره‌ی گناهانی است که بین آن دو انجام داده می‌شود».

و در حدیثی دیگر می‌فرماید: «تٰابِعُوْا بَيْنَ الْحَجِّ وَ الْعُمْرَةِ، فَاِنَّهُمٰا يَنْفِيٰانِ الْفَقْرَ وَ الذُّنُوْبَ كَمٰا يَنْفِي الْكِيْرُ خَبْثَ الْحَدِيْدِ وَ الذَّهَبِ وَ الْفِضَّةِ» (ترمذی و نسایی)؛ «حج و عمره را پی در پی انجام دهید؛ زیرا آن دو، فقر و گناهان را از بین می‌برند همچنان‌که دم آهنگری، ناخالصی و زواید آهن و طلا و نقره را از بین می‌برد».

و پیامبر ﷺ، عمره انجام داده و اصحابش نیز با وی و پس از وفات ایشان، عمره را به جای آورده‌اند.]

و [انجام دادن] «**عمره**» [یک بار در عمر] سنّت [مؤکّده] است؛ [البته مشروط بر آن که **شرط‌های وجوب ادای حجّ** وجود داشته باشد.]

و انجام دادن عمره در تمام سال، صحیح است؛ [و در عمره، روز و ماه معین و مشخّصی وجد ندارد، بلکه فرد عمره‌گزار می‌تواند در تمامی روزهای سال، عمره نماید؛ البته باید توجه داشت که ادای عمره از **نهم ذوالحجّه** تا **آخرین روزهای تشریق**، **مکروه تحریمی** می‌باشد.

و ادای **عمره در ماه مبارک رمضان**، از ثواب و پاداش و فضیلت و جایگاه ویژه‌ای برخوردار است؛ و پاداش عمره در ماه رمضان، به سان **ثواب حجّ** می‌باشد.

ابن عباس رضی الله عنهما گوید: رسول خدا ﷺ فرموده است: «اِنَّ عُمْرَةً فِيْ رَمَضٰانَ تَعْدِلُ حَجَّةً» (مسلم)؛ «همانا ادای عمره در ماه رمضان، برابر با حجّ است». و بخاری چنین روایت کرده است: «فَاِنَّ عُمْرَةً فِيْ رَمَضٰانَ حَجَّةٌ اَوْ نَحْواً مِمّٰا قٰالَ»؛ «به راستی که عمره نمودن در ماه رمضان، معادل حجّ است». و در روایتی دیگر از مسلم چنین آمده است: «فَعُمْرَةٌ فِيْ رَمَضٰانَ تَقْضِيْ حَجَّةً اَوْ حَجَّةً مَعِيْ»؛ «ادای عمره در ماه رمضان، معادل حجّ، یا برابر حجّ کردن با من است».]

و احرام بستن برای عمره در **روز عرفه**، **روز عید قربان و روزهای تشریق**، مکروه است.

و **کیفیت و چگونگی عمره بدین ترتیب است که:** [کسی که اراده‌ی انجام عمره را

دارد، اگر چنان‌چه] در خود مکّه مکرمه بود، باید به سرزمین «**حلّ**» برود، [و از آنجا برای عمره، احرام ببندد؛ و بهترین سرزمین «حِلّ»، **تنعیم** است و پس از آن «جعرّانة».] برخلاف احرام برای حج که باید کسانی که در مکه هستند، برای آن، از **حَرم** احرام ببندند؛ [پس کسی که به مکه هست و اراده‌ی عمره را دارد، باید به **سرزمین حِلّ** برود. و اگر چنان‌چه اراده‌ی حجّ را داشت، باید به حَرَم برود و از آنجا احرام ببندد؛ و فرقی نمی‌کند که او از اهالی خود مکه باشد یا در آن اقامت گزیده باشد.]

ولی کسی که از مکّه دور است [**شخص آفاقی**] و هنوز به مکه وارد نشده است، پس هرگاه قصد داخل شدن به مکه را داشت باید از میقات و احرامگاه احرام ببندد؛ سپس طواف خانه کند و برای عمره، سعی میان صفا و مروه نماید؛ آنگاه موی سرش را بتراشد [یا کوتاه نماید] و در این هنگام، از عمره حلال می‌گردد؛ همچنان‌که پیشتر - به حمد و ستایش خدا - آن را بیان نمودیم.

[پس هرگاه کسی اراده‌ی عمره داشته باشد، باید از میقات احرام ببندد و غسل بکند یا وضو بستاند و دو رکعت نماز بخواند؛ آنگاه نیت عمره نماید و چنین بگوید:

«اَللّٰهُمَّ اِنِّيْ أُرِيْدُ الْعُمْرَةَ فَيَسِّرْهٰا لِيْ وَ تَقَبَّلْهٰا مِنِّيْ»؛ «بار خدایا! من عمره را اراده نموده‌ام؛ پس آن را بر من آسان گردان و آن را از من بپذیر».

پس از آن - همچنان‌که در احرام حجّ گفتیم - **تلبیه** بگوید؛ و چون **تلبیه** گفت، دیگر مُحرم شده است.

و هرگاه به مکه‌ی مکرمه وارد شد، در اطراف خانه‌ی کعبه **هفت دور** طواف نماید؛ سپس در میان صفا و مروه نیز هفت دور سعی نماید - همچنان‌که بیان آن در بحث حجّ گذشت.

و چون سعی در میان صفا و مروه را به پایان رساند، موی سر خویش را بتراشد یا کوتاه نماید؛ و هرگاه این امور را انجام داد، عمره‌اش به پایان رسیده و از احرام بیرون شده است.

در احرام عمره نیز به سان احرام حجّ، **محظورات و ممنوعاتی** وجود دارد؛ و **محظورات احرام عمره**، همانند **محظورات احرام حجّ** می‌باشد؛ از این رو، برای فردی که احرام عمره بسته است، لازم است تا از عمل زناشویی، فسق و فجور، جنگ و ستیز و کشمکش و اختلاف پرهیز نماید؛ و همچنین در حال احرام، لباس‌های دوخته شده نپوشد؛ موهای خویش را نتراشد و کوتاه ننماید؛ از مواد خوشبوکننده استفاده نکند؛

سر و صورت خویش را نپوشاند؛ ناخن‌هایش را کوتاه نکند؛ به شکار حیوانات نپردازد؛ و به سوی شکار حیوانات هم کسی را اشاره و راهنمایی ننماید.

میقات و مکان بستن احرام عمره برای افرادی که از مکّه دور می‌باشند و از خارج میقات و احرامگاه‌ها برای انجام عمره می‌آیند، همان میقات‌ها و احرامگاه‌های معین می‌باشد. پس چنین کسانی از میقات احرام ببندند. و میقات افرادی که در محدوده‌ی **سرزمین** «حِلّ» سکونت دارند، همان منطقه‌ی «حِلّ» می‌باشد؛ و میقات و احرامگاه کسانی که در سرزمین «حرم» سکونت دارند، همان منطقه «حِلّ» می‌باشد. و «**حِلّ**»: منطقه‌ای مابین میقات و حدود حرم است. و بهترین سرزمین «حِلّ» برای احرام، «تنعیم» است؛ پس از آن، «جعرّانة».

و انجام دادن عمره، یک بار در عمر، **سنّت مؤکّده** می‌باشد؛ البته برای افرادی که توان مالی و جسمی برای رفتن به مکه‌ی مکرمه را داشته باشند.

و گفتن تلبیه به هنگام احرام، شرط است؛ و پس از احرام، زیاد تکرار نمودن آن - همانند احرام حجّ - مستحب می‌باشد؛ و با شروع نخستین دور از طواف خانه‌ی کعبه، گفتن تلبیه را قطع نماید.

و در عمره، نه طواف «**قدوم**» وجود دارد و نه «**طواف وداع**»؛ بلکه پس از بستن احرام، هرگونه طوافی که بکند، با آن، طواف عمره‌ی وی ادا می‌گردد.]

تنبیه:

وَ اَفضَلُ الاَیَّامِ، یَومُ عَرَفَةَ إِذَا وَافَقَ یَومَ الجُمُعَةِ؛ وَ هُوَ أَفضَلُ مِن سَبعِینَ حَجَّةً فِي غَیرِ جُمُعَةٍ؛ رَوَاهُ صَاحِبُ مِعرَاجِ الدِّرایَةِ بِقَولِه. وَ قَد صَحَّ عَن رَسُولِ اللّٰهِ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیهِ وَ سَلَّم اَنَّه قَالَ: اَفضَلُ الاَیَّامِ، یَومُ عَرَفَةَ إِذَا وَافَقَ جُمُعَةً وَ هُوَ اَفضَلُ مِن سَبعِینَ حَجَّةً. ذَکَرَه فِي تَجرِیدِ الصِّحَاحِ بِعَلَامَة المُؤَطَّا؛ وَ کَذَا قَالَه الزَّیلَعِي رَحمَة الله عَلَیه شَارِحُ الکَنزِ.

وَالمُجَاوَرَةُ بِمَکَّةَ، مَکرُوهَةٌ عِندَ اَبِي‌حَنِیفَةَ رَحِمَهُ اللّٰهُ تَعَالی؛ لِعَدَمِ القِیَامِ بِحُقُوقِ البَیتِ وَالحَرَمِ. وَ نَفَی الکَرَاهَةَ صَاحِبَاه رَحِمَهُمَا اللّٰهُ تَعَالی.

یادآوری

برترین روزها، روز عرفه است؛ البته در صورتی که با **روز جمعه** مُقارن گردد؛ و چنین روزی برتر از **هفتاد حجّ** در غیر جمعه است. این را نویسنده‌ی کتاب «معراج

الدراية» با این قولش روایت نموده است: و به راستی از پیامبر اکرم ﷺ به صحّت رسیده که فرموده‌اند: «اَفْضَلُ الْاَيّامِ، يَوْمُ عَرَفةَ، اِذٰا وٰافَقَ جُمُعَةً؛ وَ هُوَ اَفْضَلُ مِنْ سَبْعِيْنَ حَجَّةٍ»؛ «برترین روزها، روز عرفه است؛ البته در صورتی که با روز جمعه مقارن شود؛ و چنین روزی برتر از هفتاد حجّ [در غیر جمعه] است».

و نویسنده‌ی «معراج الدراية»، این حدیث را در «تجريد الصحاح» با نشانه‌ی «موطأ» ذکر کرده است؛ و **زیلعی** - شارح کنز الدقائق - نیز آن را بیان کرده است.

و از دیدگاه امام ابوحنیفه رحمه الله مجاورت و نزدیکی و همسایگی و همجواری به مکه‌ی مکرمه، مکروه می‌باشد؛ زیرا [امکان دارد که] حقوق خانه و سرزمین «حَرم» [به نحو احسن] ادا و انجام نشود؛ و از نظرگاه دو شاگرد امام، یعنی امام ابویوسف رحمه الله و امام محمد رحمه الله، مجاورت و همجواری به مکه‌ی مکرمه، مکروه نمی‌باشد.

باب: پیرامون جنایات [حجّ و جزای آن‌ها]

بَابُ الجِنَايَاتِ

هِيَ، عَلَى قِسمَينِ: جِنَايَةٌ عَلَى الإِحرَامِ وَ جِنَايَةٌ عَلَى الحَرَمِ؛ وَالثَانِيَةُ لَا تَختَصُّ بِالمُحرِمِ.

وَ جِنَايَةُ المُحرِمِ عَلَى أَقسَامٍ: مِنهَا مَا يُوجِبُ دَمًا؛ وَ مِنهَا مَا يُوجِبُ صَدَقَةً؛ وَ هِيَ: نِصفُ صَاعٍ مِن بُرٍّ وَ؛ مِنهَا مَا يُوجِبُ دُونَ ذَلِكَ؛ وَ مِنهَا مَا يُوجِبُ القِيمَةَ؛ وَ هِيَ: جَزَاءُ الصَّيدِ. وَ يَتعَدَدُ الجَزَاءُ بِتعَدُّدِ القَاتِلِيْنَ المُجرِمِينَ.

فَالَّتِي تُوجِبُ دَمًا؛ هِيَ: مَا لَو طَيَّبَ مُحرِمٌ بَالِغٌ عُضوًا أَو خَضَبَ رَأسَه بِحَنَّاءٍ أَو ادَّهَنَ بِزَيتٍ وَّ نَحوِه أَو لَبسَ مَخِيْطًا أَو سَتَرَ رَأسَه يومًا كَامِلًا أَو حَلَقَ رُبعَ رَأسِه أَو مَحْجَمِهِ أَو أَحَدَ إِبطَيهِ أَو عَانَتَه أَو رَقَبَتَه أَو قَصَّ أَظفَارَ يَدَيهِ وَ رِجلَيهِ بِمَجلِسٍ أَو يَدًا أَو رِجلاً أَو تَرَكَ وَاجِبًا مِمَّا تَقَدَّمَ بَيَانُه؛ وَ فِي أَخذِ شَارِبِه حُكُومَةٌ.

وَالَّتِي تُوجِبُ الصَّدَقَةَ بِنِصفِ صَاعٍ مِن بُرٍّ أَو قِيمَتِه؛ هِيَ: مَا لَو طَيَّبَ أَقَلَّ مِن عُضوٍ أَو لَبِسَ مَخِيطًا أَو غَطَّى رَأسَه أَقَلَّ مِن يَومٍ أَو حَلَقَ أَقَلَّ مِن رُبعِ رَأسِه أَو قَصَّ ظُفرًا وَ كَذَا لِكُلِّ ظُفرٍ نِصفُ صَاعٍ إِلّا أَن تَبلُغَ المَجمُوعُ دَمًا فَينقُصُ مَا شَآءَ مِنهُ كَخمسَةٍ مُتَفَرِّقَةٍ أَو طَافَ لِلقُدُومِ أَو لِلصَّدرِ مُحدِثًا وَ تَجِبُ شَاةٌ وَ لَو طَافَ جُنُبًا؛ أَو تَرَكَ شَوطًا مِن طَوَافِ الصَّدرِ وَ كَذَا لِكُلِّ شَوطٍ مِن أَقَلِّه أَو حَصَاةً مِن إِحَدى الجِمَارِ وَ كَذَا لِكُلِّ حَصَاةٍ فِيمَا لَم يَبلُغ رَمْيَ يَومٍ إِلَّا أَن يَّبلُغَ دَمًا فَيَنقُصُ مَا شَآءَ أَو حَلَقَ بِعُذرٍ؛ تَخَيَّرَ بَينَ الذِّبحِ أَوِ التَّصَدُّقِ بِثَلَاثَةِ أَصوُعٍ عَلَى سِتَّةِ مَسَاكِينَ أَو صِيَامِ ثَلَاثَةِ أَيَّامٍ.

وَالَّتِي تُوجِبُ أَقَلَّ مِن نِصفِ صَاعٍ؛ فَهِيَ: مَا لَو قَتَلَ قَملَةً أَو جَرادَةً؛ فَيَتَصَدَّقُ بِمَا شَاءَ.

وَالَّتِي تُوجِبُ القِيمَةَ؛ فَهِيَ: مَا لَو قَتَل صَيدًا؛ فَيُقَوِّمُه عَدلَانِ فِي مَقتَلِه أَو قَرِيبٍ مِنهُ؛ فَإِن بَلَغَت هَديًا فَلَهُ الخِيَارُ اِن شَاءَ اِشتَرَاهُ وَ ذَبَحَه أَوِ اشْتَرى طَعَامًا وَ تَصَدَّقَ بِه لِكُلِّ فَقِيرٍ نِصفُ صَاعٍ؛ أَو صَامَ يَومًا عَن طَعَامِ كُلِّ مِسكِينٍ يومًا؛ وَ إِن فَضُلَ أَقَلُّ مِن نِصفِ صَاعٍ؛ تَصَدَّقَ بِه؛ أَو صَامَ يَومًا؛ وَ تَجِبُ قِيمَةُ مَا نَقَصَ وَ بِنَتفِ رِيشِهِ الَّذِي لَا يَطِيرُ بِه وَ شَعرِه وَ قَطعِ عُضوٍ لَا يَمنَعُهُ الاِمتِنَاعُ بِه؛ وَ تَجِبُ القِيمَةُ بِقَطعِ بَعضِ قَوَائِمِه وَ نَتفِ رِيشِه وَ كَسرِ بَيضِه؛ وَ لَا يُجَاوَزُ عَن شَاةٍ بِقَتلِ السَّبُعِ؛ وَ إِن صَالَ لَا شَيءَ بِقَتلِه؛ وَ لَا يُجزِئُ الصَّومُ بِقَتلِ

الحَلَالِ صَيدَ الحَرَمِ وَ لَا بِقَطعِ حَشِيشِ الحَرَمِ وَ شَجَرَةِ النَّابِتِ بِنَفسِه وَ لَيسَ مِمَّا يُنبِتُهُ النَّاسُ؛ بَلِ القِيمَةُ. وَ حَرَمَ رَعيُ حَشِيشِ الحَرَمِ وَ قَطعُه إِلَّا الإِذخَرَ وَالكَمأَةَ.

باب: پیرامون جنایات [حجّ و جزای آن‌ها]

[«**جنایات**»: جمع «**جنایت**»؛ و عبارت است از ارتکاب آنچه که از آن در **حرم** نهی به عمل آمده است و چنان‌چه شخص، در حال احرام، یکی از آن‌ها را انجام بدهد، فدیه یا گرفتن روزه یا دادن طعام به مستمندان و ... بر او واجب می‌گردد.]

«جنایت» [در حجّ و عمره] به دو قسم تقسیم می‌گردد:

۱- **جنایت بر احرام؛** [یعنی ارتکاب آنچه که در حال احرام از آن نهی شده است؛ یا به تعبیری دیگر، عبارت از آن است که شخص مُحرم، در حال احرام خویش، مرتکب محظوری از محظورات حج گردد؛ با جنایت در افعال و مناسک حج و عمره؛ همانند: ترک واجب؛ مراعات نکردن ترتیب؛ و به تأخیر انداختن فرض یا واجب از وقت آن.]

۲- **جنایت بر سرزمین «حَرم».**

و **جنایت بر سرزمین حرم**، به شخص مُحرم اختصاص ندارد، [بلکه شخص مُحرم و غیرمحرم در آن برابر و یکسان است. و جنایت بر «**حرم**»، عبارت از آن است که، کسی قصد شکار حرم را بنماید؛ با کشتن شکار، یا اشاره نمودن به سوی آن، یا راهنمایی کردن بر شکار، یا این که کسی به درخت حرم یا گیاه آن تعرّض نماید، با قطع کردن یا ریشه‌کن ساختن آن.]

و جنایتی که از ناحیه‌ی شخص مُحرم سر می‌زند، به چندین نوع تقسیم می‌گردد:

برخی از آن‌ها، جنایتی است که با ارتکاب آن، «**دم**» [گوسفند یا یک هفتم شتر یا گاو] واجب می‌گردد؛ و برخی از آن‌ها، جنایتی است که با ارتکاب آن، صدقه‌ای واجب می‌گردد؛ که اندازه‌ی آن، **نصف صاع از گندم** [یا قیمت آن] است.

و برخی از آن‌ها، جنایتی است که با ارتکاب آن، **چیزی کمتر از نصف صاع از گندم** [همانند صدقه‌ی یک مشت از گندم] را واجب می‌گرداند؛ و برخی از آن‌ها، جنایتی است که با ارتکاب آن، **پرداخت قیمت و بهاء** واجب می‌گردد. و آن عبارت است از: **پرداخت فدیه‌ی کشتن نخجیر**. و در صورتی که دو شخص مُحرم با همدیگر در کشتن یک نخجیر مشارکت داشته باشند، در آن صورت پرداخت فدیه نیز متعدّد می‌شود [و بر هر یک از آن دو نفر، یک جزای کامل، واجب می‌گردد.]

و «جنایتی که با ارتکاب آن، «دم» [گوسفند یا یک هفتم شتر یا گاو] واجب می‌گردد»، عبارت است از:

۱- هرگاه شخص محرم، عضو کاملی از اعضای بدن [خویش را همچون ران، ساق، بازو، صورت و سر را بدون عذری] خوشبویی زد؛ [با هر نوعی از انواع مواد خوشبویی که باشد. و همچنین اگر جامه‌ای را که به خوشبویی، معطّر ساخته شده بود، به مدّت یک روز کامل پوشید. ابن عمر رضی الله عنهما گوید: پیامبر ﷺ فرمود: «وَ لا تَلْبِسُوْا مِنَ الثِّيَابِ شَيْئاً مَسَّهُ زَعْفَرَانُ اَوْ وَرْسٌ» (بخاری، مسلم، ابوداود و نسایی)، «و لباس آغشته به زعفران و ورس را نباید بپوشد».

و پیامبر ﷺ درباره‌ی شخصی که در حال احرام، از شترش افتاد و گردنش شکست و مرد، فرمود: «لاتُحَنِّطُوْهُ وَ لا تُخَمِّرُوْا رَأْسَهُ، فَاَنَّهُ يُبْعَثُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مُلَبِّيّاً» (بخاری، مسلم، ابوداود و نسایی)؛ «بوی خوش به او نزنید و سرش را نپوشانید؛ چون او در روز قیامت، لبیک گویان مبعوث می‌شود».]

۲- یا سر خویش را با «حناء» رنگ و خضاب نماید.

۳- یا خویشتن را با روغن و غیر آن، چرب نماید.

۴- یا لباس دوخته شده بپوشد.

۵- یا به مدّت یک روز کامل، سر خویش را بپوشاند.

۶- یا یک چهارم موی سر [یا یک چهارم ریش] خویش را بتراشد یا برکند. [و اگر چنان‌چه سرش را به جهت عذری تراشید؛ مانند این که حشرات موذی بر سرش پیدا شده بود، پس او صاحب اختیار است؛ اگر می‌خواهد گوسفندی را ذبح کند، یا سه روز را روزه بگیرد، یا شش مستمند و فقیر را خوراک بدهد. و برای هر مستمند و فقیر، **نصف صاع** - یک صاع معادل سه کیلو و شصت گرم - از گندم یا قیمت آن بدهد.]

۷- یا یک چهارم موی حجامتگاه [خویش را بتراشد و حجامت کند؛] یا یک چهارم موی یکی از زیربغل‌هایش ، یا یک چهارم موی ناحیه‌ی شرمگاهش، و یا یک چهارم موی گردن خویش را بتراشد [یا به نحوی از انحاء،] برکند.

۸- یا ناخن‌های هر دو دست و هر دو پای خویش را در یک مجلس کوتاه نماید. [و اگر چنان‌چه ناخن‌های هر دو دست و هر دو پا را در چند مجلس کوتاه نمود، در آن صورت **چهار «دم»** بر وی لازم می‌گردد.]

۹- یا ناخن‌های یک دست یا یک پا را کوتاه نماید. [خداوند می‌فرماید: ﴿وَلَا تَحۡلِقُواْ رُءُوسَكُمۡ حَتَّىٰ يَبۡلُغَ ٱلۡهَدۡيُ مَحِلَّهُۥۚ﴾ [البقرة: ١٩٦] «و سرهای خود را نتراشید تا هدی به قربانگاه خود برسد». و علماء و صاحب‌نظران اسلامی، بر حرمت کوتاه کردن ناخن برای شخص محرم، اجماع کرده‌اند.]

۱۰- یا واجبی از واجبات حج را - که پیشتر بدان‌ها اشاره رفت - ترک نماید.

و در کوتاه کردن سبیل، «**حکومت عدل**» وجود دارد؛ [«**حکومت عدل**»، آن است که فردی دادگر و عادل، نگاه کند که میزان موی سبیل از یک چهارم موی ریش چه اندازه است، آنگاه به همان اندازه، از «**دم**» پرداخت شود.]

و «جنایتی که با ارتکاب آن، صدقه واجب می‌گردد و اندازه‌ی آن صدقه، نصف صاع از گندم یا قیمت آن است»، عبارت است از:

۱- هرگاه شخص محرم، کمتر از یک عضو را خوشبو نماید.

۲- یا جامه‌ی دوخته شده را کمتر از یک روز بپوشد.

۳- یا سر خویش را کمتر از یک روز بپوشد.

۴- یا کمتر از یک چهارم موی سر [یا ریش] خویش را بتراشد.

۵- یا شخص محرم، یک ناخن را کوتاه نماید. و همچنین برای هر ناخنی [که از ناخن‌های دست و پا کوتاه می‌کند]، باید نصف صاع از گندم [یا قیمت آن] صدقه بدهد؛ مگر آن که مجموع ناخن‌های کوتاه شده، به اندازه‌ی وجوب یک «**دَم**» برسد؛ پس در آن صورت هر آنچه را که می‌خواهد می‌تواند از آن کم نماید؛ همانند پنج ناخن که به صورت پراکنده، آن‌ها را کوتاه نموده است.

۶- یا طواف «**قدوم**» و طواف «**صدر**» [طواف وداع] را بدون وضو انجام بدهد. و اگر آن را در حال جنابت و ناپاکی انجام داد، ذبح گوسفند واجب می‌گردد.

۷- یا یک شوط از شوط‌های طواف «**صدر**» [طواف وداع] را ترک نماید؛ و همچنین برای ترک هر شوط از حداقل طواف صدر [و برای ترک هر شوط از شوط‌های سعی میان صفا و مروه] صدقه لازم می‌گردد.

۸- یا زدن سنگریزه‌ای از یکی از سنگریزه‌های سه گانه را ترک نماید. و همچین برای ترک هر سنگریزه [از سنگریزه‌های جمره]، صدقه لازم می‌گردد؛ البته در سنگریزه‌هایی که به اندازه‌ی رمی جمرات یک روز نرسد؛ مگر آن که به میزان وجوب «دم» برسد که در آن صورت هر آنچه را که می‌خواهد می‌تواند از آن کم

نماید.

۹- یا موی سر خویش را بتراشد؛ [خواه آن فرد مُحرم باشد یا مُحرم نباشد.]

۱۰- یا ناخن‌های غیر خویش را کوتاه نماید.

و اگر چنان‌چه از روی عذر، از مواد خوشبویی استفاده نمود؛ یا از روی عذر، جامه‌ی دوخته شده پوشید و یا از روی عذر، موی سرش را تراشید، [مانند این که حشرات موذی بر سرش پیدا شده بود،] پس وی مختار است؛ این طور که اگر خواست می‌تواند گوسفندی را ذبح نماید؛ یا شش نفر مستمند و فقیر را به اندازه‌ی سه صاع [از گندم یا قیمت آن] خوراک بدهد؛ [برای هر نفر مستمند و فقیر، نصف صاع از گندم یا قیمت آن بدهد؛] و یا سه روز را روزه بگیرد.

و «**جنایتی که با ارتکاب آن، صدقه‌ای کمتر از نصف صاع واجب می‌گردد**»، عبارت است از:

هرگاه شپش یا ملخی را بکشد، در آن صورت هر چه می‌خواهد صدقه بدهد. [و اگر دو شپش یا دو ملخ یا سه عدد از این دو نوع را کشت، یک مشت از طعام صدقه بدهد؛ و اگر بر این تعداد افزود، نصف صاع از گندم صدقه بدهد.]

و «**جنایتی که با ارتکاب آن، پرداخت قیمت واجب می‌گردد**»، عبارت است از آن که:

هرگاه شخص مُحرم، نخجیری را به قتل برساند؛ [از این رو هرگاه شخص مُحرم، نخجیری از حیوانات بیابانی و وحشی را شکار کند؛ یا آن را ذبح نماید و یا به سوی آن اشاره کند و یا شکارچی را بر مکان صید راهنمایی و اشاره کند، پس قیمت آن بر وی واجب گردیده است؛ خواه صید، خوردنی باشد یا غیرخوردنی.]

و «**صید**» را **دو فرد عادل و دادگر** در مکانی که در آن شکار شده است، یا در مکانی نزدیک بدان، قیمت‌گذاری نمایند؛ پس اگر قیمت صید به بهای یک «**هَدی**» [حیوان قربانی] رسید، در آن صورت شخص مُحرم مختار است؛ این طور که اگر خواست می‌تواند هدی را خریداری نموده و آن را [در سرزمین حرم] ذبح نماید؛ و یا اگر هم خواست می‌تواند خوراکی را خریداری نموده و آن را بر فقرا و مستمندان صدقه نماید و برای هر نفر فقیر و مستمندی، نصف صاع از گندم بدهد؛ و یا اگر خواست می‌تواند به جای هر نصف صاعی که به فقیر تعلّق می‌گیرد، یک روز روزه بگیرد. و اگر چنان‌چه در پایان، کمتر از نصف صاع باقی ماند، در آن صورت وی مختار است؛ اگر خواست آن را

صدقه نماید و اگر هم خواست می‌تواند به جای آن، یک روز را روزه بگیرد.

[و اگر چنان‌چه قیمت صید به اندازه‌ی بهای یک «**هدی**» نرسید، پس او مختار است؛ اگر خواست می‌تواند خوراکی را خریداری نموده و آن را صدقه بدهد؛ و اگر هم خواست می‌تواند به جای هر نصف صاع، یک روز کامل روزه بگیرد.]

و در صورتی که **پرهای صید** را که با آن پرواز نمی‌کند و یا موی آن را برکند و یا عضوی از آن را قطع کند که با قطع آن عضو، او را به گونه‌ای ناقص نکند که نتواند از خودش دفاع کند و فرار نماید، در آن صورت بر وی پرداخت نقصانی واجب می‌باشد که در قیمت حیوان به وجود آورده است؛ [یعنی اگر قیمت صید پیش از زخمی شدن، **ده هزار تومان** و پس از زخمی شدن، **هفت هزار تومان** بود، در آن صورت ضامن پرداخت **سه هزار تومان** می‌شود.]

و با قطع نمودن برخی از دست و پاهای صید، برکندن پرهای آن و شکستن تخم آن، **پرداخت قیمت** واجب می‌گردد؛ [یعنی اگر چنان‌چه شخص محرم، صیدی را زخمی کند، یا موهای آن را برکند، یا یکی از اعضایش را قطع نماید، در این صورت‌ها، ضامن نقصانی می‌شود که در قیمت حیوان به وجود آورده است.

و همچنین اگر چنان‌چه شخص مُحرم، پرهای پرنده‌ای را کَند، یا پاهای صیدی را قطع نمود، و با این کارش حیوان را به گونه‌ای ناقص گرداند که نتواند از خودش دفاع کند و فرار نماید، در آن صورت باید قیمت کلّ صید را بپردازد. و اگر شخص محرم، تخم‌های صید را شکست، در آن صورت اگر چنان‌چه از میان تخم، جوجه‌ای مرده بیرون آمد، در آن صورت قیمت زنده‌ی آن بر وی واجب می‌گردد؛ و اگر در میان تخم، جوجه‌ای وجود نداشت، تنها **قیمت تخم** بر وی واجب می‌شود.]

و با **کشتن حیوانات درنده** [که گوشتشان خورده نمی‌شود،] نباید **قیمت جزاء و فدیه‌ی آن**، از **یک گوسفند** بیشتر گردد. [یعنی اگر چنان‌چه شخص محرم، حیوانات درنده یا دیگر حیواناتی که گوشتشان خورده نمی‌شود را به قتل رساند، در آن صورت با کشتن حیوانات درنده که گوشتشان خورده نمی‌شود، جزاء بر فرد جنایتکار واجب می‌گردد و قیمت این اجزاء و فدیه، نباید از یک گوسفند بیشتر گردد.]

و اگر حیوان درنده‌ای بر شخص محرم حمله‌ور شد و او [به خاطر دفاع از جان خویش] آن را کشت، در آن صورت چیزی از جزاء بر وی واجب نمی‌گردد. و هرگاه فرد غیرمُحرم، شکار حَرَم را بکشد و یا گیاهان و درختان خودروی حَرَم را قطع نماید و یا

گیاهان و درختانی که [در مالکیت کسی نیست و] مردم آن‌ها را نکاشته‌اند، قطع و ریشه‌کن نماید، در آن صورت برای فدیه و جزای آن‌ها، گرفتن روزه کفایت نمی‌کند، بلکه باید قیمت آن‌ها را بپردازد.

و چراندن گیاهان حرم و قطع و ریشه‌کن ساختن آن‌ها حرام است، مگر گیاه «**اذخر**» و «**قارچ**» که چراندن و قطع نمودن آن دو، درست است. [و «**اذخر**»: گیاهی است خوشبو و با شاخه‌های باریک که برگ‌هایش ریز و سرخ‌رنگ یا زرد و تندبو است. این گیاه، دارای شکوفه‌های سفید و بیخ آن، ستبر و ساییده برگ می‌باشد. و بیخ آن را در زبان عربی «**غسول**» می‌گویند و با آن، دست می‌شویند. و در فارسی به یک قسمت آن «**والان**» یا «**بیخ والان**» می‌گویند. و «**گور گیاه**» و «**کاه مکه**» نیز بدو می‌گویند.]

فصلٌ

وَ لَا شَيءَ بِقَتلِ غُرَابٍ وَ حِدَأَةٍ وَ عَقرَبَ وَ فَأرَةٍ وَ حَيَّةٍ وَ كَلبٍ عَقُورٍ وَ بَعُوضٍ وَ نَملٍ وَ بُرغُوثٍ وَ قُرادٍ وَ سُلحَفَاةٍ وَ مَا لَيسَ بِصَيدٍ.

فصل

بر شخص مُحرم، در کشتن زاغ، زغن [کورکور]، عقرب، موش، مار، سگ درنده و دیوانه، پشه، مورچه، کک [کیک]، کنه، لاک‌پشت و جانورانی که از زمره‌ی حیوانات شکاری نیستند [همچون حشرات موذی از قبیل: زنبور و ...] چیزی [از «**دَم**» یا «**صدقه**»] نیست.

[در اینجا بر خود لازم می‌بینم که «**جنایات حجّ**» را همراه با جزای آن‌ها به طور مفصلّ - به نقل از کتاب «سیري در مسایل قدوري» ج ۱ صص ۲۵۹-۳۲۵ تألیف: مولانا محمد عاشق الهی و ترجمه ی: فیض محمد بلوچ (خود مترجم) - بیان نمایم:

جنایات حجّ[1]، و جزای آن‌ها

س: جنایت در حجّ و عمره به چه معنا است؟

۱- جنایات: جمع «جنایت»؛ و عبارت است از ارتکاب آن چه که از آن در حَرَم نهی به عمل آمده است. و چنان‌چه شخص در حال اِحرام یکی از آن‌ها را انجام بدهد، فدیه یا گرفتن روزه یا دادن طعام به مستمندان و... بر او واجب می‌گردد. [مترجم]

ج: جنایت در حجّ و عمره، بر دو قسم تقسیم می‌گردد:

۱- جنایت بر ا حرام؛ یعنی ارتکاب آن چه که در حال اِحرام از آن نهی شده است.

۲- جنایت در افعال و مناسک حجّ و عمره؛ همانند: ترک واجب؛ مراعات نکردن ترتیب؛ و به تأخیر انداختن فرض یا واجب از وقت آن.

س: مواردی که از زمره‌ی جنایات بر اِحرام می‌باشند را بیان نمایید؟

ج: جنایات بر اِحرام، هشت مورد هستند که عبارتند از:

۱- پوشیدن جامه‌ی دوخته شده برای مردان.

۲- پوشانیدن سر برای مردان.

۳- پوشانیدن صورت برای مردان و زنان.

۴- به کار بردن مواد خوشبو کننده در اعضای بدن، جامه‌ی اِحرام و تُشک و تختخواب. [پس اگر شخص مُحرم، عضو کاملی از اعضای بدن خویش همچون: ران، ساق، بازو، صورت و سر را بدون عذری، خوشبویی زد - با هر نوعی از انواع خوشبویی که باشد - بر او ذبح گوسفندی واجب می‌گردد. و همچنین اگر جامه‌ای را که به خوشبویی معطّر ساخته شده بود به مدت یک روز کامل پوشید، باز هم باید دَمی را بپردازد.]

۵- تراشیدن یا کوتاه نمودن موی؛ و فرقی نمی‌کند که این تراشیدن یا کوتاه نمودن موی از کجای بدن باشد. [اما اگر چنان‌چه سرش را به جهت عذری تراشید؛ مانند این که حشرات موذی بر سرش پیدا شده بود، پس او صاحب اختیار است؛ اگر می‌خواهد گوسفندی را ذبح کند، یا سه روز را روزه بگیرد، یا شش مستمند و فقیر را خوراک بدهد؛ و برای هر مستمند و فقیر، نصف صاع - یک صاع معادل سه کیلو و شصت گرم - از گندم یا قیمت آن بدهد.]

۶- کوتاه نمودن ناخن‌ها [ی یک دست یا یک پا].

۷- شکار کردن نخجیرهای بیابانی وحشی؛ و همچنین اشاره کردن به سوی حیواناتِ بیابانی وحشی، یا راهنمایی کردن شکارچی بر مکان صید.

۸- عمل زناشویی و مقدمات عمل زناشویی، مانند: بوسیدن و با شهوت در بغل گرفتن.

پوشیدن لباس‌های دوخته شده

س: جنایت پوشیدن لباس‌های دوخته شده و جزای آن را با تفصیل بیان نمایید؟

ج: اگر چنان‌چه شخص مُحرم، لباسی دوخته شده بپوشد؛ به طوری که آن لباس، از جمله‌ی پوشاک معمول و متداولی باشد که به تناسب بدن یا به تناسب برخی از اعضای بدن، ساخته و پرداخته شده باشد، در این صورت جزاء بر شخص مُحرم واجب می‌گردد؛ و فرقی نمی‌کند که پوشیدن لباس دوخته شده از روی عمد، یا فراموشی، یا خطا، یا اجبار، یا رضایت، یا با عذر و یا بدون عذر باشد.

س: در مورد جزئیات «**جزای پوشیدن لباس دوخته شده**»، توضیح دهید؟

ج: اگر چنان‌چه به مدت یک روز یا یک شب یا به اندازه‌ی یکی از آن‌ها، لباس دوخته شده بپوشد، در این صورت بر او ذبح یک گوسفند (یا یک هفتم از گاو و شتر) در حَرَم واجب می‌گردد.[1]

س: اگر چنان‌چه به مدت کمتر از یک شب یا یک روز، لباس دوخته شده بپوشد، در این صورت چه جزایی را باید پرداخت نماید؟

ج: چنان‌چه لباس دوخته شده را بیشتر از یک ساعت بپوشد، در این صورت بر او لازم است تا صدقه‌ای همانند صدقه‌ی فطر از گندم یا غیر آن بدهد؛ و اگر لباس دوخته شده را کمتر از یک ساعت پوشیده بود، در این صورت، بر او یک مشت گندم، لازم می‌گردد.

س: اگر چنان‌چه شخص مُحرم، لباس دوخته شده را چندین شبانه روز بپوشد، آیا در این صورت با تکرار روزها و شب‌ها، جزاء نیز تکرار می‌گردد؟

ج: در این صورت یک دَم برای تمامی روزها و شب‌ها، کفایت می‌کند؛ ولی اگر چنان‌چه لباس دوخته شده را به مدت یک روز یا دو روز پوشید و برای آن، دَمی را پرداخت کرد و بعداً دوباره لباس دوخته شده را پوشید، یا پس از ذبح گوسفند، باز هم لباس دوخته شده را از تن خویش بیرون نیاورد، در این صورت، دَمی دیگر بر وی واجب می‌گردد.

س: اگر چنان‌چه شخص مُحرم، انواع گوناگون و متنوّع لباس‌های دوختنی را

1- در هر کجا از جنایات اِحرام که واژه‌ی «دَم» اطلاق می‌گردد، مراد از آن، گوسفندی می‌باشد که یک سال را کامل کرده باشد. و در این گوسفند شرط است که از عیوب و نواقص سالم باشد و در حَرَم ذبح گردد.

و در هر کجا از جنایات اِحرام که واژه‌ی «صدقه» اطلاق می‌گردد، مراد از آن: نصف صاع از گندم، یا یک صاع از جو، خرما، کشمش و یا قیمت یکی از آن‌ها می‌باشد.

همانند: پیراهن و شلوار، به مدت یک روز یا به اندازه‌ی یک روز پوشید، آیا در این صورت جزای آن‌ها نیز متعدد و تکرار می‌گردد؟

ج: در این صورت جزاء متعدد و تکرار نمی‌گردد؛ بلکه برای پوشیدن تمامی آن‌ها، یک دَم بر شخص جانی واجب می‌گردد.

س: اگر کسی خویشتن را با پیراهنی پوشاند، یا از پیراهن یا شلوار به عنوان ازار استفاده کرد، در این صورت، چه جزایی بدو تعلّق می‌گیرد؟

ج: در تمامی این موارد، جزایی بدو تعلّق نمی‌گیرد؛ زیرا پوشیدن لباس در صورتی ممنوع و قدغن می‌باشد که به گونه‌ای پوشیده شود که در عرف و عادت، معمول و متداول است.

س: اگر ازار و ردایی را پوشید که وسط یا گوشه‌های آن دوخته شده بود، آیا در این صورت به پوشیدن آن‌ها، جزایی تعلّق می‌گیرد؟

ج: در این صورت، جزایی به پوشیدن آن‌ها تعلّق نمی‌گیرد؛ زیرا «ازار» و «رداء» متناسب با بدن یا متناسب با برخی از اعضای بدن، ساخته و پرداخته نشده است؛و به طور کلّی بهتر آن است که ازار و رداء با چیزی دوخته نشود.

س: اگر چنان‌چه جامه‌ی دوخته شده‌ای را که به خوشبویی معطّر ساخته شده بود، به مدت یک روز یا به اندازه‌ی یک روز پوشید، در این صورت چه جزائی بدو تعلّق می‌گیرد؟

ج: در این صورت، دو دَم بر او واجب می‌گردد: یک دَم به جهت پوشیدن لباس دوخته شده؛ و دَم دوّم به جهت خوشبو کردن آن.

س: اگر چنان‌چه کسی موزه، یا جوراب و یا کفش بپوشد، آیا در این صورت‌ها بر او دَمی واجب می‌گردد؟

ج: اگر کسی موزه، جوراب یا کفش را به اندازه‌ی یک روز یا یک شب یا به اندازه‌ی یکی از آن‌ها پوشید، در این صورت بدو دَم و ذبح یک گوسفند لازم می‌گردد؛ البته به شرط آن که موزه‌ها، جوراب‌ها یا کفش‌ها، استخوان کعب پا را که در وسط پاها قرار دارند را بپوشانند.[1] و اگر چنان‌چه موزه، جوراب، یا کفش را به اندازه‌ی کمتر از یک

۱- نویسنده‌ی «درالمختار» گوید: اگر چنان‌چه شخص مُحرم، نعلین نداشت، در این صورت کفش‌های خویش را پایین‌تر از استخوان کعب پا، در جایی که بندهای نعلین بسته می‌شود را قطع نماید. و علامه شامی گوید: به گونه‌ای آن‌ها را قطع کند که استخوان پاها و ساق پاها برهنه

روز یا یک شب پوشید، در این صورت بدو صدقه لازم می‌شود.

پوشانیدن سر و صورت

س: چه جزایی به پوشانیدن سر و صورت تعلّق می‌گیرد؟

ج: هر گاه مرد مُحرم، تمامی سر یا تمامی صورت، یا یک چهارم یکی از آن‌ها را بپوشاند؛ یا زن مُحرم تمامی صورت، یا یک چهارم آن را به مدت یک روز، یا یک شب، یا به اندازه‌ی یکی از آن‌ها بپوشاند، در این صورت دَم واجب می‌گردد؛ و فرقی نمی‌کند که این پوشانیدن سر و صورت، از روی جهالت باشد یا آگاهی؛ از روی رضایت باشد یا اجبار؛ بر مبنای خطا باشد یا اشتباه؛ از روی نسیان باشد یا قصد؛ در حالت خواب باشد یا بیداری؛ از روی عذر باشد یا بدون عذر.

و اگر چنان‌چه سر و صورت خویش را به مدت کمتر از یک روز و یک شب پوشانید، یا کمتر از یک چهارم از سر و صورت را پوشانید، در این صورت بدو پرداخت صدقه (همانند صدقه‌ی فطر) تعلّق می‌گیرد.

س: اگر شخص مُحرم، گوش‌ها، یا پشت گردن، یا زیر چانه‌ی خویش را پوشانید، در این صورت‌ها چه چیزی بر وی واجب می‌گردد؟

ج: در تمامی این صورت‌ها، چیزی بر وی واجب نمی‌گردد.

س: اگر چنان‌چه شخص مُحرم سر خویش را با طشت، یا سنگ، یا سبد و یا چوب بپوشاند، در این صورت چه چیزی بر وی واجب می‌گردد؟

ج: در این صورت‌ها، چیزی بر وی واجب نمی‌گردد؛ زیرا پوشانیدن سر در صورتی ممنوع و قدغن است که سر با چیزهایی پوشیده شود که از روی عرف و عادت، به وسیله‌ی آن‌ها سر را می‌پوشانند، مانند: چادر، کلاه، دستار و دستمال.

س: اگر چنان‌چه شخص مُحرم سر خویش را در زیر پرده‌های کعبه داخل گرداند، آیا بر وی چیزی واجب می‌گردد؟

ج: در این صورت چیزی بر او لازم نمی‌گردد؛ مگر آن که پرده‌های کعبه، سر یا صورت وی را بپوشاند که در این صورت چنین عملی، مکروه می‌باشد.

به کار بردن خوشبویی در بدن یا لباس

س: اگر چنان‌چه مرد یا زن مُحرم، در اعضای بدن خویش مواد خوشبو کننده به کار گیرند، چه چیزی بر آن‌ها واجب می‌گردد؟

گردد، نه این که فقط موضع استخوان کعب پا را قطع نماید. (حاشیه‌ی ابن عابدین ۱۶۳/۲)

ج: اگر شخص مُحرم، عضو کاملی از اعضای بدن خویش، همچون: سر، ران، ساق، دست، و بازو را خوشبویی زد، در این صورت دَم (گوسفند، یا یک هفتم گاو یا شتر) بر او واجب می‌گردد؛ و اگر چنان‌چه کمتر از یک عضو کامل بود، در آن صورت، صدقه بر وی واجب می‌گردد.

ناگفته نماند که این موضوع در صورتی است که خوشبویی، اندک باشد؛ ولی اگر خوشبویی زیاد باشد، در این صورت دَم واجب می‌گردد گر چه کمتر از یک عضو را خوشبو نموده باشد؛ و کمی و زیادی خوشبویی را عرفِ مردم، تعیین می‌کند. و اگر چنان‌چه شخص مُحرم در کمتر از یک عضو خویش، به میزان کمی از مواد خوشبوکننده استفاده کرد، در این صورت بر وی صدقه می‌باشد؛ - اینگونه احکام و مسائل درباره‌ی اعضای بزرگِ بدنِ شخص مُحرم بود - ؛ ولی اگر شخص مُحرم، اعضای کوچک بدن خویش، همچون: بینی، گوش، چشم و انگشت را خوشبویی زد، در این صورت حکم آن در وجوب دَم یا صدقه، به سان استفاده کردن خوشبویی اندک در اعضای بزرگ بدن می‌باشد.

س: اگر چنان‌چه شخص مُحرم، تمامی بدن خویش را خوشبو کرد، آیا در این صورت با تنوّع و گوناگونی اعضای بدن، جزاء نیز متعدد و گوناگون می‌شود؟

ج: در این صورت اگر چنان‌چه مواد خوشبو کننده را در یک وقت و در یکجا در اعضای بدنش به کار برده بود، جزاء متعدد و گوناگون نمی‌گردد؛ ولی اگر مواد خوشبو کننده را در وقت‌ها و مجالس مختلف و پراکنده به کار گرفته بود، در این صورت با تکرار و تعدّد وقت‌ها، جزاء نیز متعدد و تکرار می‌گردد.

س: اگر چنان‌چه زن مُحرم به دستش حناء زد، چه چیزی بر وی واجب می‌گردد؟

ج: در این صورت نیز بر وی دَم واجب می‌گردد.

تذکر:

در وجوب جزای استفاده کردن از خوشبویی، استمرار زمان (تا یک روز یا یک شب) شرط نیست؛ به طوری که اگر شخص مُحرم اعضای بدن خویش را خوشبویی زد و در همان لحظه آن را شست، باز هم دَم یا صدقه بر وی واجب می‌گردد - همچنان که پیشتر بدین موضوع اشاره نمودیم - ؛ بر خلاف مسئله‌ی پوشیدن لباسِ دوخته شده که در آن برای وجوب دَم، «استمرار پوشیدن لباس دوخته شده تا یک روز یا یک شب»، شرط بود.

س: اگر چنان‌چه شخص مُحرم، به لباس خویش خوشبویی زد، در این صورت چه چیزی بر وی واجب می‌گردد؟

ج: اگر چنان‌چه شخص مُحرم، لباسی را که به تن دارد خوشبو کرد، یا لباس خویش را خوشبو کرد و سپس آن را به تن نمود، و محل خوشبو شده، بیشتر از یک وجب در یک وجب است، و به اندازه‌ی یک روز کامل یا یک شب کامل آن را پوشید، در این صورت، دَم بر او واجب می‌گردد.

و اگر محل خوشبو شده از لباس، به مقدار یک وجب در یک وجب بود، و به مدت یک روز یا یک شب آن را پوشید، در این صورت صدقه بر وی لازم می‌شود. و اگر چنان‌چه کمتر از این بود، یک مشت گندم بر وی واجب می‌گردد. ناگفته نماند که این مسائل در صورتی است که مقدار خوشبویی اندک باشد؛ ولی اگر چنان‌چه خوشبویی زیاد باشد، در این صورت دَم واجب می‌گردد؛ گر چه کمتر از یک وجب از لباس را خوشبو نموده باشد.[1]

س: اگر چنان‌چه شخص مُحرم در اعضای بدن خویش، روغنی معطّر و خوشبو را به کار برد، در این صورت چه چیزی بر وی واجب می‌گردد؟

ج: حکم روغن معطّر و خوشبو، همانند خودِ «خوشبویی» است؛ از این رو هر گاه شخص مُحرم - به عنوان مثال: - سر خویش را با روغنی معطّر و خوشبو، چرب نماید، بر او دَم واجب می‌گردد.

کوتاه نمودن ناخن‌ها

س: کوتاه نمودن ناخن‌ها برای شخص مُحرم، چه حکمی دارد؟

ج: اگر چنان‌چه شخص مُحرم، ناخن‌های هر دو دست یا هر دو پا، یا ناخن‌های یک دست یا یک پای خویش را در یک مجلس و یک وقت کوتاه نمود، در این صورت بر وی دَم واجب می‌گردد؛ ولی اگر ناخن‌های هر یک از دو دست و دو پای خویش را در مجالس و وقت‌های متنوّع و گوناگون کوتاه نمود، در این صورت بر مبنای تعدّد و پراکندگی مجالس و وقت‌ها، جزاء نیز متعدد و گوناگون می‌گردد.

س: اگر شخص مُحرم، کمتر از پنج ناخن را کوتاه کرد، در این صورت تکلیف چیست؟

۱- ر.ک: ردالمحتار (۲۰۱/۲)

ج: در صورتی که کمتر از پنج ناخنِ یک عضو خویش را کوتاه نماید، صدقه بر وی واجب می‌گردد.[۱]

س: اگر چنان‌چه شخص مُحرم، پنج ناخن خویش را از چند عضو، کوتاه نمود؛ به عنوان مثال: دو ناخن از یک دستش و دو ناخن از دست دیگر خویش و یک ناخن از پای خویش کوتاه نمود، در این صورت تکلیف چیست؟

ج: از دیدگاه امام ابوحنیفه‌رحمه‌الله و امام ابویوسف‌رحمه‌الله در این صورت نیز بر وی صدقه واجب می‌گردد.[۲]

تراشیدن موی

س: اگر چنان‌چه شخص مُحرم، موهای بدن خویش را بتراشد، چه جزایی بدو تعلّق می‌گیرد؟

ج: هر گاه شخص مُحرم، سر، یا ریش و یا یک چهارم یکی از آن دو را بتراشد، بر وی دَم لازم می‌گردد؛ و در کمتر از یک چهارم، صدقه واجب می‌گردد.

و اگر چنان‌چه موی زیر بغل یا موی زیر ناف خویش را تراشید، در این صورت بر وی دَم لازم می‌گردد.

و حکم کوتاه نمودن موهای بدن در وجوب دَم یا صدقه، همانند حکم تراشیدن موهای بدن می‌باشد.

و اگر چنان‌چه شخص مُحرم، موهای بدن خویش را با چیزی از بین برد؛ یا آن‌ها را بر کند و چید؛ و یا با دندان آن‌ها را بر کند، در این صورت باز هم حکم این موارد در وجوب دَم یا صدقه، همانند حکم تراشیدن موهای بدن است.

س: اگر چنان‌چه شخص مُحرم، موی محل حجامت در بخش گردنش را تراشید، چه جزایی بدو تعلّق می‌گیرد؟

ج: در نزد امام ابوحنیفه‌رحمه‌الله: اگر موی محل حجامت در ناحیه‌ی گردن خویش را تراشید، بر وی دَم واجب می‌گردد، و امام ابویوسف‌رحمه‌الله و امام محمدرحمه‌الله بر این باورند که با این کار بر او صدقه لازم می‌شود.

۱- نویسنده‌ی «هدایه» گوید: در برابر کوتاه نمودن هر ناخن، یک صدقه واجب می‌گردد.

۲- نویسنده‌ی کتاب «هدایة» گوید: به همین صورت اگر بیشتر از پنج ناخن را به صورت متفرقه چید که صدقه‌اش به قیمت دم می‌رسید در این صورت مقداری از قیمت دم را طبق دلخواه کاسته و سپس مابقی را بپردازد.

س: زنان درباره‌ی تراشیدن موی، چه حکمی دارند؟

ج: حکم زنان در مورد تراشیدن موی، همانند حکم مردان است؛ از این رو اگر چنان‌چه زنی، موی زیر بغل یا موی زیر ناف خویش را تراشید؛یا یک چهارم موی سر خویش یا بیشتر از آن را پیش از حلال شدن به اندازه‌ی سر یک انگشت، کوتاه نمود، در این صورت بر وی دَم واجب می‌گردد؛ و در کمتر از یک چهارم، صدقه بر وی لازم می‌گردد.

فایده:

در مورد وجوب جزاء در تراشیدن موی، فرقی نمی‌کند که خود وی موی خویش را بتراشد، یا کسی دیگر به فرمان او یا به غیر دستور او، مویش را بتراشد؛ و نیز فرقی نمی‌کند که تراشیدن موی، از روی رضایت باشد یا اجبار؛ از روی جهالت و ناآگاهی باشد یا از روی خطا و اشتباه؛ از قصد باشد یا فراموشی.

حکم افراد معذور در ارتکاب ممنوعات و محظورات اِحرام

س: اگر شخص مُحرم، به جهت عذری، لباس دوخته شده پوشید، یا از مواد خوشبو کننده استفاده کرد، یا سر و صورت خویش را پوشاند، یا مویش را تراشید، و یا ناخن‌های خویش را کوتاه نمود، در این صورت تکلیف وی چیست؟

ج: اگر چنان‌چه شخص مُحرم، به جهت عذری، مرتکب یکی از این ممنوعات و محظورات اِحرام گردید؛ به عنوان مثال: به خاطر تبی که بدو رسیده؛ یا به جهت شدت گرمی و سردی؛ یا به خاطر سردرد و یا زیاد بودن شپش در سر، مرتکب یکی از این امور ممنوعه گردید، در این موارد وی صاحب اختیار است که در هر صورتی که دَم واجب می‌گردد؛ اگر خواست، گوسفندی را در حَرَم ذبح کند، یا سه صاع گندم، یا شش صاع جو، یا کشمش و یا خرما برای شش فرد فقیر و مستمند بدهد؛ این طور که برای هر نفر مسکین: نصف صاع گندم یا یک صاع از غیر گندم بدهد؛ و اگر خواست می‌تواند سه روز، روزه بگیرد.

و در این مسئله، فرد ثروتمند و غنی و فقیر و مستمند، برابر و یکسان می‌باشند.

و اگر چنان‌چه شخص مُحرم به خاطر عذری، مرتکب اموری شد که در آن‌ها صدقه واجب می‌گردد، در این صورت وی اختیار دارد که اگر خواست، نصف صاع گندم صدقه نماید و اگر هم خواست، می‌تواند یک روز را روزه بگیرد.

عمل زناشویی و مقدّمات آن

س: [جزئیات] جنایت عمل زناشویی و مقدّمات آن را در حال اِحرام، بیان کنید؟
ج: جنایت عمل زناشویی و مقدمات آن در حال اِحرام، به شرح زیر می‌باشد:

۱- فردی که برای حجّ یا عمره اِحرام بسته است، اگر چنان‌چه زن یا پسر بچه‌ی بی‌ریشی را بوسید یا آن‌ها را با شهوت لمس نمود، در این صورت بر وی دَم واجب می‌گردد؛ خواه با بوسه و لمس نمودن، انزال صورت بگیرد یا انزال صورت نگیرد.

۲- فردی که برای حجّ، اِحرام بسته است؛ اگر چنان‌چه پیش از وقوف به عرفه، در یکی از دو راه زن [پس و پیش آن] جماع کرد، در این صورت حجّ وی فاسد و بر وی ذبح گوسفندی (دَم) واجب می‌گردد؛ و بر او لازم است تا اعمال و مناسک حجّ را همانند سایر حاجیان به پایان برساند، و قضای این حجّ را در سال‌های آتی به جای آورد.

۳- اگر چنان‌چه پس از وقوف به عرفه، و پیش از طواف زیارت و پیش از آن که موی سر خویش را بتراشد، با زنش جماع و همبستری نمود، در این صورت حجّ وی فاسد نمی‌گردد و بر وی ذبح یک شتر واجب می‌شود.

۴- و اگر چنان‌چه پس از تراشیدن موی سر و پیش از طواف زیارت، یا پس از طواف زیارت و پیش از تراشیدن موی سر، با زنش جماع کرد، در این صورت ذبح یک گوسفند بر وی لازم می‌گردد.

۵- و کسی که برای عمره، اِحرام بسته است، اگر چنان‌چه پیش از آن که چهار دور طواف خویش را به پایان برساند، با زنش جماع کرد، در این صورت عمره‌ی وی فاسد می‌گردد و بر وی لازم است تا اعمال عمره را همانند دیگران به پایان برساند؛ و همچنین بر وی لازم است تا به خاطر این کار، گوسفندی را ذبح نماید و قضای این عمره را به جای آورد.

۶- اگر چنان‌چه شخص عمره‌گزار پس از به پا یان رساندن چهار دور از طواف، با زنش جماع کرد، در این صورت عمره‌ی وی فاسد نمی‌گردد و قضای آن بر وی لازم نمی‌شود، و تنها بر وی ذبح یک گوسفند واجب می‌گردد.

س: آیا تفاوتی در بین عمل زناشویی‌ای که از روی قصد انجام گیرد با عمل زناشویی‌ای که از روی فراموشی صورت پذیرد، وجود دارد؟
ج: هیچگونه فرقی در بین عمل زناشویی و جماعی که از روی قصد انجام گرفته با

جماعی که از روی فراموشی صورت پذیرفته است وجود ندارد؛ و حکم هر دو یکسان است.

س: فردی که حجّ خویش را فاسد کرده و می‌خواهد برای قضای آن، عازم سفر حجّ گردد، آیا بر وی لازم است تا در سفر قضای حجّ، همسر خویش را از خود دور کند؟

ج: جدا نمودن و دور نگه داشتن همسر در سفر قضای حجّ، لازم نیست.

ارتکاب ممنوعات و محظورات در افعال حجّ

س: به بیان جنایاتی بپردازید که هر از گاهی شخص حاجی در افعال حجّ، مرتکب آن‌ها می‌شود؟

ج: ارتکاب جنایات و محظورات در افعال حجّ، انواع و اقسام گوناگون و مختلفی دارد؛ از قبیل: طواف نمودن خانه‌ی کعبه بدون طهارت؛ ترک نمودن واجبی از واجبات؛ مراعات نکردن ترتیب در افعال حجّ؛ و به تأخیر انداختن رکن یا واجب از وقت معین آن.

و جزئیات این جنایات بدین شرح می‌باشد:

طواف نمودن خانه‌ی کعبه در حال بی‌وضویی یا جنابت و ناپاکی

س: اگر چنان‌چه فردی در حال جنابت و ناپاکی، یا در حال بی‌وضویی، خانه‌ی کعبه را طواف نمود، در این صورت چه چیزی بر وی واجب می‌گردد؟

ج: [جزئیات طواف نمودن خانه‌ی کعبه در حال جنابت یا بی‌وضویی، بدین شرح است:]

۱- اگر چنان‌چه شخص حاجی، طواف «**قدوم**» یا طواف «**صدر**» را در حال بی‌وضویی انجام دهد، بر وی لازم است تا در برابر هر دور از طواف، نصف صاع از گندم صدقه نماید؛ و طواف نفلی نیز همین حکم را دارد.

۲- و اگر چنان‌چه طواف «قدوم» یا طواف «صدر» را در حال جنابت و ناپاکی انجام دهد؛ بر وی ذبح یک گوسفند واجب می‌گردد. و زنانی که در حال حیض یا نفاس به طواف «قدوم» یا طواف «صدر» می‌پردازند نیز همین حکم را دارند.

۳- و اگر چنان‌چه طواف زیارت را در حال بی‌وضویی انجام دهد، بر وی ذبح یک گوسفند لازم می‌گردد.

۴- و اگر طواف زیارت را در حال جنابت و ناپاکی انجام دهد، بر وی ذبح یک شتر

واجب می‌شود؛ و زنانی که در حال حیض یا نفاس، به طواف زیارت می‌پردازند، نیز همین حکم را دارند.

فایده:

اگر چنان‌چه فردی، در حال بی‌وضویی یا جنابت و ناپاکی، خانه‌ی کعبه را طواف نمود، سپس طواف خویش را با طهارت اعاده نمود، در این صورت پرداخت جزاء از وی ساقط می‌گردد.

ترک نمودن واجبی از واجبات حجّ

س: اگر چنان‌چه کسی، واجبی از واجبات حجّ را ترک نماید، پرداخت چه چیزی بر وی واجب می‌گردد؟

ج: جزئیات جزای ترک نمودن واجبی از واجبات حجّ، بدین شرح است:

۱- فردی که وقوف در مزدلفه را پس از طلوع صبح صادق ترک می‌کند، بر وی ذبح یک گوسفند لازم می‌گردد.

۲- فردی که سعی در میان صفا و مروه را ترک می‌کند، بر وی ذبح یک گوسفند واجب می‌شود.

۳- فردی که زدن جمره‌ها را در تمامی روزها ترک می‌کند، یا زدن جمره‌ی عقبه را در روز عید قربان ترک می‌نماید، و یا در یکی از روزهای رَمی جمرات، زدن بیشتر سنگریزه‌ها را ترک می‌کند؛ در تمام این موارد، بر وی ذبح یک گوسفند لازم می‌گردد. و اگر چنان‌چه در یک روز، رَمی یکی از جمره‌های سه گانه را ترک کرد، در این صورت بر وی صدقه لازم می‌گردد.

۴- فردی که از سرزمین عرفات، پیش از غروب خورشید بیرون می‌گردد، بر وی ذبح یک گوسفند واجب می‌گردد؛ مگر آن که پیش از غروب خورشید، دوباره به عرفات برگردد [که در این صورت بر وی ذبح گوسفند واجب نمی‌گردد.]

۵- فردی که طواف «وداع»، یا چهار دور از طواف وِداع را ترک می‌کند، بر وی ذبح یک گوسفند لازم می‌گردد؛ و در صورتی که سه دور از طواف وداع را ترک نماید، بر وی صدقه لازم می‌شود؛ و اگر چنان‌چه دوباره به مکه‌ی مکرّمه بازگشت و طواف نمود، پرداخت جزاء از وی ساقط می‌شود.

مراعات نکردن ترتیب در افعال حجّ

س: اگر چنان‌چه فردی، ترتیب واجب در افعال حجّ را مراعات نکرد و در آن‌ها خلل

و نقصی ایجاد کرد، در این صورت بر وی چه چیزی تعلّق می‌گیرد؟

ج: چنان‌چه «حاجی متمتّع» یا «حاجی قِران» پیش از زدن جمره‌ی عقبه، حیوان قربانی خویش را ذبح نمود؛ یا پیش از ذبح حیوان قربانی، موی سرش را تراشید، بر وی ذبح یک گوسفند لازم می‌گردد.

و اگر چنان‌چه، «حاجی مَفرد»؛ پیش از زدن جمره‌ی عقبه، موی سر خویش را تراشید، بر وی ذبح یک گوسفند واجب می‌گردد.

به تأخیر انداختن رکن یا واجب از وقت آن

س: چه تأخیری [در افعال و واجبات حجّ]، موجب پرداخت جزاء می‌شود؟

ج: جزئیاتِ به تأخیر انداختن [یکی از افعال و واجبات حجّ]، بدین شرح است:

۱- اگر چنان‌چه «حاجی متمتّع» یا «حاجی قِران»، قربانی خویش را پس از روزهای عید قربان ذبح نمودند، در این صورت بر آن‌ها دَم لازم می‌گردد.

۲- و اگر چنان‌چه «حاجی متمتّع» یا «حاجی قِران»، موهای سر خویش را پس از روزهای عید قربان تراشیدند یا کوتاه نمودند، باز هم بر آن‌ها دَم واجب می‌شود.

تذکر:

شخص حاجی، تا زمانی که تمامی دورهای طوافِ زیارت یا بیشتر آن را به انجام نرساند، همسرش برای وی حلال نمی‌گردد.

جنایات عمره

س: جنایات عمره را همراه با بیان جزای آن‌ها، توضیح دهید؟

ج: جنایات عمره [و جزای آن‌ها] عبارتند از:

۱- اگر چنان‌چه فردی پس از میقات اِحرام بست، بر وی دَم واجب می‌شود.

۲- اگر چنان‌چه مردی طواف عمره را در حال بی‌وضویی یا جنابت و ناپاکی انجام داد؛ یا زنی طواف عمره را در حال حیض یا نفاس به پایان رساند، در این صورت بر هر دو نفر آن ها، دَم واجب می‌گردد.

و در این مسئله، میان کم و زیادی دورهای طواف، یا جنابت و بی‌وضویی، تفاوتی وجود ندارد و در هر صورت دَم واجب می‌شود، به طوری که اگر بدون طهارت یک دور را هم طواف نماید، باز هم بر وی دَم واجب می‌گردد.

۳- هر گاه فرد عمره گزار، موی سر خویش را پیش از سعی میان صفا و مروه

بتراشد، دَم بر وی واجب می‌گردد.

۴- هر گاه عمره گزار موهای سرش را در بیرون از حَرم بتراشد، بر وی دَم لازم می‌شود.

فایده:

اگر چنان‌چه فرد عمره گزار مرتکب یکی از محظورات و ممنوعات اِحرام عمره گردد، جزای وی در مورد وجوب دَم یا صدقه، همانند جزای فردی است که مرتکب چیزی از محظورات و ممنوعات اِحرام حجّ گردد.

شکار حیوانات در حال اِحرام

س: اگر چنان‌چه فردی که برای حجّ یا عمره اِحرام بسته است، شکاری را کشت، آیا بر وی پرداخت جزایی تعلّق می‌گیرد؟

ج: هر گاه فرد مُحرم شکاری را بکشد، یا فرد شکارچی را بر مکان نخجیر راهنمایی کند، یا به سوی نخجیر اشاره نماید، در این صورت‌ها بر وی پرداخت جزای آن واجب می‌گردد. و در پرداخت جزاء فرقی نمی‌کند که این کارها از روی فراموشی باشد یا از روی قصد؛ و فردی که شکار را کشته یا شکارچی را بر مکان آن راهنمایی و اشاره کرده، فرقی نمی‌کند که این کارش برای نخستین بار باشد یا چندین بار این کار را تکرار نموده باشد.

س: جزای شکار کردن حیوانات در حال اِحرام، چیست؟

ج: در مورد جزای شکار کردن حیوانات در حال اِحرام، امام ابوحنیفه‌ رحمه الله و امام ابویوسف‌ رحمه الله بر این باورند که صید را دو شخصِ عادل و دادگر در مکانی که در آن شکار نموده است، یا - اگر چنان‌چه در صحرا بود - در مکانی نزدیک به آن، قیمت‌گذاری نمایند؛ پس از آن شخص مُحرم مختار است، اگر می‌خواهد به میزانِ قیمت صید، گوسفندی را خریداری نموده و آن را در سرزمین حَرَم ذبح نماید؛ و اگر می‌خواهد، به اندازه‌ی قیمت صید، خوراکی را خریداری نموده و آن را بر فقراء و مساکین صدقه کند و برای هر فقیری، نصف صاع از گندم، یا یک صاع از خرما یا یک صاع از جو بدهد.

و اگر می‌خواهد، می‌تواند به جای هر نصفِ صاعی از گندم یا به جای هر یک صاعی از جو، یک روز را روزه بگیرد؛ و اگر چنان‌چه در پایان، کمتر از نصفِ صاع باقی ماند، در این صورت وی مختار است؛ اگر خواست آن را صدقه نماید و اگر هم خواست

می‌تواند به جای آن، یک روز را روزه بگیرد.

و اگر قیمت صید به اندازه‌ی بهاء و قیمت یک هَدی نرسید، پس او مختار است؛ اگر می‌خواهد، طعامی را خریداری نموده و آن را صدقه دهد، و اگر هم می‌خواهد، به جای هر نصف صاع، یک روز کامل روزه بگیرد.

س: آیا در مورد جزای شکار کردن حیوانات در حال اِحرام، میان امام ابوحنیفه‌ رحمه الله و امام ابویوسف‌ رحمه الله و میان امام محمد‌ رحمه الله اختلاف نظری وجود دارد؟

ج: آری؛ در مورد جزای شکار کردن حیوانات در حال اِحرام، میان امام ابوحنیفه‌ رحمه الله و امام ابویوسف‌ رحمه الله و میان امام محمد‌ رحمه الله اختلاف نظر وجود دارد؛ این طور که امام ابوحنیفه و امام ابویوسف در هر صیدی، «**شکار معنوی**» را واجب می‌دانند؛ یعنی قیمت‌گذاری صید، و پس از آن به اندازه‌ی قیمت شکار، خریدن هَدی، یا طعام دادن به فقرا و مستمندان و یا روزه گرفتن؛ - همچنان که پیشتر بدین مسئله اشاره رفت.

ولی امام محمد بن حسن شیبانی‌ رحمه الله در هر صیدی، «**مثل صوری**» را واجب می‌داند؛ یعنی نظیر و شبیه صید در مواردی که در آن‌ها نظیر و شبیه وجود دارد؛ از این رو در نزد امام محمد بن حسن، گوسفند، جزای شکار آهو و کفتار؛ و بزغاله‌ی ماده، جزای شکار خرگوش؛ و شتر، جزای شکار شتر مرغ؛ و برّه، جزای شکار موش دشتی می‌باشد. و دیدگاه امام محمد‌ رحمه الله در مورد حیواناتی که نظیر و مثل ندارند، همانند دیدگاه امام ابوحنیفه‌ رحمه الله و امام ابویوسف‌ رحمه الله می‌باشد.

س: اگر چنان‌چه شخص مُحرم، صیدی را زخمی کند، یا موهایش را برکند، یا یکی از اعضایش را قطع نماید، در این صورت، تکلیف وی چیست؟

ج: در این صورت‌ها، ضامن نقصانی می‌شود که در قیمتِ حیوان به وجود آورده است.

س: اگر چنان‌چه شخص مُحرم، پرهای پرنده‌ای را کند، یا پاهای صیدی را قطع نمود، در این صورت تکلیف چیست؟

ج: اگر چنان‌چه شخص مُحرم، به چنین کاری دست یازید و با این کارش حیوان را به گونه‌ای ناقص کرد که نتواند از خودش دفاع کند و فرار نماید، در این صورت باید قیمت کل صید را بپردازد.

س: اگر شخص مُحرم، تخم‌های صید را شکست، پرداخت چه چیزی بر وی واجب

می‌گردد؟

اگر چنان‌چه از میان تخم، جوجه‌ای مرده بیرون آمد، در این صورت قیمتِ زنده‌ی آن بر وی واجب می‌گردد؛ و اگر در میان تخم، جوجه‌ای وجود نداشت، در این صورت تنها قیمت تخم بر وی واجب می‌شود.

س: اگر چنان‌چه شخص مُحرم، شپش یا ملخی را کشت، چه چیزی بر وی لازم می‌گردد؟

ج: در این صورت شخص مُحرم مختار است و به هر اندازه‌ای که می‌خواهد می‌تواند صدقه بدهد. و حتّی صدقه دادن یک دانه خرما بهتر از یک ملخ است.

س: اگر چنان‌چه شخص مُحرم، حیواناتِ درنده یا حیواناتِ دیگر که گوشتشان خورده نمی‌شود را کشت، چه چیزی بر وی لازم می‌گردد؟

ج: با کشتن حیوانات درنده که گوشتشان خورده نمی‌شود، جزاء بر فرد جانی واجب می‌گردد، و قیمت این جزاء نباید از یک گوسفند بیشتر گردد.

س: اگر حیوان درنده‌ای بر شخص مُحرم حمله‌ور شد، و او [به خاطر دفاع از جان خویش] آن را کشت، آیا بر او چیزی لازم می‌گردد؟

ج: در این صورت چیزی از جزاء بر وی واجب نمی‌گردد.

س: آیا در میان حیوانات و پرندگان، حیوانات و پرندگانی وجود دارند که کشتن آن‌ها برای شخص مُحرم درست باشد؟

ج: آری؛ کشتن زاغ، زغن (کورکور)، گرگ، مار، عقرب، موش و سگ درنده و دیوانه برای مُحرم درست است.

س: اگر چنان‌چه شخص مُحرم [حشرات موذی، همانند:] پشه، کیک [کک]، و کنه را کشت، چه چیزی بر وی واجب می‌گردد؟

ج: بر شخص مُحرم در کشتن چنین حشراتی، چیزی واجب نمی‌گردد.

س: اگر چنان‌چه شخص مُحرم مجبور شد (به خاطر حفظ جان خویش) از گوشت صید بخورد؛ از این رو صید را کشت، آیا در این صورت بر وی جزایی واجب می‌گردد؟

ج: آری؛ در این صورت بر وی پرداخت جزاء واجب می‌باشد.

س: اگر چنان‌چه شخص مُحرم به کشتن کبوتر خانگی یا آهوی اهلی دست یازید، در این صورت چه چیزی بر وی لازم می‌گردد؟

ج: با کشتن کبوتر خانگی و آهوی اهلی، پرداخت جزاء بر شخص مُحرم واجب

می‌گردد.

س: اگر چنان‌چه شخص مُحرم، صیدی را ذبح کند، آیا شخصِ غیرِمُحرم می‌تواند از صید مُحرم بخورد؟

ج: خوردن صید نه برای شخص مُحرم درست است و نه برای غیرمُحرم؛ زیرا ذبیحه‌ی شخص مُحرم، در زمره‌ی حیواناتِ خود مرده [میته] قرار دارد.

س: اگر چنان‌چه شخص مُحرم به ذبح حیواناتی پرداخت که مردمان به خوردن گوشت آن‌ها عادت دارند، آیا این ذبحِ شخصِ مُحرم درست است؟

ج: آری؛ ذبح حیواناتی همچون: گوسفند، گاو، مرغ و مرغابی برای شخص مُحرم درست است؛ و خوردن گوشت آن‌ها برای شخص مُحرم و دیگران روا است.

س: اگر چنان‌چه فردی که در حال احرام نیست، نخجیری را شکار کرد و آن را ذبح نمود، آیا فرد مُحرم می‌تواند از گوشت آن بخورد؟

به دو شرط خوردن گوشت آن برای شخص مُحرم درست است: یکی این که شکارچی را به سوی صید راهنمایی نکرده با شد، و دیگر آن که، شکارچی را به کشتن صید فرمان نداده باشد.

س: اگر چنان‌چه دو شخص مُحرم با همدیگر، در کشتن یک نخجیر مشارکت داشته باشند، در این صورت چه چیزی بر آن دو واجب می‌گردد؟

ج: بر هر یک از آن دو نفر، یک جزای کامل واجب می‌گردد.

س: اگر چنان‌چه شخص مُحرم، نخجیری را کشت و در حال اِحرام، آن را به دیگری فروخت، یا آن را از شخص مُحرم یا از غیرمُحرم خریداری نمود، در این صورت تکلیف چیست؟

ج: در هر صورت، خرید و فروش نخجیر، باطل می‌باشد.

حکم «حاجی قِران» در ارتکاب محظورات و ممنوعات اِحرام

س: اگر چنان‌چه «حاجی قِران» مرتکب [یکی از] محظورات و ممنوعات ا حرام گردد، در این صورت چه چیزی بر وی واجب می‌گردد؟

ج: هر گاه حاجی قِران، مرتکب برخی از محظورات و ممنوعات اِحرام گردد، در این صورت دو دَم بر وی و اجب می‌گردد؛ یک دَم برای حجّ و دیگری برای عمره‌ی وی.

و تنها در یک صورت بر حاجی قِران یک دَم واجب می‌گردد؛ و آن این که: بدون اِحرام از میقات عبور کند؛ آنگاه بعد از عبور کردن از میقات و اِحرامگاه برای عمره و

حجّ، اِحرام ببندد.[1]

عبور کردن از میقات‌ها و اِحرامگاه‌ها بدون اِحرام

س: اگر فردی برای وارد شدن به مکه‌ی مکرّمه، از میقات و اِحرامگاه‌ها، اِحرام نبست، تکلیف وی چیست؟

ج: هر گاه فرد مسلمانِ عاقل و بالغ (مکلّف) که خارج از محدوده‌ی میقات‌ها آمده است، بخواهد به مکه‌ی مکرّمه یا حَرَم وارد شود - گر چه این آمدن وی به مکه و حَرَم برای تجارت یا سیاحت و گردش باشد - اگر چنان‌چه این فرد از طریق دریا، خشکی و یا هوا بدون اِحرام از میقات‌ها و اِحرامگاه‌ها عبور کرد و پس از گذشتن از اِحرامگاه‌ها، اِحرام بست یا نبست، در این صورت‌ها [چون بدون اِحرام از میقات عبور کرده است]،

۱- نویسنده‌ی «درالمختار» گوید: «هر گاه حاجی مفرد در حال اِحرام مرتکب جنایت گردد بر وی یک دم لازم می‌گردد، ولی اگر حاجی قِران مرتکب جنایت گردد، در آن صورت بر وی دو دَم لازم می‌شود. و تنها در یک صورت بر حاجی قِران یک دَم واجب می‌گردد و آن این که: بدون اِحرام از ا حرامگاه و میقات عبور کند.» و مراد از این عبارت آن است که اگر حاجی مفرد در حال اِحرام ممنوعاتی را مرتکب گردید، همانند این که یکی از واجبات حج را ترک کند، و یا گیاه سرزمین حَرَم را قطع نماید، در این صورت‌ها، جزاء متعدد نمی‌گردد؛ زیرا چنین کاری، جنایت بر اِحرام تلقی نمی‌گردد. ولی حاجی قِران، یا حاجی متمتّع که قربانی را با خود به سوی مکه روان ساخته است، اگر مرتکب جنایت در حال اِحرام گردند، بر آن‌ها دو دَم لازم می‌گردد. و همچنین صدقه نیز بر حاجی قِران دو برابر می‌شود؛ زیرا در حال ارتکاب جنایت در دو اِحرام حج و عمره بوده است. ولی در حال عبورش از میقات بدون اِحرام، بر وی یک دَم واجب می‌گردد؛ زیرا در آن وقت «قارن» نبوده است.

علامه شامی در «حاشیه‌ی» خویش گوید: اگر حاجی قِران گیاه حَرَم را قطع کرد، در این صورت جزاء بر وی متعدد نمی‌گردد. نویسنده‌ی «بحر الرائق» گوید: زیرا قطع گیاه حرم، از زمره‌ی غراماتی است که اِحرام بدان ارتباطی ندارد. به خلاف صید حرم؛ زیرا اگر قا رن صید حَرَم را بکشد، پرداخت دو قیمت بر وی لازم می‌گردد؛ چون که جنایت در حال اِحرام رخ داده است از این رو متعدد تلقی می‌شود. و این که شخص مُحرم در حَرَم مرتکب جنایت گردیده است، مورد توجه قرار نمی‌گیرد، زیرا حرمت قوی‌تر، حرمت‌های کوچکتر را به دنبال دارد، از این رو حرمت اِحرام، قوی‌تر از حرمت حَرَم می‌باشد. بنابراین وجوب قیمت به جهت اِحرام است نه به خاطر حرم. و اگر چنان‌چه فرد جانی، بدون اِحرام باشد، در این صورت حرمت حرم، قوی‌تر و بیشتر می‌باشد. (۲۲۳/۲)

گنهکار می‌شود و دَم بر وی واجب می‌گردد.[۱]

۱- امام بخاری در کتاب صحیح بخاری، بابی را با عنوان «دخول الحرم بغیر اِحرام» [بدون اِحرام در حَرَم داخل شدن] نامگذاری نموده و در ذیل آن گفته است: »ابن عمر رضی الله عنهما بدون اِحرام وارد حَرَم شد؛ و رسول خدا ﷺ نیز کسانی را به جستجوی هلال و اِحرام بستن فرمان می‌دادند که اراده‌ی حج و عمره را داشتند؛ ولی برای دیگران همچون هیزم کشان، از تحقیق و جستجوی هلال و اِحرام، ذکری را به میان نیاوردند.

حافظ ابن حجر عسقلانی در کتاب «فتح الباری» گوید: امام مالک حدیث ابن عمر را از طریق نافع در کتاب «موطأ» آورده و گفته است: عبدالله بن عمر از مکه حرکت کرد و چون به مکان «قدید» رسید، خبر وقوع فتنه را برایش دادند؛ از این رو به مکه برگشت و بدون اِحرام وارد مکه‌ی مکرّمه شد. ولی این عبارت بخاری: «اما برای دیگران همچون هیزم‌کشان از تحقیق و جستجوی هلال ذکری را به میان نیاورد» از سخنان خود مصنّف می‌باشد. خلاصه این که: بخاری اِحرام را مختص کسانی قرار داده که اراده‌ی حج و عمره را دارند؛ و در این راستا به حدیث عبدالله بن عباس استدلال نموده که وی گفت: «من اراد الحج والعمرة»؛ «کسانی که اراده‌ی حج و عمره را دارند»؛ و مفهوم این عبارت چنین است: «کسانی که بدون اراده‌ی حج و عمره به مکه رفت و آمد می‌کنند، برایشان اِحرام لازم نیست.»

علماء و صاحب نظران اسلامی در این زمینه با یکدیگر اختلاف نظر دارند؛ از دیدگاه مذهب امام شافعی، قول مشهور همان «عدم وجوب به طور مطلق» است؛ و در روایتی دیگر، «وجوب مطلق» آمده است؛ و در مورد کسانی که داخل شدنشان به حَرَم تکرار می‌شود، بهتر همان عدم وجوب است.

از دیدگاه ائمه‌ی ثلاثه، مشهور همان «وجوب» است. و از هر کدام از این ائمه، «عدم وجوب» نیز نقل شده است. ابن عمر، زهری، حسن و ظاهریه، به «عدم وجوب» معتقدند. و فقهای حنابله، کسانی را از «وجوب» مستثنی نموده‌اند که به جهت برآورده کردن نیازهایشان، به طور مکرر وارد حَرَم می‌شوند. و احناف نیز افرادی را مستثنی کرده‌اند که در داخل میقات‌ها و اِحرامگاه‌ها، سکونت دارند.

ابن عبدالبر بر این باور است که بیشتر صحابه و تابعین، به «وجوب» معتقدند.

ابن قدامه در کتاب «المغنی» گوید: مسلمانِ مکلّفی که بدون جنگ و ضرورت به طور مکرّر وارد حَرَم می‌شود، برای وی عبور از میقات بدون اِحرام جایز نیست. و همین قول از امام ابوحنیفه و برخی از شاگردان امام شافعی نقل شده است. و برخی از آن‌ها گفته‌اند: که در این صورت اِحرام بستن واجب نیست؛ و از امام احمد بن حنبل نیز روایتی در تأیید این نظریه نقل شده است.

و نیز از ابن عمر نقل شده که وی بدون اِحرام به منطقه‌ای وارد شد... ابن قدامه در ادامه گوید: مسلمانِ مکلّفی که بدون جنگ و ضرورت به طور مکرر وارد حَرَم می‌شود؛ اگر چنان‌چه پس از

عبور از میقات بخواهد اِحرام ببندد، باید به میقات برگردد و از آن جا اِحرام ببندد؛ و اگر چنان‌چه پس از میقات همانند کسی که می‌خواهد برای حج و عمره اِحرام ببندد، اِحرام بست، بر وی دم لازم می‌گردد.

نگارنده گوید: مذهب امام ابوحنیفه، مالک، و احمد بر آن است:کسانی که اراده‌ی وارد شدن به مکه را دارند؛ اگر چنان‌چه اراده‌ی حج و عمره را نیز نداشته باشند، باز هم بر آن‌ها اِحرام بستن لازم است. و در روایتی از امام شافعی نیز چنین آمده است. و چنان که ابن عبدالبر گفت، مذهب بیشتر صحابه و تابعین نیز همینگونه است؛ از این رو بر هر کسی که اراده‌ی وارد شدن به حَرَم یا مکه را دارد لازم است که به یکی از دو نُسک حج یا عمره اِحرام ببندد.

آری؛ افرادی که به جهت کسب مایحتاج زندگی و نفقه‌ی خانواده‌ی خویش همچون رانندگان به طور مکرّر وارد حَرَم می‌شوند، اگر چنان‌چه با قیاس به هیزم‌کشان [که در روایت بخاری بدان‌ها اشاره شده] بدان‌ها نیز اجازه‌ی ورود به مکه بدون اِحرام داده شود، برای این ورودشان می‌توان راهی را یافت؛ ولی در مورد افرادی که به طور مکرر وارد حَرَم نمی‌شوند یا از مکه بیرون می‌شوند و تا آن سوی میقات و اِحرامگاه می‌روند و دوباره برمی‌گردند، لازم است تا با اِحرام وارد مکه شوند؛ زیرا آن‌ها همانند هیزم‌کشان نیستند.

و استدلال کردن به عدم وجوبِ اِحرام، به این فرموده‌ی رسول خدا: «برای کسانی که اراده‌ی حج و عمره را دارند»؛ از دیدگاه کسانی که به «مفهوم مخالف» استدلال نمی‌کنند، صحیح نیست؛ و از سوی دیگر، این حدیث را ابن عباس روایت کرده است، در حالی که خود وی چنین فتوا می‌داد که بدون اِحرام هیچ تاجر یا نیازمندی به مکه وارد نشود. همچنان که علامه طحاوی این قول ابن عباس را در باب «دخول الحرم هل یصلح بغیر اِحرام» نقل کرده است. و ابن عباس در حالی این فتوا را داد که در فتح مکه بیش از صد هزار صحابه یا بیشتر در رکاب پیامبر ﷺ وجود داشت؛ همچنان که بیهقی و دیگران نقل کرده‌اند. [ر.ک: اوجز المسالک، شرح موطأ المالک.]

و مذهب بیشتر صحابه نیز، عدم جواز وارد شدن به مکه بدون اِحرام بود. و از این موضوع چنین دانسته می‌شود که صحابه از وارد شدن رسول خدا ﷺ در روز فتح مکه بدون اِحرام، به جواز دخول مکه بدون اِحرام استدلال نکرده‌اند؛ زیرا آن‌ها به خوبی تفاوت میان ضرورت و غیر ضرورت را می‌دانستند.

و وارد شدن پیامبر ﷺ به مکه‌ی مکرّمه در روز فتح بدون اِحرام، به حالات کلّی پیامبر ﷺ قیاس نمی‌شود؛ زیرا پیامبر ﷺ در آن روز، جنگ و پیکار را مباح اعلان نمودند، و خودِ جوازِ جنگ و قتال، بیانگر جواز عبور کردن از میقات بدون اِحرام باشد؛ زیرا شخص مُحرم به برهنه کردن سر و صورت مکلّف است، در حالی که فرد مبارز و جنگجو، به پوشیدن زره و پوشانیدن سر و امثال آن مکلّف است. و هنگامی که خداوند متعال جنگ کردن در مکه را در ساعتی از روز برای رسول

س: آیا راهکاری برای ساقط کردن گناه و دَم وجود دارد؟

ج: اگر چنان‌چه فردی بدون بستن اِحرام از میقات و اِحرامگاه عبور کرد، در این صورت بر وی لازم است تا دوباره به همان میقات، یا میقات و اِحرامگاهی نزدیک یا دور از آن، باز گردد؛ - و بهتر آن است که به همان میقاتی برگردد که از آن بدون اِحرام عبور نموده است - و هر گاه بدان میقات باز گردد و در آنجا برای حجّ یا عمره اِحرام ببندد، در این صورت از وی گناه و دَم ساقط می‌گردد.

س: اگر چنان‌چه به اِحرامگاه و میقات برنگشت و از سرزمین حِلّ یا منطقه‌ی حَرَم برای حجّ یا عمره اِحرام بست، در این صورت چه چیزی بر وی واجب می‌گردد؟

ج: اگر چنان‌چه پس از عبور کردن از میقات، برای حجّ یا عمره [از منطقه‌ی حِلّ یا حرم] اِحرام بست، و به همان ترتیب اعمال و مناسکش را انجام داد، در این صورت گناه و دَم از وی ساقط نمی‌گردد، و در این صورت [بر وی لازم است تا به خاطر این کارش]، از خداوند آمرزش بخواهد و به خاطر دَمی که بر وی واجب گردیده است بر وی لازم است تا گوسفندی را در حَرَم ذبح نماید. و اگر چنان‌چه پس از بستن اِحرام و

خدا ﷺ و یارانش مباح گرداند، در کنار آن، عبور از میقات را بدون اِحرام نیز برای آن‌ها جایز قرار داد.

و در صحیح بخاری ثابت است که پیامبر ﷺ فرمودند: «اگر فردی جنگ و قتال در مکه را به قیاس جنگ پیامبر ﷺ در مکه، رخصت دانست، به او بگویید: به راستی خداوند متعال به رسول خویش، اجازه‌ی جنگ در مکه را داد و این اجازه را به شما نداد؛ و به تحقیق برای من در ساعتی از روز، اجازه‌ی جنگ در مکه داده شد». از این رو کسانی که اراده‌ی جنگ و قتالِ مباح را ندارند، برایشان داخل شدن به مکه نیز بدون اِحرام مباح نیست. و به همین موضوع ابن قدامه در کتاب «المغنی» اشاره کرده است.

اما داخل شدن ابن عمر در مکه بدون اِحرام، به گونه‌ای بود که از منطقه‌ی حِلّ برمی‌گشت و از میقات عبور نکرده بود؛ و در این صورت داخل شدن وی به مکه بدون اِحرام درست بود.

برخی از مردم بر کسانی اعتراض می‌کنند که از مکه‌ی مکرّمه خارج می‌شوند و به مدینه‌ی منوّره یا اماکن دیگر می‌روند، آنگاه اِحرام می‌بندند و به مکه وارد می‌شوند؛ و حالات اینگونه افراد عجیب است؛ زیرا کسی که اراده‌ی حج یا عمره را دارد؛ به اجماع علماء، داخل شدن وی به مکه بدون اِحرام جایز نیست. و در احادیث مرفوعِ صحیح و صریح، نهی‌ای از زیاد عمره کردن وارد نشده است؛ و افرادی که از خارج میقات می‌آیند و می‌خواهند عمره کنند، اگر چنان‌چه چنین افرادی از عمره کردن منع شوند، به راستی از کار خیری منع شده‌اند. «و الله المؤفق لکل خیر»

پیش از انجام مناسک و اعمال حجّ یا عمره، به اِحرامگاه و میقات برگشت و تلبیه‌ی حجّ را در آنجا گفت، در این صورت گناه و دَم از وی ساقط می‌شود.

س: اگر چنان‌چه فردی بدون بستن اِحرام، از میقات و اِحرامگاه عبور کرد؛ و سپس از میقات برای حجّ، اِحرام بست و بیم آن داشت که اگر دوباره به اِحرامگاه و میقات برگردد، حجّ وی فوت گردد، در این صورت تکلیف وی چیست؟

ج: در این صورت به اِحرامگاه و میقات برنگردد، بلکه به خاطر «عبور کردن از میقات بدون اِحرام»، بر وی لازم است تا گوسفندی را ذبح کند، و به خاطر انجام این کار، توبه نموده و از خداوند آمرزش بخواهد.

س: اگر فردی اِحرام عمره را پس از عبور از میقات بست، و بیم آن داشت که اگر دوباره به اِحرامگاه و میقات برگردد، به جان و مالش آسیب و زیان برسد؛ در این صورت تکلیف وی چیست؟

ج: در این صورت بر وی واجب نیست تا به میقات و اِحرامگاه برگردد، بلکه به خاطر جنایتِ اِحرام بستن پس از عبور از میقات، به ذبح گوسفندی در حَرَم بسنده نماید.

س: اگر چنان‌چه فردی، چندین بار بدون اِحرام به سرزمین حَرَم یا مکه‌ی مکرّمه وارد شد، حکمش چیست؟

ج: اگر بدون احرام وارد مکه یا حرم شد در مقابل هر بار ورود، حج یا عمره‌ای بر او لازم می‌گردد؛ به طوری که اگر در همان سال جهت ادای حجّ فرض یا حجّ نذری یا حجّ قضایی یا عمره‌ی نذری یا عمره‌ی قضایی و یا عمره‌ی مسنون یا مستحب اِحرام بست، این احرام در مقابل آنچه بر او از حج یا عمره به خاطر ورود بدون اِحرام لازم شده بود قرار می‌گیرد. - بدین شرط که این ورود بدون اِحرام در مکه یا حرم، برای نخستین بار یا آخرین بار باشد - هر چند نیت آن را هم نداشته باشد.

و اگر سال دیگر داخل گردید، در این صورت آنچه به خاطر ورود بدون اِحرامش بر او لازم شده ادا نمی‌گردد، مگر در صورتی که به نیت ادای آنچه به سبب ورود بدون اِحرام بر او لازم شده است، اِحرام ببندد. و چنان‌چه این کار را به همان تعدادی که بدون احرام در مکه یا حرم داخل شده است و به نیت آنچه که از نُسک بر او لازم شده بود، انجام داد، در این صورت دمی که هر بار بر او واجب شده بود از عهده‌اش ساقط می‌گردد.

س: کسی که خارج از محدوده‌ی حرم، از طریق خشکی یا دریا و یا هوا به میقات و

اِحرامگاه می‌آید و از اِحرامگاه بدون بستن اِحرام عبور می‌کند و به هنگام عبور کردن از میقات، نیت وی آن است که تنها به شهر «جدّه» برود و نیت رفتن به سرزمین حَرَم یا وارد شدن به مکه‌ی مکرّمه و گزاردن حجّ یا عمره را ندارد، در این صورت حکم وی چگونه است؟

ج: چنین فردی با این کار گنهکار نمی‌شود و چیزی نیز بدو تعلّق نمی‌گیرد.

س: اگر چنان‌چه این فرد به شهر جدّه آمد، و پس از آن خواست تا به سرزمین حَرَم یا مکه‌ی مکرّمه وارد شود، در این صورت، تکلیف وی چیست؟

ج: در این صورت برای وی درست است تا بدون اِحرام به سرزمین حَرَم یا مکه‌ی مکرّمه وارد شود. و اگر چنان‌چه - پس از این که به شهر جدّه رسید - اراده‌ی حجّ یا عمره را نمود، در این صورت از شهر جدّه یا سرزمین حِلّ برای حجّ یا عمره اِحرام ببندد.

س: آیا برای کسانی که در میقات‌ها و اِحرامگاه‌ها، یا در سرزمین حِلّ سکونت دارند، درست است تا بدون اِحرام به مکه‌ی مکرّمه یا سرزمین حَرَم وارد شوند؟

ج: چنین کسانی تا زمانی که قصد حجّ یا عمره را نداشته باشند، برایشان درست است تا بدون اِحرام به سرزمین حَرَم یا مکه‌ی مکرّمه وارد شوند؛ ولی اگر چنان‌چه قصد حجّ یا عمره را داشته باشند، و با وجود این بدون اِحرام وارد حَرَم یا مکه شوند؛ در این صورت بر آن‌ها دَم واجب می‌گردد؛ و بر آن‌ها واجب است تا به سرزمین حِلّ برگردند؛ زیرا اِحرامگاه و میقات آن‌ها، سرزمین حِلّ می‌باشد.

و اگر چنان‌چه اِحرام حجّ یا عمره را در سرزمین حَرَم بستند و به سرزمین حِلّ برنگشتند؛ یا به سرزمین حِلّ برگشتند ولی در آنجا پیش از شروع کردن طواف، تلبیه نگفتند، در این صورت گنهکار می‌شوند و دَم نیز از آن‌ها ساقط نمی‌گردد.

س: اگر چنان‌چه فردی که در سرزمین حَرَم سکونت دارد، برای عمره از مکه‌ی مکرّمه یا سرزمین حرم، اِحرام بست، آیا این کارش درست است؟

ج: چنین کاری برای وی درست نیست؛ زیرا میقات و اِحرامگا ساکنانِ حَرَم برای حجّ، سرزمین «حرم» و برای عمره، سرزمین «حِلّ» می‌باشد؛ و اگر چنان‌چه برای حجّ یا عمره در غیر میقات و اِحرامگاهشان اِحرام ببندند، گنهکار می‌گردند و بر آن‌ها دَم واجب می‌شود.

جنایت بر سرزمین حَرَم

س: جنایت بر سرزمین حَرَم را بیان نمایید؟

ج: در مورد سرزمین حرم، دو جنایت تعلّق می‌گیرد که عبارتند از:

۱- کشتن شکار حرم.

۲- قطع کردن یا ریشه کن ساختن درخت و گیاه حرم.

[پس جنایت بر حرم، عبارت از آن است که کسی قصد شکار حَرَم را بنماید؛ با کشتن شکار، یا اشاره نمودن به سوی آن، یا راهنمایی کردن بر شکار. یا این که کسی به درخت حَرَم یا گیاه آن تعرّض نماید؛ با قطع کردن یا ریشه کن ساختن آن.]

س: اگر چنان‌چه فردی، صید حَرَم را بکشد، پرداخت چه جزایی بدو تعلّق می‌گیرد؟

ج: بر فرد جانی، واجب است تا معادل قیمت شکار حَرَم را به مستمندان و فقرا صدقه کند؛ و در این زمینه گرفتن روزه نمی‌تواند جانشین قیمت آن شود.

س: اگر چنان‌چه دو فرد حلال (که اِحرام حجّ یا عمره ندارند)، با همدیگر در کشتن صید حَرَم مشارکت نمایند، پرداخت چه چیزی بر آن‌ها لازم می‌گردد؟

ج: در این صورت بر هر دو نفر آن‌ها، پرداخت یک جزاء واجب می‌گردد.

س: اگر چنان‌چه فرد مُحرم، به کشتن صید حَرَم دست یازد، آیا جزای شکار صید حرم، متعدد و دو چندان می‌شود؟

ج: در این صورت جزاء [به خاطر حرمت اِحرام و حرمت سرزمین حرم] متعدد و دو چندان نمی‌گردد؛ بلکه هر دو جزاء در یکدیگر ادغام می‌شوند؛ و اگر چنان‌چه این فرد معادل قیمت یک صید را به فقرا و مستمندان صدقه نماید، باز هم کفایت می‌کند.[1]

س: اگر چنان‌چه شخص مُحرم یا فرد حلال (که برای حجّ یا عمره اِحرام ندارد)، به قطع کردن یا ریشه کن ساختن گیاه یا درخت حَرَم دست یازند، در این صورت پرداخت چه چیزی بر آن‌ها لازم می‌گردد؟

ج: در این صورت بر فرد مُحرم و حلال، لازم است تا قیمت آن چه را که قطع کرده

۱- این موضوع را نویسنده‌ی کتاب «العنایة» و نویسنده‌ی کتاب «الکفایة» تحقیق و بررسی نموده‌اند؛ و نتیجه‌ی تحقیقشان بر آن رفته که: قیاس، دو کفاره را واجب می‌کند؛ ولی بر مبنای «استحسان» هر دو کفاره در یکدیگر ادغام می‌شوند؛ و صورت استحسان اینگونه است که حرمت اِحرام، قوی‌تر از حرمت حَرم است؛ زیرا که بر فرد مُحرم، هم شکار حَرَم حرام است و هم شکار سرزمین حِلّ، از این رو امر قوی‌تر شامل امر ضعیف نیز می‌شود.

یا ریشه کن ساخته است صدقه نماید؛ البته این مسئله در صورتی است که درخت در مالکیت کسی نباشد و کسی آن را نکاشته باشد.

س: اگر چنان‌چه این درختِ ریشه کن شده یا قطع شده، در ملکیت کسی باشد، در این صورت تکلیف چیست؟

ج: در این صورت بر قطع کننده و ریشه کن کننده‌ی درخت، پرداخت دو قیمت واجب می‌گردد؛ یک قیمت برای [ضایع کردن] حق شرع مقدس اسلام، که واجب است آن را صدقه نماید؛ و یک قیمت برای [ضایع نمودن] حق بنده، که باید آن را به مالک آن درخت پرداخت نماید.

ناگفته نماند که این مسئله در صورتی است که درخت، خشک نباشد؛ و اگر چنان‌چه درخت خشک باشد، در این صورت بر شخص قطع کننده واجب است تا تنها یک قیمت را به مالک درخت پرداخت نماید؛ و در این صورت بر ذمّه‌ی وی چیزی از حق شرع مقدس اسلام تعلّق نمی‌گیرد.

س: آیا از گیاهان حرم، می‌توان چیزی را قطع نمود؟

ج: آری؛ از میان گیاهانِ حرم، می‌توان گیاه معروف «اذخر»[1] را قطع نمود؛ و همچنین قطع کردن درختان و گیاهان خشک حَرَم نیز درست است.

س: احکام و مسائل بالا، آیا برای شخص حلال است یا شخص مُحرم؟

ج: در احکام و مسائل مزبور، شخص حلال و مُحرم یکسان‌اند؛ زیرا قطع کردن درختان و گیاهان، به علّت حرمتِ سرزمین حَرم، ناروا و حرام گردیده است نه به جهتِ حرمتِ اِحرام!

س: اگر چنان‌چه دو شخص مُحرم [در حال اِحرام]، درختی را در حَرَم با مشارکت یکدیگر قطع نمایند، - و آن درخت نیز از همان درخت‌هایی باشد که با قطع کردن آن، جزاء را واجب می‌گرداند - در این صورت پرداخت چه چیزی بر آن دو نفرِ مُحرم واجب می‌گردد؟

ج: در این صورت بر هر دو نفر آن‌ها، پرداخت قیمت یک درخت واجب می‌گردد.

۱- اِذخر: گیاهی است خوشبو و با شاخه‌های باریک که برگ‌هایش ریز و سرخ رنگ یا زرد و تندبو است. این گیاه دارای شکوفه‌های سفید، و بیخ آن ستبر، و ساییده برگ می‌باشد. و بیخ آن را در زبان عربی «غسول» می‌گویند. و با آن دست می‌شویند. و در فارسی به یک قسم آن «والان» یا «بیخ والان» می‌گویند. و گور گیاه و کاه مکه نیز بدو می‌گویند. [مترجم]

س: آیا می‌توان از درختان سرزمین حرم، به عنوان مسواک استفاده کرد؟
ج: از درختان حَرَم نمی‌توان به عنوان مسواک استفاده نمود، مگر آن که درختان خشک باشند[۱].]

فصلٌ

اَلهَديُ، اَدناهُ شَاةٌ؛ وَ هُوَ: مِنَ الإِبِلِ وَالبَقَرِ وَالغَنَمِ. وَ مَا جَازَ فِي الضَّحَايَا، جَازَ فِي الهَدَايَا. وَالشَاةُ: تَجُوزُ فِي كُلِّ شَيءٍ إِلَّا فِي طَوَافِ الرُّكنِ جُنُبًا وَ وَطءٍ بَعدَ الوُقُوفِ قَبلَ الحلقِ؛ فَفِي كُلٍّ مِنهُمَا بَدَنَةٌ.

وَ خُصَّ هَديُ المُتعَةِ وَالقِرانِ بِيَومِ النَّحرِ فَقط؛ وَ خُصَّ ذِبحُ كُلِّ هَديٍ بِالحَرَمِ اِلَّا أَن يَكُونَ تَطَوُّعًا وَ تَعَيَّبَ فِي الطَّرِيقِ فَيَنحَرُ فِي مَحَلِّهِ وَ لَا يأكُلُه غَنِيٌّ وَ فَقِيرُ الحَرَمِ وَ غَيرِهِ سَوَاءٌ وَ تُقَلَّدُ بَدَنَةُ التَّطَوُّعِ وَالمُتعَةِ وَالقِرَانِ فَقَط؛ وَ يَتَصَدَّقُ بِجِلَالِه وَ خِطَامِه؛ وَ لَا يُعطى اَجرُ الجَزَّارِ مِنهُ وَ لَا يَركَبُه بِلَا ضَرُورَةٍ وَ لَا يُحلَبُ لَبَنُه اِلَّا اَن بَعُدَ المَحِلُّ؛ فَيَتَصَدَّقُ بِه وَ يَنضِحُ ضَرعَه اِن قَرُبَ المَحِلُّ بِالنُّقاخِ وَ لَو نَذَرَ حَجّاً مَاشِيًا، لَزِمَه وَ لَا يَركَبُ حَتّى يَطُوفَ لِلرُّكنِ؛ فَاِن رَكِبَ، اَراقَ دَمًا. وَ فُضِّلَ المَشيُ عَلَى الرُّكُوبِ لِلقَادِرِ عَلَيه.

وَفَّقَنَا اللّٰهُ تَعَالى بِفَضلِهِ وَ مَنَّ عَلَينَا بِالعَودِ عَلَى أَحسَنِ حَالٍ اِلَيهِ بِجَاهِ سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيهِ وَ سَلَّمَ.

فصل: [پیرامون «هَدي»؛ حیوانی که در سرزمین حرم، ذبح می‌گردد]

کمترین «هدي»، گوسفند است. و «هدي» فقط از شتر، گاو و گوسفند می‌باشد [و از حیوانات دیگر، جایز نمی‌باشد. و در شتر، گاو و گوسفند، نر و ماده‌ی آن‌ها یکسان است.

و «هدي»: عبارت است از حیوانی که در حجّ و عمره، در حرم ذبح می‌گردد.

و ذبح کردن «هدي» به خاطر چند مورد است:

۱- به جهت بیرون شدن شخص «مُحْصَر» از احرام.

۱- سیری در مسایل قدوری، ج ۱، صص ۲۹۴-۳۲۵.

۲- حاجی قارن و حاجی متمتّع به خاطر شکرانه‌ی یکجا نمودن حجّ و عمره، هَدی را ذبح می‌نمایند.

۳- به خاطر کفّاره‌ی جنایات، هَدی ذبح می‌گردد. و این «هدي» برای کسانی است که در حال احرام مرتکب جنایتی شده باشند؛ یا یکی از واجبات حجّ را ترک کرده باشند.

۴- هَدی نفلی؛ و این هدی برای تمامی افرادی است که می‌خواهند به صورت نفلی، حیوانی را ذبح نمایند.]

و هر حیوانی که در قربانی درست بود، در «**هدایا**» نیز جایز می‌باشد؛ [از این رو، ذبح این حیوانات (گاو، شتر و گوسفند)، مقید به دو شرط می‌باشد که عبارتند از:

۱- حیوان هدی، «**ثَنی**» یا بالاتر از «**ثَنی**» باشد.

۲- حیوان هدی، از عیب‌ها و نقص‌ها، سالم باشد.

و «ثَني» **در گوسفند:** آن است که یک سال کامل را به پایان آورده باشد و در سال دوّم گردیده باشد؛ و «ثني» **از گاو:** آن است که دو سال را کامل نموده و در سال سوّم داخل شده باشد؛ و «ثني» **در شتر:** آن است که پنج سال را کامل نموده و در سال ششم داخل شده باشد.

و اگر چنان‌چه در میان میش‌ها، گوسفندی بود که شش ماه را کامل کرده بود و به گونه‌ای چاق و فربه بود که به دلیل چاقی، میان آن و میان گوسفندی که یک سال را تکمیل کرده بود، فرق گذاشته نمی‌شد، پس اهدای چنین حیوانی درست است.

و مراد از این که: «**حیوان هدی، از عیب‌ها و نقص‌ها سالم باشد**»: این است که حیوان هدی، از اعضایی صحیح و سالم برخوردار باشد؛ از این رو، قربانی کردن حیوانی که دست، پا، گوش یا دم آن قطع شده باشد، درست نیست؛ و همچنین قربانی نمودن حیوانات کور، بسیار نحیف و لاغر که لاغری آن به حدّی رسیده است که در استخوان وی مغزی نیست، و حیوان لنگی که به سوی قربانگاه رفته نمی‌تواند، درست نیست.

و چنان‌چه بیشتر گوش یا بیشتر دم حیوان از بین رفته بود، پس ذبح آن برای قربانی درست نیست.

و **ذبح** هدي، تنها در **حرم** درست است و در جایی دیگر جایز نیست.

و در موارد زیر باید یک شتر کامل یا یک گاو کامل ذبح گردد:

۱- در کفّاره‌ی فردی که در حال جنابت و ناپاکی به طواف زیارت بپردازد و آن را با طهارت اعاده نکند.

۲- در کفاّره‌ی فردی که در حال جنابت و ناپاکی به طواف زیارت بپردازد و آن را با طهارت اعاده نکند.

در این دو مورد به جز **شتر** و **گاو** نمی‌توان حیوان دیگری را ذبح نمود؛ ولی در موارد دیگر همچون: **دم اِحصار**، **دم تمتّع**، **دم قران**، **دم جنایت**، یا **هدی نافله**، می‌توان گوسفندی را ذبح کرد.

و درست است که در یک شتر یا یک گاو، هفت نفر با یکدیگر شریک و سهیم شوند؛ البته مشروط بر آن که نیت و هدف هر یک از آن هفت نفر، نزدیکی و تقرّب به سوی خداوند بلندمرتبه باشد.

و اگر چنان‌چه برخی از آنان اراده‌ی آن را داشته باشند تا از گوشت آن استفاده نمایند، در آن صورت قربانی بقیه‌ی آن‌ها نیز درست نمی‌باشد.]

و ذبح گوسفند در هر چیزی درست است به جز در دو مورد که در هر یک از آن‌ها، باید یک گاو کامل یا یک شتر کامل ذبح کرد؛ و آن دو مورد عبارتند از:

۱- [در کفاره‌ی فردی که] در حال جنابت و ناپاکی به طواف زیارت پرداخته است [و آن را با طهارت و پاکی، اعاده نکند.]

۲- [در کفاره‌ی فردی که] پس از **وقوف در عرفات** و **پیش از تراشیدن موی سر** [و پیش از طواف زیارت] با همسرش عمل زناشویی نماید. در این دو مورد به جز شتر و گاو، نمی‌توان حیوان دیگری را ذبح نمود، [ولی در موارد دیگر همچون: **دم احصار**، **دم تمتّع**، **دم قران**، **دم جنایت**، یا **هدی نافله**، می‌توان گوسفندی را ذبح نمود.]

و ذبح «هدي تمّتّع» و «هدي قران» [و «هدي نفلي»] تنها به روز عید قربان اختصاص یافته‌اند؛ [از این رو ذبح نمودن هدی تمتّع و هدی قران پیش از فرا رسیدن روز عید درست نیست؛ بلکه بر حاجی متمتّع و حاجی قارن واجب است تا هدی خویش را در روز عید یا در دو روز پس از عید ذبح نمایند؛ و برای آن‌ها درست نیست تاذبح این هدی را از روز دوازدهم ذی‌الحجّة به تأخیر بیاندازند؛ و همچنین درست نیست تا این هدی را پیش از زدن **جمره‌ی عقبه** در روز عید ذبح کنند. و **ذبح هدی جنایات** و **هدی احصار**، مقید به زمان مخصوصی نیست و در هر زمان می‌توان آن‌ها را ذبح نمود.

و اگر چنان‌چه **هدی تمتّع** یا **هدی قران** را پس از روزهای عید ذبح نمود، در آن صورت به جهت به تأخیر انداختن ذبح هدی از وقت معین آن، دم دیگری بر وی لازم می‌گردد.

و اگر چنان‌چه پیش از ذبح کردن حیوان، موی سر خویش را تراشید و قربانی خویش را نیز از روزهای عید به تأخیر افکند، در آن صورت، دم سوّم نیز بر وی واجب می‌گردد. و این دم سوّم به جهت تراشیدن موی سر پیش از ذبح است. در کتاب «غنیة الناسك» ص ۱۵۰ بدین موضوع اشاره رفته است.]

و ذبح هر «هدي»**یی** در **سرزمین حرم**، مختص گردیده است؛ مگر آن که نفلی باشد و در راه، معیوب و ناقص گردد که در آن صورت [آن را به همراه عیب و نقصش] در قربانگاه [همان جایی که در آن، ذبح حیوان قربانی مشروع گردیده است،] «**نَحر**» نماید و شخص ثروتمند و توانگر از آن نخورد؛ [یعنی اگر چنان‌چه فردی برای قربانی، شتری را با خود برد و نزدیک بود که این شتر در مسیر راه هلاک گردد، در آن صورت اگر **هدی نافله** بود، آن را بکشد و سُم آن را با خونش رنگین نماید و با خون آن، کوهانش را نیز رنگین کند و لاشه‌ی ذبح شده‌ی آن را برای فقرا و مستمندان باقی گذارد؛ و نه صاحب آن و نه شخص ثروتمند دیگری از آن نخورد.

و اگر **هدی واجب** بود، هدی دیگری را جایگزین آن نماید ودر مورد هدی ذبح شده، مختار است و می‌تواند هرگونه که بخواهد، در آن تصرّف نماید. و خوردن از «هدي نذر» جواز ندارد، نه برای صاحب هدی و نه برای شخص ثروتمند دیگری؛ زیرا که آن صدقه می‌باشد و حق فقرا است. و خوردن از «هدي جنایات» نیز جواز ندارد، نه برای صاحب هدی و نه برای شخصی دیگر؛ و «هدي جنایات»، هدی یی است که برای جبران نقصانی که در حجّ واقع گردیده، واجب شده است.]

و فقیر و مستمند حرم و غیر حرم، در دادن گوشت هدایا، برابر و یکسان‌اند [و دادن گوشت هدایا، فقط به مستمندان و فقراء حرم، اختصاص ندارد.]

و [مستحب است که] تنها «بَدَنة» [شتر یا گاوِ] هَدي نافله، هدي تمتّع و هدي قران را [با چرم یا کفشی] قلاده نماید؛ [و **دم احصار** و **دم جنایات**، قلاده نمی‌شوند؛ و پس از ذبح کردن هدی،] پالان و زین و افسار و لگام آن را نیز صدقه نماید.

و مزد قصاب را نباید از گوشت قربانی [و از بهای پوست] بپردازد؛ [بلکه بر وی لازم است تا مزد وی را از خودش بدهد. علیﷺ گوید: «اَمَرَنِيْ رَسُوْلُ اللّٰهِ ﷺ اَنْ اَقُوْمَ عَلٰی بَدَنَةٍ وَ اَنْ اَتَصَدَّقَ بِلَحْمِهٰا وَ جُلُوْدِهٰا وَ اَجِلَّتِهٰا وَ اَنْ لّٰا اُعْطِي الْجَزّٰارَ مِنْهٰا؛ قٰالَ: نَحْنُ نُعْطِيْهِ مِنْ عِنْدِنٰا» (بخاری و مسلم)؛ «پیامبر ﷺ به من فرمان داد تا شتری را قربانی کنم و گوشت و پوست و پالان و زین آن را صدقه نمایم. و به من فرمان داد که مزد قصاب را از آن ندهم؛ و فرمود: مزد قصاب را خودمان می‌پردازیم».]

و بدون ضرورت، بر حیوان قربانی سوار نشود؛ [و اگر نیاز به سوار شدن داشت، در آن صورت بر آن سوار شود؛ و اگر چنان‌چه نیازی به سوار شدن نداشت، در آن صورت بر آن سوار نگردد. ابوالزبیر گوید: شنیدم که از جابر بن عبداللهﷺ درباره‌ی سوار شدن بر حیوان قربانی پرسیدند. او در پاسخ گفت: از پیامبر ﷺ شنیدم که می‌فرمود: «چون ناچار شدی، به گونه‌ای نیکو و پسندیده بر آن سوار شو؛ و تا زمانی که حیوان دیگری را برای سواری پیدا کنی، می‌توانی بر حیوان قربانی سوار شوی». مسلم]

و شیر حیوان قربانی را ندوشد؛ مگر آن که قربانگاه [مکانی که در آن، ذبح حیوان قربانی مشروع گردیده است] دور باشد؛ که در آن صورت [شیرش را بدوشد و] آن را صدقه نماید. و اگر چنان‌چه قربانگاه نزدیک بود، در آن صورت بر پستان‌های آن، آب سرد بپاشد [تا با این کار، شیرش قطع گردد.]

و اگر چنان‌چه فردی نذر کرد که با پای پیاده به حج برود، در آن صورت بر وی لازم می‌گردد؛ و نباید تا زمانی که طواف زیارت را انجام نداده است، بر حیوان سوار شود.

و اگر چنان‌چه بر حیوانی سوار شد، در آن صورت باید خونی بریزد و حیوانی را ذبح نماید. و کسی که توان پیاده روی را دارد، پیاده حج کردنش، برتر از سواره حج نمودن است. [و برخی از صاحب‌نظران فقهی گفته‌اند: سواره حج نمودن برتر از پیاده حج نمودن است؛ زیرا این کار، باعث حفظ جان و مال و آرامش روحی و روانی وی است.]

خداوند بلندمرتبه ما را به فضل و احسان خویش، موفّق بگرداند تا به اهداف و آرمان‌های خویش برسیم. و بر ما - به برکت مرتبه‌ی والا و مقام عالی سالار ما حضرت محمد ﷺ - منّت نهد تا به بهترین حال به سوی او [یعنی به سوی حجّ خانه‌اش] رجوع نماییم.

[در اینجا بر خود لازم می‌بینم که در مورد «**اِحصار**» و «**انجام حجّ از جای کسی دیگر**» نیز نکاتی را بیان نمایم:

«اِحصار»:

س: اگر چنان‌چه فرد مُحرم [به خاطر وجود موانعی از طرف دیگران، یا بیماری، یا دشمن و غیره] از رهسپار شدن به سوی حجّ، بازداشته شد، در این صورت تکلیف وی چیست؟

ج: چنان‌چه فرد مُحرم به سبب وجود دشمن، یا به سبب عارضه‌ی بیماری، از رسیدن به خانه‌ی خدا و حجّ بازداشته شد، برای وی درست است تا خویشتن را حلال کند و از اِحرام بدر آید.

س: فرد مُحرم در صورت بازداشته شدن از حجّ، چگونه باید خویشتن را حلال نماید و از حرام بدر آید؟

ج: [چنان چه کسی که به سبب وجود داشتن، یا به سبب بیماری و غیره، از رسیدن به خانه‌ی خدا بازداشته شده است]، اگر در سرزمین حَرَم بود، در این صورت گوسفندی را در حَرَم ذبح کند و پس از آن موی سر خویش را بتراشد یا کوتاه نماید.

و اگر به سرزمین حَرَم نرسیده بود [که از رسیدن به خانه‌ی خدا بازداشته شد،] در این صورت گوسفند یا قیمت آن را [به سوی حرم] بفرستد، و شخصی را از طرف خویش وکیل نماید تا آن گوسفند را از طرف او در حَرَم ذبح نماید؛ و با وکیلش قرار بگذارد که آن گوسفند را در یک روز معین ذبح کند؛ و هر گاه به وسیله‌ی وکیل، آن گوسفند در وقت معین در حَرَم ذبح شود، شخص محرم نیز از اِحرامش حلال می‌گردد.

س: حکم «حاجی قِران» در صورتی که از رسیدن به خانه‌ی خدا بازداشته شود چیست؟

ج: چنان چه «حاجی قِران» در سرزمین حَرَم باشد، دو گوسفند را ذبح نماید؛ و اگر خارج از حَرَم بود، در این صورت دو گوسفند را به سوی حَرَم بفرستد تا از طرف او در آنجا ذبح شوند؛ و پس از ذبح دو گوسفند، از هر دو اِحرام حجّ و عمره بدر می‌آید و حلال می‌گردد.

س: به چه علّت [در وقت بازداشته شدن از حجّ]، گوسفند را به سرزمین حَرَم می‌فرستند؛ و اگر گوسفند را در همان مکانی که از حجّ بازداشته شده است ذبح کند،

آیا حلال نمی‌گردد؟

ج: در صورتی که شخص مُحرم، بیرون از محدوده‌ی حَرَم است، ذبح وی [در بیرون از حرم] درست نیست؛ زیرا ذبح کردن حیوانِ «اِحصار» به جز در حرم، در جایی دیگر درست نیست.

س: آیا ذبح کردن حیوان «اِحصار» پیش از روز عید درست است؟

ج: از دیدگاه امام ابوحنیفهؒ، ذبح کردن حیوان «اِحصار» پیش از روز عید درست می‌باشد؛ ولی امام ابویوسفؒ و امام محمدؒ بر این باورند که ذبح کردن حیوان «اِحصار» برای کسی که از حجّ بازداشته شده است، پیش از روز عید درست نمی‌باشد [و فقط باید آن را در روز عید قربان ذبح نمایند.]

س: اگر چنان‌چه فرد عمره‌گزار [به سبب وجود دشمن، یا به سبب بیماری و غیره]، از عمره بازداشته شد، در این صورت در چه وقت باید حیوانِ «اِحصار» وی ذبح کرده شود؟

ج: فرد عمره‌گزار مختار است و در هر وقت که می‌خواهد می‌تواند آن را ذبح کند؛ البته مشروط بر آن که ذبح حیوان در حَرَم باشد. و این مسئله، جزو مسائل اجماعی می‌باشد.

س: هر گاه کسی که از رسیدن به حجّ در حصار و مانع قرار می‌گیرد، حیوان را ذبح نماید [و پس از آن حلال گردد و از اِحرام بدر آید]، آیا انجام کاری دیگر بر وی باقی می‌ماند؟

ج: کسی که از رسیدن به حجّ در حصار و مانع قرار می‌گیرد، بر وی لازم است تا در آینده، یک حجّ و یک عمره قضایی بیاورد؛ و کسی که از عمره در حصار و مانع قرار می‌گیرد، بر وی فقط یک عمره‌ی قضایی است.

س: اگر چنان‌چه کسی که از رسیدن به حجّ در حصار و مانع قرار می‌گیرد، «حاجی قِران» باشد، در این صورت پس از حلال شدن، انجام چه چیزی بر وی واجب می‌گردد؟

ج: بر حاجی قِران که در حصار و مانع قرار می‌گیرد، یک حجّ و دو عمره می‌باشد.

س: اگر چنان‌چه شخصی که برای حجّ اِحرام بسته، [به سبب وجود دشمن یا بیماری یا عواملی دیگر] از رسیدن به حجّ، در حصار و مانع قرار گرفت، از این رو به سوی حَرَم گوسفندی را فرستاد و با کسی که گوسفندش را به سوی حَرَم حمل

می‌کند قرار گذاشت تا آن را در روزی معین از طرف او ذبح کند؛ و پس از آن، حصار و مانع برطرف شد، در این صورت تکلیف وی چیست؟

ج: اگر چنان‌چه [پس از برطرف شدن حصار و مانع]، توان دریافت هَدی (گوسفند) و حجّ را داشت، در این صورت برای وی درست نیست تا خویشتن را حلال گرداند و از اِحرام بدر آید؛ و بر وی لازم است تا به انجام اعمال و مناسک حجّ خویش بپردازد، و به سوی حجّ متوجه شود.

و اگر چنان‌چه [پس از برطرف شدن حصار و مانع]، توان دریافت هَدی (گوسفند) را داشت ولی بر دریافت حجّ قدرتی نداشت، در این صورت خود را حلال نماید؛ و اگر چنان‌چه توان دریافت حجّ را داشت ولی بر دریافت هَدی، توانی نداشت، در این صورت برای وی از روی «استحسان» درست است تا خویشتن را حلال نماید؛ و بهتر آن است که به سوی حجّ خویش متوجه شود و مناسک حجّ خویش را انجام دهد.[1]

س: اگر چنان‌چه فردی برای حجّ اِحرام بست و به مکه‌ی مکرّمه نیز رسید، ولی هم از وقوف در عرفات و هم از طواف زیارت در حصار و مانع قرار گرفت، آیا در این صورت چنین فردی «مُحْصَر» است یا خیر؟

ج: آری؛ چنین فردی «مُحْصَر» می‌باشد.

س: اگر فردی برای حجّ اِحرام بست و در خود مکه، تنها از وقوف در عرفات یا تنها از طواف زیارت در حصار و مانع قرار گرفت، آیا در این صورت وی «مُحْصَر» است یا خیر؟

ج: در این صورت وی در حکم «مُحصر» نیست؛ توضیح این که: حکم «اِحصار» بر چنین فردی جاری نمی‌شود، زیرا اگر وی توان دریافت وقوف در عرفه را داشته باشد، در این صورت در عرفات وقوف می‌نماید؛ و پس از آن که حصار از وی برطرف شد، به طواف زیارت می‌پردازد.

و اگر چناچه از وقوف در عرفات منع گردید، در این صورت حجّ از وی فوت گردیده است؛ و باید همچون کسی که حجّ‌ش فوت شده، رفتار نماید.

س: کسی که از رسیدن به حجّ در حصار و مانع قرار گرفته است؛ آیا با ذبح گوسفند، از اِحرامش حلال می‌گردد، یا این که باید موی سر خویش را بتراشد یا کوتاه

۱- ر.ک: البحر الرائق (۶۰/۳) و رد المحتار (۳۳۵/۲).

نماید و پس از آن حلال می‌گردد؟

ج: در پرتو دیدگاه امام ابوحنیفه رحمه الله و امام محمد رحمه الله، ذبح گوسفند برای حلال شدن مُحرم از اِحرام، کافی است و با این کار از اِحرام خویش بیرون می‌آید. ولی امام ابویوسف رحمه الله بر این باور است که برای بیرون شدن از اِحرام، تراشیدن موی سر نیز لازم است.

«حکم انجام حج از جای کسی دیگر»:

جایگزین گرفتن در عبادات مالی در هنگام عجز و قدرت، هر دو جاری می‌شود؛ امّا در **عبادات بدنی**، نائب گرفتن به هیچ حالی جایز نیست.

و در **عباداتی که مرکّب از هر دو** می‌باشند؛ یعنی **هم بدنی و هم مالی** می‌باشند، همانند: **حجّ**؛ نائب گرفتن فقط در هنگام ناتوانی و عجز درست است.

و شرط آن، **ناتوانی دائم و همیشگی** تا **وقت فرارسیدن مرگ** است.

و شرط **عجز و ناتوانی برای نائب گیرنده**، فقط محدود به **حجّ فرض** است نه **حج نفل**؛ زیرا در حجّ نفل، نیابت در حال قدرت و عجز هر دو جایز است.

و هر کس از جای دو کس احرام بست، پس تاوان هزینه‌ی حجّ هر دو کس بر عهده‌ی وی است، و حجّ وی هم به نیابت از هیچ کدام صحیح نیست، بلکه حجّ از جای خود وی صحّت پیدا می‌کند.

و **دم اِحصار** بر نائب گیرنده است، و **دم قران و جنایت** بر نائب.]

فَصلٌ فِي زِيَارَةِ النَّبِيِّ صَلَي اللهُ عَلَيهِ وَ سَلَّم عَلَي سَبِيلِ الاِختِصار تَبعًا لِمَا قَالَ فِي الاِختِيَارِ

لَمَّا كَانَت زِيَارَةُ النَّبِيّ صَلَّى اللهُ عَلَيهِ وَ سَلَّم مِن أَفضَلِ القُرَبِ وَ أَحسَنِ المُستَحَبَّاتِ؛ بَل تَقرُبُ مِن دَرَجَةِ مَا لَزِمَ مِنَ الوَاجِبَاتِ فَإِنَّه صَلَّى اللهُ عَلَيهِ وَ سَلَّم حَرَّضَ عَلَيهَا وَ بَالَغَ فِي النُّدبِ اِلَيهَا؛ فَقَالَ: «مَن وَجَدَ سَعَةً وَ لَم يَزُرنِي فَقَد جَفَانِي».

وَ قَالَ صَلَّى اللهُ عَلَيهِ وَ سَلَّم: «مَن زَارَ قَبْرِي، وَجَبَتْ لَهُ شَفَاعَتِي».

وَ قَالَ صَلَّى اللهُ عَلَيهِ وَ سَلَّم: «مَن زَارَنِي بَعدَ مَمَاتِي فَكَأَنَّمَا زَارَنِي فِي حَيَاتِي»؛ اِلَى غَيرِ ذَلِكَ مِنَ الاَحَادِيثِ.

وَ مِمَّا هُوَ مُقَرَّرٌ عِندَ المُحَقِّقِينَ؛ أَنَّه صَلَّى اللهُ عَلَيهِ وَ سَلَّم حَيٌّ يُرزَقُ مُمَتَّعٌ بِجَمِيعِ المَلَاذِّ وَالعِبَادَاتِ غَيرَ أَنَّه حُجِبَ عَن أَبصَارِ القَاصِرِينَ عَن شَرِيفِ المَقَامَاتِ.

وَ لَمَّا رَأَينَا اَكثَرَ النَّاسِ غَافِلِينَ عَن أَدَاءِ حَقِّ زِيَارَتِه وَ مَا يُسَنُّ لِلزَّائِرِينَ مِنَ الكُلِّيَّاتِ وَالجُزئِيَّاتِ، اَحبَبنَا اَن نَذكُرَ بَعدَ المَنَاسِكِ وَ اَدَائِهَا فِيهِ نُبْذَةً مِنَ الاداب، تَتمِيمًا لِفَائِدَةِ الكِتَابِ؛ فَنَقُولُ:

يَنبَغِي لِمَن قَصَدَ زِيَارَةَ النَّبِيّ صَلَّى اللهُ عَلَيهِ وَ سَلَّم أَن يُكثِرَ مِنَ الصَّلاةِ عَلَيهِ فَإِنَّه يَسمَعُهَا وَ تُبَلَّغُ اِلَيهِ؛ وَ فَضلُهَا أَشهَرُ مِن أَن يُذكَرَ. فَاِذَا عَايَنَ حِيطَانَ المَدِينَةِ المُنَوَّرَة، يُصَلِّ عَلَى النَّبِيّ صَلَّى اللهُ عَلَيهِ وَ سَلَّم؛ ثُمَّ يَقُولُ: «اَللَّهُمَّ هَذَا حَرَمُ نَبِيِّكَ وَ مَهبَطُ وَحيِكَ فَامْنُن عَلَيَّ بِالدُّخُولِ فِيهِ وَاجْعَلْهُ وِقَايَةً لِي مِنْ النَّارِ وَأَمَانًا مِنْ الْعَذَابِ وَاجعَلنِي مِنَ الفَائِزِينَ بِشَفَاعَةِ المُصطَفَى يَومَ المَابِ».

وَيَغْتَسِلُ قَبْلَ الدُّخُولِ أَوْ بَعْدَهُ قَبلَ التَّوَجُّهِ لِلزِّيارَةِ إنْ أَمْكَنَهُ وَيَتَطَيَّبُ وَيَلْبَسُ أَحْسَنَ ثِيَابِهِ تَعظِيمًا لِلقُدُومِ عَلَى النَّبِيّ النبي صَلَّى اللهُ عَلَيهِ وَ سَلَّم؛ ثُمَّ يَدخُلُ المَدِينَةَ المُنَوَّرَةَ مَاشِيًا إِن أَمكَنَه بِلَا ضَرُورَةٍ بَعدَ وَضعِ رَكبِهِ وَ اِطمِئنَانِه عَلى حَشَمِه اَو أَمتِعَتِه مُتَوَاضِعًا بِالسَّكِينَةِ وَالوَقَارِ مُلَاحِظًا جَلَالَةَ المَكَانِ قَائِلًا: «بِسمِ اللهِ وَ عَلَى مِلَّةِ رَسُولِ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيهِ وَ سَلَّم؛ رَبِّ أَدْخِلْنِي مُدْخَلَ صِدْقٍ وَأَخْرِجْنِي مُخْرَجَ صِدْقٍ وَاجْعَلْ لِي مِنْ لَدُنْكَ سُلْطَاناً نَصِيراً؛ اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَ عَلَى آلِ مُحَمَّدٍ؛ اِلى آخِرِه؛ وَاغْفِرْ لِي ذُنُوبِي وَافْتَحْ لِي أَبْوَابَ رَحْمَتِكَ وَ فَضلِكَ».

ثُمَّ يَدخُلُ المَسجِدَ الشَّرِيفَ فَيُصَلِّ تَحِيَّتَه عِندَ مِنبَرِهِ رَكعَتَينِ وَ يَقِفُ بِحَيثُ يَكُونُ عَمُودُ المِنبَرِ الشَّرِيفِ بِحِذَاءِ مَنكَبِهِ الأَيمَنِ؛ فَهُوَ مَوقِفُ النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيهِ وَ سَلَّم؛ وَ مَا بَينَ قَبرِهِ وَ مِنبَرِهِ رَوضَةٌ مِن رِيَاضِ الجَنَّةِ كَمَا أَخبَرَ بِهِ صَلَّى اللهُ عَلَيهِ وَ سَلَّم وَ قَالَ: «مِنبَرِي عَلى حَوضِي».

فَتَسجُدُ شُكرًا لِلّهِ تَعَالى بِأَدَاءِ رَكعَتَينِ غَيرِ تَحِيَّةِ المَسجِدِ شُكرًا لِمَا وَفَّقَكَ اللهُ تَعَالى وَ مَنَّ عَلَيكَ بِالوُصُولِ اِلَيهِ؛ ثُمَّ تَدعُو بِمَا شِئتَ؛ ثُمَّ تَنهَضُ مُتَوَجِّهًا اِلَى القَبرِ الشَّرِيفِ فَتَقِفُ بِمِقدَارِ أَربَعَةِ أَذرُعٍ بَعِيدًا عَنِ المَقصُورَةِ الشَّرِيفَةِ بِغَايَةِ الأَدَبِ مُستَدبِرَ القِبلَةِ مُحَاذِيًا لِرَأسِ النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيهِ وَ سَلَّم وَ وَجهِهِ الأَكرَمِ مُلَاحِظًا نَظَرَهُ السَّعِيدَ اِلَيكَ وَ سِمَاعَه

كَلَامَكَ وَ رَدَّه عَلَيكَ سَلَامَكَ وَ تَأمِينَه صَلَّى اللهُ عَلَيهِ وَ سَلَّم عَلَى دُعَائِكَ؛ وَ تَقُولُ: «اَلسَّلَامُ عَلَيكَ يَا سَيِّدِي يَا رَسُولَ اللهِ؛ اَلسَّلَامُ عَلَيكَ يَا نَبِيَّ اللهِ؛ اَلسَّلَامُ عَلَيكَ يَا حَبِيبَ اللهِ؛ اَلسَّلَامُ عَلَيكَ يَا نَبِيَّ الرَّحمَةِ؛ اَلسَّلَامُ عَلَيكَ يَا شَفِيعَ الأُمَّةِ؛ اَلسَّلَامُ عَلَيكَ يَا سَيِّدَ المُرسَلِينَ؛ اَلسَّلَامُ عَلَيكَ يَا خَاتَمَ النَّبِيِّينَ؛ اَلسَّلَامُ عَلَيكَ يَا مُزَّمِّلُ؛ اَلسَّلَامُ عَلَيكَ يَا مُدَّثِّرُ؛ اَلسَّلَامُ عَلَيكَ وَ عَلى أصُولِكَ الطَّيِّبِينَ وَ أَهلِ بَيتِكَ الطَّاهِرِينَ الَّذِينَ أَذهَبَ اللهُ عَنهُمُ الرِّجسَ وَ طَهَّرَهُم تَطهِيرًا؛ جَزَاكَ اللهُ عَنَّا أَفضَلَ مَا جَزَى نَبِيًّا عَن قَومِهِ وَ رَسُولًا عَن أُمَّتِهِ. أَشهَدُ أَنَّكَ رَسُولُ اللهِ؛ قَد بَلَّغتَ الرِّسَالَةَ وَ أَدَّيتَ الأَمَانَةَ وَ نَصَحتَ الأُمَّةَ وَ أَوضَحتَ الحُجَّةَ وَ جَاهَدتَ فِي سَبِيلِ اللهِ حَقَّ جِهَادِهِ وَ أَقَمتَ الدِّينَ حَتَّى أَتَاكَ اليَقِينُ؛ صَلَّى اللهُ عَلَيكَ وَ سَلَّمَ وَ عَلَى أَشرَفِ مَكَانٍ تَشَرَّفَ بِحُلُولِ جِسمكَ الكَرِيمِ فِيهِ صَلَاةً وَّ سَلَامًا دَائِمَينِ مِن رَبِّ العَالَمِينَ عَدَدَ مَا كَانَ وَ عَدَدَ مَا يَكُونُ بِعِلمِ اللهِ؛ صَلَاةً لَا اِنقِضَاءَ لِأَمَدِهَا؛ يَا رَسُولَ اللهِ! نَحنُ وَفدُكَ وَ زُوَّارُ حَرَمِكَ؛ تَشَرَّفنَا بِالحُلُولِ بَينَ يَدَيكَ وَ قَد جِئنَاكَ مِن بِلَادٍ شَاسِعَةٍ وَ اَمكِنَةٍ بَعِيدَةٍ نَقطَعُ السَّهل وَالوَعرَ بِقَصدِ زِيَارَتِكَ لِنَفُوزَ بِشَفَاعَتِكَ وَالنَّظرِ اِلَى مَآثِرِكَ وَ مَعَاهِدِكَ وَالقِيَامِ بِقَضَاءِ بَعضِ حَقِّكَ وَالاِستِشفَاعِ بِكَ اِلَى رَبِّنَا؛ فَإِنَّ الخَطَايَا قَد قَصَمَتْ ظُهُورَنَا وَالأَوزَارُ قَد أَثقَلَتْ كَوَاهِلَنَا وَ أَنتَ الشَّافِعُ المُشَفَّعُ المَوعُودُ بِالشَّفَاعَةِ العُظمَى وَالمَقَامِ المَحمُودِ وَالوَسِيلَةِ؛ وَ قَد قَالَ اللهُ تَعَالَى: وَ لَو أَنَّهُم إِذ ظَلَمُوا أَنفُسَهُم جَآءُوكَ فَاستَغفَرُوا اللهَ وَاستَغفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللهَ تَوَّابًا رَحِيمًا؛ وَ قَد جِئنَاكَ ظَالِمِينَ لِأَنفُسِنَا مُستَغفِرِينَ لِذُنُوبِنَا، فَاشفَع لَنَا اِلَى رَبِّكَ وَ اَسأَلْهُ أَن يُمِيتَنَا عَلى سُنَّتِكَ وَ أَن يَحشُرَنَا فِي زُمرَتِكَ وَ أَن يُورِدَنَا حَوضَكَ وَ أَن يَسقِيَنَا بِكَأسِكَ غَيرَ خَزَايَا وَ لَا نَدَامَى؛ الشَّفَاعَةَ الشَّفَاعَةَ الشَّفَاعَةَ يَا رَسُولَ اللهِ؛ يَقُولُهَا ثَلَاثًا. رَبَّنَا اغفِر لَنَا وَ لِاِخوَانِنَا الَّذِينَ سَبَقُونَا بِالاِيمَانِ وَ لَا تَجعَل فِي قُلُوبِنَا غِلًّا لِلَّذِينَ آمَنُوا رَبَّنَا إِنَّكَ رَؤُوفٌ رَحِيمٌ».

وَ تُبَلِّغُه سَلَامَ مَن اَوصَاكَ بِه فَتَقولُ: «اَلسَّلَامُ عَلَيكَ يَا رَسُولَ اللهِ مِن فُلَانِ بنِ فُلَانٍ؛ يَتَشَفَّعُ بِكَ اِلَى رَبِّكَ فَاشفَع لَه وَ لِلمُسلِمِينَ».

ثُمَّ تُصَلِّي عَلَيهِ وَ تَدعُو بِمَا شِئتَ عِندَ وَجهِهِ الكَرِيمِ مُستَدبِرَ القِبلَةِ؛ ثُمَّ تَتَحَوَّلُ قَدرَ ذِرَاعٍ حَتَّى تُحَاذِي رَأسَ الصِّدِّيقِ أَبِي بَكرٍ رَضِيَ اللهُ عَنهُ وَ تَقُولُ: «اَلسَّلَامُ عَلَيكَ يَا خَلِيفَةَ رَسُولِ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيهِ وَ سَلَّم؛ اَلسَّلَامُ عَلَيكَ يَا صَاحِب رَسُولِ اللهِ وَ أَنِيسَه فِي

الغَارِ وَ رَفِيقَه فِي الأَسفَارِ وَ أَمِينَه عَلَى الأَسرَارِ. جَزَاكَ اللهُ عَنَّا أَفضَلَ مَا جَزَى إِمَامًا عَن أُمَّةِ نَبِيِّهِ؛ فَلَقَد خَلَفتَه بِأَحسَنِ خَلفٍ وَ سَلَكتَ طَرِيقَه وَ مِنهَاجَه خَيرَ مَسلَكٍ وَ قَاتَلتَ أَهلَ الرِّدَّةِ وَالبِدَعِ وَ مَهَّدتَ الإِسلَامَ وَ شَيَّدتَ أَركَانَه فَكُنتَ خَيرَ إِمَامٍ وَ وَصَلتَ الأَرحَامَ وَ لَم تَزَل قَائِمًا بِالحَقِّ نَاصِرًا لِلدِّينِ وَ لِأَهلِه حَتَّى أَتَاكَ اليَقِينُ؛ سَلِ اللهَ سُبحَانَه لَنَا دَوَامَ حُبِّكَ وَالحَشرَ مَعَ حِزبِكَ وَ قَبُول زِيَارَتِنَا؛ اَلسَّلَامُ عَلَيكَ وَ رَحمَةُ اللهِ وَ بَرَكَاتُه».

ثُمَّ تَتَحَوَّلُ مِثلَ ذَلِكَ حَتَّى تُحَاذِيَ رَأسَ أَمِيرِ المُؤمِنِينَ عُمَرَ بنِ الخَطَّابِ رَضِيَ اللهُ عَنهُ فَتَقُولُ: «اَلسَّلَامُ عَلَيكَ يَا أَمِيرِ المُؤمِنِينَ؛ اَلسَّلَامُ عَلَيكَ يَا مُظهِرَ الإِسلَامِ؛ اَلسَّلَامُ عَلَيكَ يَا مُكَسِّرَ الأَصنَامِ. جَزَاكَ اللهُ عَنَّا أَفضَلَ الجَزَاءِ؛ لَقَد نَصَرتَ الإِسلَامَ وَالمُسلِمِينَ وَ فَتَحتَ مُعَظَّمَ البِلَادِ بَعدَ سَيِّدِ المُرسَلِينَ وَ كَفَلتَ الأَيتَامَ وَ وَصَلتَ الأَرحَامَ وَ قَوِيَ بِكَ الإِسلَامُ وَكُنتَ لِلمُسلِمِينَ إِمَامًا مَرضِيًّا وَ هَادِيًا مَهدِيًّا؛ جَمَعتَ شَملَهُم وَ أَعَنتَ فَقِيرَهُم وَ جَبَرتَ كَسِيرَهُم؛ اَلسَّلَامُ عَلَيكَ وَ رَحمَةُ اللهِ وَ بَرَكَاتُه».

ثُمَّ تَرجِعُ قَدرَ نِصفِ ذِرَاعٍ فَتَقُولُ: «اَلسَّلَامُ عَلَيكُمَا يَا ضَجِيعَى رَسُولِ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيهِ وَ سَلَّم وَ رَفِيقَيهِ وَ وَزِيرَيهِ وَ مُشِيرَيهِ وَالمُعَاوِنَينِ لَه عَلَى القِيَامِ بِالدِّينِ وَالقَائِمَينِ بَعدَه بِمَصَالِحِ المُسلِمِينَ؛ جَزَاكُمَا اللهُ أَحسَنَ الجَزَاءِ؛ جِئنَاكُمَا نَتَوَسَّلُ بِكُمَا اِلَى رَسُولِ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيهِ وَ سَلَّم لِيَشفَعَ لَنَا وَ يَسأَلُ اللهَ رَبَّنَا أَن يَّتَقَبَّلَ سَعيَنَا وَ يُحيِينَا عَلَى مِلَّتِه وَ يُمِيتَنَا عَلَيهَا وَ يَحشُرَنَا فِي زُمرَتِه».

ثُمَّ يَدعُو لِنَفسِه وَ لِوَالِدَيهِ وَ لِمَن أَوصَاهُ بِالدُّعَاءِ وَ لِجَمِيعِ المُسلِمِينَ؛ ثُمَّ يَقِفُ عِندَ رَأسِ النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيهِ وَ سَلَّم كَالأَوَّلِ وَ يَقُولُ: «اَللَّهُمَّ إِنَّكَ قُلتَ وَ قَولُكَ الحَقُّ: وَ لَو أَنَّهُم إِذ ظَلَمُوا أَنفُسَهُم جَآءُوكَ فَاستَغفَرُوا اللهَ وَاستَغفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللهَ تَوَّابًا رَّحِيمًا؛ وَ قَد جِئنَاكَ سَامِعِينَ قَولَكَ طَائِعِينَ أَمرَكَ مُستَشفِعِينَ بِنَبِيِّكَ إِلَيكَ، اَللَّهُمَّ رَبَّنَا اغفِر لَنَا وَ لِآبَاءِنَا وَ أُمَّهَاتِنَا وَ اِخوَانِنَا الَّذِينَ سَبَقُونَا بِالإِيمَانِ وَ لَا تَجعَل فِي قُلُوبِنَا غِلًّا لِلَّذِينَ آمَنُوا رَبَّنَا إِنَّكَ رَؤُوفٌ رَّحِيمٌ؛ رَّبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنيَا حَسَنَةً وَّ فِي الآخِرَةِ حَسَنَةً وَقِنَا عَذَابَ النَّارِ؛ سُبحَانَ رَبِّكَ رَبِّ العِزَّةِ عَمَّا يَصِفُونَ وَ سَلَامٌ عَلَى المُرسَلِينَ وَالحَمدُ لِلَّهِ رَبِّ العَالَمِينَ».

وَ يَزِيدُ مَا شَاءَ وَ يَدعُو بِمَا حَضَرَه وَ يُوَفِّقُ لَه بِفَضلِ اللهِ تَعَالَى.

ثُمَّ يَأتِي اُسطُوَانَةَ أَبِي لُبَابَةَ الَّتِي رَبَطَ بِهَا نَفسَهُ حَتَّى تَابَ اللهُ عَلَيهِ؛ وَ هِيَ بَينَ القَبرِ

وَالمِنبَرِ وَ يُصَلِّيْ مَا شَاءَ نَفلًا؛ وَ يَتُوبُ اِلَى اللهِ وَ يَدعُو بِمَا شَاءَ؛ وَ يَأتِي الرَّوضَةَ فَيُصَلِّي مَا شَاءَ وَ يَدعُو بِمَا أَحَبَّ وَ يُكثِرُ مِنَ التَّسبِيحِ وَ التَّهلِيلِ وَ الثَّنَاءِ وَالاِستِغفَارِ؛ ثُمَّ يَأتِي المِنبَرَ فَيَضَعُ يَدَه عَلَى الرُّمَّانَةِ الَّتِي كَانَت بِه تَبَرُّكًا؛ بِأَثَرِ رَسُولِ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيهِ وَ سَلَّم وَ مَكَانَ يَدِهِ الشَّرِيفَةِ اِذَا خَطَبَ؛ لِيَنَالَ بَرَكَته صَلَّى اللهُ عَلَيهِ وَ سَلَّم؛ وَ يُصَلِّي عَلَيهِ؛ وَ يَسأَلُ اللهَ مَا شَاءَ.

ثُمَّ يَأتِي الأُسطُوَانَةَ الحَنَّانَةَ؛ وَ هِيَ: الَّتِي فِيهَا بَقِيَّةُ الجِذعِ الَّذِي حَنَّ اِلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيهِ وَ سَلَّم حِينَ تَرَكَهُ وَ خَطَبَ عَلَى المِنبَرِ حَتَّى نَزَلَ فَاحْتَضَنَه فَسَكَنَ. وَ يَتَبَرَّكُ بِمَا بَقِيَ مِنَ الآثَارِ النَّبَوِيَّةِ وَالأَمَاكِنِ الشَّرِيفَةِ؛ وَ يَجتَهِدُ فِي إِحيَاءِ اللَيَالِي مُدَّةَ إِقَامَتِهِ وَ اغتِنَامِ مُشَاهَدَةِ الحَضْرَةِ النَّبَوِيَّةِ وَ زِيَارَتِه فِي عُمُومِ الأَوقَاتِ.

وَ يَستَحِبُّ أَن يَخرُجَ اِلَى البَقِيعِ؛ فَيَأتِي المَشَاهِدَ وَالمَزَارَاتِ؛ خُصُوصًا قَبرَ سَيِّدِ الشُّهَدَاءِ حَمزَةَ رَضِيَ اللهُ عَنهُ؛ ثُمَّ اِلَى البَقِيعِ الآخَرِ فَيَزُورُ العَبَّاسَ وَ الحَسَنَ بنَ عَلِيٍّ وَ بَقِيَّةَ آلِ الرَّسُولِ رَضِى اللهُ عَنهُم؛ وَ يَزُورُ أَمِيرَ المُؤمِنِينَ عُثمَانَ بنَ عَفَّانٍ رَضِيَ اللهُ عَنهُ وَ إِبرَاهِيمَ بنَ النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيهِ وَ سَلَّم وَ أَزوَاجَ النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيهِ وَ سَلَّم وَ عَمَّتِهِ صَفِيَّةَ وَالصَّحَابَةَ وَالتَّابِعِينَ رَضِيَ اللهُ عَنهُم؛ وَ يَزُورُ شُهَدَاءَ أُحُدٍ؛ وَ إِن تَيَسَّرَ يَومَ الخَمِيسِ فَهُوَ أَحسَن؛ وَ يَقُولُ: «سَلَامٌ عَلَيكُم بِمَا صَبَرتُم فَنِعمَ عُقبَى الدَّارِ»؛ وَ يَقرَأُ آيَةَ الكُرسِيِّ وَالإِخلَاصِ إِحدَى عَشَرَةَ مَرَّةً وَ سُورَةَ يس إِن تَيَسَّرَ وَ يُهدِيْ ثَوَابَ ذَلِكَ لِجَمِيعِ الشُّهَدَاءِ وَ مَن بِجَوَارِهِم مِنَ المُؤمِنِينَ.

وَ يَستَحِبُّ أَن يَأتِيَ مَسجِدَ قُبَاءَ يَومَ السَّبتِ أَو غَيرَه وَ يُصَلِّيَ فِيه؛ وَ يَقُولُ بَعدَ دُعَائِهِ بِمَا أَحَبَّ: «يَا صَرِيخَ المُستَصرِخِينَ؛ يَا غِيَاثَ المُستَغِيثِينَ؛ يَا مُفَرِّجَ كُربِ المَكرُوبِينَ؛ يَا مُجِيبَ دَعوَةِ المُضطَرِّينَ؛ صَلِّ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَاكشِف كُربِي وَ حُزْنِي كَمَا كَشَفتَ عَن رَسُولِكَ حُزْنَه وَ كُربَه فِي هَذَا المَقَامِ. يَا حَنَّانُ يَا مَنَّانُ يَا كَثِيرَ المَعرُوفِ وَالاِحسَانِ يَا دَائِمَ النِّعَمِ يَا أَرحَمَ الرَّاحِمِينَ. وَ صَلَّى اللهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَّ عَلَى آلِهِ وَ صَحبِهِ وَ سَلَّمَ تَسلِيمًا دَائِمًا أَبَدًا يَا رَبَّ العَالَمِينَ، آمِين.»

فصل: پیرامون زیارت [مسجدالنبی و قبر شریف] پیامبرﷺ

به طور اختصار و اجمال، به پیروی از آنچه که

نویسنده‌ی کتاب «الاختیار» گفته است.

با توجه به این حقیقت که زیارت [مسجدالنبی و قبر شریفِ] پیامبر ﷺ از برترین اعمال، برای تقرّب و نزدیکی جستن به خدا و از بهترین امور مستحب و پسندیده می‌باشد، بلکه زیارت [مسجدالنبی و قبر شریف پیامبر ﷺ] نزدیک به درجه‌ی واجباتی است که انجام آن‌ها لازم و ضروری می‌باشد؛ زیرا که پیامبر ﷺ بر زیارت مسجدالنبی و قبر شریف خویش، تشویق و ترغیب کرده‌اند و در درخواست انجام آن، مبالغه و اغراق نموده‌اند و فرموده‌اند:

«مَنْ وَجَدَ سَعَةً وَّ لَمْ يَزُرْنِيْ فَقَدْ جَفٰانِيْ» [حافظ عراقی در کتاب «المغني» آن را از «حمل الاسفار» (۲۵۹/۱) و ابن عدی در «الكامل في ضعفاء الرجال» (۱۴/۷) تخریج کرده‌اند]؛ «کسی که دارای ثروت و توانگری باشد و قبر مرا زیارت نکند، پس به راستی بر من جفا نموده است».

و نیز فرموده‌اند: «مَنْ زٰارَ قَبْرِيْ وَجَبَتْ لَهُ شَفٰاعَتِيْ» [سنن دارقطنی ۲۷۸/۲ و بیهقی در شعب الایمان ۴۹/۳]؛ «هر کس قبر مرا زیارت کند، شفاعت من برایش واجب گردیده است».

و همچین فرموده‌اند: «مَنْ زٰارَنِيْ بَعْدَ مَمٰاتِيْ فَكَأَنَّمٰا زٰارَنِيْ فِيْ حَيٰاتِيْ» [سنن دارقطنی ۲۷۸/۲ و طبرانی در معجم الاوسط ۹۴/۱]؛ «هر کس پس از مرگم، [قبر] مرا زیارت کند، گویا که مرا در حال حیات و زندگانی، زیارت کرده است».

و علاوه از این‌ها، احادیث و روایاتی دیگر نیز در این مورد وارد شده است؛ [به هر حال مدینه، حرم و محل هجرت و پایگاه دعوت و رسالت رسول خدا ﷺ و فرود آمدن وحی بر ایشان بوده است و رسول خدا ﷺ آن را حرم و جایگاه حرمت و منزلت قرار داده است، همچنان‌که ابراهیم علیه السلام مکه را حرم قرار داده بود.

جابر بن سمرة رضی الله عنه گوید: از پیامبر ﷺ شنیدم که می‌فرمود: «اِنَّ اللّٰهَ تَعٰالٰي سَمَّي الْمَدِيْنَةَ طٰابَةً» (مسلم)؛ «خداوند بلندمرتبه، مدینه را طابه - فرح‌بخش و خوب - نامید».

و ابوهریره رضی الله عنه گوید: «اِنَّ الْمَدِيْنَةَ كَالْكِيْرِ، تُخْرِجُ الْخَبِيْثَ، لا تَقُوْمُ السّٰاعَةُ حَتّٰي تَنْفِيْ الْمَدِيْنَةُ شِرٰارَهٰا، كَمٰا يَنْفِي الْكِيْرُ خَبْثَ الْحَدِيْدِ» (مسلم)؛ «مدینه همچون دم آهنگری،

خبیث را بیرون می‌کند؛ و قیامت برپا نمی‌شود تا وقتی که مدینه انسان‌های شرورش را بیرون نراند؛ همان‌طور که دم آهنگری، ناخالصی‌های آهن را بیرون می‌کند».

و ابوهریره‌ﷺ در مورد فضیلت مسجد نبوی و نماز خواندن در آن می‌گوید: پیامبرﷺ فرمود: «لا تُشَدُّ الرِّحٰالُ اِلّٰا اِلٰي ثَلاثَةِ مَسٰاجِدَ: مَسْجِدِيْ هٰذٰا وَ مَسْجِدِ الْحَرٰامِ وَ مَسْجِدِ الْاَقْصٰي» (بخاری و مسلم)؛ «به قصد زیارت، بار و اثاث سفر بسته نمی‌شود مگر به قصد سه مسجد: این مسجد من (مسجدالنبی)، مسجدالحرام و مسجدالاقصی».

و همچنین از ابوهریره‌ﷺ روایت است که پیامبر ﷺ فرمود: «صَلاةٌ فِيْ مَسْجِدِيْ هٰذٰا خَيْرٌ مِّنْ اَلْفِ صَلاةٍ فِيْ غَيْرِهِ مِنَ الْمَسٰاجِدِ اِلَّا الْمَسْجِدِالْحَرٰامِ» (بخاری، مسلم، ترمذی و نسایی)؛ «خواندن یک نماز در مسجد من (مسجدالنبی) بهتر از خواندن هزار نماز در سایر مساجد است به جز مسجدالحرام».

و عبدالله بن زیدﷺ گوید: پیامبر ﷺ فرمود: «مٰا بَيْنَ بَيْتِيْ وَ مِنْبَرِيْ، رَوْضَةٌ مِّنْ رِيٰاضِ الْجَنَّةِ» (بخاری، مسلم و نسایی)؛ «بین خانه‌ی من و منبرم، باغی از باغ‌های بهشت است».

و نیز پیامبر ﷺ می‌فرماید: «مَنْ جٰاءَنِيْ زٰائِراً لاتَعْمِدُهُ حٰاجَةٌ اِلّٰا زِيٰارَتِيْ كٰانَ حَقّاً عَلَيَّ اَنْ اَكُوْنَ لَهُ شَفِيْعاً يَوْمَ الْقِيٰامَةِ» (دارقطنی)؛ «هر کس به زیارت من آید و جز آن قصد و نیاز دیگری نداشته باشد، بر من واجب خواهد بود که روز قیامت برای او شفاعت کنم».]

و از مواردی که در نزد صاحب‌نظران و پژوهشگران اسلامی به اثبات رسیده و مُحرز و قطعی می‌باشد، این است که پیامبر گرامی اسلام ﷺ زنده‌اند [و بدیشان نزد پروردگارشان] روزی داده می‌شود [و چگونگی زندگی و نوع خوراک ایشان را خدا می‌داند و بس.] و ایشان از تمامی خوشی‌ها و لذّت‌ها و عبادات بهره‌منداند و لذّت می‌برند؛ به جز آن که [چگونگی زندگی و نوع لذّت بردن ایشان،] از چشم‌ها پنهان و در پرده مانده است؛ چشم‌هایی که از درک جایگاه‌ها و منزلت‌های والا و پاک، ناتوان و عاجز است.

و با نظر به این که بیشتر مردم، از ادا کردن **حقّ زیارت پیامبر** ﷺ و آنچه که برای زائران روضه‌ی پیامبر گرامی اسلام ﷺ از انجام امور کلّی و جزئی، سنّت می‌باشد، غافل و بی‌توجه و بی‌ملاحظه و بی‌اعتنا هستند، بدین جهت دوست داریم که پس از اعمال و

مناسک حج و ادای آن‌ها، به فرازی از آداب – به خاطر کامل کردن فایده‌ی کتاب – بپردازیم، از این رو می‌گوییم:

[آداب زیارت مسجد نبوی و قبر شریف پیامبر ﷺ:]

برای کسی که قصد زیارت [مسجد نبوی و قبر] پیامبر گرامی اسلام ﷺ را دارد، مناسب است که بر ایشان درود و سلام بسیار بفرستد؛ زیرا [هرگاه فرد درود فرستنده نزدیک قبر پیامبر ﷺ باشد و بر ایشان درود بفرستد،] پیامبر ﷺ آن را می‌شنود، [و اگر چنان‌چه فرد درود فرستنده از قبر دور باشد و بر پیامبر ﷺ درود بفرستد، در آن صورت به وسیله‌ی فرشتگان،] درود به پیامبر ﷺ رسانیده می‌شود؛ و فضیلت و برتری «**فرستادن درود بر پیامبر** ﷺ» بیشتر از آن است که بیان شود.

[پس هرگاه شخص حاجی به طرف مدینه‌ی منوّره روان شد، در مسیر راه به کثرت بر رسول خدا ﷺ سلام و درود بفرستد و بگوید:

هر گاه شخص حاجی به طرف مدینه‌ی منوره روان شد، در مسیر راه به کثرت بر رسول خدا ﷺ درود بفرستد:

«اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلىٰ مُحَمَّدٍ وَّ عَلىٰ اٰلِ مُحَمَّدٍ كَمٰا صَلَّيْتَ عَلىٰ إِبْرٰاهِيْمَ وَ عَلىٰ اٰلِ إِبْرٰاهِيْمَ إِنَّكَ حَمِيْدٌ مَّجِيْدٌ. اَللّٰهُمَّ بٰارِكْ عَلىٰ مُحَمَّدٍ وَّ عَلىٰ اٰلِ مُحَمَّدٍ كَمٰا بٰارَكْتَ عَلىٰ إِبْرٰاهِيْمَ وَ عَلىٰ اٰلِ إِبْرٰاهِيْمَ إِنَّكَ حَمِيْدٌ مَّجِيْدٌ».

«خداوندا ! بر محمد و آل محمد صلوات بفرست، همچنان‌که بر ابراهیم و آل ابراهیم صلوات فرستادی، به تحقیق تو در هر حالی ستوده شده و بسیار بزرگ و با عظمت هستی. خداوندا ! شرف و بزرگواری را که به محمد و آل محمد داده‌ای، بیشتر بگردان همچنان‌که شرف و بزرگواری را برای ابراهیم و آل ابراهیم بیشتر کرده‌ای. به تحقیق تو در هر حالی بسیار ستوده شده و بسیار بزرگ و باعظمت هستی».

و چون نگاه حاجی به درختان مدینه و حرم مدینه و آنچه مدینه به آن شناخته می‌شود افتاد، درود و سلامش را بر رسول خدا بیشتر از همیشه کند و از خدا بخواهد که زیارتش را سودمند و مایهٔ سعادت وی در دنیا و آخرت گرداند و این دعا را بخواند:

«اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلىٰ مُحَمَّدٍ وَّ عَلىٰ اٰلِ مُحَمَّدٍ كَمٰا صَلَّيْتَ عَلىٰ إِبْرٰاهِيْمَ وَ عَلىٰ اٰلِ إِبْرٰاهِيْمَ إِنَّكَ حَمِيْدٌ مَّجِيْدٌ. اَللّٰهُمَّ بٰارِكْ عَلىٰ مُحَمَّدٍ وَّ عَلىٰ اٰلِ مُحَمَّدٍ كَمٰا بٰارَكْتَ عَلىٰ إِبْرٰاهِيْمَ وَ عَلىٰ اٰلِ إِبْرٰاهِيْمَ إِنَّكَ حَمِيْدٌ مَّجِيْدٌ. اَللّٰهُمَّ افْتَحْ عَلَيَّ أَبْوٰابَ رَحْمَتِكَ، وَ ارْزُقْنِيْ فِيْ زِيٰارَةِ قَبْرِ نَبِيِّكَ مٰا رَزَقْتَهُ

أَوْلِیٰائَکَ وَ أَهْلَ طٰاعَتِکَ وَ اغْفِرْ لِیْ وَ ارْحَمْنِیْ یٰا خَیْرَ مَسْئُوْلٍ».

«خداوندا ! بر محمد و آل محمد صلوات بفرست همچنان‌که بر ابراهیم و آل ابراهیم صلوات فرستادی، بی‌شک تو ستوده شده و باعظمتی. خداوندا ! بر محمد و آل محمد برکت عنایت کن همچنان‌که بر ابراهیم و آل ابراهیم برکت عنایت فرمودی. به تحقیق تو ستوده شده و باعظمتی.

پروردگارا ! درهای رحمتت را بر من بگشای و در زیارت قبر رسول خدا ﷺ آنچه را که بهرۀ دوستانت و اهل طاعتت نمودی، بهره‌ام گردان و مرا بیامرز و مورد رحمت بی‌کرانت قرار ده، ای بهترین کسی که از او خواسته می‌شود.».]

و هرگاه چشمش به دیوارهای مدینه‌ی منوره افتاد [و عمارات مدینه در نظر زائر جلوه‌گر شد،] بر پیامبر ﷺ درود بفرستد و پس از آن، چنین بگوید: «اَللّٰهُمَّ هٰذٰا حَرَمُ نَبِیِّکَ وَ مَهْبَطُ وَحْیِکَ فَامْنُنْ عَلَیَّ بِالدُّخُوْلِ فِیْهِ وَاجْعَلْهُ وِقٰایَةً لِّیْ مِنَ النّٰارِ وَ اَمٰاناً مِّنَ الْعَذٰابِ وَاجْعَلْنِیْ مِنَ الْفٰائِزِیْنَ بِشِفٰاعَةِ الْمُصْطَفیٰ یَوْمَ الْمَآبِ»؛ «پروردگارا! این حرم پیامبر تو و جایگاه نزول وحی تو است؛ پس با دخول در آن، بر من منّت گذار و آن را باعث رستگاری و نجات من از آتش سوزان دوزخ و وسیله‌ای برای در امان ماندن از عذاب بگردان؛ و مرا از زمره‌ی کسانی بگردان که در روز میعادگاه آخرت، با شفاعت پیامبر برگزیده‌ی خدا (حضرت محمد ﷺ) موفّق و کامیاب باشد».

و اگر این امکان برایش وجود داشت، [باید] پیش از وارد شدن به مدینه، یا پس از ورود به مدینه و پیش از آن که قصد زیارت نماید، غسل کند [و یا حداقل وضو بگیرد،] و از مواد خوشبویی کار بگیرد و خویشتن را معطّر و خوشبو نماید و بهترین و زیباترین [و پاک‌ترین و تمیزترین] لباس خویش را به قصد تعظیم و بزرگداشت شرفیابی به زیارت پیامبر گرامی اسلام ﷺ، بپوشد؛ آنگاه اگر این امکان برایش وجود داشت، با پای پیاده وارد مدینه‌ی منوّره شود؛ و پیاده راه رفتن در مدینه‌ی منوره، الزامی و ضروری نیست؛ البته پس از آن که دیگر همراهان و همرکابان وی [در جایی] مستقر شدند و اقامت گزیدند و اِسکان یافتند [و وی نسبت به مکان آن‌ها شناخت دارد تا پس از زیارت قبر پیامبر اکرم ﷺ به سوی آن‌ها بازگردد؛] و همچنین پس از آن که نسبت به خَدَم و حَشَم [اطرافیان و مُلتزمین خویش] و ساک‌ها و چمدان‌ها و اثاثیه‌ها و اسباب سفر خود اطمینان پیدا کرد.

و به هنگام ورود به مدینه، با فروتنی و تواضع همراه با آرامش و وقار و با در نظر گرفتن عظمت و شکوه مکانی که در آن وارد می‌شود، بدان‌جا وارد گردد و با خود این کلمات را زمزمه نماید:

«بِسْمِ اللهِ وَ عَلٰى مِلَّةِ رَسُوْلِ اللهِ ﷺ؛ رَبِّ اَدْخِلْنِيْ مُدْخَلَ صِدْقٍ وَّ اَخْرِجْنِيْ مُخْرَجَ صِدْقٍ وَّ اجْعَلْنِيْ مِنْ لَّدُنْكَ سُلْطَاناً نَصِيْراً؛ اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَّ عَلٰى آلِ مُحَمَّدٍ كَمَا صَلَّيْتَ عَلٰى اِبْرَاهِيْمَ وَ عَلٰى آلِ اِبْرَاهِيْمَ اِنَّكَ حَمِيْدٌ مَّجِيْدٌ. اَللّٰهُمَّ بَارِكْ عَلٰى مُحَمَّدٍ وَّ عَلٰى آلِ مُحَمَّدٍ كَمَا بَارَكْتَ عَلٰى اِبْرَاهِيْمَ وَ عَلٰى آلِ اِبْرَاهِيْمَ اِنَّكَ حَمِيْدٌ مَّجِيْدٌ؛ وَ اغْفِرْلِيْ ذُنُوْبِيْ وَافْتَحْ لِيْ اَبْوَابَ رَحْمَتِكَ وَ فَضْلِكَ»؛ «به نام خدا و بر آیین پیامبر ﷺ؛ پروردگارا! مرا صادقانه به هر کاری وارد کن و صادقانه از آن بیرون آور؛ و چنان‌که خطّ اصلی من در آغاز و انجام همه چیز، راستی و درستی باشد و از جانب خود قدرتی به من عطا فرما که در امر حکومت بر دوستان و اظهار حجّت در برابر دشمنان، برایم یار و مددکاری باشد. پروردگارا! بر سالار ما حضرت محمد ﷺ و آل محمد ﷺ صلوات بفرست. [و تا آخر درود بخواند؛ یعنی:«پروردگارا! بر محمد ﷺ و آل او صلوات بفرست، همچنان‌که بر ابراهیم و خاندانش صلوات فرستادی؛ به تحقیق تو در هر حالی ستوده شده و بسیار بزرگ و باعظمت هستی. خداوندا! شرف و بزرگواری را که به محمد و آل او داده‌ای، بیشتر بگردان همچنان‌که شرف و بزرگواری را برای ابراهیم و آل او بیشتر کرده‌ای؛ به تحقیق تو در هر حالی بسیار ستوده شده و بسیار بزرگ و با عظمت هستی».] خدایا! گناهانم را ببخش و مرا بیامرز و مورد رحمت بی‌کران خویش قرار بده و درهای رحمت و فضل خویش را بر من بگشای».

آنگاه وارد مسجد شریف [نبوی] شود و برای «**تحیه‌ی مسجد**»، در کنار **منبر مسجد**، **دو رکعت نماز** بخواند؛ و به گونه‌ای بایستد که ستون و پایه‌ی منبر شریف، روبه‌روی شانه‌ی راست وی قرار بگیرد؛ زیرا که آنجا محل توقف و ایستادن پیامبر ﷺ [برای گزاردن نماز] بوده است؛ و همچنان‌که پیامبر ﷺ خبر داده، فاصله‌ی بین قبر و منبر ایشان، باغی از باغ‌های بهشت است. [مسند احمد بن حنبل و سنن کبری بیهقی.]

و نیز فرموده‌اند: «مَنْبَرِيْ عَلٰى حَوْضٍ» [بخاری]؛ «منبر من، بر حوض من – حوض کوثر – است».

آنگاه برای سپاسگزاری از خداوند بلندمرتبه و به شکرانه‌ی این که خداوند تو را توفیق داده و بر تو منّت نهاده تا به مسجد نبوی و روضه‌ی پاک ایشان برسی، **دو رکعت نماز** علاوه از دو رکعت «تحیة المسجد» بگزار؛ سپس هر آنچه که [از امور دنیوی و اخروی] می‌خواهی، دعا کن و از خدا بخواه؛ آنگاه بلند شو و در حالی که قصد زیارت قبر شریف پیامبر ﷺ را داری [بدانجا برو؛] و به اندازه‌ی **چهار ذراع** دور از **مقصوره‌ی شریفه** با نهایت ادب و احترام و پشت به قبله و در حالی که روبه‌روی سر و صورت پیامبر اکرم ﷺ قرار گرفته‌ای بایست؛ البته با در نظر گرفتن این که پیامبر ﷺ تو را می‌بیند و سخنان تو را می‌شنود و سلام تو را پاسخ می‌گوید و بر دعای تو آمین می‌گوید. و [سپس برای سلام گفتن، به طرف قبر شریف پیامبر ﷺ رفته و از گذاشتن دست روی سینه خودداری نماید و سرش را پایین نیاندازد و از تواضع و فروتنی و خاکساری و ذلّتی که فقط لایق است در مقابل خداوند یکتا و یگانه داشته باشیم، اجتناب ورزد و از پیامبر ﷺ طلب کمک و فریادرسی نکند، بلکه با کمال ادب و وقار و آهسته اینگونه بر پیامبر اکرم ﷺ سلام] بگوید:

«اَلسَّلامُ عَلَيْكَ يٰا سَيِّديْ يٰا رَسُوْلَ اللّٰهِ؛ اَلسَّلامُ عَلَيْكَ يٰا نَبِيَّ اللّٰهِ؛ اَلسَّلامُ عَلَيْكَ يٰا حَبِيْبَ اللّٰهِ؛ اَلسَّلامُ عَلَيْكَ يٰا نَبِيَّ الرَّحْمَةِ؛ اَلسَّلامُ عَلَيْكَ يٰا شَفِيْعَ الْأُمَّةِ؛ اَلسَّلامُ عَلَيْكَ يٰا سَيِّدِ الْمُرْسَلِيْنَ؛ اَلسَّلامُ عَلَيْكَ يٰا خٰاتَمَ النَّبِيِّيْنَ؛ اَلسَّلامُ عَلَيْكَ يٰا مُزَّمِّلَ؛ اَلسَّلامُ عَلَيْكَ يٰا مُدَثِّرَ؛ اَلسَّلامُ عَلَيْكَ وَ عَلٰي اُصُوْلِكَ يٰا سَيِّدَ الطَّيِّبِيْنَ وَ اَهْلَ بَيْتِكَ الطّٰاهِرِيْنَ الَّذِيْنَ اَذْهَبَ اللّٰهُ عَنْهُمُ الرِّجْسَ وَ طَهَّرْهُمْ تَطْهِيْراً؛ جَزٰاكَ الله عَنّٰا اَفْضَلَ مٰا جَزَي نَبِيّاً عَنْ قَوْمِهِ وَ رَسُوْلاً عَن اُمَّتِهِ؛ اَشْهَدُ اِنَّكَ رَسُوْلُ اللّٰهِ قَدْ بَلَّغْتَ الرِّسٰالَةَ وَ اَدَّيْتَ الْاَمٰانَةَ وَ نَصَحْتَ الْاُمَّةَ وَ اَوْضَحْتَ الْحُجَّةَ وَ جٰاهَدْتَ فِيْ سَبِيْلِ اللّٰهِ حَقَّ جِهٰادِهِ؛ وَ اَقَمْتَ الدِّيْنَ حَتّٰي اَتٰاكَ الْيَقِيْنُ؛ صَلَّي اللّٰهُ عَلَيْكَ وَ سَلَّمَ وَ عَلٰي اَشْرَفِ مَكٰانٍ تَشَرَّفَ بِحُلُوْلِ جِسْمِكَ الْكَرِيْمَ فِيْهِ صَلاةً وَ سَلاماً دٰائِمَيْنِ مِنْ رَبِّ الْعٰالَمِيْنَ عَدَدَ مٰا كٰانَ وَ عَدَدَ مٰايَكُوْنُ بِعِلْمِ اللّٰهِ صَلٰوةً لا اِنْقِضٰاءَ لِاَمَدِهٰا يٰا رَسُوْلَ اللّٰهِ! نَحْنُ وَفْدُكَ وَ زُوّٰارُ حَرَمِكَ تَشَرَّفْنٰا بِالْحُلُوْلِ بَيْنَ يَدَيْكَ وَ قَدْ جِئْنٰاكَ مِنْ بِلادٍ شٰاسِعَةً وَ اَمْكِنَةٍ بَعِيْدَةٍ نَقْطَعُ السَّهْلَ وَ الْوَعْرَ بِقَصْدِ زِيٰارَتِكَ لِنَفُوْزَ بِشِفٰاعَتِكَ وَ النَّظَرِ اِلٰي مٰآثِرِكَ وَ مَعٰاهِدِكَ وَ الْقِيٰامِ بِقَضٰاءِ بَعْضِ حَقِّكَ وَ الْاِسْتِشْفٰاعِ بِكَ اِلٰي رَبِّنٰا فَاِنَّ الْخَطٰايٰا قَدْ قَصَمَتْ ظُهُوْرَنٰا وَ الْاَوْزٰارُ قَدْ اثْقَلَتْ كَوٰاهِلَنٰا وَ اَنْتَ الشّٰافِعُ الْمُشَفَّعُ الْمَوْعُوْدُ

بِالشِّفٰاعَةِ الْعُظْمٰي وَ الْمَقٰامِ الْمَحْمُوْدِ وَ الْوَسِيْلَةِ وَ قَدْ قٰالَ اللهُ تَعٰالٰي؛ «وَ لَوْ اَنَّهُمْ اِذْ ظَلَمُوْا اَنْفُسَهُمْ جٰاؤُوْكَ فَاسْتَغْفَرُوا اللهَ وَ اسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُوْلُ لَوَجُدوا اللهَ تَوّٰاباً رَّحِيْماً»؛ وَ قَدْ جِئْنٰاكَ ظٰالِمِيْنَ لِاَنْفُسِنٰا مُسْتَغْفِرِيْنَ لِذُنُوْبِنٰا فَاشْفَعْ لَنٰا اِلٰي رَبِّكَ وَ اسْأَلُهُ اَنْ يُمِيْتَنٰا عَلٰي سُنَّتِكَ وَ اَنْ يَّحْشُرْنٰا فِيْ زُمْرَتِكَ وَ اَنْ يُّوْرِدَنٰا حَوْضَكَ وَ اَنْ يَّسْقِيَنٰا بِكَأْسِكَ غَيْرَ خَزٰايٰا وَ لاٰ نَدٰامٰي؛ اَلشَّفٰاعَةَ، اَلشَّفٰاعَةَ، اَلشَّفٰاعَةَ يٰا رَسُوْلُ اللهِ! رَبَّنَا اغْفِرْلَنٰا وَ لِاِخْوٰانِنا الَّذِيْنَ سَبَقُوْنا بِالْاِيْمٰانِ وَ لاٰ تَجْعَلْ فِيْ قُلُوْبِنٰا غِلاًّ لِلَّذِيْنَ آمَنُوْا رَبَّنٰا اِنَّكَ رَؤُوْفٌ رَّحِيْمٌ».

«سلام بر تو ای سالار من، ای فرستاده‌ی خدا؛ سلام بر تو ای پیامبر خدا؛ سلام بر تو ای دوست خدا؛ سلام بر تو ای پیامبر رحمت؛ سلام بر تو ای شفاعت کننده‌ی امّت؛ سلام بر تو ای سردار پیامبران؛ سلام بر تو ای خاتم پیامبران؛ سلام بر تو ای جامه بر خود پیچیده؛ [گویا پیامبر اسلام ﷺ در وقت نزول وحی، اغلب با جامه‌ای خود را می‌پوشاند؛ در اینجا پیامبر گرامی اسلام ﷺ با همان حالتی مخاطب قرار می‌گیرد که به هنگام وحی پیدا می‌کرد؛ و چنین ندایی برای ملاطفت با او است، و اشاره‌ای هم به این دارد که هر مؤمنی که در دل شب‌ها جامه به خود پیچیده است، بلند شود و خودسازی کند و اندوخته‌ای بیاندوزد».]

سلام بر تو ای کسی که جامه بر سر کشیده است؛ [مراد جامه‌ی نبوّت و پیغمبری است.] سلام بر تو و دودمان پاکت و اهل بیت پاکیزه‌ات؛ کسانی که خداوند پلیدی را از آن‌ها دور کرد و آن‌ها را کاملاً پاک ساخت. خداوند به جای ما به تو بهتر و برتر از آن جزایی را عنایت کند که به یکی از پیامبران و فرستادگان، به جای قوم و امّتش بدان‌ها داده است؛ و گواهی می‌دهم که بی‌شک تو فرستاده‌ی بر حق او هستی؛ و گواهی می‌دهم که تو ای رسول خدا! رسالت خویش را به مردم ابلاغ نمودی و امانت پیامبری را به مردم رسانیدی و برای هدایت و ارشاد امّت خویش، نصیحت و اخلاص ورزیدی و خیرخواهی فرمودی و دلایل و براهین شرعی و عقلی را در جهان برپا داشتی و واضح و روشن بیان نمودی؛ و در راه خدا جهاد و تلاش کردی آنگونه که شایسته‌ی جهاد و بایسته‌ی تلاش در راه او است؛ و پروردگارت را پرستش کردی تا مرگ به سراغ تو آمد؛ پس درود و سلام خدا بر تو باد؛ و بر شریف‌ترین و پاک‌ترین مکانی که جسم شریف شما در آن حلول کرده، درود و سلام پیوسته از جانب پروردگار جهانیان باد؛ آن هم به تعداد آنچه [از موجودات و مخلوقات] هست و به تعداد آنچه که به علم خدا به وجود

خواهد آمد؛ درودی که پایانی برای انتهای آن نباشد.

ای فرستاده‌ی خدا! اینک ما به پیشگاهت آمده‌ایم و از زمره‌ی زائران حرمت می‌باشیم؛ مفتخر به فرود آمدن در جلو تو هستیم؛ از شهرها و مکان‌های دور به پیشگاهت آمده‌ایم و زمین‌های هموار و ناهموار را به قصد زیارت تو پیموده‌ایم، تا به شفاعت تو نائل آییم؛ و به شاهکارها و معجزاتت و به جایگاه‌های معروف و شناخته شده‌ات نگاه کنیم و کمر به ادای برخی از حقوق تو ببندیم و از تو بخواهیم تا در پیشگاه پروردگار ما، شفاعتمان را بکنی؛ زیرا گناهان، پشت ما را شکسته و بار سنگین جرم‌ها ما را خسته و کوفته کرده و اسباب زحمت و مشقّت ما را فراهم نموده است؛ و تو شفاعت کننده و شفاعت پذیرفته شده هستی که به شفاعت بزرگ و مقام محمود و دریافت وسیله [و فضیلت و درجه‌ی رفیع و والای بهشت،] وعده و نوید داده شده‌ای.

و به راستی خداوند بلندمرتبه فرموده است:

«و اگر آنان بدان هنگام که به خود ستم می‌کردند به نزد تو می‌آمدند و از خدا طلب آمرزش می‌نمودند و پیغمبر هم برای آنان درخواست بخشش می‌کرد، بی‌گمان خدا را بس توبه‌پذیر و مهربان می‌یافتند».

و بی‌گمان ای رسول خدا! ما در حالی به نزد تو آمده‌ایم که بر خود ستم کرده‌ایم و از گناهانمان طلب آمرزش می‌کنیم؛ از این رو شفاعت ما را به پیشگاه پروردگار بکن و از او بخواه تا ما را بر سنّت و روش تو بمیراند و ما را در گروه و جماعت تو حشر بگرداند و ما را در حوض کوثر تو وارد بگرداند و ما را با جام تو از حوض کوثر بنوشاند؛ بی‌آن که سرافکنده و ذلیل و پشیمان و نادم باشیم. ای فرستاده‌ی خدا! ما شفاعت تو را خواهانیم؛ ما شفاعت تو را خواهانیم؛ ما شفاعت تو را خواهانیم- این جمله را سه بار تکرار کند - ؛ پروردگارا! ما را و برادران ما را که در ایمان آوردن بر ما پیشی گرفته‌اند بیامرز و کینه‌ای نسبت به مؤمنان در دل‌هایمان جای مده. پروردگارا! تو دارای رأفت و رحمت فراوان هستی».

آنگاه سلام کسانی را که سفارش کرده‌اند که سلامشان را به پیشگاه رسول خدا ﷺ برسانی، برسان و چنین بگو: «اَلسَّلامُ عَلَيْكَ يٰا رَسُوْلَ اللهِ ﷺ مِنْ فُلانِ بْنِ فُلانِ يَتَشَفَّعُ بِكَ اِلٰي رَبِّكَ فَاشْفَعْ لَهُ وَ لِلْمُسْلِمِيْنَ»؛ «بر تو سلام می‌گویم ای فرستاده‌ی خدا از طرف فلان فرزند فلان [به جای فلان فرزند فلان، اسم فرد را با اسم پدرش بگوید.] و از تو به سوی پروردگارت شفاعت می‌طلبد؛ پس برای او و عموم مسلمانان شفاعت کن».

آنگاه بر پیامبر اکرم ﷺ درود بفرست و در جهت [قبر] شریف پیامبر ﷺ و پشت به قبله، هر آنچه می‌خواهی، دعا کن؛ سپس [بعد از سلام گفتن بر پیامبر اکرم ﷺ اندکی به طرف راست] به **اندازه‌ی یک ذراع** عقب رفته، تا برابر سر مبارک ابوبکر صدّیق رضي الله عنه قرار بگیری؛ و اینگونه بر او سلام بگو:

«اَلسَّلامُ عَلَيْكَ يٰا خَلِيْفَةَ رَسُوْلِ اللهِ ﷺ؛ اَلسَّلامُ عَلَيْكَ يٰا صٰاحِبَ رَسُوْلِ اللهِ وَ اَنِيْسِهِ فِي الْغٰارَ وَ رَفِيْقِهِ فِي الْاَسْفٰارِ وَ اَمِيْنِهِ عَلَي الْاَسْرٰارِ؛ جَزٰاكَ اللهُ عَنّٰا اَفْضَلَ مٰاجَزٰي اِمٰاماً عَنْ اُمَّةِ نَبِيِّهِ فَلَقَدْ خَلَفْتَهُ بِاَحْسَنِ خَلَفٍ وَ سَلَكْتَ طَرِيْقَهُ وَ مِنْهٰاجَهُ خَيْرَ مَسْلَكٍ وَ قٰاتَلْتَ اَهْلَ الرِّدَّةِ وَ الْبِدَعِ، وَ مَهَّدْتَ الْاِسْلامَ وَ شَيَّدْتَ اَرْكٰانَهُ؛ فَكُنْتَ خَيْرَ اِمٰامٍ؛ وَ وَصَلْتَ الْاَرْحٰامَ وَ لَمْ تَزَلْ قٰائِماً بِالْحَقِّ نٰاصِراً لِلدِّيْنِ وَ لِاَهْلِهِ حَتّٰي اَتٰاكَ الْيَقِيْنُ. سَلِ اللهَ سُبْحٰانَهُ لَنٰا دَوٰامَ حُبِّكَ وَ الْحَشْرَ مَعَ حِزْبِكَ وَ قَبُوْلِ زِيٰارَتِنٰا؛ اَلسَّلامُ عَلَيْكَ وَ رَحْمَةُ اللهِ وَ بَرَكٰاتُهُ».

«سلام بر تو ای جانشین فرستاده‌ی خدا ﷺ؛ سلام بر تو ای دوست فرستاده‌ی خدا ﷺ؛ و ای مونس و غمخوار وی در غار ثور؛ و ای رفیق و همیار رسول خدا ﷺ در سفرها و رازدار وی در اسرار؛ خداوند بلندمرتبه از جای ما به تو برتر و بهتر از جزایی را عنایت کند که به امام و پیشوایی از جای امّت پیامبرت می‌دهد.

به راستی تو به نحو احسن جانشینی پیامبر ﷺ را به انجام رسانیدی و به بهترین وجه، بر روش و منش ایشان گام برداشتی؛ و با مرتدان و بدعتگران جنگ و کارزار نمودی و راه را برای رشد و ترقّی اسلام، هموار نمودی و پایه‌های آن را مستحکم نمودی؛ به راستی تو بهترین امام و پیشوا بودی؛ صله‌ی ارحام را وصل نمودی؛ و تا دم مرگ، پیوسته به دنبال حقّ و یار و یاور دین و دینداران بودی؛ از خداوند پاک بخواه تا ما را بر محبّت تو پایدار بدارد و همراه با گروه و جماعتت، حشر بگرداند و زیارت ما را بپذیرد؛ سلام و رحمت و برکت‌های خدا بر تو باد».

سپس [بعد از سلام گفتن بر ابوبکر صدّیق رضي الله عنه]، از طرف راست به **اندازه‌ی یک ذراع** دیگر، خویشتن را به سوی عقب بکش تا برابر سر امیرالمؤمنین، عمر بن خطاب رضي الله عنه قرار بگیری؛ و اینگونه بر وی سلام کن:

«اَلسَّلامُ عَلَيْكَ يٰا اَمِيْرَالْمُؤْمِنِيْنَ؛ اَلسَّلامُ عَلَيْكَ يٰا مُظْهِرَ الْاِسْلامِ؛ اَلسَّلامُ عَلَيْكَ يٰا مُكَسِّرَ الْاَصْنٰامِ؛ جَزٰاكَ اللهُ عَنّٰا اَفْضَلَ الْجَزٰاءِ؛ لَقَدْ نَصَرْتَ الْاِسْلامَ وَ الْمُسْلِمِيْنَ وَ فَتَحْتَ

مُعَظَّمَ الْبِلادِ بَعْدَ سَيِّدِ الْمُرْسَلِيْنَ وَ كَفَلْتَ الْاَيْتامَ وَ وَصَلْتَ الْاَرْحامَ وَ قَوِيَ بِكَ الْاِسْلامُ وَ كُنْتَ لِلْمُسْلِمِيْنَ اِماماً مَّرْضِيّاً وَ هادِياً مَّهْدِيّاً؛ جَمَعْتَ شَمْلَهُمْ وَ اَغَنْتَ فَقِيْرَهُمْ وَ جَبَرْتَ كَسِيْرَهُمْ؛ اَلسَّلامُ عَلَيْكَ وَ رَحْمَةُ اللهِ وَ بَرَكاتُهُ».

«سلام بر تو ای امیر مؤمنان؛ سلام بر تو ای ظاهر کننده‌ی اسلام؛ سلام بر تو ای شکننده‌ی بت‌ها؛ خداوند بهترین جزا را از جانب ما به تو عطا فرماید؛ به راستی تو اسلام و مسلمانان را نصرت نمودی و پس از سالار پیامبران، بیشتر شهرها را فتح نمودی؛ به یتیمان رسیدگی کردی؛ و صله رحمی را به جای آوردی و با تو، اسلام قدرت و شوکت خود را به دست آورد و تو برای مسلمانان، امام و پیشوای خوب و هدایتگری راهیاب بودی که به اختلاف و پراکندگی امّت، سامان دادی و مستمندان آنان را دستگیری و یاری نمودی و نابسامانی‌های آن‌ها را بهبود بخشیدی؛ سلام و رحمت و برکت‌های خدا بر تو باد».

آنگاه به **اندازه‌ی نصف ذراع** به عقب برگرد و چنین بگو:

«اَلسَّلامُ عَلَيْكُما يا ضَجِيْعَيْ رَسُوْلِ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّمَ وَ رَفِيْقَيْهِ وَ وَزِيْرَيْهِ وَ مُشِيْرَيْهِ وَ الْمُعاوِنَيْنِ لَهُ عَلَى الْقِيامِ بِالدِّيْنِ وَ الْقائِمَيْنِ بَعْدَهُ بِمَصالِحِ الْمُسْلِمِيْنَ؛ جَزاكُمَا اللهُ اَحْسَنَ الْجَزاءِ؛ جِئْناكُما نَتَوَسَّلُ بِكُما اِلٰي رَسُوْلِ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّمَ، لِيَشْفَعَ لَنا وَ يَسْأَلَ اللهَ رَبَّنا اَنْ يَّتَقَبَّلَ سَعْيَنا وَ يُحْيِيْنا عَلٰي مِلَّتِهِ وَ يُمِيْتَنا عَلَيْها وَ يَحْشِرَنا فِيْ زُمْرَتِهِ».

«سلام بر شما ای دو فردی که هم مدفن پیامبر ﷺ، دو یار پیامبر ﷺ، دو وزیر پیامبرﷺ، دو مشاور پیامبر ﷺ، و دو معاون و یاور وی در رَتق و فَتق امور دینی هستید؛ و پس از پیامبر ﷺ به رَتق و فَتق مصالح مسلمانان پرداختید؛ خداوند بلندمرتبه به شما دو نفر، بهترین پاداش را عنایت بفرماید؛ ما اینک به پیشگاهتان آمده‌ایم تا به وسیله‌ی شما به پیامبر ﷺ متوسّل بشویم تا وی شفاعت ما را بکند. از خداوند بلندمرتبه خواستاریم تا تلاش ما را بپذیرد و ما را بر آیین پیامبر ﷺ زنده بدارد و بر آن بمیراند و ما را در زمره‌ی گروه و جماعت ایشان، حشر بگرداند».

آنگاه برای خود و پدر و مادر خویش و کسانی که سفارش دعا کرده‌اند و برای تمامی مسلمانان، دعا کند.

سپس همانند بار اول، رو به روی سر پیامبر ﷺ بیاستد و چنین بگوید:

«اَللّٰهُمَّ اِنَّكَ قُلْتَ وَ قَوْلُكَ الْحَقُّ: «وَ لَوْ اَنَّهُمْ اِذْ ظَلَمُوْا اَنْفُسَهُمْ جاؤُوْكَ فَاسْتَغْفَرُوا اللهَ وَ

اسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُوْلُ لَوَجُدوا اللهَ تَوّاباً رَّحِيْماً»؛ وَ قَدْ جِئْنٰاكَ سٰامِعِيْنَ قَوْلَكَ، طٰائِعِيْنَ اَمْرَكَ، مُسْتَشْفِعِيْنَ بِنَبِيِّكَ اِلَيْكَ؛ اَللّٰهُمَّ رَبَّنٰا اغْفِرْ لَنٰا وَ لِآبٰائِنٰا وَ اُمَّهٰاتِنٰا وَ اِخْوٰانِنَا الَّذِيْنَ سَبَقُوْنٰا بِالْاِيْمٰانِ وَ لاتَجْعَلْ فِيْ قُلُوْبِنٰا غِلّاً لِلَّذِيْنَ آمَنُوا، رَبَّنٰا اِنَّكَ رَؤُوْفٌ رَّحِيْمٌ؛ رَبَّنٰا آتِنٰا فِي الدُّنْيٰا حَسَنَةً وَّ فِي الْآخِرَةِ حَسَنَةً وَّ قِنٰا عَذٰابَ النّٰارِ؛ سُبْحٰانَ رَبِّكَ رَبِّ الْعِزَّةِ عَمّٰا يَصِفُوْنَ وَ سَلاٰمٌ عَلَى الْمُرْسَلِيْنَ وَ الْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعٰالَمِيْنَ».

«پروردگارا! تو خود فرموده‌ای - و فرموده‌ی تو حق است - که: «و اگر آنان بدان هنگام که به خود ستم می‌کردند، به نزد تو می‌آمدند و از خدا طلب آمرزش می‌نمودند و پیامبر هم برای آنان درخواست بخشش می‌کرد، بی‌گمان خدا را بس توبه‌پذیر و مهربان می‌یافتند»؛ و اینک پروردگارا! ما به پیشگاهت آمده‌ایم؛ زیرا فرموده‌ات را شنیده‌ایم و از فرمانت اطاعت و فرمانبرداری نموده‌ایم و از پیامبرت می‌خواهیم تا شفاعت ما را به تو بکند.

پروردگارا! ما را، پدران و مادران ما را و برادران ما را که در ایمان آوردن بر ما پیشی گرفته‌اند بیامرز و کینه‌ای نسبت به مؤمنان در دل‌هایمان جای مده. پروردگارا! تو دارای رأفت و رحمت فراوانی هستی؛

پروردگارا! در دنیا به ما نیکی رسان و در آخرت نیز به ما نیکی عطا فرما (و سرای آجل و عاجل ما را خوش و خرّم گردان) و ما را از عذاب آتش دوزخ محفوظ نگاه دار؛ پاک و منزّه است خداوندگار تو از توصیف‌هایی که (مشرکان درباره‌ی خدا به هم می‌بافند و سر هم می‌کنند؛) خداوندگار عزّت و قدرت؛ درود بر پیامبران و ستایش، یزدان را سزاست که خداوندگار جهانیان است».

و اگر خواست می‌تواند بر این نیز بیافزاید؛ و دعا کند بدان چیزهایی که به ذهن و خاطرش می‌رسد؛ و به فضل خدای، برایش توفیق داده می‌شود؛ سپس به کنار اسطوانه‌ی «ابولبابه»رضی الله عنه بیاید؛ اسطوانه‌ای که «ابولبابه»رضی الله عنه خویشتن را بدان بست [و خودش را از آنجا رها نکرد] تا آن که خداوند توبه‌اش را پذیرفت؛ و اسطوانه‌ی «ابولبابه» در فاصله‌ی بین قبر و منبر قرار دارد؛ و در [آنجا] هر آنچه می‌خواهد، نماز نفل بگزارد و به سوی خدا، توبه و اِنابه نماید؛ و هر آنچه [از امور دنیوی و اخروی] می‌خواهد دعا نماید.

آنگاه [دوباره] به کنار روضه‌ی شریفه بیاید و در آنجا هر چه می‌خواهد نماز بگزارد

و بدانچه دوست دارد دعا نماید؛ و زیاد به «**تسبیح**» [سبحان الله گفتن]، «**تهلیل**» [لا اله الّا الله گفتن]، ثنا و ستایش خدا و توبه و استغفار مشغول شود.

آنگاه به کنار منبر بیاید و دست خویش را بر قبّه و دسته‌ای که بر منبر است بنهد تا بدین ترتیب از آثار رسول خدا ﷺ و از مکانِ دست شریف ایشان، به هنگام خواندن خطبه، تبرّک حاصل نماید تا بدین‌گونه برکت پیامبر ﷺ را فراچنگ آورد؛ [ناگفته نماند که از قبّه و دسته‌ی منبر، امروز اثری نیست؛] و بر پیامبر گرامی اسلام ﷺ درود بفرستد و هر آنچه می‌خواهد، از خداوند بلندمرتبه درخواست نماید.

آنگاه به کنار اسطوانه‌ی «حنّانة» بیاید؛ و این اسطوانه‌ای است که در آن، باقی مانده‌ی تنه‌ی درختی است که چون پیامبر ﷺ خواندن خطبه را بر آن ترک کرد و بر فراز منبر ایراد خطبه کرد، آن اسطوانه همانند ناله‌ی شتر، ناله کرد؛ و چنان با آواز ناله نمود که پیامبر ﷺ از فراز منبر پایین آمد و آن را در آغوش گرفت؛ و بدین ترتیب، اسطوانه، آرام گرفت و خاموش شد.

و فرد زائر [تا می‌تواند] از آنچه از آثار نبوی و اماکن شریف باقی مانده است، تبرّک بجوید و در مدّت اقامت خویش [در مدینه‌ی منوّره] در زنده نگاهداشتن شب‌ها، کوشش و تلاش نماید و برای مشاهده نمودن [روضه و قبر شریف] حضرت پیامبر اکرمﷺ و زیارت ایشان در عموم اوقات، فرصت‌ها را غنیمت بشمارد؛ [یعنی در زنده داشتن شب‌ها به عبادت، و در زیارت پیامبر اکرم ﷺ هرآن گاه که فرصتی یافت، کوشش و تلاش نماید.

[به هر حال؛ برای این که مسلمانی که وارد مدینه می‌شود و قصد **زیارت مسجدالنبی** را دارد، اعمالش از روی آگاهی باشد، **آداب زیارت مسجدالنبی را ذکر می‌کنیم:**

۱- وقتی داخل مسجد شد با پای راستش داخل شود و بگوید: «اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰي مُحَمَّدٍ وَّ سَلِّم؛ اَللّٰهُمَّ افْتَحْ لِيْ اَبْوَابَ رَحْمَتِكَ» (ابوداود)؛ «بار خدایا! بر محمد صلوات و سلام بفرست. خدایا! درهای رحمتت را بر من بگشای».

یا بگوید: «اَعُوْذُ بِاللّٰهِ الْعَظِيْمِ وَ بِوَجْهِهِ الْكَرِيْمِ وَ سُلْطَانِهِ الْقَدِيْمِ، مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيْمِ» (ابوداود)؛ «پناه می‌برم به خداوند بزرگ و به وجه کریم و سلطان قدیم او، از

شرّ شیطان رانده شده».

۲- قبل از نشستن دو رکعت «تحیة المسجد» بخواند.

۳- از دعا کردن و خواندن نماز، رو به قبر شریف پیامبر ﷺ خودداری کند.

۴- سپس برای سلام گفتن به طرف قبر شریف رفته و از گذاشتن دست روی سینه‌اش خودداری کند؛ سرش را پایین نیاندازد؛ و از ذلّتی که فقط لایق است در مقابل خدای یکتا داشته باشیم، اجتناب ورزد و از پیامبر ﷺ طلب کمک و فریادرسی نکند؛ بلکه با تواضع و فروتنی و ادب و احترام و تعظیم و بزرگداشت مناسب، بر پیامبر ﷺ سلام بگوید؛ سپس به همین ترتیب بر دو یار پیامبر ﷺ ابوبکر و عمر رضی الله عنهما سلام بفرستد.

۵- بلند کردن صدا در مسجدالنبی یا در کنار قبر پیامبر ﷺ دور از ادب است؛ بلکه باید به آرامی صحبت کند؛ چون ادب با پیامبر ﷺ در حال وفات، مانند ادب در حال حیاتش است.

۶- باید بر ادای نماز در صفوف اول جماعت حریص باشد؛ چون نماز خواندن در صف اول، فضیلتی زیاد و ثوابی فراوان دارد.

۷- نباید حرص خواندن نماز در روضه، او را از صف اول جماعت به تأخیر بیاندازد؛ چرا که نماز در روضه هیچگونه برتری بر نماز در سایر جاهای مسجد ندارد.

۸- در وقت بیرون رفتن از مسجد نباید به صورت عقب‌گرد خارج شود، بلکه باید پای چپش را جلو گذاشته و بگوید: «اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰي مُحَمَّدٍ؛ اَللّٰهُمَّ اِنِّيْ اَسْأَلُكَ مِنْ فَضْلِكَ» (ابن ماجه و ترمذی)؛ «خداوندا! بر محمد ﷺ صلوات بفرست؛ خدایا! از تو طلب فضل می‌کنم».

و مستحب است که به سوی قبرستان بقیع خارج شود و به کنار چشم‌اندازها و منظره‌ها و مزارها و مرقدها بیاید؛ به ویژه قبر سالار شهیدان، حمزه رضی الله عنه آنگاه به بقیع رهسپار گردد؛ پس **مقبره‌ی عباس** رضی الله عنه **حسن بن علی** رضی الله عنهما و **سایر خاندان پیامبر** ﷺ را زیارت نماید. و همچنین مزار امیرمؤمنان، **عثمان بن عفّان** رضی الله عنه، **ابراهیم** رضی الله عنه **فرزند پیامبر** ﷺ، **همسران آن حضرت** ﷺ، **صفیه** رضی الله عنها **عمه‌ی پیامبر** ﷺ، **صحابه و تابعین** را زیارت کند؛ و به زیارت شهدای «**اُحُد**» نیز برود؛ و اگر این کار در روز **پنج‌شنبه** فراهم شود، بهتر خواهد بود؛ و چنین بگوید:

«سَلامٌ عَلَيْكُمْ بِما صَبَرْتُمْ فَنِعْمَ عُقْبَي الدّارُ»؛ «درودتان باد! (همیشه به سلامت و خوشی به سر می‌برید) به سبب شکیبایی (بر اذیت و آزار) و استقامتی که (بر عقیده و ایمان) داشتید؛ چه پایان خوبی (دارید که بهشت یزدان و نعمت جاویدان است.)».

و «آية الكرسي» و سوره‌ی «اخلاص» را **یازده مرتبه** بخواند؛ و اگر این امکان وجود داشت، سوره‌ی «یاسین» را نیز بخواند و ثواب و پاداش آن را به تمام شهیدان و دیگر مؤمنانی که در کنار آن‌ها مدفن هستند، نثار نماید.

و مستحب است که در روز **شنبه** یا در روزی غیر از آن، به **مسجد قباء** بیاید و در آن نماز بخواند؛ [به هر حال، برای زائران مدینه‌ی منوره، مستحب است که روز شنبه بعد از طلوع آفتاب و پیش از زوال خورشید به مسجد «**قباء**» رفته و به پیروی از پیامبرﷺ در آنجا دو رکعت نماز بخوانند؛ چون در حدیث آمده است: «پیامبر ﷺ پیاده و سواره، پایبند رفتن به مسجد قباء بود و روزهای شنبه به آنجا می‌رفت و دو رکعت نماز می‌خواند». (بخاری و مسلم).

و پیامبر ﷺ نیز می‌فرماید: «کسی که در خانه‌اش وضو بگیرد؛ سپس به مسجد قباء رفته و در آن نماز بخواند، پاداش یک عمره را دریافت می‌نماید» (ابن ماجه).

و برای کسی که در این مسجد می‌آید، مستحب است که بعد از ادای **دو رکعت نماز**، برای خود و پدر و مادر و اقوام و خویشاوندان خود و پیروزی و موفقیت تمام مسلمانان دعا کند و برای خود و آن‌ها طلب مغفرت و آمرزش گناهان را نماید؛] و پس از دعای خویش - که بدانچه [از امور دنیوی و اخروی] دوست داشته، دعا نموده است - چنین بگوید:

«يا صَرِيْخَ الْمُسْتَصْرِخِيْنَ، يا غِياثَ الْمُسْتَغِيْثِيْنَ، يا مُفَرِّجَ كَرْبِ الْمَكْرُوْبِيْنَ، يا مُجِيْبَ دَعْوَةِ الْمُضْطَرِّيْنَ، صَلِّ عَلي سَيِّدِنا مُحَمَّدٍ وَّ آلِهِ وَ اكْشِفْ كُربِيْ وَ حُزْنِيْ كَما كَشَفْتَ عَنْ رَسُوْلِكَ حُزْنَهُ وَ كَرْبَهُ فِيْ هٰذَا الْمُقامَ يا حَنّانُ يا مَنّانُ يا كَثِيْرَ الْمَعْرُوْفِ وَ الْاِحْسانِ، يا دائِمَ النِّعَمِ يا اَرْحَمَ الرّاحِمِيْنَ وَ صَلَّي اللهُ عَلي سَيِّدِنا مُحَمَّدٍ وَّ عَلي آلِهِ وَ صَحْبِهِ وَ سَلَّمَ تَسْلِيْماً دائِماً ابداً يا رَبَّ الْعالَمِيْنَ؛ آمِيْنَ».

«ای فریادرس بینوایانِ فریادکننده؛ و ای یاری کننده‌ی بیچارگانِ درمانده؛ و ای برطرف کننده‌ی درد و غصه‌ی دردمندان؛ و ای اجابت کننده‌ی دعای واماندگانِ درمانده؛ بر سرور و سالار ما، حضرت محمد ﷺ و خاندانش، درود بفرست؛ و درد و

غُصّه و غم و اندوه مرا در این مکان مقدّس برطرف کن همان‌گونه که درد و غصه و غم و اندوه پیامبرت را در این مکان مقدّس و متبرّک برطرف ساختی؛ ای خدای مهربان؛ و ای خدای احسان کننده؛ و ای خدایی که نیکی و احسانش، فراوان و نعمت و موهبت‌هایش پیوسته و همیشگی و دائمی و سرمدی است؛ ای مهربانترین مهربانان.

و درود و سلام کامل، دائمی و همیشگی خدا بر سرور ما محمد ﷺ و بر خاندان و یاران او بود؛ به حق رحمتت ای پروردگار جهانیان؛ آمین».

[ناگفته نماند که چون شخص زائر برای سفر و مراجعت به وطنش، قصد بیرون رفتن از مدینة منوره را می‌کند، برایش مستحب است که به مسجد نبوی رفته و بعد ازا ادای دو رکعت نماز (در هر کجا از مسجد که برایش میسر گردد)، بر پیامبر اکرم ﷺ و دو یار وفادارش: حضرت ابوبکر صدیق رضی الله عنه و حضرت عمر فاروق رضی الله عنه (به طریقه‌ای که قبلاً ذکرش رفت) سلام کرده و بعد از آن رو به قبله ایستاده و این دعا را بخواند:

«اَللّٰهُمَّ لا تَجْعَلْهُ اٰخِرَ الْعَهْدِ بِحَرَمِ رَسُوْلِكَ، وَ سَهِّلْ لِيَ الْعَوْدَ إِلَي الْحَرَمَيْنِ الشَّرِيْفَيْنِ سَبِيْلاً سَهْلَةً بِمَنِّكَ وَ فَضْلِكَ، وَ ارْزُقْنِيَ الْعَفْوَ وَ الْعٰافِيَةَ فِي الدُّنْيا وَ الْاٰخِرَةِ، وَ رُدَّنٰا سٰالِمِيْنَ غٰانِمِيْنَ إِلٰي أَوْطٰانِنٰا اٰمِنِيْنَ.

اَللّٰهُمَّ اغْفِرْ لِيْ وَ لِوٰالِدَيَّ وَ لِجَمِيْعِ الْمُؤْمِنِيْنَ وَ الْمُؤْمِنٰاتِ وَ الْمُسْلِمِيْنَ وَ الْمُسْلِمٰاتِ، اَلْأَحْيٰاءِ مِنْهُمْ وَ الْأَمْوٰاتِ. رَبَّنٰا اٰتِنٰا فِي الدُّنْيٰا حَسَنَةً وَّ فِيْ الْاٰخِرَةِ حَسَنَةً وَّ قِنٰا عَذٰابَ النّٰارِ. رَبَّنٰا اٰتِنٰا فِي الدُّنْيٰا حَسَنَةً وَّ فِيْ الْاٰخِرَةِ حَسَنَةً وَّ قِنٰا عَذٰابَ النّٰارِ. رَبَّنٰا اٰتِنٰا فِي الدُّنْيٰا حَسَنَةً وَّ فِيْ الْاٰخِرَةِ حَسَنَةً وَّ قِنٰا عَذٰابَ النّٰارِ.

وَ صَلِّ اللّٰهُمَّ وَ سَلِّمْ وَ بٰارِكْ عَلٰي سَيِّدِنٰا وَ نَبِيِّنٰا مُحَمَّدٍ ﷺ وَ عَلٰي اٰلِهِ وَ أَصْحٰابِهِ أَجْمَعِيْنَ بِرَحْمَتِكَ يٰا أَرْحَمَ الرّٰاحِمِيْنَ.»

«خدایا ! این سفر را آخرین سفر من به سوی مسجد الحرام و حرم پیامبر گرامی‌ات مگردان، بلکه به وسیلة فضل و کرم خویش به من توفیق بده تا دوباره بدون زحمت و مشقت به سوی «حرمین شریفین» (بیت الله الحرام و مدینة منوره) بیایم، و از فیوضات و معنویات این سرزمین پاک و مقدس استفاده کنم.

پروردگارا ! عفو و عافیت در دنیا و آخرت را بهره‌ام گردان و ما را با نعمت بزرگ عافیت و بردن ثواب و پاداش حج و زیارت، و با اَمن و امان از این سفر به خانه و کاشانه‌مان باز گردان.

پروردگارا ! مرا و پدر و مادر و تمام مردان با ایمان و زنان با ایمان و تمام مردان مسلمان و زنان مسلمان و زندگان و مردگان آن‌ها را بیامرز. خدایا ! در دنیا و آخرت به ما نیکی عطا فرما و سرای دنیا و آخرت ما را خوش و خرم گردان و ما را از عذاب آتش دوزخ محفوظ نگاهدار. خدایا ! در دنیا و آخرت به ما نیکی عطا فرما و ما را از عذاب آتش دوزخ محفوظ نگاهدار. خدایا ! در دنیا و آخرت به ما نیکی و خیر عطا فرما و ما را از عذاب آتش دوزخ محفوظ نگاهدار.

پروردگارا ! بر سرور و پیامبر ما حضرت محمد ﷺ و بر تمام آل و اصحابش، سلام و درود بفرست، به حق رحمتت ای مهربانترین مهربانان و ای رحم‌کننده‌ترین رحم کنندگان!».]